ترجمهٔ فارسی
صفوة التفاسیر
مؤلف:
محمد علی صابونی
مترجم:
سید محمد طاهر حسینی
نشر احسان

ترجمه‌ی فارسی

صفوة التفاسیر

جلد سوم

تفسیر سوره‌ی حج تا پایان سوره‌ی زخرف

صفوة التفاسیر: با اتخاذ سبکی نوین و آسان و پرداختن به جنبه‌های بیانی و ادبی آیات و شرح معانی واژگان، گزیده‌ای است برگرفته از تفاسیر معتبری همچون طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن‌کثیر، البحر المحیط و...

مؤلف: محمّد علی صابونی

استاد دانشکده‌ی شریعت و مطالعات اسلامی
دانشگاه ملک عبدالعزیز ـ مکّه‌ی مکرّمه

مترجم: سیّد محمد طاهر حسینی

صابونی، محمدعلی، ۱۹۲۶ - م.
صفوةالتفاسیر/ تالیف محمدعلی الصابونی؛ ترجمه محمدطاهر حسینی.- تهران: احسان، ۱۳۸۲.
۴ ج.
ISBN 964-356-279-4 (دوره)
ISBN 964-356-284-0 (ج.۱)
ISBN 964-356-285-9 (ج.۲)
ISBN 964-356-286-7 (ج.۳)
ISBN 964-356-287-5 (ج.۴)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱. تفسیر سوره فاتحه تا پایان سوره انعام. --ج.۲. تفسیر سوره اعراف تا پایان سوره انبیاء. --ج.۳. تفسیر سوره حج تا پایان سوره زخوف. --ج.۴. تفسیر سوره دخان تا سوره ناس.-
۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف.حسینی، محمدطاهر، ۱۳۰۹ - ۱۳۸۲ -، مترجم. ب.عنوان.
۷۰۴۱ص۲ص/BP ۹۸ ۲۹۷/۱۷۹
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران ۸۲-۲۸۹۵۱م

محمدعلی صابونی

صفوةالتفاسیر

مترجم: سید محمدطاهر حسینی

● ناشر:	نشر احسان
● تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
● نوبت چاپ:	اول - ۸۳
● ویراستار:	قادر قادری
● نمونه خوان:	امین علیپور
● حروفچینی:	حروفچینی احمد - سنندج
● صفحه‌آرایی:	خانم آتش‌رزان
● چاپ:	اسوه - قم
● شابک دوره:	ISBN: 964-356-279-4 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۷۹-۴
● شابک ج ۳:	ISBN: 964-356-286-7 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۸۶-۷

نشر احسان

فروشگاه شمارهٔ ۱: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۹۵۴۴۰۴
فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج نایب - شمارهٔ ۱/۱۱ - تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

سورەی حج ۱۱
تفسیر سورەی حج آیات: ۱۸-۱ .... ۱۳
تفسیر سورەی حج آیات: ۳۷-۱۹ .... ۲۳
تفسیر سورەی حج آیات: ۶۲-۳۸ .... ۳۴
تفسیر سورەی حج آیات: ۷۸-۶۳ .... ۴۵

سورەی مؤمنون ۵۷
تفسیر سورەی مؤمنون آیات: ۲۲-۱ .... ۵۸
تفسیر سورەی مؤمنون آیات: ۵۲-۲۳ .... ۶۶
تفسیر سورەی مؤمنون آیات: ۷۴-۵۳ .... ۷۵
تفسیر سورەی مؤمنون آیات: ۱۱۸-۷۵ .... ۸۳

سورەی نور ۹۷
تفسیر سورەی نور آیات: ۲۰-۱ .... ۹۸
تفسیر سورەی نور آیات: ۳۴-۲۱ .... ۱۱۱
تفسیر سورەی نور آیات: ۵۲-۳۵ .... ۱۲۶
تفسیر سورەی نور آیات: ۶۴-۵۳ .... ۱۴۰

سورەی فرقان ۱۵۳
تفسیر سورەی فرقان آیات: ۲۰-۱ .... ۱۵۵
تفسیر سورەی فرقان آیات: ۴۰-۲۱ .... ۱۶۵
تفسیر سورەی فرقان آیات: ۶۰-۴۱ .... ۱۷۵

تفسیر سوره‌ی فرقان آیات: ۷۷-۶۱ .... ۱۸۵

سوره شعراء ۱۹۳
تفسیر سوره‌ی شعراء آیات: ۵۱-۱ .... ۱۹۴
تفسیر سوره‌ی شعراء آیات: ۱۰۴-۵۲ .... ۲۰۷
تفسیر سوره‌ی شعراء آیات: ۱۹۱-۱۰۵ .... ۲۱۶
تفسیر سوره‌ی شعراء آیات: ۲۲۷-۱۹۲ .... ۲۳۱

سوره‌ی نمل ۲۴۱
تفسیر سوره‌ی نمل آیات: ۱۹-۱ .... ۲۴۲
تفسیر سوره‌ی نمل آیات: ۴۴-۲۰ .... ۲۵۱
تفسیر سوره‌ی نمل آیات: ۶۶-۴۵ .... ۲۶۳
تفسیر سوره‌ی نمل آیات: ۹۳-۶۷ .... ۲۷۲

سوره‌ی قصص ۲۸۳
تفسیر سوره‌ی قصص آیات: ۱۹-۱ .... ۲۸۴
تفسیر سوره‌ی قصص آیات: ۴۲-۲۰ .... ۲۹۴
تفسیر سوره‌ی قصص آیات: ۷۰-۴۳ .... ۳۰۵
تفسیر سوره‌ی قصص آیات: ۸۸-۷۱ .... ۳۲۰

سوره‌ی عنکبوت ۳۳۱
تفسیر سوره‌ی عنکبوت آیات: ۲۷-۱ .... ۳۳۳
تفسیر سوره‌ی عنکبوت آیات: ۴۵-۲۸ .... ۳۴۶
تفسیر سوره‌ی عنکبوت آیات: ۶۹-۴۶ .... ۳۵۷

سوره‌ی روم ۳۶۹
تفسیر سوره‌ی روم آیات: ۱۹-۱ .... ۳۷۰
تفسیر سوره‌ی روم آیات: ۴۰-۲۰ .... ۳۷۸
تفسیر سوره‌ی روم آیات: ۶۰-۴۱ .... ۳۸۸

سوره‌ی لقمان ۳۹۷
تفسیر سوره‌ی لقمان آیات: ۱۱-۱ .... ۳۹۸
تفسیر سوره‌ی لقمان آیات: ۱۹-۱۲ .... ۴۰۵
تفسیر سوره‌ی لقمان آیات: ۳۴-۲۰ .... ۴۱۲

سوره‌ی سجده ۴۲۳
تفسیر سوره‌ی سجده آیات: ۱۷-۱ .... ۴۲۴
تفسیر سوره‌ی سجده آیات: ۳۰-۱۸ .... ۴۳۱

سوره‌ی احزاب ۴۳۹
تفسیر سوره‌ی احزاب آیات: ۲۰-۱ .... ۴۴۰
تفسیر سوره‌ی احزاب آیات: ۳۵-۲۱ .... ۴۵۶
تفسیر سوره‌ی احزاب آیات: ۵۲-۳۶ .... ۴۷۱
تفسیر سوره‌ی احزاب آیات: ۷۳-۵۳ .... ۴۶۵

سوره‌ی سبأ ۵۰۱
تفسیر سوره‌ی سبأ آیات: ۱۴-۱ .... ۵۰۲
تفسیر سوره‌ی سبأ آیات: ۳۳-۱۵ .... ۵۱۱
تفسیر سوره‌ی سبأ آیات: ۵۴-۳۴ .... ۵۲۳

سورەی فاطر ۵۳۵
تفسیر سورەی فاطر آیات: ۱۴-۱ .... ۵۳۶
تفسیر سورەی فاطر آیات: ۳۱-۱۵ .... ۵۴۹
تفسیر سورەی فاطر آیات: ۴۵-۳۲ .... ۵۵۷

سورەی یٓس ۵۶۹
تفسیر سورەی یٓس آیات: ۳۲-۱ .... ۵۷۰
تفسیر سورەی یٓس آیات: ۵۸-۳۳ .... ۵۸۶
تفسیر سورەی یٓس آیات: ۸۳-۵۹ .... ۵۹۹

سورەی صافات ۶۱۱
تفسیر سورەی صافات آیات: ۶۱-۱ .... ۶۱۲
تفسیر سورەی صافات آیات: ۱۱۳-۶۲ .... ۶۲۶
تفسیر سورەی صافات آیات: ۱۸۲-۱۱۴ .... ۶۳۸

سورەی ص ۶۵۱
تفسیر سورەی ص آیات: ۲۶-۱ .... ۶۵۲
تفسیر سورەی ص آیات: ۵۴-۲۷ .... ۶۶۶
تفسیر سورەی ص آیات: ۸۸-۵۵ .... ۶۷۶

سورەی زمر ۶۸۵
تفسیر سورەی زمر آیات: آیەی ۲۰-۱ .... ۶۸۶
تفسیر سورەی زمر آیات: ۳۱-۲۱ .... ۶۹۹
تفسیر سورەی زمر آیات: ۵۲-۳۲ .... ۷۰۷

تفسیر سوره‌ی زمر آیات: ۷۵-۵۳ .... ۷۱۸

سوره‌ی غافر ۷۳۱
تفسیر سوره‌ی غافر آیات: ۲۲-۱ .... ۷۳۳
تفسیر سوره‌ی غافر آیات: ۴۶-۲۳ .... ۷۴۳
تفسیر سوره‌ی غافر آیات: ۶۶-۴۷ .... ۷۵۵
تفسیر سوره‌ی غافر آیات: ۸۵-۶۷ .... ۷۶۳

سوره‌ی فصلت ۷۷۱
تفسیر سوره‌ی فصلت آیات: ۱۸-۱ .... ۷۷۲
تفسیر سوره‌ی فصلت آیات: ۳۸-۱۹ .... ۷۸۱
تفسیر سوره‌ی فصلت آیات: ۵۴-۳۹ .... ۷۹۱

سوره‌ی شوری ۸۰۳
تفسیر سوره‌ی شوری آیات: ۱۸-۱ .... ۸۰۴
تفسیر سوره‌ی شوری آیات: ۳۱-۱۹ .... ۸۱۵
تفسیر سوره‌ی شوری آیات: ۵۳-۳۲ .... ۸۲۳

سوره‌ی زخرف ۸۳۵
تفسیر سوره‌ی زخرف آیات: ۲۵-۱ .... ۸۳۷
تفسیر سوره‌ی زخرف آیات: ۴۵-۲۶ .... ۸۴۶
تفسیر سوره‌ی زخرف آیات: ۶۴-۴۶ .... ۸۵۴
تفسیر سوره‌ی زخرف آیات: ۸۹-۶۵ .... ۸۶۲

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی حج در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره‌های مدنی که به امور تشریع می‌پردازند، جوانب تشریع را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. با این‌که این سوره در مدینه نازل شده است اما فضای سوره‌های مکی بر آن غالب است. به این معنی که موضوع ایمان، و توحید و بر حذر داشتن و تهدید و حشر و نشر و جزا و مناظر قیامت و هول و هَراس هایش، به صورتی بارز در این سوره آمده است. تا جایی که نزدیک است خواننده تصور کند از جمله سوره‌های مکی است. و در کنار این، موضوعات تشریعی از قبیل اجازه‌ی قتال و احکام حج و ذبح، و امر به جهاد در راه خدا و سایر موضوعاتی که از خصوصیات سوره‌های مدنی است، وارد شده است، حتی بعضی از علما آن را از جمله سوره‌های مشترک بین مکی و مدنی دانسته‌اند.

* سوره‌ی مبارک با سرآغازی خشن و ترسناک شروع شده که قلب‌ها را به لرزه در می‌آورد و از هول و هراس آن خردها خیره می‌گردند. این سرآغاز هولناک عبارت است از زلزله‌ای شدید و سرسام‌آور که قبل از قیام قیامت و زمان رستاخیر به وقوع می‌پیوندند و هول و رعب را بر قلب انسان مستولی می‌کند؛ زیرا فقط منازل و کاخ‌ها را زیر و رو نمی‌کند، بلکه هراس آن به مادران شیرده می‌رسد و آنها را از شیرخوارگان غافل می‌کند و بارداران از شدّت هول و هراس آن روز بار خود را سقط می‌کنند و انسان‌ها از ترس و وحشت آن روز همچون آدم مست می‌گردند و تلوتلو می‌خورند و سکندری می‌برند، در صورتی که نه مست هستند و نه مَی خورده‌اند. اما وعده‌گاهی است رعب‌انگیز و مخوف

و قرارگاهی است که قلوب از بیم آن می‌لرزند: **﴿یا أیها الناس اتقوا ربکم إن زلزلة الساعة شيء عظیم...﴾**.

* سوره موضوع را از هراس و رعب رستاخیز انتقال داده و به ارائه‌ی دلایل بر تحقق حشر و نشر می‌پردازد تا بر تحقق حشر دلایل اقامه کند. سپس به بحث درباره‌ی دار جزاء می‌پردازد، سرایی که در آن انسان به پاداش عمل خود نایل می‌آید، اگر خیر باشد، پاداش خیر می‌بیند و اگر شر باشد، جزای آن را می‌بیند.

* این سوره همچنین درباره‌ی بعضی از مناظر روز قیامت داد سخن داده است که در آن نیکوکاران در اقامتگاه پر نعمت، و بدان و زشتکاران در دوزخ اقامت دارند.

* سپس به بحث درباره‌ی حکمت اجازه‌ی قتال با کفار پرداخته و اماکن ویران شده به سبب ستم و گردنکشی ساکنانش را مورد بحث قرار داده است. و بدین ترتیب سنت خدا را در دعوت‌های پیامبران بیان کرده است تا مسلمانان از سرانجام خود اطمینان خاطر داشته باشند، سرانجامی که وعده‌ی آن را به شکیبایان داده است.

* در آخر سوره، برای پرستش بت‌ها توسط مشرکان مثل زده، و روشن کرده است که چنین معبودانی ناتوان‌تر و ناچیزتر از آنند که پشه‌ای را خلق کنند، تا چه رسد به این‌که انسانی شنوا و بینا را هستی بخشند، و سوره انسان را به پیروی از آیین پاک ابراهیم، آیینی که به منزله‌ی زیربنای ایمان و بنیان و اساس توحید است فرا خوانده است.

نامگذاری سوره: به منظور زنده و جاودانه ساختن دعوت ابراهیم خلیل علیه السلام سوره به «سوره حج» موسوم است؛ زیرا زمانی که کار بنای «بیت العتیق» را به پایان رساند، مردم را به زیارت و حج بیت‌الله الحرام فرا خواند، بر اثر همان جار و ندا کوه‌ها فروتن گشتند تا جایی که صدا به گوشه و کنار زمین رسید و موجودات مستقر در ارحام مادران و پشت پدران، ندا را شنیدند و با گفتن «لبیك اللهم لبیك» ندا را پاسخ دادند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿۱﴾ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى ٱلنَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُم بِسُكَارَىٰ وَلٰكِنَّ عَذَابَ ٱللهِ شَدِيدٌ ﴿۲﴾ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي ٱللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿۳﴾ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿۴﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ ٱلْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي ٱلْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَ مِنكُم مَن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَاءَ ٱهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿۵﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۶﴾ وَ أَنَّ ٱلسَّاعَةَ آتِيَةٌ لَارَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ ٱللهَ يَبْعَثُ مَن فِي ٱلْقُبُورِ ﴿۷﴾ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي ٱللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿۸﴾ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللهِ لَهُ فِي ٱلدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿۹﴾ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ أَنَّ ٱللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿۱۰﴾ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ ٱطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿۱۱﴾ يَدْعُوا مِن دُونِ ٱللهِ مَا لَايَضُرُّهُ وَ مَا لَايَنفَعُهُ ذٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَالُ ٱلْبَعِيدُ ﴿۱۲﴾ يَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ لَبِئْسَ ٱلْمَوْلَىٰ وَ لَبِئْسَ ٱلْعَشِيرُ ﴿۱۳﴾ إِنَّ ٱللهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ إِنَّ ٱللهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۱۴﴾ مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَن يَنصُرَهُ ٱللهُ فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ﴿۱۵﴾ وَ كَذٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ أَنَّ ٱللهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ ﴿۱۶﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ ٱلَّذِينَ هَادُوا وَ ٱلصَّابِئِينَ وَ

ٱلنَّصَارىٰ وَ ٱلْمَجُوسَ وَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ ٱللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ وَ ٱلشَّمْسُ وَ ٱلْقَمَرُ وَ ٱلنُّجُومُ وَ ٱلْجِبَالُ وَ ٱلشَّجَرُ وَ ٱلدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ ٱلنَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ وَ مَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُكْرِمٍ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿زلزله﴾ یعنی حرکت شدید، و اصل آن از «زلّ» به معنی زایل شد و حرکت کرد، آمده است. «زلزل الله قدمه» یعنی پای او را به حرکت آورد. و لفظ «زلزله» برای امور هول‌انگیز به‌کار می‌رود. ﴿تذهل﴾ «ذهل عن الشیء»؛ یعنی چیزی از قبیل غم و غصه یا درد و رنج او را به خود مشغول کرد. ﴿مضغة﴾ پاره‌ی کوچک گوشت؛ گوشت پاره. ﴿مخلقة﴾ تام الخلقه، کامل شده. ﴿بهیج﴾ نیکو، مسرت بخش. ﴿عطفه﴾ عطف به معنی طرف و جانب است. «فلان ینظر فی اعطافه»؛ یعنی جوانبش را می‌نگرد. عبا و پالتو را معطف می‌گویند؛ چون بر طرفین قرار می‌گیرد. ﴿العشیر﴾ انیس، دوست.

تفسیر: ﴿یا أیها الناس اتقوا ربکم﴾ تمام بشریت را مورد خطاب قرار داده است. یعنی از عذاب خدا بترسید و با اجرای اوامر او و دوری جستن از نواهیش، از او اطاعت کنید. خلاصه‌ی آرا درباره‌ی تقوی عبارت است از: اطاعت فرمان خدا و دوری جستن از آنچه که آن را حرام کرده است. از این رو بعضی از علما گفته‌اند: تقوا یعنی خدا تو را در حال ارتکاب عمل نهی شده نبیند، بلکه اوامر و دستورات او را به طور کامل انجام دهی. ﴿إن زلزلة الساعة شيء عظیم﴾ علت امر به تقوی را بیان می‌کند. یعنی تکان‌های شدید که در پیشاپیش فرا رسیدن رستاخیز است، امری بی‌اندازه عظیم و سانحه‌ایست فوق‌العاده بزرگ که هول و هراسش در خیال نمی‌آید. ﴿یوم ترونها﴾ در آن روز سخت و دشوار که چنان زلزله‌ای را مشاهده می‌کنید و پیدایش مقدمات آن را می‌بینید.

﴿تذهل کل مرضعة عما أرضعت﴾ از هول و هراس، هر مادری شیرده از شیرخواره‌ی خود غافل می‌شود؛ زیرا از ترس آنچه که می‌بیند پستان خود را از دهان طفل شیرخواره بیرون می‌کشد و فرزند شیرخواره‌اش، بند دل و جگرش را فرو می‌گذارد. ﴿و تضع کل ذات حمل حملها﴾ و هر حامله‌ای از ترس و حول و هراس آن روز، حملش را سقط می‌کند. ﴿و تری الناس سکاری﴾ و مردم را بسان مست‌ها تلوخوران می‌بینی و از بیم و ترس سکندری می‌خورند و آشفته حالند. ﴿و ما هم بسکاری﴾ در صورتی که واقعاً مستِ شراب نیستند. ﴿و لکن عذاب الله شدید﴾ مصیبت آنان را بیان می‌کند. یعنی آنها مست و مدهوش نیستند، ولی رعب و هراس قیامت عقل را از سر آنها پرانده و فکر و اندیشه را از آنان گرفته است، پس از خوف عذاب خدا در هراسند. ﴿و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم﴾ بعضی از انسان‌ها بدون دلیل و سند درباره‌ی قدرت و صفات خدا به جدل و منازعه می‌پردازند و اباطیل و یاوه به زبان می‌آورند. مفسران گفته‌اند: در مورد «نضربن حارث» نازل شده است که انسانی مجادله‌گر بود و می‌گفت: فرشته‌ها دختران خدا هستند و قرآن عبارت از افسانه‌ها و اسطوره‌های گذشتگان است، و بعد از مرگ حشری درکار نیست. ابوسعود گفته است: آیه عام است و شامل او و دیگر عاصیان می‌شود.[۱] ﴿و یتبع کل شیطان مرید﴾ و از هر گردنکش و نافرمانی پیروی می‌کند، از سران کفر تقلید می‌کند که از تحقق و گسترش حق جلوگیری می‌کنند. ﴿کتب علیه أنه من تولاه﴾ خدا حکم کرده است که هر کس از شیطان پیروی کند و آن را به عنوان ولی برگیرد، ﴿فأنه یضله و یهدیه إلی عذاب السعیر﴾ شیطان او را فریب می‌دهد و از راه به در می‌برد، و او را به سوی آتش زبانه‌کش جهنم سوق می‌دهد. به طریق سرزنش و ریشخند لفظ «و یهدیه» را آورده است. بعد از این‌که خدای متعال از مجادله‌گران در قدرت خدا سخن

۱- ارشاد العقل السلیم ۴/۳.

به میان می‌آورد، به ردّ ادعای منکران حشر و نشر پرداخت و دو دلیل بسیار روشن و واضح را در مورد امکان حشر ذکر نمود: یکی از آن دو در خلقت انسان و دیگری در خلقت نباتات نهفته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يا أيها الناس إن كنتم في ريب من البعث فإنا خلقناكم من تراب﴾ ای مردم! اگر در مورد زنده شدن خود بعد از مرگ شک و تردید دارید، به اصل خلقت خود بنگرید تا شک و تردیدتان برطرف گردد. ما اصل شما یعنی «آدم» را از گل درست کردیم. و آنکه توانست در اول شما را خلق کند، قادر خواهد بود شما را بار دیگر اعاده کند، و آنکه قدرت رویاندن گیاه را دارد، همو می‌تواند شما را از قبرتان بیرون بیاورد. ﴿ثم من نطفة﴾ یعنی نسلش را از منی بساختیم که از پشت مرد می‌چکد. قرطبی گفته است: «نطف» به معنی قطره است و به خاطر کوچکیش به نطفه موسوم گشته است.[1] ﴿ثم من علقة﴾ علقه خونی است منجمد و شبیه زالوهای اطراف حوض آب است. ﴿ثم من مضغة﴾ سپس از پاره گوشتی ناچیز. ﴿مخلقة و غير مخلقة﴾ شکل یافته و شکل نیافته؛ یعنی دارای شکل و صورت کامل و احیاناً خلقت ناقص. ابن زید گفته است: «مخلقة» آن است که خدا سرو دو دست و پا را در آن ایجاد کرده است و غیر «مخلقة» آن است که چیزی در آن ایجاد نشده است. ﴿لنبين لكم﴾ برای این‌که راز و سرّ قدرت و حکمت خود را نشان دهیم، شما را بر این الگوی شگفت‌انگیز و نوظهور خلق کردیم. زمخشری گفته است: یعنی تا بدین ترتیب قدرت خود را برایتان بیان کنیم. و در حقیقت هر آنکه توانست انسان را از گِل خلق کند و سپس از نطفه که هیچ تناسبی در بین خاک و آب موجود نیست، و توانست نطفه را به صورت علقه در آورد که با هم متفاوتند، سپس علقه را به مضغه و مضغه را به استخوان تبدیل کند، همو نیز می‌تواند آنچه را که اول ساخته است باز آورد. بلکه این اعاده و بازآوردن در مقایسه با آفرینش

۱ـ قرطبی ۱۲/۶.

اولیه آسان‌تر است.[1] ﴿و نقر فی الأحام ما نشاء﴾ و هر چه را که بخواهیم در ارحام مادران باردار قرار می‌دهیم تا خلقتش کامل شود. ﴿إلی أجل مسمی﴾ تا زمانی معین که وقت وضع حمل است. ﴿ثم نخرجکم طفلا﴾ سپس این جنین را به صورت طفلی ناتوان که قدرت شنوایی و بینایی و ... ندارد، در می‌آوریم. و سپس به تدریج او را قوی و نیرومند می‌کنیم. ﴿ثم لتبلغوا أشدکم﴾ تا نیرو و عقلتان کامل شود. ﴿و منکم من یتوفی﴾ و بعضی در عهد جوانی می‌میرند. ﴿و منکم من یرد إلی أرذل العمر﴾ و بعضی به سن پیری و ناتوانی و خرفتی می‌رسند. ﴿لکیلا یعلم من بعد علم شیئاً﴾ به گونه‌ای که به حالت بچگی باز می‌گردد، بدنی رنجور و ناتوان و خردی خرفت و درک و شعوری ناقص پیدا می‌کند و هر چه را می‌دانست فراموش می‌کند، و آشنا را ناآشنا می‌داند، و از انجام دادن آنچه که قبلاً می‌توانست انجام بدهد ناتوان می‌شود. خدا فرموده است: ﴿و من نعمره ننکّسه فی الخلق﴾. ﴿و تری الأرض هامدة﴾ این هم دلیل دوم برای اثبات معاد است و امکان وقوع حشر است. یعنی ای مخاطب یا ای مجادله‌گرا زمین را خشک و مرده و بدون رستنی می‌بینی. ﴿فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت و ربت﴾ وقتی آب بر آن نازل کنیم و باران بر آن بریزد، به جنبش و حرکت افتاده و رشد و نمو کرده و بعد از مردن دوباره جان می‌گیرد. ﴿و أنبتت من کل زوج بهیج﴾ و از هرگونه رستنی‌های شگفت‌آور می‌رویاند که مایه‌ی سرور بیننده می‌شود. ﴿ذلك بأن الله هو الحق﴾ موضوع خلقت انسان و گیاه برای این است که دریابید خالق و تدبیرکننده‌ی امور همانا فقط خداست، و آنچه در عالم هستی پدید می‌آید از آثار قدرت او می‌باشد و گواه به این واقعیت است که خدا حق است. ﴿و أنه یحیی الموتی﴾ و گواه است که خدا قادر است مرده را زنده کند، همان‌طور که زمین مرده را با رویاندن نباتات و گیاهان زنده کرد و به آن جان بخشید. ﴿و أنه علی کل شيء قدیر﴾

۱ـ کشاف ۳/۱۴۲.

و نیز گواه است که خدا قادر است خواستِ خود را عملی کند. ﴿و أن الساعة آتية لاريب فيها﴾ و تا بدانند که رستاخیز و قیامت بدون شک و بی‌تردید بر پا می‌گردد و محقق می‌شود. ﴿و أن الله يبعث من في القبور﴾ و بدون شک خدا مرده‌ها را زنده می‌کند و بعد از این‌که پوسیده و متلاشی شدند، دوباره در آنان جان می‌دمد، و آنها را برای حضور در میعادگاه محاسبه، حشر می‌کند. ﴿و من الناس من يجادل في الله بغير علم و لا هدى و لاكتاب منير﴾ عده‌ای از مردم در مورد خدا بدون داشتن علم و دانشی که به شناخت و آگاهی بینجامد و بدون تمسک به کتابی مبین و مستدل، به بحث و جدل می‌پردازند، آنان فقط از روی هوای محض به جدل می‌پردازند. ابن عطیه گفته است: به طریق توبیخ و سرزنش این را تکرار کرده است. انگار می‌گوید: این مثال‌ها بسیار واضح و روشن می‌باشند، اما با وجود این بعضی از مردم بدون دلیل و برهان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند.[۱] ﴿ثاني عطفه﴾ از حق روگردان است و به عنوان کفرورزی رو بر می‌تابد. ابن‌عباس گفته است: وقتی به سوی حق خوانده شود به عنوان تکبر از آن رو بر می‌تابد. زمخشری گفته است: «ثني العطف» به معنی تکبر و افاده و غرور است. پس مانند روی برتافتن است.[۲] ﴿ليضل عن سبيل الله﴾ تا راه دین و شرع خدا را بر مردم ببندد، و از ورود آنها به دین خدا جلوگیری کند. ﴿له في الدنيا خزي﴾ در زندگی دنیوی نصیبش خفت و خواری است. ﴿و نذيقه يوم القيامة عذاب الحريق﴾ و در روز آخرت آتش سوزان را به او می‌چشانیم. ﴿ذلك بما قدمت يداك﴾ به او گفته می‌شود: این خفت و عذاب را به سبب کفر و گمراهی‌ای که مرتکب شدی، نصیبت شده است. ﴿و أن الله ليس بظلام للعبيد﴾ و خدا عادل و دادگر است و به هیچ یک از بندگان خود ظلم نمی‌کند. ﴿و من الناس من يعبد الله على حرف﴾ بعضی از مردم در پرستش خدا جنبه و طرفی از دین را برمی‌گیرند. این بخش از آیه

۱ـ البحر ۳۵۴/۶.
۲ـ کشاف ۱۴۴/۳.

افرادی مذبذب و متزلزل است که خدا را از طریق یقین و اطمینان پرستش نمی‌کنند. بلکه او را به صورتی آشفته و نااستوار و با دو دلی می‌پرستند. بسان انسانی که در کنار و گوشه‌ی ارتش قرار دارد و اگر احساس پیروزی و یا غنیمت کند، پایدار می‌ماند، وگرنه فرار می‌کند. حسن گفته است: چنان انسانی منافق است، خدا را به زبان نه قلبا می‌پرستد. و ابن‌عباس گفته است: مردی به مدینه می‌آمد، اگر زنش پسر می‌زایید و حیوان‌هایش ثمر می‌دادند، می‌گفت: این دین خوب و صالح است و اگر زنش پسر نمی‌زایید و حیوان‌هایش تولید مثل نمی‌کردند می‌گفت: این دین بد است.[۱] ﴿فإن أصابه خير اطمأن به﴾ اگر در زندگی دنیوی خیری از قبیل سلامت و رفاه نصیبش بشود، بر دین استوار و پایدار می‌ماند. ﴿و إن أصابته فتنة انقلب على وجهه﴾ و اگر ناملایمات و مصیبتی برایش پیش آید، به کفر پیشین برمی‌گردد. ﴿خسر الدنيا و الآخرة﴾ بدین ترتیب دنیا و آخرت خود را تباه می‌کند. پس به بدبختی همیشگی در می‌افتد. ﴿ذلك هو الخسران المبين﴾ چنین ضرر و زیانی روشن و آشکار است و زیانی مانند آن پیدا نمی‌شود. ﴿يدعوا من دون الله ما لا يضره و ما لا ينفعه﴾ بتی را پرستش می‌کند که سود و زیانی از آن متصور نیست. ﴿ذلك هو الضلال البعيد﴾ این آخرین درجه‌ی گمراهی است که بالاتر از آن گمراهی وجود ندارد. حال آنان را به حال انسانی تشبیه کرده است که دچار سرگردانی شده راه گم کرده و از مسیر دور گشته است. ﴿يدعوا لمن ضره أقرب من نفعه﴾ بتی را می‌پرستد که ضرر و خفت و خواری دنیویش از نفعش بیشتر است؛ چراکه توقع دارد در روز قیامت به شفاعت او برخیزد. و بنا بر یکی از نظریه‌ها آیه مبتنی بر فرض است؛ یعنی اگر فرضاً نفع و ضرر آن را بپذیریم، حتماً ضرر و زیانش از نفع آن بیشتر است.[۲] آیه سفاهت و نادانی انسانی را نشان می‌دهد که معتقد است پرستش غیر خدا برایش سودی در بر دارد و وقتی از آن

۱ـ قرطبی ۱۲/۱۷.
۲ـ البحر ۶/۳۵۶.

شفاعت بطلبد مفید خواهد بود. ﴿لبئس المولی و لبئس العشیر﴾ چه بد یاور و معینی و چه بد نزدیک و همراهی است! ﴿إن الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ بعد از اینکه حال و وضع مشرکان و منافقان مذبذب و متردد را بیان کرد، حال و وضع مؤمنان را در آخرت یادآور شد. معنی آیه چنین است: خدا مؤمنان صادق را به باغ‌هایی خواهد برد که در زیر قصرها و اطاق‌هایش نهرهای شیر و شراب و عسل جاری است و آنها در باغ‌های بهشت شاد و مسرورند. ﴿إن الله یفعل ما یرید﴾ همانا خدا هر کس را که بخواهد پاداش می‌دهد و هر کس را که بخواهد عذاب می‌دهد. فرمان و حکم او قابل تعقیب نیست، پس بهشت را از سر کرم و لطف خود به مؤمنین عطا می‌کند و دوزخ را از روی عدالت و دادگری به کافران می‌دهد. ﴿من کان یظن أن لن ینصره الله فی الدنیا و الآخرة﴾ آنکه گمان می‌برد که خدا در دنیا و آخرت پیامبر خود را یاری نمی‌دهد،[1] ﴿فلیمدد بسبب إلی السماء ثم لیقطع﴾ به وسیله‌ی ریسمان خود را به سقف ببندد، آنگاه گردن خود را بزند و خود را خفه کند؛ چون حتماً خدا او را یاری می‌دهد. ﴿فلینظر هل یذهبنّ کیده ما یغیظ﴾ آنگاه بنگرد آیا کینه‌ای که در دل دارد، درد او را دوا می‌کند؟ ابن‌کثیر گفته است: این نظر که معنی را روشن‌تر می‌رساند و سرزنش را بلیغ‌تر نشان می‌دهد، از آن ابن‌عباس است؛ زیرا معنی آیه چنین است: هرکس گمان می‌برد که خدا محمد یا کتاب و دینش را یاری نمی‌دهد اگر این امر کینه‌ی او را برمی‌انگیزد، برود خود را بکشد؛ زیرا حتماً خدا پیامبر ﷺ را یاری می‌دهد. ﴿و کذلك أنزلناه آیات بینات﴾ و بدین گونه قرآن را که متضمن حکمت‌های بلیغ و آیاتی

۱ـ مفسران در مورد معنی آیه دو نظر دارند: نظر اول می‌گوید: ضمیر «ینصره» به پیامبر ﷺ راجع است و بنابراین نظر معنی آیه چنین است: هر کس از کفار که گمان می‌کند خدا پیامبر را یاری نمی‌دهد با ریسمان خود را خفه کند؛ چون خدا حتماً او را یاری می‌دهد. ابن‌کثیر این نظر را ترجیح داده است. نظر دوم، این‌که ضمیر به خود انسان راجع است، پس یعنی هر کس گمان می‌برد که خدا او را یاری نمی‌دهد بگذار خفه شود و بمیرد. صاحب تسهیل این را ترجیح داده است.

روشنگر است، نازل کرده‌ایم و آیات آن روشن و بر معانی والا و متعالی دلالت می‌کنند. ﴿و أن الله یهدی من یرید﴾ و هدایت‌دهنده همانا خداست و جز او هدایت دهنده‌ای نیست. هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌دهد. ﴿إن الذین آمنوا﴾ آنان که در ایمان صادقند، یعنی پیروان حضرت محمد. ﴿و الذین هادوا﴾ و یهودیان که به حضرت موسی علیه السلام انتساب دارند. ﴿و الصابئین﴾ و ستاره‌پرستان. ﴿و النصاری﴾ و آنان که به دین حضرت عیسی علیه السلام منسوبند. ﴿و المجوس﴾ و آتش‌پرستان. ﴿و الذین أشرکوا﴾ و اعراب بت‌پرست. ﴿إن الله یفصل بینهم یوم القیامة﴾ حتما خدا در بین مؤمنان و پنج فرقه‌ی گمراه حکم و قضاوت می‌کند و مؤمنان را راهی بهشت می‌کند و کفار را به دوزخ می‌فرستد. ﴿إن الله علی کل شیء شهید﴾ خداوند شاهد اعمال بندگان است و به تمام اعمال آنها عالم است. ﴿ألم تر أن الله یسجد له من فی السموات و من فی الأرض﴾ آیا نمی‌دانی که خداست که همه کس از روی میل و رغبت یا به اجبار سر سجده در مقابل عظمتش به زمین می‌سایند. فرشتگان در اقطار آسمان‌ها و انس و جن و دیگر مخلوقات در عالم زمین و در کره‌ی خاکی. ﴿و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدوّاب﴾ این کرات با عظمت با دیگر کوه‌ها و درختان و حیوانات در مقابل عظمتش سر سجده بزمین می‌نهند و سجده‌ی تسلیم و فروتنی و خضوع می‌برند. ابن‌کثیر گفته است: از این جهت آفتاب و ماه و ستارگان را مخصوصاً ذکر کرده است که آنها مورد پرستش قرار گرفته‌اند. و بدین‌وسیله روشن شده است که آنها برای خالق خود سجده می‌برند و آنها در برابر فرمان خدا رام و مسخرند.[1] و غرض از آیه بیان عظمت و یکتایی و پروردگاری خدا می‌باشد؛ زیرا تمامی موجودات عالم هستی در برابر امر و فرمان او مطیع و فرمانبردارند و مطابق امر و تدبیر او در جریانند. ﴿و کثیر من الناس﴾ و بسی از انسان‌ها

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۵۳۴.

تیز در مقابلش سر سجده خم می‌کنند. ﴿وکثیر حق علیه العذاب﴾ و بسی از انسان‌ها هم به سبب کفر و نافرمانی‌شان مستحق عذابند. ﴿و من یهن الله فاله من مکرم﴾ و هرکس خدا او را به شقاوت وکفر خوار کند هیچ کس نمی‌تواند خواری و خفت را از او دور و برطرف نماید. ﴿إن الله یفعل ما یشاء﴾ خدا عذاب می‌دهد و رحم می‌کند، عزت و ذلت می‌دهد، بی‌نیازی و بی‌نوایی می‌دهد، و هیچ کس نمی‌تواند از عمل او اعتراض کند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿و تری الناس سکاری﴾ متضمن تشبیه بلیغ است؛ یعنی از شدت هول همچون مستان هستند. ادات تشبیه از آن حذف شده است.

۲- ﴿شیطان مرید﴾ متضمن استعاره می‌باشد. لفظ شیطان برای هر گردنکش و متمرد از فرمان خدا استعاره شده است.

۳- در ﴿یضله ... و یهدیه﴾ طباق برقرار است.

۴- ﴿و یهدیه إلی عذاب السعیر﴾ شامل اسلوب تهکّم و تمسخر است.

۵- ﴿مخلقة و غیر مخلقة﴾ طباق سلب را در بر دارد.

٦- ﴿فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت و ربت﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است؛ زمین را به انسانی خوابیده و بدون حرکت تشبیه کرده، سپس بر اثر نزول باران به جنبش و حرکت می‌افتد، و حیات در آن جریان پیدا می‌کند. بنابراین استعاره‌ی تبعیه در آن مقرر است.

۷- ﴿ثانی عطفه﴾ کنایه از تکبر و افاده می‌باشد.

۸- ﴿بما قدمت یداك﴾ شامل مجاز مرسل است و علاقه‌ی آن سببیت است؛ زیرا دست انجام‌دهنده‌ی خیر و شر است.

۹- ﴿من یعبد الله علی حرف﴾ استعاره‌ی تمثیلیه را در بر دارد. اضطراب و تشویش و آشفتگی منافقین را در دین به انسانی تشبیه کرده است که بر لبه‌ی پرتگاهی خطرناک قصد اقامه‌ی نماز و عبادت راکرده است. چه تمثیلی جالب است!

۱۰- ﴿فإن أصابه خير اطمأن به... و إن أصابته فتنة انقلب على وجهه﴾ مقابله را در بر دارد.

۱۱- ﴿يضره ... و ينفعه﴾ و ﴿يهن... فماله من مكرم﴾ متضمن طباق است.

۱۲- در بسیاری از آیات نیز سجع لطیف آمده است.

فواید: مرضع یعنی آنکه می‌تواند شیر بدهد. اما مرضعة زنی است که در حال شیردادن است؛ یعنی پستانش را در دهان طفلش قرار داده است. از این رو فرمود: ﴿تذهل كل مرضعة﴾ و نگفته است: (کل مرضع) تا بدین‌وسیله اهمیت و عظمت فراموش کردن و غفلت را نشان دهد؛ زیرا پستان را از دهان شیرخواره بیرون می‌کشد که برایش عزیزترین انسان به شمار می‌آید. و اینهم اوج هراس و آشفتگی را می‌رساند.

یادآوری: ابن ابی حاتم آورده است که به حضرت علی خبر دادند که یک نفر درباره‌ی «مشیّت» صحبت می‌کند. حضرت او را خواست و گفت: ای بنده‌ی خدا! خدا به میل خودش تو را خلق کرد یا به میل خودت؟ گفت: به میل خودش. باز گفت: اگر او بخواهد بیمار می‌شوی یا اگر تو بخواهی؟ گفت: مسلم است اگر او بخواهد. گفت: اگر او بخواهد شفا می‌یابی یا اگر تو بخواهی؟ گفت: اگر او بخواهد. گفت: هر جا او بخواهد واردت می‌کند یا هر جا که خودت بخواهی؟ گفت: هر جا که او بخواهد. گفت: به خدا قسم! اگر غیر از این می‌گفتی، با شمشیر میان دو چشمت را می‌شکافتم.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هَٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ٱلْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَٱلْجُلُودُ ﴿٢٠﴾ وَلَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ

ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾ وَ هُدُوا إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَىٰ صِرَاطِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللهِ وَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ٱلَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً ٱلْعَاكِفُ فِيهِ وَ ٱلْبَادِ وَ مَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾ وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ ٱلْبَيْتِ أَن لَاتُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ ٱلْقَائِمِينَ وَ ٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ﴿٢٦﴾ وَ أَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا ٱسْمَ ٱللهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ ٱلْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا ٱلْبَائِسَ ٱلْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾ ذٰلِكَ وَ مَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ ٱللهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِندَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ ٱلْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَانِ وَ ٱجْتَنِبُوا قَوْلَ ٱلزُّورِ ﴿٣٠﴾ حُنَفَاءَ لِلهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَن يُشْرِكْ بِاللهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾ ذٰلِكَ وَ مَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ ٱللهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى ٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكاً لِيَذْكُرُوا ٱسْمَ ٱللهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ ٱلْأَنْعَامِ فَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ ٱلْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ ٱلصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَ ٱلْمُقِيمِي ٱلصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٥﴾ وَ ٱلْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِن شَعَائِرِ ٱللهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا ٱسْمَ ٱللهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا ٱلْقَانِعَ وَ ٱلْمُعْتَرَّ كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾ لَن يَنَالَ ٱللهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ مِنكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا ٱللهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ بَشِّرِ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال حال و وضع اهل شقاوت و بدبختی و اهل سعادت و نیکبختی را یادآور شد، در اینجا خصومت بین آنها را در مورد دین و عبادت خدا یادآور شده است. سپس اهمیت احترام بیت العتیق را بیان فرمود و کیفیت ساختن آن را توسط ابراهیم خلیل بیان نمود. آنگاه به قباحت و بزرگی گناه مشرکان اشاره می‌کند، آنهایی که مردم را از راه خدا و زیارت مسجدالحرام منع می‌کنند.

معنی لغات: ﴿**یصهر**﴾ صهر به معنی ذوب کردن است. ﴿**مقامع**﴾ تازیانه، شلّاق. جمع مقمعة می‌باشد. تازیانه را مقمعة نامیده‌اند؛ چون تبهکار را قلع و قمع می‌کند. ﴿**العاکف**﴾ مقیم و ساکن. ﴿**الباد**﴾ از بیابان آمده. ﴿**بوأنا**﴾ نازل کردیم، آماده نمودیم، هدایت کردیم. ﴿**رجالا**﴾ جمع راجل به معنی پیاده است. ﴿**ضامر**﴾ شتری لاغر که سفر آن را خسته می‌کند. ﴿**تفثهم**﴾ تفث در لغت به معنی چرک و ناپاکی است. شاعر گفته است:

حفوا رؤوسهم لم یحلقوا تفثاً　　　و لم یسلُّوا لهم قملا و صئبانا[1]

«سر خود را پوشانده و آن را به خاطر چرک و ناپاکی نتراشیدند و به آرامی شپش و کک را بیرون نکشیدند».

ثعلبی گفته است: در لغت به معنی چرک است. می‌گویند: ما أنفثك؟ یعنی چقدر چرکین و کثیفی![2] ﴿**المخبتین**﴾ مخبت یعنی متواضع و فروتنی در برابر خدا.

تفسیر: ﴿**هذان خصمان**﴾ این دو گروه که یکی مؤمن و با تقوی و دیگری کافر و تبهکار است، دشمنان یکدیگرند. ﴿**اختصموا فی ربهم**﴾ در راه خدا و به خاطر دین خدا با هم اختلاف و نزاع پیدا کرده‌اند. مجاهد گفته است: دو گروه عبارتند از مؤمنان و کفار؛ مؤمنان نصرت و پیروزی دین خدا را می‌خواهند و کافران در تلاشند نور خدا را خاموش

۱ـ شعر از أمیة بن ابی الصلت است.　　۲ـ قرطبی ۱۲/ ۵۰.

کنند. ﴿فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار﴾ آنهایی که کافرند از آتش برای آنان لباسی دوخته شده است و تا زمانی که به دوزخ می‌روند آن را به تن می‌کنند. قرطبی گفته است: آتش به لباس تشبیه شده است؛ چون بسان لباس آنان را در بر می‌گیرد. و ﴿قطعت﴾ به معنی دوخته و بریده و آماده شده می‌باشد، و از این رو به لفظ ماضی آمده است؛ چون آنچه که وعده داده شده محقق‌الوقوع است.[1] ﴿یصبّ من فوق رؤوسهم الحمیم﴾ آب جوشیده بر سر آنان ریخته می‌شود. ﴿یصهر به ما فی بطونهم و الجلود﴾ بر اثر آن پوست و داخل بدن و روده و احشاء آنها ذوب می‌شود. ابن‌عباس گفته است: اگر یک قطره‌ی آن روی کوه‌های این دنیا بیفتد، آن را ذوب و آب می‌کند. در حدیث است: «آب جوشیده بر سر آنها ریخته می‌شود، از کاسه‌ی سر نفوذ و عبور کرده و به داخل بدن وارد می‌شود. آنگاه تمام آنچه در داخل دارند بیرون می‌ریزد و از نوک پاهایشان به صورت مذاب بیرون می‌زند، سپس به حالت اول بر می‌گردد».[2] امام فخر گفته است: منظور این است که وقتی «حمیم» بر سر آنها ریخته می‌شود تأثیر آن بر ظاهر و باطن یکسان است، پس همان‌طور که پوست ظاهر بدن را ذوب و آب می‌کند، روده‌ها و احشاء را نیز ذوب می‌کند. و این بیان از آیه‌ی ﴿و سقوا ماء حمیا فقطّع أمعاءهم﴾ بلیغ‌تر است.[3] ﴿و لهم مقامع من حدید﴾ آنها را با پتک‌ها و تازیانه‌های آهنین می‌زنند و آنها را می‌رانند. و در حدیث آمده است: «اگر یکی از آن مقمعه‌ها را روی زمین قرار دهند، تمام انس و جن نمی‌توانند آن را بلند کنند».[4] ﴿کلما أرادوا أن یخرجوا منها من غم أعیدوا فیها﴾ هر وقت اهل دوزخ از شدت گرما و فشار آن بخواهند بیرون بروند، به جای خود برگردانده می‌شوند. حسن گفته است: زبانه‌ی آتش آنها را می‌زند و آنها را بلند می‌کند تا به بالای آن

۱ـ قرطبی ۲۶/۱۲.

۲ـ اخراج از ترمذی است و گفته است: حسن صحیح غریب است.

۳ـ رازی ۲۲/۲۳.

۴ـ اخراج از احمد.

می‌رسند، آنگاه با پتک و تازیانه آنها را می‌زنند و به فاصله‌ی هفتاد پاییز پایین می‌آیند.[۱] ﴿و ذوقوا عذاب الحریق﴾ به آنها می‌گویند: عذاب سوزان دوزخ را بچشید که آن را تکذیب می‌کردید. بعد از این‌که خدا عذاب و نابودی کافران را یادآور شد، پاداش و نعمت‌هایی را خاطر نشان ساخت که برای مؤمنان مهیا شده است: ﴿إن الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ در قیامت مؤمنان صالح را به باغ‌های بهشتی وارد می‌کند که رودخانه‌های عظیم و متنوع در پای درختان و قصرهایش جاری است. ﴿یحلّون فیها من أساور من ذهب﴾ در بهشت، ملائک به منظور تزیین و آرایش زنان النگوهای طلایی به آنان می‌پوشانند. ﴿و لؤلؤا﴾ و با مروارید آراسته می‌شوند و بدین‌ترتیب از جانب خدا مورد تکریم قرار می‌گیرند. ﴿و لباسهم فیها حریر﴾ و در بهشت لباس ابریشم به تن دارند. اما از ابریشم دنیا بسی عالی‌تر است. ﴿و هدوا إلی الطیب من القول﴾ راهنمایی می‌شوند که گفتار شیرین به زبان بیاورند؛ زیرا در بهشت بیهوده‌گویی و دروغ موجود نیست. ﴿و هدوا إلی صراط الحمید﴾ به راه خدا هدایت می‌شوند که عبارت است از بهشت، سرای پرهیزگاران. سپس خدا بعضی از گناهان مشرکان را برشمرده و می‌فرماید: ﴿إن الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و المسجد الحرام﴾ آنان که کافرند و دین محمد ﷺ را انکار کرده و مؤمنان را از ورود به مسجدالحرام و ادای مناسک حج مانع می‌شوند. قرطبی گفته است: آن وقتی بود که در سال حدیبیه پیامبر ﷺ را از ورود به مسجدالحرام مانع شدند.[۲] و از این جهت «یصدون» را به صیغه‌ی مضارع آورده است تا بر استمرار دلالت کند؛ یعنی کافران همیشه راه خدا را سدّ می‌کنند. و نظیر آن آیه‌ی ﴿الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله﴾ می‌باشد. ﴿الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد﴾ جایی که آن را محل نسک و

۱ـ رازی ۲۲/۲۳.

۲ـ قرطبی ۳۱/۱۲.

عبادت انسان قرار داده‌ایم و مقیم و بادیه‌نشین در آن برابرند. ﴿و من یرد فیه بإلحاد بظلم﴾ و هر کس در آن نظری داشته باشد یا از حق منحرف گردد یا به قصد معصیت به آن رو آورد، ﴿نذقه من عذاب ألیم﴾ سخت‌ترین و دردناک‌ترین عذاب را به او می‌چشانیم. ابن مسعود گفته است: اگر یک نفر قصد کند که در خانه‌ی خدا عملی پلید را انجام دهد، خدا عذاب دردناک را به او می‌چشاند. و مجاهد گفته است: یعنی در آنجا مانند حسنات گناهان و بدی‌ها چند برابر می‌شوند.[1] ﴿و إذ بوأنا لإبراهیم مکان البیت﴾ و به یاد بیاور آنگاه که ابراهیم را به محل بیت هدایت و آن را به او الهام کردیم. ﴿أن لا تشرك بي شیئا﴾ به او فرمان دادیم که «بیت العتیق» را خالص برای خدا بنا نهند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی آن را تنها به نام من بنا نهند و بس.[2] ﴿و طهّر بیتي للطائفین و القائمین و الرکع السجود﴾ و خانه‌ی مرا برای آنان که خدا را در آن پرستش می‌کنند و به طواف و نماز می‌پردازند، از بت‌ها و ناپاک‌ها پاکیزه گردان. قرطبی گفته است: قائمون یعنی نمازگزاران. خدا مهمترین ارکان نماز یعنی قیام و رکوع و سجود را یادآور شده است.[3] ﴿و أذّن في الناس بالحج﴾ و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور و آنها را به حج و زیارت «بیت العتیق» فراخوان. ابن‌عباس گفته است: بعد از این‌که ابراهیم ساختمان بیت را تمام کرد به او گفته شد: مردم را به سوی حج فراخوان، گفت: خدایا! صدایم نمی‌رسد. فرمود: تو جار بده و من ابلاغ می‌کنم، آنگاه ابراهیم بر بالای کوه ابوقبیس رفت و با صدای بلند جار داد: ای مردم! خدا دستور انجام مراسم حج و زیارت این خانه را به شما داده است، تا در پاداش آن بهشت را به شما عطا فرماید و شما را از آتش دوزخ پناه بدهد. بنابراین حج را انجام دهید، پس تمام نطفه‌ها در پشت مردان و رحم زنان آن را لبیک‌گویان اجابت کردند و

۱ـ تفسیر رازی ۲۳/۲۵.
۲ـ مختصر ۲/۵۳۹.
۳ـ قرطبی ۱۲/۳۷.

گفتند: لبیک اللهم لبیک.[۱] ﴿یأتوك رجالا و علی کل ضامر﴾ با پای پیاده و یا سواره و سوار بر هر شتری لاغر که رنج سفر و دوری راه آن را خسته کرده است، به سویت می‌آیند. ﴿یأتین من کل فج عمیق﴾ شتر لاغر از راه‌های دور می‌آید. قرطبی گفته است. ضمیر در «یأتین» به شتر برمی‌گردد و برای احترام است؛ زیرا با صاحبش قصد حج را کرده است. همان‌گونه که اسب جهادگران مورد تکریم قرار گرفته‌اند: ﴿و العادیات ضبحا﴾، اسب‌هایی که در راه خدا می‌تازند.[۲] ﴿لیشهدوا منافع لهم﴾ تا فواید دینی و دنیوی را به دست آورند. فخر رازی گفته است: از این جهت «منافع» را نکره آورده است که قصد بیان منافعی دینی و دنیوی مختص به این عبادت را داشته است، منافعی که در دیگر عبادات موجود نیست.[۳] ﴿و یذکروا اسم الله فی أیام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الأنعام﴾ و به منظور ابراز سپاس و ستایش در مقابل نعمت‌های خدا به ویژه شتر و گاو و بز و گوسفندی به آنان عطا کرده است، در موقع ذبح قربانی در ایام نحر، نام خدا را به زبان می‌آورند. بدین ترتیب این نکته را یادآور شده است که غرض اصلی عبارت است از ذکر نام خدا در موقع ذبح، و در این مورد با مشرکین مخالفت شود که آنها ذبح را برای «نصب» یا بت‌ها انجام می‌دهند.[۴] ﴿فکلوا منها﴾ از گوشت قربانی بخورید. ﴿و أطعموا البائس الفقیر﴾ و از آن به فقیر و محتاج بدهید که سخت در بینوایی قرار دارد، و به فقیر بدهید که فقر او را ضعیف کرده است. ابن عباس گفته است: «بائس» یعنی بینوا و آن کسی است که فقر و بینوایی از سیما و لباسش نمایان می‌شود. اما فقیر چنان نیست؛ زیرا لباسش مرتب و سیمایش سیمای بی‌نیاز است. ﴿ثم لیقضوا تفثهم﴾ بعد از ذبح، چرک و ناپاکی را بر طرف کنند که بر اثر احرام بر آنان عارض شده است؛ یعنی مو را تراشیده یا

۱ـ رازی ۲۳/ ۲۷.
۲ـ قرطبی ۱۲/ ۳۹.
۳ـ رازی ۲۳/ ۲۹.
۴ـ رازی ۲۳/ ۲۹.

کوتاه کنند و ژولیدگی را بر طرف نمایند و سبیل را کوتاه کرده و ناخن‌ها را کوتاه کنند. **﴿و لیوفوا نذورهم﴾** و نذرهایی را که بر خود واجب کرده‌اند، انجام دهند. **﴿و لیطوفوا بالبیت العتیق﴾** و در پیرامون بیت‌العتیق «طواف الافاضة» را انجام دهند که عبارت است از طواف زیارت که تحلل کامل با آن صورت‌پذیر است. عتیق یعنی قدیمی. «کعبه» به عتیق موسوم است؛ چون اولین خانه‌ایست که برای عبادت انسان بنا شده است. **﴿ذلك﴾** یعنی حال و شأن چنان است. زمخشری گفته است: همان‌طور که نویسنده جمله‌ای را در بعضی موارد جلو می‌اندازد و بعداً وقتی بخواهد وارد معنی دیگری بشود می‌گوید: این از یک سو، از سویی دیگر چنین است.[1] **﴿و من یعظم حرمات الله﴾** هر کس احکام دین خدا و اجتناب از نافرمانی و محارم را بزرگ دارد، **﴿فهو خیر له عند ربه﴾** این تعظیم و بزرگ گرفتن در آخرت برایش پاداش خیر به همراه دارد. **﴿و أحلت لکم الأنعام إلا ما یتلی علیکم﴾** خوردن گوشت حیوانات برایتان حلال شده جز آنچه در کتاب مجید استثناء شده است از قبیل مردار و خفه شده و آنچه اسم غیر خدا بر آن خوانده شده است. **﴿فاجتنبوا الرجس من الأوثان﴾** همان‌طور که از ناپاکی‌ها دوری می‌جویید از کثافت و نجاستی دیگر به نام بت‌ها دوری جویید. این نهی مبالغه در نهی از پرستش و تعظیم آنها را نشان می‌دهد. **﴿و اجتنبوا قول الزور﴾** از گواهی دادن دروغ و نادرست دوری جویید. **﴿حنفاء لله غیر مشرکین به﴾** متمایل به حق و مسلمان باشید و هیچ کس و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید. **﴿و من یشرك بالله فکأنما خر من السماء فتخطفه الطیر﴾** تمثیلی است برای نابودی و گمراهی مشرک؛ یعنی آنکه برای خدا شریک می‌آورد انگار از آسمان سقوط کرده و پرنده‌ی لاشخور آن را می‌رباید و در هم می‌درد. **﴿أو تهوی به الریح فی مکان سحیق﴾** یا این‌که باد او را به محل‌های دوردست افکنده است.

۱ـ کشاف ۳.

﴿ذلك و من يعظم شعائر الله﴾ این احکام و امثالی است که خدا آن را توضیح داده است و هر کس که شعایر دینی را گرامی بدارد و از جمله‌ی آنها یکی هم مراسم حج و قربانی است، ﴿فإنها من تقوى القلوب﴾ آن از اعمال پرهیزگاران است. قرطبی گفته است: از این جهت تقوی را به قلوب نسبت داده است که حقیقت تقوی از قلب سرچشمه می‌گیرد. آمده است که پیامبر ﷺ به سینه‌ی خود اشاره کرد و فرمود: «تقوی در اینجاست».[1] ﴿لكم فيها منافع إلى أجل مسمى﴾ تا زمان نحر و ذبح در هدی منافعی از قبیل شیر و ثمر و سواری دارید. ﴿ثم محلها إلى البيت العتيق﴾ آنگاه مکان ذبح آنها در حرم یعنی مکه یا منی می‌باشد. از این جهت بیت را مخصوصاً ذکر کرده است که شریفترین حرم است. همچنان که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿هديا بالغ الكعبة﴾. ﴿و لكل أمة جعلنا منسكا﴾ از زمان ابراهیم برای هر ملتی از ملت‌های پیشین محلی را قرار داد تا در آن ذبح کنند و به خدا تقرّب جویند. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال خبر می‌دهد که در تمام ملت‌ها ذبح قربانی و ریختن خون به خاطر خدا مشروع بوده است. ﴿ليذكروا اسم الله﴾ به آنان دستور دادیم که در موقع ذبح نام خدا بیاورند و قربانی برای رضایت خدا ذبح کنند. ﴿على ما رزقهم من بهيمة الأنعام﴾ بدین‌وسیله در مقابل نعمت‌های خدا از جمله اعطای شتر و گاو و بز و گوسفند، مر او را سپاسگزار باشند. خدا مشخص کرده است که ذبح باید به خاطر او صورت گیرد و اسم او بر آن خوانده شود؛ زیرا همو خالق و روزی‌رسان است. نه مانند بت‌پرستان آن را برای بت‌ها ذبح کنند. ﴿فإلهكم إله واحد﴾ پس ای انسان‌ها! بدانید که پروردگارتان تک و بدون شریک است. ﴿فله أسلموا﴾ عبادت را خالصانه برای او انجام دهید. و او را اطاعت کنید و در مقابل او تسلیم شوید. ﴿و بشر المخبتين﴾ مژده‌ی جنات نعیم را به فرمانبران و فروتنان و مطیعان بده. بعد از آن «مخبتان» را به چهار صفت

۱ـ قرطبی ۱۲/۵۶.

توصیف کرده و می‌فرماید: ﴿الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم﴾ آنهایی که وقتی در حضور آنها نامی از خدا بیاید نهادشان بیمناک شده و به لرزه در می‌آید؛ زیرا برق شکوه خدا بر آن می‌تابد، به طوری که انگار در پیشگاهش ایستاده‌اند و عظمت و جبروتش را مشاهده می‌کنند. ﴿و الصابرین علی ما أصابهم﴾ آنهایی که در خوشی و سختی صبورند و در موقع بیماری و مصایب و مشکلات و دیگر ناراحتی‌ها شکیبا می‌باشند. ﴿و المقیمی الصلاة﴾ آنهایی که نماز را سر وقت و با خشوع و فروتنی می‌خوانند. ﴿و مما رزقناهم ینفقون﴾ و از قسمتی از روزیی که به آنان ارزانی داشته‌ایم انفاق می‌کنند و آن را در راه‌های خیر مصرف می‌کنند. ﴿و البدن جعلناها لکم من شعائر الله﴾ و شتر چاق را برای شما از جمله‌ی شعایر خدا قرار دادیم. و چون درشت و با بنیه می‌باشد به «بُدن» موسوم شده است. ابن‌کثیر گفته است: چون به خانه‌ی خدا هدیه می‌شود از جمله شعایر دین به شمار می‌آید، بلکه بهترین چیزی است که هدیه می‌شود.[1] ﴿لکم فیها خیر﴾ ابن‌عباس گفته است: یعنی در دنیا نفع و در آخرت پاداش و ثواب برایتان دارد. ﴿فاذکروا اسم الله علیها صواف﴾ در حالی که روی چهار دست و پا منظم ایستاده‌اند، آنها را ذبح کنید و نام خدا را بر آن بخوانید. ﴿فإذا وجبت جنوبها﴾ پس هرگاه بعد از ذبح بر روی زمین افتاد. کنایه از خارج شدن روح از کالبد آن است. ﴿فکلوا منها و أطعموا القانع و المعتر﴾ از این هدایا بخورید و از آن به انسان قانع و عفیف و درخواست‌کننده غذا بدهید. این نظر ابن‌عباس است.[2] اما رازی گفته است: آنچه به حقیقت نزدیکتر است این است: قانع یعنی آن‌که هر چه را به او بدهید راضی می‌شود و درخواست و اصرار هم نمی‌کند. اما فقیر آن است که درخواست و اصرار می‌کند.[3] ﴿ذلك سخرناها لکم لعلکم تشکرون﴾ به

۱ـ مختصر ۱/ ۵۴۴.

۲ـ نظر قتاده و نخعی و مجاهد و بسی از مفسران نیز همین است.

۳ـ رازی ۲۳/ ۳۶.

این شیوه آنها را برایتان مسخر کرده‌ایم، و با وجود جسم بزرگشان آنها را برای شما رام کرده‌ایم، برای این‌که در مقابل نعمت‌های خدا او را سپاسگزار باشید. ﴿**لن ينال الله لحومها و لا دماؤها**﴾ از گوشت و خون آنها چیزی به خدا نمی‌رسد. ﴿**ولكن يناله التقوى منكم**﴾ اما با امتثال اوامرش و طلب رضایتش از جانب شما، تقوی و پرهیزگاری شما به خدا می‌رسد. ﴿**كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هداكم**﴾ آن را برای تأکید تکرار کرده است. یعنی آنچنان آنها را ذلیل و رام و مسخر شما قرار دادیم، تا خدا را در مقابل این‌که شما را به دین و احکامش هدایت کرده است، تکبیرگو و سپاسگزار باشید. ﴿**و بشر المحسنين**﴾ به نیکوکاران مژده بده که در مقابل اعمال نیکشان به نیکبختی نایل می‌آیند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**اختصموا في ربهم**﴾ یعنی «فی دین ربهم» پس متضمن ایجاز به حذف مضاف است.

۲ـ ﴿**قطعت لهم ثياب من نار**﴾ متضمن استعاره می‌باشد. همان‌طور که لباس بدن را می‌پوشاند، آتش به طریق استعاره آنها را فرا می‌گیرد.

۳ـ ﴿**العاكف و الباد**﴾ طباق را در بر دارد؛ چون عاکف یعنی شهرنشین و باد یعنی بادیه‌نشین.

۴ـ ﴿**فاجتنبوا الرجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزور**﴾ منظور از تکرار فعل «اجتنبوا» تأکید بر اجتناب از هر دو مورد نهی‌شده می‌باشد و در علم بدیع آن را اطناب می‌گویند.

۵ـ ﴿**و من يشرك بالله فكأنما خرّ من السماء فتخطفه الطير**﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است؛ زیرا وجه شبه از متعدد منتزع است.

۶ـ ﴿**وجبت جنوبها**﴾ شامل جناس ناقص است.

۷ـ ﴿**القانع و المعتر**﴾ متضمن طباق است؛ چون قانع یعنی عفیف و معتر یعنی سائل، گدا.

۸ـ ﴿**عميق، سحيق، عتيق**﴾ و ﴿**المحسنين... المخبتين**﴾ متضمن سجع لطیف است.

یادآوری: خدا جز در مسجدالحرام هیچ‌کس را به مجرد قصد گناه و نافرمانی، مؤاخذه و محاسبه نمی‌کند: ﴿و من یرد فیه بإلحاد بظلم نذقه من عذاب ألیم﴾؛ چون مسجد الحرام مکانی است مقدس که باید انسان در آن با قلبی آکنده از خلوص و پاکی و پرهیزگاری حضور داشته باشد و نهادش از هر لکه و میل به گناهی پاک باشد، و خالصانه در محضر خدا باشد. پس هر کس حرمت ملکش را نقض کند مستحق عذاب دردناک دوزخ است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿٣٨﴾ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا ٱللَّهُ وَ لَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا ٱسْمُ ٱللَّهِ كَثِيراً وَ لَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ ٱلَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ أَقَامُوا ٱلصَّلَاةَ وَ آتَوُا ٱلزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِٱلْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿٤١﴾ وَ إِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ ﴿٤٢﴾ وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾ وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾ فَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَّشِيدٍ ﴿٤٥﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى ٱلْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ﴿٤٦﴾ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ ٱللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يَوْماً عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾ وَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَ إِلَيَّ ٱلْمَصِيرُ ﴿٤٨﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾ وَ ٱلَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ ٱلْجَحِيمِ ﴿٥١﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ

مِن رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٥٦﴾ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥٧﴾ وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٥٨﴾ لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾ ذَٰلِكَ وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا مناسک حج را بیان و معلوم کرد که در آن منافع دنیا و آخرت مکنون است، و یادآور شد که کفار مسلمانان را از دین خدا و ورود به مکه منع می‌کردند، در اینجا یادآور شده است که از مسلمانان دفاع می‌کند. و حکمت و مشروعیت قتال و دفاع از مقدسات و حفاظت و حمایت از مستضعفان، و استوارکردن مؤمنان بر عبادت خدای متعال را بیان کرده است.

معنی لغات: ﴿صوامع﴾ جمع صومعه و به معنی ساختمان مرتفع مخصوص راهبان است. ﴿بیع﴾ جمع «بیعة» به معنی کلیسای نصاری است. ﴿صلوات﴾ کنیسه‌های یهودیان. زجاج گفته است: در زبان عبری به آن «صَلوتا» می‌گویند. ﴿نکیر﴾ مصدر و به

معنی انکار است. جوهری گفته است: نکیر و انکار یعنی تغییر منکر. ﴿معطّلة﴾ ترک شده. تعطیل الشیء؛ یعنی عدم بهره‌برداری از آن چیز. ﴿مشید﴾ شامخ، بنای مرتفع.

تفسیر: ﴿إن الله یدافع عن الذین آمنوا﴾ خدا مؤمنان را یاری می‌دهد و شر مشرکان را از آنان دفع می‌کند. بدین ترتیب به مؤمنان مژده داده است که بر کفار غلبه می‌یابند و نیرنگ و حیله‌ی آنها را برطرف می‌کند. ﴿إن الله لا یحب کل خوان کفور﴾ خدا جمیع خائنان در امانت و منکران نعمت خدا را دوست ندارد. ﴿أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا﴾ در این آیه قسمتی محذوف است و تقدیر آن چنین است: اجازه‌ی جنگ به آنها داده شد؛ چون آنها مورد ستم قرار گرفته بودند. ابن‌عباس گفته است: این اولین آیه‌ایست که درباره‌ی جهاد نازل شده است. مفسران گفته‌اند: آنها عبارت بودند از یاران پیامبرﷺ که مشرکان مکه آنان را سخت اذیت می‌کردند، آنها شکایت را نزد پیامبرﷺ بردند. در حالی که کتک‌خورده و سر و صورتشان خونین بود و از ستم آنها نالان و شاکی بودند. پیامبرﷺ به آنها گفت: صبر کنید، دستور جنگ با آنان به من داده نشده است. تا این‌که مهاجرت کردند. آنگاه همین آیه نازل شد و این اولین آیه‌ایست که در آن اجازه‌ی جنگ داده شده است در حالی که قبل از آن بیش از هفتاد آیه.آن را منع کرده بود. ﴿و إن الله علی نصرهم لقدیر﴾ و خدا می‌تواند بدون جنگ هم بندگان خود را غالب و پیروز گرداند، اما می‌خواهد آنها در طاعت او سعی و تلاش خود را بکنند، تا به پاداش شهیدان نایل آیند. ﴿الذین أخرجوا من دیارهم بغیر حق﴾ آنان که به ناروا و از روی عداوت و دشمنی و بدون این‌که دلیلی برای اخراج آنان وجود داشته باشد، از وطن خود رانده و اخراج شدند. ابن‌عباس گفته است: یعنی حضرت محمدﷺ و یارانش به ناحق از مکه اخراج شدند. ﴿إلا أن یقولوا ربنا الله﴾ جرم وگناهی نداشتند جز این‌که خدا را یگانه می‌دانستند و برای او شریک و انبازی قرار نمی‌دادند. ﴿و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض﴾ اگر خدا جهاد و جنگ با دشمنان را مشروع نمی‌کرد، مشرکان بر اهل ادیان چیره

شده و شعایر دین تعطیل می‌شد، اما خدا شر آنان را دفع کرد و فرمان جنگ با آنان را داد. ﴿لهدمت صوامع و بیع﴾ صومعه‌های راهبان و کلیساهای نصاری ویران می‌شدند. ﴿و صلوات﴾ و کنیسه‌های یهودیان ﴿و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً﴾ و مساجد مسلمانان که در بامدادن و شامگاهان در آن خدا را پرستش می‌کنند. معنی آیه چنین است: اگر خدا شر مشرکان را از مسلمین دفع نمی‌کرد و اگر اجازه نمی‌داد که مسلمانان به جهاد کفار بروند، مشرکان بر اهل ادیان تسلط یافته و بر ملت‌های مختلف زمان خود چیره گشته و در نتیجه اماکن عبادت آنان ویران می‌شد؛ برای نصاری عبادتگاه و برای راهبان صومعه‌ای را باقی نمی‌گذاشتند و کنیسه‌های یهودیان و مساجد مسلمانان را از بیخ برمی‌کندند. و مشرکان بر اهل ادیان غالب می‌شدند. مساجد را از این جهت به این وصف اختصاص داده و می‌گوید: ﴿یذکر فیها اسم الله کثیرا﴾ که اماکنی شریف و باعظمتند و محل عبادت حق می‌باشند. ﴿و لینصرن الله من ینصره﴾ قسم است. یعنی به خدا قسم! خدا آن کس را یاری خواهد داد که دین و پیامبر او را یاری می‌دهد. ﴿إن الله لقوی عزیز﴾ خدا به حق توانا می‌باشد و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند. و مقتدر است و هیچ قهر و قدرتی بر او غالب نمی‌آید و مغلوب نمی‌شود. ابن‌کثیر گفته است: خود را به قوت و عزت توصیف کرده است. پس با قدرت و نیروی خود همه چیز را خلعت هستی داده و هیچ قدرتمندی بر او چیره نمی‌شود. و مغلوب غالبی نخواهد شد. ﴿الذین إن مکناهم فی الأرض أقاموا الصلاة و آتوا الزکاة﴾ ابن‌عباس گفته است: آنها عبارتند از مهاجران و انصار و تابعین و پیروان نیک آنها. معنی آیه چنین است: آنها استحقاق نصرت و یاری دارند، آنها هستند که اگر برای آنان تسلط و تملک و تفوق در سرزمین را قرار دهیم، عبادت خدا را به جا آورده و نماز را برپا می‌دارند و زکات را پرداخت می‌کنند. ﴿و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر﴾ و مردم را به خیر و نیکی فرا خوانده و آنان را از شر و زشتی منع می‌کنند. ﴿و لله عاقبة الأمور﴾ و سرانجام امور به سوی حکم و تقدیر او

برمی‌گردد. ﴿و إن یکذبوك فقد کذبت قبلهم قوم نوح و عـاد و ثمـود﴾ ایـن آیـه بـرای پیامبر ﷺ تسلی‌خاطر و برای مشرکین وعید است. یعنی اگر مردم مکه تو را تکذیب می‌کنند، بدان که تو اولین پیامبری نیستی که از جانب قوم خود تکذیب می‌گردی؛ چون قبل از تو پیامبرانی بودند که تکذیب شدند مانند نوح و عاد و ثمود که مـورد تکـذیب قومشان قرار گرفتند، اما آن پیامبران صبر و شکیبایی را پیشه کردند تا این‌که خدا تکذیب کنندگان را به دیار نیستی فرستاد. پس تو هم از آن پیامبران پیروی کن و صبر و حوصله داشته باش. ﴿و قوم إبراهیم و قوم لوط و أصحاب مدین﴾ و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط و قوم شعیب پیامبران خود را تکذیب کردند. ﴿و کذب موسی﴾ و موسی نیز با وجود روشنی دلایل و عظمت معجزاتش تکذیب شد. پس بدون شک همه مورد تکذیب واقع خواهند شد. ﴿فأملیت للکافرین ثم أخذتهم﴾ به کافران مهلت و فرصت دادم و سپس آنها را به عقوبت و کیفر گرفتار نمودم. ﴿فکیف کان نکیر﴾ استفهام تقریری است. یـعنی کیفر و عذاب من چگونه بود؟ مگر دردناک نبود؟ آیا نعمت را بر آنان به «نقمت» تبدیل نکردیم؟ آیا زیاد را به کم تبدیل نکردیم؟ آیا آبادانی را به ویرانی تبدیل نکردیم؟ پس با تکذیب‌کنندگان مکه نیز چنان خواهم کرد. ﴿فکأین من قریة أهلکناها﴾ ساکنان بسی از آبادی‌ها را به عذاب همه‌گیر نابود کردیم. ﴿و هی ظالمة﴾؛ چون مشرک و کافر بـودند. ﴿فهی خاویة علی عروشها﴾ آنگاه سقف‌هایش بر زمین فرو ریخت، سپس دیوارهایش ویران شد و افتاد و بر سقف‌ها افتاد. بدین ترتیب خراب و منهدم گشت. ﴿و بئر معطلة﴾ بسی از چاه‌های آب متروک گشت؛ چون مردمانش نابود شدند، پس از آب آنها استفاده نمی‌شود. ﴿و قصر مشید﴾ بسی از کاخ‌های مرتفع، خالی و بلا سکنه ماندند. آیا این برای اهل عبرت و پند بس نیست؟ ﴿أفلم یسیروا فی الأرض فتکون لهم قلوب یعقلون بها﴾ آیا اهل مکه به سفر نمی‌روند تا قتلگاه کفار را مشاهده کنند و از آنچه به سر آنها آمده و از مجازات سخت و ریشه‌کن شدن آنها پند و عبرت بگیرند؟! چرا عقل خود را درباره‌ی

ایمان و توحید به‌کار نمی‌گیرند؟! ﴿أو آذان یسمعون بها﴾ یاگوش شنوایی داشته باشند و اندرزهای بازدارنده را بشنوند؟ ﴿فإنها لا تعمی الأبصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور﴾ در حقیقت کوری، نابینایی چشم نیست بلکه کوری، نابینایی بصیرت است. پس هر کس قلب و ضمیرش نابینا باشد، پند نمی‌گیرد و نمی‌اندیشد. نام بردن «صدور» برای تأکید و نفی توهم مجاز است. ﴿و یستعجلونك بالعذاب و لن یخلف الله وعده﴾ ای محمد! مشرکان به عنوان استهزا و مسخره از تو می‌خواهند عذابی که آنها را از آن می‌ترسانی زودتر از موعد بر آنان نازل شود، بدانند که چنان عذابی واقع خواهد شد، اما زمان آن مقرر است و از آن تجاوز نمی‌کند؛ چون خدای متعال خلاف وعده نمی‌کند. ﴿و إن یوما عند ربك كألف سنة مما تعدون﴾ خدای متعال دارای حلم و حوصله می‌باشد و عجله به خرج نمی‌دهد؛ زیرا فاصله‌ی زمانی هزار سال در نزد شما در مقایسه حلم و حوصله‌ی او مانند یک روز است، پس چرا آن را بعید می‌دانند و برایش عجله دارند؟ از این رو بعد از آن گفته است: ﴿و كأین من قریة أملیت لها و هی ظالمة﴾ نابودی بسی از ساکنان یک محل را به تأخیر انداختیم و با این‌که بر ستمکاری مستمر بودند اما به آنها فرصت و مهلت دادیم، ولی با این کار مغرور شدند. ﴿ثم أخذتها و إلی المصیر﴾ سپس بعد از طول مهلت، آنان را به عذاب گرفتار کردیم، و سرانجام و عاقبت همه نزد من است. در البحر آمده است: هنگامی که خدا به قریش مهلت داد، آنها خواستار آن شدند که عذاب قبل از زمان مقرر بر آنان نازل شود، و آیه بیانگر آن است که پیامبر ﷺ به آنها یادآور شود که: هر چند عذاب پیشینیان تاخیر شده بود اما بعداً نابود شدند. و هر چند عذاب قریش به تأخیر افتاده است اما حتماً آن را خواهند دید. پس از تأخیر عذاب خود شاد و مغرور نشوند.[1] ﴿قل یا أیها الناس إنما أنا لکم نذیر مبین﴾ ای محمد! به آن مشرکان بگو:

۱ـ البحر ۳۷۹.

من فقط برای شما برحذر دارنده هستم و شما را از عذاب خدا می‌ترسانم و به صورتی آشکار و روشن شما را برحذر می‌دارم. بدون این‌که در تعجیل یا تاخیر عذاب دخالتی داشته باشم، شما را از آن بر حذر می‌دارم. **﴿فالذین آمنوا و عملوا الصالحات هم مغفرة ورزق کریم﴾** مؤمنان صادقی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند، در نزد خدای خود بخشودگی و روزی فراوان در بهشت دارند. رازی گفته است: خدای متعال توضیح داده و بیان کرده است که هر کس ایمان و عمل صالح را با هم جمع کند، او هم بخشودگی و روزی نیکو را به او می‌دهد.[۱] و قرطبی گفته است: وقتی خدا رزق کریم را نام می‌برد منظور بهشت است.[۲] **﴿و الذین سعوا فی آیاتنا معاجزین﴾** آنان که آیات ما را تکذیب کرده و می‌خواهند آن را باطل و بی اثر کنند و از طریق دشمنی و مخالفت قصد غلبه بر آن را دارند و می‌خواهند بدین طریق نور خدا را خاموش کنند، **﴿أولئك أصحاب الجحیم﴾** آنان یاران آتش سوزان و دردناکی هستند که عذاب و مجازاتش شدید است. از این جهت که همیشه در آن به سر می‌برند آنها را به رفیق و یار تشبیه کرده است. رازی گفته است: اگر گفته شود: پیامبر ﷺ در این آیه اولاً به مؤمنان مژده داد و ثانیاً کافران را برحذر داشت، پس قیاس چنان اقتضا می‌کرد که گفته شود: **﴿إنما أنا لکم بشیر و نذیر﴾** در جواب گفته می‌شود: روی سخن و خطاب با مشرکین است؛ چون آنها هستند که خواستار تعجیل عذاب هستند. و با **﴿أیها الناس﴾** آنها را مخاطب قرار داده است. اما یادآوری مؤمنان و پاداش نیکشان، برای افزودن کین و اذیت مشرکان آمده است.[۳]

﴿و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لانبي﴾ و قبل از تو ای محمد! هیچ فرستاده و پیامبری را نفرستادیم، **﴿إلا إذا تمنی﴾** جز این‌که هر وقت چیزی را خواست و نفسش آن را آرزو

۱ـ رازی ۲۳/ ۴۷. ۲ـ مختصر ۲/ ۵۵۰.

۳ـ رازی ۲۳/ ۴۷.

کرد، ﴿ألق الشیطان فی أمنیته﴾ شیطان وسوسه و شبهات را وارد آرزوی او کرده و باعث روی آوردن به دنیا شده است. پیامبرﷺ فرمود: «تیرگی قلب مرا فرا می‌گیرد، بدین سبب روزانه هفتاد بار از خدا طلب بخشودگی می‌کنم». فراء گفته است: «تمنی» یعنی در دل با خود چیزی گفت. و بخاری از ابن‌عباس نقل کرده است که: «إلا إذا تمنی ألق الشیطان فی أمنیته»؛ یعنی هر وقت سخن بگوید، شیطان چیزی در سخنش وارد می‌کند، اما خدا آنچه را که شیطان القا می‌نماید باطل و آیات خود را استوار و محکم می‌گرداند. گفته می‌شود: «أمنیته» به معنی قراءتش می‌باشد.[1] نحاس گفته است: این بهترین و والاترین چیزی است که در تفسیر این آیه گفته شده است. معنی آیه چنین است: هیچ پیامبری را نفرستادیم که در دل به خود چیزی بگوید و برای امتش هدایت و ایمان را آرزو کند، مگر این‌که شیطان در راه او وسوسه و موانع ایجاد کرده است و با آراستن کفر برای قومش و ایجاد مخالفت با فرمان پیامبر در دل آنها، در راه دعوت پیامبر مانع ایجاد کرده است. انگار این آیه برای تسلی خاطر پیامبرﷺ نازل شده و به او می‌گوید: ای محمد! از دشمنی قومت افسرده و غمگین مباش که روش پیامبران همین است.[2]

۱ـ صحیح بخاری کتاب تفسیر.

۲ـ صحیح‌ترین گفته در مورد آیه همین است و مفسران محقق آن را پذیرفته‌اند. اما داستان غرانیق که بعضی مفسران در بیان آن اشتیاق داشته‌اند، باطل و مردود است. قضیه از این قرار است: پیامبرﷺ در حضور مشرکین و مسلمین سوره‌ی (النجم) را می‌خواند وقتی به ﴿أفرأیتم اللات و العزی و مناة الثالثة الأخری﴾ رسید شیطان به زبانش انداخت: ﴿تلك الغرانیق العلی و إن شفاعتهن لترتجی﴾ از این رو مشرکان مسرور شدند. و وقتی سوره را تا آخر خواند و به سجده رفت، مشرکن نیز با او به سجده رفتند. ابن عربی گفته است تمام آنچه درباره‌ی این قصه آمده است عموماً باطل است و اصل و اساس ندارد. ابن اسحاق گفته است: این قضیه از جعلیات زندیقان است. بیهقی گفته است: راویان آن مورد اعتماد نمی‌باشند. و ابن‌کثیر گفته است: بسی از مفسران قصه‌ی غرانیق را روایت کرده‌اند، اما در قالب روایاتی پراکنده و مرسل و منقطع، نقل کرده‌اند اما بویی از صحت و درستی نبرده‌اند. و قاضی عیاض گفته است: این سخنی است که هیچ‌یک از اهل حجت آن را نقل نکرده و هیچ‌کس آن را با سند متصل و سالم نقل نکرده است. فقط مفسران و

﴿فینسخ الله ما یلق الشیطان﴾ خدا وسوسه‌ها و اوهامی را که شیطان القاء می‌کند، باطل و برطرف می‌کند. ﴿ثم یحکم‌الله آیاته﴾ سپس خدا آیات دال بر وحدانیت و رسالت را در نهاد پیامبرﷺ ثابت و استوار و مستقر می‌کند. ﴿و الله علیم حکیم﴾ دانش او بی‌حد است و حکیم است و اشیاء را در جای خود قرار می‌دهد. ابوسعود گفته است: آیه در ضمن بر جواز سهو از جانب پیامبرانﷺ و راه یافتن وسوسه به نهاد آنان دلالت دارد.[۱] ﴿لیجعل ما یلق الشیطان﴾ تا شبهه و وسوسه‌های القاء شده از جانب شیطان را، ﴿فتنة للذین فی قلوبهم مرض﴾ برای منافقین فتنه قرار دهد که شک و تردید در دل دارند. ﴿و القاسیة قلوبهم﴾ و آن را برای کافران فتنه قرار دهد که سنگدل هستند و نهادشان با یاد خدا نرم نمی‌شود، اینها همان سرکردگان کفرند، آدم‌های لجوج و معاندی همچون ابوجهل و نضر و عتبه. ﴿و إن الظالمین لفی شقاق بعید﴾ و منافقان و مشرکان با خدا و پیامبرش سخت دشمنند. کلمه‌ی «شقاق» را با لفظ «بعید» توصیف کرده است؛ چون در گمراهی و دوری از خیر و نیکی به دورترین حد ممکن رسیده‌اند. ﴿و لیعلم الذین أتوا العلم أنه الحق من ربك﴾ و تا اهل فضل و دانش دریابند که قرآن حق است و از جانب خدای متعال نازل شده است. ﴿فیؤمنوا به﴾ و به این قرآن ایمان بیاورند. ﴿فتخبت له قلوبهم﴾ تا به عکس آنان که قلبشان بیمار است، نهاد و قلوبشان در مقابل آن فروتنی و آرامش یابد. ﴿و إن الله لهادی الذین آمنوا إلی صراط مستقیم﴾ همانا خدا مؤمنان را به راه راست هدایت کرده و آنان را از گمراهی و سرکشی نجات می‌دهد. ﴿و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه﴾ هنوز مشرکان درباره‌ی این قرآن شک و تردید

مورخانی به آن رو آورده‌اند، که مشتاق غریبند. و هر درست و نادرستی را در اوراق جا می‌دهند.
من هم می‌گویم (مؤلف) گفته‌ی خدا در همان سوره که می‌گوید: ﴿و ما ینطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی﴾ دلیل بر باطل بودن قصه می‌باشد. پس معصوم چگونه چنان می‌گوید که آنها گمان برده‌اند. سبحان الله هذا بهتان عظیم. رد قاطع را در تفسیر امام فخر رازی بخوانید.

۱ـ ابوسعود ۱۸/۴.

دارند. ﴿حتی تأتیهم الساعة بغتة﴾ تا این‌که ناگهان و بدون این‌که خبری داشته باشند، قیامت و رستاخیز فرا می‌رسد. قتاده گفته است: خدا هرگز قومی را دچار عذاب و نابودی نکرده است مگر در موقع سرمستی و غرور و فرو رفتن در ناز و نعمت، پس به نعمت‌های خدا مغرور مشوید که جز فاسقان هیچ کس در برابر پروردگار دچار نمی‌شود. ﴿أو یأتیهم عذاب یوم عقیم﴾ یا عذاب روز قیامت به سراغشان بیاید. روز قیامت به «عقیم» موصوف شده است؛ چون بعد از آن روزی نیست. ابوسعود گفته است: انگار هر روز، روز بعدش را می‌زاید، پس روزی که بعد از آن روزی نیست، نازا و عقیم است. و منظور از ساعت، قیامت است. انگار گفته شده است: یا عذاب آن روز بر آنان نازل می‌شود. و به جای ضمیر اسم ظاهر «یوم عقیم» را آورده است تا بیشتر ایجاد هول و هراس کند.[1] ﴿الملك یومئذ لله﴾ فرمان و ملک روز قیامت تنها از آن خدا می‌باشد و شریک و منازعی ندارد و کسی را با او یارای مجادله و مناقشه نیست. ﴿یحکم بینهم﴾ با عدالت به کار بندگانش رسیدگی می‌کند و آن را فیصله می‌دهد. پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ راهی می‌کند. از این رو فرموده است: ﴿فالذین آمنوا و عملوا الصالحات فی جنات النعیم﴾ پس آنان که خدا و پیامبر خدا را تصدیق کردند و اعمال صالح و نیکو انجام دادند، نعمت پایدار و سرمدی دارند و در بهشت جاویدان ساکن خواهند شد. ﴿و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا فأولئك لهم عذاب مهین﴾ و آنان که آیات خدا را انکار و پیامبرانش را تکذیب کردند، عذاب خفت‌باری را در منزلگاه آتش خواهند داشت. ﴿و الذین هاجروا فی سبیل الله﴾ و آنانی که به منظور جلب رضایت خدا یار و دیار خود را ترک نمودند و برای اعلای دین خدا تلاش کردند، ﴿ثم قتلوا أو ماتوا﴾ سپس در جهاد کشته شدند و یا در بستر جان دادند، ﴿لیرزقنهم الله رزقا حسنا﴾ محققاً

۱ـ ابوسعود ۱۹/۴.

خدا نعمت‌های سرمدی و پایدار و همیشگی را به آنان عطا می‌کند که عبارت است از بهشت مالامال از نعمت و پربرکت. ﴿و إن الله لهو خير الرازقين﴾ و خدا بهترین عطاکننده می‌باشد، که او روزی را بدون حساب مـی‌رساند. ﴿ليدخلنهم مدخلا يرضونه﴾ آنـها را حتماً به مکانی مورد پسند و رضایتشان وارد می‌کند که عبارت از بهشتی است که در آن چیزی وجود دارد که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است. ﴿و إن الله لعليم حليم﴾ و خداوند به مدارج و مراتب عاملان آگاه است و در کیفر دادن آنها صبور. ﴿ذلك و من عاقب بمثل ما عوقب به﴾ آری چنین است، و هرکس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبت زند، ﴿ثم بغي عليه لينصرنه الله﴾ سپس برای بار دوم ستمگر به او تعدی کند، قطعاً خدا مظلوم را یاری می‌دهد. ﴿إن الله لعفو غفور﴾ همانا خدا بسیار بخشایشگر و آمرزنده است. به صورت کنایه مردم را بـه عفو و گذشت تشویق و ترغیب می‌کند؛ زیرا خدای متعال با وجود قدرت کاملی که در انتقام‌گیری دارد، می‌بخشاید و صرف‌نظر می‌کند. پس غیر او شایسته‌تر است که چـنان کنند. ﴿ذلك بأن الله يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل﴾ این نـصرت و یـاری ناشی از قدرت خدا می‌باشد. و از جمله علایم قدرتش این‌که شب را در روز درمی‌آورد و روز را نیز در شب درمی‌آورد، به این معنی که از شب می‌کاهد تا روز افزوده شود و بالعکس. این افزایش و نقصان در تابستان و زمستان ملموس و قـابل مشـاهده و رؤیت است. ﴿و أن الله سميع بصير﴾ و خدا گفته‌ی بندگان را می‌شنود و از احوال آنها آگاه است و هیچ امری بر او پوشیده نیست. ﴿ذلك بأن الله هو الحق﴾ چون خدا معبودی بـه حـق است. ﴿و أن ما يدعون من دونه الباطل﴾ و آنچه مشرکین آن را می‌خوانند از قبیل بت‌ها و اوثان، باطل و بیکاره می‌باشند و توانایی چیزی را ندارند. ﴿و أن الله هو العلى الكبير﴾ و خدا مافوق همه چیز است و دارای عظمت و شکوه و مجد می‌باشد و بالاتر و بزرگتر از او چیزی نیست.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿خوان کفور﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده است؛ چون فعال و فعول برای مبالغه می‌آیند.

۲ـ ﴿أذن للذین یقاتلون﴾ متضمن حذف است و سیاق جمله بر آن دلالت می‌کند؛ یعنی «أذن بالقتال للذین یقاتلون».

۳ـ در ﴿إلا أن یقولوا ربنا الله﴾ متضمن مدح شبیه به ذم است؛ یعنی گناهی ندارند جز این‌که می‌گویند: پروردگار ما خداست.

۴ـ ﴿فالذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و رزق کریم﴾ و ﴿والذین سعوا فی آیاتنا معاجزین أولئك أصحاب الجحیم﴾ متضمن مقابله است.

۵ـ ﴿و ما أرسلنا من رسول﴾ شامل جناس اشتقاق است.

٦ـ ﴿فینسخ ... ثم یحکم﴾ متضمن طباق است.

۷ـ ﴿أو یأتیهم عذاب یوم عقیم﴾ متضمن استعاره می‌باشد و از بهترین استعارات است؛ چون عقیم یعنی زن نازا، و «یوم عقیم» یعنی روزی که بعد از آن نه شب هست و نه روز؛ چون زمان دیگر وجود ندارد و تکلیف از میان رفته است. پس «ایام» فرزندان شب‌ها قرار داده شده و آن روز را به طریق استعاره نازا قرار داده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾ لَهُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَاتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلْفُلْكَ تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ ٱلسَّمَاءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٥﴾ وَهُوَ ٱلَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ ٱلْإِنسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾ لِّكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي ٱلْأَمْرِ وَٱدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ

لَعَلَىٰ هُدىً مُسْتَقِيمٍ ﴿۶۷﴾ وَ إِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۶۸﴾ اللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۶۹﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ ﴿۷۰﴾ وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَ مَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿۷۱﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِن ذٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۷۲﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ ﴿۷۳﴾ مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۷۴﴾ اللهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۷۵﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۷۶﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۷۷﴾ وَ جَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَ فِي هٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ﴿۷۸﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان از داخل کردن شب و روز را در یکدیگر به عنوانی آیاتی از آیات قدرت خود یاد کرد و نعمت‌هایش را یادآور شد، در اینجا با آوردن گونه‌های دیگری از دلایل قدرتش موضوع را دنبال کرده و حکمت خود را نشان می‌داده و آن را به صورت مقدمه‌ی وقوع حشر و معاد قرار داده است و سوره را با دعوت مؤمنان به عبادت و پرستش خدای یگانه و یکتا خاتمه می‌دهد.

معنی لغات: ﴿**سلطاناً**﴾ دلیل و برهان. ﴿**یسطون**﴾ حمله‌ور می‌شوند. سطو به معنی حمله و تهاجم شدید است. ﴿**یسلبهم**﴾ سلب به معنی ربودن سریع است. ﴿**قدروا**﴾ بزرگ دانستند. ﴿**یصطفی**﴾ بر می‌گزینند. ﴿**حرج**﴾ تنگی. ﴿**ملة**﴾ دین.

تفسیر: ﴿**ألم تر أن الله أنزل من السماء ماء**﴾ استفهام تقریری است. یعنی ای شنونده! مگر نمی‌دانی که خدا با قدرت خود باران را از ابر نازل می‌کند؟ ﴿**فتصبح الأرض مخضرة**﴾ پس زمین بعد از خشکی و لختی سرسبز و زنده می‌گردد. ﴿**فتصبح**﴾ را از این رو به صیغه‌ی مضارع آورده است تا تصویر را در ذهن حاضر کند و نشان دهد که زمین مدت زمانی چنان باقی می‌ماند. ﴿**إن الله لطیف خبیر**﴾ ابن‌عباس گفته است: در رساندن روزی به بندگان دارای لطف است و از نومیدی نهادشان با خبر است. غرض از آیه عبارت است از اقامه‌ی دلیل بر کمال قدرت خدا و بر وجود حشر و نشر. پس آن‌که بر این امر قادر باشد می‌تواند بعد از مرگ نیز حیات را اعاده کند. از این رو گفته است: ﴿**و هو الذی أحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم**﴾. ﴿**له ما فی السموات و ما فی الأرض**﴾ تمام آنچه در عالم هستی موجود است به او تعلق دارد، اوست که آنها را خلق کرده است، پس همه مُلک او بوده و به میل خود در آن تصرف می‌کند. و عموم آنها به تدبیر و حکمت او نیازمندند. ﴿**وإن الله لهو الغنی الحمید**﴾ خدای متعال بی‌نیاز است و به احدی نیازمند نیست و در تمام احوال ستوده و قابل ستایش است. ﴿**ألم تر أن الله سخر لکم ما فی الأرض**﴾ یادآوری نعمتی دیگر است. یعنی ای انسان خردمند! آیا نمی‌دانی که خدا تمام مایحتاج بندگانش را تهیه کرده و حیوانات و درختان و رودخانه‌ها و معادن را برای آنان مسخر کرده است؟ ﴿**و الفلك تجری فی البحر بأمره**﴾ و کشتی‌های بزرگی که مصالح و منافع شما را تأمین می‌کنند، با امر و فرمان او در دریاها روانند. ﴿**و یمسك السماء أن تقع علی الأرض**﴾ و با قدرت خود آسمان را نگه داشته است تا بر زمین فرو نیفتد و ساکنان آن نابود نشوند. ﴿**إلا بإذنه**﴾ جز وقتی که او بخواهد و چنین امری در موقع برپایی قیامت صورت‌پذیر

است. ﴿إن الله بالناس لرؤوف رحيم﴾ از تراوش‌های دریای لطف و رحمتش نسبت به شما این است که اسباب زندگی و راحتی را برایتان تدارک دیده است. لذا باید نعمت‌های او را سپاسگزار باشید. ﴿و هو الذی أحیاکم﴾ و اوست که شما را خلعت هستی بخشید بعد از آنکه وجود نداشتید. ﴿ثم یمیتکم﴾ سپس در انتهای عمرتان شما را مرگ می‌دهد. ﴿ثم یحییکم﴾ سپس بعد از مرگ برای محاسبه و پاداش و کیفر شما را زنده می‌کند. ﴿إن الإنسان لکفور﴾ واقعاً انسان در انکار و ناسپاسی نعمت‌های خدا مبالغه و افراط می‌کند. ابن‌عباس گفته است: منظور از انسان، فرد کافر است و غرض از آیه توبیخ مشرکین است. انکار می‌گوید: در حالی که خدا در خلق و اعطای رزق و تصرف، مستقل و تنها می‌باشد، شما چگونه برایش انباز و شریک می‌آورید و غیر او را پرستش می‌کنید؟! ﴿لکل أمة جعلنا منسکا﴾ برای یکایک پیامبران و ملت‌های پیشین شریعت و عبادت و برنامه‌ای مخصوص قرار دادیم.[1] همان‌گونه که در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا﴾. ﴿هم ناسکوه﴾ و آنان به آن شریعت و برنامه عمل کرده‌اند. ﴿فلا ینازعنك فی الأمر﴾ پس نباید مشرکین در مورد شریعتی که برای تو و امت تو مقرر داشته‌ام با تو نزاعی داشته باشند؛ زیرا شرایع و مقررات در هر عصر و زمانی بوده است. این عبارت نهی و به معنی نفی است؛ یعنی نباید با پیامبر به منازعه برخاست؛ زیرا حقیقت به شیوه‌ای نمایان است که مجالی را برای نزاع باقی نمی‌گذارد.. ﴿و ادع إلی ربك﴾ و مردم را به عبادت و شریعت پاک و نیکوی پروردگارت بخوان. ﴿إنك لعلی هدی مستقیم﴾ هر آینه تو بر راه و روش روشن و راست قرار داری که به بهشت رضوان می‌انجامد. ﴿و إن جادلوك فقل الله أعلم بما تعملون﴾ اگر بعد از روشن شدن حق و اقامه‌ی دلیل بر آنان با تو به مخاصمه برخاستند، بگو: خدا به اعمال زشت شما و کیفری که مستحق آن

۱ـ ابن عباس گفته است: منسک یعنی شریعت و برنامه، رازی گفته است: اقرب همان است.

هستید آگاهتر است. بدین‌ترتیب آنان را تهدید کرده و برحذر می‌دارد. ﴿الله يحكم بينكم يوم القيامة فيما كنتم فيه تختلفون﴾ خدا در مورد اختلاف مؤمنان و کافران در امر دین در روز قیامت قضاوت کرده و حق و ناحق را از هم جدا می‌سازد، آنگاه حق و ناحق را خواهند شناخت. ﴿ألم تعلم أن الله يعلم ما في السماء و الأرض﴾ استفهام تقریری است. یعنی ای محمد! به یقین دانستی که علم خدا تمام آنچه را که در آسمان و زمین قرار دارد، احاطه کرده و خدا از آن آگاه است. و اعمال آنان از او پوشیده نمی‌شود. ﴿إن ذلك في كتاب﴾ تمام این مطالب در لوح المحفوظ رقم خورده و ثبت شده است. ﴿إن ذلك على الله يسير﴾ همانا قرار دادن تمام مخلوقات در دایره‌ی علم و آگاهیش امری است بس سهل و آسان و برای او مقدور است. پس از آن، اقدام کافران را با وجود روشنی دلایل، بیان کرده و می‌فرماید: ﴿و يعبدون من دون الله﴾ کفار قریش، به غیر از خدا بت‌هایی را پرستش می‌کنند که نه سودی می‌رسانند و نه چیزی می‌شنوند. ﴿ما لم ينزل به سلطانا﴾ که بر صحّت آن دلیل و برهانی از سوی وحی و شرع نازل نشده و نیامده است. ﴿و ما ليس لهم به علم﴾ و نیز از جهت عقل دلیلی بر آن موجود نیست و بدان دانشی ندارند بلکه فقط تقلید و پیروی کورکورانه از پدران است. ﴿و ما للظالمين من نصير﴾ ستمکاران یاوری ندارند که عذاب خدا را از آنان دور کند. ﴿و إذا تتلى عليهم آياتنا بينات﴾ وقتی آیات روشن و دلایل قاطع و درخشان قرآن را بر آن مشرکان برخوانی و دلایل و برهانی یقینی و قطعی را بر یگانگی خدا درگوش آنها فرو خوانی، ﴿تعرف في وجوه الذين كفروا المنكر﴾ آنگاه در سیمای کفار آثار انکار را مشاهده خواهی کرد و اخم و تَخم می‌کنند. ﴿يكادون يسطون بالذين يتلون عليهم آياتنا﴾ نزدیک است به مؤمنانی که قرآن را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند و آنان را بزنند. ﴿قل أفأنبئكم بشر من ذلكم النار﴾ به آنان بگو: آیا می‌خواهید بدتر از حمله و آزاری را به شما بگویم که می‌خواهید نسبت به مؤمنان انجام دهید و آنان را بدان بترسانید؟ آن عبارت است از آتش و عذاب و مجازات دردناک دوزخ.

﴿وعدها الله الذين كفروا﴾ كه وعده‌ی آن را به کافران و تکذیب کنندگان آیاتش داده است. ﴿و بئس المصير﴾ واقعاً بد سرانجام و سرنوشتی است که به سویش می‌روند! ﴿يا أيها الناس ضرب مثل فاستمعوا له﴾ ای گروه مشرکین! نیک بیندیشید. خدا در مورد معبودان دروغین یعنی بت‌های مورد پرستش شما مثلی زده است، پس نیک بیندیشید و عقل خود را به‌کار گیرید و بدانید به شما چه می‌گوید. ﴿إن الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له﴾ اگر تمام بت‌های مورد پرستش شما با هم جمع شوند و همیاری کنند نخواهند توانست پشه‌ای را با آن همه ضعیفی و حقارت خلق کنند، پس چگونه شایسته است انسان عاقل آنها را خدایان معبود قرار دهد! قرطبی گفته است: به چهار سبب پشه را ذکر کرده است: پستی و حقارت آن، ضعف و ناتوانیش، ناپاکیش و فزونی تعدادش. پس وقتی معبودان آنها قدرت خلق و دفع اذیت این جاندار ناچیز و ناتوان را ندارند، چگونه درست است خدایان مورد پرستش و ارباب اطاعت باشند؟ و بدین ترتیب قوی‌ترین دلیل و روشن‌ترین برهان را اقامه کرده است.[1] ﴿و إن يسلبهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه﴾ و اگر پشه‌ی ناچیز بعضی از عطر و روغن‌های مصرف شده در تزیین و آراستن بت‌ها را از آنها برباید، با آن همه ضعف و حقارت پشه، آن خدایان قدرت استرداد آن را ندارند. ﴿ضعف الطالب و المطلوب﴾ جداً عابدی که از بت ناتوان طلب خیر می‌کند، هم خود او و هم مطلوبش یعنی بت، ضعیف و ناتوانند. پس هر دو حقیر و ناچیزند.[2] ﴿و ما قدروا الله حق قدره﴾ خدا را به طور شایسته تعظیم نکرده‌اند؛ چرا که بت‌ها را ـ با آن همه حقارت و زبونی ـ شریک خدای توانا و غالب قرار داده‌اند. از این رو گفته است: ﴿إن الله لقوی عزيز﴾ یعنی خدا توانا می‌باشد و هیچ چیز او

۱ـ قرطبی ۱۲/ ۹۷.

۲ـ ابن‌عباس گفته است: «الطالب» یعنی بت «و المطلوب» یعنی پشه، و سدی گفته است: «الطالب» یعنی عابد «والمطلوب» یعنی خود بت و این نظر ارجح است که ما آن را بر گرفته‌ایم.

را درمانده و ناتوان نمی‌کند. غالب است و هرگز مغلوب نمی‌شود، پس خرد آنان کجا رفته است که نیرومند و غالب را با ناتوان و ناچیز مساوی دانسته‌اند؟! **﴿الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس﴾** خدا از فرشتگان پیام رسان انتخاب می‌کند تا در ابلاغ وحی به پیامبرانش واسطه شوند. و از نوع انسان نیز برای ابلاغ شرایع دین به بندگان، پیامبران بر می‌گزینند. آیه نظر آن عده را رد می‌کند که منکر آمدن پیامبران از نوع انسانند. **﴿إن الله سمیع بصیر﴾** همانا خدا گفته‌ی آنان را می‌شنود و از عمل آنها آگاه است. **﴿یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم﴾** از اعمال و اقوال قبلی و بعدی آنها اطلاع دارد. **﴿و إلی الله ترجع الأمور﴾** امور بندگانش به خدا بازگردانیده می‌شود، آنگاه مطابق آن، آنها را پاداش می‌دهد. **﴿یا أیها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا﴾** ای مؤمنان! در کمال خشوع نماز را برای پروردگار خود اقامه کنید؛ چون رکوع و سجود از جمله شریفترین ارکان نمازند، آن دو را به جای نماز آورده است و نماز را به آنها تعبیر کرده است. **﴿و اعبدوا ربکم﴾** عبادت را فقط برای او به جا بیاورید و غیر او را عبادت نکنید. **﴿و افعلوا الخیر﴾** خیرات و کارهای نیک را پیشه کنید که شما را به خدا نزدیک می‌کند، از قبیل صله‌ی ارحام و کمک به ایتام و اقامه‌ی نماز شب در حالی که مردم در خوابند. **﴿لعلکم تفلحون﴾** امید است به نعمت‌های آخرت نایل آیید. **﴿و جاهدوا فی الله حق جهاده﴾** تا حد توان با مال و جان در راه اعلای دین خدا چنان که حق جهاد اوست جهاد و تلاش کنید. **﴿هو اجتباکم﴾** همو در بین تمام ملت‌ها شما را برای نصرت و یاری دینش انتخاب کرد و کاملترین شریعت و بزرگترین پیامبر را به شما اختصاص داده است. **﴿و ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾** در این دین شما را در تنگنا و فشار قرار نداده و بیش از توان و قدرت به شما تکلیف نکرده است. بلکه دینی است مستقیم و معتدل و با گذشت و دارای سعه‌ی صدر. لذا گفته است: **﴿ملة أبیکم إبراهیم﴾** این دین که در آن فشار و سختی نیست همانا دین پدرتان، ابراهیم است، پس آن را بر گیرید؛ چون دینی است راست و معتدل و استوار، همان‌گونه که در

جای دیگری می‌فرماید: ﴿دیناً قیما ملة إبراهیم حنیفا﴾. ﴿هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا﴾ خدا در کتاب‌های پیشین و در این قرآن شما را مسلمین خوانده است و راضی شد اسلام دین شما باشد. امام فخر گفته است: به خاطر همان شهادت مذکور، خدا در کتاب‌های قبل از قرآن و در این قرآن فضل و برتری شما را بر سایر ملت‌ها بیان کرده و شما را با این نام گرامی نامیده است. پس چون این شرف و کرامت را به شما اختصاص داده است، شما هم متقابلاً تکالیف او را رد نکنید. ﴿لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس﴾ تا پیامبرﷺ با تبلیغ رسالت بر شما گواه باشد و شما هم بر دیگر مردمان گواهی بدهید که پیامبرانشان رسالت خود را به آنها ابلاغ کرده‌اند. ﴿فأقیموا الصلاة و آتوا الزکاة﴾ پس چون خداوند شما را به این منزلت والا رسانده است، با اقامه‌ی نماز و ادای زکات، او را در مقابل نعمت‌هایش سپاسگزار باشید. ﴿واعتصموا بالله﴾ و به ریسمان محکم خدا چنگ بزنید و در تمام امور خود به خدا تکیه کنید و از او یاری بجویید. ﴿هو مولاکم﴾ او یار و یاور شماست. ﴿فنعم المولی و نعم النصیر﴾ خدای متعال بهترین یار و یاور است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿ألم تر أن الله سخر لکم ما فی الأرض و الفلك تجری...﴾ متضمن امتنان است، از این رو نعمت‌هایش را برمی‌شمارد. همچنین استفهام تقریری را در ضمن دارد.

۲- ﴿یمیتکم ثم یحییکم﴾ متضمن طباق است.

۳- ﴿إن الإنسان لکفور﴾ شامل صیغه‌ی مبالغه می‌باشد؛ یعنی انسان در کفر مبالغه می‌کند.

۴- در ﴿فلا ینازعنك﴾ نهی به معنی نفی آمده است؛ یعنی نباید با تو منازعه کنند؛ چون حقیقت ظاهر و بر ملا گشته است.

۵- ﴿تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است؛ یعنی از

سیمایشان می‌توانی نشان بغض و قصد ارتکاب عمل زشت را دریابی. گفته‌اند: در سیمای فلانی شر را دیدم و شر را خواندم.

۶- ﴿إن الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا﴾ تمثیل جالب را در بر دارد؛ کفار در پرستش غیر خدا همچون بت‌هایی می‌مانند که نمی‌توانند پشه‌ای را ایجاد کنند. زمخشری گفته است: این قصه‌ی جالب که نیکو تلقی شده، تبدیل به مثال شده است.

۷- ﴿ارکعوا و اسجدوا﴾ متضمن مجاز مرسل است، از قبیل اطلاق جزء است بر کل؛ یعنی «صلوا»؛ چون رکوع و سجود از ارکان نمازند.

۸- به منظور افاده‌ی عموم، عام بعد از خاص آمده است؛ مانند ﴿ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخير﴾ که اول خاص را آورده و بعد از آن عام را و بعد از آن «اعم» را آورده است.

* * *

جزء ۱۸

از آیه ۱ سوره‌ی مؤمنون تا پایان آیه ۲۰ سوره‌ی فرقان

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی «المؤمنون» از سوره‌های مکی است که اصول دین از قبیل «توحید و نبوت و معاد» را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

* سوره‌ی شریف دلایل قدرت و یگانگی خدا را مورد بحث و بررسی قرار داده است، دلایل واضحی که در این عالم شگفت انگیز مشاهده می‌شود؛ از قبیل «انسان، حیوان، گیاهان، خلق آسمان‌های جالب و آراسته به گونه‌های ستارگان، انواع درختان خرما و انگور و زیتون و انار و دیگر میوه‌جات، کشتی‌های غول پیکر که دل دریاها می‌شکافند، و سایر آیات و دلایل کونی که همه و همه بر وجود و یگانگی ذات خدای عزوجل دلالت دارند».

* به منظور تسلی‌خاطر پیامبرﷺ در مورد اذیت و آزاری که از سوی مشرکین برای پیامبر ایجاد می‌شد، قصه‌ی بعضی از پیامبران در این سوره مطرح شده است. در این راستا قصه‌ی نوح و سپس قصه‌ی هود و بعد از آن قصه‌ی موسی و سپس قصه‌ی مریم بتول و فرزندش، عیسی را بازگفته و بعد از آن به بحث در مورد کفار مکه و دشمنی و گردنکشی آنان پرداخته است که چگونه با وجود دلایل درخشان به مخالفت با حق برخاسته‌اند. آنگاه در مورد تحقق وقوع حشر و نشر دلایل و براهین قاطع اقامه کرده است. موضوع حشر و نشر محوری است که مطالب سوره به دور آن می‌چرخد، و مهمترین مطلبی است که باطل جویان درباره‌ی آن به مجادله پرداخته‌اند، آنگاه سوره با بیان قاطع خود پشت و کمر باطل را در هم می‌شکنند.

* سوره درباره‌ی هول و هراس و سختی دوران احتضار و جان کندن کفار که در حالت سکرات مرگ با آن روبه رو می‌شوند داد سخن داده است، آنگاه که آنان آرزو می‌کنند باری دیگر به دنیا باز آیند تا اعمال نیکوی از دست رفته را جبران کنند. اما بسیار دور است؛ چراکه فرصت از دست رفت و دریچه‌ی امید بسته شد. سوره با بحث درباره‌ی روز رستاخیز پایان می‌پذیرد، روزی که در آن مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه نیکبختان و گروه بدبختان، در آن روز حسب و نسب فایده‌ای ندارد و جز ایمان و عمل نیکو هیچ چیز سودمند نیست. و گفتگوی پادشاه با شکوه و خداوند جبار را با دوزخیان نقل می‌کند، آنها فریاد کمکشان بلند است اماکو فریادرس و جوابگویی؟!

نامگذاری سوره: سوره به «المؤمنون» موسوم شده است تا یاد و نام آنها را جاودانه گرداند و از اخلاق و فضایل نیکوی آنان تمجید به عمل آورد، فضایلی که به‌وسیله‌ی آن استحقاق دریافت فردوس (اعلی) را در جنات نعیم پیدا کردند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ ۝١ ٱلَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ۝٢ وَ ٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ۝٣ وَ ٱلَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ۝٤ وَ ٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝٥ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۝٦ فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ ۝٧ وَ ٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۝٨ وَ ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝٩ أُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْوَارِثُونَ ۝١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝١١ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِن طِينٍ ۝١٢ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۝١٣ ثُمَّ خَلَقْنَا

ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ ٱلْخَالِقِينَ ﴿۱۴﴾ ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿۱۶﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ ٱلْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾ وَ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي ٱلْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ ﴿۱۸﴾ فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِ جَنَّاتٍ مِن نَّخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۱۹﴾ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَاءَ تَنبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ ﴿۲۰﴾ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي ٱلْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۲۱﴾ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى ٱلْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿۲۲﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿سلالة﴾ خلاصه. از «سل» به معنی استخراج چیزی از چیزی دیگر است. گفته می‌شود: «سللت الشعر من العجين و السيف من الغمد»: مو را از خمیر بیرون کشیدم و شمشیر را از غلاف کشیدم. امیه گفته است:

خلق البرية من سلالة منتن   و إلى السلالة كلّها ستعود[۱]

«مخلوقات از ماده‌ای بدبو خلق شده‌اند و تمام آنها به همان ماده‌ی بدبو بر می‌گردند».

فرزند سلاله‌ی پدر است؛ چون از پشت پدر آمده است. ﴿مكين﴾ ثابت، راسخ. ﴿طرائق﴾ جمع طریقه و منظور از آن هفت آسمان است، و چون بر یکدیگر قرار دارند بدان موسوم گشته‌اند. ﴿صبغ﴾ نان خورش. در اصل به معنی صباغ یعنی رنگرز می‌باشد. هروی گفته است: هر چیز که با نان خورده شود صبغ است. ﴿الأنعام﴾ حیوان حلال گوشت از قبیل شتر و گاو و بز و گوسفند.

۱ـ البحر ۶/ ۳۹۳.

تفسیر: ﴿قد أفلح المؤمنون﴾ مؤمنانی که به این صفات والا متصف باشند کامیاب و نیکبخت هستند و به مرام و آرزوی خود نایل می‌آیند. ﴿قد﴾ معنی تأکید و تحقیق می‌دهد. انگار می‌گوید: به سبب ایمان و کردار نیکشان کامیابی و رستگاری و پیروزی را یافته‌اند. سپس فضایل آنان را بر شمرده و می‌فرماید: ﴿الذین هم فی صلاتهم خاشعون﴾ ابن‌عباس گفته است: خاشعون یعنی می‌ترسند و آرام می‌گیرند. یعنی با سری فرو هشته در مقابل جلال و عظمت خدا به نماز می‌ایستند؛ زیرا هیبت و شکوه بر قلب آنان مستولی است. ﴿و الذین هم عن اللغو معرضون﴾ و آنهایی که از دروغ گفتن و فحاشی و لهو و لعب روگردانند. ابن‌کثیر گفته است: لغو یعنی باطل، پس شامل شرک و نافرمانی و گفتار و کردار بیهوده می‌شود.[1] ﴿و الذین هم للزکاة فاعلون﴾ و آنهایی زکات اموال خود را به طیب خاطر و به منظور جلب رضایت خدا، به بینوایان و مسکینان می‌پردازند تا نفس خود را پاکیزه کنند. ﴿و الذین هم لفروجهم حافظون﴾ اینهم وصف چهارم آنها است. یعنی از حرام پرهیز می‌کنند و فرج خود را از آنچه حلال نیست، از قبیل زنا و لواط و کشف عورت مصون می‌دارند. ﴿إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم﴾ در تمام احوال فرج خود را محفوظ می‌دارند جز در مورد زنان و کنیزان خود. ﴿فإنهم غیر ملومین﴾ که برای آن مورد سرزنش و مواخذه قرار نمی‌گیرند. ﴿فمن ابتغی وراء ذلك﴾ پس هر کس بخواهد از غیر همسران و کنیزان خود کام برگیرد. ﴿فأولئك هم العادون﴾ چنین افرادی متعدی و در طغیان و فساد، متجاوز به شمار می‌آیند. ﴿و الذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون﴾ و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند، وقتی امانتی به آنها داده شود، در آن خیانت نخواهند کرد، و اگر عهد و پیمانی منعقد نمایند، آن را نقض نخواهند کرد. ابوحیان گفته است: به ظاهر عموم امانات منظور است، پس شامل امانتی هم می‌شود که خدا اعم از

۱ـ ابن‌کثیر ۲/ ۵۵۹.

قول و فعل و اعتقاد بر بنده‌ی خود گذاشته است. و نیز شامل امانتی هم می‌شود که از جانب دیگر انسان‌ها به او داده می‌شود از قبیل سپرده‌ها و امانات. ﴿**و الذین هم علی صلواتهم یحافظون**﴾ این هم وصف ششم است. یعنی آنهایی که بر اقامه‌ی نمازهای پنجگانه پایدارند، و آنها را در وقت مقرر خود انجام می‌دهند. در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا «صلاة» در اول و آخر تکرار شده است؟ در جواب گفته خواهد شد: تکرار نشده است؛ چون در ابتدا از نمازی سخن به میان آمده است که در آن خشوع است و در اینجا ادامه و پایداری بر انجام دادن آن منظور است، پس دو امر مختلفند.[۱] ﴿**أولئك هم الوارثون**﴾ آنهایی که این اوصاف والا را در خود دارند، شایسته‌اند که وارث بهشت و نعمت‌های آن باشند. ﴿**الذین یرثون الفردوس**﴾ آنهایی که بالاترین مقام بهشت را به ارث می‌برند. مقامی که از آنجا رودخانه‌های بهشت می‌جوشد. در حدیث آمده است: «هر وقت چیزی را از خدا خواستید، فردوس را از او بخواهید که در وسط و بالای بهشت قرار دارد. و از آنجا نهرهای بهشت می‌جوشند».[۲] ﴿**هم فیها خالدون**﴾ آنها در آنجا و برای همیشه خواهند ماند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند و قصد تغییر و تبدیل آن را ندارند. سپس خدای متعال دلایل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**و لقد خلقنا الإنسان من سلالة من طین**﴾ لام جواب قسم است. یعنی به خدا قسم ما جنس انسان را از پالفته و عصاره‌ای از گل ساختیم. ابن‌عباس گفته است: منظور آدم است که از گِل ساخته شده است. ﴿**ثم جعلناه نطفة**﴾ سپس نسل آدم را در منی قرار دادیم که از پشت مردان می‌چکد. ﴿**فی قرار مکین**﴾ و آن را در جایگاهی استوار و در رحم قرار دادیم. ﴿**ثم خلقنا النطفة علقة**﴾ سپس همین نطفه را ـ که آبی است جهنده ـ به صورت خونی منجمد و شبیه به زالو در آوردیم. ﴿**فخلقنا العلقة مضغة**﴾ پس خون

۱ـ التسهیل ۳/ ۴۹.

۲ـ اخراج از مسلم.

لخته‌شده را به صورت گوشت پاره در آوردیم، که در آن شکل و طرح و نقشه قرار ندارد. ﴿فخلقنا المضغة عظاما﴾ پاره گوشت را به استخوان‌های سفت و سخت تبدیل کردیم، تا به ستون بدن تبدیل شود. ﴿فکسونا العظام لحما﴾ همان استخوان‌ها را با پوششی از گوشت پوشاندیم. ﴿ثم أنشأناه خلقاً آخر﴾ آنگاه بعد از این تغییرات، در آن جان و روح دمیدیم، و آن را به صورت مخلوقی دیگر در نیکوترین شکل و قیافه درآوردیم. رازی گفته است: یعنی آن را به صورتی در آوردیم که با خلق اول متفاوت بود؛ چون قبلاً جماد بود ولی اکنون به صورت انسان در آمده است، بی‌زبان بود، اما اکنون انسانی گویا است، ناشنوا بود اما شنوا گشت، و نابینا بود، اما اکنون می‌بیند. و در یکایک اعضای آن شگفتی‌ها به ودیعه نهاد. حکمت‌های عجیب و غریب را طوری در آن به ودیعه نهاد که توصیف کنندگان از وصف آن ناتوانند.[1] ﴿فتبارك الله أحسن الخالقين﴾ پس خدای متعال در قدرت و حکمتش والا و نیکوترین خالقان است. ﴿ثم إنكم بعد ذلك لميتون﴾ ای انسان! نیک بدانید که شما بعد از این خلقت و حیات به سوی مرگ حرکت می‌کنید. ﴿ثم إنكم يوم القيامة تبعثون﴾ و در روز قیامت از قبرهایتان برای محاسبه و مجازات حشر شده و بیرون می‌آیید. بعد از این‌که این مراحل را در خلق انسان بیان کرد و اول و آخر خلقتش را یادآور شد، خلق آسمان‌ها و زمین را بیان کرد که عموماً دلایلی درخشان بر وجود خدای خالق می‌باشند، و فرمود: ﴿و لقد خلقنا فوقكم سبع طرائق﴾ قسم به خدا هفت آسمان را در بالای سر شما خلق کرده‌ایم؛ چون بعضی بر بعضی دیگر قرار دارند، به «طرائق» موسوم شده‌اند. ﴿و ما كنا عن الخلق غافلين﴾ و امر خلق را رها نکرده و آن را به فراموشی نسپرده‌ایم، بلکه آن را نگهداری کرده و به تدبیر آن می‌پردازیم. ﴿و أنزلنا من السماء ماء بقدر﴾ بر مبنای نیاز از ابر باران نازل کردیم. نه از میزان لازم بیشتر که زمین را نابود

۱ـ فخر رازی ۲۳/ ۸۵.

نماید و نه از آن کمتر که کفاف زراعت را نکند. ﴿فأسکناه فی الأرض﴾ برای این‌که در وقت لزوم از آن بهره گیرند، آن را در دل زمین مستقر کردیم. ﴿و إنا علی ذهاب به لقادرون﴾ معنی و عید و تهدید را در بر دارد. یعنی می‌توانیم آن را در زمین فرو بریم و شما از تشنگی نابود شوید. و حیوانات شما نیز از بی‌آبی تلف گردند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی اگر می‌خواستیم به هنگام نزول آن را در زمین فرو می‌بردیم تا جایی که شما بدان دسترسی پیدا نمی‌کردید و از آن سودی نمی‌بردید، اما خدای مهربان به لطف و مرحمت خود باران را بر شما نازل می‌کند، از ابر آبی زلال و شیرین فرو می‌ریزد، آن را در دل زمین مستقر می‌سازد و به صورت منبع و سفره‌های زیرزمینی در می‌آید، آنگاه دهانه‌ی چشمه‌سارها بازگشته و به صورت جویبار و رودخانه جاری می‌شود و از آن کشتزارها و باغ‌ها سیرآب می‌شوند و شما و احشامتان از آن می‌نوشید.[1] ﴿فأنشأنا لکم به جنات من نخیل و أعناب﴾ و به وسیله‌ی همان آب باغ‌ها و بستان‌های پر از نخل و تاک و خرما و انگور، ایجاد کرده و رویاندیم. ﴿لکم فیها فواکه کثیرة﴾ در این باغ و بستان‌ها برای شما انواع میوه و ثمر قرار دارد که از آن خورده و لذت می‌برید. ﴿و منها تأکلون﴾ از میوه‌ی باغ‌ها در تابستان و زمستان خرما و رطب و انگور و کشمش می‌خورید. نخل و انگور سود سرشار دارند و جانشین غذا و خوراک می‌شوند و به صورت خورش و میوه‌ی خشک و تر از آنها استفاده می‌شود و میوه‌ی بیشتر افراد عرب می‌باشند. به همین جهت آن دو را مخصوصاً ذکر کرده است. ﴿و شجرة تخرج من طور سیناء﴾ و نیز از جمله آنچه که به وسیله‌ی آب برای شما به وجود آورده‌ایم، درخت زیتون است که در اطراف کوه طور یعنی کوهی که موسی بر آن با خدا صحبت کرد، می‌روید. ﴿تنبت بالدهن﴾ روغن زیتون را ثمر می‌دهد که فواید فراوانی را در بر دارد. ﴿و صبغ للآکلین﴾ و خورش را برای خوراک ثمر

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۵۶۳.

می‌دهد، از این جهت به صبغ موسوم شده است که وقتی نان را در آن فرو می‌برند، نان رنگین می‌شود. خدا در این درخت هم خورش و هم روغن قرار داده است. در حدیث آمده است: «زیتون بخورید و از روغن آن استفاده کنید که میوه‌ی درختی مبارک است».[1]

﴿و إن لكم فی الأنعام لعبرة﴾ ای انسان‌ها! به دقت بنگرید که در انعام یعنی «شتر و گاو و گوسفند و بز» که خدا برای شما خلق کرده است پند وعبرتی بلیغ و روشن قرار دارد. *﴿نسقیكم مما فی بطونها﴾ از شیر آنها که در بین سرگین و خون فراهم می‌آید شیری گوارا و خالص را به شما می‌نوشانیم. ﴿و لكم فیها منافع كثیرة﴾* در این چهارپایان برای شما فوایدی متعدد مقرر و نهفته است. شیر آنها را می‌نوشید و پشم آنها را می‌پوشید و بر آنها سوار می‌شوید و بارهای سنگین را بر آنها حمل می‌کنید. ﴿و منها تأكلون﴾ گوشت آنها را نیز می‌خورید. ﴿و علیها و علی الفلك تحملون﴾ همان‌طور که در دریا بر کشتی سوار می‌شوید در خشکی نیز بر شتر سوار می‌شوید. که شتر کشتی صحرا و خشکی است و «فُلک» کشتی دریا.

نکات بلاغی: ۱ـ اخبار به وسیله‌ی فعل ماضی به منظور افاده‌ی ثبوت و تحقق است: ﴿قد أفلح المؤمنون﴾، همچنان که لفظ «قد» نیز معنی تحقق را می‌دهد.

۲ـ ﴿الذین هم فی صلاتهم خاشعون * و الذین هم عن اللغو معرضون﴾ متضمن تفصیل بعد از اجمال است.

۳ـ ﴿ثم إنكم بعد ذلك لمیتون﴾ در این بخش از آیه یکی از صنایع بلاغی وجود دارد تحت عنوان قرار دادن غیرمنکر در جایگاه منکر؛ چون مردم مرگ را انکار نمی‌کنند، اما غافل شدن از آن و آماده نشدن برای آن به منزله‌ی علامت انکار به شمار می‌آید. از این رو منکر به شمار آمده‌اند. و خبر با دو موکد یعنی «ان» و «لام» مؤکد شده است.

۱ـ اخراج از احمد.

۴- ﴿سبع طرائق﴾ استعاره‌ی لطیف را در بر دارد. هفت آسمان که بر هم قرار دارند به طریقه‌ی استعاره به طرائق تشبیه شده است.

۵- ﴿و إنا علی ذهاب به لقادرون﴾ متضمن تهدید است.

٦- ﴿خاشعون، حافظون، عادون﴾ و ﴿طین، مکین، الخالقین﴾ متضمن سجع غیر متکلف است که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

یادآوری: در این آیات از ﴿و لقد خلقنا الإنسان﴾ تا ﴿و علی الفلك تحملون﴾ خدای متعال چهار نوع از دلایل قدرت خود را ذکر کرده است: اول، دگرگونی‌های هفتگانه‌ی مراحل آفرینش انسان که آخرش زنده شدن بعد از مرگ است. دوم، خلق هفت آسمان. سوم، نازل کردن آب از آسمان. چهارم، فواید حیوانات که چهار نوع آن را بیان کرده است: از شیر آنها استفاده می‌شود و از پشم و گوشت و سواری آنها بهره‌برداری می‌گردد.

فواید: امام احمد از عمر بن الخطاب ﷺ روایت کرده که گفته است: «وقتی وحی بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد در اطراف صورتش صدایی مانند صدای وزوز زنبور عسل به گوش می‌رسید؛ یک روز ما ایستاده بودیم پیامبر ﷺ رو به قبله کرده و دست‌هایش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: «بار خدایا! بر ما بیفزا، و از ما کم مکن و از ما نگیر، ما را قدر و منزلت عطا فرما ما را خوار نفرما. به ما عطا فرما، ما را محروم مگردان و به ما ارزانی ده و از ما باز مگیر، ما را راضی فرما و از ما راضی شو». آنگاه فرمود: «ده آیه بر من نازل شد، هر کس آنها را عملی کند وارد بهشت می‌شود. سپس ﴿قد أفلح المؤمنون﴾ را تا آخر آیه‌ی ده خواند».[1]

۱- اخراج از احمد و ترمذی و نسائی.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ﴿٢٦﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَ مَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾ وَ قُل رَّبِّ أَنزِلْنِي مُنزَلاً مُّبَارَكاً وَ أَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ وَ إِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ أَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ ﴿٣١﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾ وَ قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾ وَ لَئِنْ أَطَعْتُم بَشَراً مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَّخَاسِرُونَ ﴿٣٤﴾ أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنتُمْ تُرَاباً وَ عِظَاماً أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ﴿٣٩﴾ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ﴿٤٠﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾ ثُمَّ أَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ ﴿٤٢﴾ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٤٣﴾ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضاً وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْداً لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيْهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْماً عَالِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿٤٧﴾ فَكَذَّبُوهُمَا

فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿۴۸﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۴۹﴾ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ ﴿۵۰﴾ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۵۱﴾ وَ إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿۵۲﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا دلایل قدرت خود را در خلق انسان و حیوان و گیاهان و ایجاد آسمان‌ها و زمین بیان کرد و نعمت‌هایش را بر بندگانش بر شمرد، در اینجا مثال‌هایی را برای کفار مکه و تکذیب کنندگان ملت‌های پیشین و عذاب و آزاری که آنان را در برگرفت، آورده است.در این راستا اول داستان نوح و بعد از آن قصه‌ی هود و سپس قصه‌ی موسی و فرعون و بعد از آن قصه‌ی عیسی‌بن مریم را آورده است. و تمام این قصه‌ها برای تکذیب‌کنندگان پیامبران و مخالفان خدا پند و عبرت و اندرز است.

معنی لغات: ﴿**جنة**﴾ به کسر جیم یعنی جنون. ﴿**فتربصوا**﴾ منتظر بمانید. تربُّص یعنی انتظار. ﴿**مبتلين**﴾ آزمایش‌کنندگان. ﴿**هيهات**﴾ اسم فعل و به معنی بعید است، دور است. شاعر گفته است:

تذكرت أياما مضين من الصبا　　　و هيهات هيهاتاً إليك رجوعها[1]

«ایام گذشته‌ی طفولیت را به یاد آوردم، برگشت آنها برایت دور است دور».

﴿**غثاء**﴾ گیاه خشکیده. غثاء السیل یعنی آبرفت. خس و خاشاک منصوب به روی آب. ﴿**بعداً**﴾ نابود شدن. رازی گفته است: بعداً و سحقا و دماراً و امثال آنها مصدرهایی

۱ـ قرطبی ۱۲/ ۱۲۳.

می‌باشند که در جای فعل خود قرار می‌گیرند. سیبویه گفته است: آنها افعالی هستند که به صورت ظاهر به‌کار نمی‌روند. و (بعداً) یعنی بعدوا بعداً: هلاک شدند. ﴿قرونا﴾ ملت‌ها. ﴿تترا﴾ پشت سر هم، یکی بعد از دیگری. ﴿أحادیث﴾ جمع «أحدوثه» مانند اعجوبه و به معنی گفته‌های شگفت‌انگیز و تسلی‌بخش است. ﴿معین﴾ آب جاری و روان. ﴿ربوة﴾ بلندی، تپه ماهور. زمین بلند.

تفسیر: ﴿و لقد أرسلنا نوحاً إلی قومه﴾ به طور یقین پیامبر خود، نوح را به میان قومش فرستادیم که آنها را به سوی خدا بخواند. مفسران گفته‌اند: ذکر قصه‌ی نوح برای پیامبر ﷺ تسلی و قوت قلب است تا در زمینه‌ی صبر و تحمل به او تأسی جوید و دریابد که پیامبران قبل از او نیز تکذیب شده‌اند. ﴿فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره﴾ گفت: ای قوم من! فقط او را پرستش کنید و بس؛ چون جز او پروردگاری ندارید. ﴿أفلا تتقون﴾ بازداشتن و وعید است. یعنی آیا با پرستش غیر او از کیفرش نمی‌ترسید؟ ﴿فقال الملأ الذین کفروا من قومه﴾ اشراف و سران قومش که در کفر و گمراهی غرق شده بودند گفتند: ﴿ما هذا إلا بشر مثلکم یرید أن یتفضل علیکم﴾ این مرد که ادعای پیامبری می‌کند جز بشری چون شما نیست. می‌خواهد با ادعای پیامبری بر شما برتری جوید و در پی ریاست و شرف بر شما است و می‌خواهد از او پیروی کنید. گمراهی آنها را بنگر، چه عجیب است که بعید می‌دانند پیامبری و نبوت از آن یک انسان باشد، در صورتی که آنها پروردگاری را برای سنگ و صنم ثابت می‌کنند. ﴿ولو شاء الله لأنزل ملائکة﴾ اگر خدا می‌خواست قطعا فرشتگانی را می‌فرستاد، نه انسانی را. ﴿ما سمعنا بهذا فی آبائنا الأولین﴾ ما در میان ملت‌های گذشته و در قرون سپری شده چنین سخنانی را نشنیده‌ایم. ﴿إن هو إلا رجل به جنة﴾ او کسی نیست جز این‌که در وی جنون است. ﴿فتربصوا به حتی حین﴾ صبر کنید و منتظر بمانید تا می‌میرد. ﴿قال رب انصرنی بما کذبون﴾ نوح بعد از این‌که از ایمان آوردن آنها نومید شد گفت: خدایا! به خاطر این‌که مرا تکذیب کردند عموم آنها را

نابود و مرا بر آنان چیره فرما. ﴿فأوحينا إليه أن اصنع الفلك بأعيننا﴾ در آن هنگام به او وحی کردیم که در حضور ما و تحت حفظ و حمایت ما کشتی بساز. ﴿و وحينا﴾ و با امر و فرمان ما و طبق راهنمایی ما آن را بساز. ﴿فإذا جاء أمرنا﴾ هرگاه وقت فرمان ما در رابطه با عذاب آنها فرا رسید. ﴿و فار التنور﴾ و آب از تنور، محل پختن نان جوشید و فوران کرد. مفسران گفته‌اند: خدا این را برای نوح نشانه‌ی نابودی قومش قرار داده بود. ﴿فاسلك فيها من كل زوجين اثنين﴾ از هر نوع حیوان یک جفت، «نر و ماده» را در کشتی جا بده تا نسل حیوان منقرض نشود. ﴿و أهلك إلا من سبق عليه القول منهم﴾ و افراد خانواده را نیز با خود بردار جز آنان که قبلاً نابودیشان به سبب ایمان نیاوردن، مقرر شده است، از قبیل همسر و پسرش. ﴿و لا تخاطبني في الذين ظلموا إنهم مغرقون﴾ در وقت مشاهده‌ی هلاکت ستمکاران نزد من به شفاعت برنخیز؛ زیرا به نابودی آنها حکم کرده‌ام و آنها غرق می‌شوند. ﴿فإذا استويت أنت و من معك على الفلك﴾ و هر وقت خودت و مؤمنان همراهت سوار کشتی شدید و جا گرفتید. ﴿فقل الحمد لله الذي نجانا من القوم الظالمين﴾ بگو: سپاس و ستایش خدایی را که ما را از شرّ قوم ستمکار نجات داد.[1] از این جهت که نوح پیامبر و پیشوای آنان بود، و مخاطب همو بود، خطاب به او خطاب به آنها نیز می‌باشد، به همین جهت گفت: «فقل»: بگو، و نگفت: «فقولوا»: بگویید. ﴿و قل رب أنزلني منزلا مباركا﴾ و بگو: خداوندا! منزلت و مکانتی مبارک به من عطا فرما که مرا از هر گزند و بدی محفوظ بدارد. ابن‌عباس گفته است: این دعا را وقتی به زبان آورد که از کشتی پیاده شده بود. ﴿و أنت خير المنزلين﴾ و تو در اعطای منزلت به دوستدارانت و محافظت از بندگانت، بهترین هستی. ﴿إن في ذلك لآيات﴾ همانا در آنچه به سر قوم نوح آمد و ماجرای آنها، برای اهل بصیرت و اندیشه دلایل و عبرت فراوانی مکنون است

۱ـ تفسیر کبیر ۲۳/ ۹۹.

ومی‌توان با استفاده از آن بر صدق کلام خدا استدلال کرد. ﴿و إن كنا لمبتلين﴾ حال این‌که ما با فرستادن پیامبران، بندگان را در بوته‌ی آزمایش قرار می‌دهیم. ﴿ثم أنشأنا من بعدهم قرناً آخرين﴾ آنگاه، بعد از قوم نوح قومی دیگر را خلق کردیم که جانشین آنها باشند، و آن قوم عبارت بودند از قوم عاد. ﴿فأرسلنا فيهم رسولا منهم﴾ و در میانشان پیامبری از خودشان مبعوث نمودیم. ﴿أن اعبدوا الله ما لكم من إله غيره﴾ او را یگانه و به تنهایی پرستش کنید و برایش انباز و شریک نیاورید؛ چون غیر از او پروردگاری ندارید. ﴿أفلا تتقون﴾ آیا اگر کافر شوید، از عذاب و کیفر و انتقامش نمی‌ترسید؟ ﴿و قال الملأ من قومه الذين كفروا وكذبوا بلقاء الآخرة﴾ اشراف و سران کافر قومش که آخرت و ثواب و عقاب مقرر در آن را تکذیب می‌کردند، گفتند. ﴿و أترفناهم فی الحياة الدنيا﴾ و نعمت دنیا را به فراوانی به آنها دادیم، تا جایی که سر مست شدند و گفتند: ﴿ما هذا إلا بشر مثلكم﴾ به پیروان منحرف خود گفتند: این مرد که گمان می‌برید پیامبر است، جز انسانی مانند شما نیست. ﴿يأكل مما تأكلون منه و يشرب مما تشربون﴾ مانند شما غذا می‌خورد و مانند شما آب می‌نوشد، پس فضل و برتری بر شما ندارد؛ زیرا به خوراک و نوشیدنی نیازمند است. ﴿و لئن أطعتم بشراً مثلكم إنكم إذا لخاسرون﴾ اگر از چنین انسانی اطاعت کنید، جداً زیانمند می‌باشید؛ زیرا با پیروی از او خود را خوار و خفیف کرده‌اید. ابوسعود گفته است: دقت کنید و بنگرید! آنها چگونه پیروی از پیامبر را که آنان را به نیکبختی دو جهان راهنمایی می‌کند، مضرّ می‌دانند و پرستش بت‌ها را زیان‌آور نمی‌دانند؟ خدا آنان را نابود کند![1] ﴿أيعدكم أنكم إذا متم وكنتم ترابا و عظاما﴾ استفهام مفهوم سرزنش و ریشخند و بعید دانستن را دارد. یعنی آیا این پیامبر به شما وعده می‌دهد بعد از این‌که مردید و پوسیده و متلاشی شدید، بار دیگر زنده می‌شوید؟

۱ـ ارشاد العقل السليم ۴/ ۳۱.

﴿إنكم مخرجون﴾ زنده از قبرتان بیرون می‌آیید؟ لفظ ﴿إنكم﴾ را برای تأکید تکرار کرده است؛ چون وقتی سخن به درازا بکشد، تکرار نیکوست. ﴿هيهات هيهات لما توعدون﴾ بیرون آمدن از قبر که وعده‌ی آن را به شما داده‌اند، بسی دور و بعید است. منظور آنان از این دور دانستن این است که هرگز تحقق نمی‌پذیرد. ﴿إن هي إلا حياتنا الدنيا﴾ جز این زندگی دنیوی، زندگی و حیاتی نیست. ﴿نموت و نحيا﴾ بعضی از ما می‌میرند و بعضی متولد می‌شوند. تا انقراض عالم وضعیت بر همین منوال است. ﴿و ما نحن بمبعوثين﴾ حشر و نشری در کار نیست. ﴿إن هو إلا رجل افترى على الله كذبا﴾ او جز یک نفر دروغگو نیست، او نه رسالتی از طرف خدا دارد و نه وعده‌ی رستاخیزش درست است، بلکه به زبان خدا دروغ می‌بندد. ﴿و ما نحن له بمؤمنين﴾ ما گفته‌ی او را تصدیق نمی‌کنیم. ﴿قال رب انصرني بما كذبون﴾ بعد از این‌که پیامبرشان از ایمان آوردن آنها نومید شد و دید برکفر اصرار می‌ورزند، دعای نابودی آنها را کرده وگفت: خدایا! به سبب این‌که مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان چیره فرما. ﴿قال عما قليل ليصبحن نادمين﴾ به این زودی‌ها از کفر خود پشیمان می‌شوند. ﴿فأخذتهم الصيحة بالحق﴾ ناگهان فریاد مرگبار و ویرانگر از جانب خدا آنان را به حق و عدالت در بر گرفت. ﴿فجعلناهم غثاء﴾ آنان را به هلاکت رساندیم و بسان آبرفت و خس و خاشاک سیل در آوردیم. مفسران گفته‌اند: جبرئیل بر آنان بانگ زد، زمین بر اثر آن از زیر آنان تکان خورد و بر اثر آن تکان شدید به صورت خس و خاشاک روی سیل در آمدند، خاشاک ناچیز و بی‌ارزشی که سودی از آن نمی‌خیزد. ﴿فبعداً للقوم الظالمين﴾ ستمکاران به سبب کفر و ظلمشان از رحمت خدا دور شوند و نابود گردند! جمله‌ایست دعایی، انگار گفته است: از رحمت خدا دور و نابود و مستاصل شوند! ﴿ثم أنشأنا من بعدهم قرونا آخرين﴾ بعد از نابودی آنها، ملت‌ها و خلایقی دیگر را به وجود آوردیم، از قبیل قوم صالح و ابراهیم و قوم لوط و شعیب. ابن‌عباس گفته است: آنها عبارت بودند از بنی‌اسرائیل. در عبارت قسمتی حذف شده است و تقدیر آن چنین

است: پیامبران خود را تکذیب کردند، و متقابلاً ما هم آنان را نابود کردیم. و آیه‌ی ﴿ما تسبق من أمة أجلها و ما يستأخرون﴾ بر آن دلالت دارد؛ یعنی هیچ ملتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه باز پس می‌ماند. ﴿ثم أرسلنا رسلنا تترا﴾ پیامبران را پشت سر هم و یکی بعد از دیگری مبعوث کردیم. ابن‌عباس گفته است: از یکدیگر تبعیت می‌کنند. ﴿كلما جاء أمة رسولها كذبوه﴾ کمال گمراهی آنها را یادآور شده است. یعنی: آنها در تکذیب پیامبران خود راه و روش ملت‌های گمراه و تکذیب‌کننده‌ی قبل از خود را پیش گرفتند. به این سبب گفته است: ﴿فأتبعنا بعضهم بعضاً﴾ آنها را یکی پس از دیگری هلاک و نابود کردیم. ﴿و جعلناهم أحاديث﴾ و آنها را زبانزد مردم کردیم و بحث مجالس در آوردیم، به گونه‌ای که مردم با شگفتی و تعجب درباره‌ی ماجرای آنها سخن می‌گویند و به منظور سرگرمی و پر کردن اوقات فراغتشان از آنان سخن به میان می‌آورند. ﴿فبعداً لقوم لا يؤمنون﴾ نابودی و هلاکت از آن قومی باد که خدا و پیامبرانش را تصدیق نمی‌کنند! ﴿ثم أرسلنا موسى و أخاه هارون بآياتنا﴾ موسی و هارون را با دلیل و آیات روشن خود فرستادیم. ابن‌عباس گفته است: آیات و دلایل موسی و هارون عبارتند از نه دلیل: عصا، دست، ملخ... الخ. ﴿و سلطان مبين﴾ با دلیل و حجتی واضح و ملزم‌کننده. ﴿إلى فرعون و ملائه﴾ آنها را نزد فرعون گردنکش و نافرمان و اشراف خود خواه و متکبر قومش اعزام داشتیم. ﴿فاستكبروا﴾ از خود تکبر نشان داده و از ایمان آوردن به خدا و عبادتش امتناع ورزیدند. ﴿و كانوا قوما عالين﴾ و گروهی متکبر و گردنکش و نافرمان بودند، و بر دیگران تسلط داشتند و به آنان زور می‌گفتند و به آنها ستم می‌کردند. ﴿فقالوا أنؤمن لبشرين مثلنا﴾ پس گفتند: آیا به دو انسان که مانند خود ما هستند ایمان بیاوریم و از آنان پیروی کنیم؟ آیا این برای ما ننگ نیست؟ ﴿و قومهما لنا عابدون﴾ در صورتی که قوم و عشیره‌ی موسی و هارون خدمتکار و بنده‌ی ما هستند و از ما پیروی می‌کنند؟ ﴿فكذبوهما فكانوا من المهلكين﴾ آن دو پیامبر را تکذیب کردند و از جمله‌ی

غرق‌شدگان در دریا و هلاک‌شدگان گشتند. ﴿و لقد آتینا موسی الکتاب لعلهم یهتدون﴾ بعد از غرق شدن فرعون و اشراف قومش تورات را به موسی عطا کردیم تا به وسیله‌ی آن بنی‌اسرائیل را راهنمایی کند. ﴿و جعلنا ابن مریم و أمه آیة﴾ و داستان مریم و فرزندش عیسی را معجزه‌ی بزرگ قرار دادیم که بر کمال قدرت ما دلالت دارد. ﴿و آویناهما إلی ربوة﴾ منزل و مکان آن دو را در مکانی مرتفع واقع در سرزمین بیت‌المقدس قرار دادیم. ابن‌عباس گفته است: ربوة یعنی بلندی، و زمین مرتفع بهترین محل رستن نباتات می‌باشد. ﴿ذات قرار و معین﴾ سرزمینی هموار که در معرض دید قرار داشت و جای زیست و دارای آب زلال بود. رازی گفته است: قرار یعنی محل استقرار، و آن جایی است که هموار و پهناور باشد. و معین یعنی: آبی که در روی زمین جاری است. و قتاده می‌گوید: «ذات قرار و معین» یعنی سرزمینی که آب و میوه داشت؛ یعنی به دلیل میوه‌هایی که دارد ساکنانش در آن مستقر می‌گردند.[۱] ﴿یا أیها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا﴾ گفتیم: ای جماعت پیامبران! از حلال بخورید و با انجام دادن اعمال نیکو به خدا تقرب جویید. خطاب و ندا برای تمام پیامبران است تا امت‌های خود را بدان سفارش کنند. همانگونه که به «تاجر» گفته می‌شود: ای تاجران! از ربا دوری کنید و برحذر باشید. ﴿إنی بما تعملون علیم﴾ معنی وعید و برحذر داشتن را در ضمن دارد. یعنی من به تمام اعمال شما آگاهم و هیچ چیز از امر شما بر من پوشیده نیست. قرطبی گفته است: این وعید همه را شامل می‌شود و اگر در مورد پیامبران و انبیاء چنین باشد، قاطبه‌ی مردم در مورد خود چه فکر می‌کنند؟[۲] ﴿و إن هذه أمتکم أمة واحدة﴾ ای گروه پیامبران! دین و آیین شما یکی است و ملت و امت شما همانا ملت و دین اسلام است. ﴿و أنا ربکم فاتقون﴾ من پروردگار شما هستم و شریک ندارم، پس از عذاب من برحذر باشید.

۱ـ تفسیر کبیر ۲۳/۱۰۳.

۲ـ قرطبی ۱۲/۱۲۸.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿اصنع الفلك بأعيننا﴾ متضمن استعاره‌ی بدیع است. مبالغه‌ی در رعایت و حمایت را با «صنع علی الأعین» بیان کرده است؛ زیرا محافظ و نگهدار چیزی معمولاً حمایت و حفاظت خود را از آن ادامه می‌دهد، از این رو به جای گفتن «حفظ» به طریق استعاره «عین» را آورده است.

۲ـ ﴿و فار التنور﴾ کنایه از شدت است. همان‌گونه که برای بیان شدت یافتن امری از عبارت «حمی الوطیس» نیز استفاده می‌شود. بعضی از علماء به طریق مجاز «تنور» را بر «وجه الأرض» اطلاق کرده‌اند.

۳ـ ﴿أنزلنی منزلا﴾ و ﴿تعملون علیم﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۴ـ ﴿نموت و نحیا﴾ و ﴿تسبق ... و یستأخرون﴾ متضمن طباق است.

۵ـ ﴿أرسلنا رسلنا﴾ شامل جناس ناقص است؛ چون شکل بعضی حروف تغییر کرده است.

٦ـ ﴿فجعلناهم غثاءً﴾ متضمن تشبیه است؛ یعنی در سرعت زوال و بی‌ارزشی همانند خس و خاشاک هستند. وجه شبه و ادات تشبیه حذف شده و به صورت تشبیه بلیغ در آمده است.

۷ـ ﴿الذین کفروا و کذبوا بلقاء الآخرة و أترفناهم فی الحیاة الدنیا﴾ متضمن اسلوب اطناب است و ذم آنها را در بر دارد و زشتی و دنائت طبع آنها را ثبت می‌کند.

۸ـ ﴿تتقون، تشربون، مخرجون﴾ و ﴿عالین، مهلکین، قرار و معین﴾ شامل سجع لطیف است.

فواید: لفظ «بشر» بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود در آیه‌ی ﴿فتمثل لها بشرا سویّاً﴾ و آیه‌ی ﴿أنؤمن لبشرین مثلنا﴾ بر مفرد اطلاق شده است. اما در آیه‌ی ﴿فإما ترین من البشر أحدا﴾ و آیه‌ی ﴿و ما هی إلا ذکری للبشر﴾ بر جمع اطلاق شده است. صاحب کشاف این راگفته است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۵۳﴾ فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۵۴﴾ أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ ﴿۵۵﴾ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَايَشْعُرُونَ ﴿۵۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ هُم مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ ﴿۵۷﴾ وَ الَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۸﴾ وَ الَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَايُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾ وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿۶۰﴾ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿۶۱﴾ وَلَا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَايُظْلَمُونَ ﴿۶۲﴾ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِن دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ﴿۶۳﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ﴿۶۴﴾ لَاتَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُم مِنَّا لَاتُنصَرُونَ ﴿۶۵﴾ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ ﴿۶۶﴾ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ ﴿۶۷﴾ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿۶۸﴾ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ ﴿۶۹﴾ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿۷۰﴾ وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ مَن فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُعْرِضُونَ ﴿۷۱﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۷۲﴾ وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۷۳﴾ وَ إِنَّ الَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ ﴿۷۴﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا داستان پیامبران و مرسلین را یادآور شد، برای این‌که انسان از روش و طرق گمراهان اجتناب و دوری ورزد، پشت سر آن اخبار اقوام کافر و نافرمان و گردنکش آنان و اختلاف و تفرقه‌ی آنها را در امر دین یادآور شده. آنها به حدی اختلاف پیدا کردند که به صورت فرقه‌ها و احزاب در آمدند.

معنی لغات: ﴿**زبرا**﴾ قطعه‌ها، جمع زبور به معنی قطعه‌ی نقره یا آهن می‌باشد. ﴿**غمرتهم**﴾ غمرة یعنی سرگردانی و تحیّر و گمراهی. اصل آن در لغت به معنی آبی است که قامت را فرامی‌گیرد. ﴿**یجأرون**﴾ ناله و فغان سر می‌دهند و کمک می‌طلبند. اصل «جؤار» زاری و تضرع است با صدای بلند، مانند صدای گاو. ﴿**تنکصون**﴾ برگشت به عقب. عقب گرد. ﴿**ناکبون**﴾ از راه کنار گرفت، راه را تغییر داد، تغییر مسیر داد.

تفسیر: ﴿**فتقطعوا أمرهم بینهم زبرا**﴾ ملت‌ها در امور دین خود متفرق و پراکنده گشتند و به صورت فرقه‌ها و ادیان متعدد و متفاوت و مختلف در آمدند. این یکی گبر و آتش پرست و آن یکی یهودی و این یکی نصرانی است. در صورتی که به آنها دستور اتفاق و اتحاد داده شده است. ﴿**کل حزب بما لدیهم فرحون**﴾ هر گروه از آنچه به عنوان دین برای خود اختیار کرده راضی و خوشحال و در شگفت است، به طوری که فقط خود را بر حق و برنده می‌داند، و غیر خود را باطل و بازنده و زیانمند می‌داند. ﴿**فذرهم فی غمرتهم**﴾ پیامبر ﷺ مخاطب است و ضمیر «هم» به کفار مکه برمی‌گردد. یعنی آنها را در غفلت و نادانی و گمراهی رها کن. ﴿**حتی حین**﴾ تا زمانی که مرگشان سر می‌رسد. بدین‌ترتیب خاطر پیامبر ﷺ را تسلی داده و مشرکین را برحذر می‌دارد. ﴿**أیحسبون أنما نمدهم به من مال و بنین**﴾ آیا آن کفار گمان می‌برند مال و اولادی که در این دنیا به آنها عطا می‌کنیم، ﴿**نسارع لهم فی الخیرات**﴾ از آن روی است که می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ نه هرگز، موضوع آن‌طور نیست که آنها گمان می‌کنند. بلکه آنها را فریب داده و آنان را به افزایش گناه می‌کشانیم. از این رو فرموده است: ﴿**بل لایشعرون**﴾ بلکه آنها به حیوانات شبیهند و درک و فهم و شعور ندارند تا درباره‌ی موضوع بیندیشند و بدانند فریب است یا تعجیل خیرات؟ آیه ظن و گمان مشرکان را رد می‌کند که گمان می‌بردند اعطای اموال و اولاد از جانب خدا به آنها دلیل رضایت و خشنودی خدا از آنها می‌باشد. خدا از آنان چنین حکایت می‌کند: ﴿**و قالوا نحن أکثر أموالا و أولادا و ما نحن بمعذبین**﴾.

در حدیث آمده است: «خدا دنیا را به دوستداران و غیر دوستداران خود عطا می‌کند، و دین را جز به دوستدار خود عطا نمی‌کند».[۱] و بعد از این‌که از مشرکین مذمت به عمل آورد و آنها را تهدید کرد، پشت سر آن به مدح و تمجید مؤمنان پرداخته و بهترین صفات آنان را یادآور شده و می‌فرماید: **﴿إن الذین هم من خشیة ربهم مشفقون﴾** آنان که از جلال و جبروت و شکوه و عظمت خدا بیمناکند و از خوف عذابش در حذرند، **﴿و الذین هم بآیات ربهم یؤمنون﴾** و آنهایی که آیات قرآنی و آیات کونی خدا را تصدیق دارند که دال بر وجود خدای سبحان می‌باشند.

و فی کل شيء له آیة　　　　تدل علی أنه واحد

«در همه‌ی پدیده‌ها و موجودات جهان هستی دلیل وحدانیت و یگانگی او را می‌توان یافت».

﴿و الذین هم بربهم لا یشرکون﴾ و آنان که با خدا غیر او را نمی‌پرستند، بلکه او را یگانه دانسته و اعمال خود را مخلصانه به خاطر ذات او انجام می‌دهند. فخر رازی گفته است: منظور ایمان به توحید و نفی شریک آوردن برای خدا نیست؛ چون این مفهوم در آیه‌ی قبل قرار دارد، بلکه منظور نفی شرک نهان و خفی است، به این معنی که عبادت را خالصانه برای او و جلب رضایت او انجام دهد.[۲] **﴿و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة﴾** این هم صفت چهارم از اوصاف مؤمنین است. یعنی آنان که زکات و صدقات ادا می‌کنند و با انجام دادن انواع اعمال نیکو به خدا تقرب می‌جویند در حالی که قلبشان از بیم لبریز است که مبادا اعمالشان مورد قبول واقع نشود. حسن گفته است: مؤمنان در آن حال که کار نیک انجام می‌دهند ترس آن دارند که مبادا خدا عمل نیکشان را نپذیرد. **﴿أنهم إلی ربهم راجعون﴾** دلیل این‌که این مؤمنان قلبی هراسناک دارند این است که

۱ـ قسمتی از حدیثی است که امام احمد آن را اخراج کرده است.

۲ـ تفسیر کبیر ۱۰۷/۲۳.

احتمال می‌دهند در انجام طاعات و عبادات قصور داشته‌اند و آنچنان که شایسته است فرمان پروردگار را اجرا نکرده‌اند. آنان همچنین باور دارند که در محضر خدا حاضر شده و بر کوچک و بزرگ اعمالشان باید حساب پس بدهند. به همین جهت هراسناکند. روایت شده است که حضرت عایشه درباره‌ی آیه‌ی ﴿و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة﴾ از پیامبرﷺ پرسید: آیا آیه شامل حال فردی می‌شود که زنا و دزدی می‌کند و عرق می‌خورد اما از خدا می‌ترسد؟ پیامبرﷺ فرمود: «نه دختر صدیق! آیه شامل حال کسی می‌شود که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و صدقه و احسان می‌دهد اما با این حال از خدای عزوجل می‌ترسد که مبادا آن را نپذیرد».[1] ﴿أولئك یسارعون فی الخیرات﴾ افراد متصف به چنان صفات والا کسانی هستند که در انجام طاعات مسابقه می‌دهند تا به مقام‌های بالاتر نایل آیند. ﴿و هم لها سابقون﴾ وانگهی آنها شایسته‌ی آن می‌باشند و برای رسیدن به آن از یکدیگر سبقت می‌جویند. امام فخر گفته است: باید خاطر نشان ساخت که ترتیب دادن این صفات نهایت حسن را در بر دارد؛ زیرا صفت اول بر خوف شدید دلالت دارد که موجب دوری جستن از عمل غیر لازم می‌شود، و صفت دوم بر تصدیق یگانگی خدا دلالت دارد. و صفت سوم بر ترک ریا دلالت دارد، و چهارم بر این دلالت دارد که انسان متصف به تمام آن صفات سه‌گانه، طاعت را انجام می‌دهد اما باز در بیم و هراس است که مبادا در انجام آن اعمال تقصیری از او سر زده باشد. و چنین حالتی آخرین مقام و منزلت صدیقین است. خدا آن را به ما عطا فرمایدا[2] ﴿و لا نکلف نفسا إلا وسعها﴾ به عنوان لطف و فضل خود بر بندگان، به هیچ یک از آنان تکلیفی نمی‌کنیم که از توانش خارج باشد و نتواند آن را انجام دهد. بعد از ذکر اوصاف مؤمنان این آیه را آورده است تا نشان دهد که به آن بندگان مخلص تکلیفی نشده است که از توانشان خارج باشد و تمام

۱ـ اخراج از امام احمد.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۳/۱۰۷.

تکالیف مطابق توانایی انسان مقرر شده است. ﴿ولدینا کتاب ینطق بالحق﴾ نامه‌ی اعمال بندگان در نزد ما قرار دارد که در آن تمام اعمال نیک و بد آنان رقم خورده و ثبت است و در آخرت مطابق آن آنان را مجازات می‌کنیم، به آنان پاداش می‌دهیم یا آنان را مجازات می‌کنیم. از این رو گفته است: ﴿و هم لایظلمون﴾ در مورد اعمالشان به آنها ظلم نمی‌شود. نه از پاداش آنان کاسته می‌شود و نه به کیفرشان اضافه می‌گردد. قرطبی گفته است: آیه از یک جهت ستمکاران را تهدید می‌کند و از جهتی دیگر به نیکوکاران اطمینان می‌دهد.[1] ﴿بل قلوبهم فی غمرة من هذا﴾ بلکه پرده‌ی غفلت و نابینایی در مقابل این قرآن بر قلوب کفار ستمکار کشیده شده است. ﴿و لهم أعمال من دون ذلك﴾ علاوه بر کفر و شرک اعمال زشت و پلشت بسیار دارند. ﴿و هم لها عاملون﴾ که در آینده آن را انجام خواهند داد، تا شقاوت و بدبختی در حق آنها محقق گردد. آنها کفر و اعمال زشت را با هم دارند، پس عذاب در حقشان تحقق می‌یابد. ﴿حتی إذا أخذنا مترفیهم بالعذاب﴾ تا وقتی که ثروتمندان و بزرگان و خوشگذران آنها را که در این دنیا از وفور نعمت برخوردارند، به عذاب گرفتار نمودیم و آنها را گرسنه کردیم، و یا کشته و اسیر شدند. ﴿إذا هم یجأرون﴾ در این موقع صدای ناله و فریاد و استغاثه‌ی آنان بلند می‌شود و گوش آسمان را کر می‌کند. ابن‌عباس گفته است: این همان گرسنگی هفت ساله‌ای بود که بدان گرفتار شدند. ﴿لاتجأروا الیوم﴾ امروز از شدّت عذاب زاری نکنید و داد نکشید. ﴿إنکم منّا لاتنصرون﴾ عذاب ما از شما منع و دفع نمی‌شود. بنابراین داد و فریاد و استغاثه برایتان سودی در بر ندارد. ﴿قد کانت آیاتی تتلی علیکم﴾ شما آیات قرآن را که برایتان خوانده می‌شد، می‌شنیدید. ﴿فکنتم علی أعقابکم تنکصون﴾ از آیات نفرت داشتید و فرار می‌کردید، و همواره به قهقرا برمی‌گشتید. اعراض و رو برتافتن آنها را از حق به عقب‌گرد مثال زده است.

۱ـ قرطبی ۱۳۴/۱۲.

﴿مستكبرين به﴾ از پذيرش اين قرآن تكبر می‌ورزيديد. ابن‌كثير گفته است: ضمير به قرآن برمی‌گردد. آنها در ياوه‌گويی شبانه‌ی خود از قرآن به زشتی نام می‌برند و می‌گفتند: قرآن سحر است، شعر است و كهانت، و ديگر گفته‌های ناروا می‌گويند.[۱] ابن‌جوزی گفته است: ضمير به «بيت‌الله الحرام» برمی‌گردد و كنايه از امری ذكر نشده می‌باشد؛ چون مشهور است. و معنی آيه چنين است: بيت و حرم سبب امنيت و آسايش شما می‌باشد، در حالی كه ديگران در جای خود در بيم و هراسند، به همين جهت شما به بيت و حرم تكبر و مباهات می‌كنيد و گردن‌فرازی از خود نشان می‌دهيد و می‌گوييد: ما اهل حرم هستيم. نظر ابن‌عباس و غيره چنين است.[۲] ﴿سامراً تهجرون﴾ در گفتگوهای شبانه‌ی خود ياوه می‌گوييد و گفتار زشت نسبت به قرآن بر زبان می‌آوريد و پيامبرﷺ را ناسزا می‌گوييد. ﴿أفلم يدبروا القول﴾ آيا درباره‌ی اين قرآن عظيم خرد را به‌كار نمی‌گيريد و نمی‌انديشيد تا اعجاز نظم آن را دريابيد و بدانيد كلام خدا می‌باشد و آن را تصديق كنيد؟! ﴿أم جاءهم ما لم يأت آباءهم الأولين﴾ يا از جانب خدا چيز نوظهوری را آورده است كه مانند آن برای اجدادشان نيامده بود؟ ابوسعود گفته است: يعنی آمدن كتب از جانب خدای متعال برای پيامبران سنتی ديرين است كه انكار آن امكان ندارد. و قرآن بر آن روش و طريقه آمده است، پس چرا آن را انكار می‌كنند![۳] ﴿أم لم يعرفوا رسولهم فهم له منكرون﴾ اين هم توبيخی ديگر است يعنی: يا اين‌كه محمدﷺ را به امانت و درستی و حسن اخلاق، نمی‌شناسند. به چندين جهت آنها را توبيخ كرده است: اول، آنها را به خاطر بهره نگرفتن از قرآن توبيخ كرده. دوم، آنها را توبيخ كرده است كه هر چه برای آنان آمده است مانند آن برای پدران آنها آمده است. سوم، اين‌كه محمد راﷺ از لحاظ نسب و صداقت

۱ـ مختصر ۵٦۹/۲.
۲ـ زاد المسير ۴۸۲/۵.
۳ـ ابوسعود ۳۸/۴.

و امانت می‌شناسند. چهارم، این‌که با وجود این‌که به خوبی می‌دانند محمد ﷺ از لحاظ عقل و درک و زکاوت و ذهن از آنان برتر است اما او را به دیوانگی متهم می‌کنند. از این رو بعد از آن گفته است: ﴿أم یقولون به جنة﴾ یا می‌گویند: محمد ﷺ دیوانه است؟ این هم توبیخ دیگری که تفنن آنها را در دشمنی و انکار کردن نشان می‌دهد. ﴿بل جاءهم بالحق﴾ بل برای اضراب است. یعنی موضوع آن‌طور نیست که آنها تصور و گمان کرده‌اند. بلکه محمد ﷺ حق روشن و درخشان را آورده و به هیچ‌وجه نادرستی و باطل در آن دخالتی ندارد. محمد۶ قرآن را آورده است که شامل توحید و شرایع است. ﴿و أکثرهم للحق کارهون﴾ با این‌که دعوت روشن و واضح است اما اکثر مشرکین از حق متنفر و بیزارند؛ زیرا قلبشان از کجروی و انحراف لبریز است. ﴿ولو اتبع الحق أهواءهم﴾ اگر حق مورد تنفر آنها یعنی توحید و عدالت، با هوس‌ها و خواسته‌های فاسد آنها موافق و هم‌آهنگ می‌شد و با خواسته‌های ناروای آنها همگام و سازگار می‌شد، ﴿لفسدت السموات و الأرض و من فیهن﴾ نظام و سیستم عالم هستی به هم می‌خورد و خراب می‌شد، و به سبب اختلاف و فساد هوس‌های آنان تمام مخلوقات موجود در آسمان و زمین تباه و فاسد می‌گشت. ابن‌کثیر گفته است: این بیانگر ناتوانی و اختلاف نظر و تفاوت خواسته‌های بندگان است، نیز بیانگر آن است که خدای متعال در تمام صفاتش و در تمام افعال و تدبیراتش کامل است.[1] ﴿بل أتیناهم بذکرهم﴾ بلکه ما این قرآن را بر آنان نازل کرده‌ایم که مایه‌ی مباهات و فخر و شرف آنها است که خدای متعال آوازه و افتخار آنان را در آن قرار داده است. ﴿فهم عن ذکرهم معرضون﴾ اما از این قرآن روگردانند در صورتی که شایسته بود که آن را پذیرفته و آن را تعظیم کنند؛ چون مایه‌ی شرف و عبرت آنها می‌باشد. و به عنوان بزرگداشت قرآن لفظ (ذکر) تکرار شده است. ﴿أم تسألهم خرجا﴾

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۵۷۰.

یا این‌که ای محمد! در مقابل تبلیغ رسالت، از آنها پاداش و اجر و مزدی می‌خواهی و به این بهانه ایمان نمی‌آورند؟ این هم زشتی عمل آنها، ایمان نیاوردنشان را بیان می‌کند. محمد که از آنها اجر و مزدی نمی‌خواهد پس چرا او را تکذیب می‌کنند و با او سر دشمنی دارند؟ ﴿**فخراج ربك خير**﴾ ای محمد! روزی و عطای خدا برایت بهتر است. ﴿**وهو خير الرازقين**﴾ واو بهترین روزی دهنده و بهترین روزی رسان است؛ چون بدون احتیاج و نیاز عطا می‌کند. ﴿**و إنك لتدعوهم إلى صراط مستقيم**﴾ ای محمد! در حقیقت تو آنها را به راه راست یعنی اسلام دعوت می‌کنی که انسان را به جنات نعیم واصل می‌کند. ﴿**و إن الذين لايؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون**﴾ و همانا آنان که حشر و نشر و کیفر و پاداش را تکذیب می‌کنند، از طریق حق و مستقیم منحرفند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿**فذرهم في غمرتهم**﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است. اصل غمره یعنی آبی که قامت انسان را فرا می‌گیرد، جهالت و گمراهی آنان به طریق استعاره به آبی تشبیه شده است که انسان را از فرق سر تا نوک پا فرا می‌گیرد.

۲- ﴿**أيحسبون أنما نمدهم**﴾ استفهام انکاری را در بر دارد.

۳- ﴿**نسارع لهم في الخيرات**﴾ متضمن حذف رابط است. که «به» در آن حذف شده است؛ یعنی نسارع لهم به... و حذف در این آیه نیکوست؛ چرا که از اطاله‌ی کلام جلوگیری می‌کند، وانگهی بیم التباس هم نمی‌رود.

۴- ﴿**يؤمنون ... و يشركون**﴾ شامل طباق است.

۵- ﴿**و لدينا كتاب ينطق بالحق**﴾ استعاره‌ی بدیع را در بر دارد. نطق جز از طریق زبان امکان‌پذیر نیست، در صورتی که کتاب زبان ندارد. خدای متعال به منظور مبالغه در وصف کتاب در رابطه با بیان مطلب و اقامه کردن برهان، کتاب را به «نطق» توصیف کرده است. و آن را به طریق استعاره به زبان تشبیه کرده است.

۶- ﴿**يؤتون ما آتوا**﴾ و ﴿**و أعمال هم لها عاملون**﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۷ـ ﴿فكنتم على أعقابكم تنكصون﴾ استعاره در آن مقرر است. رو بر تافتن آنها به عقب گرد تشبیه شده است که از قبیل استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۸ـ ﴿مشفقون، یؤمنون، یشرکون، سابقون﴾ دارای سجع رصین و استوار می‌باشند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِم مِن ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۷۵﴾ وَ لَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿۷۶﴾ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿۷۷﴾ وَ هُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾ وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۷۹﴾ وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۸۰﴾ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿۸۱﴾ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۸۲﴾ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَٰذَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۸۳﴾ قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَ مَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾ قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۹۰﴾ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذاً لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۹۱﴾ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۹۲﴾ قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ﴿۹۳﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۹۴﴾ وَ إِنَّا عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ﴿۹۵﴾ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿۹۶﴾ وَ قُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿۹۷﴾ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ ﴿۹۸﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا

إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٠٤﴾ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْماً ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١٠٧﴾ قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿١٠٨﴾ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتَّىٰ أَنسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنتُم مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١١٠﴾ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿١١١﴾ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْأَلِ الْعَادِّينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿١١٦﴾ وَ مَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١١٧﴾ وَ قُل رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١١٨﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال اعراض مشرکین را از دعوت ایمان یادآور شد، در اینجا سبب اعراض آنها را بیان کرده است که عبارت است از دشمنی و لجبازی و گردنکشی. سپس به اقامه‌ی دلایل بر توحید پرداخته و بعد از آن احوال آخرت را یادآور شده است که در آن انسان به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه سعادتمندان و نیکبختان و گروه شقاوتمندان و بدبختان. و سوره را با بیان حکمت حشر انسان و بردن آنها به میدان منزلگاه پاداش و کیفر خاتمه داده است؛ چراکه اگر قیامت و محاسبه نباشد، مطیع و نافرمان و عاصی و فرمانبر و نیک و بد، مشخص نمی‌شود.

معنی لغات: ﴿**مبلسون**﴾ نومیدان، سرگردانان. ابلاس یعنی نومیدی از هر چیزی. ﴿**یجیر**﴾ مانع می‌شود، کسی را حمایت می‌کند که به او پناه آورده است. ﴿**همزات**﴾ جمع همزه به معنی تحریک شدید است. «هز» و «ازّ» نیز همین معنی را دارند. همزات شیطان یعنی حیله و نیرنگش. ﴿**برزخ**﴾ حایل و مانع و پرده. جوهری گفته است: برزخ پرده و حایل بین دو چیز است. ﴿**کالحون**﴾ کلوح یعنی اخمو، ترش‌روی، بد چهره و زشت سیما.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت است: آیه‌ی ﴿**ولو رحمناهم... الخ**﴾ در داستان «ثمامه‌بن‌اثال» نازل شد. وقتی ثمامه به دست سریه اسیر شد و مسلمان شد و پیامبرﷺ او را آزاد کرد، راه ورود آذوقه را از مدینه به مکه بست. و گفت: به خدا قسم تا پیامبرﷺ اجازه ندهد یک دانه گندم از یمامه به شما نمی‌رسد. در آن هنگام قریش با قحطی و گرسنگی روبرو شدند. حتی مردار و سگ و علهز را هم خوردند. گفتند: علهز یعنی چه؟ گفت: پشم و کرک را به خون آغشته می‌کردند و سپس آن را برشته کرده می‌خوردند. در این موقع ابوسفیان گفت: تو را به خدا و رحم و مروت قسم می‌دهم، مگر آنطور که خود گمان می‌برید، خدا تو را «رحمة للعالمین» مبعوث نکرده است؟ فرمود: بله، مرا «رحمة للعالمین» مبعوث کرده است. گفت: به خدا تو پدران را به شمشیر و فرزندان را به گرسنگی می‌کشی، آنگاه آیه‌ی ﴿**ولو رحمناهم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون**﴾[1] تا آخر آیات نازل شد.

تفسیر: ﴿**ولو رحمناهم و کشفنا ما بهم من ضر**﴾ اگر قحطی و خشکسالی و کمبود و گرسنگی را از آن مشرکان بر طرف می‌کردیم که تو را تکذیب کرده و با تو دشمنی و عداوت داشتند. و بلا را از آنان دور و دفع می‌کردیم، ﴿**للجوا فی طغیانهم یعمهون**﴾ به گمراهی و کجروی و تجاوزگری خود ادامه داده و بر آن اصرار می‌ورزیدند، و سرگردان و

۱ـ بحر ۴۱۵/۶.

حیران دست و پا می‌زدند. ﴿و لقد أخذناهم بالعذاب﴾ آنها را با مصیبت و سختی و قحطی وگرسنگی مبتلا کردیم. ﴿فما استکانوا لربهم﴾ سر تعظیم و فروتنی در مقابل شکوه خدا خم نکردند. ﴿و ما یتضرعون﴾ و از خدا التماس رفع مشکل و بلا را نکردند، بلکه به سرسختی وگردنکشی خود ادامه دادند. خلاصه‌ی مطلب این‌که به سبب شدت ستمکاری وگردنکشی خود، درگذشته فروتنی و خشوع نشان ندادند و به خدا روی نیاوردند و در آینده نیز به دین خدا روی نمی‌آورند. ﴿حتی إذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید﴾ تا وقتی که با هول و هراس آخرت روبرو شده و با عذاب خدا به طور غیر منتظره مواجه می‌شوند. ﴿إذا هم فیه مبلسون﴾ که در این هنگام امید را از دست می‌دهند. ابوسعود گفته است: همان‌طور منظور از عذاب، عذاب آخرت است و توصیف آن به «شدید» مؤید این نظر است؛ یعنی ما آنان را به تمام سختی‌ها، از قبیل قتل و اسارت وگرسنگی و غیره آزمایش کردیم، اما نرمش و توجهی به اسلام از آنان مشاهده نشده تا زمانی که عذاب آخرت را می‌بینند. در آن هنگام نومید شده و سر ذلت را فرو می‌آورند.[1] سپس خدا نعمت‌ها و دلایل یگانگی خود را به آنها یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و هو الذی أنشاء لکم السمع و الأبصار و الأفئدة﴾ خدا همان است که این حواس را در وجود شما به ودیعه نهاده است تا به وسیله‌ی آن دلایل کمال اوصاف خدا را مشاهده کنید. و خرد را به شما عطا کرده است تا در صنع خدا و قدرت درخشانش بیندیشید، پس هر کس این نعمت‌ها را در موارد خود صرف نکند، در واقع آنها را نابود کرده است. از این‌رو فرمود: ﴿فما أغنی عنهم سمعهم و لاأبصارهم و لاأفئدتهم من شیء﴾ اما شنوایی و بینایی و خردشان، چیزی را از آنان دفع نکرد. به خاطر فواید عظیم آنها این سه را مخصوصاً ذکر کرده است. ﴿قلیلاً ما تشکرون﴾ خیلی کم خدای خود را سپاسگزارید. (ما) برای قلّت

۱ـ ابوسعود ۴/۴۰.

است؛ یعنی در مقابل آن همه فضل و نعمتی که خدا به شما ارزانی داشته است شما بسیار کم او را سپاسگزارید. ﴿**و هو الذی ذرأکم فی الأرض**﴾ همو شما را خلق کرده و به طریق زاد و ولد شما را در سطح زمین گسترده و منتشر ساخته است. ﴿**و إلیه تحشرون**﴾ و برای پاداش و کیفر سرانجام نزد او جمع می‌شوید. ﴿**و هو الذی یحیی و یمیت**﴾ همو است که پوسیده و پراکنده‌ی استخوان و جسد را زنده می‌کند، و مرگ خلایق و ملت‌ها را در دست دارد. ﴿**و له اختلاف اللیل و النهار**﴾ اختلاف و زیاد و کم شدن شب و روز فقط در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد و به دست او صورت می‌گیرد، تا بر وجود و قدرت خود دلیل اقامه کند. ﴿**أفلا تعقلون**﴾ آیا برای درک دلایل قدرت و آثار و نشانه‌های او عقل و خرد ندارید، تا دریابید هر آنکه در اول قدرت چنان امری را دارد، می‌تواند بعد از فنا و پوسیدگی دوباره آن را خلق نماید؟ ﴿**بل قالوا مثل ما قال الأولون**﴾ «بل» برای اضراب است. یعنی عقل و خرد جهت درک این دلایل و اندرزها را ندارند، بلکه این مشرکان ـکفار مکه ـگفته‌ی ملت‌های قبل را تکرار و بازگو می‌کنند. ﴿**قالوا أئذا متنا و کنا ترابا و عظاما أئنا لمبعوثون**﴾ گفتند: آیا وقتی متلاشی گشتیم و به صورت ذرات پراکنده در آمدیم و استخوان فرسوده و پوسیده شد، باز به صورت مخلوق در می‌آییم؟ چنین امری هرگز نمی‌شود. ﴿**و لقد وعدنا نحن و آباؤنا هذا من قبل**﴾ چنین وعده‌ای علاوه بر ما به گذشتگان نیز داده شد و ما حقیقتی در آن نمی‌بینیم. ﴿**إن هذا إلا أساطیر الأولین**﴾ چنین وعده‌ای جز اکاذیب و نادرستی‌های قدیمیان چیزی نیست. بعد از این‌که حشر و نشر را انکار کردند، خدا به پیامبرش ﷺ دستور داد با اقامه‌ی دلیل و حجت کوبنده دهان آنها را بسته و پشت باطل و ناروا را بشکنند. خداوند می‌فرماید: ﴿**قل لمن الأرض و من فیها**﴾ ای محمد! در جواب آنچه گفتند بگو: زمین و مخلوقات موجود در آن از آن چه کسی می‌باشد؟ و مالک و متصرف در آن کیست؟ چه کسی می‌تواند در آن به ایجاد یا نابود کردن بپردازد؟ ﴿**إن کنتم تعلمون**﴾ اگر در این مورد چیزی می‌دانید به من هم بگویید.

توهین به آنان و اثبات نادانی و جهالت آنها در این بیان مکنون است. قرطبی گفته است: خدا در این آیه از پروردگاری و یگانگی و مالکیت بی‌زوال خود و قدرت و توانایی خویش که تغییرپذیر نیست، خبر می‌دهد. و این آیات ـ و آیات بعد از آن ـ نشان می‌دهند که جایز است با کفار به مجادله پرداخت و علیه آنان اقامه‌ی دلیل کرد. و یادآور شده است که هر آن کس خلق و ایجاد و ابداع و نوآوری را شروع کرده است همو شایسته‌ی پروردگاری و پرستش است.[1] ﴿**سیقولون لله**﴾ خواهند گفت: از آن خدا می‌باشد، و خدا خالق و ایجادکننده‌ی آنها است و باید به آن اعتراف کرد. ﴿**قل أفلا تذکرون**﴾ بگو: آیا پند نمی‌گیرید و به یاد نمی‌آورید و نمی‌اندیشید تا دریابید آن کس که آن را آغاز کرده است همو می‌تواند آن را دوباره باز آورد؟ ﴿**قل من رب السموات السبع و رب العرش العظیم**﴾ بگو: چه کسی خالق هفت آسمان و کهکشان‌ها و ستارگان می‌باشد؟ و چه کسی خالق عرش عظیم است، عرشی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند و نگه می‌دارند؟ ﴿**سیقولون لله**﴾ خواهند گفت: خدا خالق آن است. ﴿**قل أفلا تتقون**﴾ بگو: آیا از عذابش نمی‌ترسید تا او را یگانه بدانید؟ و پرستش بت‌ها را رها نمی‌کنید؟ ﴿**قل من بیده ملکوت کل شیء**﴾ ملکوت از صفات مبالغه می‌باشد، یعنی به آنان بگو: ملک کامل و وسیع در دست کیست و خزانه و اصل همه چیز در اختیار کیست؟ و کیست در این عالم هستی دخل و تصرف و ایجاد و خلق را در قبضه‌ی قدرت دارد؟ و تدبیر عالم در دست کیست؟ ﴿**و هو یجیر و لا یجار علیه**﴾ همواره پناه‌دهنده‌ی پناه‌جویان است و در پناه هیچ کس نمی‌رود؟ ﴿**إن کنتم تعلمون**﴾ اگر می‌دانید به من هم خبر بدهید. ﴿**سیقولون لله**﴾ خواهند گفت: ملک و تدبیر به طور کامل از آن خدای عزوجل است. ﴿**قل فأنی تسحرون**﴾ بگو: با این‌که اقرار و اعتراف می‌کنید که ملک و تصرف فقط از آن اوست و نیک هم می‌دانید، پس چرا

۱ـ قرطبی ۱۲/۱۴۵ ـ ۱۴۶.

فریب خورده و از طاعت او منحرف گشته‌اید؟ ابوحیان گفته است: سحر در اینجا مستعار است و تشبیه در آشفتگی و پریشانی آنها است؛ چراکه پرت و پلا می‌گویند همان‌گونه که از انسان افسون شده چرت و پرت‌گویی رخ می‌دهد.[1] این سه توبیخ را مرحله به مرحله ترتیب داده و اول گفته است: ﴿أفلا تذکرون﴾ و وهله‌ی دوم گفته است: ﴿أفلا تتقون﴾ که بلیغ‌تر همان است؛ زیرا تخویف و تهدید بیشتر را در بر دارد. و در مرحله‌ی سوم گفته است: ﴿فأنی تسحرون﴾، در این عبارت توبیخی مکنون است که در دیگر عبارات نیست.[2] ﴿بل أتیناهم بالحق﴾ بلکه در مورد توحید و حشر و جزا گفته‌ی حق و درست را برای آنان آورده‌ایم. ﴿و إنهم لکاذبون﴾ و قطعاً آنان در مورد آنچه به خدا نسبت می‌دهند، از قبیل داشتن شریک و اولاد دروغ می‌گویند. بعد از این‌که به وسیله‌ی آیات پیشین بسیار آنان را مورد سرزنش قرار داد و به دنبال آن در قالب این آیه آنها را مورد تهدید قرار داد، سپس با دلیل قاطع این موضوع را رد می‌کند که خدا شریک و اولاد دارد و می‌فرماید: ﴿ما اتخذ الله من ولد﴾ خدا به طور مطلق فرزند را اتخاذ نکرده است نه از ملایک و نه از نوع انسان. ﴿و ما کان معه من إله﴾ احدی نیست در خدایی با او شریک باشد. ﴿إذا لذهب کل إله بما خلق﴾ اگر ـ همان‌طوری که بت‌پرستان گمان می‌برند ـ خدای دیگری با او بود، هر خدایی مخلوق خود را برگرفته و فقط به آن توجه می‌کرد. و ملک و قلمرو فرمانروایی هر یک مشخص و از دیگری متمایز می‌شد. ﴿و لعلا بعضهم علی بعض﴾ و بسان شاهان دنیا یکی بر دیگری غلبه می‌کرد. ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: اگر چندین خدا موجود بود، هر یک تنها به مخلوق خود می‌پرداخت. آنگاه هر یک می‌خواست دیگری را مغلوب کند، در نتیجه بعضی بر بعضی دیگر غلبه پیدا کرده و در عالم نظمی برقرار نمی‌شد، وانگهی نظمی محکم و دقیق در عالم هستی دیده

۱ـ البحر المحیط ۶/۴۱۸.

۲ـ التسهیل ۳/۵۵.

می‌شود.[1] و همان نظم استوار بر منزّه بودن خدا از داشتن فرزند و شریک دلالت دارد. از این رو می‌فرماید: ﴿سبحان الله عما یصفون﴾ خدا از آنچه ستمکاران او را بدان توصیف می‌کنند، منزه و پاک و مقدس است. ﴿عالم الغیب و الشهادة﴾ خدا به تمام نهانی‌ها عالم و آگاه است. و از آنچه از دید پنهان است با خبر است، و هیچ چیز از امور خلق بر او پوشیده نیست. ﴿فتعالی عما یشرکون﴾ از داشتن شریک و فرزند منزه است. ﴿قل رب إما ترینی ما یوعدون﴾ بگو: خدایا! اگر لازم است عذاب موعود دنیوی آنها را به من نشان دهی، ﴿رب فلا تجعلنی فی القوم الظالمین﴾ جواب شرط (اما) می‌باشد و به منظور مبالغه در التماس و تضرع لفظ (رب) را تکرار کرده است. یعنی خدایا! مرا از زمره‌ی ستمکاران قرار مده به گونه‌ای که همراه با آنها من هم نابود شوم. ابوحیان گفته است: مسلم است پیامبرﷺ معصوم است و از این‌که در زمره‌ی ستمکاران قرار گیرد بعید و غیر ممکن است، اما به عنوان اظهار بندگی و فروتنی در پیشگاه خدا به او امر شده است دعا کند.[2] ﴿و إنا علی أن نریك ما نعدهم لقادرون﴾ ما می‌توانیم عذاب مقرر بر آنها را به تو نشان دهیم، اما بر مبنای حکمت خود آن را به تأخیر می‌اندازیم. ﴿ادفع بالتی هی أحسن السیئة﴾ با صرف‌نظر کردن و چشم پوشیدن از بدی آنها با آنان مقابله کن و در مقابل آنان اخلاق نیکو داشته باش. ابن‌کثیر گفته است: خدا در نشست و برخاست با مردم او را به در پیش گرفتن سودمندترین روش یعنی نیکی در مقابل بدی راهنمایی فرموده است، تا خاطر طرف را جلب کند و دشمنیش را به دوستی وکینه‌اش را به مهر و محبت، مبدل کند.[3] ﴿نحن أعلم بما تصفون﴾ ما به حال و وضع و تکذیب و استهزای آنان آگاهتریم، و جزای آن را به آنها می‌دهیم. ﴿وقل رب أعوذ بك من همزات الشیاطین﴾

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۵۷۳.
۲ـ البحر ٦/ ۴۲۰.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۵۷۴.

بگو: خدایا! از تحریکات و وسوسه‌های فریبنده‌ی شیاطین به تو پناه می‌آورم. ﴿و أعوذ بك رب أن يحضرون﴾ از این‌که به من صدمه برسانند یا در کارهایم در کنارم باشند، به تو پناه می‌آورم، و خود را در حمایت تو قرار می‌دهم. به منظور بیان اهمیت پناه بردن به خدا کلمه‌ی ﴿أعوذ﴾ را تکرار کرده است. ﴿حتى إذا جاء أحدهم الموت﴾ موضوع را به مشرکان باز آورده است. یعنی تا وقتی مرگ دامنگیر یکی از آنها شده و هول و هراس و سختی‌های آن را مشاهده کند، ﴿قال رب ارجعون﴾ آنگاه از فرط پشیمانی و حسرت می‌گوید: خدایا! مرا به دنیا بازگردان. صیغه‌ی جمع ﴿ارجعون﴾ برای تعظیم است. ﴿لعلي أعمل صالحا فيما تركت﴾ شاید در آنچه وانهاده‌ام به عمل نیکو بپردازم. ﴿كلا إنها كلمة هو قائلها﴾ نه هرگز! «كلا» کلمه‌ایست برای منع و زجر به‌کار می‌رود. یعنی: برگشتی به دنیا در کار نیست، بنابراین باید از این آرزو دست بردارد؛ زیرا درخواستش بی‌فایده است و به آن ترتیب اثر داده نمی‌شود. ﴿و من ورائهم برزخ إلى يوم يبعثون﴾ در مقابل آنها عالم برزخ قرار دارد که مانع برگشتن آنها به دنیا می‌باشد و از برگشتن آنها جلوگیری می‌کند و تا روز رستاخیز در آن خواهند بود. مجاهد گفته است: برزخ مانع و حایل بین دنیا و آخرت است. ﴿فإذا نفخ في الصور﴾ وقتی برای بار دوم در صور دمیده شد؛ یعنی برای حشر و نشر در صور دمیده شد، ﴿فلا أنساب بينهم يومئذ﴾ در روز قیامت نزدیکی و خویشاوندی برای آنان سودی ندارد؛ زیرا از شدت هول و هراس و آشفتگی، رحم و مهر و محبت رخت بر می‌بندد، به گونه‌ای که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش می‌گریزد. ﴿و لا يتساءلون﴾ یعنی از بس که هرکس به فکر کار خود می‌باشد مجال پرس و جو از احوال یکدیگر را ندارند. این آیه با آیه‌ی ﴿و أقبل بعضهم على بعض يتساءلون﴾ منافات ندارد؛ زیرا روز قیامت طولانی است و موقعیت‌های متفاوت در آن قرار دارد، در بعضی از آن مواقع پرس و جو می‌کنند، و در بعضی لب به سخن نمی‌زنند. ﴿فمن ثقلت موازينه﴾ هر کس نیکی‌هایش بر بدی‌هایش هر چند به سبب

یک عمل نیک سنگینی کند، ﴿فأولئك هم المفلحون﴾ نیک‌بختان آنانند که به سعادت می‌رسند و از آتش رسته و به نعمت بهشت نایل می‌آیند و وارد بهشت می‌شوند. ﴿و من خفت موازینه﴾ و هر کس که گناهانش بر اعمال نیکش سنگینی کند، ﴿فأولئك الذين خسروا أنفسهم﴾ آنها همان بدبختانی هستند که نیکبختی ابدی را از دست داده و به وسیله‌ی کفر و نافرمانی نفس خود را آلوده کرده‌اند. ﴿في جهنم خالدون﴾ آنها در جنهم جا خواهند داشت و هرگز از آن بیرون نخواهند رفت. ﴿تلفح وجوههم النار﴾ زبانه و حرارت آتش دوزخ چهره‌ی آنها را به شدت می‌سوزاند. ذکر اختصاصی (وجوه) بر این مبناست که شریفترین اعضای بدن است. ﴿و هم فيها كالحون﴾ و آنان در دوزخ اخم کرده و سیمای کریه و زشت دارند. ابن مسعود گفته است: دندان‌های آنان نمایان و لب‌هایشان به هم آمده و سرهایشان با شانه‌ی آتشین نشانه می‌شود. در حدیث آمده است: «آتش او را کباب کرده تا جایی که لب بالایش تا وسط سر جمع می‌شود و لب زیرینش فرو افتاده تا به ناف می‌رسد».[1] ﴿ألم تكن آياتي تتلى عليكم﴾ به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها گفته می‌شود: مگر در دنیا آیات و دلایل قاطع و استوار قرآن بر شما خوانده نشد؟ ﴿فكنتم بها تكذبون﴾ با وجود این‌که کاملاً واضح بود شما آن را تصدیق نکردید. ﴿قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا﴾ می‌گویند: بار خدایا! بدبختی بر ما غلبه کرده بود. ﴿و كنا قوما ضالين﴾ و به سبب پیروی از لذایذ و هوس‌ها از راه هدایت منحرف و گمراه گشته بودیم. ﴿ربنا أخرجنا منها﴾ خدایا! ما را از آتش بیرون بیاور و به دنیا بازگردان. ﴿فإن عدنا فإنا ظالمون﴾ اگر بعد از آن به کفر و معاصی برگشتیم، معلوم می‌شود ما از حد مقرر تجاوز کرده‌ایم و مرتکب ظلم و عدوان شده‌ایم. اول به گناه خود اقرار کرده و سپس به خواهش و زاری روی می‌آورند، اما جواب یأس و نومیدی شنیدند.

۱ـ اخراج از ترمذی و گفته است: حسن غریب است.

﴿قال اخسئوا فيها و لا تكلمون﴾ خداوند می‌فرماید: همراه با ذلّت و سرافکندگی در آتش جهنم بمانید و گم شوید و بسان سگ‌ها دور شوید و در مورد برداشتن عذاب با من صحبت نکنید. در التسهیل آمده است: «اخسئوا» کلمه‌ایست که برای راندن سگ‌ها به‌کار می‌رود، پس متضمن توهین و راندن است.[1] ﴿إنه كان فريق من عبادي يقولون ربنا آمنا فاغفرلنا و ارحمنا و أنت خير الراحمين﴾ گروهی از بندگان می‌گفتند: خدایا! ایمان آوردیم، پس ما را ببخشای و به ما رحم کن که تو بهترین رحم‌کنندگان هستی. مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از: بلال، خباب، صهیب و مسلمانان مستضعفی که ابوجهل و یارانش آنان را مسخره می‌کردند.[2] ﴿فاتخذتموهم سخريا﴾ اما آنها را مورد تمسخر و استهزا قرار دادید. ﴿حتى أنسوكم ذكرى﴾ تا حدی به آنها مشغول شدید و آنان را مسخره کردید که طاعت و عبادت مرا فراموش کردید. ﴿و كنتم منهم تضحكون﴾ در دنیا به آنها می‌خندیدید. ﴿إني جزيتهم اليوم بما صبروا﴾ امروز در مقابل صبر و تحملی که در برابر اذیت و آزار شما از خود نشان دادند به آنها نیکوترین پاداش داده‌ایم. ﴿أنهم هم الفائزون﴾ آنها هستند که به نعمت‌های پایدار نایل آمده‌اند. ﴿قال كم لبثتم في الأرض عدد سنين﴾ خدا به طریق سرزنش و توبیخ می‌گوید: چند سال در دنیا به سر بردید؟ ﴿قالوا لبثنا يوما أو بعض يوم﴾ گفتند: یک روز یا کمتر از یک روز به سر بردیم. ﴿فاسأل العادين﴾ از حسابداران و آشنایان به شمارش بپرس. ابن‌عباس گفته است: عذابی که در آن به سر می‌برند مدت ماندن در دنیا را از یادشان برده است. ﴿قال إن لبثتم إلا قليلاً﴾ واقعاً مدت عمرتان در دنیا کوتاه بود. و رازی گفته است: انگار به آنها گفته می‌شود: درست گفتید، جز مدتی کوتاه در دنیا نبودید، آن هم سپری شد و گذشت. منظور این است که کوتاهی ایام دنیا را در مقابل ایام آخرت به آنها یادآور شود.[3] ﴿لو أنكم كنتم تعلمون﴾ اگر شما کمترین

۱ـ التسهیل ۵۷/۳. ۲ـ قرطبی ۱۵۴/۱۲.

۳ـ تفسیر کبیر ۱۲۷/۲۳.

شناخت و آگاهی داشتید حقارت دنیا و متاع ناپایدارش را درک می‌کردید. ﴿أفحسبتم أنما خلقناكم عبثا و أنكم إلينا لاترجعون﴾ ای انسان! آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده و ناروا و بدون ثواب و عقاب خلق کرده‌ایم و بعد از آن به سرای آخرت کرچ نمی‌کنید؟ ﴿فتعالى الله﴾ منزه و پاک و مقدس خدای ذو الجلال است. ﴿الملك الحق﴾ که در ملک خود دارای قدرت و تسلط است و با خلق و ایجاد و نابود کردن و زنده گردانیدن در آن دخالت و تصرف می‌کند، از بیهودگی و نقایص مبرا می‌باشد و هیچ چیزی را بدون حکمت خلق نمی‌کند؛ زیرا حکیم و کاردان است. ﴿لا إله إلا هو﴾ به جز او پروردگار و خالقی نیست. ﴿رب العرش الكريم﴾ خالق عرش گرانمایه است؛ چون کرم و خیر و برکت و رحمت از او نازل می‌شود به (کریم) موصوف است. ﴿و من يدع مع الله إلها آخر﴾ هر کس برای خدا شریک بیاورد و دیگری را با او پرستش کند. ﴿لا برهان له به﴾ و هیچ دلیلی بر آن نداشته باشد، ﴿فإنما حسابه عند ربه﴾ جزا و کیفرش در دست خدا است. ﴿إنه لايفلح الكافرون﴾ هر کس خدا و پیامبرش را انکار و تکذیب کند، توفیقی نخواهد یافت. سوره را با ﴿قد أفلح المؤمنون﴾ شروع و با ﴿إنه لايفلح الكافرون﴾ آن را خاتمه داده است. تا تفاوت بین دو گروه مؤمن و کافر مشخص شود. پس فاصله و تفاوت بین اول و آخر بسی است! ﴿و قل رب اغفر و ارحم و أنت خير الراحمين﴾ به منظور آموزش امت اسلام به پیامبرﷺ دستور داده ست تا از خداوند طلب بخشودگی کند، تا امتش نیز ستایش و دعا را پیشه کنند. «اللهم اغفرلنا و ارحمنا برحمتك التي وسعت كل شيء يا أرحم الراحمين. اللهم آمين».

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و هو الذی أنشأ لكم السمع و الأبصار و الأفئدة﴾ متضمن امتنان است.

۲ـ ﴿السمع و الأبصار﴾ شامل تفنن است که سمع به مفرد و ابصار به جمع آمده است.

۳ـ ﴿قليلا ما تشكرون﴾ برای تقلیل به صورت نکره آمده است و «ما» برای قلت است که

از نکره بودن آن درک می‌شود؛ یعنی بسی کم شکر کردید. کنایه از عدم کثرت است.

۴- ﴿أفلا تعقلون﴾، ﴿أفلا تشکرون﴾ و ﴿أفلا تتقون﴾ استفهام انکار و توبیخ است.

۵- ﴿یحیی و یمیت﴾ متضمن طباق است.

٦- در ﴿إن کنتم تعلمون﴾ جواب شرط به اتکای دلالت لفظ حذف شده است؛ یعنی «إن کنتم تعلمون ذلك فاخبرونی».

۷- ﴿و هو یجیر ولا یجار علیه﴾ طباق سلب را در بر دارد.

۸- ﴿اتخذ الله من ولد﴾ متضمن تأکید کلام است با آوردن حرف جر اضافی؛ یعنی ﴿ما اتخذ الله ولدا﴾ و ﴿و ما کان معه من إله﴾ در هر دو جمله «من» زاید است. برای تأکید نفی آمده است.

۹- ﴿عالم الغیب و الشهادة﴾ متضمن طباق است.

۱۰- ﴿و إنا علی أن یریك ما تعدهم لقادرون﴾ برای انکار مخاطبان کلام را با «إن» و «لام» مؤکد است.

۱۱- ﴿ادفع بالتی هی أحسن السیئة﴾ شامل طباق معنوی است؛ زیرا یعنی بدی را با نیکی دفع کن.

۱۲- ﴿رب ارجعون﴾ واو جمع برای تعظیم است.

۱۳- ﴿إنها کلمة هو قائلها﴾ شامل مجاز مرسل است و مراد از کلمه جمله است و از نوع اطلاق جزء و اراده‌ی کل می‌باشد.

۱۴- ﴿فمن ثقلت موازینه﴾ و ﴿و من خفت موازینه﴾ متضمن مقابله‌ی لطیف است.

۱۵- ﴿إنهم هم الفائزون﴾ شامل قصر است.

١٦- ﴿اغفر و ارحم و أنت خیر الراحمین﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۱۷- در بسی موارد سجع موزون بدون تکلف آمده است.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی نور از جمله سوره‌های مدنی است که به احکام تشریعی و مسائل اخلاقی می‌پردازد و نیز به بحث و بررسی موضوعات خُرد و کلان می‌پردازد که مسلمانان چه در قالب فرد و چه در قالب گروه و تشکّل‌ها باید بر اساس آن پرورش یابند و بار آیند. سوره شامل احکامی بس مهم و رهنمودهای کلی مربوط به خانواده می‌باشد، که هسته‌ی اصلی و خشت زیربنای اجتماع است.

* سوره آداب و روش‌های اجتماعی را توضیح داده است که باید مؤمنان در زندگی خصوصی و برخوردهای عمومی بدآنها پایبند باشند: اجازه گرفتن به هنگام ورود به منازل دیگران و چشم فروهشتن در مقابل زنان نامحرم و حفظ فرج، و حرام بودن آمیزش مردان با زنان نامحرم و بیگانه. در این سوره همچنین از مسایل و نکاتی سخن به میان می‌آید که خانواده‌ی مسلمان بر آن پایه‌گذاری می‌شود، از قبیل پاکدامنی و رعایت حجاب و حفظ وقار و متانت و دوری از فساد و فحشا و پایبندی بر شریعت خدا حرمت دین و خودداری از ایجاد تفرق، اختلافات داخلی، و رعایت اصول و موازین اخلاقی؛ چرا که هر زمان این اصول و ضوابط دچار فروپاشی شوند، به نابودی ملت‌ها و جوامع منتهی می‌گردد.

* در این سوره بعضی از حدود شرعی که از جانب خدا مقرر شده‌اند از قبیل حد زنا و حد قذف، «تهمت زدن زنا یا لواط» و حد لعان، یادآوری شده است. تمام این حدود فقط به منظور پاکسازی و پاکیزگی جامعه از فساد و بی‌بندوباری و درهم شدن انساب و

فروپاشی اخلاقی، مقرر و فرض شده‌اند. تا ملت را از سقوط در منجلاب اباحه‌گری و فساد حفظ کند، که سبب از بین رفتن انساب و نابودی آبرو و شرف می‌شود.

* خلاصه، این سوره یکی از مهمترین جنبه‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است، که عبارت است از مسأله‌ی خانواده و خطراتی که آن را تهدید می‌کند. و مشکلات و موانعی که در راه آنان قرار دارد، و به فرو ریختن و ریشه‌کن شدن آن منجر می‌شود. به علاوه این سوره حاوی آدابی والا و حکمت و اندرزهای ارزشمند و عالی است و رهنمودهای ارزنده‌ای را در بردارد که بنیاد زندگی شرافتمندانه و باکرامت را استحکام می‌بخشد. از این رو امیرالمؤمنین، حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه به مردم کوفه نوشت: «سوره‌ی نور را به زنانتان بیاموزید».

نامگذاری سوره: از آنجایی که سوره متضمن پرتوهایی از نور الهی است، به «سوره‌ی نور» موسوم شد؛ که دریچه و روزنه‌ای نورانی است به سوی تشریع احکام و آداب و فضایل انسانی و بارقه‌ایست از فروغ نور خدا که بر بندگانش می‌تابد و یکی از تراوش‌های مهر و کرم وی است: ﴿**الله نور السموات و الأرض**﴾. بار خدایا! به نور و فروغ کتاب خود قلوب ما را منور و روشن فرما! آمین یا رب العالمین!

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا وَ أَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾ ٱلزَّانِيَةُ وَ ٱلزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ ٱللهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَ لْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ ٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَرْمُونَ

ٱلْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً وَ أُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُن لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَ ٱلْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ ٱللهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾ وَ يَدْرَؤُا عَنْهَا ٱلْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ ٱلْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾ وَ ٱلْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿٩﴾ وَلَوْ لَا فَضْلُ ٱللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ ٱللهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرّاً لَكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ ٱمْرِئٍ مِنْهُم مَا ٱكْتَسَبَ مِنَ ٱلْإِثْمِ وَ ٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً وَ قَالُوا هَٰذَا إِفْكٌ مُبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاؤُوا و عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَٰئِكَ عِندَ ٱللهِ هُمُ ٱلْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾ وَ لَوْلَا فَضْلُ ٱللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِندَ ٱللهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَانَكَ هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾ يَعِظُكُمُ ٱللهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمُ ٱلْآيَاتِ وَ ٱللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَاحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْآخِرَةِ وَ ٱللهُ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَ لَوْلَا فَضْلُ ٱللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ ٱللهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿سورة﴾ سوره در لغت به معنی منزلت و مکان والا و بلندپایه می‌باشد. نابغه گفته است:

ألم تـر أن الله أعـطاك سـورة ترى كل ملك دونها يتذبذب

«مگر نه این است که خدا منزلتی به تو عطا کرده که در مقابل آن ملک دنیا را متزلزل و ناچیز می‌بینی؟!»

و مجموعه‌ای از آیات که دارای اول و آخر باشند، به خاطر شرف و بلندی مقام، سوره نامیده شده است، همان‌طور که حصار و دیوار بلند سور نامیده می‌شود. ﴿الزانی﴾ آن‌که عمل جماع را به صورت حرام مرتکب شده است؛ چون در نهایت زشتی قرار دارد آن را فاحشه هم می‌گویند. این کلمه مقصور است و گاهی در زبان نجد به صورت ممدود نیز آمده است. فرزدق گفته است:

أبـــا طـاهرين يـزن يـعرف زنـاؤه　　　و من يشرب الخرطوم يصبح مسكراً

«ای ابا طاهر! آن‌که زنا می‌کند زنایش برملا می‌شود. و آن‌که تاگلو می‌نوشد مست می‌گردد».

﴿رأفـة﴾ شـفقت و دلسـوزی. از رؤوف بـه مـعنی مـهربان و بـا رحـم آمده است. ﴿المحصنات﴾ پاکدامنان. اصل احصان به معنی منع است. زن پـاکـدامـن بـه «مـحصنه» موسوم شده است؛ زیرا خـود را از ارتکـاب پستی بـاز مـی‌دارد. و قـلعه را «حـصن» می‌گویند؛ چون از ورود دشمن جلوگیری می‌کند. ﴿يدرؤا﴾ دفع می‌کند. درأ بـه مـعنی «دفع» است. ﴿شيع﴾ شیوع به معنی رواج و گسترش یافتن است. ﴿عصبة﴾ جماعتی که پشت یکدیگر را می‌گیرند.

سبب نزول: الف؛ روایت شده است که زنی به نام «ام مهزول» از زنان بدکاره بوده با مردی کنار آمد به شرط این‌که خرجش را بدهد. یکی از مسلمانان خواست با او ازدواج کند و موضوع را به پیامبر ﷺ گفت، آنگاه آیه‌ی ﴿**الزانية لا ينكحها إلا زان أو مشرك**﴾[1] نازل شد.

ب؛ از ابن‌عباس روایت شده است که «هلال بن امیه» در خدمت پیامبر ﷺ زنش را متهم کرد که با «شریک بن سمحاء» مرتکب زنا شده است. پیامبر ﷺ فرمود: یا بیّنه «شاهد» بیاور و یا حد به پشتت می‌خورد. گفت یا رسول الله ﷺ اگر یک نفر از ما زنش

۱ـ روایت از احمد و نسائی.

را با مردی ببیند باید بینه بیاورد؟ قسم به آنکه تو را به حق فرستاده است من راست می‌گویم و حتماً خدا آیه نازل می‌کند و پشت من از تازیانه‌ی حد تبرئه می‌شود. آنگاه آیه‌ی **﴿و الذین یرمون أزواجهم...»**[1] نازل شد.

تفسیر: ﴿سورة أنزلناها﴾ ای محمد! این یک سوره‌ی عظیم الشأن از مجموعه سوره‌های قرآن است که بر تو نازل و وحی کرده‌ایم. **﴿و فرضناها﴾** و احکام مندرج در آن را به صورتی قطعی واجب و مقرر نموده‌ایم. **﴿و أنزلنا فیها آیات بینات﴾** و آیات تشریعی در آن نازل کرده‌ایم که به شیوه‌ی روشن بر احکام دلالت دارند تا برای شما ـ ای گروه مؤمنان! ـ مشعل و چراغ راه هدایت باشند. تکرار کردن لفظ «انزال» برای نشان دادن کمال توجه و عنایت به شأن آن است. انگار می‌فرماید: ما آن را تنها برای تلاوت محض نازل نکرده‌ایم، بلکه آن را برای عمل و تطبیق نازل کرده‌ایم. **﴿لعلکم تذکرون﴾** تا عبرت و پند بگیرید و از این احکام اندرز بیاموزید و به موجب آنها عمل کنید. آنگاه ذکر احکام را شروع و ابتدا حد زنا را مطرح کرده و می‌فرماید: **﴿الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة﴾** از جمله آنچه بر شما فرض و مقرر کرده‌ایم این‌که به هر زن زناکار و مرد زناکاری یک‌صد ضربه‌ی تازیانه به عنوان عقوبت و کیفر این گناه زشت بزنید. **﴿ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله﴾** در اجرای حکم خدا دلتان به حال آنها نسوزد و به رحم نیاید، به گونه‌ای که آنها را به آرامی بزنید و یا تعداد ضربات را کاهش دهید. بلکه تازیانه را درد آور بزنید. مجاهد گفته است: یعنی حدود خدا را تعطیل نکنید و اقامه و اجرای آنها را به انگیزه‌ی دلسوزی و شفقت ترک نکنید.[2] **﴿إن کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر﴾** هدف تحریک و برانگیختن است. یعنی اگر واقعاً خدا و روز رستاخیز را تصدیق می‌کنید، حدود خدا را تعطیل نکنید

۱ـ روایت از بخاری. برای آگاهی بیشتر به کتاب «روائع البیان» ۲ / ۸۰ مراجعه کنید.

۲ـ تفسیر کبیر ۱۴۸/۲۳.

و نسبت به زناکاران شفقت و رحم روا مدارید؛ زیرا گناه زنا بزرگتر از آن است که عاطفه را تحریک نماید و ترحم را بر انگیزد. **﴿و لیشهد عذابهما طائفة من المـؤمنین﴾** و باید جمعی از مؤمنان در موقع عقوبت زناکاران حاضر باشند تا برای آنها زجرآورتر و بازدارنده‌تر باشد؛ زیرا رسوا شدن در انظار مردم از عذاب و شکنجه دردناکتر است. **﴿الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة﴾** شایسته نیست زنی عفیف و پاکدامن و شریف به همسری مردی زناکار درآید، بلکه زناکار فقط باید با یک نفر مانند خود یا پست‌تر از خود مانند زن زناکار فاجر یا مشرک و بت‌پرست، ازدواج کند. **﴿و الزانیة لاینکحها إلا زان أو مشرك﴾** و شایسته نیست مردی عفیف و پاکدامن با زنی زناکار و فاحشه‌گر ازدواج کند، بلکه زن زناکار باید با همطراز خود یا پست‌تر از آن ازدواج کند. چنین زنی را مردی زناکار و خبیث و ناپاک و یا مشرکی کافر باید به عقد درآورد؛ زیرا طبیعت و نفوس پاک از ازدواج با زن بدکاره‌ی فاجر، ابا دارد. امام فخر گفته است: بهترین گفته در تفسیر این آیه چنین است: در حقیقت مرد فاسقِ ناپاک ـ که مرتکب زنا می‌شود ـ به نکاح و ازدواج با زنان صالح تمایل و رغبت ندارد، بلکه مایل است با زنی فاسق ناپاک مانند خود یا مشرک ازدواج کند. مردان پاک و صالح تمایلی به ازدواج با زنان فاسق و ناپاک ندارند، و از آنها متنفرند، بلکه مردانی فاسق و مشرک به ازدواج با چنین زنانی تمایل دارند. و این مسأله غالباً چنین است. که گفته‌اند: نیکی جز از مرد پرهیزگار نمی‌خیزد و گاه نیکی از انسان ناپرهیزگار نیز می‌خیزد. در اینجا نیز چنین است.[1] **﴿و حرم ذلك علی المؤمنین﴾** زنا ـ به سبب زشتی و پلیدیش ـ بر مؤمنان حرام است، یا عقد زناکاران بر مؤمنان حرام است؛ زیرا زیان‌های بزرگ را در بر دارد.[2] سپس به بیان حد قذف می‌پردازد و

۱ـ تفسیر کبیر ۲۳/ ۱۵۰.

۲ـ مفسران در این رابطه این دو نظریه را ارائه داده‌اند که صاحب تسهیل نظریه‌ی اول و ابوسعود نظریه‌ی دوم را اختیار کرده‌اند.

می‌فرماید: ﴿و الذین یرمون المحصنات﴾ آنهایی که تهمت زنا را به زنان پاکدامن و شریف می‌زنند، ﴿ثم لم یأتوا بأربعة شهداء﴾ سپس برای اثبات ادعای خود چهار مرد عادل گواه نمی‌آورند که بر ارتکاب زنا از جانب آنها (زنان) گواهی دهند، ﴿فاجلدوهم ثمانین جلدة﴾ هر یک از تهمت‌دهندگان را هشتاد ضربه تازیانه بزنید؛ زیرا آنها دروغگو هستند و به انسانی بی‌گناه تهمت زده‌اند. و ناموس و شرف انسان‌ها را مورد تعرّض قرار داده‌اند. ﴿ولا تقبلوا لهم شهادة أبدا﴾ برای این‌که شخصیت این‌گونه افراد بیشتر پایمال شود و کرامت و آبروی آنان بیشتر مود تعرض قرار گیرد مادامی که بر دروغ و اتهام خود اصرار می‌ورزند، شهادت هیچ یک از آنها را برای همیشه نپذیرید. ﴿و أولئك هم الفاسقون﴾ آنها با ارتکاب گناه بزرگ و جرم زشت از اطاعت خدا خارج شده‌اند. ابن‌کثیر گفته است: اگر تهمت‌دهنده بیّنه بر صدق گفته‌ی خود اقامه نکند، خدا سه حکم را بر او واجب کرده است: اول، باید هشتاد تازیانه به او زده شود. دوم، شهادتش برای همیشه مردود است. سوم، این‌که فاسق به شمار می‌آید و نه در نزد خداوند و نه در نزد مردم عادل نیست.[۱] ﴿إلا الذین تابوا من بعد ذلك﴾ جز آنان که بعد از ارتکاب چنان گناهی بزرگ توبه می‌کنند و از عمل خود پشیمان می‌شوند. ﴿و أصلحوا﴾ و اعمال خود را اصلاح می‌کنند و تهمت به زنان پاکدامن را تکرار نمی‌کنند. ابن‌عباس گفته است: یعنی توبه می‌کنند و پشیمان می‌شوند. ﴿فإن الله غفور رحیم﴾ یعنی آنان را ببخشید و از آنان صرف‌نظر کنید و آبرو و اعتبارشان را پاس بدارید و گواهی را از آنان بپذیرید که خدا بخشاینده و مهربان است و اگر بنده‌اش توبه کند و خود را اصلاح نماید، توبه‌ی او را می‌پذیرد، آنگاه حکم افرادی را بیان کرده است که به همسران خود تهمت زنا می‌زنند، و چنین حکمی به نام «لعان» معروف است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و الذین یرمون أزواجهم﴾ مردانی که تهمت

۱ـ مختصر ۲/ ۵۸۳.

زنا به زنان خود می‌زنند، ﴿و لم یکن لهم شهداء إلا أنفسهم﴾ و جز خود گواهانی بر زنای همسرانشان ندارند که گفته‌ی آنها را تصدیق کنند، ﴿فشهادة أحدهم أربع شهادات بالله﴾ شهادتی که حد قذف را از او دفع می‌کند، چهار مرتبه گواهی دادن است که جانشین چهار گواه می‌شود. ﴿إنه لمن الصادقین﴾ خدا را گواه می‌گیرد که او در نسبت دادن زنا به زن خود صادق است. ﴿و الخامسة أن لعنت الله علیه إن کان من الکاذبین﴾ و نیز بر او واجب است که در بار پنجم بگوید: اگر در نسبت دادن زنا به او دروغگو باشم، لعنت و نفرین خدا بر من بادا! ﴿و یدرؤا عنها العذاب﴾ حد زنا که با گواهی دادن شوهر بر زن ثابت می‌شود، از زن دفع و برطرف می‌شود به شرطی که: ﴿أن تشهد أربع شهادات بالله إنه لمن الکاذبین﴾ چهار بار قسم یاد کند که شوهرش دروغگو می‌باشد. ﴿و الخامسة أن غضب الله علیها إن کان من الصادقین﴾ در بار پنجم بگوید: اگر شوهر در مورد تهمت زنا به من راستگو باشد، کین و غضب خدا بر من بادا! ﴿و لولا فضل الله علیکم و رحمته﴾ اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود که در این مورد «پرده‌پوشی و ستر گناه» لطف کرده است. جواب «لولا» به خاطر هراس‌انگیزی مسأله محذوف است و تقدیر آن چنین است: ﴿لهلکتم أو لفضحتم أو عاجلکم بالعقوبة﴾ نابود یا رسوا می‌شدید یا در کیفرتان عجله می‌کرد. چه بسا سکوت از اظهار قول بلیغ‌تر است. ﴿و أن الله تواب حکیم﴾ خدا بسیار توبه‌پذیر است و در مقرر داشتن احکام از جمله حکم لعان، حکیم است. ابوسعود گفته است: جواب «لولا» به خاطر هول انگیزیش محذوف است. انگار گفته است: اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمی‌بود، آنچه که به گفتن نمی‌آید روی می‌داد. از جمله اگر چنین قانونی را مقرر نمی‌داشت هر چند که ادعای شوهر راست هم می‌بود، اما با این وجود حد قذف بر او اقامه می‌شد؛ چون او هم در آبروریزی شریک است. و اگر گواهی موجب اقامه‌ی حد زنا بر زن می‌شد، دیگر نظر و رأی زن از بین می‌رفت و اگر گواهی زن موجب حد بر شوهر می‌شد، دیگر نظر و رأی شوهر پذیرفتنی نبود. پس بنگرید که کارش چه باعظمت

است و رحتمش چقدر وسیع و حکمتش چقدر دقیق است![۱] آنگاه قصه و داستان افک[۲] را بیان کرده است که در آن ام المؤمنین، «عایشه» پاکدامن و بی‌گناه مورد تهمت قرارگرفته است و به ناروا به او بهتان زده‌اند. خدا می‌فرماید: **﴿إن الذین جاؤوا بالإفك﴾** آنان که بدترین و زشت‌ترین دروغ و بهتان بزرگ را در میان آورده‌اند که عبارت است از تهمت زنا به عایشه. امام فخر گفته است: افک از دروغ و افتراء شدیدتر است. تمام مسلمانان بر این مطلب اتفاق‌نظر دارند که منظور همان بهتان به عایشه، همسر پیامبر ﷺ معصوم است.[۳] **﴿عصبة منكم﴾** دسته‌ای از شما مؤمنان می‌باشند و ابن ابی‌سلول، رئیس منافقین در رأس آنها قرار دارد. **﴿لا تحسبوه شرا لكم﴾** ای خاندان ابوبکر! گمان نبرید این تهمت برای شما شر است. **﴿بل هو خیر لكم﴾** بلکه شرفی بس بزرگ در آن نهفته است؛ چراکه وحی بر برائت و پاکی ام‌المؤمنین نازل شد، که این خود شرفی است بس والا و فضل و کرمی است بس ارزشمند. مفسران گفته‌اند: از پنج جهت خیر را دربردارد: تبرئه‌ی ام‌المؤمنین و فضل و کرم خدا درباره‌ی او که وحی در مورد او نازل شد. پاداش و اجر بزرگ برای او به سبب اتهامی که به او زدند. اندرز و نصیحت مؤمنین و انتقام گرفتن از تهمت زنان.[۴] **﴿لكل امریء منهم ما اكتسب من الإثم﴾** برای هر یک ازگروه دروغگویان به میزان دخالتش در این کار همان گناهی است که مرتکب شده است. **﴿و الذی تولی كبره منهم له عذاب عظیم﴾** و برای آنکه قسمت عمده‌ی آن را به عهده‌گرفته و این بهتان را شایع و پخش کرده است، یعنی «ابن سلول»، سرکرده‌ی منافقان در آخرت عذابی بزرگ و آتش دوزخ مقرر است. **﴿لو لا إذ سمعتموه﴾** ای مسلمانان! چرا وقتی این افتراء و تهمت به عایشه‌ی صدیقه را شنیدید، **﴿ظن المؤمنون و المؤمنات بأنفسهم خیرا﴾** چرا

۱ـ ارشاد العقل السلیم ۴/ ۴۸.

۲ـ داستان را به طور مشروح در کتاب «روائع البیان» ۲/ ۱۱۷ مطالعه کنید.

۳ـ تفسیر کبیر ۲۳/ ۱۷۲.

۴ـ التسهیل فی علوم التنزیل ۳/ ۵۶۱.

مردان و زنان مؤمن حسن ظن حاصل ننمودند و گمان نیک نبردند و تهمت در مورد فردی که او را به عفت و پاکی می‌شناختند، به سرعت پذیرفتند؟ زیرا ایمان چنان اقتضا می‌کند که انسان مؤمن گفته‌ی غائب یا طعنه‌ی زن را در مورد برادر خود تصدیق نکند. ابن‌کثیر گفته است: بدین‌ترتیب خدا تأدیب می‌کند که بعضی از آنان در مورد عایشه زبان‌درازی کرده و شایعات زشت و بد را پخش کردند در حالی که می‌بایست او را با خود مقایسه کنند و چنانچه این عمل شایسته‌ی خود آنان نباشد پس «ام‌المؤمنین» به طریق اولی از آن بری می‌باشد. گفته‌اند: زن «ابو ایوب» به ابو ایوب گفته بود: آیا سخنان مردم را در مورد عایشه می‌شنوی؟ گفت: بله، آن دروغ است. آیا ام ایوب خود شما مرتکب چنان عملی می‌شوی؟ گفت: نه‌والله. ابو ایوب گفت: قسم به خدا عایشه از تو بهتر است.[1] ﴿و قالوا هذا إفك مبين﴾ و چرا نگفتند: این دروغی است آشکار و روشن. ﴿لولا جاءوا عليه بأربعة شهداء﴾ چرا چهار نفر گواه نیاوردند که بر صحت آن بهتان گواهی دهند؟ ﴿فإذ لم يأتوا بالشهداء﴾ پس چون درمانده شدند و نتوانستند بر ادعای خود گواه بیاورند، ﴿فأولئك عند الله هم الكاذبون﴾ آنان مفسدانند و در نزدِ خدا دروغگو می‌باشند. این بیان برای آن‌که بهتان را شنیده و آن را در همان آغاز انکار و تکذیب نکرد، متضمن توبیخ و سرزنش است. ﴿ولو لا فضل الله عليكم و رحمته في الدنيا و الآخرة﴾ اگر فضل و کرم خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود که در قبضه‌ی افک نسبت به «ام المؤمنین» دچار اشتباه و خطا شدید، ﴿لمسكم فيما أفضتم فيه﴾ به سبب سخن‌پراکنی و اشاعه و انتشار داستان افک، ﴿عذاب عظيم﴾ به عذابی سخت و هولناک گرفتار می‌شدید که از هر شدت و سختی بالاتر است و در مقابل آن تازیانه و سرزنش ناچیز و سبک است. قرطبی گفته است: بدین ترتیب خدای متعال افرادی را به شدت مورد عتاب قرار داده است که

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۵۹۱.

درباره‌ی بهتان به شایعه پراکنی پرداختند. اما به لطف و مرحمت خود آن را در دنیا مستور و پوشیده داشت و در آخرت رحمتش شامل حال آنهایی می‌شود که در پیشگاهش توبه کرده‌اند.[1] ﴿إذ تلقونه بألسنتكم﴾ آنگاه که آن بهتان را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و از همدیگر درباره‌ی آن سؤال می‌کردید. مجاهد گفته است: یعنی آن را از یکدیگر نقل و روایت می‌کردید و هر یک می‌گفت: من از فلانی شنیدم که چنین و چنان گفت.[2] ﴿و تقولون بأفواهكم ما ليس لكم به علم﴾ چیزی را به زبان می‌آورید که بدان علمی نداشتید، بلکه دروغ و بهتان محض بود. ﴿و تحسبونه هيناً﴾ وگمان می‌بردید گناهی است کوچک و ناچیز که برای شما کیفری در بر ندارد. ﴿و هو عندالله عظيم﴾ در حالی که در نزد خدا از جمله‌ی بزرگترین گناهان تباه‌کننده و پر خطر است؛ زیرا تعرّض به آبرو و ناموس مسلمانان به شمار می‌آید. در التسهیل آمده است: خدا درباره‌ی سه چیز از آنان عتاب گرفته است: اول، این‌که در مورد آن به پرس و جو پرداختند. دوم، آن را به زبان آوردند. سوم، آن را کوچک و ناچیز شمردند و آن را بی‌اهمیت و ناچیز پنداشتند. در حالی که نزد خدا بسی بزرگ و مهم است. فایده‌ی آوردن ﴿ألسنتكم و أفواهكم﴾ این است که آنان آن جریان را فقط با زبان از یکدیگر دریافت می‌کردند بدون این‌که قلباً به آن اعتقاد داشته باشند؛ زیرا آنها قلباً از حقیقت خبر نداشتند.[3] ﴿و لولا إذ سمعتموه قلتم ما يكون لنا أن نتكلم بهذا﴾ تمام مؤمنان را مورد عتاب قرار داده است. یعنی می‌بایستی ابتدا که آن را شنیدید، آن را انکار و تکذیب کرده و می‌گفتید: نباید چنین گفتاری را به زبان بیاوریم و آن را یادآور شویم و به کسی بگوییم. ﴿سبحانك هذا بهتان عظيم﴾ و می‌گفتید: پاک و منزه است خدا، چگونه چنین سخنی نسبت به همسر پاک پیامبر ﷺ

۱ـ قرطبی ۱۲/۲۰۳.
۲ـ مختصر ۲/۵۹۱.
۳ـ التسهیل ۳/۶۲.

گفته می‌شود؟ در حقیقت این گفته افترا و دروغی است روشن و آشکار و گناهی است بزرگ. زمخشری گفته است: آوردن عبارت «سبحان الله» برای ابراز تعجب از موضع‌گیری آن دسته از مسلمانان فریب‌خورده آمده است. و اصل بر این است که هنگام دیدن عجایب «سبحان الله» گفته شود.(۱) ﴿یعظکم الله أن تعودوا لمثله أبدا﴾ خدا به شما تذکر و اندرز می‌دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید. ﴿إن کنتم مؤمنین﴾ اگر واقعاً مؤمن هستید؛ زیرا ایمان مانع ارتکاب چنین بهتانی می‌باشد. این آیه متضمن تحریک و تهییج بر پندگیری می‌باشد. ﴿و یبین الله لکم الآیات﴾ خدا آیات و دلایلی دال بر شرایع و حسن اخلاق و آداب را برای شما توضیح می‌دهد تا پند بگیرید و از آن ادب بیاموزید. ﴿و الله علیم حکیم﴾ و خداوند به مصالح بندگان آگاه و در تدبیر امور و تشریع خود حکیم است. ﴿إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا﴾ آنان که علاقمندند که عمل زشت و پلشت و قبیح در میان آنان که ایمان آورده‌اند منتشر گردد. مانند اشاعه‌ی زنا و سایر منکرات. ﴿لهم عذاب ألیم فی الدنیا و الآخرة﴾ در دنیا عذابی دردناک یعنی اقامه‌ی حد دارند و در قیامت عذاب دوزخ. حسن گفته است: مقصود از این وعید و لعن و نفرین، منافقین است، که آنها قصد آزار پیامبر را داشته و آن هم کفر است و دارنده‌ی چنین قصدی ملعون است.(۲) ﴿و الله یعلم و أنتم لاتعلمون﴾ خدای متعال به نهان و نیات آگاه است. و شما از آن بی‌خبرید. امام فخر گفته است: این جمله در اینجا از موقعیت بسیار زیبایی برخوردار است؛ زیرا محبت قلب مکنون است و ما جز از طریق علایم از آن خبری نداریم. ولی خدا هیچ چیزی را بر او پنهان نیست. در نتیجه این یادآوری به صورت آخرین مرحله‌ی زجر و منع در آمده است؛ زیرا هر آنکه خواهان اشاعه‌ی پستی است، هر چند در اخفای آن بکوشد، خود می‌داند که خدا از آن با خبر است و از میزان کیفرش

۱ـ کشاف ۲۲۵/۳.

۲ـ البحر المحیط ۴۳۹/۶.

نیز آگاه است.[1] ﴿و لو لا فضل الله علیکم و رحمته و أن الله رؤوف رحیم﴾ جواب «لولا» محذوف است، یعنی اگر فضل و رحمت خدا بر بندگانش نبود، آنها را نابود می‌کرد و عذاب می‌داد، و در حقیقت مهربان و با رحم است و گرنه حادثه‌ای رخ می‌داد که در خیال انسان نمی‌آمد و قابل توصیف نبود.

نکات بلاغی: ۱ـ نکره آوردن «سورة» ﴿سورة أنزلناها﴾ برای تفخیم است؛ یعنی این سوره عظیم‌الشأن و جلیل‌القدر است که خدا آن را نازل کرده است.

۲ـ با تکرار لفظ ﴿أنزلنا﴾ در ﴿و أنزلنا فیها...﴾ اطناب به‌کار رفته است و نشان‌دهنده‌ی کمال توجه به شأن و منزلت است و از باب ذکر خاص بعد از عام است.

۳ـ ﴿یرمون المحصنات﴾ متضمن استعاره است. اصل رمی به معنی پرت کردن سنگ است سپس به عنوان استعاره برای قذف به‌کار رفته است؛ زیرا شبیه آزار حسی است، پس شامل استعاره‌ی لطیف است.

۴ـ ﴿إن کنتم تؤمنون بالله﴾ این بخش از آیه شبیه عبارتی است که در میان مردم متداول است و یکی به دیگری می‌گوید: اگر مردی بفرما! متضمن تهییج و تحریک است.

۵ـ ﴿غفور رحیم﴾ و ﴿تواب حکیم﴾ شامل صیغه‌ی مبالغه می‌باشد؛ زیرا فعول و فعال و فعیل از صیغه‌های مبالغه می‌باشند.

۶ـ ﴿الصادقین و الکاذبین﴾ شامل طباق است.

۷ـ به منظور ایجاد هول و هراس جواب «لولا» حذف شده است. ﴿و لو لا فضل الله علیکم...﴾ تا برای تقدیر آن هر راهی را بجویند. پس در بیان بلیغ‌تر و در هراس و زجر عمیق‌تر است.

۸ـ ﴿لا تحسبوه شراً لکم بل هو خیر لکم﴾ و نیز ﴿و تحسبونه هینا و هو عندالله عظیم﴾

۱ـ تفسیر کبیر ۱۸۳/۲۳.

شامل طباق است. که «خیر» و «شر» و «هین» و «عظیم» در مقابل هم آمده‌اند.

۹ـ ﴿لو لا إذ سمعتموه ظن المؤمنون﴾ متضمن التفات از خطاب به غایب است.

۱۰ـ ﴿لو لا جاءوا علیه بأربعة شهداء﴾ شامل تحضیض است. یعنی «هلا جاءوا» منظور توبیخ و ملامت است.

۱۱ـ ﴿سبحانك هذا بهتان عظیم﴾ خداوند متعال برای ابراز تعجب از گفته‌های ساده‌لوحانه‌ی آنان این کلام را می‌آورد. اصل بر این است وقتی انسان کاری عجیب از صنایع خدا را می‌بیند می‌گوید: (سبحانك) تا اقرار کند که هیچ امری از قدرت او خارج نیست، سپس گفتن آن در موقع دیدن هر چیزی شگفت‌انگیز مرسوم شد.[1]

فواید: چرا خدا در موضوع زنا اول زن را ذکر کرده و در موضوع سرقت اول مرد را آورده است؟ در جواب گفته می‌شود: ارتکاب زنا از جانب زن زشت‌تر و ناپسندتر است از این رو اول زن را آورده است. ولی در دزدی مرد برای آن گستاخ‌تر است و بیشتر می‌تواند بدان دست بزند. از این جهت موضوع را با «و السارق و السارقة» شروع کرده است.

یادآوری: در تعبیر به احصان در ﴿و الذین یرمون المحصنات﴾ دقیقاً به این امر اشاره شده است که قذف مرد و زن عفیف موجب حد قذف است، ولی اگر شخصی به ناپاکی و فسق مشهور باشد، و یا به عنوان فردی بی‌آبرو و بی‌حیا معروف باشد حد قذف بر قاذفش اقامه نمی‌شود؛ زیرا فاسق بی‌آبرو است و احترام و شرافتی ندارد، درباره‌ی راز آن به دقت بیندیش.

لطیفه: چرا به جای ﴿تواب رحیم﴾ به ﴿تواب حکیم﴾ عدول کرده است. وانگهی رحمت با توبه مناسب است؟ در جواب گفته می‌شود: خدا با تشریع حکم لعان در بین

۱ـ حاشیه‌ی شیخ‌زاده بر بیضاوی ۴۱۹/۳.

زوجین، ستر و پرده‌پوشی را بر بندگان مقرر فرموده است. اگر لعان مشروع نمی‌بود حد قذف بر زوج اقامه می‌شد هر چند که به ظاهر راستگو هم باشد. و اگر به لعان زوج اکتفا می‌شد، حد زنا بر زن اقامه می‌گردید، از این رو حکمت چنان اقتضا کرد که مصلحت هر دو منظور شود، لذا این حکم مشروع شد، و با همان شهادات، حد از هر دو برطرف می‌شود. پس منزه خدای تواناست که چقدر رحمتش وسیع است و حکمتش چقدر والا![1]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ مَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنكَرِ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَداً وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾ وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَ السَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَٰئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾ لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ

۱ـ به کتاب «تفسیر آیات الاحکام» ۲/ ۵۲ درباره‌ی حکمت تشریع حد مراجعه کنید.

وَ ٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾ قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾ وَ قُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ ٱلتَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي ٱلْإِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ ٱلنِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾ وَ أَنكِحُوا ٱلْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَ ٱلصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَ ٱللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾ وَ لْيَسْتَعْفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحاً حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَ ٱلَّذِينَ يَبْتَغُونَ ٱلْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى ٱلْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ مَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٣﴾ وَ لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ مَثَلاً مِنَ ٱلَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که ماجرای افک را ذکر کرد، به دنبال آن انسان را از پیش گرفتن راه شیطان برحذر داشته که در کمین او است و او را به سوی زشتی و شر و فساد می‌خواند. سپس آداب و روش دید و بازدید و اجازه گرفتن را یادآور شده است؛ زیرا اهل افک فقط از خلوت به بهتان خود راه یافتند و در خفا و پنهان این توطئه را بازیافتند که چون خلوت رخ دهد راه تهمت باز شود. لذا خدا فرمان داد که انسان بدون اجازه نباید وارد خانه‌ی دیگری بشود. سپس آیات چشم فروهشتن را نازل کرد.

معنی لغات **﴿یأتل﴾** قسم می‌خورد. «الیّه» به معنی قسم است. و از همین مقوله است: **﴿یؤلون من نسائهم﴾**؛ یعنی قسم می‌خورند. **﴿المحصنات﴾** زنان عفیف و شریف و پاک. جمع محصنة به معنی عفیف است. **﴿مبرؤون﴾** منزهند. برائت به معنی منزه بودن انسان از تهمت است. **﴿تستأنسوا﴾** درخواست اجازه کنید. اصل آن در لغت به معنی انس گرفتن با چیزی است. شاعر گفته است:

عوی الذئب فاستأنست للذئب إذ عوی و صوّت انسانٌ فکدت اطیر

«گرگ زوزه کشید خواستم باگرگ مأنوس شوم. انسانی صدا داد نزدیک بود پرواز کنم».

﴿یغضوا﴾ «غض بصره»؛ یعنی نگاهش را فرو هشت، سر را پایین انداخت. در اصل به معنی بر هم نهادن پلک‌ها می‌باشد. جریر می‌گوید:

فغُضَّ الطرف إنك من نمیر فلا کعباً بلغت و لا کلابا

«چشم را بند تو از طایفه‌ی «نمیر» هستی و نه به پایه‌ی طایفه‌ی کعب رسیده‌ای و نه به پایه‌ی کلاب».

﴿خمرهن﴾ جمع خمار به معنی روسری زنانه است. «خمّروا الآنیة»؛ یعنی ظرف را بپوشانید. **﴿جیوبهن﴾** جمع جیب به معنی سینه است. **﴿الإربة﴾** حاجت و نیاز به زنان.

سبب نزول) الف؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه هزینه‌ی زندگی «مسطح بن اثاثة» را به سبب بینوایی و قرابتش می‌داد، وقتی مسأله‌ی افک پیش آمد و مسطح در این مورد چنان و چنین گفت، ابوبکر قسم یاد کرد که دیگر مصارف او را ندهد و هرگز به او کمک نکند، آنگاه خدا آیه‌ی **﴿و لا یأتل أولوا الفضل منکم والسعة...﴾** را نازل کرد. سپس ابوبکر گفت: به خدا قسم دوست دارم خدا مرا ببخشاید. و پس از آن تکفّل مسطح را از سر گرفت، و گفت: به خدا قسم هرگز از آن روگردان نمی‌شوم.[۱]

ب؛ از حضرت علی رضی الله عنه روایت است، که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی در کوچه‌های

۱ـ قرطبی ۲۰۷/۱۲.

مدینه ازکنار زنی گذشت مرد زن را نگاه کرد و زن هم او را نگاه کرد، بر مبنای وسوسه‌ی شیطان یکدیگر را نگاه می‌کردند و از یکدیگر به شگفت آمدند در همان حال که مرد زن را نگاه می‌کرد به طرف دیواری راه می‌رفت، ناگهان با دیوار برخورد کرد و بینی‌اش شکافته شد، مرد به خود گفت: به خدا تا به خدمت پیامبر ﷺ نروم و موضوع را به او نگویم، خون را نمی‌شویم، نزد پیامبر ﷺ آمد و داستان را عرض کرد. پیامبر ﷺ فرمود: این کیفر گناهت می‌باشد. پس از آن آیه‌ی ﴿**قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم...**﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿**يا أيها الذين آمنوا لاتتبعوا خطوات الشيطان**﴾ ای آنان که خدا و پیامبر را تصدیق کرده‌اید! از توطئه‌های گام به گام شیطان پیروی نکنید، و با اشاعه‌ی پلشتی و گوش فرا دادن به افترا و بهتان راه او را پیش نگیرید. ﴿**و من يتبع خطوات الشيطان**﴾ و هر کس روش و طریقه‌ی شیطان را پیش گیرد، ﴿**فإنّه يأمر بالفحشاء و المنكر**﴾ همانا شیطان انسان را گمراه می‌کند و فریب می‌دهد؛ زیرا به «فحشاء» یعنی امری که زشتیش بی‌نهایت است، و به «منکر» یعنی امری که شرع آن را رد می‌کند و عقل سلیم از آن تنفر دارد، امر می‌کند و دستور می‌دهد. ﴿**ولو لا فضل الله عليكم و رحمته**﴾ ای مؤمنان! اگر فضل خدا شامل حالتان نمی‌شد و شما را به انجام توبه موفق نمی‌کرد و «حدود» را برای شما مقرر نمی‌کرد، ﴿**ما زكى منكم من أحد أبداً**﴾ هرگز هیچ یک از شما از بار گناهان پاک نمی‌شد. ﴿**ولكن الله يزكي من يشاء**﴾ اما خدا به فضل و رحمت خود و با قبول توبه‌ی صادقانه‌ی شما، هر کس را که بخواهد از چرک گناه پاک می‌کند. قرطبی گفته است: منظور این است: تزکیه و تطهیر و هدایت از سرچشمه‌ی فیاض لطفش می‌جوشد نه از اعمال شما.[2] ﴿**والله سميع عليم**﴾ و خدا گفته‌های شما را می‌شنود و به ضمیر و مقاصد شما آگاه است.

۱ـ الدر المنثور تألیف سیوطی ۵/ ۴۰.   ۲ـ قرطبی ۱۲/ ۲۰۷.

﴿ولا یأتل أولوا الفضل منکم و السعة﴾ آنکه در دین فضیلت دارد و آنکه دارای ثروت و مکنت می‌باشد، نباید سوگند یادکندکه: ﴿أن یؤتوا أولی القربی و المساکین و المهاجرین فی سبیل الله﴾ به نزدیکان بینوا و مهاجر در راه خدا به سبب خطایی که مرتکب شده‌اند، نفقه و احسانی را ندهد که قبلاً می‌داد. ﴿و لیعفوا و لیصفحوا﴾ باید از خطا وگناه آنان در گذرند و از عمل زشتی که از آنها سر زده است صرف‌نظرکنند و احسان و نفقه‌ای که قبلاً می‌دادند دوباره بدهند. ﴿ألا تحبون أن یغفر الله لکم﴾ ای مؤمنان! مگر نمی‌خواهید در مقابل بخشودگی و چشم‌پوشی و نیکی کردن نسبت به آنکه به شما بدی کرده است خدا شما را ببخشاید؟ روایت است وقتی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آیه را شنید گفت: بله من دوست دارم خدا مرا ببخشاید، و دادن نفقه را به مسطح از سر گرفت وکفاره‌ی قسمش را داد و گفت: به خدا هرگز نفقه‌ی او را قطع نمی‌کنم!! مفسران گفته‌اند: آیه بر فضل و بزرگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت دارد؛ چون خدای متعال فرمود: ﴿و لایأتل أولوا الفضل﴾، و او را مدح کرده است و این برای فضل و بزرگواری حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کافی است. خدا از او راضی بادا ﴿و الله غفور رحیم﴾ و خدا با این‌که کاملاً می‌تواند کیفر بدهد اما بسیار آمرزنده و مهربان است. بعد از آن افرادی را تهدید کرده است که به زنان عفیف و پاکدامن تهمت می‌زنند و می‌فرماید: ﴿إن الذین یرمون المحصنات الغافلات﴾ آنان‌که زنان عفیف و پاک ضمیر را به زنا متهم می‌کنند در حالی که از زشتی و پلشتی پاکند، ﴿المؤمنات﴾ زنانی را متهم می‌کنند که دارای ایمان و پاکی قلبند، ﴿لعنوا فی الدنیا و الآخرة﴾ در دنیا و آخرت از رحمت و مهر خدا محروم و دورند. ابن‌عباس گفته است: این لعن در مورد فرد یا افرادی است که تهمت به زنان پیامبر ﷺ می‌زنند؛ زیرا آنها توبه ندارند، ولی اگر یک نفر زنی مؤمن غیر از زنان پیامبر ﷺ را قذف کند، خدا برایش توبه مقرر فرموده است.[1]

۱ـ حاشیه‌ی شیخ‌زاده بر بیضاوی ۳/ ۴۳۰.

و ابو حمزه گفته است: آیه در مورد مشرکین نازل شده است. وقتی زنی به مدینه مهاجرت می‌کرد، مشرکان مکه می‌گفتند: برای پلشتی و فجور و فسق رفته است.[۱] ﴿و لهم عذاب عظیم﴾ و به سبب ارتکاب گناه و جرمشان، علاوه بر لعنت و دوری از رحمت خدا، عذابی هولناک و غیر قابل توصیف نیز دارند. ﴿یوم تشهد علیهم ألسنتهم و أیدیهم و أرجلهم بما کانوا یعملون﴾ آن عذاب سخت را در آن روز پر هراس - یعنی روز قیامت - می‌بینند. در آن روز اعضای بدن بر اعمال انسان گواهی می‌دهند، زبان و دست و پا به زبان آمده و اعمال بد انسان را باز می‌گویند. ﴿یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق﴾ در آن روز، حساب و جزای عادلانه‌ی اعمال خود را از دادگرترین دادگران می‌گیرند. ﴿و یعلمون أن الله هو الحق المبین﴾ در آن روز در می‌یابند که خدا عادل است و به هیچ‌کس ظلم نمی‌کند، و عدالتش در حکم و مقرراتش نمایان است. بعد از آن با دلیل و برهان قاطع یادآور می‌شود که عایشه، همسر پیامبر پاک و نیکوسرشت، از این اتهام پاک و بری می‌باشد. در حقیقت سنت خدا چنان جاری است که هر جنس با هم‌جنسش و هم طراز خود کنار بیاید و بسازد، بنابراین اگر عایشه پاک طینت نبود، همسر بزرگترین و بافضلترین انسان مخلوق خدای خالق نمی‌شد، و در این راستا می‌فرماید: ﴿الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات﴾ زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک از آن زنان ناپاکند. و همچنین زنان عفیف و پاک باید در کنار مردان پاک قرار گیرند. و مردان پاک باید هم آغوش و همسر زنان پاک باشند.[۲] این آیه برائت حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها را ثابت می‌کند؛ زیرا همسر اشرف مخلوقات و عزیزترین انسان

۱ـ البحر ۶/ ۴۴۰.

۲ـ نظر ابن زید چنین است و قول اظهر نیز همان می‌باشد، مجاهد گفته است: زنان بددهان از آن مردان بددهان و بدگفتارند و بالعکس. منظور وی این است که هر سخن و کلام زیبنده‌ی اهل آن کلام است، پس گفته‌ی زشت در حق اشرار و فجّار صدق می‌کند. اما آنچه ذکر کردیم روشن‌تر است.

می‌باشد. و مطابق مفهوم این آیه اگر عفیف و پاکدامن و شریف نمی‌بود، خدا او را همسر محبوب‌ترین بندگان خود قرار نمی‌داد. ﴿أولئك مبرؤون مما یقولون﴾ آن زنان بافضیلت و با شخصیت از افترا و بهتان و دروغی که مفتریان در حق آنان سر هم کرده‌اند، منزه و بری می‌باشند. ﴿لهم مغفرة و رزق کریم﴾ در مقابل آزاری که به آنها رسیده است، گناهشان بخشوده می‌شود، و در بهشت و رضوان روزی فراوان دارند. ابن‌کثیر گفته است: بیانگر آن است که همسر پیامبرﷺ در بهشت جا دارد. ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتا غیر بیوتکم﴾ بعد از این‌که خدای متعال مردم را از تهمت زدن به زنانِ پاکدامن برحذر داشت و شدت کیفر آن را بیان کرد، و چون زمینه‌ی بروز این تهمت اختلاط مردان و زنان و وارد شدن به منازل یکدیگر در اوقات استراحت بود، لذا خدای متعال انسان را به آداب رفتن به منازل دیگران راهنمایی کرده و دستور می‌دهد که قبل از ورود به منازل دیگران باید اجازه‌ی ورود بگیرند و بعد از ورود سلام کنند. یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی که خانه‌ی شما نیست داخل مشوید. ﴿حتی تستأنسوا و تسلموا علی أهلها﴾ تا اجازه‌ی ورود بگیرید و بر ساکنان خانه سلام گویید. ﴿ذلکم خیر لکم﴾ این اجازه گرفتن و سلام کردن برایتان بهتر است از این‌که سر زده وارد شوید. ﴿لعلکم تذکرون﴾ باشد که اندرز و پند بگیرید و به موجب این آیه آداب نیکو بیاموزید. قرطبی گفته است: یعنی اجازه خواستن و سلام کردن، برای شما از رفتن بدون اجازه بهتر است و نیز از سرزده وارد منزل دیگران شدن و سلام دادن به‌رشیوه‌ی جاهلیت بهتر است. در عهد جاهلیت وقتی یک نفر وارد خانه دیگری می‌شد می‌گفت: صبحتان بخیر، شبتان بخیر، و هنگامی وارد منزل می‌شد که زن و شوهر را در بستر و زیر لحاف می‌دید. روایت است که یک نفر به پیامبرﷺ عرض کرد آیا هر وقت به منزل مادرم می‌روم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: بله، مرد گفت: آخر جز من خدمتکاری ندارد. آیا هر وقت وارد منزلش می‌شوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آیا دوست داری موقعی که لخت است نزد او بروی؟ گفت: نه،

نه، فرمود: پس اجازه بگیر.[1] ﴿فإن لم تجدوا فيها أحدا﴾ اگر در خانه کسی نبود که به شما اجازه‌ی ورود بدهد، ﴿فلا تدخلوها حتی يؤذن لكم﴾ صبر کنید و وارد نشوید تا اجازه‌ی ورود به شما داده شود؛ زیرا منازل احترامی دارند و نباید بدون اجازه‌ی صاحبان وارد آن شد. ﴿فإن قيل لكم ارجعوا فارجعوا﴾ اگر اجازه‌ی ورود نیافتید و به شما گفتند: برگردید، باید برگردید، و نباید اصرار کنید. ﴿هو أزكى لكم﴾ برگشتن برای نهاد و نفس شما شایسته‌تر و از اصرار و لجاجت بهتر و از انتظار در مقابل در نیکوتر است. ﴿و الله بما تعملون عليم﴾ خدا به نهان و تمام اعمال شما آگاه است و مطابق آن جزای شما را می‌دهد. قرطبی گفته است: این آیه به سخت‌ترین شیوه خبرچینان و جاسوسان منازل را تهدید می‌کند. بعد از این‌که حکم منازل مسکونی را بیان کرد، حکم منازل غیر مسکونی را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿ليس عليكم جناح﴾ بر شما گناه و ایرادی نیست، ﴿أن تدخلوا بيوتا غير مسكونة﴾ وارد منازلی بشوید که غیرمسکونی است از قبیل کاروانسراها و مهمانخانه‌ها و کافه و رستوران‌ها و سایر اماکن عمومی. مجاهد گفته است: خانه‌های غیرمسکونی عبارتند از: کاروانسراهای سر راه که هیچ کس در آن سکونت ندارد. و برای پناهگاه و استراحت مسافران وقف شده‌اند.[2] ﴿فيها متاع لكم﴾ که در آن نفع یا حاجت و نیازی دارید؛ مانند سایه گرفتن و از شر گرما راحت شدن و انبار کردن کالا و بار و بنه. ﴿و الله يعلم ما تبدون و ما تكتمون﴾ و خدا از آنچه ابراز می‌دارید و از آنچه پنهان می‌دارید با خبر است و بر مبنای آن به شما جزا می‌دهد. ابوسعود گفته است: بدین‌وسیله افرادی را تهدید می‌کند که با نیتی پلید و به منظور اطلاع حاصل نمودن از مسایل خصوصی انسان‌ها وارد اماکن می‌شوند.[3] آنگاه ما را به آداب والا و ارزشمند چشم فروهشتن، و

۱ـ بیضاوی ۲/ ۵۷.
۲ـ قرطبی ۱۲/ ۲۲۱.
۳ـ ابوسعود ۴/ ۵۵.

حفظ فرج و ناموس هدایت کرده و می‌فرماید: ﴿**قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم**﴾ ای محمد! به پیروان با ایمانت بگو: از نگاه کردن به زنان بیگانه و نامحرم، خودداری کنند؛ زیرا نگاه کردن بذر شهوت و هوس را در قلب می‌کارد. و بسی از هوس‌ها اندوهی طولانی در پی دارد.

کم نظرةٍ فتکت فی قلب صاحبها   فتك السهام بلا قوس ولا وتر

«بسی مواقع نگاهی در دل صاحبش زخم و جراحتی ایجاد می‌کند، بدون این‌که تیری از کمان و زه عبور کرده باشد».

﴿**و یحفظوا فروجهم**﴾ به آنها بگو: که فرج خود را حفظ کنند. خود را از زنا و نمایان کردن بدن مصون بدارند. ﴿**ذلك أزكى لهم**﴾ نگاه نکردن و حفظ فرج، برای آنان پاکیزه‌تر است و دین و پرهیزگاری را مصون می‌نماید و فرج را از ارتکاب فجور حفظ می‌کند. ﴿**إن الله خبیر بما یصنعون**﴾ خدا ناظر و عالم به اعمال آنها می‌باشد و یک ذره از احوال آنها بر او پنهان نمی‌شود. بنابراین باید در نهان و آشکار از خدا بترسند. امام فخر گفته است: اگر گفته شود: چرا چشم فروهشتن را قبل از حفظ فرج آورده است؟ می‌گوییم: چون نگاه کردن پیک زنا و پرچمدار گناهان می‌باشد، و فتنه و آشوب در آن شدیدتر است، به گونه‌ای که رهایی از آن تقریباً ناممکن است.[1] ﴿**و قل للمؤمنات یغضضن من أبصارهن و یحفظن فروجهن**﴾ و نیز به زنان باایمان بگو: چشم خود را از نگاه کردن به چیزی که حلال نیست حفظ کنند و فرج خود را از زنا مصون بدارند و از کشف عورت خودداری کنند. مفسران گفته‌اند: خدا برای زنان مؤمن نگاه نکردن و حفظ فرج را به صورت مؤکّد آورده است و از نشان دادن زیور و زینت‌آلات خود جز برای محارم و خویشاوندان نزدیک منع شده‌اند. آنجا که می‌فرماید: ﴿**و لا یبدین زینتهن إلا ما ظهر منها**﴾ زیور

۱ـ تفسیر کبیر ۲۰۵/۲۳

خود را در مقابل بیگانگان و نامحرمان نشان ندهند جز آنچه به طور طبیعی نمایان است. ابن‌کثیر گفته است: جز آنچه پنهان کردنش ممکن نیست. پس نباید زیور را در معرض دید نامحرمان قرار دهند. ابن مسعود نیز گفته است زینت دو نوع است: زیوری که جز شوهر هیچ کس نباید آن را ببیند، مانند انگشتر و النگو، و زیوری که نامحرمان نیز آن را می‌بینند، از قبیل ظاهر لباس.[1] و بنا به قولی مراد از ﴿ما ظهر منها﴾ صورت و کف دست‌ها می‌باشد که آنها عورت نیستند. بیضاوی گفته است: بنا به قول اظهر این امر یعنی نمایان بودن صورت و دست‌ها و عورت محسوب نکردن آنها مربوط به نماز است نه نگاه کردن؛ زیرا تمام بدن زن آزاد عورت است و نگاه کردن آن حلال نیست، جز برای شوهر و افراد محرم، مگر در موقع ضرورت از قبیل معالجه و گواهی دادن.[2] ﴿و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن﴾ و روسری را بر سینه بکشند تا گردن و سینه نمایان نشوند. لفظ (ضرب) برای بیان مبالغه در حفظ و متانت و رعایت پوشش مناسب به کار رفته است. از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که گفت: خدا زنان مهاجر را ببخشاید، بعد از این‌که آیه‌ی ﴿و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن﴾ نازل شد، آنها پارچه‌های کتانی و ابریشمی خود را پاره کرده و به صورت روسری از آنها استفاده می‌کردند.[3] مفسران گفته‌اند: زنان عهد جاهلیت ـ مانند جاهلیت نوین ـ با سینه و گردن لخت و بازوان لخت در بین مردان می‌گشتند: چه بسا جاهای فتنه‌انگیز بدن و گیسوها را نمایان می‌کردند تا مردان را شیفته و واله کنند. روسری را از پشت آویزان می‌کردند و سینه‌ی آنها لخت می‌ماند. پس به زنان مؤمن امر شد که آن را به جلو بیاویزند تا پوشیده شوند و از شر اشرار مصون بمانند.[4] ﴿و لا یبدین زینتهن إلا لبعولتهن﴾ و زینتی را که

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۶۰۰.
۲ـ بیضاوی ۵۸/۸۲.
۳ـ اخراج از بخاری.
۴ـ مختصر ابن کثیر ۲/ ۶۰۱.

خدا کشف آن را حرام کرده است، نمایان نکنند جز برای شوهران خود. ﴿أو آبائهن أو آباء بعولتهن﴾ و جز در محضر پدران خود و پدران شوهر که این دو جزو محارمند؛ زیرا پدر آبروی دختر خود را حفظ می‌کند و پدر شوهر، پسرش را از هر زشتی مصون می‌دارد. آنگاه بقیه‌ی محارم را ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿أو أبنائهن أو أبناء بعولتهن أو إخوانهن أو بنی إخوانهن أو بنی أخواتهن﴾ بدین‌ترتیب خدا فرزندان زن و پسران شوهر که از زنی دیگر هستند، و پسران برادر و خواهرش یعنی برادرزاده و خواهرزاده را نام برده که تمام اینها محرمند و ازدواج با آنها حرام است؛ زیرا خداوند سرشت و طبیعت انسان را طوری خلق کرده است که از تماس و نزدیکی و ازدواج با خویشاوندان نزدیک متنفر است. ﴿أو نسائهن﴾ یا زنان مسلمان و همکیش خود. بدین ترتیب زنان کافر استثنا شده‌اند. مجاهد گفته است: منظور از ﴿نسائهن﴾ زنان مسلمان است نه زنان مشرک، بنابراین درست نیست زن مسلمان در حضور زن مشرک کشف عورت کند. و ابن‌عباس گفته است ﴿نسائهن﴾ عبارتند از زنان مسلمان. پس نباید زینت خود را برای زن یهودی یا نصرانی نمایان کند.[1] ﴿أو ما ملکت أیمانهن﴾ یعنی کنیزان زر خرید مشرک. ابن‌جریر گفته است: یعنی زر خرید مشرک، پس جایز است زینتش را برای او نمایان کند با این‌که مشرک باشد؛ چون کنیزش می‌باشد. ﴿أو التابعین غیر أولی الإربة من الرجال﴾ یا خدمتکاران مرد که تمایلی به هوس و نیازی به زنان ندارند. مانند ابلهان و احمقان و سبک مغزان که از امور جنسی چیزی نمی‌دانند. مجاهد گفته است: ابلهی که خوراک می‌خواهد و به زن تمایلی ندارد و جز شکم هدفی ندارد. ﴿أو الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء﴾ یا اطفال صغیر که به حد هوس نرسیده‌اند و به سبب صغر سن از امور نزدیکی چیزی

۱- و بنا به قول اکثر سلف منظور از نساء زنان مسلمان است. فخر رازی گفته است: گویا منظور تمام زنان است که عموم آنها در حلال بودن تماشا کردن به یکدیگر یکسانند و نظر سلف بر استحباب حمل می‌شود.

نمی‌دانند. پس اگر زن در حضور آنان زینت خود را نمایان کند گناهی ندارد. **﴿ولا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن﴾** پا را به زمین نکوبند تا مردان صدای خلخال پای آنها را نشنوند و انسان ناسالم به طمع نیفتد. ابن‌عباس گفته است: زن از کنار مردم می‌گذشت، پاها را به زمین می‌کوبید تا صدای خلخالش شنیده شود. آنگاه خدا از چنان عملی نهی کرد؛ چون از جمله اعمال شیطان است. **﴿و توبوا إلی الله جمیعاً أیها المؤمنون لعلکم تفلحون﴾** ای مؤمنان! با انجام دادن اوامر و دوری جستن از هوس‌ها به سوی خدا باز آیید، تا به رضایت و خشنودی او نایل آیید و نیک‌بختی دو جهان را دریابید. **﴿و أنکحوا الأیامی منکم﴾** ای مؤمنان! زنان بی‌شوهر و مردان بی‌زن مسلمان و آزاد را همسر دهید. طبری گفته است: «أیامی» جمع «أیم» و به معنی بیوه است که برای مذکر و مؤنث به‌کار می‌رود. می‌گویند: «رجل أیم» و «امرأة أیمة» یعنی زن و مرد بی‌همسر.(۱) **﴿و الصالحین من عبادکم و إمائکم﴾** و نیز بندگان پرهیزگار و صالح و کنیزان خود را به عقد هم درآورید. بیضاوی گفته است: تخصیص صالحان به این سبب است که استوار ساختن دین آنان و مورد توجه قرار دادن امور آنها از اهمیت زیادی برخوردار و بسیار مهمتر است.(۲) و نیز نشان اشاره به منزلت پرهیزگاری و صلاح در انسان است. **﴿إن یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله﴾** اگر آنهایی که ازدواج می‌کنند بینوا و محتاج باشند، نباید بینوایی آنها مانع ازدواج آنان شود؛ زیرا خدا از فضل و کرم خود آنها را غنی و بی‌نیاز می‌کند. **﴿و الله واسع علیم﴾** و فضل خدا وسیع و کرم و جودش بی‌نهایت است، به هرکس که خود بخواهد روزی عطا می‌کند و به منافع بندگان عالم است. قرطبی گفته است: این وعده‌ای است به ازدواج کنندگان که به خاطر جلب رضایت خدا و به منظور حفظ خود از ارتکاب نافرمانی ازدواج می‌کنند. ابن مسعود گفته است: ثروت و غنی را از ازدواج

۱ـ طبری ۹۸/۱۸.
۲ـ بیضاوی ۵۸/۲.

بجویید. سپس این آیه را خواند.[۱] در حدیث آمده است: «مساعدت سه گروه بر خدا مقرر است: ازدواج‌کننده‌ای که هدفش عفت باشد، برده‌ای مکاتب که قصد ادای دین را داشته باشد و جهادگر در راه خدا».[۲] ﴿و لیستعفف الذین لایجدون نکاحاً﴾ و آنان که به سبب فقر مادی ازدواج برایشان مقدور نیست، در عفت و جلوگیری از شهوت بکوشند و تلاش کنند. ﴿حتی یغنیهم الله من فضله﴾ تا خدا از فضل خود آنها را بی‌نیاز گرداند و ازدواج آنها را آسان و زمینه‌ی آن را فراهم کند؛ چون اگر بنده از خدا بترسد، خدا هم در کار او فرج وگشایش مقرر می‌دارد. ﴿و الذین یبتغون الکتاب مما ملکت أیمانکم﴾ بندگان و برده‌هایی که می‌خواهند از طریق کتابت و قرارداد از یوغ بردگی آزاد شوند و با مالکین خود قرارداد منعقد نمایند، ﴿فکاتبوهم إن علمتم فیهم خیرا﴾ اگر در آنها امانت و رشد و توانایی پرداخت مال را یافتید، در مقابل مبلغی با آنها قرارداد بنویسید، تا آزاد شوند. ﴿و آتوهم من مال الله الذی آتاکم﴾ و از رزقی که خدا به شما عطا کرده است، به آنها بدهید تا برای آزادی آنها کمک و یاری باشد. ﴿ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء﴾ کنیزان خود را مجبور نکنید که مرتکب زنا شوند. ﴿إن أردن تحصنا﴾ اگر خواستند از پلشتی و عمل زشت پرهیز کنند. ناگفته نماند این قسمت قید و شرط نیست بلکه فقط بیانگر زشتی و شناعت امر است. اصل بر این است: مالک، کنیز خود را عفیف بدارد، ولی اگر مالک، کنیز را به زنا وا دارد وکنیز از آن امتناع ورزد، چنین امری برای سیّد و مالک نهایت پستی و دنائت است. مفسران گفته‌اند: درباره‌ی «عبدالله بن سلول»، منافق معروف نازل شده است. این منافق دو کنیز به نام‌های «مُسَیْکه» و «أمیمه» داشت. برای کسب مال، آنها را به زنا وادار می‌کرد و آنها را می‌زد. آن دو شکایت را پیش پیامبرﷺ آوردند، آنگاه آیه‌ی فوق نازل شد. ﴿لتبتغوا عرض الحیاة الدنیا﴾ تا به حطام و مال این دنیای ناپایدار نایل آیید و از

۱ـ قرطبی ۲۴۱/۱۲.

۲ـ اخراج از احمد و ترمذی.

طریق فحشا و رذالت و پستی مالی به دست آورید. ﴿و من یکرههن فإن الله من بعد إکراههن غفور رحیم﴾ هر مالکی آنها را به زنا مجبور کند، خدا آنها را می‌بخشاید و به آنها رحم می‌کند، و به خاطر زنا آنان را مؤاخذه و مجازات نمی‌کند؛ زیرا مجبور شده‌اند، و خدا از مجبورکنندگانشان به شدیدترین وجه انتقام می‌گیرد. ﴿و لقد أنزلنا إلیکم آیات مبینات﴾ قسم به خدا ای مؤمنان! آیات واضح و روشن و احکام را به تفصیل برایتان نازل کرده‌ایم. ﴿و مثلا من الذین خلوا من قبلکم﴾ و برای این‌که پند و عبرت بگیرید، اوضاع و احوال ملت‌های پیشین را برایتان ذکر کرده و مثال زده‌ایم. ﴿و موعظة للمتقین﴾ و تا اندرز و یادآوری باشد برای پرهیزگاران.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿لا تتبعوا خطوات الشیطان﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است؛ برگرفتن راه شیطان و رفتن در رکابش به طریق استعاره به انسانی تشبیه شده است که جای پای دیگری را گام به گام دنبال می‌کند.

۲ـ ﴿أن یؤتوا﴾ شامل ایجاز به حذف است؛ یعنی (أن لا یؤتوا)؛ چون معنی بر آن دلالت دارد و چنین ایجاز به حذفی در لغت زیاد است.

۳ـ ﴿ألا تحبون أن یغفر الله لکم﴾ منظور از آوردن صیغه‌ی جمع، تعظیم است و مقصود، حضرت ابوبکر صدیق است.

۴ـ ﴿یعملون﴾ و ﴿یعلمون﴾ متضمن جناس ناقص است.

۵ـ در بین ﴿الخبیثات ... و الطیبات﴾ مقابله‌ی لطیف برقرار است.

۶ـ ﴿یغضوا من أبصارهم﴾ متضمن ایجاز به حذف است؛ چون منظور چشم فروهشتن از چیزی است که از جانب خدا حرام شده است نه از همه چیز، پس با تکیه بر درک و فهم مخاطبان حذف شده است.

۷ـ ﴿و لا یبدین زینتهن﴾ متضمن مجاز مرسل است. منظور از زینت، محل زینت است و از باب اطلاق اسم حال بر محل می‌باشد. زمخشری گفته است: به منظور مبالغه در امر

پوشش و حجاب و حفظ متانت و وقار، زینت را ذکر کرده است نه محل زینت را.

فواید: بعضی از محققان گفته‌اند: وقتی به یوسف تهمت زنا را زدند، خدا او را به وسیله‌ی گفته‌ی بچه‌ای در گهواره تبرئه کرد و وقتی مریم به زنا متهم شد، به وسیله‌ی پسرش، عیسی ﷺ تبرئه شد، و وقتی تهمت زنا را به عایشه رضی‌الله‌عنها زدند، خدا در کتاب عزیزش او را تبرئه کرد، بنابراین به تبرئه‌ی او از جانب بچه و پیامبر راضی نشد، بلکه خدا در قرآن او را از تهمت و بهتان تبرئه کرد.[1]

یادآوری: راز تقدیم «چشم فرو نهادن» بر «حفظ فروج» در آیه‌ی ﴿**یغضوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم**﴾ این است که نگاه و نظر پیک زنا و پرچمدار پلشتی است، و پیش درآمد در افتادن در خطر است. شاعر گفته است:

کنتَ إذا أرسلت طرفك رائدا   لقلبك یوما أتعبتك المناظر
رأیتَ الذی لا کلُّه أنت قادر   علیه و علی بعضه أنت صابر

«اگر روزی چشمت را پرچمدار قلبت قرار بدهی، مناظر و دیدنی‌ها تو را خسته می‌کنند. چیزی را می‌بینی که قدرت به دست آوردن همه‌ی آن را نداری و بر بعضی صبر و قناعت می‌کنی».

لطیفه: آورده‌اند که یک نفر کشیش خواست در مورد ام‌المؤمنین، حضرت عایشه‌رضی‌الله‌عنها طعنه بزند و گفت: مردم او را متهم کردند. اما برای ما معلوم نشد که بری و بی‌گناه است یا متهم؟ یکی از حاضران در مجلس در جوابش گفت: آهای! گوش کن! دو زن را به زنا متهم کردند، که قرآن هر دو را تبرئه کرده است. یکی از آن دو بدون شوهر فرزندی را به دنیا آورد، و دیگری شوهر داشت و فرزندی به دنیا نیاورد ـ منظور حضرت مریم و حضرت عایشه می‌باشد ـ پس کدام یک بیشتر مستحق تهمت می‌باشد؟ با این جواب کشیش زبانش بند آمد و لال شد.

۱ـ قرطبی ۲۱۲/۱۲.

* * *

خداوند متعال می فرماید:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ ﴿٣٦﴾ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِن فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَن لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ ﴿٤٠﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَن مَن يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿٤٣﴾ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾ وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ فَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾ لَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾ وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَ مَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَ إِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا

إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿۴۹﴾ أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرْتَابُوٓا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿۵۰﴾ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوٓا إِلَى ٱللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿۵۱﴾ وَ مَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ ٱللَّهَ وَ يَتَّقْهِ فَأُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿۵۲﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال آیات درخشان خود را نازل کرد، دلایل روشن را بر یگانگی خود اقامه نمود، و معلوم و مبرهن ساخت که تشریع احکام موجب سعادت جامعه است و این امر فقط به او اختصاص دارد. به دنبال آن دو مثال را ارائه نمود: اول، این‌که دلایل یگانگی و ایمان به ذات مقدس بسیار واضح و روشن هستند. دوم، این‌که ادیان کافران در اوج درجه‌ی ظلمت و تاریکی قرار دارد و با مقایسه‌ی دو مثال صبح پر فروغ در مقابل چشمان بینا خواهد درخشید.

معنی لغات: ﴿مشکاة﴾ طاقچه در دل دیوار، چراغ‌دان. در اصل به معنی ظرفی است که چیزی در آن نهاده شود. ﴿دری﴾ درخشان، با فروغ. شبیه مروارید در پرتوافشانی و صفا. ﴿سراب﴾ آنچه در گرمای روز شبیه آب به چشم می‌آید در صورتی که آب نیست. چنین خطایی که چشم مرتکب آن می‌شود به سراب موسوم است؛ چون مانند آب جریان دارد. شاعر گفته است:

فلما کففنا الحرب کانت عهودکم   کلمح سراب بالفلا متألق[1]

«زمانی که جنگ را متوقف کردیم، عهد و پیمانشان بسان سراب در بیابان درخشید».

۱- قرطبی ۱۲/۲۸۲.

﴿قیعة﴾ فراء گفته است جمع قاع به معنی بیابان و دشت هموار است. و زمخشری گفته است: «قیعة» به معنی قاع است و جمع نیست.[1] و ابوعبیده نیز چنین گفته است. ﴿لجی﴾ دریای بسیار عمیق که قعرش پیدا نیست. «لجة» آب فراوان. ﴿یزجی﴾ إجزاء یعنی حرکت دادن چیزی به نرمی و آسانی. ﴿رکاما﴾ بر هم توده شده. ﴿الودق﴾ باران تند. لیث می‌گوید: «ورق» هم بر باران تند اطلاق می‌شود و هم بر باران اندک.[2] ﴿سنا﴾ نور و پرتو. ﴿مذعنین﴾ فروتنان و تسلیم شدگان. ﴿یحیف﴾ ستم می‌کند.

تفسیر: ﴿الله نور السموات و الأرض﴾ خدای عزوجل روشنایی‌دهنده و روشنگر آسمان‌ها و زمین است. آسمان‌ها را با ستارگان درخشان منورکرده، و زمین را با شرایع و احکام و بعثت پیامبران پر فروغ گردانیده است. طبری گفته است: یعنی ساکنان آسمان‌ها و زمین را هدایت فرموده پس آنها از نور خدا به سوی حق هدایت می‌جویند، و از سرگردانی و گمراهی به هدایت خدا پناه می‌برند.[3] و قرطبی گفته است: «نور» در نزد عرب عبارت است از پرتویی که به چشم بیاید و به طور مجاز در معانی و مفاهیم به‌کار رفته است. گفته می‌شود: «کلامی است نورانی». شاعر گفته است:

نسبٌ کأن علیه من شمس الضحی   و من فلق الصبح الصباح عموداً

«سلاله‌ایست که انگار نوری از آفتاب چاشتگاه بر آن می‌تابد و از نور و روشنایی بامدادان بهره می‌گیرد».

و جریر گفته است: «و أنت لنا نور و غیث و عصمة» تو برای ما نور و فریادرس و پناهگاهی». می‌گویند: «فلانی نور و روشنایی شهر است و آفتاب و ماه زمان است». پس می‌توان به طریق مدح و ستایش گفت: خدا نور و روشنایی است؛ زیرا آغاز همه چیز

۱ـ فخر رازی ۲۴/۷.   ۲ـ زاد المسیر ۵/۲۵.

۳ـ طبری ۱۸/۱۰۵، این نظر ابن‌عباس و مجاهد است و مورد قبول طبری نیز می‌باشد.

است و هر چیز از او صادر می‌شود، و به قدرت او هر امری پایدار و برقرار است.[۱] ابن‌عطاءالله گفته است: «عالم هستی تماما ظلمت و تیرگی بود. ظهور حق آن را روشن کرد؛ زیرا اگر وجود خدا نمی‌بود، چیزی در عالم به وجود نمی‌آمد».[۲] و در حدیث آمده است: «بار خدایا! ستایش فقط شایسته‌ی ذات تو می‌باشد، تو نور آسمان‌ها و زمین و ساکنان آنها می‌باشی». ابن‌مسعود گفته است: «برای خدایتان شب و روزی نیست، نور و روشنایی آسمان‌ها و زمین تابشی از نور ذات او است». و ابن القیم گفته است: خدای سبحان خود را نور خوانده است. وکتاب و پیامبرش را نور قرار داده است. و به وسیله‌ی نور از خلقش نهان گشته است. آیه به روشن کننده‌ی آسمان‌ها و زمین و راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر شده است. و گفته‌ی ابن مسعود به تفسیر آیه نزدیکتر است تا گفته‌ی آن‌که آن را به راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر کرده است، ولی گفته‌ی آن‌که آن را به روشن‌کننده‌ی آسمان‌ها و زمین تفسیر کرده است، با گفته‌ی ابن‌مسعود منافاتی ندارد.[۳] **﴿مثل نوره﴾** مثال نور خدا در قلب بنده‌ی با ایمان **﴿کمشکاة فیها مصباح﴾** مانند طاقچه‌ای داخل دیوار بدون منفذ است که نور را بیشتر جمع می‌کند و در آن چراغی پر نور قرار داده باشند. در التسهیل آمده است: یعنی وصف نور خدا در روشنی، مانند وصف طاقچه و چراغدانی است که در آن چراغ قرار گرفته که نور آن در پرتو و فروغ بالاتر از حد تصور انسان است. از این جهت به طاقچه تشبیه شده است ـ هر چند نور خدا بسی بالاتر از آن است ـ که انسان آن را درک می‌کند و برای او ضرب‌المثل آمده است.[۴] **﴿المصباح فی زجاجة﴾** چراغ در حبابی از شیشه قرار گرفته باشد. **﴿الزجاجة کأنها کوکب دری﴾** در صفا و جلا و خوبیش شبیه به ستاره‌ی مروارید رنگ است، **﴿یوقد من شجرة مبارکة﴾** آن

۱ـ نظر ابن عباس و مجاهد و مورد قبول طبری است. ۲ـ قرطبی ۱۲/۲۵۶.

۳ـ الحکم ابن عطاءالله السکندری، نقل از محاسن التأویل.

۴ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/۶۰۶.

چراغ به روغن درختی مبارک فروزان است، ﴿زيتونة﴾ از درخت زیتون است که از جانب خدا دارای فوائدی است مخصوص و متعدد، ﴿لا شرقية و لا غربية﴾ نه از سمت شرق است و نه از جهت غرب، بلکه در صحرای باز قرار دارد و در طول روز در معرض تابش آفتاب قرار دارد تا میوه‌ی آن رسیده‌تر گردد و روغنش پالفته‌تر باشد. ابن‌عباس گفته است: درختی است در صحرا که هیچ درختی بر آن سایه نمی‌افکند. و در سایه‌ی کوه یا غاری قرار ندارد و هیچ چیز آن را نمی‌پوشاند و دارای بهترین روغن است.[1] ﴿يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار﴾ در صافی و پالفتگی و خوبی و مرغوبیت روغن مبالغه می‌کند، روغن این زیتون از بس که صاف و درخشندگی‌اش نیکو می‌باشد، نزدیک است بدون تماس آتش مشتعل و روشن گردد. پس در صورت تماس آتش با آن چه تصوری دارید؟! ﴿نور على نور﴾ فروغ و نوری است که بالای نوری دیگر قرار دارد. نور چراغ و حسن شیشه و صفای روغن با هم جمع شده‌اند. بدین‌ترتیب نور به صورت ضرب‌المثل در آمده است. ﴿يهدي الله لنوره من يشآء﴾ خدا هر کس را که بخواهد به پیروی از نورش یعنی قرآن موفق می‌کند. ﴿و يضرب الله الأمثال للناس﴾ برای این‌که انسان‌ها از اسرار و حکمت‌های امثال پند و اندرز بگیرند، خدا برای افهام آنان امثال را بیان می‌کند، تا آن را دریابند. ﴿و الله بكل شيء عليم﴾ خدای سبحان دارای دانش و آگاهی وسیع است و هیچ چیز از امور خلق بر او پوشیده نیست. در این بیان، وعد و وعید مکنون است. طبری گفته است: این مثلی است که خدای متعال آن را برای قرآن در قلب انسان با ایمان زده است، که فرموده است: مثال نورش که به وسیله‌ی آن راه هدایت بندگان را روشن کرده، مانند طاقچه‌ی بدون منفذ است در دیوار که در آن چراغی باشد، چراغ را برای آنچه درقلب مؤمن قرار دارد از قبیل قرآن (آیات و دلایل روشن) مثل قرار داده

۱ـ طبری ۱۸/ ۱۱۰ به اختصار.

است. سپس گفته است: ﴿**المصباح فی زجاجة**﴾ و آنهم مثل قرآن است در قلب مؤمن که خدا نهاد و ضمیرش را روشن کرده و از کفر و شک خلاصی یافته است. آنگاه گفته است: ﴿**الزجاجة كأنها كوكب دری**﴾ آنگار شیشه از لحاظ پاکی و صفایش ستاره‌ایست در بی‌آلایشی و فروغ و حسنش شبیه مروارید درخشان است. ﴿**یوقد من شجرة مبارکة لا شرقیة و لا غربیة**﴾ این چراغ از روغن درختی پر برکت، یعنی زیتون، روشن و مشتعل می‌شود، و آن درخت شرقی نیست که فقط در غروب، آفتاب بر آن بتابد، نه در بامداد، بلکه آفتاب بامدادان بر آن می‌تابد و تا هنگام غروب ادامه دارد. در نتیجه روغنش خوب و مرغوب و پالفته‌تر و درخشان‌تر است. ﴿**یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار**﴾ از بس که روغن این زیتون پاک و خالص و صاف و نیکو است که نزدیک است خود بدون تماس با آتش پرتو افشانی کند. منظور این است دلایل خدا بر خلقش برای آنان که در آن تعمق می‌کنند و می‌اندیشند، حتی بدون نزول و بیان قرآن، تقریباً خود می‌درخشد، پس بعد از این‌که به قرآن آنان را یادآور شد و آیاتش را به آنان خاطرنشان ساخت و دلیل اضافی آورد، چه تصوری باید داشته باشند! و چنان بیانی نوری است علی نور. آنگاه بعد از این‌که یادآور شد هر یک از بندگان را که بخواهد هدایت می‌کند، امکان و محل این هدایت و عبادت را یادآور شد که عبارتند از مساجد، یعنی محبوب‌ترین مکان‌ها در نزد خدا و فرمود: ﴿**فی بیوت أذن الله أن ترفع**﴾ در خانه‌هایی که خدا فرمان داده است که به نام او مخصوصاً تاسیس و ساخته شوند. و دستور داده است که قدر و منزلتشان را گرامی بدارند تا مشعل و چراغ راه هدایت و مراکز صفای روحی قرار گیرند. ابن‌عباس گفته است: مساجد یعنی خانه‌های خدا در سرزمین برای ساکنان آسمان‌ها می‌درخشند همان‌طور که ستارگان آسمان برای ساکنان زمین پرتو افشانی می‌کنند.[1] ﴿**و یذکر فیها اسمه**﴾ در

۱ـ امام فخر، تفسیر کبیر ۲۴ / ۶.

آنها بندگان به توحید و یاد و تلاوت آیاتش می‌پردازند. ﴿**یسبح له بالغدو و الآصال**﴾ در این مساجد مؤمنان در بامدادان و شامگاهان نماز را برای خدا اقامه می‌کنند. ابن‌عباس گفته است: در قرآن هر چه تسبیح آمده است معنی نماز می‌دهد. ﴿**رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله**﴾ مردانی به نماز می‌ایستند که دنیا و فریبندگی‌ها و زینت‌هایش آنان را از یاد خدا مشغول و غافل نمی‌کند. و خرید و فروش آنها را از طاعت خدا باز نمی‌دارد. مفسران گفته‌اند: این آیه در مورد بازاریان نازل شده است. آنها به محض شنیدن اذان کار و کاسبی را تماماً رها کرده و به اطاعت خدا می‌شتافتند. ﴿**و إقام الصلاة و إیتاء الزکاة**﴾ دنیا آنان را از اقامه‌ی نماز در اوقات مقرر و پرداخت زکات به فقراء و مستحقان، برابر مقررات، غافل نمی‌کند و باز نمی‌دارد. ﴿**یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الأبصار**﴾ از روزی بیم دارند و می‌ترسند که چشم و قلب انسان به شدت از هول و هراس آن مضطرب و آشفته می‌شوند. ﴿**لیجزیهم الله أحسن ما عملوا**﴾ تا پاداش اعمال دنیوی آنها را به نیکوترین وجه بدهد؛ در مقابل احسان و نیکی پاداش نیکو می‌دهد و در مقابل عمل سوء چشم‌پوشی و بخشودگی می‌دهد. ﴿**و یزیدهم من فضله**﴾ علاوه بر این از فضل و کرم خود چیزی به آنها می‌دهد که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است. ﴿**و الله یرزق من یشاء بغیر حساب**﴾ به هر یک از بندگان که بخواهد بخشش و عطای وسیع طوری عطا می‌کند که به حد و شمارش نمی‌آید. می‌گویند: فلانی بدون حساب خرج می‌کند؛ یعنی به میزانی وسیع خرج می‌کند و خرجش را حساب نمی‌کند و به حساب نمی‌آید. امام فخر گفته است: بدین‌ترتیب کمال قدرت و کمال سخاوت در بخشش و وسعت احسانش را یادآور می‌شود؛ زیرا خدای سبحان در مقابل طاعت بزرگترین پاداش را به آنها می‌دهد و در مقابل بیم و خوفشان فضل و کرم بی‌حد را به آنان اضافه می‌دهد. بعد از این‌که حال و سعادت مؤمن را بیان کرد، وضع و زیانمندی کافر را نیز یادآور شده، و در این راستا دو مثال را زده است: اول، عملش را مثال زده و

دوم، اعتقاد و دست و پا زدنش را در تاریکی مثل زده است، و فرمود: ﴿و الذین کفروا أعمالهم کسراب بقیعة﴾ اعمالی که کفار در این دنیا به گمان این‌که نیکو و مفید است، آن را انجام می‌دهند، در آخرت صورت سراب در صحرا را دارد. و عبارت است از این‌که در شدت گرمای روز و نور آفتاب، انسان آن را از دور آب روان بر روی زمین می‌بیند. ﴿یحسبه الظمآن مآء﴾ انسان تشنه لب در آن گرما و بیابان از دور گمان می‌برد که آبی است جاری، ﴿حتی إذا جاءه﴾ تا وقتی به آن می‌رسد، ﴿لم یجده شیئا﴾ نه آبی را می‌بیند و نه نوشیدنی را می‌یابد، بلکه سرابی فریبنده را می‌یابد، و از این رو حسرتش فزونی و عظیم می‌شود. ﴿و وجد الله عنده فوفاه حسابه﴾ آنگاه خدا را در کمین یافت و کیفر عملش را بدون کم و کاست داد، انسان کافر نیز چنین است، گمان می‌برد عملش برایش مفید است، تا وقتی اجلش فرا می‌رسد و می‌میرد و به حضور خدایش می‌رود، از اعمال خود، چیزی را نمی‌یابد؛ زیرا به هدر رفته است. ﴿و الله سریع الحساب﴾ خدا به عجله به حساب بندگان می‌رسد؛ زیرا محاسبه‌ی یکی او را از محاسبه‌ی دیگری باز نمی‌دارد. ﴿أو کظلمات فی بحر لجی﴾ این هم مثل دوم از گمراهی کفارست. یعنی: یا مثال آنها بسان تاریکی‌های انبوه دریای بسیار عمیق است که بیخ آن پیدا نیست. ﴿یغشاه موج من فوقه موج﴾ بر همان دریا امواج متلاطم بالای یکدیگر قرار دارند، ﴿و من فوقه سحاب﴾ و بر بالای همان موج فوقانی و دوم توده ابری تیره و انبوه قرار دارد. ﴿ظلمات بعضها فوق بعض﴾ تاریکی‌های انبوه و متراکم بر یکدیگر می‌باشند. قتاده گفته است: کافر در بیخ تیرگی دست و پا می‌زند؛ کلامش تیرگی است، عملش تیرگی است، جایگاهش ظلمت است، محل خروجش تیرگی و سرانجام و عاقبتش تیرگی روز رستاخیز در آتش دوزخ است.[1] ﴿إذا أخرج یده لم یکد یراها﴾ این تتمه و پایان تمثیل است. یعنی اگر همان

۱ـ طبری ۱۸/۱۱۶.

انسانی افتاده به این ظلمات دستش را بیرون بیاورد تقریباً آن را نمی‌بیند؛ زیرا تیرگی دریا و موج و ظلمت ابر به حدی بر هم انبوه و متراکمند، که شدت تاریکی مانع دیدن نزدیکترین چیز می‌شود، وضع کافر نیز چنین است و در ظلمات کفر وگمراهی دست و پا می‌زند. **﴿و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور﴾** هر کس خدا او را به ایمان هدایت نکند و به نور اسلام ضمیرش را منور نسازد، هرگز هدایت و راهیاب نمی‌شود. خدا برای عمل کافر دو مثال را ذکر کرده است: اول، عمل صالح او را مثل زده است که مانند سراب فریبنده می‌باشد. دوم، اعتقاد و باور بدش را مثال زده است. و آن را به ظلمات انبوه و متراکم و برهم افتاده مثل زده است. سپس آیه را با آن پایان جالب خاتمه داده است: **﴿و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور﴾** در مقابل گفته‌اش در برابر مؤمن: **﴿نورعلى نور﴾**. در نتیجه این تمثیل و بیان منتهای درجه حسن و جمال را به خود گرفته است. ماشاءالله چه جالب است تعبیر قرآن!! بعد از این‌که انوار قلوب و ظلمات قلوب نادانان را توصیف کرد، آن را با دلایل توحید دنبال کرده و فرمود: **﴿ألم تر أن الله يسبح له من في السموات و الأرض﴾** مگر به طور یقین نمی‌دانی ای محمد، که تمام ساکنان عالم هستی از قبیل فرشته و انسان، و جن، مر خدای عظیم و بزرگ را تسبیح‌گو و ثنا خوانند و او را تنزیه و تقدیس می‌کنند. **﴿و الطير صافات﴾** و پرنده پر گشاده هنگام پرواز نیز خدا را به ذکری ثناخوان است که به آن الهام کرده است. **﴿كل قد علم صلاته و تسبيحه﴾** تمام فرشتگان و انسان و جن و پرندگان، به روش و مسلک خود در عبادت خدا هدایت شده و راه یافته‌اند. تمام آنها به تکلیف خود، از نماز و تسبیح به خوبی آگاهند. **﴿و الله عليم بما يفعلون﴾** طاعت و ثناگوئی و تسبیح آنها بر خدا پوشیده نیست. **﴿ولله ملك السموات و الأرض﴾** فقط خدا مالک و در عالم هستی دخل و تصرف دارد و تمام مخلوقات در دایره‌ی تملک او قرار دارند و در آنها دخل و تصرف قدرتمندانه و غالبانه را دارد. **﴿و إلى الله المصير﴾** مرجع و سرانجام خلایق نزد اوست، و مطابق

اعمالشان آنها را جزا و پاداش می‌دهد. این بیان یادآوری و متضمن وعید است. آنگاه به پدیده‌ی جهانی اشاره می‌کند که بر قدرت و یگانگیش دلالت دارد و فرمود: ﴿ألم تر أن الله یزجی سحاباً﴾ مگر نمی‌بینی که خدا به قدرتش ابر را به هر جا و هر طرف که بخواهد سوق و حرکت می‌دهد؟ ﴿ثم یؤلف بینه﴾ بعد از پراکندگی آن را جمع کرده و در کنار هم قرار می‌دهد؟ ﴿ثم یجعله رکاما﴾ سپس آن را توده و انبوه و متراکم و بر هم افتاده قرار می‌دهد؟ ﴿فتری الودق یخرج من خلاله﴾ می‌بینی باران از لابلای آن ابر به هم فشرده خارج می‌شود. ﴿و ینزل من السمآء من جبال فیها من برد﴾ و از ابر کوه مانند تگرگ نازل می‌کند. ﴿فیصیب به من یشآء﴾ به هر کس که بخواهد به وسیله‌ی آن تگرگ بر زراعت و ثمر و میوه و حیواناتش زیان و صدمه می‌رساند. ﴿و یصرفه عن من یشآء﴾ و آن را از هرکس که بخواهد دفع می‌کند پس به او زیانی نمی‌رسد. صاوی گفته است: همان‌طور که باران پر سود برای بندگان را از آسمان نازل می‌کند. همان‌طور هم تگرگ زیانبخش را برای بندگان نازل می‌کند پس پاک و منزه خدایی است که آسمان را منشاء خیر و شر هر دو قرار داده است.[1] ﴿یکاد سنابرقه﴾ نزدیک است که درخشش برق ابر ﴿یذهب بالأبصار﴾ دید و بینایی تماشاگران را از شدت پرتو و نور بربایند. ﴿یقلب الله اللیل و النهار﴾ در زمینه‌ی کوتاهی و بلندی و تاریکی و روشنی و گرما و سردی همو در شب و روز تصرف دارد. ﴿إن فی ذلك لعبرة﴾ در حقیقت در آنچه ذکرش رفت، دلیلی روشن و پندی رسا بر وجود صانع و سازنده و مبدع مکنون است. ﴿لأولی الأبصار﴾ برای آنان که دید و بصیرتی روشن دارند، عبرت مکنون است. از این جهت آنها را مخصوصاً یادآور شده است، که آنها از آن بهره می‌گیرند؛ زیرا می‌اندیشند و در می‌یابند که آب تگرگ و تاریکی و روشنایی، از یک اصل واحد بیرون می‌آید. پس قادر توانا پاک و منزه است.

۱ـ صاوی بر جلالین ۳/ ۲۳۴.

﴿و الله خلق کل دابة من مآء﴾ به تسبیح و ذکر ساکنان آسمان و زمین، و سپس به تغییرات ابر و نزول باران و بالاخره به احوال حیوانات، بر یگانگی خود استدلال کرده است. ابن‌کثیر گفته است: خدای توانا در خلق انواع حیوانات با اشکال و رنگ‌های گوناگون و حرکات و سکنات مختلف، از یک آب، قدرت مطلق و تسلط کامل خود را یادآور می‌شود.[۱] ﴿فمنهم من یمشی علی بطنه﴾ بعضی از آنها، مانند مار روی شکم می‌خزد. ﴿و منهم من یمشی علی رجلین﴾ بعضی بر دو پا راه می‌روند؛ مانند انسان و پرنده، ﴿و منهم من یمشی علی أربع﴾ بعضی هم بر چهار پا راه می‌روند؛ مانند گاو و گوسفند و دیگر چهارپایان. ابوحیان گفته است: چیزی را از پیش آورده است که بیشتر و روشن‌تر بر قدرت خدا دلالت دارد و شگفت‌آورتر است، که عبارت است از راه رفتن بدون وسیله‌ی پا و دست. سپس روندگان بر دو پا را ذکر کرده، بعد از آن چهار پایان را.[۲] ﴿یخلق الله ما یشآء﴾ خدا به قدرتش هر مخلوقی را که بخواهد خلق می‌کند. ﴿إن الله علی کل شیء قدیر﴾ خدا بر ایجاد هر چیز و انجام هر خواسته‌ی خود تواناست و هیچ مانعی جلو او را نمی‌گیرد و او را مانع نمی‌شود. فخر رازی گفته است: باید بدانید که عقل انسان از احاطه‌ی کامل به احوال ریزترین جاندار، ناتوان است، و استدلال به ریزترین جاندار بر وجود صانع و سازنده روشن است؛ زیرا اگر موضوع از ترکیب عناصر چهارگانه ناشی می‌شد، در تمام مخلوقات یکسان می‌بود، پس اختصاص هر یک از این حیوانات به اعضاء و مدت عمر و میزان اندام‌هایش، باید بنا به تدبیر و طرح و برنامه‌ریزی توانا و حکیمی صورت‌پذیر باشد، که از آنچه منکران می‌گویند مبرا می‌باشد.[۳] ﴿لقد أنزلنا آیات مبینات﴾ ای انسان! آیات و دلایل روشن بر شما نازل کردیم که راه حق و هدایت را نشان می‌دهد.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۱۱۳.
۲ـ البحر ٦/ ٤٦٦.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۴/ ۱۹.

﴿و الله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم﴾ هر کس را که بخواهد به راه راست و دین حق یعنی اسلام هدایت می‌کند. بعد از ذکر دلایل توحید، انسان را از نفاق و منافقین برحذر داشته و گفته است: ﴿و يقولون آمنا بالله و بالرسول و أطعنا﴾ منافقان می‌گویند: خدا و پیامبر را تصدیق و از خدا و پیامبر اطاعت می‌کنیم. ﴿ثم يتولى فريق منهم﴾ اما بعداً جمعی از آنها از قبول فرمانش امتناع می‌ورزند. ﴿من بعد ذلك﴾ بعد از این‌که ادعای ایمان از آنان صادر شد، از قبول حکم خدا ابا نمودند. ﴿و ما أولئك بالمؤمنين﴾ در حقیقت چنان افرادی که ادعای ایمان می‌کنند، مؤمن نیستند. حسن گفته است: آیه در مورد منافقین نازل شده است که به ظاهر ایمان داشتند، اما در نهانشان کفر مستقر بود. ﴿و إذا دعوا إلى الله و رسوله ليحكم بينهم﴾ وقتی از آنها خواسته می‌شد که به حکم خدا و پیامبر گردن نهند، ﴿إذا فريق منهم معرضون﴾ می‌بینی بعضی از آنها از حضور در مجلس و محضر پیامبر ﷺ امتناع و ابا نمودند. ﴿و إن يكن لهم الحق يأتوا إليه مذعنين﴾ و اگر حق با آنها باشد، با کمال تسلیم و اطاعت نزد پیامبر ﷺ حاضر می‌شوند؛ زیرا نیک می‌دانند پیامبر ﷺ مطابق حق حکم می‌کند. امام فخر گفته است: خداوند یادآور شده است که آنها وقتی امتناع می‌ورزند که بدانند حق با دیگران است. اما اگر بدانند که حق با خود آنها می‌باشد امتناع و اعراض را کنار نهاده و با کمال رضایت اطاعت می‌کنند.[1] ﴿أ في قلوبهم مرض أم ارتابوا﴾ آیا در قلبشان دو چهرگی و نفاق مکنون است، یا در پیامبری محمد شک دارند؟ ﴿أم يخافون أن يحيف الله عليهم و رسوله﴾ یا این‌که بیم دارند خدا و پیامبر خدا در حکم به آنها ستم روا دارند؟ استفهام برای مبالغه و توبیخ و ذم آمده است؛ مانند:

ألست من القوم الذين تعاهدوا　　　على اللؤم و الفحشاء في سالف الدهر؟

«آیا از جماعتی نیستی که در روزگاران گذشته بر پستی و پلشتی پیمان بسته بودند؟»

۱- تفسیر کبیر ۲۴ / ۲۱.

﴿بل أولئك هم الظالمون﴾ بلکه آنها خود به سبب امتناع و اعراض از فرمان خدا کاملاً در ستم و انکار و لجبازی فرو رفته‌اند. ﴿إنما كان قول المؤمنين إذا دعوا إلى الله و رسوله ليحكم بينهم أن يقولوا سمعنا و أطعنا﴾ مؤمنان زمانی که از آنان خواسته شود که برای فیصله دادن نزاع و خصومتشان نزد پیامبرﷺ بیایند، شتابان می‌آیند و می‌گویند: شنیدیم و فرمانبردار شدیم. پس اگر با ایمان بودند، چنان می‌کردند. طبری گفته است: از آن قصد خبر نشده است. بلکه خدا بدین‌ترتیب منافقان را سرزنش و توبیخ و دیگران را ادب می‌کند.[1] ﴿و أولئك هم المفلحون﴾ آنان که در جلب رضایت خدا شتاب به خرج می‌دهند، به سعادت دو جهان نایل می‌آیند. ﴿و من يطع الله و رسوله﴾ آنکه در هر کار و عملی فرمان خدا و پیامبر را به جا می‌آورد، ﴿و يخش الله و يتقه﴾ به خاطر گناهانی که از او سر زده است از خدا می‌ترسد و فرمانش را به جا می‌آورد، و از نواهیش دوری می‌جوید، ﴿فأولئك هم الفائزون﴾ نیکبختانی هستند که از عذاب خدا رستگار شده و به رضایش نایل می‌آیند. آورده‌اند: بعضی از کشیشان روم وقتی این آیه را شنیدند مسلمان شدند و گفتند: این آیه تمام محتوای تورات و انجیل را در خود جمع کرده است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿الله نور السموات﴾ متضمن اطلاق مصدر بر اسم فاعل است و مبالغه را می‌رساند: ﴿الله نور السموات﴾ به معنی روشنایی‌بخش همه چیز، انگار که خود منبع نور است. شریف رضی گفته است: در آیه ـ بر مبنای تعبیر بعضی از علماء ـ استعاره مقرر است و به نظر آنان منظور هدایت ساکنان آسمان‌ها و زمین است از راه دلایل قاطع و بیانات واضح و روشن. همان‌طور که انسان‌ها از انوار درخشان و شهاب‌های پر فروغ هدایت می‌جویند.

۱ـ طبری ۱۸/ ۱۲۰.

۲ـ ﴿مثل نوره كمشكاة فيها مصباح﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است. نور خدا که آن را در قلب انسان مؤمن قرار داده است به چراغی پر فروغ تشبیه شده است که در طاقچه‌ای بدون منفذ و در حباب شیشه‌ای قرار گرفته است، و این حباب در حسن و صفا مانند ستاره‌ی درخشانی است. از این رو به تشبیه تمثیلی موسوم است که وجه شبه از متعدد منتزع است و از ظریفکاری‌های تشبیه به شمار می‌آید.

۳ـ ﴿عن ذكر الله و إقام الصلاة﴾ متضمن ذکر خاص بعد از عام و اطناب است؛ زیرا (صلاة) جزو (ذکر) خدا می‌باشد.

۴ـ ﴿تتقلب فيه القلوب﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۵ـ ﴿و الذين كفروا أعمالهم كسراب﴾ تشبیه تمثیلی است. و نیز ﴿كظلمات في بحر لجي﴾ شامل تشبیه تمثیلی است.

٦ـ ﴿يصيب به... و يصرفه﴾ متضمن طباق است.

۷ـ ﴿يقلب الله الليل و النهار﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است؛ زیرا منظور دگرگونی مادی اشیاء ذاتی و عینی نیست، بلکه برای به دنبال هم آمدن شب و روز استعاره شده است.

۸ـ ﴿يذهب بالأبصار﴾ و ﴿لأولي الأبصار﴾ شامل جناس تام است؛ زیرا منظور از اولی چشم و از دومی خردمندان است.

لطیفه: یکی از دانشمندان علم طبیعی غیر مسلمان این آیه را شنید: ﴿أو كظلمات في بحر لجي يغشاه موج...﴾ پرسید: آیا محمد سفر دریایی داشته بود؟ گفتند: نه. گفت: من گواهی می‌دهم که پیامبر خداست. گفتند: از کجا دانستی؟ گفت: فقط انسانی می‌تواند این‌گونه ویژگی‌های دریا را بیان کند که عمرش را در دریا به سر برده است و هول و هراس و خطرات دریا را دیده باشد. وقتی گفتید که به سفر دریا نرفته است، دریافتم که کلام خدا می‌باشد.

* * *

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَاتُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ إِنَّ ٱللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾ قُلْ أَطِيعُوا ٱللهَ وَ أَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُم مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَاغُ ٱلْمُبِينُ ﴿٥٤﴾ وَعَدَ ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ وَ أَقِيمُوا ٱلصَّلَاةَ وَآتُوا ٱلزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾ لَاتَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَأْوَاهُمُ ٱلنَّارُ وَ لَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ ٱلَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا ٱلْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ ٱلْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ ٱلْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمُ ٱلْآيَاتِ وَ ٱللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾ وَ إِذَا بَلَغَ ٱلْأَطْفَالُ مِنكُمُ ٱلْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا ٱسْتَأْذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ ٱللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾ وَ ٱلْقَوَاعِدُ مِنَ ٱلنِّسَاءِ ٱللَّاتِي لَايَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ ٱللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾ لَيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ ٱللهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمُ ٱلْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ

یَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۶۲﴾ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۶۳﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۶۴﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای توانا منافقین و اوصاف زشت آنان را یادآور شد، به دنبال آن به ذکر فریب و نیرنگ و ناپاکی مکنون در نهاد آنان پرداخته و یادآور شده است که آنها مؤکدترین و محکم‌ترین قسم‌ها را بر زبان می‌آورند، و با برحذر داشتن مسلمانان از تبعیت و دنباله‌روی از منافقین، سوره را خاتمه می‌دهد.

معنی لغات: ﴿الحلم﴾ احتلام شدن در خواب. در قاموس گفته است: حلم یعنی رؤیا. جمع آن احلام است. و حلم و احتلام به معنی جماع در خواب است.[۱] و راغب گفته است: حلم یعنی زمان بلوغ؛ زیرا کسی که به چنین سنی می‌رسد باید در برابر بسیاری از گرایش‌ها و تمایلات درونی صبر و شکیبایی پیشه کند.[۲] ﴿القواعد﴾ جمع قاعد و بدون «تاء» می‌باشد؛ زیرا مانند حائض و طامث به زنان اختصاص دارد؛ یعنی زنانی که دیگر از سن ازدواج گذشته‌اند و بچه به دنیا نمی‌آورند. ﴿أشتاتاً﴾ متفرق و دسته دسته. جمع شت به معنی پراکنده است. ﴿يتسللون﴾ تسلُّل یعنی دزدکی بیرون رفتن. «إنسلّ و تسلّل»؛

۱ـ قاموس المحیط.

۲ـ مفردات راغب اصفهانی.

یعنی به طور پنهانی بیرون رفت. ﴿لواذاً﴾ از بیم دیده شدن خود را در پناه چیزی قرار دهد.

سبب نزول: روایت شده است که: پیامبرﷺ در موقع ظهر غلامی را به نام مدلج نزد عمر بن الخطابؓ فرستاد که او را نزد پیامبرﷺ بخواند، غلام در را زد و وارد شد، عمر از خواب بیدار شد و بدنش نمایان گشت و گفت: ای کاش! خداوند فرزندان و زنان و غلامان ما را از ورود بدون اجازه در چنین اوقاتی منع می‌فرمود. سپس با عجله نزد پیامبرﷺ شتافت و دید آیه‌ی ﴿یا أیها الذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکت أیمانکم...﴾ نازل شده است، عمر سجده‌ی شکر را به جا آورد.[1]

تفسیر: ﴿و أقسموا بالله جهد أیمانهم﴾ منافقان قسم سخت و مغلظ یاد کردند که: ﴿لئن أمرتهم لیخرجن﴾ اگر به آنها امر کنی که به جهاد بروند، حتماً با تو بیرون می‌آیند، مقاتل گفته است: بعد از این‌که خدا امتناع و روگردانی منافقان را از حکم پیامبرﷺ یادآور شد، آنها آمدند و گفتند: اگر به ما دستور می‌دادی سرزمین و دیار و زن و فرزندان خود را رها می‌کردیم و به جهاد می‌رفتیم، که آیه‌ی[2] ﴿قل لا تقسموا﴾ نازل شد. یعنی قسم نخورید؛ چون قسمتان دروغ است. ﴿طاعة معروفة﴾ فرمانبری شما از خدا و پیامبر معلوم است که به زبان است نه قلبی، و گفتن است نه عمل. ﴿إن الله خبیر بما تعملون﴾ خدا بینا و بصیر است و نهان و مقاصد شما بر او پوشیده نیست. ﴿قل أطیعوا الله و أطیعوا الرسول﴾ بگو: با نیت خالص و ترک نفاق از خدا اطاعت کنید، و با اجابت فرمان و پیروی از هدایت و ارشادش، از پیامبرﷺ فرمان ببرید. ﴿فإن تولوا﴾ پس اگر از طاعتش امتناع ورزیده و روگردان شوید. ﴿فإنما علیه ما حمل﴾ بدانید که فقط بر پیامبر ابلاغ رسالت واجب است. ﴿و علیکم ما حملتم﴾ و بر شما اطاعت امر و گوش فرا دادن به

۱ـ تفسیر آلوسی ۲۰۹/۱۸.
۲ـ حاشیه‌ی شیخ‌زاده ۴۳۵/۳.

دستورات و پیروی از فرمانش، واجب است. **﴿و إن تطیعوه تهتدوا﴾** اگر فرمانش را اجرا کنید به راه نیکبختی و رستگاری راهیاب شده‌اید. **﴿و ما علی الرسول إلا البلاغ المبین﴾** جز تبلیغ روشن برای ملت چیزی بر او نیست و زیانی متوجه او نمی شود اگرچه شما به مخالفت و نافرمانی برخیزید؛ چون او رسالت را تبلیغ و امانت را انجام داده است. **﴿وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات﴾** خدا به مؤمنانی که عمل صالح و ایمان را هر دو دارند، وعده داده است که: **﴿لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم﴾** زمین به ارث به آنها می‌رسد و آنان را جانشین بر زمین می‌کند که مانند شاهان در ملک خود دخل و تصرف داشته باشند، همان‌طور که سرزمین و دیار کفار را به تصرف مؤمنان قبل از آنان در آورده بود، مفسران گفته‌اند: وقتی پیامبر و یارانش به مدینه آمدند، تمام اعراب از در دشمنی با آنها در آمدند، که آنها ناچار بودند شب و روز مسلح باشند، اعراب می‌گفتند: می‌بینید ما زندگی می‌کنیم، حتی شب‌ها آسوده و آرام و مطمئن می‌خوابیم و به جز از خدا از هیچ کس نمی‌ترسیم؟ آنگاه همین آیه نازل شد.[۱] این وعده‌ای بود که فتح مشرق و مغرب برای این ملت، درستی و صدق آن را ثابت و نمایان ساخت. و در حدیث نیز چنین مژده‌ای آمده است. پیامبرﷺ فرمود: «خدا زمین را برایم جمع کرد به طوری که مشرق و مغرب آن را می‌دیدم، و هر آینه مالکیت امتم تا آنجا گسترش خواهد یافت»[۲] **﴿و لیمکنن لهم دینهم الذین ارتضی لهم﴾** و دین آنان را ـ یعنی دین اسلام را ـ که خدا راضی است آن را بپذیرند، با قدرت و استوار و غالب بر تمام ادیان قرار خواهد داد. **﴿و لیبدلنهم من بعد خوفهم أمنا﴾** و حال و وضع آنان را از بیم هراس و آشفتگی به امنیت و اسایش و استقرار تبدیل می‌کند، که فرموده است: **﴿و آمنهم من خوف﴾**. **﴿یعبدوننی و لا یشرکون بی شیئاً﴾** به عنوان تعلل برای جانشینی بر زمین از آنها تمجید به عمل آمده

۱ـ زاد المسیر ۶/ ۵۷.

۲ـ روایت از مسلم.

است. یعنی مرا یگانه دانسته و مخلصانه مرا پرستش می‌کنند و غیر از مـن خـدایـی را پرستش نمی‌کنند. ﴿و من کفر بعد ذلك﴾ هر کس سپاسگزاری این نعمت‌ها را انکار کند، ﴿فأولئك هم الفاسقون﴾ آنها از اطاعت و فرمان خدا بیرون آمده و از فرمان خدا نافرمانی کرده‌اند. ابوالعالیه گفته است: یعنی هر کس به این نعمت ناسپاس باشد، و به معنی کفر به خدا نیست. طبری گفته است: به تأویل بیشتر شبیه است؛ زیرا خدا وعده‌ی اعطای موارد مذکور در این آیه را به این امت داده است. آنگاه گفته است: ﴿و من کفر﴾ یعنی به این نعمت ناسپاس باشد، ﴿فأولئك هم الفاسقون﴾. ﴿و أقیموا الصلاة و آتوا الزکـاة﴾ ای مؤمنان! نماز را اقامه کنید و زکات را به کاملترین شکل که مورد رضایت خدا باشد اداء نمایید. ﴿و أطیعوا الرسول لعلکم ترحمون﴾ به امید رحمت خدا در سایر مـوارد از پیامبرﷺ اطاعت کنید. ﴿لا تحسبن الذین کفروا معجزین فی الأرض﴾ از پیامبرﷺ دلجویی به عمل آورده و وعده‌ی پیروزی و توفیق را به او داده است. یعنی ای محمد! گمان مبر آن کافران که با شما به دشمنی برخاسته و تو را تکذیب می‌کنند، در این دنیا خدا را ناتوان و درمانده کرده‌اند، بلکه خدا در هر زمان و مکان بر آنان تسلط و قدرت دارد. ﴿و مأواهم النار﴾ سرانجامشان آتش دوزخ است. ﴿و لبئس المصیر﴾ بد سرانجام و عاقبتی است آن‌که به سویش در حرکتند! ﴿یا أیها الذین آمـنوا لیسـتأذنکم الذیـن ملکت أیمـانکم﴾ ای مؤمنانی که خدا و پیامبر را تصدیق می‌کنید و شریعت اسلام را به عنوان نظام و برنامه و حکم، به طور یقین می‌پذیرید! به بندگان و کنیزان زر خرید خود بگویید که موقع آمدن نزد شما، اجازه بگیرند. ﴿و الذین لم یبلغوا الحلم منکم﴾ و اطفال نابالغ خودتان که به سن مردان نرسیده‌اند، نیز اجازه بگیرند. ﴿ثلاث مرات﴾ در سه وقت اجازه بگیرند: ﴿من قبل صلاة الفجر﴾ در موقع شب که وقت خواب و آسایش شماست. ﴿و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة﴾ و در موقع نیمروز زمانی کـه بـرای خـواب نـیمه روزی لباس را در می‌آورید. ﴿و من بعد صلاة العشاء﴾ و موقعی که می‌خواهید به بستر

خواب بروید. ﴿ثلاث عورات لکم﴾ در این سه موقع پوشیدگی و ستر شما به هم می‌خورد. و در این سه موقع عورت شما غالباً نمایان و ناپوشیده می‌باشد، بنابراین به بردگان و خدمتکاران و اطفال خود بیاموزید که در این اوقات بدون اجازه و سرزده نزد شما نیایند. ﴿لیس علیکم و لا علیهم جناح بعدهن﴾ در غیر این اوقات اگر برده و کنیزان و اطفال شما بدون اجازه نزد شما بیایند، بر شما و بر آنان گناه و عتاب و ایرادی نیست. ﴿طوافون علیکم بعضکم علی بعض﴾؛ چون آنها خدمتکار شما هستند، و برای انجام خدمت نزد شما آمد و رفت دارند، می‌آیند و می‌روند. ابوحیان گفته است: جز در آن سه موقع می‌آیند، وارد منزل شما می‌شوند و بامدادان و شامگاهان در رفت و آمدند.[1] ﴿کذلك یبین الله لکم الآیات﴾ بدین‌ترتیب خدا امور شریعت و دین را برایتان بیان می‌کند تا آن را به‌کار گیرید. ﴿و الله علیم حکیم﴾ به امور خلق خود آگاه و در تدبیر آن حکیم است. ﴿و إذا بلغ الأطفال منکم الحلم﴾ وقتی اطفال صغیر به سن مردان و حد تکلیف رسیدند، ﴿فلیستأذنوا کما استأذن الذین من قبلهم﴾ ادب والا را به آنها بیاموزید که آنها نیز مانند مردان در تمام اوقات اجازه‌ی ورود بگیرند. ﴿کذلك یبین الله لکم آیاته﴾ این چنین شریعت و امور دین را برایتان به تفصیل بیان می‌کند. ﴿و الله علیم حکیم﴾ به خلق خود آگاه و در تشریع حکیم است. بیضاوی گفته است: به منظور تأکید و مبالغه در امر اجازه گرفتن آن را به تکرار آورده است.[2] ﴿و القواعد من النساء﴾ پیرزنانی که به سبب پیری از تمایل و هوس ازدواج باز ایستاده‌اند، ﴿اللاتی لایرجون نکاحا﴾ که آرزوی ازدواج را ندارند، و بدان تمایل ندارند؛ زیرا انگیزه‌ی هوس و شهوتشان از بین رفته است. ﴿فلیس علیهن جناح أن یضعن ثیابهن﴾ اگر قسمتی از لباس خود را از قبیل چادر نماز و بالاپوش اضافی بردارند و با لباس معمولی که جلب نظر نمی‌کند در بین مردان ظاهر شوند،

۱ـ البحر ۶/۴۷۲.

۲ـ بیضاوی ۲/۶۲.

گناه و مانعی ندارد. ﴿و غیر متبرجات بزینة﴾ در صورتی که زر و زیور خود را نمایان نسازند، تا مورد توجه قرار گیرند. ابوحیان گفته است: تبرج در حقیقت عبارت است از نشان دادن چیزی که پنهان کردنش واجب باشد و بسی از پیره زال‌ها حریصند که نشان دهند دارای جمالند.[1] ﴿و أن یستعففن خیر لهن﴾ و اگر با پوشیدن بالاپوش بسان زنان جوان، به عفت رو آورند، برایشان بهتر و برازنده‌تر است و مبالغه در پوشش و عفت‌گرایی برای آنان نیکوتر و در نزد خدا پاکیزه‌تر است. ﴿و الله سمیع علیم﴾ خدا نهان ضمیر و نفس را می‌داند و هر کس را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد. در این بیان هم وعده و هم برحذر داشتن مکنون است. ﴿لیس علی الأعمی حرج و لا علی الأعرج حرج و لا علی المریض حرج﴾ بر دارندگان عذر یعنی نابینا و لنگ و بیمار عیب و ایرادی نیست و گناه ندارد به جهاد نروند؛ زیرا ضعیفند و ناتوان.[2] ﴿و لا علی أنفسکم أن تأکلوا من بیوتکم﴾ ای انسان‌ها! مانعی نیست از مال عیال و همسر خود بخورید. بیضاوی گفته است: خانه‌ی فرزندان را نیز شامل می‌شود؛ چون خانه‌ی فرزند مانند خانه‌ی خود انسان است، و در حدیث آمده است: «پاکترین چیزی که انسان آن را می‌خورد، عبارت است از نتیجه‌ی کسبش و فرزند جزو کسب انسان است».[3] ﴿أو بیوت آبائکم أو بیت أمهاتکم أو بیوت إخوانکم أو بیوت أخواتکم أو بیوت أعمامکم أو بیوت عماتکم أو بیوت أخوالکم أو بیوت خالاتکم﴾ خوردن از اموال آن خویشاوندان یا منزل پدراتتان یا منزل مادران یا منزل برادران یا منزل خواهرانتان یا منزل عموهایتان و منزل عمه‌ها و خاله‌هایتان گناه و ایراد ندارد. رازی گفته است: ظاهراً اباحه‌ی خوردن بر اجازه متوقف نیست؛ زیرا آنها به

۱ـ البحر ۶/ ۴۷۳.

۲ـ این نظر حسن و ابن زید است و ظاهر همان است. صاحب البحر و کشاف نیز آن را پذیرفته‌اند. و گویا منظور این است که مانعی نیست اصحاب عذر با افراد سالم غذا بخورند و طبری و رازی بر آنند.

۳ـ بیضاوی ۲/ ۶۳.

طیب‌خاطر به خویشاوندان غذا می‌دهند.[۱] ﴿أو ما ملكتم مفاتحه﴾ یا خانه‌هایی که به عنوان امین کلید آنها را در دست دارید در غیاب صاحبان آنها از آن بخورید. حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها گفته است: مسلمانان با پیامبر ﷺ به جهاد می‌رفتند، و کلید خانه‌های خود را به محافظان آنها می‌دادند، و می‌گفتند: خوردن از آن را برایتان حلال کردیم و می‌توانید از آن بخورید، اما آنها می‌گفتند: برای ما حلال نیست از آن بخوریم؛ چون آن را به طیب‌خاطر حلال نکرده‌اند، ما فقط امین می‌باشیم تا این‌که آیه‌ی ﴿أو ما ملكتم مفاتحه﴾ نازل شد.[۲] ﴿أو صديقكم﴾ یا منزل دوستان و یارانتان. قتاده گفته است وقتی وارد خانه‌ی دوستت شدی گناهی ندارد بدون اجازه چیزی بخوری. ﴿ليس عليكم جناح أن تأكلوا جميعا أو اشتاتاً﴾ گناه و ایرادی بر شما نیست که به صورت دسته جمعی بخورید یا به صورت پراکنده. مفسران گفته‌اند: آیه درباره‌ی طایفه‌ای از کنانه نازل شده است، مردان آنها عادت داشتند به تنهایی غذا نخورند، اگر یک نفر همخوانی نمی‌یافت تمام روز بدون غذا می‌ماند و چیزی نمی‌خورد و چه بسا شتر شیرده داشت، اما تا یکی پیدا نمی‌شد که با او شیر بنوشد، او نمی‌نوشید، آنگاه خدای متعال به آنها ابلاغ فرمود: اگر انسان به تنهایی غذا بخورد، گناه و مانعی ندارد. ﴿فإذا دخلتم بيوتا فسلموا على أنفسكم﴾ وقتی وارد منزلی مسکونی شدید، به حاضران سلام کنید. ﴿تحية من عندالله مباركة طيبة﴾ به آنها سلام اسلامی یعنی «السلام علیکم» بدهید که سلامی پر برکت و پاک است که خدا آن را برای بندگان مقرر فرموده است. قرطبی گفته است: آن را به مبارک توصیف کرده است؛ چون شامل دعا و جلب محبت است. آن را به طیب توصیف کرده است؛ چون شنونده آن را نیکو می‌یابد.[۳] ﴿كذلك يبين الله لكم الآيات لعلكم تعقلون﴾ ابن‌کثیر

۱ـ تفسیر کبیر ۳۶/۲۴.
۲ـ ابن‌کثیر ۲۱۹/۲.
۳ـ قرطبی ۳۱۹/۱۲.

گفته است: بعد از این‌که خدای منان در این سوره‌ی شریف احکام استوار را یادآور شد و شرایع مبرم و پا برجا را ذکر کرد، به بندگانش تذکر داد که برای آنان آیات و دلایل روشن و شافی را بیان می‌کند، تا در آن اندیشیده و سر عقل بیایند.[1] **﴿إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله﴾** مؤمنان کامل ایمان افرادی هستند که خدا و پیامبر را به طور قطع و یقین قبول دارند و در مورد آن شک و تردیدی ندارند. **﴿وإذا كانوا معه على أمر جامع﴾** وقتی موضوعی مهم مطرح باشد که متضمن مصلحت مسلمانان باشد، و آنها در کنار پیامبرﷺ باشند، **﴿لم يذهبوا حتى يستأذنوه﴾** مجلس را ترک نمی‌کنند مگر این‌که اجازه بگیرند و پیامبرﷺ نیز به آنها اجازه‌ی رفتن بدهد. مفسران گفته‌اند، آیه در وقت حفر خندق نازل شده است؛ چون بعضی از مؤمنان برای انجام دادن کاری ضروری از پیامبرﷺ اجازه‌ی رفتن می‌خواستند، ولی منافقان بدون اجازه می‌رفتند. پس همین آیه در مدح مؤمنان نازل شد، و ذم منافقین را به تعریض می‌رساند. **﴿إن الذين يستأذنونك أولئك الذين يؤمنون بالله و رسوله﴾** به منظور تفخیم و تعظیم شأن و حال پیامبرﷺ مطالب مذکور قبلی را تأکید کرده است. یعنی ای محمد! آنان که از تو اجازه می‌خواهند واقعاً همان‌ها مؤمنان راستین می‌باشند. بیضاوی گفته است: به اسلوبی رساتر آن را اعاده کرده است؛ زیرا فقط قرار دادن درخواست کنندگان اجازه، به مؤمنین، عکس اسلوب اول است و با ذکر الله و رسولش تأکید اول در آن مکنون است، بنابراین مصداق و دلیل بر درستی ایمان می‌شود.[2] **﴿فاذا استأذنوك لبعض شأنهم﴾** وقتی همان مؤمنان برای ضروریات و امور مهم مربوط به خودشان از تو اجازه خواستند،[3] **﴿فأذن لمن شئت منهم﴾** به هرکس که خواستی برود، در صورت وجود حکمت و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ٦٢٠.
۲ـ حاشیه‌ی شیخ زاده بر بیضاوی ۳ / ۴۴۰.

۳ـ ابن‌عباس گفته است: در حج عمره عمر از پیامبر اجازه خواست، پیامبر به او اجازه داد و فرمود: اباحفص! از دعای خیر ما را فراموش مکن!

مصلحت، اجازه بده، ﴿و استغفر لهم الله﴾ از خدا بخواه آنان را عفو کند و ببخشاید؛ چون درخواست اجازه اگرچه به خاطر عذر هم باشد، قصور به شمار می‌آید؛ زیرا برتر داشتن کار دنیا بر کار دین است. ﴿إن الله غفور رحیم﴾ صرف‌نظرش فراوان و رحم و مهرش بی‌پایان است. ﴿لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا﴾ همان‌طور که یکدیگر را به نام می‌خوانید، پیامبر را به نام نخوانید، بلکه به منظور تفخیم مقام و منزلتش او را با نبی‌الله یا رسول الله بخوانید. ابوحیان گفته است: از آنجایی که نام بردن افراد به اسم، از آداب و رسوم عرب بدوی بود، به آنها امر شد پیامبر را محترم بدارند و او را به بهترین نام بخوانند؛ از قبیل یا رسول الله، یا نبی‌الله، مگر نه این‌که وقتی بعضی از اعراب بدوی مسلمان می‌شد، خطاب به پیامبر می‌گفت: یا محمد اما از آن نهی شدند.[۱] قتاده گفته است: خدای توانا به آنها امر کرد که او را بزرگوار و محترم بخوانند و بدارند. ﴿قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لواذا﴾ خدا آنهایی را به خوبی می‌شناسد که یواش یواش و دزدانه خود را بیرون می‌کشند و در پشت یکدیگر خود را پنهان می‌کنند تا دیده نشوند و بیرون بروند. طبری گفته است: لواذا، یعنی جماعت در پناه یکدیگر خود را پنهان و مخفی کنند. ﴿فلیحذر الذین یخالفون عن أمره﴾ آنان که با فرمان پیامبرﷺ مخالفت می‌کنند، و طریقه و روش او را رها کرده و کنار می‌نهند، باید بترسند که: ﴿أن تصیبهم فتنه أو یصیبهم عذاب ألیم﴾ در دینا سختی و مشکلی بس بزرگ برایشان پیش آید یا در آخرت به عذابی دردناک گرفتار آیند. ﴿ألا إن لله ما فی السموات و الأرض﴾ نیک بدانید که تمام موجودات آسمان و زمین از لحاظ خلق و ملکیت و بندگی، به خدا تعلق دارند. ﴿قد یعلم ما أنتم علیه﴾ می‌داند در نهاد شما ایمان مستقر است یا نفاق، اخلاص مکنون است یا ریا؟ ﴿و یوم یرجعون إلیه فینبئهم بما عملوا﴾ روز قیامت عموماً

۱ـ البحر ٦/٤٧٦.

نزد او برمی‌گردند. آنان را از اعمال کوچک و بزرگ و جلیل و حقیرشان در این دنیا با خبر می‌کند و همه را برابر عملشان پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿و الله بکلّ شیء علیم﴾ هیچ امری از او نهان نیست؛ زیرا خالق و مالک همه چیز است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿جهد أیمانهم﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است. سوگندی را که منافقان به طور مؤکد بر زبان جاری می‌کنند به طریق استعاره به فردی تشبیه کرده است که برای رسیدن به اهداف سخت در تلاش است که توانش را ندارد و آخرین نیرو و سعی و توان خود را در آن به کار می‌برد.

۲ـ ﴿علیه ما حمل و علیکم ما حملتم﴾ شامل مشاکلة می‌باشد؛ یعنی تبلیغ بر او می‌باشد و تحمل بار گناه تکذیب بر شما.

۳ـ ﴿من بعد خوفهم أمنا﴾ و ﴿جمیعا أو أشتاتاً﴾ متضمن طباق است.

۴ـ ﴿لیس علی الأعمی حرج و لا علی الأعرج حرج و لا علی المریض حرج﴾ تکرار لفظ حرج موجب اطناب شد و از این طریق حکم را در اذهان مستقر می‌گرداند.

۵ـ ﴿غفور رحیم﴾ شامل صیغه‌ی مبالغه می‌باشد.

فواید: بعضی از سلف گفته‌اند: هر کس سنت را بر گفتار و کردار خود حاکم نماید، گفتارش سرشار از حکمت خواهد شد. و هر کس هوی و هوس را بر گفتار و کردار خود حاکم سازد، جز بدعت چیزی بر زبانش جاری نخواهد شد؛ چرا که خداوند فرموده است: ﴿و إن تطیعوه تهتدوا﴾.[1]

لطیفه: به یک نفر گفتند: برادرت را بیشتر دوست داری یا دوستت را؟ گفت: اگر برادرم دوستم نباشد او را دوست ندارم. و ابن‌عباس گفته است: دوست از خویش و نزدیک، نزدیکتر است. مگر نمی‌بینی وقتی دوزخیان فریاد کمک بر می‌دارند می‌گویند:

۱ـ زادالمسیر ۶/ ۵۷.

﴿فما لنا من شافعين و لا صديق حميم﴾ اما از پدران و مادران کمک و یاری نخواسته‌اند.[1]

یادآوری: برای بعضی از اعراب ننگ و سرافکندگی بود که به تنهایی غذا بخورد، و تا همخوانی پیدا نمی‌کردند همچنان گرسنه می‌ماندند. این امر در مورد حاتم شهرت دارد، که گفته است:

إذا ما صنعتِ الزاد فالتمسي له أكيلاً فإني لستُ آكله وحدي

«وقتی توشه فراهم کردی کسی را بجوی که آن را بخورد؛ چون من به تنهایی آن را نمی‌خورم».

این هم از افتخارات عرب است که به سخاوت و بخشش و مهمان‌نوازی مشهورند.

* * *

۱ـ البحر المحیط ۶۱/ ۴۷۴.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی فرقان در مکه نازل شده و به امور عقیده و ایدئولوژی می‌پردازد و شبهات مشرکین را پیرامون رسالت حضرت محمد ﷺ و قرآن کریم بررسی و برطرف می‌کند. محور سوره، اثبات صدق قرآن و درستی رسالت حضرت محمد ﷺ و ایمان به زنده شدن و روز جزا می‌باشد. و به منظور پند و اندرز قصه‌هایی را نیز در ضمن دارد.

* سوره با بحث پیرامون قرآن شروع شده است. مشرکان برای ضربه زدن و تکذیب آیات آن از به‌کار گرفتن هر مهارت و فنی دریغ نورزیدند؛ مثلاً زمانی می‌گفتند: قرآن افسانه‌های روزگاران گذشته است، وگاهی می‌گفتند: ساخته‌ی دست محمد است و بعضی از اهل کتاب او را یاری داده‌اند، وگاهی نیز می‌گفتند: قرآن سحری است آشکار. اما خدای متعال تصورات دروغین آنها را مردود دانست و این اوهام باطل و ناروای آنها را ردکرده و دلایل و براهینی اقامه کرده است که از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. سپس پیرامون موضوع رسالت داد سخن داده است، که مدت‌های مدید مشرکان معاند در بحث پیرامون آن فرو رفته بودند و پیشنهاد می‌کردند که پیامبر باید فرشته باشد نه انسان. آنان می‌گفتند: به فرض این‌که پیامبر انسان هم باشد، رسالت مخصوص اهل جاه و منزلت و ثروت است. در نتیجه پیامبر باید انسانی ثروتمند و بزرگ باشد، نه بینوای یتیم. خدای متعال با دلایل قاطع این شبهات را رد و حجت کوبنده اقامه کرده و کمر باطل و ناروا را شکسته است.

* بعد از آن، اوضاع و احوال بعضی از مشرکین را بیان کرده است، که با حق آشنایی پیدا کرده و آن را پذیرفتند اما بعداً به عقب برگشتند. از جمله «عقبه بن ابی معیط» را یادآور شده است که مسلمان شد اما به سبب دوست بدبختش، «ابی بن خلف» مرتد شد، و قرآن کریم او را «ظالم» نامید: ﴿و یوم یعض الظالم علی یدیه﴾، و دوستش شیطان نام گرفت.

* در لابلای آیات سوره‌ی مبارک فرقان، ذکری اجمالی از بعضی از پیامبرانﷺ و اقوام تکذیب‌کننده‌ی آنها به میان آمده است. و عذاب و آزاری که در نتیجه‌ی گردنکشی و تکذیب پیامبران، آنها را فرا می‌گیرد، بیان شده است. از جمله قوم نوح، عاد، ثمود، اصحاب رس، قوم لوط و دیگر اقوام کافر و منکر را می‌توان نام برد. همچنین سوره درباره‌ی دلایل قدرت و یگانگی خدا و درباره‌ی صنایع شگفت‌انگیز در عالم هستی، داد سخن داده است، عالم هستی‌ای که یکی از آثار قدرت خدا و یکی از گواهان بر عظمت و شکوه او به شمار می‌آید.

* سوره با بیان صفات بندگان خدای رحمان، و اخلاق پسندیده‌ای که از جانب خدا به آنان عطا شده است خاتمه یافته است. بندگانی که به سبب آن صفات ستوده، استحقاق پاداش بزرگ در بهشت را دارند.

نامگذاری سوره: به این سبب سوره‌ی شریف به «سوره‌ی فرقان» موسوم شده است که خدای متعال از این کتاب پرافتخار در آن ذکری به میان آورده است، کتابی که آن را بر بنده‌ی خود، محمد نازل کرد و بزرگترین نعمت بر انسانیت به شمار می‌آید؛ زیرا نوری است پرفروغ و درخششی است که خدا به وسیله‌ی آن حق و باطل و تاریکی و روشنایی و کفر و ایمان را از هم جدا کرده است. از این رو شایسته است که به فرقان موسوم گردد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً ﴿۱﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ
السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُن لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ
فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً ﴿۲﴾ وَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ
لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً ﴿۳﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ هٰذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْماً وَزُوراً ﴿۴﴾ وَ قَالُوا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً ﴿۵﴾ قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ
فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۶﴾ وَ قَالُوا مَالِ هٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ
وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً ﴿۷﴾ أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ
تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْحُوراً ﴿۸﴾ انظُرْ كَيْفَ
ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ﴿۹﴾ تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً
مِّن ذٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ يَجْعَل لَكَ قُصُوراً ﴿۱۰﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ
وَ أَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً ﴿۱۱﴾ إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً ﴿۱۲﴾
وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوراً ﴿۱۳﴾ لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَ
ادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً ﴿۱۴﴾ قُلْ أَذٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ
مَصِيراً ﴿۱۵﴾ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولاً ﴿۱۶﴾ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ
وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ فَيَقُولُ أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هٰؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿۱۷﴾
قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلٰكِن مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ
حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْماً بُوراً ﴿۱۸﴾ فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفاً
وَلَا نَصْراً وَ مَن يَظْلِم مِنكُمْ نُذِقْهُ عَذَاباً كَبِيراً ﴿۱۹﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ

لَيَأْكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي ٱلْأَسْوَاقِ وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيراً ﴿٢٠﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**تبارك**﴾ از برکت به معنی وفور و فراوانی خیر است، و به معنی تمجید و ستایش و تعظیم نیز می آید، شاعر گفته است:

تبارك لا معط لشيءٍ منعته — و ليس لما أعطيت يا رب مانع[1]

«عظمت از آن تو می‌باشد، چیزی را که منع کنی عطاکننده ندارد و هیچ کس قدرت منع چیزی را ندارد که تو عطا کرده‌ای».

﴿**نذیراً**﴾ برحذر دارنده از نابودی. ﴿**نشوراً**﴾ نشور یعنی زنده کردن بعد از مرگ. ﴿**مقرنین**﴾ بسته شده، به زنجیر کشیده شده. عمرو بن کلثوم گفته است:

فابوا بالنهاب و بالسبایا — و أُبنا بالملوك مقرّنينا[2]

«آنها با تاراج و اسیران برگشتند ولی ما با شاهان به زنجیر کشیده باز آمدیم».

﴿**ثبوراً**﴾ هلاک و نابودی. ﴿**بوراً**﴾ از بوار به معنی نابودی است. ابو عبیده گفته است: رجل بور، رجال بور؛ یعنی مردانی که هلاک شدند.[3]

تفسیر: ﴿**تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده**﴾ شکوه و عظمت و وفور خیر از آن خدا است که قرآن عظیم، آن جداکننده‌ی حق و باطل را بر بنده‌اش، محمد نازل کرد. ﴿**لیکون للعالمین نذیراً**﴾ تا محمد برای عموم جهانیان پیامبر باشد و آنان را از عذاب خدا برحذر دارد. ﴿**الذی له ملك السموات و الأرض**﴾ خدای متعالی که فرمانروایی و مالکیت

۱ـ شعر از طرماح است و نگاه کن به البحر ٦/ ۴۸۰. ۲ـ قرطبی ۱۳/ ۸.

۳ـ تفسیر کبیر ۲۴/ ٦۳.

تمام موجودات آسمان‌ها و زمین از آن اوست. **﴿و لم یتخذ ولداً﴾** و آن‌طور که یهود و نصاری گمان برده‌اند فرزندی ندارد. **﴿و لم یکن له شریك فی الملك﴾** و آن‌طور که بت‌پرستان می‌پندارند، خدای دیگر همراه او نیست. **﴿و خلق کل شيء فقدره تقدیراً﴾** همه چیز را با قدرت و اراده‌ی خود مستحکم و استوار آفریده است. در التسهیل آمده است: خلق یعنی به وجود آوردنِ از عدم، و تقدیر یعنی استحکام در ساختار و این‌که هر آفریده‌ای با توجه به شرایط زمانی و مکانی آن از آفرینش خاصی برخوردار باشد و مصالح و منافع و مدت زمان حیات وی معین و مشخص گردد.[۱] و رازی گفته است: خدای سبحان خود را به چهار نوع صفت از صفات کبریا توصیف کرده است: اول، این‌که مالک آسمان و زمین است. دوم، این‌که فقط او معبود است. سوم، این‌که الوهیت فقط از آن اوست. چهارم، این‌که در خلقت جهان آفرینش تدبیر و حکمت به خرج داده است.[۲] **﴿و اتخذوا من دونه آلهة﴾** مشرکین به غیر خدا به پرستش بت‌ها پرداختند. **﴿لایخلقون شیئاً و هم یخلقون﴾** خدایانی که به هیچ‌وجه قدرت خلق چیزی را ندارند، بلکه خود مصنوع و مخلوقند و آنها را تراشیده‌اند. پس چگونه خدا می‌شوند؟! **﴿و لا یملکون لأنفسهم ضراً و لا نفعاً﴾** و قدرت دفع ضرر از خود و جلب سود برای خود را ندارند. **﴿و لا یملکون موتاً و لا حیاة و لا نشوراً﴾** قدرت کشتن احدی را ندارند و توانایی زنده کردن موجودی را ندارند. و قدرت زنده کردن دوباره‌ی هیچ یک از مردگان را ندارند. زمخشری گفته است: یعنی آنها پرستش خدایانی را بر پرستش خدا ترجیح داده‌اند که توانایی هیچ کاری را ندارند. وقتی آنها از دفع ضرر و جلب منفعت برای خود ناتوانند، امری که در قدرت بندگان می‌باشد، پس، از زنده کردن مرده که فقط در قبضه‌ی قدرت خدا قرار دارد ناتوان‌ترند.[۳]

۱ـ التسهیل ۷۴/۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۴۶/۲۴.
۳ـ کشاف ۱۱۵/۳.

﴿و قال الذين كفروا إن هذا إلا إفك افتراه﴾ کفار قریش می‌گفتند: این قرآن جز دروغ چیزی نیست که محمد آن را خود ساخته و آورده است. ﴿و أعانه عليه قوم آخرون﴾ و جمعی از اهل کتاب در این امر او را یاری داده‌اند. ﴿فقد جاءوا ظلما و زورا﴾ از روی ستم و بهتان و افترا چیزی را از خود در آورده‌اند؛ چون به گمان آنها یک نفر عرب از یک عجم، گفتار و کلامی عربی دریافت می‌کند که فصاحتش تمام فصیحان عرب را درمانده کرده است. بنابراین گفته و گمان آنها دروغ و ناروای محض است. ﴿و قالوا أساطير الأولين اكتتبها﴾ در مورد قرآن می‌گفتند: افسانه و خرافات ملت‌های پیشین است که محمد دستور داده است آن را برایش بنویسند. ﴿فهی تملى عليه بكرة و أصيلا﴾ بامدادان و شامگاهان آن را بر او می‌خوانند تا آن را ضبط و حفظ کند. ابن‌عباس گفته است: گویندگان این سخن عبارتند از: «نضر بن حارث» و پیروانش. و افک یعنی بدترین دروغ.[1] ﴿قل أنزله الذی يعلم السر فی السموات و الأرض﴾ بدین‌وسیله تمام گمان‌های آنها را رد می‌کند. یعنی ای محمد! بگو: خدای دانا و توانا آن را نازل کرده است که هیچ چیز در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست. ﴿إنه كان غفورا رحيما﴾ خدای قادر در کیفر و عقوبت شما تعجیل نمی‌کند، بلکه به عنوان دلسوزی و رحم به حال شما مهلت می‌دهد؛ زیرا میدان بخشودگیش وسیع و نسبت به بندگانش مهربان است. ﴿و قالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الأسواق﴾ مشرکان می‌گفتند: این چه پیامبری است که مانند ما غذا می‌خورد و مانند ما به دنبال کسب معاش در بازار می‌گردد؟ او نه فرشته است و نه پادشاه؛ زیرا فرشته خوراک نمی‌خورد و پادشاه در بازار رفت و آمد ندارد. در گفته‌ی ﴿ما لهذا الرسول﴾ علاوه بر این‌که او را انکار می‌کنند متضمن مسخره و استهزا نیز هست. ﴿لولا أنزل إليه ملك فيكون معه نذيرا﴾ مگر نمی‌شد خدا با او فرشته‌ای را مبعوث کند تا

۱- البحر ۶/ ۴۸۱.

بر صدق ادعایش گواه باشد! ﴿أو یلق إلیه کنز﴾ یا گنج و خزانه‌ای از آسمان برایش بیاید که از آن کمک بگیرد و از طلب معاش بی‌نیاز شود؟ ﴿أو تکون له جنة یأکل منها﴾ یا دارای باغی باشد و از میوه‌ی آن بخورد و استفاده کند؟ ﴿و قال الظالمون إن تتبعون إلا رجلا مسحورا﴾ کافران می‌گفتند: ای گروه مؤمنان! شما فقط از یک انسان افسون شده پیروی می‌کنید که عقلش را از دست داده است و گمان می‌کند پیامبر خدا می‌باشد. ﴿انظر کیف ضربوا لك الأمثال فضلوا﴾ ای محمد! نگاه کن چگونه درباره‌ی تو آن سخنان عجیب را به زبان می‌رانند، که به دلیل غیرواقعی بودن همچون «ضرب المثل» می‌ماند. و بنگر که چگونه آن صفات ناروا را از خود در آورده‌اند، در نتیجه از راه هدایت در رفته و گمراه شده‌اند. ﴿فلا یستطیعون سبیلا﴾ پس بعد از این‌که به سبب تکذیب تو و انکار رسالت تو از راه حق گمراه گشتند، دیگر راهی به سوی حق نمی‌یابند. برای پیامبر ﷺ پنج صفت را ذکر کردند و معتقد بودند این صفات مخل رسالت می‌باشند؛ زیرا آنها گمان می‌کردند که پیامبر باید در جسم و بدن بر دیگران برتری داشته باشد، و این اوج نادانی و سفاهت است. خدا به دو صورت سخن پوچ آنهارا ردکرده است: اول، متعجب ساختن پیامبر ﷺ از تناقضاتشان؛ چرا که گاهی می‌گفتند شاعر است و زمانی می‌گفتند ساحر است و زمانی هم می‌گفتند دیوانه است. تا جایی که سخنان بی‌پایه و اساس و نادرست به دلیل عجیب و غریب بودنش به صورت «ضرب المثل» در آمده است. دوم، اگر خدا می‌خواست چیزهای بهتر از موارد پیشنهاد شده توسط آنان را به پیامبر خود عطا می‌کرد. و از آنچه آنها تصورش را می‌کردند، بهتر و مهمتر به او می‌داد. و منظور از گفته‌ی ﴿تبارك الذی إن شاء جعل لك خیرا من ذلك﴾ نیز همین است. یعنی شکوه و عظمت از آن خدای کبیر و جلیل است که اگر می‌خواست، از نعمت‌های دنیا، بهتر از آن برایت قرار می‌داد که آنها گفته‌اند. ﴿جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ اگر خدا می‌خواست باغ‌ها و بستان‌های متعدد به تو عطا می‌کرد که در آن نهرهای آب زلال و گوارا جاری است. آری!

باغ‌ها به تو عطا می‌کرد، نه آنچنان که آنها می‌گفتند: چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟! ﴿و یجعل لك قصورا﴾ و اضافه بر آن باغ‌ها، قصرهای بلند و باشکوه مانند کاخ شاهان، به تو عطا می‌کرد. ضحاک گفته است: وقتی مشرکین بینوایی را برای پیامبر عار و ننگ قلمداد کردند، پیامبر اندوهبار شد، آنگاه جبرئیل نزد او آمد و او را دلداری داد، در آن هنگام که سرگرم صحبت کردن با جبرئیل بود، ناگهان دری از آسمان گشوده شد، آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! مژده باد این رضوان خزانه‌دار بهشت است. از جانب خدایت آمده است که تو را راضی کند. آنگاه رضوان بر پیامبر سلام کرد و گفت: خدا تو را مخیر کرده است که «پیامبر و پادشاه باشی» یا «پیامبر و بنده‌ی خدا». با خود دسته کلیدی نورین و درخشان داشت. سپس گفت: این کلید گنجینه‌های زمین می‌باشند. پیامبرﷺ به جبرئیل نگاه کرد و با او مشورت نمود، اما جبرئیل با دست اشاره کرد که فروتن باشد. آنگاه پیامبرﷺ گفت: بلکه ترجیح می‌دهم که پیامبر و بنده باشم. بعد از آن تا زمانی که در قید حیات بود، آسوده خوراکی نخورد.[1] ﴿بل کذبوا بالساعة﴾ بلکه روز رستاخیز را تکذیب کردند. ﴿و أعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا﴾ و برای آنکه آخرت را تکذیب می‌کند، آتشی بس سوزان را تدارک دیده‌ایم. طبری گفته است: یعنی مشرکان به خاطر این‌که خوراک می‌خوری و در بازار می‌گردی، خدا را تکذیب نکرده و حقیقتی را انکار نمی‌کنند که تو آورده‌ای، بلکه به این سبب است که آنها به روز رستاخیز ایمان و یقین ندارند و آن را تکذیب می‌کنند. و ما هم برای آنان که حشر را تکذیب می‌کنند، آتشی آماده داریم که بر آنان زبانه کشیده و شعله‌ور است.[2] ﴿إذا رأتهم من مکان بعید﴾ وقتی دوزخ از فاصله‌ی دور ـ فاصله‌ی پانصد سالی ـ آنها را ببیند، ﴿سمعوا لها تغیظا و زفیرا﴾ خشم و خروشی از آن می‌شنوند همانند صدای انسان به خشم آمده، و نعره‌ای مانند

۱ـ حاشیه‌ی شیخ‌زاده بر بیضاوی ۳/۴۴۴.
۲ـ طبری ۱۸/ ۱۴۰.

نعره‌ی الاغ را از آن می‌شنوند. ابن‌عباس گفته است: وقتی انسان به سوی آتش کشیده می‌شود، آتش مانند قاطری که جو را دیده است صدا در می‌آورد و نعره‌ای بر می‌کشد که همه کس از آن می‌ترسد. به خاطر ایجاد هول و هراس، «رؤیت» به ﴿من مکان بعید﴾ مقید شده است. ﴿و إذا ألقوا منها مکانا ضیقا﴾ وقتی در جهنم به جایی تنگ درافتاده می‌شوند. ابن‌عباس گفته است: جای آنان به حدی تنگ می‌شود که حتی جای نیزه انداختن نمی‌ماند.[1] ﴿مقرنین﴾ کت بسته و با زنجیر دست‌های آنان به گردنشان بسته می‌شود. ﴿دعوا هنا لك ثبورا﴾ در چنان مکانی بر خود شیون و زاری و واویلا سر داده و می‌گویند: خدا مرگمان بدهد! و برای رهایی از آزاری شدیدتر از مرگ، مرگ را آرزو می‌کنند. گفته‌اند: شدیدتر از مرگ آن است که برای رهایی از آن مرگ را آرزو کنند. ﴿لاتدعوا الیوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا﴾ امروز فقط یک‌بار مرگ را برای خود آرزو نکنید. بلکه بارها و بارها مرگ خود را بطلبید؛ زیرا عذاب و آزار سختی که در آن قرار دارید مقتضی آن است که همیشه و هر لحظه آن را آرزو کنید. بدین ترتیب آنها از قبول شدن دعا و تخفیف عذاب نومید می‌گردند. ﴿قل أذلك خیر أم جنة الخلد التی وعد المتقون﴾ ای محمد! به طریق توبیخ و سرزنش به آنها بگو: آیا این آتش زبانه کشیده بهتر است، یا بهشت جاویدان که خدا وعده‌ی آن را به پرهیزگاران داده است؟ ابن‌کثیر گفته است: خدا می‌فرماید: ای محمد! چنین است وضع و حال بدبختان که دوزخ با چهره‌ای درهم کشیده و بسیار خشمگین و غرّان آنها را می‌پذیرد، پس به زنجیر کشیده می‌شوند و در مکانی تنگ جا می‌گیرند، به‌گونه‌ای که قدرت حرکت و بازکردن زنجیر را ندارند و نمی‌توانند از آن وضع رها شوند، آیا چنین وضعی بهتر است یا بهشت جاویدان که خدا وعده‌ی آن را به متقیان داده است؟[2] امام فخر گفته است: اگر گفته شود: چگونه

۱ـ البحر ۴۵۸/۶.

۲ـ ابن‌کثیر ۶۲۶/۲.

به آنها گفته می‌شود: آیا عذاب بهتر است یا بهشت جاویدان؟ و آیا درست است عاقل بپرسد: آیا شکر خوب است یا خنظل؟ در جواب می‌گوییم: در موقع سرزنش و توبیخ چنین سؤالی درست است؛ مثلاً آقایی مالی را به بنده‌اش می‌دهد، اما بنده از قبول آن امتناع می‌ورزد و تکبر نشان می‌دهد، آنگاه آقا او را به شدت می‌زند و به عنوان توبیخ می‌گوید: نوش جانت! آیا این لذت‌بخش است یا آن؟[1] ﴿كانت لهم جزاء و مصيرا﴾ این پاداش و سرانجام آنان است. ﴿لهم فيها ما يشاءون﴾ در بهشت هر نعمتی که آرزو کنند برایشان فراهم است. ﴿خالدين﴾ برای همیشه در آن خواهند ماند. ﴿كان على ربك وعدا مسؤولا﴾ چنان پاداشی از جانب خدای ذی‌الجلال وعده داده شده بود و باید بندگان آن را از خدا مسألت نمایند و برای رسیدن به آن از یکدیگر پیشی جویند. ﴿و يوم يحشرهم و ما يعبدون من دون الله﴾ آن روز پر هراس را به یاد بیاور - روز رستاخیز - موقعی که کفار و بت‌ها و تمام خدایان مورد پرستش آنان را از قبیل فرشته‌ها و مسیح، جمع می‌کنیم. مجاهد گفته است: آنها عبارتند از عیسی و عزیر و فرشتگان. ﴿فيقول أأنتم أضللتم عبادي هؤلاء﴾ پس می‌فرماید: آیا شما این بندگان مرا به بیراهه کشاندید و از آنها خواستید شما را پرستش کنند؟ ﴿أم هم ضلوا السبيل﴾ یا خود گمراه شدند و به عبادت شما برخاستند؟ ﴿قالوا سبحانك﴾ با ابراز تعجب از این گفته می‌گویند: خدایا! تو از شریک و انباز منزهی. ﴿ما كان ينبغي لنا أن نتخذ من دونك من أولياء﴾ نه ما و نه هیچ کس حق نداریم برایت شریک و انباز قرار دهیم و در عبادت دیگری را شریک تو قرار دهیم. ﴿ولكن متعتهم و آباءهم حتى نسوا الذكر﴾ اما تو نعمت خود را به آنها و پدران آنها ارزانی داشتی - که می‌بایست شکر آن را به جا آورند و به رسالت پیامبران ایمان بیاورند - و برخورداری از آن نعمت‌ها سبب شد که آنها از ذکر و شکر تو رو برتابند و ابا نمایند.

۱- تفسیر کبیر ۲۴/۵۷.

﴿وكانوا قوما بورا﴾ و قومی نابود شده بودند. خدا کافران را توبیخ نموده و می‌فرماید: **﴿فقد كذبوكم بما تقولون﴾** قطعاً خدایانتان شما را تکذیب کردند که گفتید آنها خدایان هستند. **﴿فما تستطيعون صرفا و لا نصراً﴾** پس ای کافران! قدرت دفع عذاب را از خود ندارید و نمی‌توانید در رهایی از این بلایا به خود کمک نمایید. **﴿و من يظلم منكم نذقه عذابا كبيرا﴾** و هر کدام از شما برای خدا شریک قرار دهد و در نتیجه به خود ظلم کند، در آخرت عذابی شدید به او می‌چشانیم. **﴿و ما أرسلنا قبلك من المرسلين إلا إنهم ليأكلون الطعام و يمشون في الأسواق﴾** ای محمد! تمام پیامبرانی که قبل از تو فرستاده‌ایم خوراک می‌خوردند و می‌نوشیدند و برای کسب و تجارت در بازارها می‌گشتند. همین امر روش و سنت پیامبران قبل از تو می‌باشد. پس چرا آنان این را از تو انکار می‌کنند و بر تو ایراد می‌گیرند؟ این آیه در جواب گفته‌ی آنهایی آمده است که می‌گفتند: **﴿ما هذا الرسول يأكل الطعام﴾**؟ **﴿و جعلنا بعضكم لبعض فتنة أتصبرون﴾** و بعضی از انسان‌ها را برای بعضی دیگر وسیله‌ی بلا و آزمایش قرار دادیم، خدا ثروتمند را به فقر و شریف را به پستی و تندرست را به بیماری مبتلا می‌کند تا صبر و تحمل و ایمانتان در بوته‌ی آزمایش قرار گیرد و معلوم شود که آیا سپاسگزارید یا ناسپاس؟ حسن گفته است: نابینا می‌گوید: اگر خدا می‌خواست مرا مانند فلان بینا می‌کرد و بینوا می‌گوید: اگر خدا می‌خواست مرا نیز مانند فلان ثروتمند می‌کرد، و بیمار می‌گوید: اگر خدا می‌خواست مرا هم مانند فلان تندرست و سالم می‌کرد.[1] **﴿و كان ربك بصيرا﴾** پروردگارت همواره بینا است و می‌داند چه کسی شکیبا است یا نالان، و می‌داند کدام یک سپاسگزار است و کدام یک ناسپاس؟

نکات بلاغی: ۱- **﴿على عبده﴾** اسم پیامبر را ذکر نکرده است تا تشریف و تکریم بیشتری از او به عمل آورد.

۱- طبری ۱۸/ ۱۴۴.

۲ـ ﴿ليكون للعالمين نذيرا﴾ به يكی از دو صفت اكتفا شده است؛ يعنی «ليكون بشيرا و نذيرا». به سبب تناسب با حال كفار به «انذار» اكتفا شده است.

۳ـ ﴿ضرا ... و نفعا﴾ و ﴿موتا ... و حياة﴾ متضمن طباق است.

۴ـ ﴿يخلُقون و يُخلقون﴾ متضمن جناس ناقص است؛ چون در شكل مغايرت دارند.

۵ـ ﴿ما هذا الرسول يأكل الطعام﴾ استفهام استهزا و تحقير است.

٦ـ ﴿سمعوا لها تغيظا و زفيرا﴾ متضمن استعاره‌ی تمثيليه می‌باشد؛ صدای غليان دوزخ به صدای انسان از كوره در رفته تشبيه شده است.

۷ـ ﴿أرسلنا ... المرسلين﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۸ـ ﴿تصبرون ... بصيرا﴾ متضمن جناس غير تام است.

لطيفه: خداوند متعال در آيه‌ی ﴿تبارك الذي إن شاء جعل لك خيرا من ذلك﴾ يادآور شده است كه برمبنای مصلحت به بندگان عطا می‌كند. مثلا درِ دانش و معرفت را به روی بعضی باز می‌كند و درهای دنيا را به روی آنان می‌بندد. و باب روزی را به روی ديگری می‌گشايد و او را از لذت درك و فهم محروم می‌كند. به‌كار خدا اعتراض نمی‌شود كرد؛ چون هر آنچه را كه بخواهد انجام می‌دهد.

* * *

خداوند متعال می‌فرمايد:

﴿وَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَايَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا ٱلْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ ٱسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوّاً كَبِيراً ﴿٢١﴾ يَوْمَ يَرَوْنَ ٱلْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً ﴿٢٣﴾ أَصْحَابُ

جزء

۱۹

از آیه ۲۱ سوره‌ی فرقان تا پایان آیه ۵۵ سوره‌ی نمل

ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي ٱتَّخَذْتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلاً ﴿٢٧﴾ يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً ﴿٢٨﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ ٱلشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً ﴿٢٩﴾ وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي ٱتَّخَذُوا هَٰذَا ٱلْقُرْآنَ مَهْجُوراً ﴿٣٠﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً ﴿٣١﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً ﴿٣٢﴾ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِٱلْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً ﴿٣٣﴾ ٱلَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ سَبِيلاً ﴿٣٤﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيراً ﴿٣٥﴾ فَقُلْنَا ٱذْهَبَا إِلَى ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً ﴿٣٦﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا ٱلرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً ﴿٣٧﴾ وَعَاداً وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ ٱلرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيراً ﴿٣٨﴾ وَكُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ ٱلْأَمْثَالَ وَكُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِيراً ﴿٣٩﴾ وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ ٱلسَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُوراً ﴿٤٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: خداوند متعال بعد از این‌که موضوع انکار نبوت را توسط مشرکین و تکذیب قرآن از جانب آنان را بازگفت، به دنبال آن بعضی از جرایم دیگر آنها را یادآور شد. بعد از آن قصه‌ی بعضی از پیامبران را نقل کرده، و به منظور تسلی خاطر پیامبر یادآور شده است که چه بلایی به سر اقوام تکذیب‌کننده‌ی آنان آمده است.

معنی لغات: ﴿**حجر**﴾ بکسر حاء به معنی حرام و منع است. از «حجر» به معنی او را منع کرد آمده است. ﴿**هباء**﴾ ابو عبیده گفته است: هباء غباری است که با نور آفتاب از پنجره وارد می‌شود. ﴿**منثورا**﴾ متفرق، پراکنده. ﴿**مقیلا**﴾ یعنی قیلوله، و آن عبارت است

از استراحت به هنگام شدّت یافتن گرما در نیمه‌ی روز. خواب نیمروز. ﴿تبرنا﴾ تتبیر به معنی شکستن است. زجاج گفته است: «تبّرته» یعنی آن چیز را خرد کردی.

سبب نزول: روایت شده است که: «عقبه بن أبی معیط» که از دوستان ابی بن خلف بود یک مهمانی ترتیب داد و قریش را دعوت کرد و در ضمن حضرت محمد را نیز دعوت نمود. در موقع صرف غذا پیامبرﷺ فرمود: من غذایت را نمی‌خورم تا گواهی ندهی که من پیامبر خدا هستم، او هم چنان کرد و پیامبر غذا خورد. وقتی خبر به «ابی بن خلف» رسید به دوستش، عقبه گفت: از دین برگشتی؟ گفت: نه، اما مردی بزرگ مهمانم شد و از خوردن غذا امتناع نمود تا پیامبری او را گواهی دهم. ابی گفت: تا آب دهانت را به رویش نیندازی و به او پس‌گردنی نزنی و چنین و چنان نگویی، دیدنت بر من حرام است. آن دشمن خدا هم چنان کرد که دوستش دستور داده بود. آنگاه آیه‌ی ﴿و یوم یعض الظالم علی یدیه...﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿و قال الذین لایرجون لقاءنا﴾ مشرکانی که امید لقای خدا را نداشته و از کیفر تکذیب حشر و نشر نیز هراسی ندارند گفتند: ﴿لو لا أنزل علینا الملائکة﴾ چرا فرشته بر ما نازل نشدند و خبر صدق محمد را به ما نگفتند؟ ﴿أو نری ربنا﴾ یا خدا را آشکارا ندیدیم و به ما خبر نداد که تو از جانب او آمده‌ای؟! ابوحیان گفته است: تمام این سخنان بر سبیل ایجاد دردسر و لجاجت و ماجراجویی آمده است وگرنه در صورتی که می‌اندیشیدند و عقل خود را به‌کار می‌گرفتند معجزاتی که حضرت محمد آورده بود کافی بود.[۲] ﴿لقد استکبروا فی أنفسهم﴾ وقتی این مطالب عظیم را به زبان می‌آوردند و چیزی را می‌خواستند که ضرورتی بر آن نبود، خود را بزرگ می‌دانستند و تکبر و غرور نشان می‌دادند. ﴿و عتو عتوا کبیرا﴾ پا را از گلیم خود بیرون کرده و در ستمکاری و

۱ـ تفسیر کبیر ۷۵/۲۴.
۲ـ البحر ۴۹۱/۶.

گردنکشی از حد تجاوز کردند، تا بـه آخـرین نـقطه‌ی سـتمگری و اسـتکبار رسیدند. ﴿**یوم یرون الملائکة لابشری یومئذ للمجرمین**﴾ روزی که مشـرکان فـرشتگان را بـبینند مژده‌ی مسرت‌بخش نمی‌یابند؛ زیرا ملائک برای گرفتن روح آنان آمده. مژده‌ی خوش نمی‌دهند، بلکه نومیدی و زیانمندی آنها را خبر می‌دهند. ﴿**و یقولون حجرا محـجورا**﴾ ملایک به آنها می‌گویند: بهشت بر شما حرام و ممنوع است و از رحمت خـدا دورید. ابن‌کثیر گفته است: این گفتگو در حالت احتضار روی می‌دهد، آنگاه که ملایک به آنها مژده‌ی آتش دوزخ می‌دهند و مأمور قبض‌روح در وقت خروج روح کافر مـی‌گوید: ای روح ناپاک! از بدن و جسد ناپاک بیرون شو. و به سوی شراره‌ی آتش و گـرمای بسـیار سوزان و تیره بیرون شو. اما روح از خروج امتناع می‌ورزد و در تمام بدن پخش و پراکنده می‌شود. آنگاه با شلاق آهنین او را می‌زنند، به عکس روح مؤمنان؛ چون در آن حالت به آنها مژده‌ی خیرات و مسرات می‌دهند: ﴿**تتنزل علیهم الملائکة ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنة التی کنتم توعدون**﴾.[1] ﴿**و قدمنا إلی ما عملوا من عمل**﴾ و به هر کاری که کرده‌اند می‌پردازیم، کارهایی که انجام داده‌اند و گمان می‌بردند این کارها آنان را به خدا نزدیک می‌کند؛ از قبیل نیکی کردن با پدر و مادر و صله‌ی رحم و غذا دادن به مساکن. ﴿**فجعلناها هباء منثورا**﴾ و آن را مانند گرد و غباری که در هوا پخش شده است پراکنده می‌سازیم؛ زیرا بر اساس و اصول درستی انجام نشده و تکیه‌گاهی از ایمان ندارد. طبری گفته است: یعنی آن را باطل می‌کنیم؛ زیرا آن را به خاطر خدا انجام نداده‌اند. بلکه بـه خاطر جلب رضای شیطان آن را انجام داده‌اند! هباء عبارت است از ذرات غبار مانندی که در موقع تابش آفتاب از پنجره به داخل خانه وارد می‌شوند، و منثور یعنی پخش و پراکنده.[2] و قرطبی گفته است: خدا به سبب کفرشان اعمال آنـها را بـاطل کـرده و بـه

۱ـ ابن‌کثیر ۶۲۸/۲.
۲ـ طبری ۳/۱۹.

صورت «هباء منثور» درآورده است.[1] ﴿أصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا﴾ بعد از این‌که خدای متعال حال و وضع کفار را یادآور شد و زیانمندی کلی و نومیدی کامل آنها را بیان کرد، وصف و حال بهشتیان را شرح داده که در نهایت سرور و شادمانی و رفاه قرار دارند. تا نشان دهد که سعادت و نیکبختی کامل، در اطاعت خدای عزوجل می‌باشد. معنی آیه چنین است: مکان و منزلت بهشتیان در روز قیامت از مکان و مأوای کفار بهتر است.[2] ﴿و أحسن مقيلا﴾ مکان آنها برای لذت بردن از خواب نیمروزی، از مکان و قرارگاه کفار بهتر است. پس در آخرت مؤمنان در فردوس و بهشت قرار دارند و کفار در درکات دوزخ جا دارند. ابن‌مسعود گفته است: روز قیامت به نیمه نمی‌رسد که بهشتیان در بهشت قرار می‌گیرند و دوزخیان در آتش. ﴿و يوم تشقق السماء بالغمام﴾ آن روز پر هراس را یادآور باش که آسمان به وسیله‌ی ابری سپید حاصل از گرد و غبار غلیظ کرات شکافته و متلاشی می‌شود که فضا را فراگرفته و آن را تیره می‌کند. و دل‌ها از دیدنش افسرده می‌گردند؛ زیرا به شدت تیره و تار است. ﴿و نزل الملائكة تنزيلا﴾ و فرشتگان دسته دسته فرود آمده و مردم را در میدان محشر احاطه می‌کنند. ﴿الملك يومئذ الحق للرحمن﴾ در آن روز ملک از آن خدای یگانه و توانا می‌باشد که تمام شاهان در پیشگاهش سر فروتنی فرو می‌نهند، و بزرگان در مقابلش سر تسلیم خم کرده وگردنکشان در برابرش دست ذلت وخواری بر سینه می‌نهند. در آن روز جز او مالکی نیست، همانگونه که خود می‌گوید: ﴿لمن الملك اليوم لله الواحد القهار﴾. ﴿و كان يوما على الكافرين عسيرا﴾ آن روز برای کافران به شدت سخت و طاقت‌فرسا است. ابوحیان گفته است: عبارت

۱ـ قرطبی ۱۳/۲۲.

۲ـ کلمه‌ی «خیر» در معنی واقعی خود که «اسم التفضیل» است به‌کار نرفته است بلکه فقط بیان حال بهشتیان را می‌رساند که در بهترین حالند و ضرورتی نیست که آن را تأویل کنیم و بگوییم: حال و وضع بهشتیان از حال و وضع کافران عیاش این دنیا بهترند.

﴿علی الکافرین﴾ نشان می‌دهد که برای مؤمنان آسان است. در خبر آمده است: «آن روز برای مؤمن سبک و آسان است تا حدی که از اقامه‌ی یک نماز فرض که در دنیا اقامه کرده است آسانتر و سبک‌تر است».[1] ﴿و یوم یعض الظالم علی یدیه﴾ روزی را یادآور شو که ستمکار پشیمان شده و از این‌که فرمان خدا را اطاعت نکرده است بر خود افسوس می‌خورد. گاز گرفتن دو دست کنایه از پشیمانی و افسوس است. و منظور از ظالم «عقبه بن ابی معیط» است. که در سبب نزول بیان شد. اما آیه تمام ستمکاران را در برمی‌گیرد. ابن‌کثیر گفته است: خدا از حسرت و پشیمانی ستمکاری خبر می‌دهد که راهش را از راه پیامبر جدا کرده و طریقی غیر از طریق پیامبر را برگرفته و در روز قیامت انگشت ندامت را با دهان می‌گزد اما فایده‌ای ندارد و فقط آه و افسوس برایش می‌ماند. نزولِ آیه چه درباره‌ی «عقبه» باشد یا درباره‌ی یکی دیگر از اشقیا، فرقی ندارد و تمام ستمکاران را شامل می‌شود.[2] ﴿یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا﴾ ستمکار می‌گوید: ای کاش! از پیامبر پیروی می‌کردم و با او راه هدایت را پیش می‌گرفتم که مرا از عذاب نجات می‌داد. ﴿و یا ویلتا لیتنی لم أتخذ فلاناً خلیلا﴾ نابود شدم، و خاک بر سرم! ای کاش! رفیق و دوست فلان نمی‌شدم. لفظ (فلان) کنایه از شخصی است که او را از راه به در برده و آن عبارت است از «ابی بن خلف». قرطبی گفته است: برای این‌که تمام افرادِ مانند او را شامل شود او را به کنایه آورده و نامش را به صراحت نگفته است.[3] ﴿لقد أضلنی عن الذکر بعد إذ جاءنی﴾ بعد از این‌که ایمان آوردم و هدایت شدم، مرا گمراه کرد. سپس گفت: ﴿و کان الشیطان للإنسان خذولا﴾ و شیطان انسان را گمراه می‌کند و او را فریب می‌دهد و در موقع نزول بلا از او دوری می‌کند، و او را یاری

۱ـ البحر ۶/۴۹۵، اخراج از احمد بالفظ «و الذی نفسی بیده إنه لیخفف علی المومن ...» تا آخر.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/۶۳۰.

۳ـ قرطبی ۱۲/۲۶.

نمی‌دهد. ﴿و قال الرسول یارب إن قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا﴾ وقتی طعنه‌ی مشرکین به قرآن فزونی یافت، پیامبرﷺ دلتنگ شد و شکایت آنان را پیش خدا برد. یعنی حضرت محمدﷺ گفت: خدایا! قوم من قرآن را تکذیب و به آن ایمان نیاورده‌اند و آن را پشت سر گذاشته و از گوش فرادادن به آن امتناع ورزیده‌اند. مفسران گفته‌اند: منظور بازگفتن سخنان مشرکین نیست، بلکه مقصود از آن ترساندن قومش است؛ زیرا وقتی که پیامبران به خدا روی آورده و از قوم خود شکایت کنند، عذاب آنها را فراگرفته و مهلت نمی‌یابند. ﴿و کذلك جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین﴾ همان‌طور که از مشرکین قومت دشمنانی برایت قرار دادیم، برای هر پیامبری نیز از کفار قومش دشمن قرار دادیم. منظور تسلّی دادن خاطر پیامبر است و این‌که او نیز باید به پیامبران قبل از خود تأسی کند. ﴿و کفی بربك هادیا و نصیرا﴾ ای محمد! و همین بس که خدا تو را هدایت کند و تو را در مقابل دشمنانت یاری دهد. پس به دشمن اهمیت مده. ﴿و قال الذین کفروا﴾ کفار مکه گفتند: ﴿لو لا نزل علیه القرآن جملة واحدة﴾ چرا قرآن مانند تورات و انجیل یک‌جا و یک‌دفعه بر محمد نازل نشد؟ خدا در رد این شبهه‌ی بی‌ارزش به آنها گفته است: ﴿کذلك لنثبت به فؤادك﴾ این چنین پراکنده و متفرق آن را بر تو نازل کردیم، تا قلبت را به وسیله‌ی آن استوار گردانیم و بتوانی آن را حفظ کنی و به مقتضای محتوایش عمل کنی. ﴿و رتلناه ترتیلا﴾ آن را به شیوه‌ای بدیع تفصیل دادیم. قتاده گفته است: یعنی آن را توضیح دادیم. و رازی گفته است: ترتیل در سخن این است که هر قسمت در فرصت مناسب و پشت سر دیگری بیاید. ترتیل در دندان‌ها این است که از هم فاصله داشته و به هم نچسبیده باشند.[۱] و طبری گفته است: ترتیل در قرائت یعنی این‌که با تأنی و با آهنگ و منظم خوانده شود.[۲] ﴿و لا یأتونك بمثل إلاجئناك بالحق﴾ آن کافران هیچ دلیل و شبهه

۱ـ تفسیر کبیر ۷۹/۲۴.

۲ـ طبری ۸/۱۹.

و بهانه‌ای برای عیب و ایراد گرفتن و رسوا کردن تو یا قرآن نیاورده‌اند مگر این‌که ما حق و نور درخشان را به تو داده‌ایم، تا شبهات و باطل آنها را خنثی کنی. ﴿و أحسن تفسیرا﴾ و حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم. سپس حال و وضع مشرکین تکذیب کننده‌ی قرآن را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿الذین یحشرون علی وجوههم إلی جهنم﴾ آنان که روی صورت و شکم به سوی آتش دوزخ کشیده می‌شوند، ﴿أولئك شر مکانا و أضل سبیلا﴾ بدترین منزلت و مقام دارند، و پرخطاترین دین و طریق را برگرفته‌اند. در حدیث آمده است: «از پیامبر ﷺ سؤال شد: روز قیامت کافر چگونه بر صورتش حشر می‌شود؟ فرمود: هر آنکه او را بر دو پا راه برده است می‌تواند روز قیامت او را روی صورتش راه ببرد».[۱] سپس برای تسلی دادن خاطر پیامبر ﷺ و ترساندن تکذیب‌کنندگان، قصه و سرگذشت پیامبران را باز گفته است و می‌فرماید: ﴿و لقد آتینا موسی الکتاب﴾ به خدا قسم! تورات را به موسی عطا کردیم. ﴿و جعلنا معه أخاه هارون وزیرا﴾ و به وسیله‌ی برادرش، هارون او را یاری دادیم. هارون را وزیر او قرار دادیم تا او را یاری دهد و پشتش را بگیرد. ﴿فقلنا اذهبا إلی القوم الذین کذبوا بآیاتنا﴾ پس گفتیم: هر دو با دلایل روشن و معجزات قاطع نزد فرعون و قومش بروید که آیات ما را تکذیب کرده‌اند. ﴿فدمرناهم تدمیرا﴾ به سبب این‌که پیامبران ما را تکذیب کردند، آنها را نابود کردیم و به کلی از بین بردیم. ﴿و قوم نوح لما کذبوا الرسل أغرقناهم و جعلناهم للناس آیة﴾ و چون قوم نوح پیامبر خود یعنی نوح را تکذیب کردند آنها را در طوفان غرق کردیم تا برای اهل عبرت، پند و اندرز باشند. ابوسعود گفته است: از این رو گفته است: ﴿الرسل﴾، در صورتی که آنها تنها نوح را تکذیب کردند، که تکذیب او تکذیب جمیع است؛ زیرا عموماً بر توحید و اسلام توافق دارند.[۲] ﴿و أعتدنا للظالمین عذابا ألیما﴾ علاوه بر آنچه

۱- اخراج از «اصحاب السنن».

۲- ابوسعود ۴/۹.

در دنیا بسرشان آمد در قیامت عذابی دردناک را برایشان تدارک دیده‌ایم. ﴿و عــادا و ثمود و أصحاب الرس﴾ و قوم عاد و ثمود و یاران چاه را نابود کردیم، که چاه بـر آنـان فروریخت. بیضاوی گفته است: اصحاب الرس قومی بت‌پرست بودند و خدا شعیب را در میان آنان مبعوث نمود. اما آنها شعیب را تکذیب کردند، و در حالی کـه در اطـراف چاهی جمع شده بودند، ناگهان چاه فرو ریخت و آنها را نابود کرد و سرزمینشان نیز دچار رانش شد.[1] ﴿و قرونا بین ذلك کثیراً﴾ ملت‌ها و خلایق زیادی را میان آنها نابود کردیم، که فقط خدا تعداد آنها را می‌داند، ﴿وکلا ضربنا له الأمثال﴾ برای تمام آنها دلایل را بیان و برای این‌که عذری را نداشته باشند و آنها را برحذر داشته باشیم، براهین را بـرایشـان توضیح دادیم. ﴿وکلا تبرنا تتبیراً﴾ همه را نابود کرده و دمار از روزگارشان برآوردیـم؛ زیرا پند و اندرز در آنان اثر نکرد. ﴿و لقد أتوا علی القریة التی أمطرت مطر السـوء﴾ و قریش در سفر تجارتشان به سوی شام بارها از کنار ده «سدوم»، بزرگترین ده قوم لوط گذر کرده‌اند؛ همان دهی که به سبب نزول سنگ از آسمان بر آن، ویران و نـابود شـد. ﴿أفلم یکونوا یرونها﴾ به سبب آن‌که پند و اندرز نمی‌گیرند آنها را توبیخ کرده است. یعنی آیا در سفرهایشان آن را با چشم خود نمی‌بینند، تا از سرنوشت ساکنان آن و عذاب و دردی که به سبب تکذیب پیامبر خود و مخالفتشان با فرمان خدا آنـها را فـراگـرفت، عبرت بگیرند؟ ابن‌عباس گفته است: قـریش در سـفرهای تـجارتی کـه بـه سـوی شـام می‌رفتند از کنار ویرانه‌های مداین و شهرهای قوم لوط می‌گذشتند، همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿و إنکم لتمرون علیهم مصبحین﴾. ﴿بل کانوا لایرجون نشـورا﴾ آنها از این جهت عبرت نمی‌گیرند که به معاد، روز رستاخیز امیدوار نیستند.

۱ـ بیضاوی ۲/ ٦٨.

نکات بلاغی: ۱- ﴿لولا أنزل علینا الملائکة﴾ متضمن ترجی است؛ زیرا «لولا» به معنی «هلا» و معنی رجا می‌دهد.

۲- ﴿عتو عتوا﴾ متضمن جناس اشتقاق است. و همچنین: ﴿حجرا محجورا﴾.

۳- ﴿فجعلناه هباء منثورا﴾ شامل تشبیه بلیغ است؛ یعنی مانند غبار.

۴- ﴿لابشری یومئذ للمجرمین﴾ نفی جنس برای مبالغه است.

۵- ﴿یعض الظالم علی یدیه﴾ کنایه‌ی لطیف از پشیمانی و حسرت است، و لفظ ﴿فلانا﴾ در عبارت ﴿لیتنی لم أتخذ فلانا خلیلا﴾ کنایه از دوستی است که او را گمراه کرده است.

۶- ﴿شر مکانا﴾ متضمن اسناد مجازی است؛ زیرا ضلال به مکان اسناد داده نمی‌شود.

لطیفه: ابن قیم‌ﷺ گفته است: هجر قرآن چند نوع است: یکی عبارت است از گوش فرا ندادن به قرآن، دوم ترک عمل به آن؛ یعنی به آن ایمان دارد و آن را تلاوت می‌کند اما بدان عمل نمی‌نماید، سوم ترک حکم به آن، چهارم ترک دقت اندیشیدن در آن و فهم و معانی آن و پنجم ترک شفایابی و مداوا به آن در امراض قلبی. تمام این مطالب در ﴿إن قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً﴾ آمده است. هر چند که بعضی از «هجر»ها از بعضی دیگر سبکتر است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهَٰذَا ٱلَّذِي بَعَثَ ٱللَّهُ رَسُولاً ﴿٤١﴾ إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلاً ﴿٤٢﴾ أَرَأَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً ﴿٤٣﴾ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَٱلْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً ﴿٤٤﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً ﴿٤٥﴾ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً ﴿٤٦﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ

لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاساً وَ النَّوْمَ سُبَاتاً وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً ﴿٤٧﴾ وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً ﴿٤٨﴾ لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَاماً وَ أَنَاسِيَّ كَثِيراً ﴿٤٩﴾ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً ﴿٥٠﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيراً ﴿٥١﴾ فَلا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُم بِهِ جِهَاداً كَبِيراً ﴿٥٢﴾ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً ﴿٥٣﴾ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيراً ﴿٥٤﴾ وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ مَا لَايَنفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيراً ﴿٥٥﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ﴿٥٦﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً ﴿٥٧﴾ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَايَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً ﴿٥٨﴾ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمٰنُ فَسْأَلْ بِهِ خَبِيراً ﴿٥٩﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُوراً ﴿٦٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال شبهات مشرکین را پیرامون قرآن و پیامبر ﷺ یادآور شد، و با دلایل کوبنده و براهین قاطع آن را رد کرد. در اینجا گوشه‌ای از ریشخند و تمسخر آنان را نسبت به پیامبر ذکر کرده است. آنها به تکذیب پیامبر بسنده نکردند، بلکه استهزا و تحقیر را بر آن افزودند. پس از آن به ذکر دلایل وحدانیت و قدرت خود پرداخته است.

معنی لغات: ﴿سباتا﴾ سبات یعنی آسودگی. خواب را مایه‌ی آسودگی و آسایش قرار داده است؛ چون سبب آسودگی بدن است. در اصل به معنی قطع است. «سبت» که در زبان عبری به‌کار می‌رود، به همین معنی است؛ چون اعمال را در آن روز قطع کردند.

﴿نشورا﴾ انتشار و حرکت، روز باعث می‌شود که آدمی در پی معاش حرکت کند. ﴿أناسی﴾ جمع انس، مانند کراسی و کرسی. فراء گفته است: إنسی و أناسی نام به معنی انسان است، در اصل انسان بوده سپس نون آن به یا تبدیل شد و به‌صورت إنسی درآمد. ﴿مرج﴾ فرستاد، مخلوط کرد. «أمر مریج» یعنی کاری آشفته و درهم و برهم. ﴿فرات﴾ آب بسیار شیرین و گوارا. ﴿أجاج﴾ آب بسیار شور. ﴿برزخا﴾ حاجز، پرده، حایل.

تفسیر: ﴿و إذا رأوك إن یتخذونك إلا هزوا﴾ ای محمد! وقتی مشرکین شما را می‌بینند جز به مسخره و استهزا تو را برنگیرند و نگاه نمی‌کنند. ﴿أهذا الذی بعث الله رسولا﴾ به‌صورت استهزا و مسخره می‌گویند: آیا این است که خدا او را به عنوان پیامبر برگزیده و مبعوث نموده است؟ ﴿إن کاد لیضلنا عن آلهتنا لولا أن صبرنا علیها﴾ اگر بر عبادت خدایان خود پایداری و شکیبایی نشان نداده بودیم، نزدیک بود ما را از پرستش آنان منصرف نماید. خدا در رد آنها فرموده است: ﴿و سوف یعلمون حین یرون العذاب من أضل سبیلا﴾ وعید و تهدید است. یعنی در آخرت به هنگام مشاهده‌ی عذاب خواهند فهمید که چه کسی راه خطا را پیش گرفته و از دین منحرف گشته است؟ ﴿أرأیت من اتخذ إلهه هواه﴾ ابراز شگفتی از گمراهی مشرکین است. آیا از حال آن‌که خدایش را هوی و هوس قرار داده است باخبری؟ ابن‌عباس گفته است: یکی از مشرکین سنگی را پرستش می‌کرد، وقتی بهتر از آن را می‌دید، آن را برمی‌گرفت و قبلی را دور می‌انداخت. ﴿أفأنت تکون علیه وکیلا﴾ آیا می‌توانی ضامن آن باشی که او را از هوی حفظ کنی؟ این کار تو نیست. ابوحیان گفته است: این بیان نومیدی از ایمان آنان را می‌رساند و به پیامبر اشاره می‌کند که بر آنان افسوس نخورد و نشان می‌دهد که آنها در عدم شناخت منافع خود و عدم تأمل در اندیشه در عواقب امور مانند حیواناتند.[1]

۱ـ البحر ۵۰۱/۶.

﴿أم تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون﴾ آیا گمان می‌بری که مشرکان برای شنیدن گوش شنوا دارند یا درباره‌ی آنچه که برایشان می‌آوری خردمندانه می‌اندیشند و دلایل و برهان دال بر یگانگی خدا را به دقت می‌نگرند تا تو به وضع آنان اهمیت بدهی و امید ایمان آوردن آنها را داشته باشی؟ ﴿إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل سبيلا﴾ آنها جز مانند ستوران نیستند. بلکه حالشان بدتر و سرانجامشان از حیوانات زشت‌تر است؛ زیرا حیوانات به چراگاه‌های خود راه می‌برند، و تسلیم صاحبان خود می‌شوند و درک می‌کنند چه کسی به آنها نیکی و محبت می‌کند، در صورتی که اینها تسلیم فرمان خدای خود نمی‌شوند و نیکی و لطف خدا را نسبت به خود درک نمی‌کنند. سپس خدا انواع دلایل دال بر یگانگی و کمال قدرت خود را آورده و می‌فرماید: ﴿ألم تر إلى ربك كيف مدّ الظل﴾ آیا صنعت جالب و قدرت خدا را نمی‌نگری که چگونه سایه را در خلال روز گسترده است تا انسان برای استراحت و رهایی از گرمای سوزان آفتاب به سایه‌ی اشیا روی می‌آورد؟ زیرا اگر سایه نباشد آفتاب انسان را می‌سوزاند و زندگی به کامش تلخ و تیره می‌شود. ﴿ولو شاء لجعله ساكنا﴾ اگر خدا می‌خواست آن را برای همیشه ثابت قرار می‌داد، و از جای خود تکان نمی‌خورد و جابه‌جا نمی‌شد. اما به قدرت خود آن را جابه‌جا می‌کند و از جهتی به سوی دیگر می‌برد. گاهی از سمت مشرق و زمانی از جهت مغرب می‌آید، و وقتی از مقابل و زمانی از پشت سر می‌آید. ﴿ثم جعلنا الشمس عليه دليلا﴾ طلوع آفتاب را دلیل وجود سایه قرار دادیم؛ زیرا اگر خورشید بر اجسام نتابد، وجود سایه درک نمی‌شود و آثار این نعمت والا بر بندگان آشکار نمی‌گردد، و همان‌گونه که گفته‌اند: اشیا به ضدشان شناخته می‌شوند. پس اگر تیرگی و تاریکی نبود، نور و روشنایی درک نمی‌شد. و اگر آفتاب نبود، سایه مفهوم وجودی پیدا نمی‌کرد. ﴿ثم قبضناه إلينا قبضا يسيرا﴾ سپس از آن سایه اندک اندک می‌کاهیم. نه یکباره، تا منافع بندگان مختل نشود. ابن‌عباس گفته است: سایه از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب

است.[۱] مفسران گفته‌اند: سایه عبارت است از امر متوسط در بین نور خالص و تاریکی مطلق که در فاصله‌ی بین فجر و طلوع آفتاب بر سطح زمین گسترش پیدا می‌کند. پس از آن آفتاب اندک اندک آن را محو و زایل می‌کند. سپس نور آفتاب سایه را به تدریج از میان می‌برد تا خورشید از خط استوا عبور کند. و از وقت زوال نیز خورشید همچنان از سایه می‌کاهد تا خورشید غروب کند. سایه در این موقعیت به «فیء» موسوم است. استدلال به وسیله‌ی آن بر وجود صانع دانا چنین است: پیدایش آن بعد از عدم و از میان رفتن آن بعد از پیدایش و تغییر و تحولاتی که بر آن عارض می‌شود از قبیل کم‌و زیاد شدن و گسترش یافتن و جمع شدن به صورتی که منافع بندگان را در تضمین می‌کند، مستلزم وجود صانعی توانا و مدبّر و داناست که می‌تواند اجرام آسمانی را به حرکت درآورد و اجسام فلکی را به شیوه‌ای بسیار نیکو ترتیب دهد. و این تدبیر و توانایی جز از جانب خدای عالمیان صورت‌پذیر نیست.[۲] سپس به نشانه‌های قدرت خود و نعمت‌های ارزشمندی که آن را به بندگان ارزانی داشته اشاره کرده است و می‌فرماید: **﴿و هو الذی جعل لکم اللیل لباسا﴾** خدای سبحان همان است که شب را برایتان بسان لباس و پوشش قرار داده است و همان‌طور که لباس شما را می‌پوشاند، شب هم به وسیله‌ی تاریکیش شما را می‌پوشاند و از دید پنهان می‌دارد. **﴿و النوم سباتا﴾** و خواب را مایه‌ی آسایش بدن شما قرار داده است؛ چون در شب دست از کار و تلاش می‌کشید. **﴿و جعل النهار نشورا﴾** و روز را زمان انتشار و حرکت انسان قرار داده است که به دنبال کار و زندگی و کسب معاش و اسباب روزی می‌روند. **﴿و هو الذی أرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته﴾** و اوست که

۱ـ طبری ۱۹/۱۲، این نظر مجاهد است و بسی از مفسران آن را پذیرفته و گفته‌اند: سایه بهترین حالت است و بهشت به آن موصوف گشته است: **﴿و ظل ممدود﴾**، و ما این را که راجح است برگرفته‌ایم؛ چون سایه‌ی معروف همان است و لفظ «شمس» بر آن دلیل است. علامه ابوسعود این نظر را ترجیح می‌دهد.

۲ـ تفسیر رازی ۲۴/۸۸.

بادها را فرستاده تا مژده‌ی باران رحمت را بدهد. ﴿و أنزلنا من السماء ماء طهورا﴾ و از ابری که باد آن را می‌راند، آب پاک و پاک کننده‌ای نازل کردیم که از آن می‌نوشید و بدان خود را پاکیزه می‌کنید. قرطبی گفته است: صیغه‌ی (طهورا) برای مبالغه در «پاکی» آمده است، پس مقتضی است که پاک و پاک کننده باشد.[1] ﴿لنحیي به بلدة میتا﴾ تا به وسیله‌ی این باران سرزمینی را زنده کنیم که مرده و بدون زرع و رستنی است. ﴿و نسقیه مما خلقنا أنعاما و أناسي کثیرا﴾ تا انسان و حیوان از آن بنوشند؛ زیرا زندگی هر موجود زنده‌ای به آب بستگی دارد. و انسان برای مصرف خود و کشتزار و حیواناتش سخت به آب نیازمند است. امام فخر گفته است: نکره آوردن «انعام» و «اناسی» به این دلیل است که زندگی انسان به زندگی زمین و حیواناتش بستگی دارد و بیشتر مردم در زمین‌های نزدیک جویبارها و رودخانه‌ها جمع می‌شوند. بنابراین آنان از نوشیدن آب باران بی‌نیازند، ولی بیشتر انسان‌ها در بیابان‌ها و صحراها ساکن هستند و جز در مواقع نزول باران آبی برای شرب نمی‌یابند. از این رو گفته است: ﴿أنعاما و أناسي کثیرا﴾؛ یعنی افرادی زیاد؛ چون از وزن «فعیل» قصد فزونی می‌شود.[2] ﴿و لقد صرفناه بینهم لیذکروا﴾ برای این‌که خرد و اندیشه‌ی خود را به‌کار گیرند، در این قرآن[3] برای انسان‌ها مثال‌های فراوانی آورده‌ایم و دلایل و براهین فراوانی را بیان کرده‌ایم. ﴿فأبی أکثر الناس إلا کفورا﴾ بسی از انسان‌ها جز انکار و تکذیب راهی را در پیش نگرفتند. ﴿ولو شئنا لبعثنا في کل قریة نذیرا﴾ اگر می‌خواستیم بار و مسؤولیت نبوت را برایت سبک می‌کردیم و آن را تخفیف می‌دادیم، به گونه‌ای که برای ساکنان هر ده پیامبری را مبعوث می‌کردیم که آنها

۱ـ قرطبی ۳۹/۱۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۹۱/۲۴.

۳ـ ضمیر در ﴿صرفناه﴾ به قرآن برمی‌گردد، هرچند قبلاً ذکری از آن به میان نیامده است؛ چرا که بسیار واضح و آشکار است. و فرموده‌ی خدا: ﴿و جاهدهم به جهاداً کبیرا﴾ این مطلب را تأیید می‌کند. و عده‌ای می‌گویند: ضمیر به «باران» برمی‌گردد. اما همچنان که در تسهیل آمده است این قول بعید است.

را برحذر بدارد. اما شما را به سوی تمام بشریت مبعوث کردیم و این از ویژگی‌های توست. و بدین‌وسیله بزرگی مقام تو را نشان دادیم. بنابراین به اندازه‌ی بلندی مقام و رفعت منزلتت در میدان دعوت و اظهار حق پایدار و صبور و کوشا باش. **﴿فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهادا کبیرا﴾** پس، از کفار اطاعت مکن و دست از سر خدایان آنان برندار و به وسیله‌ی قرآن با آنان به جهادی بزرگ برخیز، جهادی قوی و استوار و بدون سستی. **﴿و هو الذی مرج البحرین﴾** همو است که دو دریا را در کنار هم قرار داده است به‌طوری که درهم نمی‌آمیزند. **﴿هذا عذب فرات﴾** این یکی بسیار شیرین و گوارا و برطرف کننده‌ی تشنگی است واز بس که شیرین و گواراست عطش را برطرف می‌کند. **﴿و هذا ملح أجاج﴾** و این یکی شور و بسیار تلخ است. **﴿و جعل بینهما برزخا﴾** و با قدرت خود میان آن دو حایل و مانعی قرار داده است که یکی بر دیگری غلبه نکند. **﴿وحجرا محجورا﴾** و حایل و مانعی قرار داده است که یکی از آن دو به دیگری نرسد و با آن امتزاج نیابد. ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: خدا آب را دو نوع خلق کرده است: یکی شیرین ودیگری شور، آب شیرین مانند آب رودخانه و چشمه و چاه‌ها، و آب شور مانند آب دریاهای بزرگ که جریان ندارد، و در بین آب شیرین و شور مانعی قرار داده است که مانع درهم آمیختن این دو نوع آب است و آن عبارت است از خشکی. ابن جریر این را پذیرفته است.[1] و رازی گفته است: وجه استدلال در اینجا آشکار است؛ زیرا شیرینی و شوری اگر از طبیعت زمین یا آب ناشی باشد، باید آب‌ها مساوی باشند، اما می‌بینیم که این‌طور نیست، پس قادری دانا باید هر یک را به صفتی اختصاص دهد.[2] **﴿و هو الذی خلق من الماء بشرا﴾** و اوست که از آب انسانی شنوا و بینا خلق کرده است. **﴿فجعله نسبا و صهرا﴾** از یک نطفه دو نوع انسان را به وجود آورده

۱ـ ابن‌کثیر ۶۳۵/۲.
۲ـ تفسیر کبیر ۱۰۱/۲۴.

است: نوعی که مذکر است و منشاء نسب است؛ زیرا نسب از آن پدران است. شاعر گفته است:

فإنما أمّهات الناس أوعيةٌ مستودعات و للآباء أبناء

«رحم مادران ظرفی است که نطفه در آن قرار می‌گیرد و پسران از آن پدرانند».

و نوعی هم مؤنث است که به وسیله‌ی آنها وصلت و خویشاوندی فراهم می‌شود. پس به سبب نسب تعارف و تواصل حاصل می‌شود و به وسیله‌ی مصاهره محبت و مودت حاصل شده و بیگانه و نزدیک درکنار هم جمع می‌شوند. ﴿و کان ربك قدیرا﴾ و خدا در خلق و ایجاد بسیار توانا می‌باشد، به‌طوری که از یک نطفه مذکر و مؤنث خلق می‌کند. بعد از این‌که دلایل توحید را توضیح داد، به تقبیح روش مشرکین در پرستش بت‌ها بازگشته و می‌فرماید: ﴿و یعبدون من دون الله ما لاینفعهم و لا یضرهم﴾ و بت‌هایی را می‌پرستند که نه سودی می‌رسانند و نه زیانی؛ چون بت‌ها جماداتی هستند که حس و بینایی و خرد و عقل ندارند. ﴿و کان الکافر علی ربه ظهیرا﴾ و انسان کافر همواره در نافرمانی خدا یاور شیطان است؛ زیرا عبادتش برای بت‌ها کمک و یاری به شیطان است. مجاهد گفته است: در معصیت و نافرمانی خدا، پشت شیطان را گرفته و آن را یاری می‌دهد.[1] ﴿و ما أرسلناك إلا مبشرا و نذیرا﴾ و تو را نفرستاده‌ایم جز برای این‌که مژده‌ی بهشت و باغات پرنعمت را به مؤمنان بدهی وکافران را از عذاب دوزخ بترسانی. ﴿قل ما أسألکم علیه من أجر﴾ ای محمد! به آنها بگو: در مقابل تبلیغ رسالت اجرت و مزدی از شما نمی‌طلبم. ﴿إلا من شاء أن یتخذ إلی ربه سبیلا﴾ جز این‌که هر کس بخواهد به وسیله‌ی ایمان و عمل صالح راهی به سوی خدا در پیش گیرد. انگار می‌گوید: مال و پاداشی از شما نمی‌خواهم، فقط ایمان به خدا و طاعتش را از شما می‌طلبم، و پاداش من

۱ـ طبری ۱۹/۱۷.

نزد خدا می‌باشد. ﴿و توکل علی الحی الذی لایموت﴾ در تمام امور خود به خدای یگانه و یکتا تکیه کن که همیشه باقی و پابرجاست و هرگز مر او را مرگ نیست. که همو تو را بس است و تو را یاری می‌دهد و دینت را بر دیگر ادیان پیروز می‌گرداند. ﴿و سبح بحمده﴾ از اوصافی که مشرکان به او نسبت می‌دهند، او را منزه بدار، اوصافی که شایسته‌ی شأن او نیست؛ از قبیل نسبت دادن شریک و اولاد به او. ﴿وکفی به بذنوب عباده خبیرا﴾ و همین بس که خدا از اعمال بندگان آگاه است، و چیزی از او مخفی نیست. امام فخر گفته است: از این گفته مبالغه منظور است، همانگونه که می‌گویند: «کفی بالعلم جمالاً و کفی بالأدب مالا». و به معنی «حسبك» یعنی تو را بس است، می‌باشد؛ یعنی تو به دیگری احتیاج نداری؛ چون خدا به احوال آنان آگاه است و قدرت مجازات آنان را دارد. و این وعیدی است بس شدید.[۱] ﴿الذی خلق السموات و الأرض و ما بینهما فی ستة أیام﴾ خدایی که باید به او متکی باشی و بر همه چیز قادر است همان خدایی است که هفت آسمان بلند و وسیع و زمین فشرده و انبوه و گسترده را در مدت شش روز از روزهای دنیا، خلق کرده است. ابن‌جبیر گفته است: خدا می‌تواند آسمان‌ها و زمین را در یک لحظه خلق کند، اما در اینجا می‌خواهد صبر و تأنی و پایداری را به بندگان بیاموزد.[۲] ﴿ثم استوی علی العرش﴾ آنگاه بر عرش استوایافت، و استقراری که شایسته‌ی شکوه و جلال اوست، بدون تشبیه و تعطیل. ﴿الرحمن﴾ همو بخشنده و سخی و دارای احسان است. ﴿فاسأل به خبیرا﴾ درباره‌ی او از دانا و آگاه به شکوه جلال و رحمتش بپرس. عده‌ای می‌گویند: ضمیر «به» به الله برمی‌گردد؛ یعنی از خدای آگاه درباره‌ی اشیا سؤال کن، خدایی که به حقایق اشیا آگاه است و تو را به خوبی از موضوع مطلع می‌نماید.[۳]

۱ـ تفسیر کبیر ۱۰۳/۲۴. ۲ـ تفسیر کبیر ۱۰۴/۲۴.

۳ـ قول اول اظهر است و دوم از مجاهد نقل شده است.

﴿و إذا قيل لهم اسجدوا للرحمن﴾ یعنی اگر به مشرکین گفته شود: برای پروردگار بخشنده‌ی خود که رحمتش به گنجایش تمام عالمیان است سر سجده بر زمین بنهید، **﴿قالوا و ما الرحمن﴾** می‌گویند: رحمان کیست؟ در حالی که کاملاً او را می‌شناسند و مانند جاهلان و نادانان می‌پرسند: **﴿أنسجد لما تأمرنا﴾** آیا بدون شناخت و آگاهی برای کسی سجده ببریم که تو دستورش را به ما می‌دهی؟ **﴿وزادهم نفورا﴾** این گفته آنان را از دین دورتر کرد و تنفر آنان را افزود.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿أهذا الذی بعث الله رسولاً﴾** استفهام برای استهزا و اهانت است.

۲ـ **﴿أرأیت من اتخذ إلهه هواه﴾** متضمن ایجاد شگفتی است و برای توجه به «متعجب منه» مفعول دوم قبل از مفعول اول آمده است. در اصل «**اتخذ هواه إلها له**» بود.

۳ـ **﴿جعل اللیل لباسا﴾** متضمن تشبیه بلیغ است؛ یعنی مانند لباس بدن را می‌پوشاند. ادات و وجه شبه حذف شده است و به صورت بلیغ در آمده است.

۴ـ **﴿جعل اللیل لباسا و النوم سباتا و جعل النهار نشورا﴾** متضمن مقابله‌ی لطیف است.

۵ـ **﴿بین یدی رحمته﴾** شامل استعاره‌ی بدیع است. یدین برای آنچه که در جلو چیزی قرار می‌گیرد استعاره شده است.

۶ـ **﴿و أنزلنا من السماء﴾** بعد از **﴿أرسل الریاح﴾** متضمن التفات از غیبت به تکلم است و معنی تعظیم را می‌دهد.

۷ـ **﴿هذا عذب فرات و هذا ملح أجاج﴾** شامل مقابله‌ی لطیف است.

یادآوری: فرق بین (مَیْت) به تخفیف و (مَیِّت) به تشدید این است که اولی کسی است که عملاً مرده است و دوم کسی است که خواهد مرد. شاعر گفته است:

أیا سائلي تفسیر مَیْت و مَیِّت ... فدونك قد فسرتُ ما عنه تسأل

فما کان ذاروح فذلك مَیِّتٌ ... و ما المَیْت إلا من إلی القبر یُحمل

«ای کسی که از معنی مَیت و مَیِّت می‌پرسی! اینک جواب سؤال تو این است: آن‌که دارای روح است و بعداً می‌میرد مَیِّت است و مَیت آن است که به سوی قبر بر دوش حمل می‌شود».(۱)

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي جَعَلَ فِي ٱلسَّمَاءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً وَ قَمَراً مُنِيراً ﴿۶۱﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱللَّيْلَ وَ ٱلنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً ﴿۶۲﴾ وَ عِبَادُ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً ﴿۶۳﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِيَاماً ﴿۶۴﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً ﴿۶۵﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقَاماً ﴿۶۶﴾ وَ ٱلَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَاماً ﴿۶۷﴾ وَ ٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَاماً ﴿۶۸﴾ يُضَاعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً ﴿۶۹﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ ٱللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۷۰﴾ وَ مَن تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَاباً ﴿۷۱﴾ وَ ٱلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِٱللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً ﴿۷۲﴾ وَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَ عُمْيَاناً ﴿۷۳﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ ٱجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً ﴿۷۴﴾ أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَاماً ﴿۷۵﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقَاماً ﴿۷۶﴾ قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً ﴿۷۷﴾﴾

***

۱- حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/ ۱۶۱.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا امتناع مشرکین را از عبادت رحمان یادآور شد، به دنبال آن به ذکر آیات عالم هستی که دال بر یگانگی او می‌باشند پرداخت. آنگاه سوره را با ذکر صفات بندگان رحمان خاتمه می‌دهد، بندگانی که به خاطر داشتن چنان صفاتی مستحق ورود به بهشت شده‌اند.

معنی لغات: ﴿**بروجا**﴾ منازل سیاره‌ها می‌باشد. و چون به قصرهای مرتفع شباهت دارند به بروج موسومند. «بروج» برای «کواکب» همچون منازل است برای زمین. و عده‌ای می‌گویند: بروج یعنی از ستارگان بزرگ. ﴿**غراما**﴾ یعنی لازم و دائمی و جدا نشدنی. غریم نیز که به معنی بدهکار است از این آمده است؛ چرا که بدهکاری ملازم اوست. ﴿**الغرفة**﴾ منزلت والا، درجه‌ی بالا در بهشت. در لغت به معنی بلند و بالا آمده است. هر ساختمانی بلند غرفه می‌باشد. ﴿**یعبؤا**﴾ مبالات می‌کند و اهمیت می‌دهد. ابو عبیده می‌گوید: ما أعبأ به، یعنی بودن و نبودنش در نزد من مساوی است. در لغت به معنی سنگین است. ﴿**لزاما**﴾ یعنی همراه شما. ملازم با شما.

تفسیر: ﴿**تبارك الذی جعل فی السماء بروجا**﴾ مجد و عظمت از آن خداست که آن ستارگان عظیم و درخشنده را در آسمان قرار داده است.[1] ﴿**و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا**﴾ آفتاب درخشان و ماه تابان را در آن قرار داده است. ﴿**و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفة**﴾ همو است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داده و پشت سر هم می‌آیند، روز را با نور و روشنایی می‌آورد و پشت سر آن شب تاریک را می‌آورد. ﴿**لمن أراد أن یذکر**﴾ برای آنکه بخواهد در نعمت‌های ارزشمند خدا بیندیشند و در صنایع شگفت انگیز و نوظهورش فکر کند. ﴿**أو أراد شکورا**﴾ یا بخواهد خدا را در مقابل

۱ـ مجاهد و حسن گفته‌اند: بروج یعنی ستارگان بزرگ و ابن‌عباس و علی گفته‌اند: یعنی منازل ستارگان، ابن‌کثیر گفته است: قول اول روشن‌تر است.

فضل و احسانش سپاسگزار باشد. طبری گفته است: خدا شب و روز را جانشین هم قرار داده، پس هر کس کاری را در شب از دست بدهد، آن را در روز درمی‌یابد و اگر کاری را در روز از دست بدهد، آن را در شب درمی‌یابد.[1] ﴿و عباد الرحمن الذين يمشون على الأرض هونا﴾ اضافه‌ی «عباد» به «الرحمن» برای تشریف است. یعنی بندگانی که خدا آنان را دوست می‌دارد و شایسته‌ی آنند که به خدا منتسب شوند، همان افرادی هستند که به آرامی و متانت و باوقار و بدون تکبر بر روی زمین راه می‌روند. و از روی فخر و تکبر پا را بر زمین نمی‌کوبند و سرمست نیستند و در راه رفتن فخرفروشی نمی‌کنند. ﴿و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما﴾ وقتی ابلهان و نادانان به تندی با آنان صحبت کنند، سخنی مسالمت‌آمیز و خالی از گناه بر زبان می‌آورند. حسن گفته است: اگر با آدم نادانی روبه‌رو شوند آنها از خود نادانی نشان نمی‌دهند و شکیبایی پیشه می‌کنند. ﴿و الذين يبيتون لربهم سجدا و قياما﴾ و آنهایی که با اقامه‌ی نماز و سجده بردن برای خدا شب زنده‌داری می‌کنند و سر سجده بر زمین می‌نهند و به عبادت می‌پردازند. همچنان که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن نیز در وصف آنان می‌فرماید: ﴿و قليلا من الليل ما يهجعون﴾. رازی گفته است: بعد از این‌که سیرت و رفتار آنها را در روز به دو صورت یعنی ترک اذیت و آزار و پیشه کردن صبر و شکیبایی بیان کرد، در اینجا رفتار شبانه‌ی آنها را یادآور شده است که عبارت است از اشتغال به خدمت خالق.[2] ﴿و الذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم﴾ و آنهایی که از پیشگاه خدای خود التماس می‌کنند که آنها را از عذاب آتش مصون بدارد و از او می‌طلبند که عذاب دوزخ را از آنان دفع کند. ﴿إن عذابها كان غراما﴾ در حقیقت عذاب دوزخ دائمی و بسیار سخت می‌باشد. ﴿إنها ساءت مستقرا و مقاما﴾ جداً دوزخ برای اقامت و استقرار مکان و منزلتی بس بد است. قرطبی

۱ـ طبری ۲۰/۱۹.
۲ـ تفسیر کبیر ۱۰۸/۲۴.

گفته است: یعنی بد جایگاه و بد قرارگاهی می‌باشد! این بندگان مطیع با وجود طاعت خود از عذاب خدا بیمناک و در حذرند.[۱] و حسن گفته است: برای دوری جستن از عذاب جهنم در روز بیمناکند و در شب خسته. ﴿و الذین إذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا﴾ این هم صفت پنجم از اوصاف بندگان رحمان. یعنی در خوراک و نوشیدن و پوشاک زیاده‌روی و یا کوتاهی و قصور نمی‌کنند و مانند خسیسان دست‌خشک نیستند. ﴿و کان بین ذلك قواما﴾ در انفاق حد وسط و اعتدال را رعایت می‌کنند، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه کوتاهی: ﴿و لاتجعل یدك مغلولة إلی عنقك ولاتبسطها کل البسط﴾. مجاهد گفته است: اگر به اندازه‌ی کوه ابوقبیس طلا را در راه خدا خرج کنی اسراف و زیاده‌روی نیست و اگر مشتی را در نافرمانی خدا خرج کنی، اسراف است.[۲] ﴿و الذین لایدعون مع الله إلها آخر﴾ و آنهایی که در عبادت، دیگری را شریک خدا قرار نمی‌دهند، بلکه او را یگانه دانسته و مخلصانه او را پرستش می‌کنند. ﴿ولا یقتلون النفس التی حرم الله إلا بالحق﴾ و انسانی را که خدا کشتنش را حرام کرده است به قتل نمی‌رسانند جز در مقابل عملی که موجب قتل آن می‌شود، از قبیل کفر بعد از ایمان و زنای بعد از احصان، یاقتل به قصاص. ﴿ولایزنون﴾ و مرتکب عمل زشت زنا نمی‌شوند که از پست‌ترین جرایم است. ﴿و من یفعل ذلك یلق أثاما﴾ و هر کس مرتکب این اعمال بزرگ و تباه‌کننده، یعنی شرک و قتل و زنا شود، در آخرت مجازات و کیفر آن را می‌یابد. سپس کیفر و مجازات چنین کسانی را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿یضاعف له العذاب یوم القیامة﴾ به سبب شرک و معاصی، عذابش چند برابر و تشدید می‌شود. ﴿و یخلد فیه مهانا﴾ و تا ابد در آن عذاب و کیفر ذلیل و خوار می‌ماند. ﴿إلا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا﴾ مگر کسی که در دنیا توبه‌ی

۱ـ قرطبی ۱۳/ ۷۲.

۲ـ طبری ۱۹/ ۲۳. این بر مبنای قولی است که اسراف را به «انفاق در معصیت تفسیر کرده است»، و بعضی از مفسران این قول را پذیرفته‌اند و همین قول از ابن‌عباس نیز نقل شده است، اما قول اول «اظهر» است.

نصوح و واقعی کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. ﴿**فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات**﴾ خدا آنان را مورد لطف و کرم قرار می‌دهد و اعمال بد آنـان را بـه اعـمال نـیکو تـبدیل می‌کند. در حدیث آمده است: «من آخرین فردی که وارد بهشت می‌شود و آخرین فردی را که از دوزخ و آتش خارج می‌شود، می‌دانم چه کسی است. در روز قیامت یک نفر را می‌آورند، گفته می‌شود: گناهان کوچکش را بر او عرضه کنند و گناهان بزرگش را از او برطرف کنند. گناهان کوچکش بر او عرضه می‌شود، به او می‌گویند: در فلان و فلان روز چنان و چنین کردی. می‌گوید: بله، نمی‌تواند بگوید نه و از در انکار درآید. در حالی که از گناهان بزرگ خود در هراس است. آنگاه به او گفته می‌شود: به جای هر گناه و بدی یک حسنه و نیکی داری. آنگاه می‌گوید: خداوندا! اعمالی را مرتکب شده‌ام که آنها را در اینجا نمی‌بینم! در این موقع پیامبرﷺ خندید تا جایی که دندان‌های پیشین او نمایان شد».[1] ﴿**وكان الله غفورا رحيما**﴾ و خدا همواره آمرزنده‌ی مهربان است. ﴿**ومن تاب وعمل صالحا فإنه يتوب إلى الله متابا**﴾ و هر کس از نافرمانی و گناه توبه کند و رفتار و اعمال خود را اصلاح نماید، محققا خدا توبه‌ی او را قبول کرده و از او راضـی خـواهـد شـد. ﴿**والذين لايشهدون الزور**﴾ این هم صفت هفتم بندگان رحمان است. یـعنی آنـان کـه گواهی نادرست نمی‌دهند، گواهی ناروا که موجب تضییع حقوق انسان بشـود. ﴿**وإذا مروا باللغو مروا كراما**﴾ و وقتی از کنار مجالـس لهو و لعب گذر می‌کنند؛ یعنی از کـنار اماکنی گذر کنند که در آنجا اعمال ناپسند در جریان است از قبیل اماکن لهو، و کاباره‌ها و قمارخانه‌ها و ...، وقار خود را نگه داشته و از شرکت در آن مجالـس امتناع می‌ورزند، و از چنان مجالسی دوری می‌جویند. طبری گفته است: لغو عبارت است از هر گفته یا عملی باطل و هر چیزی که کسب آن برای انسان ناپسند باشد. و مراسم نکـاح و عـروسی در

۱ـ اخراج از مسلم.

بعضی اماکن، وگوش فرادادن به آوازهای ناپسند، تمام اینها داخل معنی لغو می‌باشند که احتراز و دوری جستن از آن بر مؤمن واجب است.[1] ﴿والذین إذا ذکروا بآیات ربهم﴾ و آنان که وقتی به وسیله‌ی آیات قرآن پند و اندرز داده شوند و یا آنها را برحذر دارند، ﴿لم یخروا علیها صما و عمیانا﴾ از آن روی برنمی‌تابند بلکه با گوش شنوا و قلبی پذیرا به آن روی می‌آورند. ﴿و الذین یقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذرّیاتنا قرّة أعین﴾ و آنهایی که می‌گویند: پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه‌ی روشنی چشمان ما باشند، طاعت و عباذت شما را به جای آورند و رضایت و خشنودی تو را بجویند. ﴿و اجعلنا للمتقین إماما﴾ و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان، به گونه‌ای که اهل تقوی از ما پیروی کنند. دعوتگران به سوی خیر باشیم. هم هدایت‌یافته باشیم و هم هدایتگر. ابن‌عباس می‌گوید: یعنی پیشوایانی که در امر خیر به ما اقتدا شود.[2] ﴿أولئك یجزون الغرفة بما صبروا﴾ کسانی که از این صفات پسندیده و خوی رفیع برخوردارند، به سبب صبر و شکیبایشان بر انجام اوامر خدا به درجات بسیار رفیع و عالی نایل خواهند آمد. ﴿و یلقّون فیها تحیة و سلاما﴾ و در آنجا با سلام و درود فرشتگان مواجه خواهند شد. همانگونه که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم﴾. ﴿خالدین فیها﴾ در میان آن همه ناز و نعمت جاودانه خواهند ماند، نه می‌میرند و نه از آن اخراج می‌گردند؛ چراکه بهشت سرای ابدی است. ﴿حسنت مستقرّا و مقاما﴾ چه خوش قرارگاه و چه خوب منزلی است برای اهل تقوی! ﴿قل ما یعبؤا بکم ربی لو لا دعاؤکم﴾ ای محمد! به آنان بگو: اگر دعای شما به هنگام حلول حوادث و مشکلات نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند. این تضرع و زاری شما است که سبب جلب توجه خدا به سوی شما می‌شود. ﴿فقد کذّبتم

۱ـ طبری ۱۹/ ۳۲.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۶۴۲.

فسوف یکون لزاما﴾ ای کافران! در حقیقت شما پیامبر و قرآن را تکذیب کرده‌اید و به زودی در آخرت عذاب بر شما لازم خواهد شد.

نکات بلاغی: ۱ـ اضافه در **﴿و عباد الرحمن﴾** برای تشریف و تکریم است.

۲ـ در بین **﴿سجدا و قیاما﴾** و نیز **﴿لم یسرفوا و لم یقتروا﴾** طباق وجود دارد.

۳ـ در بین **﴿حسنت مستقرا و مقاما﴾** و **﴿ساءت مستقرا و مقاما﴾** مقابله وجود دارد.

۴ـ **﴿لم یخرّوا علیها صما و عمیانا﴾** متضمن استعاره است؛ یعنی همچون کران و کوران از مقابل آیات انذار رد نشدند.

۵ـ **﴿قرّة أعین﴾** کنایه از فرح و سرور است، همچنان که **﴿غرفة﴾** کنایه از درجات رفیع بهشت است.

یادآوری: قرطبی گفته است: خدای سبحان بندگان رحمان را به یازده صفت پسندیده متصف کرده است که عبارتند از: فروتنی، شکیبایی، شب زنده‌داری، بیم و هراس، ترک اسراف و خسیسی، دوری جستن از شرک، پاکی از زنا و قتل، توبه، دوری از دروغ، پذیرفتن نصیحت و اندرز، و روآوردن و التماس به خدا. پس از آن پاداش نیکوی آنها را بیان کرده است که عبارت است از نایل آمدن به غرفه یعنی بالاترین منزل‌های بهشت و باشکوه‌ترین آن.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی شعراء در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مکی موضوع اصول دین یعنی توحید و رسالت و حشر را مورد بررسی قرار داده و مانند دیگر سوره‌های مکی جنبه‌ی عقیده و اصول ایمان را مورد توجه قرار می‌دهد.

* سوره با موضوع قرآن عظیم آغاز شده است که خدای سبحان آن را به منظور هدایت و راهنمایی خلق و داروی شفابخش بیماری‌های انسانی نازل کرده و موضع‌گیری مشرکین را در مقابل آن یادآور شده است که با وجود روشنی آیات و با وجود درخشش و فروغ براهین قرآن، مشرکین آن را تکذیب کردند. و از طریق دشمنی و لجبازی و تکبر، معجزه‌ای دیگر غیر از قرآن را درخواست کردند.

* پس از آن داستان زندگی جمعی از پیامبران را مورد بحث قرار داده که خدا آنان را برای راهنمایی بشریت فرستاده است. در این راستا با داستان موسی کلیم و فرعون گردنکش موضوع را شروع کرد و جریان گفتگو و بحثی که پیرامون خدا در بین آنها صورت گرفت، مطرح می‌کند. و نیز بیان می‌کند که موسی را با دلیل کوبنده و باطل‌شکن یاری داده است. در داستان موسی نکات جدید ذکر شده و با بیان پند و اندرز نیز بیان تفاوت فاحشی که بین ایمان و طغیان وجود دارد، داستان خاتمه می‌یابد.

* پس از آن قصّه‌ی ابراهیم خلیل را مورد بحث قرار داده و موضع‌گیری او را در مقابل قوم و پدرش در مورد پرستش بت‌ها بازگو کرده، و به قدرت دلیل و رسایی بیانش، نشان داده است که پرستش چیزی که نه می‌شنود و نه سودی می‌رساند، باطل و

نارواست. و در اثبات یگانگی پروردگار عالمیان که نفع و ضرر و مرگ و زندگی را در اختیار دارد برای آنان دلیل قاطع اقامه کرده است.

* سپس سوره در مورد پرهیزگاران و گمراهان و نیکبختان و بدبختان به بحث پرداخته، و مسیر و عاقبت هر یک از دو گروه را در روز قیامت مورد بررسی قرار داده است.

* و بعد از این‌که سوره قصه‌های پیامبران: «نوح، و هود، و صالح، و لوط و شعیب علیهم السلام» را بیان کرد و سنت خدا را در مورد تکذیب‌کنندگان بیان نمود، در شأن رفیع و مقام شامخ قرآن کریم بحث نموده و برای بیان عظمت و شکوه آن می‌فرماید: ﴿**و إنه لتنزيل رب العالمين * نزل به الروح الأمين * على قلبك لتكون من المنذرين * بلسان عربي مبين**﴾.

* سوره با رد افترای مشرکین خاتمه یافته است که گمان می‌بردند قرآن از تلقینات شیاطین است. و بدین‌ترتیب آغاز و پایان سوره با هم متناسب و هماهنگ خواهد بود.

نامگذاری سوره: این سوره به «سوره‌ی شعراء» موسوم است؛ چون خدا در آن اخبار شعرا را ذکر کرده و گمان مشرکین را رد کرده است که گمان می‌بردند حضرت محمد شاعر است و قرآنی را که آورده است شعر است. و خدا این دروغ و بهتان آنان را رد کرده و فرموده است: ﴿**و الشعراء يتبعهم الغاوون * ألم تر أنهم في كل واد يهيمون * و أنهم يقولون ما لايفعلون**﴾. بدین‌ترتیب حق روشن و نمایان شد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿طسٓمٓ ① تِلْكَ آيَاتُ ٱلْكِتَابِ ٱلْمُبِينِ ② لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ③ إِن نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِنَ ٱلسَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ④ وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ

مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً
وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾ وَ إِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ
ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾
وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ﴿١٣﴾ وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن
يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ
رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ
عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾ وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَ أَنَا
مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾ فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾
وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ
رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾
قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾
قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلٰهاً غَيْرِي
لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ ﴿٣٠﴾ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿٣٢﴾ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿٣٣﴾
قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا
تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾
فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿٣٨﴾ وَ قِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ
السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّ لَنَا لَأَجْراً إِن
كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ لَهُم مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنتُم
مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾ فَأَلْقَىٰ
مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا آمَنَّا

بِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴿٤٨﴾ قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُم مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا أَوَّلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**باخع**﴾ مهلک و کشنده. «بخع» در اصل به معنی آن است که در ذبح گوسفند مبالغه کند به حدّی که در ذبح به پس گردن برسد. ﴿**فعلتك**﴾ یک‌بار فعل. ﴿**تلقف**﴾ می‌بلعد. ﴿**یأفکون**﴾ دروغ می‌بندند. ﴿**لاضیر**﴾ ضرری ندارد. «ضرٌّ» و «ضیر» دارای یک معنی هستند. جوهری می‌گوید:

فإنك لایضورك بعد حول		أظبيٌ كان أمك أم حمار[1]

«برای شما مهم نیست و آسیبی متوجه شما نمی‌شود که بعد از یک سال مادرت آهو باشد یا الاغ».

﴿**منقلبون**﴾ برمی‌گردند. ﴿**من خلاف**﴾ چپ و راست، دست راست و پای چپ.

تفسیر: ﴿**طسم**﴾ به اعجاز قرآن کریم اشاره دارد و این‌که قرآن از این حروف هجایی ترکیب یافته است.[2] ﴿**تلك آيات الكتاب المبين**﴾ این آیات واضح و آشکار قرآن است که اعجازش برای اندیشمندان آشکار و عیان است. ﴿**لعلك باخع نفسك ألا يكونوا مؤمنين**﴾ شاید تو به خاطر ایمان نیاوردن کفار خود را هلاک و نابود کنی. و بدین‌ترتیب خاطر پیامبر ﷺ را تسلی داده است که به سبب عدم ایمان آنها غمگین و متأثر نشود. ﴿**إن نشأ نَنزّل عليهم من السماء آية**﴾ اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان نازل

۱ـ بیت متعلق به خدّاش بن زهیر است و برای بیان نسبت شریف یا پست آدمی به‌صورت ضرب‌المثل درآمده است.

۲ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.

می‌کنیم که آنها را ناچار به ایمان آوردن بکند. ﴿فظلّت أعناقهم لها خاضعین﴾ تا در برابر آن گردن‌هایشان خاضع گردد، اما چنین کاری نمی‌کنیم؛ چون ما می‌خواهیم ایمان به میل و اختیار باشد نه به زور و اکراه. صاوی گفته است: یعنی به خاطر ایمان نیاوردن آنها افسوس مخور؛ چون اگر می‌خواستیم معجزه‌ای بر آنان نازل می‌کردیم که قلبشان را بگیرد و آنان را به ایمان آوردن ناچار کند، اما شقاوت آنها در علم ما قبلاً ثبت شده است. پس راحت باش و خود را خسته مکن.[۱] ﴿و مایأتیهم من ذکر من الرحمن﴾ هیچ تذکر و یادآوری از سوی قرآن و یا وحی منزل از جانب خدای رحمان برای آن کافران نمی‌آید. ﴿محدث﴾ تذکر و یادآوری جدید.[۲] ﴿إلا کانوا عنه معرضین﴾ مگر این‌که آن را تکذیب می‌کنند و آن را مورد استهزا قرار می‌دهند و در پند و عبرت نهفته در آن نمی‌اندیشند. ﴿فقد کذبوا فسیأتیهم أنباء ما کانوا به یستهزءون﴾ در حقیقت اعراض و تکذیب را به درجه‌ی آخر رسانده‌اند، پس در آینده عاقبت و فرجام تکذیب و استهزای خود را خواهند یافت. سپس خدای سبحان به عظمت و تسلط و قدرتش در مخلوقات و مصنوعات خود که دال بر یگانگی و کمال قدرتش می‌باشد، اشاره کرده است و می‌فرماید: ﴿أو لم یروا إلی الأرض کم أنبتنا فیها من کل زوج کریم﴾ مگر به شگفتی‌های زمین نمی‌نگرند که چقدر از هر صنف یک جفت نیکو و پسندیده و پرفایده در آن رویانده و قرار داده‌ایم؟ استفهام برای توبیخ است و آنها را به خاطر عبرت نگرفتن سرزنش می‌کند. ﴿إن فی ذلك لآیة﴾ در این رویاندن و هنرنمایی دلیلی آشکار بر یگانگی و قدرت ما مکنون است. ﴿و ما کان أکثرهم مؤمنین﴾ بیشتر آنان به خدا ایمان نداشتند؛ زیرا با وجود دلایل قطعی، اکثر آنان به کفر خود ادامه می‌دهند. ﴿إن ربك لهو العزیز الرحیم﴾ در حقیقت خدایت مسلط و

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱٦٧/۳.

۲ـ «محدث» یعنی جدیداً نازل شده باشد وگرنه کلام خدا قدیم است و نمی‌توان صفت «جدید» را برای آن به کار برد، همچنان که جایز نیست آن را مخلوق بدانیم.

غالب است و قدرت انتقام گرفتن از نافرمان را دارد و نسبت به مخلوق خود مهربان است، به آنها فرصت و مجال می‌دهد و با وجود قدرت فراوانی که دارد در کیفر و عقوبت آنها شتاب به خرج نمی‌دهد. ابوالعالیه گفته است: «عزیز» یعنی مقتدر است و از مخالفین امر و فرمانش، آنهایی که به جز «الله» خدایان دیگری را می‌پرستند انتقام می‌گیرد. و نسبت به آن‌که در پیشگاهش توبه کرده و به درگاهش رو آورده مهربان است. و فخر رازی گفته است: به این علت «العزیز» را قبل از «الرحیم» آورده است که ممکن بود گفته شود، به سبب ناتوانیش به آنها رحم کرده و قدرت عقوبت آنها را نداشته است. پس با آوردن لفظ «عزیز» این توهم را برطرف کرده و نشان داده است که مسلط و مقتدر است. اما با این وجود نسبت به بندگانش مهربان است؛ چون رحم و مهربانی با وجود داشتن قدرت انتقام‌گیری، بیشتر جلب توجه می‌کند.[1] ﴿و إذ نادی ربك موسی﴾ ای محمد! به مخالفین و تکذیب کنندگان یادآور شو که خدایت در سمت راست کوه طور به پیامبرش، موسی ندا داد و امر کرد که نزد فرعون و اطرافیانش برود. ﴿أن ائت القوم الظالمین﴾ نزد آن جماعت برو که به سبب کفر و ارتکاب معاصی به خود ستم کرده و ضعیفان و بینوایان بنی‌اسرائیل را به‌صورت بنده‌ی خود درآورده‌اند. ﴿قوم فرعون﴾ که عبارتند از قوم فرعون. (قوم فرعون) عطف بیان است؛ یعنی قوم ستمکار و قوم فرعون یکی است. ﴿ألا یتقون﴾ مگر از کیفر و عقاب خدا نمی‌ترسند؟ فرو رفتن آنها در دریای ستم و افراطشان در دشمنی و عداوت متضمن شگفت‌انگیزی است. ﴿قال رب إنی أخاف أن یکذبون﴾ موسی گفت: خدایا! می‌ترسم در امر رسالت مرا تکذیب کنند. ﴿و یضیق صدری﴾ و از تکذیب آنان دلم تنگ شود. ﴿و لا ینطلق لسانی﴾ و زبانم نتواند در تبلیغ رسالت به‌صورت کامل به گفتن بیاید. ﴿فأرسل إلی هارون﴾ دستور بده که هارون بیاید و در تبلیغ رسالت مرا یاری

۱ـ تفسیر کبیر ۱۳/۲۴.

دهد. مفسران گفته‌اند: موسی در مورد درخواست یاور به سه عذر متوسل شده است که عبارتند از: ترس، تکذیب و دل‌تنگی، و نارسایی زبان. تکذیب سبب دل‌تنگی است و دل‌تنگی سبب بروز اشکال در سخن گفتن می‌شود، مخصوصاً برای آن‌که لکنت زبان دارد که گفته است: **﴿و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی﴾**. سپس عذری دیگر اضافه کرده و می‌گوید: **﴿و لهم علیّ ذنب فأخاف أن یقتلون﴾** و فرعون و قومش بر من تاوانی دارند و من یک‌نفر از آنها را کشته‌ام و می‌ترسم در مقابل آن مرا به قتل برسانند. **﴿قال کلاّ﴾** خدا فرمود: نه، هرگز تو را به قتل نمی‌رسانند. قرطبی گفته است: این عبارت موسی را از این منع می‌کند که شک و تردید را به دل راه ندهد، و او را تشویق می‌کند که به خدا اعتماد و اطمینان داشته باشد؛ یعنی به خدا اعتماد کن و ظن و گمان را کنار بگذار و مطمئن باش که قدرت کشتن تو را ندارند.[۱] **﴿فاذهبا بآیاتنا﴾** تو و هارون با دلایل و معجزات درخشان بروید. **﴿إنا معکم مستمعون﴾** من با شما هستم و شما را یاری می‌دهم و گفته‌ی شما و جواب آنها را می‌شنوم. به خاطر احترام و شرمی که در پیشگاه خدا دارند صیغه‌ی جمع **﴿معکم﴾** را آورده و از آن قصد تثنیه را کرده است و در خطاب به‌صورت جمع با آنها برخورد کرده است.[۲] **﴿فأتیا فرعون فقولا إنا رسول رب العالمین﴾** نزد فرعون گردنکش و ستمکار بروید و به او بگویید: ما از جانب پروردگار عالمیان آمده‌ایم تا تو را به راه راست هدایت کنیم. **﴿أن أرسل معنا بنی‌اسرائیل﴾** بنی‌اسرائیل را به اسارت و بندگی مگیر و آنها را آزاد بگذار که با ما به شام بیایند. **﴿قال ألم نربك فینا ولیداً﴾** در کلام قسمتی حذف شده است که قرینه و معنی بر آن دلالت دارد و تقدیر آن چنین است: آنها نزد فرعون آمدند و رسالت را ابلاغ کردند، آنگاه فرعون خطاب به موسی گفت: مگر وقتی طفلی خردسال بودی ما تو را در منزل خود پرورش ندادیم؟ فرعون در این سخنان خواست بر موسی منت

۱ـ قرطبی ۹۲/۱۳.

۲ـ البحر المحیط ۸/۷.

نهد و او را خوار و تحقیر کند. انکار می‌گوید: مگر تو همان بچه‌ی بینوا نیستی که تو را پرورش دادیم و با تو نیکی کردیم؟ پس تو کجا و این مسأله که ادعا می‌کنی کجا؟ **﴿و لبثت فینا من عمرك سنین﴾** و سال‌های مدید در میان ما نبودی و با تو نیکی نکردیم و حفظ و سرپرستی تو را به عهده نداشتیم؟ مقاتل گفته است: آنها طی سی سال از موسی مراقبت کردند. **﴿و فعلت فعلتك التی فعلت﴾** و پاداش مراقبت و تربیت ما را این چنین دادی که نعمت ما را ناسپاس شدی و یک‌نفر از ما راکشتی. استفاده از عبارت **﴿فعلة﴾** برای نشان دادن هول و هراس و بزرگی موضوع است و منظور قتل قبطی است. **﴿و أنت من الکافرین﴾** تو از جمله افرادی هستی که نیکی ما را انکار می‌کنند و نسبت به احسان ما ناسپاسند. ابن‌عباس گفته است: یعنی تو نسبت به احسان و نعمت ما ناسپاسی؛ زیرا فرعون از معنی کفر سر در نمی‌آورد.[1] **﴿قال فعلتها إذا و أنا من الضالین﴾** موسی گفت: من آن عمل را به اشتباه مرتکب شدم؛ چون من قصد کشتن او را نداشتم بلکه می‌خواستم او را ادب کنم و در کشتن او تعمدی نداشتم. منظور موسی علیه السلام گمراهی از راه هدایت نیست؛ زیرا از همان طفولیت معصوم بود. ابن‌عباس گفته است: **﴿و أنا من الضالین﴾** یعنی **﴿من الجاهلین﴾**. **﴿ففررت منکم لما خفتکم﴾** پس وقتی بیم آن داشتم که مرا به قتل برسانید و از شما کیفری ببینم که مستحق آن نبودم، به سرزمین «مدین» فرار کردم. **﴿فوهب لی ربی حکماً﴾** آنگاه خدایم به من نبوت و حکمت عطا فرمود. **﴿و جعلنی من المرسلین﴾** و مرا به پیامبری برگزیده و نزد تو فرستاده است، اگر ایمان بیاوری در امان می‌مانی و اگر انکار کنی نابود می‌شوی. **﴿و تلك نعمة تمنّها علیّ أن عبدت بنی إسرائیل﴾** چگونه بر من منت می‌نهی که با من نیکی کرده‌ای در حالی که قوم مرا به بردگی کشیده‌ای؟[2] آنچه را که

۱ـ حسن گفته است: یعنی تو به خدایی من کافری. ولی طبری نظر ابن‌عباس را ترجیح داده است که روشن‌تر است.

۲ـ معنی گفته‌ی مقاتل همین است.

نعمت به شمار می‌آوری جز نقمت و بدبختی چیز دیگری است. ابن‌کثیر گفته است: در مقابل بدی‌هایی که نسبت به بنی‌اسرائیل کرده‌ای و آنها را به‌صورت برده و خدمتکار درآورده‌ای، نیکی و احسانی که با من کرده‌ای به چشم نمی‌خورد. آیا نیکی تو با یک‌نفر از آنها بدی تو را با مجموع آنان جبران می‌کند؟![1] و طبری گفته است: یعنی آیا بر من منت می‌نهی که بنی‌اسرائیل را به بردگی کشیده‌ای ؟! **﴿قال فرعون ما رب العالمین﴾** فرعون با کمال نخوت و خود خواهی گفت: این‌که گمان می‌کنی پروردگار عالمیان است کیست؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ چون منکر وجود صانع بود و همواره به قومش می‌گفت: **﴿ما علمت لکم من إله غیری﴾**. **﴿قال رب السموات و الأرض و ما بینهما﴾** موسی گفت: او عبارت است از خالق آسمان‌ها و زمین، و با زنده کردن و میراندن در آنها دخل و تصرف می‌کند و همو است که جهان را خلعت هستی بخشیده است؛ دریاها و بیابان‌ها و کوه و درختان و گیاه و میوه و دیگر مخلوقات عجیب را خلق کرده است. **﴿إن کنتم موقنین﴾** اگر دارای قلبی مطمئن و بصیرتی نافذ هستید، این مسأله روشن و جلی است. **﴿قال لمن حوله ألا تستمعون﴾** فرعون به طریق ریشخند و استهزا به اشراف و بزرگان قومش گفت: آیا نمی‌شنوید چه می‌گوید؟ آیا از کارش تعجب نمی‌کنید؟ من از حقیقت خدا از او می‌پرسم، اما او به صفات خدا مرا جواب می‌دهد. آنگاه موسی جواب داد و به دلیل و بیان خود افزود و گفت: **﴿قال ربکم و رب آباءکم الأولین﴾** هم خالق شما و هم خالق پدران شما می‌باشد. پس وجود شما بر وجود خدای قادر و دانا دلیل است. از دلیل عام عدول کرد و به دلیل خاص روی آورد، دلیل «انفس» از دلیل «آفاق» نزدیکتر است و بیشتر به تأمل وا می‌دارد: **﴿و في أنفسکم أفلا تبصرون﴾**. در این هنگام فرعون عصبانی شد و نسبت دیوانگی را به موسی داد. **﴿قال إن رسولکم الذی أرسل إلیکم لمجنون﴾** به

۱- ابن‌کثیر ۲ / ۶۴۵.

طریق استهزا او را پیامبر خواند و او را به مخاطبان نسبت داد؛ چون از انتسابش به خود امتناع می‌ورزید. یعنی این فرستاده‌ی شما دیوانه است؛ چراکه چیزی را از او می‌پرسم و چیزی دیگر جواب می‌دهد. موسی به تمسخر فرعون اهمیتی نداد و کوتاه نیامد و باز دلیلی محکم‌تر از دلیل دوم ارائه داد و گفت: ﴿**قال رب المشرق و المغرب و ما بینهما إن کنتم تعقلون**﴾ موسی گفت: همو است که به فرمانش آفتاب از مشرق طلوع کرده و در مغرب غروب می‌کند، و این منظری است که هر عاقل و جاهلی همه روزه آن را مشاهده می‌کند؛ از این رو گفت: ﴿**إن کنتم تعقلون**﴾ یعنی اگر دارای عقل باشید این را درک می‌کنید. و جز پروردگار عالمیان هیچ‌کس چنین قدرتی ندارد. این بلیغ‌ترین دلیلی است که پشت باطل را دو نیم می‌کند. همان‌طور که ابراهیم خطاب به نمرود گفت: ﴿**قال فإن الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر**﴾. وقتی فرعون درمانده شد و دیگر استدلالی نداشت به گردن‌کلفتی و قلدری خود متوسل شد و او را به شکنجه تهدید کرد و گفت: ﴿**قال لئن اتخذت إلها غیری لأجعلنك من المسجونین**﴾ اگر غیر از من خدایی برگیری تو را به قعر زندان و سیاه‌چال در خواهم انداخت. مفسران گفته‌اند: زندان فرعون وحشتناک بود و فرد زندانی را به تنهایی در دخمه و زیر زمین محبوس می‌کرد، نه جایی را می‌دید و نه صدایی را می‌شنید، و تا زمان مرگ در آنجا می‌ماند، از این رو نگفته است: «لأسجننك» بلکه گفته است: ﴿**لأجعلنك من المسجونین**﴾؛ زیرا زندانش از قتل سخت‌تر بود. در التسهیل آمده است: بعد از این‌که فرعون خدا را انکار کرد، گفت: ﴿**و ما رب العالمین**﴾، موسی در جواب گفت: ﴿**رب السموات و الأرض**﴾. پس فرعون با ابراز تعجب از سخن موسی گفت: ﴿**ألا تستمعون**﴾، آنگاه موسی دلیل محکم‌تری ارائه داد و گفت: ﴿**ربکم و رب آبائکم الأولین**﴾؛ زیرا در نزد خردمندان وجود انسان و پدرانش روشن‌ترین دلایل و براهین بر وجود خالق دانا می‌باشد؛ چون نزدیکترین چیز به انسان همانا خود اوست، و به وسیله‌ی آن بر وجود خالق استدلال می‌کنند. پس وقتی این حجت

نمایان شد فرعون از آن گریز زد و به طریق مغالطه نسبت دیوانگی به موسی داد، و نظر خود را با تحقیر و استهزا تقویت کرد و گفت: ﴿إن رسولكم الذی أرسل إليكم لمجنون﴾.
آنگاه موسی در استدلال افزود: ﴿رب المشرق و المغرب﴾؛ چون طلوع و غروب آفتاب دلیلی است آشکار و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را انکار کند و آن را به غیر خدا نسبت بدهد. وقتی فرعون در استدلال درمانده شد، به سلطه و زور بازگشت و موسی را به زندان تهدید کرد. آنگاه موسی با ارائه‌ی معجزه به استدلال پرداخت و چون هنوز امیدوار بود ایمان بیاورد، به آرامی گفت: ﴿قال أولو جئتك بشيء مبين﴾ آیا اگر معجزه‌ای آشکار ارائه دهم و دلیل صدق خود بیاورم باز مرا زندانی می‌کنی؟ ﴿قال فأت به إن كنت من الصادقين﴾ فرعون گفت: اگر در ادعایت صادق هستی آن را بیاور. ﴿فألق عصاه فإذا هي ثعبان مبين﴾ موسی عصایش را انداخت ناگهان به اژدهای بزرگی مبدل شد که در کمال روشنی نمایان شد و دارای پاها و دهانی بس بزرگ و شکل و جسمی هول‌انگیز و مخوف بود. ﴿و نزع يده فإذا هي بيضاء للناظرين﴾ دستش را از آستین بیرون آورد ناگهان مانند آفتاب درخشان فروغش نمایان شد و نزدیک بود نورش چشم را برباید و جلو افق را بگیرد. ﴿قال للملإ حوله إن هذا لساحر عليم﴾ فرعون به اشراف و بزرگان قوم خود که در اطراف او بودند گفت: در حقیقت این ساحر و افسونگری بس بزرگ است و در فن سحر و افسونگری بسی ماهر و استاد است. فرعون می‌خواست بدین‌وسیله قوم خود را از پذیرش معجزه‌ی موسی منصرف کند و از ترس این‌که از موسی پیروی کنند به او تهمت سحر و افسون زد. ﴿يريد أن يخرجكم من أرضكم بسحره﴾ می‌خواهد به وسیله‌ی سحر عظیمش بر سرزمین شما مستولی گردد. ﴿فماذا تأمرون﴾ پس شما چه دستور می‌دهید؟ من نسبت به او چه اقدامی به عمل آورم؟ وقتی فرعون چنان دلایلی آشکار را دید، ترسید قومش از موسی پیروی کنند، و هر چند مستبد و خودرأی و کله شق بود اما با آنان مشورت کرد و از آنان کمک خواست. ﴿قالوا أرجه و أخاه﴾ گفتند: شتاب مکن و کار آنها

را به تأخیر بینداز. ﴿و ابعث فی المدائن حاشرین﴾ و گردآورندگان را به تمام نقاط مملکت بفرست تا همه‌ی ساحران را گرد آورند. ﴿یأتوك بكل سحار علیم﴾ تمام ساحران و افسونگران ماهر و آشنا به انواع سحر را برایت جمع کنند. ابن‌کثیر گفته است: خدا بدین‌ترتیب تدبیری به خرج داد که عموماً در یک‌جا جمع شوند تا دلایل و براهین قطعی خدا در روز روشن مشاهده کنند. ﴿فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم﴾ ساحران در موعد مقرر یعنی روز «زینت» و موقع چاشتگاه جمع شدند. همان وقتی که موسی یقین داشت در ملاء عام حق نمایان و باطل نابود می‌گردد. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن آمده است: ﴿قال موعدكم یوم الزینة و أن یحشر الناس ضحی﴾. ﴿و قیل للناس هل أنتم مجتمعون * لعلنا نتبع السحرة إن كانوا هم الغالبین﴾ به مردم گفتند: به طرف اجتماع بشتابید، تا در صورتی که ساحران بر موسی پیروز شدند از دین آنها پیروی کنیم. ﴿فلما جاء السحرة قالوا لفرعون أئنّ لنا لأجرا إن كنا نحن الغالبین﴾ هنگامی که ساحران آمدند به فرعون گفتند: اگر در سحر بر موسی پیروز و غالب آییم، آیا از انعام و پاداشی جزیل برخوردار خواهیم بود؟ ﴿قال نعم و إنكم إذا لمن المقربین﴾ فرعون به آنها گفت: بله آنچه را که می‌خواهید به شما می‌دهم و شما را جزو مقربان و ندیمان مخصوص خود قرار می‌دهم. ﴿قال لهم موسی ألقوا ما أنتم ملقون﴾ کلام متضمن ایجاز است و سیاق جمله بر آن دلالت دارد و تقدیر آن چنین است: «در آن موقع به موسی گفتند: یا تو اول بینداز یا ما اول می‌اندازیم»، همچنان که در سوره‌ی اعراف چنین آمده است. آنگاه موسی در جواب آنان گفت: ﴿ألقوا ما أنتم ملقون﴾ شروع کنید.هر چه را که می‌خواهید بیندازید. من از شما بیم و هراسی ندارم، از بس که به یاری و نصرت خدا و پیروزی حق مطمئن بود، چنین گفت. ﴿فألقوا حبالهم و عصیهم و قالوا بعزة فرعون إنا لنحن الغالبون﴾ ریسمان و عصاهایی را که در دست داشتند انداختند و در آن هنگام گفتند: قسم به عظمت و سلطنت فرعون بدون تردید ما بر موسی پیروز می‌شویم. ﴿فألق موسی عصاه

فإذا هی تلقف مایأفکون﴾ آنگاه موسی عصایش را انداخت و فوراً به اژدهایی بزرگ تبدیل شد و ناگهان تمام ریسمان و عصاهایی را که در قالب سحر به صورت مار خزنده درآورده بودند، فرو بلعید. برای مبالغه آن اشیاء به افک «دروغ بستن» موسوم شده‌اند. ﴿فألق السحرة ساجدین﴾ ساحران بعد از مشاهده‌ی دلیل درخشان و معجزه‌ی آشکار سر سجده را برای پروردگار عالمیان خم کردند. ﴿قالوا آمنا برب العالمین * رب موسی وهارون﴾ در موقع سجده بردن گفتند: به خدای توانا و بزرگ ایمان آوردیم که موسی و هارون ما را به سویش می‌خوانند. طبری گفته است: وقتی برای ساحران معلوم شد که عمل موسی سحر نیست و جز خداوندی که پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است هیچ‌کس قدرت آن را ندارد، تسلیم شدند و سر سجده را در پیشگاه خدا به زمین نهاده و گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم که موسی ما را به عبادتش فرامی‌خواند، و از فرعون و بزرگان قومش بیزاریم.[1] ﴿قال آمنتم له قبل أن آذن لکم﴾ فرعون به ساحران گفت: قبل از این‌که از من اجازه بگیرید به موسی ایمان آوردید؟ ﴿إنه لکبیرکم الذی علمکم السحر﴾ او همان رئیس و بزرگ شما می‌باشد که از او سحر آموختید تا کارش بالا بگیرد و پیروز شود. فرعون می‌خواست با این گفته قومش را در اشتباه بیندازد و وانمود کند که ساحران از روی بصیرت و آگاهی ایمان نیاورده‌اند. ابن‌کثیر گفته است: انکار حقی است که همه باطل بودن آن را می‌دانند؛ زیرا هرگز موسی را ندیده بودند، پس چگونه بزرگ آنان می‌شود و فن سحر را به آنها می‌آموزد؟ هیچ عاقلی چنین سخنی نمی‌گوید.[2] سپس آنها را تهدید کرد و گفت: ﴿فلسوف تعلمون﴾ به زودی وقتی که شما را عذاب و شکنجه دادم پاداش ایمان آوردنتان را می‌یابید. ﴿لأقطعن أیدیکم و أرجلکم من خلاف﴾ دست راست و پای چپ یکایک شما را قطع خواهم کرد. ﴿و لأُصلّبنّکم أجمعین﴾ و همه‌ی شما را بر

۱- طبری ۱۹/۴۶.
۲- ابن‌کثیر ۲/۶۴۷.

شاخه‌ی درخت آویزان می‌کنم تا بمیرید. ﴿قالوا لاضیر إنا إلى ربـنا مـنقلبون﴾ گفتند: عذاب تو برای ما ضرری ندارد و ما به آن اهمیت نمی‌دهیم؛ چون نزد خدا برمی‌گردیم و امید عفو و بخشودگی او را داریم. ﴿إنا نطمع أن يغفرلنا ربنا خطايانا﴾ ما امیدواریم که خدا گناهان قبلی ما را ببخشاید و در مقابل آن ما را کیفر ندهد. ﴿أن كنا أول المؤمنين﴾؛ چون ما قبل از قوم خود به سوی ایمان شتافتیم و اولین مؤمنان به موسی شدیم.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فظلت أعناقهم لها خاضعين﴾ متضمن کنایه‌ی لطیف است، کنایه از خفت و خواری است که بعد از عزت و کبریایی به آن می‌رسند.

۲ـ ﴿فسيأتيهم أنباء ماكانوا به يستهزءون﴾ شامل وعید و تهدید است.

۳ـ ﴿أولم يروا إلى الأرض﴾ استفهام توبیخی است، آنها را به سبب عبرت نگرفتن توبیخ کرده است.

۴ـ ﴿و يضيق صدري﴾ و ﴿لاينطلق لساني﴾ متضمن مقابله‌ی لطیف است.

۵ـ ﴿رسولي و أرسل﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

٦ـ ﴿و فعلت فعلتك﴾ شامل جناس ناقص است. حروف «فعلت و فعلةً» موافق است اما شکل آن دو مختلف است.

۷ـ ﴿قال ألم نربك فينا وليدا﴾ شامل ایجاز به حذف است. سیاق کلام بر این حذف دلالت دارد. تقدیر آن چنین است: به نزد فرعون آمدند و چنان گفتند. فرعون به موسی گفت: ﴿ألم نربك﴾. همچنین «و أرسل إلى هارون» شامل ایجاز به حذف است. زمخشری گفته است اصل آن چنین است. جبرئیل را نزد هارون بفرست و او را پیامبر و وزیر و یاور من قرار بده»، و این نیکوترین اختصار است.[1]

۸ـ ﴿ألا تستمعون﴾ متضمن تعجب است.

۱ـ کشاف ۲۳۸/۳.

۹- ﴿إن رسولکم الذی أرسل إلیکم لمجنون﴾ و ﴿إنا لنحن الغالبون﴾ مؤکد به نون و لام تأکید می‌باشند که از خصایص علم بیان است.

۱۰- ﴿المشرق و المغرب﴾ متضمن طباق است.

لطیفه: اگر گفته شود چرا موسی در ابتدا به فرعون و قومش گفت: ﴿إن کنتم موقنین﴾ و در آخر گفت: ﴿إن کنتم تعقلون﴾؟ در جواب گفته می‌شود: در ابتدا امیدوار بود که ایمان بیاورند، از این رو نرمش را به خرج داد. و وقتی انکار و لجبازی آنها را دید و فرعون در قالب مخالفت و عناد گفت: ﴿إن رسولکم لمجنون﴾، او نیز روش حکمت را به‌کار گرفت.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي ٱلْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾ وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ﴿٥٥﴾ وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ﴿٥٦﴾ فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ﴿٥٧﴾ وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾ كَذَٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾ فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا تَرَاءَى ٱلْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَٱلطَّوْدِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾ وَ أَزْلَفْنَا ثَمَّ ٱلْآخَرِينَ ﴿٦٤﴾ وَ أَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَ مَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾ وَ ٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَاماً فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ ﴿٧١﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾ أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾ قَالَ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُمُ ٱلْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾ ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَ ٱلَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَ ٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾

وَ ٱلَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿٨٢﴾ رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾ وَ ٱجْعَل لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي ٱلْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾ وَ ٱجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨٥﴾ وَ ٱغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ ٱلضَّالِّينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾ يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى ٱللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾ وَ أُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾ وَ بُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾ وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾ مِن دُونِ ٱللهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ ﴿٩٣﴾ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَ ٱلْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾ وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾ قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾ تَاللهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾ وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾ فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: خدا در این سوره هفت قصه را باز گفته است: اول عبارت است از قصه‌ی موسی و هارون، دوم قصه‌ی ابراهیم، سوم قصه‌ی نوح، چهارم قصه‌ی هود، پنجم داستان صالح، ششم قصه‌ی لوط، و هفتم قصه‌ی شعیب. تمام این داستان‌ها برای تسلی دادن خاطر پیامبرﷺ در مقابل آزار مشرکین آمده است. هنوز آیات درباره‌ی قصه‌ی حضرت موسی؈ بحث می‌کنند.

معنی لغات: ﴿أسر﴾ از اسراء به معنی شب روی است، برای آنکه در روز می‌رود «أسری» به کار نمی‌رود بلکه مخصوص شب روی است. ﴿شرذمة﴾ مشتی، جماعتی اندک و ناچیز. «شراذم» جمع آن است. جوهری گفته است: «شرذمة» گروهی از انسان و دسته‌ای از هر چیز است. «شرذم» یعنی پاره.[1] ﴿أزلفنا﴾ نزدیک کردیم. و ﴿أزلفت الجنة للمتقين﴾

۱- قرطبی ۱۰۱/۱۳.

از این مقوله است؛ یعنی نزدیک شد. شاعر گفته است:

وكـلُّ يـوم مـضى أو ليـلة سـلفَتْ　　　فيها النفوس إلى الآجال تـزدلفُ[1]

«هر روز و شب که می‌گذرد نفوس به اجلشان نزدیک‌تر می‌شوند».

﴿فكبكبوا﴾ سرنگون شدند. ﴿حميم﴾ دوست صمیمی. ﴿كرة﴾ عودت، بازگشت.

تفسیر: ﴿و أوحينا إلى موسى أن أسر بعبادي﴾ به طریق وحی به موسی دستور دادیم که شبانه بنی‌اسرائیل را به طرف دریا ببرد. قرطبی گفته است: خدا به موسی امر کرد که بنی‌اسرائیل را شبانه ببرد، و چون بـه مـوسی ایـمان آورده بـودند آنـها را بـندگان خـود نامید.[2] ﴿إنكم متبعون﴾ فرعون و قومش شما را تعقیب می‌کنند تا شما را به سرزمین مصر بازگردانند و به قتل برسانند. ﴿فأرسل فرعون في المدائن حاشرين﴾ وقتی خبر رفتن آنها به فرعون رسید، به تعقیبشان فرستاد و دستور داد در هر شهر سپاهی آماده شود، و به آنها گفت: ﴿إن هؤلآء لشرذمة قليلون﴾ آنها جماعتی اندک و نـاچیزند. طـبری گـفته است: بنی‌اسرائیل شش‌صد و هفتاد هزار نفر بودند.[3] ﴿و إنهم لنا لغائظون﴾ آنها اعمالی را انجام می‌دهند که ما را به خشم می‌آورد. ﴿و إنا لجميع حاذرون﴾ و ما جمعی بیدار و با احتیاط هستیم، و به بیداری و هوشیاری و رعایت موارد امنیتی عادت داریم. زمخشری گفته است: اینها بهانه و معذرت‌هایی بودند که در مقابل قومش ارائه می‌داد تا گمان نرود که از قدرت و تسلطش کاسته شده است. خدا فرمود: ﴿فأخرجناهم من جنات و عيون﴾ فرعون و قومش را از باغ‌ها و بستان‌ها و رودخانه‌های جاری بیرون کـردیم. ﴿و كنوز و مقام كريم﴾ آنها را از زر و سیم و اندوخته و خانه‌ها و منازل مجلل و باشکوهشان دور کردیم. ﴿كذلك و أورثناها بني‌إسرائيل﴾ همان‌طور که آنها را بیرون کردیم، همان‌طور

۱ـ تفسیر کبیر ۲۴/ ۱۴۰.　　۲ـ قرطبی ۱۳/ ۱۰۰.

۳ـ طبری ۱۹/ ۴۶.

هم بنی‌اسرائیل را بعد از غرق کردن فرعون و قومش، وارث سرزمین و اموال آنها قرار دادیم. **﴿فأتبعوهم مشرقين﴾** هنگام طلوع آفتاب آنها را تعقیب کرده و به آنها رسیدند. **﴿فلما تراءیٰ الجمعان﴾** وقتی دو گروه یکدیگر را دیدند. منظور گروه موسی و گروه فرعون است. **﴿قال أصحاب موسى إنا لمدركون﴾** یاران و همراهان موسی گفتند: محققاً فرعون و سربازانش به ما رسیده و ما را به قتل می‌رسانند. این را وقتی گفتند که فرعون ستمکار و سربازانش را پشت سر خود و دریا را در جلو خود دیدند. **﴿قال كلاّ﴾** موسی گفت: نه، هرگز دستشان به شما نمی‌رسد و این بدگمانی‌ها را از سر به در کنید. **﴿إن معي ربي سيهدين﴾** خدا با من است، مرا یاری می‌دهد و مصون می‌دارد و به راه رستگاری راهنمایی می‌کند. رازی گفته است: با دو چیز روحیه‌ی آنها را قوی کرد: اول، این‌که گفت: خدا با او می‌باشد، که این به معنی نصرت و تضمین یاوری است. دوم، این‌که گفت: مرا به راه نجات و رستگاری راهنمایی می‌کند. وقتی خدا راه رستگاری او و نابودی دشمنانش را به او نشان داده باشد، آنها به آخرین نقطه‌ی پیروزی می‌رسند.[1] **﴿فأوحينا إلى موسى أن اضرب بعصاك البحر﴾** به طریق وحی به موسی دستور دادیم که با عصایش به دریا ضربه‌ای بزند. **﴿فانفلق﴾** دریا را زد و بر اثر آن دریا شکافت و از هم باز شد. **﴿فكان كل فرق كالطود العظيم﴾** هر قسمت از آن به صورت کوهی بلند و استوار درآمد. ابن‌عباس گفته است: در آن دوازده راه و گذرگاه باز شد و برای هر نسل و طایفه یک گذرگاه پیدا شد.[2] **﴿و أزلفنا ثَمَّ الآخرين﴾** در آنجا فرعون و لشکریانش را نزدیک آوردیم، تا این‌که به دنبال بنی‌اسرائیل وارد دریا شدند. **﴿و أنجينا موسى و من معه أجمعين﴾** و موسی و تمام مؤمنان همراهش را نجات دادیم. **﴿ثم أغرقنا الآخرين﴾** فرعون و قومش را در دریا غرق کردیم. مفسران گفته‌اند: وقتی دریا شکافته شد خدا آن را برای موسی و قومش

۱ـ کشاف ۲۴۸/۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۱۳۸/۲۴.

به‌صورت خشکی درآورد و دوازده گذرگاه در آن باز شد و در اطراف آنها آب بسان کوهی عظیم متوقف شد. و هنگامی که یاران موسی خارج شدند و تمام یاران فرعون وارد دریا شدند خدا به دریا فرمان داد که به هم آید، در نتیجه در دریا غرق شدند. بعضی از همراهان موسی از روی ترس یا ضعف ایمان گفتند: فرعون غرق نشده است. آنگاه جنازه‌اش به ساحل افتاد تا او را دیدند. **﴿إن فی ذلك لآية﴾** در غرق کردن فرعون و قومش واقعاً اندرزی بس بزرگ نهفته است و آن این‌که خدا دوستانش را نجات می‌دهد و دشمنانش را از بین می‌برد. **﴿و ما كان أكثرهم مؤمنين﴾** با وجود مشاهده‌ی این دلیل بزرگ، اکثر آنها ایمان نیاوردند، بدین‌وسیله خاطر پیامبرﷺ را تسلّی داده و نافرمانان را مورد تهدید قرار داده است. **﴿و إن ربك لهو العزيز الرحيم﴾** خدایت از دشمنان انتقام می‌گیرد و نسبت به دوستانش رحم می‌کند. **﴿و اتل عليهم نبأ إبراهيم﴾** بدین ترتیب قصه‌ی ابراهیم را آغاز کرده است. یعنی ای محمد! داستان مهم و باشکوه ابراهیم را بر آنان بخوان.[1] **﴿إذ قال لأبيه و قومه ما تعبدون﴾** آن زمان را به یاد بیاور که به پدر و عشیرت خود گفت: چه چیزی را پرستش می‌کنید؟ با این‌که می‌دانست آنها بت می‌پرستند اما از آنها پرسید تا سبک مغزی و ابلهی آنان را یادآور شود؛ چراکه چیزی را می‌پرستند که سودی از آن نمی‌خیزد، نیز تا بر آنان دلیل و حجت اقامه کند. **﴿قالوا نعبد أصناما فنظل لها عاكفين﴾** گفتند: بت‌ها را می‌پرستیم و بر پرستش آنها پایدار خواهیم ماند و آن را ترک نمی‌کنیم. این جواب را به طریق مباهات و غرور بر زبان راندند. کافی بود بگویند: بت‌ها را می‌پرستیم، اما گو این‌که به عمل خود مباهات می‌کردند به همین جهت توصیف اضافی

۱ـ فخر رازی گفته است: در آغاز سوره خداوند اندوه محمد را به سبب کفر قومش یادآور شد، پس قصه‌ی موسی را بازگفت تا پیامبر دریابد که چنان سختی برای موسی هم پیش آمده بود. پس از آن قصه‌ی ابراهیم را بازگفته است، تا محمدﷺ دریابد که در این راستا اندوه ابراهیم از اندوه او شدیدتر است؛ زیرا بسی سخت و دردناک است که ابراهیم پدران و قوم خود را در آتش بیابد و او جز دعا و یادآوری کاری از دستش برنیاید.

آوردند. ﴿قال هل يسمعونكم إذ تدعون﴾ ابراهیم به‌صورت سرزنش و توبیخ به آنها گفت: آیا وقتی به آنها التماس می‌کنید دعای شما را می‌شنوند؟ ﴿أو ينفعونكم أو يضرون﴾ آیا سودی برایتان دارند، یا ضرری از شما دور می‌کنند؟ ﴿قالوا بل وجدنا آباءنا كذلك يفعلون﴾ گفتند: بلکه پدران خود را یافتیم که آنها را می‌پرستیدند، ماهم مانند آنان بت‌ها را می‌پرستیم. ابوسعود گفته است: اقرار کردند که به‌طور کلی نفع و ضرری از آنها برنمی‌خیزد، و ناچار شدند حقیقت را بروز بدهند، و برای توجیه عمل خود، جز تقلید از نیاکان مدرکی نداشتند.[1] و این هم نشانه‌ی درماندگی در استدلال است. ﴿قال أفرأيتم ماكنتم تعبدون * أنتم و آباؤكم الأقدمون﴾ ابراهیم گفت: آیا در این بت‌ها که شما و پدرانتان آنها را پرستش کرده‌اید، تأمل کرده‌اید؟ ﴿فإنهم عدولى إلا رب العالمين﴾ این بت‌ها دشمن من هستند، و آنها را پرستش نمی‌کنم. ولی پروردگار عالمیان را پرستش می‌کنم، و همو در دنیا و آخرت مولای من است. به عنوان تعریض به آنها، عداوت را به خود نسبت داده است که این بلیغ‌تر است و از نصیحت صریحتر. ﴿الذى خلقنى فهو يهدين﴾ خدایی که مرا خلق کرده است و همو مرا به راه راست راهنمایی می‌کند. ﴿و الذى هو يطعمنى و يسقين﴾ خدای متعال خوراک و نوشیدنی و روزی مرا می‌دهد، پس همو رازق است که ابر را سوق داده و باران را نازل کرده و به وسیله‌ی آن انواع ثمرات را برای روزی بندگان می‌کند. ﴿و إذا مرضت فهو يشفين﴾ برای رعایت ادب شفا را به خدا نسبت داده است. وگرنه مرض و شفا هر دو از جانب خدای عزوجل می‌باشد. پس در کلام خود حسن ادب را به‌کار برده است. ﴿و الذى يميتنى ثم يحيين﴾ یعنی مرگ و زندگی فقط در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد و هیچ‌کس جز او قدرت آن را ندارد، هر وقت بخواهد مرا می‌کشد. ﴿و الذى أطمع أن يغفرلى خطيئتى يوم الدين﴾ کسی که امیدوارم از روی رحمت

۱ـ ابوسعود ۱۰۹/۴.

بی‌کرانش در روز حساب و جزا از گناهم درگذرد، روزی که در آن روز بندگان پاداش و جزای اعمال خود را می‌یابند. بدین‌ترتیب به امت یاد می‌دهد که از گناهان خود طلب بخشودگی کنند و به گناهان خود معترف شوند. ﴿رب هب لی حکما و ألحقنی بالصالحین﴾ خدایا! فهم و دانش به من عطا فرما و مرا از جمله‌ی بندگان صالح خود قرار بده و مرا به آنان ملحق فرما! ﴿و اجعل لی لسان صدق﴾ و برایم ذکر خیر و یادی نیکو و تمجیدی شایسته قرار بده. ﴿فی الآخرین﴾ و برایم در میان آیندگان آوازه‌ی نیکو قرار بده، به گونه‌ای که من با آن یاد شوم و به من اقتدا نمایند.[۱] ابن‌عباس گفته است: اقتدا و ذکر خیری که ابراهیم﷣ آن را طلبیده است تحقق یافته است؛ چراکه همه‌ی ملت‌ها و قشرها او را با دیده‌ی احترام می‌نگرند و به گرد یادگار او، «کعبه» جمع می‌شوند به‌طوری که هر ملت آن را دست‌آویز قرار داده و از آن تعظیم به عمل می‌آورد. ﴿و اجعلنی من ورثة جنة النعیم﴾ و مرا جزو نیکبختان آخرت قرار بده که استحقاق نایل آمدن به جنت ابدی را دارند. ﴿و اغفر لأبی﴾ از پدرم صرف‌نظر کن و او را به سوی ایمان هدایت فرما. ﴿إنه کان من الضالین﴾؛ چراکه او از جمله افرادی است که راه هدایت را گم کرده‌اند. صاوی گفته است: خدا تمام درخواست‌هایش را اجابت و قبول کرد، جز دعای بخشودگی پدرش.[۲] و قرطبی گفته است: پدرش وعده داده بود به او ایمان بیاورد. از این رو طلب بخشودگیش را از خدا کرد. و وقتی مشخص شد که به وعده‌ی خود وفا نمی‌کند ابراهیم هم از او تبرا نمود.[۳] ﴿و لاتخزنی یوم یبعثون﴾ روزی که خلایق برای محاسبه حشر می‌شوند، مرا خوار و خفیف مفرما. بدین‌ترتیب در مقابل عظمت خدای عزوجل از خود فروتنی نشان می‌دهد، وگرنه خدا از او تمجید کرده و فرموده است: ﴿إن إبراهیم کان أمة﴾.

۱ـ جمعی از علما گفته‌اند: آیه نشان می‌دهد که کسب نام نیک مستحب است؛ زیرا زندگیِ دوباره به شمار می‌آید همچنان که سروده‌اند: «قدمات قوم و هم فی الناس أحیاء»: «افرادی مرده‌اند در حالی که در دل مردم زنده هستند».

۲ـ صاوی ۱۷۵/۳.　　۳ـ قرطبی ۱۱۴/۱۳.

﴿يوم لاينفع مال و لابنون﴾ روزی پرهراس که نه مال فایده دارد و نه فرزند. ﴿إلا من أتى الله﴾ جز آنکه به محضر خدا بیاید. ﴿بقلب سليم﴾ با قلبی پاک و آراسته حاضر شود، و قلبش از شرک و نفاق و حسد و کینه سالم باشد. در اینجا دعوت ابراهیم خلیل خاتمه می‌یابد. سپس فرموده است: ﴿و أزلفت الجنة للمتقين﴾ بهشت برای پرهیزگاران نزدیک می‌شود تا به آن وارد شوند. طبری گفته است: یعنی آنها افرادی هستند که در دنیا به اطاعت خدا روی آورده و از کیفر خدا پرهیز کرده‌اند.[1] ﴿و برزت الجحيم للغاوين﴾ و آتش دوزخ برای گناهکاران و گمراهان نمایان شده و در مقابل چشم آنها نمایان شده و آن را عیناً می‌بینند. مؤمنان بهشت را می‌بینند و شادی و سرور به آنها دست می‌دهد و گمراهان آتش دوزخ را دیده و در نتیجه بدبختی و اندوه به آنها دست می‌دهد. ﴿و قيل لهم﴾ به‌صورت سرزنش و توبیخ به مجرمین گفته می‌شود: ﴿أين ما كنتم تعبدون * من دون الله﴾ خدایانی که می‌پرستیدید و بت‌ها و انبازها کجا هستند؟ ﴿هل ينصرونكم أو ينتصرون﴾ آیا شما را از عذاب خدا می‌رهانند یا می‌توانند آن را از خود دور و دفع کنند؟ تمام اینها سرزنش و توبیخ است. ﴿فكبكبوا فيها﴾ پس در آن سرنگون می‌شوند. مجاهد گفته است: به جهنم پرت می‌شوند. طبری گفته است: روی هم انداخته می‌شوند و بر رخسارشان کشیده شده و بر یکدیگر پرت می‌شوند.[2] ﴿هم و الغاوون﴾ بت‌ها و مشرکین ره گم کرده و عابدان و معبودان، با هم به آتش انداخته می‌شوند، همچنان که در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إنكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم﴾. ﴿و جنود إبليس أجمعون﴾ و پیروان شیطان عموماً اعم از انس و جن نیز به دوزخ وارد می‌شوند. ﴿قالوا و هم فيها يختصمون﴾ عابدان در دوزخ با معبودان خود به نزاع برمی‌خیزند و می‌گویند: ﴿تالله إن كنا لفي ضلال مبين﴾ به خدا قسم می‌خوریم زمانی که شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌دانستیم آشکارا راه

۱ـ طبری ۱۹/۵۵.

۲ـ طبری ۱۹/۵۵.

راگم کرده و از حق به در بودیم. ﴿إذ نسویکم برب العالمین﴾ آنگاه که شما را با خدا برابر می‌دانستیم، و شما را در پرستش مانند او قرار می‌دادیم. ﴿و ما أضلنا إلا المجرمون﴾ و جز سران و بزرگان که کفر و نافرمانی را برای ما می‌آراستند، هیچ‌کس ما را از راه به در نبرد. ﴿فما لنا من شافعین﴾ پس هیچ‌کس نیست که در هول و هراس امروز شفاعت ما را به عهده بگیرد. ﴿و لاصدیق حمیم﴾ و دوستی صمیمی و مخلص نیست که ما را از عذاب خدا برهاند. ﴿فلو أنّ لنا کرة﴾ اگر باری دیگر به دنیا برمی‌گشتیم، ﴿فنکون من المؤمنین﴾ به خدا ایمان می‌آوردیم و عمل خود را نیکو می‌کردیم و پروردگار خود را فرمان می‌بردیم. ﴿إن فی ذلك لآیة﴾ در قصه‌ی ابراهیم، برای اهل بصیرت و خرد، پند و اندرز فراوانی مکنون است. ﴿و ما کان أکثرهم مؤمنین﴾ و اکثر مشرکین که آنها را به سوی اسلام می‌خوانیم، ایمان نمی‌آورند. ﴿و إن ربك لهو العزیز الرحیم﴾ و همانا پروردگار تو «عزیز» است و از دشمنانش انتقام می‌گیرد و نسبت به دوستانش مهربان است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿فانفلق﴾ متضمن ایجاز به حذف است؛ یعنی دریا را زد و آنگاه شکافته شد.

۲- ﴿کالطود العظیم﴾ متضمن تشبیه مرسل است؛ یعنی در استحکام و استواری مانند کوه بود. ادات تشبیه ذکر و وجه شبه حذف شده است.

۳- ﴿ینفعونکم أو یضرونکم﴾ و ﴿یمیتنی ثم یحیین﴾ متضمن طباق است.

۴- ﴿و إذا مرضت فهو یشفین﴾ شامل مراعات ادب است.

۵- ﴿و اجعل لی لسان صدق﴾ متضمن استعاره است. لسان برای نام نیک و ذکر خیر استعاره شده است.

۶- ﴿و برزت الجحیم للغاوین﴾ و ﴿أزلفت الجنة للمتقین﴾ متضمن مقابله است.

۷- در ﴿المتقین و الغاوین و ضلال مبین﴾ فواصل یعنی سجع رعایت شده است.

یادآوری: «روایت شده است که در روز قیامت ابراهیم پدر خود، «آزر» را می‌بیند که اندوه و گرد و خاک بر چهره دارد. ابراهیم می‌گوید: مگر نگفتم از من نافرمانی مکن. پدرش می‌گوید: امروز دیگر نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم می‌گوید: خدایا! تو به من وعده دادی که روز حشر مرا سرافکنده و خوار نکنی. پس چه خفتی بالاتر از این‌که پدرم از من دور است؟ خدا می‌فرماید: من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام. آنگاه می‌گوید: ابراهیم جلو پایت را نگاه کن. ابراهیم در پیش پای خود کفتاری خونین را می‌بیند. پای آن را می‌گیرد و آن را به آتش می‌اندازد».(۱)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾ فَاتَّقُوا ٱللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿١٠٨﴾ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّقُوا ٱللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ ٱلْأَرْذَلُونَ ﴿١١١﴾ قَالَ وَ مَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١١٥﴾ قَالُوا لَئِن لَمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾ فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحاً وَ نَجِّنِي وَ مَن مَعِيَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾ فَأَنجَيْنَاهُ وَ مَن مَّعَهُ فِي ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ ٱلْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾ كَذَّبَتْ عَادٌ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾ فَاتَّقُوا ٱللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿١٢٦﴾ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾ وَ تَتَّخِذُونَ

۱ـ روایت از بخاری.

مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿۱۲۹﴾ وَ إِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿۱۳۰﴾ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۱۳۱﴾ وَ اتَّقُوا
الَّذِي أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۳۲﴾ أَمَدَّكُم بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ ﴿۱۳۳﴾ وَ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ﴿۱۳۴﴾ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۳۵﴾ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ ﴿۱۳۶﴾ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ
الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳۷﴾ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿۱۳۸﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم
مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۴۰﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۴۱﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ
أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۴۲﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۴۳﴾ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۱۴۴﴾ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۴۵﴾ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ ﴿۱۴۶﴾ فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ ﴿۱۴۷﴾ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿۱۴۸﴾ وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ ﴿۱۴۹﴾
فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۱۵۰﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿۱۵۱﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿۱۵۲﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۵۳﴾ مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِن
كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۵۴﴾ قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿۱۵۵﴾ وَلَا تَمَسُّوهَا
بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵۶﴾ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ ﴿۱۵۷﴾ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۵۸﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۵۹﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ
لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۶۰﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۶۱﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۶۲﴾ فَاتَّقُوا اللهَ
وَ أَطِيعُونِ ﴿۱۶۳﴾ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۴﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ
مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۵﴾ وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿۱۶۶﴾ قَالُوا لَئِن
لَّمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿۱۶۷﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ الْقَالِينَ ﴿۱۶۸﴾ رَبِّ نَجِّنِي
وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶۹﴾ فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۱۷۰﴾ إِلَّا عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ ﴿۱۷۱﴾ ثُمَّ دَمَّرْنَا
الْآخَرِينَ ﴿۱۷۲﴾ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ﴿۱۷۳﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ
أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۷۴﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷۵﴾ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۷۶﴾
إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۷۸﴾ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۱۷۹﴾ وَ مَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۰﴾ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ

ٱلْمُخْسِرِينَ ﴿۱۸۱﴾ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ﴿۱۸۲﴾ وَلَا تَبْخَسُوا ٱلنَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۱۸۳﴾ وَ ٱتَّقُوا ٱلَّذِي خَلَقَكُمْ وَ ٱلْجِبِلَّةَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۸۴﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ ٱلْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۸۵﴾ وَ مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ إِن نَظُنُّكَ لَمِنَ ٱلْكَاذِبِينَ ﴿۱۸۶﴾ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفاً مِنَ ٱلسَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿۱۸۷﴾ قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸۸﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ ٱلظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۸۹﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ ﴿۱۹۰﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۹۱﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا قصه‌ی ابراهیم و موسی را برای پیامبرش، محمد بازگفت، به منظور تسلی خاطر او قصه‌ی نوح و هود و صالح و لوط و شعیب را نیز بازگفت تا در مورد آزار قومش برای او تسلی‌خاطر بوده و سنت خدا را در کیفر تکذیب کنندگان بیان کرده باشد.

معنی لغات: ﴿المشحون﴾ یعنی پر. «شَحَن السفینة» یعنی کشتی را از انسان و حیوان پر کرد. ﴿ریع﴾ تپه، بلندی زمین. برجستگی زمین. و ریع به معنی راه و طریق نیز آمده است. ﴿مصانع﴾ برج و بارو. حصن و حصار. شاعر گفته است:

ترکنا دیارهم منهم قِفاراً　　　و هدّمنا المصانع و البروجا[1]

«سرزمین آنها را به‌صورت بیابان درآوردیم و برج و باروهای آن را ویران کردیم».

﴿بطشتم﴾ بطش یعنی حمله و گرفتن به زور. ﴿الجبلة﴾ خلقت. و به معنی افراد زیاد نیز آمده است. ﴿و لقد أضل منکم جبلاً کثیرا﴾ یعنی افرادی زیاد. ﴿کِسَفاً﴾ جمع کسفة به معنی قطعه و پارچه می‌باشد.

۱ـ قرطبی ۱۳/۱۲۳.

تفسیر: ﴿کذبت قوم نوح المرسلین﴾ قوم نوح پیامبر خود را تکذیب کردند. از این جهت گفته است ﴿المرسلین﴾ که تکذیب یک پیامبر به معنی تکذیب همه‌ی پیامبران است. ﴿إذ قال لهم أخوهم نوح﴾ وقتی برادر نسبی‌شان به آنان گفت، نه برادر دینی؛ زیرا نوح از آنان بود. زمخشری گفته است: گفته‌ی عرب چنین است: «یا أخا بنی تمیم» که مقصود هر فرد از آنان است. و بیت حماسی: «لایسألون أخاهم حین یندبهم» نیز از همین مقوله است.[۱] ﴿ألا تتقون﴾ آیا با پرستش این بت‌ها از عذاب خدا نمی‌ترسید؟ ﴿إنی لکم رسول أمین﴾ من برای شما اندرزگو می‌باشم و امین هستم و خیانت نمی‌کنم و دروغ نمی‌گویم. ﴿فاتقوا الله و أطیعون﴾ از عذاب خدا بترسید و از من اطاعت کنید. ﴿وما أسألکم علیه من أجر﴾ در مقابل اندرزم اجر و پاداش از شما نمی خواهم. ﴿إن أجری إلا علی رب العالمین﴾ ثواب و اجرم را جز از خدا نمی‌طلبم. ﴿فاتقوا الله و أطیعون﴾ به منظور تأکید بر اهمیت امری که آنها را بدان می‌خواند آن را تکرار کرده است. ﴿قالوا أنؤمن لك﴾ گفتند: ای نوح! آیا تو را تصدیق کنیم؟ ﴿و اتبعك الأرذلون﴾ در حالی که افراد پست و بینوا و ضعیف از تو پیروی می‌کنند؟ بیضاوی گفته است: و این هم از آثار سبک مغزی و خیره‌سری و کوته‌نظری آنان است که موضوع را در حطام دنیا منحصر می‌دانند، تا جایی که پیروی بینوایان از نوح را مانع ایمان آوردن و پیروی کردن از دعوت نوح قرار دادند.[۲] ﴿قال و ما علمي بما کانوا یعملون﴾ لازم نیست من درباره‌ی مکنونات ضمیر آنها تحقیق کنم و در مورد اعمال آنها کنجکاوی نمایم که آیا مخلصانه از من پیروی کرده‌اند یا طمعی دارند؟ قرطبی گفته است: گو این‌که آنها گفته بودند: این بینوایان به امید رسیدن به عزت و نان و نوایی از تو پیروی می‌کنند. لذا نوح در جواب آنها گفت: من از باطن و نهاد آنها خبری ندارم. من فقط به ظاهر آنها توجه دارم.[۳] ﴿إن حسابهم إلا علی ربی لو تشعرون﴾ حساب

۱ـ کشاف ۳/۲۵۴.
۲ـ بیضاوی ۲/۷۶.
۳ـ قرطبی ۱۳/۱۲۰.

و جزای آنها اگر نیک بدانید فقط با خداست و همو از نهان و باطن آنها باخبر است. ﴿و ما أنا بطارد المؤمنین﴾ من آن مؤمنان بینوا را از خود دور نمی‌کنم و آنها را از مجلس خود بیرون نمی‌کنم. ابوحیان گفته است: این بیان نشان می‌دهد که سران قریش از حضرت محمد ﷺ خواسته بودند که مؤمنان بینوا را از خود براند.[1] ﴿إن أنا إلا نذیر مبین﴾ من جز برحذر دارنده‌ی شما از عذاب خدا کاره‌ای نیستم. شما را از کین و قهرش برحذر می‌دارم. هر کس از من اطاعت کند شریف باشد یا به قول شما پست، محترم و ثروتمند باشد یا بینوا، نجات می‌یابد. ﴿قالوا لئن لم تنته لتکونن من المرجومین﴾ به وی گفتند: اگر از ادعای رسالت و تقبیح معتقدات ما دست برنداری، تو را سنگسار می‌کنیم. نوح را از کشتن به روش سنگباران کردن ترساندند. در این موقع نوح از رستگاری آنها نومید شد و آنان را دعا و نفرین کرد و گفت: ﴿قال رب إن قومی کذبون﴾ خدایا! قومم مرا تکذیب کرده و به من ایمان نیاوردند. ﴿فافتح بینی و بینهم فتحا﴾ هر طور که خودت می‌خواهی در بین ما حکم کن و مطابق عدالت خودت در بین ما قضاوت فرما. ﴿و نجّنی و من معی من المؤمنین﴾ من و مؤمنان همراهم را از حیله و نیرنگ آنها مصون بدار. ﴿فأنجیناه و من معه فی الفلک المشحون﴾ نوح و هر که را که در آن کشتیِ آکنده با او بود از زن و مرد و حیوان نجات دادیم. ﴿ثم أغرقنا بعد الباقین﴾ بعد از نجات آنها بقیه‌ی قومش را غرق کردیم. ﴿إن فی ذلک لآیة﴾ برای آنکه خرد و اندیشه را به‌کار می‌برد پند و عبرتی بس بزرگ در آن مکنون است. ﴿و ما کان أکثرهم مؤمنین﴾ واکثر مردم ایمان نیاوردند. ﴿و إن ربک لهو العزیز الرحیم﴾ ای محمد! بدان که پروردگارت مقتدر و غالب است و مغلوب نمی‌شود، نسبت به بندگان مهربان است و در عقوبت آنان عجله به خرج نمی‌دهد. سپس خدای سبحان داستان هود را شروع کرده و می‌فرماید: ﴿کذبت عاد المرسلین﴾ قبیله‌ی

۱ـ البحر ۷/ ۳۲.

عاد پیامبر خود، هود، را تکذیب کردند، و هر کس یک پیامبر را تکذیب کند به مثابه‌ی آن است که تمام پیامبران را تکذیب کرده باشد. ﴿إذ قال لهم أخوهم هود ألا تتقون﴾ برادرشان، «هود» به آنها گفت: آیا از عقاب و انتقام خدا نمی‌ترسید که غیر از او را پرستش می‌کنید؟ ﴿إني لكم رسول أمين﴾ من برای شما فرستاده‌ای درخور اعتمادم و در دین اندرزگوی شما می‌باشم. ﴿فاتقوا الله و أطيعون﴾ از عذاب خدا بترسید و فرمان مرا اطاعت کنید. ﴿و ما أسألكم عليه من أجر إن أجري إلا على رب العالمين﴾ در مقابل تبلیغ دعوت از شما پاداش مالی نمی‌خواهم، بلکه پاداش خود را فقط از خدا می‌طلبم. آیات تکرار شده‌اند، تا مشخص شود که دعوت پیامبران یکی است. ﴿أتبنون بكل ريع آية تعبثون﴾ استفهام انکاری است. یعنی آیا بر هر تپه‌ای بنایی می‌سازید که در آن دست به بیهوده کاری زنید؟ ابن‌کثیر گفته است: سر راه‌های مشهور و در جاهای مرتفع بنای بزرگ و محکم و نمایانی را فقط برای لهو و لعب و برای قدرت‌نمایی می‌ساختند. پیامبرشان از این رو آن را منکر می‌شد که اتلاف مال و وقت و خستگی بدن و مشغول شدن به چیزی بی‌فایده برای دنیا و دین آنان بود.[۱] ﴿و تتخذون مصانع لعلكم تخلدون﴾ و قصرهای باشکوه و بلند و محکم می‌سازید به امید این‌که زندگی جاودانه داشته باشید و انگار شما را مرگ نیست؟ ﴿و إذا بطشتم، بطشتم جبارين﴾ و چون به کسی تجاوز و حمله کنید، مانند ستمکاران گردنکش و بدون هیچ رحم و مروت و مهربانی عمل می‌کنید. از این جهت این عمل آنها را زشت می‌دارد که ظلم و ستم است و از عادت و خوی گردنشکان مسلط سرچشمه دارد. فخر رازی گفته است: آنها را به سه چیز وصف کرده است: درست کردن و ساختن بناهای بلند که نشانه‌ی اسراف و جاه‌پرستی است، ساختن برج و بارو و دژ و کاخ‌های بلند و باشکوه که نشانه‌ی حب بقا و زندگی جاودانه

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۶۵۳.

است، و جباریت و تکبر که نشانه‌ی انحصارطلبی است. تمام اینها نشان می‌دهد که دنیاپرستی بر آنان چیره گشته و در آن فرو رفته بودند تا جایی که پرده‌ی بندگی خدا را پاره کرده و از آن سر برتافتند، و محبت و عشق به دنیا منشأ و سرچشمه‌ی هر گناهی است.[1] ﴿فاتقوا الله و أطیعون﴾ از خدا بترسید و این اعمال را رها کنید و فرمان مرا اطاعت کنید. پس از آن نعمت‌های خدا را به آنان یادآوری کرده و می‌فرماید: ﴿و اتقوا الله الذی أمدکم بما تعلمون﴾ از خدا بترسید که انواع نعمت و خیرات را به شما عطا کرده است. ﴿أمدکم بأنعام و بنین * و جنات و عیون﴾ خیر و برکت فراوانی از قبیل دام‌ها و فرزندان و باغ و بستان و رودخانه‌ها را به شما عطا فرموده و نعمت‌هایش را به فراوانی به شما داده است، پس همو است که عبادتش واجب است و باید از او سپاسگزاری شود. ﴿إنی أخاف علیکم عذاب یوم عظیم﴾ اگر این نعمت‌ها را سپاسگزار نباشید و مشرک و ناسپاس گردید، می‌ترسم به عذاب روزی گرفتار شوید که از هول و هراسش طفل خردسال سفید موی و پیر گردد. با تشویق و تهدید بسیار هراس‌انگیز آنان را به سوی خدا فرا می‌خواند. و در دعوت آنان از طریق پند و تهدید کلام را به آخرین درجه‌ی ممکن رساند، اما جواب آنان چنین شد: ﴿قالوا سوآء علینا أوعظت أم لم تکن من الواعظین﴾ گفتند: خواه اندرز دهی و خواه از اندرزدهندگان نباشی برای ما یکسان است. ما به گفته‌ی تو وقعی نمی‌نهیم، و از عمل خود بازنمی‌گردیم. ابوحیان گفته است: برای تمسخر و تحقیر و بی‌مبالاتی به تهدیدش، گفته‌اش را وعظ و اندرز خواندند؛ زیرا به درستی کلام او اعتقاد نداشتند و او را در ادعایش دروغگو می‌دانستند.[2] ﴿إن هذا إلا خُلُق الأولین﴾ این مطالب که آورده‌ای جز دروغ و خرافات پیشینیان چیزی نیست. ﴿و ما نحن بمعذبین﴾ و حشر و نشر و حساب و کتاب و عذابی در کار نیست. ﴿فکذبوه فأهلکناهم﴾ پس پیامبر

۱ـ تفسیر کبیر با اختصار ۱۵۷/۲۴.
۲ـ البحر ۳۳/۷.

خود، هود را تکذیب کردند و ما هم در کیفرشان به وسیله‌ی باد شدید و خانمان برانداز آنها را نابود کردیم. ابن‌کثیر گفته است: نابودی آنها به وسیله‌ی بادی تند و بسیار سرد، یعنی باد صرصر صورت گرفت. و عامل و سبب نابودی آنها از جنس خود آنان بود؛ زیرا آنان سرسخت‌ترین و ستمکارترین موجودات بودند، لذا خدا عذابی سخت‌تر و شدیدتر از خودشان را بر آنان مسلط کرد. باد همه چیز را از جاکنده و پرتاب می‌کرد، افراد آنان را از جاکنده و به هوا می‌برد و آنگاه آنها را بر زمین می‌کوبید و کله و مغز آنان متلاشی می‌شد.[1] **﴿إن في ذلك لآية﴾** در نابودی آنان پند و عبرت و اندرز نهفته است. **﴿و ما كان أكثرهم مؤمنين﴾** با وجود مشاهده‌ی آیات و دلایل روشن اکثر آنان ایمان نیاوردند. **﴿و إن ربك لهو العزيز الرحيم﴾** ای محمد! خدایت بدون شک در انتقام گرفتن از دشمنان مقتدر است و نسبت به بندگان مؤمنش مهربان است. سپس داستان «صالح» را شروع کرده و می‌فرماید: **﴿كذبت ثمود المرسلين﴾** قبیله‌ی ثمود پیامبر خود، صالح ﷺ را تکذیب کردند و هر کس پیامبری را تکذیب کند، جمیع پیامبران را تکذیب کرده است. **﴿إذ قال لهم أخوهم صالح ألاتتقون﴾** آنگاه که برادرشان، صالح به آنها گفت: مگر از عذاب و انتقام خدا نمی‌ترسید که غیر او را می‌پرستید؟! **﴿إني لكم رسول أمين * فاتقوا الله و أطيعون * و ما أسألكم عليه من أجر إن أجري إلا على رب العالمين﴾** به منظور یادآوری این‌که دعوت پیامبران یکی است، آیات تکرار شده‌اند، ولی هر پیامبر هدف و مقصود از بعثت و رسالت خود را برای قوم خود بیان می‌کند و این‌که رسالت آنان در راستای تحقق مصالح بشریت است. یعنی من برای شما فرستاده‌ای درخور اعتمادم. از خدا بترسید و فرمانم را اطاعت کنید. و بر این رسالت اجری از شما طلب نمی‌کنم، اجر من جز بر عهده‌ی پروردگار جهانیان نیست. **﴿أتتركون فيما هاهنا آمنين﴾** آیا گمان می‌کنید خدایتان شما

۱- مختصر ۲/ ۶۵۴.

را در این دنیا همین‌طور در رفاه و نعمت برای همیشه رها می‌کند که در ناز و نعمت جاودانه باشید و در این دنیا بدون مرگ باقی بمانید؟! ابن‌عباس گفته است: آنها عمرشان طولانی بود و ساختمان‌هایشان تا آخر عمر آنان دوام نمی‌آورد. قرطبی گفته است: آیه‌ی ﴿و استعمرکم فیها﴾ بر این موضوع دلالت می‌کند، لذا صالح زنگ خطر را برایشان به صدا درآورد و آنان را توبیخ کرده و گفت: آیا گمان می‌برید شما در این دنیا باقی خواهید ماند و هرگز نخواهید مرد؟![1] ﴿فی جنات و عیون﴾ در باغ و بستان و در کنار رودخانه‌های جاری، ﴿و زروع و نخل طلعها هضیم﴾ در دشت‌های بیکران خواهید ماند که در آن انواع کشت و زرع و نخل و رطب تر و تازه در آن قرار دارد؟ آیا در مقابل آن همه نعمت، بدون حساب و کتاب و جزا رها می‌شوید؟ مفسران گفته‌اند: سرزمین قوم ثمود دارای باغ و بستان و آب و نخل فراوان بود. صالح نعمت‌های باارج و والای خدا را از قبیل رستن بستان‌ها و باغ‌ها و جوشیدن چشمه‌ساران و بارآمدن و پرورش کشت و زرع و ثمرات را به آنها یادآور شد. هضیم بنا به قول عکرمه یعنی لطیف و نازک، و ابن‌عباس گفته است: به معنی رسیده و تر و تازه می‌باشد.[2] ﴿و تنحتون من الجبال بیوتا فارهین﴾ و در دل کوه‌ها بدون نیاز و احتیاج و فقط از روی اسراف و تبذیر و ولخرجی خانه‌هایی بدون قصد سکونت می‌سازید. رازی گفته است: ظاهر این آیات چنان نشان می‌دهد که آنچه بر قوم «هود» غالب و مسلط بود، عبارت بود از لذات خیالی؛ یعنی طلب جاه و مقام و حب بقا و تکبر و جبروت. و آنچه بر قوم «صالح» حکمفرما بود، همانا لذات حسی از قبیل خوردن و نوشیدن و مسکن زیبا و باشکوه بود.[3] صاوی گفته است: عمرشان طولانی بود به‌گونه‌ای که خانه و مسکن و سقف و دیوار آن قبل از سرآمدن عمر آنان فرو می‌ریخت؛ چون افراد آنها از

۱ـ قرطبی ۱۳/۱۲۷.

۲ـ قرطبی در معنی «هضیم» دوازده قول را نقل کرده است. ۱۳/۱۲۸.

۳ـ تفسیر کبیر ۲۴/۵۹.

سی‌صد سال تا هزار سال عمر می‌کردند.[۱] ﴿فاتقوا الله و أطیعون﴾ از خدا بترسید و نصیحت مرا بپذیرید و از فرمانم اطاعت کنید. ﴿و لاتطیعوا أمر المسرفین﴾ و از فرمان بزرگان تبهکار اطاعت و پیروی نکنید. ﴿الذین یفسدون فی الأرض و لایصلحون﴾ آنهایی که به فساد در سرزمین عادت کرده‌اند و به اصلاح و بازسازی روی نمی‌آورند. طبری گفته است: آنها همان نه طایفه‌ای بودند که وصف آنها در قرآن آمده است: ﴿و کان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الأرض و لایصلحون﴾.[۲] ﴿قالوا إنما أنت من المسحرین﴾ گفتند: تو به سحر و جادو افسون شده‌ای و عقلت مختل شده است. مفسران گفته‌اند: «مسحَّر» مبالغه‌ی مسحور است. ﴿ما أنت إلا بشر مثلنا﴾ تو ای صالح! جز بشری مانند ما بیش نیستی پس چگونه گمان می‌بری که پیامبر خدا هستی؟ ﴿فأت بآیة إن کنت من الصادقین﴾ اگر راست می‌گویی معجزه‌ای دال بر صدق خود به ما ارائه بده. ﴿قال هذه ناقة﴾ گفت: معجزه‌ی من عبارت است از شتری که به قدرت خدا از دل سنگ خارا بیرون می‌آید. مفسران گفته‌اند: آنها درخواست کردند که از دل سنگی معین شتری آبستن بیرون بیاید و در جلو چشم آنها بچه بزاید، صالح نشست و به فکر فرو رفت، که جبرئیل آمد و گفت: نماز بخوان و آنگاه شتر را از خدا مسألت کن. صالح هم چنان کرد و شتر از سنگ بیرون آمد و در جلو چشم آنها زانو زد و بچه زایید. آنگاه صالح به آنها گفت: ای قوم! این هم شتر.[۳] ﴿لها شرب و لکم شرب یوم معلوم﴾ شتر یک روز آب را می‌نوشد و شما هم یک روز آب را می‌نوشید. قتاده گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن شتر بود تمام آن را می‌نوشید و آنها در روزی آب می‌نوشیدند که شتر نمی‌نوشید. و آن هم نشانه و دلیلی دیگر بود. ﴿و لاتمسوها بسوء﴾ هیچ صدمه و آسیبی به او نرسانید و او را

۱ـ صاوی بر جلالین ۱۷۹/۳.
۲ـ طبری ۶۳/۱۹.
۳ـ به حاشیه‌ی شیخ‌زاده نگاه کنید. ۴۷۷/۳.

ذبح نکنید. ﴿فیأخذکم عذاب یوم عظیم﴾ که در کیفر آن از جانب خدا به عذابی بسیار هولناک و غیرقابل توصیف گرفتار می‌شوید. ابن‌کثیر گفته است: صالح آنها را برحذر داشت که در صورت صدمه رساندن به شتر، مورد انتقام خدا قرار خواهند گرفت. لذا شتر مدت‌ها در بین آنان ماند، به آبشخور می‌آمد و برگ درختان و گیاه را می‌خورد و آنها از شیرش استفاده می‌کردند و کفاف مصرف خود را از آن می‌دوشیدند. اما وقتی زمان به درازا کشید و افراد شقی پیدا شدند در کشتن شتر توافق و همیاری کردند.[۱] ﴿فعقروها فأصبحوا نادمین﴾ با تیر آن را کشتند. تیره‌بخت‌ترین آنها، «قدار بن سالف» با توافق و رضایت آنها به شتر تیراندازی کرد و آن را کشت اما از بیم گرفتار شدن در دام عذاب، از کشتن آن پشیمان شدند. فخررازی گفته است: آنان بدان سبب از عمل خود پشیمان نشدند که واقعاً توبه کنند، بلکه پشیمانی آنان به سبب ترس از عذاب عاجل خدا بود.[۲] ﴿فأخذهم العذاب﴾ به عذاب مقرر گرفتار شدند. عذاب عبارت بود از فریاد و صدای هولناک که بدنشان از آن سرد شد و قلوبشان شکافت و زمین زیر پایشان به شدّت به لرزه افتاد، و سنگ از آسمان بر آنان فرو ریخت و تا آخرین نفر جان دادند. ﴿إن فی ذلك لآیة﴾ برای آن‌که خرد و اندیشه را به‌کار گیرد پند و اندرز فراوانی در آن نهفته است. ﴿و ما کان أکثرهم مؤمنین * و إن ربك لهو العزیز الرحیم﴾ قبلاً تفسیر آن بیان شد. پس از آن قصه‌ی «لوط» را شروع کرده و می‌فرماید: ﴿کذبت قوم لوط المرسلین﴾ قوم «لوط» پیامبر خود، لوط را تکذیب کردند. ﴿إذ قال لهم أخوهم لوط ألاتتقون﴾ آنگاه که برادرشان، لوط به آنان گفت: آیا از عذاب و انتقام خدا نمی‌ترسید که غیر او را می‌پرستید؟! ﴿إنی لکم رسول أمین * فاتقوا الله و أطیعون * و ما أسألکم علیه من أجر إن أجری إلا علی رب العالمین﴾ همان کلمات و عباراتی را که قبل از او صالح و هود و نوح بر زبان آورده

۱- مختصر ابن‌کثیر ۲ / ٦٥٦.

۲- تفسیر رازی ۲۴ / ٦٠.

بودند، تکرار می‌کند و نشان می‌دهد که دعوت پیامبران و هدفشان یکی است و منشأ عموم آنها همانا وحی آسمانی است. سپس لوط به آنها می‌گوید: ﴿أتأتون الذكران من العالمين﴾ استفهام انکاری است و برای سرزنش و توبیخ آمده است. یعنی آیا با مذکر از راه عقب نزدیکی می‌کنید و در بین خلق خدا تنها با مردها درمی‌آمیزید؟ ﴿و تذرون ما خلق لكم ربكم من أزواجكم﴾ و کام برگرفتن و لذت بردن از مؤنث را رها می‌کنید، که خدا آن را برایتان مباح کرده است؟ مجاهد گفته است: یعنی فرج زنان را رها کرده و به دُبر و عقب مردان رو آورده‌اید.[1] ﴿بل أنتم قوم عادون﴾ بلکه شما قومی هستید که در گناه و فساد از حد گذشته‌اید. آنان را از نزدیکی با مذکر توبیخ کرده، و سپس به چیزی رو آورده است که در توبیخ شدیدتر و بلیغ‌تر است. گو این‌که می‌گوید: شما از حد انسانیت گذشته‌اید و با ارتکاب این گناه زشت به درجه‌ی حیوانیت رسیده‌اید. و بدانید حیوان از نزدیکی با نر متنفر است و از این عمل گریزان است، اما شما عملی مرتکب می‌شوید که حیوان از آن امتناع می‌ورزد. ﴿قالوا لئن لم تنته يا لوط لتكونن من المخرجين﴾ گفتند: ای لوط! اگر دست از تقبیح عمل ما برنداری، تو را از بین خود بیرون می‌کنیم و از سرزمین خود تبعیدت می‌کنیم، همان‌طور که این عمل را با افراد قبل از تو کرده‌ایم. او را به تبعید و راندن تهدید کردند. ﴿قل إني لعملكم من القالين﴾ لوط گفت: من از عمل بسیار زشت شما بی‌اندازه متنفر و منزجرم، و از عمل شما تبرا می‌کنم. ﴿رب نجني و أهلي مما يعملون﴾ خدایا! من و خانواده‌ام را از عذابی که بر اثر ارتکاب عمل زشت مستحق آن می‌باشند نجات بده. خدا فرمود: ﴿فنجيناه و أهله أجمعين * إلا عجوزا في الغابرين﴾ او و تمام افراد خانواده‌اش را عموماً نجات دادیم، جز زنش که جزو نابودشدگان و ماندگاران در عذاب بود. ابن‌کثیر گفته است: منظور از پیرزن، زنش می‌باشد. واقعاً پیرزن بدی بود، وقتی خدا

۱ـ زاد المسير ٦/ ١۴٠.

به او فرمان داد که شبانه با خانواده‌اش، جز زنش برود، همسرش میان قوم باقی ماند و با آنها نابود شد.[1] ﴿ثم دمّرنا الآخرین﴾ آنگاه بقیه را با فرو بردن در زمین و سنگباران کردن از آسمان به شدیدترین و سخت‌ترین وجه نابود کردیم. ﴿و أمطرنا علیهم مطراً﴾ و از آسمان باران تند و سنگ بر آنان نازل کردیم. ﴿فساء مطر المنذرین﴾ واقعاً بارانی بس زشت بود! باران نازل شده بر قومی که پیامبرشان آنان را برحذر داشت اما آنها او را تکذیب کردند. ﴿إن فی ذلك لآیة﴾ برای اهل بصیرت و اندیشه، در آن دلیل و نشانه‌هایی مکنون است. ﴿و ما کان أکثرهم مؤمنین * و إن ربك لهو العزیز الرحیم﴾ قبلاً تفسیر شده است. سپس قصه‌ی شعیب را ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿کذبت أصحاب الأیکة المرسلین﴾ مردم مدین پیامبر خود، شعیب را تکذیب کردند. طبری گفته است: «أیکه» یعنی درختان به هم چسبیده. یاران «أیکه» عبارت بودند از مردم مدین.[2] ﴿إذ قال لهم شعیب ألا تتقون * إنی لکم رسول أمین * فاتقوا الله و أطیعون * و ما أسألکم علیه من أجر إن أجری إلا علی رب العالمین﴾ قبلاً تفسیر شده است. ﴿أوفوا الکیل﴾ در پیمانه و وزن حقوق مردم را ادا نمائید. ﴿و لاتکونوا من المخسرین﴾ در پیمانه و میزان، حقوق مردم را ادا کنید و آن را کم نکنید و از جمله‌ی کم‌فروشان نباشید. ﴿و زنوا بالقسطاس المستقیم﴾ با میزان و ترازوی درست و عادلانه وزن کنید. ﴿و لاتبخسوا الناس أشیاءهم﴾ و حق مردم را ناقص ندهید و آن را حیف و میل نکنید. مردم را مغبون نسازید و مال آنها را غصب نکنید، و به هیچ وجه به آنها زیان نرسانید و حق آنان را نخورید. ﴿و لاتعثوا فی الأرض مفسدین﴾ با راهزنی، چپاول و تاراج در زمین فساد راه نیندازید. ﴿و اتقوا الذی خلقکم و الجبلة الأولین﴾ از خدا بترسید که شما و ملت‌های قبل از شما را خلعت هستی بخشیده است. مجاهد گفته است: «الجبلة» یعنی مخلوق که مقصود از آن ملت‌های

۱ـ ابن‌کثیر ۲/۶۵۷.
۲ـ طبری ۱۹/۶۵.

پیشین است.[1] ﴿قالوا إنما أنت من المسحّرین﴾ گفتند: تو واقعاً از افسون‌شدگانی، زیاد افسون شده‌ای و عقلت را از دست داده‌ای. ﴿و ما أنت إلا بشر مثلنا﴾ تو هم انسانی مانند ما بوده و پیامبر نیستی. ﴿و إن نظنك لمن الکاذبین﴾ ما تو را ای شعیب! جزو دروغگویان می‌دانیم. به ما دروغ می‌گویی که پیامبر خدا هستی. ﴿فأسقط علینا کسفا من السماء﴾ پس اگر راست می‌گویی پاره‌ای از آسمان را بر ما بیفکن. این بیانگر مبالغه در تکذیب است. ﴿إن کنت من الصادقین﴾ اگر در گفته و ادعایت راست می‌گویی. رازی گفته است: از این جهت چنان امری را درخواست کردند که تحقیق آن را بعید می‌دانستند و گمان می‌بردند اگر صورت نپذیرد دروغش آشکار می‌گردد.[2] در این موقع در جواب آنان گفت: ﴿قال ربي أعلم بما تعملون﴾ گفت: خدا به اعمال شما عالم‌تر است. اگر مستحق چنان کیفری باشید، حتما شما را به آن مجازات می‌کند، خدا به شما ظلم نمی‌کند و اگر مستحق کیفری دیگر باشید حکم و مشیت با اوست. خدا فرمود: ﴿فکذبوه فأخذهم عذاب یوم الظلة إنه کان عذاب یوم عظیم﴾ آنها شعیب را تکذیب کردند. آنگاه با عذاب هولناک آن روز یعنی روز سایه گرفتار شدند. ابری بود که بر سر آنها سایه انداخت. مفسران گفته‌اند: خدا گرمای شدیدی را بر آنان نازل کرد که نفسشان را گرفت. لذا از خانه‌ها به بیابان دویدند. آنگاه خدا بر سر آنان ابر را سایه قرار داد و آنها را از آفتاب مصون داشت. دیدند خنک است یکدیگر را دعوت کردند، تا همه‌ی آنان در زیر آن جمع شدند. که خدا آتش را بر آنها نازل کرد و عموماً سوختند. و بدین‌ترتیب بزرگترین و سخت‌ترین و هول‌انگیزترین عذاب را چشیدند. ﴿إن في ذلك لآیة و ما کان أکثرهم مؤمنین * و إن ربك لهو العزیز الرحیم﴾. در اینجا بازگویی قصه‌های هفتگانه خاتمه می‌یابد که به پیامبرﷺ وحی شدند تا او را از حرص و جوش خوردن در مورد

۱ـ طبری ۶۶/۱۹.
۲ـ تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۴.

اسلام آوردن قومش منصرف نماید و از آنان قطع امید کند و حسرت و اندوه نخورد. همان‌گونه که در اول سوره فرمود: ﴿لعلك باخع نفسك ألا یکونوا مؤمنین﴾. پس تسلی‌خاطر پیامبر و تخفیف اندوه و آلامش را در بردارد. و در آخر هر داستان عبارت ﴿إن فی ذلك لآیة و ما كان أكثرهم مؤمنین * و إن ربك لهو العزیز الرحیم﴾ تکرار شده است، تا در پند و عبرت گرفتن بلیغ‌تر باشد و برای اهل خرد و بصیرت یادآوری و تذکر باشد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿كذبت قوم نوح المرسلین﴾ متضمن ذکر کل و اراده‌ی بعض است. منظور از مرسلین نوح است. به صیغه‌ی جمع آمده است تا عظمت او را نشان دهد و یادآور شود که هر کس پیامبری را تکذیب کند، عموم پیامبران را تکذیب کرده است.

۲ـ ﴿أنؤمن لك و اتبعك الأرذلون﴾ استفهام انکاری است.

۳ـ ﴿فافتح بینی و بینهم فتحا﴾ شامل استعاره است؛ یعنی به حکم عادلانه‌ی خود در بین ما حکم کن. فتاح برای حاکم و فتح برای حکم استعاره شده است؛ چون بسته را باز می‌کند، پس متضمن استعاره‌ی تبعیه است.

۴ـ ﴿یفسدون ... و لایصلحون﴾ متضمن طباق است.

۵ـ ﴿قال ... قالین﴾ متضمن جناس غیرتام است. اول از ماده‌ی «قول» و دوم از ماده «قلی» به معنی تنفر است.

۶ـ ﴿أوفوا الكیل و لاتكونوا من المخسرین﴾ متضمن اطناب است؛ زیرا وفای کیل به معنی نهی از خسران است و فایده‌ی آن برحذر داشتن از دشمنی و عداوت است.

۷ـ ﴿إنما أنت من المسحرین﴾ شامل مبالغه است.

۸ـ در ﴿یفسدون، یصلحون و الأرذلون﴾ سجع فواصل آیات رعایت شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴿١٩٥﴾ وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾ أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آيَةً أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٩٧﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ ٱلْأَعْجَمِينَ ﴿١٩٨﴾ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٩﴾ كَذَٰلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾ فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾ أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾ ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ ﴿٢٠٧﴾ وَ مَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾ ذِكْرَىٰ وَ مَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٠٩﴾ وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ ٱلشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾ وَ مَا يَنبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾ إِنَّهُمْ عَنِ ٱلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴿٢١٢﴾ فَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْمُعَذَّبِينَ ﴿٢١٣﴾ وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾ وَ ٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾ وَ تَوَكَّلْ عَلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾ ٱلَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾ وَ تَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّاجِدِينَ ﴿٢١٩﴾ إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾ يُلْقُونَ ٱلسَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾ وَ ٱلشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا ٱللَّهَ كَثِيراً وَ ٱنتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان داستان پیامبران را بازگفت، به دنبال آن از چیزی سخن به میان آورد که مؤید و مصدّق نبوت

پیامبر است و آن نزول این قرآن معجزه‌گر بر قلب خاتم پیامبران است.

معنی لغات: ﴿**زبر**﴾ زبر یعنی کتاب‌ها، جمع زبور است مانند رسل که جمع رسول است. ﴿**الأعجمین**﴾ جمع أعجمی است؛ یعنی آنکه عربی را خوب نمی‌داند. ﴿**بغتة**﴾ ناگهان. ﴿**منظرون**﴾ به تأخیر افتادگان و مهلت یافتگان. ﴿**أفاك**﴾ بسیار دروغگو. کذّاب. ﴿**منقلب**﴾ سرنوشت و سرانجام.

تفسیر: ﴿**و إنه لتنزیل رب العالمین**﴾ این قرآن معجزه‌گر از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. ﴿**نزل به الروح الأمین**﴾ به وسیله‌ی امین آسمان، جبرئیل﵇ ﴿**علی قلبك لتكون من المنذرین**﴾ بر قلب تو نازل شده است تا آن را حفظ کرده و به وسیله‌ی آیاتش تکذیب کنندگان را برحذر بدارید. ﴿**بلسان عربی مبین**﴾ به زبان عربی فصیح یعنی زبان قریش نازل شده است، تا عذر و بهانه‌ای برایشان باقی نماند و نگویند: کلامی که ما آن را نمی‌فهمیم چه فایده‌ای دارد؟ ابن‌کثیر گفته است: یعنی به زبان کامل و شامل و فصیح آن را نازل کرده است. تا روشن و معلوم باشد و هر عذر و بهانه‌ای را برطرف کند و دلایل قطعی را اقامه نماید و بر صدق مدعا دلیل باشد.[1] ﴿**و إنه لفی زبر الأولین**﴾ و ذکر و اخبار قرآن در کتب پیامبران پیشین آمده است. ﴿**أولم یكن لهم آیة**﴾ استفهام برای توبیخ و سرزنش است. یعنی آیا برای کفار مکه این مطلب دلیل درستی قرآن نمی‌شود که ﴿**أن یعلمه علماء بنی‌إسرائیل**﴾ علمای بنی‌اسرائیل مانند عبدالله بن سلام و امثال او از آن آگاهند؟ آنها ذکر و نام قرآن را در کتاب‌های خود می‌یابند. ﴿**ولو نزلناه علی بعض الأعجمین**﴾ یعنی اگر این قرآن اعجازانگیز را با نظم و ترتیب والایش بر عجم نازل می‌کردیم که قدرت تکلم عربی را ندارند، ﴿**فقرأه علیهم ما كانوا به مؤمنین**﴾ و آن را به صورتی صحیح و فصیح برای کفار مکه می‌خواند و به شیوه‌ای اعجازانگیز آن کلام اعجازگر را

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ٦٥٩.

می‌خواند، باز از فرط دشمنی و تکبرشان، به قرآن ایمان نمی‌آوردند.[1] ﴿**کذلك سلکناه فی قلوب المجرمین**﴾ بدین‌ترتیب آن را در قلوب تبهکاران جا دادیم، آن را شنیدند و فهمیدند و فصاحت و بلاغت آن را شناختند و از اعجازش یقین حاصل کردند، آنگاه به آن ایمان نیاوردند و آن را انکار نمودند. ﴿**لایؤمنون به**﴾ با وجود تجلی اعجاز قرآن آن را تصدیق نمی‌کنند. ﴿**حتی یروا العذاب الألیم**﴾ مگر وقتی که عذاب دردناک را ببینند، آنگاه ایمان می‌آورند که در آن موقع ایمان دیگر سودی ندارد. ﴿**فیأتیهم بغتة**﴾ ناگهان با عذاب مواجه می‌شوند. ﴿**و هم لایشعرون**﴾ و از مواجه شدن با آن خبری ندارند. ﴿**فیقولوا هل نحن منظرون**﴾ وقتی که به‌طور ناگهانی با عذاب روبه‌رو می‌شوند، با ابراز افسوس و حسرت برایمان از دست رفته و به امید یافتن مهلت و فرصت می‌گویند: آیا می‌شود عذاب ما را به تأخیر بیندازند تا ایمان بیاوریم و پیامبر را تصدیق کنیم؟ ﴿**أفبعذابنا یستعجلون**﴾ انکار و توبیخ است، یعنی آن مشرکان چگونه تعجیل عذاب ما را می‌خواستند و می‌گفتند: ﴿**أئتنا بعذاب ألیم**﴾، و در موقع نزول عذاب مهلت و تأخیر را می‌خواهند؟ ﴿**أفرأیت إن متعناهم سنین**﴾ ای محمد! مگر نمی‌دانی که اگر سال‌ها آنان را از سلامتی و رفاه و ناز و نعمت فراوان برخوردارر کنیم، ﴿**ثم جاءهم ما کانوا یوعدون**﴾ و آنگاه آنچه که بدان بیم داده می‌شوند بدیشان برسد، ﴿**ما أغنی عنهم ما کانوا یمتعون**﴾ در چنین موقعی طول عمر گذشته آنها به کارشان نمی‌آید و رفاه و آسودگی برای آنان سودی دربرندارد. آیا آن همه ناز و نعمتی که در آن به سر می‌بردند در تخفیف اندوه آنان تأثیری دارد یا عذاب را از آنان دفع می‌کند؟! ﴿**و ما أهلکنا من قریة**﴾ ساکنان محلی یا شهری را نابود نکردیم. ﴿**إلا لها منذرون**﴾ مگر بعد از ارسال پیامبران مژده‌آور و برحذر دارنده، و بعد از این‌که

۱ـ در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: اگر قرآن بر یک لال و بی‌زبان نازل می‌شد و به زبان می‌آمد و آن را بر آنان می‌خواند حتی در آن حالت از فرط لجبازی باز ایمان نمی‌آوردند. و بدین ترتیب خاطر پیامبر را تسلی داده است که با وجود روشنی دلایل آنها بر کفر خود اصرار می‌ورزند. التسهیل ۳/ ۹۰.

حجت را بر آنان تمام کردیم. ﴿ذکری﴾ تا نابودی آنها برای دیگران عبرتی باشد، و مانند آنها سر از اطاعت برنتابند. ﴿و ما کنا ظالمین﴾ در تعذیب و آزار آنها ما ستمکار نبودیم؛ زیرا ما بر آنان دلیل اقامه کردیم و بهانه‌ی آنها را بریدیم. آنگاه بعد از این‌که خدا اعجاز قرآن و صدق حضرت محمدﷺ را یادآور شد، گمان و وهم کفار را رد کرد که می‌پنداشتند قرآن مانند سایر گفته‌های کاهنان از جانب شیاطین القا شده است و فرمود: ﴿و ما تنزلت به الشیاطین﴾ شیاطین این قرآن را نازل و القا نکرده‌اند، بلکه روح‌الامین آن را آورده است. ﴿و ما ینبغی لهم و ما یستطیعون﴾ و آنان را نسزد و نمی‌توانند که چنین قرآنی را بیاورند، و اصلاً قدرت آن را ندارند. ﴿إنهم من السمع لمعزولون﴾؛ زیرا از وقتی که محمد مبعوث شده است آنها از استراق سمع منع شده‌اند. و به وسیله‌ی ملائک و شهاب‌های آسمانی از گوش فرا دادن آنها جلوگیری شده است. پس چگونه می‌توانند آن را بیاورند؟ ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال یادآور شده است که این امر از سه جهت بر آنان منع است: اول، این‌که چنین کاری از آنان نمی‌خیزد؛ زیرا ذات و خلقت و منش آنها بر فساد و از راه به در بردن بندگان قرار دارد. در صورتی که این قرآن نور و هدایت را دربر دارد. دوم، حتی در صورتی که چنان کاری از آنها بخیزد، باز نمی‌توانند؛ زیرا خدا حفظ کتاب و تأیید شریعت خود را به عهده دارد، سوم، حتی اگر آن کار از آنان بیاید و بتوانند آن را انجام دهند، باز به آن نمی‌رسند؛ زیرا شنیدن قرآن از آنها منع شده است؛ چون آسمان از نگهبانان قاطع و سنگ‌های شهاب پر است و هیچ یک از شیاطین راه شنیدن حتی یک حرف از قرآن را نمی‌یابند، تا کار مشتبه و درهم نشود.[1] ﴿فلا تدع مع الله إلها آخر﴾ مخاطب پیامبر، و مقصود دیگران است. یعنی ای محمد! دیگری را در عبادت برای خدا شریک قرار مده. ﴿فتکون من المعذبین﴾ تا خدا تو را به آتش دوزخ عذاب ندهد.

۱ـ ابن‌کثیر ۲ / ٦٦٠.

ابن‌عباس گفته است: به وسیله‌ی او دیگری را برحذر می‌دارد و می‌گوید: تو که نزد من عزیزترین مخلوقی، اگر مرتکب گناه بشوی عذابت می‌دهم.[1] آنگاه خدا به پیامبر دستور می‌دهد که رسالت را تبلیغ کند و می‌فرماید: **﴿و أنذر عشیرتك الأقربین﴾** قوم و خویشان نزدیک و نزدیک‌تر را از عذاب خدا برحذر بدار که اگر ایمان نیاورند به عذاب خدا گرفتار می‌شوند. روایت است که وقتی آیه‌ی **﴿و أنذر عشیرتك الأقربین﴾** نازل شد، پیامبرﷺ برخاست و گفت: «ای جماعت قریش! خود را از خدا خریداری کنید. من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم. ای بنی‌عبدمناف! من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم. ای عباس بن عبدالمطلب! من چیزی را از شما دفع نمی‌کنم. ای عمه‌ی پیامبر! چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمی‌کنم. ای فاطمه، دختر محمد! هر چه می‌خواهی از من بپرس. من نمی‌توانم عذاب خدا را از تو دفع کنم».[2] مفسران گفته‌اند: از این رو اول برحذر داشتن نزدیکانش به او امر شده است تا تصور نشود که نسبت به آنها مهر و محبت به‌کار می‌برد، پس وقتی که بر خویشتن و خانواده‌اش سخت بگیرد، سخنش مفیدتر و گفتارش موفق‌تر خواهد بود. **﴿و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنین﴾** در مقابل پیروان مؤمنت فروتن و مهربان و باگذشت و آرام باش. **﴿فإن عصوك فقل إني بریء مما تعملون﴾** اگر از تو اطاعت نکردند و با فرمانت مخالفت ورزیدند، از آنها و اعمالشان تبری کن. ابوحیان گفته است: از آنجایی که اطاعت و نافرمانی بر انذار مترتب است تقسیم بر آن دو بر اساس انذار مبتنی است. پس معنی آیه چنین می‌شود: هر کس که ایمان آورد و از تو پیروی کرد، نسبت به او فروتن باش و هر کدام از آنها از تو نافرمانی کرد از او و عملش تبری کن.[3] **﴿و توکل علی العزیز الرحیم﴾**

۱ـ زاد المسیر ۶/۱۴۷.
۲ـ اخراج از شیخان.
۳ـ البحر ۷/۴۶.

تمام امورت را به خدای مقتدر محول کن که بر دشمنان چیره و از روی رحمت خود تو را بر آنان غالب و پیروز می‌کند. ﴿الذی یراك حین تقوم﴾ خدایی که در تنهایی و در بستر و در میان مردم تو را می‌بیند. و ابن‌عباس گفته است: یعنی وقتی به نماز می‌ایستی تو را می‌بیند. ﴿و تقلبك فی الساجدین﴾ و حرکات رکوع و سجود و قیام تو را در بین نمازگزاران می‌بیند.[۱] یعنی در تنهایی و در بین جمع تو را می‌بیند. ﴿إنه هو السمیع العلیم﴾ خدای متعال سخنت را می‌شنود و از نهان تو باخبر است. ﴿هل أنبئکم علی من تنزل الشیاطین﴾ ای محمد! به کفار مکه بگو: آیا می‌خواهید به شما بگویم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ بدین ترتیب گفته‌ی آنها را رد می‌کند که می‌گفتند: شیاطین قرآن را برای او می‌آورند. ﴿تنزل علی کل أفاك أثیم﴾ شیاطین نزد هر دروغگویی گناهکار می‌آیند که در دروغگویی به حد افراط رسیده‌اند، نه سرور فرزندان عدنان. ﴿یلقون السمع و أکثرهم کاذبون﴾ شیاطین به دوستان کاهن خود نتیجه‌ی استراق سمع خود را می‌گویند و اکثر آنها در تلقین‌های خود دروغگو هستند. در حدیث آمده است: «آن کلمه‌ی حق که جن آن را می‌رباید سپس مانند قُدقُد مرغ آن را در گوش دوستش می‌خواند، صد کلمه‌ی دروغ با آن مخلوط می‌گردد».[۲] زمخشری در رابطه با معنی ﴿یلقون السمع﴾ گفته است: شیاطین قبل از این‌که به وسیله‌ی رجم و نفرین از دید نهان شوند به عالم بالا گوش فرا می‌دادند و از بعضی از کلمات غیب اطلاع پیدا می‌کردند. سپس آن را به دوستان کاهن و مدعیان نبوت تلقین می‌کردند. و اکثر آنها در تلقین خود دروغگو بودند؛ زیرا چیزی را در گوش آنها می‌خواندند که نشنیده بودند.[۳] بعد از آن خدا نظر آنان را رد کرده که گمان می‌بردند حضرت محمد شاعر است و می‌فرماید: ﴿و الشعراء یتبعهم الغاوون﴾ شعرا را افراد

۱ـ این قول را ابن جریر طبری اختیار کرده است. و عده‌ای نیز می‌گویند: مراد تقلّب در اصلاب پیامبران است.
۲ـ روایت از بخاری.
۳ـ کشاف ۲/۲۶۹.

گمراه پیروی می‌کنند نه اهل خرد و بصیرت و هدایت. **﴿ألم تر أنهم فی كل واد یهیمون﴾** مگر نمی‌بینی ای انسان شنوا و خردمند! که شعرا در مدح و ثناگویی و ذم، به هر راهی می‌روند و به هر دری می‌زنند، از چیزی تمجید می‌کنند که قبلاً از آن ذم و بدگویی کرده بودند. و بعد از این‌که شخص را تحقیر کرده‌اند، او را تمجید و تعظیم می‌کنند. طبری گفته است: این مثلی است که خدا در مورد طریق فتنه‌جویی آنان آورده است؛ چرا که جمعی را به ناروا مدح و ستایش می‌کنند و جمعی دیگر را مورد هجو و ذم قرار می‌دهند.[1] **﴿و أنهم یقولون ما لا یفعلون﴾** و آنان چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند. چیزی را به خود نسبت می‌دهند، که انجام نمی‌دهند. ابوحیان گفته است: خدا درباره‌ی شعرا چیزی را بیان کرده است که با حال و وضع نبوت مخالف است؛ زیرا همان‌طور که گفته شد پیروی گمراهان از آنان، و به‌کار گرفتن فنون کلام در راه مدح و ذم، و نسبت دادن چیز غیر واقعی به خود، همه‌ی اینها با وضع نبوت مخالفت دارد؛ زیرا نبوت طریقی است که فقط اهل رشد و اندیشه از آن پیروی می‌کنند.[2] پس خدای متعال استثناء آورده و می‌فرماید: **﴿إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾** یعنی جز آنان که در ایمان صادق و در عمل مخلص می‌باشند. **﴿و ذكروا الله كثیرا﴾** و شعر آنان را از یاد خدا باز نداشته و شعر عادت و روش آنها نشده است. **﴿و انتصروا من بعد ما ظلموا﴾** و در دفاع از حق و یاری نمودن اسلام به ذم مشركین می‌پردازند. **﴿و سیعلم الذین ظلموا﴾** تهدیدی است كلی برای هر ستمگر كه قلب از هول آن شكافته می‌گردد. یعنی ستمكاران مخالف دعوت خدا و شاعرانی كه گمراهان از آنان پیروی می‌كنند خواهند دانست، **﴿أی منقلب ینقلبون﴾** چه سرنوشت و سرانجامی خواهند داشت؟ سرانجامشان كیفر شدید و عذاب دوزخ است و بدترین عاقبت و سرنوشت همان است.

۱ـ طبری ۱۹/ ۷۸.
۲ـ البحر ۷/ ۴۹.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**و إنه لتنزيل رب العالمين**﴾ به «إن» و «لام» مؤکد است؛ زیرا روی سخن با شکاکان در صدق قرآن است، پس آوردن چند ادات تأکید مناسب است.

۲ـ ﴿**أفبعذابنا يستعجلون**﴾ متضمن استفهام توبیخ و سرزنش است.

۳ـ ﴿**يعلمه علماء**﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۴. ﴿**و ما أهلكنا من قرية**﴾ متضمن مجاز است. منظور اهل قریه است.

۵ـ ﴿**فلا تدع مع الله إلها آخر**﴾ متضمن تحریک و تهییج است.

۶ـ ﴿**و اخفض جناحك للمؤمنين**﴾ متضمن استعاره‌ی تصریحیه می‌باشد، که تواضع و فروتنی به بال پرنده در موقع نشستن تشبیه شده، آنگاه به طریق استعاره‌ی مکنیه «خفض» بر مشبه اطلاق شده است.

۷ـ ﴿**أفاك أثيم**﴾ شامل دو صیغه‌ی مبالغه می‌باشد.

۸ـ ﴿**يقولون ... و يفعلون**﴾، ﴿**و انتصروا ... و ظلموا**﴾ متضمن طباق است.

۹ـ ﴿**فی كل واد يهيمون**﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۱۰ـ ﴿**منقلب ينقلبون**﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۱۱ـ در ﴿**يهيمون، ينقلبون، يقولون مالا يفعلون**﴾ مراعات فواصل به عمل آمده است.

لطیفه: آورده‌اند که عمربن‌عبدالعزیز هر بامداد ریش خود را به دست می‌گرفت و آیه‌ی ﴿**أفرايت إن متعناهم سنين * ثم جاءهم ما كانوا يوعدون * ما أغنى عنهم ما كانوا يمتعون**﴾ را می‌خواند و می‌گریست و این اشعار را زمزمه می‌کرد:

نهارك يا مغرور سهو و غفلة ... و ليلك نوم و الردى لك لازم

تسرّ بما يَفنى و تفرح بالمُنى ... كما سُرَّ باللذات فی النوم حالم

و تسعى إلى ما سوف تكره غبَّه ... كذلک فی الدنيا تعيش البهايم

«ای مغرور! روزت به فراموشی و غفلت می‌گذرد و شبت در خواب، و مرگ برایت لازم است. به ناپایدار مسروری و به آرزو شادمان، همان‌طور که محتلم در خواب مسرور است. در تلاش به دست آوردن چیزی هستی که از بیانش متنفر می‌شوی. در دنیا حیوانات نیز این چنین زندگی می‌کنند».

یادآوری: شعر نوعی گفتار است که نیکش نیکو و زشتش زشت است. خدا از این جهت شعر را ذم کرده است، که در زمینه‌ی مدح و یا هجو مبالغه و افراط در آن رایج است و از حد متوسط تجاوز می‌کند. حتی ترسوترین انسان را بر عنتره و خسیس‌ترین فرد را بر حاتم ترجیح می‌دهند. و انسان پاک را ناپاک و فاسق را پرهیزگار توصیف می‌کنند، چه بسا انسان را به قله برده و وقتی از او کینه به دل گرفته‌اند او را به پست‌ترین مقام پایین آورده‌اند. و اکثر شاعران چنین رویه و روشی دارند جز شاعرانی که خدا آنان را استثنا کرده است. شاعر گاهی چیزی را مدح می‌کند و یا با شیرین‌زبانی و نیروی بیان خود آن را ذم می‌کند. از جمله لطیف‌ترین اشعاری که از بعضی از اساتید در مدح عسل شنیده‌ام این است:

تقول: هذا مُجاجُ النحل تمدحه   و إن تعب قلت: ذاقيءُ الزنابير

مدحا و ذما و ما جاوزت وصفهما   سحر البيان يرى الظلماء كالنور.

«این استفراغ زنبور عسل است که از آن تمجید می‌کنی، و اگر از آن ایراد بگیری، می‌گویی قیء زنبورهاست. مدح و ذم از حد آن دو تجاوز نکرده‌ای، سحر بیان تاریکی را بسان نور می‌بیند».

لطیفه: آورده‌اند که فرزدق اشعاری را در مدح زنان زیباروی در نزد «سلیمان بن عبدالملک» سروده که بیت زیر یکی از ابیات آن قصیده بود:

فبتن كأنهنّ مُصرَّعاتٌ   و بتُّ أفُضُّ أغلاق الختام

سلیمان گفت: حد بر تو واجب آمده است. گفت: ای امیرالمؤمنین! خدا حد را از من دفع کرده است. مگر نمی‌فرماید: **﴿ألم تر أنهم فی کل واد یهیمون * و أنهم یقولون ما لایفعلون﴾** پس سلیمان از او درگذشت.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی نمل از سوره‌های مکی است و به بحث درباره‌ی اصول دین یعنی «توحید، نبوت و معاد» می‌پردازد، و یکی از سه سوره‌ای است که آیات آن پشت سر هم نازل شده و در مصحف به صورت متوالی قرار گرفته‌اند. این سه سوره عبارتند از: سوره‌های «شعرا، نمل و قصص». و برنامه و روش هر سه تقریباً یکی است. که از طریق مطرح کردن داستان اقوام گذشته پند و عبرت‌های فراوانی را عرضه می‌دارند.

* این سوره‌ی شریف، از قرآن، آن معجزه‌ی کبرای حضرت و دلیل رسای او سخن به میان آورده و روشن کرده است که از جانب خدای حکیم و آگاه نازل شده است. سپس داستان بعضی از پیامبران را به اختصار و داستان بعضی دیگر را به تفصیل بازگفته است. مثلاً قصه‌ی حضرت «موسی» و «صالح» و «لوط»علیهم السلام و عذاب و آزاری را که به سبب اعراض و روگردانی از دعوت خدا و تکذیب پیامبران با آن روبرو می‌شوند، به ایجاز بازگو کرده است.

* و داستان حضرت «داوودعلیه السلام» و فرزندش، حضرت «سلیمان‌علیه السلام» را به تفصیل مورد بحث قرار داده است، و از نعمت‌هایی گران‌قدر یادکرده که خدا منت آن را بر آن دو نهاد. و از نعمت مخصوص آن دو یعنی اعطای ملک وسیع و پیامبری به تفصیل سخن رانده، سپس قصه‌ی «سلیمان و بلقیس»، ملکه‌ی سبا را باز گفته است.

* همین داستان برای صاحبان جاه و مقام و بزرگان و پادشاهان، پیام رسایی را دربردارد؛ زیرا سلیمان ملک و سلطنت را وسیله‌ی دعوت به سوی خدا قرار داده و در

این راستا هر حاکم ستم پیشه و هر پادشاه کافر را به دین خدا فراخواند و با بلقیس نیز چنین وضعی داشت تا این‌که پرستش بت‌ها را رها کرد و با لشکریان و سربازانش سر تسلیم فرود آوردند و مسلمان شده و دعوت رحمان را پذیرفتند.

* سوره‌ی شریف دلایل و براهین قاطع و روشن را بر وجود و یگانگی خدا ارائه داده و در این راستا به آثار قدرت خدا و آفریده‌ها و پدیده‌های شگفت‌انگیز وی در جهان هستی استدلال کرده است. و بعضی از هول و هراس‌ها و مناظر رعب‌انگیز را یادآور شده است که در روز رستاخیز مردم آن را مشاهده می‌کنند، به‌طوری که آشفته و بی‌تاب و هراسان گشته و به دو دسته تقسیم می‌شوند. خوشبختان نیکوکار و بدبختانی که روی شکم به سوی آتش کشیده می‌شوند.

نامگذاری سوره: این سوره به نام «سوره‌ی نمل» موسوم است؛ چون خدای متعال در آن داستان مورچه را آورده است که همنوعان خود را پند و اندرز داده و به آنها تذکر می‌دهد، و سپس از سلیمان و سربازانش معذرت‌خواهی نمود. پیامبر خدا گفته‌ی مورچه را فهمید و لبخند زد و در مقابل نعمت‌های گران‌قدر و فضل و کرم خدا او را سپاسگزار شد. این قصه بزرگترین دلیل بر شناخت و آگاهی حیوانات است که از جانب خدای یگانه به آنها الهام می‌گردد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿طسٓ تِلْكَ آيَاتُ ٱلْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ ۝١ هُدىً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ ٱلزَّكَاةَ وَ هُم بِٱلْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝٣ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ۝٤ أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ ٱلْعَذَابِ وَ هُمْ فِي ٱلْآخِرَةِ هُمُ

ٱلْأَخْسَرُونَ ﴿٥﴾ وَ إِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَاراً سَآتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَن بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ ٱللهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٨﴾ يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا ٱللهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٩﴾ وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَاتَخَفْ إِنِّي لَايَخَافُ لَدَيَّ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾ إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾ وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ ﴿١٢﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١٣﴾ وَ جَحَدُوا بِهَا وَ ٱسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْماً وَ قَالَا ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ وَ أُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هٰذَا لَهُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنسِ وَ ٱلطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَايَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَايَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِن قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**یعمهون**﴾ متردد و سرگردانند. «عمه» به معنی حیرت و سرگردانی است. ﴿**قبس**﴾ پاره‌ای از آتش. ﴿**تصطلون**﴾ خود را با آتش گرم کنید. ﴿**بورك**﴾ از برکت به معنی خیر فراوان و رشد و نمو می‌باشد. ﴿**یوزعون**﴾ «وزْع» به معنی بازداشتن و منع کردن است.

تفسیر: ﴿**طس**﴾ حروف مقطعه‌ی اوایل سوره‌ها یادآور اعجاز قرآنند. قبلاً بیان شده

است.[۱] ﴿تلك آيات القرآن﴾ این آیات که بر تو نازل شده است از آیات قرآن معجزه‌گر است که دارای برهان و بیان روشن و قاطعی است. ﴿و كتاب مبين﴾ آیات کتابی واضح و آشکارند و برای آنکه در آن بیندیشد و دقت کند واضح و روشن است و خدا در آن احکام را بیان کرده و مردمان را به آن هدایت داده است. ﴿هدى و بشرى للمؤمنين﴾ این آیات مؤمنان را به راه راست هدایت کرده و به آنها مژده‌ی رسیدن به باغ‌های بهشت می‌دهد. از این رو مؤمنان را مخصوصاً آورده است که آنها از آن سود می‌برند. ﴿الذين يقيمون الصلاة﴾ آنهایی که نماز را با رعایت شروط و ارکان و به شیوه‌ای کامل و با خشوع و رعایت آداب و ارکان آن اقامه می‌کنند. ﴿و يؤتون الزكاة﴾ و زکات اموال را به منظور پاکیزه‌کردن نهاد خود ادا می‌کنند. ﴿و هم بالآخرة هم يوقنون﴾ و به روز رستاخیز به‌طور یقین ایمان دارند و بدون هیچ شک و تردیدی آن را تصدیق می‌کنند و می‌پذیرند. امام فخر رازی گفته است: این جمله معترضه است. انگار گفته است: و آنهایی که ایمان دارند و اعمال نیکو انجام می‌دهند همان‌هایی هستند که به روز رستاخیز یقین دارند. بنابراین جز کسانی که ایمان و عمل صالح دارند، هیچ‌کس به آخرت و رستاخیز ایمان یقینی و حقیقی ندارد؛ زیرا بیم و هراس از آن روز هول‌انگیز آنها را به تحمل مشقت و سختی وامی‌دارد.[۲] ابوحیان گفته است: از آنجا که اقامه‌ی نماز و دادن زکات از جمله اعمالی است که قابل تجدد است و زمان آن را فرا نمی‌گیرد، «صله» به صورت فعل آمده است. و چون ایمان به آخرت ثابت و مستقر است، به‌صورت جمله‌ی اسمیه آمده و به وسیله‌ی تکرار ضمیر مؤکد شده است: ﴿و هم بالآخرة هم يوقنون﴾. و خبر مبتدا به صورت فعل آمده است تا بر دوام دلالت کند.[۳] بعد از این‌که خدای متعال از مؤمنانی سخن به میان آورد که به‌طور

۱ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.
۲ـ تفسیر کبیر ۱۷۸/۲۴.
۳ـ البحر المحیط ۵۴/۷.

یقین به روز آخرت ایمان دارند به دنبال آن از منکران و تکذیب‌کنندگان آخرت سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿إن الذین لایؤمنون بالآخرة﴾ آنهایی که زنده شدن بعد از مرگ را تصدیق نمی‌کنند، ﴿زینا لهم أعمالهم﴾ اعمال زشت و ناپسند آنها را در نظرشان بیاراستیم به گونه‌ای که آن را نیکو و پسندیده می‌بینند. رازی گفته است: منظور از تزئین این است که در قلب او حالتی ایجاد می‌شود که از عمل خود لذت می‌برد و آن را سودمند می‌یابد، و هرگز در قلب خود نسبت به عملش تنفر و انزجار نمی‌یابد و آن را مضّر نمی‌داند.[1] ﴿فهم یعمهون﴾ در گمراهی اعمال زشت و ناپسند خود حیران و سرگردان و در جولانند و خوب و زشت و نیک و بد را از هم جدا نمی‌کنند و باز نمی‌شناسند. ﴿أولئك لهم سوء العذاب﴾ در دنیا شدیدترین عذاب از قبیل قتل و اسارت و دربه دری دارند. ﴿و هم فی الآخرة هم الأخسرون﴾ زیان آخرتشان از خسران و زیان دنیا بدتر و شدیدتر است؛ زیرا سرانجام به سوی آتش ابدی و دوزخ و زنجیر می‌روند. ﴿و إنك لتلقی القرآن﴾ ای محمد! این قرآن عظیم را دریافت می‌داری، ﴿من لدن حکیم علیم﴾ از جانب خدای حکیم و دانا. خدای آگاه به صلاح و سعادت انسان آن را به تو عطا می‌کند. زمخشری گفته است: این آیه مقدمه‌ای است برای بیان قصه‌ها و حکمت‌های لطیف و ریزه‌کاری‌های جالبی که قرآن قصد مطرح کردن آنها را دارد.[2] ﴿إذ قال موسی لأهله إنی آنست نارا﴾ ای محمد! زمانی را یادآور باش که موسی به همسرش گفت: من آتشی را دیدم. مفسران گفته‌اند: این جریان زمانی بود که از مدین به مصر بازمی‌گشت، در شبی تاریک و سرد راه راگم کرد و همسرش درد زایمان داشت. ﴿سآتیکم منها بخبر﴾ وقتی به آن برسم از راه برایتان خبری خواهم آورد. ﴿أو آتیکم بشهاب قبس﴾ یا شعله‌ی آتشی برایتان می‌آورم. ﴿لعلکم تصطلون﴾ تا خود را بدان گرم کنید. ﴿فلما جاءها﴾ وقتی به محل

۱ـ تفسیر کبیر ۱۷۹/۲۴.

۲ـ کشاف ۲۷۵/۳.

آتش رسید منظره‌ای عجیب و هولناک را مشاهده کرد؛ چون آتشی را از داخل درختی سبز و خرم شعله‌ور دید. لحظه به لحظه بر زبانه‌ی آتش افزوده می‌شد و درخت سبز و سبزتر می‌گشت. در آن دم سرش را بالا گرفت، دید فروغ آن به اوج آسمان رسیده است. ابن‌عباس گفته است: آتش نبود بلکه نوری فروزان و پرفروغ بود.[۱] موسی از شگفتی منظره درمانده بود که بانگی او را ندا داد. **﴿نودی أن بورك من فی النار و من حولها﴾** از جانب طور ندایی آمد و گفت: ای موسی! برکت و خیر از آن افرادی است که در کنار این آتش و آن‌که پیرامون آن قرار دارند، که عبارت بودند از فرشتگان. ابن‌عباس گفته است: **﴿بورك﴾** یعنی مقدس است. **﴿و من حولها﴾** عبارتند از ملائک. ابوحیان گفته است: برای موسی مژده است و سبب مأنوس کردن او به شمار می‌آید و پیش درآمدی است برای مناجاتش، و شایسته است به آنان که در کنار آتش و نیز آنان که در اطرافش قرار دارند تبریک گفته شود؛ زیرا امری بس عظیم اتفاق افتاده است، و آن عبارت است از صحبت کردن خدا با موسی و بیدار کردن او.[۲] **﴿و سبحان الله رب العالمین﴾** پاک و منزه است خدای مقتدر و والا مرتبه که هیچ چیز از مخلوقاتش نه در ذات و نه در صفات و نه در اعمالش شبیه او نیستند. **﴿یا موسی إنه أنا الله العزیز الحکیم﴾** ای موسی! منم خدای توانا و پایدار و مقتدر که هیچ چیز بر من چیره نمی‌شود، خداوند حکیمی که همه چیز را بر مبنای حکمت و تدبر انجام می‌دهد. **﴿و ألق عصاك﴾** عطف بر قبلی است. یعنی فوری عصایت را بینداز تا با چشم خود معجزه‌ی خود را ببینی و با آن مأنوس شوی. **﴿فلما رآها تهتز کأنها جان﴾** وقتی آن را دید بسان اژدهای سریع و سبک در حرکت و جنبش است. **﴿ولی مدبرا و لم یعقب﴾** همچون انسان شکست خورده پا به فرار نهاد و از فرط خوف و هراس به عقب بازنگشت. مجاهد گفته است: **﴿لم یعقب﴾** یعنی برنگشت. و قتاده

۱ـ ابن‌کثیر ۲/ ٦٦٦.

۲ـ البحر المحیط ۷/ ٥٦.

گفته است: یعنی پشت سر را نگاه نکرد؛ چون کاری بس هولناک را دید. یعنی دید عصا به ماری جنبان تبدیل شده است، پس آنچه که مقتضای طبیعت انسان است به او دست داد و شدیداً ترسید. از این رو خدایش او را ندا داد: ﴿یا موسی لاتخف﴾ ای موسی! برگرد و مترس، تو در محضر من هستی و هر کس در محضر من قرار گیرد در امان است. ﴿إنه لایخاف لدیّ المرسلون﴾ تو پیامبر منی و پیامبران من که آنها را برای نبوت برگزیده‌ام از غیر من نمی‌ترسند. ابن‌جوزی گفته است: او را آگاه کرده است که خدا هر کس را به سبب نبوت از عذاب ایمن بدارد نباید از مار بترسد.[1] ﴿إلا من ظلم ثم بدّل حسنا بعد سوء﴾ استثنا منقطع است. اما هر کس از افراد عادی نه از پیامبران ظلم کند، حتماً می‌ترسد، مگر این‌که توبه کند و عمل زشت خود را به عمل پسندیده تبدیل نماید. ﴿فإنی غفور رحیم﴾ در این صورت بخشودگیم عظیم و رحمتم بی‌پایان است. ابن‌کثیر گفته است: این آیه متضمن مژده‌ی بس عظیم برای بشر است؛ زیرا انسانی که مرتکب عمل زشت و ناپسند بشود، سپس برگردد و کاملاً از بدی دوری جوید و توبه کند و پشیمان شود، حتماً خدا او را می‌بخشد و توبه‌اش را می‌پذیرد، که فرموده است: ﴿و إنی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی﴾.[2] ﴿و أدخل یدك فی جیبك تخرج بیضاء من غیر سوء﴾ این هم معجزه‌ی دیگر موسی است که بر قدرت و توانایی خدا دلالت دارد. یعنی ای موسی! دستت را در جیب فرو کن و آن را بیرون بیاور، و بدون این‌که مبتلا به مرض یا برص و پیسی باشد مانند برق، روشن و سفید و درخشان و پرفروغ می‌گردد. ﴿فی تسع آیات إلی فرعون و قومه﴾ این دو آیه یعنی عصا و دست در ضمن نه معجزه قرار دارند که شما را با آن تأیید کرده و آن را دلیل صدق شما قرار داده‌ایم، تا نزد فرعون و قومش بروی. ﴿إنهم کانوا قوما فاسقین﴾ همانا آنان از اطاعت ما سر برتافته و بیرون رفته

۱ـ زاد المسیر ۶/۱۵۶.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/۶۶۷.

و در کفر و گمراهی فرو رفته‌اند. ﴿فلما جاءتهم آياتنا مبصرة﴾ وقتی معجزات درخشان و آشکار ما را دیدند، ﴿قالوا هذا سحر مبين﴾ از در انکار در آمدند و گفتند: سحری است آشکار. ﴿و جحدوا بها﴾ و به آن خوارق کافر شدند و آن را تکذیب کردند. ﴿و استيقنتها أنفسهم﴾ و قلباً یقین داشتند که از جانب خدا آمده و سحر نیست. ﴿ظلما و علوا﴾ از روی ظلم و تکبر و گردنکشی از پیروی از حق اعراض ورزیدند. و چه ظلمی بدتر از ظلم انسانی است که به‌طور یقین می‌داند این دلایل روشن از جانب خدا آمده‌اند، اما آن را سحر نامیده و آن را انکار کند؟ از این رو خدا فرمود: ﴿فانظر كيف كان عاقبة المفسدين﴾ ای شنونده! به دیده‌ی عبرت و اندیشه و بصیرت بنگر که سرانجام گردنکشان چگونه خواهد شد؟ در دنیا غرق می‌شوند و در آخرت به دوزخ می‌روند. ابن‌کثیر گفته است: مفهوم خطاب چنین است: ای تکذیب‌کنندگان محمد و ای منکران دین او! برحذر باشید، همان بلا که به سر آنها آمد، قطعاً به سر شما نیز می‌آید؛ چون محمد ﷺ شریف‌تر و بزرگ‌تر از موسی می‌باشد. و دلیلش قوی‌تر از دلیل موسی ﷺ می‌باشد.[1] ﴿و لقد آتينا داود و سلميان علما﴾ این هم داستان سوم در این سوره‌ی شریف است و آن قصه‌ی «داود و سلیمان» ﷺ می‌باشد. معنی آیه چنین است؛ به خدا قسم علم و دانشی وسیع از علوم دنیا و دین به داود و فرزندش، سلیمان عطا کردیم و نیکبختی دنیا و آخرت را به آنها دادیم. طبری گفته است: آن دانش عبارت بود از دانستن زبان حیوانات و پرندگان و غیره که دانستن آن مخصوص خدا می‌باشد.[2] ﴿و قالا الحمد لله الذى فضلنا على كثير من عباده المؤمنين﴾ گفتند: ستایش خدایی را که از کرم خود به ما نبوت و دانش عطا فرموده و انس و جن و شیاطین را برای ما مسخر کرده است و ما را بر بسی از بندگان مؤمن برتری داده است. ﴿و ورث سليمان داود﴾ سلیمان، نه دیگر اولاد داود، در نبوت و دانش و ملک، وارث و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ٦٦٧.

۲ـ طبری ۱۹/ ۸۷.

جانشین داود شد. قرطبی گفته است: داود نوزده فرزند داشت، در بین آنها سلیمان وارث نبوت و پادشاهی او شد. و اگر وراثت مال می‌بود، تمام فرزندان در آن برابر می‌شدند.[۱] ﴿و قال یا أیها الناس علمنا منطق الطیر﴾ به عنوان تحدث به نعمت خدا گفت: ای مردم! خدا به ما کرم کرده و از فضل خود زبان پرندگان و اصوات جمیع حیوانات را به ما آموخته است. ﴿و أوتینا من کل شيء﴾ و از تمام خیرات دنیا که به بزرگان و شاهان داده به ما عطا فرموده است. ﴿إن هذا لهو الفضل المبین﴾ در حقیقت آنچه خدا مخصوصاً به ما عطا فرموده است، از جمله نعمت، فضل و کرمی است روشن و آشکار. این مطلب را به طریق سپاسگزاری و ستایش به زبان آورد؛ نه به طریق خودبزرگ‌بینی و نخوت و مباهات. ﴿و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الإنس و الطیر﴾ در رژه و سانی بسیار بزرگ، لشکریان و سربازان سلیمان اعم از جن و انس و پرنده گرد آورده شدند و در پیشاپیش این لشکر بزرگ، سلیمان با ابهت و عظمتی فراوان حرکت می‌کرد. ﴿فهم یوزعون﴾ و از این‌که از سلیمان جلو بزنند منع شده بودند. ابن‌عباس گفته است: همچون رژه‌ی شاهان بر هر دسته‌ای مأموری قرار داشت که آنها را نظم دهد و اجازه ندهد در مسیر جلو بزنند.[۲] ﴿حتی إذا أتوا علی وادي النمل﴾ تا به درّه‌ای در شام رسیدند که در آنجا مورچه‌های زیادی بود. ﴿قالت نملة یا أیها النمل ادخلوا مساکنکم﴾ مورچه‌ای به رفقای خود گفت: به خانه‌های خود برگردید و داخل خانه‌هایتان شوید. آنها را مانند عقلا مورد خطاب قرار داد؛ چون چیزی را به آنها دستور داد که به عقلا امر می‌شود. ﴿لایحطمنکم سلیمان و جنوده﴾ تا سلیمان و لشکریانش شما را زیرپا له و پایمال نکنند. ﴿و هم لایشعرون﴾ در حالی که وجود شما را حس نمی‌کنند و بدون عمد و قصد شما را پایمال کنند. آنها را برحذر داشت و سپس معذرت آورد؛ چون می‌دانست سلیمان پیامبری است مهربان، سلیمان

۱ـ قرطبی ۱۶۴/۱۳.

۲ـ طبری ۸۸/۱۹.

گفته‌ی آن را شنید و به مقصدش پی برد. ﴿فتبسم ضاحكا من قولها﴾ سلیمان از این‌که مورچه از او و سربازانش تمجید کرد، خنده‌ی سرور و شادی را سر داد؛ زیرا گفته‌ی مورچه: ﴿و هم لایشعرون﴾ بیانگر آن است که سلیمان و لشکریانش اهل تقوا و پرهیزگاری و صدمه نرساندن به حیوانات هستند. ﴿قال رب أوزعنی أن أشكر نعمتك التی أنعمت علیّ و علی والدیّ﴾ گفت: خدایا! به من توفیق عطا فرما که شکر و سپاس نعمت‌هایی را به جا بیاوریم که به من و پدرم عطا فرموده‌ای. ﴿و أن أعمل صالحا ترضاه﴾ و مرا در انجام دادن عمل خیر و نیکو موفق فرما که مرا به تو نزدیک می‌کند و تو از آن خشنود و راضی می‌شوی. ﴿و أدخلنی برحمتك فی عبادك الصالحین﴾ و با بندگان صالحت مرا به جنت، آن منزلگاه رحمت داخل فرما.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿تلك آیات القرآن﴾ نزدیک را دور نشان داده که منظور بیان منزلت و فضل فراوان آیات قرآن می‌باشد.

۲ـ نکره آوردن ﴿و كتاب مبین﴾ برای تفخیم و تعظیم است. یعنی کتابی عظیم الشأن و رفیع.

۳ـ در ﴿هدی و بشری﴾ مصدر به جای اسم فاعل آمده است. یعنی هادیا و مبشرا.

۴ـ در ﴿و هم بالآخرة هم یوقنون﴾ ضمیر «هم» برای افاده‌ی حصر و اختصاص تکرار شده است. ﴿و هم فی الآخرة هم الأخسرون﴾ نیز چنین است. و متضمن مقابله نیز می‌باشد.

۵ـ ﴿و إنك لتلقی القرآن﴾ به وسیله‌ی «ان» و «لام» مؤکد شده است؛ چون بعضی در مورد قرآن شک دارند.

۶ـ ﴿و ألق عصاك﴾ متضمن ایجاز به حذف است و سیاق کلام بر آن دلالت دارد.

۷ـ ﴿حسنا بعد سوء﴾ و ﴿ولی مدبرا ... ولم یعقب﴾ متضمن طباق است.

۸ـ ﴿آیاتنا مبصرة﴾ متضمن استعاره می‌باشد؛ لفظ «أبصار» برای وضوح استعاره شده است.

۹ـ ﴿کأنها جان﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است؛ ادات تشبیه ذکر و وجه شبه حذف شده است و به صورت مرسل مجمل در آمده است.

لطیفه: بعضی از علما گفته‌اند: آیه‌ی ﴿قالت نملة یا أیها النمل ادخلوا مساکنکم ...﴾ از جمله عجایب قرآن است؛ چون به لفظ «یا» ندا داد و با «ایها» آگاه نمود. و با «النمل» معین کرد. و با «ادخلوا» دستور داد. و با «مساکنکم» تعیین کرد. و با «لایحطمنکم» برحذر داشت. و با «سلیمان» تخصیص کرد. و با «وجنوده» عام آورد. و با «وهم لایشعرون» معذرت آورد. پس چه مورچه‌ی باهوشی بود!

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ تَفَقَّدَ ٱلطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى ٱلْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ ٱلْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿٢١﴾ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾ إِنِّي وَجَدتُّ ٱمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ وَجَدتُّهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ ٱللهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلهِ ٱلَّذِي يُخْرِجُ ٱلْخَبْءَ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾ ٱللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾ قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ ٱلْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾ ٱذْهَب بِكِتَابِي هٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَتْ يَا أَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾ إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالَتْ يَا أَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾ قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ ٱلْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾ قَالَتْ إِنَّ ٱلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾ وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ

إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿۳۵﴾ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ ٱللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُم بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿۳۶﴾ ٱرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ ﴿۳۷﴾ قَالَ يَا أَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿۳۸﴾ قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ ٱلْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿۳۹﴾ قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ ٱلْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿۴۰﴾ قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ ٱلَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿۴۱﴾ فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِينَا ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿۴۲﴾ وَ صَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِن قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۴۳﴾ قِيلَ لَهَا ٱدْخُلِي ٱلصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَن سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿۴۴﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات درباره‌ی «سلیمان بن داود» که از نبوت و پادشاهی برخوردار بود و انس و جن مسخر او بودند و خدا زبان پرندگان را به او آموخت، بحث می‌کند و در اینجا آیات داستان او و «بلقیس»، پادشاه سباء و حوادث جالبی را که در زمان او به وقوع پیوست یادآور می‌شوند.

معنی لغات: ﴿تفقد﴾ تفقد؛ جستجوی آنچه از انسان نهان است. ﴿الخبء﴾ مستور، پوشیده، پنهان شده. ﴿صاغرون﴾ خوار و خفیف شدگان. ﴿عفریت﴾ ناپاک و حیله‌گر، نافرمان و نیرومند از انس و جن. ﴿الصرح﴾ قصر و هر ساختمانی عالی و مرتفع. ﴿ممرد﴾ صاف و لیز. ﴿قواریر﴾ جمع قاروره به معنی شیشه است.

تفسیر: ﴿و تفقد الطیر﴾ سلیمان به جستجو و تفحص حال پرندگان پرداخت. ﴿فقال ما لی لا أری الهدهد﴾ گفت: چرا هدهد را نمی‌بینم؟ مفسران گفته‌اند: در سفر پرندگان با سلیمان می‌رفتند و در بالای سرش با بال‌های خود سایه فراهم می‌کردند. وقتی از درّه‌ی مورچگان گذشتند و به سرزمین دشت و بیابانی رسیدند، تشنگی بر لشکریانش مستولی شد و درخواست آب کردند. ضمناً قرار بر این بود هدهد آنها را به سوی آب راهنمایی کند. وقتی می‌گفت: اینجا آب است شیاطین پراکنده گشته و چشمه می‌جوشید. در آن روز سلیمان آن را خواست اما پیدایش نشد. لذا گفت: چرا هدهد را نمی‌بینم؟ ﴿أم کان من الغائبین﴾ ام منقطعه به معنی (بل) است. یعنی: بلکه غایب است و بدون اجازه‌ی من رفته است. ﴿لأعذبنه عذابا شدیدا أو لأذبحنه أو لیأتینّی بسلطان مبین﴾ قطعاً او را سخت عذاب می‌دهم، یا او را زندانی می‌کنم و پرش را می‌کنم و یا سرش را می‌برم یا این‌که باید برایم دلیل واضح بیاورد و عذرش را بیان کند. ﴿فمکث غیر بعید﴾ پس دیری نپایید که هدهد نزد سلیمان آمد. ﴿فقال أحطت بما لم تحط به﴾ هدهد گفت: به چیزی واقف شدم که تو از آن آگاهی نداری و چیزی را دریافتم که تو آن را نمی‌دانی. ﴿و جئتك من سبإ بنبإ یقین﴾ از شهر سبا در یمن خبری بسیار مهم و حقیقتی بزرگ و بااهمیت برایت آورده‌ام. ﴿إنی وجدت إمرأة تملکهم﴾ از شگفتی‌های آنچه که دیدم این‌که زنی ـ به نام بلقیس ـ پادشاه آنها می‌باشد و آنها از او اطاعت می‌کنند.[1] ﴿و أوتیت من کل شیء﴾ تمام آنچه شاهان بدان نیاز دارند از قبیل اسباب دنیا و فراوانی مال و کثرت مردان و وفور سلاح و مهمات، به او عطا شده است. ﴿و لها عرش عظیم﴾ تختی شاهانه و بسیار بزرگ دارد که با مروارید و یاقوت تزئین شده است. قتاده گفته است: تخت بلقیس از طلا بود. پایه‌های آن از

۱ـ سبب تعجب این‌که پادشاهان معمولاً مرد می‌باشند و زنان صلاحیت سلطنت و اداره‌ی مملکت را ندارند، حدیث نیز این نظر را تأیید می‌کند و می‌فرماید: ملتی که زمام امور خود را به زن بسپارد، رستگار نیست. و منطق و فطرت نیز چنین حکم می‌کند.

گوهر، و با مروارید تزئین شده بود. طبری گفته است: منظور از عظیم در اینجا عظمت قدر و منزلت است نه بزرگی حجم و وسعت، بر این مبنا ابن‌عباس گفته است: **﴿عرش عظیم﴾** یعنی تختی زیبا که از طلا ساخته شده و پایه‌هایش از مروارید و گوهر بود.[۱] سپس مطلب مهمتری را آغاز کرد و گفت: **﴿وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله﴾** تمام آنها را گبر و آفتاب‌پرست یافتم، آفتاب را پرستش کرده و خدای یگانه و یکتا را رها کرده‌اند. **﴿وزین لهم الشیطان أعمالهم﴾** شیطان پرستش و سجده بردن آنها را برای آفتاب به جای پرستش و سجده بردن برای خدا آراسته و نیکو جلوه داده است. **﴿فصدهم عن السبیل﴾** به وسیله‌ی این گمراهی آنها را از طریق حق و درست منع کرده است. **﴿فهم لایهتدون﴾** پس آنان بر اثر اغوا و فریب شیطان به سوی خدا و توحید راه نمی‌یابند. سپس هدهد با تعجب گفت: **﴿ألا یسجدوا لله الذی یخرج الخبءَ فی السموات و الأرض﴾** آیا برای آفتاب سجده می‌برند و برای خدای خالق عظیم سجده نمی‌برند که تمام نهفتنی‌های آسمان‌ها و زمین را می‌داند؟![۲] ابن‌عباس گفته است: یعنی به تمام نهانی‌های آسمان و زمین آگاه است. **﴿و یعلم ما تخفون و ما تعلنون﴾** یعنی از آشکار و نهان باخبر است. **﴿الله لا إله إلا هو رب العرش العظیم﴾** یعنی ذات خدای متعال در جلال و شکوه و عظمت تک و منفرد است، همو صاحب عرش عظیم است و شایسته‌ی پرستش و تعظیم می‌باشد؛ چون عرش باعظمت‌ترین مخلوقات است آن را مخصوصاً نام برده است. در اینجا سخنان هدهد به پایان می‌رسد. **﴿قال سننظر أصدقت أم کنت من الکاذبین﴾**

۱ـ طبری ۹۲/۱۹.

۲ـ این چیزی است که از معنی آیه به ذهن من رسیده است و شاید به فهم نص قرآنی نزدیک‌تر هم باشد؛ چون موقعیت، موقعیت «تعجب و انکار» است نه موقعیت «حدیث و خبر دادن»، پس آنچه را که مفسران گفته‌اند مبنی بر این‌که «لا» زاید است و معنی چنین است: هدایت نمی‌شوند که برای خدا سجده ببرند، یا این‌که: ای جماعت! سجده ببرید ... روشن نیست.

سلیمان گفت: درباره‌ی سخنانت تحقیق می‌کنیم تا دریابیم راست گفته‌ای یا دروغ؟ ابن‌جوزی گفته است: از این‌رو درباره‌ی خبرش مشکوک بود که گمان نمی‌کرد غیر از خودش سلطانی باشد، سپس نامه‌ای نوشت و آن را مهر و امضا کرد و به هدهد داد و گفت: ﴿اذهب بكتابي هذا فألقه إليهم﴾ این نامه را بردار و آن را به ملکه‌ی سبا و لشکریانش برسان. ﴿ثم تول عنهم﴾ بعد از آن از آنها کنار بگیر و در جایی نزدیک خود را پنهان کن. ﴿فانظر ماذا يرجعون﴾ بنگر چه جواب می‌دهند؟ مفسران گفته‌اند: هدهد نامه را برداشت و نزد بلقیس و قومش رفت. بالای سر بلقیس به پرواز درآمد، آنگاه نامه را به دامنش انداخت. ﴿قالت يا أيها الملؤا إني ألقي إلي كتاب كريم﴾ به اشراف قوم خود گفت: نامه‌ای ارجمند و گران‌قدر برایم آمده است. ﴿إنه من سليمان و إنه بسم الله الرحمن الرحيم﴾ این نامه از جانب سلیمان آمده است. سپس آنگاه آن را باز کرد، دید در آن «بسم الله الرحمن الرحيم» آمده. سر آغازی شریف و درخشان و جالب است و در آن پروردگاری خدا و سپس دعوت به توحید و یگانگی خدا و تسلیم به امر و فرمانش آمده است. ﴿ألا تعلوا عليّ و أتوني مسلمين﴾ در مقابل من تکبر نکنید و خود را بزرگ ندانید، و مانند سلاطین نباشید، بلکه ایمان آورده و نزد من بیایید. ابن‌عباس گفته است: یعنی موحد و یکتاپرست باشید. سفیان گفته است: یعنی مطیعانه بیایید. ﴿قالت يا أيها الملؤا أفتوني في أمري﴾ گفت: ای سران کشور! در مورد این کار مشاور من باشید و همیاری و همفکری کنید. ﴿ما كنت قاطعة أمرا حتى تشهدون﴾ بدون حضور و مشورت شما هیچ کاری نکرده‌ام. ﴿قالوا نحن أولوا قوة و أولوا بأس شديد﴾ گفتند: ما افراد و مهمات زیاد داریم و دارای قدرت و نیروی جنگی هستیم. ﴿و الأمر إليك فانظري ماذا تأمرين﴾ و فرمانبرداریم و هر دستوری به ما بدهی آن را اجرا می‌کنیم. این گفته نشانه‌ی اطاعت کامل است. قرطبی گفته است: در مورد مشاوره با قوم خود در هر مورد، حسن ادب و نزاکت را اتخاذ کرده است. پس اشراف قوم طوری با او برخورد کرده‌اند که او را خوشنود

گردانند و نیرو و قدرت خود را اعلام و در اختیار او قرار دهند، سپس تصمیم‌گیری را به خود او واگذار کرده‌اند. و این گفت و شنودی نیکو از جانب همه‌ی آنها بود.[1] حسن بصری گفته است: امور خود را به زنی کافر واگذار کرده بودند، وقتی آنها نظر خود را به او گفتند: معلوم شد که او در نظر و رأی از همه هوشیارتر و آگاهتراست.[2] **﴿قالت إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها﴾** گفت: عادت پادشاهان بر این است که وقتی به زور و اقتدار بر جایی تسلط یافتند، آن را ویران و خراب می‌کنند. **﴿وجعلوا أعزّة أهلها أذلة﴾** و با کشتن و آواره کردن، اشراف آنجا را به خفت و خواری می‌کشند. **﴿و كذلك يفعلون﴾** عادت و روش آنها در مورد هر مملکتی که زمام آن را به دست بگیرند چنین است. سپس «بلقیس» به صلح و آشتی روی آورد و گفت: **﴿و إني مرسلة إليهم بهدية فناظرة بم يرجع المرسلون﴾** من هدیه‌ای بزرگ و شایسته برای ایشان می‌فرستم، تا ببینم آیا آن را قبول می‌کنند یا آن را رد می‌کنند؟ قتاده گفته است: هم در اسلام و هم در کفر و شرک بسیار عاقل بود و می‌دانست هدیه دل مردم را می‌گیرد. و ابن‌عباس گفته است: بلقیس به اطرافیانش گفت: اگر هدیه را قبول کرد معلوم می‌شود پادشاه است و دنیا را می‌جوید پس با او بجنگید، و اگر هدیه را قبول نکرد، پیامبر است و راستگو و از او پیروی کنید.[3] **﴿فلما جاء سليمان قال أتمدونن بمال﴾** وقتی پیک‌های بلقیس با هدایای بزرگ نزد سلیمان آمدند، عمل آنان را تقبیح کرد و گفت: آیا با مال و هدیه از در چاپلوسی و فریب دادن من در می‌آیید تا شما را در کفر و سلطنت به حال خود رها کنم؟ **﴿فما آتاني الله خير مما آتاكم﴾** نبوت و سلطنتی که خدا به من عطا کرده است از زینت حیات دنیا که به شما عطا کرده بهتر است. لذا به هدایای شما نیازی ندارم. **﴿بل أنتم بهديتكم تفرحون﴾** این شما هستید

۱ـ قرطبی ۱۳/ ۱۹۴.

۲ـ ابن‌کثیر ۲/ ٦٧١.

۳ـ مختصر ۲/ ٦٧١.

که از هدایای خود شادمان و مسرور هستید؛ چون شما در دنیا به دنبال افتخار و مباهات و جاه‌طلبی و بزرگی می‌باشید. سپس به رئیس فرستادگان گفت: ﴿ارجع إلیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها﴾ هدایا را به آنها بازگردان، قسم به خدا با لشکریانی بر آنها می‌تازیم که یارای مقاومت و رویارویی با آن را نخواهند داشت. ﴿و لنخرجنهم منها أذلة و هم صاغرون﴾ اگر مسلمان نشوند آنها را خوار و خفیف از دیار خود بیرون می‌رانیم. ابن‌عباس گفته است: وقتی پیک‌های بلقیس از نزد سلیمان برگشتند و جریان را به او گزارش دادند، بلقیس گفت: درست فهمیدم که این مرد پادشاه نیست، و ما قدرت مقابله با او را نداریم. باز پیکی را نزد سلیمان فرستاد و گفت: ما با بزرگان قوم خود نزد تو می‌آییم تا ببینیم قدرت و نظر تو چیست و دینی که مردم را به سویش می‌خوانی چیست؟ آنگاه با دوازده هزار نفر از فرماندهان خود به نزد سلیمان حرکت کرد.[۱] ﴿قال یا أیها الملؤا أیکم یأتینی بعرشها قبل أن یأتونی مسلمین﴾ سلیمان به اطرافیان خود گفت: قبل از این‌که بیایند، کدام‌یک از شما می‌تواند تخت تزئین شده‌ی او را برای من بیاورد؟ بیضاوی گفته است: سلیمان می‌خواست بعضی از عجایب را به او نشان بدهد که خدا اختصاصاً به او عطا کرده و بر قدرت فراوان و صدق نبوتش دلالت داشت. و نیز با ناشناخته کردن تخت او ذهن و زکاوت او را آزمایش کند و بداند آیا آن را باز می‌شناسد یا خیر؟[۲] ﴿قال عفریت من الجن أنا آتیك به قبل أن تقوم من مقامك﴾ افسون‌گری از جنیان گفت: قبل از این‌که از جلسه‌ی قضاوت برخیزی آن را پیشت می‌آورم. هر روز از صبح تا ظهر جلسه تشکیل می‌داد. منظور دیو افسونگر این بود که او می‌تواند درکمتر از نیمروز آن را بیاورد. ﴿و إنی علیه لقوی أمین﴾ من توانایی حمل آن را دارم و در مورد دُر و جواهر امین هستم. ﴿قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیك به قبل أن یرتد إلیك طرفك﴾ مفسران

۱ـ حاشیه‌ی شیخ زاده ۳/۴۹۳.
۲ـ بیضاوی ۲/۸۳.

گفته‌اند: «آصف بن برخیا» یکی از صدیقین بود و اسم اعظم خدا را می‌دانست، که هر وقت خدا بدان خوانده شود دعا را اجابت می‌کند و او کسی بود که تخت بلقیس را نزد سلیمان آورد و گفته بود: قبل از این‌که چشم را به هم بزنی آن را نزد تو می‌آورم. پس نام خدا را بر زبان آورد و تخت فورا حاضر شد. ﴿**فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربي**﴾ وقتی سلیمان نگاه کرد و تخت را در کنارش حاضر یافت، گفت: این از فضل و نعمت خداست که منتش را بر من نهاده است. ﴿**ليبلوني أأشكر أم أكفر**﴾ تا مرا امتحان کند که آیا نعمت‌هایش را سپاسگزار می‌شوم یا فضل و کرم او را انکار می‌کنم. ﴿**و من يشكر فإنما يشكر لنفسه**﴾ و هر کس سپاسگزار باشد، نفعش را خود می‌برد؛ زیرا شکر موجب افزایش فضل خدا می‌باشد. ﴿**لئن شكرتم لأزيدنكم**﴾. ﴿**و من كفر فإن ربي غني كريم**﴾ هرکس سپاسگزار نباشد و کرم خدا را انکار کند، خدا از سپاسگزاری او بی‌نیاز است و کریم است به ناسپاس هم نعمت عطا می‌کند. وقتی ملکه‌ی سبا نزدیک شد، سلیمان دستور داد به منظور امتحان او بعضی از ظواهر تخت را تغییر دهند. ﴿**قال نكروا لها عرشها**﴾ گفت: همان‌طور که انسان تغییر قیافه می‌دهد تا شناخته نشود، بعضی از اوصاف و شکل تختش را تغییر دهید. ﴿**ننظر أتهتدي أم تكون من الذين لايهتدون**﴾ تا ببینیم وقتی آن را دید آیا می‌داند تخت خودش می‌باشد یا نه؟ بدین‌وسیله خواست عقل و هوش او را آزمایش کند. ﴿**فلما جاءت قيل أهكذا عرشک؟**﴾ وقتی وارد شد به او گفتند: آیا تخت شما نیز مانند این است؟ نگفتند: آیا این تخت خودت می‌باشد؟ تا برای او تلقین نشود. ﴿**قالت كأنه هو**﴾ بسیار شبیه آن است و به آن نزدیک است. نگفت: خود آن است. ابن‌کثیر گفته است: این نشان‌دهنده‌ی ضریب هوشی بالای او است.[1] ﴿**و أوتينا العلم من قبلها و كنا مسلمين**﴾ این گفته‌ی سلیمان است. یعنی به نعمت خدا اقرار کرد و گفت:

۱ـ ابن‌کثیر ۲ / ٦٧٣.

قبل از این زن شناخت و آگاهی از قدرت خدا به ما عطا شده است و قبل از او ما مسلمان بودیم. پس ما از لحاظ علم و اسلام از او پیشی گرفته‌ایم. ﴿**و صدها ما كانت تعبد من دون الله**﴾ و عبادت‌های قدیمی او یعنی پرستش آفتاب و ماه مانع شده بود که به خدا ایمان بیاورد و او را پرستش کند. ﴿**إنها كانت من قوم كافرين**﴾؛ زیرا در بین قومی کافر و مشرک پرورش یافته بود. ﴿**قيل لها ادخلي الصرح**﴾ به او گفتند: وارد قصر باشکوه شو. ﴿**فلما رأته حسبته لجّة و كشفت عن ساقيها**﴾ وقتی آن کاخ با عظمت را دید گمان کرد استخر آب است و لباسش را بالا کشید تا وارد آن بشود، و ساق پاهایش نمایان شد. ﴿**قال إنه صرح ممرد من قوارير**﴾ سلیمان گفت: این کاخی است صاف و از شیشه‌ی شفاف و خالص ساخته شده است. ﴿**قالت إني ظلمت نفسي**﴾ در این موقع بلقیس گفت: خدایا! به سبب شرک و پرستش آفتاب به خود ستم کرده‌ام. ﴿**وأسلمت مع سليمان لله رب العالمين**﴾ از سلیمان پیروی کرده و داخل اسلام شدم و به پروردگار عالمیان ایمان آوردم. ابن‌کثیر گفته است: خلاصه‌ی مطلب این‌که سلیمان برای ملکه کاخی باشکوه و بزرگ از شیشه ساخت تا عظمت سلطنت و قدرتش را نشان دهد، وقتی بلقیس عظمت و شکوهی که خدا به سلیمان داده بود، مشاهده کرد و درباره‌ی آن به دقت فکر کرد، تسلیم فرمان خدا شد و دریافت که سلیمان پیامبری است بزرگ، و پادشاهی است مقتدر، و خود را تسلیم امر خدای عزوجل کرد.[۱]

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿**مالي لا أرى الهدهد**﴾ اسلوب تعجب مقرر است.

۲ـ در ﴿**لأعذبنه ... أو لأذبحنه أو ليأتيني**﴾ تاکید مکرر آمده است.

۳ـ در ﴿**أحطت بما لم تحط به**﴾ و ﴿**تهتدي ... لا يهتدون**﴾ طباق سلب مقرر است.

۴ـ ﴿**و جئتك من سبإ بنبإ**﴾ متضمن جناس ناقص است؛ چون بعضی حروف با هم تفاوت

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ٦٧۴.

دارد.[1]

۵- ﴿تخفون و تعلنون﴾ و ﴿أأشكر أم أكفر﴾ متضمن طباق لفظی است.

٦- ﴿أصدقت أم كنت من الكاذبين﴾ طباق معنوی را در بردارد. دانشمندان علم بیان گفته‌اند: طباق معنوی از طباق لفظی بلیغ‌تر است؛ چون در اینجا از فعل به اسم عدول شده که مفید ثبات است. اگر گفته می‌شد: ﴿أصدقت أم كذبت﴾ این معنی را ادا نمی‌کرد؛ زیرا ممکن است در این مورد دروغ بگوید و در موارد دیگر دروغ نگوید اما ﴿أم كنت من الكاذبين﴾ چنین می‌رساند که چنانچه در زمره‌ی دروغگویان قرار گیرد، حتماً دروغگو و غیرقابل اعتماد می‌باشد.

۷- ﴿تقوم من مقامك﴾ و ﴿أسلمت مع سليمان﴾ حاوی جناس اشتقاق است.

۸- ﴿كأنه هو﴾ تشبیه مرسل مجمل است.

۹- ﴿قبل أن يرتد إليك طرف﴾ متضمن استعاره است، آوردن تخت به چشم به هم زدن انسان تشبیه شده است. ﴿و ما أمر الساعة إلا كلمح البصر﴾ نیز چنین است.[2]

۱۰- توافق فواصل در ﴿أم كان من الغائبين﴾، ﴿أو ليأتيني بسلطان مبين﴾ و ﴿و جئتك من سبإ بنبإ يقين﴾.

لطیفه: برخی از مفسّران با استنباط از آیه‌ی ﴿و تفقّد الطير﴾ مستحب دانسته‌اند که حاکم و فرمانروا از احوال رعایا تفقّد به عمل آورد. نیز بر مبنای همین تفقد دوستان و برادران و آشنایان را مستحب دانسته‌اند. شاعر می‌گوید:

۱- صاحب کشاف گفته است: این به شرطی از محاسن کلام به شمار می‌آید که مطبوع و غیر متکلف باشد یا کسی آن را به کار ببندد که آگاه به جوهر کلام باشد، همان‌گونه که در آیه به طرز نیکو آمده است و هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی از ابداع و هنرنمایی برخوردار است، و اگر به جای «بنبإ» می‌گفت: «بخبر» معنی درست بود اما معنی اضافی که در «نبأ» است از بین می‌رفت، و آن عبارت است از: «خبر مهم».

۲- به تلخیص البیان نگاه کن. صفحه‌ی ۲٦۱.

از آیه ۵۶ سوره‌ی نمل تا پایان آیه ۴۵ سوره‌ی عنکبوت

سنّ سليمان لنا سنّة — وكان فيما سنّه مقتدیٰ
تفقّد الطير على ملكه — فقال: ما لِيَ لا أرى الهدهد؟!

«سلیمان علیه السلام سنت و روشی نیکو برای ما پایه‌ریزی کرد و در این زمینه به او اقتدا می‌شود. در مملکت خود از پرنده تفقّد به‌عمل آورده و گفت: چه شده است که هدهد را نمی‌بینم؟!».

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿۴۵﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۴۶﴾ قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَن مَّعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِندَ اللهِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿۴۷﴾ وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿۴۸﴾ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۴۹﴾ وَ مَكَرُوا مَكْراً وَ مَكَرْنَا مَكْراً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۰﴾ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۱﴾ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۵۲﴾ وَ أَنجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۵۳﴾ وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ أَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿۵۴﴾ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۵۵﴾ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿۵۶﴾ فَأَنجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۵۷﴾ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ﴿۵۸﴾ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ءَاللهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنزَلَ لَكُم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿۶۰﴾ أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَاراً وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً أَإِلَٰهٌ مَعَ اللهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾ أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا

دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ ٱلسُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ ٱلْأَرْضِ أَءِلَٰهٌ مَعَ ٱللهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾ أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ وَ مَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَاحَ بُشْرَاً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللهِ تَعَالَى ٱللهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۶۳﴾ أَمَّن يَبْدَؤُا ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَن يَرْزُقُكُم مِنَ ٱلسَّمَاءِ وَ ٱلْأَرْضِ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۶۴﴾ قُل لَايَعْلَمُ مَن فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿۶۵﴾ بَلِ ٱدَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي ٱلْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُم مِنْهَا عَمُونَ ﴿۶۶﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا داستان موسی را بازگفت و به دنبال آن قصه‌ی داود و سلیمان و شگفتی‌های آن را بیان کرد، در اینجا داستان «صالح» و «لوط» را یادآور شده است. مقصود از تمام این قصه‌ها یادآوری و پند و اندرز و بیان سنت و روش خدا در نابودکردن تکذیب‌کنندگان می‌باشد. بعد از آن دلایل و براهین دال بر یگانگی و علم و قدرت خدا را ذکر کرده است.

معنی لغات: ﴿**اطیرنا**﴾ از تطیر به معنی به فال بد گرفتن و شوم و بد دانستن است. زجاج گفته است: اطّیرنا در اصل تطیرنا بوده و «تا» در «طا» ادغام شده و به خاطر سکون «طا» همزه آمده است. ﴿**خاویة**﴾ خالی است. از خوی به معنی خالی است. از «خوی البطن» آمده که به معنی شکم خالی شده می‌باشد. و «خوی النجم» یعنی ستاره سقوط کرد. ﴿**الفاحشة**﴾ پلشتی، عمل زشت و قبیح. ﴿**حدائق**﴾ جمع حدیقه، و به معنی باغی است که دور آن را حصارکشی کرده باشند. اگر اطراف آن را حصار نکشند بستان نامیده می‌شود.[1] ﴿**قرارا**﴾ قرارگاه. محل قرار دادن چیزی. ﴿**حاجزا**﴾ پرده و حایل بین دو چیز.

۱ـ قرطبی ۱۳/ ۲۲۱.

تفسیر: ﴿و لقد أرسلنا إلی ثمود أخاهم صالحا أن اعبدوا الله﴾ لام جواب قسمی محذوف است. یعنی قسم به خدا به سوی قبیله‌ی ثمود برادرشان، صالح را فرستادیم که آنها را به توحید و عبادت خدا فرا خواند. **﴿فإذا هم فریقان یختصمون﴾** ناگهان آنها دو گروه متخاصم شدند، گروهی مؤمن و گروهی کافر که در مورد امور دین با هم به نزاع برخاستند. مجاهد گفته است: دوگروه مؤمن وکافر نزاعشان عبارت است از: اختلافشان در دین. و با حمل بر معنی، **﴿یختصمون﴾** به صورت جمع آمده است. **﴿قال یا قوم لم تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة﴾** صالح به طریق محبت و نرمش به آنها گفت: ای قوم! چرا قبل از رحمت در طلب عذاب می‌باشید و برای چه در شتاب عذابید و رحمت را نمی‌جویید؟ **﴿لو لاتستغفرون الله لعلکم ترحمون﴾** چرا در پیشگاه خدا از شرک توبه نمی‌کنید، تا خدا توبه را از شما بپذیرد و به شما رحم کند؟ مفسران گفته‌اند: کافران از بس که منکر بودند به صالح می‌گفتند: عذاب خدا را بر ما بیاور، صالح در مقابل گفت: چرا قبل از نزول عذاب از خدا طلب بخشودگی نمی‌کنید؟ چراکه درخواست تعجیل خیر از درخواست تعجیل شر بهتر است!! **﴿قالوا اطیرنا بك و بمن معك﴾** گفتند: ای صالح! شما و پیروان مؤمنت را به فال بد می‌گیریم و شومی شما باعث شده است که این مصایب بر ما وارد آید. آنها با قحطی و گرسنگی دست به گریبان بودند. **﴿قال طائرکم عندالله﴾** نصیب شما در خیر و شر در قبضه‌ی قضا و قدرت خدا می‌باشد. که اگر بخواهد روزی شما فراهم می‌شود و اگر بخواهد شما را محروم می‌کند. بعد از این‌که با آنها نرمش و ملایمت به‌کار برد، آنهادر مقابل شدت را نشان دادند و گفتند: بدیمنی و شومی را در شما و پیروانت می‌بینم، آنگاه صالح به آنها گفت: شومی و بدیمنی ناشی از عمل شماست نه از عمل من و مؤمنان. **﴿بل أنتم قوم تفتنون﴾** بلکه شما جماعتی هستید که شیطان با وسوسه و نیرنگ‌هایش در بین شما فتنه‌انگیزی می‌کند، به همین جهت این سخنان را می‌گویید. **﴿و کان فی المدینة تسعة رهط﴾** در شهر صالح که «حجر» نام داشت نه مرد از نجیب و

اشراف‌زادگان بودند. ضحاک گفته است: آن نه نفر بزرگان شهر بودند. ﴿یفسدون فی الأرض و لایصلحون﴾ کارشان فساد بود و به هر وسیله‌ای مردم را آزار می‌دادند. ابن‌عباس گفته است: آنها بودند که شتر را پی زدند. ﴿قالوا تقاسموا بالله﴾ به یکدیگر گفتند: به خدا قسم یاد کنید. ﴿لنبیتنه و أهله﴾ که شبانه صالح و خانواده‌اش را به قتل برسانیم. ﴿ثم لنقولن لولیّه ما شهدنا مهلك أهله﴾ آنگاه به ولیِّ او می‌گوییم: ما در قتلگاه آنها نبودیم و قاتل صالح و خانواده‌اش را نمی‌شناسیم. ﴿و إنا لصادقون﴾ باور کنید، قسم می‌خوریم که راستگو هستیم. ابن‌عباس گفته است: به منزل ریختند و شمشیرها را کشیدند، اما فرشتگان آنها را سنگباران کرده و به قتل رساندند.[1] خدا فرمود: ﴿و مکروا مکرا﴾ دسیسه و توطئه چیدند که صالح را به قتل برسانند. ﴿و مکرنا مکرا﴾ ما هم آنها را در کیفر نیرنگشان مجازات نموده و نابودی آنها را تعجیل کردیم. به طریق مشاکله آن را مکر خوانده است.[2] ﴿و هم لایشعرون﴾ در حالی که آگاه نبودند و نمی‌فهمیدند آنها را مجازات کرده‌ایم. ابوحیان گفته است: نیرنگ و حیله‌ی آنها همانا مخفی نگه داشتن قتل صالح بود و مکر خدا عبارت بود از این‌که آنها را به شیوه‌ای نابود کرد که خود از آن سر در نیاوردند.[3] ﴿فانظر کیف کان عاقبة مکرهم أنّا دمّرناهم و قومهم أجمعین﴾ درباره‌ی سرانجام و نتیجه‌ی حیله و نیرنگشان نیک بیندیش که چگونه همه‌ی آنان را نابود کرده و عاقبتشان ویرانی و ریشه‌کن شدن شد؟! ﴿فتلك بیوتهم خاویة بما ظلموا﴾ اینک به سبب ستم و کفرشان خانه و کاشانه‌ی آنها خالی گشته است؛ چون صاحبان آنها نابود شده‌اند. ﴿إن فی ذلك لآیة لقوم یعلمون﴾ برای آنان که از قدرت خدا آگاهی دارند و از آن پند و عبرت می‌گیرند، در این ماجرا تدبیر شگفت‌انگیز و پند و اندرز نهفته است.

۱ـ زاد المسیر ٦/١٨٢.

۲ـ مشاکله یعنی توافق لفظ بدون معنی.

۳ـ البحر ٧/٨٥.

﴿و أنجينا الذين آمنوا و كانوا يتقون﴾ مؤمنان پرهيزگار را كه با صالح بودند، از عذاب نجات داديم. ﴿ و لوطا إذ قال لقومه﴾ پيامبر ما، «لوط» را به ياد بياور وقتى كه به قوم خود، «اهل سدوم» گفت: ﴿أتأتون الفاحشة﴾ آيا عمل زشت و ناپسند لواط را انجام مى‌دهيد؟ ﴿و أنتم تبصرون﴾ وانگهى به‌طور قطعى و يقين مى‌دانيد كه عملى است زشت و ناپسند؟! ﴿أئنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء﴾ تكرار براى توبيخ است. يعنى آيا شما از روى شهوت‌پرستى و جهالت اشتهاى مردان مى‌كنيد و زنان را رها مى‌سازيد و با مردها مى‌آميزيد؟! ﴿بل أنتم قوم تجهلون﴾ بلكه شما مردمانى ابله و نادانيد، از اين رو عمل زشت را بر عمل پاک كام برگرفتن مباح از زنان ترجيح مى‌دهيد. ﴿فما كان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوا آل لوط من قريتكم﴾ جواب آن جنايتكاران چيزى نبود جز اين‌كه گفتند: لوط و خانواده‌اش را از شهر خود بيرون كنيد. ﴿إنهم أناس يتطهرون﴾ آنها افرادى هستند كه به پاكى تظاهر مى‌كنند و عمل ما را كثيف و ناپاک مى‌دانند. بدين ترتيب براى اخراج آنها علت و بهانه مى‌تراشند. قتاده گفته است: به خدا قسم آنها عيبى نداشتند كه از آنها عيب و ايراد بگيرند جز اين‌كه مى‌گفتند: آنان از اعمال زشت خود را پاک نگه مى‌دارند. ابن‌عباس گفته است: آنها را به مسخره و استهزا مى‌گرفتند و مى‌گفتند: خود را از لواط با مردان پاكيزه نگه مى‌دارند.[1] ﴿فأنجيناه و أهله إلا امرأته﴾ خود و خانواده‌اش را از عذابى كه بر آنان واقع شد نجات داديم، جز زنش. ﴿قدرناها من الغابرين﴾ به مقتضاى قضا و تقدير خود او را جزو نابودشدگان و ماندگاران در عذاب قرار داديم. ﴿و أمطرنا عليهم مطرا﴾ از آسمان باران سنگ بر آنان فرو ريختيم و آنها را نابود كرد. ﴿فساء مطر المنذرين﴾ اين عذاب كه بر آنان فروريخته شد كه سنگ‌هايى از نوع سجيل بود، زشت عذابى است. بعد از ذكر قصه‌ى پيامبران، به ذكر قدرت و يگانگى خود پرداخت

۱ـ قرطبى ۲۱۹/۱۳.

وگفت: ﴿قل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی﴾ ای محمد! بگو، خدا را در مقابل فضل و کرمش سپاسگزارم، و درود بر پیامبران که آنها را برای رسالت خود برگزیده و برای تبلیغ دعوتش انتخاب کرده است. زمخشری گفته است: خدا به پیامبرشﷺ دستور داده است این آیات را بخواند که بر یگانگی او دلالت دارند و دلایل و براهین گویای قدرت و حکمت او می‌باشند، و دستور داده است که کلام را با سپاسگزاری از خدا و درود بر پیامبران آغاز کند. در این دستور، آموزشی نیکو مکنون است و آن عبارت است از سپاس خدا و درود بر پیامبران. دانشمندان و سخن‌سرایان و اندرزگویان، این ادب را نسل به نسل به ارث برده و در آغاز هر جلسه‌ی علمی و قبل از هر اندرز و تذکری، خدا را سپاس گفته و بر پیامبرش درود فرستاده‌اند.[1] ﴿ءآلله خیر أما یشرکون﴾ سرزنش و توبیخ مشرکین است. یعنی آیا خالق دانا بهتر است، یا بت‌های مورد پرستش آنها که نه قدرت شنوایی دارند و نه جواب می‌دهند؟ ﴿أمن خلق السموات و الأرض﴾ این هم دلیلی دیگر بر یگانگی خدااست. یعنی: آیا آنکه کائنات را هستی داده و آسمان‌ها را به بهترین وجه آفریده و در آنها ستارگان درخشان قرار داده و زمین را خلق کرده و در آن کوه‌های بلند و دشت و دمن و رودخانه و دریا قرار داده است، بهتر است یا آنچه که آنها برای خدا شریک قرار می‌دهند؟ ﴿و أنزل لکم من السماء ماءً فأنبتنا به حدائق ذات بهجة﴾ و با قدرت خود باران را از ابر نازل کردیم و به وسیله‌ی آن باغ‌ها و بستان‌های زیبا و سرسبز و باطراوت ایجاد کردیم. ﴿ما کان لکم أن تنبتوا شجرها﴾ انسان نمی‌تواند و توانایی ندارد که درختش را برویاند تاچه رسد به ثمرش. ﴿أإله مع الله﴾ استفهام انکاری است. یعنی آیا همراه او معبودی به حق موجود است تا در بین آنها مساوات برقرار کنند، در حالی که فقط خدا به تنهایی خالق و سازنده است؟ ﴿بل هم قوم یعدلون﴾ بلکه آنها جماعتی

۱ـ کشاف ۳/۲۹۵.

مشرک هستند و برایش همسان و شریک قرار می‌دهند و خدای رازق را با بت یکسان می‌دانند. ﴿أمن جعل الأرض قرارا﴾ و زمین را قرارگاه انسان و حیوان قرار داده است به‌طوری که اقامت و استقرار برایتان ممکن شود. ﴿و جعل خلالها أنهارا﴾ و در دره‌ها و دامنه‌ها رودهایی با آب شیرین و گوارا قرار داد که به سمت شرق و غرب و شمال و جنوب در جریانند. ﴿و جعل لها رواسی﴾ و بر روی زمین کوه‌های بلند به‌عنوان لنگر قرار داد تا زمین مضطرب و متلاشی نشود و به لرزه در نیاید. ﴿و جعل بین البحرین حاجزا﴾ و در بین آب شیرین و آب شور پرده و مانعی قرار داد تا مخلوط نشوند و آب دریای شیرین را خراب نکند.[1] ﴿أإله مع الله﴾ آیا با خدا معبودی دیگر هست؟ ﴿بل أکثرهم لایعلمون﴾ اکثر مشرکین از حق بی‌خبرند و حق را نمی‌دانند و برای خدا شریک قرار می‌دهند. ﴿أمن یجیب المضطر إذا دعاه﴾ این هم برهان سوم است. یعنی چه کسی دعای درمانده و بلازده را اجابت می‌کند و بانگش را پاسخ می‌گوید؟ ﴿و یکشف السوء﴾ و بلا و مصیبت را از او دفع می‌کند؟ ﴿و یجعلکم خلفاء الأرض﴾ و شما را ساکن زمین قرار می‌دهد که نسل بعد از نسل آن را آباد کنید. ﴿أإله مع الله﴾ آیا معبودی با خدا هست که چنان کند تا شما او را پرستش نمایید؟ ﴿قلیلا ماتذکرون﴾ چه کم عبرت می‌گیرید و متذکر می‌شوید؟ ﴿أمن یهدیکم فی ظلمات البر و البحر﴾ این هم دلیل چهارم است. یعنی چه کسی شما را در سفرهایتان و در تاریکی مطلق و در دشت‌ها و بیابان‌ها و صحراها و دریاها به مقاصدتان راهنمایی می‌کند؟ ﴿و من یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته﴾ و کیست که باد را به‌صورت مژده‌آور گسیل می‌دارد و مژده‌ی نزول باران رحمت را برای بندگان و سرزمین‌ها می‌آورد؟ ﴿أإله مع الله﴾ آیا با خدا معبودی هست که چیزی از این اعمال را انجام دهد؟ ﴿تعالی الله عما یشرکون﴾ خدای قادر و خالق بزرگتر و برتر است از آنچه که با او شریک

۱ـ این نظر حسن است و ابن‌کثیر آن را پذیرفته و اظهر همان است. منظور دریای فارس و روم است.

می‌گردانند. ﴿أمّن يبدؤا الخلق ثم يعيده﴾ این هم دلیل پنجم است. یعنی چه کسی اول خلق را آورده و بعد از فنا و متلاشی‌شدن آن را اعاده می‌دهد؟ زمخشری گفته است: چگونه چنین چیزی را به آنها گفته است در حالی که آنها منکر معادند؟ در جواب گفته می‌شود: با فراهم کردن زمینه‌ی شناخت برای آنان و نیز اقراری که از آنها صادر شد، در واقع عذر و بهانه‌ای برای آنان باقی نمانده است.[۱] ﴿و من يرزقكم من السماء﴾ کیست آن‌که از آسمان باران بر شما نازل می‌کند و زراعت و ثمر و برکت زمین را برایتان می‌رویاند؟ ابوحیان گفته است: از آنجایی که آفرینش فرزندان آدم، احسان و نیکی است بر آنان و نعمت بدون روزی کامل نمی‌شود، خدا فرموده است: ﴿و من يرزقكم من السمآء﴾ یعنی چه کسی رزق شما را از آسمان به وسیله‌ی باران می‌دهد؟ ﴿و الأرض﴾ یعنی چه کسی رزق شما را در زمین می‌دهد و نباتات فراوانی را برای شما می‌رویاند؟[۲] ﴿أإله مع الله﴾ آیا در کنار خدا معبودی دیگر قرار دارد که چنان کند؟ ﴿قل هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين﴾ در مورد این‌که گمان می‌برید معبود و خدایی دیگر با «الله» هست، اگر راست می‌گویید دلایل و برهان خود را ارائه دهید.[۳] ﴿قل لايعلم من فى السموات و الأرض الغيب إلا الله﴾ ای محمد! به آن مشرکان بگو: آگاهی از غیب و نهان به ذات خدای سبحان اختصاص دارد و بس، بنابراین جز خدا هیچ‌کس اعم از انسان و فرشته از غیب آگاهی

۱ـ کشاف ۲۹۷/۳. ۲ـ البحر ۹۰/۷.

۳ـ در البحر آمده است: ختم هر استفهام با ماقبلش تناسب دارد. بعد از این‌که خلق عالم علوی و سفلی و نزول نعمت باران را یادآور شد، آن را به ﴿بل هم قوم يعدلون﴾ ختم کرد؛ یعنی مخلوق را همتای خدا قرار می‌دهند. و بعد از این‌که زمین را به‌عنوان قرارگاه و محل جوشش رودخانه‌ها ذکر کرد و در آن بر کفر و تعقل آنان سخن رفته بود، به وسیله‌ی ﴿بل أكثرهم لايعلمون﴾ آن را ختم کرد. و بعد از این‌که پاسخ دادن به درمانده را یادآور شد، آن را به ﴿قليلاً ما تذكرون﴾ ختم کرد؛ زیرا وقتی درماندگی از انسان برطرف گردد، چه بسا فراموش می‌کند که درمانده بوده است. و بعد از آن‌که هدایت را در تاریکی و ارسال باد مژده‌آور را ذکر کرد و یادآور شد که معبودهای آنان نمی‌توانند راهنمایی کنند و سودی بدهند، آن را به ﴿تعالى الله عما يشركون﴾ ختم کرده است. البحر ۹۱/۷.

ندارد. قرطبی گفته است: وقتی مشرکین درباره‌ی رستاخیز از پیامبرﷺ سؤال کردند، این آیه نازل شد. ﴿و ما یشعرون أیان یبعثون﴾ خلایق نمی‌دانند و درک نمی‌کنند که بعد از مرگ چه وقت زنده می‌شوند؟ ﴿بل ادّارك علمهم فی الآخرة﴾ آیا دانش مشرکین در مورد آخرت و احوال آن ادامه و استمرار داشته است تا درباره‌ی رستاخیز و وقت آن سؤال کنند؟ آنها به آخرت باور ندارند و آن را تصدیق نمی‌کنند، پس چرا درباره‌ی روز رستاخیز سؤال می‌کنند؟ ﴿بل هم فی شك منها﴾ از ماقبل بریده و عدول کرده است. یعنی از این جهت آنها به عداوت و دشمنی روی می‌آورند که درباره‌ی آخرت شک و تردید داشته و آن را قبول ندارند. ﴿بل هم منها عمون﴾ بلکه آنها در این مورد کوراند و بصیرتی ندارند تا دلایل تحقق آن را دریابند؛ زیرا اشتغال آنها به لذات نفسانی از قبیل شهوت‌های شکم و فرج، آنان را به‌صورت حیوانات درآورده و خرد و اندیشه را به‌کار نمی‌گیرند. ابن‌کثیر گفته است: آنها در مورد تحقق قیامت شک و تردید دارند و در نابینایی و نادانی مطلق دست و پا می‌زنند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿یفسدون ... ولایصلحون﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿لو لاتستغفرون الله﴾ متضمن تحضیض است.

۳ـ ﴿اطیرنا ... طائرکم﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۴ـ ﴿و مکروا ... و مکرنا﴾ متضمن مشاکله می‌باشد.

۵ـ ﴿لم تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة﴾ متضمن طباق است.

۶ـ ﴿أتأتون الفاحشة و أنتم تبصرون﴾ شامل استفهام توبیخی است.

۷ـ ﴿ءآلله خیر أما یشرکون﴾ متضمن اسلوب سرزنش و تمسخر است.

۸ـ ﴿بین یدی رحمته﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است. «یدین» برای «أمام» به استعاره آمده است.

۹ـ ﴿یبدؤا الخلق ثم یعیده﴾ شامل طباق است.

۱۰ـ ﴿بل هم منها عمون﴾ متضمن استعاره است. «عمی» برای «خود را به کوری زدن و نادیده گرفتن حق و عدم تفکر در نعمت‌های خدا» استعاره شده است.

۱۱ـ در آیات مراعات فواصل شده است که تأثیری ویژه بر جای می‌گذارد، مانند: ﴿و مایشعرون أیان یبعثون * إن فی ذلك لآیة لقوم یعلمون * و أنجینا الذین آمنوا و كانوا یتقون﴾ و سایر موارد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَاباً وَ آبَاؤُنَا أَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾ لَقَدْ وُعِدْنَا هٰذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْ سِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾ وَ لَاتَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُن فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعْضُ ٱلَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَايَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾ وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي ٱلسَّمَاءِ وَ ٱلْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٧٥﴾ إِنَّ هٰذَا ٱلْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ ٱلَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾ وَ إِنَّهُ لَهُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾ فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللهِ إِنَّكَ عَلَى ٱلْحَقِّ ٱلْمُبِينِ ﴿٧٩﴾ إِنَّكَ لَاتُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾ وَ مَا أَنتَ بِهَادِي ٱلْعُمْيِ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ وَ إِذَا وَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ ٱلْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَايُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾ وَ وَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَايَنطِقُونَ ﴿٨٥﴾ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا ٱللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَ ٱلنَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾ وَ يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَاتِ وَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ ٱللهُ وَ كُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾ وَ تَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ صُنْعَ ٱللهِ ٱلَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُم مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴿٨٩﴾ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلْبَلْدَةِ ٱلَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٩١﴾ وَ أَنْ أَتْلُوَا ٱلْقُرْآنَ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾ وَ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال دلایل یگانگی پروردگار عالمیان را بیان کرد، در اینجا به ذکر شبهات مشرکین در مورد ایمان به آخرت و حشر و نشر پرداخته و به دنبال آن دلایل قاطع را ذکر کرده، و بعضی از هول و هراس‌های روز رستاخیز را یادآور شده است.

معنی لغات: ﴿**ردف**﴾ نزدیک شد. ﴿**تکن**﴾ مخفی و پوشیده می‌دارد. ﴿**داخرین**﴾ خوار و خفیف. ﴿**فوجا**﴾ جماعتی. ﴿**جامدة**﴾ بدون حرکت. ﴿**أتقن**﴾ آن را به شیوه‌ای کامل انجام داد. ﴿**کُبّت**﴾ کَبْتْ پرت کردن، انداختن و واژگون کردن.

تفسیر: ﴿**و قال الذین کفروا أئذا کنا ترابا و آباؤنا أئنا لمخرجون**﴾ مشرکین مکه که منکر زنده شدن بعد از مرگ بودند، و گفتند: آیا وقتی ما مردیم و پوسیده و متلاشی شدیم آیا زنده از قبر بیرون خواهیم آمد و باری دیگر زنده می‌شویم؟ ﴿**لقد وعدنا هذا نحن و آباؤنا من قبل**﴾ همان‌طور که قبلاً چنین وعده‌ای به پدران ما داده‌اند، محمد نیز چنین وعده‌ای را به ما می‌دهد، پس اگر درست بود، تحقق می‌یافت. ﴿**إن هذا إلا أساطیر الأولین**﴾ این

جز خرافات و اباطیل پیشینیان چیزی نیست. آنها زنده شدن را انکار می‌کنند و فراموش می‌کنند که خود از عدم خلق شده‌اند. و هر آنکه بار اول آنان را خلق کرده است می‌تواند دوباره آنها را بیاورد! ﴿قل سیروا فی الأرض﴾ به کفار بگو: بروید در سرزمین بگردید. ﴿فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین﴾ پس با دیده‌ی عبرت‌بین بنگرید و ببینید حال تکذیب‌کنندگان پیامبران چطور بوده است؟ آیا خدا آنها را نابود و ریشه کن نکرد؟ پس آنچه برای تکذیب‌کنندگان قبلی پیش آمد برای تکذیب‌کنندگان بعدی نیز پیش می‌آید. آیه وعید و تهدید را می‌رساند.

﴿ولا تحزن علیهم ولا تکن فی ضیق مما یمکرون﴾ خاطر پیامبرﷺ را تسلی می‌دهد. یعنی ای محمد! اگر آن تکذیب‌کنندگان ایمان نیاوردند تو غمگین و افسرده خاطر مشو و از نیرنگ آنها دلتنگ مباش؛ چون خدا تو را مصون می‌دارد. ﴿و یقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین﴾ به طریق استهزا می‌گویند: اگر در گفته‌ی خود راستگو هستید، چه وقت زمان عذاب ما فرا می‌رسد؟ مخاطب، پیامبرﷺ و مؤمنان می‌باشند. ﴿قل عسی أن یکون ردف لکم بعض الذی تستعجلون﴾ بگو: شاید بعضی از عذابی را که به شتاب می‌خواهید به شما نزدیک شده باشد. مفسران گفته‌اند: آن عذاب عبارت بود از قتل و اسارتی که روز بدر نصیب آنها شد. ﴿و إن ربك لذوفضل علی الناس﴾ خدا نسبت به مردم دارای فضل و کرم است و در مقابل نافرمانی و کفر آنها، عذاب و کیفر را تعجیل نمی‌کند. ﴿ولکن أکثرهم لایشکرون﴾ بلکه اکثر آنان قدر نعمت را نمی‌شناسند و خدا را سپاسگزار نیستند. ﴿و إن ربك لیعلم ماتکنّ صدورهم و ما یعلنون﴾ همانا خدا از دشمنی و نیرنگی که نسبت به پیامبرﷺ در نهان دارند و گاهی نیز آن را آشکار می‌کنند، باخبر است و در مقابل آن آنها را مجازات خواهد کرد. ﴿و ما من غائبة فی السماء و الأرض إلا فی کتاب مبین﴾ هر آنچه بر انسان پوشیده و از او نهان است، خدا از آن آگاه است و علمش بدان احاطه دارد و آن را در لوح محفوظ ثبت و ضبط کرده است، پس هیچ چیز از او پنهان

نیست. ابن‌عباس گفته است: یعنی به تمام اسرار نهفته و رازهای مکنون در آسمان‌ها و زمین و تمام موارد آشکار و نمایان آگاه است.[۱] ﴿**إن هذا القرآن يقصّ على بنی‌إسرائيل أكثر الذی هم فيه يختلفون**﴾ بعد از این‌که خداوند متعال موضوع مبدأ و معاد و نبوت را بیان کرد، و از قرآن به‌عنوان بزرگترین دلیل و برهان بر صدق و درستی حضرت محمد ﷺ سخن به میان آورد، به دنبال آن به ذکر قرآن و اوصافش پرداخته و می‌گوید: این قرآن که بر خاتم پیامبران ﷺ نازل شده است کتابی است حق که مطالب و امور دینی مورد اختلاف بنی‌اسرائیل را بیان می‌کند، و اختلاف آنها را در مورد حضرت مسیح توضیح می‌دهد، که آنها در این مورد به گروه‌های بی‌شماری تقسیم شده بودند، تا جایی که یکدیگر را لعن کردند، و اگر انصاف داشتند مسلمان می‌شدند؛ زیرا قرآن نظر روشن و خبر قطعی را ارائه می‌دهد. ﴿**و إنه لهدى و رحمة للمؤمنين**﴾ قرآن راهنمای مؤمنان است و آنان را از گمراهی و انحراف باز می‌دارد، و رحمت است و آنها را از عذاب می‌رهاند. قرطبی گفته است: از این جهت مؤمنان را مخصوصاً آورده است که آنها از آن سود می‌برند.[۲] ﴿**إن ربك يقضی بينهم بحكمه**﴾ ای محمد! در روز قیامت خدایت با عدالت در بین بنی‌اسرائیل حکم خواهد کرد و فرمان قطعی را صادر می‌کند، پس با اهل حق و اهل باطل بر مبنای عدالت رفتار خواهد کرد و آنها را پاداش خواهد داد. ﴿**و هو العزيز**﴾ همو مقتدر است و حکمش برگشت ندارد. ﴿**العليم**﴾ همو به اعمال بندگان آگاه است و هیچ چیز آنها از او مخفی نیست. ﴿**فتوكل على الله**﴾ کارت را به او واگذار کن و در تمام امورت به او متکی باش که همو تو را یاور است. ﴿**إنك على الحق المبين**﴾ همانا تو بر دین حق و واضح و درخشانی، پس سرانجام بر کفار پیروز می‌گردی. ﴿**إنك لاتسمع الموتى**﴾ تو نمی‌توانی حق را به گوش کفار فرو کنی؛ زیرا آنان اندیشه و پندپذیری را رها کرده و در

۱ـ البحر ۹۵/۷.
۲ـ قرطبی ۲۳۱/۱۳.

نتیجه به‌صورت حیوانات بدون شعور و خرد درآمده‌اند. ﴿و لاتسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرين﴾ آنان مانند ناشنوایانی هستند که پنبه را در گوش خود فرو برده باشند، پس وقتی که آنها را به ایمان دعوت کنی و خدا را به آنها یادآور شوی، نمی‌توانی خواسته و پیامت را به آنان بشنوانی، پس دعوتت را اجابت نمی‌کنند. به ویژه هنگامی که رو برتابند؛ زیرا وقتی ناشنوا پشت کند هر چه او را صدا بزنی نمی‌شنود؛ زیرا دوری فاصله بر ناشنوایی او می‌افزاید. ﴿و ما أنت بهادي العمي عن ضلالتهم﴾ ای محمد! منصرف کردن کوردلان از کفر و گمراهی در توان تو نیست. ﴿إن تسمع إلا من يؤمن بآياتنا فهم مسلمون﴾ تو جز انسان مؤمن را نمی‌توانی وادار کنی که خردمندانه و آگاهانه به حق گوش فرا دهد. و جز اهل ایمان هیچ‌کس دعوت تو را اجابت نمی‌کند؛ زیرا اهل ایمان مسلمان شده و خود را به خدا تسلیم کرده‌اند. افرادی را به مرده تشبیه کرده است که خرد و گوش شنوا ندارند، آنها هر چند زنده و جان دارند اما نمی‌شنوند، پس آنها را با این‌که دارای حواس سالمند، به ناشنوا و نابینا تشبیه و ناشنوایی آنها را تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿إذا ولوا مدبرين﴾؛ زیرا ناشنوا اگر پشت کند ناشنوائیش افزون می‌شود و یا به کلی چیزی را نمی‌شنود. منظور آیه این است که آن کافران صورت مرده را دارند و مانند فرد ناشنوا و نابینا هستند، نه چیزی می‌فهمند و نه چیزی می‌شنوند و نه چیزی می‌بینند و به دلایل عالم وجود یا آیات قرآنی توجهی ندارند. ﴿و إذا وقع القول عليهم﴾ این آیه به حوادثی اشاره می‌کند که در آغاز قیامت روی می‌دهند. یعنی وقتی که زمان نزول عذاب کفار فرا رسد، ﴿أخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم أن الناس كانوا بآياتنا لايوقنون﴾ جنبنده‌ای را از زمین برای کفار بیرون می‌آوریم که با مردم به گفتگو و بحث و جدل می‌پردازد، و در ضمن سخنانش می‌گوید: نفرین خدا بر ستمکارانی باد که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند و آن را تصدیق نمی‌کنند! آمدن «دابة الأرض» از علایم آخر زمان است. در حدیث آمده است: «تا ده علامت و نشانه نبینید رستاخیز فرا نمی‌رسد؛ از جمله برآمدن آفتاب از

سمت مغرب و خروج «دابة الأرض» را برشمرد،! ابن‌کثیر گفته است: در آخر زمان وقتی که مردم فاسد می‌شوند و فرمان خدا را نادیده می‌گیرند و دین حق را تغییر می‌دهند، جنبنده‌ای ظاهر می‌شود و با مردم به روشنی صحبت می‌کند. ابن‌عباس و عطا گفته‌اند: با آنها صحبت می‌کند و می‌گوید: مردم به آیات خدا یقین نداشتند.[1] روایت است در موقع ظهور آن خیر و برکت قطع می‌شود و امر به معروف و نهی از منکر ترک می‌گردد، و «تائب» و «منیبی» باقی نمی‌ماند. این آیه‌ای ویژه و خارق‌العاده می‌باشد. سپس خدا بعضی از مناظر قیامت را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و یوم نحشر من کل أمة فوجا﴾ روزی را به یاد بیاور که از هر ملت، جماعت و گروهی را برای محاسبه و کیفر جمع می‌کنیم. ﴿ممن یکذب بآیاتنا﴾ از منکران و تکذیب‌کنندگانِ آیات و پیامبران ما جمع می‌شوند. ﴿فهم یوزعون﴾ آنها جمع شده آنگاه به زور و اکراه برده می‌شوند. ﴿حتی إذا جاءوا قال أکذبتم بآیاتی و لم تحیطوا بها علما﴾ تا وقتی که در محل و قرارگاه محاسبه و بازخواست حاضر می‌شوند. خدای متعالٰ به‌عنوان توبیخ و سرزنش به آنها می‌گوید: آیا بدون آگاهی و بدون تفکر و اندیشه درباره‌ی ماهیت و حقیقت آیات من که بر پیامبران نازل شد آن را تکذیب کردید و بدون شناخت به تکذیب روی آوردید؟ ﴿أما ذا کنتم تعملون﴾ سرزنش و توبیخی دیگر است. یعنی در دنیا چه کاری می‌کردید؟ اول آنها را به ﴿أکذبتم بآیاتی﴾ توبیخ کرد سپس به استفهام تقریری و سرزنش رو آورده و انکار می‌گوید: این‌که پیامبران را تکذیب کردید به جای خود، ولی به من بگویید: در دنیا غیر از تکذیب چه کاری می‌کردید؟ ﴿و وقع القول علیهم بما ظلموا﴾ گنگ و مات شده و جوابی ندارند؛ چون دلیل بر آنان اقامه شده بود و به سبب تکذیب آیات خدا عذاب بر آنان تحقق می‌یابد. ﴿فهم لاینطقون﴾ آنها سخن نمی‌گویند؛ چون عذر و بهانه و دلیلی ندارند، و عذاب آنها را

۱ـ اخراج از امام احمد، و در صحیح مسلم آمده است.

از جواب دادن باز داشته و به خود مشغول کرده است. بعد از این‌که هول و هراس قیامت را یادآور شد، به ذکر دلایل و براهین بر یگانگی و حشر و نشر پرداخته و بسیار فراوان مردمان را به سوی ایمان و هدایت فرا می‌خواند: ﴿ألم یروا أنا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه و النهار مبصرا﴾ آیا قدرت خدا را نمی‌نگرند و پند و عبرت نمی‌گیرند که شب را تاریک قرار داده است تا در خلال آن به خواب و استراحت بپردازند و خستگی زندگی را از تن به در کنند؟ و روز را روشن و درخشان قرار داده است تا در خلال آن به دنبال کسب و کار و روزی بروند؟ ﴿إن فی ذلك لآیات لقوم یؤمنون﴾ در تغییر دادن شب و روز و تبدیل تاریکی به روشنی و روشنی به تاریکی، برای آنان که ایمان دارند و پند و عبرت می‌گیرند، دلایل روشن و براهین قاطع دال بر قدرت خدا نهفته است. سپس به احوال انسان در آخرت اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الأرض إلا من شاء الله﴾ روزی را به یاد بیاور که اسرافیل در صور می‌دمد و تمام موجودات آسمان‌ها و زمین بیمناک و هراسان می‌شوند مگر فرشتگان و پیامبران و شهدا. مفسران گفته‌اند: این، دمیدنی است که هول و هراسی عظیم ایجاد می‌کند و پشت سر آن نفخه‌ی مرگ را می‌دمد، و بعد از آن نفخه‌ی بیرون آمدن از قبر که عبارت است از نفخه‌ی رستاخیز و ایستادن در محضر پروردگار جهانیان. ابوهریره گفته است: فرشته سه نفخه (دم) دارد. دم اضطراب یعنی آشفتگی دنیا که فزع اکبر نیست و بعد از آن دم مرگ و در آخر دم قیامت و بیرون آمدن از قبر است: ﴿و کل أتوه داخرین﴾ تمام مردگانی که زنده شده‌اند مطیع و سربزیر به محضر خدا می‌آیند و احدی تخلف نمی‌کند. ﴿و تری الجبال تحسبها جامدة﴾ ای مخاطب! در موقع نفخه‌ی اول گمان می‌بری کوه‌ها در جای خود ثابت ایستاده‌اند. ﴿و هی تمر مرالسحاب﴾ در حالی که مانند ابر به سرعت در حرکتند. امام فخر گفته است: علت این‌که آنها گمان می‌برند ثابت و ایستاده می باشند این است که اجسام بزرگ اگر بر یک نهج به سرعت حرکت کنند انسان گمان می‌برد که ایستاده‌اند، در

صورتی که حرکت می‌کنند.[۱] ﴿صنع الله الذی أتقن کل شيء﴾ صنعت بدیع و جالب خدا چنین است، که همه چیز را محکم و استوار خلق کرده و حکمت خود را در آن به ودیعه نهاده است. ﴿إنه خبیر بما تفعلون﴾ او از عمل خیر و شر و نیک و بد بندگان آگاه است، و در مقابل آن آنها را کاملاً مجازات خواهد کرد. آنگاه حال و وضع نیکبختان و بدبختان را در آن روز هولناک بیان کرده و می‌فرماید: ﴿من جاء بالحسنة فله خیر منها﴾ هر کس در روز قیامت عمل نیکی را ارائه دهد، خدای متعال آن را برایش تا ده برابر اضافه می‌کند. و در مقابل عملی ناچیز پاداش جاودانه می‌دهد. ﴿و هم من فزع یومئذ آمنون﴾ آنها از بیم و ترس آن روز هولناک در امان خواهند بود. خدا فرموده است: ﴿لایحزنهم الفزع الأکبر﴾.
﴿و من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار﴾ ابن‌عباس گفته است: «سیئة» یعنی شریک قرار دان برای خدا، یعنی آنکه روز قیامت گناهکار و بدون عمل نیک و به صورت مشرک در محضر خدا حاضر شود، بر روی صورت در آتش جهنم انداخته می‌شود. ﴿هل تجزون إلا ما کنتم تعملون﴾ به‌عنوان توبیخ به آنها گفته می‌شود: آیا جز به میزان کیفر عمل زشت خود در دنیا کیفر می‌بینید؟ ﴿إنما أمرت أن أعبد رب هذه البلدة التی حرمها﴾ ای محمد! به آنها بگو: به من امر شده است که تنها خدا، صاحب سرزمین امن را پرستش کنم که مکه را حرم امن قرار داده و نباید در آن خون ریخته شود، و در آنجا به کسی ستم شود، و نیز شکارش صید نمی‌شود، و رستنی‌هایش نباید قطع شود.[۲] در حدیث صحیح چنان آمده است. ﴿و له کل شيء﴾ خدای متعال مالک و خالق همه چیز است. پس پروردگار و خداوند همه چیز است. ﴿و أمرت أن أکون من المسلمین﴾ و به من امر شده است که در توحید خدا از جمله مخلصان باشم و امرش را مطیعانه به جا بیاورم و به فرمانش تسلیم شوم و آن را گردن نهم. ﴿و أن أتلوا القرآن﴾ و نیز به من امر شده است که به تلاوت

۱ـ تفسیر کبیر ۲۴/ ۲۴۴.

۲ـ رستنی‌ها ﴿خلالها﴾ یعنی گیاه سبزش قطع نمی‌شود.

قرآن بپردازم تا حقایق جالبش برایم روشن شود. آن را برای خود و بر مردم بخوانم. ﴿فمن اهتدی فإنما یهتدی لنفسه﴾ هر کس به قرآن هدایت بجوید و قلبش به نور ایمان روشن گردد، در حقیقت ثمره و نتیجه‌ی هدایتش به خود او برمی‌گردد. ﴿و من ضل فقل إنما أنا من المنذرین﴾ و هر کس از راه هدایت منحرف شود، وبال گمراهیش به خودش اختصاص دارد؛ چون جز ابلاغ رسالت چیزی بر پیامبر نیست و من رسالت خدا را به شما ابلاغ کرده‌ام. ﴿و قل الحمد لله﴾ ای محمد! بگو: سپاس مر خدا را سزد که شرف نبوت را به من اختصاص داده و مقام و منزلت رفیع را به من عطا فرموده است. ﴿سیریکم آیاته فتعرفونها﴾ تهدید و وعید است. یعنی آیات دال بر قدرت بیکران و تسلطش بر آفاق و انفس را به شما ارائه خواهیم داد. آنگاه شما آن را خواهید شناخت. اما چنان شناختی برایتان سودی در بر ندارد. ﴿و ما ربك بغافل عما تعملون﴾ خدایت از اعمال بندگان غافل نیست، بلکه همه چیز را می‌بیند. متضمن وعد و وعید است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿أئذا کنا ترابا أئنا لمخرجون﴾ متضمن استفهام انکاری است و تکرار همزه در «أئنا» برای مبالغه در تعجب و انکار آمده است.

۲- ﴿قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین﴾ متضمن وعید و تهدید است.

۳- ﴿و إن ربك لذوفضل﴾، ﴿و إن ربك لیعلم﴾ و ﴿إنه لهدی﴾ به «إن و لام» مؤکد شده‌اند.

۴- ﴿ماتکن صدورهم و ما یعلنون﴾ متضمن طباق است؛ چون ﴿تکن﴾ به معنی ﴿تخفی﴾ است.

۵- ﴿إن هذا القرآن یقص﴾ متضمن استعاره است؛ چون «قصص» جز برای «ناطق ممیّز» نمی‌تواند صفت باشد. اما چون قرآن متضمن خبر پیشینیان است، صورت شخصی را پیدا می‌کند که اخبار را برای مردم باز می‌گوید، پس متضمن استعاره‌ی تبعیه است.

۶- ﴿العزیز العلیم﴾ متضمن مبالغه می‌باشد؛ چون «فعیل» از صیغه‌های مبالغه می‌باشد.

۷- در ﴿إنك لاتسمع الموتى﴾ استعاره‌ی تمثیلیه مقرر است. تعبیر به «موتی» و «صم» و «عمی»، عموماً به طریق استعاره آمده است، و آن هم تمثیل حال کفار در امتناع از ایمان است و انگار آنها مرده و ناشنوا و کورند.

۸- در ﴿أما ذا کنتم تعملون﴾ اسلوب توبیخ آمده است.

۹- ﴿من جاء بالحسنة ... و من جاء بالسيئة﴾ متضمن طباق است.

۱۰- ﴿و هی تمر مر السحاب﴾ متضمن تشبیه بلیغ است. ادات تشبیه و وجه شبه در آن حذف شده و به‌صورت تشبیه بلیغ درآمده است.

۱۱- در ﴿ألم یروا أنا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه و النهار مبصرا﴾ احتباک مقرر است. در اولش چیزی حذف شده است که در آخرش ثابت مانده و برعکس. اصل آن چنان است: ﴿جعلنا اللیل مظلما لیسکنوا فیه و النهار مبصرا لتتصرفوا فیه﴾ «مظلما» حذف شده است؛ چون «مبصرا» بر آن دلالت دارد. و «تتصرفوا» حذف شده است؛ چون «لیسکنوا» بر آن دلیل است و این را احتباک می‌گویند، که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی قصص از جمله سوره‌های مکی است که مسائل عقیدتی از قبیل «توحید» و «نبوت» و «معاد» را مورد بررسی قرار می‌دهد و در خط‌مشی و اهداف با سوره‌ی «نمل» و «شعرا» همسو است و فضای حاکم بر آن سوره‌ها بر سوره‌ی قصص نیز حکم‌فرماست و آنچه راکه در آن دو سوره به صورت مجمل و خلاصه آمده است تفصیل می‌دهد و آن را تکمیل می‌کند.

* محور سوره‌ی شریف پیرامون اندیشه‌ی حق و باطل و منطق اذعان و طغیان دور می‌زند، و نزاع و کشمکش بین سربازان رحمان و سربازان شیطان را ترسیم می‌کند. در این راستا دو داستان را آورده است؛ داستان اول عبارت است از قصه‌ی گردنکشی و طغیانی که به سبب برخورداری از حکومت و تسلط حاصل می‌شود و در قصه‌ی فرعون گرنکش و ستمگر نمود پیدا می‌کند، فرعونی که بدترین عذاب را به بنی‌اسرائیل چشاند، مردان را گردن می‌زد و زنان را زنده نگه می‌داشت، و در مقابل خدای متعال بزرگی نشان می‌داد، تا جایی که به خود اجازه داد ادعای خدایی بکند: ﴿و ما علمت لکم من إله غیری﴾. دوم، قصه‌ی گردنکشی و طغیان به سبب مال و ثروت است که در قصه‌ی «قارون با قومش» نمایان و منعکس می‌شود. هر دو قصه رمز طغیان و گردنکشی انسان در این جهان است، اعم از این‌که به سبب مال و ثروت باشد، یا جاه و سلطنت.

* سوره سخن را با بازگفتن طغیان و گردنکشی و فساد فرعون در روی زمین آغاز کرده و منطق طغیان را در هر زمان و مکانی توضیح داده است.

* سپس موضوع و بحث را به ولادت موسی‌ﷺ و ترس و هراس مادرش از ستم فرعون، انتقال داده که خدا به او الهام کرد موسی را به دریا بیندازد تا در کنار فرعون و در کمال عزت و آسودگی به زندگی ادامه بدهد و بسان گلی پاک و خوشبو در میان خار و لجن رشد کند.

* سپس در مورد رسیدن موسی به سن بلوغ و کشتن یک‌نفر قبطی و مهاجرتش به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شعیب و این‌که خدای متعال به او دستور داد که به مصر بازگردد و فرعون ستمکار را به سوی خدا بخواند، سخن به میان می‌آورد و داستان موسی و فرعون را تا زمان غرق شدن فرعون به تفصیل بیان می‌کند، و درباره‌ی کفار مکه و ایستادن آنها در مقابل رسالت حضرت محمدﷺ صحبت نموده و توضیح می‌دهد که مسلک اهل ضلال یکی است.

* سپس بحث را به قصه‌ی قارون کشانده، و تفاوت عظیم منطق ایمان را با منطق طغیان بیان کرده است.

* و سوره با ارائه‌ی طریق نیکبختی یعنی طریق ایمان، همان چیزی که تمامی پیامبرانﷺ مردم را به سوی آن فرا خوانده‌اند، خاتمه می‌یابد.

نامگذاری سوره: سوره به نام سوره‌ی «قصص» موسوم است؛ چون خدا قصه‌ی موسی را در آن به‌طور مفصل بازگفته و آن را از بدو تولد تا زمان بعثتش توضیح داده است. که در آن حوادث و ماجراهای شگفت‌انگیز آمده است و نمایانگر توجه و عنایت خاص خدا به اولیاء و دوستداران و نابودی و خواری دشمنانش می‌باشد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿طسٓمٓ ﴿١﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ نَتْلُوا عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِي ٱلْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾ وَ نُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ ٱلْوَارِثِينَ ﴿٥﴾ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي ٱلْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٨﴾ وَ قَالَتِ ٱمْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَ لَكَ لَاتَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لَايَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغاً إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَ هُمْ لَايَشْعُرُونَ ﴿١١﴾ وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ ٱلْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿١٢﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ ٱللهِ حَقٌّ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَايَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ ٱسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ وَ دَخَلَ ٱلْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَ هٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى ٱلَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هٰذَا مِنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾ فَأَصْبَحَ فِي ٱلْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا ٱلَّذِي ٱسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾»

***

معنی لغات:﴿**شیعا**﴾ یعنی فرقه‌ها و اصناف. ﴿**یستحیی**﴾ آن را زنده می‌گذارد و نمی‌کشد. ﴿**نمن**﴾ فضل و نعمت می‌دهیم. ﴿**أليم**﴾ دریا. ﴿**فارغا**﴾ خالی. ﴿**المراضع**﴾ جمع مرضع است، و جمع مرضعة، مرضعات است؛ یعنی آنکه بچه را شیر می‌دهد. ﴿**عن جنب**﴾ از دور. اجنبی؛ یعنی بعید و غیر قریب. ﴿**وکزه**﴾ او را مشت زد، به معنی مشت زدن و سیلی زدن است. «کزو» و «لکز» هر دو یک معنی دارند. و عده‌ای نیز می‌گویند: «وکز» به معنی زدن به سینه‌ی طرف است و «لکز» به معنی زدن به پشت می‌باشد. ﴿**ظهیرا**﴾ یاور، کمک‌رسان. ﴿**یستصرخه**﴾ فریاد کمک خواستن. ﴿**یبطش**﴾ بطش به معنی زدن و گرفتن از روی خشونت و زور است.

تفسیر: ﴿**طسم**﴾ حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن است، و نشان می‌دهد که کتاب اعجازانگیز قرآن که دارای فصاحت و بلاغت بی‌نظیری است از امثال این حروف هجایی ترکیب یافته است.[1] ﴿**تلك آيات الكتاب المبين**﴾ این است آیات کتاب روشنگر که در اعجاز و تشریع و احکامش روشن و نمایان است. ﴿**نتلوا علیك من نبإ موسی و فرعون بالحق**﴾ توسط روح الامین اخبار مهم و حق را بدون این‌که باطل آن را بیالاید، در مورد موسی و فرعون در این کتاب که سراسر صدق و حق است و شک و دروغی در آن موجود نیست، بر تو می‌خوانیم. ﴿**لقوم یؤمنون**﴾ برای قومی که قرآن را قبول دارند و آن را تصدیق می‌کنند و از آن سود می‌برند، آن را بر تو می‌خوانیم. سپس قصه‌ی فرعون گردنکش را شروع کرده و می‌فرماید: «**إن فرعون علا في الأرض**﴾ فرعون در روی زمین بزرگی و تکبر و ستم را پیشه کرده و در طغیان و تجاوزگری در سرزمین مصر از حد تجاوز نموده است. ﴿**و جعل أهلها شیعا**﴾ و مردم را در قالب گروه و اصناف مختلف به خدمت خود درآورد. ﴿**یستضعف طائفة منهم**﴾ گروهی را به بندگی و ذلت و

۱ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.

خواری کشانده بود، و آن بنی‌اسرائیل بودند که بدترین عذاب را به آنها می‌چشاند. ﴿یذبح أبناءهم و یستحیی نساءهم﴾ فرزند ذکور آنان را قتل عام می‌کرد و زنان و دختران را زنده می‌گذاشت تا در خدمت او و قبطی‌ها باشند. مفسران گفته‌اند: سبب این‌که فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل را قتل عام می‌کرد این بود که فرعون در خواب دید از طرف بیت المقدس آتشی بس بزرگ مشتعل شد و به سرزمین مصر نفوذ کرد و قبطی‌ها را سوزاند و بنی‌اسرائیل را نسوزاند، تعبیر آن را از ستاره شناسان و کاهنان پرسید که گفتند: نوزادی در بنی‌اسرائیل به دنیا می‌آید و سلطنت تو به دست او منقرض می‌شود و به وسیله‌ی او تو نابود می‌شوی. از این رو فرعون فرمان داد نوزادان مذکر بنی‌اسرائیل کشته شوند.[1] ﴿إنه کان من المفسدین﴾ همانا فرعون از مفسدان و ستمکاران روی زمین بود و ادعای خدایی می‌کرد و در کشتن و خوار کردن بندگان افراط می‌ورزید. ﴿و نرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض﴾ می‌خواهیم از روی رحمت خود بر مستضعفان بنی‌اسرائیل منّت بنهیم و آنان را از ستم و طغیان فرعون نجات بدهیم. ﴿و نجعلهم أئمة﴾ و آنان را پیشوا قرار بدهیم تا بعد از این‌که خوار و ذلیل بودند در امور خیر از آنها پیروی بشود. ابن‌عباس گفته است: ﴿أئمة﴾ یعنی پیشوا و فرمانده در امور نیکو و خیر. و قتاده گفته است: یعنی فرمانروایان و شاهان. ﴿و نجعلهم الوارثین﴾ و آنان را وارث ملک فرعون گردانیم، سرزمین آنان را وارث شده و بعد از این‌که قبطی‌ها سروران و بزرگان مصر بودند، در جای آنان مسکن گزینند. ﴿و نمکن لهم فی الأرض﴾ سرزمین مصر و شام را ملک آنان قرار می‌دهیم که به میل خود در آن تصرف کنند. بیضاوی گفته است: ﴿نمکن﴾ در اصل یعنی این‌که برای چیزی مکانی تهیه شود که در آن قرار گیرد، و سپس در معنی تسلط و فرمانروایی مطلق استفاده شده است.[2] ﴿و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون﴾ به

۱- بیضاوی ۲/ ۸۸.

۲- بیضاوی ۲/ ۸۸.

فرعون گردنکش و وزیرش، «هامان» و قبطی‌ها چیزی را نشان دهیم که از آن می‌ترسیدند، یعنی نشان دهیم که ملکشان توسط همان مستضعفان از میان می‌رود و به وسیله‌ی نوزاد بنی‌اسرائیل نابود خواهند شد. **﴿و أوحینا إلی أم موسی أن أرضعیه﴾** به قلب مادر موسی الهام کردیم. ابن‌عباس گفته است: این القاء عبارت است از الهام. و مقاتل گفته است: جبرئیل خبر آن را به او داد. و قرطبی گفته است: بنا به قول مقاتل وحی به معنی «اعلام» است نه الهام. و همه بر این اجماع دارند که مادر موسی پیامبر نبود و فرستادن فرشته به نزدش مانند سخن گفتن فرشته با آن فرد «أقرع» و «ابرص» و «نابینا» بود، همان‌گونه که در حدیث چنان مشهور است. و نیز فرشته با غیر پیامبران صحبت کرده است، از جمله به «عمربن حصین» سلام کرد در حالی که پیامبر هم نبود.[1] **﴿فـإذا خـفت عـلیه فألقـیه فی الیمّ﴾** پس اگر بیم داشتی از جانب فرعون به او صدمه‌ای برسد، او را در صندوقی بگذار و آن را به دریای نیل بینداز. **﴿و لاتخافی و لاتحزنی﴾** و از نابود شدنش مترس و از فراقش غمگین مباش. **﴿إنا رادوه إلیك و جـاعلوه مـن المـرسلین﴾** ما او را بـه نـزدت برخواهیم گرداند و او را پیامبر خواهیم کرد، و او را برای نجات بنی‌اسرائیل نزد فرعون می‌فرستیم، تا به وسیله‌ی او بنی‌اسرائیل را نجات بـدهیم. **﴿فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا﴾** یاران فرعون او را یافته و فرعون او را نگه داشت، تا در آخر امر بـه صورت دشمن آنها درآید، و برای آنان منشأ بلا و اندوه گردد. قرطبی گفته است: لام در **﴿لیکون﴾** لام عاقبت و صیرورت است؛ چون آنها موسی را به این منظور نگه داشتند که نور چشم آنان باشد، اما سرانجام دشمن و سبب اندوه آنها شد. بدین‌وسیله حال را به مآل ذکر کرده است.[2] شاعر می‌گوید:

۱ـ قرطبی ۱۳/ ۲۵۰.

۲ـ قرطبی ۱۳/ ۲۵۲.

و للمنایا تربیّ کلُّ مرضعة　　　و دورنا لخراب الدهر نبنیها

«هر شیرده‌ای شیرخوارش را برای مرگ پرورش می‌دهد و ما خانه‌ها را بنا می‌نهیم تا روزگار آن را ویران سازد».

﴿إن فرعون و هامان و جنودهما کانوا خاطئین﴾ همانا فرعون و هامان و لشکریان آن دو نافرمان و مشرک و گناهکار بودند. دانشمندان گفته‌اند: خاطی آن است که به عمد مرتکب گناه بشود، و مخطی آن است به غیر عمد گناه از او سربزند. ﴿و قالت امرأة فرعون قرت عین لی و لك﴾ همسر فرعون گفت: این پسر بچه برای من و تو مایه‌ی فرح و سرور است و شاید برای ما نور چشم بشود. طبری گفته است: آورده‌اند که وقتی همسر فرعون چنان گفت، فرعون گفت: برای تو آری، اما برای من نور چشم نمی‌شود.[۱] و ابن‌عباس گفته است: اگر فرعون می‌گفت: برای من نور چشم است، خدا او را به وسیله‌ی موسی هدایت می‌کرد، اما امتناع ورزید. ﴿لاتقتلوه﴾ او را به قتل مرسان. مطابق رسم و اقتضای خطاب با ستمکاران و گردنکشان و به منظور تعظیم مقام و به دست آوردن دل فرعون او را به صورت جمع مخاطب قرار داده است، تا در انجام دادن مقصود او را یاری دهد. ﴿عسی أن ینفعنا أونتخذه ولدا﴾ شاید در دوران بزرگسالی برای ما مفید باشد یا او را به فرزندی برگیریم و مایه‌ی سرور و چشم روشنی ما بشود. مفسران گفته‌اند: این زن نازا بود، از فرعون خواست موسی را به او ببخشد و فرعون هم موسی را به او بخشید. خدا فرمود: ﴿و هم لایشعرون﴾ در حالی که آنها متوجه نبودند که فرعون و اطرافیان ستمکارش به وسیله‌ی موسی نابود می‌شوند. ﴿و أصبح فؤاد أم موسی فارغا﴾ قلب مادر موسی از یاد هر چیز جز یاد موسی خالی ماند.[۲] و عده‌ای نیز می‌گویند: به محض

۱ـ طبری ۲ / ۲۲.

۲ـ این نظر ابن‌عباس و مجاهد و ضحاک و جمهور مفسرین است، و قرطبی قول دوم را از ابی القاسم و مالک نقل کرده است و شاید روشن‌تر هم باشد.

این‌که شنید موسی به دست فرعون افتاده است از فرط غم و اندوه عقل از سرش پرید. ﴿إن كادت لتبدي به﴾ نزدیک بود از شدت آشفتگی و اندوه راز را آشکار کند و بگوید: فرزند من است. ابن‌عباس گفته است: وقتی شنید به دست فرعون افتاده است نزدیک بود داد بکشد و بگوید: وای بر پسرم! ﴿لولا أن ربطنا على قلبها﴾ اگر صبر و ثبات را به او الهام نمی‌کردیم، ﴿لتكون من المؤمنين﴾ تا وعده‌ی خدا را در مورد برگشت دادن موسی به نزدش تصدیق کند. ﴿و قالت لأخته قصيه﴾ مادر موسی به خواهر موسی گفت: رد و اثر او را پیگیری کن تا خبری از او به دست بیاوری. مجاهد گفته است: یعنی اثر و رد او را دنبال کن و ببین با او چکار می‌کنند؟ ﴿فبصرت به عن جنب و هم لايشعرون﴾ از دور او را دید و آنها نمی‌دانستند خواهر موسی است؛ چون او در ساحل دریا راه می‌رفت تا دید صندوق به کاخ فرعون رسید و او هم آنجا را زیر نظر گرفت. ﴿و حرمنا عليه المراضع من قبل﴾ قبل از این‌که مادرش سر برسد، پستان تمام زنان شیرده را که آمدند او را شیر بدهند، بر او حرام کردیم. مفسران گفته‌اند: چند روز بر این حال باقی ماند و هر زنی را که می‌آوردند تا او را شیر بدهد پستانش را نمی‌گرفت. این امر بر آنان مهم شد و کار بر آنان دشوار گشت. او را برداشتند و در خارج از قصر به دنبال زنی شیرده می‌گشتند. در این اثنا به خواهرش رسیدند. ﴿فقالت هل أدلكم على أهل بيت يكفلونه لكم﴾ گفت: آیا می‌خواهید زنی شیرده را به شما معرفی کنم که کفالت و رعایت او را به عهده بگیرد؟ ﴿وهم له ناصحون﴾ و در تربیت و شیردادنش کوتاهی نکند. سدی گفته است: آنها را به مادر موسی راهنمایی کرد. مادر موسی به دستور آنها برفت و وقتی به آنجا رسید، دید که بچه در بغل فرعون است و او را ناز می‌کند و بچه هم گریه می‌کند و شیر می‌خواهد. فرعون بچه را به مادرش داد، و به محض این‌که بوی مادر خود را احساس کرد، پستانش را گرفت. فرعون گفت: تو با آن چه نسبتی داری که پستان همه را رد کرد و پستان تو را گرفت؟ گفت من زنی خوشبو هستم و شیرم هم نیکو است. بچه‌ای نبوده است که پستان

مرا نگیرد. پس همان روز به منزل برگشت و تمام اهل بیت فرعون برایش ارمغان و هدایا و جواهر آوردند. این است معنی گفته‌ی خدا: **﴿فرددناه إلی أمه کی تقرعینها و لاتحزن﴾** او را نزد مادر بازگرداندیم، تا سعادتمند و آسوده خاطر شود و از فراقش غصه نخورد. **﴿ولتعلم أن وعد الله حق﴾** و بداند که وعده‌ی خدا درست است و موسی را از شرّ فرعون محفوظ می‌دارد. **﴿ولکن أکثرهم لایعلمون﴾** اما بیشتر مردم در مورد وعده‌ی قاطع خدا شک و تردید دارند. **﴿و لما بلغ أشده و استوی﴾** وقتی که به کمال رشد و نهایت قدرت و عقل و اعتدال رسید. مجاهد گفته است: عبارت است از سن چهل سالگی. **﴿آتیناه حکما و علما﴾** در کنار پیامبری، درک و دانش و تفقّه در دین را به او عطا کردیم. **﴿وکذلك نجزی المحسنین﴾** نیکوکاران را در مقابل اعمال نیکشان این چنین پاداش می‌دهیم. **﴿و دخل المدینة علی حین غفلة من أهلها﴾** در وقت ظهر وقتی مردم در خواب نیمروزی در استراحت بودند، موسی وارد مصر شد. **﴿فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته و هذا من عدوه﴾** دید دو نفر با هم درستیزند، یکی از آنها از بنی‌اسرائیل و از جماعت موسی بود و دیگری قبطی و از جماعت دشمنان موسی بود. **﴿فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه﴾** اسرائیلی از موسی کمک و یاری خواست تا شر قبطی را از او دفع کند. **﴿فوکزه موسی فقضی علیه﴾** پس موسی او را با مشت زد و او را کشت. قرطبی گفته است: موسی این کار را به قصد کشتن او انجام نداد. بلکه می‌خواست او را دور کند، اما سبب مرگ او شد.[1] **﴿قال هذا من عمل الشیطان﴾** گفت: پروردگارا! این عمل ناپسند از فریب و اغوای شیطان است و هموکینه و عصبانیت مرا برانگیخت و او را زدم. **﴿إنه عدو مضل مبین﴾** شیطان دشمن فرزند آدم است و او را از راه هدایت منحرف و گمراه می‌کند، و دشمنی آشکار دارد. صاوی گفته است: از این جهت آن را به شیطان

۱ـ قرطبی ۲٦۱/۱۳.

نسبت داده است که به او امر نشده بود قبطی را به قتل برساند، و برایش معلوم شد کشتن او خلاف اولی می‌باشد؛ چون فتنه و آشوب از آن ناشی می‌شود و شیطان از فتنه شاد و مسرور می‌شود. از این رو از آن پشیمان شد.[1] ﴿قال رب إنی ظلمت نفسی فاغفرلی﴾ گفت: پروردگارا! من با قتل انسانی به خود ظلم کردم، پس مرا ببخشای و مرا در مقابل اشتباهم معذب مدار. ﴿فغفر له إنه هو الغفور الرحیم﴾ پس خدا از او درگذشت، که وی بسیار آمرزنده‌ی مهربان است و دایره‌ی رحمتش وسیع است. ﴿قال رب بما أنعمت علی فلن أکون ظهیرا للمجرمین﴾ موسی گفت: پروردگارا! به سبب نعمت قدرت و حقی که به من داده‌ای و به سبب مقام و منزلتی که به من عطا فرموده‌ای هرگز یاور و مددکار هیچ یک از مجرمان نخواهم شد.[2] این پیمانی است که موسی با خدایش منعقد کرده است. و عده‌ای می‌گویند: قسم است، اما ضعیف به نظر می‌آید. ﴿فأصبح فی المدینة خائفا یترقب﴾ موسی در آن شهر که قبطی را در آن به قتل رساند از جان خود بیمناک شد و انتظار داشت برایش مشکلی پیش بیاید و می‌ترسید او را در مقابل گناهش بگیرند. ﴿فإذا الذی استنصره بالأمس یستصرخه﴾ ناگهان دید همان رفیق اسرائیلیش که روز قبل موسی او را نجات داده بود با یک قبطی دیگر در نزاع و جنگ است و همین که موسی را دید فریاد برآورد و از او یاری خواست. ﴿قال له موسی إنك لغوی مبین﴾ موسی به اسرائیلی گفت: تو علناً گمراه و منحرفی، دیروز به خاطر تو مرتکب قتل شدم و می‌خواهی امروز هم برایم دردسری دیگر فراهم کنی؟ ﴿فلما أن أراد أن یبطش بالذی هو عدو لهما﴾ و همین که موسی خواست آن قبطی را بزند که دشمن او و اسرائیلی بود، ﴿قال یا موسی أترید أن تقتلنی کما قتلت نفسا بالأمس﴾ مرد قبطی گفت: آیا می‌خواهی

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/۱۱۲.

۲ـ رازی گفته است: آیه نشان می‌دهد که یاری ستمکار جایز نیست.

همان‌طور که دیروز یک نفر را کشتی مرا هم بکشی؟[1] ﴿إن ترید إلا أن تکون جبارا فی الأرض﴾ یعنی چیزی نمی‌خواهی جز این‌که می‌خواهی مانند ستمکاران و فسادکاران در زمین باشی. ﴿و ما ترید أن تکون من المصلحین﴾ و نمی‌خواهی از جمله افراد مصلح باشی.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿تلك آیات الکتاب المبین﴾ برای اشاره‌ی به نزدیک از اسم اشاره‌ی بعید استفاده شده است.

۲ـ ﴿و نرید أن نمنّ﴾ حکایت حالت گذشته می‌باشد؛ چون همان صورت به ذهن متبادر می‌شود.

۳ـ ﴿إنا رادّوه إلیك و جاعلوه من المرسلین﴾ جمله‌ی اسمیه را بر جمله‌ی فعلیه ترجیح داده و نگفته است: ﴿سنرده و نجعله رسولا﴾؛ چون جمله‌ی اسمیه معنی ثبوت و استمرار می‌دهد.

۴ـ ﴿لو لا أن ربطنا علی قلبها﴾ متضمن استعاره می‌باشد. آنچه خدا در قلبش نهاد به بستن چیزی تشبیه شده است و لفظ «ربط» برای دو چیز استعاره شده است.

۵ـ ﴿لاتقتلوه﴾ صیغه‌ی جمع برای تعظیم است.

۶ـ آوردن صیغه‌های مبالغه ﴿جبار، لغوی، مبین﴾؛ چون اوزان فعّال و فعیل اوزان مبالغه می‌باشند.

۷ـ ﴿جبارا ... و ماترید أن تکون من المصلحین﴾ متضمن طباق معنوی است؛ چون جبار یعنی مفسد و مخرب و قاتل.

۸ـ ﴿رب بما أنعمت علی فلن أکون ظهیرا للمجرمین﴾ متضمن استعطاف است.

۱ـ ظاهر این است که گوینده قبطی است نه اسرائیلی؛ چرا که این سخن: ﴿أترید أن تکون جباراً﴾ از کافر صادر می‌شود نه از مؤمن.

۹ـ ﴿و هم لایشعرون﴾، ﴿و هم له ناصحون﴾ و ﴿و لکن أکثرهم لایعلمون﴾ شامل توافق فواصل می‌باشند.

لطیفه: علامه قرطبی از اصمعی حکایت کرده است که شنید کنیزی عرب زبان چنین می‌سرود:

أستغفروا الله لذنبی کله — قتلت إنساناً بغیر حلّه
مثل الغزال ناعماً فی دلّه — انتصف اللیل و لم أصلّه

«گفتم خدا مرگت بدهد، چقدر فصیح هستی! گفت: وای بر تو! این را فصیح می‌دانی؟ به فرموده‌ی خدا بنگر: ﴿و أوحینا إلی أم موسی أن أرضعیه فإذا خفت علیه فألقیه فی الیمّ ولاتخافی ولاتحزنی إنا رادّوه إلیك و جاعلوه من المرسلین﴾، که در آیه دو امر و دو نهی و دو خبر و دو مژده آمده است».[1]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى ٱلْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ ٱلْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ ٱلنَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾ وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿٢٢﴾ وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَانَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَاءُ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾ فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى ٱسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ ٱلْقَصَصَ قَالَ لَاتَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ ٱسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَأْجَرْتَ

۱ـ قرطبی ۱۳/۲۵۲.

ٱلْقَوِيُّ ٱلْأَمِينُ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ٱبْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِندِكَ وَ مَآ أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا ٱلْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَ سَارَ بِأَهْلِهِۦٓ آنَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَاراً قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓا إِنِّيٓ آنَسْتُ نَاراً لَّعَلِّيٓ آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾ فَلَمَّآ أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ ٱلْوَادِ ٱلْأَيْمَنِ فِي ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَارَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾ وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰٓ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ ٱلْآمِنِينَ ﴿٣١﴾ ٱسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ وَ ٱضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ ٱلرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيْهِۦٓ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءاً يُصَدِّقُنِيٓ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَآ أَنتُمَا وَ مَنِ ٱتَّبَعَكُمَا ٱلْغَالِبُونَ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِيٓ آبَآئِنَا ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾ وَ قَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٓ أَعْلَمُ بِمَن جَآءَ بِٱلْهُدَىٰ مِنْ عِندِهِۦ وَ مَن تَكُونُ لَهُۥ عَاقِبَةُ ٱلدَّارِ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَآ أَيُّهَا ٱلْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى ٱلطِّينِ فَٱجْعَل لِّي صَرْحاً لَّعَلِّيٓ أَطَّلِعُ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُۥ مِنَ ٱلْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾ وَ ٱسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُۥ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَ ظَنُّوٓا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُۥ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي ٱلْيَمِّ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ وَ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ هُم مِّنَ ٱلْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات قصه‌ی حضرت موسی را بازگو می‌کنند. آیات پیشین داستان تولد و شیرخوارگی و تربیتش در خانه‌ی فرعون را تا زمان جوانی و رسیدن به سن رشد و کشتن یک نفر قبطی توسط او بازگو کرد. در اینجا آیات درباره‌ی مهاجرتش به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شعیب و سپس برگشتنش به مصر، و مبعوث شدن او و نابودی فرعون به دست او داد سخن می‌دهد.[۱]

معنی لغات: ﴿**یأتمرون**﴾ به مشاوره می‌پردازند. ﴿**تذودان**﴾ ذاد به معنی حبس و منع است. شاعر گفته است:

لقد سلبت عصاك بنوتميم فما تدری بأی عصی تذود

«بنی تمیم عصایت را سلب کردند و نمی‌دانی با کدام عصا دفاع کنی».[۲]

﴿**خطبکما**﴾ خَطْب؛ یعنی کار. ﴿**الرعاء**﴾ جمع راع؛ یعنی چوپان. ﴿**حجج**﴾ جمع حجة به کسر «حاء» به معنی سال است. ﴿**جذوة**﴾ اخگر. ﴿**ردءاً**﴾ یاور، کمک و معین. ﴿**المقبوحین**﴾ نابود شدگان، دور شدگان.

تفسیر: ﴿**و جاء رجل من أقصی المدینة یسعی**﴾ یک نفر از آل فرعون که مؤمن بود و ایمان خود را مکتوم داشته بود، شتابان از دورترین نقطه‌ی شهر آمد. ابن‌عباس گفته است: این مرد مؤمن از آل فرعون بود. ﴿**قال یا موسی إن الملأ یأتمرون بك لیقتلوك**﴾ به موسی گفت: اشراف و بزرگان و دولت‌مردان فرعون به قصد کشتن تو به مشاوره پرداخته‌اند. ﴿**فاخرج إنی لك من الناصحین**﴾ قبل از این‌که دستشان به تو برسد برو، من جداً از خیرخواهان تو هستم. ﴿**فخرج منها خائفا یترقب**﴾ از بیم جان خود از مصر بیرون آمد و منتظر بود او را دنبال کنند و او را بگیرند، آنگاه به التماس به پیشگاه خدا رو آورد؛ چون می‌دانست جز او پناهگاهی ندارد. ﴿**قال رب نجنی من القوم الظالمین**﴾ گفت: پروردگارا!

۱ـ البحر ۷/۱۱۳.

۲ـ شعر از جریر است، قرطبی ۱۳/۲۶۸.

مرا از شرّ کافران نجات بده و مرا از مکر آنان مصون بدار. منظور از کافران فرعون و اطرافیان است. ﴿و لما توجه تلقاء مدین﴾ وقتی به طرف مدین رونهاد، مدین یعنی شهر شعیب؈. ﴿قال عسی رب أن یهدینی سواء السبیل﴾ گفت: امیدوارم خدا مرا به راه درست هدایت کند. مفسران گفته‌اند: بدون توشه و وسیله‌ی سواری بیرون آمد و فاصله‌ی بین مصر و مدین هشت روز راه بود، و راه را بلد نبود. اما به خدایش حسن ظن داشت. خدا فرشته‌ای را فرستاد و او را راهنمایی کرد. روایت است که وقتی به مدین رسید از فرط لاغری شکمش به پشتش چسبیده بود؛ چون در راه از برگ درختان تغذیه می‌کرد.[۱] ﴿و لما ورد ماء مدین وجد علیه أمة من الناس یسقون﴾ وقتی به شهر مدین یعنی شهر شعیب رسید، بر سر چاهی که مردم از آن حیوانات خود را آب می‌دادند جمعیت کثیری را دید که حیوان‌های خود را آب می‌دادند. ﴿و وجد من دونهم امرأتین تذودان﴾ و پشت سر انبوه مردم دو زن را دید که گوسفندان خود را آب نمی‌دادند و اجازه نمی‌دادند گوسفندان آب بخورند. ﴿قال ماخطبکما﴾ گفت: چه شده که نمی‌گذارید گوسفندان آب بخورند؟ و چرا شما با سایر مردم حیوان‌ها را آب ندادید؟ ﴿قالتا لانسق حتی یصدر الرعاء و أبونا شیخ کبیر﴾ گفتند: عادت ما این است تا مردم حیوان‌های خود را آب ندهند و نروند ما گوسفندان را آب نمی‌دهیم. ما توانایی رقابت با نیرومندان را نداریم و نمی‌خواهیم با مردان اختلاط پیدا کنیم و پدر ما پیرمرد و مسن است و بر اثر ضعف و کسالت توانایی آب دادن به حیوان‌ها را ندارد، از این رو ما ناچاریم خودمان حیوان‌ها را آب بدهیم. ابوحیان گفته است: بدین‌وسیله عذر و دلیل این‌که خود گوسفندان را آب می‌دهند، برای موسی گفتند و یادآور شدند که پدرشان به سبب پیری و ضعف نمی‌تواند گوسفندان را آب بدهد، بدین‌وسیله مهر و عطوفت موسی را خواستار شدند که آنها را

۱ـ رازی ۲۴ / ۲۴۰.

یاری دهد.[۱] ﴿فسقى لهما ثم تولى إلى الظل﴾ دلش به رحم آمد و گوسفندان را برایشان آب داد، آنگاه کنار کشید و به سایه‌ی درختی رفت. ﴿فقال رب إني لما أنزلت إلي من خير فقير﴾ گفت: خدایا! من به فضل و احسان تو نیازمندم، و به غذایی که گرسنگیم را برطرف کند محتاجم، سخت گرسنه بود، از خدا طلب روزی می‌کرد. ضحاک گفته است: هفت روز جز سبزیجات زمین چیزی نخورده بود.[۲] ابن‌عباس گفته است: حضرت موسی از مصر به «مدین» رفت، و جز سبزیجات و برگ درختان خوراکی نداشت و پایش برهنه بود، همین که به مدین رسید کفش‌هایش از پاهایش کنده شدند. در سایه‌ی درختی نشست، او که برگزیده‌ی خلق خدا بود شکمش به پشتش چسبیده بود و سبزه‌ی سبزیجات از داخل شکمش دیده می‌شد، حتی به نصف خرما محتاج بود.[۳] ﴿فجاءته إحداهما تمشي على استحياء﴾ در کلام اختصار موجود است و تقدیر آن چنین است: به سرعت نزد پدر رفتند. در صورتی که عادت داشتند به آرامی راه بروند. ماجرای آن مرد را برایش گفتند: آنگاه پدر به یکی از آنها گفت: او را برایم بخوان، آنگاه پیاده آمد؛ یعنی مانند آزادگان با شرم و آزرم به نزد موسی آمد و صورتش را پوشانده بود. حضرت عمرﷺ گفته است: یعنی از جمله زنان جسور و بی‌بندو بار نبود. ﴿قالت إن أبي يدعوك ليجزيك أجر ما سقيت لنا﴾ گفت: پدرم تو را می‌خواند تا اجرت آب‌دادن حیوان‌های ما را به تو بدهد. ابن‌کثیر گفته است: در عبارت، رعایت ادب شده است؛ چراکه او را به‌طور مطلق نخواند تا موجب شک و تردید نشود.[۴] ﴿فلما جاءه و قصّ عليه القصص قال لاتخف نجوت من القوم الظالمين﴾ وقتی موسی نزد شعیب آمد و داستان و سبب فرارش را از مصر برایش بازگفت، شعیب گفت: نترس، تو در سرزمین امن هستی و فرعون بر اینجا

۱ـ البحر ۷/۱۱۴.
۲ـ ابن‌کثیر ۳/۱۰.
۳ـ طبری ۲۰/۳۹.
۴ـ ابن‌کثیر ۳/۱۱.

تسلطی ندارد، و خدا تو را از نیرنگ تبهکاران نجات داده است. ﴿قالت إحداهما یا أبت استأجره﴾ یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را برای چراندن و آب دادن گوسفندان اجیر کن. ﴿إن خیر من استأجرت القوی الأمین﴾؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی؛ هم نیرومند است و هم درخور اعتماد. ابوحیان گفته است: سخنانش حکیمانه است و جامع؛ زیرا وقتی کفایت و امانت در مجری امری جمع شده باشد مقصود حاصل می‌شود.[1] روایت است که شعیب به دخترش گفت: تو از کجا می‌دانی نیرومنداست و امین؟ گفت: سنگی را بلند کرد که جز با ده نفر بلند نمی‌شود و وقتی نزدش آمدم چشمش را پایین انداخت و به من نگاه نکرد و وقتی با او آمدم من جلو افتادم اما او گفت: تو از پشت سر بیا و راه را نشان بده، لذا شعیب به خویشاوندی او تمایل پیدا کرد و خواست یکی از دخترانش را به او بدهد. ﴿قال إنی أرید أن أنکحك إحدی ابنتی هاتین﴾ شعیب گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به تو بدهم، بزرگ یا کوچک را. ﴿علی أن تأجرنی ثمانی حجج﴾ به شرط این‌که هشت سال اجیرم باشی و گوسفندانم را بچرانی. ﴿فإن أتممت عشرا فمن عندك﴾ اگر آن را ده سال کامل کنی فضل و کرم کرده‌ای و بر تو واجب نیست. ﴿و ما أرید أن أشق علیك﴾ با شرط قرار دادن ده سال نمی‌خواهم برایت مشقت ایجاد کنم. ﴿ستجدنی إن شاءالله من الصالحین﴾ إن شاءالله مرا در معامله و رفتار نیکو می‌یابی و نرمش به‌کار می‌برم و به عهد و پیمان وفادار خواهم بود. قرطبی گفته است: آیه بیانگر آن است که ولیّ و سرپرست دخترش را پیشنهاد کند و این سنتی نیکو است، شعیب دخترش را به موسی پیشنهاد کرد و عمر دخترش را به ابوبکر و عثمان پیشنهاد کرد، و «موهوبه»ی خود را به پیامبر پیشنهاد کرد. پس نیکو آن است که ولی، دختر خود را بر مردی صالح عرضه بدارد، تا به سلف صالح اقتدا کرده باشد.[2]

۱ـ البحر ۱۱۴/۷.

۲ـ قرطبی ۲۷۱/۱۳.

﴿قال ذلك بيني و بينك أيما الأجلين قضيت فلا عدوان عليّ﴾ موسی گفت: این قرارداد در بین ما باشد و از مفاد آن خارج نشویم و هر کدام از دو مدت، هشت یا ده سال را به سر بردم، گناه و جرمی بر من روا نباشد. **﴿و الله علی ما نقول وکیل﴾** و خدا شاهد وگواه بر پیمان ما باشد. **﴿فلما قضی موسی الأجل﴾** بعد از این‌که موسی مدت مورد توافق را به سر برد و به پایان رساند. ابن‌عباس گفته است: مدت «اتم» و «اکمل» یعنی ده سال را به پایان رساند. **﴿و سار بأهله﴾** با همسرش به طرف مصر به سفر رفتند. **﴿آنس من جانب الطور نارا﴾** از دور آتشی فروزان را از طرف کوه طور بدید. **﴿قال لأهله امکثوا إنی آنست نارا﴾** به زنش گفت: در اینجا بمان من از دور آتشی را دیدم. مفسران گفته‌اند: شبی بود سرد و تاریک و آنها راه را گم کرده بودند، بادی تند می‌وزید که رفتن را مشکل می‌ساخت همسرش از درد زایمان به خود می‌پیچید در چنین موقعی آتشی را از دور دید، به طرف آتش به راه افتاد که شاید در آن اطراف انسانی را بیابد و راه را به او نشان دهد. همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: **﴿لعلّی آتیکم منها بخبر﴾** شاید خبری از راه به دست آورم و کسی را ببینم که راه را به من نشان دهد. **﴿أوجذوة من النار لعلکم تصطلون﴾** یا شعله‌ای از آتش بیاورم، باشد که خود را گرم کنید. **﴿فلما أتاها نودی من شاطیء الوادی الأیمن فی البقعة المبارکة من الشجرة﴾** وقتی که به محل آتش رسید آتشی را نیافت بلکه نوری را یافت، و از طرف راستِ دره در آن مکان سبارک و از سمت درخت ندایی آمد. **﴿أن یا موسی إنی أنا الله رب العالمین﴾** ندا آمد که ای موسی! منم، الله بزرگ و باعظمت که با شما صحبت می‌کنم و از اوصاف نقص منزهم، پروردگار انس و جن و تمام خلایق هستم. **﴿و أن ألق عصاك﴾** ندا آمد که عصایی را که در دست داری بینداز. **﴿فلما رآها تهتز کأنها جان ولیّ مدبرا و لم یعقب﴾** آن را انداخت و به ماری تبدیل شد، وقتی دید مانند اژدهای چابک به سرعت می‌جنبد، برگشت و پا به فرار نهاد و سرش را به سوی آن برنگرداند. ابن‌کثیر گفته است: عصا به ماری عظیم‌الجثه و بزرگ تبدیل شد، ماری که

دهانی بسیار بزرگ داشت و دندان‌هایش را به هم می‌سایید و ازکنار هر صخره‌ای می‌گذشت آن را می‌بلعید و در دهانش صدای تلو خوردنش به‌گوش می‌رسید و انگار ازکوه به پایین می‌غلتد. در این موقع موسی پا به فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد؛ زیرا طبیعت انسان از چنان وضعیتی گریزان است.[1] **﴿یا موسی أقبل و لاتخف إنك من الآمنین﴾** ندا آمد که ای موسی! برگرد و نترس که تو از آسیب در امان هستی، آنگاه برگشت و دستش را در دهان مار نهاد و به صورت عصا درآمد. **﴿اسلك یدك فی جیبك تخرج بیضاء من غیر سوء﴾** دستت را در گریبان پیراهن فرو بر و سپس آن را بیرون بیاور، سپس فروزان و پرفروغ و درخشان بیرون می‌آید که در درخشندگی انگار پاره‌ای از ماه است و بدون این‌که آزار یا مرضی باشد بسان برق می‌درخشد. **﴿و اضم إلیك جناحك من الرهب﴾** ابن‌عباس گفته است: یعنی: می‌ترسی، دستت را روی سینه قرار بده تا ترست برود. مفسران گفته‌اند: منظور از جناح، دست است؛ چون دو دست انسان به منزله‌ی دو بال پرنده می‌باشند. وقتی که دست راست را زیر بغل بگذارد، در واقع به منزله‌ی آن است که بالش را به خود چسبانده باشد. و بدین‌وسیله ترس از مار و همه چیز از او می‌رود.

۱ـ سید قطب رحمةالله‌علیه، می‌گوید: «موسی به عنوان اطاعت از فرمان مولایش عصا را انداخت، اما چه چیزی رخ داد؟ عصایی بود که مدت‌ها آن را در دست داشت و آن را نیک و به یقین می‌شناخت، اما ماری شد که به سرعت می‌خزید و چابک می‌جنبید و با این‌که ماری بزرگ بود بسان مارهای کوچک به دور خود می‌پیچید. امری ناگهانی بود که آمادگی آن را نداشت از این رو پا به فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد تا برایش معلوم شود که چیست؟ و در مورد این شگفتی بزرگ بیندیشد. آنگاه فرمان خدا را شنید که می‌فرمود: **﴿یا موسی أقبل و لاتخف إنك من الآمنین﴾**، آن‌که در رعایت خدا باشد چگونه در امان نیست؟ سپس باری دیگر ندا می‌آید: **﴿اسلك یدك فی جیبك تخرج بیضاء من غیر سوء﴾**، موسی فرمان را اطاعت کرد و دستش را در یقه‌ی آستین خودش برد، آن را بیرون می‌آورد باز ناگهان برای بار دوم در یک لحظه دستش سفید و با فروغ و درخشان می‌شود و بدون این‌که دچار بیماری شده باشد، تابان است. مدت‌ها پوست آن را گندم‌گون دیده بود. این نشان‌دهنده‌ی فروغ و پرتوافشانی حق و استحکام و روشنی دلیل است. از «فی ظلال».

﴿فذنك برهانان من ربك إلى فرعون و ملئه﴾ این دو ـ عصا و دست ـ دو دلیل قاطع و دو برهان واضح و درخشان از جانب خدا می‌باشند که بر صدق تو دلالت دارند، و برای فرعون و اشراف گردنکش و ستمکار قومش دو دلیل قاطعند. ﴿إنهم کانوا قوما فاسقین﴾ آنها از اطاعت ما خارج شده‌اند و با دستور ما مخالفند. ﴿قال رب إنی قتلت منهم نفسا فأخاف أن یقتلون﴾ موسی گفت: خدایا! من یک نفر قبطی از آل فرعون را کشته‌ام، و می‌ترسم وقتی نزد آنها بروم در مقابل آن مرا بکشند. مفسران گفته‌اند: منظور همان قبطی است که او را با مشت زد و مرد، آنگاه از خدایش درخواست کرد که در دیدارش با فرعون او را تقویت کند و برادرش، هارون را با او بفرستد و گفت: ﴿و أخی هارون هو أفصح منی لسانا﴾ برادرم، هارون زبانش آزادتر و بیانش روشن‌تر است؛ چون موسی بر اثر اخگری که در کوچکی برگرفته بود، لکنت زبان داشت. ﴿فأرسله معی ردءاً یصدقنی﴾ او را با من بفرست که یاور من باشد و دلایل و براهینی را که من می‌گویم برای آنان توضیح دهد و بیان کند. ﴿إنی أخاف أن یکذبون﴾ می‌ترسم اگر وزیر و یاور نداشته باشم مرا تکذیب کنند؛ زیرا آنها زبان مرا تقریباً نمی‌فهمند. رازی گفته است: یعنی شما برادرم، هارون را با من بفرست تا در ارائه و بیان دلیل مرا یاری دهد. مقصود این نیست که هارون بگوید: درست گفتی، یا به مردم بگوید: موسی راست می‌گوید، بلکه منظور این است که هارون با بیان فصیح خود دلایل را توضیح دهد و در مورد شبهات جوابگو باشد و با کفار به جدل بپردازد.[1] ﴿قال سنشد عضدك بأخیك و نجعل لکما سلطانا﴾ خدا در اجابت درخواست موسی گفت: به وسیله‌ی برادرت تو را تقویت کرده و یاری می‌دهیم، و غلبه و تسلط شما را بر فرعون و قومش مقرر می‌داریم. ﴿فلا یصلون إلیکما بآیاتنا﴾ چون ما شما را به وسیله‌ی معجزات درخشان یاری داده‌ایم، دست آزار آنها به شما نمی‌رسد.

۱ـ تفسیر کبیر ۲۴/۲۴۹.

﴿أنتما و من اتبعکما الغالبون﴾ عاقبت و سرانجام دنیا و آخرت از آن شما و پیروان شما می‌باشد و شما برگروه مجرمان غالب و چیره می‌شوید، همان‌گونه که خدا فرموده است: ﴿کتب الله لأغلبن أنا و رسلی إن الله قوی عزیز﴾. ﴿فلما جاءهم موسی بآیاتنا بینات﴾ وقتی موسی دلیل قاطع و برهان روشن و معجزات یقینیِ دال بر صدق خود را ارائه داد که از جانب خدا پیامبر است. ﴿قالوا ما هذا إلا سحر مفتری﴾ گفتند: آنچه برای ما آورده‌ای از قبیل عصا و دست، جز سحری دروغین و ساختگی چیزی نیست که از جانب خودت آن را به افترا و دروغ آورده‌ای و به خدا نسبت می‌دهی. ﴿و ما سمعنا بهذا فی آبائنا الأولین﴾ چنین ادعایی ـ ادعای توحید ـ را از پدران و نیاکان خود نشنیده‌ایم. ﴿و قال موسی ربی أعلم بمن جاء بالهدی من عنده و من تکون له عاقبة الدار﴾ موسی در جواب آنها اجمال به‌کار برده و بدین‌وسیله نیکوترین شیوه‌های مجادله را ترجیح داده است. یعنی: در حقیقت آنچه را که به شما ارائه دادم حق و هدایت است نه سحر، و خدایم از آن باخبر است، همو می‌داند که من برحق قرار دارم و شما بر باطل، و نیک می‌داند که سرانجام پسندیده در دنیا و آخرت از آن چه کسی خواهد بود؟ ﴿إنه لایفلح الظالمون﴾ هر آینه کسی که ستمکار و ناپاک باشد و به خدا دروغ ببندد، خوشبخت و رستگار نمی‌شود. ﴿و قال فرعون یا أیها الملؤا ما علمت لکم من إله غیری﴾ فرعون به اعیان و اشراف و بزرگان قوم خود گفت: غیر از خودم برای شما خدایی را نمی‌شناسم. بین این سخن پوچ فرعون وبین گفته‌ی ﴿أنا ربکم الأعلی﴾ چهل سال بود. این دشمن خدا دروغ می‌گفت؛ چراکه می‌دانست خدایی دارد که او و قومش را خلق کرده است.[1] ﴿فأوقد لی یا هامان علی الطین فاجعل لی صرحا﴾ ای هامان! ازگل برایم آجر بپز و برایم کاخی بلند و باشکوه بساز. ﴿لعلی أطلع إلی إله موسی﴾ شاید خدای موسی را ببینم که گمان می‌کند او را

۱ـ قرطبی ۱۳/ ۲۸۸.

فرستاده است. این را به عنوان ریشخند و تمسخر گفت، از این رو بعد از آن گفت: **﴿و إنی لأظنه من الکاذبین﴾** من جداً در این‌که موسی ادعا می‌کند خدایی در آسمان دارد، او را دروغگو می‌دانم. **﴿و استکبر هو و جنوده فی الأرض بغیر الحق﴾** فرعون و قومش به ناروا در سرزمین مصر تکبر کرده و خود را بزرگتر از آن دانستند که به موسی ایمان بیاورند. **﴿و ظنوا أنهم إلینا لایرجعون﴾** و معتقد بودند که حشر و نشری در کار نیست و حساب و کتاب و پاداش و کیفری وجود ندارد. **﴿فأخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیمّ﴾** او را با سربازانش فرو گرفتیم و آنها را به دریا انداختیم و آنان را غرق کردیم، به گونه‌ای که حتی یک نفر از آنها باقی نماند. **﴿فانظر کیف کان عاقبة الظالمین﴾** ای محمد! با چشم دل و عبرت‌آموز بنگر که سرانجام آن ستمکاران که به اوج سرکشی و کفر رسیده بودند، چگونه شد؟ **﴿و جعلناهم أئمة یدعون إلی النار﴾** آنان را در دنیا پیشوایان و رهبران کفر قرار دادیم که در کفر و گمراهی از آنان تقلید می‌شد. **﴿و یوم القیامة لاینصرون﴾** و در روز قیامت یاوری ندارند که عذاب را از آنان دفع کند. **﴿و أتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة﴾** و در این دنیا لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و مؤمنان را بدرقه‌ی راه آنان قرار دادیم. **﴿و یوم القیامة هم من المقبوحین﴾** و در روز رستاخیز از رحمت خدا دور و مطرودند.

نکات بلاغی: ۱ـ برای رعایت مقتضای حال، جمله‌ی **﴿إن الملأ یأتمرون بك لیقتلوك﴾** با «إن» و «لام» مؤکد شده است.

۲ـ **﴿رب إنی لما أنزلت إلیّ من خیر فقیر﴾** متضمن استعطاف و ترحم است.

۳ـ **﴿و قصّ علیه القصص﴾** متضمن جناس اشتقاق است.

۴ـ **﴿تهتز کأنها جانّ﴾** متضمن تشبیه مرسل مجمل است. وجه شبه حذف شده و مجمل شده است.

۵ـ **﴿یصدقنی ... و یکذبون﴾** متضمن طباق است.

۶ـ **﴿و اضمم إلیك جناحك﴾** شامل کنایه می‌باشد، جناح را کنایه از دست آورده است.

۷- ﴿سنشد عضدك بأخيك﴾ متضمن مجاز مرسل و از جمله‌ی اطلاق سبب و اراده‌ی مسبب است. شهاب گفته است: می‌توان گفت استعاره‌ی تمثیلیه است.

لطیفه: زمخشری گفته است: از این جهت گفته است: **﴿فأوقد لی یاهامان علی الطین﴾** یعنی آتش را روشن کن و از آن آجر بپز، و نگفت: **«أطبخ لی الآجر»**؛ چون این عبارت بهتر با فصاحت قرآن مطابقت دارد و بیشتر به کلام جباران شبیه است. هامان وزیر فرعون بود و امور رعیت را رتق و فتق می‌کرد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَابَ مِن بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ ٱلْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾ وَ مَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى ٱلْأَمْرَ وَ مَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾ وَلٰكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُوناً فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ ٱلْعُمُرُ وَ مَا كُنتَ ثَاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلٰكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾ وَ مَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلٰكِن رَحْمَةً مِن رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِن نَّذِيرٍ مِن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾ وَ لَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِندِ ٱللهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾ فَإِن لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ ٱللهِ إِنَّ ٱللهَ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾ وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ ٱلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾ ٱلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ وَ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾ أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ وَ مِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾ وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَانَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾ إِنَّكَ لَاتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ وَ قَالُوا إِن نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّن لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقاً مِن لَدُنَّا وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَايَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلاً وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَاكُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٥٩﴾ وَمَا أُوتِيتُم مِن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِندَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَن مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾ وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَايَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾ فَأَمَّا مَن تَابَ وَ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَعَسَىٰ أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللهِ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾ وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾ وَ هُوَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال نعمت خود را بر بنی‌اسرائیل یادآور شد و این‌که فرعون یعنی سرکرده‌ی طغیان و گردنکشی را نابود کرد و آنها را از شر او نجات داد، در اینجا نعمت نازل کردن تورات را بر آنان یادآور شده

است که متضمن نور و هدایت است، همان‌طور که نعمت نازل کردن قرآن را بر عرب یادآور شده است که آخرین کتاب آسمانی می‌باشد.

معنی لغات: ﴿**ثاویا**﴾ یعنی مقیم. «ثوی بالمکان» یعنی در آن اقامت گزید. ﴿**یدرءون**﴾ دفع و برطرف می‌کنند. دره به معنی دفع کردن است. در حدیث آمده است: «**إدرءوا الحدود بالشبهات**» حدود را با ترک امور شبهه‌انگیز دفع کنید. ﴿**یجبی**﴾ جمع می‌کند. ﴿**بطرت**﴾ بطر به معنی طغیان به واسطه‌ی برخورداری از نعمت است. ﴿**الأنباء**﴾ اخبار. جمع نبأ به معنی خبر است.

سبب نزول: وقتی که ابوطالب در بستر مرگ بود، پیامبر ﷺ گفت: عمو جان! بگو: «**لا إله إلا الله**» تا در روز قیامت برایت گواهی بدهم. ابوطالب گفت: اگر قریش عیب و ایراد نمی‌گرفتند و نمی‌گفتند: از وحشت چنان کرده است، آن را می‌گفتم و تو را مسرور می‌کردم. آنگاه آیه‌ی ﴿**إنك لاتهدی من أحببت ولكن الله يهدی من يشاء و هو أعلم بالمتهدين**﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿**و لقد آتینا موسی الکتاب من بعد ما أهلکنا القرون الأولی**﴾ لام جواب قسم است. یعنی والله بعد از این‌که ملت‌های قبل از موسی را از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و سایر تکذیب‌کنندگان نابود کردیم، تورات را به موسی عطا نمودیم. آن را به عنوان روشنایی و نور برای بنی‌اسرائیل نازل کردیم تا قلبشان بدان روشن و منور گردد و به وسیله‌ی آن حقایق را دریابند. و به وسیله‌ی آن حق و باطل را از هم تشخیص دهند. ﴿**وهدی و رحمة لعلهم يتذكرون**﴾ آن را برای آنان که از اندرزها و راهنمایی‌های الهی پند می‌گیرند، مایه‌ی رحمت و هدایت قرار دادیم. ﴿**و ما كنت بجانب الغربي**﴾ و تو ای محمد! در سمت غربی کوه، جایی که خدا در آنجا با موسی سخن گفت نبودی.

۱ـ اخراج از مسلم، و به زاد المسیر ۶ / ۲۳۱ مراجعه کن.

﴿إذ قضينا إلى موسى الأمر﴾ وقتی که پیامبری و مأموریتِ رفتن به نزد فرعون و قومش را به موسی وحی کردیم. ﴿و ما کنت من الشاهدین﴾ و تو از جمله حاضران در محل نبودی، اما خدا آن را به تو وحی کرد تا بر صدق و درستی تو دلیل و برهان باشد. ابن‌کثیر گفته است: خدا در اینجا دلیل نبوت پیامبرﷺ را یادآور می‌شود؛ چرا که از اخبار گذشته طوری خبر می‌دهد که انگار شنونده آن را مشاهده می‌کند و گذشته را می‌بیند، در صورتی که او مردی بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی‌دانست و هیچ کتابی را نخوانده و در میان قومی بزرگ شده بود که چیزی از این قبیل مطالب را نمی‌دانستند، پس معنی آیه چنین است: تو در آنجا حضور نداشتی، اما خدا آن را به تو وحی کرده است تا آنها را از این نهان‌ها باخبر سازی.[1] ﴿ولکنا أنشأنا قرونا فتطاول علیهم العمر﴾ اما بعد از موسی ملت‌ها و نسل‌ها را خلق کردیم. و زمانی طولانی بر آنها گذشت و فاصله طولانی شد، در نتیجه آنها یاد خدا را فراموش کردند و شریعت‌ها و مقررات را تغییر داده و تحریف کردند. پس ای محمد! تو را فرستادیم تا امر دین را تجدید کنی و از نو آن را بنیان نهی. ابوسعود گفته است: یعنی اما در فاصله‌ی زمان تو و زمان موسی، ملت‌های زیادی را خلق کردیم، و امر بر آنان طولانی شد و شرایع و احکام تغییر یافت و اخبار بر آنان مبهم شد، پس به تو وحی کردیم. پس با اکتفا به ذکر «موجب»، این تفاصیل حذف شده است.[2] ﴿و ما کنت ثاویا فی أهل مدین تتلوا علیهم آیاتنا﴾ ای محمد! در بین اهل مدین مقیم نبودی تا خبر موسی و شعیب و دخترانش را بدانی و آن را برای اهل مکه بازگو کنی. ﴿ولکنا کنا مرسلین﴾ اما ما تو را برای راهنمایی مردم مکه فرستاده‌ایم و آن اخبار را به تو گفتیم، وگرنه آن را نمی‌دانستی. ﴿و ما کنت بجانب الطور إذ نادینا﴾ وقتی که به موسی ندا دادیم و با او سخن گفتیم، تو در کنار کوه طور نبودی. ﴿ولکن رحمة

۱ـ ابن‌کثیر ۱۵/۳.
۲ـ ابوسعود ۱۵۵/۴.

من ربك لتنذر قوما ما أتاهم من نذير من قبلك﴾ تو هیچ یک از اخبار و قصه‌های پیامبران را شاهد نبودی، اما ما آن را به تو وحی کردیم و آنها را بر تو باز گفتیم تا رحمتی از جانب خدایت باشد و قومی را برحذر بداری که قبل از تو پیامبری به میان آنها نیامده است. **﴿لعلهم يتذكرون﴾** باشد به آیات درخشانی که تو برای آنان آورده‌ای درس عبرت و اندرز بگیرند و به دین تو درآیند. مفسران گفته‌اند: منظور از «قوم» آنهایی است که در زمان «فترت» و در فاصله‌ی بین عیسی و محمد ﷺ وجود داشته‌اند. این فاصله‌ی زمانی حدود شش‌صد سال می‌باشد. **﴿و لولا أن تصيبهم مصيبة بما قدمت أيديهم﴾** و اگر نبود که وقتی به سبب کفرشان با مصیبتی روبرو شوند، بگویند: **﴿فيقولوا ربنا لولا أرسلت إلينا رسولا فنتبع آياتك و نكون من المؤمنين﴾** بگویند: خدایا! چرا پیامبری برایمان نفرستادی که آیات تو را به ما ابلاغ کند و با هم از او پیروی کنیم و تصدیق‌کنندگان او باشیم. قرطبی گفته است: جواب «لولا» محذوف است و تقدیر آن چنین است: **﴿لما بعثنا الرسل﴾** پیامبران را مبعوث نمی‌کردیم.[1] و در التسهیل آمده است: «لولا»ی اول حرف امتناع است و «لولا»ی دوم برای تحضیض است و معنی آیه چنین است: چنانچه به سبب کفرشان مصیبتی به آنها نمی‌رسید، پیامبران را نمی‌فرستادیم. اما به منظور قطع عذر و بهانه‌ی آنها و اقامه‌ی حجت بر آنان، پیامبران را فرستادیم تا نگویند: چرا پیامبری را نفرستادی تا ما از آیات تو پیروی کنیم و از جمله‌ی مؤمنان باشیم.[2]

سپس خدا از لجاجت و سرسختی مشرکین و کفر و گردنکشی آنها در نپذیرفتن حق خبر داده و می‌فرماید: **﴿فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا أوتي مثل ما أوتي موسى﴾** وقتی آیات حق یعنی «محمد و قرآن» از جانب ما برای اهل مکه آمد، به طریق انکار و لجاجت گفتند: مگر نمی‌شد آیات درخشان و دلایل کوبنده‌ای مانند آنچه به موسی عطا شد از

۱ـ قرطبی ۲۹۳/۱۳.

۲ـ التسهیل ۱۰۷/۳.

قبیل عصا و دست، به محمد هم می‌شد؟! خدا در رد سخن آنان فرمود: ﴿**أولم یکفروا بما أوتی موسی من قبل**﴾ آیا انسان‌های کوردل به آیات و دلایل درخشانی که به موسی عطا شد کافر نشدند؟ مجاهد گفته است: یهود به قریش دستور می‌دادند که به محمد بگویند: معجزاتی مانند معجزات موسی را برای ما بیاور. خدا در رد آنها فرمود: آنها به آیات موسی کافر شدند.[1] بنابراین ضمیر در ﴿**أولم یکفروا**﴾ عبارت است از یهود. نظر ابن‌جریر چنین است. و ابوحیان گفته است: به نظر من ظاهراً ضمیر به قریش برمی‌گردد که گفتند: چرا معجزاتی مانند معجزات موسی به محمد عطا نشد؛ چون تکذیب محمد از جانب آنها به منزله‌ی تکذیب موسی، و نسبت دادن سحر به محمد در واقع نسبت دادنِ سحر به موسی است؛ زیرا پیامبران از یک جا سرچشمه گرفته‌اند. پس هر کس چیزی ناشایست را به یکی از آنها نسبت بدهد، آن را به جمیع نسبت داده است. در این صورت ضمایر با یکدیگر هماهنگ و همسو می‌شوند.[2] ﴿**قالوا سحران تظاهرا**﴾ مشرکین می‌گفتند: تورات و قرآن هر دو جز سحر چیزی نیستند، پس هر دو سحرند و در تصدیق یکدیگر همیاری و همکاری کرده‌اند. سدی گفته است: یعنی هر دو یکدیگر را تصدیق می‌کنند. ﴿**و قالوا إنا بکل کافرون**﴾ و گفتند: ما به هر دو کتاب کافریم. ابوسعود گفته است: بدین ترتیب آنها به صراحت انکار کردن هر دو کتاب را اقرار می‌کنند. و این هم نشان می‌دهد که آنها بی‌اندازه در انکار و گردنکشی فرو رفته‌اند.[3] ﴿**قل فأتوا بکتاب من عندالله هو أهدی منهما أتبعه**﴾ امری است برای تعجیز و ناتوان کردن. یعنی ای محمد! به آنها بگو: حالا شما که به آن دو کتاب با وجود این‌که متضمن شرایع و احکام و مکارم اخلاقند کافرید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از آن دو بیشتر هدایت‌گر بوده و از آنها

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۱۷.
۲ـ البحر ۷/۱۲۳.
۳ـ ابوسعود ۴/۱۵۶.

بهتر باشد تا من از آن پیروی کنم. ﴿إن کنتم صادقین﴾ اگر راست می‌گویید در این‌که هر دوی آنها سحرند. خردمندان به‌طور یقین می‌دانند که خدا کتابی آسمانی کامل‌تر و فراگیرتر و فصیح‌تر و بزرگ‌تر از کتاب نازل شده بر محمد ﷺ یعنی قرآن را نازل نکرده است. و بعد از قرآن تورات در جایگاه دوم قرار می‌گیرد، همان‌گونه که خداوند متعال درباره‌ی آن گفته است:[۱] ﴿إنا أنزلنا التوراة فیها هدی و نور﴾، و انجیل را به عنوان متمم و مکمل تورات نازل کرده و بعضی مواد که در تورات بر بنی‌اسرائیل حرام بود در انجیل حلال شده است.[۲] ﴿فإن لم یستجیبوا لك فاعلم أنما یتبعون أهواءهم﴾ اگر درخواست تو را نپذیرفتند، بدان که کفرشان سرکشی و پیروی از هوس است نه پیروی از دلیل و برهان. ﴿و من أضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله﴾ و کیست گمراه‌تر از آن‌که بدون راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ ﴿إن الله لایهدی القوم الظالمین﴾ آن‌که منکر و دشمن و ستمکار است، از جانب خدا به حق توفیق نمی‌یابد، و چون در پیروی کردن از هوی و هوس و سربرتافتن و منحرف شدن از راه هدایت فرو رفته است، هرگز رستگار نمی‌شوند. ﴿و لقد وصّلنا لهم القول لعلهم یتذکرون﴾ برای قریش قسمت‌های قرآن را یکی بعد از دیگری و به دنبال هم آوردیم، قسمتی وعده و برخی وعید، و قسمتی داستان و پند و اندرز و قسمتی نصیحت آوردیم تا پند و عبرت بگیرند و مطالب آن را یادآور باشند. ابن‌جوزی گفته است: یعنی قرآن را در بخش‌هایی متفاوت به دنبال هم نازل کردیم و کیفیت عذاب ملت‌های پیشین راگزارش دادیم تاکه شاید پند بگیرند.[۳] ﴿الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون﴾ آنان که قبل از قرآن تورات و انجیل را به آنها دادیم - یعنی مسلمانان اهل کتاب - این قرآن را تصدیق می‌کنند و می‌پذیرند. ابن‌عباس گفته

۱- ابن‌کثیر ۳/۱۷.
۲- زاد المسیر ۶/۲۸۸.
۳- طبری ۲۰/۵۶.

است: یعنی آنان که از اهل کتاب به محمدﷺ ایمان آوردند. ﴿و إذا یتلی علیهم قالوا آمنا به إنه الحق من ربنا﴾ یعنی وقتی قرآن بر آنان خوانده شود می‌گویند: مطالب آن را تصدیق داریم. ﴿إنا کنا من قبله مسلمین﴾ ما قبل از نزول قرآن خدا را یگانه و یکتا می‌دانستیم و به فرمانش گردن می‌نهادیم. ایمان داشتیم که محمدﷺ مبعوث خواهد شد و قرآن بر او نازل می‌شود. خدا فرمود: ﴿أولئك یؤتون أجرهم مرتین﴾ آنان که به صفات پسندیده متصفند پاداش خود را دو برابر می‌گیرند. یک‌بار به خاطر ایمانشان به کتاب خودشان و یک‌بار هم به خاطر ایمان آوردنشان به قرآن. در حدیث آمده است: «سه نفر دو بار پاداش عمل خود را می‌گیرند؛ فردی از اهل کتاب که به پیامبر خود و به من ایمان داشته باشد ...».[1] ﴿بما صبروا﴾ به سبب صبرشان در پیروی از حق، و به سبب این‌که در راه خدا اذیت و آزار فراوان را تحمل کردند. قتاده گفته است: آیه درمورد جمعی از اهل کتاب نازل شده است که بر دین و شریعت حق بودند و تا بعثت حضرت محمدﷺ از آن پیروی نموده و به آن عمل کردند، و بعد از این‌که محمد مبعوث شد به او ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند، لذا خدا در مقابل صبرشان پاداش آنها را دو برابر عطا کرد. گفته‌اند: از آن جمله سلمان فارسی و عبدالله بن سلام می‌باشند.[2] ﴿و یدرءون بالحسنة السیئة﴾ و سخنان زشت و ناپسند از قبیل سب و فحش را با سخنان نیکو و پسندیده و زیبا دفع می‌کنند. ابن‌کثیر گفته است: با بدی به مانندش مقابله نمی‌کنند، بلکه از آن چشم می‌پوشند و آن را می‌بخشند.[3] ﴿و مما رزقناکم ینفقون﴾ و از حلالی که روزی آنها کرده‌ایم، در راه خیر صرف می‌کنند. ﴿و إذا سمعوا اللغو أعرضوا عنه﴾ و وقتی از کفار ناسزا و آزاری دیدند و گفتاری مبتذل شنیدند، به آن توجه نمی‌کنند و آن را به صاحبان

۱ـ اخراج از مسلم.
۲ـ طبری ۲۰/ ۵۶.
۳ـ مختصر ۳/ ۱۸.

آن باز نمی‌گویند. ﴿و قالوا لنا أعمالنا و لکم أعمالکم﴾ و می‌گویند: ما به راه خود و شما به راه خودتان باشید. ﴿سلام علیکم﴾ سلام بر شما! زجاج گفته است: قصد آنان درود فرستادن و سلام کردن نبود، بلکه می‌خواستند بگویند: بین ما و شما جدایی بادا ﴿لانبتغی الجاهلین﴾ ما در طلب بحث و رفاقت و آمیزش با نادانان نیستیم. صاوی گفته است: مشرکان، مؤمنان اهل کتاب را ناسزا گفته و می‌گفتند: خدا مرگتان بدهد! از دین خود روگردان شده و آن را ترک نمودید! اما آنها از نادانان رو برتافته و می‌گفتند: هر کس به راه خود، ما عمل خود داریم و شما عمل خود را. خدا به سبب ایمانشان آنان را مدح کرده و سپس به سبب احسان آنها را مدح نمود، و چون از تجاوزگران چشم‌پوشی کرده‌اند از آنها تمجید به عمل آورده است. آنگاه پیامبر را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: ﴿إنك لاتهدی من أحببت﴾ هر اندازه سعی و تلاش کنی و تمام وسایل معمول را به‌کار بری، نمی‌توانی احدی را راهنمایی کنی. ﴿و لکن الله یهدی من یشاء﴾ و اما خدا با قدرت خود هر کس راکه بخواهد هدایت می‌کند، پس کار خود را به او واگذار کن که او به اهل سعادت و شقاوت آگاه است. ﴿و هو أعلم بالمهتدین﴾ و خدا می‌داند در ذات چه کسی استعداد هدایت به ایمان مکنون است، پس او را هدایت می‌کند. مفسران گفته‌اند: آیه در مورد عموی پیامبرﷺ، «ابوطالب» نازل شده است. زمانی که در مرض موت بود پیامبر، اسلام را بر او عرضه کرد و ابوطالب از قبول آن امتناع ورزید. ابوحیان گفته است: ﴿إنك لاتهدی من أحببت﴾ یعنی تو نمی‌توانی هدایت را در آن خلق کنی. سپس گفته است: در بین این آیه و آیه‌ی ﴿و إنك لتهدی إلی صراط مستقیم﴾ منافاتی نیست؛ چون معنی آیه‌ی اخیر راهنمایی و ارشاد است. مفسران بالاجماع گفته‌اند: در مورد ابوطالب نازل شده است.[1] آنگاه خدا یکی از شبهات مشرکین را یادآور شده و با بیانی روشن آن

۱ـ البحر المحیط ۷/۱۲۶.

را رد کرده و می‌فرماید: ﴿و قالوا إن نتبع الهدى معك نتخطف من أرضنا﴾ قریش گفتند: ای محمد! اگر از تو پیروی کنیم و دین خود را رها نماییم، می‌ترسیم اعراب عموما به جنگ با ما برخیزند و ما را از سرزمین و وطن خود بیرون کنند. مبرد گفته است: «تخطف» به معنی گرفتن و ربودن سریع است. خدا در رد آنان فرمود: ﴿أولم نمكن لهم حرما آمنا﴾ مگر خونشان را محفوظ و محل و مکان آنها را به احترام بیت العتیق حرم امن قرار نداده‌ایم؟ پس چگونه در حالت کفر برای آنان خانه‌ی امن می‌باشد و در حال اسلام خانه‌ی امن نخواهد بود؟ ﴿يجبى إليه ثمرات كل شيء رزقا من لدنا﴾ اگر چه خود در سرزمین غیرقابل کشت قرار دارند اما محصولات هر چیزی -که رزقی از جانب ماست- به سوی آن سرازیر می‌شود. ﴿ولكن أكثرهم لايعلمون﴾ اما اکثر آنان نادان و جاهلند و درباره‌ی آن نمی‌اندیشند و درک نمی‌کنند. ابوحیان گفته است: خدای متعال به وسیله‌ی این بیان روشن، دلیل و بهانه‌ی آنها را بریده است؛ چون آنها به خدا کافرند و بت را پرستش می‌کردند، در حالی که در خانه‌ی أمن خدا به‌سر می‌بردند و دیگران در غیر حرم با هم در جنگ و ستیز بودند، آنها در سرزمینی بدون کشت و زرع سکونت داشتند که تمام نیازمندی‌هایشان اعم از خوراک و غیره برای آنان از این‌سو و آن‌سو می‌آمد، پس اگر ایمان می‌آوردند چگونه از آن برخوردار نمی‌شدند؟![1] ﴿و كم أهلكنا من قرية بطرت معيشتها﴾ بسی از ساکنان یک شهر را که در نعمت‌های فراوان به‌سر می‌بردند و سرمست و ناسپاس شدند، آنها را نابود و ریشه‌کن کردیم و مملکت و دیار آنان را از بیخ برانداختیم. ﴿فتلك مساكنهم لم تسكن من بعدهم إلا قليلا﴾ این است محل سکونت آنها که به سبب ستمکاریشان خالی گشته و بعد از ویران شدن آنها جز مدتی کوتاه احدی در آن سکنی نگزید؛ چون غیر از مسافران و عابران هیچ کس در آنجا سکونت نمی‌گزینند.

۱ـ البحر المحیط ۱۲۶/۷.

آن هم برای یک روز یا کمتر از آن. **﴿و کنا نحن الوارثین﴾** ما وارث و مالک املاک و دیار آنها شدیم. در البحر آمده است: آیه اهل مکه را از دچار شدن به بدفرجامی قومی می‌ترساند که خدا نعمتش را به آنها ارزانی داد و آسایش آنها را فراهم کرد و معیشت آنها را آسان بساخت، اما آنها ناسپاس بودند و در مقابل آن به سرمستی برخاستند و افراط کردند. در نتیجه خدا آنان را نابود کرد و دیار آنها را ویران بساخت.[1] **﴿و ما کان ربك مهلك القری﴾** نابود کردن مردم کافر یک شهر عادت و روش خدا نبوده، **﴿حتی یبعث فی أمها رسولا یتلوا علیهم آیاتنا﴾** تا پیامبری به مرکز و پایتخت آن نگمارد که رسالت خدا را به آنها ابلاغ کند، و بدین‌ترتیب دلیل و بهانه‌ی آنها را ببرد. **﴿و ما کنا مهلکی القری إلا و أهلها ظالمون﴾** ما مردم محلی را نابود نکردیم مگر این‌که مستحق نابودی شدند؛ چرا که بعد از بریدن عذر آنها به وسیله‌ی اعزام پیامبران، باز بر کفر خود مصّر بودند. قرطبی گفته است: خدا اعلام کرده است که آنها را نابود نمی‌کند مگر این‌که به سبب ظلم و ستم خود مستحق نابودی بشوند، بدین‌ترتیب عدالت خود را بیان کرده است؛ زیرا با وجود این‌که ظالمند امّا تا زمانی که بر آنان اتمام حجّت نکند و پیامبرانی را برای آنان نفرستد، آنها را نابود نمی‌کند. و علم خود به احوال آنها را دلیل بر آنان قرار نمی‌دهد.[2] **﴿و ما أوتیتم من شیء فمتاع الحیاة الدنیا و زینتها﴾** ای مردم! مال و خیری که به شما عطا شده، متاعی است ناچیز که در زندگی این دنیا از آن بهره می‌گیرید، و پس از آن منقضی و نابود می‌شود. ابن‌کثیر گفته است: خدا درباره‌ی حقارت دنیا و آراستگی‌های ناچیز و نعمت‌های ناپایدارش خبر می‌دهد، که در مقابل نعمت‌های آماده شده و پایدار از جانب خدا برای بندگان صالح در آخرت، ناچیز و ناپایدار است.[3] **﴿و ما عند الله خیر و أبقی﴾** و اجر و

۱ـ البحر المحیط ۷/۱۲۶.
۲ـ قرطبی ۱۳/۳۰۲.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۲۰.

پاداش و نعمت‌های ابدی و پایدار که از جانب خدا به بندگان مؤمن عطا می‌شود از این نعمت‌های ناپایدار بهتر است. ﴿أفلا تعقلون﴾ آنان را توبیخ کرده است. مگر نمی‌دانید که پایدار از ناپایدار بهتر است؟ امام فخر رازی گفته است: خدا یادآور شده است که منافع دنیوی با مضراتی درمی‌آمیزد، بلکه زیان‌های آن بیشتر است، و منافع آخرت تمام نشدنی است، در حالی که منافع دنیوی پایان‌پذیر و تمام شدنی است. و سهم هر انسان از دنیا به اندازه‌ی یک قطره از دریا می‌باشد. و هر کس منافع آخرت را بر منافع دنیا ترجیح ندهند، در واقع عقل و خردش دچار اختلال شده است.[1] ﴿أفمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقيه﴾ آیا کسی که وعده‌ی قطعی بهشت و نعمت‌های جاودانه‌اش را به او داده‌ایم و او حتماً به آن نایل می‌آید؛ چون وعده‌ی خدا تخلف‌پذیر نیست، ﴿كمن متعناه متاع الحياة الدنيا﴾ مانند کسی است که بهره‌ی ناپایدار و سرشار زحمت و دردسر به او دادیم که حسرت و اندوه فراوانی را به دنبال دارد؟ ﴿ثم هو يوم القيامة من المحضرين﴾ سپس او در آخرت جزو احضارشدگان برای عذاب است. آیا انسان خردمند آن دو را یکسان می‌دانند؟ ابن‌جوزی گفته است: آیه فاصله‌ی فراوان بین دنیا و آخرت را نشان می‌دهد. منظور از ﴿من وعدناه﴾، مؤمنین است و منظور از ﴿من متعناه﴾، کافران است. ﴿و يوم يناديهم فيقول أين شركائي الذين كنتم تزعمون﴾ حال مشرکان را در روزی یادآور باش که خدا در قالب توبیخ به آنها می‌گوید: آن شریکان و خدایان و بت‌ها و همگون‌ها کجا می‌باشند که آنها را به جای من پرستش می‌کردید و گمان داشتید که شما را یاری می‌دهند و برای شما شفاعت می‌کنند؟ ﴿قال الذين حق عليهم القول﴾ رؤسا و بزرگان آنها که به سبب طغیان و گمراهیشان عذاب بر آنان واجب شده است می‌گویند: ﴿ربنا هؤلاء الذين أغوينا﴾ خدایا! آنان که از ما پیروی کردند، ما آنها را گمراه کرده و آنها را از راه تو به در بردیم.

۱- تفسیر کبیر ۲۵/۲٦.

﴿أغويناهم كما غوينا﴾ همان‌طور که خود گمراه شدیم آنها را هم گمراه کردیم، آنها را با زور و اجبار گمراه نکردیم، بلکه به طریق وسوسه و آراستن زشتی‌ها آنها را مانند خود گمراه کردیم. ﴿تبرأنا إليك ما كانوا إيّانا يعبدون﴾ خدایا! از این‌که ما را پرستش کرده‌اند در پیشگاه تو تبرا می‌کنیم و از آنان بیزاری می‌جوییم. آنها ما را پرستش نمی‌کردند، بلکه هوی و هوس را پرستش کردند. ﴿و قيل ادعوا شركاءكم﴾ البته به طریق سرزنش به کفار گفته می‌شود: از خدایان خود که در دنیا آنها را پرستش می‌کردید کمک و یاری بجویید تا شما را یاری دهند و عذاب خدا را از شما دفع کنند. ﴿فدعوهم فلم يستجيبوا لهم﴾ از آنها یاری خواستند، اما جواب ندادند و از آنها سودی عایدشان نشد، و این هم بیانگر خیره‌سری و سبک مغزی آنها بود. ﴿و رأوا العذاب لو أنهم كانوا يهتدون﴾ وقتی که عذاب را ببینند آرزو می‌کنند که ای کاش! هدایت‌یافته بودند. طبری گفته است: آنها وقتی عذاب را مشاهده کنند آرزو می‌کنند که ای کاش! در دنیا هدایت یافته و از حق پیروی کرده بودند.[۱] ﴿و يوم يناديهم فيقول ماذا أجبتم المرسلين﴾ مشرکین را باری دیگر توبیخ می‌کند. یعنی روزی که خدا آنها را فرا خوانده و از آنان می‌پرسد: جواب پیامبران مرا چه دادید؟ آیا آنان را تصدیق کردید یا تکذیب نمودید؟ ﴿فعميت عليهم الأنباء يومئذ فهم لايتساءلون﴾ زبان استدلالشان بند آمده و دلایلی را نمی‌یابند و کارها بر آنان پوشیده شده و چشمشان سیاهی می‌رود. نمی‌دانند چه می‌گویند، متحیر و واله شده و از فرط حیرت و آشفتگی از یکدیگر جواب نمی‌خواهند. ﴿فأما من تاب و آمن و عمل صالحا فعسى أن يكون من المفلحين﴾ اما آن‌که از شرک پشیمان شده و ایمان آورد و به عمل نیکو بپردازد از جمله افرادی خواهد بود که به نعمت‌های بهشت نایل می‌آیند. صاوی گفته است: صیغه‌ی ترجی

۱ـ طبری ۲۰/ ۶۳، این بر اساس آن است که «لو» برای تمنی باشد، همان چیزی که ما آن را اثبات کرده و طبری نیز آن را اختیار کرده است. و زجاج گفته است: جواب «لو» محذوف و تقدیر آن چنین است. ﴿لو كانوا يهتدون لما اتبعوهم و لما رأوا العذاب﴾.

در قرآن معنی تحقق و ثبوت می‌دهد؛ زیرا وعده‌ی باکرامت از جانب پروردگار مهربان است و خدا خلاف وعده نمی‌کند.[1] ﴿و ربك يخلق ما يشاء و يختار﴾ خدا خالق و صاحب تصرف است، هر چه را بخواهد خلق می‌کند و هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد. هیچ کس حق اعتراض از فرمانش را ندارد. مقاتل گفته است: آیه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است، زمانی که گفته بود: ﴿لو لانزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم﴾. ﴿ما كان لهم الخيرة﴾ هیچ یک از بندگان در این زمینه دارای اختیار نیست، بلکه اختیار و اراده فقط از آن خدای یگانه می‌باشد و بس. ﴿سبحان الله و تعالى عما يشركون﴾ خدای جلیل پاک و منزه است و والاتر از آن است که احدی در ملکش دخالتی داشته باشد و در ملک و سلطنتش با او شریک شود. قرطبی گفته است: یعنی خدا هر چه را بخواهد خلق می‌کند و هر کس را که بخواهد برای پیامبری برمی‌گزیند و اختیار تام از آن اوست. در تمام امور حکمت به خرج می‌دهد و هیچ یک از بندگان بر او اختیار ندارد.[2] ﴿و ربك يعلم ماتكنّ صدورهم و ما يعلنون﴾ خدا از دشمنی و کفری که آنان با پیامبر و مؤمنان در درون خود مکنون می‌دارند آگاه است و از طعنه‌هایی که به پیامبرﷺ می‌زنند باخبر است که می‌گویند: خدا جز بر یتیم ابوطالب وحی نازل نکرده است! ﴿وهو الله لا إله إلا هو﴾ همو شایسته‌ی پرستش است و جز او هیچ کس استحقاق آن را ندارد. ﴿له الحمد فى الأولى و الآخرة و له الحكم﴾ سپاس و ستایش در دنیا و آخرت فقط او را سزد و دستور و فرمان اوراست و در بین بندگان قضاوت می‌کند. ﴿وإليه ترجعون﴾ و مرجع تمام خلایق در روز رستاخیز به سوی اوست که در آن روز هرکس را مطابق عملش مجازات می‌کند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿بصائر للناس﴾ متضمن تشبیه بلیغ است. یعنی تورات را که انگار برای قلوب نور است به او عطا کردیم. ادات و وجه‌شبه حذف شده و به صورت تشبیه

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/۲۲۳.

۲ـ قرطبی ۱۳/۳۰۵ با کمی اختصار.

بلیغ درآمده است. در حاشیه‌ی بیضاوی آمده است که تورات به مثابه‌ی انواری است که دل‌ها را منور می‌کند که اگر قلوب از این انوار خالی بود به کوری بصیرت می‌انجامید و حق و باطل از هم جدا نمی‌شد.[1]

۲ـ **﴿أنشأنا قرونا﴾** شامل مجاز عقلی است و منظور ملت‌هاست؛ چون در آن زمان‌ها سر از عدم بیرون آوردند، به «قرون» نسبت داده شده‌اند.

۳ـ **﴿تصیبهم مصیبة﴾** شامل جناس اشتقاق است.

۴ـ **﴿بماقدمت أیدیهم﴾** متضمن مجاز مرسل است. از باب اطلاق کل و اراده‌ی جزء است. و چون انسان بیشتر اعمالش را با دست انجام می‌دهد، اعمال را به «ید» نسبت داده است.

۵ـ **﴿و لولا أن تصیبهم مصیبة﴾** سبب دلالتِ سیاق، جواب حذف شده است. از بابِ ایجاز به حذف است.

٦ـ **﴿لولا أوتی مثل ما أوتی موسی﴾** شامل تحضیض است. یعنی «هلاّ أوتی».

۷ـ **﴿قل فأتوا بکتاب﴾** متضمن تعجیز است. امر از معنی حقیقی خود خارج شده است.

۸ـ در **﴿إنك لاتهدی من ... و لکن الله یهدی﴾** طباق سلب مقرر است. و **﴿حرما آمنا﴾** مجاز عقلی است. «أمن» به «حرم» نسبت داده شده است، در صورتی که منظور «اهل حرم» است.

۹ـ **﴿أغویناهم کما غوینا﴾** متضمن تشبیه مرسل است.

۱۰ـ در آیه‌ی **﴿أین شرکائی الذین کنتم تزعمون﴾**، از اسلوب تمسخر و تحقیر استفاده شده است.

۱۱ـ **﴿فعمیت علیهم الأنباء﴾** متضمن استعاره‌ی مصرحه‌ی تبعیه است. شهاب می‌گوید: «عَمٰی» برای «هدایت نیافتن» استعاره شده است. پس آنها از اخبار و اوضاع سر

۱ـ شیخ‌زاده ۳/۵۱۵.

درنمی‌آوردند. سپس برای ایجاد مبالغه قضیه را معکوس نموده و می‌گوید: «أنباء» به آنها راه نمی‌یابد. این عبارت در اصل چنین است: «فعمّوا عن الأنباء» و معنی خفا و پنهان‌کاری در آن قرار داده شده است. پس در واقع سه نوع از فنون بلاغت را دربردارد: استعاره، قلب، و تضمین.[1]

۱۲- در ﴿تکن ... و یعلنون﴾ و ﴿الأولی ... و الآخرة﴾ طباق مقرر است.

یادآوری: این‌که گفته‌اند «ابوطالب» از دنیا رفت و ایمان نیاورد، همان است که کتاب و سنت نیز بر آن دلالت دارند. اما بعضی از شیوخ متصوفه گفته‌اند که قبل از مرگ مسلمان شده است. و این خبر با نصوص مخالف است. شاید این مطلب را از بعضی از اشعار ابوطالب دریافته‌اند که می‌گوید:

و لقد علمت بأنّ دین محمد ... من خیر أدیان البریة دیناً
و الله لن یصلوا إلیك بجمعهم ... حتی أوسدّ فی التراب دفینا

«به حقیقت دریافتم که دین محمد از تمام ادیان بهتر است. به خدا قسم تا روزی که در خاک دفن می‌شوم آنان دستشان به تو نمی‌رسد».

می‌گویم: او از ورود به اسلام امتناع نمود، پس این سخنان چه معنی دارد؟

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلَّيْلَ سَرْمَداً إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلنَّهَارَ سَرْمَداً إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۷۲) وَ مِن رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَ

۱ـ کشاف ۳/ ۳۲۰.

ٱلنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۳﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۷۴﴾ وَ نَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ ٱلْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۷۵﴾ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ ٱلْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي ٱلْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَاتَفْرَحْ إِنَّ ٱللَّهَ لَايُحِبُّ ٱلْفَرِحِينَ ﴿۷۶﴾ وَ ٱبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا وَ أَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ ٱلْفَسَادَ فِي ٱلْأَرْضِ إِنَّ ٱللَّهَ لَايُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿۷۷﴾ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ ٱلْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿۷۸﴾ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا يَالَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿۷۹﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ٱلصَّابِرُونَ ﴿۸۰﴾ فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ ٱلْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ ٱلْمُنتَصِرِينَ ﴿۸۱﴾ وَ أَصْبَحَ ٱلَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَايُفْلِحُ ٱلْكَافِرُونَ ﴿۸۲﴾ تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَايُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَ ٱلْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى ٱلَّذِينَ عَمِلُوا ٱلسَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۴﴾ إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُل رَبِّي أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۸۵﴾ وَ مَا كُنتَ تَرْجُوا أَن يُلْقَىٰ إِلَيْكَ ٱلْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِن رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْكَافِرِينَ ﴿۸۶﴾ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ ٱللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَ ٱدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿۸۷﴾ وَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهاً آخَرَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ ٱلْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۸﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال یادآور شد که خالق و مختار فقط او می‌باشد و بعد از این‌که ابلهی مشرکین را در پرستش غیر خدا خاطر نشان ساخت، به دنبال آن بعضی از دلایل و براهین دال بر عظمت و تسلط خود را یادآور شد و بدین‌وسیله وجوب شکر نعمت را بر بندگان یادآوری کرده است. بعد از آن داستان «قارون» یعنی داستان گردنکشی و غرور ناشی از مال و ثروت را آورده و سرانجام شوم آن را بیان کرده است؛ یعنی این‌که قارون و تمام گنج و خزانه‌اش با هم در زمین فرو رفتند. که سرانجام تکبر و خود بزرگ‌بینی و غرور و گردنکشی چنین است.

معنی لغات: ﴿**سرمدا**﴾ دائمی و غیر منقطع. ﴿**مفاتحه**﴾ جمع مفتح به معنی کلید و گشاینده‌ی هر گرهی می‌باشد. و جمع مفتاح، مفاتیح است. ﴿**تنوء**﴾ سنگینی می‌کند. ﴿**العصبة**﴾ یعنی جمعی زیاد، و عصابه نیز چنین است. خدا فرموده: ﴿**و نحن عصبة**﴾. جماعت از این رو به «عصبة» موسوم گشته است که پشت یکدیگر را می‌گیرند. ﴿**و یکأن**﴾ جوهری گفته است: «وی» کلمه‌ی تعجب است و گاهی بر «کأن» داخل شده و این‌گونه خوانده می‌شود: «و یکأن». ﴿**ظهیرا**﴾ معین و یاور.

تفسیر: ﴿**قل أرأیتم إن جعل الله علیکم اللیل سرمدا إلی یوم القیامة**﴾ ای محمد! به کفار منکر مکه بگو: اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاوید بدارد، ﴿**من إله غیر الله یأتیکم بضیاء**﴾ به من بگویید: غیر از الله کدامین معبود می‌تواند برای شما روشنایی فراهم کند که در زندگی از آن بهره بگیرید؟ ﴿**أفلا تسمعون**﴾ آیا گوش شنوا و درک و پذیرش ندارید که به وسیله‌ی آن بر یگانگی خدا استدلال کنید؟ ﴿**قل أرأیتم إن جعل الله علیکم النهار سرمدا إلی یوم القیامة**﴾ به من بگویید: اگر خدا روز را تا قیام قیامت بر شما جاوید بدارد. ﴿**من إله غیر الله یأتیکم بلیل تسکنون فیه**﴾ غیر از الله کدامین خدا می‌تواند برای شما شبی را فراهم کند که در خلال آن از جنب و جوش و زحمت روزانه بریده و به استراحت بپردازید و آسوده شوید؟ ﴿**أفلا تبصرون**﴾ آیا درک نمی‌کنید، و نمی‌بینید که

بر خطا و گمراهی قرار دارید؟ سپس رحمت خود را بر بندگان یادآور شده و می‌فرماید: **﴿و من رحمته جعل لکم اللیل و النهار﴾** از آثار و نشانه‌های قدرت و رحمتش این‌که برای شما شب و روز را قرار داده که به صورت منظم پشت سر هم می‌آیند. **﴿لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله﴾** تا در شب از خستگی و غم زندگی و گرفتاری‌ها آسوده شوید. و در روز به دنبال کسب روزی و کار و معاش بروید. **﴿و لعلکم تشکرون﴾** تا در مقابل نعمت‌های بی‌شمار و ارزشمند، خدا را سپاسگزار باشید، که از جمله‌ی آنها قرار دادن شب و روز است. امام فخر گفته است: خدا به وسیله‌ی این آیه یادآور شده است که شب و روز دو نعمتند و به دنبال هم می‌آیند؛ زیرا انسان در دنیا ناچار است برای به دست آوردن مایحتاج زندگی خود در روز به تلاش و زحمت بپردازد و این امر بدون نور و روشناییِ روز و بدون استراحت و آرامش در شب میسر نیست، پس هر دو لازمند. اما در بهشت تلاش و خستگی نیست و احتیاجی به وجود تاریکی شب نیست از این‌رو نور و لذت برای آنان همواره موجود است.(۱) **﴿و یوم ینادیهم فیقول أین شرکائی الذین کنتم تزعمون﴾** ابن‌کثیر گفته است: برای بار دوم توبیخ و سرزنش آنان را که خدای دیگر را با الله پرستش کرده‌اند متذکر می‌شود. پروردگار در ملأ عام به آنها می‌گوید: انبازهایی که در دنیا می‌پنداشتید کجا هستند؟(۲) **﴿و نزعنا من کل أمة شهیدا﴾** از هر ملتی از میان خودشان شاهدی می‌آوریم که بر اعمال آنها گواه باشد، و آن پیامبر آنان است. **﴿فقلنا هاتوا برهانکم﴾** و می‌گوییم: دلیل کفر خود را ارائه دهید، بدین ترتیب راه بهانه‌ی آنها را بسته و آنان را توبیخ کرده و عجز و ناتوانی آنان را نشان داده است. **﴿فعلموا أن الحق لله﴾** آنگاه درمی‌یابند که حق با خدا و پیامبران است و جز او معبودی نیست. **﴿و ضل عنهم ما کانوا یفترون﴾** بسان پنهان شدن چیزی گم شده، شرکا و همگون‌هایی را که گمان

۱ـ تفسیر کبیر ۱۱/۲۵.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۲/۳.

می‌بردند، از آنها ناپدید و گم می‌شوند. بعد از آن قصه‌ی «قارون» را بازگفته و غـرور و گردنکشی او را یادآور شده و می‌فرماید: **﴿إن قارون كان من قوم موسى﴾** قارون از قوم و عشیرت موسی بود. ابن‌عباس گفته است: قارون پسر عموی موسی بود. **﴿فبغى عليهم﴾** بر قوم خود تکبر و گردنکشی و ستم روا داشت. به غرور گنج و مالی که خدا به او عطا کرده بود، بر قوم خود تفوق و برتری جست. طبری گفته است: در تکبر و ستم بر آنان از حد تجاوز کرد.[1] **﴿و آتيناه من الكنوز ما إن مفاتحه لتنوأ بالعصبة أولى القوة﴾** اموال و گنج‌های بی‌شماری را به او عطا کردیم که کلیدهای آنها بـر گـروه نـیرومندی سنگینی می‌کرد تا چه رسد به حمل خود گنج و خزانه و اموال او. آیه فراوانـی مـال و ثـروت و ثروتمندی قارون را نشان می‌دهد. **﴿إذ قال له قومه لاتفرح﴾** وقتی قومش به او گـفتند: سرمست و زیاده‌رو مباش. **﴿إن الله لايحب الفرحين﴾** کـه خـدا ولخـرجـانِ نـاسپاس و سرمستانی را که شکر نعمت خدا را به جا نمی‌آورند و به خاطر مال و ثروت خـود بـر بندگان خدا فخر فروشی می‌کنند، دوست ندارد. **﴿و ابتغ فيما آتاك الله الدار الآخرة﴾** از مالی که خدا به تو عطا کرده است، رضایت او را بجوی و احسان و صدقه و انفاق در راه خدا را پیشه کن. **﴿و لاتنس نصيبك من الدنيا﴾** و سهم خود را از دنـیا ضـایع مکـن، از حلال استفاده کن و در پی آن باش.[2] **﴿و أحسن كما أحسن الله إليك﴾** حسن گفته است: یعنی همان‌طور که خدا به تو نیکی کرده است تو هم به بندگان خدا نیکی کن. **﴿و لاتبغ الفساد في الأرض﴾** به وسیله‌ی این ثروت بر مردم گردنکشی و دست درازی مکن، و با نافرمانی در زمین فساد راه مینداز. **﴿إن الله لايحب المفسدين﴾** خدا تبهکار و نافرمان و مفسد در سرزمین را دوست ندارد. **﴿قال إنما أوتيته على علم عندي﴾** بعد از این‌که قومش

۱ـ طبری ۲۰/ ٦٨.

۲ـ عده‌ای می‌گویند: یعنی عمر خود را با ترک نمودن اعمال نیکو ضایع مکن. از ابن‌عباس و مجاهد چنین نقل شده است. اما گفته‌ی قتاده و حسن روشن‌تر است و ابن‌کثیر آن را پذیرفته است.

او را اندرز دادند، با تکبر و غرور در رد اندرز آنها گفت: این مال از این جهت به من عطا شده است که راه و رسم کسب و کار را می‌دانم، و اگر خدا راضی نبود و فضل و استحقاق مرا نمی‌دانست این مال را به من عطا نمی‌کرد. اما خدا در رد او گفت: ﴿أولم یعلم أن الله قد أهلك من قبله من القرون من هو أشد منه قوة و أکثر جمعا﴾ مگر این مغرور ابله نمی‌داند که خداوند از بین ملت‌های پیشین افرادی را نابود کرده است که از لحاظ بدنی و کثرت مال بسی از او نیرومندتر بودند؟ بیضاوی گفته است: آیه معنی شگفتی و توبیخ را می‌رساند؛ زیرا با وجود این‌که در تورات خوانده وآن را از مورخین نیز شنیده است، باز به نیرو و ثروت خود مغرور شده است.[1] ﴿ولا یسأل عن ذنوبهم المجرمون﴾ نیازی نیست خدا از چگونگی و میزان گناه تبهکاران بپرسد؛ چون خدا به همه چیز آگاه است. و نابودی آنان بر سؤال از آنها متوقف نیست و هر وقت زمان عذابشان فرا رسد، آنها را نابود می‌کند. سپس خدا اشاره کرده است که قارون به نصیحت و اندرز قومش اهمیت نداد و به تکبر و ستم خود ادامه داد. خدا می‌فرماید: ﴿فخرج علی قومه فی زینته﴾ با چشمگیرترین و کامل‌ترین زیورآلاتی که داشت به میان قوم خود آمد. مفسران گفته‌اند: در یکی از روزها با زینت و زیوری بس چشمگیر بیرون آمد و جمعی کثیر او را همراهی می‌کردند که همگی سوار بودند و لباس‌هایی از طلا و حریر برتن داشتند و زین برگ آنها زرکوب شده بود. در کنارش کنیزان و غلامان در کاروانی عظیم حرکت می‌کردند. ﴿قال الذین یریدون الحیاة الدنیا یالیت لنا مثل ما أوتی قارون﴾ وقتی افراد سست ایمان، که با مشاهده‌ی زرق و برق و زیور دنیا فریب می‌خورند، او را دیدند، گفتند: ای کاش! ما هم چنین ثروت و مکنتی داشتیم. ﴿إنه لذوحظ عظیم﴾ همانا قارون از نعمت‌های دنیوی نصیبی فراوان دارد. ﴿و قال الذین أوتوا العلم﴾ اهل خرد و دانش، و ثابت قدمان

۱ـ بیضاوی ۲/ ۹۵.

می‌گفتند: ﴿و یلکم ثواب الله خیر لمن آمن و عمل صالحا﴾ زبان خود را گاز بگیرید و پشیمان بشوید، از گفتن چنین سخنانی دست بردارید؛ چون پاداش بندگان مؤمن و صالح نزد خدا از آنچه می‌بینید و قارون دارد و شما آرزویش را می‌کنید بسی بهتر است. زمخشری گفته است: ﴿ویلك﴾ در اصل دعای نابودی است. سپس در منع و بازداشتن و تحریک بر ترک امور غیرمطلوب به‌کار رفته است.[1] ﴿ولا یلقّاها إلا الصابرون﴾ این مقام و منزلت جز به شکیبایان و صابران بر فرمان خدا، عطا نمی‌شود. خداوند متعال سرنوشت شوم قارون را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿فخسفنا به و بداره الأرض﴾ در کیفر گردنکشی و سرمستیش، او و گنج و خزانه‌اش را در زمین فرو بردیم. ﴿فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله﴾ قارون هیچ احدی را به عنوان یار و یاور نیافت که عذاب خدا را از او دفع کند. ﴿و ما کان من المنتصرین﴾ و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند، بلکه نابود شد. ﴿و أصبح الذین تمنوا مکانه بالأمس﴾ و آنان که تا همین دیروز آرزوی داشتن مقام و ثروت او را می‌کردند، بعد از این‌که فرو رفتن او را در زمین مشاهده نمودند، ﴿یقولون و یکأن الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر﴾ پشیمان گشته و از آرزوی خود متأسف شده و می‌گویند: از کار و تقدیر خدا درشگفت باشید که خدا چگونه برای هر یک از بندگان که بخواهد به مقتضای خواست و حکمتش ـ نه به عنوان نرمش و نه به عنوان آسان گرفتن بر او ـ روزی فراوانی را عطا می‌کند و از هر که بخواهد، آن را از وی می‌گیرد. زمخشری گفته است: ﴿و یکأن﴾ مرکب از دو کلمه‌ی «وی» و «کأن» آمده و برای یادآوری و تذکر اشتباه و خطا و ابراز پشیمانی به‌کار می‌رود؛ یعنی آن گروه از این‌که آرزوی مقام و منزلت قارون را کرده بودند، به خطای خود پی بردند و پشیمان شده[2] و

۱ـ کشاف ۳/۳۴۱.

۲ـ کشاف ۳/۳۴۲. آنچه که زمخشری ابراز داشته است نظر خلیل و سیبویه و جمهور نیز است. در جلالین گفته است: «وی» اسم فعل است به معنی و «أعجب أنا» است و کاف به معنی لام است، پس معنی آن چنین است: «آیا عجیب است

گفتند: ﴿لولا أن منّ الله علینا﴾ اگر لطف خدا شامل حال ما نمی‌شد و ما را به ایمان هدایت نمی‌کرد و فضل و رحمت خود را در مورد ما مقرر نداشته و خواسته‌هایمان را برآورده نکرده بود، ﴿لخسف بنا﴾ سرنوشت و عاقبت ما هم مانند سرنوشت و عاقبت قارون می‌شد، و زمین ما را مانند او فرو می‌بلعید. ﴿و یکأنه لایفلح الکافرون﴾ شگفتی عمل خدا را بنگر که کافر نه در دنیا نیکبخت می‌شود و نه در آخرت. در اینجا داستان «قارون» به آخر می‌رسد، داستان گردنکشی و فخرفروشی به مال و ثروت. قبلاً نیز داستان مغرور شدن به پست و مقام را در ضمن قصه‌ی فرعون و موسی ذکر نمود. به دنبال آن می‌فرماید: ﴿تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لایریدون علوا فی الأرض و لافسادا﴾ اشاره برای تفخیم و تعظیم است. یعنی آن منزل و مقر بلند پایه که خبرش را شنیده‌ای و توصیف آن به تو رسیده است، عبارت است از: منزلگاه پرنعمت و جاودان، و نعمت‌هایی در آن مقرر است که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده، و نه به خاطر کسی خطور کرده است. آن را برای پرهیزگارانی قرار می‌دهیم که در این دنیا قصد گردنکشی و دشمنی و ستم ندارند. ﴿و العاقبة للمتقین﴾ و سرانجام ستوده از آن افرادی است که از خدا می‌ترسند، و در کارهایشان او را در نظر دارند، و رضایتش را می‌جویند و از کیفرش بیمناک و هراسانند. ﴿من جاء بالحسنة فله خیر منها﴾ آنکه در روز رستاخیز یک نیکی را ارائه بدهد، خدا چند برابر آن او را پاداش می‌دهد. ﴿و من جاء بالسیئة فلا یجزی الذین عملوا السیئات إلا ما کانوا یعملون﴾ در روز رستاخیز آنکه بدکار است، جز به مانند گناهش کیفر و عذاب نمی‌بیند. این هم از لطف و کرم خداوند بر بندگانش است که عمل نیک را چند برابر پاداش می‌دهد اما کیفر گناهان را چند برابر نمی‌کند. ﴿إن الذی فرض علیك القرآن﴾

خدا روزی را به وفور می‌دهد»؟ و طبری از قتاده نقل کرده است: «و یکأن» به معنی «ألم تر أنّ» می‌باشد و یک کلمه است نه مرکب، نظر طبری نیز چنین است.

ای محمد! هر آن‌که قرآن را بر تو نازل کرده و عمل کردن به آن را بر تو فرض کرده است، ﴿لرادك إلى معاد﴾ تو را به مکه باز می‌آورد، همان‌طور که تو را از آن بیرون آورد. بدین‌وسیله خدا وعده‌ی فتح مکه را به او داده و به او وعده می‌دهد که بعد از مهاجرت از مکه به آنجا بازمی‌گردد. ابن‌عباس گفته است: یعنی تو را به مکه بازمی‌گرداند. و ضحاک گفته است: بعد از این‌که پیامبر ﷺ از مکه مهاجرت کرد و به «جحفه» رسید، به مکه اشتیاق پیدا کرد. آنگاه خدا این آیه را نازل کرد.[1] ﴿قل ربي أعلم من جاء بالهدى و من هو في ضلال مبين﴾ به مشرکان بگو: پروردگارم بهتر می‌داند چه کسی راه هدایت را پیش گرفته و چه کسی گمراه است. خدای عزوجل نیک و بد را خوب می‌شناسد و هرکس را بر مبنای عملش مجازات می‌کند یا پاداش می‌دهد. این آیه در جواب گفته‌ی کفار مکه آمده است که می‌گفتند: ای محمد! تو آشکارا گمراهی. ﴿و ما كنت ترجوا أن يلقى إليك الكتاب إلا رحمة من ربك﴾ تو انتظار نایل آمدن به نبوت را نداشتی و انتظار نداشتی کتاب بر تو نازل شود، اما خدا بدین‌وسیله مهر خود را به تو نشان داده و با فرستادن تو به سوی آنان لطف و کرم خود را به بندگان ابراز داشته است. فراء گفته است: این استثنا منقطع است، یعنی خدا مهر خود را به تو نشان داده است که کتاب را بر تو نازل کرده است. ﴿فلا تكونن ظهيرا للكافرين﴾ پس در دین یاور کافران مشو و در گمراهی، آنان را کمک مکن. با آنها مدارا و سازش مکن بلکه آنها را طرد کن و با آنان از در مخالفت درآی. مفسران گفته‌اند: مشرکان پیامبر را به دین پدران خود می‌خواندند، اما خدا به او امر کرد که از آنها دوری گزیند و حق را ابلاغ کند. در این‌گونه جاها خطاب برای پیامبر ﷺ است و منظور امتش می‌باشد، تا پشت کافران را نگیرند و با آنان موافق و همراه نشوند. ﴿و لايصدنك عن آيات الله بعد إذ أنزلت إليك﴾ به آن مشرکین توجه مکن، و زیر بار

۱ـ تفسیر ابن‌جوزی ۶/ ۲۴۹.

سخنان آنها نرو تا شما را از پیروی از آیات درخشانی که از جانب خدا بر تو نازل شده‌اند باز دارند. ﴿و ادع إلی ربك﴾ مردم را به یگانگی و عبادت خدا بخوان. ﴿و لاتكونن من المشركين﴾ و با سازش و هماهنگی با هوی و هوس کفار به جرگه‌ی مشرکین درنیا؛ زیرا هر کس به طریقه و روش آنها راضی باشد، از زمره‌ی آنان به حساب می‌آید. ﴿و لاتدع مع الله إلها آخر﴾ جز الله کسی را پرستش مکن. ﴿لا إله إلا هو﴾ جزا و معبودی به حق موجود نیست. بیضاوی گفته است: این آیه و ماقبلش برای قطع امید کافران از همیاری پیامبر با آنان نازل شده است.[1] ﴿كل شيء هالك إلا وجهه﴾ همه چیز نابود می‌شود، ولی ذات مقدس «الله» باقی می‌ماند. از کلمه‌ی «وجه» ذات خدا مقصود است. ابن‌کثیر گفته است: بدین‌ترتیب خبر می‌دهد که خدا همیشه باقی و زنده و پابرجا می‌باشد. خلایق عموماً مرگ را می‌چشند جز او. با (وجه) از ذات تعبیر کرده است، همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿كل من عليها فان * و يبق وجه ربك ذوالجلال و الإكرام﴾. ﴿له الحكم و إليه ترجعون﴾ فرمان و حکم از آن او می‌باشد و عموم خلایق در روز قیامت نزد او برمی‌گردند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿من إله غير الله يأتيكم بضياء﴾ و ﴿يأتيكم بليل﴾ متضمن سرزنش و توبیخ است.

۲- ﴿و من رحمته جعل لكم الليل و النهار﴾ لیل و نهار را با هم آورده و سپس می‌گوید: ﴿لتسكنوا فيه و لتبتغوا من فضله﴾ متضمن لف و نشر مرتب است.

۳- ﴿لاتفرح ... الفرحين﴾ و ﴿الفساد ... و المفسدين﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۴- ﴿إنه لذوحظ عظيم﴾ به «إن» و «لام» مؤکد کرده؛ زیرا شنونده متردّد است.

۵- ﴿تمنوا مكانه بالأمس﴾ متضمن کنایه می‌باشد. زمان گذشته‌ی نزدیک را به «امس»

۱- بیضاوی ۲/۹۶.

بیان کرده است.

٦ـ ﴿یبسط الرزق ... و یقدر﴾ متضمن طباق است.

٧ـ در آیه‌ی ﴿من جاء بالحسنة فله خیر منها﴾ و ﴿و من جاء بالسیئة فلا یجزی ...﴾ مقابله وجود دارد.

٨ـ ﴿إلا وجهه﴾ مراد از ذکر «جزء»، اراده‌ی «کل» است، پس متضمن مجاز مرسل است.

لطیفه: بعضی از دانشمندان گفته‌اند: هر کس قناعت او را سیر نکند، گنج قارون هم او را سیر نخواهد کرد. در این مورد سروده‌اند:

هی القناعة لاتبغی بها بدلا — فیها النعیم و فیها راحة البدن

أنظر لمن ملك الدنیا بأجمعها — هل راح منها بغیر القطن و الکفن

«قناعت پیشه کن و عوضی برایش مجوی، در آن نعمت و در آن آسایش بدن است. بنگر آن کسی که دنیا را هم داشت آیا بیش از پنبه و کفن چیزی برد؟»

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی عنکبوت در مکه نازل شده است و موضوع آن اصول عقیده، یعنی توحید و نبوت و معاد است. محور سوره، ایمان و «سنت ابتلا و آزمایش» در این زندگی است؛ چون مسلمانان در مکه در اوج محنت و سختی قرار داشتند، از این جهت موضوع «آزمایش و فتنه» در این سوره به صورت طولانی و مفصل آمده است، به ویژه در موقع بازگویی داستان پیامبران.

* سوره با این سرآغاز صریح و روشن شروع شده است: ﴿**الٓمٓ * أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا و هم لايفتنون**﴾؟ و سپس سوره در مورد افرادی سخن به میان می‌آورد که گمان می‌کنند ایمان عبارت است از کلمه‌ای که به زبان گفته می‌شود، و چنانچه با دردسر و محنت مواجه شوند، به گمراهی و ضلال قبلی برمی‌گردند و به خاطر رهایی از عذاب دنیا از اسلام برمی‌گردند و گمان می‌کنند که عذاب آخرت از عذاب دنیا آسان‌تر است: ﴿**و من الناس من يقول آمنا بالله فإذا أوذى فى الله جعل فتنة الناس كعذاب الله ...**﴾.

* و سوره به بحث پیرامون «محنت و آزار و آزمایش پیامبران» ادامه می‌دهد و سختی‌ها و هول و هراس‌هایی را که آن بزرگواران در راه تبلیغ رسالت متحمل شدند یادآور می‌شود. با قصه‌ی نوح شروع کرده و بعد از آن داستان ابراهیم و لوط و سپس داستان شعیب را آورده است. و درباره‌ی بعضی از ملت‌های گردنکش و ستمگر مانند قوم عاد و ثمود و قارون و هامان و دیگران داد سخن داده است و نابودی و تباهی را یادآور می‌شود

که با آن گرفتار و ریشه‌کن شدند: ﴿فكلاً أخذنا بذنبه فمنهم من أرسلنا عليه حاصبا﴾.

* در قصه‌های پیامبران درس‌های آموزنده‌ای از آزمایش و امتحان نهفته است، درس‌هایی که در تلاش مستمر و شبانه‌روزی و ناچیزی محصول تبلور پیدا می‌کند؛ مثلاً نوح‌ﷺ مدت نه‌صد و پنجاه سال قوم خود را به سوی خدا خواند، در حالی که جز تعدادی قلیل ایمان نیاوردند: ﴿و لقد أرسلنا نوحا إلى قومه فلبث فيهم ألف سنة إلا خمسين عاما فأخذهم الطوفان و هم ظالمون﴾ و اینک پدر پیامبران، «ابراهیم خلیل» تلاش می‌کند هر طور که شده قوم خود را هدایت نماید. و با دلیل و برهان با آنها به مجادله می‌پردازد، اما جز خودبزرگ‌بینی و گردنکشی قومش نتیجه‌ای عاید او نمی‌شود: ﴿قالوا اقتلوه أو حرقوه فأنجاه الله من النار ...﴾.

* در قصه‌ی لوط با این نکته برمی‌خوریم که ابراز داشتن و گفتن پلشتی - بدون شرم و حیا - افتخار به نظر می‌آید: ﴿و لوط إذ قال لقومه إنكم لتأتون الفاحشة ماسبقكم بها من أحد من العالمين﴾.

* بعد از ذکر سریع محنت پیامبران، سوره‌ی شریفه صدق و درستی رسالت حضرت محمدﷺ را بیان می‌کند. محمدﷺ مردی بی‌سواد بود، خواندن و نوشتن را نمی‌دانست، چنین کتاب معجزه‌گری را آورده است و این امر بزرگترین دلیل است بر این که این کتاب گفته‌ی پروردگار عالمیان است: ﴿و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب و لاتخطه بيمينك إذاً لارتاب المبطلون﴾.

* سوره بحث را به ارائه‌ی دلیل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خدا که در این عالم پهناور پراکنده‌اند انتقال داده است، سپس با بیان پاداش افرادی که در مقابل سختی‌ها و شداید شکیبایی نشان داده و به انواع جهاد جانی و مالی می‌پردازند و در امتحان و آزمایش ایستادگی نشان داده‌اند، سوره خاتمه می‌یابد: ﴿و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا و إن الله لمع المحسنين﴾.

نامگذاری سوره: سوره به نام «سوره‌ی عنکبوت» موسوم است؛ چون خدا در آن بت‌های تراشیده شده و خدایان مزعوم را به عنکبوت تشبیه کرده است: ﴿**مثل الذین اتخذوا من دون الله أولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا ...**﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ﴿١﴾ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾ وَ لَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾ أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾ مَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ ٱللهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللهِ لَآتٍ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٥﴾ وَ مَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ ٱللهَ لَغَنِيٌّ عَنِ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٦﴾ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ ٱلَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾ وَ وَصَّيْنَا ٱلْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً وَ إِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي ٱلصَّالِحِينَ ﴿٩﴾ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي ٱللهِ جَعَلَ فِتْنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللهِ وَ لَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِن رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَ لَيْسَ ٱللهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ ٱلْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾ وَ لَيَعْلَمَنَّ ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾ وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾ فَأَنجَيْنَاهُ وَ أَصْحَابَ ٱلسَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾ وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ٱعْبُدُوا ٱللهَ وَ ٱتَّقُوهُ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ

مِن دُونِ اللهِ أَوْثَاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ لَايَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِندَ اللهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَ إِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَ مَا لَكُم مِن دُونِ اللهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ وَ لِقَائِهِ أُولٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَحْمَتِي وَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾ فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾ وَ قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِن دُونِ اللهِ أَوْثَاناً مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضاً وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِن نَّاصِرِينَ ﴿٢٥﴾ فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**فتنة**﴾ یعنی آزمایش و امتحان. ﴿**أثقالهم**﴾ جمع ثقل به معنی بار سنگینی است که انسان سنگینی آن را حس می‌کند. در اینجا منظور گناهان است. ﴿**لبث**﴾ ماند و توقف کرد. ﴿**إفكا**﴾ دروغ و ناروا. ﴿**تقلبون**﴾ برمی‌گردید.

سبب نزول: سعدبن ابی‌وقاص گفته است: «من نسبت به مادرم نیکو رفتار بودم و رضایت او را می‌خواستم. وقتی مسلمان شدم گفت: این دین که آن را اختیار کرده‌ای چیست؟ یا دینت را رها می‌کنی، یا من از خوردن و آشامیدن امتناع می‌ورزم تا بمیرم، آنگاه ننگ آن بر پیشانیت نقش می‌بندد و می‌گویند: تو قاتل مادر خود شده‌ای. گفتم:

مادر جان! من هرگز دینم را رها نمی‌کنم. سعد می‌گوید: مادر یک شبانه‌روز لب به غذا و آب نزد. خیلی لاغر و ضعیف شده بود. باز یک شبانه‌روز دیگر لب به غذا و آب نزد. وقتی چنین وضعی را مشاهده کردم گفتم: مادر جان! به خدا قسم! اگر یک‌صد جان داشته باشی و آنها را یکی بعد از دیگری بدهی که من دینم را ترک نمایم، هرگز دینم را رها نمی‌کنم. می‌خواهی غذا بخور، نمی‌خواهی مخور. وقتی چنین دید، خوردن را از سرگرفت. آنگاه از جانب خدا این آیه نازل شد: ﴿و وصینا الإنسان بوالدیه حسنا و إن جاهداك علی أن تشرك بي ما لیس لك به علم فلا تطعهما...﴾.[1]

تفسیر آیات: ﴿الٓمٓ﴾ حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن است.[2] ﴿أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا و هم لایفتنون﴾ همزه برای استفهام انکاری است. یعنی آیا مردم گمان برده‌اند که تا گفتند «ایمان آوردیم» بدون آزمایش رها می‌شوند؟ البته که نه، و آن‌طور که گمان برده‌اند نیست، بلکه باید امتحان شوند تا صادق و منافق از هم جدا شوند. ابن‌جوزی گفته است: در مورد جمعی از مؤمنان مستضعف مکه نازل شده است از جمله «عمار بن یاسر» و دیگران. کفار قریش به خاطر اسلام آوردنشان آنها را آزار و شکنجه می‌دادند، بر اثر آزار و فشار دلشان تنگ شده بود. خدا به وسیله‌ی این آیه به آنها انس و آرامش بخشید و آنها را اندرز داد و به آنها یادآور شد که این یک آزمایش است، تا در مقابل آزار صبر داشته و در ایمان ثابت قدم و پایدار بمانند و مؤمن راستین از منافق و دروغگو مشخص شود.[3] ﴿و لقد فتنا الذین من قبلهم﴾ با انواع تکالیف و مشکلات و مصائب ملت‌های قبل از آنان را آزمایش کردیم. بیضاوی گفته است: یعنی این امر یک

۱ـ اسباب نزول واحدی ۱۹۵. در بعضی از روایات آمده است که وقتی فرزندانش می‌خواستند خوراک به او بخورانند دهنش را با چوب باز می‌کردند.

۲ـ به آنچه که ما در رابطه با «حروف مقطعه» در اول سوره‌ی بقره نوشته‌ایم مراجعه کنید.

۳ـ التسهیل ۱۱۳/۳.

سنت که در مورد ملت‌های پیشین نیز جاری بوده است و نباید خلاف آن را انتظار داشت.[1] ﴿فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین﴾ تا خدا مؤمنان راستین را از مدعیان دروغین ایمان جدا سازد. صادقان را با جمله‌ی فعلیه آورده است: ﴿الذین صدقوا﴾ و دروغگویان را با اسم فاعل: ﴿الکاذبین﴾، تا به این نکته اشاره کند که صفت «کذب» در وجود آنان ریشه دوانده و تبدیل به خصلت همیشگی آنان شده است، اما جمله‌ی فعلیه مفید تجدد است. امام فخر گفته است: در بسی جاها اسم فاعل بر ثبوت و رسوخ، دلالت دارد و فعل ماضی بر آن دلالت ندارد. مثلاً گفته می‌شود: «فلان شرب الخمر» و «فلان شارب الخمر» که از صیغه‌ی فعل ثبات و رسوخ فهم نمی‌شود.[2] ﴿أم حسب الذین یعملون السیئات أن یسبقونا﴾ آیا تبهکاران و مرتکبان معاصی گمان می‌برند که از عذاب ما درمی‌روند و ما را ناتوان می‌کنند؟ ﴿ساء مایحکمون﴾ چه بد داوری می‌کنند! صاوی گفته است: این آیه توبیخی شدیدتر از توبیخ اول را نشان می‌دهد. توبیخ اول عبارت است از توبیخ انسان در مقابل این گمان که آنها با وجود استمرار بر کفرشان از عذاب خدا می‌رهند و فرار می‌کنند.[3] ﴿من کان یرجوا لقاء الله فإن أجل الله لآت﴾ بعد از این‌که خدا مشخص کرد که انسان در دنیا بیهوده رها نمی‌شود، در اینجا معلوم کرده است که هر کس به آخرت معترف باشد و برای آن تلاش کند، عملش ضایع نشده و نومید و مأیوس نخواهد شد. یعنی هر کس امید پاداش خدا را دارد، باید در دنیا در پرستش و طاعت خدا شکیبا باشد تا در محضر خدا به پاداش خود نائل آید، که حضور در پیشگاه خدا نزدیک است، و هر چه بیاید نزدیک به شمار می‌آید. این آیه برای مؤمنین تسلی‌خاطر است و وعده‌ی خیر و سعادت در منزلگاه پرنعمت را به آنان می‌دهد. ﴿و هو السمیع العلیم﴾

۱ـ بیضاوی ۲/۹۷.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۵/۲۹.
۳ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/۲۳۰.

خدای متعال گفتار بندگان را می‌شنود و به احوال ظاهری و باطنی آنان آگاه است. **﴿ومن جاهد فإنما يجاهد لنفسه﴾** و هر کس در اطاعت خدا و دوری جستن از هوس‌ها با نفس خود جهاد نماید و صبر را پیشه کند، سود و نفع جهادش فقط به خودش می‌رسد. **﴿إن الله لغني عن العالمين﴾** خدا از بندگان بی‌نیاز است، نه طاعت مطیعان برای او نفعی دارد و نه معصیت گناهکاران ضرری به او می‌رساند. **﴿و الذين آمنوا و عملوا الصالحات﴾** و آنان که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند، **﴿لنكفرن عنهم سيئاتهم﴾** گناهان و اعمال زشت قبلی آنان را به خاطر ایمان و عمل صالحی که دارند محو می‌کنیم. **﴿و لنجزينهم أحسن الذى كانوا يعملون﴾** مطابق بهترین اعمال نیکوی آنها به آنان پاداش می‌دهیم. **﴿و وصينا الإنسان بوالديه حسنا﴾** به انسان امر مؤکد کردیم که با پدر و مادرش نیکی کند؛ زیرا آن دو سبب پیدایش انسان می‌باشند و فضل و نیکی فراوانی در حق او روا داشته‌اند، پدر هزینه‌ی زندگی و مادر محبت و فداکاری را به عهده دارد. صاوی گفته است: از این رو خداوند اولاد را به نیکی با پدر و مادر امر کرده است که اولاد بر شدت و قسوت و نافرمانی از پدر و مادر ساخته شده‌اند، پس خدا آنها را به ایفای عکس طبیعت خود مکلف کرده است. و ساختمان وجود والدین بر مهربانی و شفقّت نسبت به فرزندان قرار دارد، لذا به فطرت و طبیعت خلقت خود واگذارده شده‌اند.[1] **﴿و إن جاهداك لتشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما﴾** اگر پدر و مادر تمام سعی و کوشش خود را به‌کار بردند برای این‌که به خدا کافر شوی و چیزی را شریک و انباز او قرار دهی که شایستگی خدایی را ندارد، از آنها فرمان مبر؛ زیرا در معصیت خدا اطاعت از مخلوق درست نیست. **﴿إليّ مرجعكم فأنبئكم بما كنتم تعملون﴾** سرانجام، تمام خلایق اعم از مؤمن و کافر و نیک و بد نزد من برمی‌گردند و هر یک را مطابق عملش مجازت می‌کنم.

۱- حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/ ۲۳۱.

آیه برای آن کسی که نسبت به والدین نیک رفتار است و راه هدایت را پیش گرفته است متضمن وعده‌ی نیکوست. و برای آن کسی که والدین خود را می‌آزارد و به بیراهه رفته است، متضمن وعید است. ﴿و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لندخلنهم فی الصالحین﴾ و کسانی که به ایمان گرویده و کارهای شایسته انجام داده‌اند آنها را در بهشت در مرتبه‌ی نیکوکاران قرار می‌دهیم. قرطبی گفته است: خدای متعال به منظور تحریک و تشویق نفوس برای رسیدن به منزلت و مقام واقعی خویش دوباره از مؤمنانی که عمل شایسته انجام می‌دهند. سخن به میان آورده است، ﴿الصالحین﴾ متضمن مفهوم مبالغه می‌باشد؛ یعنی آنان که در نهایت صلاح قرار دارند.[1] بعد از این‌که پاداش مؤمنان مخلص را یادآور شد، حال و وضع منافقین مذبذب را نیز بیان کرده و می‌فرماید: ﴿و من الناس من یقول آمنا بالله فإذا أوذی فی الله جعل فتنة الناس کعذاب الله﴾ هستند افرادی که به زبان می‌گویند ایمان آوردیم، اما وقتی به خاطر ایمان در معرض اذیت و آزار قرار گیرند از دینشان برمی‌گردند و آزاری که از جانب مرم می‌بینند سبب انصراف آنان از ایمان می‌شود، و آن را مانند عذاب سخت خدا قرار می‌دهند که انسان را از کفر بازمی‌دارد. مفسران گفته‌اند: تشبیه در ﴿کعذاب الله﴾ از این جهت است که عذاب خدا انسان را از کفر بازمی‌دارد، و منافقان نیز آزار مردم را مانع ایمان قرار می‌دهند. و ایمان مؤمنان چنان اقتضا می‌کند که شکیبا و دلیر باشند و عذاب را شیرین تلقی کنند و محنت و سختی را آسایش پندارند، که سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است. امام فخر گفته است: مکلفان به سه دسته تقسیم می‌شوند: مؤمن که حسن اعتقادش را نشان می‌دهد، و کافر که کفر و انکار خود را علنی می‌کند، و مذبذب که در بین آن دو قرار دارد، ایمان را به زبان ابراز می‌دارد و کفر را در نهان پنهان می‌کند. بعد از این‌که خدا در آیه‌ی ﴿فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین﴾ دو

۱ـ قرطبی ۳۲۹/۱۳.

گروه را یادآور شد، در اینجا گروه سوم را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**و من الناس من یقول آمنا**﴾. نکته‌ی ظریفی که در این آیه نهفته این است که خداوند متعال خواسته است شرف مؤمنِ صبور و پستیِ منافقِ کافر را بیان کند. در آیات قبلی فرمود: مؤمن در راه خدا شکنجه شد تا راهش را رها کند، اما او آن را رها نکرد، و منافقِ کافر شکنجه شد و دین را رها کرد. او می‌توانست در ظاهر با آنها کنار بیاید و قلبش به ایمان مطمئن باشد. اما چنین نکرد بلکه دین خدا را به کلی رها کرد.[۱] ﴿**و لئن جاء نصر من ربك ليقولن إنا كنا معكم**﴾ اگر مؤمنان به پیروزی و فتح و غنائمی نائل آیند، مذبذبان می‌گویند: ما با شما بودیم و شما را برای پیروزی بر دشمنان یاری دادیم. پس غنایم به دست آمده را با ما تقسیم کنید. خدا در رد آنها فرمود: ﴿**أو لیس الله بأعلم بما فی صدور العالمین**﴾ استفهام برای تقریر است، یعنی آیا خدا به خیر و شر نهفته در سینه‌ی جهانیان آگاه نیست؟ و آیا به ایمان و نفاق مستقر در قلوب انسان آگاه نیست؟ آری! او به همه چیز آگاه می‌باشد. بعد از آن موضوع را تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿**ولیعلمن الله الذین آمنوا و لیعلمن المنافقین**﴾ خدا حال مؤمنان و حال منافقان را برای بندگان نمایان می‌کند، تا از هم جدا و متمایز شوند. و منافقان مفتضح و رسوا گردند و شرف و کرامت انسان مؤمنِ صادق برملا گردد. مفسران گفته‌اند: منظور از ﴿**ولیعلمن الله**﴾ این است که علم و آگاهی خود را برای انسان ابراز دارد تا برای آنان معلوم شود، وگرنه خدا از گذشته و آینده و حال آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست. بنابراین، علم به معنی ابراز داشتن و نشان دادن است؛ نه این‌که چیزی از خدا مخفی و پوشیده باشد سپس برایش روشن شود. ابن‌عباس «علم» را به دیدن تفسیر کرده است.[۲] ﴿**و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم**﴾ کافران

۱- تفسیر کبیر ۳۷/۲۵.

۲- به آنچه که علامه ابن‌کثیر در این رابطه نوشته است مراجعه کنید. مختصر ۲۸/۳.

به مؤمنان می‌گفتند: مانند ما کافر شوید و از آیین ما پیروی کنید، ما عقاب کیفر شما را تحمل می‌کنیم و به گردن می‌گیریم، البته اگر کیفری در کار باشد! ابن‌کثیر گفته است: مانند این است یک نفر بگوید چنان کن گناهش به گردن من.[۱] اگر گفته شود: ﴿و لنحمل﴾ صیغه‌ی امر است، پس چگونه انسان به خود امر می‌کند؟ در جواب می‌گوییم: به ظاهر صیغه‌ی امر است اما در معنی شرط و جزا می‌باشد. یعنی اگر از ما پیروی کنید ما گناهان شما را به گردن می‌گیریم. ﴿و ما هم بحاملین من خطایاهم من شيء﴾ هیچ چیز از گناهان آنها را به گردن نخواهند گرفت؛ چون هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. ﴿إنهم لکاذبون﴾ در این مورد دروغ می‌گویند. سپس گفته است: ﴿و لیحملن أثقالهم و أثقالا مع أثقالهم﴾ بار گناه خود و گناه آنان که به وسیله‌ی آنها گمراه شدند، به دوش می‌کشند، البته از گناه گمراه شدگان چیزی کم نمی‌شود. همان‌گونه که در حدیث آمده است: «هر کس دیگری را به گمراهی بخواند، گناه خود و گناه پیروی کننده را بدون این‌که از گناه پیروی کننده کم شود به دوش خواهد کشید».[۲] ﴿و لیسألن یوم القیامة﴾ و در روز قیامت به عنوان توبیخ و سرزنش از آنان درباره‌ی اعمالشان سؤال می‌شود. ﴿عما کانوا یفترون﴾ درباره‌ی دروغ‌های ساختگی که به خدا بسته‌اند، سؤال می‌شود. بعد از آن به منظور تسلی خاطر پیامبر، قصه‌ی نوح و آزاری را که از مشرکان دید، یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و لقد أرسلنا نوحا إلی قومه فلبث فیهم ألف سنة إلا خمسین عاما﴾ نوح را به میان قومش فرستادیم و در بین آنها نه‌صد و پنجاه سال ماند. در این مدت آنها را که بت‌پرست بودند، به یگانگی خدا فراخواند. ﴿فأخذهم الطوفان و هم ظالمون﴾ و در همان حال که بر کفر و گمراهی مصرّ بودند، خدا آنان را به وسیله‌ی طوفان نابود کرد. ابوسعود گفته است: طوفان به هر پدیده‌ای گفته می‌شود که به شدت چیزی را دربرگیرد

۱- ابن‌کثیر ۳/ ۳۰.
۲- صحیحین.

از قبیل سیل و باد و تاریکی. اما غالباً برای آب استعمال می‌شود.[۱] رازی گفته است: ﴿وهم ظالمون﴾ متضمن اشاره‌ای لطیف است که عبارت است از این‌که خدا به مجرد وجود ظلم عذاب نمی‌دهد، بلکه در صورت اصرار بر ظلم عذاب می‌دهد. به همین سبب گفته است: ﴿وهم ظالمون﴾ یعنی در حین ظلم آنها را نابود کرد.[۲] ﴿فأنجیناه و أصحاب السفینة﴾ نوح و جمعی را که با او سوار کشتی شدند، و خانواده و اولاد و پیروان باایمانش را از غرق شدن نجات دادیم. ﴿وجعلناها آیة للعالمین﴾ و آن حادثه‌ی هولناک را برای نسل‌های بعدی پند و عبرت قرار دادیم تا از آن عبرت بگیرند. ﴿و إبراهیم إذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه﴾ ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال خبر بنده و پیامبر و خلیل و دوست خود، «ابراهیم» یعنی پیشوای راستان را یادآور می‌شود که قوم خود را به عبادت و پرستش خدای یگانه فراخواند. از آنان خواست در پرهیزگاری اخلاص داشته باشند و فقط از خدا روزی بجویند و در مقابل نعمت‌هایش او را سپاسگزار باشند؛ چون سپاس نعمت از آن اوست و به جز او هیچ کس نعمت را عطا نمی‌کند.[۳] ﴿ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون﴾ اگر از خیر و شر آگاهی دارید و تفاوت آنها را می‌دانید، عبادت و پرهیزگاری خدا از پرستش بت‌ها بهتر است. ﴿إنما تعبدون من دون الله أوثانا﴾ چیزی را پرستش نمی‌کنید که نفع و یا ضرری برساند، بلکه بت‌های سنگی را پرستش می‌کنید که به دست خود آنها را ساخته‌اید. ﴿و تخلقون إفکا﴾ و دروغ و باطل می‌سازید. ابن‌عباس گفته است: دروغی را می‌تراشید و رسم می‌کنید.[۴] ﴿إن الذین تعبدون من دون الله لایملکون لکم رزقا﴾ آنهایی

۱ـ ابوسعود ۱۶۶/۴. ۲ـ تفسیر کبیر ۴۲/۲۵.

۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۳۲/۳.

۴ـ قول ظاهر بر این است که «خلق» به معنی به وجود آوردن و درست کردن است. حسن و مجاهد نیز همین نظر را دارند و ابن جریر نیز آن را پسندیده است. و عده‌ای نیز می‌گویند: «خلق» به معنی «اختلاق» است و معنی آن چنین می‌شود: «تختلقون و تقولون الکذب».

را که می‌پرستید نمی‌توانند به شما روزی برسانند. ﴿فابتغوا عند الله الرزق﴾ بنابراین فقط از خدا روزی بخواهید. که فقط او قدرت آن را دارد. ﴿و اعبدوه و اشکروا له﴾ فقط او را بپرستید و در مقابل او خشوع و فروتنی ابراز نمایید، و در مقابل نعمت‌هایی که به شما عطا کرده است او را سپاسگزار باشید. ﴿إلیه ترجعون﴾ در روز قیامت به نزد او بازمی‌گردید و هر فرد را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿و إن تکذبوا فقد کذب أمم من قبلکم﴾ بعد از اتمام بیان توحید به تهدید پرداخته است. یعنی اگر مرا تکذیب کنید به من زیانی نمی‌رسانید. بلکه فقط به خودتان ضرر می‌رسانید؛ چراکه قبل از شما ملت‌هایی بودند که پیامبران خود را تکذیب کردند و به عذاب گرفتار شدند، و عذابی که دامن آنها را گرفت، دامن شما را هم خواهد گرفت.[1] ﴿و ما علی الرسول إلا البلاغ المبین﴾ بر پیامبر جز تبلیغ اوامر خدا چیزی نیست، و هدایت مردم بر عهده‌ی او نمی‌باشد. طبری گفته است: معنی ﴿البلاغ المبین﴾ این است که مبلّغ قصد خود را به سمع مخاطب برساند و مقصود را به او تفهیم کند.[2] ﴿أولم یروا کیف یبدیء الله الخلق ثم یعیده﴾ استفهام برای توبیخ منکران حشر آمده است. یعنی آیا منکران دلایل روشن نمی‌بینند که خدا در اول چگونه جهان هستی را از عدم و نیستی به وجود آورد تا از روی خلقت اول بر تحقق اعاده و حشر استدلال کنند؟ قتاده گفته است: یعنی آیا با مشاهده‌ی دلایل و به‌کار بردن خرد و اندیشه درنمی‌یابند که چگونه خدا اجسام را بعد از مرگ اعاده می‌کند؟ ﴿إن ذلك علی الله یسیر﴾ در حقیقت چنین امری برای خدا آسان است. پس چگونه حشر و نشر را انکار می‌کنند؟ چون آن‌که قدرت شروع و آغاز را دارد، توانایی

۱ـ ابن‌کثیر گفته است: ظاهراً تمام این سخن جزو گفته‌های ابراهیم خلیل است که به منظور اثبات معاد با آنان به مجادله و محاجّه پرداخته است؛ چراکه به دنبال آن می‌گوید: ﴿فما کان جواب قومه﴾، و امام طبری بر این است که کلام خداوند متعال است که خطاب به مردم مکه ایراد کرده و مرادش تسلیت پیامبر ﷺ است، و کلام ابراهیم نیست. و نظر ابن‌کثیر روشن‌تر است.

۲ـ طبری ۲۰/ ۸۹.

اعاده را نیز دارد. قرطبی گفته است: معنی آیه همان است که بعضی از مفسّرین گفته‌اند: آیا نمی‌بینند خدا چگونه میوه‌ها را می‌آفریند و مدتی دوام می‌آورند و سپس از بین می‌روند و باز آنها را اعاده می‌کند و این چرخه تا ابد تکرار می‌شود؟ بدین منوال اول انسان را خلق می‌کند، سپس بعد از این‌که از او فرزند و از فرزند او فرزند به وجود آورد، او را به دیار نیستی می‌فرستد و سایر جانداران نیز چنین می‌باشند. پس وقتی قدرت او را در زمینه‌ی خلق و ایجاد دیدید، بدانید که قدرت اعاده را نیز دارد؛ زیرا وقتی قصد ایجاد چیزی را بکند می‌گوید: بشو، آن هم بلافاصله لباس هستی را به تن می‌کند.[۱]
﴿قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف بدأ الخلق﴾ به منکران زنده شدن بگو: در نقاط زمین گردش کنید و بنگرید خدای توانا چگونه مخلوقات بی‌شمار و متفاوت را خلق کرده است، که دارای زبان‌ها و رنگ‌ها و خلق و خوی‌های مختلف می‌باشند؟ و مسکن و منازل و آثار ملت‌های گذشته را بنگرید که چگونه خدا آنها را نابود کرده است، بنگرید تا کمال قدرت خدای عزوجل را دریابید. ﴿ثم الله ینشئ النشأة الآخرة﴾ سپس در موقع بعثت باری دیگر آنها را هستی می‌بخشد. ﴿إن الله علی کل شيء قدیر﴾ هیچ چیزی از جمله خلقت جهان آفرینش و اعاده کردن آن او را ناتوان و درمانده نمی‌کند. ﴿یعذب من یشاء و یرحم من یشاء﴾ فقط او مقتدر است و حکم و تصرف از آن او می‌باشد. هر کاری را که بخواهد، انجام می‌دهد و هر فرمانی که اراده کند، صادر می‌نماید. ایجاد و فرمان از آن او می‌باشد. درباره‌ی عملش از او سؤال نمی‌شود، و از انسان‌ها سؤال می‌شود. ﴿وإلیه تقلبون﴾ و روز قیامت نزد او برمی‌گردید. ﴿و ما أنتم بمعجزین فی الأرض ولا فی السماء﴾ از عذاب خدا رهایی ندارید و در زمین و آسمان راه گریزی برای شما وجود ندارد. قرطبی گفته است: یعنی اگر در آسمان هم باشید، خدا را درمانده نمی‌کنید:

۱ـ قرطبی ۱۳/ ۳۳۶.

﴿ولو کنتم فی بروج مشيّدة﴾.[1] ﴿و ما لكم من دون الله من ولیّ ولا نصیر﴾ به جز خدای توانا دوستی ندارید که شما را از بلای او نجات دهد، و یاوری ندارید که عذاب را از شما دور نماید. ﴿و الذین کفروا بآیات الله و لقائه﴾ و آنان که به قرآن و حشر و زنده شدن کافرند، ﴿أولئك يئسوا من رحمتی﴾ آن منکران از رحمت من نومید شدند. ابن‌جریر گفته است: این نومیدی زمانی است که در آخرت عذاب را می‌بینند.[2] ﴿و أولئك لهم عذاب أليم﴾ و آنان عذابی دردناک دارند. ﴿فما کان جواب قومه إلا أن قالوا اقتلوه أو حرّقوه﴾ وقتی آنان را به سوی خدا خواند و آنها را از پرستش بت‌ها منع کرد، عکس‌العمل و جواب قومش چیزی نبود جز این‌که گفتند: او را به قتل برسانید یا با آتش بسوزانید، تا آسوده شوید. ﴿فأنجاه الله من النار﴾ او را در آتش انداختند، اما خدا آتش را بر او سرد و سالم کرد. ﴿إن في ذلك لآيات لقوم يؤمنون﴾ برای آنان که به وجود خدا و کمال قدرت و جلال او ایمان دارند، رهانیدن ابراهیم از آتش، دلایل و براهینی درخشان را در بردارد. ﴿و قال إنما اتخذتم من دون الله أوثانا﴾ ابراهیم در قالب توبیخ و سرزنش به قوم خود گفت: این بت‌ها را پرستش کردید و آنها را در کنار الله به عنوان خدایان قرار دادید، ﴿مودة بينكم فی الحياة الدنيا﴾ تا محبت و الفت موجود در بین شما در این دنیا پایدار بماند و مایه‌ی تداوم دوستی و صمیمیت شما باشد. ﴿ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض و يلعن بعضكم بعضا﴾ آنگاه در روز آخرت وضع دگرگون می‌شود و این محبت و دوستی به دشمنی و کینه تبدیل می‌گردد، به‌طوری که در بین آنها دشمنی و ستیز برملا شده و پیشوایان از پیروان تبری کرده و پیروان، پیشوایان را لعن و نفرین می‌کنند؛ زیرا صداقت و دوستی آنها در دنیا به خاطر خدا نبوده است. ﴿و مأواكم النار و ما لكم من ناصرين﴾ و سرنوشت همگی شما دوزخ است و یاور و معینی ندارید که شما را

۱ـ قرطبی ۱۳/ ۳۳۷.
۲ـ طبری ۲۰/ ۹۰.

نجات بدهد. ﴿فآمن له لوط﴾ لوط که برادر زاده‌اش بود وقتی دلایل روشن را دید، اولین فردی بود که به او ایمان آورد و او را تصدیق کرد. ﴿و قال إنی مهاجر إلی ربی﴾ ابراهیم خلیل گفت: من وطنم را ترک می‌کنم و برای جلب رضای خدا از شهرم مهاجرت می‌کنم. مفسران گفته‌اند: به امید امکان نشر و اظهار دین، از سواد عراق به فلسطین و شام مهاجرت کرد. ﴿إنه هو العزیز الحکیم﴾ همانا خدا همان مقتدری است که هر کس بر او تکیه کند خوار نمی‌شود. دانایی است که هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد. ﴿و وهبنا له إسحاق و یعقوب و جعلنا فی ذرّیته النبوة و الکتاب﴾ بعد از این‌که ابراهیم قوم خود را در راه خدا ترک نمود، فرزندی صالح یعنی اسحاق و نوه‌ای نیکوکار یعنی یعقوب ابن اسحاق را به او بخشیدیم. ﴿و جعلنا فی ذرّیته النبوة و الکتاب﴾ این فضل عظیم را به او اختصاص دادیم، به‌طوری که تمام پیامبران بعد از او از نسل او برخاستند و کتاب‌های آسمانی بر فرزندان او نازل شدند. ابن‌کثیر گفته است: علاوه بر این‌که خدا او را به عنوان «خلیل» برگزید که این خصلتی پسندیده و بزرگ بود، او را پیشوای بشر قرار داد و نبوت را در نسل او قرار داد. ابراهیم پیامبری نبود که ذرّیت و نسلی نداشته باشد، تمام پیامبران بنی‌اسرائیل از نسل فرزند او یعنی «یعقوب» بودند. و از نسل اسماعیل جز پیامبر عربی ﷺ پیامبری برنخاست. ﴿و آتیناه أجره فی الدنیا﴾ و نام نیک او را در میان تمام ادیان قرار دادیم. ﴿و إنه فی الآخرة لمن الصالحین﴾ و در آخرت نیز در زمره‌ی افراد کامل و صالح قرار دارد، و این تمجید بزرگی است که از پدر پیامبران به عمل آمده است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا﴾ متضمن استفهام توبیخ و سرزنش و انکار است.

۲- در ﴿صدقوا ... و الکاذبین﴾، ﴿آمنوا .... و المنافقین﴾، ﴿یعذب ... و یرحم﴾ و ﴿یبدیء ... و یعید﴾ طباق مقرر است.

۳- ﴿فإن أجل الله لآت﴾ به «إن» و «لام» مؤکد است؛ چون مخاطب منکر است.

۴ـ در ﴿السميع العليم﴾ صیغه‌ی مبالغه آمده است.

۵ـ در ﴿یسیر ... و سیروا﴾ جناس غیر تام آمده است.

٦ـ ﴿فتنة الناس کعذاب الله﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است. وجه شبه در آن حذف شده است.

۷ـ ﴿ألف سنة إلا خمسین عاما﴾ به منظور تفنن نگفته است: إلا خمسین سنة؛ چون تکرار بدون سبب و غرض خلاف بلاغت و فصاحت می‌باشد.

۸ـ در ﴿إنما تعبدون من دون الله أوثانا ... إن الذین تعبدون من دون الله﴾ اسلوب اطناب وجود دارد و منظور تقبیح پرستش بت‌ها توسط آنها می‌باشد. ﴿و لیحملن أثقالهم﴾ متضمن استعاره است. گناهان به بارهای سنگین تشبیه شده‌اند؛ چون بر دوش انسان سنگینی می‌کنند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ أَءِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ ٱلسَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ ٱلْمُنكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ٱئْتِنَا بِعَذَابِ ٱللهِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِي عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هَـٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَ لَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا ٱمْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَابِرِينَ ﴿٣٣﴾ إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَـٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ ٱلسَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾ وَ لَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً فَقَالَ يَا قَوْمِ ٱعْبُدُوا ٱللهَ وَ ٱرْجُوا ٱلْيَوْمَ ٱلْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي ٱلْأَرْضِ

مُفْسِدِينَ ﴿۳۶﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿۳۷﴾ وَ عَاداً وَ ثَمُودَ وَ قَد تَبَيَّنَ لَكُم مِن مَسَاكِنِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿۳۸﴾ وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُم مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿۳۹﴾ فَكُلاً أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُم مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِباً وَ مِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ ٱلصَّيْحَةُ وَ مِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ وَ مِنْهُم مَنْ أَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ ٱللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۴۰﴾ مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا مِن دُونِ ٱللهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ ٱلْعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ ٱلْبُيُوتِ لَبَيْتُ ٱلْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۴۱﴾ إِنَّ ٱللهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۴۲﴾ وَ تِلْكَ ٱلْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا ٱلْعَالِمُونَ ﴿۴۳﴾ خَلَقَ ٱللهُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۴﴾ ٱتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ ٱلْكِتَابِ وَ أَقِمِ ٱلصَّلَاةَ إِنَّ ٱلصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَاءِ وَ ٱلْمُنكَرِ وَ لَذِكْرُ ٱللهِ أَكْبَرُ وَ ٱللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿۴۵﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا داستان نوح و ابراهیم و مطالب آموزنده و عبرت‌انگیز نهفته در آن دو را باز گفت، در اینجا قصه‌های پیامبران، «لوط، شعیب، هود و صالح» را به‌طور مختصر باز گفته و کیفر خدا را درباره‌ی تکذیب‌کنندگان را بیان کرده است. مطالبی که در اینجا ذکر می‌شود تأکیدی است بر آنچه که در ابتدای سوره از آن بحث شد، و آن این‌که آزمایش و امتحان، سنت حیات است، و در طول زمان و قرون وجود داشته است.

معنی لغات: ﴿الفاحشة﴾ عمل بی‌نهایت زشت و ناپسند. اهل لغت می‌گویند: «قبیح» عملی است که زشتی آن آشکار باشد، و هر فعلی که زشتی آن بیش از اندازه و خارج از حدّ باشد، «فاحشه» نام دارد. ﴿نادیکم﴾ «نادی» یعنی مجلس شور و شب‌نشینی.

﴿تعثوا﴾ «عثو» و «عثی» به معنی فساد شدید است. عثا یعثو، و عثا یعثی به یک معنی می‌باشند.[1] ﴿رجزا﴾ «رجز» یعنی عذاب. ﴿جاثمین﴾ دست به زانو نشستند. ﴿سابقین﴾ از عذاب رسته‌ها. ﴿أوهن﴾ ضعیف‌تر. وهن یعنی ضعف.

تفسیر آیات: ﴿و لوطا إذ قال لقومه﴾ پیامبر ما، لوط را به یاد بیاور که وقتی به قوم خود گفت: ﴿إنکم لتأتون الفاحشة﴾ ای جماعت! شما مرتکب زشت‌ترین و ناپسندترین پلشتی می‌شوید. ﴿ماسبقکم بها من أحد من العالمین﴾ هیچ مخلوقی مرتکب این عمل زشت نشده است، که عبارت است از عمل زشت لواط و سپس آن را توضیح داده و فرمود: ﴿أئنکم لتأتون الرجال﴾ شما از طریق دبر (عقب) با مذکر نزدیکی می‌کنید، و این اوج زشتی و ناپاکی و پستی است. مفسران گفته‌اند: از بس که زشت و تنفرانگیز است که قبل از آنها هیچ کس مرتکب آن نشده است؛ زیرا بی‌اندازه زشت و قبیح است. اما قوم لوط مرتکب آن شدند. قبل از قوم لوط، هیچ مذکری بر مذکری دیگر نرفته است.[2] ﴿و تقطعون السبیل﴾ و به راهزنی می‌پردازید، راه را بر عابرین گرفته و آنها را می‌کشید و مال آنها می‌برید. قوم لوط راهزن هم بودند. ابن‌کثیر گفته است: در راه مردم کمین می‌کردند، آنها را می‌کشتند و اموالشان را می‌بردند.[3] ﴿و تأتون فی نادیکم المنکر﴾ و در مجالس و نشست‌هایتان آشکارا اعمال ناشایست را انجام می‌دهید. آیا زشتی این عمل کافی نبود که زشتی علنی کردن را به آن افزودید!؟ مجاهد گفته است: در ملأ عام و در حضور یکدیگر نزدیکی با مذکر را انجام می‌دادند. ابن‌عباس گفته است: هر کس از کنار آنها عبور می‌کرد، بند شلوارشان را باز می‌کردند و با سنگ و فحش و سوت زدن و با سایر اعمال زشت او را می‌راندند. ﴿فما کان جواب قومه﴾ وقتی قوم خود را اندرز می‌داد

۱ـ قرطبی ۳۴۳/۱۳.
۲ـ به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۳۵/۳.

و آنها را برحذر می‌داشت، جوابی نمی‌دادند جز این‌که: **﴿إلا أن قالوا ائتنا بعذاب الله﴾** به طریق تمسخر و استهزا می‌گفتند: ای لوط! عذابی را که ما را به آن تهدید می‌کنی بیاور. **﴿إن كنت من الصادقين﴾** اگر در مورد نزول عذابی که ما را به آن تهدید می‌کنی، راست می‌گویی. امام فخر گفته است: اگر گفته شود: در اینجا **﴿إلا أن قالوا ائتنا﴾** آمده و در جای دیگر **﴿إلا أن قالوا أخرجوا آل لوط من قريتكم﴾**، پس وجه جمع و توافق این دو چگونه می‌باشد؟ در جواب می‌گوییم: لوط در ارشاد و نصیحت قومش ثابت و پایدار بود، و همیشه نهی و تهدید را بر آنان تکرار می‌کرد، بار اول آنها گفتند: عذاب را بیاور. سپس از بس زیاد تکرار کرد و ساکت ننشست، گفتند: لوط را اخراج کنید.[1] سپس وقتی از آنان نومید شد، از خدا درخواست یاری کرد: **﴿قال رب انصرني على القوم المفسدين﴾** لوط گفت: پروردگارا! آنها را نابود کن و مرا بر آنان پیروز فرما، آنها ابله و مفسدند، امید صلاح و نیکی از آنها نمی‌رود و در گمراهی و فساد فرو رفته‌اند. رازی گفته است: بدانید که هیچ یک از پیامبران نابودی قوم خود را خواستار نشده است، مگر این‌که یقین پیدا کرده باشد که در وجودشان خیر و صلاحی نیست. نوح گفته است: **﴿إنك إن تذرهم يضلوا عبادك﴾**، و همچنین وقتی لوط دید آنها در حال حاضر مفسدند و در آینده هم امید صلاحشان نمی‌رود، برای آنها خواستار عذاب شد.[2] **﴿و لما جاءت رسلنا إبراهيم بالبشرى﴾** منظور از «رسل»، «فرشتگان» است. و «بشری» همان مژده‌ی عطای فرزند به ابراهیم است. یعنی وقتی ملائک مژده‌ی فرزندی حلیم و شکیبا را به ابراهیم دادند، **﴿قالوا إنا مهلكوا أهل هذه القرية﴾** گفتند: ما آمده‌ایم ده لوط را نابود کنیم. **﴿إن أهلها كانوا ظالمين﴾**؛ چون ساکنانش در ستم و فساد غرق شده‌اند، طبیعت آنان گمراهی و انکار است. مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که لوط قوم خود را دعا کرد، خدا دعایش را مستجاب کرد و برای

۱ـ تفسیر کبیر ۲۵/ ۵۹.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۵/ ۵۹.

نابود کردن آنها ملائک خود را فرستاد. سر راه به ملاقات ابراهیم رفتند، اول مژده‌ی پسری صالح را به او دادند. سپس موضوع مأموریت خود را به او گفتند، ابراهیم در مورد برادرزاده‌اش، لوط با آنها مجادله کرد و گفت: ﴿قال إن فيها لوطا﴾ ده را چگونه نابود می‌کنید در حالی که لوط در آنجا مستقر است؟ ﴿قالوا نحن أعلم بمن فيها﴾ فرشتگان در جواب گفتند: ما به لوط و ساکنان ده آگاهتریم. صاوی گفته است: این بحث بعد از مجادله‌ی سوره‌ی هود اتفاق افتاده است: ﴿يجادلنا في قوم لوطا﴾، که به آنها گفته بود: آیا دهی را نابود می‌کنید که در آن سی‌صد نفر مؤمن موجود است؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: آیا تنها اگر یک نفر مؤمن را در آن باشد آن را ویران می‌کنید؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: ﴿إن فيها لوطا﴾، در جوابش گفتند: ﴿نحن أعلم بمن فيها﴾.[1] بعد از آن مژده‌ی نجات دادن لوط و مؤمنان را به او دادند: ﴿لننجّينّه و أهله إلا امرأته كانت من الغابرين﴾ او را با خانواده‌اش از عذاب نجات خواهیم داد، جز همسرش که در زمره‌ی نابود شدگان خواهد بود.

سپس نزد «لوط» رفتند، ﴿و لما أن جاءت رسلنا لوطا سيء بهم و ضاق بهم ذرعا﴾ وقتی نزد لوط وارد شدند، غمگین و افسرده‌خاطر شد، و از آمدن آنها دلتنگ شد؛ چون آنها مهمانانی نیکو صورت بودند، و ترسید از جانب قومش به آنها صدمه‌ای برسد، اما آنها به لوط فهماندند که از جانب خدا مأمورند. ﴿و قالوا لاتخف و لاتحزن﴾ و گفتند: به خاطر ما ترس به دلت راه نده و غصه‌ی ما را مخور، آن گناهکاران دستشان به ما نمی‌رسد. ﴿إنا منجوك إلا امرأتك كانت من الغابرين﴾ ما تو و خانواده‌ات را نجات می‌دهیم جز همسرت که جزو نابودشدگان و ماندگاران در عذاب می‌باشد. ﴿إنا منزلون على أهل هذه القرية رجزا من السماء بما كانوا يفسقون﴾ ما به سبب فسق و فجور مستمرشان از آسمان

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/ ۲۳۶.

عذابی بر آنان نازل می‌کنیم. ابن‌کثیر گفته است: جبرئیل دهات آنها را از اعماق زمین برکند و آنها را تا نزدیک آسمان بلند کرد و آنگاه آنان را زیر و رو کرد و سنگ‌های «سجّیل» را بر آنان فرو ریخت، و خدا در آن دیار دریاچه‌ای ناپاک و بدبو به وجود آورد و تا روز رستاخیز آن را مایه‌ی عبرت قرار داد، و تا روز معاد در عذابی شدید خواهند ماند.[1] ﴿و لقد ترکنا منها آیة بینة﴾ از این دهکده نشانه‌ای واضح و معلوم به جا نهاده‌ایم، که عبارت از منازل تخریب شده‌ی آنان. ﴿لقوم یعقلون﴾ برای آنان که فکر می‌کنند و می‌اندیشند و عقل خود را به‌کار می‌گیرند تا پند و عبرت بگیرند. بعد از آن، قصه‌ی شعیب را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و إلی مدین أخاهم شعیبا﴾ و به میان قوم مدین برادر آنها یعنی شعیب را فرستادیم. ﴿فقال یا قوم اعبدوا الله و ارجوا الیوم الآخر﴾ به نصیحت و یادآوری قوم خود پرداخت و گفت: ای قوم! خدا را یگانه بدانید و از کیفر شدید روز آخرت بترسید. ﴿و لاتعثوا فی الأرض مفسدین﴾ و سعی نکنید که با انواع گمراهی و نافرمانی در روی زمین فساد به راه بیندازید. ﴿فکذبوه فأخذتهم الرجفة﴾ اما پیامبر خود، شعیب را تکذیب کردند، آنگاه خدا درکیفرشان آنها را به وسیله‌ی زمین‌لرزه نابود کرد. تکانی عظیم و ویرانگر که سرزمین آنها را به لرزه درآورد و با صدایی هولناک آنها را نابود کرد، صدایی که شنیدن آن موجب برکنده شدن دل‌ها شد. ﴿فأصبحوا فی دارهم جاثمین﴾ نابود شدند و زانو را در آغوش گرفتند و جان دادند. ﴿و عادا و ثمود و قدتبین لکم من مساکنهم﴾ عاد و ثمود را نابود کردیم و ویرانه‌های منازل آنها را در حجاز و یمن می‌بینید که ما آنها را به کیفر نافرمانی‌شان نابود کردیم، پس با دیدن این دلایل آیا باز عبرت نمی‌گیرید؟ ﴿و زیّن لهم الشیطان أعمالهم﴾ و شیطان اعمال قبیح و کفر و نافرمانی آنها را برایشان آراسته جلوه داد تا جایی که آن را نیکو می‌دیدند.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳۶/۳.

﴿فصدهم عن السبيل و كانوا مستبصرين﴾ آنان را از برگرفتن راه حق منع کرد، در صورتی که عاقل و اندیشمند و اهل نظر و استدلال بودند، اما به خاطر تکبر و دشمنی آشکار نیکو عمل نکردند. ﴿و قارون و فرعون و هامان﴾ و همچنین گردنکشان و ستمکاران دیگر همچون «قارون»، صاحب خزانه‌های فراوان و «فرعون»، صاحب ملک و سلطنت و وزیرش، «هامان» را که در ستمکاری و گردنکشی او را یاری می‌داد، نابود کردیم. ﴿و لقد جاءهم موسى بالبينات﴾ موسی با دلایل روشن و درخشان و آیات نمایان نزد آنان آمد. ﴿فاستكبروا في الأرض﴾ تکبر کرده و از عبادت خدا و اطاعت پیامبر امتناع کردند. ﴿و ما كانوا سابقين﴾ و از عذاب ما در نرفتند. طبری گفته است: یعنی از چنگ ما فرار نکردند، بلکه ما بر آنان تسلط یافتیم.[1] ﴿فكلا أخذنا بذنبه﴾ هر دسته از آن تبهکاران را به خاطر گناهش نابود کردیم و در مقابل جنایتشان آنها را کیفر دادیم. ابن‌کثیر گفته است: یعنی کیفرشان مناسب با اعمالشان بود.[2] ﴿فمنهم من أرسلنا عليه حاصبا﴾ یعنی تندبادی ویرانگر با «سنگریزه» را بر بعضی همچون قوم لوط نازل کردیم. ﴿و منهم من أخذته الصيحة﴾ و بعضی هم مانند «ثمود» با صدای مرگبار و زلزله نابود شدند، ﴿و منهم من خسفنا به الأرض﴾ و بعضی را مانند «قارون» و یارانش با دارایی و املاکش در زمین فرو بردیم. ﴿و منهم من أغرقنا﴾ و بعضی را هم در دریا غرق کردیم، مانند قوم نوح و فرعون و سربازانش. ﴿و ما كان الله ليظلمهم﴾ و خدا بدون گناه آنها را عذاب نداد و به آنها ظلم نکرد. ﴿ولكن كانوا أنفسهم يظلمون﴾ اما خود به خود ظلم کردند و مستحق عذاب و نابودی شدند. بعد از آن خدا برای آنان که به غیر از خدا خدایانی برگرفته‌اند مثلی زده است و می‌فرماید: ﴿مثل الذين اتخذوا من دون الله أولياء كمثل العنكبوت اتخذت بيتا﴾ داستان آنان که بت‌ها را به عنوان خدا برگرفته و آنها را پرستش کرده و به

۱ـ طبری ۹۶/۲۰.
۲ـ مختصر ۳۷/۳.

آنها اعتماد و تکیه نموده و از آنها امید نفع دارند، همچون داستان عنکبوت ضعیفی است که خانه‌ای برگرفته نه او را از گرما و سرما حفظ می‌کند و نه از باران و آزار. قرطبی گفته است: این مثلی است که خدا آن را برای فردی آورده است که به غیر از او خدایانی برگرفته است که نه سودی برایش دارند و نه زیانی را از او دفع می‌کنند، همان‌طور که خانه‌ی عنکبوت آن را نه از گرما حفظ می‌کند و نه از سرما.[1] ﴿و إن أوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون﴾ و از لحاظ ناچیزی و بی‌ارزشی، خانه‌ی عنکبوت سست‌ترین و ضعیف‌ترین خانه‌ها می‌باشد، و اگر می‌دانستند عمل آنها هم از این قبیل است، بت‌ها را پرستش نمی‌کردند. ﴿إن الله یعلم مایدعون من دونه من شيء﴾ خدا آگاه است به غیر از او چه چیزی را پرستش کرده‌اند و چنان امری بر او پوشیده نیست و آنها را بر کفرشان کیفر می‌دهد. ﴿و هو العزیز الحکیم﴾ خدای عزوجل در ملکش مقتدر و در صنعش باحکمت است. ﴿و تلك الأمثال نضربها للناس﴾ این امثال را در قرآن برای مردم بیان می‌کنیم تا مطلب به ذهن آنها نزدیک شود. ﴿و ما یعقلها إلا العالمون﴾ و جز دانشمندانی که علمی راسخ دارند و از منظور خدا سر در می‌آورند، کسی آن را درک و فهم نمی‌کند. ﴿خلق الله السموات و الأرض بالحق﴾ خدا آسمان‌ها و زمین را بر مبنای حقی ثابت خلق کرده است، نه بر اساس بیهودگی و از روی لهو و لعب. ﴿إن في ذلك لآیة للمؤمنین﴾ در خلق آنها به این شکل نوظهور و ساختار استوار، برای آنان که وجود و یگانگی خدا را تصدیق می‌کنند دلیل و عبرتی است. ﴿اتل ما أوحي إلیك من الکتاب﴾ این قرآن را که خدایت آن را به تو وحی کرده است، بخوان و به وسیله‌ی خواندن و تکرار آن به او تقرب جوی؛ زیرا قرآن حاوی محاسن آداب و مکارم اخلاق است. ﴿و أقم الصلاة﴾ به اقامه‌ی نماز با رعایت ارکان و شروط آن ادامه بده که نماز ستون دین است.

۱ـ قرطبی ۳۴۵/۱۳ به نقل از خراء.

﴿إن الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنكر﴾ اگر نماز جامع شروط و آداب و متضمن خشوع و فروتنی باشد و چنان که باید نمازگزار آن را ادا نماید و در نماز فروتن باشد و عظمت خدا را به خاطر داشته باشد، و در مورد آنچه که می‌خواند بیندیشد، چنین نمازی او را از ارتکاب پلشتی‌ها و منکرات باز می‌دارد. ﴿و لذکر الله أکبر﴾ یاد خدا در دنیا از همه چیز بزرگتر است. یاد خدا عبارت است از این‌که عظمت و جلالش را در نظر داشته باشی، و در نماز و خرید و فروش و امور زندگی او را مدّ نظر داشته باشی و در تمام امور از او غافل نشوی. ﴿و الله یعلم ما تصنعون﴾ و تمام اعمال شما را می‌داند و به نیکوترین وجه پاداش آن را به شما می‌دهد.

ابوالعالیه گفته است: در نماز سه خصلت مقرر است: اخلاص، بیم و یاد خدا، پس اخلاص او را وادار به امر به معروف می‌کند، و بیم او را از ارتکاب منکر و ناشایست بازمی‌دارد، و ذکر خدا ـ قرآن ـ هم امر می‌کند و هم نهی، پس هر نمازی خالی از قسمتی از این سه باشد نماز نیست.[1]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿إنکم لتأتون الفاحشة ... أئنکم لتأتون الرجال﴾ به چندین مؤکّد تأکید شده، و با تکرار فعل، اطناب را دربرگرفته است و مراد قبیح جلوه دادن عمل آنان است.

۲ـ ﴿ائتنا بعذاب الله إن کنت من الصادقین﴾ متضمن استهزا و تمسخر است. جواب شرط به دلیل سابق محذوف است.

۳ـ ﴿رجزا من السماء﴾ نکره آوردن رجز به خاطر تهویل است؛ یعنی رجزاً عظیما.

۴ـ ﴿فکلا أخذنا بذنبه، فمنهم من أرسلنا﴾ تقدیم مفعول به خاطر اهمیت است.

۵ـ ﴿مثل الذین اتخذوا من دون الله أولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا﴾ متضمن تشبیه

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۳۸.

جزء

۲۱

از آیه ۴۶ سوره‌ی عنکبوت تا پایان آیه ۳۰ سوره‌ی احزاب

تمثیلی است. کافران در پرستش بت‌ها به عنکبوت در ساختن خانه تشبیه شده‌اند.

۶ـ در ﴿انصرنی علی القوم المفسدین ... إن أهلها کانوا ظالمین﴾، ﴿إن أوهن البیوت لبیت العنکبوت﴾ و ﴿بما کانوا یفسقون .... و آیة بینة لقوم یعقلون﴾ توافق فواصل آمده است.

یادآوری: آیه نشان می‌دهد که نماز انسان را از ارتکاب فحشا و منکر بازمی‌دارد. به پیامبر گفتند: فلانی شب در نماز است و روز دزدی می‌کند، فرمود: «نمازش او را باز خواهد داشت».[1] منظور پیامبر ﷺ این بود که اگر نماز به شیوه‌ی کامل ادا شود نمازگزار را از پلشتی بازمی‌دارد. او را دور نمی‌کند، بلکه او را به خدا نزدیک می‌کند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَٰهُنَا وَ إِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾ وَ كَذَٰلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ ٱلْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هَٰؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا ٱلْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾ وَ مَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا ٱلظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾ وَ قَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِن رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا ٱلْآيَاتُ عِندَ ٱللهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللهِ أُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ ﴿٥٢﴾ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ ٱلْعَذَابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾ يَسْتَعْجِلُونَكَ

۱ـ روایت از بزار.

بِالْعَذَابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۵۴﴾ يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَ مِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۵۵﴾ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي واسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿۵۷﴾ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿۵۸﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۵۹﴾ وَ كَأَيِّن مِن دَابَّةٍ لَاتَحْمِلُ رِزْقَهَا اللهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۶۰﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿۶۱﴾ اللهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۶۲﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَن نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْقِلُونَ ﴿۶۳﴾ وَ مَا هٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۶۴﴾ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿۶۵﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۶۶﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللهِ يَكْفُرُونَ ﴿۶۷﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكَافِرِينَ ﴿۶۸﴾ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۶۹﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا گمراهی افرادی را بیان کرد که به غیر از خدا اولیایی دیگر را برگرفته بودند، و عمل آنها را به عمل عنکبوت در ساختن خانه‌اش تشبیه کرد، در اینجا امر کرده است که در دعوت اهل کتاب به سوی ایمان، باید نرمش و مهربانی به‌کار برده شود. بعد از آن دلایل قاطع بر صدق حضرت محمد ﷺ، درستی قرآن را یادآور شده است. سوره را با بیان اسبابی که آنها را از

گرویدن به آیین توحیدی منع می‌کرد خاتمه داده و آن این‌که مردم به دنیای ناپایدار مغرور گشته‌اند و متذکر شده است که مشرکین در حال شدت و تنگنایی خدا را یگانه می دانند و در وقت آسایش آن را فراموش می‌کنند.

معنی لغات: ﴿**بغتة**﴾ ناگهان. ﴿**یغشاهم**﴾ آنها را می‌پوشاند و در برمی‌گیرد. ﴿**لنبوئنهم**﴾ آنان را جا می‌دهیم، مستقر می سازیم. ﴿**غرفا**﴾ منازل بلند و عالی در بهشت. ﴿**یؤفکون**﴾ از حق منحرف می‌شوند. ﴿**یبسط**﴾ گسترش می‌دهد، فراخی می دهد. ﴿**یقدر**﴾ تنگ می‌کند. ﴿**مثوی**﴾ مکان و محل اقامت انسان.

سبب نزول: ابن‌عباس روایت می‌کند که پیامبرﷺ وقتی دید مشرکین مؤمنان را اذیت می‌کنند به آنها دستور داد به مدینه مهاجرت کنند و فرمود: بیرون بروید و به مدینه مهاجرت کنید و درکنار ستمکاران نمانید، گفتند: ما در مدینه خانه و باغ نداریم، وکسی نداریم ما را غذا و آب بدهد. آنگاه آیه‌ی ﴿**وکأین من دابة لاتحمل رزقها الله یرزقها ...**﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿**ولا تجادلوا أهل الکتاب إلا بالتی هی أحسن**﴾ جز به شیوه‌ی نیکو اهل کتاب را به اسلام نخوانید و در امور دین با آنها به مجادله و بحث نپردازید. مثلاً با ارائه‌ی آیات خدا آنها را به سوی خدا بخوانید و با یادآوری دلایل و آیات روشن خدا آنها را دعوت کنید. ﴿**إلا الذین ظلموا منهم**﴾ جز آنان که ستمکارند و با شما سرستیز دارند و در دشمنی شما تلاش می‌کند، با چنین افرادی به تندی و شدت مجادله کنید. امام فخر گفته است: وقتی مشرک به عملی ناپسند و زشت بپردازد، شایسته است با شدیدترین وجه با او برخورد کرد، و در بی‌توجهی به او و زشت نشان دادن مذهبش باید کوشید و مبالغه هم کرد. ولی اهل کتاب به نزول کتب و ارسال پیامبران باور دارند، جز این‌که به پیامبری

۱ـ قرطبی ۱۳/ ۳۶۰.

حضرت محمدﷺ مقر و معترف نیستند، پس در قبال همان نیکی، هر چه نیکوتر با آنها بحث و جدل می‌شود جز افرادیٰ که ستمکارند، مثلاً خدا را دارای فرزند می‌دانند یا به تثلیث اعتقاد دارند، که باید با اینها به شدیدترین وجه برخورد و مجادله کرد و گفته‌ی آنها را خیره‌سری و یاوه‌گویی و نادانی آنها را بیان و مشخص نمود.[۱] **﴿و قولوا آمنا بالذی أنزل إلینا و أنزل إلیکم﴾** به آنها بگویید: ما به قرآنی که بر ما نازل شده است ایمان داریم و به تورات و انجیل که بر شما نازل شده است نیز ایمان داریم. ابوهریره گفته است: اهل کتاب تورات را با زبان عبری می‌خواندند و آن را برای مسلمانان به عربی تفسیر می‌کردند. پیامبرﷺ فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، و بگویید: به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده است ایمان داریم.[۲] **﴿و إلهنا و إلهکم واحد و نحن له مسلمون﴾** پروردگار ما و شما یکی است، در خدایی شریک ندارد و ما مطیع و فرمانبردار او می‌باشیم و در برابر فرمان و حکمش تسلیم هستیم. **﴿و کذلك أنزلنا إلیك الکتاب﴾** همان‌طور که کتاب را بر پیامبران قبل از تو نازل کردیم، بر تو نیز کتاب نازل کردیم. **﴿فالذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به﴾** آنان که کتاب را به آنها عطا کردیم، مانند عبدالله‌بن سلام و سایر یهودیان و نصاری که مسلمان شدند، به قرآن ایمان دارند. **﴿و من هؤلا من یؤمن به﴾** از مردم مکه نیز هستند جمعی که به قرآن ایمان دارند. **﴿و ما یجحد بآیاتنا إلا الکافرون﴾** جز افراد غرق شده در دریای کفر و عناد هیچ کس آیات روشن و مستدل ما را تکذیب و انکار نمی‌کند. قتاده گفته است: «جحد» به معنی انکار بعد از معرفت و آشنایی است.[۳] **﴿و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولاتخطه بیمینك﴾** قبل از نزول این قرآن خواندن و نوشتن بلد نبودی؛ چون تو بی‌سواد هستی. ابن‌عباس گفته

۱ـ تفسیر کبیر ۲۵/ ۷۵.

۲ـ اخراج از بخاری، در تفسیر قرطبی نیز چنین آمده است. ۱۳/ ۳۵۱.

۳ـ طبری ۲۱/ ۴.

است: پیامبرﷺ بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن بلد نبود.[۱] ﴿إذا لارتاب المبطلون﴾ اگر خواندن و نوشتن را می‌دانستی، کافران در مورد قرآن شک و تردید پیدا می‌کردند و می‌گفتند: شاید از کتاب‌های پیشین آن را برگرفته و آن را به خدا نسبت می‌دهد. آیه استدلال خدا را بر درستی قرآن نشان می‌دهد؛ چون پیامبرﷺ فردی درس ناخوانده بود و این کتاب معجزه‌گر را آورده است که متضمن اخبار ملت‌های پیشین و امور غیبی می‌باشد. و این بزرگترین دلیل بر درستی ادعای او است. ابن‌کثیر گفته است: یعنی ای محمد! قبل از این‌که این قرآن را بیاوری مدت‌های مدید در بین قوم خود بی‌سواد زندگی کردی و بسر بردی و نوشتن هم بلد نبودی. حتی تمام افراد قومت می‌دانند که تو درس ناخوانده هستی، خواندن و نوشتن را نمی‌دانی، و اینچنین بود پیامبرﷺ، و تا روز رستاخیز خواندن و نوشتن را نخواهد دانست و حتی نمی‌توانست یک خط یا یک حرف را هم بنویسد، بلکه چند نفر منشی داشت که وحی را برایش می‌نوشتند.[۲] ﴿بل هو آیات بینات فی صدور الذین أوتوا العلم﴾ (بل) برای اضراب است. یعنی مسأله آن‌طور نیست که ستمکاران و باطل‌گرایان تصور می‌کنند. بلکه این قرآن مشتمل بر آیاتی واضح و اعجاز انگیز است و به‌طور یقین نشان می‌دهد که از جانب خدا آمده است و در سینه‌های دانشمندانی است که علم الهی یافته‌اند. مفسران گفته‌اند: از خصوصیات قرآن این‌که خدا به دو طریق آن را از تبدیل و تغییر حفظ کرده است: اول، این‌که به صورت مکتوب درآمده و دیگر جای هیچ تغییری نیست. دوم، در سینه حفظ شده است، به عکس سایر کتب؛ چون نوشته شده‌اند اما در سینه‌ها حفظ نشده‌اند، از این رو تحریف بر آنها وارد شده است. در وصف این امت چنین آمده است: «انجیل‌ها را در سینه‌هایشان جا داده‌اند». حسن گفته است: به این امت حفظ «کتاب» عطا شده است. و قبل از آنها کتاب‌ها فقط از

۱ـ همان مرجع قبلی.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳ / ۴۰.

رو خوانده می‌شد. وقتی کتاب را می‌بستند جز پیامبران کسی مطالب آن را حفظ نمی‌کرد.[1] ﴿و ما یجحد بآیاتنا إلا الظالمون﴾ جز افرادی که در کفر و دشمنی و انکار از حد تجاوز کرده‌اند، هیچ کس آیات ما را تکذیب نمی‌کند. ﴿و قالوا لولا أنزل علیه آیات من ربه﴾ کفار مکه می‌گفتند: مگر نمی‌شد از جانب خدایش دلایل خارق‌العاده از قبیل دست موسی و شتر صالح و سفره‌ی عیسی مبنی بر صدقش نازل شـود؟! ﴿قل إنما الآیات عند الله﴾ ای محمد! به آنها بگو: این آیات و خوارق در قبضه‌ی قدرت خدا می‌باشند و در اختیار من نیستند، خدا اگر خواست آنها را می‌فرستد و اگر خواست آنها را منع می‌کند، و هیچ کس در آن دخالتی ندارد. ﴿و إنما أنا نذیر مبین﴾ من فقط برحذر دارنده هستم و شما را از عذاب خدا برحذر می‌دارم. و کار من آوردن آیات نیست. ﴿أو لم یکفهم أنا أنزلنا علیك الكتاب یتلی علیهم﴾ استفهام برای توبیخ است. یعنی آیا برای مشرکین آیات این قـرآن معجزه‌گر کافی نیست که برای آنها خوانده می‌شود؟ و چگونه درخواست دلیل می‌کنند در حالی که قرآن بزرگترین و واضح‌ترین دلیل بر صدق نبوت تو می‌باشد؟ ابن‌کثیر گفته است: خدا خیره سری و جهالت خارج از حد آنها را یادآور شده است؛ چراکه بر صدق محمد ﷺ درخواست دلایل کرده‌اند، در حالی که کتاب پرقدرتش بـر او نـازل شده است، کتابی که نه در اول و نه در آخر، باطل در آن وارد نشده و نمی‌شود. کتابی که از هر معجزه بزرگتر است؛ چون تمام سخنوران فصیح و بلیغ از معارضه‌ی با آن درمانده‌اند. بلکه از معارضه‌ی با یک سوره از آن نیز درمانده‌اند. آیا آنان را بـس نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم؟ در حالی که تو یک نفر بی‌سواد هـستی و خـوانـدن و نـوشتن را نمی‌دانی، و آنان را از محتویات کتب پیشین مطّلع می‌کنی.[2] از این رو بعد از آن گفته است: ﴿إن فی ذلك لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون﴾ نازل کردن این قرآن متضمن نعمتی بـس

۱ـ قرطبی ۱۳/ ۳۵۴.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۴۱.

بزرگ است برای بندگان؛ چراکه آنها را از گمراهی نجات می‌دهد، و نیز این قرآن رحمت و نعمت بزرگی است برای آنان که غرضشان ایمان است نه طغیان، و آنان را مایه‌ی یادآوری است. ﴿قل کفی بالله بینی و بینکم شهیدا﴾ به آنها بگو: برای من کافی است که خدا بر صدقم گواه باشد و گواهی بدهد که من از جانب او پیامبرم. ﴿یعلم ما فی السموات والأرض﴾ کار بندگان بر او پوشیده نیست، پس اگر دروغگو باشم از من انتقام می‌گیرد. ﴿والذین آمنوا بالباطل وکفروا بالله أولئك هم الخاسرون﴾ و آنان که به بت‌ها ایمان دارند و به خدا کافرند کاملاً در دریای زیانمندی فرو رفته‌اند؛ چون در مقابل ایمان کفر را برگزیده‌اند. ﴿و یستعجلونك بالعذاب﴾ مشرکین از تو درخواست تعجیل عذاب می‌کنند، و می‌گویند: ﴿أمطر علینا حجارة من السمآء﴾ به طریق تمسخر و استهزا می‌گویند: از آسمان سنگ بر ما بباران. ﴿و لولا أجل مسمی لجاءهم العذاب﴾ اگر زمان عذاب آنها از جانب خدا معین و مقرر نشده بود، و موقع هلاکت آنها معلوم نشده بود، وقتی عذاب را درخواست می‌کردند برایشان محقق می‌شد. ﴿و لیأتینهم بغتة و هم لایشعرون﴾ و در موقعی که آنها غافلند و سرگرم لهوند و شعور ندارند، ناگهان عذابشان فرا می‌رسد و تحقق می‌پذیرد. ﴿یستعجلونك بالعذاب و إن جهنم لمحیطة بالکافرین﴾ شگفتی از کودنی و شعور پایین و سرسختی و لجاجت آنها می‌باشد. یعنی: چگونه تعجیل عذاب را می‌خواهند در حالی که در روز قیامت جهنم آنها را احاطه کرده و مانند بازوبند آنها را در میان می‌گیرد و راه گریزی از آن ندارند؟ بعد از آن چگونگی احاطه‌ی جهنم بر آنها را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿یوم یغشاهم العذاب من فوقهم و من تحت أرجلهم﴾ روزی عذاب آنان را فرا می‌گیرد و از بالا و پایین و از جمیع جهات آنها را احاطه می‌کند. ﴿و یقول ذوقوا ما کنتم تعملون﴾ و خدا می‌فرماید: در کیفر اعمالی که در دنیا انجام می‌دادید از قبیل استهزا و تبهکاری و اعمال زشت، عذاب شدید بچشید. بعد از این‌که خدای منان حال و وضع تکذیب‌کنندگان و منکران را بیان کرد به دنبال آن به ذکر حال نیکان پرهیزگار

پرداخت و فرمود: **﴿یا عبادی الذین آمنوا إن أرضی واسعة﴾** خطاب برای تشریف و تکریم است. این آیه مسلمانان را بر مهاجرت از سرزمین کفر به سوی سرزمین اسلام تشویق می‌کند. یعنی از جمله شرف بندگی شما برای خدا این است که اگر در مکه از ابراز اسلام و ایمان در تنگنا و تحت فشار هستید، از آنجا مهاجرت و کوچ کنید و در کنار ستمگران نمانید؛ چون سرزمین خدا وسیع و فراخ است. مقاتل گفته است: در مورد مسلمانان ضعیف مکه نازل شده است.[1] **﴿فإیای فاعبدون﴾** پرستش را به من اختصاص دهید و به جز من احدی را پرستش نکنید. **﴿کل نفس ذائقة الموت ثم إلینا ترجعون﴾** هر جا که باشید مرگ شما را می‌رباید، پس همیشه در عبادت و اطاعت خدا باشید، و به هر جا به شما امر شد به آنجا مهاجرت کنید؛ چون مرگ امری است حتمی و از آن گریزی نیست. آنگاه مرجع و سرانجامتان نزد خدا می‌باشد. **﴿و الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾** و آنان که عقیده‌ای پاک و اعمالی شایسته دارند، **﴿لنبوئنهم من الجنة غرفا﴾** آنان را در قسمت بالای بهشت در منازلی رفیع جا می‌دهیم. **﴿تجری من تحتها الأنهار﴾** در پای درختان و قصرهای آن نهرها جاری است. **﴿خالدین فیها﴾** و در آن برای همیشه مقیم خواهند بود و هرگز از آن خارج نمی‌شوند. **﴿نعم أجر العاملین﴾** آن منازل رفیع در بهشت برای پاداش عاملان بسی نیکو و برازنده است. **﴿الذین صبروا و علی ربهم یتوکلون﴾** این توصیف عاملان است. یعنی آنها عبارتند از: افرادی که مشقت و زحمت هجرت و اذیت در راه خدا را تحمل کرده و در تمام امور خود به خدا متکی می‌باشند. در البحر آمده است: این دو صفت دربرگیرنده‌ی تمام نیکی‌ها و محاسن است و آن عبارتند از: صبر و شکیبایی و محول کردن امور به خدای متعال.[2] **﴿و کأین من دآبة لاتحمل رزقها﴾** بسی از جانداران هستند که ضعیف و ناتوان می‌باشند و قدرت به دست آوردن روزی خود را

۱ـ زادالمسیر ٦/ ٢٨١.

٢ـ البحر ٧/ ١٥٧.

ندارند، اما با وجود ناتوانیشان خدا آنها را روزی می‌دهد. **﴿الله یرزقها و إیاکم﴾** همان‌طور که روزی شما را می‌دهد، روزی آنها را نیز می‌دهد، خدا روزی تمام روزی‌خوران را تقبل و تضمین کرده است. پس اگر مهاجرت کردید از بینوایی نترسید؛ چون روزی‌رسان همانا خداست. در التسهیل آمده است: منظور از آیه تقویت روحیه‌ی مؤمنان است که در صورت مهاجرت از فقر و گرسنگی نترسند؛ چراکه خدا همان‌طور که حیوانات ناتوان را روزی می‌دهد، شما را نیز در صورت هجرت از سرزمین خود روزی می‌دهد.[1] **﴿و هو السمیع العلیم﴾** گفتار شما را می‌شنود و به احوالتان آگاه است. سپس توبیخ مشرکین را به خاطر عبادت غیر خدا از سرگرفته و می‌فرماید: **﴿و لئن سألتهم من خلق السموات و الأرض و سخر الشمس و القمر لیقولن الله﴾** اگر از مشرکین بپرسی که چه کسی عالم بالا و زمین و عجایب و غرایب مکنون در آنها را خلق کرده است؟ و چه کسی آفتاب و ماه را برای مصلحت بندگان بر سر ما مسخر کرده و با نظم و ترتیبی دقیق به جریان انداخته است؟ می‌گویند: خدا خالق آنها است و آنها را رام و مسخر کرده است. **﴿فأنی یؤفکون﴾** پس بعد از چنین اقراری چگونه از توحیدش سرباز می‌زنند؟ **﴿الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدرله﴾** همو خالق و روزی‌رسان است، برای هر کس بخواهد روزیش را به عنوان امتحان افزون می‌دهد، و برای هر کس هم که بخواهد روزیش را کم می‌کند، تا معلوم شود چه کسی سپاسگزار و صبور است. **﴿إن الله بکل شيء علیم﴾** علم و آگاهی خدا وسیع و بی‌پایان است و به مقتضای حکمت و مصلحت عمل می‌کند. **﴿و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأحیا به الأرض بعد موتها لیقولن الله﴾** توبیخ و اقامه‌ی حجتی دیگر است. یعنی اگر از مشرکین سؤال کنی که چه کسی باران را از آسمان نازل کرده که با آن انواع کشت و ثمر از زمین خشک بیرون آمده

۱ـ التسهیل ۳/۱۱۹.

است؟ می‌گویند: خدا انجام دهنده‌ی آن است. ﴿قل الحمد لله بل أکثرهم لایعقلون﴾ ای محمد! بگو: خدا را سپاسگزارم که حجّت را نمایان ساخت، بلکه اکثر آنها عقل و خرد ندارند، به‌طوری که اقرار می‌کنند که خدا خالق و رازق است وانگهی دیگری را پرستش می‌کنند. ﴿و ما هذه الحیاة الدنیا إلا لهو و لعب﴾ زندگی این جهان جز غرور چیزی نیست که به سرعت سپری و زایل می‌شود. همان‌طور که بچه‌ها مدتی بازی می‌کنند و سپس متفرق می‌شوند. ﴿و إن الدار الآخرة لهی الحیوان﴾ و در حقیقت منزلگاه آخرت سرای زندگی حقیقی است، که در آنجا نه مرگی مقرر است و نه تلخی. ﴿لو کانوا یعلمون﴾ اگر آگاهی و معرفت داشتند منزلگاه ناپایدار را بر منزلگاه جاودان و پایدار ترجیح نمی‌دادند؛ زیرا دنیا در نظر خدا بسی ناچیز است و به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش ندارد.[1] شاعر عرب چه نیکو گفته است:

تأمل فی الوجود بعین فکر	تری الدنیا الدنیة کالخیال
و من فیها جمیعاً سوف یفنی	و یبقی وجه ربك ذو الجلال

«با چشم خرد در جهان هستی بیندیش، بدون شک دنیای پست را چون خیال می‌بینی. تمام آنهایی که در دنیا هستند نابود می‌شوند و فقط ذات خدای ذوالجلال می‌ماند».

﴿فإذا رکبوا فی الفلك دعوا الله مخلصین له الدین﴾ اقامه‌ی سومین حجّت است بر مشرکین که فقط در سختی خدا را می‌جویند و از او التماس می‌کنند. سپس در حالت آسایش برایش انباز و شریک می‌آورند. یعنی وقتی سوار کشتی شوند و از غرق شدن بترسند، خدا را به اخلاص می‌خوانند؛ چون می‌دانند جز او هیچ کس سختی را از آنان دفع و برطرف نمی‌کند. در لفظ «مخلصین» نوعی سرزنش مقرر است. ﴿فلما نجاهم إلی البر إذا هم یشرکون﴾ اما به محض این‌که آنها را از هراس نجات داد و به خشکی رساند

۱ـ در حدیث آمده است: ﴿لو کانت الدنیا تعدل عندالله جناح بعوضة ما سقی منها کافرا جرعة ماء﴾.

به ناگاه شرک می‌ورزند. ﴿**لیکفروا بما آتیناهم و لیتمتعوا فسوف یعلمون**﴾ امری است برای تهدید. یعنی بگذار کافر شوند و در مقابل نعمت‌های ما و نجات دادن آنان از دریا، ناسپاس باشند. و در این دنیا از باقیمانده‌ی عمر خود بهره گیرند که در آینده عاقبت کار خود را خواهند دید. ﴿**أولم یروا أنا جعلنا حرما آمنا و یتخطف الناس من حولهم**﴾ مگر آن کافران نمی‌بینند و خردمندانه نمی‌دانند و پند نمی‌گیرند که سرزمین آنها، «مکه» را حرم قرار داده و از چپاول و غارت مصون داشته‌ایم و مردمش را از کشتن و اسارت در امان قرار داده‌ایم، در حالی که مردم اطراف آنان کشته و اسیر می‌شوند؟ ضحاک گفته است: ﴿**و یتخطف الناس من حولهم**﴾ یعنی یکدیگر را به قتل می‌رسانند و به اسارت می‌برند. ﴿**أفبالباطل یؤمنون و بنعمة الله یکفرون**﴾ آیا بعد از این همه نعمت‌های ارزشمند باز بت‌ها را پرستش می‌کنند و به خدا کافر می‌شوند؟ ﴿**و من أظلم ممن افتری علی الله کذبا أو کذب بالحق لما جاءه**﴾ و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد و چون قرآن به سوی او آید آن را تکذیب کند؟ ﴿**ألیس فی جهنم مثوی للکافرین**﴾ آیا برای کافران به آیات خدا در کیفر افترا و کفرشان، در جهنم جا و مکانی برای استقرار آنها موجود نیست؟ ﴿**والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا**﴾ آنان که با نفس و شیطان و هوی و کفار و دشمنان دین، به خاطر جلب رضایت ما به مبارزه و جهاد برخاسته‌اند، راه رسیدن به ما را به آنها ارائه می‌دهیم. ﴿**و إن الله لمع المحسنین**﴾ و خدا یاور مؤمنین است و آنها را یاری می‌دهد.

نکات بلاغی: ۱- ﴿**لو لا أنزل علیه آیات من ربه**﴾ متضمن تحضیض است.

۲- ﴿**آمنوا بالباطل و کفروا بالله**﴾ شامل طباق است.

۳- ﴿**أولئك هم الخاسرون**﴾ متضمن افاده‌ی قصر است. یعنی «لاغیرهم».

۴- ﴿**و یستعجلونك بالعذاب و لو لا أجل مسمی**﴾، ﴿**یستعجلونك بالعذاب و إن جهنم**﴾ و ﴿**یوم یغشاهم العذاب**﴾ متضمن اطناب است؛ چرا که چندین‌بار کلمه‌ی «عذاب» تکرار شده است.

۵ـ در ﴿یا عبادی الذین﴾ اضافه برای تشریف است.

٦ـ ﴿یبسط الرزق ... و یقدر﴾ و ﴿أفبالباطل یؤمنون و بنعمة الله یکفرون﴾ طباق را دربردارد.

۷ـ ﴿حرماً آمنا﴾ مجاز مرسل عقلی است؛ یعنی آمنا أهله.

۸ـ ﴿و ما هذه الحیاة الدنیا إلا لهو و لعب﴾ متضمن تشبیه بلیغ است؛ یعنی کاللهو و کاللعب. ادات تشبیه و وجه‌شبه حذف شده‌اند.

۹ـ ﴿لو کانوا یعلمون﴾ شامل ایجاز به حذف جواب شرط است. که سیاق بر آن دلالت دارد و در اصل چنین است: «لو کانوا یعلمون لما آثروا الدنیا علی الآخرة ولا الفانیة علی الباقیة».

۱۰ـ در ﴿أفبالباطل یؤمنون و بنعمة الله یکفرون﴾، ﴿إذا یشرکون﴾ و ﴿بل أکثرهم لایعلمون﴾ فواصل رعایت شده است.

یادآوری: مسلمان نباید در سرزمینی بماند که در آنجا ادای واجبات و عبادت خدا برایش مقدور نیست. سرزمین خدا فراخ و وسیع است و آیات بر وجوب مهاجرت به سرزمین امن اشاره دارند، همان‌طور که گفته‌اند: ﴿و کل مکان ینبت العز طیب﴾.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی روم در مکه نازل شده است و همان اهدافی را دنبال می‌کند که دیگر سوره‌های مکی آن را دنبال می‌کنند؛ یعنی مسائل عقیده‌ی اسلامی را به‌طور کلی و در دایره‌ای وسیع یعنی ایمان به توحید و نبوت و معاد و پاداش را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

* سوره با پیشگویی در رابطه با رویدادی بسیار مهم آغاز شده است. قرآن قبل از وقوع آن رویداد از آن خبر داده است. این خبر عبارت است از پیروزی روم بر فارس در جنگی که به زودی در بین آن دو درمی‌گیرد. و همان‌طور که قرآن خبر داده بود، اتفاق افتاد و بدین ترتیب پیشگویی تحقق یافت. این خبر از جمله ظاهرترین و روشن‌ترین دلیل بر صدق محمد ﷺ است و دلیل است بر این‌که وحي نازل شده بر او صادق است، و از بزرگترین معجزات قرآن به شمار می‌آید.

* بعد از آن سوره درباره‌ی حقیقت ستیز دایر در بین حزب رحمان و حزب شیطان به بحث پرداخته است. این ستیز قدیمی است و از دیرباز بوده و در طول زمان ادامه داشته است، و مادامی که حق و باطل و خیر و شر موجود است این ستیز برقرار است، و مادام که شیطان یاران و هواداران خود را برای خاموش‌کردن نور خدا و ستیز با پیامبران بسیج می‌کند، این ستیز برقرار است. آیات، دلایل و شواهد را بر پیروزی حق بر باطل ارائه داده، پیروزی و غلبه‌ای که در قرون و زمان‌های متفاوت تحقق یافته است. و این سنت خدا می‌باشد و سنت خدا را تبدیلی نیست.

* بعد از آن سوره به بحث درباره‌ی قیامت و رستاخیز و سرنوشت شوم اهل کفر و گمراهی در آن روز پرداخته است. که در آن روز مؤمنان در باغ‌ها مسرورند و مجرمان و تبهکاران در عذاب درگیرند، که سرنوشت نهایی نیکان و تبهکاران چنین است. و سرانجام نیک از آن نیکوکاران و تبهکاران نیز به آن سرانجام شوم محتوم گرفتار می‌آیند.

* به منظور اقامه‌ی دلیل بر عظمت خدای یگانه و پایدار، سوره بعضی از شواهد موجود در جهان هستی و دلایل غیبی که گویای قدرت و یگانگی خدا بوده وگردنکشان در مقابلش سرافکنده و بزرگان در پیشگاهش به سجده می‌روند، ارائه داده است. و برای جدا کردن و متمایز ساختن حزب رحمان از حزب بت‌پرستان مثال‌های درخشان آورده است.

* و سوره با بحث درباره‌ی کفار قریش خاتمه یافته است، قریشی که آیات و برحذر داشتن برای آنان سودی نداشت و هر اندازه دلایل درخشان و قطعی دیدند، پند و عبرت نگرفتند؛ چون بسان مردگان نه شنیدند و نه می‌دیدند. تمام این مباحث به خاطر تسلی خاطر پیامبران در قبال آزار مشرکین و پیشه کردن صبر و شکیبایی به منظور رسیدن به پیروزی آمده است.

نامگذاری سوره: به سبب یادآوری همان معجزه‌ی درخشان که بر درستی اخبار قرآن دلالت دارد، سوره به نام «سوره‌ی روم» موسوم است. که خدا می‌فرماید: ﴿الٓم * غلبت الروم * فی أدنی الأرض و هم من بعد غلبهم سیغلبون﴾، و آن هم بعضی از معجزات قرآن می‌باشد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ﴿١﴾ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ﴿٢﴾ فِي أَدْنَى ٱلْأَرْضِ وَ هُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿٣﴾

فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ ٱلْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿۴﴾ بِنَصْرِ ٱللَّهِ يَنصُرُ مَن يَشَاءُ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۵﴾ وَعْدَ ٱللَّهِ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ وَعْدَهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶﴾ يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ ٱلْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿۷﴾ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿۸﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا ٱلْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۹﴾ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَاءُوا ٱلسُّوءَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ ٱللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۰﴾ ٱللَّهُ يَبْدَؤُا ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾ وَ يَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُبْلِسُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿۱۲﴾ وَ لَمْ يَكُن لَّهُم مِن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۱۳﴾ وَ يَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ ﴿۱۴﴾ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿۱۵﴾ وَ أَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ ٱلْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي ٱلْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿۱۶﴾ فَسُبْحَانَ ٱللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ﴿۱۷﴾ وَ لَهُ ٱلْحَمْدُ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ عَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُونَ ﴿۱۸﴾ يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَ يُحْيِي ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿۱۹﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿یغلبون﴾ شکست می‌خورند و مغلوب می‌شوند. ﴿أثاروا الأرض﴾ زمین را زیر و رو کردند و شخم زدند و برای زراعت آماده ساختند. ﴿السوءی﴾ مؤنث أسوء است یعنی زشت‌تر. مانند حسنی که مؤنث أحسن است. و سوءی یعنی کیفر بی‌نهایت بد. ﴿یحبرون﴾ مسرور می‌شوند. ﴿عشیا﴾ از موقع نماز مغرب تا تاریکی شب. ﴿تُظهرون﴾ وقت ظهر وارد می‌شوید.

تفسیر: ﴿الٓمٓ﴾ حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآنند.[۱] ﴿غلبت الروم * فی أدنی الأرض﴾ سپاه روم در نزدیک‌ترین نقطه از سرزمین خود به فارس شکست خورده و مغلوب شد. ﴿و هم من بعد غلبهم سیغلبون﴾ بعد از شکستشان و غلبه‌ی فارس بر آنان، بر فارس غالب و پیروز خواهند شد. ﴿فی بضع سنین﴾ در مدتی که از چند سال تجاوز نمی‌کند. «بضع» عددی است ما بین سه و نه. مفسران گفته‌اند: در بین روم و فارس جنگی دایر بود. فارس بر روم غالب آمد و خبر آن به پیامبرﷺ و یارانش رسید و این امر بر آنان گران آمد و مشرکین از آن شاد شدند؛ زیرا مردم فارس «گبر» بوده و دارای کتاب نبودند. و رومی‌ها اهل کتاب بودند. مشرکین به یاران پیامبرﷺ می‌گفتند: شما و اهل روم دارای کتاب می‌باشید و ما ناخوانده کتاب هستیم، برادران ما در فارس بر برادران شما یعنی رومیان پیروز شده‌اند. و ما بر شما غالب می‌آییم. در این مورد ابوبکر «صدیق» گفت: خدا چشم شما را روشن نفرماید! آنگاه آیه‌ی ﴿و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین﴾ نازل شد. در سال هفتم لشکریان دو سپاه به هم آمدند و رومیان بر فارس غالب آمده و آنان را شکست دادند، مسلمانان از این امر شاد و مسرور شدند. ابوسعود گفته است: این آیات از جمله آیات درخشانی می‌باشند که بر صدق نبوت حضرت محمدﷺ و این‌که قرآن از جانب خدای عزوجل آمده است، گواه است؛ زیرا از غیبی خبر داده است که جز دانا و باخبر به غیب احدی از آن آگاه نیست، و جریان مطابق خبر اتفاق افتاد.[۲] بیضاوی گفته است: آیه از جمله دلایل صدق نبوت پیامبرﷺ است؛ چون از غیب خبر داده است.[۳] ﴿لله الأمر من قبل و من بعد﴾ فرمان اول و آخر، قبل از غلبه و بعد از غلبه از آن خدا می‌باشد. پس تمام اینها به امر و اراده‌ی او اتفاق می‌افتد. و هیچ

۱ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه کنید.
۲ـ ابوسعود ۱۷۶/۴.
۳ـ بیضاوی ۱۰۳/۲.

جزئی از آن دو بدون قضای او تحقق‌پذیر نیست. ابن‌جوزی گفته است: یعنی پیروزی و شکست به فرمان و قضای خدا تحقق‌پذیر است. ﴿و یومئذ یفرح المؤمنون * بنصر الله﴾ در روزی که روم بر فارس غلبه می‌کند و آن را شکست می‌دهد و وعده‌ی خدا در مورد پیروزی آنها محقق می‌شود، مؤمنان از یاری خدا و پیروزی اهل کتاب بر مجوس شاد و مسرور می‌شوند؛ چون اهل کتاب از مجوس به مؤمنان نزدیک‌ترند، و آن روز با روز غزوه‌ی بدر مصادف شد. ابن‌عباس گفته است: روز بدر روز شکست بت‌پرستان و آتش پرستان بود. ﴿ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم﴾ هر کدام از بندگان را که بخواهد یاری و نصرت می‌دهد، و در گرفتن انتقام از دشمنان مقتدر است و به دوستانش مهر و رحم دارد. ﴿وعد الله لایخلف الله وعده﴾ وعده‌ی حقیقی از جانب خداست و خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند؛ زیرا وعده‌ی خدا حق و محقق است و گفتارش صدق و راست است. ﴿ولکن أکثر الناس لایعلمون﴾ اما اکثر مردم به سبب نادانی و به‌کار نگرفتن خرد و اندیشه، چنان امری را نمی‌دانند. ﴿یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا﴾ از امور دنیا و منافع و نیازمندی‌هایش از قبیل کشاورزی و بازرگانی و خانه‌سازی و امثال اینها آگاهی دارند. ابن‌عباس گفته است: یعنی امور معاش خود را می‌دانند، موقع کشت و زمان درو و جمع‌آوری محصول را می‌دانند، و از چگونگی ساختن قصر و ساختمان باخبرند.[1] ﴿وهم عن الآخرة هم غافلون﴾ اما از امر آخرت و اندیشیدن درباره‌ی آن و انجام دادن عمل برای آن غافلند. امام فخر گفته است: معنی آیه چنین است: کارشان به دنیا منحصر است و با این وصف از دنیا هم به‌طوری که باید و شاید آگاهی ندارند، بلکه ظاهر دنیا را می‌دانند و بس که عبارت است از: لذائذ و سرگرمی‌هایش. و از باطن دنیا یعنی مضرات و سنگینی بارش سردرنمی‌آورند، و از ظاهر دنیا باخبرند و از رفتن و ناپایداریش خبر

۱ـ قرطبی ۷/۱۴.

ندارند، در حالی که از آخرت غافلند.[1] و شاید منظور از گفته‌ی (ظاهر) اشاره باشد به این‌که از قشر و روکار آگاهند و از لب و هسته‌ی آن بی‌خبرند. پس دانش آنها در حد آگاهی حیوانات است. ﴿أو لم يتفكروا في أنفسهم ماخلق الله السموات و الأرض و ما بينهما إلا بالحق و أجل مسمى﴾ آیا آنها نمی‌توانند خردمندانه بیندیشند تا بدانند خدای متعال آسمان‌ها و زمین را بیهوده خلق نکرده است؟ بلکه آنها را بر مبنای حکمتی روشن و محقق هستی بخشیده و برای اقامه‌ی حق تا زمانی معین، یعنی روز قیامت آنها را برپا می‌دارد؟ قرطبی گفته است: این بیان به فناپذیری و ناپایداری اشاره می‌کند. و نشان می‌دهد که هر مخلوقی اجلی معین دارد. و نشان می‌دهد که نیکوکار به پاداش نایل می‌آید و بدکار کیفر می‌بیند.[2] ﴿و إن كثيرا من الناس بلقاء ربهم لكافرون﴾ بیشتر مردم منکر زنده شدن و کیفر و پاداشند. ﴿أو لم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم﴾ آیا به سفر نمی‌روند تا سرانجام ملت‌های قبل از خود را ببینند و دریابند چگونه به سبب تکذیب پیامبران خود نابود شدند، و پند و عبرت بگیرند؟! ﴿كانوا أشد منهم قوة﴾ از لحاظ جسمی از آنان قوی‌تر بودند و مال و اولاد بیشتر داشتند. ﴿و أثاروا الأرض و عمروها أكثر مما عمروها﴾ و زمین را بیشتر از آنها شخم زدند و برای استخراج معادن بیشتر حفاری کردند و با احداث ساختمان‌ها بیشتر به عمران آن پرداختند و صنایع بی‌نظیر و بیشتر از آنان را پایه‌ریزی کردند. بیضاوی گفته است: در آیه سرزنش مردم مکه درک می‌شود که به دنیا مغرور گشته و به آن افتخار می‌کردند، در حالی که ضعیف‌ترین وضع را داشتند؛ زیرا محور قدرت بر وسعت و فراخی سرزمین و تسلط بر مردم و تصرف و حکمرانی و آبادانی و عمران سرزمین‌ها می‌باشد، در حالی که آنها ضعیف و درمانده بودند و در دیاری بی‌آب و علف که هیچ اهمیتی نداشت،

۱ـ تفسیر کبیر ۹۷/۲۵.
۲ـ قرطبی ۹/۱۴.

سکونت داشتند.[۱] ﴿و جاءتهم رسلهم بالبینات﴾ و پیامبران را که با معجزات واضح و دلایل روشن آمده بودند، تکذیب کردند. ﴿فما کان الله لیظلمهم﴾ خدا آنها را بدون جرم و خطا نابود نمی‌کند. ﴿ولکن کانوا أنفسهم یظلمون﴾ اما آنها با کفر و تکذیب به خود ظلم کردند و در نتیجه مستحق هلاک و نابودی شدند. ﴿ثم کان عاقبة الذین أساؤا السوأی﴾ آنگاه سرانجام تبهکاران کیفری شد از نوع شدیدترین کیفرها؛ یعنی کیفر آنان آتش دوزخ است. ﴿أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزءون﴾؛ چون که آنها آیات منزل ما را تکذیب و آن را مسخره می‌کردند. ﴿الله یبدؤا الخلق ثم یعیده﴾ خدای عزوجل با قدرت خود به انسان خلقت هستی داده و بعد از مرگ خلقت او را اعاده می‌کند. ﴿ثم إلیه ترجعون﴾ سپس برای محاسبه و کیفر و پاداش به پیشگاه او برمی‌گردید. ﴿و یوم تقوم الساعة یبلس المجرمون﴾ روزی که قیامت و حشر برپا می‌شود تا به حساب مردم رسیدگی شود، در آن روز تبهکاران ساکت می‌مانند و دلیل و بهانه‌ی آنها قطع می‌شود و زبانشان بند می‌آید، حتی به گفتن یک حرف زبان نمی‌گشایند. ابن‌عباس گفته است: ﴿یبلس المجرمون﴾ یعنی مجرمان نومید می‌شوند. و مجاهد گفته است: یعنی مجرمان مفتضح و رسوا می‌شوند. قرطبی گفته است: «أبلس الرجل» یعنی ساکت شد و بهانه‌ای برایش نماند.[۲] ﴿و لم یکن لهم من شرکائهم شفعاء﴾ از میان بت‌هایی که می‌پرستیدند شفیعی ندارند که برایشان شفاعت کند. ﴿و کانوا بشرکائهم کافرین﴾ آنها از شرکا تبری کرده و شرکا نیز از آنان تبری می‌کنند. ﴿و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون﴾ به خاطر ترساندن و هولناک نشان دادن، لفظ «قیام الساعة» تکرار شده است؛ چون برپا شدن قیامت هولناک است. یعنی روزی که قیامت برپا می‌شود، در آن روز مؤمنان و کافران از هم جدا می‌شوند، و به صورت دو گروه درمی‌آیند: گروهی در بهشت جا می‌گیرند و گروهی هم راهی دوزخ می‌شوند. از

۱- بیضاوی ۲/۱۰۳.

۲- قرطبی ۱۴/۱۰.

این رو فرموده است: ﴿فأما الذين آمنوا و عملوا الصالحات﴾ مؤمنان پرهیزگار که ایمان و عمل نیک را با هم دارند، ﴿فهم فی روضة يحبرون﴾ در باغ‌های بهشت شاد و از نعمت برخوردارند. ﴿و أما الذين كفروا و كذبوا بآياتنا و لقاء الآخرة﴾ اما آنان که قرآن را انکار کرده و زنده شدن بعد از مرگ را تکذیب کردند، ﴿فأولئك فی العذاب محضرون﴾ آنها برای همیشه در عذاب دوزخ مقیم خواهند شد. ﴿فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون﴾ پس به هنگام فرا رسیدن شامگاهان و هنگام بامدادان خدا را تسبیح گویید و او را از صفات نقص و ناشایست پاک و منزه بدارید. ﴿و له الحمد فی السموات و الأرض و عشيا و حين تظهرون﴾ و شب هنگام و وقت ظهر ستایش از آن اوست در آسمان‌ها و زمین و شامگاهان و وقتی که به نیمروز می‌رسید. ابن‌عباس گفته است: ساکنان آسمان‌ها و زمین او را سپاسگزارند و برایش نماز می‌خوانند.[1] مفسران گفته‌اند: ﴿و له الحمد فی السموات و الأرض﴾ جمله‌ایست معترضه و اصل سخن چنین است: ﴿فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون و عشيا و حين تظهرون﴾، و نکته‌ای که در این مسأله نهفته این است که توفیق انجام دادن عبادت نعمتی است که باید در مقابل آن خدا را سپاسگزار بود. ﴿و تظهرون﴾ و زمانی که به نیمروز می‌رسید. ﴿يخرج الحی من الميت و يخرج الميت من الحی﴾ از کافر، مؤمن و از مؤمن، کافر و از گیاه، دانه و از دانه، گیاه و از نطفه، جاندار و از جاندار، نطفه به وجود می‌آورد. ﴿و يحی الأرض بعد موتها﴾ و زمین را بعد از خشک بودن و نداشتن رستنی در آن، با رویاندن نباتات زنده می‌کند. ﴿وكذلك تخرجون﴾ همان‌طور که خدا نباتات را بیرون می‌آورد، شما را نیز برای حشر روز قیامت از قبرها بیرون می‌آورد. قرطبی گفته است: خدای متعال کمال قدرت خود را بیان کرده است. پس همان‌طور که زمین را بعد از خشک شدن با رویاندن سبزه باز زنده می‌کند، همان‌طور هم

۱ـ زادالمسیر ۶/ ۲۹۴.

شما را برای حشر زنده می‌کند.(۱)

نکات بلاغی: ۱- ﴿غلبت ... و یغلبون﴾ و ﴿قبل ... و بعد﴾ متضمن طباق است.

۲- در ﴿لایعلمون ... یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا﴾ طباق سلب مقرر است.

۳- ﴿و هو العزیز الرحیم﴾ حاوی مبالغه می‌باشد.

۴- ﴿و هم عن الآخرة هم غافلون﴾ تکرار ضمیر برای افاده‌ی حصر است، و ورود آن به صورت جمله‌ی اسمیه نشان‌دهنده‌ی استمرار و دوام غفلت آنان است.

۵- ﴿أولم یسیروا فی الأرض فینظروا﴾ متضمن انکار و توبیخ است.

٦- ﴿أساءوا السوأی﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۷- ﴿یبدیء ... و یعید﴾ و ﴿تمسون ... و تصبحون﴾ شامل طباق است.

۸- ﴿فأما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فهم فی روضة یحبرون * و أما الذین کفروا و کذّبوا بآیاتنا و لقاء الآخرة فأولئك فی العذاب محضرون﴾ مقابله در بین نیکبختان و بدبختان برقرار شده است.

۹- ﴿یخرج الحی من المیت﴾ متضمن استعار است. «حی» برای مؤمن و «میت» برای کافر استعاره شده است. که استعاره‌ایست در اوج حسن و جمال.

۱۰- در ﴿ثم إلیه ترجعون﴾، ﴿فی روضة یحبرون﴾ و ﴿فی العذاب محضرون﴾ فواصل رعایت شده است.

لطیفه: زمخشری گفته است: فرموده‌ی خدا: ﴿یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا﴾ نشان می‌دهد که دنیا دارای ظاهر و باطنی می‌باشد. ظاهر آن است که ابلهان به آن آشنا هستند از قبیل بهره‌گیری از زخرف و لذائذ آن. و باطن و حقیقتش گذرگاهی است برای آخرت، در دنیا برای آخرت توشه می‌گیرند و در این راستا به طاعت و اعمال نیکو می‌پردازند.(۲)

۱- قرطبی ۱٦/۱۴.

۲- کشاف ۳/۳٦۸.

شاعر عرب چه نیکو گفته است:

أبـــنيّ إن مـــن الرجـــال بـهيمة فى صورة الرجل السميع المبصر

فــطِنٌ بكــل مــصيبة فــى مــاله فــإذا أصـيب بـدينه لم يشــعر

«فرزندم! بعضی از مردان حیوان هستند و در شکل مردی شنوا وگویا قرار دارند. از مصیبت مالی خود آگاه‌اند اما اگر در دینشان مصیبتی پیش آید آن را حس نمی‌کنند».

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱخْتِلاَفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ ﴿٢٢﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ وَ ٱبْتِغَاؤُكُم مِن فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَاءُ وَ ٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ ٱلْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾ وَ لَهُ مَن فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ﴿٢٦﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِي يَبْدَؤُا ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾ ضَرَبَ لَكُم مَثَلاً مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَكُم مِن مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَن يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ ٱللهُ وَ مَا لَهُم مِن نَاصِرِينَ ﴿٢٩﴾ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ ٱللهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا لَاتَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللهِ ذٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ ٱتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا ٱلصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ

الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾ وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۳۴﴾ أَمْ أَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿۳۵﴾ وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَ إِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿۳۶﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۳۷﴾ فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۳۸﴾ وَ مَا آتَيْتُم مِن رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِندَ اللهِ وَ ما آتَيْتُم مِن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿۳۹﴾ اللهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَن يَفْعَلُ مِن ذٰلِكُم مِن شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۴۰﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان احوال انسان را در آخرت و قدرت خود را در ایجاد و اعاده یادآور شد، در اینجا دلایل پروردگاری و یگانگی خود را در خلق انسان و اختلاف زبان‌ها و اشکال و زنده کردن زمین به وسیله‌ی باران ذکر کرد و دلایل یگانگی خود را در زنده شدن و خوابیدن انسان‌ها یادآور شده است. بعد از آن برای مشرکین در مورد پرستش غیر خدا مثال‌هایی زده است.

معنی لغات: ﴿**آیاته**﴾ جمع آیه و به معنی نشانه‌ی پروردگاری و یکتایی است. ﴿**تنتشرون**﴾ در شؤون معیشت به‌کار می‌پردازید. ﴿**لتسکنوا إلیها**﴾ تا به آن تمایل پیدا کنید و بدان انس بگیرید. ﴿**قانتون**﴾ تسلیم شدگان در برابر اراده‌ی او. ﴿**المثل الأعلی**﴾ وصف اعلی و باشکوه. ﴿**القیم**﴾ راست و بدون کژی. ﴿**منیبین**﴾ برگشتگان و توبه‌کنندگان مخلص.

تفسیر آیات: ﴿**و من آیاته أن خلقکم من تراب**﴾ از جمله دلایل درخشانی که بر عظمت و کمال قدرتش دلالت دارد این‌که اصل شما یعنی «آدم» را از خاک بیافرید. از این جهت خلق را به ناس اضافه کرده است ﴿**خلقکم**﴾، که آدم اصل و ریشه‌ی انسان است. ﴿**ثم أنتم بشر تنتشرون**﴾ سپس تکامل پیدا کرده و از نطفه به خون دلمه و از آن به گوشت پاره سپس به انسان عاقل تغییر پیدا می‌کنید و در امور مربوط به قوام زندگی خود به‌کار می‌پردازید. ابن‌کثیر گفته است: پاک و منزه است خدایی که آنها را خلق کرده و سپس به حرکت درآورده و فنون و راه و روش‌های مختلفی را در کسب و معاش پیش روی آنان قرار داده و آنها را مسخر و به‌کار واداشته است و در بین آنان از لحاظ دانش و اندیشه تفاوت‌ها مقرر داشته و در زمینه‌ی نیکی و زشتی و غنا و فقر و نیکبختی و شقاوت، اختلاف و تفاوت فراوان قرار داده است.(۱) ﴿**و من آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجا**﴾ از جمله علایم دال بر عظمت و کمال قدرتش این‌که از جنس و نوع خودتان زنان را خلق کرده و آنان را از جنس دیگر قرار نداده است. ابن‌کثیر گفته است: اگر خدا مؤنث را از جنسی دیگر از قبیل جن یا حیوان قرار می‌داد این انس و الفت در بین آنان برقرار نمی‌شد. بلکه به جای الفت نفرت برقرار می‌شد، و بدین ترتیب رحمت خود را نسبت به فرزندان آدم کامل کرده است.(۲) ﴿**لتسکنوا إلیها**﴾ تا نسبت به آنان میل و رغبت و الفت پیدا کنید. ﴿**و جعل بینکم مودة ورحمة**﴾ و در بین زوجین محبت و شفقت قرار داده است. ابن‌عباس گفته است: «مودة» یعنی این‌که مرد همسرش را دوست بدارد و شفقت یعنی این‌که از جانب او به زنش آزاری نرسد. ﴿**إن فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون**﴾ در مطالب مذکور برای افرادی که در قدرت و عظمت خدا می‌اندیشند، پند و عبرت مکنون است، تا حکمت والایش را دریابند. ﴿**و من آیاته خلق السموات و الأرض و اختلاف ألسنتکم و ألوانکم**﴾

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۵۱.
۲ـ همان منبع.

از جلمه آیات دال بر عظمت و کمال قدرتش این‌که آسمان‌ها را با ارتقاع و وسعتش و زمین را با ضخامت و فراز و نشیبش، خلعت هستی بخشیده، و زبان‌های مختلف از قبیل عربی و عجمی و رومی و ترکی، و رنگ‌های مختلف از قبیل سفید و سیاه و زرد و سرخ نیز از دلایل عظیم و نشانگر قدرت او می‌باشند. تا فردی با دیگری مشتبه نشود، در حالی که همه از نسل آدمند. **﴿إن فی ذلك لآیات للعالمین﴾** برای آنان که دارای دانش و فهم و بصیرتند دلایل مهم را دربردارد. **﴿و من آیاته منامکم باللیل و النهار﴾** از جمله علایم دال برکمال قدرتش این است که در تاریکی شب و در وقت ظهر به منظور آسایش وجودتان خواب را برایتان مقرر داشته است. **﴿و ابتغاؤكم من فضله﴾** و در خلال روز در طلب روزی می‌باشید. **﴿إن فی ذلك لآیات لقوم یسمعون﴾** برای آنان که گوش شنوا دارند و با فهم و درک، گوش فرا می‌دهند، دلایلی در آن مکنون است. **﴿و من آیاته یریکم البرق خوفا و طمعا﴾** از جمله دلایل دال بر قدرت و یگانگیش این‌که برق را به شما نشان می‌دهد که هم ترس صاعقه را دربردارد و هم امید و انتظار خیر و برکت و باران را. قتاده گفته است: برای مسافر ترس را دربردارد و برای مقیم امید و انتظار.[1] **﴿و ینزل من السماء مآء فیحیی به الأرض بعد موتها﴾** باران را از آسمان نازل می‌کند، و به وسیله‌ی همان باران زمین را بعد از این‌که خشک و مرده و بدون کشت و زرع و رستنی بود، زنده و سر سبز و خرم می‌گرداند. **﴿إن فی ذلك لآیات لقوم یعقلون﴾** برای آنان که خردمندانه در مورد نعمت‌های خدا می‌اندیشند، در مطالب مذکور دلایل و پندها مکنون است. **﴿و من آیاته أن تقوم السمآء و الأرض بأمره﴾** از دلایل درخشان و دال بر عظمتش این‌که با قدرت خود آسمان‌ها را بدون ستون برپا داشته، و با تدبیرش زمین را ثابت نگه داشته و با حکمتش زمین از زیرورو شدن و واژگون گشتن ساکنانش نگه داشته است.

۱ـ طبری ۲۲/۲۱.

﴿ثم إذا دعاکم دعوة من الأرض إذا أنتم تخرجون﴾ وقتی که از شما خواست از قبرهایتان بیرون بیایید، فوراً و بدون معطلی برای محاسبه و جزا بیرون می‌آیید، و حتی یک لحظه هم تأخیر نمی‌کنید. مفسران گفته‌اند: این امر زمانی است که اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد و می‌گوید: ای آنان که در قبرها غنوده‌اید! برخیزید، و مردگان اولین و آخرین همه برمی‌خیزند و می‌نگرند.[1] ﴿و له من فی السموات و الأرض﴾ و هر آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد از فرشته و انسان و جن، هم از لحاظ ملکیت و هم از لحاظ خلقت و دخل و تصرف از آن او می‌باشند و هیچ کس مرا او را شریک نیست. ﴿کل له قانتون﴾ تمام آنها فروتنانه فرمانش را می‌پذیرند و در برابر آن تسلیمند. ﴿و هو الذی یبدؤا الخلق ثم یعیده﴾ همو آفرینش را آغاز می‌کند و بعد از مرگ انسان‌ها را برای حساب و جزا آنها را اعاده می‌کند و باز می‌آورد. ﴿و هو أهون علیه﴾ بازآوردن خلق از خلقت اولیه برای او آسان‌تر است. ابن‌عباس گفته است: یعنی برای او آسان‌تر است. مجاهد گفته است: آفرینش دوباره از خلقت اولیه برای او آسان‌تر است و آفرینش اولیه نیز برای او آسان است.[2] مفسران گفته‌اند: خدا بندگان را مطابق عقل خودشان مخاطب قرار داده است؛ یعنی وقتی مطابق قرارداد و حکم و قضاوت شما اعاده از خلق اول آسان‌تر باشد، پس هر آن‌که قدرت خلق اول را دارد، زنده کردن آن طبق منطق و اصول شما بر او آسان‌تر است.[3] ﴿و له المثل الأعلی﴾ والاترین و بالاترین صفت از آن اوست وکمال و شکوه و عظمت و سلطنتی که شبیه قدرت و سلطنت او باشد یا تا اندازه‌ای به آن شباهت داشته باشد موجود نیست. ﴿فی السموات و الأرض﴾ تمام ساکنان آسمان و زمین او را به آن صفت متصف می‌کنند و می‌گویند: چیزی مانند او نیست. ﴿و هو العزیز الحکیم﴾ بر هر چیز غالب و مقتدر

۱ـ البحر المحیط ۷/۱٦۸.
۲ـ مختصر ۳/۵۲.
۳ـ این نظری است، و به نظر بعضی از مفسرین در اینجا «افعل التفضیل» به معنی واقعی خودش به کار نمی‌رود، بر این اساس معنی (أهون) همان «هیّن» است.

است و تمام اعمالش بر مبنا و مقتضای حکمت و مصلحت صورت می‌گیرد. بعد از آن باطل بودن عبادت آنها را برای بت‌ها توضیح داده و برای آن مثل آورده و می‌فرماید: ﴿ضرب لکم مثلا من أنفسکم﴾ ای جماعت! به هوش باشید، خدا از خودتان مثلی واقعی را آورده است. ﴿هل لکم مما ملکت أیمانکم من شرکاء فیما رزقناکم﴾ آیا هیچ یک از شما راضی می‌شود بنده و مملوکش در مالی که خدا به او عطا کرده است شریک او بشود؟ پس وقتی هیچ یک از شما به چنین امری راضی نیست چگونه راضی می‌شود خدا شریک داشته باشد، در صورتی که همان شریک در اصل مخلوق و بنده‌ی خدا می‌باشد؟ ﴿فأنتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم أنفسکم﴾ این قسمت از تتمه‌ی مثل است، یعنی شما با بندگان خود در اموالتان برابر نیستید، و از آنها مانند آزادگان نمی‌ترسید، و شما راضی نیستید بندگانتان در اموالتان شریک شما باشند، پس چگونه راضی شده‌اید خدا در خلق و ملکش شریک داشته باشد؟ ﴿کذلك نفصل الآیات لقوم یعقلون﴾ این‌گونه آیات خود را برای افرادی که در فهم امثال عقل و خرد خود را به‌کار می‌گیرند، به تفصیل بیان می‌کنیم. ﴿بل اتّبع الذین ظلموا أهواءهم بغیر علم﴾ بل برای اضراب است. یعنی در این‌که برای خدا شریک و انباز می‌آورند دلیل و بهانه و عذری ندارند، بلکه به صرف پیروی کورکورانه از هوای نفس چنین کاری می‌کنند و دلیلی ندارند. قرطبی گفته است: بعد از این‌که دلیل بر آنان اقامه شد، این نکته را خاطرنشان کرده است که آنها با پیروی از هوای نفس و تقلید از پیشینیان خود بت‌ها را پرستش می‌کنند.[1] ﴿فمن یهدی من أضل الله﴾ هیچ کس نمی‌تواند فردی را هدایت کند که خدا بخواهد او را گمراه کند. ﴿و ما هم من ناصرین﴾ و احدی نیست آنان را از عذاب خدا برهاند. ﴿فأقم وجهك للدین﴾ دینت مخلصانه برای خدا باشد. و با همّت و جدّیت به اسلام رو بیاور. ﴿حنیفا﴾ از هر دینی باطل ببر و به دین

۱ـ قرطبی ۱۴/۲۳.

حق یعنی اسلام رو بیاور. ﴿فطرت الله التی فطر الناس علیها﴾ این دین حق که به تو امر کردم بر آن مستقیم باشی، عبارت است از سرشت و فطرتی کـه خـدا انسـان را بـر آن سرشته است و آن فطرت و طبیعت توحید است، همان‌گونه که در حدیث آمده است: «هر نوزادی بر فطرت اسلام به دنیا می‌آید اما بعداً والدینش او را یهودی می‌کنند».[1] ﴿لاتبدیل لخلق الله﴾ آفرینش خدا تغییرناپذیر است. ابن‌جوزی گفته است: از لحاظ لفظ نفی و از لحاظ معنی نهی است؛ یعنی مخلوق خدا را تغییر ندهید و مردم را از فـطرت خدادادی خود منحرف نکنید.[2] ﴿ذلك الدین القیم﴾ این همان دین استوار و مستقیم است. ﴿ولكن أكثر الناس لایعلمون﴾ اما اکثر مردم نادانند و نمی‌اندیشند تا دریابند که خالق و معبودی به حق دارند. ﴿منیبین إلیه و اتقوه و أقیموا الصلاة﴾ ای مردم! به سوی دین حق رو بیاورید و به پیشگاه خدایتان رو بیاورید و در محضرش توبه کنید و اخلاص عمل را نشان دهید. از او بترسید و در گفتار و افعال خود مراقب باشید و او را در نظر داشته باشید، و نماز را به صورتی ادا نمایید که مورد رضایت خدا باشد. ﴿و لاتكونوا من المشركین﴾ و از جمله افرادی نباشید که برای خدا شریک قرار می‌دهند و غیر خدا را پرستش می‌کنند. سپس وصف آنها را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿من الذین فرقوا دینهم و كانوا شـیعاً﴾ جزو آنها نشوید که در دین اختلاف ایجاد کردند و آن را تغییر دادند، در نتیجه به صورت گروه‌ها و احزاب مختلف درآمدند و هر گروه به دین خود تعصب پیدا کرده و هر یک هوی و هوس خود را پرستش مـی‌کند. ﴿كل حزب بما لدیهم فرحـون﴾ هـر جـماعت و گروهی به ساخته و پرداخته‌ی خود متمسک است و به دین کج و برگرفته‌ی خود شاد و مسرور است. و مسلک باطل خود را حق می‌پندارد. ابن‌عباس گـفته است: از جـملهی مشرکین نشوید که دین خود را تبدیل و تغییر دادند، به قسمتی ایمان داشتند و به قسمتی

۱ـ اخراج از شیخان.

۲ـ زادالمسیر ٦/٣٠٢.

کافر شدند، مانند یهود و نصاری و مجوس و بت‌پرستان و دیگر پیروان ادیان باطل و نادرست.[۱] پیروان ادیان پیش از ما در بین خود اختلاف پیدا کردند و بر نظرها و مذاهب باطل قرار گرفتند، و هر گروه گمان می‌برد برحق است.[۲] **﴿و إذا مس الناس ضر﴾** وقتی انسان با سختی و بینوایی و بیماری و دیگر بلاها گرفتار شد، **﴿دعوا ربهم منیبین إلیه﴾** فقط در پیشگاه خدا به تضرع و زاری و التماس و دعا رو می‌آورد تا او را از مصیبت نجات دهد، و بت‌ها را رها می‌کند؛ چون می‌داند غیر خدا هیچ چیز عذاب و سختی را برطرف نمی‌کند، پس در چنان موقعی پشیمانی و خضوع را از خود نشان می‌دهد. **﴿ثم إذا أذاقهم منه رحمة إذا فریق منهم بربهم یشرکون﴾** آنگاه وقتی که خدا گشایش و آسایش و امنیتی به آنها عطا کند و آنها را از آن سختی و مصیبت برهاند، ناگهان می‌بینی گروهی از آنان برای خدا شریک قرار می‌دهند و در کنار خدا دیگری را هم پرستش می‌کنند. منظور از آیه زشت نشان دادن عمل مشرکین است؛ چون آنها در تنگی خدا را می‌طلبند و در حال آسایش برایش شریک می‌آورند. **﴿لیکفروا بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون﴾** امر است اما برای تهدید. یعنی بگذار به نعمت‌های خدا کافر و ناسپاس باشند و در این دنیا لذت ببرند و کامیاب شوند، بعداً ای گروه مشرکین! عاقبت بهره‌گیریتان از زینت حیات دنیا و نعمت‌های ناپایدارش را خواهید دانست. **﴿أم أنزلنا علیهم سلطانا فهو یتکلم بما کانوا به یشرکون﴾** استفهام برای انکار و توبیخ است. پس معنی آیه چنین است: آیا دلیلی روشن و آشکار در رابطه با صحّت شرک مشرکین نازل کرده‌ایم؟ یا این‌که کتابی از آسمان فرو فرستاده‌ایم که به صورتی گویا بر درستی روش برگرفته‌ی آنها گواهی بدهد؟ مسأله آن‌طور نیست که آنها تصور می‌کنند. غرض این است که آنها دلیلی ندارند. **﴿و إذا أذقنا الناس رحمة فرحوا بها﴾** اگر محصول خوب، و فراخی و آسایش به مردم عطا کنیم شاد و

۱- مختصر ابن‌کثیر ۵۵/۳.

۲- همان منبع.

مسرور می‌شوند. ﴿و إن تصبهم سيئة بما قدمت أيديهم إذا هم يقنطون﴾ و اگر به سبب نافرمانی‌هایشان با مصیبت و بلا و کیفر مواجه شوند، از رحمت و فرج خدا نومید می‌شوند. ابن‌کثیر گفته است: این بیان اعتراض است که عموم انسان‌ها را دربرمی‌گیرد، مگر افرادی که در حفظ و حمایت خدا قرار دارند؛ چراکه بیشتر انسان‌ها در وقت وفور نعمت سرمست شده و افراط می‌ورزند و اگر با سختی و کمبود مواجه شوند نومید می‌گردند.[1] ﴿أولم يروا أن الله يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر﴾ آیا قدرت خدا را در فراخی و کم کردن و گرفتن نمی‌بینند، که خدای متعال در دنیا برای هر کس که بخواهد خیر و نیکی فراوان مقرر می‌دارد و هر کس را که بخواهد در مضیقت و تنگنا قرار می‌دهد؟ پس لزومی ندارد بینوایی آنان را از رحمت خدا نومید کند. ﴿إن فی ذلك لآيات لقوم يؤمنون﴾ در مطالب مذکور برای آنان که حکمت خدای خالق و رازق را قبول دارند و آن را تصدیق می‌کنند دلیلی روشن و جلی مقرر است. ﴿فآت ذا القربى حقه و المسكين و ابن السبيل﴾ پس نسبت به خویشاوندان حق نیکی و صله‌ی رحم و احسان و انعام را ادا کن، و نیز به بینوا و مسافری که خرجش تمام شده است صدقه و احسان بده. قرطبی گفته است: چون قبلاً بیان شد که فراخی و کمبود روزی از جانب خدای سبحان می‌باشد، از این رو دستور داده است آنکه روزی فراوان دارد به میزان کفایت به فقیر و بینوا بدهد، و بدین ترتیب امتحان سپاسگزاری در مقابل نعمت و ثروت را ادا کند. پیامبر ﷺ مورد خطاب و منظور امتش می‌باشد.[2] ﴿ذلك خير للذين يريدون وجه الله﴾ این بخشش و عطا برای آنان که از عمل خود ذات خدا و ثوابش را می‌جویند بهتر است. ﴿و أولئك هم المفلحون﴾ و همانا به مقام و منزلت والا نایل می‌آیند. ﴿و ما آتيتم من ربا ليربوا فی أموال الناس فلا يربوا عند الله﴾ ای گروه ثروتمندان! آنچه به عنوان ربا داده‌اید تا مال و

۱ـ مختصر ۵۵/۳.
۲ـ قرطبی ۳۵/۱۴.

ثروت شما افزایش یابد، در نزد خدا زیاد و پاک و چند برابر نمی‌شود؛ چون کسابتی است ناپاک و خدا آن را قرین برکت نمی‌کند. زمخشری گفته است: این آیه درست مانند آیه‌ی **﴿یمحق الله الربا و یربی الصدقات﴾** می‌باشد، نه کم و نه زیاد.[1] **﴿و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله﴾** صدقه و احسانی که خالصانه برای خدا داده‌اید، **﴿فأولئك هم المضعفون﴾** همان افراد به چند برابر احسان و نیکی‌های خود نایل می‌آیند و احسانشان مضاعف می‌شود. **﴿الله الذی خلقکم ثم رزقکم﴾** فقط خدا خالق و رازق بندگان است. انسان لخت و عریان از شکم مادرش بیرون می‌آید، نه می‌شنود و نه می‌بیند. بعد از آن خدا مال و متاع و املاک را به او می‌بخشد. **﴿ثم یمیتکم ثم یحییکم﴾** بعد از این زندگی، شما را مرگ می‌دهد، آنگاه در روز رستاخیز دوباره شما را زنده می‌کند تا در مقابل اعمالتان به شما کیفر یا پاداش بدهد. **﴿هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شيء﴾** آیا هیچ یک از آنهایی که مورد پرستش شما می‌باشند قسمتی از این اعمال را انجام می‌دهند؟ بلکه فقط خدای متعال خالق و رازق است و همو زنده می‌کند و می‌میراند. **﴿سبحانه و تعالی عما یشرکون﴾** خدای متعال از داشتن شریک و شبیه و یا فرزند و پدر منزه است. و مقام و منزلتش منزه‌تر و والاتر از توصیف مشرکان است.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿خوفا... و طمعا﴾**، **﴿یبسط ... و یقدر﴾**، **﴿یمیتکم ... و یحییکم﴾** و **﴿یبدؤا ... و یعید﴾** متضمن طباقند.

۲ـ در **﴿دعاکم دعوة﴾** و **﴿فطرت الله التی فطر﴾** جناس اشتقاق وجود دارد.

۳ـ در بین **﴿و إذا أذقنا الناس رحمة فرحوا بها﴾** و **﴿إن تصبهم سیئة بما قدمت أیدیهم إذا هم یقنطون﴾** مقابله برقرار است.

۴ـ **﴿فأقم وجهك﴾** متضمن مجاز مرسل است. از اطلاق جزء اراده‌ی کل شده است.

۱ـ کشاف ۳۷۹/۳.

۵ـ ﴿الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم﴾ متضمن سجع مرسل است.

* * *

خداوند متعال می فرماید:

﴿ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِي ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ ٱلَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾ قُلْ سِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُم مُشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ ٱلْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ ٱللهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ﴿٤٣﴾ مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ ﴿٤٤﴾ لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ لَايُحِبُّ ٱلْكَافِرِينَ ﴿٤٥﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَن يُرْسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُم مِن رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِيَ ٱلْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلاً إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ ٱللهُ ٱلَّذِي يُرْسِلُ ٱلرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَيَبْسُطُهُ فِي ٱلسَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى ٱلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾ وَ إِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ﴿٤٩﴾ فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ ٱللهِ كَيْفَ يُحْيِي ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾ وَ لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرّاً لَظَلُّوا مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾ فَإِنَّكَ لَاتُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا أَنتَ بِهَادِي ٱلْعُمْيِ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُسْلِمُونَ ﴿٥٣﴾ ٱللهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾ وَ يَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقْسِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ وَ ٱلْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ ٱللهِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْبَعْثِ فَهَٰذَا يَوْمُ ٱلْبَعْثِ وَلَٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَايَنفَعُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾ وَ لَقَدْ

ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا ٱلْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِن جِئْتَهُم بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿۵۸﴾ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۹﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿۶۰﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال پرستش غیر خدا را از جانب مشرکین عملی زشت جلوه داد و آن را تقبیح کرد، در این آیات اسبابی را که سبب گرفتار آمدن به سختی‌ها و مشکلات می‌شوند بیان می‌دارد، که عبارتند از کفر و گسترش نافرمانی وفراوانی فسق و فجور، و به منظور یادآور شدن قریش همین عوامل باعث تقلیل خیرات و نیکی و از بین رفتن برکت می‌شوند. و نابود شدن ملت‌های پیشین را مثال آورده و به آنها امر کرده است که از گذشتگان مشرک و تکذیب‌کننده پند و عبرت بگیرند و دریابند که آنها را چگونه به سبب نافرمانی و تبهکاری نابود کرده است.

معنی لغات: ﴿**یصدعون**﴾ متفرق و پراکنده می‌شوند. ﴿**یمهدون**﴾ بستر و مسکن برای آنان فراهم می‌کنند. مهاد؛ یعنی بستر. ﴿**کسفا**﴾ جمع کسفه به معنی قطعه و پارچه می‌باشد. ﴿**الودق**﴾ باران. ﴿**مبلسین**﴾ نومیدها واندوهمندان. ﴿**یؤفکون**﴾ منحرف می‌شوند. افک به معنی دروغ است. ﴿**یستعتبون**﴾ «استعتبته فأعتبنی» یعنی از او طلب رضایت کردم و او به من رضایت داد.

تفسیر: ﴿**ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت أیدی الناس**﴾ به سبب نافرمانی وگناهان بشر، در خشکی و دریا و زمین مصایب و بلایا نمایان و برملا گشته است. بیضاوی گفته است: منظور از فساد خشکسالی و کثرت آتش‌سوزی و غرق شدن و رفتن خیر و برکت است، که از بدیمنی گناهان افزایش یافته است.[1] ابن‌کثیر گفته است:

۱ـ بیضاوی ۱۰۶/۲.

به سبب معاصی محصول زراعت و میوه‌جات کم گشته است؛ چون صلاح زمین و آسمان با طاعت و عبادت مقرون است.[1] ﴿لیذیقهم بعض الذی عملوا﴾ تا قبل از این‌که در آخرت همه را کیفر بدهد، در این دنیا کیفر بعضی از اعمال را به آنها بچشاند. ﴿لعلهم یرجعون﴾ شاید توبه کنند و از گناهان و نافرمانی‌ها دست بردارند و پشیمان بشوند. ﴿قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل﴾ به مشرکان بگو: در سرزمین گردش کنند و محل سکونت ستمکاران پیشین را بنگرند و ببینند سرانجام کار و عاقبت تکذیب‌کنندگان پیامبران چگونه شد؟ مگر خدا سرزمین آنها را ویران نکرد؟ مگر آن را مایه‌ی پند و عبرت دیگران قرار نداد؟ ﴿کان أکثرهم مشرکین﴾ اکثر آنها به خدا کافر بودند و در نتیجه نابود شدند. ﴿فأقم وجهك للدین القیم﴾ به‌طور کامل به دین مستقیم یعنی دین اسلام توجه کن و رو بیاور و در طول حیاتت بر آن پایدار بمان. قرطبی گفته است: یعنی توجهت را به پیروی از دین راست و مستقیم یعنی دین اسلام معطوف بدار.[2] ﴿من قبل أن یأتی یوم لامرد له من الله﴾ یعنی قبل از فرا رسیدن آن روز هولناک یعنی روز قیامت که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را رد کند؛ زیرا خدا چنان مقرر داشته است. ﴿یومئذ یصدعون﴾ در آن روز متفرق می‌شوند، گروهی به بهشت و گروهی به آتش می‌روند. ﴿من کفر فعلیه کفره﴾ هرکس به خدا کافر باشد، کیفر کفرش را با استقرار ابدی در دوزخ به دوش می‌کشد. ﴿و من عمل صالحا فلأنفسهم یمهدون﴾ آنان که عمل نیک انجام می‌دهند و فرمان خدا را به جا می‌آورند، عمل نیک را برای خود از پیش می‌فرستند و در مقابل آن به مقامی نایل می‌آیند که در منزلگاه پرنعمت مایه‌ی سرور و چشم‌روشنی آنان می‌شود. قرطبی گفته است: با همان عمل صالح در آخرت برای خود فرش و مسکن و مقری فراهم می‌سازند. «مهدالفراش» یعنی بستر را

۱ـ مختصر ۳/۵۷.

۲ـ قرطبی ۱۴/۴۲.

گسترد.[۱] **﴿لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات من فضله﴾** آن را برای خود آماده می‌کنند، تا از فضل و کرم موعود خود به بندگان پرهیزگارش پاداش بدهد. **﴿إنه لایحب الکافرین﴾** یعنی خدا کافران را دوست ندارد. بلکه از آنان متنفر است. مؤمنان را به فضل خود پاداش می‌دهد و کافران را به عدلش کیفر می‌دهد. **﴿و من آیاته أن یرسل الریاح مبشرات﴾** از علایم دال بر کمال و قدرتش این‌که باد مژده دهنده را سوق و حرکت می‌دهد که مژده‌ی نزول باران و رستن مزارع و رزق را می‌دهد. **﴿و لیذیقکم من رحمته﴾** از روی رحمت خود باران را نازل می‌کند و به وسیله‌ی آن سرزمین و بندگان را زنده نگه می‌دارد. **﴿و لتجری الفلك بأمره﴾** تا به اجازه و امر خدا در وقت وزش باد کشتی‌ها در دریا به حرکت درآیند. **﴿و لتبتغوا من فضله﴾** و تا در دریا به دنبال روزی و تجارت بروید. **﴿و لعلکم تشکرون﴾** تا شاید نعمت‌های گرانقدر خدا را سپاسگزار باشید. **﴿و لقد أرسلنا من قبلك رسلا إلی قومهم﴾** در این آیه خاطر پیامبر ﷺ را تسلی می‌دهد و او را به قرب پیروزی مأنوس می‌کند. یعنی ای محمد! همان‌طور که شما را به عنوان پیامبر به میان قوم خود مبعوث نموده‌ایم، همان‌طور هم پیامبران بی‌شماری را به میان اقوام تکذیب‌کننده‌ی خود گماشتیم. **﴿فجاءوهم بالبینات﴾** معجزات روشن و واضح و دلایل قاطع و کوبنده و درخشان و دال بر صدق خود را ارائه دادند. **﴿فانتقمنا من الذین أجرموا﴾** آنها پیامبران را تکذیب کردند و ما از کافران تبهکار انتقام گرفتیم. **﴿و کان حقا علینا نصر المؤمنین﴾** بر ما واجب و حق بود که مؤمنان را بر کافران پیروز گردانیم. آیه صورت جمله‌ی معترضه را دارد که به منظور تسلی خاطر پیامبر در بین آیات بیانگر احکام بادها قرار گرفته و در بین فرموده‌ی **﴿و من آیاته أن یرسل الریاح ...﴾** و فرموده‌ی **﴿الله الذی یرسل الریاح ...﴾** آمده است. این اعتراض و فاصله به منظور تسلی خاطر پیامبر و مأنوس کردن او و وعده‌ی

۱ـ همان منبع قبلی.

پیروزی او و وعید اهل کفر صورت گرفته است.[1] بعد از آن حکمت وزش باد را یادآور شده که عبارت است از به حرکت درآوردن ابر و بیرون آوردن آب از آن و می‌فرماید: **﴿الله الذی یرسل الریاح فتثیر سحابا﴾** یعنی باد را بسیج می‌کند تا ابر را به حرکت درآورد و آن را از پیش براند. **﴿فیبسطه فی السمآء کیف یشاء﴾** پس آن را در فضای بالا هر طور که بخواهد به صورت رقیق، انبوه و متراکم گسترش می‌دهد. **﴿و یجعله کسفا﴾** گاهی آن را به صورت پاره ابرهای پراکنده درمی‌آورد. **﴿فتری الودق یخرج من خلاله﴾** می‌بینی باران از لای ابرها بیرون می‌آید. **﴿فإذا أصاب من یشاء من عباده إذا هم یستبشرون﴾** وقتی آن باران بر بندگانی که خدا بخواهد نازل شود، می‌بینی از نزول باران شاد و مسرور می‌شوند. **﴿و إن کانوا من قبل أن ینزل علیهم من قبله لمبلسین﴾** هر چند قبل از نزول باران بر آنان، مأیوس و نومید بودند. بیضاوی گفته است: به منظور بیان آشنایی طولانی آنان با باران و نومیدی شدید آنان، تکرار آمده است.[2] **﴿فانظر إلی آثار رحمة الله کیف یحیی الأرض بعد موتها﴾** ای انسان خردمند! با تعمق و تدبر در آثار باران از قبیل سرسبزی درختان و شکوفایی گل‌ها و وفور میوه‌جات نیک بیندیش، و ببین خدا چگونه زمین را بعد از این‌که خشک و پژمرده بود، محل روییدن نباتات و گیاهان قرار داده است؟ **﴿إن ذلك لمحیی الموتی﴾** همان خالقی که قادر است زمین را بعد از مردن زنده کند، انسان را نیز بعد از مرگ زنده می‌کند. **﴿و هو علی کل شيء قدیر﴾** و بر تمام اشیا قادر است و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند. **﴿و لئن أرسلنا ریحا فرأوه مصفرا﴾** اگر بعد از سرسبز شدن و رشد و نمو گیاهان و درختان بادی زیان‌آور و مضر بر مزارع نازل کنیم، می‌بینید کشت و زرع بر اثر آن باد به زردی می‌گراید. **﴿لظلوا من بعده یکفرون﴾** بعد از زرد شدن مزارع، نعمت خدا را انکار می‌کنند، بنابراین در حالت وفور نعمت و محصول خوب،

۱ـ البحر ۱۷۸/۷.

۲ـ بیضاوی ۱۰۷/۲.

شاد و مسرور می‌شوند و وقتی که کشت و زرعشان دچار آفت و نارسایی شود، نعمت قدیمی و قبلی خدا را ناسپاس و منکر می‌شوند. پس از آن خدای متعال یادآور شده است که چنان کافرانی صورت مردگان دارند و اندرز و یادآوری آنان را سودی نمی‌دهد: **﴿فإنك لاتسمع الموتى و لاتسمع الصم الدعاء إذا ولّوا مدبرين﴾** ای محمد! تو نمی‌توانی چیزی به سمع مرده برسانی و نمی‌توانی چیزی از اندرزهای مؤثر را در گوش ناشنوا فروخوانی. وقتی ناشنوا به تو پشت کرد هر چند او را صدا کنی نمی‌شنود، و همچنین کافر نصیحت مفید را نمی‌شنود. مفسران گفته‌اند: این مثلی است که خدا آن را در مورد کافران آورده و آنان را به مرده و ناشنوا و نابینا تشبیه کرده است. **﴿و ما أنت بهادی العمی عن ضلالتهم﴾** شما نمی‌توانی انسانی را به راه بیاوری که خدا او را نابینا کرده و از هدایت محروم نموده است. **﴿إن تسمع إلا من يؤمن بآياتنا فهم مسلمون﴾** نمی‌توانی حق را جز به‌گوش تصدیق‌کنندگان آیات برسانی، آنهایی که به خاطر فروتنی و تسلیم در برابر فرمان خدا از اندرز سود می‌برند. **﴿الله الذی خلقكم من ضعف﴾** همان خدایی که شما را از اصلی ضعیف و ناتوان، یعنی نطفه خلق کرده است و شما را از مرحله‌ی جنینی به مرحله‌ی نوزادی و شیرخواره‌گی و دیگر مراحل تکامل منتقل نمود که این حالات غایت ضعف به شمار می‌آیند و انگار که ناتوانی به صورت خمیر مایه‌ی خلقت شما درآمده است. **﴿ثم جعل من بعد ضعف قوّة﴾** بعد از ضعف و ناتوانی در دوران کودکی شما را به دوران نیرومندی و جوانی می‌رساند. **﴿ثم جعل من بعد قوة ضعفا و شيبة﴾** سپس بعد از نیرومندی و دوران جوانی شما را در دوران ناتوانی و پیری و سالخوردگی قرار می‌دهد. **﴿يخلق ما يشاء﴾** از نیرومندی و ناتوانی و جوانی و سالخوردگی، هر چه را که بخواهد ایجاد می‌کند. **﴿و هو العليم القدير﴾** در تدبیر امور خلق آگاه است. در ایجاد و خلق هر چه که بخواهد توانا و مقتدر است. ابوحیان گفته است: از این‌رو خداوند متعال انسان را ضعیف و ناتوان محسوب کرده است که در اول پیدایش و دوران طفولیتش بسی ضعیف

است، سپس در دوران پیری و سالخوردگی نیز ناتوان است. گذشتن از این مراحل گواه بر قدرت و آگاهی صانع است. ﴿و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة﴾ وقتی که روز رستاخیز فرا می‌رسد و مردم برای حساب و کتاب زنده می‌شوند، کافران تبهکار قسم می‌خورند که در دنیا جز یک ساعت توقف نکرده‌اند. بیضاوی گفته است: مدت ماندن خود را در دنیا در مقایسه با مدت عذابشان در آخرت کوتاه می‌دانند یا اصلا مدت توقف خود را در دنیا فراموش می‌کنند. ﴿کذلك کانوا یؤفکون﴾ بدین ترتیب در دنیا از حق به باطل و از صدق و درستی به دورغ روی می‌آوردند. ﴿و قال الذین أوتوا العلم و الإیمان لقد لبثتم فی کتاب الله إلی یوم البعث﴾ خردمندان اهل ایمان و دانش در رد گفته و تکذیب آنان می‌گویند: در دفتر علم خدا مقرر است که شما تا روز حشر موعود مانده‌اید. ﴿فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لاتعلمون﴾ این همان روز حشری است که شما آن را انکار می‌کردید و به سبب تقصیر شما در طلب حق و پیروی کردن از آن، آن را تصدیق نکردید. خدا فرمود: ﴿فیومئذ لاینفع الذین ظلموا معذرتهم﴾ در آن روز معذرت و پوزش خواستن ستمکاران سودی ندارد. ﴿و لا هم یستعتبون﴾ و به آنها گفته نمی‌شود: با توبه و یا اطاعت رضایت خدا را به دست آورید؛ چون زمان توبه سپری شده است. ﴿و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل﴾ در این قرآن عظیم، پند و اندرز و امثال و اخبار مورد احتیاج انسان را بیان کرده و مطالبی را بیان کرده‌ایم که حق را توضیح داده و اشتباه را برطرف می‌کند. ﴿و لئن جئتهم بآیة لیقولن الذین کفروا إن أنتم إلا مبطلون﴾ قسم به خدا اگر آیات و دلایل پیشنهادی آنان را از قبیل عصا و دست و شتر به آنها ارائه دهی، باز مشرکان قومت از فرط دشمنی و لجبازی می‌گویند: تو و یارانت جز مشتی دجال‌مانند و دروغگو نیستید. ﴿کذلك یطبع الله علی قلوب الذین لایعلمون﴾ همان‌طور که خدا بر قلوب نادانان مجرم مهر شقاوت زد، بر قلوب کافرانی که یگانگی و صفات خدا را انکار می‌کنند، مهر می‌زند. ﴿فاصبر إن وعد الله حق﴾ در مقابل تکذیب و آزار آنها

صبور و شکیبا باش که در حقیقت وعده‌ی پیروزیت و غالب آمدن دینت از جانب خدا حق است و تحقق می‌یابد. ﴿و لایستخفنك الذین لایوقنون﴾ سخنان و گفته‌های آن گمراهان شکاک شما را به خفت و خواری و آشفتگی و دلهره نیاندازد. و در مقابل تکذیب و آزار آنان صبر و شکیبایی را از دست مده.

نکات بلاغی: ۱- در بین ﴿البر ... و البحر﴾ طباق برقرار است.

۲- ﴿بما کسبت أیدی الناس﴾ متضمن مجاز مرسل است. از اطلاق جزء کل اراد شده است.

۳- ﴿فأقم وجهك للدین القیم﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۴- ﴿فلأنفسهم یمهدون﴾ متضمن استعاره است. انسانی را که عمل صالح انجام می‌دهد، به شخصی تشبیه شده است که برای خود بستر فراهم می‌کند.

۵- ﴿و من آیاته أن یرسل الریاح مبشرات و لیذیقکم من رحمته ...﴾ اسلوب اطناب را در بردارد.

٦- ﴿أرسلنا من قبلك رسلا﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۷- ﴿فجاءهم بالبینات فانتقمنا﴾ شامل ایجاز به حذف است.

۸- ﴿فإنك لاتسمع الموتی﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۹- ﴿ضعف ... و قوة﴾ شامل طباق است.

۱۰- ﴿العلیم القدیر﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده است.

۱۱- ﴿و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة﴾ شامل جناس تام است.

یادآوری: صحیح آن است که مرده می‌شنود. پیامبر ﷺ فرموده است: شما از آنان شنواتر نیستید، و مرده صدای نعل آنان را می‌شنود، و اما فرموده‌ی خدا که می‌فرماید: ﴿فإنك لاتسمع الموتی﴾، منظور از آن شنیدن همراه با درک و پند گرفتن است. والله اعلم.

* * *

پیش درآمد سوره

* این سوره یعنی «لقمان» از جمله سوره‌های مکی است که موضوع عقیده را بررسی می‌کند و به مانند دیگر سوره‌های مکی محور اصلی آن اصول سه‌گانه‌ی اعتقادی یعنی توحید، نبوت و معاد می‌باشد.

* سوره‌ی شریف با بحث در رابطه با قرآن، آن معجزه‌ی جاویدان و پایدار حضرت محمد ﷺ که تا بقای عالم باقی است، شروع شده و بر یگانگی پروردگار عالمیان دلیل و برهان اقامه کرده و دلایل درخشان دال بر قدرت و ابداع شگفت‌انگیز خدا در این هستی بیکران را یادآور شده است. جهانی که در خلقت آسمان و زمین، خورشید و ماه، روز و شب، کوه‌ها و دریاها، امواج، باران‌ها، گیاهان، درختان و دیگر اجزایش نظم و ترتیب استوار و متناسب برقرار است، و همان نظم و ترتیب در دیگر دلایل دال بر قدرت و یگانگی او مشاهده می‌شود و بر قلب و جان تأثیر نهاده و عقل را روشن می‌گرداند. و انسان در مقابل آن جز تسلیم در برابر قدرت بی‌پایان خالق عظیم راهی نمی‌یابد.

* همچنین انظار مشرکان را به دلایل قدرت و یگانگی خدا که در گیتی پهناور پراکنده شده‌اند متوجه کرده و آنان را به شدت تکان داده و به لرزه درمی‌آورد: ﴿**هذا خلق الله فأرونی ماذا خلق الذین من دونه بل الظالمون فی ضلال مبین**﴾.

* و سوره با برحذر داشتن «انسان» از آن روز رعب‌انگیز و هولناک که در آن نه مال سودی دارد و نه فرزند، خاتمه یافته است: ﴿**یا أیها الناس اتقوا ربکم و اخشوا یوما لاتجزی والد عن ولده و لامولود هو جاز عن والده شیئا ...**﴾.

نامگذاری سوره: سوره به نام «سوره‌ی لقمان» موسوم است؛ زیرا قصه‌ی «لقمان حکیم» را در بردارد که متضمن فضل و حکمت و راز آشنایی با ذات و صفات خدا و ذم شرک، و امر به مکارم اخلاق و نهی از زشتی‌ها و منکرات است. و نیز متضمن توصیه‌ها و نصایح ارزشمندی است که خدا آن را بیان کرده است که سرشار از حکمت و رهنمودهای مفید است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ﴿١﴾ تِلْكَ آيَاتُ ٱلْكِتَابِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٢﴾ هُدىً وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ ٱلزَّكَاةَ وَ هُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُوْلٰئِكَ عَلَىٰ هُدىً مِن رَبِّهِمْ وَ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُواً أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٦﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِراً كَأَن لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨﴾ خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ ٱللهِ حَقّاً وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٩﴾ خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَىٰ فِي ٱلْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾ هٰذَا خَلْقُ ٱللهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ ٱلظَّالِمُونَ فِي ضَلاَلٍ مُبِينٍ ﴿١١﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿الحكيم﴾ استوار، به گونه‌ای که در آن خلل و تناقضی موجود نباشد. ﴿یوقنون﴾ یقین یعنی تصدیق قطعی. ﴿لهو الحديث﴾ سخن بیهوده و باطل که انسان را از

خیر و نیکبختی منحرف می‌کند. ﴿وقرا﴾ سنگینی «گوش» که مانع شنیدن می‌شود. ﴿عمد﴾ جمع عماد به معنی ستون است. ﴿رواسی﴾ کوه‌های ثابت و استوار. ﴿تمید﴾ مضطرب می‌شود. ﴿بعث﴾ پخش و پلاگشت.

سبب نزول: روایت شده است که «نضر بن حارث» زنان آوازخوان را می‌خرید و اگر کسی می‌خواست مسلمان شود او را پیش برده‌ی آوازخوان می‌برد و به او می‌گفت: او را غذا و شراب بده و برایش آواز بخوان، و می‌گفت: این از نماز و روزه و جنگیدن در راه خدا که محمد تو را بدان می‌خواند بهتر است. آنگاه آیه‌ی ﴿و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿الٓم﴾ حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن و بیانگر آن است که این کتاب معجزه‌گر که زبان ادیبان و فصیحان و بلغا را بسته است از امثال این حروف هجایی یعنی «الف، لام و میم» تشکیل شده و نظم یافته است. این حروف در دسترس گویندگان زبان عربی قرار دارد. در حالی که آنها از تألیف چنین کتابی از آن حروف درمانده و ناتوانند، در حالی که در یک شرایط برابر به مبارزه فراخوانده شده بودند، و این امر از بارزترین و نمایان‌ترین دلایل نزول آن از جانب خدای حکیم و دانا می‌باشد. ﴿تلك آیات الکتاب﴾ این آیات کتاب بدیع است که در بیان و تشریع و احکامش بالاتر از هر کتابی است. ﴿الحکیم﴾ دارای حکمت والا و شگفتی‌های بلندپایه و گویای حکمت است. آوردن کلمه‌ی ﴿تلك﴾ که در اصل برای اشاره‌ی دور است اما در اینجا برای اشاره‌ی نزدیک به‌کار رفته است نشان‌دهنده‌ی بعد و بلندی منزلت قرآن در فضل و شرف است. ﴿هدی و رحمة للمحسنین﴾ برای نیکوکارانی که در این دنیا به عمل صالح می‌پردازند مایه‌ی رحمت و هدایت است. از این رو «محسنین» را اختصاصاً نام برده است که فقط آنان از محتویات آن سود می‌برند.

۱- به اسباب نزول واحدی و تفسیر قرطبی و البحر المحیط مراجعه کنید.

سپس آن اوصاف آنان را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿الذین یقیمون الصلاة﴾ آنان که نماز را به صورت کامل و با ارکان و خشوع و آدابش ادا می‌نمایند. ﴿و یؤتون الزکاة﴾ و زکات را به منظور پاک نمودن نهاد خود و جلب رضایت خدا به مستحقانش پرداخت می‌کنند. ﴿و هم بالآخرة هم یوقنون﴾ و منزلگاه آخرت را تصدیق می‌کنند و بدان اعتقادی جازم و خالی از شک و تردید دارند. ضمیر «هم» برای تأکید و افاده‌ی حصر تکرار شده است. ﴿أولئك علی هدی من ربهم﴾ افراد موصوف به چنین اوصافی ارجمند و بزرگ، از جانب خدای مقتدر و ستوده، دارای نور و روشنی بصیرت بوده و از هدایت برخوردارند. ﴿و أولئك هم المفلحون﴾ و آنان در دنیا و آخرت از نعمت برخوردار و نیکبخت می‌باشند. ابوحیان گفته است: به منظور خاطرنشان ساختن بزرگی قدر و فضل آنان ﴿أولئك﴾ تکرار شده است.[۱] هنگامی که خدای متعال احوال سعادتمندان هدایت‌یافته را بیان کرد، آنانی که به کتاب خدا گوش فرا داده و از آن بهره‌ها برده‌اند، به دنبال آن حال شقاوتمندانی را یادآور شد که از شنیدن و بهره گرفتن از کتاب و کلام خدا رویرتافته و به شنیدن آواز و ترانه و سخنان لهو ولعب روآوردند: ﴿و من الناس من یشتری لهو الحدیث﴾ در بین انسان‌ها هستند افرادی که چیزی را خریدارند که انسان را از اطاعت خدا منصرف می‌کند و مانع پیش گرفتن راه خدا می‌شود و هیچ نفعی ندارد. زمخشری گفته است: لهو یعنی هر چیزی باطل که انسان را از خیر و نیکی منصرف می‌کند. مانند شب‌نشینی‌هایی که در آن اساطیر و خرافات خنده‌آور و سخنان زاید و بیهوده و غیرلازم مطرح می‌شود.[۲] و ابن جریر از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که درباره‌ی این آیه از او سؤال شد و در جواب سه بار گفت: قسم به خدایی که جز او هیچ معبود و فریادرسی وجود ندارد، این آیه در رابطه با آواز و ترانه‌خوانی نازل

۱ـ البحر ۱۸۳/۷.

۲ـ کشاف.

شد.[۱] و حسن بصری گفته است: آیه در مورد آواز و مزامیر نازل شده است.[۲] ﴿لیضلّ عن سبیل الله بغیر علم﴾ تا بدون دلیل و برهان انسان را از راه هدایت گمراه و از دین استوار و مستقیم دور کند. ﴿و یتخذها هزوا﴾ و تا آیات کتاب مجید را به مسخره بگیرد. این عمل بسیار زشت است و بیانگر گمراهی آشکار است. ﴿أولئك هم عذاب مهین﴾ عذابی سخت و قرین خفت و خواری دارند. ﴿و إذا تتلی علیه آیاتنا﴾ وقتی قرآن را بر او بخوانی، ﴿ولی مستکبرا کأن لم یسمعها﴾ به عنوان تکبر و خودبزرگ‌بینی از آن روبر می‌تابد و مانند متکبری که به سخنان گوش نمی‌دهد، انگار آن را نمی‌شنود و خود را فراموشکار جلوه می‌دهد. ﴿کأن فی أذنیه وقرا﴾ انگار در گوش‌هایش سنگینی است و او را از شنیدن آیات خدا مانع می‌شود. ﴿فبشره بعذاب ألیم﴾ او را از عذابی دردناک برحذر بدار که بیش از اندازه رنج آور است. به منظور سرزنش و مسخره، به جای «انذار» بشارت آمده است. در البحر آمده است: این آیه از چند جهت متضمن ذم است: پشت کردن به حکم و فرمان، تکبر و عدم پذیرش حق، توجه نکردن به شنیدن آیات، غلو در روبرتافتن انگار آیات را نشنیده است؛ چون به آن توجه و اهمیتی نمی‌دهد، سپس با مژده دادن شدیدترین عذاب او را بیش از پیش سرزنش کرده است.[۳] بعد از این‌که وعده‌ی عذاب دردناک را به کفار یادآور شد، وعده‌ی بهشت و باغات پرنعمت را به مؤمنان داده و می‌فرماید: ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ آنان که ایمان و عمل صالح و حسن نیت و اخلاص عمل را دارند، ﴿لهم جنات النعیم﴾ در مقابل ایمان و پایداریشان بر شریعت خدا، بهشت جاویدان را خواهند داشت و از نعمت‌ها و انواع لذایذ آن بهره می‌گیرند، از جمله خوردنی ها و نوشیدنی‌ها و لباس‌ها و زنان و حورالعین و سایر فضل و کرم‌های خدا

۱ـ طبری ۳۹/۲۱.

۲ـ ابن‌کثیر ۱۶۳/۳، و به اسباب نزول ابتدای این سوره هم نگاه کن.

۳ـ البحر المحیط ۱۸۴/۷.

که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و به ذهن هیچ کس هم خطور نکرده است. ﴿**خالدین فیها**﴾ در آن جنّات برای همیشه مستقرند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند، و قصد انتقال از آن را ندارند. ﴿**وعد الله حقا**﴾ از جانب خدا وعده‌ایست قطعی و تغییرناپذیر و تخلف از آن صورت‌پذیر نیست؛ زیرا خدا خلاف وعده نمی‌کند. ﴿**وهو العزیز الحکیم**﴾ خدا مقتدر است و هیچ چیز بر او چیره نمی‌شود که او را از انجام دادن وعده‌اش باز دارد. حکیمی است که هیچ کاری را جز بر مبنا و اقتضای مصلحت انجام نمی‌دهد. آنگاه به منظور اقامه‌ی دلایل و براهین بر یگانگی خود، دلایل قدرت و عظمت و آثار جلال و شکوه خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**خلق السموات بغیر عمد ترونها**﴾ آسمان‌ها را با آن همه وسعت و عظمت و استحکام، بدون ستونی که بر آن تکیه بدهند خلق کرده است، حال این‌که آنها را مشاهده می‌کنید که بر چیزی تکیه ندارند، و جز قدرت خدای توانا چیزی آنها را نگه نمی‌دارد. ﴿**و ألق فی الأرض رواسی أن تمید بکم**﴾ در زمین کوه‌های ثابت قرار داد تا تکان نخورد و زیر و رو نشود و شما را نابود نکند، یا خانه‌هایتان بر اثر لرزش آن ویران نشود. امام فخر گفته است: باید بدانید که استقرار و ثبات زمین به خاطر سنگینی آن است، وگرنه به وسیله‌ی باد و آب از جای خود تکان می‌خورد و اگر خدا آن را مانند ریگ و ماسه خلق می‌کرد، صلاحیت کشت و زرع را نداشت؛ چرا که زمین‌های شنزار را می‌بینی که شن در آن حرکت می‌کند و از جایی به جایی دیگر روان است، و حکمت مستقر کردن آن به وسیله‌ی کوه‌ها همین است.[1] پس منزه است خدای بزرگ و متعال. ﴿**و بثّ فیها من کل دآبة**﴾ بر سطح کره‌ی زمین و در تمام نقاط آن حیوانات حلال گوشت و حیوانات سواری بی‌شماری را پخش و پراکنده نموده است، که جز خالق آن احدی از تعداد و اشکال و الوان آنها خبر ندارد.

۱ـ تفسیر کبیر ۲۵/۱۴۳.

﴿و أنزلنا من السماء ماء﴾ برای حفظ و نگهداری شما و حیوانات، از آسمان باران نازل کرده‌ایم. ﴿فأنبتنا فیها من کل زوج کریم﴾ از هر نوع گیاه و رستنی و از هر گونه غذا ودوا در زمین رویانده‌ایم. ﴿کریم﴾ یعنی بسیار سودمند و با اشکال و ساختارهای شگفت‌انگیز.[1] ﴿هذا خلق الله فأرونی﴾ ای مشرکین! اینها را که می‌بینید و مشاهده می‌کنید همه مخلوقات خدا می‌باشند، پس با دیده‌ی عبرت‌انگیز در آسمان و زمین و انسان و گیاهان و حیوان و سایر مخلوقات خدا بنگرید و در آثار قدرتش بیندیشید و صنعت بدیعش را در نظر بگیرید و سپس به من خبر بدهید: ﴿ماذا خلق الذین من دونه﴾ خدایان مورد پرستش شما و بت‌ها و اجسام دیگر چه چیزی را خلق کرده‌اند؟ بدین‌ترتیب به شیوه‌ی تمسخر و سرزنش، از آنان و خدایان خیالی و دروغین‌شان سؤال می‌کند. سپس از سرزنش آنها منتقل شده و به ثبت و یادداشت گمراهی آشکار آنها می‌پردازد و می‌فرماید: ﴿بل الظالمون فی ضلال مبین﴾ بلکه مشرکان در زیانمندی آشکار قرار گرفته و در گمراهی شدیدی فرو رفته‌اند که بعد از آن گمراهی دیگری نیست؛ چون عبادت را در غیر محل خود قرار داده و چیزی را پرستیدند که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه سودی دارد و نه زیانی می‌رساند. پس از حیوان زبان بسته گمراه‌ترند؛ چون هر آن‌که جامد را پرستش کند و خالق بزرگ و با تدبیر را رها کند، از حیوان پست‌تر است.

۱ـ سید قطب رحمه الله در تفسیر فی ظلال می‌گوید: «نص قران مقرر و مشخص می‌کند که: خدا گیاه را به صورت زوج رویانده است: ﴿من کل زوج کریم﴾، و این امر حقیقتی است بس بزرگ که اخیراً دانش بدان دست یافته است. هر گیاه مرکب است از سلول‌های نر و سلول‌های ماده، که یا در یک گیاه در کنار هم قرار گرفته‌اند یا در دو گل اما در یک شاخه، و یا در دو شاخه‌ی جدا از هم و یا در دو درخت قرار گرفته‌اند. و تا به هم نرسند و تلقیح صورت نگیرد میوه و ثمر حاصل نمی‌شود همان‌طور که در انسان و حیوان مقرر است، و هیچ‌گونه تفاوتی موجود نیست.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**هدی و رحمة للمحسنین**﴾ مصدر به عنوان مبالغه به‌کار رفته است.
۲ـ به منظور بیان والایی مقام و منزلت، اشاره به دور، ﴿**تلك**﴾ به جای اشاره به نزدیک، ﴿**هذه**﴾ آمده است.
۳ـ با تکرار ضمیر و اسم اشاره در ﴿**و هم بالآخرة هم یوقنون* أولئك علی هدی من ربهم و أولئك هم المفلحون**﴾ اطناب مقرر است، تا تمجید و احترام آنها را فزون نشان دهد. همچنین جمله مفید حصر است.
۴ـ ﴿**و من الناس من یشتری لهو الحدیث**﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد، حال آنان به حال خریدار کالا تشبیه شده است.
۵ـ ﴿**کأن فی أذنیه وقرا**﴾ شامل مجاز مرسل مجمل است. ادات تشبیه ذکر و وجه‌شبه حذف شده است.
۶ـ ﴿**فبشره بعذاب ألیم**﴾ متضمن اسلوب تهکم است؛ چون بشارت و مژده برای خیر است و به‌کار بردن آن برای شر بیانگر تمسخر است.
۷ـ در ﴿**و أنزلنا من السماء**﴾ بعد از ﴿**خلق، وألق، وبثّ**﴾ التفات از غایب به متکلم است. تمام آنها با ضمیر غایب آمده‌اند ولی به منظور تعظیم شأن خدای رحمان و بیان منت خدا بر بندگانش، به ﴿**أنزلنا**﴾ التفات شده است.[1]
۸ـ ﴿**هذا خلق الله**﴾ برای نشان دادن مبالغه مصدر به جای اسم مفعول آمده است؛

۱ـ فخر رازی گفته است: در این التفات فصاحت و حکمت مقرر است. فصاحت آن این‌که شنونده وقتی گفتاری بلند و یکنواخت را می‌شنود، آنگاه وارد شیوه‌ای دیگر می‌شود آن را می‌پسندد. مگر نه این است وقتی که بگویی: زید چنین گفت و خالد چنین گفت و عمر چنین گفت، و به درستی که بکر سخنی نیکو گفت، نسبت به تکرار قبلی پسندیده می‌آید. و حکمتی که در آیه نهفته است این‌که نازل کردن آب نعمتی است آشکار و در هر زمان و مکان تکرار می‌شود. پس نزول را به صراحت به خود نسبت داده است تا انسان آگاه شود و در مقابل آن خدا را سپاسگزار باشد، در نتیجه نعمت و رحمتش افزون گردد. تفسیر کبیر ۲۵/۱۴۴.

یعنی «هذا مخلوق الله».

۹- ﴿ماذا خلق الذین من دونه﴾ استفهام برای توبیخ و سرزنش است.

۱۰- ﴿بل الظالمون فی ضلال مبین﴾ به منظور توبیخ بیشتر اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.

۱۱- در ﴿عذاب ألیم، جنات النعیم، زوج کریم و الکتاب الحکیم﴾ در حرف آخر مراعات فواصل شده است. این نوع را در علم بیان «سجع» می‌نامند. و بهترین آن این است که از تکلف و تکرار خالی باشد. نمونه‌ی آن در قرآن بسیار است.

فواید: توصیف کتاب در این سوره به «حکمت»: ﴿الکتاب الحکیم﴾ با فضای سوره مناسبت دارد؛ چون چندبار موضوع حکمت در آن تکرار شده است: ﴿و لقد آتینا لقمان الحکمة﴾ پس مناسب همان است که این وصف برای قرآن مجید برگزیده شود؛ چرا که روش قرآن در ربط دادن الفاظ و موضوع‌ها چنین است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾ وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾ وَ وَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَىٰ وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿١٤﴾ وَ إِن جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾ يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ

ٱلْأُمُورِ ﴿١٧﴾ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ ٱللَّهَ لَايُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾ وَ ٱقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ ٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ ﴿١٩﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان اعتقاد فساد مشرکین را به سبب دشمنی و سرسختی و قرار دادن آن‌که چیزی را خلق نمی‌کند به جای آن‌که خالق و سازنده‌ی همه چیز است، در اینجا وصیت‌ها و اندرزهای لقمان را یادآور شده که عبارتند از اندرزهای باارزش و باحکمت و دعوت به سوی راه هدایت. این وصایا با برحذر داشتن از شرک یعنی زشت‌ترین بزه و گناه و بزرگ‌ترین تبهکاری‌ها در نزد خدا شروع شده‌اند.

معنی لغات: **﴿الحکمة﴾** درستی گفته و عمل. در اصل به معنی قرار دادن هر چیزی است در جای خود. حکیم یعنی آن‌که امور را به درستی انجام می‌دهد.[1] **﴿یعظه﴾** او را اندرز می‌دهد، نصیحت می‌کند. **﴿وهنا﴾** وهن یعنی ضعف. **﴿وهن العظم منی﴾** استخوانم سست و ضعیف شده است. **﴿فصاله﴾** فصال: از شیر بازگرفتن بچه. این لفظ فقط در مسأله‌ی «رضاع» به‌کار می‌رود. ولی «فصل» عام‌تر است. **﴿أناب﴾** برگشت، پشیمان شد، در پیشگاه خدا استغفار کرد. **﴿تصعّر﴾** «صَعَر» در اصل به معنی بیماری گردن کجی است و معمولاً شترها بدان مبتلا می‌شوند، سپس عمومیت یافته و بر کسی نیز اطلاق می‌شود که از روی تکبر و مباهات رخ از دیگران بتابد. «عمرو تغلبی» می‌گوید:

۱ـ لسان العرب ماده‌ی «حکم».

و كنّا إذا الجبّار صعّر خدّه   أقمنا له من ميله فتقوّم[۱]

«هرگاه پادشاه رویش را برمی‌تابید، ما به خاطر جلب رضایت او از نزدش برمی‌خاستیم و او نیز پس از اندی به حالت اولیه‌اش بازمی‌گشت».

﴿مرحا﴾ سرمست و مغرور. ﴿مختال﴾ آنکه در راه رفتن بزرگی نشان می‌دهد و فخرفروشی می‌کند. ﴿اقصد﴾ حد وسط را برگیر. قصد به معنی حد وسط بین شتاب و کندی است. ﴿اغضض﴾ صدایت را پایین بیاور و به آرامی صحبت کن. «جریر» می‌گوید:

فغُضَّ الطرف إنك من نمير   فلا كعباً بلغت و لا كلاباً

«نگاهت را پایین بیانداز؛ چراکه تو از طایفه‌ی نمیر هستی و نه به منزلت طایفه‌ی «کعب» رسیده‌ای و نه به مرتبه‌ی طایفه‌ی «کلاب»».

تفسیر: ﴿و لقد آتینا لقمان الحکمة﴾ به خدا قسم ما به لقمان حکمت عطا کردیم. حکمت عبارت است از قول درست و نظر صایب و راست و گفتار موافق حق. مجاهد گفته است: حکمت یعنی درک و عقل و درستی گفتار. «لقمان» پیامبر نبود، بلکه حکیم بود.[۲] ﴿أن اشکرلله﴾ به او گفتیم: در مقابل نعمت‌ها و فضل و کرمی که خدا به تو عطا کرده است او را سپاسگزار باش؛ چراکه تو را به حکمت اختصاص داده و آن را بر زبانت قرار داده است. قرطبی گفته است: بنا به قول جمهور صحیح آن است که «لقمان» حکیم بود نه پیامبر. و در حدیث آمده است: لقمان پیامبر نبود بلکه بنده‌ای بود که زیاد می‌اندیشید و حُسن یقین داشت. خدای متعال را دوست داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت، پس منت عطای حکمت را بر او نهاد! ﴿و من یشکر فإنما یشکر لنفسه﴾ هرکس سپاسگزار خدایش باشد ثواب و پاداش سپاسگزاریش به خود او برمی‌گردد و فایده‌ی آن فقط عاید او می‌شود؛ زیرا سپاسگزاری سودی به خدا نمی‌رساند، و کفر کافر

۱ـ قرطبی ۶۹/۱۴.

۲ـ طبری ۴۳/۲۱.

به او زیانی نمی‌رساند. از این رو بعد از آن گفته است: **﴿و من کفر فإن الله غنی حمید﴾** هر کسی که نعمت خدا را انکار کند و در مقابل آن ناسپاس باشد، فقط به خودش بد می‌کند؛ چون خدا از بندگان بی‌نیاز است، در هر حال ستوده می‌باشد، و به خاطر ذات و صفاتش مستحق تمجید و ستایش است. رازی گفته است: یعنی خدا به شکر و سپاس احتیاج ندارد تا از کافر شدن کافر ضرر ببیند. او در ذات خود ستوده می‌باشد، خواه مردم او را سپاسگزار باشند یا نباشند.[1] سپس خدا بعضی از اندرزهای لقمان را که خطاب به پسرش ابراز داشته بود یادآور می‌شود: اول او را از شرک برحذر داشته است که شرک در آخرین درجه‌ی زشتی و پلشتی قرار دارد و می‌فرماید: **﴿و إذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لاتشرك بالله﴾** برای قومت اندرز لقمان حکیم را به پسرش بازگو آنگاه که وقتی او را پند و اندرز می‌داد و او را نصیحت و ارشاد می‌کرد می‌گفت: پسرم! عاقل باش و هیچ کس و هیچ چیز را اعم از این‌که انسان باشد یا بت، شریک خدا قرار مده. **﴿إن الشرك لظلم عظیم﴾** شرک بسی زشت است و ظلمی است آشکار؛ زیرا قرار دادن چیزی است در غیر جای خود. پس هر کس خالق و مخلوق را یکسان و مساوی دانسته و خدا و بت را برابر بداند، بدون شک ابله‌ترین انسان است و از همه کس از منطق و عقل و حکمت دورتر است. و شایسته است به ظلم موصوف شود ودر ردیف حیوانات قرار گیرد. **﴿و وصینا الإنسان بوالدیه﴾** به انسان امر کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند، به ویژه با مادرش. **﴿حملته أمه وهنا علی وهن﴾** مادرش او را به صورت جنین در شکم خود جا داد و حمل می‌کند و خود روز به روز از وقت بارداری تا زمان تولد ضعیف می‌شود؛ چون هر اندازه بار زیاد و بزرگ شود، وزنش زیاد می‌گردد. **﴿و فصاله فی عامین﴾** بازداشتنش از شیر در دو سال کامل صورت می‌گیرد. **﴿أن اشکرلی ولوالدیك﴾** به او

۱ـ تفسیر کبیر ۲۵/۱۴۶.

گفتیم: در مقابل نعمت ایمان و احسان، پروردگارت را سپاسگزار باش، و در مقابل نعمت پرورش، پدر و مادرت را شکرگزار باش. ﴿إليّ المصير﴾ سرانجام و عاقبت کار نزد من است و نیکوکار را در مقابل نیکیش پاداش می‌دهیم و تبهکار را در مقابل گناهش کیفر می‌دهیم. ابن‌جوزی گفته است: ﴿أن اشكر﴾ تفسیر وصیت است. در عبارت ﴿حملته أمه وهنا على وهن و فصاله في عامين﴾ در بین «وصیت» و تفسیرش فاصله شده است تا نشان دهد که مادر برای فرزند چه رنجی را تحمل می‌کند، پس رعایت حقوق او واجب و حق او از حق پدر بزرگتر است.[1] ﴿و إن جاهداك على أن تشرك بي ما ليس لك به علم فلاتطعهما﴾ اگر آخرین تلاش و کوشش خود را به‌کار گرفتند که تو را به کفر و شریک قرار دادن برای خدا وادار کنند، از آن دو فرمان مبر؛ چون در معصیت خدا اطاعت از مخلوق جایز نیست. ﴿و صاحبهما في الدنيا معروفا﴾ و در دنیا با نیکی و احسان و به صورت پسندیده و مرسوم با آنها برخورد کن ـ هر چند که کافر هم باشند ـ چون کفر آنان به خدا موجب هدر رفتن زحماتی نمی‌شود که در تربیت فرزندان متحمل شده‌اند و موجب فراموش کردن و نادیده گرفتن نیکی آنها نمی‌شود. ﴿و اتبع سبيل من أناب إليّ﴾ و راه فردی را پیش گیر که با توحید و عبادت و عمل نیکو به سوی خدا برگشته است. ﴿ثم إليّ مرجعكم فأنبئكم بما كنتم تعملون﴾ سپس مرجع و سرانجام خلق پیش خدا می‌باشد، پس آنها را در مقابل اعمال‌شان پاداش یا کیفر می‌دهد. حکمت در ذکر سفارش نیک بودن با والدین در ضمن وصایای لقمان، تقبیح مسأله‌ی شرک است که در آیه‌ی اول بیان شد: ﴿إن الشرك لظلم عظيم﴾، انگار خدای متعال می‌گوید: با اینکه ما به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند و او را ملزم کردیم که نسبت به آنها مهربان و خوشرفتار باشد؛ چرا که آن دو حق بزرگی بر او دارند، با وجود تمام اینها، در

۱ـ التسهیل ۱۲۶/۳.

مورد شرک اطاعت از آنها را نهی و منع کرده‌ام و نباید در حالت شرک و نافرمانی از آنها اطاعت شود؛ زیرا شریک قرار دادن برای خدا از بزرگترین گناهان است و بسیار ناپسند و زشت است. بعد از آن به ذکر وصایای لقمان بازگشته و می‌فرماید: **﴿یا بنیّ إنها إن تك مثقال حبة من خردل﴾** فرزندم! گناه و نافرمانی هر اندازه کوچک و ناچیز باشد حتی اگر به اندازه‌ی وزن یک دانه خردلِ ناچیز هم باشد، **﴿فتكن فی صخرة أو فی السموات أو فی الأرض یأت بها الله﴾** آن گناه با وجود این‌که بسیار ناچیز هم باشد و در نهان‌ترین مکان و محفوظ‌ترین محل مانند سنگ خارا قرار داشته باشد یا در بالاترین نقطه‌ی آسمان یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد و در مقابل آن از انسان بازجویی می‌کند. منظور از این تمثیل این است که چیزی از اعمال بندگان بر خدا پوشیده نمی‌ماند. **﴿إن الله لطیف خبیر﴾** خدای سبحان نسبت به بندگان لطیف و مهربان است و از باطن امور آگاه است. **﴿یا بنیّ أقم الصلاة﴾** پسرم! بر اقامه‌ی نماز در اوقات معین و با خشوع و رعایت آداب آن پایدار بمان. **﴿و أمر بالمعروف و انه عن المنكر﴾** و مردم را به خیر و صلاح و فضیلت فراخوان و از هر شر و رذیلتی نهی و منع به عمل بیاور. **﴿و اصبر علی ما أصابك﴾** و در مقابل بلایا و سختی‌ها شکیبا باش؛ چون دعوتگر به سوی حق در معرض اذیت و آزار قرار دارد. ابوحیان گفته است: بعد از این‌که اول او را از شرک نهی کرد و بعد از آن از علم و قدرت درخشان خدا او را باخبر نمود، آنگاه به او دستور داد که به وسیله‌ی طاعت و عبادت به خدا توسل جوید. اول، شریف‌ترین عبادت را که نماز است ذکر کرد و بعد از آن امر به نیکی و نهی از بدی را یادآور شد. پس از آن فرمان داد که در مقابل مصیبت و سختی که به سبب امر به معروف و نهی از منکر با آن مواجه می‌شود، صبور و شکیبا باشد؛ زیرا چه بسا آمران به معروف و ناهیان از منکر مورد آزار قرار بگیرند.[1]

۱ـ البحر المحیط ۷/۱۸۸.

﴿إن ذلك من عزم الأمور﴾ مسایل مذکور از جمله اموری است که خدا بر اجرای آن مصمم است و به آن امر کرده است. ابن‌عباس گفته است: صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و ناملایمات از حقیقت ایمان سرچشمه می‌گیرد و رازی گفته است: معنی این بخش از آیه چنین است: آن مسایل از جمله امور واجب و قطعی است. پس مصدر «عزم» به معنی اسم مفعول است، پس «عزم» به معنی «معزوم» و «مقطوع» است.[۱] ﴿و لاتصعّر خدّك للناس﴾ به عنوان تکبر و خودبزرگ‌بینی از مردم روگردان مشو. قرطبی گفته است: یعنی به عنوان تکبر و خودخواهی و تحقیر آنان رویت را از مردم برمگیر. نظر ابن‌عباس نیز چنین است.[۲] ﴿و لاتمش فی الأرض مرحا﴾ و با تکبر و افاده و فخرفروشی و نخوت راه مرو. ﴿إن الله لایحب کل مختال فخور﴾ تعلیل نهی است. یعنی زیرا خدا از متکبری که خود را بزرگ می‌بیند و بر بندگان خدا فخرفروشی می‌کند و در راه رفتن فیز و افاده می‌فروشد، متنفر است. بعد از این‌که لقمان پسرش را از اخلاق زشت نهی کرد، او را به درستی و پیروی از اخلاق پسندیده امر کرده و می‌فرماید: ﴿و اقصد فی مشیك﴾ در راه رفتن معتدل باش؛ نه کند برو و نه شتاب کن. ﴿و اغضض من صوتك﴾ صدایت را پایین بیاور، داد نزن و با صدای بلند سخن مگوی که صدای بلند ناپسند است و برازنده‌ی انسان عاقل نیست. ﴿إن أنکر الأصوات لصوت الحمیر﴾ به راستی که وحشت‌انگیزترین و ناهنجارترین صدا، صدای الاغ است. بنابراین هر کس صدایش را بلند کند شبیه الاغ می‌باشد و عملی ناپسند و زشت را انجام داده است. قتاده گفته است: ناپسندترین صدا صدای الاغ‌ها می‌باشد، اولش ناله و آخرش عرعر است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿اشکر ... و کفر﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿غنی حمید﴾، ﴿لطیف خبیر﴾ و ﴿فجور﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند.

۱ـ تفسیر کبیر ۲۵/۱۴۹.

۲ـ قرطبی ۱۴/۷۰.

۳- ﴿بوالديه حملته أمه﴾ خاص را بعد از عام آورده است، و بدین‌وسیله به مادر اهمیتی مخصوص داده است.

۴- از پیش آوردن آنچه می‌بایست بعداً بیاید در ﴿إلى المصير﴾ و ﴿إلى مرجعكم﴾.

۵- ﴿إنها إن تلك مثقال حبة من خردل فتكن فى صخرة﴾ متمضن تمثیل است که وسعت علم خدا را به تمام اشیا به صورت تمثیل ارائه داده است.

٦- ﴿فتكن فى صخرة﴾ متضمن «تتمیم» است.

٧- ﴿و أمر بالمعروف و انه عن المنكر﴾ شامل مقابله می‌باشد.

٨- ﴿إن أنكر الأصوات لصوت الحمير﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

یادآوری: وقتی که خدا به انسان فرمان داد که در برابر والدینش سپاسگزار باشد، تشکر از خود را قبل از تشکر آنها قرار داد: ﴿أن اشكرلی﴾ و بعد از آن فرمود: ﴿ولوالديك﴾، و بدین‌ترتیب به ما نشان داده که حق خدا قبل از حق والدین قرار دارد؛ چون در زمینه‌ی وجود و خلق انسان، خدا سبب و عامل حقیقی است و والدین سبب ظاهری و شکلی می‌باشند. از این رو خدا اطاعت از آنها را در صورت اجبار به کفر، بر انسان حرام کرده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدىً وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٢٠﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ ٱلشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿٢١﴾ وَ مَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى ٱللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ وَ إِلَى ٱللَّهِ عَاقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿٢٢﴾ وَ مَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ

فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿۲۳﴾ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۲۴﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْلَمُونَ ﴿۲۵﴾ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿۲۶﴾ وَلَوْ أَنَّمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ ٱلْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۷﴾ مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۲۸﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱللَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَ يُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱللَّيْلِ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۹﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلْبَاطِلُ وَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿۳۰﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱلْفُلْكَ تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ ٱللَّهِ لِيُرِيَكُم مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۳۱﴾ وَ إِذَا غَشِيَهُم مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ فَمِنْهُم مُقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ ٱخْشَوْا يَوْماً لَايَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴿۳۳﴾ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَداً وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۴﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان انسان را از شرک برحذر داشت و به دنبال آن اندرزهای لقمان حکیم در زمینه‌ی ایمان و مکارم اخلاق را آورد، در اینجا دلایل قاطع و روشن بر یکانگی خود را ارائه داده است و به وسیله‌ی صنعت شگفت‌انگیز خدا و نعمت‌های بی‌حساب او و از قبیل تسخیر آسمان‌ها و آنچه که در بین آسمان و زمین قرار دارد از جمله آفتاب و ماه و ستارگان و ابر و زمین و محتویات آن اعم از حیوان و نباتات و معدن و دریا و سایر موار دیگر، بر وجود خالق و

صانع استدلال می‌کند، و سوره را با بیان «مغیبات پنجگانه» خاتمه می‌دهد.

معنی لغات: ﴿**أسبغ**﴾ تمام‌تر و کامل‌تر. ﴿**استمسك**﴾ تمسک و تعلق پیدا کرد. ﴿**نفدت**﴾ ته کشید. تمام شد. ﴿**یولج**﴾ داخل می‌کند. از این قبیل است: «**حتی یلج الجمل فی سم الخیاط**». ﴿**الفلك**﴾ کشتی‌ها. ﴿**کالظلل**﴾ ظلل جمع «ظله» به معنی سایبان است. ﴿**ختار**﴾ پیمان شکن. خائن. شاعر می‌گوید:

فإنك لو رأیت أبا عمیر   ملأت یدیك من غدر و ختر[1]

«اگر تو پدر عمیر را می‌دیدی دستانت را به غدر و خیانت آغشته می‌کردی».

﴿**الغرور**﴾ فریبنده و نیرنگ‌باز. شیطان و غیره.

تفسیر: ﴿**ألم تروا أن الله سخر لکم ما فی السموات و ما فی الأرض**﴾ ای مردم! آیا نمی‌دانید کوه‌ها و درختان و ثمرات و رودخانه‌ها و سایر موارد بی‌شمارِ مستقر در زمین را خدا برایتان مسخر کرده است. ﴿**و أسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة**﴾ و نعمت‌های متعدد ظاهری و قابل رؤیت را مانند نعمت‌های شنوایی و بینایی و سلامت و اسلام، و نعمت‌های باطنی و نهان را مانند قلب و خرد و فهم و معرفت و امثال اینها را بر شما تکمیل و تمام کرده است. بیضاوی گفته است: یعنی نعمت‌های محسوس و معقول و نعمت‌هایی که آن را می‌دانید و یا آنهایی را که نمی‌دانید، همه را بر شما تمام و تکمیل کرده است.[2] ﴿**و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لاهدی و لاکتاب منیر**﴾ در بین انسان‌ها هستند گروهی منکر که بدون آگاهی و فهم و بدون دلیل و برهان و بدون این‌که کتابی منزل از جانب خدا را داشته باشند، درباره‌ی یگانگی و صفات خدا به مخاصمه و جدل می‌پردازند. قرطبی گفته است: در مورد یک نفر یهودی نازل شده است که نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد! به من بگو: خدایت از چه چیزی ساخته شده است و

۱ـ قرطبی ۱۴/۷۳.   ۲ـ بیضاوی ۲/۱۰۹.

از چه چیز می‌باشد؟ در همان اثنا صاعقه‌ای او را برگرفت.[۱] و «منیر» یعنی واضح و آشکار و نجات‌دهنده از تیرگی نادانی و گمراهی. ﴿و إذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله﴾ اگر به آنهایی که به ناروا به مجادله می‌پردازند گفته شود: از آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده است پیروی کنید و آن را تصدیق نمایید که حق و باطل را از هم جدا می‌سازد و هدایت و گمراهی را از هم متمایز می‌نماید، ﴿قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا﴾ می‌گویند: به همان راهی می‌رویم که پدران ما رفته‌اند و در پرستش بت‌ها از آنان تقلید می‌کنیم. ﴿أو لو كان الشيطان يدعوهم إلى عذاب السعير﴾ استفهام برای انکار و توبیخ است. یعنی آیا اگر آنان گمراه هم باشند باز از آنان پیروی می‌کنند؟ و حتی اگر شیطان آنها را به سوی آتش زبانه‌کش و عذاب شدید فراخواند باز از او پیروی می‌کنند؟ ﴿و من يسلم وجهه إلى الله﴾ هر کس که به طاعت خدا رو آورد و فرمان‌هایش راگردن نهد، و قصد و عبادتش خالصانه برای خدا باشد، ﴿و هو محسن﴾ و در همان حال مؤمن و یکتاپرست باشد، قرطبی گفته است: زیرا عبادت بدون احسان و معرفت قلبی سودی ندارد.[۲] و آیه‌ی ﴿و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن﴾ نیز چنین است. پس ایمان و احسان ملازم یکدیگرند. ﴿فقد استمسك بالعروة الوثقى﴾ قطعاً به ریسمان استوارتری چنگ زده است که قطع شدنی نیست. صاحب کشاف گفته است: این از باب تمثیل است. حال متوکل به خدا به انسانی تشبیه شده که از بلندی فرود آید اما احتیاط کرده و به مطمئن‌ترین دست‌آویز از قبیل طنابی محکم و مطمئن و ناگسستنی تمسک جوید.[۳] و رازی گفته است: محکم‌ترین ریسمان از جانب خدا می‌باشد. و غیر آن نابود شده و گسستنی است. اما دست‌آویز از

۱ـ قرطبی ۷۴/۱۴ و بنا به قولی در مورد «نضر بن حارث» و «ابی بن خلف» و امثال آنها نازل شده است که در رابطه با یگانگی و صفات خدا با پیامبر مجادله می‌کردند.

۲ـ قرطبی ۷۴/۱۴.

۳ـ کشاف ۲۹۵/۳.

جانب خدا پایدار و ناگسستنی است.[1] ﴿و إلى الله عاقبة الأمور﴾ و سرانجام و عاقبت تمام امور بدون استثناء نزد خدا می‌باشد، پس در برابر هر عملی نیک به نیکوترین وجه پاداش می‌دهد. ﴿و من كفر فلايحزنك كفره﴾ برای پیامبر تسلی‌خاطر است. یعنی به کفر کافر اهمیت مده وگمراهی او تو را افسرده‌خاطر نکند و غمگینت نکند، ما دیر یا زود از آنها انتقام می‌گیریم. ﴿و إلينا مرجعهم فننبئهم بما عملوا﴾ نزد ما برمی‌گردند و آنان را از اعمالی که در این دنیا انجام داده‌اند، باخبر می‌کنیم. ﴿إن الله عليم بذات الصدور﴾ خدا از حیله و کفر و تکذیب نهفته در نهاد آنها آگاه است، و در مقابل آن آنها را عذاب و کیفر می‌دهد. ﴿نمتعهم قليلا﴾ مدتی کوتاه در دنیا آنها را نگه می‌داریم که از آن کام برگیرند. ﴿ثم نضطرهم إلى عذاب غليظ﴾ سپس در آخرت آنها را به عذابی شدید و سخت گرفتار می‌کنیم. پس از آنکه خداوند متعال معلوم کرد که مستحق عذابند، تناقض آنها را در دنیا نیز بیان کرده است؛ زیرا آنها اعتراف می‌کنند که خدا خالق آسمان‌ها و زمین است، و با این وجود برای او شرکایی قرار داده و آنها را می‌پرستند و خود معترفند که آنها ملک و مخلوق خدا می‌باشند. آنگاه می‌فرماید: ﴿و لئن سألتهم من خلق السموات و الأرض ليقولن الله﴾ اگر از مشرکین کافر مکه بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟ از بس که موضوع روشن است، می‌گویند: خدا آنها را هستی داده است. در حقیقت ناچارند به آن اعتراف کنند. ﴿قل الحمد لله﴾ بگو: در مقابل این‌که دلیل بر شما روشن و نمایان شد، و برای این‌که دلایل ایمان آشکار و عیان است خدا را سپاس و ستایش می‌کنم. ﴿بل أكثرهم لايعلمون﴾ بلکه اکثر آن مشرکان عقل و اندیشه‌ی خود را به‌کار نمی‌گیرند، از این رو نمی‌دانند. سپس فرمود: ﴿لله ما في السموات و الأرض﴾ آنچه که در کائنات قرار دارد از لحاظ ملکیت و خلقت و تدبیر از آن خدای عزوجل

۱ـ تفسیر کبیر ۱۵۴/۲۵.

می‌باشد. ﴿إن الله هو الغنی الحمید﴾ خدا از مخلوق خود بی‌نیاز است و نیز به عبادت آنها احتیاجی ندارد و در مقابل صنعت و نعمت‌هایش شایسته‌ی ستایش است. ﴿ولو أن ما فی الأرض من شجرة أقلام﴾ اگر تمام درختان روی زمین به صورت قلم درآیند. ﴿والبحر یمده من بعده سبعة أبحر﴾ و دریا را با آن همه وسعت تبدیل به مرکب شود و در کنار آن هفت دریای دیگر قرار گیرد و با آن کلمات دال بر عظمت و صفات و شکوهش نوشته شود، ﴿ما نفدت کلمات الله﴾ آن قلم‌ها و دریاها پایان می‌پذیرند و به آخر می‌رسند، اما کلمات خدا تمام نمی‌شود؛ چون درختان و دریاها پایان‌پذیرند اما کلمات خدا پایان ناپذیر نیست. قرطبی گفته است: بعد از این‌که یادآور شد که آسمان‌ها و زمین را برای انسان‌ها مسخر کرده و نعمتش را بر آنان تمام کرده است، یادآور می‌شود که اگر درختان قلم باشند و آب دریاها مداد و جوهر گردد و با آن عجایب صنعت خدا نوشته شود که بر قدرت و یگانگیش دلیل است، این عجایب و شگفتی‌ها پایان نمی‌پذیرند.[1] ابن‌جوزی گفته است: بخشی از کلام محذوف است و تقدیر آن چنین می‌باشد: آنگاه با این قلم‌ها و دریاها کلمات خدا نگاشته شوند، قلم‌ها شکسته شده و دریاها ته می‌کشد و تمام می‌شود و هنوز کلمات خدا به آخر نمی‌رسد و تمام نمی‌گردد.[2] ﴿إن الله عزیز حکیم﴾ خدا مقتدر است و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند، دارای حکمت است و هیچ چیز از دایره‌ی دانش و حکمت و فرمانش خارج نمی‌شود. ﴿ما خلقکم و لابعثکم إلا کنفس واحدة﴾ ای انسان‌ها! خلقت اولیه‌ی شما و زنده کردن شما بعد از مرگ، تنها مانند خلق و زنده کردن یک نفر است؛ چون وقتی چیزی را اراده کند می‌گوید: بشو، آن هم فوراً می‌شود و لباس هستی به تن می‌کند. صاوی گفته است: یعنی هیچ چیز برای خدا سخت و مشکل نیست، بلکه خلق و زنده‌کردن تمام عالم بسان خلق و زنده کردن یک نفر بر او آسان

۱ـ قرطبی ۷٦/۱۴.

۲ـ زاد المسیر ٦/۳۲٦.

است.[۱] ﴿إن الله سمیع بصیر﴾ همانا خدا گفته‌ی بندگان را می‌شنود و اعمال آنها را می‌بیند. سپس به دلایل قدرت خود در آفاق اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿ألم تر أن الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل﴾ ای مخاطب! آیا نمی‌بینی و نمی‌دانی که خدای توانا تاریکی شب را در روشنایی روز می‌آورد و نور و روشنی روز را بر تیرگی شب چیره می‌کند و بنا به حکمتش به این می‌افزاید و از آن می‌کاهد؟ ﴿و سخر الشمس و القمر کل یجری إلی أجل مسمی﴾ آفتاب و ماه را با طلوع کردن و ناپدید شدن به زیر فرمان درآورده است و بدین ترتیب اجل‌ها را مقرر و معین می‌کند. و برای این‌که مردمان فواید و منافع بیشتری را از آنها بگیرند، هر یک از آنها در فلک و مدار خود تا مدتی محدود و تا روز قیامت در جریان است. ﴿و أن الله بما تعملون خبیر﴾ و خدا به احوال شما آگاه است و چیزی بر او مخفی نیست. در حقیقت کسی که چنان صنع مترقی و قدرتمندی را مشاهده می‌کند و آن تدبیر فوق‌العاده را می‌بیند نباید غافل از این باشد که صانع آنها بر مخلوقات خود احاطه دارد. ﴿ذلك بأن الله هو الحق﴾ عجایب صنع و قدرت درخشانی که مشاهده کردید، به طور مؤکد نشان می‌دهد که «الله» معبود حق است و باید تنها او را بپرستید. ﴿و أن ما یدعون من دونه الباطل﴾ و آنچه را غیر از خدا پرستش می‌کنید از قبیل بت‌ها، باطل است و حقیقتی ندارد. همان‌طور که لبید گفته است: «بیدار باش! همه چیز غیر از خدا باطل است». تمام آنها مخلوق و بندگان او هستند و هیچ یک از آنها بدون اجازه‌ی او قدرت حرکت دادن یک ذره را هم ندارد. ﴿و أن الله هو العلی الکبیر﴾ و خدای متعال در صفاتش والا و همان بلند مرتبه‌ی بزرگ است. ﴿ألم تر أن الفلك تجری فی البحر بنعمة الله﴾ یادآوری نعمتی دیگر است. یعنی ای انسان عاقل! مگر نمی‌بینی کشتی‌های غول‌پیکر با قدرت خدا در دریا و با تسخیر او و بر مبنای لطف و احسانش نسبت به بندگان، حرکت

۱ـ حاشیه‌ی صاوی ۲۵۹/۳.

می‌کنند تا از این طریق وسایل زندگی را فراهم سازند. ابن‌کثیر گفته است: خدا خبر می‌دهد که همو دریا را مسخر کرده است تا کشتی در آن به فرمان و لطف و تسخیر او حرکت کند؛ زیرا اگر خدا در آب نیروی حمل کشتی را قرار نمی‌داد، کشتی حرکت نمی‌کرد.[1] از این رو بعد از آن گفته است: **﴿لیریکم من آیاته﴾** تا شگفتی‌های صنعش را به شما ارائه داده و دلایل قدرت و یگانگیش را نشان دهد. **﴿إن فی ذلك لآیات لكل صبار شكور﴾** در تسخیر این کشتی‌ها و خوراک و بار و ارزاقی که حمل می‌کنند دلایل درخشان و عبرت و اندرز والا وجود دارد برای انسانی که در مصایب، صبور و در رفاه و آسایش شکور است. لفظ «صبار» و «شکور» مبالغه‌ی در صبر و شکر را معنی می‌دهد. **﴿و إذا غشیهم موج كالظلل﴾** وقتی که مشرکین در دریا قرار دارند، اگر موجی انبوه مانند کوه آنان را در برگیرد، **﴿دعوا الله مخلصین له الدین﴾** وقتی دریافتند که جز خدا نجات‌دهنده‌ای وجود ندارند به اخلاص او را می‌خوانند و برای نجات خود غیر از او را نمی‌خوانند. **﴿فلما نجاهم إلى البر﴾** وقتی که آنها را از سختی‌های دریا نجات داد و آنها را به ساحل و خشکی آورد. **﴿فمنهم مقتصد﴾** در آیه چیزی حذف شده است، یعنی بعضی میانه‌روند و بعضی منکر. و گفته‌ی **﴿و ما یجحد بآیاتنا﴾** بر آن دلالت دارد. مقتصد یعنی میانه‌رو در عمل. ابن‌کثیر گفته است: این از باب انکار است بر آنکه چنان هول و هراس و امور عظیمی را مشاهده کرده و دلایل درخشان را در دریا دیده است؛ زیرا بعد از این‌که خدا نعمت رهایی را به او عطا کرد، می‌بایست آن را با عمل نیک مقابله کرده و به خیرات و نیکی مبادرت ورزیده و در عبادات پایدار می‌ماند. پس هر کس بعد از آن در انجام عبادت و امور خیر حد وسط را پیش گیرد، مقتصد به شمار می‌آید.[2] **﴿و ما یجحد بآیاتنا إلا كل ختار كفور﴾** و جز افراد ستمکار و مبالغه‌گر در ناسپاسی نعمت‌های خدای متعال، هیچ

۱ـ مختصر ۶۹/۳.

۲ـ مختصر ۷۰/۳.

کس آیات ما را تکذیب نمی‌کند. ﴿یا أیها الناس اتقوا ربکم﴾ ای مردم! با انجام دادن اوامر خدا و دوری از نواهی او، از خدا بترسید. ﴿و خشوا یوما لایجزی والد عن ولده﴾ و از روزی هولناک و رعب‌انگیز بترسید که پدر نمی‌تواند برای فرزند سودمند باشد و نمی‌تواند ضرری را از او دفع یا نیازی برای او برآورده کند. ﴿و لامولود هو جاز عن والده شیئا﴾ فرزند نمی‌تواند چیزی را از پدر دفع کند یا گناه و ظلمی را از گردن او بردارد. طبری گفته است: یعنی شفاعت، او را بی‌نیاز نمی‌کند و چیزی را از او دفع نمی‌کند جز عملی نیکو که در دنیا قبلاً آن را انجام داده است.[1] ﴿إن وعد الله حق﴾ وعده‌ی خدا در مورد پاداش و کیفر و حشر و جزا حق است و تخلف ناپذیر. ﴿فلا تغرنکم الحیاة الدنیا﴾ پس خوشی و لذت‌های ناپایدار زندگی دنیا شما را فریب ندهد که به سویش رو بیاورید. ﴿و لایغرنکم بالله الغرور﴾ و شیطان حیله‌گر که خلق خدا را فریب می‌دهد و با آرزوهای باطل آنها را از آخرت مشغول و منصرف می‌کند، شما را فریب ندهد. ﴿إن الله عنده علم الساعة﴾ اینها کلیدهای غیبند که دانستن آنها به خدا اختصاص دارد. در حدیث آمده است: «کلیدهای غیب پنج‌تا هستند که جز خدا هیچ کس آنها را نمی‌داند و آیه را قرائت کرد».[2] یعنی وقت فرا رسیدن قیامت را فقط او می‌داند. ﴿و ینزل الغیث﴾ وقت نزول باران و محل نزولش را فقط خدا می‌داند. ﴿و یعلم ما فی الأرحام﴾ فقط او می‌داند در رحم مذکر قرار دارد یا مؤنث، و خوشبخت است یا بدبخت؟ ﴿و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا﴾ و هیچ کس نمی‌داند فردا چه برایش پیش می‌آید، و چه کار نیک یا بدی را انجام می‌دهد. ﴿و ما تدری نفس بأی أرض تموت﴾ و هیچ کس نمی‌داند در کجا می‌میرد و قبرش کجا خواهد بود. ﴿إن الله علیم خبیر﴾ علم خدا حد و مرز ندارد و همه چیز را می‌داند و از ظاهر و باطن اشیاء باخبر است.

۱ـ طبری ۵۵/۲۱.

۲ـ بخاری آن را روایت کرده است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ظاهرة ... و باطنة﴾ و ﴿الحق ... و الباطل﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿أو لو كان الشيطان يدعوهم﴾ شامل انکار و توبیخ و حذف است؛ یعنی «أیتبعهم ولوكان ...».

۳ـ ﴿و من يسلم وجهه﴾ شامل مجاز مرسل است. از اطلاق جزء، کل اراده شده است.

۴ـ ﴿فقد استمسك بالعروة الوثقى﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است.

۵ـ ﴿و من يسلم وجهه إلى الله و هو محسن﴾ و ﴿و من كفر فلايحزنك كفره﴾ متضمن مقابله می‌باشد.

۶ـ ﴿عذاب غليظ﴾ متضمن استعاره می‌باشد. غلیظ برای اجسام به‌کار می‌رود و در اینجا برای امور معنوی به‌کار رفته است.

۷ـ ﴿و إلى الله عاقبة الأمور﴾ به منظور افاده‌ی حصر، تقدیم و تأخیر به عمل آمده است.

۸ـ ﴿صبار شكور﴾، ﴿عليم خبير﴾ و ﴿سميع بصير﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند و رعایت فواصل هم شده است.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی سجده در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مکی اصول باور و عقیده‌ی اسلامی یعنی: «ایمان به خدا و روز آخرت، و کتاب‌ها و پیامبران و حشر و نشر» را مورد بحث و بررسی قرار داده است. محوری که سوره پیرامون آن می‌چرخد عبارت است از: «زنده شدن بعد از فنا و نابودی»، که مدت‌های مدید مشرکین پیرامون آن به جدل و بحث پرداخته، و آن را وسیله و انگیزه‌ی تکذیب پیامبر ﷺ قرار داده بودند.

* سوره با دفع شک و تردید در مورد قرآن عظیم، همان معجزه‌ی بزرگ پیامبر خدا ﷺ که هیچ شبهات و اباطیلی ساحت مقدسش را نمی‌آلایند، شروع شده است. با وجود روشنی اعجاز آن و تجلی آیات و فروغ بیانش، و والایی احکامش، مشرکین پیامبر ﷺ را متهم می‌کردند که این قرآن را به افترا و دروغ آورده و ساخته و پرداخته‌ی خودش است، لذا این سوره‌ی مبارک این تهمت و بهتان را با دلیل و برهانی جالب رد می‌کند.

* این سوره همچنین با ارائه و بیان آثار اقتدار و توانایی خدا در آفاق و انفس به روش ویژه‌ی قرآن و جلب توجه بشر به نوآوری‌های خدای یگانه و قدرتمند، در مورد دلایل قدرت و یگانگی خدا داد سخن داده است.

* آنگاه قرآن شبهه‌ی بی‌ارزش و بی‌مایه‌ی مشرکین را در مورد انکار حشر و نشر یادآور شده و با دلیل قاطع و کوبنده که هر گونه راه استدلال را بر دشمن منکر و سرسخت می‌بندد، به رد آن پرداخته است، به‌طوری که خصم در مقابل کوبندگی قرآن به ناچار به شکست خود اقرار می‌کند.

* سوره با بحث درباره‌ی روز حساب و نعمت‌های آماده شده از جانب خدا برای مؤمنان پرهیزگار در منزلگاه جاویدانی پرنعمت، و عذاب و آزار در منزلگاه دوزخ و آتش برای تبهکاران خاتمه یافته است.

نامگذاری سوره: سوره به نام «سوره‌ی سجده» موسوم است؛ زیرا خدا در آن اوصاف مؤمنان را یادآور شده است، آنهایی که وقتی قرآن عظیم را می‌شنوند، سر سجده به زمین نهاده و خدای خود را سپاس گفته و از خود تکبر و نخوت نشان نمی‌دهند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ۝١ تَنزِيلُ ٱلْكِتَابِ لَارَيْبَ فِيهِ مِن رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ۝٢ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَاهُ بَلْ هُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْماً مَا أَتَاهُم مِن نَذِيرٍ مِن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۝٣ ٱللهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ مَا لَكُم مِن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ۝٤ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ۝٥ ذٰلِكَ عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ۝٦ ٱلَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ ٱلْإِنسَانِ مِن طِينٍ ۝٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِن مَاءٍ مَهِينٍ ۝٨ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِن رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَ ٱلْأَبْصَارَ وَ ٱلْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ ۝٩ وَ قَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي ٱلْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ۝١٠ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ۝١١ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ ٱلْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ ۝١٢ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلٰكِنْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ

وَ ٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ ٱلْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿١٥﴾ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**افتراه**﴾ قرآن را خود ساخته است. ﴿**یعرج**﴾ بالا می‌رود، به سویش صعود می‌کند. ﴿**یدبر**﴾ امور دیگران را زیرنظر و توجه قرار می‌دهد. ﴿**سلالة**﴾ خلاصه و چکیده.[۱] ﴿**مهین**﴾ ضعیف و ناچیز. ﴿**سوّاه**﴾ با تکمیل کردن اعضایش آن را قوام و شکل داد. ﴿**ضللنا**﴾ ضایع و نابود کردیم. ﴿**ناکسوا**﴾ «نکس رأسه» یعنی سرش را فرو هشت و پایین گرفت. ﴿**الجنة**﴾ جن.

تفسیر: ﴿**الٓمٓ**﴾ حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن است.[۲] ﴿**تنزیل الکتاب لاریب فیه من رب العالمین**﴾ ای محمد! این کتاب که به تو وحی شده همان قرآنی است که شکی نیست از جانب خدا آمده است و از جانب پروردگار جهانیان می‌باشد. ﴿**أم یقولون افتراه**﴾ ضمیر به کافران قریش راجع است. و «أم» به معنی بل و همزه‌ی استفهام می‌باشد. یعنی بلکه آیا مشرکین می‌گویند: محمد قرآن را خود ساخته و به دروغ آورده است؟ نه مسأله آن‌طور که آنها ادعا می‌کنند نیست. ﴿**بل هو الحق من ربك**﴾ بلکه گفته‌ی حق و سخن درست و منزل از جانب خدایت می‌باشد. بیضاوی گفته است: اول به اعجاز قرآن اشاره

۱ـ به توضیح معنی سلاله در سوره‌ی مؤمنون مراجعه شود.

۲ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.

کرد، آنگاه نزول آن را از جانب پروردگار عالمیان بر آن مترتب ساخت و با نفی شک و گمان نزول آن را از جانب خدا اثبات کرد. سپس با تعجب و انکار به گفته‌ی آنان روآورد، گفته‌ای که مخالف است با آنچه که خداوند آن را اثبات کرد. بعد از آن هدف نزولش را بیان کرده و گفته است:[۱] ﴿لتنذر قوما ما أتاهم من نذير من قبلك﴾ آن را بر تو نازل کرده است تا به وسیله‌ی آن قومی را برحذر بداری که قبل از تو پیامبری نزد آنان نیامده است. مفسران گفته‌اند: آن قوم عبارت از اقوامی بود که در فاصله‌ی بین حضرت عیسیﷺ و حضرت محمدﷺ زندگی می‌کردند. و قبل از آن پیامبرانی از قبیل حضرت ابراهیم و حضرت هود و حضرت صالحﷺ آمده بودند. اما از آنجایی که فاصله‌ی آن پیامبران طولانی بود، خدا حضرت محمدﷺ را برای آنان مبعوث کرد تا آنها را از عذاب خدا برحذر بدارد و بر آنان اقامه‌ی حجت کند. ﴿لعلهم يهتدون﴾ تا به حق هدایت شوند و به خدای مقتدر و ستوده ایمان بیاورند. سپس خدا دلایل توحید را ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿الله الذی خلق السموات و الأرض و ما بينهما فی ستة أيام﴾ خدای متعال همان است که آسمان‌ها را با آن بلندی و استواری و زمین را با شگفتی‌ها و بدایعش و آنچه را که در بین آن دو قرار دارد، همه را با قدرت خود در مدت شش روز هستی داد. قرطبی گفته است: خدا کمال قدرت خود را برای آنها تعریف کرده است تا به قرآن گوش فرا دهند و در آن بیندیشند. ﴿خلق﴾ به معنی «أبدع» و «أوجد» است؛ یعنی از عدم آن را ابداع و ایجاد کرد و بعد از این‌که چیزی نبودند از او هستی یافتند.[۲] ﴿ثم استوى على العرش﴾ آنگاه به‌طوری که شایسته‌ی جلال و شکوهش باشد و بدون تمثیل و تشبیه بر عرش مستقر شد.[۳] ﴿ما لكم من دونه من ولی ولا شفيع﴾ غیر از خدا یاوری نمی‌یابید که عذاب خدا

۱ـ بیضاوی ۲/ ۱۱۱.

۲ـ قرطبی ۱۴/ ۸۶.

۳ـ در مورد معنی استوا به سوره‌ی اعراف مراجعه شود.

را از شما دفع کند، و جز به اجازه‌ی او، شفیعی نمی‌یابید که نزد او شفاعت شما را به عهده گیرد، بلکه فقط او منافع و مصلحت‌های شما را سرپرستی می‌کند و امور شما را تدبیر و اداره می‌نماید. ﴿**أفلا تتذکرون**﴾ آیا در این مورد نمی‌اندیشید تا ایمان بیاورید؟ ﴿**یدبر الأمر من السماء إلی الأرض**﴾ به تدبیر تمام خلایق در عالم والا و سفلی می‌پردازد و وضعیت هیچ کس را نادیده نمی‌گیرد. ابن‌عباس گفته است: یعنی قضا و قدر را از آسمان به زمین نازل می‌کند، و آنچه را که تدبیر و قضای او بر آن رفته است بر زمین نازل می‌کند. ﴿**ثم یعرج إلیه**﴾ سپس در روز قیامت همان امر برای رسیدگی نزد او بالا می‌رود. ﴿**فی یوم کان مقداره ألف سنة مما تعدون**﴾ در روزی بس عظیم -یعنی روز قیامت- که طول آن به سبب شدت هول و هراس، به میزان یک هزار سال از ایام دنیا می‌باشد. ﴿**ذلك عالم الغیب و الشهادة**﴾ تدبیرکننده‌ی امور خلق، دانا و آگاه به امور نهان و امور عیان است. قرطبی گفته است: آیه متضمن معنی تهدید و وعید می‌باشد. انگار می‌گوید: در اعمال و اقوال خود مخلص باشید، من در مقابل آن شما را کیفر می‌دهم. «**الغیب و الشهادة**» یعنی آنچه از مردم نهان است و آنچه برای آنان عیان است.[1] ﴿**العزیز الرحیم**﴾ بر امر خود چیره و مقتدر و نسبت به بندگان بارحم و مهربان است. ﴿**الذی أحسن کل شيء خلقه**﴾ خلق و ایجاد همه چیز را محکم و استوار انجام داده است. ابوحیان گفته است: این تعبیر بیانگر امتنان خداوند متعال است و معنی آن چنین است: هر چیز را در جای خود قرار داده است، از این رو ابن‌عباس گفته است: میمون زیبا نیست، اما «خلقتش» دقیق و محکم است.[2] بعضی از دانشمندان گفته‌اند: اگر برای فیل سری مانند سر شتر، و برای خرگوش سری مانند سر شیر و برای انسان سری مانند سر الاغ تصور کنی، نقصی بزرگ در آن می‌یابی، و عدم تناسب و عدم انسجام عجیبی می‌بینی. اما اگر می‌دانستی بلندی

۱ـ قرطبی ۸۹/۱۴.   ۲ـ البحر ۱۹۹/۷.

گردن شتر و شکاف لبش برای این است که در حال حرکت به آسانی بتواند گیاه را بردارد و بخورد، و چنانچه فیل دارای خرطومی بلند نمی‌بود نمی‌توانست با آن جسم سنگین که دارد خم شود تا خوراک و نوشیدنی را بردارد. اگر تمام اینها را می‌دانستی، یقین پیدا می‌کردی که خدایی آن را خلق کرده است که همه چیز را خلق کرده و با زبان دل می‌گفتی: ﴿تبارك الله أحسن الخالقين﴾.[1] ﴿و بدأ خلق الإنسان من طين﴾ پدر انسان یعنی آدم را از گل خلق کرد. ﴿ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين﴾ سپس نسل آدم را از طریق تناسل و از چکیده آبی رقیق و ضعیف و ناچیز یعنی منی، قرار داد. ﴿ثم سواه و نفخ فيه من روحه﴾ سپس اعضایش را شکل داد و در رحم مادرش خلقت او را تکمیل کرد، سپس در آن جان دمید و به صورت کامل‌ترین شکل و زیباترین قامت درآمد. ابوسعود گفته است: روح را برای تشریف انسان، به خود اضافه کرده است تا نشان دهد که انسان مخلوقی عجیب و صنعی بدیع است و در محضر پروردگار دارای مقامی والا می‌باشد.[2] ﴿و جعل لكم السمع و الأبصار و الأفئدة﴾ این حواس را برای شما قرار داده است، شنوایی را قرار داده است تا اصوات را بشنوید، بینایی را داده است تا اشخاص را به وسیله‌ی آن ببینید و عقل را داده است تا حق و هدایت را دریابید. ﴿قليلا ماتشكرون﴾ سپاسگزاریتان برای پروردگارتان اندک است. و ﴿ما﴾ برای تأکید ﴿قلّت﴾ آمده است. ﴿و قالوا أئذا ضللنا في الأرض﴾ کفار منکر حشر و نشر گفتند: آیا وقتی که نابود شدیم و استخوان و گوشت بدن ما به خاک تبدیل شد، و با خاک زمین مخلوط و به گونه‌ای که ناپدید گشته و قابل تمییز و تشخیص نشود، ﴿أئنا لفي خلق جديد﴾ آیا بعد از آن به صورتی تازه خلق خواهیم شد؟ و باری دیگر به زندگی باز می‌آییم؟ این بیان، بعید پنداشتن «زنده شدن» و استهزا را در بردارد. از این رو خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿بل هم بلقاء ربهم كافرون﴾

۱ـ نقل از «أوضح التفاسير».

۲ـ ابوسعود ۴/۱۹۶.

بلکه زشت‌تر از استهزا و تمسخرشان آن است که آنان به لقای پروردگارشان و حضور در پیشگاه او در روز آخرت کافرند. ﴿قل یتوفاکم ملك الموت الذی وکل بکم﴾ در رد گمان‌های باطلشان به آنها بگو: فرشته‌ی مرگ که مأمور گرفتن جان شما می‌باشد و نیز یارانش جان شما را می‌گیرند. ﴿ثم إلی ربکم ترجعون﴾ سپس در روز قیامت برای حساب وکتاب و جزا نزد خدا برمی‌گردید. ابن‌کثیر گفته است: ظاهر این است که فرشته‌ی مرگ شخصی است معین و در بعضی از آثار به نام «عزرائیل» موسوم است و مشهور نیز چنین است. همان‌طور که در حدیث آمده است: «دستیارانی دارد که جان را از دیگر اعضای بدن می‌گیرند تا به حلقوم، «گلو» می‌رسد، آنگاه فرشته‌ی مرگ آن را برمی‌گیرد».[1] و مجاهد گفته است: زمین بسان یک سینی برایش جمع گشته و هر چه را بخواهد برمی‌دارد. بعد از آن خدا از حال و وضع تبهکاران در روز قیامت خبر داده که در آن روز در ذلت قرار دارند: ﴿ولو تری إذ المجرمون ناکسوا رءوسهم عند ربهم﴾ در آن روز مجرمان چه حالی دارند؟ در پیشگاه و محضر پروردگار سر فرو هشته، و سرافکنده و شرمسار و خجلت زده می‌ایستند. اگر چنین وضعیتی را ببینی مسلّماً شگفت‌زده می‌شوی. ابوسعود گفته است: جواب (لو) محذوف و تقدیر آن چنین است: «لرأیت أمرا فظیعا» وضعی بسیار ناهنجار می‌دیدی که از بس که هول‌انگیز و رعب‌آور است به تعریف نمی‌آید.[2] ﴿ربنا أبصرنا وسمعنا﴾ می‌گویند: خدایا! حقیقت امر را دیدیم و فرمان پیامبران را که انکار می‌کردیم شنیدیم، و ما نابینا و ناشنوا بودیم. ﴿فارجعنا نعمل صالحا﴾ ما را به دنیا بازگردان تا به اعمال نیکو بپردازیم. ﴿إنا موقنون﴾ حال به صورت قطعی تصدیق داریم، و یقین حاصل کرده‌ایم که وعده و لقای تو حق است. طبری گفته است: اکنون به یگانگی تو یقین حاصل کرده‌ایم، و یقین داریم که نباید جز تو پرستش بشود و نباید جز تو

۱ـ مختصر ۷۳/۳.

۲ـ ابوسعود ۱۹۷/۴.

خدایی باشد، تو زنده می‌کنی و می‌میرانی و هر چه را بخواهی انجام می‌دهی.[1] خدا در مورد آنها فرمود: **﴿ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها﴾** اگر می‌خواستیم تمام بشریت را هدایت می‌کردیم، اما این امر با حکمت ما منافات دارد؛ چون ما ایمان اختیاری از آنها می‌خواهیم، نه ایمان اجباری. **﴿ولکن حق القول منی﴾** اما وعده و فرمان من نسبت به عذاب تبهکار واجب آمده و وعید من مقرر و محقق است. **﴿لأملأن جهنم من الجنة و الناس أجمعین﴾** جهنم را از نافرمانان جن و انس کلاً پر می‌کنم. **﴿فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا﴾** به طریق استهزا و سرزنش به دوزخیان گفته می‌شود: به علت این‌که روز آخرت را به فراموشی سپرده و در هوس‌هایتان مستغرق بودید، این عذاب خفت‌انگیز و دردناک را بچشید. **﴿إنا نسیناکم﴾** امروز همان‌طور که عمل کردن به آیات ما را به فراموشی سپرده بودید، ما هم شما را فراموش می‌کنیم. **﴿و ذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون﴾** و به سبب کفر و تکذیبتان، عذاب دائمی و جاوید بچشید. بعد از این‌که حال و عاقبت وخیم اشقیا را یادآور شد به دنبال آن به ذکر نعمت‌های پایدار که برای مؤمنان نیکبخت در منزلگاه آخرت آماده شده است، می‌پردازد تا بنده در بین بیم و امید و خوف و رجا بماند، و گفت: **﴿إنما یؤمن بآیاتنا الذین إذا ذکروا بها خروا سجدا﴾** فقط افراد مؤمن و پرهیزگار آیات ما را تصدیق می‌کنند که وقتی به وسیله‌ی آیات ما به آنها اندرز داده شود سر سجده را در پیشگاه خدا به زمین می‌نهند و در مقابل آیاتش سر تعظیم فرود می‌آورند. **﴿و سبحوا بحمد ربهم و هم لایستکبرون﴾** و خدا را در مقابل نعمت‌هایش تسبیح‌گو می‌باشند و از طاعت و عبادتش گردن فرازی نمی‌کنند. **﴿تتجافیٰ جنوبهم عن المضاجع﴾** پهلوهایشان از فرش و بستر جدا می‌شود، منظور این است که شب کم می‌خوابند و بیشتر به عبادت مشغولند، همان‌گونه که در جای دیگری

۱ـ طبری ۲۱/۶۲.

فرموده است: ﴿کانوا قلیلا من اللیل مایهجعون * و بالأسحار هم یستغفرون﴾. مجاهد گفته است: منظور قیام شب است. ﴿یدعون ربهم خوفا و طمعا﴾ در حالی که از عذاب خدا بیم دارند و به رحمت و ثوابش امیدوارند، از او التماس می‌کنند و او را می‌خوانند. ﴿و مما رزقناهم ینفقون﴾ و از روزیی که به آنها عطا کرده‌ایم به طریق نیکی و احسان انفاق می‌کنند. ﴿فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرة أعین﴾ هیچ کس از میزان نعمت‌هایی که از جانب خدا برای آنان مهیا شده است آگاهی کامل ندارد، نعمت‌هایی عطا می‌کند که چشم نمونه‌اش را ندیده و گوش تعریفش را نشنیده و به خاطر هیچ کس خطور نکرده است. ﴿جزاء بما کانوا یعملون﴾ در پاداش اعمالی که در دنیا از پیش فرستاده‌اند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاً لَايَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾ أَمَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ ٱلْمَأْوَىٰ نُزُلاً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَ أَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ ٱلنَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَدْنَىٰ دُونَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿٢٢﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِن لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدىً لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٣﴾ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾ أَوَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِنَ ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ ٱلْمَاءَ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

قُلْ يَوْمَ ٱلْفَتْحِ لَا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٢٩﴾ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَٱنتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ ﴿٣٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا حال تبهکاران را ذکر کرد و حال مؤمنان متقی و نعمت‌های آماده شده برای آنان در منزلگاه کرامت را یادآور شد، در اینجا خاطرنشان ساخته است که دوگروه یکسان و برابر نیستند: گروه نیکان و گروه تبهکاران؛ چون عدالت خدا مقتضی تفاوت بین انسان مؤمن و صالح، و نافرمان و تبهکار است.

معنی لغات: ﴿فاسقا﴾ فاسق یعنی از فرمان خدا خارج شده. ﴿نزلا﴾ پذیرایی و بخشش. نزل آنچه که برای پذیرایی از مهمان آماده می‌شود. ﴿الجرز﴾ زمین خشک و بی‌علف. جرز به معنی بریدن و قطع است. زمخشری گفته است: «جرز» زمینی است که گیاهش قطع شده است، یا بر اثر بی‌آبی یا چریدن حیوان و یا چیدن، بی‌علف شده است. اما به زمینی شوره‌زار که چیزی در آن نمی‌روید «جرز» گفته نمی‌شود.[1] ﴿الفتح﴾ حکم. حاکم را فاتح و فتاح می‌گویند؛ چون در بین مردم حکم می‌کند. ﴿ینظرون﴾ مهلت داده می‌شوند.

سبب نزول: روایت شده است که در بین «حضرت علی بن ابی‌طالب» و «عقبة‌بن ابی معیط» نزاع و خصومتی درگرفت. ولیدبن عقبه به حضرت علی گفت: ساکت شو بچه! به خدا قسم زبانم از تو بازتر و شیرین‌تر است و از تو دلیرتر و بی‌باک‌ترم و در فصاحت و بلاغت درونم از تو پرتر است. حضرت علی به او گفت: خفه شو! تو

۱ـ کشاف ۳/۲۰۸.

فاسقی. آنگاه آیه‌ی **﴿أفمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لایستوون﴾** نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿أفمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لایستوون﴾ آیا انسانی که در دنیا مؤمن و خدا ترس باشد مانند انسانی است که از طاعت خدا خارج است؟ **﴿لایستوون﴾** در آخرت از لحاظ پاداش و احترام برابر و مساوی نیستند، همان‌طور که در دنیا در طاعت و عبادت و احترام برابر نیستند. این آیه مانند آیه‌ی **﴿أفنجعل المسلمین کالمجرمین﴾** می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است: از عدل و کرمش خبر می‌دهد که در روز قیامت در حکمش بین آن‌که به آیاتش ایمان داشته و از پیامبرانش پیروی کرده، و آن‌که از اطاعت و فرمان خدا خارج و پیامبرانش را تکذیب کرده است، مساوات برقرار نمی‌کند.[۲] پس از آن، پاداش هر دو گروه را به تفصیل آورده و می‌فرماید: **﴿أما الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾** پرهیزگارانی که ایمان و عمل صالح را با هم دارند، **﴿فلهم جنات المأوی﴾** بهشتی از آن آنها می‌باشد که در آن مسکن و منزل و خانه‌های مرتفع دارند و به آن پناه می‌برند. و در آن می‌آرمند و از آن بهره می‌گیرند. بیضاوی گفته است: بهشت جایگاه و پناهگاه حقیقی است و دنیا منزلگاه کوچ کردن حتمی است.[۳] **﴿نزلا بما کانوا یعملون﴾** به خاطر اعمال صالحی که در دنیا از پیش فرستاده‌اند به منظور پذیرایی و احترام آنها فراهم و آماده شده است. همان‌طور که از مهمان پذیرایی به عمل می‌آید. **﴿و أما الذین فسقوا فمأواهم النار﴾** اما افرادی که از طاعت خدا خارجند، پناهگاه و منزلگاهشان آتش دوزخ است. **﴿کلما أرادوا أن یخرجوا منها أعیدوا فیها﴾** هر وقت زبانه‌ی آتش آنان را به طرف بالا می‌آورد به جای خود برگشت داده می‌شوند. فضیل‌بن عیاض گفته است: به خدا قسم! دست‌ها بسته و پاها در زنجیرند و زبانه‌ی آتش آنها را بالا می‌برد و فرشتگان آنان را سرکوب می‌کنند.[۴]

۱ـ حاشیه‌ی صاوی ۲۶۵/۳، و به قرطبی ۱۰۵/۱۴ و زاد المسیر ۳۴۰/۶ نگاه کن.

۲ـ مختصر ۷۶/۳.

۳ـ بیضاوی ۱۱۲/۲.

۴ـ مختصر ۷۶/۳.

﴿و قيل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تكذبون﴾ مأموران دوزخ در قالب سرزنش و توبیخ به آنها می‌گویند: آزار خفت‌آور آتش را بچشید که در دنیا آن را تکذیب می‌کردید و آن را به مسخره می‌گرفتید. سپس آنها را به عذاب عاجل دنیوی تهدید کرده و می‌فرماید: ﴿و لنذيقنهم من العذاب الأدنى﴾ هر آینه عذاب و آزار نزدیک‌تر دنیا را از قبیل کشته شدن و اسیر شدن و بلا و سختی، به آنان می‌چشانیم. حسن گفته است: «عذاب أدنى» یعنی مصایب و ناکامی‌ها و بیماری‌های دنیا که بندگان به آن آزمایش و مبتلا می‌شوند تا توبه کنند. و مجاهد گفته است: «عذاب أدنى» یعنی کشته شدن و گرسنگی.[۱] ﴿دون العذاب الأكبر﴾ قبل از عذاب و آزار بزرگ‌تر که در آخرت در انتظار آنان می‌باشد. ﴿لعلهم يرجعون﴾ شاید از کفر و نافرمانی توبه کنند. بعد از این‌که آنان را تهدید کرد معلوم ساخت که آنها مستحق عذابند، و فرمود: ﴿و من أظلم ممن ذکر بآيات ربه ثم أعرض عنها﴾ چه کسی از انسانی ظالم‌تر است که وقتی او را اندرز و پند دهند و آیات خدا را به او تذکر بدهند، راه ایمان را رها کرده و آن را به فراموشی می‌سپارد؟ ﴿إنا من المجرمين منتقمون﴾ ما به شدیدترین وجه از فردی انتقام خواهیم گرفت که آیات مرا تکذیب می‌کنند. به منظور ثابت کردن گناه آنها، اسم ظاهر را در جای ضمیر قرار داده است. ﴿و لقد آتينا موسى الكتاب﴾ به موسی تورات عطا کردیم. ﴿فلاتكن فی مرية من لقائه﴾ پس در مورد دریافت قرآن از جانب خدا تردیدی به خود راه مده.[۲] و همان‌طور که تورات را به موسی دادیم قرآن را نیز به تو داده‌ایم. منظور این است ثابت کند که کتابی که با خود آورده است یقیناً وحی آسمانی و کتابی است از جانب خدا. ﴿و جعلناه هدى لبنی إسرائيل﴾ و تورات

۱ـ مفسران گفته‌اند: مردم مکه هفت سال با خشکسالی و قحطی مواجه شدند تا جایی که مردار و استخوان سگ را می‌خوردند.

۲ـ بعضی از مفسران می‌گویند: ضمیر به موسی برمی‌گردد، پس یعنی درباره‌ی ملاقات موسی تردید نداشته باش. و ما گفته‌ی بیضاوی و ابوسعود را برتر دانستیم که آورده‌ایم.

را هادی بنی‌اسرائیل از گمراهی قرار دادیم. **﴿و جعلنا منهم أئمة﴾** در بین آنان رهبران و پیشوایانی قرار دادیم که در خیر از آنها پیروی می‌شد. **﴿یهدون بأمرنا﴾** به فرمان و تکلیف ما مردم را به اطاعت ما راهنمایی و دعوت می‌کردند. **﴿لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون﴾** وقتی صبر و شکیبایی بر مشقات را در راه خدا تحمل و آیات ما را تصدیق کردند. ابن‌جوزی گفته است: بدین‌وسیله به قریش تذکر می‌دهد که اگر شما هم ایمان بیاورید و اطاعت کنید، در بین شما نیز پیشوایانی قرار می‌دهیم.[1] **﴿إن ربك هو یفصل بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون﴾** خدایت در بین مؤمنان و کفار در مورد اختلافاتی که داشتند قضاوت و حکم می‌کند، پس در روز قیامت افراد برحق و افراد باطل مشخص می‌شوند، و هر کس مطابق عمل خود پاداش یا کیفر را می‌بیند. طبری گفته است: در مورد اختلاف آنها درباره‌ی امور دین و زنده شدن و پاداش و کیفر حکم می‌کند.[2] سپس آثار قدرت خود را در میان مخلوقاتش یادآور شده و با نشان دادن سرنوشت ملت‌های پیشین که راه کفر را برگرفتند و نابود شدند، بر کفار اقامه‌ی حجت کرده و می‌فرماید: **﴿أو لم یهد لهم کم أهلکنا من قبلهم من القرون﴾** آیا آن مشرکان فراموش کرده‌اند و برایشان معلوم نشده است که چقدر از ملت‌های پیشین را که پیامبران خدا را تکذیب کردند، نابود کرده‌ایم؟ **﴿یمشون فی مساکنهم﴾** در حالی که اهل مکه در سفرهایشان از کنار «خرابه‌های» منازل آن نابودشدگان می‌گذرند، پس آیا عبرت نمی‌گیرند؟ ابن‌کثیر گفته است: یعنی آن تکذیب‌کنندگان از کنار منازل آن ستمگران عبور می‌کنند، و احدی را در آن دیار مشاهده نمی‌کنند، و هیچ یک از آنهایی را که آن را آباد کرده و در آن سکونت گزیدند، نمی‌یابند.[3] **﴿إن فی ذلك لآیات أفلا یسمعون﴾** دلایل زیادی بر قدرت خدا در

۱ـ زاد المسیر ۶/ ۳۴۴.
۲ـ طبری ۲۱/ ۷۱.
۳ـ مختصر ۳/ ۷۷.

آن مکنون است. مگر با گوش شنوا و پندپذیر نمی‌شنوند؟ سپس دلایل یگانگی خود را ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿أولم یروا أنا نسوق المآء إلی الأرض الجرز﴾ آیا در این‌که ما آب باران را به زمینی خشک و لخت و بایر می‌رانیم تا دوباره به آن جان بدهیم و سر سبز گردد، کمال قدرت ما را نمی‌بینند؟ ﴿فنخرج به زرعا تأکل منه أنعامهم و أنفسهم﴾ به وسیله‌ی همان آب انواع رستنی و زرع و ثمر به بار می‌آوریم و می‌رویانیم که دام‌هایشان از گیاه و علوفه‌ی آن تغذیه می‌کند و خود آنان از دانه و سبزی و میوه‌ها و غلات آن تغذیه می‌نمایند. ﴿أفلا یبصرون﴾ مگر آن را نمی‌بینند تا از روی آن بر کمال قدرت و فضل و کرم خدا استدلال کنند و دریابند خدایی که زمین مرده را دوباره جان می‌دهد، می‌تواند آنان را بعد از مرگ بازآورد؟ ﴿و یقولون متی هذا الفتح إن کنتم صادقین﴾ کفار مکه با تمسخر و استهزا به مسلمانان می‌گویند: اگر راست می‌گویید چه وقت بر ما چیره و پیروز می‌شوید و فتح و غلبه‌ی شما بر ما محقق می‌گردد؟ صاوی گفته است: مسلمانان می‌گفتند: خدا ما را بر مشرکین پیروز می‌گرداند و در بین ما و آنها حکم خواهد کرد. وقتی مردم مکه چنین سخنانی را شنیدند به طریق استعجال و تکذیب و توبیخ و سرزنش گفتند: این پیروزی کی تحقق پیدا می‌کند؟ آنگاه آیه‌ی ﴿قل یوم الفتح لاینفع الذین کفروا إیمانهم﴾ نازل شد.[۱] یعنی ای محمد! به طریق سرزنش و توبیخ به آنها بگو: روز قیامت که روز فتح حقیقی است و در آن روز خدا در بین ما و شما حکم خواهد کرد، ایمان آوردن و معذرت‌خواهی سودی ندارد، پس چرا عجله می‌کنید؟ ﴿و هم لاینظرون﴾ و به آنان فرصت و مهلت توبه داده نمی‌شود. بیضاوی گفته است: روز فتح عبارت است از روز قیامت که روز پیروزی مؤمنان بر کفار است و خدا در بین آنها حکم می‌کند. و بنا به قولی عبارت است از روز بدر.[۲] ﴿فأعرض عنهم﴾ از آن کفار دوری کن و به آنان اهمیت مده.

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/۲۲۶. ۲ـ بیضاوی ۲/۱۱۳.

﴿و انتظر إنهم منتظرون﴾ منتظر باش که عذابی از جانب خدا خواهند دید، و آنها نیز در انتظارند. قرطبی گفته است: یعنی در انتظار حوادث زمانند که چه به سر شما می‌آید.[1]

نکات بلاغی: ۱- ﴿تنذر ... و نذیر﴾ و ﴿انتظر ... إنهم منتظرون﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۲- ﴿الغیب ... والشهادة﴾ و ﴿خوفا ... و طمعا﴾ متضمن طباق است.

۳- ﴿و جعل لکم﴾ در اصل «و جعل له» است و متضمن التفات از غایب به مخاطب است.

۴- ﴿أئذا ضللنا فی الأرض أئنا لفی خلق جدید﴾ متضمن استفهام انکاری است.

۵- ﴿ربنا أبصرنا و سمعنا﴾ متضمن اضمار است؛ یعنی «یقولون».

٦- ﴿ثم إلی ربکم ترجعون﴾ اختصاص را در بردارد.

۷- در ﴿ولو تری إذ المجرمون ناکسوا رءوسهم﴾ جواب «لو» به خاطر هول و هراس حذف شده است.

۸- در ﴿نسیتم لقاء یومکم ... إنا نسیناکم﴾ مشاکله مقرر است.

۹- ﴿أما الذین آمنوا و عملو الصالحات فلهم جنات المأوی ...﴾ و ﴿و أما الذین فسقوا فمأواهم النار﴾ متضمن مقابله است.

۱۰- ﴿تتجافیٰ جنوبهم عن المضاجع﴾ متضمن کنایه از کثرت عبادت است.

۱۱- ﴿أولم یهد لهم﴾، ﴿أولم یروا أنا نسوق الماء﴾، ﴿أفلا یسمعون﴾ و ﴿أفلا یبصرون﴾ عموماً متضمن استفهام توبیخ و سرزنش می‌باشند.

۱۲- ﴿إنا موقنون، و هم لایستکبرون، لعلهم یرجعون و أفلا یسمعون﴾ سجع و مراعات فواصل به عمل آمده است.

* * *

۱- قرطبی ۱۴/۱۱۲.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی احزاب از جمله سوره‌های مدنی است که جنبه‌ی تشریعی حیات امت اسلامی را مانند دیگر سوره‌های مدنی، مورد بررسی قرار می‌دهد. و جوانب خصوصی و عمومی زندگی مسلمانان را بررسی می‌کند علی‌الخصوص موضوع خانواده که در آن مورد احکامی را مقرر داشته است که سعادت و آسایش جامعه را تضمین می‌کند. و بعضی از عرف و عادت و تقالید موروثی از قبیل «پسر خواندگی» و اعتقاد به وجود دو قلب انسان را باطل و بی‌اساس معرفی می‌کند و جامعه را از بازمانده‌های جامعه‌ی جاهلی و خرافات و افسانه‌ها و اساطیر موهوم پاک می‌نماید.

* می‌توان محتوای این سوره‌ی مبارک را در سه نکته خلاصه کرد:

اول: راهنمایی‌ها و آداب اسلامی.

دوم: احکام و تشریعات و مقررات الهی.

سوم: بحث درباره‌ی دو غزوه‌ی «احزاب و بنی‌قریظه».

در مورد اول، بعضی از آداب اجتماعی از قبیل آداب جشن عروسی و پوشش و حجاب و عدم آرایش در انظار بیگانه و آداب برخورد با پیامبرﷺ و رعایت احترام ایشان و سایر مراسمات اجتماعی را مورد بحث قرار داده است.

در مورد دوم، بعضی از احکام تشریعی از قبیل حکم ظهار و پسرخواندگی، ارث، و ازدواج با طلاق داده شده‌ی پسرخوانده، و تعدد همسران پاک حضرت رسول و حکمت آن، و حکم فرستادن درود بر پیامبر و حکم حجاب شرعی، و احکام مربوط به دعوت

برای شرکت در جشن عروسی و دیگر احکام را مورد بحث قرار داده است.

و در مورد سوم، دربارهٔ‌ی غزوه‌ی خندق که به غزوه‌ی «أحزاب» موسوم است به تفصیل سخن رفته، و آن را به صورتی دقیق ترسیم کرده که چگونه نیروهای طغیان و شر بر ضد مسلمانان بسیج شده بودند. و ماهیت و نهان منافقین را برملا می‌کند و مسلمانان را از حیله و نیرنگ و کارشکنی آنها برحذر می‌دارد و در اول و آخر سوره به‌طور مفصل درباره‌ی آنان بحث می‌کند تا هیچ رازی پنهان و باقی نماند و حیله و نیرنگ آنها برملا شود. سپس نعمت بزرگ دفع نیرنگ دشمنان را به مسلمانان یادآور شده و این‌که خداوند با ارسال پیامبران این دسیسه‌ها را از آنان دفع نموده، و نیز باد را به عنوان یکی دیگر از نعمت‌هایش یادآور می‌شود. و همچنین غزوه‌ی بنی‌قریظه و پیمان شکنی یهود را نیز یادآوری می‌کند.

نامگذاری سوره: این سوره به نام سوره‌ی «احزاب» موسوم است؛ زیرا مشرکین از هر جهت بر ضد مسلمانان گرد آمده بودند. در این راستا کفار مکه و غطفان و بنی‌قریظه و اوباش عرب برای نبرد با مسلمانان جمع شده بودند. اما خدا شر آنان را دفع کرد و با آن معجزه‌ی درخشان، مؤمنان را از جنگ مصون داشت.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ﴿١﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ إِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴿٢﴾ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَكَفَىٰ بِاللهِ وَكِيلاً ﴿٣﴾ مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٤﴾ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللهِ فَإِن لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي

ٱلدِّينِ وَ مَوالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلٰكِن مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ ٱللهُ
غَفُوراً رَحِيماً ﴿٥﴾ ٱلنَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ ٱللهِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُم مَعْرُوفاً كَانَ
ذٰلِكَ فِي ٱلْكِتَابِ مَسْطُوراً ﴿٦﴾ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنكَ وَ مِن نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَىٰ وَ عِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقاً غَلِيظاً ﴿٧﴾ لِيَسْأَلَ ٱلصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَ
أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱذْكُرُوا نِعْمَةَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً ﴿٩﴾ إِذْ جَاءُوكُم مِنْ فَوْقِكُمْ
وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَ إِذْ زَاغَتِ ٱلْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ ٱلْقُلُوبُ ٱلْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِٱللهِ ٱلظُّنُونَا ﴿١٠﴾
هُنَالِكَ ٱبْتُلِيَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً ﴿١١﴾ وَ إِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَافِقُونَ وَ ٱلَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِم مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا ٱللهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً ﴿١٢﴾ وَ إِذْ قَالَت طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ
لَامُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ ٱلنَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ
إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً ﴿١٣﴾ وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا ٱلْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَ مَا
تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيراً ﴿١٤﴾ وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا ٱللهَ مِن قَبْلُ لَايُوَلُّونَ ٱلْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ ٱللهِ
مَسْؤُولاً ﴿١٥﴾ قُل لَن يَنفَعَكُمُ ٱلْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِنَ ٱلْمَوْتِ أَوِ ٱلْقَتْلِ وَ إِذاً لَاتُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿١٦﴾
قُلْ مَن ذَا ٱلَّذِي يَعْصِمُكُم مِنَ ٱللهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِن
دُونِ ٱللهِ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً ﴿١٧﴾ قَدْ يَعْلَمُ ٱللهُ ٱلْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَ ٱلْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا
يَأْتُونَ ٱلْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿١٨﴾ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ ٱلْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ
كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلْخَيْرِ
أُولٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ ٱللهُ أَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذٰلِكَ عَلَى ٱللهِ يَسِيراً ﴿١٩﴾ يَحْسَبُونَ ٱلْأَحْزَابَ
لَمْ يَذْهَبُوا وَ إِن يَأْتِ ٱلْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِي ٱلْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ وَلَوْ
كَانُوا فِيكُم مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلاً ﴿٢٠﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**أدعياءكم**﴾ جمع «دعی» به معنی پسرخوانده می‌باشد، فرزند دیگری را به فرزندی پذیرفتن. «دعی» آن است که به غیر پدر خود منسوب باشد. شاعر می‌گوید:

دعـيّ القـوم يـنصر مـدّعيه ... ليُلحقه بذي النسب الصميم

أبي الإسلام لاأب لي سواه ... إذا افـتخروا بـقيس أو تـميم

«پسرخوانده از پدر غیرواقعی خود دفاع می‌کند و او را یاری می‌دهد تا وی را به قوم و قبیله و نسب خودش منتسب نماید. پدر من اسلام است و هیچ پدر دیگری ندارم، آنگاه که مردمان به طوایف «قیس» و «تمیم» افتخار کنند».

﴿**أقسط**﴾ عادل‌تر. «اقسط الرجل» یعنی آن مرد عادل شد. و قَسَط یعنی ستم کرد. و قِسْط یعنی میزان. ﴿**مسطورا**﴾ نوشته‌ای که پاک نشدنی است. ﴿**میثاقهم**﴾ پیمانی که با قسم موکد شود. ﴿**الحناجر**﴾ جمع حنجره یعنی آخرین قسمت نای «گلو» و محل ورود خوردنی و آشامیدنی. ﴿**یثرب**﴾ نام مدینه‌ی منوره می‌باشد. پیامبرﷺ آن را «طیبه» نامید. ﴿**عورة**﴾ یعنی هیچ مردی در آن نمی‌باشد. ﴿**أقطارها**﴾ جمع قطر به معنی ناحیه و منطقه است. ﴿**یعصمکم**﴾ شما را محفوظ می‌دارد. ﴿**المعوقین**﴾ بازدارنده‌ها، از عاق به معنی انصراف آمده است.

سبب نزول: الف؛ روایت شده است که یک نفر قریشی به نام «جمیل بن معمر» مردی خردمند بود و حافظه‌ی قوی داشت و هر چه راکه می‌شنید حفظ می‌کرد، قریش گفتند: دارای دو قلب است که این چیزها را حفظ می‌کند. آنگاه آیه‌ی ﴿**ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه**﴾ نازل شد.[1]

ب؛ روایت شده است وقتی که پیامبرﷺ خواست به غزوه‌ی تبوک برود دستور

۱ـ زاد المسير ٦/٣٤٩.

داد مردم خود را مجهز کنند و بروند، بعضی گفتند: از پدر و مادر خود اجازه می‌گیریم. آنگاه آیه‌ی ﴿النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم ...﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿**يا أيها النبي اتق الله**﴾ ندا صورت تشریف و احترام را دارد؛ چون لفظ «نبیّ» تعظیم و تکریم را می‌رساند. یعنی بر پرهیزگاری پایدار بمان و به آن ادامه بده. ابوسعود گفته است: در منادا قرار دادن پیامبرﷺ با لفظ «نبی» به منزلتش اشاره شده و یادآور والایی مکانت و منزلتش می‌باشد. منظور از پرهیزگاری، پایداری و افزودن بر آن است؛ زیرا تقوا دایره‌ای وسیع دارد که نهایتش ناپیدا است.[۲] ﴿**و لاتطع الكافرين والمنافقين**﴾ در فراخوانی منافقان به سوی نرمش و سازش و عدم تعرض به خدایانی که قرن‌ها است آنها را می‌پرستند از آنان اطاعت مکن و گفته‌ی آنان را قبول مکن حتی اگر به عنوان نصیحت و دلسوزی آن را بیان کنند. مفسران گفته‌اند: مشرکین از پیامبر خواستند که دست از بدگویی نسبت به خدایان آنها بردارد و بگوید: آنها یعنی بت‌ها، شفاعت می‌کنند، اما پیامبرﷺ از این درخواست ناراحت شد و آیه‌ی ﴿**إن الله كان عليما حكيما**﴾ نازل گردید. یعنی خدا یقیناً به اعمال بندگان عالم است و می‌داند در نهاد خود چه پنهان می‌دارند، و در تدبیر امور آنان دارای حکمت است. ﴿**و اتبع مايوحى إليك من ربك**﴾ به شریعت استواری عمل کن که از جانب پروردگارت به تو وحی می‌شود، و از دین با حکمت پیروی کن و به قرآن تمسک بجوی. ﴿**إن الله كان بما تعملون خبيرا**﴾ همانا خدا از اعمالتان باخبر است و هیچ چیز از امور شما بر او پوشیده نیست و در مقابل آن به شما پاداش می‌دهد. ﴿**و توكل على الله**﴾ به خدا متکی باش و در تمام امور خود به او رو بیاور. ﴿**و كفى بالله وكيلا**﴾ و تو را بس است که خدا نگه‌دار و یاور تو و یارانت باشد. بعد از آن با بیانی روشن و قطعی گمان نادانان را رد کرده و گفته است: ﴿**ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه**﴾

۱ـ آلوسی ۱۵۱/۲۱.

۲ـ ابوسعود ۲۰۱/۴.

خدا در سینه‌ی هیچ کس ـ هر که باشد ـ دو قلب قرار نداده است. مجاهد گفته است: درباره‌ی یک نفر قریشی که فوق‌العاده باهوش بود و با «دو قلب» موسوم بود، نازل شده است. او می‌گفت: من در سینه دو قلب دارم، با هر یک از آن دو بیشتر از عقل محمد درک می‌کنم.[1] **﴿و ما جعل أزواجکم اللائی تظاهرون منهن أمهاتکم﴾** همسرانتان را که آنها را مورد ظهار قرار می‌دهید، مادران شما قرار نداده است. ابن‌جوزی گفته است: خدای متعال اعلام فرموده است که همسر، مادر شوهر نمی‌شود. در زمان جاهلیت چنین گفته‌ای به‌کار می‌رفت و آن این‌که یک نفر به زنش می‌گفت: تو برای من مانند پشت مادرم هستی.[2] **﴿و ما جعل أدعیاءکم أبناءکم﴾** و فرزندخوانده‌ها را پسران شما قرار نداده است؛ زیرا آنهایی که از پشت شما نیستند پسران شما نمی‌باشند. **﴿ذلکم قولکم بأفواهکم﴾** ادعای شما گفته‌ی محض است و حقیقت و واقعیت ندارد. **﴿والله یقول الحق﴾** خدای متعال حقیقت را بیان می‌کند که از تمام جهات با واقعیت مطابقت دارد. **﴿و هو یهدی السبیل﴾** او انسان را به راه راست راهنمایی می‌کند. منظور از آیه اثبات بطلان گمان‌های جاهلیت است. پس همان‌طور که یک نفر دو قلب در سینه ندارد، همان‌طور هم همسری که مورد ظهار واقع می‌شود مادر نمی‌شود و پسرخوانده فرزند نمی‌شود؛ چون مادر حقیقی همان است که انسان را به دنیا می‌آورد و فرزند حقیقی همان است که از پشت انسان به وجود می‌آید. پس چگونه ظهار شده را مادر قرار می‌دهند؟ و چگونه فرزندان دیگران را که از پشت آنها نیستند، فرزندان خود قرار می‌دهند؟ سپس خدا فرمان داده است که نسب آنها را به پدران خودشان بازگردانند و می‌فرماید: **﴿ادعوهم لآبائهم هو أقسط عندالله﴾** آنهایی را که فرزند خود قرار داده‌اید، به پدران اصلی خودشان نسبت بدهید. **﴿هو أقسط عندالله﴾**

۱ـ به قرطبی ۱۱۵/۱۴ و زاد المسیر ۳۴۷/۶ نگاه کنید.

۲ـ زاد المسیر ۳۵۰/۶.

در حکم و شرع خدا این عادلانه‌تر و بهتر است.[۱] ابن‌جریر گفته است: خواندن آنها به نام پدرانشان در نزد خدا عادلانه‌تر و درست‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر است از این‌که آنها را به نام غیر پدران خودشان بخوانید.[۲] ﴿**فإن لم تعلموا آباءهم فإخوانكم في الدين**﴾ اگر پدران اصلی آنها را نمی‌شناسید تا آنها را به آنان نسبت بدهید، آنها برادران شما در دین می‌باشند. ﴿**و مواليكم**﴾ و دوستان دینی شما می‌باشند. پس به آنها بگویید: برادرم، دوستم، و منظورتان برادر و دوست دینی باشد. ابن‌کثیر گفته است: خدا فرمان داده است در صورتی که پدر اصلی فرزندخوانده شناخته شود باید نسبت او را به پدر اصلی بازگرداند، و اگر پدرانشان شناخته نشوند در عوض نسب از دست رفته، آنها را برادر و دوست دینی به حساب آورید. از این رو پیامبرﷺ به زیدبن حارثه می‌گفت: «تو برادر و دوست ما هستی».[۳] و ابن عمر گفته است: تا زمانی که آیه‌ی ﴿**و ادعوهم لآبائهم هو أقسط عندالله**﴾ نازل نشده بود، نمی‌گفتیم: «زیدبن حارثه» بلکه می‌گفتیم: زیدبن محمد.[۴] ﴿**و ليس عليكم جناح فيما أخطأتم به**﴾ ای مؤمنان! در مورد این‌که به اشتباه آنان را به غیر پدران خود نسبت داده‌اید، گناه و تاوانی بر شما نیست. ﴿**ولكن ما تعمدت قلوبكم**﴾ اما گناه و تقصیر وقتی بر شما می‌باشد که به طریق عمد او را به غیر پدرش نسبت بدهید. ﴿**وكان الله غفورا رحيما**﴾ و مغفرت خدا وسیع و رحمتش عظیم اسنت، اهل اشتباه را می‌بخشد و به مؤمن توبه کننده رحم می‌کند. بعد از آن شفقت و مهر حضرت رسولﷺ را نسبت به امتش بیان و اندرزهایش را خاطرنشان کرده و می‌فرماید: ﴿**النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم**﴾ پیامبرﷺ از خود افراد امتش نسبت به آنها مهربان‌تر و با رحم‌تر است و حکم و فرمانش نافذتر و اطاعتش واجب‌تر است. ﴿**و أزواجه أمهاتهم**﴾ و همسران پاکش

۱ـ آیات الاحکام ۲ / ۲۵۴.
۲ـ طبری ۲۱ / ۷۶.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۳ / ۸۱.
۴ـ بخاری آن را روایت کرده است.

در وجوب تعظیم و احترام، و حرام بودن ازدواج با آنها، مادران مسلمانان می‌باشند. ابوسعود گفته است: در قضیه‌ی تحریم ازدواج با آنها و وجوب تعظیم آنان، به مثابه‌ی مادران می‌باشند، ولی در غیر موارد مذکور همانند بیگانه هستند.[1] **﴿و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین﴾** و خویشان در زمینه‌ی ارث در کتاب و شرع خدا، از مهاجرین و انصار برتر و ذی‌حق‌ترند. **﴿إلا أن تفعلوا إلی أولیاءکم معروفا﴾** مگر این‌که نسبت به برادران مهاجر وانصارتان در حال حیات خود نیکی و احسان کنید، یا این‌که وصیت کنید که بعد از مرگ چیزی به آنها داده شود که چنین وصیتی جایز است، و خدا بندگان را به دست و دل‌بازی به شیوه‌ای معروف تشویق کرده است. مفسران گفته‌اند: بدین‌وسیله قاعده‌ی صدر اسلام نسخ شده است که توارث در بین آنان بر مبنای برادری ایمانی و هجرت و غیره مقرر بود.[2] **﴿کان ذلك فی الکتاب مسطورا﴾** حکم توارث در بین ذوی الارحام در کتاب عزیز نوشته و رقم خورده است و تبدیل و تغییری در آن حاصل نمی‌شود. قتاده گفته است: در نزد خدا نوشته شده است که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.[3] **﴿و إذ أخذنا من النبیین میثاقهم﴾** زمانی را یادآور باش که از پیامبران پیمان مؤکد گرفتیم که به وعده و التزامی که داده‌اند وفا کنند و یکدیگر را تصدیق کنند و به رسالت محمد و رسالت یکدیگر ایمان داشته باشند. **﴿و منك و من نوح و إبراهیم و موسی و عیسی ابن مریم﴾** از تو، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی تعهد و پیمان مؤکد گرفتیم. اینها پیامبران اولوالعزم و از مشاهیر پیامبرانند و به منظور بیان مزید شرف عظمت، حضرت محمد را از پیش آورده است. بیضاوی گفته است: مخصوصاً آنها را نام برده است؛ چون از مشاهیر و صاحبان شریعتند و به عنوان تعظیم و

۱ـ ابوسعود ۴/۲۰۳.
۲ـ زاد المسیر ۶/۳۵۴.
۳ـ قرطبی ۱۴/۱۲۶.

تکریم مقام و منزلت پیامبرِ ما، وی را قبل از آنها آورده است.[۱] و ابن‌کثیر گفته است: به خاطر شرفش اول پیامبر خاتم را آورده است و بدین‌وسیله منزلتش را بیان کرده است. سپس دیگر پیامبران را به ترتیب زمانی ذکر کرده است.[۲] **﴿و أخذنا منهم میثاقا غلیظا﴾** و از پیامبران تعهد و پیمانی سنگین گرفتیم که به تعهد خود در مورد تبلیغ رسالت وفا کنند. **﴿لیسأل الصادقین عن صدقهم﴾** تا خدا در روز قیامت از پیامبران صادق در مورد تبلیغ رسالت در میان قوم خود، بپرسد. صاوی گفته است: حکمت در پرسش از پیامبران، در حالی که خدا خود از صدق آنان آگاه است، عبارت است از تقبیح و سرزنش کفار در روز قیامت.[۳] قرطبی گفته است: آیه یادآور این است که وقتی از پیامبران در روز قیامت سؤال شود، پس دیگران چگونه باید باشند؟ و فایده‌ی پرسش از آنها توبیخ کفارست، همان‌طور که از عیسی پرسید: **﴿أأنت قلت للناس اتخذونی و أمی إلهین﴾**؟[۴] **﴿و أعد للکافرین عذابا ألیما﴾** و برای کافران به سبب کفر و اعراضشان از قبول حق، خدا عذابی دردناک را تدارک دیده است. بعد از آن به بحث در رابطه با غزوه‌ی احزاب پرداخته و نعمت‌ها و آیات و دلایل درخشان آن را برای مؤمنان یادآور شده و می‌فرماید: **﴿یا أیها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم﴾** ای گروه مؤمنان! فضل و کرم و انعام خدا را بر خود به یاد بیاورید. **﴿إذ جاءتکم جنود﴾** وقتی که سربازان احزاب و لشکر آنان به سوی شما آمدند. ابوسعود گفته است: منظور از جنود، احزاب یعنی قریش و غطفان و یهود بنی‌قریظه و بنی‌نضیر است. در حدود دوازده هزار نفر بودند، وقتی پیامبر ﷺ باخبر شد که آمده‌اند، به اشاره و صلاحدید «سلمان فارسی» پیرامون مدینه خندق کند، بعد از آن خود با سه‌هزار نفر از مسلمانان بیرون آمد و در پشت خندق اردو زد. به‌طوری که

۱ـ بیضاوی ۱۱۴/۲.
۲ـ مختصر ۸۳/۳.
۳ـ صاوی بر جلالین ۲۶۹/۳.
۴ـ قرطبی ۱۲۸/۱۴.

خندق در بین آنها و مشرکین قرار گرفت. بیم و هراس بالا گرفت، و مؤمنان گمان‌ها بردند. و در بین منافقان، نفاق و دودلی و هراس نمایان شد تا جایی که «معتب بن قشیر» گفت: محمد وعده‌ی گنج خسروی و تزار را به ما می‌دهد در حالی که یارای رفتن به قضای حاجت را نداریم.[۱] ﴿فأرسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها﴾ بادی شدید و سربازانی از فرشتگان را که شما آنها را ندیدید، بر احزاب نازل کرده و فرستادیم، فرشته‌ها حدود هزار نفر بودند. مفسران گفته‌اند: باد و طوفانی خانمان برانداز یعنی باد صبا را در شبی بسیار سرد و تاریک بر آنان نازل کردیم، شدت باد به حدی بود که منازل آنها را برکند و دیگ‌هایشان را واژگون نمود و انسان را به زمین می‌انداخت. خدا فرشتگان را اعزام داشت و آنها را به لرزه درآوردند، جنگ نکردند بلکه در دل آنها رعب و هراس انداختند.[۲] ﴿و کان الله بما تعملون بصیرا﴾ خدا از اعمالتان باخبر است که به حفر خندق و کمک و یاری پیامبر ﷺ شتافتید و پایداری خود را نشان دادید. ﴿إذ جاءوکم من فوقکم﴾ زمانی که احزاب از بالای دره و از جانب مشرق به جنگ شما آمدند. طوایف اسد و غطفان از این سمت آمده بودند. ﴿و من أسفل منکم﴾ و از پایین دره یعنی نزدیک‌ترین نقطه از سمت مغرب. از این طرف قریش و کنانه و اوباش عرب آمده بودند. خلاصه‌ی مطلب این‌که مشرکین از سمت مشرق و مغرب آمده بودند و مانند حلقه‌ی انگشتر مسلمانان را در میان گرفته و یهود بنی‌قریظه آنها را یاری می‌دادند. آنها پیمان را با پیامبر نقض کرده و به مشرکین پیوستند. ترس شدت یافت و مصیبت بالا گرفت، و از این رو خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿و إذ زاغت الأبصار﴾ وقتی که چشم‌ها از ترس و حیرت کج شده و از شدت رعب و هراس چشم‌ها خیره شده بود.[۳] ﴿و بلغت القلوب الحناجر﴾ و قلب‌ها در سینه‌ها

۱ـ ابوسعود ۴/۳۰۴.
۲ـ صاوی ۳/۲۷۱.
۳ـ کشاف ۳/۴۲۶.

از جای خود تکان خورده و حتی از شدت ترس و رعب نزدیک بود به گلو و حنجره برسد. این، بیان شدت آشفتگی و اضطراب و هراسی است که آنها را فرا گرفته بود، تا حدی که انگار قلب یکایک آنها از شدت آشفتگی به حنجره رسیده بود.[۱] **﴿و تظنون بالله الظنونا﴾** در آن حالت دشوار و اضطراب شدید، دارای ظن و گمان‌های متفاوت بودید. حسن بصری گفته است: منافقان گمان می‌بردند که مسلمانان ریشه‌کن می‌شوند و مؤمنان گمان می‌بردند که پیروز می‌شوند.[۲] پس گمان مؤمنان خیر و گمان منافقان شر بود. و ابن عطیه گفته است: نزدیک بود مؤمنان آشفته شوند، و می‌گفتند: این خلاف وعده یعنی چه؟ این گمان همان خطوراتی است که به خاطر انسان خطور کرده و دفع آن غیرممکن است. ولی منافقین شتاب کرده و به حرف آمده و می‌گفتند: خدا و پیامبر جز فریب وعده‌ای به ما نداده‌اند.[۳] **﴿هنالك ابتلی المؤمنون﴾** در آن زمان و مکان خدا مؤمنان را در بوته‌ی آزمایش و امتحان قرار داد تا مخلص و صادق از منافق جدا و مشخص شود. قرطبی گفته است: این آزمایش به وسیله‌ی ترس و قتال و گرسنگی و محاصره شدن و مصیبت صورت گرفت.[۴] **﴿و زلزلوا زلزالا شدیدا﴾** و از شدت فشاری که آنها را فرا گرفته بود سخت تکان خوردند. تا جایی که انگار زمین زیر پایشان آشفته و مضطرب گشته و انگار زمین‌لرزه رخ داده است. ابن‌جوزی گفته است: زلزله در اصل به معنی تکان شدید می‌باشد و در اینجا عبارت است از اضطراب و آشفتگی قلوب.[۵] **﴿و إذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض﴾** به یاد بیاور زمانی را که منافقان و آنان که در نهاد بیماری نفاق داشتند و ایمان در قلبشان مستقر نشده بود، می‌گفتند: **﴿ما وعدنا الله و رسوله إلا غرورا﴾**

۱ـ این دیدگاه از عکرمه نقل شده است. اما اظهر آن است که مراد اضطراب و ضربان قلب است که اضطراب و ضربان قلب شدت گرفت به گونه‌ای که لرزش و ارتعاش آن به گلو رسیده بود.

۲ـ قرطبی ۱۴/۱۴۵.

۳ـ البحر المحیط ۷/۲۱۷.

۴ـ قرطبی ۱۴/۱۴۶.

۵ـ التسهیل ۳/۱۳۴.

خدا و پیامبر جز باطل و فریب به ما وعده‌ای نداده‌اند. صاوی گفته است: گوینده‌ی این سخن «معتب بن قشیر» بود که می‌گفت: محمد وعده‌ی فتح فارس و روم را به ما می‌دهد، در حالی که هیچ یک از ما یارای رفتن به قضای حاجت را ندارد. این وعده جز فریب نیست که محمد ما را بدان فریب می‌دهد.[1] ﴿و إذ قالت طائفة منهم﴾ وقتی را به یاد بیاور که جمعی از منافقان یعنی «اوس بن قبطی» و پیروانش، و «ابی بن سلول» و هوادارانش می‌گفتند: ﴿یا أهل یثرب لامقام لکم﴾ ای اهل مدینه! در اینجا مکان و محل و مسکن و قرارگاهی ندارید. ﴿فارجعوا﴾ به خانه‌های خود برگردید، و محمد و یارانش را ترک نمایید. ﴿و یستأذن فریق منهم النبی﴾ و جمعی از منافقین اجازه‌ی انصراف می‌خواهند و بهانه‌های واهی سر می‌کنند. ﴿یقولون إن بیوتنا عورة﴾ خانه‌های ما محکم و محفوظ نیست و می‌ترسیم که دشمن و دزدان بدان دست بیازند. ﴿و ما هی بعورة﴾ خدا آنان را تکذیب می‌کند. یعنی وضع چنان که گمان می‌کنند نیست. ﴿إن یریدون إلا فرارا﴾ و از درخواستشان از پیامبر، جز فرار از جنگ و گریز از جهاد منظوری ندارند. تعبیر به مضارع: ﴿و یستأذن﴾ برای استحضار موقعیت است، انگار شنونده هم اکنون آنان را در حال درخواست اجازه می‌بیند. بعد از آن آنان را افشا کرده و دروغ و نفاقشان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿و لو دخلت علیهم من أقطارها﴾ و اگر از تمام جهات و نواحی مدینه دشمنان بر آن منافقان وارد شوند، ﴿ثم سئلوا الفتنة لآتوها﴾ آنگاه از آنان خواسته می‌شد کافر شوند و به جنگ مسلمانان بروند، آن را قلباً و به میل خود انجام می‌دادند. ﴿و ما تلبثوا بها إلا یسیرا﴾ همان کار را به سرعت انجام می‌دادند و به دلیل شدت فساد خود و رخت بربستن حق از نهادشان در آن تأخیر روا نمی‌داشتند. پس معلوم می‌شود که آنها بر ایمان پایدار نبوده و بدان متمسک نیستند، و با کوچکترین

۱ـ صاوی ۳/۲۷۲.

ترس و اضطراب آن را رها می‌کنند.[۱] و این بیان برای آنان ذمی است بی‌نهایت زشت و قبیح. ﴿و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لایولون الأدبار﴾ در حقیقت همان منافقان قبل از خندق و بعد از بدر تعهد و پیمان مؤکد با خدای خود بسته بودند که در جنگ فرار نکنند. ﴿و کان عهد الله مسؤولا﴾ و شایسته بود به این عهد و پیمان وفا کنند؛ چون در مورد آن از آنان بازخواست می‌شود. بیان متضمن تهدید و وعید است. قتاده گفته است: بعد از اینکه منافقان در بدر غایب بودند و دیدند خدا چه کرم و نصرتی را به شرکت‌کنندگان در آن عطا کرده است، گفتند: اگر با جنگ روبرو شویم، حتما خواهیم جنگید.[۲] ﴿قل لن ینفعکم الفرار إن فررتم من الموت أو القتل﴾ ای پیامبر! به آن منافقان که به امید ماندن برای حفظ حیات از جنگ فرار می‌کنند، بگو: فرار موجب طول عمرتان نمی‌شود و هرگز اجل شما را به تأخیر نمی‌اندازد و هرگز مرگ را از شما دفع نمی‌کند. ﴿و إذا لاتمتعون إلا قلیلا﴾ و اگر از جنگ فرار کنید، بعد از آن جز مدتی کوتاه بهره‌مند نمی‌شوید؛ زیرا سرانجام هر موجود زنده‌ای مرگ است. و اگر انسان با شمشیر کشته نشود با چیزی دیگر می‌میرد. ﴿قل من ذا الذی یعصمکم من الله﴾ بگو: چه کسی می‌تواند شما را از خدا پناه بدهد؟ ﴿إن أراد بکم سوءا أو أراد بکم رحمة﴾ اگر مرگ و نابودی یا بقا و پیروزی شما را مقرر و مقدر کند؟ ﴿و لایجدون من دون الله ولیا ولا نصیرا﴾ به غیر از خدا چه کسی پناه‌دهنده و فریادرس آنها می‌شود، نه خویشی سودمند است و نه یاوری آنان را یاری می‌دهد. ﴿قد یعلم الله المعوقین منکم﴾ خدا از حال و امر آن منافقان آگاه است، و از حال بازدارندگان و کارشکنانی باخبر است که مردم را از رفتن به جهاد

۱ـ این نظر قتاده و مورد پسند ابن‌جریر است. و قرطبی گفته است: سدی و حسن و فراء گفته‌اند: معنی آیه چنین است: بعد از کافر شدن، زیاد در مدینه نماندند و نابود شدند. اکثر مفسران نظر اول را دارند؛ چون اینها قصدی ضعیف و نفاقی فراوان داشته و در صورت برخورد با دشمن کفر خود را ابراز می‌داشتند. قرطبی ۱۴/ ۱۵۰.

۲ـ قرطبی ۱۴/ ۱۵۰.

بازمی‌دارند و مانع رفتن آنها می‌شوند و از رفتن آنها به میدان جنگ جلوگیری می‌کنند. ﴿و القائلین لإخوانهم هلم إلینا﴾ و آنان که به برادران همکیش کافر و منافق خود می‌گویند: پیش ما بیایید، محمد و یارانش را ترک کنید، بگذارید نابود شوند و در کنار آنها نجنگید. خدای متعال فرمود: ﴿و لایأتون البأس إلا قلیلا﴾ و جز تعدادی کم از آنها در میدان نبرد حاضر نمی‌شوند، آن هم به صورت ریا و تظاهر. صاوی گفته است: زیرا هر آن‌که دیگران را از نبرد منع کند، جز به میزانی اندک و برمبنای قصدی پلید، به نبرد نمی‌رود.[1] در البحر آمده است: معنی آیه چنین است: جز به میزانی بسیار کم به میدان نبرد نمی‌آیند، با مسلمانان می‌روند و وانمود می‌کنند که درکنار آنها می‌باشند، اما آنان در جنگ شرکت نمی‌کنند مگر خیلی کم و از روی ناچاری. بنابراین جنگ آنها ریا و تظاهر است؛ نه جنگ حقیقی.[2] ﴿أشحة علیکم﴾ از محبت و دوستی و شفقت و نصیحت شما دریغ می‌ورزند و بخالت دارند؛ چون آنها خیر شما را نمی‌خواهند. ﴿فإذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون إلیك تدور أعینهم کالذی یغشی علیه من الموت﴾ وقتی منافقان در جنگ حاضر شوند، می‌بینی در رعب و هراسی بی‌نظیر قرار می‌گیرند. تا جایی که چشمانشان مانند افراد غش کرده و در حال احتضار از شدت هراس به چپ و راست به چرخش درمی‌آید. قرطبی گفته است: آنان را به جبن و ترسویی توصیف کرده است و طریقه‌ی ترسوها این است که به چپ و راست می‌نگرند و خیره می‌شوند. و چه بسا از فرط ترس غش می‌کنند و بی‌هوش می‌شوند.[3] ﴿فإذا ذهب الخوف سلقوکم بألسنة حداد﴾ وقتی که ترس برطرف شود و درگیری به پایان برسد، با زخم‌زبان و کلمات تند و زننده شما را آزار می‌دهند، و در ذم و طعنه زدن به شما از

۱ـ حاشیه‌ی صاوی ۳/۲۷۳.
۲ـ البحر ۷/۲۲۰.
۳ـ قرطبی ۱۴/۱۵۳.

حد فراتر می‌روند. قتاده گفته است: وقتی زمان تقسیم غنیمت فرا رسد درباره‌ی شما زبان‌درازی می‌کنند و می‌گویند: به ما بدهید، به ما بدهید، ما هم با شما حاضر بودیم، و شما از ما شایسته‌تر نیستید. ولی در موقع نبرد از آنها ترسوتر نمی‌بینی و از هر بزدلی بیشتر حق را زیرپا می‌نهند، ولی در موقع غنیمت خسیس‌ترین گروه و زبان‌درازترین جماعتند.[1] ﴿أشحة علی الخیر﴾ این‌گونه شما را مورد خطاب قرار دادند، در حالی که در مورد مال و غنیمت از هر کس خسیس‌تر و بخیل‌ترند. ﴿أولئك لم یؤمنوا﴾ آنان با چنان صفات زشت و پلیدی که دارند در حقیقت قلباً ایمان نیاورده‌اند هر چند به ظاهر مسلمان شده‌اند. ﴿فأحبط الله أعمالهم﴾ خدا به سبب نفاق وکفرشان اعمال آنها را باطل کرد؛ زیرا ایمان، شرط قبول اعمال است. ﴿وکان ذلك علی الله یسیرا﴾ و همان باطل کردن عمل برای خدا سهل و آسان است. بعد از آن از ترسویی آنها خبر داده و می‌فرماید: ﴿یحسبون الأحزاب لم یذهبوا﴾ از شدت بیم و بزدلی خود، منافقان گمان می‌کنند که احزاب ـ یعنی کفار قریش و آنهایی که با آنها گرد آمده بودند ـ بعد از شکستی که بدان گرفتار آمدند هنوز از مدینه نرفته‌اند، در حالی که رفته بودند. ﴿و إن یأت الأحزاب یودوا لو أنهم بادون فی الأعراب﴾ و اگر باری دیگر کفار برای جنگ برگردند از شدت ترس و آشفتگی و هراس و دلهره، آرزو می‌کنند که در میان اعراب بادیه‌نشین باشند ـ نه با شما در مدینه ـ چون از جنگ دوری می‌جویند و مراقب اوضاعند تا بدانند امور به چه سمتی جریان پیدا می‌کند. ﴿یسألون عن أنبائکم﴾ درباره‌ی اخبار و آنچه برای شما پیش آمده است می‌پرسند و می‌گویند: آیا مؤمنان نابود شدند؟ آیا ابوسفیان پیروز شد؟ تا با پرسش از حال شما باخبر شوند، نه با مشاهده و دیدن. ﴿و لو کانوا فیکم ما قاتلوا إلا قلیلا﴾ و اگر در موقع درگیری و جنگ و ستیز در میان شما بودند، جز اندکی

۱ـ همان منبع.

در کنار شما به جنگ نمی‌پرداختند؛ زیرا ترسو و بزدل می‌باشند، و حرص و آز دنیا را دارند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**ما جعل الله لرجل من قلبین**﴾ به منظور افاده‌ی استغراق و شمول، به صورت نکره آمده است و داخل کردن حرف جر اضافه برای تأکید استغراق است، و ذکر ﴿**فی جوفه**﴾ برای انکار بیشتر است.

۲ـ ﴿**و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا**﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۳ـ ﴿**أخطأتم ... و تعمدت قلوبکم**﴾ و ﴿**سوء ... و رحمة**﴾ متضمن طباق است؛ چون منظور از «سوء» شر و از «رحمة» خیر است. ﴿**و أزواجه أمهاتهم**﴾ شامل تشبیه بلیغ است. وجه شبه و ادات تشبیه حذف شده و به صورت تشبیه بلیغ درآمده است.

۴ـ ﴿**أولی ببعض**﴾ متضمن مجاز به حذف است؛ یعنی «أولی بمیراث بعض».

۵ـ ﴿**و إذ أخذنا من النبین میثاقهم و منك و من نوح**﴾ شامل ذکر خاص بعد از عام است و منظور از آن تشریف است.

۶ـ ﴿**میثاقا غلیظا**﴾ متضمن استعاره می‌باشد، غلیظ برای چیزی حسی به‌کار می‌رود که در اینجا برای امری معنوی به‌کار رفته است.

۷ـ ﴿**لیسأل الصادقین**﴾ متضمن التفات است و منظور سرزنش مشرکین است.

۸ـ ﴿**من فوقکم ... و أسفل منکم**﴾ متضمن طباق است.

۹ـ ﴿**تدور أعینهم کالذی یغشی علیه من الموت**﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است؛ چون وجه شبه از متعدد انتزاع یافته است.

۱۰ـ ﴿**و بلغت القلوب الحناجر**﴾ شامل مبالغه در تمثیل است.

۱۱ـ ﴿**لایولون الأدبار**﴾ کنایه از فرار است.

۱۲ـ ﴿**سلقوکم بألسنة حداد**﴾ متضمن استعاره‌ی مکنیه می‌باشد.

۱۳ـ ﴿**کان ذلك فی الکتاب مسطورا... ما وعدنا الله و رسوله إلا غرورا**﴾ متضمن سجع و

رعایت فواصل است.[۱]

یادآوری: خدا پیامبران را به نام خودشان مخاطب قرار داده است و گفته است: ﴿**یا نوح اهبط بسلام منا**﴾، ﴿**یا إبراهیم قد صدقت الرؤیا**﴾ و ﴿**یا موسی إنی اصطفیتك علی الناس برسالاتی و بکلامی**﴾، ولی محمد را جز با لفظ «نبی» و «رسول» مخاطب قرار نداده است: ﴿**یا أیها النبی حسبك الله**﴾ و ﴿**یا أیها الرسول بلّغ ما أنزل إلیك**﴾. و در تمام قرآن کریم حتی یک بار او را با نامش مخاطب قرار نداده است، بلکه ندا بالفظ «نبی» و «رسول» صورت گرفته است و این امر به بزرگی شأن و مقام و منزلتش اشاره دارد. و نیز به ما می‌آموزد که ادب را رعایت کنیم، و جز با احترام و اکرام و اجلال نام مبارکش را به زبان نیاوریم. و جز با کامل‌ترین صفت او را توصیف نکنیم: ﴿**لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا ...**﴾، ﴿**إن الذین یغضون أصواتهم عند رسول الله أولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی ...**﴾.[۲]

لطیفه: اگر گفته شود: در این‌که خدا دستور و فرمان تقوی را به پیامبر ﷺ داده است، چه فایده‌ای مقرر است در حالی که پیامبر ﷺ سرور پرهیزگاران است؟ در جواب گفته می‌شود: آن امر و دستور عبارت است از امر پایداری و ادامه‌ی تقوی، همان‌گونه که به مؤمنان نیز امر می‌کند که ایمان بیاورند: ﴿**یا أیها الذین آمنوا آمنوا**﴾؛ یعنی بر ایمان پایدار بمانید. و مانند گفته‌ی مسلمانان است در ﴿**إهدنا الصراط المستقیم**﴾، یا می‌گوییم: خطاب به پیامبر ﷺ و مقصود امتش می‌باشد.

۱ـ مثال‌های بلاغی را به اختصار یادآور شدیم، نه به طریق حصر، تا خواننده بعضی از شگفتی‌های بیان را دریابد، و گرنه کلام خدا معجز است و به حدی اشکال بلاغه و اسرار بیان در آن فراوان است که زبان از وصف آن ناتوان است.

۲ـ به آنچه که ابوحیان در «البحر» ۷ / ۲۱۰ و قاضی عیاض در کتاب «شفاء» نوشته شده است، نگاه کن که هر کدام بسیار نیکو سخن گفته‌اند و نکات مفیدی را بیان نموده‌اند.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ ٱللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا ٱللهَ وَ ٱلْيَوْمَ ٱلْآخِرَ وَ ذَكَرَ ٱللهَ كَثِيراً ﴿٢١﴾ وَ لَمَّا رَأَى ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْأَحْزَابَ قَالُوا هٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ ٱللهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَاناً وَ تَسْلِيماً ﴿٢٢﴾ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا ٱللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَن يَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً ﴿٢٣﴾ لِيَجْزِيَ ٱللهُ ٱلصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ ٱلْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ ٱللهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ﴿٢٤﴾ وَرَدَّ ٱللهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً وَ كَفَى ٱللهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلْقِتَالَ وَ كَانَ ٱللهُ قَوِيّاً عَزِيزاً ﴿٢٥﴾ وَ أَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً ﴿٢٦﴾ وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُوها وَ كَانَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ﴿٢٧﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً ﴿٢٨﴾ وَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ وَ ٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ فَإِنَّ ٱللهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً ﴿٢٩﴾ يَا نِسَاءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذٰلِكَ عَلَى ٱللهِ يَسِيراً ﴿٣٠﴾ وَ مَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحاً نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً ﴿٣١﴾ يَا نِسَاءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ ٱلنِّسَاءِ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً ﴿٣٢﴾ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ وَ أَقِمْنَ ٱلصَّلَاةَ وَ آتِينَ ٱلزَّكَاةَ وَ أَطِعْنَ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿٣٣﴾ وَ ٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ ٱللهِ وَ ٱلْحِكْمَةِ إِنَّ ٱللهَ كَانَ لَطِيفاً خَبِيراً ﴿٣٤﴾ إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَ ٱلْمُسْلِمَاتِ وَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ وَ ٱلْقَانِتِينَ وَ ٱلْقَانِتَاتِ وَ ٱلصَّادِقِينَ وَ ٱلصَّادِقَاتِ وَ ٱلصَّابِرِينَ وَ ٱلصَّابِرَاتِ وَ ٱلْخَاشِعِينَ وَ ٱلْخَاشِعَاتِ وَ ٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَ ٱلْمُتَصَدِّقَاتِ وَ ٱلصَّائِمِينَ وَ ٱلصَّائِمَاتِ وَ

جزء
۲۲

از آیه ۳۱ سوره‌ی احزاب تا پایان آیه ۲۷ سوره‌ی یٓس

ٱلْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ ٱلْحَافِظَاتِ وَ ٱلذَّاكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيراً وَ ٱلذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً ﴿۳۵﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال جنگ احزاب و موضع‌گیری منافقین سرگردان و مذبذب را بیان کرد، و آنها با نشستن و نرفتن به جهاد و سست کردن عزم و اراده‌ی دیگران، دودلی و سرگردانی خود را برملا ساختند، بعد از آن در این آیات خدا به مؤمنان دستور داده است که در صبر و شکیبایی، و فداکاری و تلاش و جهاد، از پیامبرﷺ پیروی کنند. و بعد از آن درباره‌ی زنان پاک پیامبرﷺ بحث به میان آمده و به آنها نیز امر شده است که در زمینه‌ی وارستگی و عدم تمایل به زیبایی و جمال دنیا به پیامبرﷺ اقتدا کنند و خود برای دیگر زنان مؤمنان الگو و پیشوا شوند.

معنی لغات: ﴿أسوة﴾ الگو و پیشوا. هم با کسره‌ی همزه آمده است و هم با ضمه‌ی آن. ﴿نَحْبَه﴾ نحب یعنی نذر و تعهد. نَحَبَ ینحب از باب قتل و به معنی نذر است و از باب ضرب به معنی «گریه کرد» می‌باشد. لبید سروده است:

ألا تسألان المرأ ماذا یحاول ... أنحبٌ فیقضی أم ضلال و باطل؟[۱]

«آیا نمی‌پرسید از آن مرد که در پی چه چیزی است؟ آیا نذر و تعهدی دارد که باید انجام شود یا به دنبال گمراهی و باطلی است؟».

«قضی نحبه» یعنی مُرد. پس استفاده از واژه‌ی «نحب» در آیه به معنی مردن است؛ چون هر جان‌داری باید بمیرد. پس مرگ انگار نذری است لازم بر ذمه‌ی بنی‌آدم و وقتی بمیرد نذر را ادا کرده است. ﴿صیاصیهم﴾ دژ و قلعه‌هایشان. جمع صیصیه و به معنی قلعه

۱ـ تفسیر قرطبی ۱۵۸/۱۴.

و حصن است. شاعر می‌گوید:

فأصـــــبحت الثـــــیران صـــــرعی و أصبحت نساء تمیم یبْتدرنَ الصیّاصیا[1]

«گاوها بر زمین افتادند و زنان طایفه‌ی تمیم به سوی قلعه‌ها شتافتند».

﴿أمتعکن﴾ متعه؛ طلاق. در اصل به معنی توشه‌ی راه است. و «متعه؛ طلاق داده شده» از این مقوله می‌باشد؛ چون از آن بهره می‌گیرد.[2] ﴿و أسرحکن﴾ شما را طلاق می‌دهم. تسریح در لغت به معنی آزاد و رهاکردن است.[3] ﴿تبرجن﴾ تبرج به معنی نمایان‌کردن زیور در حضور بیگانگان می‌باشد.[4] در اصل به معنی ظهور و نمایان است. ﴿قرن﴾ در منزل بمانید و مستقر شوید. اصل ﴿قرن﴾ «اقررن» می‌باشد، راء حذف شده و فتحه‌ی آن به ماقبلش داده شد و دیگر نیازی به همزه نماند؛ چون قاف متحرک است.[5] ﴿الرجس﴾ در لغت به معنی کثافت و ناپاکی و نجس است. گناهان را رجس گفته‌اند؛ چون مرتکبش آلوده می‌شود.[6]

سبب نزول: الف؛ ابن جریر طبری از انس بن مالک نقل کرده است: عمویم «انس بن نضر» در جنگ بدر غایب بود. پس از آن گفت: من در اولین نبرد در کنار پیامبر نبوده و غایب بودم؟ اگر خدا قسمت کند نبردی را دریابم، خواهید دید چه خواهم کرد؟ و هنگامی که روز احد فرا رسید و مسلمانان شکست خوردند، گفت: خدایا! من از عمل مشرکین تبری می‌جویم و از کار مسلمانان در پیشگاهت معذرت می‌طلبم. آنگاه شمشیرش را برداشت و به راه افتاد. در راه «سعد بن معاذ» با او برخورد کرد، گفت: آری سعد! به خدا قسم بوی بهشت را در احد استشمام می‌کنم، آنگاه به نبرد پرداخت تا کشته شد. سعد به پیامبر گفت: یا رسول الله! من نتوانستم کار او را انجام دهم. انس بن مالک

۱ـ تفسیر کشاف ۳/ ۴۲۱.
۲ـ المصباح المنیر ۲/ ۲۲۶.
۳ـ المعجم الوسیط ۱/ ۴۲۷.
۴ـ المصباح المنیر ۱/ ۴۸.
۵ـ قرطبی ۱۴/ ۱۷۸.
۶ـ کشاف ۳/ ۴۲۵.

گفت: جنازه‌ی او را در بین کشته‌شدگان یافتیم، که هشتاد و چند زخم شمشیر و نیزه و تیر در بدن داشت. ما او را نشناختیم تا خواهرش آمد و از روی انگشتانش او را شناخت. انس می‌گوید: بعد از آن داشتیم در مورد این آیه بحث می‌کردیم: ﴿من المؤمنین رجال صدقوا ماعاهدوا الله علیه فنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر ...﴾[1] و می‌گفتیم: درباره‌ی او و یارانش نازل شد.

ب؛ امام احمد از جابر روایت کرده است که ابوبکر رضی الله عنه به منزل پیامبر ﷺ آمد در حالی که مردم دم در نشسته بودند. او از پیامبر ﷺ اجازه‌ی ورود خواست، اما اجازه نیافت. بعد از آن عمر رضی الله عنه آمد و او هم اجازه‌ی ورود خواست، به او هم اجازه ندادند. بعد از آن به هر دو اجازه دادند. ابوبکر و عمر وارد شدند، دیدند پیامبر ﷺ نشسته است و در اطرافش همسرانش حضور دارند، اما پیامبر ﷺ ساکت بود. عمر گفت: چیزی می‌گویم که شاید پیامبر ﷺ بخندد! آنگاه گفت: یا رسول الله! دختر زید ـ همسر عمر ـ چند لحظه پیش از من نفقه خواست، من هم پس‌گردنی به او زدم. پیامبر ﷺ خندید تا جایی که دندان‌های پیشینش نمایان شد و گفت: زنانی که در اطرافم قرار دارند، از من نفقه می‌خواهند؟! ابوبکر به طرف عایشه رفت که او را بزند، و عمر هم نزد حفصه رفت، هر دو گفتند: از پیامبر ﷺ چیزی می‌خواهید که ندارد؟ پیامبر ﷺ مانع آن دو شد. زنان گفتند: بعد از این از پیامبر ﷺ چیزی نمی‌خواهیم که نداشته باشد. آنگاه آیه‌ی «اختیار» نازل شد: ﴿یا أیها النبی قل لأزواجك إن کنتن تردن الحیاة الدنیا و زینتها فتعالین أمتعکن و أسرحکن سراحا جمیلاً﴾. پس از آن از عایشه رضی‌الله‌عنها شروع کرد و فرمود: من مطلبی می‌گویم، نمی‌خواهم در مورد آن شتاب به خرج بدهی، تا با پدر و مادرت مشاوره نکنی جوابی مده، حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: آن امر چیست یا

۱ـ تفسیر ابن جریر ۲۰/۸۵ و اسباب نزول واحدی ۲۳۷.

رسول الله؟ پیامبرﷺ آیه را بر او خواند. آنگاه حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: آیا درباره‌ی شما با پدر و مادرم مشاوره کنم؟ نه البته، من خدا و پیامبر و منزلگاه آخرت را برگزیدم و خواهش می‌کنم به هیچ یک از همسرانت مگو که من چه چیزی را برگزیده‌ام. پیامبرﷺ فرمود: خدا مرا نفرستاده است که سختگیر باشم، بلکه مرا به عنوان معلم و آسانگیر فرستاده است و هر زنی از من بپرسد به او خواهم گفت.[۱]

ج؛ از ام سلمه رضی‌الله‌عنها روایت است که از پیامبرﷺ پرسید: یا رسول الله! چرا در قرآن نام مردان آمده است و اسمی از زنان در آن نیست؟ آنگاه آیه‌ی ﴿إن المسلمين و المسلمات و المؤمنين و المؤمنات ...﴾ نازل شد.[۲]

تفسیر: ﴿لقد كان لكم فى رسول الله أسوة حسنة﴾ ای مؤمنان! هر آینه در وجود این پیامبر والا مقام برای شما الگوی نیکو مقرر است، شما در اخلاص و جهاد و تلاش و شکیبایی‌اش از او پیروی و به او تأسی کنید؛ زیرا ایشان بر اساس هوی و هوس نه چیزی می‌گوید و نه کاری می‌کند. بلکه هر چه می‌گوید و هر کاری می‌کند بر اساس وحی نازل شده صورت می‌گیرد. از این رو بر شما واجب است از راه و روش او پیروی کنید. ﴿لمن كان يرجوا الله و اليوم الآخر﴾ برای آنکه مؤمن و مخلص است و انتظار پاداش را از جانب خدا دارد و از کیفرش می‌ترسد. ﴿و ذكر الله كثيرا﴾ و یاد خدا را بسی بر زبان و در قلب دارد. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال به مردم امر فرموده است که در صبر و بردباری و تلاش و روابطشان با دیگران، به پیامبرﷺ تأسی و از او پیروی کنند. از این رو در روز احزاب به آنهایی که به جنگ آمدند و آشفته و سست‌قدم و متزلزل شدند، فرمود: ﴿لقد كان لكم فى رسول الله أسوة حسنة﴾ یعنی چرا به او اقتدا نکردید و به

۱ـ اخراج از امام احمد و در ابن‌کثیر ۳/ ۹۲ نیز چنین آمده است.

۲ـ امام نسائی آن را در سنن خود از ام سلمه روایت می‌کند.

اخلاق و خوی او تأسی نجستید؟![1] پس از آن، خدا موضع‌گیری مؤمنان صادق را در غزوه‌ی احزاب بازگو کرده است، آنگاه که سربازان قریش و هم‌پیمانان آنها را دیدند. نیز بیان می‌کند که آنها چه روحیه‌ای داشتند؟ و نیز به اخلاص و یقین مؤمنان در آن روز دشوار اشاره می‌کند که به صورتی روشن و واضح روح ایمان و فداکاری آنان را متجلی می‌نماید، و فرمود: ﴿و لما رأى المؤمنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله﴾ وقتی مؤمنان دیدند کافران به طرف آنان می‌آیند و از هر طرف آنان را مانند حلقه‌ی انگشتر احاطه کرده‌اند، گفتند: این همان امری است که خدا و پیامبرش وعده‌ی آن را به ما داده بودند؛ یعنی همان امتحان و آزمایش است، و بعد از آن پیروزی بر دشمنان مقرر است. ﴿و صدق الله و رسوله﴾ و خدا در وعده‌اش صادق و پیامبر نیز در آنچه مژده‌اش را داده است، صادق است. مفسران گفته‌اند: وقتی مسلمانان مشغول کندن خندق بودند سنگی بزرگ و بسیار سخت مانع کار آنان شد و آنها از شکستن آن درماندند و به پیامبرﷺ خبر دادند، پیامبرﷺ آمد و کلنگ را برداشت و سه ضربه به سنگ زد و در خلال آن ایوان مدائن، «طاق کسری» و قصر روم برایش نمایان شد و فرمود: مژده باد که پیروز می‌شوید! و وقتی انبوه مشرکین را دیدند که به طرف آنان می‌آیند، گفتند: ﴿هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله﴾.[2] ﴿و ما زادهم إلا إيمانا و تسليما﴾ دیدن انبوه سربازان احزاب و شدت فشار و محاصره‌ی آنان جز ایمانی استوار و عمیق به خدا و تسلیم و پذیرش اوامر او چیزی در وجود و نهاد آنها به جا ننهاد. ﴿من المؤمنين رجال صدقوا ماعاهدوا الله عليه﴾ در میان مؤمنان مردانی صادق می‌یابی که نذر کرده‌اند اگر در کنار پیامبرﷺ وارد نبرد بشوند، پایدار بمانند و تا به درجه‌ی شهادت نایل می‌آیند، بجنگند. ﴿فمنهم من قضى نحبه﴾ در آن میان افرادی را می‌بینی که به نذر خود وفا کردند و

۱ـ مختصر ۳/۸۸.

۲ـ به حاشیه‌ی صاوی نگاه کنید ۳/ ۲۷۰.

عهد و پیمان را نگه داشتند، مانند انس بن نضر و حمزه که در راه خدا شربت شهادت را نوشیدند. ﴿و منهم من ینتظر﴾ و بعضی از آنان نیز در انتظار شهادت در راه خدا می‌باشند. ﴿و ما بدلوا تبدیلا﴾ و هرگز پیمانی را که با خدا بسته بودند، تغییر ندادند. ﴿لیجزی الله الصادقین بصدقهم﴾ تا خدا در آخرت به صادقان به سبب صداقت و درستی‌شان و در مقابل حسن عملشان پاداشی نیکوتر عطا فرماید. ﴿و یعذب المنافقین إن شاء أو یتوب علیهم﴾ و منافقان نقض‌کننده‌ی عهد و پیمان را عذاب دهد و آنان را بر کفر و نفاق بمیراند، آنگاه آنان را عذاب دهد، یا به آنها رحم کند و توبه‌ی آنان را بپذیرد. ﴿إن الله کان غفورا رحیما﴾ همانا خدا بسیار آمرزنده و با بندگان بارحم است. ابن‌کثیر گفته است: چون مهربانی و رأفتش بر غضبش فزونی دارد آیه را با آن خاتمه داده است.[۱] ﴿و رد الله الذین کفروا بغیظهم﴾ خدا احزاب را که برای اشغال مدینه گرد هم آمده بودند، نومید و سرافکنده و کینه به دل و خشمگین برگرداند، و قلبشان با نیل به مقصود شاد نشد. ﴿لم ینالوا خیرا﴾ حال این‌که در دنیا و آخرت به چیزی نایل نمی‌آیند بلکه با مبارزه با پیامبرﷺ و قصد ترورش، کوله‌باری از گناه به دوش گرفتند. ﴿و کفی الله المؤمنین القتال﴾ و خدا شر دشمنان را از مسلمانان دفع کرد، به این معنی باد و ملائک را بر آنان بسیج کرد و پا به فرار نهاده و شکست خوردند. ﴿و کان الله قویا عزیزا﴾ و خدا مقتدر و توانا می‌باشد و از دشمنان انتقام می‌گیرد. خدا توانا می‌باشد و مغلوب نمی‌شود، از این رو پیامبرﷺ می‌گفت: ﴿لا إله إلا الله وحده، نصر عبده، و أعز جنده و هزم الأحزاب وحده﴾.[۲] ﴿و أنزل الذین ظاهروهم من أهل الکتاب من صیاصیهم﴾ یهود بنی‌قریظه را که مشرکین را یاری دادند و پیمان را به هم زدند و برضد پیامبرﷺ و یارانش به پا خواستند، از قلعه و دژ و برجشان که در آن تحصن کرده بودند، بیرون راند.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۸۹/۳.

۲ـ شیخان این حدیث را روایت کرده‌اند.

﴿و قذف في قلوبهم الرعب﴾ و در دل آنان ترس و هراس شدید انداخت، تا جایی که خود دژ و قلعه‌ها را گشودند و تسلیم شدند. ابن‌جوزی گفته است: آیه در مورد «یهود بنی قریظه» نازل شده است؛ چون آنها با پیامبر ﷺ هم‌پیمان بودند، اما پیمان را نقض کرده و درکنار قریش قرار گرفتند. وقتی مشرکین شکست خوردند و قریش از مدینه برگشت، پیامبر ﷺ بنی‌قریظه را محاصره کرد تا این‌که به حکمیت «سعدبن معاذ» تن دادند. آنگاه سعد حکم داد مردانشان کشته و زن و بچه‌هایشان به اسارت برده شوند.[1] این است که خدا فرموده است: ﴿فریقا تقتلون﴾ یعنی مردان، در آن روز تعدادی بین سی‌صد تا نه‌صد نفر از آنان کشته شد. ﴿و تأسرون فریقا﴾ و گروهی را به اسارت می‌گیرید، این گروه عبارت بودند از زنان و اطفال. ﴿و أورثکم أرضهم و دیارهم و أموالهم﴾ سرزمین و باغ و عقار و حیوانات و منازل و اموال به جا مانده‌ی بنی‌قریظه را به شما دادیم. ﴿و أرضاً لم تطئوها﴾ و سرزمین‌های دیگری را به شما داد که هنوز پایتان به آنجا نرسیده بود که عبارت از خیبر بود که بعد از قریظه فتح شد. و دیگر سرزمین‌هایی که مسلمانان بعداً آنجا را فتح کردند. ﴿و کان الله علی کل شيء قدیرا﴾ خدا بر انجام دادن تمام آنچه که بخواهد قادر است و هیچ چیز در زمین و آسمان او را ناتوان نمی‌کند. ابوحیان گفته است: خدا این آیه را با بیان اقتدارش بر همه چیز به پایان رسانده و به فتوحات فراوان مسلمانان اشاره کرده است، پس در واقع می‌خواهد بگوید همان‌طور که این سرزمین‌ها را به ملکیت آنها درآورده است، همچنین قادر است سرزمین‌های دیگری را نیز به آنها بدهد.[2] ﴿یا أیها النبي قل لأزواجك﴾ ای پیامبر! به همسرانت که به سبب درخواست نفقه‌ی زیاد شما را آزرده خاطر کردند، بگو: ﴿إن کنتن تردن الحیاة الدنیا و زینتها﴾ اگر به فراخی و نعمت‌ها و

۱ـ التسهیل فی علوم التنزیل ۳/ ۱۳۶ و قصه را با تفصیل در زاد المسیر ۶/ ۳۷۳ مطالعه کنید.

۲ـ البحر المحیط ۷/ ۲۲۵.

آراستگی‌های ناپایدار دنیا رغبت دارید، ﴿فتعالین أمتعکن﴾ بیایید تا متعه‌ی طلاق را به شما بدهم. ﴿و أسرحکن سراحا جمیلا﴾ و شما را به طریقی غیر زیانبخش طلاق بدهم. ﴿و إن کنتن تردن الله و رسوله و الدار الآخرة﴾ و اگر به رضایت خدا و پیامبرش مایل هستید، و آرزوی نایل آمدن به نعمت‌های فراوان آخرت را دارید، ﴿فإن الله أعد للمحسنات منکن أجرا عظیما﴾ جواب شرط است. یعنی خدا در مقابل نیکی‌ها، برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ را تدارک دیده است که به توصیف نمی‌آید، و آن هم عبارت است از بهشتی که در آن نعمت‌هایی مقرر است که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است. در البحر آمده است: بعد از این‌که خدا پیامبرش را پیروز کرد، و احزاب را از اطرافش پراکنده نمود و او را بر بنی‌قریظه و بنی‌نضیر پیروز کرد، همسرانش گمان بردند که گنجینه‌ی گرانبها و ذخایر یهود به او اختصاص یافته است. آنگاه در اطرافش نشسته و گفتند: یا رسول الله! دختران کسری و تزار زر و زیور دارند، در حالی که می‌بینی ما در فقر و تنگی به سر می‌بریم و با درخواست رفاه و فراخی حال، قلب او را آزردند، و از این‌که از او خواستند مانند زنان پادشاهان و بزرگان با آنان عمل کند پیامبر آزرده خاطر شد، آنگاه خدا به او امر کرد آیه‌ای را برای آنان بخواند، که در مورد آنها نازل شده است، در آن موقع نه زن در نکاح داشت.[1] ﴿یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة﴾ ای همسران پیامبر! هر یک از شما مرتکب یکی از گناهان کبیره بشود، یا مرتکب گناهی بسیار زشت بشود، ابن‌عباس گفته است: یعنی مرتکب نشوز یا بداخلاقی بشود.[2] ﴿یضاعف لها العذاب ضعفین﴾ کیفرش دو برابر کیفر دیگر زنان می‌باشد؛ چون اضافه‌ی زشتیِ نافرمانی با والایی فضل و منزلت همسانی دارد.[3] و تابع

۱ـ البحر المحیط ۲۲۷/۷.
۲ـ زادالمسیر ۳۷۸/۶.
۳ـ الکشاف ۴۲۴/۳.

آن است. ﴿وكان ذلك على الله يسيرا﴾ این کیفر و عقاب برای خدا آسان و مقدور است، و این‌که آنها همسران پیامبرند او را از عقاب آنان مانع نمی‌شود. آیه شامل تلوین و تنوع خطاب است؛ زیرا بعد از این‌که خطاب به آنها از طریق پیامبرﷺ صورت گرفت، در اینجا به منظور توجه و اهمیت دادن به کار و نصیحت آنها، مستقیما مورد خطاب قرار گرفته‌اند. صاوی گفته است: این آیه زنان پیامبرﷺ را مخاطب قرار می‌دهد، و فضل و عظمت و قدر و منزلت آنها را نشان می‌دهد؛ زیرا عتاب و سرزنش و تشدید در خطاب نشان‌دهنده‌ی والایی منزلت آنها می‌باشد؛ چون با پیامبرﷺ نزدیکند و همسران بهشتی او می‌باشند. پس به همان اندازه که با پیامبرﷺ نزدیکند به همان اندازه به خدا نیز نزدیکند.[1] ﴿و من يقنت منكن لله و رسوله﴾ و هر کدام از شما به اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش ادامه دهد و بر آن پایدار باشد، ﴿و تعمل صالحا﴾ و با انجام دادن کار نیک و عمل صالح به خدا تقرب جوید، ﴿نؤتها أجرها مرتين﴾ پاداش آن را چند برابر و ثوابش را دوبار می‌دهیم؛ یک‌بار در مقابل پرهیزگاری و بار دوم در مقابل این‌که رضای خدا و پیامبر را خواسته و قناعت و حسن معاشرت از خود نشان داده است. ﴿و أعتدنا لها رزقا كريما﴾ و علاوه بر این، در بهشت رزقی نیکو و مورد پسند و پایدار، برایش تهیه کرده‌ایم. بعد از آن فضیلت و برتری آنان را بر سایر زنان بیان کرده و می‌فرماید: ﴿يا نساء النبي لستن كأحد من النساء﴾ ای همسران پیامبر! مانند هیچ یک از دیگر زنان نیستید و بر دیگر زنان برتری دارید؛ چراکه همسران خاتم پیامبران و بزرگ‌ترین خلق خدا هستید، و شما با سایر زنان فرق دارید، پس هیچ یک از شما مانند هیچ یک از دیگر زنان نیست. ﴿إن اتقيتن﴾ شرط است و به قرینه‌ی دلالت ماقبلش جوابش حذف شده است. یعنی اگر پرهیزگار باشید در والاترین منزلت خواهید بود. قرطبی گفته است: خدا مشخص کرده

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۷۶/۳.

است که فضیلت آنها به شرط پرهیزگاری تکمیل می‌شود؛ چون خدا صحبت و همدمی پیامبرﷺ یعنی سرور اولین و آخرین را به آنها ارزانی داده است.[۱] ابن‌عباس گفته است: این آیه منزلت آنها را نشان می‌دهد و می‌گوید: قدر و منزلت شما در نزد من مانند قدر و منزلت سایر زنان صالح نیست. شما نزد من مکرم‌ترید، و اگر پرهیزگار باشید پاداشتان بزرگ‌تر است، بدین ترتیب تقوی را برای آنان شرط قرار داده است و نشان می‌دهد که فضیلت آنها بر اساس تقوی می‌باشد، نه براساس ارتباطشان با پیامبرﷺ.[۲] **﴿فلا تخضعن بالقول﴾** در موقع گفتگو با مردان صدا را نازک نکنید. **﴿فیطمع الذی فی قلبه مرض﴾** تا آن‌که در نهادش ناپاکی و شک و تردید است و خواهان گفتگو با زنان است، به طمع نیافتد. **﴿و قلن قولا معروفا﴾** و سخن نیکو و پاک و شایسته بر زبان بیاورید. و در موقع برخورد با مرادان، با ناز سخن نگویید.[۳] ابن‌کثیر گفته است، با صدای نازک در حضور مردان سخن نگویید و با بیگانه‌ها مانند شوهر خود صحبت نکنید. **﴿و قرن فی بیوتکن﴾** در منزل خود بمانید و جز برای رفع حاجت خارج نشوید، و مانند زنان غافل که بی‌هدف و بدون لزوم در خیابان‌ها و معابر رفت و آمد می‌کنند، عمل نکنید. **﴿و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولی﴾** و مانند زنان زمان جاهلیت زیور و زینت و محاسن خود را در محضر مردان بیگانه نشان ندهید. در آن زمان زن به بازار می‌رفت و محاسن و

۱ـ قرطبی ۱۷۷/۱۴.
۲ـ زاد المسیر ۳۷۸/۶.
۳ـ می‌گویم: وقتی قرآن زن را از صدای نازک در حضور مردان بیگانه منع می‌کند، تا فاسقان و ناپاکان به طمع نیفتند، پس در مورد آن‌که درون انسان‌ها را با آوازهای مملو از بی‌آزرمی و خیره‌سری برمی‌انگیزد، چه می‌توان گفت، آنجا که در ارکست‌های شب زنده‌داران هرزه، آواز زنان و مردان درهم درمی‌آمیزد، و رادیوها آن را پخش می‌کنند، در حالی که بعضی از مدعیان دانش آن را تمجید می‌کنند، به این بهانه که صدای زن عورت نیست؟ بار خدایا! از شر و فتنه‌ی این زمانه به تو پناه می‌آوریم، که جوانان به فسق و فساد رو آورده و زنان از پرده‌ی عصمت بیرون آمده‌اند، و منکر به صورت معروف درآمده و معروف به صورت منکر. **ولا حول و لاقوة إلا بالله.**

قسمت‌های حساس بدن خود را نشان می‌داد، و قسمت‌هایی از بدن را نمایان می‌کرد که نمی‌بایست و شایسته نبود نمایان شود. قتاده گفته است: با ناز و ادا و اطوار راه می‌رفتند، پس خدا از آن نهی کرد. ﴿**و أقمن الصلاة و آتين الزكاة**﴾ اقامه‌ی نماز و ادای زکات را ادامه بدهید و بر آن پایدار بمانید. ابن‌کثیر گفته است: اول آنان را از ارتکاب شر منع کرده، سپس آنان را به انجام دادن خیر از قبیل اقامه‌ی نماز که پرستش خدای یگانه می‌باشد و ادای زکات که نیکی و احسان به مردم است، امر فرموده است.[1] ﴿**و أطعن الله و رسوله**﴾ و در تمام امور از خدا و پیامبر اطاعت کنید تا به مقام و منزلت پرهیزگاران نایل آیید. ﴿**إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس**﴾ خدا در حقیقت می‌خواهد که شما را از شرک و آلودگی گناهان نجات دهد و پاک سازد، گناهانی که آبروی انسان را می‌آلایند همان‌طور که ناپاکی‌ها بدنش را می‌آلایند. ﴿**أهل البيت**﴾ ای خانواده‌ی نبوت! ﴿**و يطهركم تطهيرا**﴾ و تا شما را کاملاً از چرک و آلودگی گناهان و نافرمانی پاک نماید. ﴿**و اذكرن ما يتلى في بيوتكن من آيات الله و الحكمة**﴾ و آیات قرآن و سنت پیامبرﷺ را بخوانید، که رستگاری و پیروزی را در آن دو می‌یابید. زمخشری گفته است: به آنها یادآور شده است که منازل آنها محل نزول وحی است. و به آنها امر کرده است که مطالبی را که در منازل خود می‌خوانند فراموش نکنند. قرآن را که جامع دو امر یعنی دلایل روشن و قطعی بر صدق نبوت، و حکمت علوم و شرایع آسمانی است از یاد نبرند.[2] ﴿**إن الله كان لطيفا خبيرا**﴾ در حقیقت خدا آگاه است و می‌داند چه چیزی امر بندگان را اصلاح می‌کند، و از منافع آنها باخبر است. از این رو، مقرراتی را که موجب نیکبختی دنیا و آخرت انسان‌ها است، وضع کرده است. بعد از آن خبر داده است که مرد و زن در کیفر و پاداش یکسانند و فرموده است: ﴿**إن المسلمين و المسلمات**﴾ زنان و مردانی که متمسک به اوامر اسلام و دارای خلق

۱ـ ابن‌کثیر ۹۴/۳.

۲ـ کشاف ۴۲۵/۳.

و خوی اسلامی هستند، ﴿و المؤمنین و المؤمنات﴾ و مردان و زنان تصدیق‌کننده‌ی خدا و آیات خدا و آنچه بر پیامبرانش نازل کرده است، ﴿و القانتین و القانتات﴾ و مردان و زنان پارسا و فرمانبر که عبادت را ادامه می‌دهند و بر طاعت پایدارند، ﴿و الصادقین و الصادقات﴾ و مردان و زنانی که در ایمان و نیت و اعمال و اقوال خود صادقند، ﴿و الصابرین و الصابرات﴾ و مردان و زنانی که بر طاعت پایدار و در مقابل هوس‌ها و ناگواری‌ها و شادمانی‌ها صبور و شکیبا می‌باشند، ﴿و الخاشعین و الخاشعات﴾ و مردان و زنان فروتن و خاشع که در ظاهر و باطن در مقابل خدا سر اطاعت خم می‌کنند، ﴿و المتصدقین و المتصدقات﴾ و زنان و مردانی که مال خود را صدقه می‌دهند و احسان پیشه دارند و زکات را می‌پردازند، ﴿و الصائمین و الصائمات﴾ و زنان و مردانی که به خاطر جلب رضایت خدا ماه رمضان و دیگر ایام را روزه می‌گیرند، پس روزه، زکات بدن است و آن را تزکیه و پاک می‌کند. ﴿و الحافظین فروجهم و الحافظات﴾ و مردان و زنانی که فرج خود را از حرام و گناه محفوظ می‌دارند و از ارتکاب ناشایست از قبیل زنا و کشف عورت خود را مصون می‌دارند، ﴿و الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات﴾ و مردان و زنانی که مدام یاد خدا را بر زبان دارند و هر وقت و هر جا خدا را یاد می‌کنند، ﴿أعد الله لهم مغفرة و أجرا عظیما﴾ خدا برای چنان پرهیزگارانی نیکو و پاک و متصف به این صفات ارزشمند و پسندیده، پاداشی بس بزرگ یعنی بهشت را آماده کرده است و گناهانشان را به وسیله‌ی اعمال نیکو که انجام داده‌اند، می‌زداید.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله﴾ تکرار اسم ظاهر متضمن اطناب است.

۲ـ ﴿قضی نحبه﴾ متضمن استعاره می‌باشد. نحب به معنی نذر و برای مرگ استعاره شده است.

۳ـ ﴿و یعذب المنافقین ـ إن شاء ـ أویتوب علیهم﴾ شامل جمله‌ی معترضه می‌باشد.

۴ـ ﴿إن کنتن تردن الحیاة الدنیا و زینتها﴾ و ﴿إن کنتنّ تردن الله و رسوله و الدار الآخرة﴾ متضمن مقابله است.

۵ـ ﴿و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولی﴾ متضمن تشبیه بلیغ است، ادات تشبیه و وجه‌شبه حذف شده است.

٦ـ ﴿و أطعن الله و رسوله﴾ بعد از ﴿أقمن الصلاة و آتین الزکاة﴾ شامل عطف خاص بر عام است.

۷ـ ﴿یذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا﴾ متضمن استعاره می‌باشد. «رجس» برای گناهان و «طهر» برای تقوی استعاره شده است.

۸ـ ﴿و الحافظات﴾ شامل ایجاز به حذف است؛ زیرا به خاطر دلالت قبلی مفعول حذف شده است.

۹ـ ﴿أعد الله لهم﴾ تغلیب آمده است؛ زیرا جنس مذکر و مؤنث را در تمام مقاطع آیه با هم ذکر کرده است اما در اینجا برای هر دو از ضمیر مذکر استفاده کرده است.

۱۰ـ در ﴿یسیرا، قدیرا، کثیرا﴾ فواصل رعایت شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُبِيناً ﴿٣٦﴾ وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى ٱلنَّاسَ وَ ٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ كَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ مَفْعُولاً ﴿٣٧﴾ مَا كَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ ٱللَّهُ لَهُ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً ﴿٣٨﴾

ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ ٱللهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا ٱللهَ وَكَفَىٰ بِاللهِ حَسِيباً ﴿۳۹﴾ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِكُمْ وَلٰكِن رَسُولَ ٱللهِ وَ خَاتَمَ ٱلنَّبِيِّينَ وَ كَانَ ٱللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ﴿۴۰﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱذْكُرُوا ٱللهَ ذِكْراً كَثِيراً ﴿۴۱﴾ وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً ﴿۴۲﴾ هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً ﴿۴۳﴾ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً ﴿۴۴﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ﴿۴۵﴾ وَ دَاعِياً إِلَى ٱللهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً ﴿۴۶﴾ وَ بَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِنَ ٱللهِ فَضْلاً كَبِيراً ﴿۴۷﴾ وَلَا تُطِعِ ٱلْكَافِرِينَ وَ ٱلْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى ٱللهِ وَ كَفَىٰ بِاللهِ وَكِيلاً ﴿۴۸﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ ٱلْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً ﴿۴۹﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ ٱللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ ٱللهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ ٱللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَ ٱمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ ٱللهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۵۰﴾ تُرْجِي مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ وَ مَنِ ٱبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ ٱللهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ ٱللهُ عَلِيماً حَلِيماً ﴿۵۱﴾ لَا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَاءُ مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً ﴿۵۲﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان صفات مؤمنان و مقام و منزلتی را یادآور شد که بدان نایل می‌آیند، به دنبال آن متذکر شد که اطاعت از پیامبر از جمله اطاعت خدا می‌باشد، و فرمان پیامبرﷺ از جمله فرمان خدا

می‌باشد. بعد از آن نعمت بزرگ یعنی فرستادن چراغ پرفروغ، پیامبر رحمة للعالمین را به آنها تذکر داد.

معنی لغات: ﴿**الخیرة**﴾ مصدر «تخیّر» است و به معنی اختیار می‌باشد، یک مصدر غیرقیاسی است مانند «طیره» از «تطیّر».[1] ﴿**مبدیه**﴾ «أبدی الشیء»: آن چیز را ظاهر ساخت. ﴿**وطرا**﴾ نیازی، حاجتی که در نهان قرار دارد. زجاج گفته است: «وطر» نیازی است که فرد شدیداً به آن نیازمند است، پس هرگاه بدان دست یافت گفته می‌شود: «قضی وطره». و مبرّد می‌گوید: «وطر» به معنی شهوت است، گفته می‌شود: «ماقضیت من لقائك وطراً» یعنی از تو هیچ لذتی نبردم، آنچنان که دلم می‌خواهد. سپس چنین سرود:

وکیف ثوائي بالمدينة بعدما　　قضی وطراً منها جميل بن معمر[2]

«چگونه در شهر اقامت گزینم، در حالی که جمیل بن معمر از آن کام برگرفت».

﴿**حرج**﴾ فشار، گناه. ﴿**خَلَوا**﴾ سپری شدند، گذشتند. ﴿**قدرا مقدورا**﴾ حکم صادر شده در ازل. ﴿**بکرة**﴾ بامداد، آغاز روز. ﴿**أصیلاً**﴾ شامگاه، آخر روز. ﴿**ترجی**﴾ به تأخیر اندازی، گفته می‌شود: «**أرجیت الأمر و أرجأته**» یعنی آن کار را به تأخیر انداختم.[3] ﴿**تؤوی**﴾ به خود می‌چسبانی. از همین مقوله است: «**آوی إلیه أخاه**» او را نزد خود برد.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که پیامبر ﷺ زینب، دختر جحش را برای آزاد شده‌ی خود، «زیدبن حارثه» خواستگاری کرد، اما زینب استنکاف و امتناع ورزید و ناخرسند شد، آنگاه آیه‌ی ﴿**و ما کان لمؤمن و لامؤمنة إذا قضی الله و رسوله أمرا أن یکون لهم الخیرة من أمرهم**﴾ نازل شد. سپس زینب پذیرفت و با او ازدواج کرد. در روایتی آمده است که زینب و برادرش، عبدالله امتناع کردند؛ چون زینب قریشی بود، و

۱ـ البحر ۲۳۳/۷.　۲ـ البحر ۲۳۳/۷.

۳ـ قرطبی ۱۸۴/۱۴.

هنگامی که آیه نازل شد، برادرش نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! هر چه را می‌خواهی به من فرمان بده، فرمود: او را به عقد زید درآور، عبدالله راضی شد و زینب را برای زید عقد کرد.[۱]

تفسیر: ﴿**و ما کان لمؤمن ولامؤمنة**﴾ نباید و درست و شایسته‌ی هیچ مرد و زنی مؤمن نیست. ﴿**إذا قضی الله و رسوله أمرا**﴾ وقتی خدای عزوجل و پیامبرش به چیزی امر کردند. صاوی گفته است: آوردن نام خدا برای تعظیم است و نشان می‌دهد فرمان پیامبر همان فرمان خدا می‌باشد؛ زیرا پیامبر از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید.[۲] ﴿**أن یکون لهم الخیرة من أمرهم**﴾ که دارای نظر و اختیار باشند، بلکه تسلیم و اطاعت بر آنان واجب است. ابن‌کثیر گفته است: این آیه عام است و تمام امور را در برمی‌گیرد از این رو وقتی خدا و پیامبر به چیزی فرمان دادند، هیچ کس حق مخالفت با آن را ندارد و دارای اختیار و نظر و حرفی نیست.[۳] مشکل را شدیدتر کرده و می‌فرماید: ﴿**و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا**﴾ و هر کس با فرمان خدا و پیامبرش مخالفت کند، از راه راست منحرف و به خطا رفته و به صورتی آشکار گمراه گشته است. ﴿**و إذ تقول للذی أنعم الله علیه**﴾ به یاد بیاور آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت اسلام را ارزانی داشته بود، ﴿**و أنعمت علیه**﴾ و تو نعمت آزادی از بردگی را به او داده بودی، می‌گفتی: ﴿**أمسك علیك زوجك و اتق الله**﴾ همسرت، زینب را نگه‌دار و در عقدت بماند و او را طلاق مده، و در مورد او از خدا بترس. مفسران گفته‌اند: این شخص عبارت بود از: «زیدبن حارثه» در زمان جاهلیت به اسارت درآمده بود و «خدیجه‌ی کبری» او را خرید و به حضرت محمد بخشید و برده‌ی حضرت شد، پس از آن او را آزاد کرده و به فرزندی برگزید،[۴] و دختر عمه‌ی خود، «زینب دختر

۱ـ قرطبی ۱۸۷/۱۴.
۲ـ حاشیه‌ی صاوی ۲۷۸/۳.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۹۷/۳.
۴ـ داستان را در کتاب «روائع البیان ۲/ ۳۳۴» مطالعه کنید.

جحش» را به عقدش درآورد. ﴿و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه﴾ و امری را در دل خود مخفی می‌کنی که خدا آن را آشکار می‌کند، آن امر عبارت بود از قصد ازدواج پیامبر با او.(۱)

۱- بعضی از دشمنان اسلام به منظور طعنه‌زدن به مقام و منزلت حضرت محمد ﷺ و کاستن از عظمتش روایاتی ضعیف و بی‌پایه و اساس را دست آویز قرار داده‌اند که در بعضی از کتب تفسیر آمده است و آن را بهانه و سپر زبان‌درازی خود قرار داده‌اند، از جمله‌ی این روایات بی‌پایه که خاورشناسان آن را برگرفته و آن را دست آویز نیرنگ خود قرار داده‌اند این‌که: زمانی که «زینب» زن زید بود پیامبر ﷺ او را دید و به او علاقمند شد و محبتش بر دل پیامبر ﷺ نشست، آنگاه گفت: «سبحان مقلب القلوب» زینب آن را شنید و به زید گفت: زید خواست زینب را طلاق بدهد، پیامبر ﷺ به او گفت: ﴿أمسك علیك زوجك﴾، تا این‌که قرآن نازل شد و به خاطر اخفای آن مسأله پیامبر» را سرزنش کرد. تا آخر این روایت. همان‌طور که علامه «ابوبکر بن العربی» گفته است: باطل و ناروا و بی‌اساس است و حاوی یک ذره حقیقت نیست، و خود آیه این بهتان را به صراحت رد می‌کند؛ چون خدا فرمود: چیزی را ظاهر خواهد کرد که پیامبر آن را مخفی کرده است. ﴿و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه﴾، پس خدا چه چیزی را ظاهر کرد؟ آیا عشق و علاقه‌ی او را به زینب ظاهر ساخت. یا چیزی را ظاهر ساخت که خود به پیامبر دستور داده بود؟ به او دستور داده بود به خاطر حکمتی بس بزرگ یعنی باطل کردن «تبنی و پسرخواندگی» که در عهد جاهلیت شایع بود، با زینب ازدواج کند؟ از این رو آن را به صراحت و علناً ظاهر ساخته و فرمود: ﴿فلما قضی زید منها وطرا زوجناكها لكيلا يكون على المؤمنين حرج فی أزواج أدعیائهم﴾. ای مردم! به خود بیایید و بیندیشید و حقیقت را دریابید، مسأله را مشوش و آشفته برنگیرید و ببینید که چه می‌گوید: آیا غیر معقول نیست انسانی مورد سرزنش قرار گیرد به این سبب که عشق خود را به زن همسایه‌اش مکتوم داشته است؟ بسی دور است پیامبر به زن مردی دیگر دل ببندد، و آن عشق را مکتوم بدارد تا قرآن نازل می‌شود و خدا به خاطر مخفی داشتن آن او را مورد عتاب قرار می‌دهد. چنین امری شایسته‌ی هیچ مردی معمولی نیست تا چه رسد به اشرف مخلوقات. خلاصه‌ی امر همان‌طور که در البحر آمده است این است: از علی بن حسین نقل است که خدا پیامبر را مطلع کرده که زینب از جمله زنان او خواهد شد، و وقتی زید نزد پیامبر آمد و زبان شکوه راگشود و پیامبر به او گفت: زینب را داشته باش، خدا او را مورد عتاب قرار داد که خبر ازدواج او را به تو دادم و تو چیزی را پنهان می‌کنی که خدا آن را علنی خواهد کرد. به کتاب «النبوة الأنبياء» صفحه‌ی ۹۹ مراجعه کنید.

از ماست که برماست: قبل از این‌که به مزاعم وافتراها و حملات دشمنان اسلام بپردازیم، باید از نقل اخبار و روایات بی‌اساس توسط مفسران قرآن جلوگیری کنیم. و فرصت ندهیم چنین مطالبی بیاورند، آن هم به نام تفسیر قرآن که برای دشمنان اسلام دستاویز قرار گردد. مترجم

در التسهیل آمده است: آنچه را که پیامبرﷺ مخفی نگه می‌داشت، امری جایز و مباح و بدون ایراد بود، اما می‌ترسید مردم بگویند: با زن ﴿مطلّقه﴾ی پسرش که او را به فرزندی پذیرفته بود، ازدواج کرده است، بر اساس حیا و آزرم و به منظور حفظ آبرویش از زخم زبان آنها، آن را مخفی کرده بود. محمدﷺ قصد ازدواج با زینب را مخفی می‌کرد که بر اساس آن قانون و رسم پسرخواندگی ملغی و باطل بود. خدا آن را آشکار فرمود و فرمان ازدواج با زینب را به پیامبرﷺ داد. ﴿و تخشی الناس و الله أحق أن تخشاه﴾ می‌ترسی مردم بگویند با زن پسر خود ازدواج کرده است وانگهی حق آن است که تنها از خدا بترسی، و شایسته آن است که علناً بگویی: بعد از این‌که زید او را طلاق داد تو با او ازدواج خواهی کرد.

ابن‌عباس گفته است: ترسید منافقان بگویند: محمد را ببین که با زن پسر خود ازدواج کرده است. ﴿فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها﴾ بعد از این‌که زید احتیاج خود را از نکاحش برآورد و او را طلاق داد، او را به عقد تو درآوردیم. این بیان به صراحت و قاطعانه نشان می‌دهد که حضرت محمد چه چیزی را پنهان می‌کرد. او قصد ازدواج با زینب را پنهان می‌کرد که بر اساس اجرای وحی بعد از این‌که زید او را طلاق دهد، پیامبرﷺ با او ازدواج خواهد کرد، نه این‌که همان‌طور که دروغگویان و منافقان گمان کرده‌اند، عشق او را پنهان می‌کرد. و ﴿زوجناکها﴾ یعنی او را زن تو قرار دادیم. مفسران گفته‌اند: ولایت تزویج او را خدای عزوجل به عهده داشت. و بعد از این‌که عده‌اش منقضی شد پیامبرﷺ بدون اجازه و عقد و مهریه و شهود نزدش رفت، و این امر از اختصاصات پیامبرﷺ بود. بخاری از انس بن مالک روایت کرده است که زینب بر زنان پیامبر فخرفروشی می‌کرد و می‌گفت: اولیاء شما را عقد کرده‌اند، اما خدا از بالای هفت آسمان مرا عقد کرده است. بعد از آن خدا حکمت این ازدواج را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی أزواج أدعیائهم إذا قضوا منهن وطرا﴾ تا در شرع در

مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان ـ چون آنان را طلاق دادند ـ حرج و گناهی نباشد؛ یعنی اگر پسرخوانده زنش را طلاق داد و عده‌اش منقضی شد، پدرخوانده بتواند زن را برای خود عقد کند. ابن‌جوزی گفته است: یعنی ما زینب را که همسر زید پسرخوانده‌ی تو بود زن تو قرار دادیم تا گمان نرود عقد همسر مطلقه‌ی پسرخوانده حلال نیست. ﴿و کان أمر الله مفعولا﴾ فرمان خدا به تو در مورد ازدواج با زینب امری مقدر و قطعی بود و به‌طور یقین تحقق پیدا می‌کند. بعد از این‌که گناه و ایراد را از مؤمنان نفی کرد، به طریق تکریم و احترام، آن را از سرور پیامبران شخصاً نفی کرد و فرمود: ﴿ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له﴾ در مورد آنچه که خدا در رابطه با مسأله‌ی نکاح با زنان برای پیامبر مباح کرده است، گناه و ایرادی بر پیامبر ﷺ نیست. ضحاک گفته است: یهود کثرت ازدواج را بر پیامبر عیب می‌گرفتند، اما خدا نظر آنان را مردود معرفی کرد و فرمود: ﴿سنة الله فی الذین خلوا من قبل﴾ در مورد پیامبران پیشین نیز همین سنت خدا جاری بود، به‌طوری که دایره‌ی موارد مباح را برای آنان وسیع‌تر هم قرار داده بود. قرطبی گفته است: در مورد توسعه‌ی ازدواج حضرت محمد ﷺ سنت و روش پیامبران پیشین را مقرر نموده است، مانند حضرت داود که یک‌صد زن داشته و سلیمان که علاوه بر کنیزان سی‌صد زن داشت.[۱] ﴿و کان أمر الله قدرا مقدورا﴾ و فرمان خدا از روز ازل قطعیت یافته و غیرقابل تغییر و تبدیل است. بعد از آن از تمام پیامبران تمجید به عمل آورده و می‌فرماید: ﴿الذین یبلغون رسالات الله﴾ آنهایی که خبرشان را به تو گفتم و تو را پیشوای آنان قرار دادیم عبارتند از افرادی که رسالات و پیام‌های خدا را به مردم محل مأموریت خود ابلاغ می‌کنند. ﴿و یخشونه ولا یخشون أحدا إلا الله﴾ و تنها از خدا می‌ترسند و به جز او از هیچ کس نمی‌ترسند. پس تو از آنان پیروی کن. ﴿و کفی بالله حسیبا﴾ همین امر که

۱ـ قرطبی ۱۹۵/۱۴.

خدا ناظر و حسابرس تمام اعمال و افعال باشد، بس است، پس نباید از غیر او ترسید بعد از آن خدای متعال حکم پسرخواندگی را که در عهد جاهلیت شایع بود، باطل کرده و می‌فرماید: **﴿ما کان محمد أبا أحد من رجالکم﴾** مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که پیامبرﷺ با زینب ازدواج کرد، مردم گفتند: محمد با همسر پسرش ازدواج کرده است. آنگاه این آیه نازل شد.[۱] زمخشری گفته است: در حقیقت محمد پدر هیچ مردی از شما نبود تا آنچه در رابطه با پدر و مادر و پسر ثابت می‌شود، در مورد او و پسرخوانده‌اش نیز ثابت شود از قبیل حرام بودن صهر و نکاح.[۲] **﴿ولکن رسول الله و خاتم النبیین﴾** اما آخرین پیامبران است و خدا به وسیله‌ی او رسالات آسمانی را خاتمه داده است، و بعد از او دیگر پیام‌آوری نمی‌آید. ابن‌عباس گفته است، می‌خواهد بگوید: اگر نبوت را با او خاتمه نمی‌دادم، به او پسری عطا می‌کردم که بعد از او پیامبر بشود.[۳] **﴿و کان الله بکل شيء علیما﴾** خدا به گفتار و کردار شما آگاه است و یک ذره از احوال شما از او پنهان نیست. **﴿یا أیها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا﴾** ای اهل ایمان! شب و روز و در سفر و حضر با تهلیل و سپاسگزاری و تمجید و ستایش و تقدیس، از خدا زیاد یاد بکنید. **﴿و سبحوه بکرة و أصیلا﴾** در بامدادان و شامگاهان خدای خود را تسبیح‌خوان باشید. علما گفته‌اند: بامداد و شامگاه را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون به خاطر نزول فرشتگان در آن دو موقع، با فضل‌ترین و شریف‌ترین زمان به شمار می‌آیند.[۴] **﴿هو الذی یصلی علیکم﴾** خدای متعال همیشه با شما مهربان است و به امور شما توجه دارد، و به تمام آنچه مایه‌ی صلاح و رستگاری شما است عنایت دارد. **﴿و ملائکته﴾** و فرشتگانش نیز بر شما درود می‌فرستند و از پیشگاه پروردگار برایتان دعا و طلب بخشودگی و رحمت می‌کنند. ابن‌کثیر گفته است:

۱ـ ترمذی آن را از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است.

۲ـ کشاف ۳/ ۴۳۰.

۳ـ زاد المسیر ۶/ ۳۹۳.

۴ـ صاوی ۳/ ۲۸۱.

درود خدا بر بندگان این است در حضور فرشتگان از بنده‌اش تمجید می‌کند. و عده‌ای هم می‌گویند: «صلاة» از جانب خدا یعنی رحمت و از جانب ملائک یعنی دعا و طلب بخشودگی.[۱] ﴿لیخرجکم من الظلمات إلی النور﴾ تا شما را از گمراهی نجات بدهد و شما را هدایت کند و از تیرگی‌های نافرمانی و گناهان شما را بیرون آورده و در فروغ و تجلی طاعت و ایمان قرار دهد. ﴿و کان بالمؤمنین رحیما﴾ رحمت خدا نسبت به مؤمنان بسی وسیع است؛ چون اعمال نیکِ ناچیز آنان را می‌پذیرد و از بسی از گناهان آنان صرف‌نظر می‌کند؛ چون در ایمان خود اخلاص دارند. ﴿تحیتهم یوم یلقونه سلام﴾ شادباش مؤمنان در روزی که با خدای خود ملاقات می‌کنند عبارت است از سلام و احترام از جانب پادشاه دانا. همچنان که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿سلام قولا من رب رحیم﴾. ﴿و أعد لهم أجرا کریما﴾ و برای آنان پاداشی نیکو یعنی بهشت و نعمت‌های جاودانه‌اش را تدارک دیده‌ایم. ابن‌کثیر گفته است: منظور از پاداش نیکو همان بهشت و نعمت‌هایش می‌باشد از قبیل خوردنی و آشامیدنی و لباس و مسکن و پناهگاه و چیزهایی که چشم نظیرش را ندیده و گوش همگونش را نشنیده و به خاطر هیچ انسانی خطور نکرده است.[۲] بعد از این‌که یادآور شد که مؤمنان را از تاریکی کفر و گمراهی بیرون آورد و آنان را به نور ایمان و هدایت راهنمایی کرد، به دنبال آن به ذکر چراغ پرفروغی پرداخت که خدا به وسیله‌ی او تمام کائنات را منور کرده و فرمود: ﴿یا أیها النبی إنا أرسلناك شاهدا﴾ ای پیامبر! شما را به عنوان گواه بر امت خود و جمیع ملت‌ها مبعوث کردیم تا گواه باشی که پیامبرانشان پیام خدا را به آنها ابلاغ کرده‌اند. ﴿و مبشرا﴾ و مژده‌ی بهشت را به مؤمنان بدهی. ﴿و نذیرا﴾ و کافران را از عذاب دوزخ برحذر بداری. ﴿و داعیا إلی الله بإذنه﴾ به فرمان خدا ـ نه از جانب خودت ـ خلق را به طاعت و عبادت

۱ـ ابن‌کثیر ۱۰۱/۳.
۲ـ ابن‌کثیر ۱۰۲/۳.

خدا فراخوانی. ﴿و سراجا منیرا﴾ و تو ای محمد! برای مردم چراغی پرفروغ هستی. که در شب‌های سیاه و تیره از تو پیروی کنند، همان‌طور که در شب تاریک از شهاب هدایت می‌جویند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی ای محمد! تو در درخشش و فروغ مانند آفتاب می‌باشی که جز دشمن سرسخت هیچ کس آن را انکار نمی‌کند.[۱] و زمخشری گفته است: خدا او را به چراغی پرفروغ تشبیه کرده است، همان‌طور که به وسیله‌ی چراغ پرفروغ شب تاریک روشن می‌گردد و مردم به وسیله‌ی آن راهیاب می‌شوند، همان‌طور هم خدا به وسیله‌ی او تاریکی شرک را روشن و متجلی کرده است.[۲] خدا او را به پنج صفت موصوف کرده است که تمام آنها کمال و جمالند و تمجید و شکوه پیامبر را می‌رسانند و در آخر آنها آورده است: حضرت محمد ﷺ همانند چراغی پرفروغ است که خدا به وسیله‌ی او تاریکی گمراهی را متلاشی کرده است. ﴿و بشر المؤمنین بأن لهم من الله فضلا کبیرا﴾ ای محمد! مخصوصاً به مؤمنان مژده بده که از جانب خدا عطایا و بخشش‌های بی‌پایانی در بهشت پرنعمت دارند. ﴿و لاتطع الکافرین و المنافقین﴾ در امور دین از کافران و منافقان فرمان مبر و با آنان از باب نرمش و مدارا وارد مشو، بلکه بر آنچه که به تو وحی می‌شود استوار و پایدار بمان. ﴿و دع أذاهم﴾ و اذیت و آزار آنها را نادیده بگیر و به این‌که مردم را از تو می‌رانند، اهمیت مده. ﴿و توکل علی الله﴾ در تمام حال و امورات به خدا متکی باش. ﴿وکفی بالله وکیلا﴾ آن‌که به خدا توکل می‌کند، خدا در امور دنیا و آخرت مر او را بس است. صاوی گفته است: آیه نشان می‌دهد که توکل و تکیه کردن به خدا امری است بس بزرگ، پس هر کس به خدا تکیه کند در تمام خواسته‌های دنیا و دینش او را بس است.[۳] چون در این آیه در مورد زنان پیامبر ﷺ و قصه‌ی «زید»

۱ـ منبع سابق ۳/۱۰۳.
۲ـ الکشاف ۳/۴۳۲.
۳ـ صاوی ۳/۲۸۲.

و طلاق دادن زینب سخن رفت، بحث در مورد زنان مؤمن و روش نیکو در طلاق دادن آنها را پیش کشیده و فرمود: ﴿**یا أیها الذین آمنوا إذا نکحتم المؤمنات**﴾ ای مؤمنانی که خدا و پیامبر را تصدیق کرده‌اید! وقتی قصد ازدواج و عقد زنان مؤمن را نمودید و با آنها ازدواج کردید، ﴿**ثم طلقتموهن من قبل أن تمسوهن**﴾ آنگاه قبل از این‌که با آنها نزدیکی کنید، آنها را طلاق دادید. با این‌که زنان اهل کتاب نیز داخل و مشمول حکمند اما زنان مؤمن را ذکر کرده است، تا یادآور شود شایسته‌تر آن است که یک مرد مسلمان برای نطفه‌ی خود جای نیکو انتخاب کند، و فقط با زنی مؤمن و پاکدامن ازدواج کند.[۱] ﴿**فما لکم علیهن من عدة تعتدونها**﴾ بر آنان حق استیفای عدد عده را ندارید؛ چون با آنها نزدیکی نکرده‌اید، تا احتمال بارداری برود و زن را به خاطر حفظ نسب خود حبس کنید. ﴿**فمتعوهن**﴾ پس بر شما لازم و واجب است نسبت به آنها کرامت داشته باشید و متعه‌ی آنها را طوری بپردازید که خود بدان راضی و خشنود باشند و به خاطر آسایش قلب آنها مال یا لباس به آنها بدهید، و بدین‌وسیله سنگینی بار طلاق را از آنان تخفیف بدهید. ﴿**وسرحوهن سراحا جمیلا**﴾ و به شیوه‌ی نیکو و بدون ضرر و آزار و پایمال کردن حقوق آنان، آنها را آزاد کنید.[۲] ابوحیان گفته است: سراح جمیل یعنی گفته‌ی نیکو و آزاد کردن به شیوه‌ی پسندیده، بدون آزار و منع کردن حقی از او.[۳] بعد از این، خدا مطالب مربوط به احوال زنان پیامبرﷺ را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**یا أیها النبی إنا أحللنا لك أزواجك اللاتی آتیت أجورهن**﴾ ای پیامبر! به منظور گشایش و آسان کردن تبلیغ دعوت، ما انواع زنان را برایت مباح قرار داده‌ایم. از جمله زنانی را برایت مباح کردیم که آنها را در مقابل مهری معین به عقد خود درآورده و هم اکنون تحت نکاح تو قرار

۱ـ کشاف ۴۳۳/۳.
۲ـ طبری ۱۴/۲۲.
۳ـ البحر ۲۴۰/۷.

دارند.[۱] ﴿و ما ملكت يمينك مما أفاء الله عليك﴾ و نیز زنانی را برایت مباح قرار دادیم که در جنگ به طریق پیروزی بر کفار به تو تعلق می‌گیرند. از این رو آنها را به طریق غنایم مقید کرده است که آنها از زنان زرخرید بهترند؛ زیرا در به دست آوردن آنها تلاش و مشقت به‌کار رفته است که در زنان گروه دوم به‌کار نرفته است. ﴿و بنات عمك و بنات عماتك و بنات خالك و بنات خالاتك اللاتی هاجرن معك﴾ و نیز خویشاوندان نزدیک را برایت مباح قرار دادیم، از قبیل دختر عموها و دختر عمه‌ها و دختر دایی و دختر خاله‌ها مشروط به این‌که با تو مهاجرت کرده باشند. ﴿و امرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي﴾ و همچنین زنانی مؤمن و صالح را برایت حلال قرار دادیم که برای تقرب به خدا و پیامبر خود را به تو می‌بخشند. ﴿إن أراد النبي أن يستنحكها﴾ اگر بخواهی با یکی از آنها بدون مهریه ازدواج کنی، ﴿خالصة لك من دون المؤمنين﴾ این ازدواج از روی بخششِ مهریه مخصوص تو می‌باشد، و شامل دیگر مسلمانان نمی‌شود، که ازدواج بدون مهریه برای آنان جایز و حلال نیست. و بخشیدن خود زن نیز برای آنان درست نیست. بلکه مهریه واجب است. ﴿قد علمنا ما فرضنا عليهم فی أزواجهم و ماملكت أيمانهم﴾ از آنچه بر مؤمنان واجب نمودیم از قبیل نفقه و مهر و گواهان عقد و عدم تجاوز از چهار زن، قطعاً آگاهیم و این‌که علاوه بر زنان آزاد، زنان زرخرید را نیز برای آنان مباح کردیم. اما به منظور آسان کردن امر بر تو، اموری را به تو اختصاص دادیم. ﴿لكيلا يكون عليك حرج﴾ تا فشار و تنگی بر تو نباشد. ﴿و كان الله غفورا رحيما﴾ و خدا بخشودگی فراوان و رحمت گسترده دارد. ﴿ترجی من تشاء منهن و تؤوی إليك من تشاء﴾ تو اختیار داری هر کدام از

۱ـ این یکی از دو نظر مفسران است. و نظر دیگر این‌که منظور تمام زنان می‌باشد. خدای متعال برای پیامبر ﷺ مباح کرده است اگر مهر هر زنی را پرداخت کند می‌تواند با او ازدواج کند و این نظر از اولی وسیع‌تر است. و قرطبی با استدلال به حدیث حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها آن را پذیرفته است که می‌فرماید: «تا خدا زنان را برای پیامبر حلال نکرد، از دنیا نرفت». قرطبی ۱۴/۲۰۷.

زنانت را که بخواهی طلاق بدهی و هر کدام را که بخواهی نگه داری.[1] ﴿و من ابتغیت ممن عزلت فلا جناح علیك﴾ و هر وقت خواستی زنی را که در قسم او عزلت کرده بودی پیش خود باز آوری، گناه و ایرادی بر تو نیست. ﴿ذلك أدنی أن تقر أعینهنّ و لایحزنّ و یرضین بما آتیتهن کلهن﴾ و این‌که شما را در مورد آنان مخیر کرده‌ایم، بیشتر مایه‌ی آسودگی خاطر آنها می‌شود، پس غمگین نمی‌شوند و به عمل تو راضی می‌گردند؛ چون وقتی دریافتند که چنین امری از جانب خدا مقرر شده است بیشتر خاطر آنها آسوده می‌شود، و در نتیجه احساس غم و درد نمی‌کنند. ﴿و الله یعلم ما فی قلوبکم﴾ به طریق تعظیم پیامبر ﷺ مورد خطاب قرار گرفته است. یعنی مکنونات نهاد تو و نهاد هر انسان را از قبیل عدالت وبی‌عدالتی و محبت وکراهت، می‌داند. تو را در مورد آنها مخیّر کردیم تا کار و خواست تو آسان گردد. ﴿و کان الله علیما حلیما﴾ علمش وسیع و به آشکار و به اعمال شما آگاه است، دارای حلم و بردباری است و هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد. و در کیفر دادن شتاب به خرج نمی‌دهد، بلکه آن را به تأخیر می‌اندازد. فرصت می‌دهد اما اهمال نمی‌کند. بخاری از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که «به زنانی که خود را به پیامبر ﷺ می‌بخشیدند ایراد می‌گرفتم و می‌گفتم آیا زنی خود را می‌بخشد؟ وقتی آیه‌ی ﴿ترجی من تشاء منهن و تؤوی إلیك من تشاء و من ابتغیت ممن عزلت فلا جناح علیك﴾ نازل شد، گفتم خدا در برآوردن آرزوهایت شتاب دارد». پس از آن خدا فرمود: ﴿لایحل لك النساء من بعد﴾ بعد از این نُه زن که در عقد و عصمت تو قرار دارند، زنی دیگر برایت حلال نیست. ﴿و لا أن تبدل بهن من أزواج﴾ و درست نیست یکی از آنها را طلاق بدهی و زنی دیگر به جای او بگیری. ﴿ولو أعجبك حسنهن﴾

۱-این نظر ابن‌عباس است، و مجاهد و ضحاک گفته‌اند: یعنی برای هر کدام که خواستی قسم انجام می‌دهی و هر کدام را که خواستی از خود دور می‌کنی و قسم هر کدام را که خواستی کم می‌کنی و قسم هر یک را بخواهی زیاد می‌کنی و در این مورد ایرادی بر تو نیست. البحر ۲۴۷/۷.

هر چند که جمال و حسن وی تو را به شگفت وادارد. ﴿إلا ما ملكت يمينك﴾ جز کنیزان که در مورد آنها کیفری برتو نیست؛ زیرا همسر به حساب نمی‌آیند. ﴿و كان الله على كل شيء رقيبا﴾ و خدا بر اعمالتان آگاه و گواه است. این آیه انسان را از تجاوز از حدود و تخطی از حلال و حرام برحذر می‌دارد. مفسران گفته‌اند: خدا به منظور گشایش و آسان کردن نشر و تبلیغ دین چهار صنف زن را برای پیامبر مباح کرده است: «زنان با مهر و کابین. زنان مملوک، زنان مهاجر، و زنانی که خود را بخشیده‌اند»، و بعد از نزول آیه‌ی «تخییر»: ﴿قل لأزواجك إن كنتن تردن الحياة ...﴾ پیامبر ﷺ آنها را مخیر کرد، و آنها خدا و پیامبر و آخرت را اختیار کردند و خدا به احترام آنها، بر پیامبر حرام کرد که با زنی دیگر ازدواج کند و همسری پیامبر را بر آنان منحصر کرد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و ما كان لمؤمن و لامؤمنة﴾ به منظور افاده‌ی عموم به صورت نکره آمده است.

۲ـ ﴿تخفي ... و مبديه﴾، ﴿الظلمات ... و النور﴾ و ﴿مبشرا ... و نذيرا﴾ متضمن طباق است.

۳ـ ﴿قدراً مقدورا﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۴ـ ﴿و يخشونه و لايخشون أحدا﴾ شامل طباق سلب است.

۵ـ ﴿و سراجا منيرا﴾ متضمن تشبیه است. تشبیه در اصل چنین است: «ای محمد! تو در هدایت و ارشاد همچون چراغ فروزانی هستی»، پس ادات تشبیه و وجه شبه حذف شد و به صورت تشبیه بلیغ درآمد. همچنان که در محاورات عربی گفته می‌شود: «عليّ أسد» و «محمد قمرٌ».

۶ـ ﴿من قبل أن تمسوهن﴾ متضمن کنایه می‌باشد. «مس» کنایه از مقاربت است. این یکی از کنایه‌های مشهور زبان عربی است، و یکی از اسالیب زیبای قرآن است؛ زیرا قرآن از استعمال کلمات قبیح و زشت خودداری می‌کند.

۷- ﴿بکرة و أصیلاً﴾، ﴿ترجی و تؤوی﴾ و ﴿ابتغیت ... و عزلت﴾ متضمن طباقند.

۸- در ﴿مبشرا و نذیرا ... و سراجا منیرا﴾ و ﴿سراحا جمیلا ... علیما حلیما ... غفورا رحیما﴾ توافق فواصل رعایت شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿یَا أَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا لَاتَدْخُلُوا بُیُوتَ ٱلنَّبِیِّ إِلَّا أَن یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلَیٰ طَعَامٍ غَیْرَ نَاظِرِینَ إِنَاهُ وَلٰکِنْ إِذَا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ إِنَّ ذٰلِکُمْ کَانَ یُؤْذِی ٱلنَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِی مِنکُمْ وَ ٱللهُ لَایَسْتَحْیِی مِنَ ٱلْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذٰلِکُمْ أَطْهَر لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا کَانَ لَکُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ ٱللهِ وَلَا أَن تَنکِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذٰلِکُمْ کَانَ عِندَ ٱللهِ عَظِیماً ﴿۵۳﴾ إِن تُبْدُوا شَیْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ ٱللهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً ﴿۵۴﴾ لَاجُنَاحَ عَلَیْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَلاَ أَبْنَائِهِنَّ وَلاَ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلاَ نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ وَ ٱتَّقِینَ ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ کَانَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیداً ﴿۵۵﴾ إِنَّ ٱللهَ وَ مَلاَئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی ٱلنَّبِیِّ یَا أَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً ﴿۵۶﴾ إِنَّ ٱلَّذِینَ یُؤْذُونَ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ ٱللهُ فِی ٱلدُّنْیَا وَ ٱلْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِیناً ﴿۵۷﴾ وَ ٱلَّذِینَ یُؤْذُونَ ٱلْمُؤْمِنِینَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا ٱکْتَسَبُوا فَقَدِ ٱحْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَ إِثْماً مُبِیناً ﴿۵۸﴾ یَا أَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوَاجِکَ وَ بَنَاتِکَ وَ نِسَاءِ ٱلْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلاَبِیبِهِنَّ ذٰلِکَ أَدْنَیٰ أَن یُعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذَیْنَ وَ کَانَ ٱللهُ غَفُوراً رَحِیماً ﴿۵۹﴾ لَئِن لَمْ یَنتَهِ ٱلْمُنَافِقُونَ وَ ٱلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ وَ ٱلْمُرْجِفُونَ فِی ٱلْمَدِینَةِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَایُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلاً ﴿۶۰﴾ مَلْعُونِینَ أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِیلاً ﴿۶۱﴾ سُنَّةَ ٱللهِ فِی ٱلَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللهِ تَبْدِیلاً ﴿۶۲﴾ یَسْأَلُکَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللهِ وَ مَا یُدْرِیکَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَکُونُ قَرِیباً ﴿۶۳﴾ إِنَّ ٱللهَ لَعَنَ ٱلْکَافِرِینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ

سَعِيراً ﴿۶۴﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لايَجِدُونَ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً ﴿۶۵﴾ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا ٱللهَ وَ أَطَعْنَا ٱلرَّسُولَا ﴿۶۶﴾ وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا ﴿۶۷﴾ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ ٱلْعَذَابِ وَ ٱلْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً ﴿۶۸﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَاتَكُونُوا كَٱلَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِندَ ٱللهِ وَجِيهاً ﴿۶۹﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّقُوا ٱللهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً ﴿۷۰﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَن يُطِعِ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً ﴿۷۱﴾ إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا ٱلْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً ﴿۷۲﴾ لِيُعَذِّبَ ٱللهُ ٱلْمُنَافِقِينَ وَ ٱلْمُنَافِقَاتِ وَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَ ٱلْمُشْرِكَاتِ وَ يَتُوبَ ٱللهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ وَ كَانَ ٱللهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۷۳﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا احوال زنان پیامبرﷺ را بیان کرد، در اینجا به ذکر آدابی پرداخته است که باید افراد باایمان به آن آراسته شوند و هنگام وارد شدن به منزل پیامبر اجازه بگیرند، و ایجاد مزاحمت نکنند. پس از آن شرف و بزرگی پیامبر را یادآور شده است که خدا و ملائک بر او درود می‌فرستند، و با بحث در مورد روز رستاخیز و هول و هراسی که به اهل کفر و گمراهی دست می‌دهد و بیان حال شقاوتمندان و نیکبختان در سرای ابدی، سوره به آخر می‌رسد.

معنی لغات: ﴿إناه﴾ پختن و آماده شدن غذا، و إنیٰ به کسر همزه به معنی نضج و رسیدن است.[1] ﴿مستأنسین﴾ درخواست انس و الفت از طریق صحبت کردن است.

۱ـ به لسان العرب نگاه کن.

«استأنست بحدیثه» یعنی در صحبت کردن با او در پی انس و الفت بودم. ﴿متاعا﴾ اسباب و وسایل مورد نیاز مانند کاسه و غیره. ﴿بهتانا﴾ بهتان یعنی افترا و دروغ آشکار. بهت به معنی تهمت‌زدن ناروا می‌باشد. ﴿جلابیبهن﴾ جمع جلباب به معنی لباسی است که تمام بدن را بپوشاند، شبیه عبا و ملحفه می‌باشد. ﴿المرجفون﴾ جمع مرجف به معنی شایعه‌پراکن و دروغ‌پرداز است. کسی که به دورغ مردم را می‌ترساند. ﴿نغرینك﴾ تو را تشویق و تحریک می‌کنیم. ﴿سعیرا﴾ آتشی زبانه‌کش و بسیار شدید.

سبب نزول: الف؛ از انس روایت شده است که وقتی پیامبر با زینب، دختر جحش ازدواج کرد، مهمانی داد و مردم را دعوت کرد. بعد از این‌که غذا خوردند در منزل پیامبر ﷺ به گفتگو و صحبت کردن پرداختند، در حالی که همسر پیامبر به مردم پشت کرده بود و پیامبر ﷺ خسته شده بود. انس گفته است: نمی‌دانم من به پیامبر خبر دادم یا او به من خبر داد که جماعت رفته‌اند. پیامبر به طرف منزل شتافت و وارد منزل شد، من هم با او رفتم و وارد شدم. اما پرده را در بین من و خودش پایین کشید، و آیه‌ی «حجاب» نازل شد و مردم را پند داد که ﴿**یا أیها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی إلا أن یؤذن لکم...**﴾ نازل شد.[1]

ب؛ ابن‌عباس گفته است: بعضی از مؤمنان زمان غذا خوردن پیامبر را زیر نظر می‌گرفتند، و قبل از صرف غذا وارد می‌شدند و می‌نشستند تا وقت غذا، آنگاه غذا می‌خوردند و نمی‌رفتند. آیه‌ی مذکور در این مورد نازل شد.[2]

ج؛ از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که حضرت عمر رضی الله عنه به پیامبر ﷺ عرض کرد، یا رسول الله! پاک و ناپاک وارد منزل زنان شما می‌شود. ای کاش!

۱ـ قرطبی ۱۴/۲۲۴. تمام داستان را در صحیحین بخوانید که در آن معجزه‌ی آشکار حضرت رسول مقرر است.

۲ـ التسهیل ۴/۱۴۲. ابن‌جوزی می‌گوید: قول اول که از انس نقل شده است، مشهورتر می‌باشد.

دستور می‌دادی که حجاب برگیرند، آنگاه آیه‌ی حجاب نازل شد: ﴿و إذا سألتموهن فاسألوهن من وراء حجاب ذلكم أطهر لقلوبكم و قلوبهن ...﴾.[۱]

د؛ از سدی روایت شده است: وقتی زنان شب هنگام بیرون می‌رفتند، افراد هرزه آنها را اذیت می‌کردند و وقتی زنی را با مقنعه می‌دیدند او را رها کرده و می‌گفتند: این زن آزاده است. و اگر زنی را بدون مقنعه می‌دیدند می‌گفتند: این کنیز است و او را اذیت می‌کردند. تا خدا آیه‌ی ﴿یا أیها النبي قل لأزواجك و بناتك و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ...﴾ نازل شد.[۲]

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبي إلا أن یؤذن لكم﴾ اضافه‌ی «بیوت» به «نبی» به منظور تشریف و احترام آمده است، و آیه این ادب والا و عظیم را به مؤمنان یادآور می‌شود. یعنی ای مؤمنان! به خاطر رعایت حقوق همسران پیامبر و به خاطر عدم آزار و مکدر نکردن خاطر پیامبرﷺ به هیچ وجه بدون اجازه به منازل ایشان وارد نشوید. ﴿إلی طعام غیر ناظرین إناه﴾ جز وقتی که شما را برای خوردن غذای حاضر دعوت می‌کند آن هم بی‌آنکه منتظر حاضرشدن و پخته شدن غذا باشید. ﴿ولكن إذا دعیتم فادخلوا﴾ اما وقتی دعوت شدید و اجازه‌ی ورود یافتید، وارد شوید. ﴿فإذا طعمتم فانتشروا﴾ بعد از این‌که غذا خوردید، به خانه‌های خود برگردید و پراکنده شوید و توقف نکنید. ﴿و لامستأنسین لحدیث﴾ این بخش از آیه، بر ﴿غیر ناظرین﴾ معطوف است. یعنی وارد خانه‌های پیامبرﷺ نشوید و در انتظار پخته شدن غذا نباشید و سرگرم سخن گفتن با یکدیگر مشوید. ابوحیان گفته است: از نشستن طولانی و شنیدن گفته و سخنان یکدیگر نهی شده‌اند.[۳] ﴿إن ذلكم كان یؤذي النبي﴾ این کار شما موجب

۱ـ بخاری آن را روایت کرده است.
۲ـ زاد المسیر ۶/ ۴۲۲.
۳ـ البحر المحیط ۷/ ۲۴۷.

آزار و ناراحتی پیامبرﷺ می‌شود، و مانع انجام دادن بسی از کارهایش می‌گردد. **﴿فیستحی منکم﴾** حیا و شرم و اخلاق والا و قلب مهربانش مانع می‌شود که به شما بگوید: بیرون بروید. **﴿و الله لایستحی من الحق﴾** خدای عزوجل از بیان حق ابا ندارد و گفتن حق را رها نمی‌کند. هیچ چیزی مانعش نمی‌شود که حق را اظهار و بیان کند. قرطبی گفته است: این ادبی است که خدا آن را به فرومایگان آموخته است. در کتاب ثعلبی آمده است: فرومایگان را بس است که شرع آنها را تحمل نمی‌کند.[1] **﴿و إذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب﴾** وقتی از زنان پیامبرﷺ حاجتی خواستید، از پشت پرده و حجاب از آنها بخواهید. **﴿ذلکم أطهر لقلوبکم و قلوبهن﴾** درخواست حاجت از آنها از پشت پرده و حجاب برای دل‌های شما و آنها پاک‌تر است و شک و بدگمانی را بیشتر دور می‌کند. **﴿و ما کان لکم أن تؤذوا رسول الله﴾** شما نباید پیامبرﷺ را اذیت کنید، که خدا به وسیله‌ی او شما را هدایت کرده است. **﴿و لا أن تنحکوا أزواجه من بعده أبدا﴾** و بعد از رحلت حضرت رسول با همسرانش هرگز ازدواج نکنید؛ چون آنها مانند مادران شما می‌باشند و خود پیامبرﷺ مانند پدر شماست، آیا شایسته است او و خانواده‌اش را آزار دهید؟ **﴿إن ذلکم کان عند الله عظیما﴾** یعنی اذیت کردن حضرت و ازدواج با زنانش بعد از رحلتش امری بس عظیم است و گناهی است که خدا آن را نمی‌بخشاید. ابوسعود گفته است: در این بیان تعظیم شأن و منزلت حضرت رسول و لزوم رعایت احترامش چه در حال حیات و چه بعد از رحلت، به شیوه‌ای آشکار مکنون است.[2] بعد از آن می‌فرماید: **﴿إن تبدوا شیئا أو تخفوه﴾** اگر مطلب و امری را ابراز بدارید یا آن را در دل خود پنهان کنید، **﴿فإن الله کان بکل شیء علیما﴾** خدا از آن با خبر و آگاه است و در مقابل آن پاداش یا کیفر به شما می‌دهد. بیضاوی گفته است: مراد از این تعمیم، ضمن این‌که اقامه‌ی دلیل بر

۱ـ قرطبی ۱۴/ ۲۲۴.

۲ـ ابوسعود ۴/ ۲۱۸.

مقصود است، هراساندن و وعید نیز در آن مقرر است.[1] سپس بعد از نزول آیه‌ی حجاب، محارم را استثناء کرده و می‌فرماید: ﴿**لاجناح علیهن فی آبائهن ولا أبنائهن ولا إخوانهن ولا أبناء إخوانهن ولا أبناء أخواتهن ولا نسائهن و لا ما ملکت أیمانهن**﴾ بر زنان در مورد ترک حجاب در حضور مردان محرم از قبیل پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان [همکیش] و بردگانشان گناهی نیست. قرطبی گفته است: وقتی آیه‌ی حجاب نازل شد پدران و فرزندان به پیامبر گفتند: ما هم از پشت پرده با آنها صحبت کنیم؟ آنگاه همین آیه نازل شد.[2] منظور از ﴿**نسائهن**﴾ زنان مؤمنان است. ابن‌عباس گفته است: چون زنان یهود و نصاری، زنان مسلمان را برای شوهران خود تعریف می‌کنند، بنابراین برای زن مسلمان حلال نیست چیزی از عورت خود را نشان دهد و کشف کند، تا او برای شوهر کافر خود تعریف نکند.[3] ﴿**و اتقین الله**﴾ ای جماعت زنان! در نهان و در آشکار از خدا بترسید و پرهیزگار باشید. ﴿**إن الله کان علی کل شيء شهیداً**﴾ هیچ چیزی از امور شما بر او مخفی نیست. همان‌طور که از حرکات اعضا باخبر است از خطورات قلب نیز آگاه است. رازی گفته است: در اینجا این بیان بی‌اندازه نیکو به نظر می‌آید؛ زیرا مطالب قبلی بیانگر جواز خلوت و ترک حجاب در حضور مردان محارم را نشان می‌دهد، پس آن را چنان خاتمه داده است که در موقع خلوت کردن آنها با هم خدا شاهد است، بنابراین برای خدا نهان و عیان یکسان است پس باید پرهیزکنند.[4] بعد از این قدر و منزلت پیامبر اکرم را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿**إن الله و ملائکته یصلون علی النبی**﴾ خدای عزوجل به پیامبر رحم و شفقت دارد و مقامش را گرامی می‌دارد و منزلتش را والا قرار می‌دهد، و فرشتگان نیکوسرشت برای پیامبر دعا و استغفار می‌کنند و از پیشگاه

۱ـ بیضاوی ۲/ ۱۲۰.
۲ـ قرطبی ۱۴/ ۲۳۱.
۳ـ صاوی ۳/ ۲۸۷.
۴ـ تفسیر کبیر ۲۵/ ۲۲۷.

خدا مسألت دارند که بنده‌ی خود را تمجید کند و او را به مراتب و مقامات والا نایل گرداند. قرطبی گفته است: «صلاة» از جانب خدا به معنی رحمت، و از جانب ملائک به معنی دعا و استغفار، و از جانب امت به معنی دعا و گرامیداشت اوامر و دستوراتش است. و صاوی گفته است: این آیه نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ محل نزول رحمت و به‌طور کلی بزرگترینِ اولین و آخرین است؛ زیرا «صلاة» خدا بر پیامبر به معنی رحمت همراه با تعظیم است، و از جانب خدا بر غیر پیامبر به معنی رحمت می‌باشد، همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿هو الذی یصلی علیکم و ملائکته﴾، پس تفاوت بین دو «صلاة» را دریاب و فضل بین دو مقام را بنگر. و بدین‌ترتیب پیامبر آینه‌ی تمام نمایی است که رحمت و برکات خدا در ایشان تجلّی یافته است.[1] ﴿یا أیها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما﴾ پس ای گروه مؤمنان! هر چه بیشتر درود و سلام بر او بفرستید؛ چون حق زیادی به گردن شما دارد. شما را از گمراهی نجات داد و به سوی هدایت رهنمون شد و شما را از تاریکی به سوی نور و روشنایی هدایت کرد. پس هر وقت نامش برده می‌شود بگویید: «بار خدایا! درود و سلام فراوان بر محمد و آلش بفرست». از کعب بن عُجره روایت شده است: گفتیم یا رسول الله! چگونگی سلام فرستادن بر تو را یاد گرفتیم، پس چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم...».[2] صاوی گفته است: حکمت دعا کردن و طلب استغفار نمودن ملائک و مؤمنان برای پیامبر ﷺ عبارت است از مشرّف شدن آنها به آن منزلت، که در این مورد به خدای عزوجل اقتدا کرده و بخشی از حقوق او را بر خلق خدا ایفا کرده‌اند؛ زیرا پیامبر ﷺ بزرگترین واسطه‌ی هر نعمتی است که به بندگان می‌رسد، و حق چنان است که پاداش فردی را باید داد که سبب نعمت است. و از آنجایی که خلق از ایفای حقش ناتوانند، از پادشاه توانا

۱ـ قرطبی ۲۳۲/۱۴. ۲ـ صاوی ۲۸۷/۳.

مسألت دارند که او را پاداش دهد. و راز گفتن «اللهم صل علی محـمد» هـمین است.[۱] ﴿إن الذین یؤذون الله و رسوله﴾ آنان که با کفر ورزیدن و نسبت دادن همسر و فرزند به خدا او را آزار می‌دهند و مانند یهود او را به اوصافی ناشایست از قبیل «دست‌های خدا بسته است» متصف می‌نمایند، و یا مانند نصاری که می‌گویند: «مسیح پسر خدا می‌باشد» و با تکذیب رسالت، پیامبر را از اذیت می‌کنند و به شریعتش طعنه می‌زنند و دعوتش را مسخره می‌کنند، ابن‌عباس گفته است: در مورد افرادی نازل شده است که وقتی پیامبر ﷺ با صفیه، دختر «حیی» ازدواج کرد به او طعنه زدند.[۲] ﴿لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة﴾ خدا چنین کسانی را از رحمت خود بی‌نصیب کرده و در دنیا با مسلط کردن هول و هراس و خفت و خواری بر آنان و در آخرت با عذاب جاویدان آتش، قهر و کین خود را بر آنان مستولی می‌گرداند. ﴿و أعد لهم عذابا مهینا﴾ و عذابی سخت برای آنان تدارک دیده است. در تحقیر و اهانت به آنها مبالغه کرده است. ﴿و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا﴾ و آنان که مردان و زنان مؤمن را بدون آنکه مرتکب عمل زشت و جرم و جنایتی شده باشند آزار می‌دهند، ﴿فقد احتملوا بهتانا و إثما مبینا﴾ قطعاً تهمت و گناهی آشکار و دروغ و بهتانی نمایان بـه گـردن گـرفته‌اند. قـرطبی گـفته است: اذیت خـدا و پیامبر ﷺ به صورت مطلق آمده است. و اذیت مؤمنان (مرد و زن) را مقید آورده است؛ چون اذیت خدا جز به ناحق صورت‌پذیر نیست، اما اذیت مؤمنان ممکن است به حق و ناحق باشد.[۳] و بعد از تحریم اذیت، خدا به پیامبر امر کرد که تمام ملت و امت را به دست‌آویزی به اسلام و تعالیم مترقی آن مخصوصاً در امری بسیار مهم یعنی «حجاب» فراخواند که کرامت و احترام زن را مصون می‌دارد و عفت او را حفظ و او را از نظرهای

۱ـ صاوی ۳/۲۸۷.
۲ـ زاد المسیر ۶/۴۲۰.
۳ـ قرطبی ۱۴/۲۳۸.

ناپاک و کلمات نیش‌دار و گزنده، و قصد و خیال‌های خبیث و ناپاک حمایت می‌کند تا مورد آزار افراد هرزه قرار نگیرد. خداوند سبحان در این رابطه می‌فرماید: **﴿یا أیها النبی قل لأزواجك وبناتك و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن﴾** ای محمد! به زنان پاک ـ مادران مؤمنان ـ و دختران با فضیلت و کرامت خود و دیگر زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های گشادی را بپوشند که تمام محاسن و زینت آنها را بپوشاند و نیش و زخم زبان را از آنان دفع بکند و آنان را از زنان جاهلیت جدا و مشخص کند. طبری از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: در این آیه خدا به زنان مؤمنان دستور داده است که وقتی برای احتیاجی از منزل خارج می‌شوند، با روسری، سر و صورت خود را بپوشانند و یک چشم را نمایان کنند.[1] و ابن‌کثیر از محمد بن سیرین روایت کرده است که می‌گوید: در مورد آیه‌ی **﴿یدنین علیهن من جلابیبهن﴾** از عبیده‌ی سلمانی سؤال کردم، در جواب صورت و سرش را پوشاند و چشم چپش را آشکار کرد.[2] **﴿ذلك أدنی أن یعرفن فلا یؤذین﴾** این پوشش برای آنکه شناخته شوند و عفت و پاکدامنی آنان مصون بماند و مورد اذیت و آزار قرار نگیرند به احتیاط نزدیکتر است، پس اهل هرزگی و فساد به آنها طمع نمی‌کنند. و عده‌ای نیز می‌گویند: یعنی نزدیکترین و بهترین روش است که مشخص شود آنها زنان آزاده‌اند نه کنیز و برده. **﴿و کان الله غفورا رحیما﴾** و خدا اشتباهات و سهل‌انگاری پیشین آنها را می‌بخشاید، و نسبت به بندگان مهربان است و منافع و جزئیات امور آنها را رعایت می‌کند. بعد از آن خدا تمام موذیان را از هر نوع و گروه که باشند، به انواع کیفر تهدید

۱ـ این عبارت ابن‌عباس به صراحت وجوب پوشاندن صورت را می‌رساند و روایت ابن‌کثیر از محمدبن سیرین و دیگران نیز از جمله روایات صحیح و صریح در زمینه‌ی وجوب پوشاندن صورت می‌باشد. پس اقوال سلف صالح و پیشوایان و علمای تفسیر کجا و سخنان مدعیان دانش این عصر و زمان کجا که نمایان بودن صورت زن را در حضور مردان بیگانه مباح می‌دانند؟! به اقوال مفسرین در کتاب «روائع البیان» از مولف مراجعه شود. ۲ / ۳۸۲.

۲ـ ابن‌کثیر ۳ / ۱۱۴.

کرده و می‌فرماید: ﴿لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض﴾ اگر آن منافقان که به ظاهر ایمان دارند و در نهاد کفر را پنهان می‌کنند، دست از نفاق برندارند، و اگر آن زناکاران فاسد که مرض هرزگی و فساد برقلب آنها چیره گشته است، از هرزگی و فسق دست برندارند، ﴿و المرجفون فی المدینة﴾ و آنان که به منظور ایجاد اضطراب و آشفتگی به پخش اراجیف و اکاذیب می‌پردازند و در بین مردم اخبار بد را پراکنده می‌کنند، ﴿لنغرینك بهم﴾ تو را بر آنان مسلط می‌کنیم. ﴿ثم لایجاورونك فیها إلا قلیلا﴾ بعد از این‌که از مدینه بیرون رفتند جز تعدادی اندک و به مدتی کرتاه در همسایگی تو نپایند وکم‌کم خود را برای خروج آماده سازند. رازی گفته است: خدا به پیامبرﷺ وعده داده است که به دست او دشمنانش از مدینه بیرون رانده شده و تبعید می‌شوند. و بدین‌وسیله شوکت او را نشان می‌دهد.[۱] ﴿ملعونین﴾ از رحمت خدا دور و بی‌نصیبند. ﴿أینما ثقفوا أخذوا و قتلوا تقتیلا﴾ هر جا پیدا شوند وگیر افتند با غلبه و چیرگی گرفته می‌شوند و آنگاه به سبب این‌که به خدا کافر شده‌اند سخت کشته می‌شوند. ﴿سنة الله فی الذین خلوا من قبل﴾ این سنت و روش خدا است در مورد منافقین و افرادی که درگذشته به چنین کاری می‌پرداختند. قرطبی گفته است: خدا در مورد آنکه درباره‌ی پیامبران به پخش اکاذیب می‌پردازد و نفاق خود را ابراز می‌دارد، چنین مقرر داشته است که دستگیر و کشته شود.[۲] ﴿ولن تجد لسنة الله تبدیلا﴾ سنت خدا تبدیل و تغییرپذیر نیست؛ زیرا بر اساسی استوار مقرر است. صاوی گفته است: آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر است. یعنی از وجود منافقین غصه مخور؛ چون این سنت دیرین خداست و روزگار هرگز از وجود آنها خالی نبوده است.[۳] بعد از آن خدا به ذکر روز قیامت و هول و هراس آن پرداخته و

۱ـ تفسیر کبیر ۲۵/ ۲۳۱.
۲ـ قرطبی ۱۴/ ۲۴۷.
۳ـ صاوی ۳/ ۲۸۸.

می‌فرماید: ﴿یسألك الناس عن الساعة﴾ مشرکان به طریق استهزا و تمسخر زمان فرارسیدن قیامت را از تو می‌پرسند. ﴿قل إنما علمها عند الله﴾ به آنها بگو: من وقت آن را نمی‌دانم، فقط خدای آگاه به نهان‌ها آن را می‌داند و به خاطر حکمتی آن را نهان کرده است، نه فرشتگان مقرب بارگاه را از آن باخبر کرده است و نه پیامبری را. ﴿و ما یدریك لعل الساعة تکون قریبا﴾ چه می‌دانی، شاید زمان فرارسیدن قیامت نزدیک باشد؟ ابوسعود گفته است: این بیان متضمن تهدید آنهایی است که در فرارسیدن روز قیامت خواهان تعجیل می‌باشند، و متضمن سرزنش فتنه‌گران است. آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای نشان دادن هول و اثبات آن است.[1] ﴿إن الله لعن الکافرین﴾ خدا کافران را از رحمت خود رانده است. ﴿و أعد لهم سعیرا﴾ و برای آنان آتشی تند و زبانه‌کش را تدارک دیده است. ﴿خالدین فیها أبدا﴾ برای همیشه در آتش زبانه‌کش خواهند ماند. ﴿لایجدون ولیا و لانصیرا﴾ هیچ کس را نمی‌یابند که آنها را از عذاب خدا نجات بدهد. ﴿یوم تقلب وجوههم فی النار﴾ روزی که مانند گوشت کباب صورتشان در آتش زیر و رو می‌شود. ﴿یقولون یالیتنا أطعنا الله و أطعنا الرسولا﴾ و در حسرت از آنچه که از دست داده‌اند می‌گویند: ای کاش! فرمان خدا و پیامبر را اجرا و اطاعت می‌کردیم و به این عذاب گرفتار نمی‌شدیم. ﴿و قالوا ربنا إنا أطعنا سادتنا و کبرائنا فأضلونا السبیلا﴾ آنها می‌گویند: خدایا! ما از پیشوایان و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنها راه هدایت و ایمان را از ما گم کردند و ما را گمراه نمودند. ﴿ربنا آتهم ضعفین من العذاب﴾ خدایا! عذاب آنان را دو برابر عذاب ما مقرر فرما؛ چون آنها سبب گمراهی ما بودند. ﴿و العنهم لعنا کبیرا﴾ و لعنتشان کن لعنتی بزرگ. بعد از آن خداوند متعال مؤمنان را منع کرده است از این‌که همچون یهود پیامبر خود را مورد اذیت و آزار قرار دهند و می‌فرماید: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتکونوا

۱ـ ابوسعود ۴/ ۲۲۰.

کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا﴾ ای اهل ایمان! مانند بنی‌اسرائیل نباشید که پیامبر خود، موسی را اذیت کردند. موسی از بس که با حیا و آزرم بود کمتر خود را نشان می‌داد و بدنش همیشه پوشیده بود، یهود می‌گفتند: موسی مرض «پیسی» یا «فتق» دارد. لذا خدا او را تبرئه نمود و تهمت آنها را در مورد موسی تکذیب کرد. بخاری از ابوهریره روایت کرده است که پیامبرﷺ فرمود: «موسی مردی باحیا و آزرم بود، از فرط شرم و حیا چیزی از پوست بدنش دیده نمی‌شد، افراد بنی‌اسرائیل او را اذیت کرده و می‌گفتند: جز انسانی که پوست بدنش دارای عیبی باشد، هیچ کس این گونه خود را نمی‌پوشاند. پس یا مرض برص (پیسی) در بدن دارد یا بیضه‌هایش ورم کرده است و یا آفتی دارد. و خدا خواست او را از تهمت یهود تبرئه کند. روزی تنها شد و خلوت کرد، لباس‌هایش را درآورد و آن را روی سنگی گذاشت و خود را شست، وقتی آمد که آن را به تن کند، دید سنگ با لباسش می‌دود، موسی عصایش را برداشت و به دنبال سنگ راه افتاد و بانگ برمی‌داشت: ای سنگ! لباسم را بگذار، ای سنگ لباسم را بگذار، تا از کنار جمعی از بزرگان بنی‌اسرائیل گذشت در حالی که لخت بود و او را زیباترین خلق خدا دیدند و خدا او را از تهمت و گفته‌ی آنها تبرئه کرد».[1] **﴿و کان عند الله وجیها﴾** موسی در نزد خدا دارای سیمای برازنده و مقام و منزلتی رفیع بود. ابن‌عباس گفته است: یعنی جاه و منزلتی در نزد خدایش داشت که هر چه را طلب می‌کرد خدا به او عطا می‌کرد.[2] **﴿یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا﴾** ای مؤمنان! در تمام اعمال و اقوالتان از خدا بترسید و او را در نظر داشته باشید، و گفته‌ی راست و موجب رضایت خدا بر زبان بیاورید. طبری گفته است: یعنی گفته‌ی حق بگویید نه ناروا، در گفتار میانه‌رو باشید نه تجاوزگر و ستمکار.[3]

۱ـ بخاری ٦/٣١٢ و به ابن‌کثیر نگاه کن ٣/١١٦.　۲ـ مختصر ابن‌کثیر ٣/١١٦.

۳ـ طبری ٢٢/٣٨.

﴿یصلح لکم أعمالکم﴾ تا شما را به انجام اعمال صالح موفق گرداند و آن را از شما بپذیرد. ابن‌عباس گفته است: یعنی حسنات شما را قبول می‌کند. ﴿و یغفرلکم ذنوبکم﴾ و تا گناهان شما را پاک کند و آن را از شما بزداید. ﴿و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما﴾ و هرکس از خدا و پیامبر اطاعت کند، به مرام خود نایل آمده و به رستگاری بزرگی دست یافته است. بعد از این‌که آنها را به مکارم اخلاق راهنمایی کرد، قدر و ارزش تکالیف شرعی را به آنها یادآور شد که بشر را به آن مکلف نموده است. خداوند می‌فرماید: ﴿إنا عرضنا الأمانة علی السموات و الأرض و الجبال فأبین أن یحملنها و أشفقن منها﴾ ما فرایض و تکالیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌های استوار عرضه و پیشنهاد کردیم، آنها از قبول و تحمل آن روگردان شدند و از سنگینی و سختی مسؤولیت آن ترسیدند. منظور به تصویر کشیدن عظمت امانت و سنگینی آن است. ابوسعود گفته است: یعنی آن امانت به حدی عظیم است که اگر آن اجسام بزرگ ـ که نمونه‌ی نیرو و عظمتند ـ دارای شعور بودند و آن را درک می‌کردند و بدان مکلف می‌شدند، از پذیرفتن آن امتناع نموده و از تحمّل آن شانه خالی می‌کردند.[1] ابن‌جوزی گفته است: امانت عبارت است از تکالیف شرعی از قبیل انجام طاعات و ترک گناهان و نافرمانی. و عده‌ای نیز می‌گویند: عبارت است از امانت اموال، اما صحیح آن است که به معنی عموم تکالیف است. و عرضه کردن آن احتمالاً به یکی از دو صورت بوده است: اول، این‌که خدا در وجود آنها ادراک خلق کرده آنگاه حقیقت امانت را بر آنها عرضه کرده و آنها از پذیرفتن آن برحذر شده و از تحمل آن امتناع ورزیده‌اند. دوم، این‌که منظور نشان دادن عظمت و اهمیت امانت است که به حدی سنگین است اگر آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه می‌کرد، از پذیرفتن آن امتناع می‌کردند، که نوعی مجاز است، مانند این‌که گفته می‌شود: بار سنگین را به الاغ

۱ـ ابوسعود ۲۲۱/۴.

عرضه کردم ولی قبول نکرد؛ یعنی قدرت حمل آن را نداشت.[1] ﴿و حملها الإنسان إنه کان ظلوما جهولا﴾ اما انسان آن را قبول و تحمل کرد، واقعا انسان نسبت به خود ستمگر است و به عواقب امور بسیار ناآگاه است. ابن‌جوزی گفته است: منظور از ﴿أبین﴾ مخالفت نیست، بلکه منظور امتناع ناشی از ترس است؛ زیرا پیشنهاد اختیاری بود نه اجباری.[2] ﴿لیعذب الله المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات﴾ ابن‌کثیر گفته است: از این جهت بنی‌آدم امانت، یعنی تکالیف را تقبل کرد، تا خدا منافقین را که به ظاهر ایمان دارند اما کفر را در باطن پنهان کرده‌اند عذاب دهد، و مشرکین را که هم در ظاهر و هم در باطن کافرند، عذاب دهد. ﴿و یتوب الله علی المؤمنین و المؤمنات﴾ و به اهل ایمان رحم نماید و توبه را از آنان قبول کند و آنان را مشمول بخشایش و رضایت خود قرار دهد. ﴿و کان الله غفورا رحیما﴾ و خدا همواره آمرزنده‌ی مهربان است و بخشودگیش برای مؤمنان وسیع است و نسبت به آنها بارحم است؛ چراکه انواع کرم و فضل را به آنها عطا کرده است.

نکات بلاغی: ۱ـ اضافه در ﴿لاتدخلوا بیوت النبی﴾ برای تشریف است.

۲ـ ﴿ادخلوا ... و انتشروا﴾، ﴿تبدوا ... و تخفوا﴾ و ﴿ثقفوا ... أخذوا﴾ متضمن طباقند.

۳ـ در ﴿فیستحی منکم... و الله لایستحی من الحق﴾ طباق سلب مقرر است.

۴ـ ﴿لئن لم ینته المنافقون ... و المرجفون﴾ خاص بعد از عام آمده است؛ زیرا «مرجفون» هم نوعی از منافقین هستند.

۵ـ در ﴿إنه کان ظلوما جهولا﴾، ﴿بکل شیء علیما﴾ و ﴿علی کل شی شهیدا﴾ مبالغه مقرر است.

۶ـ در ﴿قتلوا تقتیلا﴾ و ﴿سلموا تسلیما﴾ مصدر برای تأکید آمده است.

۱ـ التسهیل ۱۴۵/۳.
۲ـ زاد المسیر ۴۲۸/۶.

۷- ﴿یقولون یا لیتنا أطعنا الله و أطعنا الرسولاْ﴾ ابراز حسرت و درد در قالب تمنی آمده است.

۸- ﴿لاتکونوا کالذین آذوا موسی﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۹- ﴿إنا عرضنا الأمانة علی السموات و الأرض و الجبال﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۱۰- ﴿لیعذب الله المنافقین و المنافقات﴾ و ﴿و یتوب الله علی المؤمنین و المؤمنات﴾ شامل مقابله است.

۱۱- ﴿إن الله و ملائکته یصلون﴾ شامل تمجید از پیامبر است. این صیغه سه وجه دقیق بیانی را در بردارد: الف؛ خبر مؤکد به «إن» برای اهمیت آمده است. ب؛ به جمله‌ی اسمیه آمده است که مفید دوام و استمرار می‌باشد. ج؛ به جمله‌ی اسمیه آغاز شده ﴿إن الله﴾، و به فعلیه خاتم یافته است. ﴿یصلون﴾، که نشان می‌دهد این تمجید از جانب خدا برای پیامبر مدام تجدید می‌شود.

۱۲- در ﴿أعد لهم سعیرا ... لایجدون لهم ولیا و لانصیرا ... و العنهم لعنا کبیرا﴾ مراعات فواصل به عمل آمده است.

لطیفه: آیه‌ی ﴿قل لأزواجك و بناتك و نساء المؤمنین﴾ به یک نکته‌ی لطیف اشاره دارد و آن این‌که، دعوت جز وقتی که انسان از خود و خانواده‌اش شروع کند سودی نمی‌دهد، و راز این‌که پیامبر موضوع حجاب را از زنان و دختران خود شروع کرده است، همین است.

※ ※ ※

رد سخن آنان که نمایان بودن صورت زن را مباح دانسته و تعدادی از اقوال مفسران در وجوب پوشاندن صورت زن

۱ـ ابن‌کثیر گفته است: خدا به زنان مؤمن دستور داده است که وقتی برای نیازی از منزل خارج می‌شوند صورت خود را با جلباب از بالای سر بپوشانند.

۲ـ ابن جوزی در مورد فرموده‌ی ﴿**یدنین علیهن من جلابیبهن**﴾ گفته است: یعنی سر و صورت خود را می‌پوشانند، تا معلوم شود آنها زنان آزاده‌اند نه کنیز.

۳ـ ابوسعود گفته است: معنی آیه این است: وقتی برای رفع نیازی بیرون رفتند به وسیله‌ی آن ﴿**جلابیب**﴾ صورت و بدن خود را بپوشانند.

۴ـ طبری گفته است: وقتی برای برآوردن حاجتی بیرون رفتند، خود را به مانند کنیزان در نیاورند و موی و صورت خود را نشان ندهند، تا افراد هرزه متعرض آنان نشوند.(۱)

۵ـ در البحر آمده است: منظور از ﴿**علیهن**﴾ صورت آنها می‌باشد؛ زیرا در زمان جاهلیت صورت زن ظاهر و نمایان بود.

۶ـ جصاص گفته است: آیه نشان می‌دهد که زن باید صورت خود را بپوشاند تا افراد هرزه به طمع نیافتند. این بود بعضی از اقوال مفسران در مورد پوشاندن صورت زن.

* * *

۱ـ در مورد شروط حجاب شرعی و کیفیت و حکمت آن به «روائع البیان» ۲/۳۸۷ مراجعه شود.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی سبأ از جمله سوره‌های نازل شده در مکه می‌باشد، که به موضوع عقیده‌ی اسلامی می‌پردازد و یگانگی خدا و نبوت و حشر و نشر را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

* سوره‌ی مبارک با تمجید از خدای عزوجل آغاز شده است که عالم هستی را ابداع و امور و احوال و احکام عالم را استوار قرار داده و با حکمت خود هستی را تدبیر می‌کند، پس خالق و نوآور دانا هموست و یک ذره در آسمان و زمین از علم او نهان نیست، و این امر یکی از بزرگ‌ترین دلایل بر یگانگی پروردگار عالمیان است.

* سوره قضیه‌ی بسیار مهمی را مورد بررسی قرار می‌دهد که عبارت است از انکار آخرت و زنده شدن بعد از مرگ از سوی مشرکان، لذا به پیامبرﷺ امر می‌شود که بر تحقق معاد بعد از نابودی اجساد، به خدای بزرگ قسم بخورد: ﴿**و قال الذین کفروا لاتأتینا الساعة قل بلی و ربی لتأتینکم**﴾.

* سوره داستان بعضی از پیامبران را از جمله «داود» و پسرش، «سلیمان» پیش کشیده است، و نیز نعمت‌های فراوانی را که به آنان ارزانی داشته بود یادآور می‌شود، از قبیل تسخیر باد برای سلیمان، و تسخیر پرنده و کوه‌ها برای «داود» که همراه با او به ذکر و تسبیح می‌پرداختند.

* سوره بعضی از شبهات مشرکین را پیرامون رسالت خاتم پیامبران بررسی و آنها را با دلایل قاطع و برهان کوبنده رد و تکذیب کرده است، همان‌طور که بر وجود و

یگانگی خدا دلایل و براهین کافی آورده است.

* سوره با دعوت مشرکین به ایمان به خدای یگانه که تدبیر امور تمام خلایق را در دست دارد خاتمه یافته است.

نامگذاری سوره: این سوره به نام «سوره‌ی سبأ» موسوم است؛ چون داستان سبأ در آن آمده است. «سبأ» لقب شاهان یمن بود. مردم یمن در ناز و نعمت و رفاه و شادی و آسایش بسر می‌بردند. منازلشان عبارت بود از باغ‌ها و بستان‌ها، اما چون راه کفر و ناسپاسی را پیش گرفتند، خدا آنها را به وسیله‌ی سیل بنیان برانداز نابود کرد و آنها را مایه‌ی عبرت عبرت‌گیران قرار داد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ لَهُ ٱلْحَمْدُ فِي ٱلْآخِرَةِ وَ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١﴾ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلْغَفُورُ ﴿٢﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا ٱلسَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذٰلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٣﴾ لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُولٰئِكَ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾ وَ ٱلَّذِينَ سَعَوْ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿٥﴾ وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ ٱلَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ ٱلْحَقَّ وَ يَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٦﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾ أَفْتَرَىٰ عَلَى ٱللهِ كَذِباً أَم بِهِ جِنَّةٌ بَلِ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي ٱلْعَذَابِ وَ ٱلضَّلَالِ ٱلْبَعِيدِ ﴿٨﴾ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُم مِنَ ٱلسَّمَاءِ وَ ٱلْأَرْضِ إِن نَشَأْ

نَخْسِفْ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ ٱلسَّمَاءِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٩﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلاً يَاجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ ٱلطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلْحَدِيدَ ﴿١٠﴾ أَنِ ٱعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَ قَدِّرْ فِي ٱلسَّرْدِ وَ ٱعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾ وَ لِسُلَيْمَانَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ وَ مِنَ ٱلْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿١٢﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَحَارِيبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ٱعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ﴿١٣﴾ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ ٱلْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ ٱلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٱلْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ ﴿١٤﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**یلج**﴾ داخل می‌شود، فرو می‌رود. ﴿**یعرج**﴾ صعود می‌کند، بالا می‌رود. ﴿**یعزب**﴾ پنهان و گم می‌شود. ﴿**مثقال**﴾ وزن و مقدار. ﴿**جنة**﴾ به کسر جیم به معنی دیوانگی، و به ضم آن به معنی سپر است. ﴿**کسفا**﴾ پاره‌ها. ﴿**أوّبی**﴾ تسبیح بگو. «تأویب» یعنی تسبیح کردن. ﴿**سابغات**﴾ وسیع و کامل. ﴿**السرد**﴾ نسج، بافتن حلقه‌های زنجیر. قرطبی گفته است: در اصل به معنی استوارکردن است. ﴿**القطر**﴾ مس ذوب شده. ﴿**جفان**﴾ جمع جفنة و به معنی سینی بزرگ است. ﴿**الجوابی**﴾ جمع جابیه و به معنی حوض بزرگ و استخر است. ﴿**منسأته**﴾ عصایش.

تفسیر: ﴿**الحمدلله الذی له ما فی السموات و ما فی الأرض**﴾ ستایش کامل و تعظیم و تقدیر، شایسته‌ی خدا می‌باشد که ملکیت و خلق و تصرف تمام آنچه در عالم هستی قرار دارد از آن اوست. تمام آنها ملک و بنده‌ی او هستند و تحت اقتدار و تصرف او قرار دارند. پس هم در دنیا و هم در آخرت مر او را ثنا لایق است. ﴿**و له الحمد فی الآخرة**﴾ و تمام تمجید و ستایش از آن او می‌باشد و جز او هیچ کس آن را شایسته نیست؛ زیرا فقط

او به اهل دنیا و آخرت نعمت و فضل عطا می‌کند. ﴿و هو الحکیم الخبیر﴾ و هم اوست که درکارش حکیم و به خلقش آگاه است و در هیچ یک از اعمالش ایراد و اعتراضی بر او وارد نمی‌شود. ﴿یعلم ما یلج فی الأرض و ما یخرج منها﴾ بعضی از معلومات خدای عزوجل را ذکر می‌کند. یعنی از آنچه در دل زمین فرو می‌رود، از قبیل باران وگنج و جسد مردگان، و از آنچه از آن خارج می‌شود، از قبیل زراعت و آب و چشمه‌سارها و چاه‌ها آگاه است. ﴿و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها﴾ و به آنچه از آسمان فرود می‌آید از قبیل باران و فرشتگان و رحمت و به آنچه به طرف آسمان بالا می‌رود از قبیل اعمال نیکو و دعاهای خالصانه اطلاع دارد و به آن عالم است. ﴿و هو الرحیم الغفور﴾ نسبت به بندگانش مهربان است و ازگناه توبه‌کاران صرف‌نظر می‌کند و درکیفر آنها شتاب به خرج نمی‌دهد. بعد از آن، گفته‌ی منکران حشر و قیامت را بازگفته و می‌فرماید: ﴿و قال الذین کفروا لاتأتینا الساعة﴾ مشرکین می‌گفتند: قیامت و حشر و نشری درکار نیست. بیضاوی گفته است: آمدن آن را انکار و دیر آمدن آن را مورد استهزا قرار داده‌اند.[1] ﴿قل بلی و ربی لتأتینکم﴾ ای محمد! به آنها بگو: قسم به خدای بزرگ، قیامت می‌آید و شما زنده می‌شوید و حتما تحقق می‌یابد. ابن‌کثیر گفته است: این یکی از سه آیه‌ای می‌باشد که خدا در آن امر کرده است پیامبر به خدای بزرگ قسم بخورد که قیامت تحقق می‌یابد. آیه‌ی دوم در سوره یونس است: ﴿قل إی و ربی إنه لحق﴾. و آیه‌ی سوم در سوره‌ی تغابن است: ﴿قل بلی و ربی لتبعثن﴾.[2] ﴿عالم الغیب لایعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الأرض﴾ به آنچه از دید نهان و از انظار ناپدید است آگاه می‌باشد و هیچ چیزی هر چند که به اندازه‌ی وزن یک ذره باشد، در عالم اعلی و سفلی از او پنهان نمی‌شود. ﴿و لا أصغر من ذلك و لا أکبر﴾ نه از ذره کوچک‌تر و نه از آن بزرگ‌تر موجودی نیست،

۱ـ بیضاوی ۲/۱۲۲.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۱۲۱.

﴿إلا فی کتاب مبین﴾ مگر این‌که خدا از آن آگاه است و در لوح المحفوظ ثبت است. منظور این است وقتی یک ذره در عالم از نظر خدا مخفی نمی‌ماند، پس چگونه انسان و احوال انسان از او پنهان می‌ماند؟ بنابراین هر چند استخوان‌ها پوسیده و متلاشی شوند، خدا می‌داند به کجا رفته و پراکنده گشته‌اند، سپس در روز قیامت آنها را اعاده کرده و باز می‌آورد. **﴿لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾** در کتاب مبین ثبت است تا به مؤمنانی که در دنیا اعمال نیکو انجام داده‌اند به بهترین وجه پاداش بدهد. **﴿أولئك لهم مغفرة و رزق کریم﴾** گناهان آنان بخشوده می‌شود و در منزلگاه پرنعمت، روزی نیکو و کریمانه دارند. **﴿و الذین سعو فی آیاتنا معاجزین﴾** و آنان که تلاش و جدیت به خرج دادند که قرآن را باطل کنند و بدین‌وسیله بر پیامبر غلبه کرده و به گمان خود با ایجاد و برانگیختن شبهات پیرامون قرآن و رسالتش، او را ناتوان و درمانده کنند، **﴿أولئك لهم عذاب من رجز ألیم﴾** آن مجرمان عذاب دردناک و سختی خواهند داشت. قتاده گفته است: رجز یعنی عذاب بد. **﴿و یری الذین أوتوا العلم﴾** دانشمندان از یاران پیامبران و عالمان عامل که بعد از آنان می‌آیند می‌دانند **﴿الذی أنزل إلیك من ربك هو الحق﴾** این قرآن که بر تو نازل شده، حق است و از جانب پروردگارت آمده است و باطل در آن جا ندارد. **﴿و یهدی إلی صراط العزیز الحمید﴾** و هر کس به آن دست‌آویز شود، او را به راه خدا، آن عزیز ستوده راهیاب و هدایت می‌کند. حمید یعنی در ذات و صفات و افعالش ستوده می‌باشد. بعد از آن روش مشرکین را در مانع ایجاد کردن در راه دین و مسخره کردن رسول خدا را یادآور شده و می‌فرماید: **﴿و قال الذین کفروا﴾** کافران و مشرکان مکه که بعث و جزا را انکار می‌کردند، گفتند: **﴿هل ندلکم علی رجل ینبئکم﴾** آیا می‌خواهید شما را به مردی معرفی کنیم که شما را از سرسام‌آورترین موضوع باخبر می‌سازد ـ منظور آنها حضرت محمد ﷺ است ـ **﴿إذا مزّقتم کل ممزق﴾** که چون در قبر پوسیده و کاملاً متلاشی شدید و اجسادتان در زمین پراکنده شد و به هر جهت پخش گشتید، به‌طوری که

به صورت خاک درآمدید. ﴿إنکم لفی خلق جدید﴾ بعد از فرسوده و پراکنده شدن به صورت مخلوقی جدید خلق خواهید شد؟ منظور از این گفته تمسخر و استهزا می‌باشد. ابوحیان گفته است: گویندگان این سخن کفار قریش بودند و آن را به طریق تعجب و ریشخند می‌گفتند، مانند این‌که یک نفر می‌خواهد در دیگری شگفتی ایجاد کند و گوید: می‌خواهی داستانی عجیب برایت بگویم؟ و چون زنده شدن در نظر آنها محال بود، هر کس که از وقوع آن صحبت می‌کرد از او تعجب می‌کردند و او را آدمی ناشناخته و بی‌نام و نشان می‌دانستند: ﴿هل ندلکم علی رجل﴾. با این‌که نامش از هر نامی دیگر در قریش مشهورتر بود، به منظور استهزا او را «مردی» خوانده‌اند.[1] ﴿أفتری علی الله کذبا أم به جنة﴾ آیا دروغ را به خدا بسته است یا دیوانه است و چیزی را می‌گوید که نمی‌فهمد؟ خدا در رد آنها گفته است: ﴿بل الذین لایؤمنون بالآخرة﴾ «بل» برای اضراب است. یعنی موضوع آن‌طور نیست که آنها گمان می‌برند، بلکه آنهایی که حشر را انکار می‌کنند و به آخرت ایمان ندارند، ﴿فی العذاب و الضلال البعید﴾ بلکه آن کفار به گونه‌ای در گمراهی قرار دارند و از حق متحیرند که برای آنان موجب عذاب آتش شده و نمی‌دانند که در گمراهی افتاده‌اند. و این خود نهایت جنون و حماقت است. بعد از این‌که دلیل اثبات قیامت را یادآور شد، دلیلی دیگر برای اثبات یگانگی آورده که متضمن تهدید است و می‌فرماید: ﴿أفلم یروا إلی ما بین أیدیهم و ما خلفهم من السماء و الأرض﴾ آیا به آسمان و زمینی که از هر جهت آنان را احاطه کرده است مشاهده نمی‌کنند؟ انسان به هر جا نگاه کند و به هر جهت رو کند آسمان و زمین را در مقابل و پشت سر و در چپ و راست خود می‌بیند و بر یگانگی صانع و سازنده دلالت دارند. آیا در آن نمی‌اندیشند تا دریابند هر آن‌که آنها را خلق کرده است می‌تواند انسان را بعد از مرگ زنده کند؟ پس از آن آنها را

۱ـ البحر المحیط ۷/ ۲۵۰.

تهدید کرده و می‌فرماید: ﴿إن نشأ نخسف بهم الأرض أو نسقط علیهم کسفا من السماء﴾ اگر می‌خواستیم مانند قارون آنها را در زمین فرو می‌بردیم، یا مانند اصحاب الأیکه، قطعه‌ای از آسمان را بر آنان فرو می‌ریختیم آنگاه از کجا راه گریزی می‌یابند؟ ابن جوزی گفته است: یعنی هر جا باشند زمین و آسمان من آنها را در برمی‌گیرد، و من بر آنان تسلط و اقتدار دارم و اگر بخواهم آنها را در زمین فرو می‌برم، و اگر بخواهم قطعه‌ای از آسمان را بر آنان فرو می‌ریزم.[1] ﴿إن فی ذلك لآیة لکل عبد منیب﴾ در آثار قدرت و یگانگی خدا که آن را مشاهده می‌کنند، برای هر بنده‌ای عبرت مقرر است که از گناه برگشته و به خدا روی آورده و به تأمل فرو می‌رود. ابن‌کثیر گفته است: منظور این است: آن‌که قادر است آسمان‌ها را با این وسعت و زمین را با طول و عرضش خلق کند، قادر است انسان مرده را زنده و استخوان پوسیده و متلاشی شده را دوباره جان بخشد.[2] بعد از آن داستان داوود و فضل و کرم ویژه‌ای را که خدا به او داده بود یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و لقد آتینا داوود منا فضلا﴾ لام مقدمه‌ی قسمی محذوف است و تقدیر آن چنین است: به عزت و جلال خدا قسم! از جانب خود فضل و کرمی بس عظیم و گسترده به او عطا کردیم که به تخمین نمی‌آید. مفسران گفته‌اند: آن فضل و کرم عبارت است از نبوت و زبور و تسخیر کوه‌ها و پرنده و نرم کردن آهن و آموزش ساختن زره و غیره. ﴿یا جبال أوّبی معه و الطیر﴾ گفتیم: ای کوه‌ها! با او تسبیح‌خوان باشید، وقتی تسبیح می‌خواند شما آن را تکرار و بازگو کنید، و همچنین شما ای پرندگان! ابن‌عباس گفته است: وقتی داوود تسبیح می‌گفت پرنده با او تسبیح می‌گفت، و وقتی که کلام خدا را می‌خواند، هیچ جانداری نبود گوش فرا ندهد و با گریه‌ی او گریه نکند.[3] ﴿و ألنّا له الحدید﴾ و آهن را در دستش مانند موم نرم کردیم.

۱ـ زاد المسیر ٦/ ۴۳۵.
۲ـ ابن‌کثیر ۳/ ۱۲۲.
۳ـ زاد المسیر ٦/ ۴۳٦.

قتاده گفته است: آهن را برایش مسخر کرد، به‌طوری که احتیاج نداشت آن را در آتش گرم کند و با پتک آن را بکوبد، و در دستش مانند موم و خمیر بود. ﴿أن اعمل سابغات﴾ که از آن زره کامل و فراخ بساز که انسان را از شر وگزند جنگ مصون بدارد. مفسران گفته‌اند: آهن را در دست می‌گرفت و به مانند خمیر هر کاری راکه می‌خواست با آن می‌کرد و در کمتر از یک روز زرهی به ارزش هزار درهم می‌ساخت و هزینه‌ی خوراک را از آن تأمین می‌کرد و بقیه را صدقه می‌داد.[۱] «سابغات» صفت موصوفی محذوف است؛ یعنی «دروعا سابغات»، که عبارت است از زره کاملی که تمام بدن را می‌پوشاند و حتی اضافه می‌آید و بر زمین کشیده می‌شود. ﴿و قدّر فی السرد﴾ در بافتن زره اندازه را در نظر بگیر به‌طوری که حلقه‌های آن با هم متناسب باشند. صاوی گفته است: یعنی هر حلقه را با حلقه‌ی کنارش مساوی قرار بده و آن را تنگ گردان تا طوری سفت شود که تیر از لای آن نفوذ نکند و سنگین هم نشود، و همه را یکسان بساز.[۲] ﴿و اعملوا صالحا﴾ ای خانواده‌ی داود! عمل صالح و نیکو انجام بدهید و به عزت و عظمت پدرتان متکی نشوید. ﴿إنی بما تعملون بصیر﴾ من از اعمال شما آگاهم و مراقب آن هستم و در مقابل آن شما را پاداش یا کیفر خواهم داد. امام فخر گفته است: خدا آهن را برای داوود نرم کرد و در دستش همچون موم بود و چنین امری برای خدا آسان است؛ چون با آتش بسان مرکب نوشتن نرم می‌شود. پس چه عاقلی آن را از قدرت خدا بعید می‌داند؟[۳] داود اولین کسی بود که زره را از حلقه‌های بافته شده ساخت. قبل از او به صورت صفحه و سنگین بود، همان‌طور که خدا فرمود: ﴿و علمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم﴾. بعد از آن نعمت‌های عطا شده به فرزندش «سلیمان» را یادآور شده که به او هم نبوت و ملک و مقامی بس

۱ـ قرطبی ۲٦٦/۱۴.
۲ـ صاوی ۲۹۴/۳.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۴۵/۲۵.

عظیم عطا کرد، و می‌فرماید: ﴿و لسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر﴾ یعنی باد را به زیر فرمان سلیمان درآوردیم به گونه‌ای که به فرمان او حرکت می‌کرد! حرکت آن در بامداد به اندازه‌ی مسافتی بود که یک عابر چابک در طول یک ماه آن را طی می‌کرد، و مسافتی راکه شبانه طی می‌کرد نیز به اندازه‌ی مسافتی بود که یک مسافر در طول یک ماه آن را طی می‌کند. مفسران گفته‌اند: خدا باد را برای او مسخر کرد که در چند ساعت معدود مسافتی وسیع را طی می‌کرد، او را با سربازانش حمل می‌کرد، و او را از شهری به شهری دیگر منتقل می‌نمود، در نیمروز مسیر یک ماه را با او طی می‌کرد و تا آخر روز مسیر یک ماه او را باز می‌آورد. پس در یک روز مسیر دو ماه را طی می‌کرد. ﴿و أسلنا له عين القطر﴾ مس را برایش ذوب کردیم، به گونه‌ای که مانند چشمه آبی جوشیده از زمین جریان داشت. مفسران گفته‌اند: جاری کردن مس برای سلیمان همان‌طور که آهن را برای داوود نرم کرد، دلیلی جلی و معجزه‌ای آشکار بود. ﴿و من الجن من يعمل بين يديه بإذن ربه﴾ و جن را به زیر فرمانش درآوردیم که به فرمان و اجازه و میل او عمل می‌کند و هر کاری که انسان از انجام دادنش ناتوان بود آن را انجام می‌دادند. تمام این امور به فرمان و تسخیر خدا صورت می‌گرفت. ﴿و من يزغ منهم عن أمرنا﴾ و هر کدام از آنها از دستور ما در مورد اطاعت از سلیمان سرباز زند، ﴿نذقه من عذاب السعير﴾ عذاب آتش زبانه‌کش را در آخرت به او می‌چشانیم. بعد از آن اعمالی را بیان کرده است که جن مکلف به انجام آن بودند و می‌فرماید: ﴿يعملون له ما يشاء من محاريب﴾ اجنه برای سلیمان قصور و کاخ‌های بلند و باشکوه می‌ساختند. ﴿و تماثيل﴾ و از مس و شیشه مجسمه‌های عجیب و حیرت‌انگیز برای او می‌ساختند. حسن گفته است: در آن ایام مجسمه حرام نبود، و در شریعت اسلام به منظور جلوگیری از پرستش غیر خدا حرام شد. ﴿و جفان كالجواب﴾ و سینی‌های بزرگ و حوض‌مانند برای او می‌ساختند. ابن‌عباس گفته است: ﴿كالجواب﴾ یعنی حوض‌مانند. ﴿و قدور راسيات﴾ و دیگ‌های بسیار بزرگ و نصب و ثابت شده که به سبب بزرگی و

ضخامتشان جابه جا نمی‌شدند. ابن‌کثیر گفته است: ﴿قدور راسیات﴾ یعنی دیگ‌های ثابت و نصب شده که به خاطر بزرگیشان جابه‌جا نمی‌شوند.[۱] ﴿اعملوا آل داوود شکرا﴾ به آنها گفتیم: ای خانواده‌ی داود! در مقابل این همه نعمت‌های ارجمند خدا را سپاسگزار باشید. خدا فضل بزرگ و مقام و منزلت رفیع را به شما اختصاص داده است، بنابراین با اطاعت و عبادت شکر او را به جا بیاورید. ﴿و قلیل من عبادی الشکور﴾ و اندکند بندگانی که خدا را در مقابل نعمت‌هایش سپاسگزار باشند. ابن عطیه گفته است: متضمن تشویق به امر سپاسگزاری خدا می‌باشد.[۲] بعد از آن کیفیت مرگ سلیمان را بیان می‌نماید: ﴿فلما قضینا علیه الموت﴾ وقتی مرگ سلیمان را مقرر کردیم، و مرگ مهمان او شد، ﴿ما دلهم علی موته إلا دابة الأرض تأکل منسأته﴾ جن را از مرگ سلیمان مطلع نکرد مگر موریانه که عصای سلیمان را به تدریج می‌خورد. ﴿فلما خرّتبینت الجن أن لو کانوا یعلمون الغیب﴾ وقتی سلیمان از روی عصایش به زمین افتاد، برای جن معلوم و روشن شد که اگر آن‌طور که گمان می‌کردند، از غیب باخبر بودند، ﴿ما لبثوا فی العذاب المهین﴾ مدتی طولانی در عذاب خفت‌انگیز و سخت نمی‌ماندند. مفسران گفته‌اند: انسان‌ها می‌گفتند که اجنه از غیب و آینده باخبرند و می‌دانند در آینده چه اتفاقی می‌افتد. سلیمان در محراب با تکیه بر عصایش به نماز ایستاده بود، در همان حال درگذشت و مدت یک سال در همان حالت ماند و جن اعمال سخت خود را انجام می‌دادند و نمی‌دانستند سلیمان مرده است. تا این‌که موریانه عصایش را خورد و به زمین افتاد، آنگاه فهمیدند که سلیمان مرده است و انسان دریافت که جن غیب نمی‌داند؛ چون اگر می‌دانستند، آن مدت طولانی در عذاب سخت نمی‌ماندند. آنها گمان می‌کردند زنده است وانگهی مرده بود.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۱۲۴.
۲ـ قرطبی ۱۴/ ۲۷۷.

نکات بلاغی: ۱- ﴿الحمدلله﴾ به منظور افاده‌ی حصر، هر دو طرف معرفه آمده‌اند؛ یعنی جز او هیچ کس شایسته‌ی حمد نیست.

۲- ﴿یلج .... و یخرج﴾، ﴿ینزل .... و یعرج﴾ و ﴿أصغر و أکبر﴾ متضمن طباقند.

۳- ﴿و هو الحکیم الخبیر﴾، ﴿و هو الرحیم الغفور﴾ و ﴿و قلیل من عبادی الشکور﴾ حاوی صیغه‌ی مبالغه می‌باشند.

۴- ﴿لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات ...﴾ و ﴿و الذین سعو فی آیاتنا معاجزین﴾ متضمن مقابله می‌باشد.

۵- در ﴿هل ندلکم علی رجل ینبئکم﴾ استفهام به منظور تمسخر و استهزا آمده است.

۶- در ﴿آتینا داوود منا فضلا﴾ غرض از نکره آوردن تفخیم است.

۷- در ﴿غدوها شهر و رواحها شهر﴾ ایجاز به حذف مقرر است؛ یعنی «مسیرة شهر».

۸- ﴿و جفان کالجواب﴾ حاوی تشبیه است و به نام تشبیه مرسل مجمل موسوم است؛ چون ادات تشبیه ذکر و وجه‌شبه حذف شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِن سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ ﴿١٧﴾ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ ﴿١٨﴾ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن

سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿۲۱﴾ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَ مَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ ﴿۲۲﴾ وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۲۳﴾ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۴﴾ قُل لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۵﴾ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿۲۶﴾ قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُم بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۷﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۹﴾ قُل لَّكُم مِّيعَادُ يَوْمٍ لَّا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿۳۰﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَندَاداً وَ أَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا با آوردن نام «داود» و «سلیمان»، سپاسگزاران نعمت‌هایش را یادآور شد، با آوردن داستان «سبأ» حال و ناسپاسی کافران را در مقابل نعمت‌هایش بیان نمود تا برای قریش پند و عبرت و برحذر داشتن بوده و یادآور جریان مصایب و بدبختی‌هایی باشد که نصیب ناسپاسان نعمت

خدا شد. بعد از این نعمت‌هایش را به کفار یادآور شده است، تا به عبادت و سپاسگزاری او رو بیاورند.

معنی لغات: ﴿**سبأ**﴾ قبیله‌ای از عرب است که در یمن سکونت داشتند. به نام جدشان «سبأبن یشجب بن قحطان» موسوم شده‌اند. ﴿**العرم**﴾ حایل بین دوچیز. نحاس گفته است: آبی که در بین دو کوه جمع می‌شود و در جلوی آن مانع و سدّی وجود دارد، «عرم» است.(۱) ﴿**خمط**﴾ تلخ و زشت و بدقیافه. هر گیاه تلخی که قابل خوردن نباشد، خمط است. شیر ترشیده نیز خمط است. ﴿**أثل**﴾ درخت بی‌ثمر. فراء گفته است: شبیه گز است اما از آن بلندتر است. منبر پیامبرﷺ از آن ساخته شد. ﴿**سدر**﴾ فراء گفته است: یعنی سرو. ازهری گفته است: سدر دو نوع است: سدری که هیچ نفع و فایده‌ای ندارد و از برگ‌هایش برای غسل استفاده نمی‌شود و میوه‌ای سفت و بدبو دارد که قابل خوردن نیست. نوع دیگر آن سدری است که بر روی آب می‌روید و میوه‌ی آن «نبق» نامیده می‌شود که شیرین و خوشمزه است و از برگ آن برای غسل استفاده می‌شود.(۲) ﴿**ظهیر**﴾ معین، یاور. ﴿**الفتاح**﴾ قاضی و حاکم حق.

تفسیر: ﴿**لقد کان لسبإ فی مسکنهم آیة**﴾ لام مقدمه‌ی قسم است. یعنی قسم به خدا! در محل سکونت قوم سبأ در یمن دلیل و برهانی بس عظیم و دال بر وجود و قدرت خدای متعال مقرر است، خدایی که می‌تواند پاداش نیکو به نیکوکار و کیفر سخت به بدکار بدهد، لذا چون قوم سبأ شکر نعمت را به جای نیاوردند، خدا سرزمین و مملکت آنها را ویران کرد و آنان را پراکنده نمود، و آنها را به بدترین وجه فرو پاشید، و آنها را برای اهل عبرت، پند و عبرت قرار داد. سپس خدای متعال به بیان نعمت‌هایی می‌پردازد که به «سبأ» داده و می‌فرماید: ﴿**جنتان عن یمین و شمال**﴾ در طرف راست دره دو باغ بسیار بزرگ

۱ـ قرطبی ۲۸۶/۱۴.
۲ـ البحر المحیط ۲۵۶/۷.

و وسیع و سرسبز قرار داشت که هر نوع میوه و ثمر در آن موجود بود، و در سمت و طرف شمال نیز چنین بود. قتاده گفته است: باغ‌ها و بستان‌هایشان دارای درختان پرثمر بود. انسان از سایه‌ی آنها شاد و مسرور می‌شد. گاهی زن سبد یا زنبیلی را بر سر خود می‌گذاشت و از زیر درختان عبور می‌کرد، میوه از درختان می‌افتاد و سبد را پر می‌کرد و بدون تلاش و زحمت و گرفتن شاخه‌ها میوه چیده می‌شد؛ زیرا میوه کاملا رسیده بود.[۱] و بیضاوی گفته است: منظور فقط دو باغ نیست، بلکه منظور دو مجموعه از باغ‌های متعدد است. مجموعه‌ای در طرف راست شهر و دیگری در طرف شمال قرار داشت، و هر مجموعه به بستان و باغی موسوم شده بود؛ چون به سبب نزدیک بودن و به هم چسبیدن آنها انگار تبدیل به یک باغ شده بودند.[۲] **﴿کلوا من رزق ربکم و اشکروا له﴾** از زبان پیامبران به آنها گفتیم: از فضل و کرم و نعمت‌های خدا بخورید، و در مقابل این نعمت‌ها پروردگار را سپاسگزار باشید. **﴿بلدة طیبة و رب غفور﴾** این سرزمین و شهر که در آن مسکن دارید، شهری است نیکو؛ خاکش پرنعمت و هوایش خوب و دارای خیر و برکت فراوان است. و خدایتان که به شما روزی داده است، امر نموده که او را سپاسگزار باشید، پروردگاری بخشاینده و آمرزنده می‌باشد. **﴿فأعرضوا فأرسلنا علیهم سیل العرم﴾** آنها از فرمانبری خدا و پیروی از اوامر پیامبرانش سرپیچی کردند و لذا سیل ویرانگر و سخت بر آنان فرستادیم که بر اثر شدت و ویرانگریش قابل تحمل نبود و باغ‌ها و منازل آنان را با خود برد. طبری گفته است: وقتی از پذیرفتن پیام خدا و تصدیق پیامبران سرپیچی کردند، سد شکاف برداشت، آنگاه سیلاب بالا آمد و باغ‌های آنان را فرو برد و سرزمین و منازل آنان را ویران ساخت. **﴿و بدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی أکل خمط﴾** آن دو باغ پرثمر را به دو باغ خشک و پژمرده تبدیل کردیم که دارای میوه‌ای تلخ و بد بودند.

۱ـ ابن‌کثیر ۱۲۶/۱۳.

۲ـ شیخ زاده ۸۵/۳ و کشاف ۴۵۴/۳.

﴿و أثل و شیء من سدر قلیل﴾ و آنها را به تعدادی ناچیز از درختان بی‌ثمر مانند گز و سدر تبدیل کردیم. رازی گفته است: خدا بر آنان سیلی روانه کرد که اموالشان را غرق و منازلشان را ویران کرد. «خمط» به هر درختی خاردار گفته می‌شود که ثمری تلخ داشته باشد. «اثل» نوعی گز است و جز در بعضی اوقات ثمری ندارد و ثمری مانند بادام یاکمی کوچکتر و با همان مزه دارد. «سدر» درختی مشهور است، و از این رو گفته است: **﴿قلیل﴾**، که بهترین درخت آنان بود، خدا در آیه طریقه‌ی ویران نمودن را بیان کرده است؛ چون باغ‌هایی که انسان در آن زندگی کند میوه‌های نیکو می‌دهند، پس اگر چند سال متروک بماند به نیزار و بیشه تبدیل شده و درختان درهم می‌پیچند، و گیاهان هرزه در آن می‌رویند، در نتیجه ثمر کم و درختان زیاد می‌شوند. مفسران گفته‌اند: نام بردن از باغ‌های جایگزین **﴿جنتین﴾** شامل نوعی تمسخر است؛ زیرا گز و سدر و درختانی که ثمری تلخ و بد دارند، باغ نامیده نمی‌شوند؛ چون درختانی تقریباً بی‌سودند. و تعبیر به طریق مشاکله آمده است. **﴿ذلك جزیناهم بما کفروا﴾** آنها را به سبب کفرشان به این عقوبت زشت کیفر دادیم. **﴿و هل نجازی إلا الکفور﴾** جز افرادی که در کفر مستغرق شده‌اند، چنین کیفری شدید را به احدی نمی‌دهیم. مجاهد گفته است: یعنی جز کسی که در کفر غرق شده، کسی این چنین مجازات نمی‌شود؛ چون خدا گناهان مؤمنان را می‌بخشاید و کافر در مقابل عمل بدش مجازات می‌شود.[1] **﴿و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة﴾** این بیان تتمه‌ی نعمت‌های خدا می‌باشد که به آنها عطا کرده بود. یعنی در بین سرزمین سبأ و سرزمین شام که برکت خود را برای مردمان در آن قرار داده بودیم، از یمن تا شام آبادی‌های به هم پیوسته قرار داده بودیم که به دلیل پیوستگی و نزدیکی به یکدیگر مسافران می‌توانستند آنها را ببینند. **﴿و قدرنا فیها السیر﴾** و رفت و آمد بین دهات و

۱ـ قرطبی ۱۴/۲۸۸.

شهرهای آنها و شام را، به اندازه مقرر نموده بودیم، از یک منزل به منزلی دیگر و از دهکده‌ای به دهکده‌ای دیگر می‌رفتند. **﴿سیروا فیها لیالی و أیاما آمنین﴾** به آنان گفتیم: هر وقت خواستید در بین این اماکن به سیرو سفر بپردازید، در خلال شب و طول روز بی‌باک باشید و نترسید و آسوده‌خاطر باشید. زمخشری گفته است: مسافر از یک دهکده حرکت می‌کرد و شب را در دهکده‌ای دیگر به سر می‌برد، تا به سرزمین شام می‌رسید، نه بیمی داشت و نه گرسنه می‌ماند و نه تشنه می‌شد و نه از دشمنی خبری بود. نیاز به حمل توشه و آب نبود و درکمال امنیت و بدون هیچ‌گونه ترسی می‌رفتند.[1] **﴿فقالوا ربنا باعد بین أسفارنا﴾** نشان می‌دهد که چگونه در مقابل نعمت خداکفران و ناسپاسی کردند. یعنی وقتی در ناز و نعمت فرو رفتند، و از سلامت و آرامش خسته شدند و از آسایش به تنگ آمدند، از خدا طلب کردند که دهات به هم پیوسته‌ی آنان را از هم دور کند، تا در بیابان‌هایی بدون آب و علف سفر کنند و با خود توشه‌ی راه بردارند. خدا با ویران کردن آن دهکده‌ها و تبدیل نمودن آن به بیابان برهوت، دعای آنان را اجابت کرد. **﴿و ظلموا أنفسهم﴾** با کفر و انکار نعمت، به خود ظلم کردند. **﴿فجعلناهم أحادیث﴾** وضع آنان را به صورت داستان درآوردیم که برای مردم بعد از آنان بازگو شود. **﴿و مزّقناهم کل ممزق﴾** و آنان را آواره و دربه در و پراکنده کردیم. **﴿إن فی ذلك لآیات لکل صبار شکور﴾** در مطالب مذکور در داستان آنها برای هر بنده‌ای که در موقع بلا و مصیبت شکیبا و صبور و در مقابل نعمت سپاسگزار باشد، پند و اندرزهای شگفت‌انگیز مکنون است. مقصود از بازگویی قصه‌ی سبأ، برحذر داشتن انسان از کفر و ناسپاسی در مقابل نعمت است، تا بلایی که بر سر پیشینیان آمد، بر سر آنها نیاید. از این رو قصه‌ی آنها ضرب المثل شده که می‌گویند: «همدستان سبأ رفتند». بعد از آن خدا سبب گمراهی مشرکان را بیان کرده و

۱ـ تفسیر کشاف ۴۵۵/۳.

می‌فرماید: ﴿و لقد صدق علیهم أبلیس ظنه﴾ در مورد این گمراهان، گمان شیطان ملعون تحقق یافت که گمان می‌برد می‌تواند با آراستن باطل و ناروا برای آنها، آنان را از راه منحرف کند، و قسم خورد و گفت: ﴿لأغوینهم أجمعین﴾، پس گمانش لباس تحقق به تن کرد. مجاهد گفته است: شیطان گمان محض می‌برد، اما این گمان تحقق یافت.[1] ﴿فاتبعوه إلا فریقا من المؤمنین﴾ مردم از فراخوانی شیطان به سوی گمراهی پیروی کردند، جز تعدادی اندک از مؤمنان که از او تبعیت نکردند. قرطبی گفته است: جز تعدادی اندک از مؤمنان کسی در امان نماند. و از ابن‌عباس روایت شده است: تمام آنها مؤمن بودند. پس (من) برای تبیین است نه تبعیض. ابلیس که از غیب بی‌خبر است از کجا به درستی گمان خود پی می‌برد؟ چون وقتی با وسوسه آدم را فریب داد، گمان حاصل کرد که می‌تواند همان کار را با نسلش نیز انجام دهد، و گمانش هم محقق شد.[2] ﴿و ما کان له علیهم من سلطان﴾ شیطان به وسیله‌ی وسوسه و فریب بر آنان تسلطی نداشت. ﴿إلا لنعلم من یؤمن بالآخرة ممن هو منها فی شك﴾ جز به خاطر حکمتی والا، و آن عبارت است از این‌که علم خود را در مورد آن‌که مؤمن است و آخرت را تصدیق می‌کند و آن‌که در مورد آن مشکوک است، برای بندگان ابراز داریم. پس هر یک را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهیم. قرطبی گفته است: یعنی شیطان آنها را با زور وارد کفر نمی‌کند، بلکه فقط می‌تواند درخواست کند و کفر را آراسته جلوه دهد.[3] و حسن گفته است: به خدا شیطان آنها را نمی‌زند و آنان را وادار به انجام کاری نمی‌کند، و جز فریب و آرزو و درخواست، کاری نمی‌کند که آنها درخواستش را اجابت کردند.[4] ﴿و ربك علی کل شيء حفیظ﴾ ای محمد! خدایت همه چیز را زیرنظر دارد، و هیچ چیز از اعمال انسان از او پوشیده

۱ـ طبری ۲۲/ ۶۰.
۲ـ قرطبی ۱۴/ ۲۹۲.
۳ـ قرطبی ۱۴/ ۲۹۳.
۴ـ ابن‌کثیر ۳/ ۱۲۸.

نمی‌ماند. اعمال آنان را ثبت و ضبط می‌کند و از قصد و احوال آنها باخبر است. صاوی گفته است: شیطان سبب اغوا و فریب است نه خالق آن. پس خدا هر کس راکه بخواهد از شیطان محفوظ می‌دارد، و هر کس را که بخواهد شیطان او را اغوا کند، شیطان را بر او مسلط می‌کند، و هر دو عمل خدا می‌باشند.[۱] حکمت در تسلط شیطان بر بندگان، امتحان و آزمایش است تا پاک و ناپاک از هم جدا شوند. و معنی ﴿لنعلم﴾ این است که علم خود را به انسان ارائه دهیم، وگرنه خدا به همه چیز چه درگذشته و چه در آینده آگاه است. ﴿قل ادعوا الذين زعمتم من دون الله﴾ به مشرکان بگو: شرکایی را بخوانید که آنها را پرستش می‌کردید و گمان می‌بردید آنها پروردگار قابل پرستش می‌باشند. آنها را بخوانید تا خیر و نیکی برایتان فراهم کنند و شر و ناپسندی را از شما دور کنند. ابوحیان گفته است: این‌که خدا از آنها خواسته است خدایان را بخوانند، برای نشان دادن ناتوانی و درماندگی آنها می‌باشد تا بدین‌وسیله بر آنان حجت اقامه کند.[۲] ﴿لايملكون مثقال ذرة﴾ آنها دارای یک ذره خیر و شر و زیانی نیستند. ﴿فی السموات و لا فی الأرض﴾ نه در آسمان‌ها و نه در زمین؛ یعنی در عالم بالا و پایین قدرت انجام دادن کاری را در گیتی ندارند. ﴿و ما لهم فيهما من شرك﴾ آن خدایان، در خلق و تصرف و مالکیت آن دو در کنار خدا شرکت و دخالتی ندارند. ﴿و ما له منهم من ظهير﴾ و در تدبیر امور آسمان و زمین آنها خدا را یاور و مددکار نیستند. بلکه فقط خود خالق همه چیز است. و امر نابودکردن تنها در قبضه‌ی قدرت او می‌باشد. بعد از این‌که خلق و ملک را از آنها نفی کرد، شفاعت را نیز از آنها نفی کرده و می‌فرماید: ﴿و لاتنفع الشفاعة عنده إلا لمن أذن له﴾ هیچ فردی از پیامبران یا فرشتگان در پیشگاه خدا قادر به شفاعت نیست مگر این‌که خود خدا به او اجازه‌ی شفاعت بدهد. پس آنها چگونه گمان می‌برند که خدایانشان برای آنان شفاعت

۱ـ حاشیه‌ی صاوی ۳/۲۹۸.

۲ـ البحر المحیط ۷/۲۷۵.

می‌کنند؟ ابن‌کثیر گفته است: به خاطر عظمت و جلال و شکوه مقام خدا، هیچ یک از بندگانش یارای شفاعت را ندارند، مگر بعد از این‌که خود اجازه‌ی شفاعت را بدهد، همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: **﴿من ذا الذی یشفع عنده إلا بإذنه﴾**، و نیز می‌فرماید: **﴿و لایشفعون إلا لمن ارتضی﴾**، و به خاطر بلندی مقام و نشان دادن منزلت مبارک حضرت محمد ﷺ ، شفاعت به سرور فرزندان آدم داده می‌شود، و حضرتش بزرگ‌ترین شفیع در پیشگاه خدا می‌باشد. و این شفاعت زمانی است که در مقام ستوده (مقام محمود) می‌ایستد و برای تمام خلق خدا شفاعت می‌کند.[1] **﴿حتی إذا فزع عن قلوبهم﴾** تا زمانی که بیم و هراس از قلوب شفاعت‌کنندگان اعم از فرشتگان و پیامبران زایل می‌شود، **﴿قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق﴾** به یکدیگر می‌گویند: خدا در مورد شفاعت چه فرمود؟ آنها می‌گویند: شفاعت مؤمنان را اجازه داده است. قرطبی گفته است: در حالی که پیامبران و فرشتگان از کیفر خدا در هراس و بیمناکند، خدا به آنها اجازه‌ی شفاعت می‌دهد. آنها می‌ترسند در آن روز هولناک تقصیری از آنان نمایان شود. و وقتی این هراس از آنان زایل شد و مسرور گشتند، از فرشتگان می‌پرسند: خدایتان چه فرمان داد؟ آنها هم می‌گویند: فرمان حق را داد؛ یعنی به شما اجازه داد که برای مؤمنان شفاعت کنید.[2] **﴿و هو العلی الکبیر﴾** کبریا و بلندی مقام فقط از آن خدا می‌باشد. ابوسعود گفته است: این جمله دنباله‌ی گفته‌ی شفاعت‌کنندگان است و به عظمت و علو مقام حضرت باری اعتراف می‌کنند. بنابراین هیچ کس بدون اجازه‌ی او لب به سخن نمی‌گشاید.[3] بعد از آن مشرکین را در مورد پرستش غیر خدای خالق و رازق توبیخ کرده و می‌فرماید: **﴿قل من یرزقکم من السموات و الأرض﴾** به آنها بگو: چه کسی با نزول

۱ـ مختصر ۱۲۹/۳.
۲ـ قرطبی ۲۹۵/۱۴.
۳ـ ابوسعود ۲۳۱/۴.

باران از آسمان و با فراهم کردن ثمر و رویاندن نباتات در زمین شما را روزی می‌دهد؟ **﴿قل الله﴾** به آنها بگو: خدا روزی‌رسان است نه خدایان دروغین شما. ابن‌جوزی گفته است: به منظور اقامه‌ی دلیل بر این‌که هر آن‌کس روزی می‌دهد همو شایسته‌ی پرستش است، خدا به پیامبر دستور داد که از کفار بپرسد در حالی که خود آنها جز خدا روزی‌رسانی را نمی‌شناختند. به همین دلیل **﴿قل الله﴾** در جواب آمده است؛ چون جز همین جوابی نداشتند.[1] **﴿و إنا أو إیاکم لعلی هدی أو فی ضلال مبین﴾** در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم. این طرز بیان نهایت انصاف با خصم را نشان می‌دهد. ابوحیان گفته است: با این‌که معلوم و مشخص است آن‌که خدا را به تنهایی پرستش می‌کند هدایت شده است، اما با این وجود کلام را به صورت شک و تردید آورده است. در صورتی که آن‌که غیر از خدا را پرستش می‌کند گمراه است. در این بیان انصاف و نرمش و لطف در دعوی مقرر است و به صورت «تعریض» به گمراهی آنان اشاره می‌کند که از تصریح رساتر و بلیغ‌تر است. عرب می‌گویند: از من و تو، خدا دروغگو را خوار کند، در صورتی که یقین دارد که طرف دروغگو می‌باشد.[2] **﴿قل لاتسألون عما أجرمنا و لانسأل عما تعملون﴾** به آنها بگو: در مقابل گناهانی که ما مرتکب شده‌ایم شما مؤاخذه نمی‌شوید، و در مقابل عمل شما از ما بازخواست به عمل نمی‌آید. بلکه هر انسانی مسؤول عمل خودش می‌باشد. و این بیان نرمش و کوتاه آمدن در مجادله و انصاف و عدالت را می‌رساند. زمخشری گفته است: این بیان اولی انصاف را بیشتر و رساتر نشان می‌دهد؛ چون گناهان را به خود نسبت می‌دهد و عمل را به مخاطبان.[3] **﴿قل یجمع بیننا ربنا ثم یفتح بیننا بالحق﴾** بگو: خدا در روز رستاخیز ما و شما را با هم جمع کرده و آنگاه در بین

۱ـ تفسیر ابن‌جوزی ٦/۴۵۴.
۲ـ البحر المحیط ۷/۲۷۹.
۳ـ کشاف ۳/۴٦۲.

ما برمبنای حق و عدالت قضاوت و حکم می‌کند. ﴿و هو الفتاح العلیم﴾ و همو حاکمی است عادل که به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد و به احوال بندگان آگاه است. در نتیجه افراد برحق را وارد بهشت کرده و افراد بر باطل را روانه‌ی دوزخ می‌کند. ﴿قل أرونی الذین ألحقتم به شرکاء﴾ این هم توبیخی دیگر است که به خاطر قرار دادن شریک برای خدا مورد سرزنش قرار گرفته و خطای بزرگ آنها را نشان می‌دهد. یعنی این بت‌ها را به من نشان بدهید که آنها را به خدا ملحق کرده و آنها را در خدا بودن شریک «الله» قرار داده‌اید، تا بدانم و ببینم با کدام صفت شایستگی پرستش را پیدا کرده و در کنار خدایی قرار می‌گیرند که شبیه و مانند ندارد؟ ابوسعود گفته است: این بخش از آیه ضمن این‌که بر آنان حجت اقامه می‌کند متضمن مزید سرزنش نیز هست.[1] ﴿کلا بل هو الله العزیز الحکیم﴾ آنان را سرزنش کرده و برحذر می‌دارد. یعنی موضوع آن‌طور که شما گمان کرده‌اید و برایش انباز قرار داده‌اید نیست، بلکه او خدای یگانه و یکتا و مقتدر و مسلط بر کار خود می‌باشد و در تدبیر امور خلقش حکیم است، بنابراین هرگز شریک نخواهد داشت. ﴿و ما أرسلناك إلا كافة للناس بشيرا و نذيرا﴾ ما تو را تنها برای عرب‌ها مبعوث نکرده‌ایم، بلکه تو را به عنوان مژده‌دهنده و برحذردارنده از عذاب دوزخ، برای عموم خلق فرستاده‌ایم. ﴿ولکن أکثر الناس لایعلمون﴾ اما کافران نمی‌دانند، در نتیجه نادانی آنان را به آن گردنکشی و گمراهی که بر آن هستند وادار می‌کند. ﴿و یقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین﴾ مشرکین به طریق استهزا و تمسخر می‌گویند: اگر راست می‌گویید این عذابی که ما را از آن می‌ترسانید کی تحقق می‌پذیرد؟ آنها پیامبر و مؤمنان را مورد خطاب قرار داده‌اند. ﴿قل لکم میعاد یوم لاتستأخرون عنه ساعة و لاتستقدمون﴾ بگو: برای عذاب شما زمانی معین مقرر است و در موقعی که خدا معین کرده است می‌آید و به خاطر

۱ـ تفسیر ابوسعود ۴/۲۳۱.

خواست هیچ کس به تأخیر نمی‌افتد و به دلخواه هیچ کس هم پیش از موعد نمی‌آید. در مورد عذاب خدا عجله نکنید؛ چون به‌طور حتم می‌آید. بعد از آن فرو رفتن مشرکین را در دشمنی و تکذیب پیامبر یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و قال الذین کفروا لن نؤمن بهذا القرآن و لا بالذی بین یدیه﴾ کافران گفتند: به قرآن و کتب آسمانی پیشین که در اثبات حشر و نشر سخن گفته‌اند ایمان نداریم. ﴿ولو تری إذ الظالمون موقوفون عند ربهم﴾ اگر حال ستمگران منکر بعث و حشر و نشر را در قرارگاه محاسبه می‌دیدی، ﴿یرجع بعضهم إلی بعض القول﴾ یکدیگر را ملامت و سرزنش می‌کنند. جواب ﴿لو﴾ به منظور ایجاد هراس حذف شده و تقدیر آن چنین است: امری هراس‌انگیز و سرسام‌آور را می‌دیدی. ﴿یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لو لا أنتم لکنا مؤمنین﴾ پیروان به رؤسای خود می‌گویند: اگر شما ما را گمراه نمی‌کردید ما مؤمن و هدایت شده بودیم. ﴿قال الذین استکبروا للذین استضعفوا أنحن صددناکم عن الهدی بعد إذجاءکم؟﴾ رؤسا به پیروان می‌گویند: آیا بعد از این‌که هدایت و ایمان به سوی شما آمد ما شما را از آن مانع شدیم؟ البته نه، موضوع چنان نیست که شما می‌گویید. ﴿بل کنتم مجرمین﴾ بلکه خودتان کافر شدید؛ چراکه تبهکار بودید و در تبهکاری غرق شده بودید. ﴿و قال الذین استضعفوا للذین استکبروا بل مکر اللیل و النهار﴾ پیروان به پیشوایان خود می‌گویند: بلکه شما شب و روز ما را فریب می‌دادید و این امر از ایمان آوردن ما جلوگیری کرد. ﴿إذ تأمروننا أن نکفر بالله و نجعل له أندادا﴾ آنگاه که از ما می‌خواستید به خداکافر شویم و برایش شریک قرار دهیم. و اگر شما باطل را برای ما نمی‌آراستید ما کافر نمی‌شدیم. ﴿و أسروا الندامة لما رأوا العذاب﴾ هر دو گروه وقتی با عذاب روبرو شوند پشیمانی خود را از ترک ایمان پنهان نموده و از ترس عیب و عار آن را مخفی می‌نمایند. ﴿و جعلنا الأغلال فی أعناق الذین کفروا﴾ علاوه بر عذاب آتش، زنجیر را در گردن کفار قرار می‌دهیم. ﴿هل یجزون إلا ما کانوا یعملون﴾ آیا جز به سزای آنچه از کفر و گناه انجام می‌دادند می‌رسند؟

نکات بلاغی: ۱- در ﴿یمین ... و شمال﴾، ﴿بشیر ... و نذیر﴾، ﴿تستقدمون ... و تستأخرون﴾ و ﴿استضعفوا ... و استکبروا﴾ طباق مقرر است.

۲- در ﴿و قدرنا فیها السیر سیروا﴾ جناس اشتقاق آمده است.

۳- ﴿قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله﴾ متضمن تعجیز است؛ زیرا جماد نه می‌شنود و نه احساسی دارد.

۴- ﴿قل الله﴾ متضمن حذف به دلیل سیاق است.

۵- ﴿قل من یرزقکم من السموات و الأرض﴾ متضمن توبیخ و سرزنش است.

۶- ﴿إن فی ذلك لآیات لکل صبار شکور﴾ و ﴿و هو الفتاح العلیم﴾ متضمن مبالغه می‌باشد.

۷- در ﴿و لو تری إذ الظالمون موقوفون عند ربهم﴾ جواب لو برای ایجاد هراس حذف شده است.

۸- ﴿بل مکر اللیل و النهار﴾ شامل مجاز عقلی است.

۹- ﴿لن نؤمن بهذا القرآن و لا بالذی بین یدیه﴾ متضمن استعاره می‌باشد؛ چون قرآن دو دست ندارد.

۱۰- در ﴿هل نجازی إلا الکفور ... إن فی ذلك لآیات لکل صبار شکور﴾ فواصل رعایت شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِن نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ ﴿۳۴﴾ وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿۳۵﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۶﴾ وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰ

إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ ٱلضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي ٱلْغُرُفَاتِ آمِنُونَ ﴿۳۷﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي ٱلْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿۳۸﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنفَقْتُم مِن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ ٱلرَّازِقِينَ ﴿۳۹﴾ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۴۰﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ٱلْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُؤْمِنُونَ ﴿۴۱﴾ فَٱلْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۴۲﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۴۳﴾ وَ مَا آتَيْنَاهُم مِن كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِن نَذِيرٍ ﴿۴۴﴾ وَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۴۵﴾ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَ فُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُم مِن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿۴۶﴾ قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۴۷﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَّامُ ٱلْغُيُوبِ ﴿۴۸﴾ قُلْ جَاءَ ٱلْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ ٱلْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ ﴿۴۹﴾ قُلْ إِن ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَ إِنِ ٱهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿۵۰﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِن مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿۵۱﴾ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿۵۲﴾ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِٱلْغَيْبِ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿۵۳﴾ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ﴿۵۴﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا قصه‌ی سبأ و کفر آنان در برابر نعمت خدا و پیامد آن را از قبیل تبدیل نعمت به نقمت خاطرنشان ساخت، در

اینجا مغرور شدن مشرکین را به مال و اولاد و تکذیب پیامبرﷺ از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبرﷺ و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین سوره‌ی شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿**مترفوها**﴾ مترف کسی است که در ناز و نعمت و رفاه و جاه و منزلت غرق شده باشد. ﴿**یبسط**﴾ گسترش می‌دهد. ﴿**یقدر**﴾ تقلیل می‌دهد. ﴿**زلفی**﴾ نزدیک، تقرب جستن. ﴿**إفك**﴾ دروغ ساختگی. ﴿**معشار**﴾ یک‌دهم.[1] ﴿**نکیر**﴾ انکار. ﴿**جنة**﴾ به کسر جیم یعنی دیوانه. ﴿**فوت**﴾ راه نجات و مفر. ﴿**التناوش**﴾ برگرفتن و تناول، زمخشری می‌گوید: «تناوش» و «تناول» به یک معنی هستند اما «تناوش» معنی سهولت و آسانی را نیز در بردارد، پس به معنی تناول سهل و آسان است.[2]

تفسیر: ﴿**و ما أرسلنا فی قریة من نذیر**﴾ ما در هیچ شهری پیامبری را برای برحذر داشتن از عذاب خدا نفرستادیم، ﴿**إلا قال مترفوها**﴾ جز این‌که غرق شدگان در ناز و نعمت دنیا گفتند: ﴿**إنا بما أرسلتم به کافرون**﴾ ما به رسالت شما ایمان نداریم و آنچه را که آورده‌اید تصدیق نمی‌کنیم. قتاده گفته است: مترفون عبارتند از: متکبران و رؤسا و رهبران شرور هر جامعه‌ای.[3] این افراد به تکذیب پیامبران اقدام می‌کنند. هدف از آیه تسلی دادن خاطر پیامبرﷺ است در مورد تکذیب رسالتش از جانب بزرگان قریش. ﴿**و قالوا نحن أکثر أموالا و أولادا**﴾ مشرکان مکه می‌گفتند: اموال و اولاد ما از اموال و اولاد مؤمنان ضعیف و بینوا بیشتر است. ﴿**و ما نحن بمعذبین**﴾ چون خدا از ما راضی است ما را عذاب نمی‌دهد، و اگر از ما راضی نبود روزی وسیع و فراوان را به ما عطا نمی‌کرد. آنها وضع دنیا را با قیامت قیاس کرده و گمان می‌بردند خدا همان‌طور که در دنیا اموال و

۱ـ قرطبی ۳۱۰/۱۴.
۲ـ الکشاف ۴۶۸/۳.
۳ـ قرطبی ۳۰۵/۱۴.

اولاد به آنان عطا کرده است، در قیامت هم آنها را عذاب نمی‌دهد. ابوحیان گفته است: خدای متعال نازپروردگان را به صراحت ذکر کرده است؛ چون آنها از بس که به زینت و زیور دنیا مشغول بودند و از بس که نعمت دنیا خرد آنان را تحت جاذبه قرار داده بود، آنان اولین تکذیب‌کنندگان پیامبران بودند، بدین ترتیب قلوب آنان همیشه مشغول و سرگرم بود، به عکس قلوب بینوایان که از لذائذ دنیا تهی بود، بنابراین نهاد آنها همیشه به خیر و نیکی متمایل بود. از این رو اکثر آنان پیرو پیامبران بودند.[1] ﴿**قل إن ربي يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر**﴾ ای محمد! بگو: وسعت و ضیقت و تنگی روزی دلیل رضایت خدا نیست، خدا روزی فراوان را به کافر و نافرمان عطا می‌کند. و به عنوان آزمایش و امتحان آن را بر مؤمن و فرمانبر تنگ و محدود می‌کند. بنابراین گمان نکنید که کثرت اموال و اولاد نشان و دلیل محبت و نیکبختی باشد، بلکه تابع حکمت و خواست خدا می‌باشد. ﴿**ولكن أكثر الناس لايعلمون**﴾ اما اکثر آن کافران از حقیقت بی‌خبرند. از این رو گمان می‌کنند فزونی اموال و اولاد ناشی از شرف و بزرگی است، در حالی که در بسیاری از موارد برخورداری از نعمت و برکات «استدراج» است.[2] همان‌طور که فرموده است: ﴿**سنستدرجهم من حيث لايعلمون**﴾. از این رو آن را تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿**و ما أموالكم و لا أولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى**﴾ اموال و اولادتان که مایه‌ی افتخار و مباهات و خودبزرگ‌بینی شما می‌باشد، چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک نماید، بلکه فقط ایمان و عمل صالح مایه‌ی تقرب به پیشگاه خدا می‌باشد. طبری گفته است: «زلفى» یعنی «قربى» و کثرت مال و اولاد اعتباری ندارد.[3] از این رو بعد از آن فرموده است: ﴿**إلا من آمن و عمل صالحا**﴾ یعنی جز انسانی باایمان که مال خود را در راه خدا

۱ـ البحر ۷/۲۵۸.
۲ـ بیضاوی ۲/۱۲٦.
۳ـ طبری ۲۲/٦۸.

هزینه می‌کند و به فرزند خود نیکی می‌آموزد و او را بر خیر و صلاح تربیت می‌کند، این است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند.[1] ﴿أولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا﴾ پاداش نیکی‌های آنان در مقابل هر نیکی ده برابر و تا بیش از هفت‌صد برابر افزایش می‌یابد. ﴿وهم فی الغرفات آمنون﴾ و آنان در منازل عالی بهشت از هر آزار و گزندی در امان می‌باشند. بعد از این‌که پاداش مؤمن را یادآور شد، کیفر کافر را نیز بازگفته تا تفاوت بین دو جزا روشن و نمایان شود. و فرمود: ﴿و الذین یسعون فی آیاتنا معاجزین﴾ آنان که به منظور بستن راه خدا و پیروی از آیات و پیامبرانش تلاش می‌کنند، دشمنان ما می‌باشند، و گمان می‌کنند خود را از عذاب ما نجات می‌دهند و راه فراری می‌یابند، ﴿أولئك فی العذاب محضرون﴾ آنها در عذاب باقی می‌مانند و در روز رستاخیز برای محاسبه احضار می شوند. ﴿قل إن ربی یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له﴾ بگو: خدایم برای هر یک از خلایقش که بخواهد روزی را به فراوانی می‌دهد و برای هر کس که بخواهد آن را اندک و محدود می‌کند. پس، با برخورداری از اموالی که خدا به شما عطا کرده است مغرور نشوید. در التسهیل آمده است: آیه به خاطر اختلاف در مقصود تکرار شده است؛ چون منظور از اول کفار است، و در اینجا منظور تشویق مؤمنان به انفاق.[2] ﴿و ما أنفقتم من شیء فهو یخلفه﴾ هر چه را که در راه خدا هزینه و خرج کنید، کم باشد یا زیاد، خدا دیر یا زود آن را برایتان جبران می‌کند. ﴿و هو خیر الرازقین﴾ خدای متعال بهترین عطاکننده و روزی‌دهنده می‌باشد؛[3] چون عطای غیر او بر مبنای حساب و کتاب است اما عطای او بی‌حساب است. مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که یادآور شد که فقط ایمان و عمل صالح انسان را به خدا نزدیک می‌کند و موجب چند برابر شدن پاداش می‌شود،

۱ـ بیضاوی ۲/ ۱۲٦.
۲ـ التسهیل ۳/ ۱۵۲.
۳ـ زاد المسیر ٦/ ٦۴۲.

یادآور شده است که برخورداری از نعمت‌های آخرت با گشایش و فراخی روزی دنیا منافات ندارد. بلکه گاهی فراخی روزی دنیا برای افراد صالح هم فراهم می‌گردد، در همان حال بر مبنای وعده‌ی الهی آنان در آخرت پاداش کافی و ثواب نیکوتر را نیز دارند.(۱) **﴿و یوم یحشرهم جمیعا﴾** روزی را یادآور شو که خدا تمام مشرکین را برای محاسبه و جزا حشر و زنده می‌کند. **﴿ثم یقول للملائکة أهولاء إیاکم کانوا یعبدون﴾** استفهام برای توبیخ و سرزنش مشرکین آمده است. یعنی آیا آنها شما را پرستش می‌کردند، و شما به آنها دستور داده بودید که چنان عملی را انجام بدهند؟ زمخشری گفته است: این سرزنش خطاب به فرشتگان است و به روال مثل جاری آمده است که می‌گوید: «با تو هستم همسایه! بشنو» و مانند گفته‌ی خدا است که می‌فرماید: **﴿أأنت قلت للناس اتخذونی و أمی إلهین من دون الله﴾**، خدا به یقین می‌دانست که حضرت عیسی و ملائک از آنچه به آنها نسبت داده‌اند پاک و دورند، اما منظور از سؤال و جواب این است که شدت سرزنش و بزرگی شرمساری کافران نشان داده شود.(۲) **﴿قالوا سبحانك أنت ولینا من دونهم﴾** گفتند: خداوندا! تو بالاتر و مقدس‌تر از آنی که در کنارت خدایی قرار گیرد. تو پروردگار و معبود ما می باشی، ولایت تو را می‌پذیریم و تو را خالصانه می‌پرستیم، و ما در پیشگاهت از آنها تبری می‌جوییم. **﴿بل کانوا یعبدون الجن﴾** بلکه آنها شیاطین را می‌پرستیدند؛ زیرا شیاطین پرستش غیرخدا را برای آنان زیبا جلوه می‌دادند و آنها از شیاطین اطاعت کردند. **﴿أکثرهم بهم مؤمنون﴾** طبری گفته است: یعنی اکثر آنان جن را تصدیق کرده و گمان می‌کردند اجنه دختران خدا هستند. پاک و منزه است خدا از آنچه می‌گویند.(۳) خدا در رد مزاعم مشرکین گفته است: **﴿فالیوم لایملك بعضکم لبعض نفعا و لاضرا﴾** در چنین روزی

۱ـ حاشیه‌ی شیخ‌زاده بر بیضاوی ۳/ ۹۳.
۲ـ کشاف ۳/ ۴۶۳.
۳ـ طبری ۲۲/ ۶۹.

ـ روز حساب ـ نه پرستشگر سودی می‌دهد و نه معبود، نه شفاعتی مقرر است و نه راه نجاتی، نه عذابی برطرف می‌شود و نه هلاکتی. ابوسعود گفته است: در ملاء عام اینچنین مورد خطاب قرار می‌گیرند، تا ناتوانی و قصورشان از دفع عذاب از عبادت کنندگانشان برملا شود و تا نومیدی کاملشان معلوم گردد. در نسبت دادن عدم نفع و ضرر به بعضی مبالغه مورد نظر است، گو این‌که محال بودن سودرسانی فرشتگان برای عبادت‌کنندگانشان همانند نفع‌رسانی عبادت‌کنندگان است برای آنان.[1] **﴿و نقول للذین ظلموا﴾** و به ستمگرانی که غیر خدا را پرستش کرده‌اند می‌گوییم: **﴿ذوقوا عذاب النار التی کنتم بها تکذبون﴾** عذاب جهنم را بچشید که در دنیا آن را تکذیب می‌کردید، اینک در آن افتاده‌اید. بعد از آن خدا، گونه‌ای دیگر از کفر و گمراهی آنان را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿و إذا تتلی علیهم آیاتنا بینات﴾** وقتی آیات واضح قرآن با معانی و اعجاز آشکارش بر آن مشرکان خوانده شد و آن را با طراوت و شادابی از زبان پیامبر ﷺ شنیدند، **﴿قالوا ما هذا إلا رجل یرید أن یصدکم عما کان یعبد آباؤکم﴾** گفتند: این یکی که ادعای پیامبری می‌کند، جز یک نفر مانند شما نیست، می‌خواهد شما را از پرستش بت‌های مورد پرستش پیشینیانتان باز دارد. **﴿و قالوا ما هذا إلا إفك مفتری﴾** این قرآن جز دروغی برتافته نیست که آن را به خدا نسبت داده‌اند. **﴿و قال الذین کفروا للحق لما جاءهم إن هذا إلا سحر مبین﴾** همان کافران که به خود جرأت داده‌اند از خدا یاغی شوند و حق درخشان را انکار کنند، گفتند: این قرآن جز سحری آشکار چیزی نبوده و این امر بر هیچ خردمندی پوشیده نیست. زمخشری گفته است: این بیان به‌طور بلیغ شگفتی از امر آنها را نشان می‌دهد؛ چرا که آنها به‌طور قطعی حکم به سحر بودن قرآن کرده و سپس گفته‌اند: قطعیت سحر بودن آن روشن و آشکار است به‌طوری که هر خردمندی که به

۱ـ ابوسعود ۴/ ۲۳۴.

دقت در آن بنگرد آن را سحر می‌نامد. گفته‌ی ﴿لما جاءهم﴾ بیانگر آن است که آنها بدون تأمل و اندیشه نمودن در آن به آن کافر شده‌اند.[1] آنگاه خدا یادآور شده است که آنها این گفته را برمبنای دلیل و سند نمی‌گویند، و حضرت محمد را به استناد به حقیقت و یقین تکذیب نکرده‌اند، بلکه بر مبنای ظن و تخمین او را تکذیب نموده‌اند و فرمود: ﴿و ما آتيناهم من كتب يدرسونها﴾ وانگهی قبل از قرآن کتابی بر اهل مکه نازل نکرده‌ایم که آن را بخوانند و بررسی کنند. ﴿و ما أرسلنا إليهم قبلك من نذير﴾ و قبل از تو پیامبری را پیش آنان نفرستاده‌ایم که آنها را از عذاب خدا برحذر بدارد. پس چگونه تو را تکذیب کردند؟ طبری گفته است: یعنی قبل از قرآن خدا کتابی را بر عرب نازل نکرده و قبل از محمدﷺ پیامبری نزد آنان نفرستاده بود.[2] ﴿و كذب الذين من قبلهم و ما بلغوا معشار ما آتيناهم﴾ قبل از آنان اقوامی به تکذیب برخاسته‌اند که یک‌دهم نیرو و ثروت و طول عمر آنان را به کفار مکه نداده‌ایم. ابن‌عباس گفته است: ﴿معشار ما آتيناهم﴾ یعنی یک‌دهم نیروی آنان را در دنیا نداشته‌اند.[3] ﴿فكذبوا رسلي فكيف كان نكير﴾ وقتی پیامبران مرا تکذیب کردند، من هم با نابود کردن و ریشه‌کن نمودن آنها، از آنان انتقام گرفتم، و نیرو و قدرتی که داشتند برایشان سودمند واقع نشد و آنان را بی‌نیاز نکرد، پس حال و وضع آنان وقتی که عذاب و نابودیشان فرا رسد چگونه باید باشد؟ این بیان به صورت ضمنی قریش را تهدید می‌کند. ﴿قل إنما أعظكم بواحدة﴾ به آن مشرکان بگو: من فقط یک خصلت را به شما توصیه می‌کنم. آنگاه آن را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿أن تقوموا لله مثنى و فرادى﴾ و آن این‌که به خاطر تقرب به خدا به صورت دسته جمعی یا انفرادی یا دو نفری یا یک‌نفری به جستجوی «حق» برخیزید. قرطبی گفته است: این

۱ـ کشاف ۳/۴۶۴.
۲ـ طبری ۲۲/۷۰، و این روایت قتاده است.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۱۳۵.

قیام ـ برخاستن ـ به معنی طلب است نه برخاستن که ضد نشستن است.[۱] **﴿ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة﴾** آنگاه در مورد محمد بیندیشید تا دریابید هر آن‌که چنین کتابی اعجازانگیز از او ظاهر شده است ممکن نیست حالت جنون داشته یا دیوانه باشد. ابوحیان گفته است: من شما را به یک امر اندرز می‌دهم که حق را در آن می‌یابید و آن این‌که در راه خدا دو نفر دو نفر و به تنهایی برخیزید، آنگاه در مورد کار محمد ﷺ و دینی که آورده است به دقت بیندیشید. از این رو گفته است: **﴿مثنی و فرادی﴾** که تجمّع، خود موجب تشویش خاطر و جلوگیری از تفکر و اندیشه می‌شود. همان‌طور که در درس‌های دسته‌جمعی اتفاق می‌افتد و هر کس نظری می‌دهد، ولی دو نفر اگر منصفانه بنگرند و هر یک مشاهدات خود را بر دیگری عرضه کند بعید به نظر می‌رسد حق از آن دو دور شود. و اگر یک نفر دقت و اندیشه‌ی خوبی را داشته باشد، با حق آشنا می‌شود. پس اگر بیندیشند درمی‌یابند که نسبت دادن دیوانگی به پیامبر ﷺ غیرممکن است و هیچ تصوری آن را نمی‌پذیرد.[۲] **﴿إن هو إلا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید﴾** او فقط پیامبری است که اگر کافر شوید شما را از عذاب سخت آخرت برحذر می‌دارد. **﴿قل ما سألتکم من أجر فهو لکم﴾** بگو: در مقابل تبلیغ رسالت از شما پاداشی نمی‌خواهم. طبری گفته است: یعنی من در مقابل آن چیزی قرار نمی‌دهم تا مرا متهم کنید و گمان برید که من به منظور دریافت مالی شما را به پیروی از خود می‌خوانم.[۳] **﴿إن أجری إلا علی الله﴾** اجر و پاداش من فقط بر خدا، پروردگار جهانیان است. **﴿و هو علی کل شیء شهید﴾** همو ناظر و مراقب اعمال من و شما می‌باشد و هیچ چیز از او نهان نیست و همه را در مقابل اعمالشان پاداش یا کیفر می‌دهد. ابوسعود گفته است: یعنی او باخبر است و از صدق و خلوص

۱ـ قرطبی ۳۱۱/۱۴. ۲ـ البحر ۲۰۱/۷.
۳ـ طبری ۷۱/۲۲.

نیت من آگاه است.[1] ﴿قل إن ربی یقذف بالحق﴾ بگو: خدایم دلیل را بیان و نمایان می‌کند. ابن‌عباس گفته است: یعنی با حق باطل را می‌کوبد. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق﴾. ﴿علام الغیوب﴾ یعنی خدای متعال به تمام امور نهان از خلق آگاه است. ﴿قل جاء الحق﴾ بگو: نور حق یعنی اسلام آمد و پرتوافشان شد. ﴿و ما یبدیء الباطل و ما یعید﴾ و باطل به‌طور کلی از میان رفت و آغاز و برگشتی ندارد. زمخشری گفته است: وقتی انسان نابود شد آغاز و برگشتی ندارد که فرموده است: ﴿و قل جاء الحق و زهق الباطل﴾.[2] ﴿قل إن ضللت فإنما أضل علی نفسی﴾ به آن مشرکان بگو: اگر ـ آن‌طور که شما تصور می‌کنید ـ من گمراه هستم و گمراهیم محقق شود، ضرر آن فقط به خودم می‌رسد و به دیگری زیانی نمی‌رسد. ﴿و إن اهتدیت فبما یوحي إلیّ ربی﴾ و اگر به حق راهیاب شوم، با هدایت و توفیق خدا راهیاب می‌شوم. ﴿إنه سمیع قریب﴾ اوست که دعای هر جوینده‌ای را می‌شنود و دعای هر امیدواری را اجابت می‌کند. ابوسعود گفته است: یعنی گفته و عمل هر راهیاب و گمراهی را می‌شنود و می‌بیند هر چند که در نهان کردن آن مبالغه کند.[3] ﴿و لو تریٰ إذ فزعوا﴾ و ای کاش! حال مشرکان را به هنگام آشفتگی و وحشت‌زدگی می‌دیدی آنگاه که از قبر بیرون می‌آیند، ﴿فلا فوت﴾ هیچ راه نجات و گریزی نمانده است. ﴿و أخذوا من مکان قریب﴾ و از جایی نزدیک ـ سرزمین محشر ـ گرفتار آمده‌اند و به سوی آتش برده می‌شوند. جواب ﴿لو﴾ محذوف است و تقدیر آن چنین است: ﴿لرأیت أمرا عظیما و خطبا جسیما ترتعد له الفرایص﴾. ﴿و قالوا آمنا به﴾ وقتی عذاب را مشاهده کردند می‌گویند: به قرآن و پیامبران ایمان داریم. ﴿و أنی لهم التناوش من مکان بعید﴾ حالا از کجا ایمان

۱ـ ابوسعود ۲۳۵/۴.
۲ـ کشاف ۴۶۷/۳.
۳ـ ابوسعود ۲۳۵/۴.

برایشان فراهم و محقق می‌شود در حالی که در آخرت قرار دارند و محل ایمان آوردن دنیا می‌باشد. و چگونه از جایی چنین دور، دست یافتن به ایمان برای آنان میسّر است؟ ابوحیان گفته است: حال آنها را به حال کسی تشبیه کرده است که بخواهد چیزی را از محلی دور بردارد، همان‌طور که یک نفر نزدیک آن را برمی‌دارد.[1] ﴿و قد کفروا به من قبل﴾ در حالی که قبلا در دنیا به قرآن و پیامبر کافر بودند، پس چگونه در آخرت ایمان برای آنان فراهم می‌گردد؟! ﴿و یقذفون بالغیب من مکان بعید﴾ و از جایی دور تیر تهمت می‌افکندند و امور غیبی را انکار کرده و می‌گفتند: حشر و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست. قرطبی گفته است: در میان عرب در رابطه با کسی که چیزی را می‌گوید که به آن علم و آگاهی ندارد، ضرب‌المثلی رایج است که می‌گوید: «هو یقذف و یرجم بالغیب» او تیر را در سیاهی شب رها می‌کند. و مسلم است که تیر چنین کسی به هدف اصابت نمی‌کند.[2] ﴿و حیل بینهم و بین مایشتهون﴾ بین آنها و ایمان و بهشت حایل ایجاد می‌شود. ﴿کما فعل بأشیاعهم من قبل﴾ همان‌طور که با کافران ملت‌های پیشین که شبیه آنها بودند، عمل شد. ﴿إنهم کانوا فی شك مریب﴾ آنها در دنیا در مورد حساب و عذاب روز قیامت در شک و تردید بودند. کلمه‌ی ﴿مریب﴾ برای تأکید است.

نکات بلاغی: ۱ـ در بین ﴿یبسط ... و یقدر﴾، ﴿نفعا ... و ضرا﴾ و ﴿مثنی ... و فرادی﴾ طباق برقرار است.

۲ـ در بین ﴿إلا من آمن و عمل صالحا ... و الذین یسعون فی آیاتنا معاجزین﴾ مقابله مقرر است.

۳ـ در ﴿و ما أموالکم و لاأولادکم﴾ التفات از غایب به مخاطب آمده است و مقصود اثبات حق است.

۱ـ البحر المحیط ۲۹۳/۷.
۲ـ البحر المحیط ۳۱۵/۱۴.

۴ـ ﴿أهولاء إياكم كانوا يعبدون﴾ حاوی اسلوب سرزنش و توبیخ است.
۵ـ در ﴿و قال الذين كفروا للحق﴾ اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.
٦ـ ﴿و ما أموالكم و لا أولادكم بالتی تقربكم عندنا زلفى﴾ متضمن ایجاز به حذف است.
۷ـ ﴿بين يدی عذاب شديد﴾ متضمن استعاره می‌باشد.
۸ـ ﴿و ما يبدیء الباطل و ما يعيد﴾ شامل کنایه است.
۹ـ ﴿و يقذفون بالغيب من مكان بعيد﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.
۱۰ـ در ﴿إنا بما أرسلتم به كافرون، أكثر الناس لايعلمون، و هم فی الغرفات آمنون﴾ فواصل رعایت شده است.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی فاطر قبل از هجرت پیامبرﷺ «به مدینه» نازل شد و همان هدف کلی را دنبال می‌کند که آیات مکی به آن می‌پرداختند که غالباً اولین هدف از بعثت پیامبران را بررسی می‌کنند و آن عبارت است از مسایل عقیدتی یعنی «دعوت به سوی یگانگی خدا، و اقامه‌ی دلیل بر وجود خدا و از میان برداشتن بنیان شرک و پاکیزه کردن قلوب از پستی‌ها و آراستن آن به مکارم اخلاق».

* در آغاز سوره درباره‌ی خالق مبدع سخن به میان آمده است که کائنات را هستی داده و فرشتگان و انسان و جن را خلق کرده است. و برای اثبات زنده شدن و وقوع حشر و نشر، دلیل اقامه کرده و این دلایل را از صفحات کتاب هستی برگرفته است، از زنده شدن زمین به سبب نزول باران، بعد از این‌که خشک و مرده شده بود، و به بیرون آمدن میوه‌ها و پشت سرهم آمدن شب و روز، مراحل خلق انسان، فرو رفتن شب در روز و سایر دلایل دال بر قدرت و یگانگی خدا.

* و تفاوت فراوان مؤمن وکافر را یادآور شده و برای آن دو به نابینا و بینا و تاریکی و نور و سایه و سموم مثال زده است.

* و برای اثبات قدرت خدا به‌گوناگونی میوه‌جات و دیگر مخلوقات از قبیل انسان و حیوان و اختلاف اشکال کوه‌ها، سنگ‌ها، وگونه‌های آن از قبیل سفید و سیاه و قرمز، استدلال کرده است که تمام آنها گویای عظمت خدای یگانه و مقتدرند.

* بعد از آن اعلام کرده است با نزول این کتاب وزین که فضایل دیگر کتب خدا را در

بردارد، امت محمدی وارث شریف‌ترین رسالات آسمانی شده است. پس از آن ملت را به سه گروه تقسیم کرده است: «مقصّر، محسن و پیشتاز در خیرات».

*و سوره با سرزنش مشرکین در مورد پرستش بت‌ها و سنگ‌ها خاتمه یافته است.

نامگذاری سوره: این سوره به «سوره‌ی فاطر» موسوم شده است؛ زیرا این اسم گرانقدر و صفت زیبا در سرآغاز آن آمده است و به معنی ابداع و ایجاد بدون الگو و نمونه‌ی قبلی است و نشان‌دهنده‌ی عظمت خدای ذوالجلال و قدرت آشکار و آفرینش شگفت‌انگیز اوست، خدایی که فرشتگانی را با آن ساختمان شگفت‌انگیز خلق و ابداع کرده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ جَاعِلِ ٱلْمَلَائِكَةِ رُسُلاً أُوْلِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ يَزِيدُ فِي ٱلْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ ٱللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ مَا يَفْتَحِ ٱللهُ لِلنَّاسِ مِن رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذْكُرُوا نِعْمَتَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ ٱللهِ يَرْزُقُكُم مِنَ ٱلسَّمَاءِ وَ ٱلْأَرْضِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣﴾ وَ إِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِن قَبْلِكَ وَ إِلَى ٱللهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٤﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعْدَ ٱللهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللهِ ٱلْغَرُورُ ﴿٥﴾ إِنَّ ٱلشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوّاً إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿٦﴾ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾ أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ ٱللهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ ٱللهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٨﴾ وَ ٱللهُ ٱلَّذِي أَرْسَلَ ٱلرِّيَاحَ

فَتُثِيرُ سَحَاباً فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ ﴿٩﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَ ٱلْعَمَلُ ٱلصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ ٱلَّذِينَ يَمْكُرُونَ ٱلسَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولَٰئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿١٠﴾ وَ ٱللَّهُ خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجاً وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا يُعَمَّرُ مِن مُعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١١﴾ وَ مَا يَسْتَوِي ٱلْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيّاً وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى ٱلْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾ يُولِجُ ٱللَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَ يُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱللَّيْلِ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ وَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِن تَدْعُوهُمْ لَايَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا ٱسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**فاطر**﴾ خالق و ایجاد کننده. فطر یعنی شکافت. ﴿**تؤفکون**﴾ منصرف می‌شوید. «**إفك**» یعنی دروغی که انسان را از حق و درستی منحرف می‌کند. ﴿**حسرات**﴾ اندوه از دست دادن چیزی. در «مختار» آمده است که «حسرت» به معنی تأسف شدید بر از دست دادن چیزی است.[1] ﴿**النشور**﴾ زنده شدن مرده. ﴿**یبور**﴾ نابود می‌شود. ﴿**فرات**﴾ آب بسیار گوارا و شیرین. ﴿**أجاج**﴾ بسیار شور. در «قاموس» آمده است: أجّ الماءُ أجوجاً؛ یعنی بسیار شور شد.[2] ﴿**قطمیر**﴾ پوسته‌ی نازک و سفید بین میوه و هسته.

۱ـ مختار الصحاح ماده‌ی «حسر».

۲ـ القاموس المحیط ماده‌ی «أجج».

تفسیر: ﴿الحمدلله فاطر السموات و الأرض﴾ تمجید کامل و یاد و ذکر نیکو، همراه با تعظیم و تحسین شایسته‌ی «الله» عزوجل می‌باشد که خالق و ایجادکننده و مخترع بدون الگو و نمونه‌ی قبلی آسمان‌ها و زمین است. بیضاوی گفته است: ﴿فاطر السموات و الأرض﴾ یعنی بدون این‌که الگویی داشته باشد آنها را خلق کرد.[۱] ﴿جاعل الملائکة رسلا﴾ ملائک را پیک و پیامبر بین «الله» و پیامبرانش قرار داد تا فرمان‌های خدا را به آنها ابلاغ کنند. ابن‌جوزی گفته است: آنان را برای هر کاری که بخواهد نزد پیامبران می‌فرستد.[۲] ﴿أولی أجنحة مثنی و ثلاث و رباع﴾ دارای بال‌ها می‌باشند. قتاده گفته است: بعضی دو بال دارند، بعضی سه بال و بعضی هم چهار بال دارند که به وسیله‌ی آن از آسمان به زمین فرود می‌آیند و باز به آسمان اوج می‌گیرند.[۳] ﴿یزید فی الخلق ما یشاء﴾ هر چه بخواهد در آفرینش و ساختار ملائک اضافه می‌کند، از قبیل بدن و تفاوت اشکال و تعدد بال‌ها. پیامبر ﷺ در شب اسراء دید جبرئیل دارای شش‌صد بال است که فاصله‌ی بین هر دو بال آن از مشرق تا مغرب بود.[۴] و قتاده گفته است: ﴿یزید فی الخلق مایشاء﴾ به معنی برازندگی و زیبایی چشمان، و بینی قشنگ و شیرینی دهان می‌باشد.[۵] ﴿إن الله علی کل شیء قدیر﴾ خدا قدرت انجام دادن هر چیزی را که بخواهد دارد و فرمان و نیرو و تسلط از آن او می‌باشد. و انجام دادن هیچ امری بر او گران نمی‌آید، خلق هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند و هیچ چیزی از فرمان او امتناع نمی‌ورزد. خدا در این آیات خود را به دو صفت جلیل توصیف کرده است که هر یک از آن دو حامل صفت قدرت و کمال نعمت‌رسانی

۱ـ شیخ زاده ۳/۹۸.
۲ـ زاد المسیر ۶/۴۷۳.
۳ـ قرطبی ۱۴/۳۱۹.
۴ـ قرطبی ۱۴/۳۱۹. امام مسلم این حدیث را از ابن مسعود روایت کرده است.
۵ـ قرطبی ۱۴/۳۲۰. آیه عام است و هر افزایشی را شامل می‌شود از قبیل: طول قد، رخسار معتدل، عقل ژرف، شیرینی سخن و کلام و دیگر ویژگی‌هایی که غیرقابل حصراند.

است: اول؛ بدون الگو و نمونه و بدون پیروی از مدلی از پیش ساخته شده، آسمان‌ها و زمین را ایجاد کرده است که کمال قدرت و فراگیری نعمتش در آن نهفته می‌باشد، و همو است که آسمان را بدون ستون برپا داشته و آن را معتدل و هموار کرده و با ستارگان و سیارات مزین و آراسته کرده است. و همواست که زمین را گسترده و روزی و قوت را در آن به ودیعه نهاده است. و دریاها و رودخانه‌ها را در آن جاری ساخته و چشمه‌سارهای خروشان و چاه‌ها را در آن جوشانده است. و دیگر آثار باعظمت قدرت و صنعت بدیعش نیز قدرت او را نشان می‌دهند و تمام آنها را با گفته‌ی **﴿فاطر السموات و الأرض﴾** بیان کرده است. دوم؛ عبارت است از برگزیدن فرشتگان به عنوان پیک و نامه‌بر در بین او و پیامبرانش. بدین‌ترتیب به قسمتی از عظمت و کمال قدرتش در آفرینش ملائک در شکل‌های عجیب و صورت‌های غریب، و با بال‌های متعدد اشاره کرده است. از جمله بعضی دوبال دارند و بعضی سه بال و بعضی چهار و بعضی هم شش‌صد بال دارند که فاصله‌ی هر دو بال به اندازه‌ی فاصله‌ی مشرق تا مغرب است. همان‌طور که در وصف جبرئیل علیه السلام آمده است. و حقیقت و ضخامت و شکل بعضی از آنها را فقط خدا می‌داند. زهری روایت کرده است که جبرئیل به پیامبر ﷺ گفت: «ای محمد! ای کاش اسرافیل را می‌دیدی که دوازده هزار بال دارد که یک بال آن در مشرق و بال دیگرش در مغرب است و عرش را بر دوش دارد».[1] و اگر پرده را از جلوی چشمان ما کنار می‌رفت، بسی شگفتی را می‌دیدیم. پس پاک و منزه است خدا و چه عظیم است خلقتش و چه بدیع است حقیقتش! بعد از آن اجرای فرمان خود را در این گیتی که آن را با تمام ساکنانش خلق نموده و به زیر فرمان خود درآورده است، توضیح داده و می‌فرماید: **﴿ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها﴾** هر چه را که خدا از گنجینه‌های رحمت به بندگان عطا کند، از

۱ـ کشاف ۴۷۰/۳.

قبیل نعمت و سلامت و دانش و حکمت و روزی و فرستادن پیامبران برای هدایت و دیگر نعمت‌های بی‌شمار، هیچ کس نمی‌تواند آن را بگیرد و با آن مخالفت کند و خلق خدا را از آن محروم سازد. پس همو پادشاه بخشنده‌ای است که عطایش منع نمی‌شود و منعش عطا نمی‌شود. ﴿و ما یمسك فلا مرسل له من بعده﴾ و هر چه را از خیر دنیا و آخرت از خلق خود دریغ کند، هیچ یک از بندگانش نمی‌تواند آن را به بندگان بدهد. ﴿و هو العزیز الحکیم﴾ و خدا بر هر چیز مقتدر و در صنع خود حکیم است و بر مقتضای حکمت و مصلحت هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد. مفسران گفته‌اند: فتح و امساک عبارت است از منع و عطا، پس نفع و ضرر در قبضه‌ی قدرت اوست، عطا می‌کند و منع می‌کند. در حدیث آمده است: «درست‌ترین و شایسته‌ترین چیزی که بنده گفته است ـ وانگهی همگی ما بنده‌ی تو هستیم ـ این است: بار خدایا! آنچه را که عطا کرده‌ای هیچ کس آن را مانع نمی‌شود و آنچه را که منع کرده‌ای هیچ کس نمی‌تواند آن را بدهد، مال و ثروت دنیا انسان را نجات نمی‌دهد بلکه عمل صالح او را نجات می‌دهد.[1] سپس خدا نعمت‌های گرانقدری را که به آنها عطا کرده یادآور شده و می‌فرماید: ﴿یا أیها الناس اذکروا نعمت الله علیکم﴾ ای انسان‌ها! خدا را در مقابل نعمت‌های بی‌حد و حصری که به شما عطا کرده است، سپاسگزار باشید. زمخشری گفته است: منظور از ذکر نعمت، ذکر آن با زبان نیست بلکه منظور آن است که کفران نعمت نشود و با شناسایی حقش، شکر آن به جا آورده شود، و بدان مقر و معترف بود، و از صاحبش اطاعت گردد. همان‌گونه که کسی به دیگری که امکانات فراوانی را برای او فراهم کرده است، می‌گوید: «نیکی‌های مرا به یاد بیاور».[2] ﴿هل من خالق غیرالله﴾ استفهام انکاری و به معنی نفی است. یعنی غیر از خدا خالقی

۱ـ بخشی از حدیثی است که امام مسلم در «صحیح» خود آن را روایت کرده است.

۲ـ کشاف ۴۷۱/۳.

نیست و بت‌های مورد پرستش شما روزی نمی‌دهند و خدا نیستند. ﴿یرزقکم من السماء و الأرض﴾ حال این‌که فقط او به بندگانش نعمت عطا می‌کند، پس آیا غیر از خدا خالقی هست که از آسمان و زمین به شما روزی بدهد؟ همو به آنان روزی عطا می‌کند، فقط اوست که از آسمان باران نازل می‌کند، و نبات را در زمین می‌رویاند. پس چگونه بت‌هایی را شریک او قرار می‌دهید که نه چیزی را خلق می‌کنند و نه جانداری را روزی می‌دهند؟ از این رو بعد از آن گفته است: ﴿لا إله إلا هو﴾ جز خدای یگانه و یکتا معبود و پروردگاری نیست. ﴿فأنی تؤفکون﴾ پس بعد از این بیان و دلیل روشن چگونه به سوی پرستش بت‌ها منحرف می‌شوید؟ منظور یادآوری نعمت‌های خدا به انسان و اقامه‌ی حجت بر مشرکین است. ابن‌کثیر گفته است: خدا بندگان را متذکر شده و آنان را به استدلال بر یگانگیش راهنمایی کرده است؛ یعنی استدلال می‌کند و می‌گوید: چون خدای یگانه من هستم پس فقط باید مرا بپرستید. و همان‌طور که در خلق و ایجاد و اعطای روزی مستقل و منفرد است، همان‌طور هم باید در پرستش منفرد باشد و هیچ چیز را اعم از بت و غیره شریک او قرار ندهید.[۱] ﴿و إن یکذبوك فقد كذبت رسل من قبلك﴾ خاطر پیامبر ﷺ را از این‌که قومش او را تکذیب کرده‌اند تسلی داده است. یعنی: ای محمد! اگر آن مشرکان شما را تکذیب کرده‌اند، افسرده خاطر مباش، این روش و قاعده‌ی پیامبران پیشین است که تا فرا رسیدن یاری ما تکذیب شده‌اند و آزار دیده‌اند، پس آنها را الگوی خود قرار بده، و حتماً خدا تو را بر آنان پیروز و غالب می‌کند. ﴿و إلی الله ترجع الأمور﴾ و سرانجام کار تو و کار آنها نزد خدا می‌باشد و هر یک را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد. این بیان متضمن وعید و تهدید تکذیب‌کنندگان است. بعد از آن خدا موعد و قرارگاه محقق را به آنان یادآور شده و می‌فرماید: ﴿یا أیها الناس إن وعد الله حق﴾ ای مردم! وعده‌ی زنده

۱ـ مختصر ۱۳۹/۳.

شدن و جزا که به شما داده شده است حق و ثابت و بدون تخلف است و حتماً تحقق می‌پذیرد. **﴿فلا تغرنكم الحياة الدنيا﴾** پس زر و زیور و نعمت‌های زندگی دنیا شما را از آخرت مشغول و منصرف نکند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی به وسیله‌ی این گل ناپایدار از آن حیات جاویدان غافل نشوید.[1] **﴿و لايغرنكم بالله الغرور﴾** و شیطان با مبالغه در حیله و نیرنگ شما را فریب ندهد و با یادآوری عفو و کرم خدا و به طمع بخشندگی عفو او شما را وادار به اصرار بر معاصی نکند. آنگاه دشمنی شیطان را با انسان بیان کرده و می‌فرماید: **﴿إن الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا﴾** ای انسان! شیطان از دیرباز دشمن سرسخت شما است، دشمنیش قدیمی است و زوال‌ناپذیر، پس همان‌طور که او با شما سر دشمنی دارد، همه‌ی شما هم او را دشمن بدارید و از او اطاعت نکنید، و از او برحذر باشید. بعضی از عارفان گفته‌اند: چه عجیب است انسان بعد از شناخت احسان و نیکوکار از محسن و نیکوکار نافرمانی کند، و بعد از شناختن عداوت شیطان از آن ملعون اطاعت کند. **﴿إنما يدعوا حزبه ليكونوا من أصحاب السعير﴾** فقط هدفش این است که پیروانش را به آتش مشتعل و سوزان و کباب‌کننده‌ی صورت و پوست دراندازد و جز این هدفی ندارد، پس آیا شایسته است انسان عاقل از شیطان لعین پیروی نماید و خواستش را برآورده کند؟ طبری گفته است: فقط پیروانش را فرامی‌خواند تا در آتش سوزان و زبانه‌کش جهنم، برای همیشه بمانند.[2] **﴿الذين كفروا لهم عذاب شديد﴾** آنان که خدا و پیامبرانش را انکار کرده‌اند عذابی دائمی و سخت دارند که شدّت و هول و هراسش قابل توصیف نیست. **﴿و الذين آمنوا و عملوا الصالحات﴾** و آنان که ایمان و عمل صالح را با هم دارند، **﴿لهم مغفرة و أجر كبير﴾** در نزد خدا بخشودگی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت دارند. علت این‌که ایمان را با عمل صالح قرین کرده و آورده، این است که نشان دهد آن

۱ـ مختصر ۱۳۹/۳.

۲ـ تفسیر طبری ۷۸/۲۲.

دو از هم جدا شدنی نیستند؛ زیرا ایمان یعنی تصدیق با قول و عمل. **﴿أفمن زین له سوء عمله فرآه حسنا﴾** استفهام انکاری است و جواب آن محذوف و تقدیر آن چنین است: آیا آن‌که شیطان عمل زشتش را آراسته جلوه داده تا آن را نیکو ببیند.[۱] و کفر و گمراهی خود را پسندیده می‌پندارد با فردی که عمل زشت را تقبیح کرده و از آن اجتناب ورزیده و طریق ایمان را برگزیده است، یکسان است؟ دلیل این حذف عبارت است از فرموده‌ی **﴿فإن الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء﴾** یعنی همه چیز بر مبنای خواست خدا صورت می‌گیرد، پس خدا هر کس را که بخواهد از راه هدایت دور می‌کند، و با توفیق خود هر کس را که بخواهد به عمل صالح و ایمان هدایت می‌کند. **﴿فلا تذهب نفسك علیهم حسرات﴾** پس تو ای محمد! غم مخور و خود را افسرده و ناراحت مکن که آنها ایمان را رها کرده‌اند. **﴿إن الله علیم بما یصنعون﴾** خدای عزوجل به عمل زشت و ناپسند آنها عالم است و آنان را در مقابل عملشان کیفر می‌دهد. این بیان متضمن وعید و عقاب آنها در مقابل عمل ناپسندشان می‌باشد. **﴿و الله الذی أرسل الریاح﴾** و خدا همانی است که با قدرت خود بادها را به عنوان مژده‌دهنده‌ی باران فرستاده است. **﴿فتثیر سحابا﴾** پس بادها ابری را به حرکت درآورده و برمی‌انگیزانند. استفاده از فعل مضارع (فتثیر) برای بیان فعل ماضی برای استحضار آن صورت بدیع و دال بر کمال قدرت و حکمت است.[۲] **﴿فسقناه إلی بلد میّت﴾** ابر را که بار باران با خود دارد به طرف محلی خشک و بی‌باران و تشنه‌لب حرکت دادیم. **﴿فأحیینا به الأرض بعد موتها﴾** در آن حذف مقرر است و تقدیر آن چنین است: همراه با باد آب نازل کردیم، آنگاه به وسیله‌ی آن زمین را بعد از این‌که خشک شده بود احیا کردیم. **﴿کذلك النشور﴾** همان‌طور که زمین خشک و مرده را با آب زنده کرده، خدا مردگان را نیز از قبر زنده می‌کند. امام احمد از ابی رزین

۱ـ کشاف ۳/۴۷۴.
۲ـ ابوسعود ۴/۲۳۹.

عقیلی روایت کرده که گفته است: گفتم: یا رسول الله! خدا چگونه مرده‌ها را زنده می‌کند؟ و دلیل آن در جهان هستی کدام است؟ فرمود: «آیا از محلی خشک و بی‌علف عبور نکرده‌ای که بعداً سبز و خرم گشته باشد؟ گفتم: بله، یا رسول الله! فرمود: خدا مردگان را آنچنان زنده می‌کند و این دلیل زنده شدن در جهان هستی است».[۱] ابن‌کثیر گفته است: در بسی موارد خدا با اشاره به زنده کردن زمین بعد از خشک شدن آن بر اثبات معاد استدلال کرده است. زمین مرده و بی‌نفس و بدون گیاه می‌میرد، آنگاه وقتی خدا ابر باران‌زا را به آنجا فرستاد و باران را بر آن نازل کرد زمین «تکان خورده و بالا می‌آید و از هر نوع زوجی خرم می‌رویاند». وقتی خدا بخواهد اجساد مردگان را نیز آنچنان زنده و پخش می‌کند.[۲] بعد از آن خدا راه نیل به عزت را به بندگان یادآور شده و می‌فرماید: ﴿من كان يريد العزة فلله العزة جميعا﴾ هر کس خواهان عزت و سربلندی کامل است، آن را فقط از خدا بخواهد؛ زیرا عزت و سربلندی از آن خدای عزوجل است. بعضی از عرفا گفته‌اند: هر کس عزت را می‌خواهد باید از عزیز اطاعت کند.[۳] ﴿إليه يصعد الكلم الطيب﴾ گفتار پاک از قبیل ذکر و دعا و تلاوت قرآن و تسبیح و تمجید و امثال آنها، به پیشگاه خدا بالا می‌رود. طبری گفته است: ذکر خدا و تمجید و ستایش بنده نزد خدا بالا می‌رود. ﴿والعمل الصالح يرفعه﴾ خدا عمل صالح را از بنده پذیرفته و در مقابل آن او را پاداش می‌دهد. قتاده گفته است: خدا گفته را جز همراه عمل قبول نمی‌کند. و هر کس گفته‌ی نیکو را با عمل صالح درآمیزد خدا آن را از او می‌پذیرد. طبری آن را نقل کرده است. ﴿والذين يمكرون السيئات لهم عذاب شديد﴾ بعد از بیان گفته‌ی پاک، اینک گفته‌ی ناپاک را بیان می‌کند. یعنی آنان که به منظور خاموش کردن نور خدا به

۱ـ احمد و ابوداود و ابن‌ماجه آن را روایت کرده‌اند. ۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۱۴۰.

۳ـ قرطبی ۱۴/۳۲۹.

حیله و نیرنگ متوسل می‌شوند و در مقابل اسلام و مسلمانان فریبکاری و حیله به‌کار می‌برند، در آخرت عذابی شدید در آتش دوزخ خواهند داشت. ﴿و مکر أولئك هو یبور﴾ و حیله‌ی آن مجرمان نابود می‌شود؛ زیرا هر کس بدی را در نهان داشته باشد یا بدی را تدبیر کند، خدا آن را علنی و ظاهر می‌کند: ﴿و لایحیق المکر السیء إلا بأهله﴾. مفسران گفته‌اند: در اینجا به حیله و نیرنگ قریش در مورد پیامبرﷺ اشاره شده است و همان‌طور که قرآن می‌گوید آنها وقتی در «دارالندوه» گرد آمدند، خواستند او را به قتل برسانند، یا او را زندانی یا او را اخراج کنند: ﴿و إذ یمربك الذین کفروا لیثبتوك أو یقتلوك أو یخرجوك﴾.[۱] بعد از آن آنها را متوجه دلایل توحید و زنده شدن و نشانه‌های قدرت و عزت خدای عزوجل کرده و می‌فرماید: ﴿و الله خلقکم من تراب﴾ و خدا شما یعنی آدم را از خاک خلق کرد. ﴿ثم من نطفة﴾ بعد از آن نسلش را از آب ناچیز یعنی «منی» که به رحم می‌ریزد، خلق کرد. ﴿ثم جعلکم أزواجا﴾ آنگاه مذکر و مؤنث را خلق کرد و برای تکمیل و بقای نسل تا انقضای دنیا شما را جفت جفت گردانید.[۲] طبری گفته است: مؤنث را به ازدواج مذکر درآورد.[۳] ﴿و ما تحمل من أنثی و لاتضع إلا بعلمه﴾ خدا از جنین داخل شکم زن آگاه است و چیزی از حال و وضع آن بر او پوشیده نیست. و جز بر مبنای علم او به دنیا نمی‌آید، و می‌داند مذکر است یا مؤنث، و از مراحل جنینی در شکم مادر اطلاع دارد. ﴿و ما یعمر من معمر و لاینقص من عمره إلا فی کتاب﴾ هر چه از عمر یک نفر بگذرد تا به سن پیری می‌رسد و هر چه از عمر یک نفر بگذرد و کم شود و در سن صغر یا جوانی بمیرد، تمام اینها در لوح محفوظ ثبت و ضبط است. در نوشته‌ی خدا افزایش و نقصان موجود نیست. ﴿إن ذلك علی الله یسیر﴾ چنین امری برای خدا

۱ـ کشاف ۴۷۶/۳.
۲ـ قرطبی ۳۳۲/۱۴.
۳ـ طبری ۸۱/۲۲.

سهل و آسان است؛ چون علم خدا به همه چیز احاطه دارد. آنگاه خدا برای مؤمن و کافر مثال زده و می‌فرماید: ﴿وما یستوی البحران﴾ آب دریا و آب رودخانه یکسان نیست. ﴿هذا عذب فرات سائغ شرابه﴾ این یکی آبی است بسیار گوارا و شیرین که تشنگی را برطرف می‌کند و از بس که شیرین و گوارا است به آسانی از گلو پایین می‌رود. ﴿و هذا ملح أجاج﴾ و این یکی به شدت شور است و از بس که تلخ و شور است گلو را می‌سوزاند. پس همان‌طور که این دو آب یکسان نیستند، همان‌طور هم کافر و مؤمن و نیک و بد برابر نیستند. ابوسعود گفته است: این مثلی است که برای مؤمن و کافر زده می‌شود. و «فرات» همان است که تشنگی را برطرف می‌کند. و «سائغ» آن است که به سبب گوارابیش به آسانی از گلو پایین می‌رود. و «أجاج» آن است که به سبب شوری زیادش گلو را می‌سوزاند.[1] ﴿و من کل تأکلون لحما طریا﴾ و از هر دو ماهی تر و تازه با طعم‌ها و شکل‌های گوناگون می‌خورید. ﴿و تستخرجون حلیة تلبسونها﴾ و از آنها مروارید و مرجان برای زینت استخراج می‌کنید. ﴿و تری الفلك فیه مواخر لتبتغوا من فضله﴾ و کشتی‌های بزرگ را می‌بینی که در رفت و برگشت امواج دریا را می‌شکافند، بار سنگین و کالا و انسان حمل می‌کنند، غرق نمی‌شوند؛ چون خدا آنها را مسخر کرده است.[2] با سوار شدن بر این کشتی‌های بزرگ انواع تجارت و فضل و کرم خدا را بجویید، و در مدتی کوتاه به جاهای دور سفر کنید. ﴿و لعلکم تشکرون﴾ و تا خدا را در مقابل کرم و نعمت تسخیر آن سپاسگزار باشید. آنگاه آیت و دلیلی دیگر از دلایل قدرت و تسلطش را در آفاق ارائه داده و می‌فرماید: ﴿یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل﴾ شب را در روز و روز را در شب وارد می‌کند، به این می‌افزاید و از آن کم می‌کند و

۱ـ تفسیر ابوسعود ۴/ ۲۴۱.

۲ـ به نظریه‌ی شناور بودن اجسام و اعجاز علمی قرآن مراجعه کنید.

بالعکس. بدین‌ترتیب مطابق فصل‌ها و ماه‌ها طول شب و روز تفاوت پیدا کرده و زیاد و کم می‌شوند. تا جایی که در تابستان بلندی روز ـ در بعضی از جاها ـ به شانزده ساعت می‌رسد و طول شب تا هشت ساعت تقلیل پیدا می‌کند. این دلیلی است قابل رؤیت که هیچ مؤمن یا کافری نمی‌تواند آن را انکار کند و بینا و نابینا آثار آن را احساس می‌کند، و دلیلی است گواه بر قدرت تصرف خدا در مخلوقاتش. این پدیده‌ی قانونی تغییر ناپذیر و نظامی است استوار که به طریق تصادف تحقق‌پذیر نیست، بلکه صنعت خدایی است که همه چیز را استوار خلق کرده است. پاک و منزه است تدبیرکننده‌ی حکیم و علیم! ﴿و سخر الشمس و القمر کل یجری لأجل مسمی﴾ و آفتاب و ماه در راستای مصلحت بندگان مسخر کرده است، هر یک از آنها در مداری که خدا برایش معین کرده است تا روزی معین یعنی روز آخرت به چرخش درآمده و از آن تجاوز و تخطی نمی‌کند.[1] ﴿ذلکم الله ربکم له الملك﴾ همان خدایتان انجام‌دهنده‌ی این امور جالب است و همو پروردگار عظیم‌الشأن شما می‌باشد که در جهان آفرینش ملک و تسلط و تصرف کامل دارد. ﴿و الذین تدعون من دونه مایملکون من قطمیر﴾ آنچه را غیر از خدا پرستش می‌کنید از قبیل بت‌ها، مالک پوست هسته‌ی خرمایی هم نیستند. قطمیر عبارت است از پوست نازک روی هسته‌ی خرما. مفسران گفته‌اند: مثلی است که در مورد اندکی و ناچیزی گفته می‌شود. بت‌ها به علت ضعف و خفت و خواری و

۱ـ عده‌ای گمان برده‌اند که آفتاب حرکت ندارد و در جای خود ثابت است، اما دانش نوین ثابت کرده است که خورشید در فضای بیکران و در یک مسیر حرکت می‌کند، با سرعتی که کیهان‌شناسان آن را دوازده مایل در ثانیه حساب کرده‌اند. خدای دانا و آگاه از حرکت آن خبر می‌دهد. ﴿و الشمس تجری لمستقر لها﴾ وقتی حجم خورشید را در نظر می‌آوریم که یک میلیون برابر زمین است، و این‌که این توده‌ی عظیم در حال حرکت جز خدا تکیه‌گاهی ندارد، در چنین وقتی بخشی از قدرت خدا را در می‌یابیم که در این عالم هستی دخل و تصرف نیرومندانه و عالمانه دارد. تفسیر الجوهری.

ناتوانی‌اشان در دخل و تصرف در جهان، این‌گونه برای آنان مثل زده شده است؛ یعنی قدرت هیچ چیز را ندارند. آنگاه بر ناتوانی و عجز آنان بیشتر تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿إن تدعوهم لایسمعوا دعاءکم﴾ اگر این بت‌ها را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند و جواب شما را نمی‌دهند؛ چون آنها جماداتی هستند که نه می‌شنوند و نه می‌فهمند. ﴿و لو سمعوا ما استجابوا لکم﴾ و اگر ـ به فرض محال ـ هم بشنوند جواب شما را نمی‌دهند؛ چون گویا و ناطق نیستند. ﴿و یوم القیامة یکفرون بشرککم﴾ و در روز قیامت وقتی خدا آنها را به سخن وامی‌دارد از این‌که شما آنها را پرستش کرده‌اید، تبرا می‌کنند. ﴿و لاینبئك مثل خبیر﴾ و هیچ کس جز خدای خالق و دانا خبر یقین به تو نمی‌دهد. قتاده گفته است: یعنی خدا.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ما یفتح الله للناس من رحمة فلاممسك لها﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۲ـ در بین ﴿یفتح و یمسك﴾، ﴿یضل ... و یهدی﴾، ﴿و تحمل ... و تضع﴾ و ﴿یعمر ... و ینقص من عمره﴾ طباق مقرر است.

۳ـ در بین ﴿الذین کفروا لهم عذاب شدید ... و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و أجر کبیر﴾ و ﴿هذا عذب فرات ... و هذا ملح أجاج﴾ مقابله مقرر است.

۴ـ ﴿أفمن زین له سوء عمله فرآه حسنا﴾ متضمن حذف جواب است.

۵ـ ﴿فلا تغرنکم الحیاة الدنیا ... و لایغرنکم بالله الغرور﴾ متضمن اطناب است.

۶ـ ﴿فلا تذهب نفسك علیهم حسرات﴾ متضمن کنایه می‌باشد.

۷ـ ﴿أرسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه﴾ متضمن التفات از غایب به متکلم است.

۸ـ در ﴿لیکونوا من أصحاب السعیر﴾ و ﴿لهم مغفرة و أجر کبیر﴾ فواصل رعایت شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَ مَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ إِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸) وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (۲۱) وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ إِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَ إِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفاً أَلْوَانُهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَٰلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ (۲۹) لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱)﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان نعمت‌هایش را بر بندگان برشمرد، و دلایلی را بر قدرت و تسلط و عزتش اقامه کرد، در اینجا تذکر داده است که آنها به خدا محتاجند و خدا از جمیع مخلوقاتش بی‌نیاز است. و برای

تفاوت مؤمن و کافر و نیک و بد، به نابینا و بینا و تاریکی و روشنایی مثال آورده است؛ چون اشیاء به ضدشان مشخص می‌شوند.

معنی لغات: ﴿وزر﴾ در اصل به کوهی محکم و استوار گفته می‌شود که به آن پناه برده می‌شود و از این مقوله است: «کلاّ لاوزر»، سپس به گناه بزرگ، «وِزر» گفته شده انگار به اندازه‌ی کوهی است، سپس برای گناه استعاره شده است؛ چراکه بر دوش آدمی سنگینی می‌کند. ﴿تنذر﴾ می‌ترسانی. ﴿الغیب﴾ آنچه از انسان ناپیدا و غیرقابل درک است. شاعر می‌گوید:

و بالغیب آمنّا و قد کان قومنا   یصلّون للأوثان قبل محمد

«به غیب ایمان آوردیم در حالی که قوم ما قبل از بعثت محمد، در مقابل بت‌ها سجده می‌بردند».

﴿الحرور﴾ شدت گرمای آفتاب. در مصباح گفته است: «حرّ» خلاف «برد» است، و «حرّت النار» یعنی آتش روشن و شعله‌ور شد. و «حرور» به معنی باد گرم و سوزان می‌باشد.[1] ﴿جدد﴾ جمع «جدة» به ضم «جیم» به معنی راه‌های رنگارنگ است.[2] قرطبی می‌گوید: اخفش گفته است: اگر «جُدد» جمع «جدید» بود، می‌بایست گفته شود: «جُدُد» یعنی با ضمه‌ی «جیم و دال» مانند «سُرُر». ﴿غرابیب﴾ جمع غریب به معنی بسیار سیاه می‌باشد.

تفسیر: ﴿یا أیها الناس أنتم الفقراء إلی الله﴾ تمام بشریت مورد خطاب است و خدا نعمت‌های گرانقدر خود را به آنها یادآور می‌شود. یعنی شما در بقای خود و تمام احوالتان و در جنب و جوش و نشست و برخاستتان به خدا نیازمند می‌باشید. ﴿و الله هو الغنی الحمید﴾ خدا به‌طور کلی از تمام کائنات بی‌نیاز است،و در مقابل نعمت‌های بی شمارش ستوده می‌باشد. ابوحیان گفته است: این آیه پند و یادآوری است؛ چراکه تمام

۱ـ المصباح المنیر.   ۲ـ الصحاح جوهری.

بشریت در تمام احوال به احسان و نعمت‌های او محتاجند، هیچ‌کس حتی یک لحظه از او بی‌نیاز نیست. و او به‌طور کلی از تمام عالم بی‌نیاز است و در مقابل عطای نعمت‌هایی که به بندگان داده است مستوجب تمجید و سپاسگزاری است و ستوده می‌باشد.[1] بعد از آن بی‌نیازی خود را از خلق ابراز داشته و می‌فرماید **﴿إن یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید﴾** اگر خدا بخواهد شما را نابود می‌کند، و جماعتی دیگر به جای شما می‌آورد. این بیان متضمن تهدید است. **﴿و ما ذلك علی الله بعزیز﴾** چنین کاری برای خدا سخت یا غیرممکن نیست، بلکه برای او امری است سهل و آسان؛ چون به هر چیز بگوید «بشو» فوراً می‌شود. **﴿و لاتزر وازرة وزر أخری﴾** هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و هیچ کس در مقابل گناه دیگری کیفر نمی‌بیند، آن‌طور که زورمندان دنیا، همسایه را به تاوان همسایه و خویش را در مقابل خویش می‌گیرند.[2] **﴿و إن تدع مثقلة إلی حملها لایحمل منه شيء ولو کان ذا قربی﴾** اگر نفسی که بار گناهش سنگین است از یک نفر بخواهد بار گناهش را به گردن بگیرد، آن را از او نمی‌گیرد هر چند که از بستگان نزدیک مانند پدر و فرزند هم باشد. پس در چنین روزی برای فریاد جو فریادرسی نیست. این بیان ماقبلش را مؤکد می‌کند که انسان گناه دیگری را متحمل نمی‌شود. زمخشری گفته است: اگر گفته شود پس فرق دو آیه چیست؟ در جواب می‌گویم: آیه‌ی اول بر عدالت خدا در حکم دلالت دارد که هیچ کس را بدون گناه کیفر نمی‌دهد. و آیه‌ی دوم نشان می‌دهد که برای فریادجو، فریادرس پیدا نمی‌شود.[3] **﴿إنما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب﴾** ای محمد! فقط افرادی را به وسیله‌ی این قرآن برحذر می‌داری که از عقاب خدا در روز قیامت می‌ترسند. **﴿و أقاموا الصلاة﴾** و نماز را به شیوه‌ی کامل اقامه می‌کنند و با

۱ـ البحر المحیط ۳۰۷/۷.
۲ـ البحر المحیط ۳۰۷/۷.
۳ـ کشاف ۴۷۹/۳.

ادای نماز فرض، پاکی بدن را در کنار پاکی نفس قرار می‌دهند. ﴿و من تزکی فإنما یتزکی لنفسه﴾ و هر کس نفس خود را از چرک و آلودگی گناهان پاک بدارد ثمره و فایده‌ی آن عاید خودش می‌شود. بنابراین صلاح و پرهیزگاریش به خودش اختصاص دارد. ﴿و إلی الله المصیر﴾ و مرجع خلایق در روز قیامت نزد خدای عزوجل است. در آن هنگام هر کس را مطابق عملش مجازات می‌کند یا کیفر می‌دهد. این اخبار متضمن وعید است. ﴿و ما یستوی الأعمی و البصیر﴾ و مثلی است که خدا برای مؤمن و کافر آورده است.[1] یعنی همان‌طور که نابینا و بینا برابر نیستند، همان‌طور هم مؤمن که به نور قرآن می‌بیند با کافر که در تاریکی دست و پا می‌زند یکسان نیست. ﴿و لا الظلمات و لا النور﴾ کفر و ایمان هم مانند تاریکی و روشنی بوده و برابر نیستند. ﴿و لا الظل و لا الحرور﴾ و نیز حق و باطل و هدایت و گمراهی و سایه‌ی خنک و گرمای شدید خورشید برابر نیستند. مفسران گفته‌اند: خدا سایه را برای بهشتی که دارای سایه‌ی خنک درختان سبز و خرم با جویباران و نهرهایش مثال زده است، همان‌طور که گرما را به عنوان مثال برای آتش زبانه‌کش و شدت گرمایش آورده است. و بهشت را مقر نیکان و دوزخ را قرارگاه تبهکاران قرار داده است. که فرموده است: ﴿لایستوی أصحاب النار و أصحاب الجنة﴾. بعد از آن به عنوان تأکید و می‌فرماید: ﴿وما یستوی الأحیاء و لا الأموات﴾ یعنی همان‌طور که خردمندان و ابلهان برابر نیستند. ابوحیان گفته است: ترتیب این اشیاء در بیان عدم مساوات آنها در غایت فصاحت آمده است. مثلا نابینا و بینا را برای مؤمن و کافر مثال زده است. آنگاه ظلمت کفر را که کافر بر آن قرار دارد و نور ایمان را یادآور شده است که بر سیمای مؤمن قرار دارد. آنگاه عاقبت آن دو را آورده که عبارت است از سایه و شدت گرما، یعنی مؤمن به سبب ایمانش در سایه و آسودگی است، و کافر به سبب کفرش در

۱ـ البحر ۳۰۸/۷.

گرما و سختی قرار دارد. بعد از آن مثلی دیگر را به بلیغ‌ترین وجه آورده که عبارت است از مرده و زنده. نابینا شاید فایده‌ای ببرد، اما مرده به عکس آن است. و ظلمات را به جمع آورده است؛ چون طریق کفر متعدد است. و نور را مفرد آورده است؛ زیرا توحید و حق یکی است و تعدد پذیر نیست. و دو مثال آخر، شریف‌تر را مقدم داشته است که عبارتند از «**الظل**» و «**الحی**»، و در دو مثال اولی واضح‌تر را یعنی «**الأعمی**» و «**الظلمات**» را مقدم داشته است، تا تفاوت را به‌طور روشن و متجلی نشان دهد. نباید گفته شود: چنین عملی به خاطر رعایت سجع صورت گرفته است؛ چون معجزه در لفظ محض نیست. بلکه در معنی نیز مقرر است، و راز قرآن از آن خدا است.[1] بعد از آن در این زمینه توضیح و بیان بیشتری ارائه داده و می‌فرماید: ﴿**إن الله يسمع من يشاء و ما أنت بمسمع من في القبور**﴾ خدا دعوت حق را به گوش هر کس که بخواهد می‌رساند، او هم دعوت ایمان آوردن را اجابت می‌کند و سینه‌اش را به نور اسلام می‌گشاید، و تو نمی‌توانی دعوت را در گوش آن کافران فرو کنی؛ زیرا قلب آنها مرده است و درک و فهم ندارند. ابن‌جوزی گفته است: منظورش از ﴿**بمن في القبور**﴾ کفار است؛ زیرا آنها را به مرده تشبیه کرده است.[2] یعنی همان‌طور که مرده‌ی قبرستان نمی‌تواند کتاب خدا را بشنود و از اندرزهایش سود ببرد، دل مرده هم نمی‌تواند از آنچه که می‌شنود سود ببرد. ﴿**إن أنت إلا نذير**﴾ تو فقط پیامبر و برحذر دارنده هستی و کفار را از عذاب آتش برحذر می‌داری. ﴿**إنا أرسلناك بالحق بشيرا و نذيرا**﴾ ما تو را با هدایت و دین حق فرستاده‌ایم که به مؤمنان مژده‌ی بهشت بدهی و کافران را از دوزخ برحذر داری. ﴿**و إن من أمة إلا خلا فيها نذير**﴾ در زمان‌ها و عصور گذشته برای هر قومی پیامبری را فرستاده‌ایم. ﴿**و إن يكذبوك فقد كذب الذين من قبلهم**﴾ منظور از این بخش از آیه تسلی خاطر پیامبر ﷺ و تأسی کردن ایشان

۱ـ البحر ۳۰۹/۷.

۲ـ تفسیر ابن‌جوزی ۴۸۴/۶.

به پیامبران در صبر و تحمل اذیت و مصیبت است. طبری گفته است: یعنی اگر مشرکان قومت ای محمد! تو را تکذیب می‌کنند، غصه مخور؛ چون اقوام و ملت‌های پیشین نیز پیامبران خود را تکذیب کرده‌اند. ﴿جاءتهم رسلهم بالبينات﴾ پیامبرانشان با معجزات روشن و درخشان و دلایل واضح نزد آنان آمدند، اما آنها را تکذیب کرده و پیامی را که از جانب خدا آورده بودند، انکار کردند.[1] ﴿و بالزبر و بالكتاب المنير﴾ و با «زبر» یعنی صحف نازل شده بر پیامبران و یا کتاب‌های مقدس و واضح و درخشان آسمانی «یعنی چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان» نزد آنها آمدند. و با وجود این، آنان را تکذیب کرده و رسالت آنها را به خود آنان برگشت دادند، پس تو هم مانند آنان صبر و شکیبایی را پیشه کن. ﴿ثم أخذت الذين كفروا﴾ بعد از سرآمدن فرصت، کافران را نابود و ریشه‌کن کردم. ﴿فكيف كان نكير﴾ پس عقوبت و کیفر من بر آنان چگونه بود؟ مگر مانند قدرتمندی پرتوان آنها را نگرفتم؟ آیا نعمت آنان را به نقمت تبدیل نکردم؟ و نیکبختی آنها را به بدبختی و آبادانی آنان را به ویرانی تبدیل نکردم؟ و با هر کس که پیامبرانم را تکذیب کند، چنان خواهم کرد. آنگاه به موضوع اثبات یگانگی خدا با دلایل آسمانی و زمینی برگشته و می‌فرماید: ﴿ألم تر أن الله أنزل من السماء ماء﴾ مگر نمی‌بینی که خدای بزرگ و عزوجل با قدرت خود باران را از ابر نازل کرده است؟[2] ﴿فأخرجنا به ثمرات مختلفا ألوانها﴾ به وسیله‌ی آن آب انواع گیاهان و میوه‌ها را بیرون آورده است. که در شکل و رنگ و طعم و مزه مختلفند. زمخشری گفته است: یا جنس آنها متفاوت است؛ مانند انار و سیب و انجیر و انگور و غیره که به حساب نمی‌آیند، یا در شکل مختلفند؛ از قبیل قرمزی و زردی و

۱ـ تفسیر طبری ۸٦/۲۲.

۲ـ آیه به منظور تشویق تعمق در عجایب صنع خدا و آثار قدرتش آمده است تا منجر به شناخت عظمت خدا شود. و شناخت نیز به خشیت از او بیانجامد. از این رو در آخر آیه آورده است: ﴿إنما يخشى الله من عباده العلماء﴾. در راز قرآن بیندیش.

سبزی و غیره.[۱] ﴿و من الجبال جدد بیض و حمر مختلف ألوانها﴾ و همچنین کوه‌ها را با گونه‌های مختلف در رنگ خلق کرده است، سفیدند اما سفیدی آنها متفاوت است و برخی قرمزند، اما قرمزی آنها مختلف است. ﴿و غرابیب سود﴾ و کوه‌های بسیار سیاه رنگ خلق کرده‌ایم. ابن‌جوزی گفته است: به منظور تأکید، وصف بلیغ‌تر را اول آورده است، در صورتی که حق بود آن را مؤخر بیاورد. و این‌گونه تعبیر در زبان عرب بسیار می‌آید.[۲] منظور بیان قدرت خدای متعال است. اختلاف رنگ‌ها و گوناگونی میوه‌ها منحصر نمی‌شود، بلکه در طبقات زمین و کوه‌های سفت نیز اختلاف رنگ موجود است.[۳] حتی می‌بینی در یک کوه رنگ‌های مختلف و عجیب موجود است. در کوه رگه‌های شبیه مرجان وجود دارد، مخصوصاً در صخره‌های مرمری. پس پاک و منزه خدایی است که بر همه چیز قادر است. ﴿و من الناس و الدواب و الأنعام مختلف ألوانه کذلك﴾ از آدمیان و حیوانات و چهارپایان گونه‌هایی را با رنگ‌های مختلف مانند اختلاف و گوناگونی میوه‌جات و کوه‌ها خلق کرده است. این یکی سفید و آن یکی سرخ و این یکی سیاه است، در حالی که عموماً از جانب خدای «أحسن الخالقین» خلق شده‌اند ... آنگاه بعد از این‌که آیات خدا را برشمرد، و آثار قدرت خویش را متذکر شد و علایم و نشانه‌هایی از صنعت و آفرینش شگفت‌انگیز خود را بیان کرد، به دنبال آن فرمود: ﴿إنما یخشی الله من عباده العلماء﴾ یعنی

۱ـ تفسیر کشاف ۳/ ۴۸۱. ۲ـ التسهیل ۳/ ۵۸.

۳ـ شهید اسلام در تفسیر «فی ظلال» می‌گوید: این یکی از موارد شگفت‌انگیز عالم هستی است که جلب نظر می‌کند و بر منبع و منشأ این کتاب دلالت دارد و نازل کردن آب از آسمان و بیرون آوردن میوه‌های گوناگون و همه رنگ آغاز شده، آنگاه به کوه‌های رنگارنگ منتقل می‌شود. در رنگ‌های صخره‌ها شباهت عجیبی به رنگ‌ها میوه‌ها و تنوع و تعدد آنها مقرر است. نگاه به رنگ‌های داخل صخره و تنوع آن قلب را به تپش می‌آورد و حس و ذوق زیبایی را در آن بیدار می‌کند، ذوق و علاقه به چیزی که شایسته‌ی دقت و توجه است. بعد از آن رنگ‌های انسان و همچنین رنگ چهارپایان و انعام که به معنی بز و گوسفند و شتر و گاو می‌باشد، تمام جانوران و جنبندگان دارای رنگ‌های عجیب هستند که همگی در این کتاب زیبا و عجیب به نمایش گذاشته شده‌اند.

از میان بندگان، دانشمندان به‌طور حقیقی و شایسته از خدا می‌ترسند و بیم او را در دل دارند؛ چون آنها خدا را به درستی می‌شناسند؛ زیرا هر اندازه شناخت از خدای بزرگ و مقتدر کامل‌تر باشد، بیم از او بزرگ‌تر و بیشتر می‌شود.[1] ﴿إن الله عزيز غفور﴾ خدا با عظمتی که دارد بر هر چیز چیره می‌باشد و هر کس توبه کند و پشیمان شود او را می‌بخشد. آنگاه در مورد اوصاف آنان که از خدا می‌ترسند و امید رحمتش را دارند، خبر داده و می‌فرماید: ﴿إن الذين يتلون كتاب الله﴾ آنان که در خلال شب و روز به تلاوت قرآن ادامه می‌دهند، ﴿و أقاموا الصلاة﴾ و نماز را در اوقات خود به کامل‌ترین شیوه و با خشوع و رعایت شروط و ارکان اقامه می‌کنند. ﴿و أنفقوا مما رزقناهم سرا و علانية﴾ و در نهان و آشکار از مال خود در راه خدا خرج می‌کنند و جز رضایت او هدفی ندارند. ﴿يرجون تجارة لن تبور﴾ با این عمل خود امید به معامله‌ای دارند که سودآور است و هرگز به کساد و نابودی و زیان نمی‌انجامد. ﴿ليوفيهم أجورهم و يزيدهم من فضله﴾ تا خدا پاداش اعمال آنها را بدهد و به ثواب اعمال صالح خود نایل آیند، و علاوه بر پاداش، از فضل و احسان خود نعمت آنان را افزون کند. در التسهیل آمده است: دریافت پاداش و اجر همان چیزی است که مطیع انتظارش را دارد. و زیاده به معنی اجر بیشتر یا نگاه کردن به ذات خدا می‌باشد.[2] ﴿إنه غفور شكور﴾ در بخشودن اهل قرآن مبالغه می‌کند و از طاعت و عبادت آنها را پاداش نیک می‌دهد. ابن‌کثیر گفته است: هر وقت مطرف این آیه را می‌خواند می‌گفت: این آیه‌ی قاریان قرآن است.[3] ﴿و الذي أوحينا إليك من الكتاب هو الحق﴾ آنچه از کتاب به تو وحی کرده‌ایم ـ یعنی قرآن کریم ـ حقیقتی است که در درستی و صدق آن شک و شبهه‌ای موجود نیست. ﴿مصدقا لما بين يديه﴾ در حالی که کتاب‌های الهی

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۱۴۶.
۲ـ التسهیل ۳/۱۵۸.
۳ـ المختصر ۳/۱۴۶.

نازل شده قبلی را از قبیل تورات و انجیل و زبور، تصدیق می‌کند. ابوحیان گفته است: آیه نشان می‌دهد که وحی است؛ زیرا پیامبر ﷺ خواندن و نوشتن بلد نبود، در صورتی که مطالب کتاب‌های خدا را بیان کرده است، و چنین امری جز از جانب خدا مقدور نیست.[1]

﴿إن الله بعباده لخبير بصير﴾ محققاً خدای عزوجل از بندگان خود باخبر است و به ظاهر و باطن امور آنها محیط است و آنها را می‌بیند و چیزی از اوضاع آنها بر او پوشیده نیست.

نکات بلاغی: ۱- در بین ﴿يذهب ... و يأت﴾، ﴿الأعمى ... و البصير﴾، ﴿الظلمات ... و النور﴾، ﴿الظل و الحرور﴾، ﴿الأحياء ... و الأموات﴾، ﴿نذيرا ... و بشيرا﴾ و ﴿سرا ... وعلانية﴾ طباق برقرار است.

۲- ﴿و لاتزر وازرة﴾ و ﴿حملها لايحمل منه شيء﴾ شامل طباق اشتقاق است.

۳- ﴿و ما يستوى الأعمى و البصير﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۴- ﴿أنزل من السماء ماء فأخرجنا﴾ شامل التفات از غایب به متکلم است.

۵- ﴿إنما يخشى الله من عباده العلماء﴾ متضمن قصر صفت بر موصوف است.

٦- ﴿ألم تر أن الله أنزل من السماء ماء﴾ متضمن استفهام به معنی تعجب است.

۷- ﴿يرجون تجارة لن تبور﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۸- در ﴿يرجون تجارة لن تبور﴾، ﴿إنه غفور شكور﴾، ﴿و بالكتاب المنير﴾ و ﴿فكيف كان نكير﴾ فواصل رعایت شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَابَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُم مُقْتَصِدٌ وَ

۱- البحر المحيط ۳۱۳/۷.

مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِنْ عَذَابِهَا كَذٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ ﴿٣٦﴾ وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَصِيرٍ ﴿٣٧﴾ إِنَّ اللهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتاً وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَاراً ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَاباً فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَاتٍ مِنْهُ بَلْ إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُم بَعْضاً إِلَّا غُرُوراً ﴿٤٠﴾ إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ﴿٤١﴾ وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُوراً ﴿٤٢﴾ اسْتِكْبَاراً فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللهِ تَبْدِيلاً وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللهِ تَحْوِيلاً ﴿٤٣﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً ﴿٤٤﴾ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيراً ﴿٤٥﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا از قاریان قرآن تمجید به عمل آورد، در اینجا یادآور شده است که ملت اسلامی در قبال این گنج گرانبها به سه گروه تقسیم می‌شوند: ستمگر، میانه‌رو، و پیشتاز در خیر. بعد از آن سرانجام و عاقبت نیکان و تبهکاران را خاطرنشان ساخته است تا انسان در بین بیم و امید و رغبت و هراس بماند.

معنی لغات: ﴿**نصب**﴾ سختی و مشقت جسمانی. ﴿**لغوب**﴾ ناتوانی و سستی، ﴿**و ما مسنا من لغوب**﴾ از این مقوله می‌باشد. ﴿**یصطرخون**﴾ فریاد برمی‌آورند، کمک می‌طلبند. ﴿**النذیر**﴾ برحذر دارنده از عذاب خدا. ﴿**خلائف**﴾ جانشینان. ﴿**مقتا**﴾ قهر و غضب و کینه. ﴿**خسارا**﴾ نابودی و گمراهی. ﴿**یحیق**﴾ دامنگیر می‌شود.

تفسیر: ﴿**ثم أورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا**﴾ آنگاه این قرآن را به فاضل‌ترین ملت یعنی امت محمد عطا کردیم و آنها را بر دیگر ملت‌ها برتری دادیم، و فضل و کرم این قرآن معجزگر و خاتم کتب آسمانی را به آنها اختصاص دادیم. زمخشری گفته است: آنان که از جانب خدا برگزیده شدند عبارتند از: امت محمد ﷺ و یاران و تابعین و پیروان آنها تا روز رستاخیز.[1] آنگاه آنان را به سه گروه تقسیم کرده و می‌فرماید: ﴿**فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات بإذن الله**﴾ در بین آنان که کتاب را به آنها دادیم، افرادی هستند که در کار نیک و خیر کوتاهی می‌کنند، قرآن را می‌خوانند و به آن عمل نمی‌کنند، آنها به خود ظلم می‌کنند. و هستند افرادی که در انجام اعمال نیک و خیرات میانه‌روند. اغلب اوقات به قرآن عمل می‌کنند، و در بعضی اوقات کوتاه می‌آیند، پس راه میانه‌روی را پیش می‌گیرند، و بالاخره هستند افرادی که در عمل کردن به قرآن مسابقه می‌دهند و پیشتازند و در کار نیک در پیشاپیش کاروان قرار دارند. و در انجام دادن عمل نیک و طاعت و عبادت، گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند. مسابقه در خیر به اذن

۱ـ کشاف ۴۸۴/۳.

خدا همین است. ابن‌جوزی گفته است: اکثر مفسران برآنند که این سه صنف در میان امت محمدﷺ موجود می‌باشند. پس «**الظالم لنفسه**»، همان نافرمان است، و «**السابق**» همان پرهیزگار است، و «**المقتصد**» در بین آن دو قرار دارد.[1] و حسن بصری گفته است: «السابق» آن است که حسناتش بر گناهانش فزونی دارد، و «**الظالم لنفسه**» آن است که گناهانش بر حسناتش فزونی دارد، و «**المقتصد**» آن است که حسنات و گناهانش برابر است. و عموم آنها وارد بهشت می‌شوند.[2] ﴿**ذلك هو الفضل الكبير**﴾ و این «وارث شدن کتاب خدا و برگزیده شدن امت محمدﷺ برای بهره‌مندی از شریف‌ترین رسالات وکتب آسمانی»، فضل وکرمی بس بزرگ به شمار می‌آید که هیچ فضل و شرفی با آن برابر نیست، که خدا با اعطای این قرآن پایدار و پاینده منت و فضل خود را بر آنان نهاده است. چه فضلی عجیب است! بعد از آن نعمت‌های تدارک دیده شده برای مؤمنان را در جنات نعیم خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: ﴿**جنات عدن يدخلونها**﴾ باغ‌های همیشگی که به آن درخواهند آمد و از نعمت‌های آن استفاده می‌کنند. این باغ‌ها با توجه به اعمال افراد مراتب و درجات متفاوتی دارد و علت این‌که «جنات» را به جمع آورده است که در بهشت باغ‌های متعدد وجود دارد، در بهشت باغ فردوس، و باغ عدن و باغ نعیم و باغ الماوی و باغ خلد و باغ سلام، و باغ علیین قرار دارند. و هر باغ دارای مراتب و منزلت‌هایی است که با عمل عاملین متناسب است. ﴿**يحلون فيها من أساور من ذهب ولؤلؤا**﴾ در بهشت با النگوهای طلایی که نگین آنها مروارید است خود را می‌آرایند. ﴿**و لباسهم فيها حرير**﴾ و تمام لباس‌هایشان در بهشت از ابریشم است، بلکه فرش و پرده‌هایشان نیز از حریر است. قرطبی گفته است: چون در دنیا پادشاهان انگشتر طلا

۱ـ التسهیل ۳/ ۱۵۸.

۲ـ زاد المسیر ٦/ ۴۹۰ این نظریه که معتقد به وجود این سه گروه در میان امت محمدﷺ می‌باشد، راجح است و ابن جریر آن را اختیار کرده و علامه ابن‌کثیر احادیثی را دال بر این مطلب آورده است.

استعمال کرده و لباس‌های فاخر می‌پوشیدند، خدا آن را برای بهشتیان قرار داده است. و هر یک از اهل بهشت سه النگو در بازو دارد: یکی از طلا و یکی از نقره و دیگری از مروارید.[1] ﴿و قالوا الحمد لله الذی أذهب عنا الحزن﴾ هنگام ورود به بهشت می‌گویند: سپاس و ستایش شایسته‌ی ذات خداست که تمام اندوه‌ها و افسردگی‌ها و کدورت‌ها را از ما دور و برطرف کرد. مفسران گفته‌اند: از بس که تحقق آن قطعی است آن را به ماضی ﴿و قالوا﴾ بیان کرده است. و حزن شامل تمام کدورت‌ها و هر چیزی است که صفای زندگی را از بین ببرد؛ از قبیل ترس و بیماری و فقر و مرگ و هراس‌های قیامت و عذاب آتش و غیره.[2] ﴿إن ربنا لغفور شکور﴾ پروردگار ما بسیار آمرزنده است و گناه‌گناهکاران را عفو می‌کند و اطاعت مطیعان را پاس می‌دارد. هر دو لفظ «غفور و شکور» معنی مبالغه می‌دهند؛ یعنی دایره‌ی بخشودگیش بس وسیع است و احسانش فراوان است. ﴿الذی أحلنا دار المقامة من فضله﴾ همان خدایی که ما را به فضل و کرم خود وارد بهشت کرده و ما را در آن جا داده و آن را قرارگاه آسایش و سکونت ما قرار داده و هرگز از آن بیرون نمی‌رویم. و تمام اینها از بخشش و فضل و کرم اوست. در آنجا خستگی و سستی به ما دست نمی‌دهد. ابن‌جوزی گفته است: از این رو بهشت «دار المقامة» است، و ﴿لغوب﴾ عبارت است از خستگی روانی و ناشی از خستگی بدن.[3] بعد از این‌که وضع نیکان سعادتمند را بیان کرد، به ذکر حال نابکاران و بدبختان پرداخت و فرمود: ﴿و الذین کفروا لهم نار جهنم﴾ و آنان که آیات خدا را انکار کرده و پیامبران را تکذیب کردند، کیفر کفرشان آتش شعله‌ور جهنم است. ﴿لایقضی علیهم فیموتوا﴾ آنان را مرگ نیست تا آسوده شوند و از عذاب آتش برهند. ﴿و لایخفف عنهم من عذابها﴾ و عذاب آن از آنان

۱ـ قرطبی ۵۲/۱۲.
۲ـ ابوسعود ۲۴۵/۴ و طبری ۹۱/۲۲.
۳ـ التسهیل ۱۵۹/۳.

کاسته نمی‌شود. بلکه در عذاب دایمی و بدون انقطاع خواهند بود. همچنان که در جای دیگری از قرآن آمده است: ﴿کلما خبت زدناهم سعیرا﴾. ﴿کذلك نجزی کل کفور﴾ تمام افرادی را که در لجنزار کفر و عصیان فرو رفته‌اند به چنین عذابی شدید و زشت کیفر و عقاب می دهیم. ﴿و هم یصطرخون فیها ربنا أخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل﴾ آنها در جهنم فریاد می‌کشند و با صدای بلند فریاد برمی‌دارند و یاری می جویند و می‌گویند: خدایا! ما را از این آتش بیرون آور و ما را به دنیا بازگردان تا به عمل صالح بپردازیم و به پیشگاهت تقرب جوییم و عملی غیر از آنچه انجام دادیم، انجام بدهیم. قرطبی گفته است: یعنی به عوض کفر ایمان بیاوریم، و به عوض معصیت مطیع شویم و امر پیامبران را امتثال کنیم.[1] و با گفته‌ی ﴿غیر الذی کنا نعمل﴾ به عمل زشت خود اعتراف کرده و از آن پشیمان و غمگین می‌باشند.[2] خدا در رد درخواست و توبیخ آنها گفته است: ﴿أو لم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر﴾ مگر در دنیا عمر طولانی و کافی به شما ندادیم و به شما مهلت و فرصت کافی ندادیم، که هر کس می خواست می‌توانست در آن فرصت مناسب متذکر شود و فکر کند. آن مدت که زندگی کردید چه کار کردید؟ و چه شده که عمری دیگر می‌طلبید؟ در حدیث آمده است: «أعذر الله إلی امریءٍ أخّر أجله حتی بلغ ستین سنة» خدا انسانی را معذور داشت و اجلش را تا سن شصت سالگی به تأخیر انداخت.[3] و «اعذر» یعنی بهانه‌ی او بُرید. ﴿و جاءکم النذیر﴾ و پیامبر برحذر دارنده یعنی حضرت محمد ﷺ قبل از فرا رسیدن قیامت نزد شما آمد. و عده‌ای می‌گویند: ﴿النذیر﴾ یعنی پیری، اما قول اول روشن‌تر است.[4] ﴿فذوقوا فما للظالمین من نصیر﴾

۱ـ قرطبی ۳۵۲/۱۴. ۲ـ تسهیل ۱۵۹/۳.

۳ـ اخراج از بخاری.

۴ـ امام بخاری ﴿و جاءکم النذیر﴾ را به پیری ترجمه کرده است. این قول از ابن‌عباس و عکرمه نیز روایت شده است و ابن‌کثیر گفته است: قتاده می‌گوید: ﴿النذیر﴾ به معنی پیامبر ﷺ است و ابن‌جریر نیز آن را پذیرفته است.

ای گروه کافران! عذاب را بچشید، امروز یاور و معینی ندارید که عذاب خدا را از شما دفع کند. امام فخر گفته است: امر در ﴿فذوقوا﴾ به معنی توهین است و متضمن معنی دوام نیز هست. و به منظور ثبت و ضبط ظلم بر آنان اسم ظاهر[1] ﴿للظالمین﴾ را به جای ضمیر «لکم» آورده است. و به سبب کفر و ظلمشان اصلاً یاور و ناصری ندارند، نه از جانب خدا و نه از جانب بندگان. بعد از آن می‌فرماید: ﴿إن الله عالم غیب السموات و الأرض﴾ همانا خدای متعال علمش به تمام چیزهای نهان در این عالم هستی، و نهانی‌های آسمان و زمین احاطه دارد و هیچ چیز از احوال آنها بر او پوشیده نیست. ﴿إنه علیم بذات الصدور﴾ به مکنونات و وسوسه‌ها و خطورات قلوب آگاه است، پس چگونه از اعمال آشکار و نمایان باخبر نیست؟ مفسران گفته‌اند: جمله‌ی دوام عذاب کفار را در آتش که ذکر آن برفت مؤکد می‌سازد؛ زیرا خدا آگاه است که کفر در نهاد کافر مستقر است و اگر حیاتش در دنیا تا ابد پایدار می‌ماند به خدا ایمان نمی‌آورد و او را پرستش نمی‌کرد، پس عذاب ابدی آنها با کفر ابدیشان برابر است. و ظلم و ستمی در کار نیست: ﴿و لایظلم ربك أحداً﴾. قرطبی گفته است: یعنی خدا می‌داند اگر آنها را به دنیا برگرداند به انجام دادن عمل صالح نمی‌پردازند. همان‌طور که گفته است: ﴿ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه﴾.[2] ﴿هو الذی جعلکم خلائف فی الأرض﴾ ای انسان‌ها! خدا همان است که بعد از عاد و ثمود و ملت‌های پیشین شما را وارث و جانشین زمین قرار داده است و نسل بعد از نسل و قرن بعد از قرن شما را در جاهای آنان سکنی داد. ﴿فمن کفر فعلیه کفره﴾ پس هر کس به خدا کافر باشد، کیفر خود را به دوش می‌کشد و جز خودش هیچ کس از آن زیان نمی‌بیند. ﴿و لایزید الکافرین کفرهم عند ربهم إلا مقتا﴾ و کفر کافران جز دوری از رحمت خدا و کینه و قهر شدید خدا چیزی به آنان نمی‌افزاید. ﴿و لایزید الکافرین کفرهم إلا خسارا﴾

۱ـ تفسیر کبیر ۲۶ / ۳۰.
۲ـ قرطبی ۲۲/۳۵۵.

وکفر کافران چیزی به آنها نمی‌افزاید جز نابودی وگمراهی و از دست دادن عمر که شر و زیان فراوانی به دنبال دارد. ابوحیان گفته است: آیه یادآور این است که خدا آنان را به جای ملت‌های پیشین جانشین کرده است، اما آنها متذکر نشده و از حال و وضع پیشینیان تکذیب‌کننده پند و عبرت نگرفتند که چگونه نابود شدند، و حال کافران مایه‌ی عبرت آنها نشد و ازگذشتگان پند نگرفتند. «مقت» یعنی تحقیر وکینه‌ی شدید، و «خسار» یعنی از دست دادن عمر، که عمر صورت سرمایه‌ی انسان را دارد، هر کس آن را در غیر عبادت خدا سپری کند آن را از دست داده است و به عوض سود، قهر خدا را به دست آورده است، به‌طوری که به سوی آتش ابدی می‌رود.[1] پس از آن مشرکین را به خاطر این‌که چیزی را پرستش می‌کنند که نه می‌شنود و نه سود می‌دهد، توبیخ کرده و می‌فرماید: ﴿**قل أرأیتم شرکاءکم الذین تدعون من دون الله**﴾ زمخشری گفته است: ﴿**أرأیتم**﴾ یعنی به من بگویید. انگار گفته است: در مورد آن شرکا و استحقاق الوهیت و شریک بودنشان، مرا باخبر سازید.[2] و معنی آیه چنین است: ای محمد! به عنوان سرزنش و توبیخ به آن مشرکان بگو: از وضع و مقام خدایانتان، بت‌هایی که پرستش می‌کنید و شریک خدا قرار می‌دهید، مرا باخبر سازید که چگونه شایسته‌ی این پرستش هستند؟ ﴿**أرونی ماذا خلقوا من الأرض**﴾ به من نشان دهید که در این گیتی چه چیزی را خلق کرده‌اند که شایسته‌ی این پرستش شده‌اند. و شما آنها را می‌پرستیدید؟ ﴿**أم لهم شرك فی السموات**﴾ یا این‌که در خلق آسمان شرکت داشته‌اند و به سبب آن شایستگی آن را پیداکرده‌اند که در عبادت شریک خدا شوند؟ ﴿**أم آتیناهم کتابا فهم علی بینت منه**﴾ یا این‌که کتابی بر آنان نازل کرده‌ایم که نشان می‌دهد آنها شریک خدا می‌باشند، در نتیجه آنها عبادت بت‌ها را با بصیرت و بر مبنای دلیل و برهان انجام می‌دهند؟ ﴿**بل إن یعد الظالمون بعضهم بعضاً إلا غرورا**﴾

۱ـ البحر المحیط ۳۱۷/۷.
۲ـ کشاف ۴۸۷/۳.

بحث را عوض کرده و به بیان سبب حقیقی رو آورده است. یعنی آنها فقط به وسیله‌ی از راه به در بردن و گمراه کردن رؤسا و بزرگان خود و با پیروی کردن از گفته‌ی آنها بت‌ها را خدایان قرار داده‌اند. پیشوایان می‌گفتند: بت‌ها شفاعت شما را به عهده می‌گیرند، و این خود فریب و اغوا و غروری است باطل و ناروا. ابوسعود گفته است: بعد از این‌که انواع دلیل و حجت‌های آنها را رد کرد، موضوع را عوض کرده و به ذکر انگیزه‌ی آنها در پرستش بت‌ها رو آورده که عبارت است از این‌که نسل قبلی نسل بعدی را فریب می‌دادند و پیشوایان پیروان خود را گمراه کرده و آنان را فریب می‌دادند و می‌گفتند: در پیشگاه خدا برای شما شفاعت می‌کنند.[1] بعد از آن دلایل قدرت خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن الله يمسك السموات و الأرض أن تزولا﴾ خدا با قدرت شگفت‌انگیز و حکمت خود از زوال و سقوط و فروافتادن آسمان‌ها و زمین جلوگیری می‌کند. همان‌گونه که در جای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿و يمسك السمآء أن تقع على الأرض إلا بإذنه﴾. قرطبی گفته است: بعد از این‌که روشن ساخت که خدایان آنها قدرت خلق و ایجاد چیزی را در آسمان‌ها و زمین ندارند، روشن کرد که خالق آن دو همانا خدا می‌باشد. و هیچ امری بدون اجازه‌ی او صورت‌پذیر نیست. و هیچ چیز جز به بقای خدا پایدار نیست.[2] ﴿و لئن زالتا إن أمسكهما من أحد إلا بإذنه﴾ و اگر ـ به فرض ـ از جای خود زایل شوند، بعد از خدا احدی آنها را نگه‌داری نمی‌کند. به این معنی که هیچ کس قدرت نگه‌داری آنها را ندارد، بلکه آسمان و زمین فقط با قدرت توانای یگانه برقرارند. ﴿إنه كان حليما غفوراً﴾ خدای متعال باحوصله و صبور است و در کیفر کفار هر چند که استحقاق آن را نیز داشته باشند عجله ندارد و دایره‌ی بخشودگی و مهرش برای توبه‌کاران بسیار وسیع است. ﴿و أقسموا بالله جهد أيمانهم﴾ مشرکین با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند. صاوی

۱ـ ابوسعود ۲۴۶/۴.
۲ـ قرطبی ۳۵۶/۱۴.

گفته است: به پدران و بت‌هایشان قسم می‌خوردند. وقتی قصد تأکید را می‌کردند به خدا قسم می‌خوردند.[1] ﴿لئن جاءهم نذير﴾ اگر پیامبری برحذر دارنده نزد آنان بیاید، ﴿ليكونن أهدى من إحدى الأمم﴾ از تمام ملت‌های اهل کتاب که خدا پیامبران را برای آنان مبعوث کرده است بیشتر راه هدایت و راستی را در پیش می‌گیرند. ابوسعود گفته است: قبل از بعثت حضرت محمدﷺ به قریش خبر رسیده بود که اهل کتاب پیامبران خود را تکذیب کردند. از این رو می‌گفتند: نفرین خدا بر یهود و نصاری! پیامبرانشان نزد آنها آمدند اما آنها پیامبران را تکذیب کردند. به خدا قسم! اگر پیامبر نزد ما بیاید، ما از یهود و نصاری و غیره بیشتر هدایت می‌شویم.[2] ﴿فلما جاءهم نذير﴾ وقتی که برحذردارنده یعنی حضرت محمد نزد آنها آمد، ﴿ما زادهم إلا نفورا﴾ آمدنش جز دوری و فرار از حق و هدایت چیزی به آنها نیفزود. ﴿استكبارا في الأرض و مكر السيئ﴾ به سبب خودبزرگ‌بینی و تکبر و دوری جستن از پیروی حق و سرکشی و گردنکشی در سرزمین خدا، و نیز به خاطر نیرنگ و توطئه‌سازی علیه پیامبر و مؤمنان، تا افراد سست‌باور را از ایمان پشیمان کنند. ابوحیان گفته است: سبب نفرت آنها عبارت است از خودبزرگ‌بینی و نیرنگ زشت؛ یعنی خودبزرگ‌بینی و نیرنگ زشت، آنان را وادار کرد از حق دوری جویند. و «مکر سيء» عبارت است از تهمت‌هایی که به پیامبرﷺ می‌بستند و توطئه‌چینی بر ضد او.[3] خدا در رد آنها گفته است: ﴿و لا يحيق المكر السيء إلا بأهله﴾ وبال و کیفر مکر و توطئه فقط دامن انجام‌دهنده و ترتیب‌دهنده‌ی آن را می‌گیرد. همان‌گونه که در مثل آمده است: «چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی». ﴿فهل ينظرون إلا سنت الأولين﴾ آیا آن مشرکین جز عادت و سنت خدا در رابطه با ملت‌های پیشین، از قبیل تعذیب و نابود

۱ـ صاوی ۳۱۵/۳.
۲ـ ابوسعود ۲۴۶/۴.
۳ـ البحر المحیط ۳۱۹/۷.

کردنشان به خاطر تکذیب پیامبران، انتظاری دارند؟ ﴿فلن تجد لسنت الله تبدیلا﴾ سنت و عادت خدا در قبال خلقش تبدیل و تغییرپذیر نیست. ﴿و لن تجد لسنت الله تحویلا﴾ و هیچ کس نمی‌تواند عذاب خدا را از آنها دفع کند. قرطبی گفته است: یعنی خدا عذاب را در مورد کفار مقرر فرموده است، هیچ کس نمی‌تواند آن را تغییر دهد و هیچ کس نمی‌تواند عذاب را از خود دور کند و آن را به دیگری بدهد. «سنت» یعنی طریقه و روش.[1] آنگاه آنها را تشویق کرده است که به مشاهده‌ی آثار ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی قبل از خود بپردازند تا پند و عبرت بگیرند و فرمود: ﴿أولم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم﴾ مگر به سفر نمی‌روند و از کنار اماکن ویران شده‌ی پیشینیان عبور نمی‌کنند، تا آثار نابودی ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی پیامبران پیشین را مشاهده کنند و دریابند خدا چه به سر آنها آورده است؟ ﴿و کانوا أشد منهم قوة﴾ وانگهی آنها از مردم مکه نیرومندتر بودند و اموال و اولادشان هم از آنها بیشتر بود. ﴿و ما کان الله لیعجزه من شيء فی السموات و لا فی الأرض﴾ و هیچ چیز از دایره‌ی قدرت او خارج نیست و در این عالم هیچ امری بر او مشکل نیست. ﴿إنه کان علیما قدیرا﴾ خدا بی‌نهایت عالم و باقدرت است، به حال و وضع خلق آگاه است و می‌تواند از نافرمان انتقام بگیرد. ﴿و لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ماترك علی ظهرها من دابة﴾ بیان صبر و رحمت خدا نسبت به بندگانش می‌باشد. یعنی اگر آنها را در مقابل تمام گناهانشان مؤاخذه می‌کرد، بر روی زمین احدی باقی نمی‌ماند که راه برود، اعم از انسان و یا حیوان. ابن مسعود گفته است: منظورش تمام حیوانات است از رونده و خزنده.[2] ﴿ولکن یؤخرهم إلی أجل مسمی﴾ اما خدا به اقتضای مهر و لطفش نسبت به بندگان به آنها تا زمانی معین فرصت و مهلت می‌دهد که عبارت است از روز قیامت، پس عذاب آنها را

۱ـ قرطبی ۱۴/ ۳۶۰.

۲ـ قرطبی ۱۴/ ۳۶۱.

تعجیل نمی‌کند. ﴿فإذا جاء أجلهم فإن الله كان بعباده بصيرا﴾ وقتی آن موعد فرا رسد، آنان را در مقابل اعمالشان مجازات می‌کند اگر عملشان خوب و نیک باشد، خوب و نیک پاداش می‌گیرند و گرنه بد پاداش می‌گیرند؛ چون خدا به حال و وضع آنها کاملاً آگاه است. ابن‌جریر گفته است: به افراد شایسته و کسانی که مستحق کیفر هستند بینا می‌باشد.[1] آیه متضمن وعید و تهدید مشرکین و وعده به پرهیزگاران است.

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿لايمسنا فيها نصب، ولايمسنا فيها لغوب﴾ اطناب مقرر است و مقصود از آن مبالغه است، و نیز در ﴿و لايزيد الكافرين كفرهم عندربهم إلا مقتا و لايزيد الكافرين كفرهم إلا خسارا﴾ اطناب مقرر است.

۲ـ ﴿فذوقوا فما للظالمين من نصير﴾ مانند ﴿ذق إنك أنت العزيز الكريم﴾ متضمن سرزنش است.

۳ـ ﴿غفور، شكور، كفور﴾ و ﴿حليما، عليما، قديرا﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند.

۴ـ در ﴿أروني ماذا خلقوا من الأرض﴾ و ﴿أم لهم شرك في السموات﴾ استفهام انکاری آمده است.

۵ـ ﴿ما ترك على ظهرها من دآبة﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۶ـ در ﴿و جاءكم النذير * فذوقوا فما للظالمين من نصير﴾ سجع غیرمتکلف آمده است.

* * *

۱ـ طبری ۲۲/۹۶.

سوره‌ی یٓس در مکه نازل شده و شامل ۸۳ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی «یسٓ» مکی است و سه موضوع اساسی را در بردارد، که عبارتند از: «ایمان به زنده شدن و حشر، داستان اهل قریه و دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان».

* سوره با قسم به قرآن در مورد درستی وحی و صدق رسالت حضرت محمد ﷺ شروع شده است. بعد از آن بحث کفار قریش را پیش کشیده است که در گردنکشی و گمراهی غرق شده بودند و سرور پیامبران، محمد بن عبدالله را تکذیب می‌کردند. لذا عذاب و انتقام خدا آنان را فراگرفت.

* بعد از آن طبق روش قرآن در به‌کارگیری قصه‌ها برای پند و عبرت، داستان اهل قریه‌ی «انطاکیه» را مطرح می‌کند که پیامبران را تکذیب کردند، تا قریش از عاقبت تکذیب وحی و رسالت برحذر باشند.

* وضع دعوتگر با ایمان، «حبیب نجار» را بازگو می‌کند که قوم خود را اندرز داد، اما او را به قتل رساندند و خدا او را در بهشت جای داد، ولی خدا به مجرمین فرصت نداد، بلکه فریاد و صدایی شدید و بنیان برانداز آنها را در ربود و هلاک نمود.

* سوره دلایل قدرت و یگانگی «خدا» را در این گیتی پر از شگفتی مورد بحث قرار داده، از منظره‌ی سرزمین خشکی که حیات در آن می‌دمد شروع کرده، آنگاه از منظره‌ی شب که روز از آن جدا می‌شود و به صورت بسیار تاریک درمی‌آید سخن گفته است. سپس منظره‌ی آفتاب را مطرح کرده است که به قدرت خدا در فلک و مدار خود در حرکت است

و هرگز از آن تخطی نمی‌کند. بعد از آن وضع ماه را پیش کشیده است که در منازل خود درجات را می‌پیماید. بعد از آن کشتی بارگیری شده را مورد بحث قرار داده است که نسل‌های اولیه‌ی بشر را دربردارد. تمام اینها دلایل روشن بر قدرت خدای عزوجل می‌باشند.

* بعد از آن به بحث درباره‌ی قیامت و هول و هراسش پرداخته و موضوع دمیدن نفخ را پیش کشیده و از نفخه‌ی حشر و نشر سخن به میان آورده است که در خلال آن انسان‌ها از قبر برمی‌خیزند، و درباره‌ی اهل بهشت و اهل دوزخ داد سخن داده و تفاوت مؤمنان و تبهکاران را در آن روز پر هراس یادآور شده است که نیکبختان در باغ‌های پرنعمت مستقر می‌شوند و شقاوتمندان در درک دوزخ جا می‌گیرند.

* سوره با بحث در مورد یک موضوع اساسی، یعنی موضوع «بعث و جزا» و اقامه‌ی دلایل و برهان پیرامون تحقق آن خاتمه می‌یابد.

نامگذاری سوره: این سوره به «سوره‌ی یس» موسوم است؛ چون خدای متعال سوره‌ی شریف را با آن افتتاح کرده است و افتتاح سوره با آن نشان‌دهنده‌ی اعجاز قرآن است.

فضیلت سوره: پیامبر ﷺ فرموده است: «هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن عبارت است از سوره‌ی یس، آرزو می‌کنم در قلب یکایک امتم جا بگیرد.»[1]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يسٓ ۝١ وَٱلْقُرْآنِ ٱلْحَكِيمِ ۝٢ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ۝٣ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝٤ تَنزِيلَ ٱلْعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ۝٥ لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ۝٦ لَقَدْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ

۱- بزار آن را روایت کرده است.

جزء

۲۳

از آیه ۲۸ سوره‌ی یس تا پایان آیه ۳۱ سوره‌ی زمر

فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۷﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُم مُقْمَحُونَ ﴿۸﴾ وَ جَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۹﴾ وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿۱۱﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴿۱۲﴾ وَ اضْرِبْ لَهُم مَثَلاً أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۱۳﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُرْسَلُونَ ﴿۱۴﴾ قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنزَلَ الرَّحْمَٰنُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿۱۵﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿۱۶﴾ وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۱۷﴾ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸﴾ قَالُوا طَائِرُكُم مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴿۱۹﴾ وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۰﴾ اتَّبِعُوا مَن لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْراً وَ هُم مُهْتَدُونَ ﴿۲۱﴾ وَ مَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۲﴾ ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنقِذُونِ ﴿۲۳﴾ إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۲۴﴾ إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ﴿۲۵﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿۲۶﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿۲۷﴾ وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِن جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنزِلِينَ ﴿۲۸﴾ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿۲۹﴾ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِن رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ ﴿۳۰﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۳۱﴾ وَ إِن كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿۳۲﴾

* * *

معنی لغات: ﴿أغلالا﴾ جمع غل به معنی زنجیری است که بر دست می‌بندند. دستبند. ﴿مقمحون﴾ سر را بلند کرده و چشم‌ها را برهم نهند و فرو بندند. اهل لغت می‌گویند: إقماح، یعنی سر را بلند کرد و چشمش را فرو بست. گفته می‌شود: «أقمح البصیر» یعنی

شتر بر سر آبشخور سرش را بلند کرد و چشمانش را بست و از خوردن آب امتناع ورزید.[1] «بِشر» در توصیف کشتی می‌گوید:

و نحن علی جوانبها قعود نغضّ الطرف کالإبل القماح[2]

«ما در اطراف کشتی نشسته بودیم و همچون شتری که سرش را بالا می‌گیرد و چشمانش را می‌بندد، چشمانمان را بسته بودیم».

﴿سدا﴾ مانع و حایل بین دو چیز. ﴿فعززنا﴾ تقویت کردیم. ﴿تطیرنا﴾ به شگون بد گرفتیم، و بدیمن می‌دانیم. ﴿خامدون﴾ خاموش و مرده شدند، همچنان که آتش خاموش می‌شود.

تفسیر: ﴿یٓس﴾ حروف مقطعه‌ی اوایل سوره‌ها اعجاز قرآن را یاد آورند و بیانگر این مطلب هستند که قرآن از این حروف هجایی که با آن آشنایی دارند و با آن سخن می‌گویند، ترکیب یافته است. ولی نظم و ترتیب عجیب آن دلیل بر این است که از جانب خدا آمده است.[3] ابن‌عباس گفته است: «یس» در لهجه‌ی «طیّ» به معنی «ای انسان» است. و عده‌ای نیز می‌گویند: یکی از نام‌های پیامبر است. و دلیل آنان گفته‌ی ﴿إنك لمن المرسلین﴾ است. و به گفته‌ی ابوبکر وراق یعنی «ای سرور بشر».[4] ﴿و القرآن الحکیم﴾ قسم و سوگندی است از جانب خدا، و «الحکیم» یعنی محکم و استواری که تغییر و تبدیل بر آن عارض نمی‌شود و تناقض و ناروایی آن را فرا نمی‌گیرد. قرطبی گفته است: یعنی در نظم و معانیش استوار است و خللی در آن رخ نمی‌دهد.[5] ابوسعود گفته است: یعنی متضمن حکمت است و یا از لحاظ نظم اعجازانگیزش گویای حکمت است و شگفتی‌های حکمت را در بر دارد.[6] خلاصه‌ی کلام این‌که خدا به این کتاب استوار که نظم و معانی

۱ـ به قاموس محیط ماده‌ی «قمح» نگاه کن.
۲ـ تفسیر طبری ۱۵/ ۸.
۳ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.
۴ـ قرطبی ۱۵/ ۵.
۵ـ قرطبی ۱۵/ ۴.
٦ـ ابوسعود ۴/ ۲۴۷.

بدیع و محکم و اعجازانگیز در بر دارد و شرایع و احکامش به آخرین درجه‌ی بلاغت و رسایی رسیده، سوگند یاد کرده است که محمدﷺ از جانب او پیامبر است. در این قسمت تعظیم و احترام ومنزلت پیامبر به طور شایسته آمده است: **﴿إنك لمن المرسلين﴾** جواب قسم است: یعنی ای محمد! به طور یقین تو از جانب پروردگار جهانیان برای هدایت خلق آمده‌ای و جزو پیامبران هستی. ابن‌عباس گفته است: کفار قریش می‌گفتند: تو پیامبر نیستی و خدا تو را نزد ما نفرستاده است. لذا خدا به قرآن عظیم قسم یاد کرده است که محمد از جمله‌ی پیامبران است.[۱] **﴿على صراط مستقيم﴾** تو بر طریقه و منهجی راست و درست قرار داری که در آن انحراف و کژی موجود نیست که عبارت است از دین اسلام؛ یعنی دین پیامبران پیشین که ایمان و یکتاپرستی را آوردند. طبری گفته است: یعنی همان‌طور که قتاده گفته است؛ بر مسلکی از هدایت قرار دارد که کجی در آن موجود نیست و عبارت است از دین اسلام، همچنان که قتاده می‌گوید.[۲] و نکره آوردن آن برای تفخیم و تعظیم است.[۳] **﴿تنزيل العزيز الرحيم﴾** این قرآن هدایت‌دهنده از جانب پروردگار باعزت نازل شده است که در ملک خود مقتدر است و نسبت به مخلوق خود مهربان است. **﴿لتنذر قوما ما أنذر آباؤهم﴾** تا به وسیله‌ی این قرآن قومی را برحذر بداری که به سبب به درازکشیدن زمان فترت، پیامبر و کتابی بر آنان نیامده است. منظور از انذار این است که آنها را از عذاب خدا بترساند. **﴿فهم غافلون﴾** بدین سبب آنها از هدایت و ایمان غافلند و در تاریکی شرک و بت‌پرستی دست و پا می‌زنند. بعد از آن معلوم کرده است که آنها به سبب اصرارشان بر کفر و تکذیب پیامبران مستحق عذابند و می‌فرماید: **﴿لقد حق القول على أكثرهم فهم لايؤمنون﴾** لام پیش درآمد قسم است. یعنی

۱ـ قرطبی ۱۵/۵، طبری این مطلب را از قشیری نقل کرده است.

۲ـ طبری ۲۲/۹۷.

۳ـ الانتصاف علی الکشاف ۴/۲.

به خدا قسم به سبب اصرار آنان بر کفر و انکار، عذاب دوزخ بر اکثر آن جماعت مشرک مقرر شده است؛ زیرا تحت‌تأثیر یادآوری و برحذر داشتن قرار نگرفتند، پس به همین سبب به آنچه آورده‌ای ایمان نمی‌آورند. بعد از آن خدا سبب ترک ایمان آنها را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿إنا جعلنا فی أعناقهم أغلالا فهی إلی الأذقان فهم مقمحون﴾** حال مشرک را در گمراهی به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر و دستبند در دست دارد و دستش را به گردن آویخته و در همان حال سر را به طرف آسمان گرفته و آن را پایین نمی‌آورد. در جلالین گفته است: این تمثیل است. منظور این است که آنها ایمان را نمی‌پذیرند و در مقابلش سر خم نمی‌کنند.[1] ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: ما این جماعت محکوم به شقاوت را مانند فردی قرار داده‌ایم که زنجیری در گردن دارد و دستش در زیر چانه به گردن بسته شده است و[2] به ناچار سر را بالا گرفته و به صورت «مقمح» درآمده است. «مقمح» یعنی آن‌که سرش را بالا گرفته است و با ذکر زنجیری که در گردن نهاده می‌شود از ذکر زنجیری که در دست نهاده می‌شود بسنده کرده است؛ چون غل به زنجیری که در دست و گردن نهاده می‌شود معروف است.[3] ابوسعود گفته است: حال آنها را به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر در گردن دارد. **﴿فهی إلی الأذقان﴾** زنجیرها به چانه‌ها منتهی می‌شوند، پس فرصت نمی‌دهند به حق بنگرند و نمی‌توانند گردن به طرف حق برگردانند. سر را خم نمی‌کنند، چشم‌ها را می‌بندند به طوری که تقریبا حق را نمی‌توانند ببینند و یا به طرفش بنگرند.[4] **﴿و جعلنا من بین أیدیهم سداً و من خلفهم سدا﴾** ابوسعود گفته است: این دنباله و مکمّل تمثیل است. یعنی در مقابلشان سد و مانعی بس بزرگ قرار داده‌ایم، و همچنین در پشت سرشان مانعی قرار داده‌ایم. **﴿فأغشیناهم فهم لایبصرون﴾**

۱ـ تفسیر جلالین ۳/۳۱۸.

۲ـ ذقن مفرد «أذقان» و محل تلاقی دو فک است. چانه.

۳ـ ابن‌کثیر ۳/۱۵۵.

۴ـ ابوسعود ۴/۲۴۸.

به وسیله‌ی آن، دو پرده بر چشمان آنها قرار داده‌ایم، به همین سبب آنها اصلا چیزی را نمی‌بینند؛ زیرا آنها در بین دو سد عظیم از جهالت و گمراهی محصور شده‌اند و از نگاه کردن و تعمق در دلایل و آیات محرومند.[1] مفسران گفته‌اند: تمام اینها بیانگر آن است که راه ایمان بر آنان مسدود شده است و به افرادی تشبیه شده‌اند که راه رسیدن به مقصود از آنها مسدود شده است و نمی‌توانند به مقصود راه یابند.[2] ﴿**و سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لایؤمنون**﴾ و آنان را چه بیم دهی و چه بیم ندهی برای آنان یکسان است؛ زیرا یادآوری و زنگ‌خطر و باز دارنده‌ها برای افرادی که گمراهی، پرده‌ای تیره بر عقلشان کشیده، و سرکشی و عصیان در قلبشان لانه کرده است، سودی ندارد. ﴿**لایؤمنون**﴾ آنها به همین سبب ایمان نمی‌آورند؛ زیرا برحذر داشتن، قلب مرده را زنده نمی‌کند، بلکه فقط قلب زنده آمادگی پذیرفتن ایمان را دارد. بدین‌ترتیب خاطر پیامبرﷺ را تسلی داده، و حقیقت سرکش و طغیان نهفته در نهاد آنان را برملا و کشف می‌سازد. ﴿**إنما تنذر من اتبع الذکر**﴾ برحذر داشتن فقط برای شخصی مفید است که به قرآن ایمان داشته باشد و به آن عمل کند. ﴿**و خشی الرحمن بالغیب**﴾ و بدون این‌که خدا را ببیند، از او بترسد. ابوحیان گفته است: ﴿**و خشی الرحمن**﴾ یعنی از خدایی می‌ترسد که به مهربانی و رحیمی متصف است. رحمت موجب امید است اما با این‌که از رحمتش آگاه است باز از او می‌ترسد، می‌ترسد نعمتش را از او بازگیرد. و معنی «بالغیب» یعنی در خفا و خلوت، و در وقتی که انسان از دید دیگری پنهان است.[3] ﴿**فبشره بمغفرة و أجر کریم**﴾ چون از برحذر داشتن بهره گرفته است شایسته است به او مژده بدهند. یعنی ای محمد! به او مژده‌ای بزرگ بده که خدا گناهان او را می‌بخشاید، و در آخرت پاداشی کریمانه در

۱ـ ابوسعود ۲۴۹/۴.
۲ـ صاوی ۳۱۹/۳.
۳ـ البحر ۳۲۵/۷.

باغ‌های پرنعمت به او می‌دهد. ابن‌کثیر گفته است: ﴿أجر کریم﴾ یعنی پاداشی بسیار و فراخ، نیکو و زیبا که فقط در بهشت فراهم است.(۱) بعد از این‌که خدا مسأله‌ی رسالت را یادآور شد، مسأله‌ی حشر و نشر را خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: ﴿إنا نحن نحی الموتی﴾ ما مرده‌ها را برای حساب و جزا از قبرشان زنده می‌کنیم. ﴿و نکتب ما قدموا و آثارهم﴾ طبری گفته است: یعنی آنچه را در دنیا اعم از اعمال صالح و ناصالح از پیش فرستاده‌اند، می‌نویسیم. ﴿و آثارهم﴾ یعنی گام‌هایشان به سوی مسجد.(۲) در حدیث از جابر روایت شده که گفته است: «بنوسلمه خواستند در نزدیک مسجد سکنی گزینند که در آنجا فضای باز بود، آنگاه پیامبر آگاه شد. پیامبر ﷺ گفت: ای بنوسلمه! در جای خود بمانید ـ دوبار آن را تکرار کرد ـ که گام‌هایتان نوشته می‌شود». آنگاه گفتند: اگر به نزدیک مسجد منتقل می‌شدیم، مسرور نمی‌گشتیم».(۳) ﴿و کل شیء أحصیناه فی إمام مبین﴾ و هر چیز و هر امری از امور را در کتابی نوشته یعنی در صحیفه و نامه‌ی اعمال ثبت کرده‌ایم. مانند ﴿یوم یدعوا کل أناس بإمامهم﴾ یعنی نامه‌ی اعمالشان که بر اعمال خیر یا شر آنها گواهی می‌دهد. و مجاهد و قتاده گفته‌اند: محل ثبت عبارت است از لوح المحفوظ.(۴) و ابوحیان گفته است: ﴿و نکتب ما قدموا﴾ یعنی آمار آن را برمی‌داریم و منی گیریم. از این رو احاطه‌ی علم خود بر اعمال آنان را به کتابت تعبیر کرده است که وسیله‌ی ضبط اشیاء می‌باشد.(۵) بعد از آن خدا داستان اهل قریه را که پیامبران را تکذیب کردند و در نتیجه خدا به وسیله‌ی صدایی گوش‌خراش آنان را به دیار نیستی فرستاده، آورده است و می‌فرماید: ﴿و اضرب لهم مثلا أصحاب القریة﴾ داستان و قصه‌ی اصحاب القریه،

۱ـ ابن‌کثیر ۱۳/۱۵۶. ۲ـ طبری ۲۲/۹۹.

۳ـ اخراج از مسلم.

۴ـ راجح همان است که ما آورده‌ایم که به معنی نامه‌ی اعمال است، و ابن‌کثیر نیز آن را پسندیده است.

۵ـ البحر ۷/۳۲۵.

«انطاکیه» را که در غرابت و شگفتی به صورت مثل بر زبان‌ها قرار دارد برای قومت که تو را تکذیب می‌کنند، بازگوی. ﴿إذ جاءها المرسلون﴾ زمانی که پیامبرانی از جانب ما نزد آنها آمدند تا آنان را هدایت کنند. قرطبی گفته است، این قریه «انطاکیه» بود. و بنا به قول عموم مفسران خدا سه پیامبر به نام‌های «صادق»، «مصدق» و «شمعون» نزد آنها فرستاد، و به پیامبرﷺ دستور داد آنها را از گرفتار شدن به سرنوشت اهل قریه که سه پیامبر از جانب خدا برای آنان مبعوث شد، برحذر بدارد. و بنا به قولی آنها قاصدان و پیامبران عیسیؑ بودند.[1] ﴿إذ أرسلنا إليهم اثنين فكذبوهما﴾ آنگاه که دو پیامبر را نزد آنان فرستادیم، اما با تکذیب آنها روبرو شدند. ﴿فعززنا بثالث﴾ آنها را به پیامبر سوم تقویت کردیم. ﴿فقالوا إنا إليكم مرسلون﴾ گفتند: ما از جانب خدا برای هدایت شما اعزام شده‌ایم. ﴿قالوا ما أنتم إلا بشر مثلنا﴾ گفتند: شما بر ما برتری ندارید، و جز افرادی مانند ما چیزی نیستید، پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ ﴿و ما أنزل الرحمن من شيء﴾ خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است. ﴿إن أنتم إلا تكذبون﴾ شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی نیستید. ﴿قالوا ربنا يعلم إنا إليكم لمرسلون﴾ پیامبران در جواب آنها گفتند: خدا می‌داند که ما پیامبران خدا هستیم و به میان شما فرستاده شده‌ایم. و اگر جمعی دروغگو باشیم به شدیدترین وجه از ما انتقام می‌گیرد. ابن‌جوزی گفته است: در اینجا جواب را با لام مؤکد کرده است: ﴿لمرسلون﴾؛ چون در جواب منکران آمده است. به خلاف محل اول که خبر محض است.[2] ﴿و ما علينا إلا البلاغ المبين﴾ جز این‌که رسالت خدا را به شیوه‌ای روشن و جلی و بدون ابهام به شما ابلاغ کنیم، چیزی بر ما نیست، آنگاه اگر ایمان آوردید نیکبختی از آن شماست و اگر

۱ـ قرطبی ۱۵/۱۴ و به دلیل گفته‌ی ﴿ما أنتم إلابشر مثلنا﴾. این نظر که می‌گوید آنها فرستادگان عیسی بودند، مرجوح است؛ چون چنین گفته‌ای در مقابل کسی گفته می‌شود که خود را پیامبر خدا معرفی کند. در التسهیل نیز چنین آمده است.

۲ـ التسهیل ۱۶۱/۳.

تکذیب کردید شقاوت و بدبختی نصیب شما می‌شود. ابوحیان گفته است: این بیان متضمن وعید است. و بلاغ را به ﴿المبین﴾ توصیف کرده است؛ چراکه «تبلیغ» را با آیات دال بر درستی اعزام و ارسال تبیین کردند. و معجزاتی که در این داستان از آنها استفاده شده است از قبیل بیناکردن کور مادرزاد و شفا دادن ابرص و زنده کردن مرده، نیز بیشتر «تبلیغ» را واضح‌تر و روشن‌تر کرده است.[1] ﴿قالوا إنا تطیرنا بکم﴾ مردم قریه گفتند: ما وجود شما و دعوت ناپسندتان به ایمان و ترک پرستش بت‌ها را به فال بد می‌گیریم و آن را نحس و بدیمن می‌دانیم. مفسران گفته‌اند: علت نحس و بدیمن دانستن پیامبران از جانب آنها این بود که پیامبران آنان را به دینی غیر از دین مرسوم می‌خواندند و آن را بیگانه و غریب می‌دانستند و از دیدگاه منحرفانه‌ی آنان زشت و نفرت‌انگیز می‌آمد، از این رو هر کس دعوت به چنین دینی می‌کرد او را نحس می‌دانستند و می‌گفتند: از آنچه ما را بدان می‌خوانید به خدا پناه می‌بریم.[2] بعد از آن پیامبران را تهدید کرده و گفتند: ﴿لئن لم تنتهوا﴾ اگر از گفته‌ی خود و دعوت ما به دین یکتاپرستی و رهاکردن دین خود، دست برندارید، ﴿لنرجمنکم و لیمسنکم منا عذاب ألیم﴾ شما را تا سرحد مرگ سنگسار می‌کنیم و به بدترین وجه شما را به قتل می‌رسانیم. ﴿قالوا طائرکم معکم﴾ پیامبران به آنها گفتند: بدیمنی و نحسی به سبب ما نیست، بلکه بدشگونی و نحسی از خود شما بوده و ناشی از کفر و گمراهی و اعمال نادرست خودتان می‌باشد. ﴿أئن ذکرتم﴾ شرطی است که جوابش به قرینه‌ی دلالت سیاق کلام حذف شده است. یعنی آیا اگر ما به شما تذکر بدهیم و نصیحت کنیم و شما را به توحید خدا دعوت کنیم، ما را بدیمن و نحس می‌پندارید و ما را به سنگباران کردن و عذاب تهدید می‌کنید؟ ﴿بل أنتم قوم مسرفون﴾ موضوع آن‌طور که شما گمان برده‌اید نیست، بلکه شما جماعتی هستید که به اسراف و زیاده‌روی

۱ـ البحر ۳۲۷/۷.

۲ـ شیخ زاده ۱۲۵/۳.

در نافرمانی و تبهکاری عادت دارید. بدین‌ترتیب آنها را توبیخ و سرزنش می‌کنند. ﴿**وجاء من أقصا المدینة رجل یسعی**﴾ و از دورترین نقطه‌ی شهر مردی به نام «حبیب نجار» دوان دوان خود را رساند. ابن‌کثیر گفته است: مردم قصد کشتن پیامبران را کردند. آنگاه یک نفر از دورترین نقطه‌ی شهر به شتاب آمد، تا آنها را از تصمیم خود منصرف نماید. این مرد «حبیب نجار» بود و شغلش حریربافی بود. اهل احسان و صدقه بود و نصف درآمدش را صدقه می‌داد.[1] قرطبی گفته است: حبیب مردی جذامی بود. در دورترین نقطه‌ی شهر منزل داشت، و مدت هفتاد سال بود که به عبادت بت‌ها می‌پرداخت و از آنها التماس می‌کرد، شاید به او رحم کنند و مصیبتش را برطرف نمایند. اما التماس را اجابت نکردند. پس وقتی پیامبران را دید و او را به سوی خدا خواندند، گفت: دلیلی دارید؟ گفتند: بله، ما از خدای توانای خود مسألت می‌نماییم که سلامتی را به شما باز دهد. گفت: این امری است عجیب، من هفتاد سال است از این خدایان التماس می‌کنم که مرا شفا بدهند، اما نتوانسته‌اند، پس چگونه خدای شما آن را در یک روز شفا می‌دهد؟ گفتند: آری! خدای ما بر همه چیز قادرست. و این خدایان نه سودی می‌دهند و نه زیانی می‌رسانند. او ایمان آورد و آنها از خدا التماس کردند، و خدا او را شفا داد. پس وقتی قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، با عجله خود را رساند و چیزی را بر زبان آورد که قرآن آن را بازگفته است:[2] ﴿**قال یا قوم اتبعوا المرسلین**﴾ گفت: ای قوم! از پیامبران گرامی پیروی کنید که شما را به یگانگی خدا می‌خوانند. از این جهت گفته است: ﴿**یا قوم**﴾ که قلب آنها را به دست آورد و آنها را به قبول نصیحت متمایل کند. سپس به عنوان تأکید و بیان سبب، سخن را تکرار کرده و می‌گوید: ﴿**اتبعوا من لایسألکم أجرا و هم مهتدون**﴾ از آن پیامبران صادق و

۱ـ مختصرابن‌کثیر ۱۵۹/۳. از ابن‌عباس روایت است که نام آن مرد «حبیب نجار» بود.

۲ـ قرطبی ۱۸/۱۵، این روایت وهب است که قرطبی آن را ذکر کرده است.

مخلص پیروی کنید که در مقابل ایمان آوردن و هدایت شما اجرتی از شما نمی‌خواهند. و آنان بر راه هدایت قرار دارند و در مورد آنچه شما را به سویش می‌خوانند که عبارت است از یگانگی خدا، دارای بصیرتند. ﴿و مالی لا أعبد الذی فطرنی و إلیه ترجعون﴾ در ارشاد آنان نرمش و لطف نشان داد و انگار به خود اندرز می‌دهد و برای آنان نیز همان چیز را می‌خواهد که برای خود می‌خواهد، و متضمن نوعی سرزنش است مبنی بر این‌که عبادت خالق خود را رها کرده‌اند. یعنی چه چیزی مرا از پرستش خالقم بازمی‌دارد که مرا ابداع کرده است و سرانجام شما نزد او برمی‌گردید و بعد از مرگ هر کس را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد؟ ﴿أأتخذ من دونه آلهة﴾ استفهام انکاری است. یعنی چگونه غیر از خدا، خدایانی را پرستش کنم که به حال پرستنده‌ی خود سود و زیانی ندارند؟ ﴿إن یردن الرحمن بضر لاتغن عنی شفاعتهم شیئاً﴾ آنها خدایان حقیر و بی‌ارزشند که اگر خدا بخواهد به من زیانی برسد و آنها برای من شفاعت کنند، شفاعتشان برای من سودی ندارد و آنها نمی‌توانند مرا نجات بدهند؛ چرا که آنها سنگ‌هایی هستند که نه می‌شنوند و نه سودی می‌بخشند و نه شفاعتی می‌کنند؟ ﴿و لاینقذون﴾ و قادر نیستند مرا از عذاب برهانند. ﴿إنی إذا لفی ضلال مبین﴾ من اگر غیر خدا را پرستش کنم و بت‌ها را به عنوان خدایان برگیرم، آشکارا زیانمند می‌باشم. و بعد از اندرز و تذکر دادن، اسلام خود را اعلام و ایمان خود را علنی کرده و گفت: ﴿إنی آمنت بربکم فاسمعون﴾ من به خدایتان که شما را خلق کرده است ایمان آوردم، پس شما گفته‌ی مرا بشنوید و اندرزم را عملی کنید. مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که به آنها چنان گفت و ایمان خود را علنی کرد، همگی بلافاصله به سوی او هجوم آوردند و او را کشتند، و هیچ‌کس نبود آزار آنها را از او دفع کند.[1] طبری گفته است: به روی او پریدند و او را زیر لگد گرفتند تا جان سپرد. و عده‌ای نیز

۱ـ مختصر ۱۵۹/۳.

می‌گویند: او را تا مرگ سنگ‌باران کردند.[1] ﴿قیل ادخل الجنة﴾ بعد از این‌که به شهادت رسید، خدا به او گفت: در مقابل صدق ایمان و نائل آمدنت به شهادت با شهیدان به بهشت داخل شو. ابن‌مسعود گفته است: آنها او را زیر پا گرفتند تا روده‌هایش از عقب بیرون ریخت. و خدا به او گفت: داخل بهشت شو. آنگاه وارد بهشت شد و از روزی‌های آن برخوردار شد و خدا ناخوشی و سختی و خستگی و اندوه دنیا را از او دور کرد.[2] ﴿قال یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین﴾ بعد از این‌که وارد بهشت شد و اکرام و بخشش خدا را در مقابل ایمان و شکیبایی خود مشاهده کرد، آرزو کرد که قومش از وضع او باخبر شوند، تا از نیکی فرجامش آگاهی یابند و گفت: ای کاش! قوم من می‌دانستند خدا به چه سببی گناهان مرا بخشیده و بهشت پرنعمت را به من عطا کرده است؟ ابن‌عباس گفته است: در حال حیات و بعد از مرگ قوم خود را نصیحت کرده است.[3] ابوسعود گفته است: از این رو آرزو کرد قومش از حال او باخبر شوند که بر مبنای روش اولیا با دشمنانشان آنان را به توبه از کفر و ورود به ایمان و کسب ثواب وادار کرده باشد.[4] ﴿و ما أنزلنا علی قومه من بعده من جند من السمآء و ما کنا منزلین﴾ بعد از او سربازانی از آسمان بر قومش نازل نکردیم. این بیان تحقیر و ناچیزی خال آنان را نشان می‌دهد. ﴿إن کانت إلا صیحة واحدة فإذا هم خامدون﴾ کیفر آنها جز یک فریاد نبود که جبرئیل بر آنان برکشید فوراً عموم آنها مردند و بدون حرکت گشتند و نفسهایشان سرد شد و مانند آتش خاموش گشتند. مفسران گفته‌اند: آیه متضمن تحقیر نابودی آنها می‌باشد؛ چون آنها حقیرتر و ناچیزتر از آنند که خدا برای نابودیشان فرشتگان را مأمور کند. روایت است: بعد از قتل «حبیب نجار» خدا عصبانی شد و انتقام آنها را تعجیل کرد. به جبرئیل

۱ـ قرطبی ۱۰۴/۲۲.　　۲ـ مختصر ۱۶۰/۳.

۳ـ این نظر ابن‌عباس است و صاحب کشاف گفته است: در حدیث مرفوع آمده است «نصح قومه حیاو میتا»، می‌گویم: مشهور آن است که این گفته‌ی ابن‌عباس می‌باشد.　　۴ـ ابوسعود ۲۵۲/۴.

فرمان داد بر آنان فریاد بکشد، او هم بانگ برآورد و همه از دم مردند. پس وسیله‌ی نابودی آنها را نعره قرار داد. پس از آن خدا فرمود: ﴿**يا حسرة على العباد ما يأتيهم من رسول إلا كانوا به يستهزؤون**﴾ افسوس بر آنان که پیامبران خدا را تکذیب می‌کنند و منکر دلایل خدا می‌شوند. و حسرت به حال آنان، هر پیامبری که نزد آنان آمد، او را تکذیب کرده و مورد تمسخر قرار دادند. و عادت تبهکاران در هر زمان و مکانی همین است. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: آنها مستحقند که بر خود افسوس بخورند یا بر حالشان افسوس خورده شود؛ چون بزرگی و شدت امر به حدی رسیده است که هرکس حال آنها را بنگرد که پیامبران را مسخره می‌کنند، به حالشان تأسف می‌خورد و می‌گوید: افسوس بر حال آن محرومان که ایمان را به کفر و سعادت را به شقاوت عوض کرده‌اند.[۱] آیه متضمن تعریض به کفار قریش است که سرور پیامبران را تکذیب کردند. بعد از این‌که حال کفار مکه را به حال اهل قریه تشبیه کرد، مشرکین را به سبب عبرت نگرفتن از پیشینیان، توبیخ و مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: ﴿**ألم يروا كم أهلكنا قبلهم من القرون أنهم إليهم لايرجعون**﴾ آیا آن مشرکین از سرنوشت تکذیب‌کنندگان پیشین پند و عبرت نمی‌گیرند که خدا آنها را نابود کرد؟ و آیا نمی‌دانند که آن نابودشدگان، بعد از نابودی به این دنیا باز نمی‌آیند؟[۲] ﴿**و إن كل لما جميع لدينا محضرون**﴾ و آیا نمی‌دانند که در روز رستاخیز تمام ملت‌های پیشین و آینده برای حساب و جزا در پیشگاه «احکم الحاکمین» حاضر خواهند شد، آنگاه در مقابل اعمال نیک و بدشان به آنان پاداش یا کیفر می‌دهد؟ ابوحیان گفته است: این جمله بعد از ذکر نابودی آمده است، تا معلوم کند که خدا هلاک شدگان را رها نمی‌کند، بلکه بعد از نابود کردن، گردآوری و حساب و پاداش و کیفر مقرر است.[۳]

۱ـ حاشیه‌ی شیخ زاده ۱۲۸/۳.
۲ـ مختصر ۱۶۱/۳.
۳ـ البحر المحیط ۳۳۵/۷.

نکات بلاغی: ۱- ﴿إنك لمن المرسلين، إنا إليكم لمرسلون﴾ متضمن تأکید به «إن» و «لام» است؛ زیرا مخاطب منکر است، و این نوع به «خبر انکاری» موسوم است.

۲- ﴿إنا جعلنا في أعناقهم أغلالا﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد، کفار را در امتناع از هدایت و ایمان آوردن، به کسی تشبیه کرده است که دستانش به وسیله‌ی زنجیر به گردنش بسته شده‌اند، به گونه‌ای که نمی‌تواند سرش را پایین بگیرد و به اطراف نگاه کند. و نیز به کسی تشبیه شده‌اند که تمامی راه‌ها به سویش بسته شده‌اند و نمی‌تواند به مقصود خود برسد.

۳- ﴿من بين أيديهم و من خلفهم﴾ متضمن طباق است.

۴- ﴿أأنذرتهم أم لم تنذرهم﴾ متضمن طباق سلب است.

۵- ﴿نحن نحيي﴾ متضمن جناس ناقص است.

۶- در ﴿اتبعوا المرسلين. اتبعوا من لايسألكم﴾ در تکرار فعل اطناب مقرر است.

۷- ﴿أ أتخذ من دونه آلهة﴾ متضمن استفهام انکاری است.

۸- ﴿قيل ادخل الجنة﴾ متضمن حذف بوده و سیاق جمله بر آن دلیل است.

۹- در ﴿تطيرنا و طائركم﴾ و ﴿أرسلنا و المرسلون﴾ جناس اشتقاق آمده است.

۱۰- مراعات فواصل که از خصوصیات قرآن است.

یادآوری: از جمله محاسن و بلاغت فوق‌العاده‌ی قرآن کریم این‌که داستان پیامبران را به اختصار و به صورت اشاره به مفهوم و اسرار آنها، آورده است؛ چون منظور از آن قصه‌ها، یادآوری و تذکر و عبرت است. از این‌رو در قصه، نام محل و نوع و نام شخصی که آنها را به سوی خدا می‌خواند و نیز نام پیامبران را ذکر نکرده است؛ چون هدف قصه آن نیست. و سایر قصه‌های قرآن نیز بر این منوال است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِن نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُظْلِمُونَ (۳۷) وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰) وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَ خَلَقْنَا لَهُم مِن مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲) وَ إِن نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ (۴۳) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعاً إِلَىٰ حِينٍ (۴۴) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَ مَا تَأْتِيهِم مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَن لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَرْقَدِنَا هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ (۵۵) هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ (۵۶) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُم مَا يَدَّعُونَ (۵۷) سَلَامٌ قَوْلاً مِن رَبٍّ رَحِيمٍ (۵۸)﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا قصه‌ی اهل قریه را ذکر کرد و داستان نابودی آنها را به سبب تکذیب پیامبران به وسیله‌ی صیحه و فریاد شدید بازگفت، در اینجا به ذکر دلایل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خود دربار آوردن ثمر و میوه وکشت و زرع و تعاقب شب و روز پرداخت، و همچنین مسأله‌ی شناور بودن خورشید و ماه را با قدرت خدای یکتا و مقتدر یادآور شد. بعد از آن شبهات مشرکین را پیرامون زنده شدن بعد از مرگ متذکر شده و با دلایل قاطع وکوبنده و درخشان آن را رد کرده است.

معنی لغات: ﴿آیة﴾ یعنی علامت؛ چون بر وجود خدا دلالت دارد. ابوالعتاهیه می‌گوید:

فیا عجباً کیف یُعصیٰ الإلهُ ... أم کیف یجحده الجاحد؟

و لله فـي كـل تـحريكة ... و تسكـينة أبـداً شـاهد

و فـي كـل شـيء له آيـةٌ ... تـدل عـلى أنـه واحـد

«تعجب می‌کنم از این‌که کسی از فرمان خدا سرپیچی می‌کند و از این‌که دیگری او را منکر می‌شود؛ چراکه هر حرکت و سکونی گواهی است بر وجود او، و در هر پدیده‌ای آیت و نشانه‌ای واضح بر وحدت و یگانگی او وجود دارد».

﴿الأزواج﴾ اصناف و انواع. ﴿نسلخ﴾ سلخ یعنی کندن و برداشتن. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿فانسلخ منها﴾. وگفته می‌شود: قصاب پوست گوسفند را سلخ کرد؛ یعنی کند. ﴿العرجون﴾ از انعراج و به معنی خمیدگی است. «عرجون» یعنی شاخه‌ی نخل که خوشه‌ی خرما دارد. جوهری می‌گوید: «عرجون» شاخه‌ای است که خمیده شده و خوشه‌ها از آن قطع شده و به صورت خشکیده بر تنه‌ی درخت می‌ماند.[1] ﴿المشحون﴾ پر از اشیاء سنگین. ﴿صریخ﴾ فریاد یاری خواستن. ﴿یخصمون﴾ در امور

۱ـ به قرطبی ۱۵/ ۳۱ و القاموس المحیط و الصحاح نگاه کن.

خود طوری با هم در نزاعند که از پیرامون خود غافل می‌شوند. ﴿الأجداث﴾ جمع جدث به معنی قبر است. ﴿ینسلون﴾ به شتاب بیرون می‌روند. گفته می‌شود: «عسل الذئب ونسل» یعنی به شتاب رفت.[۱]

تفسیر: ﴿و آیة لهم الأرض المیتة أحییناها﴾ یعنی از جمله آیات و دلایل روشن و نشانه‌های آشکار دال بر کمال قدرت و یگانگی خدا، یکی این دلیل بس عظیم است که عبارت است از زمین خشک و لخت و بدون رستنی و خشکیده و بدون زراعت، که آن را از نو جان دادیم و زنده کردیم. مفسران گفته‌اند: مرگ زمین یعنی خشکیدگی آن، و احیا و زنده کردن آن به وسیله‌ی باران صورت می‌گیرد، پس وقتی خدا آب را بر آن نازل کند، تکان می‌خورد و بالا می‌آید و از هر نوع رستنی جفتی فرح‌انگیز در آن می‌رویاند، از این جهت بعد از آن فرمود: ﴿و أخرجنا منها حبا فمنه یأکلون﴾ یعنی به وسیله‌ی این آب انواع حبوبات را در آن بار آوردیم تا از آن تغذیه کنید و زنده بمانید. قرطبی گفته است: بدین‌ترتیب خدا زنده کردن مرده‌ها را به آنان یادآور شده است و به وسیله‌ی زمین و احیای آن و رویاندن نباتات و بار آوردن حبوباتی که از آن تغذیه می‌کنند و به حیات خود ادامه می‌دهند، توحید و کمال قدرت خود را به آنان یادآور شده است.[۲] ﴿و جعلنا فیها جنات من نخیل و أعناب﴾ بستان‌های سرسبز و باطراوات را در زمین قرار دادیم که انواع درخت خرما و انگور در آن قرار دارد. ﴿و فجرنا فیها من العیون﴾ و در آن چشمه‌سارهایی با آب شیرین و رودخانه‌های جاری در سرزمین‌های متعدد قرار دادیم. ﴿لیأکلوا من ثمره و ما عملته أیدیهم﴾ تا از ثمر و میوه‌ی باغ‌ها و نخل‌های مذکور بخورند که خدا آن را برای آنان ایجاد کرده است، و نیز دسترنج و کارکرد خود را از آنچه خود غرس و کشت کرده‌اند بخورند. ابن‌کثیر گفته است: بعد از این‌که خدا با ایجاد کشت و زرع بر بندگان

۱ـ قرطبی ۱۵/ ۴۰.
۲ـ قرطبی ۱۵/ ۲۵.

منت نهاد، با یادآوری میوه‌ها و انواع و اقسام آن خاطرنشان ساخته است که تمام این نعمات از مهر و رحمت خدا سرچشمه می‌گیرد، نه از زحمت و تلاش و قدرت و توان آنها، لذا می‌فرماید: ﴿أفلا یشکرون﴾ یعنی آیا در مقابل نعمت‌هایی که به آنها ارزانی داده است، او را سپاسگزار نمی‌شوند؟ و ابن جریر گفته است «ما» به معنی «الذی» است؛ یعنی تا از ثمر آن و نتیجه‌ی زحمت خودشان بخورند؛ یعنی از آنچه کاشته و برپا داشته‌اند.[1] ﴿سبحان الذی خلق الأزواج کلها﴾ پاک و منزه و مقدس است پروردگاری که تمام اصناف را با رنگ‌ها و اشکال مختلف در میان تمام اشیاء، هستی بخشیده است. ﴿مما تنبت الأرض و من أنفسهم و مما لایعلمون﴾ از نخیل و درختان و میوه‌هایی که از زمین می‌خیزد و از مذکر و مؤنثی که از خود آنها به دنیا می‌آیند، و از مخلوقات شگفت‌انگیزی که از آن بی‌خبرند،[2] خدایی که همه را نر و ماده گردانیده است. همان‌طور که در جای دیگر از قرآن می‌فرماید: ﴿و من کل شيء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون﴾ از هر چیزی جفتی خلق کرده‌ایم باشد که متذکر شوید. ﴿و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار فإذا هم مظلمون﴾ و یکی دیگر از دلایل کمال قدرت خدا شب است که روشنایی را از آن می‌گیریم و آنرا از روز جدا می‌سازیم و در چنین زمانی آنها در تاریکی قرار می‌گیرند. در آیه این اشاره مکنون است که اصل، تاریکی است و روشنایی عارض می‌شود. پس وقتی

۱ـ مختصر ۱۶۲/۳.

۲ـ سبحان الله چه باعظمت است قدرت خدا! در گذشته چنان مرسوم بود که زوجیت فقط در بین انسان و حیوان مقرر است. اما قرآن معجزه‌ای درخشان آورد که اکتشافات علمی نوین آن را تأیید می‌کند. اخیراً ثابت شده است که زوجیت در بین انسان و حیوان و گیاهان و ذرات و سایر اجزای کائنات مقرر است. ثابت شده است اتم که کوچکترین جزء ماده می‌باشد از یک جفت متفاوت، یعنی تشعشعات برقی «مثبت و منفی» ترکیب یافته است که با هم متحد می‌شوند. و گیاهان دارای اعضای مذکر و مؤنث می‌باشند. پس پاک و منزه است خدای باقدرت که می‌گوید: ﴿سبحان الذی خلق الأزواج مما تنبت الأرض و من أنفسهم و مما لایعلمون﴾.

آفتاب غروب می‌کند، روز از شب گرفته می‌شود و اصل نمایان می‌گردد که عبارت است از تاریکی. ﴿و الشمس تجری لمستقر لها﴾ و دیگر دلیل برای آنان این است که با قدرت خدا آفتاب در مدار خود در حرکت است و در طول زمان تا آخرین لحظه‌ی آن یعنی روز قیامت از آن تجاوز و تخطی نمی‌کند. آنگاه در آن زمان که زمان خرابی عالم است، حرکت آن قطع می‌شود و خاتمه می‌یابد. ابن‌کثیر گفته است: در مورد گفته‌ی: ﴿لمستقر لها﴾ دو نظر موجود است: اول، این‌که منظور از قرارگاه، قرارگاه مکانی است که زیر عرش و بعد از زمین قرار دارد؛ چون در حدیث است که پیامبرﷺ فرمود: «ای ابوذر! آیا می‌دانی آفتاب کجا غروب می‌کند؟ می‌گوید: گفتم: خدا و پیامبر می‌دانند. فرمود: می‌رود تا در زیر عرش در مقابل خدا سجده کند...». دوم، این‌که منظور از قرارگاه آن عبارت است از خاتمه‌ی حرکت و دوران آن در روز قیامت که حرکتش باطل شده و ساکن می‌ماند و نورش به خاموشی می‌گراید و دنیا به آخر می‌رسد. و ﴿لا مستقر لها﴾ نیز خوانده شده است؛ یعنی قرار و آرام ندارد، بلکه شب و روز در حرکت است و سستی و توقفی ندارد.[1] ﴿ذلك تقدير العزيز العليم﴾ یعنی این حرکت و جریان یافتن و دوران منتظم و حساب شده و دقیق، تقدیر خدایی می‌باشد که در ملک خود مقتدر است و به وضع مخلوقات خود آگاه. ﴿و القمر قدرناه منازل﴾ و مسیر و منزل‌های ماه را برای شناسایی ماه‌ها مقرر و تعیین کردیم تا در آن به جریان خود ادامه دهد، که عبارتند از بیست و هشت منزل و آنها را در خلال بیست و هشت شب می‌پیماید، هر شب در یکی از آنها نزول می‌کند و از آن تجاوز نمی‌کند. و وقتی به آخرین منزل می‌رسد نازک و کمانی می‌شود.[2]

۱ـ مختصر ۳/۱٦۲.

۲ـ شهید سید قطب در تفسیر فی ظلال می‌گوید: «آفتاب به دور خود می‌چرخد. قبلاً گمان می‌رفت که ثابت است و در جای خود در دوران است. اما اخیراً معلوم شده است که ساکن نیست بلکه عملاً در جهتی معین در فضای لایتناهی با سرعت دوازده مایل در ساعت حرکت دارد. خدا از جریان و مصیرش باخبر است که می‌گوید: ﴿تجری لمستقرها﴾،

﴿حتی عاد کالعرجون القدیم﴾ تا به صورت شاخه‌ی خشک نخل، یعنی خوشه‌ی خرما که در موقع خشک شدن کوچک و کمانی می‌شود، درآید. ابن‌کثیر گفته است: خدا همان‌طور که آفتاب را وسیله‌ی شناسایی شب و روز قرار داده است، ماه را نیز وسیله‌ی شناسایی ماه‌ها قرار داده است، و مسیر و حرکت خورشید و ماه را متفاوت قرار داده است. آفتاب هر روز طلوع و در آخر روز غروب می‌کند. و در خلال فصول سال و در تابستان و زمستان مطلع و مغرب‌های متفاوتی دارد که به سبب آن روز بلند و شب کوتاه می‌شود، و بعد از آن، شب بلند و روز کوتاه می‌شود. آفتاب ستاره‌ی نهاری است. ولی خدا ماه را به صورت منازلی مقرر فرموده است که در اولین شب، ماه به شکلی نازک و کوچک و کم‌نور طلوع می‌کند. آنگاه در شب دوم نورش افزوده شده و درجه‌ای بالا می‌آید، پس از آن هر شب نورش افزایش می‌یابد تا شب چهارده که نورش به صورت قرص کامل در می‌آید، بعد از شب چهارده تا آخر ماه کم‌کم نورش کم می‌شود تا به صورت عرجون قدیم درمی‌آید. مجاهد گفته است: یعنی خوشه‌ی خرما آنگاه که کهنه و خشک و خمیده شود. بعد از آن در اول ماه دیگر دوباره نمایان می‌شود.[۱] ﴿لا الشمس ینبغی لها أن تدرك القمر و لا اللیل سابق النهار﴾ ممکن نیست که خورشید با ماه در شب جمع شود و نور ماه را از بین ببرد؛ چون این امر فرآیند رنگ‌آمیزی گیاهان و مصلحت بندگان را مختل می‌سازد. طبری گفته است: امکان ندارد خورشید، ماه را دریابد و نورش را زایل کند و در نتیجه تمام اوقات به صورت شب درآید.[۲] ﴿و کل فی فلك یسبحون﴾ خورشید و ماه و ستارگان عموماً در فلک آسمان می‌گردند. حسن گفته است: خورشید و ماه و ستارگان در فلکی در بین آسمان و زمین

این استقرار نهایی را جز خدا کسی نمی‌داند... وقتی که حجم آن را یک میلیون برابر زمین تصور کنیم و آن توده‌ی عظیم را در فضا بدون تکیه‌گاه تصور کنیم، قسمتی از قدرت خدا را درمی‌یابیم که در این عالم هستی با نیروی علم تصرف می‌کند، و درست گفته است: ﴿ذلك تقدیر العزیز العلیم﴾».

۱ـ مختصر ۱۶۳/۳.　　۲ـ طبری ۶/۲۳.

قرار دارند و به چیزی نچسبیده‌اند، و اگر به چیزی چسبیده بودند حرکت نمی‌کردند.[۱] منظور آیه عبارت است از بیان قدرت خدا در حرکت دادن و به‌گردش درآوردن این عالم با نظمی دقیق. مثلا آفتاب مدار خود را دارد و ماه و هر یک از سیارات مدار خود را دارند و در حرکت و دوران از آن عدول نمی‌کنند و هیچ یک وارد مدار دیگری نمی‌شود. همان‌طور که قتاده گفته است: «هر یک دارای مرزی معلوم و مقرر است و از آن تجاوز نمی‌کند و کوتاه نمی‌آید». تا زمان خراب شدن عالم فرا می‌رسد، آنگاه خدا خورشید و ماه را در کنار هم قرار می‌دهد، همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن فرموده است: ﴿**و جمع الشمس و القمر**﴾، در آن هنگام نظم به هم می‌خورد و رستاخیز برپا می‌شود، و زندگی انسان بر این کره‌ی خاکی خاتمه می‌یابد.[۲] ﴿**و آية لهم أنا حملنا ذريتهم فى الفلك المشحون**﴾ دلیلی دیگر بر کمال قدرت ما این‌که پدران آنها، «نسل» آدم را در کشتی نوح قرار دادیم. آنگاه که به نوح دستور دادیم از هر نوع یک جفت را در آن قرار دهد و حمل کند. در التسهیل آمده است: از این رو ذریت آنها را مخصوصاً ذکر کرده است که امتنان بر آنان را رساتر می‌رساند و حمل نسل‌های بعد از آنان را تا روز قیامت نیز در ضمن دارد.[۳] ﴿**و خلقنا لهم من مثله ما يركبون**﴾ و برای آنان مانند کشتی نوح کشتی‌های بزرگ دیگری ساختیم که به وسیله‌ی آنها به دورترین نقطه‌ی عالم می‌رسند. از این رو خلق آن را به خود نسبت داده است که خود او ساختن آنها را به انسان یاد داده است. ابن‌عباس گفته است: «ما» عبارت است از شتر و سایر سواری‌دهندگان که در خشکی، صورت

۱ـ طبری ۲۳/۶.

۲ـ سید قطب رحمه الله می‌گوید: فاصله‌ی بین ستارگان و سیارات بسیار وسیع است. خدای خالق این عالم مقرر داشته است که این فاصله‌ها در بین ستارگان موجود باشد تا از تصادم و برخورد مصون بمانند. حرکت این کرات در فضای بیکران مانند حرکت کشتی‌ها در اقیانوس وسیع است. این کشتی‌ها با وجود بزرگیشان بیش از نقطه‌های شناور در فضای رعب‌انگیز نیستند».

۳ـ التسهیل ۳/۱۶۴.

کشتی در دریا را دارند.[۱] ﴿و إن نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم﴾ اگر بخواهیم آنها را در دریا غرق کنیم، فریادرسی نمی‌یابند. ﴿و لا هم ینقذون﴾ و هیچ کس نمی‌تواند آنان را از غرق شدن نجات دهد. ﴿إلا رحمة منا و متاعا إلی حین﴾ جز ما احدی آنها را نجات نمی‌دهد و ما به سبب مهری که به آنها داریم، آنها را نجات می‌دهیم و فرصت می‌دهیم تا انقضای اجلشان از آن بهره گیرند. خدای متعال بیان کرده است که سوار شدن آنها بر کشتی در دریا از جمله نعمت‌های بسیار بزرگ است؛ زیرا حرکت کشتی با بار سنگین و انسان‌ها بر روی آب دلیلی است درخشان بر قدرت خدا؛ چون قدرت و قوانین جاری خدا در عالم هستی آنها را حمل می‌کند و ویژگی‌هایی را به کشتی و آب و باد داده و تمام آنها به فرمان خدا صورت می‌گیرد و از خلق و تقدیر او ناشی می‌شود. کشتی در دریا و اقیانوس بیکران صورت پر کاهی را دارد که در مسیر باد قرار گرفته باشد و اگر رحمت خدا به دادش نرسد، هر آن در معرض نابودی قرار می‌گیرد. کسانی که سوار کشتی شده‌اند، و خطرات سفر دریایی را به چشم خود دیده‌اند، هول و هراس دریای خوفناک را درک کرده و رحمت خدا را احساس می‌کنند و می‌دانند فقط خدا آنان را نجات می‌دهد و آنها را از طوفان و امواج مصون می‌دارد. و در این دریای بیکران دست‌های قدرتمند او کشتی را می‌گیرد. و به خوبی معنی آیه‌ی ﴿إلا رحمة منا﴾ را در می‌یابند. پس منزه است خدای توانا و مهربان! ﴿و إذا قیل لهم اتقوا ما بین أیدیکم و ما خلفکم لعلکم ترحمون﴾ بعد از این‌که خدای متعال دلایل قدرت و آثار رحمت خود را به آنان یادآور شد، در اینجا از نادیده گرفتن حق از جانب آنها و رو برتافتن از ایمان و هدایت خبر داده است که با وجود فراوانی دلایل روشن و شواهد درخشان، خود را به نادانی می‌زنند. یعنی وقتی به

۱- تفسیر قرطبی ۱۵/۳۵، در اینجا نظری دیگر از ابن‌عباس آمده است که منظور از ﴿من مثله﴾ کشتی‌های شبیه کشتی نوح است، یعنی کشتی‌های دیگر را مانند کشتی نوح خلق کرده‌ایم که بر آن سوار می‌شوند. این نظر روشن‌تر است که بعد از آن گفته است: ﴿و إن نشأ نغرقهم﴾.

مشرکین گفته شود از قهر و غضب خدا برحذر باشید، و از سرنوشت و مصیبت‌هایی که به سبب تکذیب پیامبران بر ملت‌های پیشین آمده عبرت بگیرید و از عذاب آخرت که پشت سر شما قرار دارد، برحذر باشید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید، رو برمی‌تابند. جواب شرط محذوف و تقدیر آن چنین است: «إذا قیل لهم ذلك أعرضوا»، و دلیل آن آیه‌ی ﴿و ما تأتیهم من آیة...﴾ است که به این اکتفا شده است.[1] ﴿و ما تأتیهم من آیة من آیات ربهم إلا کانوا عنها معرضین﴾ هیچ یک از علایم روشن و دال بر صدق پیامبر از قبیل معجزات درخشانی که از جانب خدا برای تأیید او آمده است، برای آن مشرکان نیامد مگر این‌که آن را تکذیب و مسخره کردند. ابوسعود گفته است: به منظور تفخیم منزلت آیات، به «رب» اضافه شده است، که هراس و هول ناشی از تکذیب و استهزای آن را به دنبال دارد. و منظور از آیات، یا آیات تنزیلی است که از جمله‌ی آن دلایل گویا و صنایع بدیع و نعمت‌های فراگیرش می‌باشند. یا منظور آیات تکوینی است که شامل موارد مذکور و سایر معجزات و مصنوعات شگفت‌انگیز شده و عموما بر یگانگی و یکتایی او در الوهیت گواهند.[2] ﴿و إذا قیل لهم أنفقوا مما رزقکم الله﴾ اگر به طریق نصیحت به آن جماعت مشرک گفته شود: از آنچه خدا از روی فضل خود به شما عطا کرده است بر بینوایان انفاق کنید، ﴿قال الذین کفروا للذین آمنوا أنطعم من لو یشاء الله أطعمه﴾ کفار به صورت ریشخند و تمسخر به مؤمنان می‌گویند: آیا اموال خود را بر آن بینوایان خرج و انفاق کنیم که خدا آنان را بینوا کرده است؟ ﴿إن أنتم إلا فی ضلال مبین﴾ شما ای مؤمنان! راهی را برنگرفته‌اید جز راهی که گمراهی آن معلوم و نمایان است؛ چرا که به ما امر می‌کنید مال خود را بر افرادی انفاق کنیم که خدا آنها را بینوا و فقیر کرده است. ابن‌عباس گفته است: در مکه جماعتی بی‌دین و زندیق بودند که اگر به آنها می‌گفتند: به بینوایان

۱ـ قرطبی ۳٦/۱۵.

۲ـ ابوسعود ۲۵۵/۴.

کمکی بکنید و به آنها چیزی بدهید، می‌گفتند: ما چنین کاری را نمی‌کنیم، خدا آنها را بینوا کرده و ما روزی آنها را بدهیم؟![1] منظور آنان رد درخواست مؤمنان بود. انگار می‌گویند: اگر همان‌طور که شما می‌پندارید خدا بر همه چیز قادر است و رازق همه چیز است و فقیران را غذا می‌دهد، پس چرا از ما می‌خواهید آنها را غذا بدهیم؟ وانگهی آن ابلهان نمی‌دانستند که گنجینه‌های روزی در دست خدای خالق می‌باشد، و خدای متعال بعضی را غنی و بی‌نیاز و بعضی را فقیر و بینوا کرده و بدین‌وسیله از مخلوق امتحان به عمل آورده است تا معلوم شود توانگر چگونه به بینوا توجه دارد و بینوا چگونه صبور و شکیبایی پیشه می‌کند. دنیا را به خاطر بخل از فقیر منع نکرده است، و دستور داده است توانگر بخشی از مالش را انفاق کند، اما این بدان معنا نیست که خدا محتاج مال و انفاق اوست، بلکه منظور امتحان و آزمایش است. خدا هر کاری را که خود بخواهد انجام می‌دهد و هیچ کس حق ایراد و اعتراض به خدا و حکمت او را ندارد: ﴿**لایسأل عما یفعل وهم یسألون**﴾. بعد از آن فرموده است: مشرکین قیامت را انکار می‌کنند و آنها حساب و کتاب و قیامت را دور می‌دانند: ﴿**ویقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین**﴾ مشرکان می‌گویند: روز رستاخیز که ما را از آن می‌ترسانید کی می‌آید؟ و اگر در ادعای خود مبنی بر این‌که حشر و نشر و بازخواست و عذاب در کار است، راست می‌گویید عذابی که ما را به آن تهدید می‌کنید چه وقت می‌آید؟ خدا در رد آنان فرموده است: ﴿**ما ینظرون إلا صیحة واحدة تأخذهم**﴾ جز یک فریاد مرگبار را که ناگهان همه‌ی آنها را می‌گیرد، انتظار نمی‌کشند. ﴿**وهم یخصمون**﴾ در حالی آنها را می‌گیرد که در داد و ستد و بازار و معاملات خود با هم در جدلند. و جز یک فریاد مرگبار که آنها را در برمی‌گیرد، انتظار نخواهند کشید و در جای خود می‌میرند. ابن‌کثیر گفته است: این صیحه ـ والله اعلم ـ عبارت است

۱ـ قرطبی ۱۵/۳۷، قرطبی می‌گوید: این جواب را به عنوان استهزا به مومنان داده‌اند.

از نفخه‌ی فزع که اسرافیل در صور می‌دمد. در حالی که مردم طبق معمول در بازار و در راه کسب معاش و در معاملات خود با هم در جر و بحث و جدال قرار دارند، در چنان حالتی خدا به اسرافیل فرمان می‌دهد که در صور بدمد و آن را طولانی کند، به گونه‌ای که تمام موجودات روی زمین گردن کج کرده و صدا را از جانب آسمان می‌شنوند. از این رو گفته است:[۱] **﴿فلا یستطیعون توصیة و لا إلی أهلهم یرجعون﴾** نمی‌توانند به یکدیگر توصیه‌ای بکنند و فرصت نمی‌کنند نزد خانواده ومنزل خود برگردند؛ زیرا فرمان بسیار سریع صورت می‌گیرد. در حدیث آمده است: «قیامت به سرعتی برپا می‌شود که اگر دو نفر پارچه‌ای باز کرده باشند فرصت جمع کردن یا فروش آن را نمی‌یابند، قیامت به سرعتی می‌آید که اگر یک نفر سوراخ‌های حوض خود را باگل بمالد فرصت نمی‌کند که آب را در آن بریزد، قیامت به سرعتی برپا می‌شود که اگر یک نفر لقمه‌ای را به دهان ببرد فرصت خوردن آن را نمی‌یابد».[۲] بعد از زمان دمیدن شیپور دوم، «صاعقه» فرا می‌رسد که به وسیله‌ی آن تمام جانداران، جز خدای همیشه زنده، جان می‌دهند. پس از آن نوبت دمیدن شیپور سوم می‌رسد؛ یعنی «دمیدن حشر و نشر» که به وسیله‌ی آن انسان‌ها از قبر بیرون می‌آیند. و این مطلبی است که آیه به آن اشاره می‌کند: **﴿و نفخ فی الصور فإذا هم من الأجداث إلی ربهم ینسلون﴾** در صور دمیده می‌شود و فوراً مرده‌ها از قبر خود بیرون آمده و با شتاب راه می‌روند. طبری گفته است: **﴿ینسلون﴾** یعنی به سرعت بیرون می‌آیند. «نسلان» یعنی به شتاب در راه رفتن.[۳] **﴿قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا﴾** می‌گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از قبرهایمان بیرون آورده است؟ ابن‌کثیر گفته است:

۱ـ ابن‌کثیر ۱۶۵/۳. این گفته‌ی ابن‌کثیر نظیر گفته‌ی طبری است و منظور از آن نفخه‌ی فزع است. و قرطبی گفته است: نفخه‌ی «صعق» است که در آن تمام زنده‌ها جان می‌دهند.

۲ـ اخراج از بخاری.

۳ـ طبری ۱۱/۲۳.

این بیان با عذاب آنها در قبر منافات ندارد؛ زیرا به نسبت شدت و هراس بعد از آن، مانند خواب می‌باشد.[۱] وقتی چنین بگویند، فرشتگان یا مؤمنان در جواب آنها می‌گویند: **﴿هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون﴾** این همان زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزایی می‌باشد که خدا وعده‌ی آن را به شما داده و پیامبران کرام به درستی خبر آن را داده‌اند. **﴿إن کانت إلا صیحة واحدة فإذا هم جمیع لدینا محضرون﴾** زنده شدن آنها جز یک صیحه نیست که اسرافیل از جانب خدا بر آنان بانگ برمی‌دارد، آنگاه بدون درنگ آنها در پیشگاه ما حاضر می‌شوند. صاوی گفته است: این صیحه عبارت است از گفته‌ی اسرافیل که می‌گوید: ای استخوان‌های پوسیده! و ای اندام‌های از هم گسیخته و اجزای پراکنده و موهای پاره گشته! خدا به شما امر می‌کند برای محاکمه و حساب و کتاب گرد هم آیید، آنگاه در صور می‌دمد، آنگاه بلافاصله تمام آنها برای محاسبه در قرارگاه جمع می‌شوند.[۲] **﴿فالیوم لاتظلم نفس شیئاً و لا تجزون إلا ما کنتم تعملون﴾** در این روز -روز رستاخیز- به هیچ کس اعم از اینکه نیک و پاک باشد یا بد و ناپاک ظلم نمی‌شود، و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. بلکه هر کس مطابق عملش مجازات می‌شود یا پاداش می‌بیند. ابوسعود گفته است: این مطلبی است که در آخرت به آنها گفته می‌شود، آنگاه که عذاب آماده شده برای خود را می‌بینند، پس به منظور سرزنش به آنها چنین گفته می‌شود.[۳] بعد از اینکه سرانجام مشرکین را یادآور شد، سرنوشت و وضع نیکان پرهیزگار را نیز بیان کرده و می‌فرماید: **﴿إن أصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون﴾** بهشتیان در آن روز - روز جزا - به سبب بهره‌گیری از لذایذ و نعمت‌ها از اندیشیدن درباره‌ی دوزخیان مشغولند. از میوه‌ها استفاده می‌کنند و از حوریان بهشتی و از خوردن و

۱- ابن‌کثیر ۱٦٦/۳.
۲- حاشیه صاوی ۳۲۸/۳.
۳- ابوسعود ۲۵۷/۴.

آشامیدن و شنیدن نغمه‌ها لذت می‌برند. ابوحیان گفته است: ظاهر این است که شغل عبارت است از نعمت‌هایی که آنان را به خود مشغول و از همه چیز غافل می‌کند. ابن‌عباس گفته است: کام‌گیری از دختران جوان و شنیدن نغمه‌ها آنان را به خود مشغول کرده و نزدیکان و اقوام دوزخی خود را از یاد می‌برند. از آنان نام نمی‌برند تا عیش خود را خراب نکنند.[1] ﴿**هم و أزواجهم فی ظلال علی الأرائك متكئون**﴾ آنها و همسرانشان در سایه‌ی درختان پر برگ بهشت، که نه آفتابی و نه زمهریری در آنجا موجود است، بر تخت‌های آراسته و مزیّن تکیه می‌دهند. ﴿**لهم فیها فاكهة**﴾ در بهشت برای آنان میوه‌های فراوان از هر نوع آماده می‌باشد. ﴿**و لهم ما یدعون**﴾ و در آنجا هر چه را آرزو و اشتها کنند در اختیار دارند. همانگونه که در جای دیگری می‌فرماید: «**فیها ما تشتهیه الأنفس و تلذّ الأعین**». ﴿**سلام قولا من رب رحیم**﴾ از جانب خدای مهربان خود آسایش و سلامی کریمانه دارند. در حدیث آمده است: «در همان حال که اهل بهشت در ناز و نعمت قرار دارند، نوری بر آنان متجلی می‌شود، وقتی سر را بلند می‌کنند، می‌بینند خدای مهربان از بالای سر نورش را به آنان متجلی کرده و می‌فرماید: درود بر شما ای بهشتیان! و معنی ﴿**سلام قولا من رب رحیم**﴾ همین است. پیامبر ﷺ فرمود: خدا آنها را نظاره می‌کند و آنها او را تماشا می‌کنند، تا خدا از دید آنها نهان می‌شود به نعمت‌های بهشت توجه نمی‌کنند. و نور برکت خدا در دیار آنها می‌ماند».[2]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**و آیة لهم**﴾ نکره آمدن آن برای تفخیم است؛ یعنی آیتی عظیم.

۲ـ در ﴿**الأرض المیتة أحییناها**﴾ طباق مقرر است.

۳ـ ﴿**و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار**﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۱ـ البحر ۷/ ۳۴۲.

۲ـ اخراج از ابن ابی حاتم. ابن‌کثیر گفته است: در اسنادش ایرادی است، در مختصر ابن‌کثیر نیز چنین آمده است. ۳/ ۱۶۷، و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود روایت کرده است.

۴- ﴿حتی عاد کالعرجون القدیم﴾ حاوی تشبیه مرسل مجمل است و وجه شبه آن از سه چیز ترکیب یافته است: «نازکی، خمیدگی و زردی».

۵- در ﴿لا الشمس ینبغی لها أن تدرك القمر﴾ به منظور تقویت حکم منفی، «مسندالیه» از پیش آمده که بلیغتر است.(۱)

٦- ﴿وکل فی فلك یسبحون﴾ غیر عاقل به منزله‌ی عاقل آمده است.(۲) و شمس و قمر و کواکب را با ضمیر جمع مذکر بیان کرده است.

۷- ﴿من بعثنا من مرقدنا﴾ متضمن استعاره است. مرقد در اینجا به معنی ممات و مرگ است.

۸- ﴿هذا ما وعد الرحمن﴾ حاوی ایجاز به حذف است.

۹- در ﴿قال الذین کفروا للذین آمنوا﴾ طباق مقرر است. و استفهام ﴿أنطعم من لو یشاء الله أطعمه﴾ برای سرزنش است.

۱۰- در ﴿و أخرجنا منها حبا فمنه یأکلون﴾، ﴿فجرنا فیها من العیون﴾، ﴿من أنفسهم و مما لایعلمون﴾، ﴿فإذا هم مظلمون﴾، ﴿ذلك تقدیر العزیز العلیم﴾ و ﴿حتی عاد کالعرجون القدیم﴾ سجع غیر متکلف در آخر آیات آمده است.(۳)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ امْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ۝٥٩ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝٦٠ وَ أَنِ اعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝٦١ وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ

۱- شیخ زاده ۱۳۲/۳.　　۲- صاوی ۳۲٦/۳.

۳- بعضی از نمونه‌های بلاغی را به عنوان مثال ذکر کردیم نه به عنوان حصر، تا انسان از زیبایی قرآن لذت ببرد و گرنه کلام خدا اعجازانگیز است و زبان از بیان شگفتی آن ناتوان است.

تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هٰذِهِ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ ٱصْلَوْهَا ٱلْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾ ٱلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا ٱلصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا ٱسْتَطَاعُوا مُضِيّاً وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾ وَ مَن نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي ٱلْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾ وَ مَا عَلَّمْنَاهُ ٱلشِّعْرَ وَ مَا يَنبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ ﴿٦٩﴾ لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيّاً وَ يَحِقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَاماً فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَ ٱتَّخَذُوا مِن دُونِ ٱللهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُندٌ مُحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾ فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَمْ يَرَ ٱلْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي ٱلْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا ٱلَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِنَ ٱلشَّجَرِ ٱلْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوَ لَيْسَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ وَ هُوَ ٱلْخَلَّاقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَانَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای منان حال نیکبختان مقیم بهشت و نعمت‌های همیشگی آنها را یادآور شد، و طبق روش قرآن در انذار و برحذر داشتن اقوام و ملل، حال و وضع نگون‌بختان تبهکار و خفت و خواری آنها را نیز بیان کرد، سوره را با بیان دلایل زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزا خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿**امتازوا**﴾ مشخص و جدا شوید. «تمییز» یعنی تفاوت و جدا کردن دوامر از هم. ﴿**جبلا**﴾ به کسر جیم یعنی خلق. جمع جبلة است و «**الجبلة الاولین**» از آن است و «جبلّ الله الخلق» یعنی خدا موجودات را خلق کرد. ﴿**طمسنا**﴾ محو کردیم. طمس به معنی از بین بردن اثر چیزی است به طور کامل، انگار وجود نداشته است. ﴿**اصلوها**﴾ وارد آن بشوید و آتش زبانه‌کش آن را بچشید. ﴿**مسخناهم**﴾ مسخ یعنی تغییر دادن از شکلی به شکلی نامناسب و زشت. ﴿**نعمره**﴾ تعمیر یعنی طول دادن به عمر تا پیری می‌رسد. ﴿**ننکسه**﴾ واژگونش می‌کنیم. «**تنکیس**» یعنی زیر و رو کردن چیزی، و ﴿**ثم نکسوا علی رؤوسهم**﴾ از این مقوله می‌باشد. ﴿**رمیم**﴾ یعنی پوسیده و متلاشی شده. «**رم العظم**» یعنی استخوان پوسید.

سبب نزول: روایت شده است که «ابی بن خلف» از بزرگان کفار قریش استخوانی پوسیده را پیش پیامبر ﷺ آورد و با دست خود آن را خرد کرد و آنگاه گفت: ای محمد! تو گمان می‌کنی این استخوان بعد از متلاشی شدن خدا آن را زنده می‌کند؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله! آن را زنده می‌کند. و بعد از آن تو را هم زنده می‌کند و به آتش می‌فرستد. بدین مناسبت آیه‌ی ﴿**أولم یرالإنسان أنا خلقناه من نطفة فإذا هو خصیم مبین * و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم**﴾[1] نازل شد.

تفسیر: بعد از این‌که خدا وضع نیکبختان را یادآور شد، حال نگون‌بختان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿**وامتازوا الیوم أیها المجرمون**﴾ ای گروه تبهکاران و مجرمان! امروز از بندگان مؤمن من جدا و مشخص شوید و از آنها کنار بگیرید. قرطبی گفته است: در موقع ایستادن برای حساب و هنگامی که دستور می‌دهند اهل بهشت وارد بهشت شوند، به مجرمان چنین گفته می‌شود.[2] ﴿**ألم أعهد إلیکم یا بنی آدم**﴾ استفهام معنی توبیخ و

۱ـ قرطبی ۱۵/۵۸ و البحر المحیط ۳۴۸/۷. ۲ـ قرطبی ۱۵/۴۶.

سرزنش می‌دهد وکفار مجرم را توبیخ می‌کند. یعنی ای بنی آدم! مگر از طریق پیامبران به شما دستور ندادم و توصیه نکردم. ﴿أن لاتعبدوا الشیطان﴾ که از شیطان فرمان نبرید و در معصیت و نافرمانی من از او پیروی نکنید. ﴿إنه لکم عدو مبین﴾ علت نهی را بیان می‌کند. یعنی زیرا آشکارا شیطان دشمن شما می‌باشد، پس انسان چگونه از دشمن خود اطاعت می‌کند؟ ﴿و أن اعبدونی﴾ و به شما فرمان دادم که فقط من را بپرستید و مرا به یگانگی عبادت کنید و امرم را به جا بیاورید. ﴿هذا صراط مستقیم﴾ این همان دین درست و طریق مستقیم من است. ﴿و لقد أضل منکم جبلا کثیرا﴾ بدین‌ترتیب علت را تأکید می‌کند. یعنی هر آینه شیطان خلق و جمعی از شما را از راه منحرف کرده و آنها را از برگرفتن راه حق مانع شده است. طبری گفته است: یعنی شیطان جمع کثیری را از اطاعت من باز داشته تا جایی که او را پرستیدند.[1] ﴿أفلم تکونوا تعقلون﴾ مگر عقل و خرد نداشتید که شما را از اطاعت شیطان و مخالفت پروردگار باز دارد؟ این هم توبیخی دیگر برای کافران نابکار است. آنگاه مژده‌ی عذابی را به آنها داده است که در انتظارشان می‌باشد و فرمود: ﴿هذه جهنم التی کنتم توعدون﴾ این همان جهنمی است که پیامبران شما را از آن برحذر داشته و شما آنها را تکذیب کردید. صاوی گفته است: در حالی که بر لبه‌ی دوزخ قرار دارند، اینچنین مورد خطاب قرار می‌گیرند و منظور از آن تحقیر و سرزنش بیشتر است.[2] ﴿اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون﴾ به خاطر این‌که در دنیا راه کفر را پیش گرفته بودید، امروز حرارت و انواع عذابش را بچشید و تحمل کنید. امر برای توهین و تحقیر است. مانند ﴿ذق إنك أنت العزیز الکریم﴾. آنگاه از فضیحت و رسوا شدن آنان در روز قیامت در انظار عموم خبر داده و می‌فرماید: ﴿الیوم نختم علی أفواههم﴾ امروز ـ روز قیامت ـ مهر سکوت بر لب کفار می‌زنیم به طوری که یارای گفتن ندارند.

۱ـ طبری ۲۳/۱۶.

۲ـ صاوی ۳/۳۲۹.

﴿و تکلمنا أیدیهم و تشهد أرجلهم بما کانوا یکسبون﴾ و اعضای بدنشان به سخن می‌آیند و دست‌ها و پاهایشان بر اعمال ناپسند آنان گواهی می‌دهند. ابن جریر طبری از ابوموسی اشعری روایت کرده است که در روز قیامت کافر و منافق به پای میز محاسبه خوانده می‌شوند و اعمالشان بر آنان عرضه می‌گردد، اما آنها از در انکار درمی آیند و می‌گویند: بار خدایا! قسم به عزتت! فرشته این را بر ضد ما نوشته و ما مرتکب آن نشده‌ایم. فرشته می‌گوید: در فلان روز و فلان جا فلان عمل را انجام ندادید؟ می‌گویند: نه نکردیم، به خدا قسم! در این موقع مهر سکوت بر دهانشان زده می‌شود و اعضایشان به سخن می‌آیند، آنگاه آیه‌ی ﴿الیوم نختم علی أفواههم﴾ را خواند.[1] در حدیث آمده است: «بنده به خدا می‌گوید: آیا مرا از ستم امان نمی‌دهی و مانع نمی‌شوی؟ خدا می‌فرماید: بله! بنده می‌گوید: غیر از خودم هیچ گواهی بر خود قبول ندارم. خدا می‌فرماید: امروز کافی است خودت و «کرام الکاتبین» بر تو گواهی دهند. آنگاه مهر سکوت بر دهانش می‌زند، و به اعضایش گفته می‌شود به زبان بیایند. اعضا اعمال او را باز می‌گویند، آنگاه خدا زبان او را باز می‌کند، و خطاب به اعضایش می‌گوید: وای بر شما! نابود شدید من برای شما مبارزه می‌کردم!».[2] ﴿ولو نشاء لطمسنا علی أعینهم فاستبقوا الصراط فأنی یبصرون﴾ اگر بخواهیم آنها را نابینا می‌کنیم، آنگاه طبق عادت خود به شتاب راه خود را پیش می‌گیرند، اما در چنین حالتی چگونه می‌بینند؟ ابن‌عباس گفته است: یعنی اگر بخواهیم آنها را از درک حق نابینا می‌کنیم و هرگز به راه حق هدایت نمی‌شوند.[3] این بیان برای قریش تهدید است. ﴿ولو نشاء لمسخناهم علی مکانتهم﴾ اگر بخواهیم آنها را مسخ و دگرگون می‌کنیم به طوری که آنها را در جای خود میخکوب می‌شوند. ﴿فما استطاعوا مضیا و لایرجعون﴾

۱ـ طبری ۲۳/ ۱۷.

۲ـ این بخشی است از حدیثی که امام مسلم آن را روایت کرده است.

۳ـ تفسیر قرطبی ۱۵/ ۴۹.

وقتی که در جای خود مسخ شوند، نمی‌توانند راه بروند و نمی‌توانند برگردند. این هم برای کافران تبهکار تهدیدی دیگر است. بعد از آن دلایل قدرت خود را در مورد مسخ آنها یادآور می‌شود که می‌تواند به وسیله‌ی طولانی کردن عمر، آنها را مسخ کند و می‌فرماید: ﴿**و من نعمره ننكسه في الخلق**﴾ عمر هر کس را طولانی کنیم او را در مراحلی دگرگون می‌کنیم و در خلقت دچار آفت می‌سازیم به گونه‌ای که به صورت طفلی نادان در می‌آید. قتاده گفته است: به حالت پیری در می‌آید که شبیه حالت بچگی است، پس طول عمر، جوان را پیر کرده و قدرت را به ضعف، و فزونی را به نقص تبدیل می‌کند. ﴿**أفلا يعقلون**﴾ مگر عقل و خرد ندارند که هرکس چنین قدرتی را داشته باشد، می‌تواند بینایی را از آنها بگیرد و یا آنها را مسخ و دگرگون کند؟ ابن‌جریر گفته است: منظور استدلال بر این واقعیت است که خدا قادر است کافران را مسخ کند، همان‌طور که می‌تواند انسان را پیر و دچار آفت کند.[1] ﴿**و ما علّمناه الشعر و ما ينبغي له**﴾ ما به محمد شعر نیاموخته‌ایم و شایسته نیست که شاعر باشد. قرطبی گفته است: این رد گفته‌ی کافران است که می‌گفتند: محمد شاعر است و آنچه را که آورده است، شعر است و پیامبر نباید شاعر باشد. و قرآن شعر نیست؛ زیرا شعر گفتاری آراسته و موزون و بر خیالات و اوهام مبتنی است، حتی گفته‌اند: «بامزه‌ترین شعر دروغ‌ترین آن است» پس این کجا و قرآن کریم کجا که از همگونی کلام و گفته‌ی انسان منزه و مبری است! مردم در مورد مدح و ذم شعر زیاد گفته‌اند: ولی انصاف همان است که شافعی رحمه الله گفته است: «شعر گفتار است، گفتار هم نیکو دارد و هم بد و زشت». ﴿**إن هو إلا ذكر و قرآن مبين**﴾ این کتاب که محمد آن را می‌خواند، فقط پند و یادآوری است از جانب خدای عزوجل برای بندگانش. و قرآنی است روشن و درخشان که به هیچ وجه با شعر اشتباه نمی‌شود. ﴿**لينذر من كان حيا**﴾ تا

۱ـ التسهیل ۱۶۶/۳.

به وسیله‌ی این قرآن انسانی را برحذر بدارد که دارای قلبی زنده و بصیرت و دیدی بینا می‌باشد؛ و آن عبارتند از مؤمنانی که از آن سود می‌برند. ﴿و یحق القول علی الکافرین﴾ و تا گفته و کلمه‌ی عذاب بر کافران واجب و مقرر شود؛[1] زیرا آنها همچون مردگان هستند و مطالب مورد خطاب را درک نمی‌کنند. بیضاوی گفته است: قرار دادن آنها در مقابل افراد زنده نشان می‌دهد که آنها به سبب کفر و انحطاط فکری و عدم تأملشان همانند مردگان حقیقی هستند.[2] بعد از آن خدا نعمت‌های خود را به آنها یادآور شده و دلایل قدرت و یگانگی خود را باز گفته است تا از طریق آثارش به شناخت خدای عزوجل راهیاب شوند: ﴿أولم یروا أنا خلقنا لهم مما عملت أیدینا أنعاما﴾ همزه برای انکار و ایجاد شگفتی است. یعنی: آیا با دیده‌ی عبرت نمی‌نگرند و درباره‌ی آنچه دست‌های ما آن را بدون واسطه و بدون داشتن شریک و یاور برای آنها و به خاطر آنها خلق کرده است از قبیل شتر، گاو، بز و گوسفند نمی‌اندیشند تا به وسیله‌ی آن به یگانگی و کمال قدرت ما راهیاب و هدایت شوند؟ ﴿فهم لها مالکون * و ذللناها لهم﴾ آنها به زیر فرمان آنان درآمده و رام و ذلیلند و از اجرای فرمان آنها امتناع نمی‌کنند. بلکه حتی اگر طفلی صغیر بخواهد، شتر را می‌خواباند و اگر بخواهد آن را برمی‌خیزاند و سوق می‌دهد، پس از او اطاعت کرده و فرمانش را می‌برد. و نیز اگر قافله‌ی شتران یک‌صد شتر هم باشد، طفلی صغیر می‌تواند آنها را حرکت دهد. پس پاک و منزه خدایی است که این را برای بندگانش مسخر کرده است.[3] ﴿فمنها رکوبهم و منها یأکلون﴾ از بعضی از این حیوانات در سفرها، سواری می‌گیرند و به وسیله‌ی آنها بارهای سنگین را حمل می‌کنند؛ مانند شتر که به کشتی بیابان و خشکی معروف است. و از گوشت بعضی استفاده می‌کنند از قبیل گاو، بز

۱ـ تفسیر ابوسعود ۴/ ۲۶۱.
۲ـ بیضاوی ۲/ ۱۳۶.
۳ـ مختصر ۳/ ۱۷۰.

و گـوسفند. ﴿و لهم فيها منافع و مشارب﴾ غـیر از سـواری و خـوردن گـوشت، از آنـها فوایدی متعدد می‌برند. از قبیل پوست و پشم و کرک، و نیز از آنها فـایده‌ی نـوشیدنی می‌برند؛ یعنی شیر آنها را می‌نوشند: ﴿من بين فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربين﴾. ﴿أفلا يشكرون﴾ آیا در مقابل این نعمت‌های ارزشمند، پروردگار خـود را سـپاسگزار نمی‌شوند؟ منظور برشمردن نعمت‌ها و اقامه‌ی دلیل بر آنها می‌باشد. آنگاه آنها را توبیخ کرده و در مورد پرستش بت‌ها که نه قدرت شنیدن دارند و نه از آنها نفعی می‌خیزد، شدت عمل نشان داده و آن را به عنوان اوج نافرمانی و گمراهی تلقی کرده است و می‌فرماید: ﴿و اتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ينصرون﴾ مشرکین خدایانی را از سنگ پرستش کرده به این امید که آنان را یاری دهند وانگهی آنها ناشنوا و بی‌زبانند. فریاد را نمی‌شنوند و درخواست را اجابت نمی‌کنند. ﴿لايستطيعون نصرهم﴾ این خدایان مزعوم به هیچ وجه قدرت نصرت و یاری آنها را ندارند. نه به طریق شفاعت و نه به طریق یاری رسـاندن. ﴿وهم لهم جند محضرون﴾ این مشرکین در تعصب و دفاع برای بت‌های خود مانند سربازند و هر چند که سودی از آنها نمی‌خیزد، اما جان و مال خود را در راه آنها فدا می‌کنند. قتاده گفته است: در دنیا مشرکین به خاطر بت‌ها قهر و کین دیگران را در دل می‌گیرند، وانگهی بت‌ها برای آنان سودی نمی‌آورند و شری را از آنان دفع نمی‌کنند، بلکه فقط بت هستند و بس، و مشرکین انگار خدمتگزار آنها می‌باشند.[۱] و قرطبی گفته است: آنها این همه آیات قدرت ما را مشاهده می‌کنند، آنگاه به غیر از ما خدایانی اتخاذ می‌کنند که توانایی انجام دادن چیزی را ندارند و کافران از آنها حمایت و مـحافظت مـی‌کنند. بـدین‌ترتیب همچون سربازان آنها هستند در صورتی که بت‌ها نـمی‌تواننـد آنـان را یـاری دهـند.[۲]

۱ـ این نظری است که طبری آن را ترجیح داده است. طبری ۲۳/ ۲۰.

۲ـ قرطبی با کمی اختصار ۱۵/ ۵۶.

﴿فلا یحزنك قولهم﴾ از این‌که تو را تکذیب می‌کنند افسرده‌خاطر مشو، و از این‌که تو را به شاعری و سحر متهم می‌کنند، غمگین مباش. بدین‌وسیله خاطر پیامبرﷺ را تسلی داده است. در اینجا سخن خاتمه می‌یابد. سپس می‌فرماید: ﴿إنا نعلم ما یسرون و ما یعلنون﴾ ما به نهفته‌های نهاد آنها آگاهتریم، و از گفتار و اعمال ظاهری آنها اطلاع داریم و به خاطر آن، آنها را مجازات می‌کنیم. و بس است که خدا بر همه چیز آگاه است. آنگاه دلایل قاطع و روشن بر تحقق حشر و نشر را اقامه کرده و گفته است: ﴿أولم یر الإنسان أنا خلقناه من نطفة﴾ استفهام انکاری است و برای توبیخ و سرزنش آمده است. یعنی آیا انسان کافر با دیده‌ی عبرت‌بین نمی‌نگرد و درباره‌ی قدرت خدا نمی‌اندیشد تا دریابد ما او را از چیزی پست و ناچیز یعنی نطفه خلق کرده‌ایم که از مجرای ناپاکی بیرون می‌آید؟ ﴿فإذا هو خصیم مبین﴾ پس به ناگاه به صورتی شدید در خصومت و جدل به ناحق قیام می‌کند و با خدایش از در دشمنی در می‌آید و قدرتش را انکار و حشر و نشر را تکذیب می‌کند. آیا خدایی که قادر است انسان را از نطفه خلق کند قادر نیست باری دیگر به هنگام حشر او را زنده کند؟ مفسران گفته‌اند: در مورد «أبی بن خلف» نازل شده است که استخوانی پوسیده را آورد و آن را در مقابل پیامبرﷺ خُرد کرد و به تمسخر گفت: ای محمد! آیا تو گمان می‌کنی بعد از این‌که مردیم و مانند این استخوان پوسیده و متلاشی شدیم، خدا دوباره ما را زنده می‌کند؟ پیامبرﷺ به او گفت: بله، خدا تو را زنده می‌کند و به دوزخ می‌فرستد.[1] ﴿و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه﴾ این کافر به وسیله‌ی استخوان پوسیده برای ما مثل زده است و بعید می‌داند که خدا بعد از مرگ دوباره انسان را خلق کند و فراموش کرده است که ما او را از نطفه‌ای ناچیز خلق کرده و

۱ـ در البحر آمده است: درباره‌ی «عاص بن وائل» نازل شده است اما اصح آن است که درباره‌ی «أبی بن خلف» نازل شده است.

جان را در آن دمیدیم. خلقت و آغاز خود را فراموش کرده است در صورتی که جوابش در وجود خودش آماده می‌باشد. ﴿**قال من یحیی العظام و هی رمیم**﴾ این کافر گفت: چه کسی این استخوان پوسیده و متلاشی شده را زنده می‌کند؟ صاوی گفته است: یعنی سخنانی آورده است که در غرابت و شگفتی صورت مثل را دارد؛ چون قدرت ما را با قدرت خلق مقایسه کرده است.[1] ﴿**قل یحییها الذی أنشأها أول مرة**﴾ ای محمد! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: هر آن‌که آن را از نیستی ایجاد کرده است باز او را خلق و زنده می‌کند، و فردی که بار اول آن را ابداع کرده است، آن را زنده می‌کند. پس آن‌که قدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد. ﴿**و هو بکل خلق علیم**﴾ و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست. ﴿**الذی جعل لکم من الشجر الأخضر ناراً**﴾ هر آن‌که با قدرت خود از درخت سرسبز، آتش سوزنده را خلق کرده است انجام دادن مقصود بر او مشکل و ممتنع نیست و زنده کردن استخوان‌های پوسیده و خلقت دوباره‌ی آنها او را ناتوان و درمانده نمی‌کند.[2] ابوحیان گفته است: خدای متعال مطلبی جالب‌تر و عجیب‌تر از خلق انسان از نطفه را به آنها یادآور شده است که عبارت است از به وجود آوردن چیزی از ضد آن، و آن عبارت است از روشن کردن آتش از درخت سبز. آب آتش را خاموش می‌کند اما با وجود این آتش از چیزی بیرون می‌آید که شامل آب است. عرب‌ها آتش را از شاخه‌ی گیاهان روشن می‌کنند. و در مثل آنها آمده است «در هر چیز آتش هست، و شاخه‌ی گیاهان باعظمت و ممتازند».[3] شاعر چه نیکو گفته است:

۱ـ صاوی ۳/ ۳۳۱. ۲ـ طبری ۲۳/ ۲۱.
۳ـ البحر ۷/ ۳۴۸.

جمع النقیضین من أسرار قدرته هـذا السحاب بـه مـاءٌ به نارٌ

«جمع کردن دو نقیض از اسرار قدرت خدا می‌باشد، این ابر را بنگر که در آن آب و آتش مقرر است».

﴿فإذا أنتم منه توقدون﴾ که شما از این سبزه درخت آتش روشن می‌کنید. **﴿أو لیس الذی خلق السموات و الأرض بقادر علی أن یخلق مثلهم﴾** آیا آن‌که آسمان و زمین را با آن حجم بزرگ و عظمت خلق کرده است قادر نیست اجساد انسان را بعد از نابودی دوباره خلق کند؟ **﴿بلی و هو الخلاق العلیم﴾** بله! همو بر چنین امری قادر است و همو خالق و ابداع‌کننده است و به همه چیز دانا است. **﴿إنما أمره إذا أراد شیئا أن یقول له کن فیکون﴾** هیچ چیز برای خدای عزوجل مشکل و سخت نیست؛ زیرا فرمانش در بین «کاف و نون» قرار دارد، و هر وقت چیزی را اراده کند، بدون هیچ‌گونه تلاش و خستگی به وجود می‌آید، و مستلزم هیچ‌گونه تکلیف و تلاشی نمی‌باشد. **﴿فسبحان الذی بیده ملکوت کل شيء﴾** خدای جلیل و باعظمت که ملک وسیع در قبضه‌ی قدرتش قرار دارد از تمام صفات نقص منزه و مبرا می‌باشد، و همو بر همه چیز اقتدار کامل دارد. **﴿و إلیه ترجعون﴾** و سرانجام تمام خلایق برای حساب و جزا فقط نزد او برمی‌گردند... خداوند سوره‌ی مبارک را با این پایان جالب که بر کمال قدرت و عظمت ملک و تسلطش دلالت دارد، و نیز این‌که تک و تنها خالق تمام عالم هستی است، خاتمه داده است.

نکات بلاغی: ۱- **﴿أن لا تعبدوا الشیطان ... و أن اعبدونی﴾** متضمن طباق سلب است.

۲- **﴿أفلم تکونوا تعقلون﴾** و **﴿أفلا یشکرون﴾** متضمن استفهام انکاری است.

۳- **﴿مضیا... و یرجعون﴾** و **﴿یسرون و یعلنون﴾** حاوی طباق است.

۴- **﴿و هم لهم جند محضرون﴾** شامل تشبیه بلیغ است.

۵- در **﴿و لهم فیها منافع و مشارب﴾** و **﴿فمنها رکوبهم﴾** خاص بعد از عام آمده است.

۶ـ ﴿لينذر من كان حيا﴾ و ﴿يحق القول على الكافرين﴾ متضمن مقابله می‌باشد.

۷ـ ﴿مما عملت أيدينا﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلی است.[۱]

۸ـ ﴿خصيم مبين﴾ و ﴿الخلاق العليم﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمدند.

۹ـ ﴿أن يقول له كن فيكون﴾ شامل استعاره‌ی تمثیلی می‌باشد.[۲]

فواید: ملکوت صیغه‌ی مبالغه است و معنی آن عبارت است از ملک وسیع و تام، مانند «جبروت» و «رحموت» که معنی مبالغه می‌دهد.

یادآوری: علامه ابن‌کثیر گفته است: به اثبات نرسیده است که پیامبر ﷺ در روز خندق از شعر عبدالله‌بن رواحه تقلید کرده و گفته است: «**اللهم لولا أنت ما اهتدينا**» و در روز حنین هنگامی که بر استرش سوار بود، گفت: «**أنا النبي لا كذب، أنا ابن عبدالمطلب**» و فرموده‌ی «**هل أنت إلا أصبع دميت و فی سبيل الله ما لقيت**»، بلکه تمام اینها به طور اتفاقی رخ داده است و پیامبر قصد گفتن شعر را نداشته بلکه خود به خود از زبانش جاری شده است. و تمام این مطالب از فرموده‌ی خدا درک و فهم می‌شود که می‌فرماید: ﴿**و ما علمناه الشعر و ما ينبغي له**﴾![۳] به دقت در آن بیندیش که نفیس است.

* * *

۱ـ شیخ‌زاده ۳/ ۱۴۰.

۲ـ به کتاب «تلخیص البیان فی مجازات القرآن» تألیف شریف رضی ۱/ ۱۹۲ مراجعه کنید.

۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۱۷۶.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی صافات از جمله سوره‌های مکی است که به اصول عقیده‌ی اسلامی یعنی «توحید، وحی، و بعث و جزا» می‌پردازد و مانند دیگر سوره‌های مکی استحکام و تثبیت ستون‌های ایمان را محور خود قرار داده است.

* سوره با بحث در مورد فرشتگان نیکوسرشت شروع شده است که در نماز راست می‌ایستند، یا بال‌هایشان را در انتظار فرمان خدا راست می‌گیرند، و ابر به هر جا که خدا بخواهد سوق می‌دهند. آنگاه درباره‌ی «أجنه» به بحث پرداخته و آنها را به وسیله‌ی شهاب ثاقب در معرض رجم قرار می‌دهد، و بدین‌ترتیب اساطیر و افسانه‌های جاهلیت را رد می‌کند که معتقد بودند در بین خدا و اجنه قرابت برقرار است. و سوره درباره‌ی زنده شدن و جزا داد سخن داده که مشرکین منکر آن بودند و بعید می‌دانستند بعد از این‌که به صورت استخوان‌های پوسیده و متلاشی شده درآمدند، حیات دوباره بیابند و باری دیگر زنده شوند.

* به منظور تثبیت ایمان به حشر و نشر، سوره داستان «مؤمن و کافر» را یادآور شده و گفتگوی دایر در بین آنها را در دنیا متذکر شده‌است، آنگاه نتیجه و سرانجام هر یک از آن دو را خاطرنشان ساخته که عبارت است از استقرار دائمی مؤمن در بهشت، و اقامت ابدی کافر در دوزخ و آتش.

* سوره داستان بعضی از پیامبران را پیش کشیده و از قصه‌ی نوح علیه السلام شروع کرده و بعد از آن قصه‌ی حضرت ابراهیم و سپس داستان حضرت اسماعیل و بعد از آن قصه‌ی

حضرت موسی علیه السلام و هارون و بعد از آن داستان الیاس و لوط را مطرح کرده است. و داستان ایمان و امتحان را در حادثه‌ی ذبح اسماعیل و ماجرای رؤیای ابراهیم خلیل، به تفصیل بیان کرده است که به ذبح فرزندش مأمور شد و از جانب خدا قربانی آمد. و بدین‌وسیله کیفیت اجرا و تسلیم در برابر احکم‌الحاکمین را به مؤمنان یاد داده است.

* سوره با بیان نصرت و یاری پیامبران و اولیا در دنیا و آخرت از جانب خدا خاتمه یافته و نشان داده است که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است.

نامگذاری سوره: این سوره به نام «سوره‌ی صافات» موسوم است تا بندگان را با حال و هوای ملکوت اعلی و فرشتگان پاک آشنا سازد که هیچ‌گاه از عبادت خدا فروگزار نیستند: ﴿یسبحون اللیل و النهار لایفترون﴾، و وظایف محول به آنها را بیان می‌کند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلصَّافَّاتِ صَفّاً (١) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْراً (٢) فَالتَّالِيَاتِ ذِكْراً (٣) إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ (٤) رَبُّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ ٱلْمَشَارِقِ (٥) إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَاءَ ٱلدُّنْيَا بِزِينَةٍ ٱلْكَوَاكِبِ (٦) وَ حِفْظاً مِن كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (٧) لَايَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰ وَ يُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ (٨) دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (٩) إِلَّا مَنْ خَطِفَ ٱلْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (١٠) فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَم مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِن طِينٍ لَازِبٍ (١١) بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ (١٢) وَ إِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ (١٣) وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (١٤) وَ قَالُوا إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (١٥) أَإِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (١٦) أَوَ آبَاؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ (١٧) قُلْ نَعَمْ وَ أَنتُمْ دَاخِرُونَ (١٨) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ (١٩) وَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا هٰذَا يَوْمُ ٱلدِّينِ (٢٠) هٰذَا يَوْمُ ٱلْفَصْلِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ (٢١) ٱحْشُرُوا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ

أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۲۲﴾ مِن دُونِ اللهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿۲۳﴾ وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُم مَسْؤُولُونَ ﴿۲۴﴾ مَا لَكُمْ لَاتَنَاصَرُونَ ﴿۲۵﴾ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿۲۶﴾ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۲۷﴾ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿۲۸﴾ قَالُوا بَل لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۲۹﴾ وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِن سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْماً طَاغِينَ ﴿۳۰﴾ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ ﴿۳۱﴾ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ﴿۳۲﴾ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿۳۳﴾ إِنَّا كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۴﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۳۵﴾ وَ يَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿۳۶﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳۷﴾ إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿۳۸﴾ و مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۹﴾ إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿۴۰﴾ أُولٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ﴿۴۱﴾ فَوَاكِهُ وَ هُم مُكْرَمُونَ ﴿۴۲﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۴۳﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿۴۴﴾ يُطَافُ عَلَيْهِم بِكَأْسٍ مِن مَعِينٍ ﴿۴۵﴾ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ﴿۴۶﴾ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ ﴿۴۷﴾ وَ عِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ﴿۴۸﴾ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ﴿۴۹﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۵۰﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿۵۱﴾ يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴿۵۲﴾ أَإِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَإِنَّا لَمَدِينُونَ ﴿۵۳﴾ قَالَ هَلْ أَنتُم مُطَّلِعُونَ ﴿۵۴﴾ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿۵۵﴾ قَالَ تَاللهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ ﴿۵۶﴾ وَ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿۵۷﴾ أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ﴿۵۸﴾ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿۵۹﴾ إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۶۰﴾ لِمِثْلِ هٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿۶۱﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿الزاجرات﴾ باز دارنده‌ها، زجر دفع چیزی است با زور. زجر به معنی هی کردن است. «زجر الراعی غنمه» چوپان گله را هی کرد. ﴿مارد﴾ نافرمان و متمرد. ﴿ثاقب﴾ بسیار سوزنده که تا عمق استخوان نفوذ می‌کند. ﴿واصب﴾ دائمی و غیر منقطع. ﴿لازب﴾ چسبیده به هم. چسبیده. ﴿معین﴾ نوشیدنی جوشیده از چشمه‌ساران. ﴿غول﴾

هر چه که عقل را مختل نماید و فاسد کند آن را غول می‌گویند. ابوعبیده گفته است: غول آن است که عقل را فاسد کند و از میان ببرد، و سروده‌ی ابن إیاس را بر زبان آورد:

مـــازالت الخـــمر تـــغتالنا و تذهب بالأول فالأول[1]

«هنوز شراب عقل ما را می‌برد و با اولین جرعه سرآغاز عقل را می‌برد».

﴿كأس﴾ اهل لغت گفته‌اند: وقتی در ظرف شراب باشد، آن را «کأس» می‌گویند، و اگر در آن شراب نباشد آن را «اناء» و «قدح» می‌گویند. شاعر گفته است:

و کأس شـــربت عـــلی لذة و أخری تداویت منها بها[2]

«جامی را به لذت سرکشیدم و از جام دیگر شفا و مداوا برگرفتم».

﴿ينزفون﴾ مست می‌شوند و گفته می‌شود: «نزف الرجل» فهو «نزیف و منزوف» هرگاه که مست باشد. شاعر می‌گوید:

لعمري لئن أنزفتموا أو صحوتمو لبئس الندامـی کـنتم آل أبـجرا[3]

«به جان خودم قسم! شما ای آل ابجر! چه مست باشید و چه نباشید بدترین یار و همدم هستید».

تفسیر: ﴿و الصافات صفا﴾ خدای متعال این سوره را با یادکردن قسم به بعضی از مخلوقات خود افتتاح کرده و بدین‌ترتیب عظمت قدرت و منزلت آنها را ابراز داشته، و بندگان را به بزرگی قدر و مقام آنها متوجه کرده است. معنی آن چنین است: به گروه‌های فرشتگان قسم می‌خورم که در نماز راست قامت ایستاده یا در انتظار دریافت فرمان خدا، بال‌ها را راست گرفته‌اند. ابن‌مسعود گفته است: آنها عبارتند از فرشتگانی که در آسمان برای عبادت و ذکر صف می‌بندند. در حدیث آمده است: «مگر مانند فرشتگان در مقابل پروردگار خود صف نمی‌بندید؟ گفتیم: چگونه یا رسول الله؟ فرمود صف‌های اول را

۱ـ البحر ۷/ ۳۵۰.
۲ـ تفسیر رازی ۲۶/ ۱۳۷.
۳ـ البحر ۷/ ۳۵۰.

تکمیل می‌کنند و در صف به هم چسبیده می‌ایستند».[۱] به منظور نشان دادن والایی مقام و کثرت و فراوانی عبادت فرشتگان به آنها قسم یاد کرده است. آنها با وجود عظمت خلقت و بلندی مقامشان هیچگاه از عبادت خدا فروگزار نیستند، و همان‌طور که مؤمنان در نماز صف می‌بندند، آنها برای عبادت، با خشوع و فروتنی صف می‌گیرند و خدای مقتدر را پرستش می‌کنند، خدای ذوالجلالی که تمام خلایق در مقابلش سرتعظیم فرو هشته و گردن گردن‌فرازان در هیبت و جبروتش خم می‌گردد. از جمله‌ی آنان حاملان عرش باعظمت و فرشتگان پاک هستند. ﴿فالزاجرات زجرا﴾ قسم به فرشتگانی که ابرها را به هر سو که خدا بخواهد سوق می‌دهند. از «زجر» به معنی سوق دادن و تشویق کردن است. ﴿فالتالیات ذکرا﴾ به منظور نشان دادن محاسن و نیکی خلق والای فرشتگان، آنها را به وصف سوم توصیف کرده است. یعنی قسم به فرشتگانی که آیات خدا را بر پیامبران می‌خوانند، و خود به ثناخوانی و ستایش و سپاسگزاری و تقدیس ذات خدا می‌پردازند. ﴿إن إلهکم لواحد﴾ بر این قسم خورده است. یعنی قسم به فرشتگانی که دارای چنین صفاتی هستند خدایی که ـ ای انسان! ـ می‌پرستید یگانه و تنها می‌باشد و شریک و انبازی ندارد. مقاتل گفته است: کافران مکه می‌گفتند: آیا محمد خدایان را یکی قرار داده است؟ یک خدا چگونه به این همه مخلوق می‌رسد؟ آنگاه خدا به عنوان تشریف و احترام به ملائک سوگند یاد کرد.[۲] بعد از آن خدای متعال معنی یگانگی و الوهیت را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿رب السموات و الأرض و ما بینهما﴾ همو مالک و خالق آسمان‌ها و زمین و مخلوقات مستقر در بین آنها می‌باشد؛ زیرا وجود آنها با این شیوه و نظم شگفت‌انگیز، از واضح‌ترین و روشن‌ترین دلایل بر وجود و یگانگی خدا می‌باشد.

۱ـ امام مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است و به مختصر ابن‌کثیر ۳/۱۷۴ نگاه کن.

۲ـ قرطبی ۱۵/٦٢.

﴿و رب المشارق﴾ و همو پروردگار محل طلوع و غروب آفتاب است که در تابستان و زمستان تغییر پیدا می‌کند. طبری گفته است: به ذکر مشارق اکتفا کرد و مغارب را نیاورده است؛ چون لحن کلام برآن دلالت دارد.[1] آنگاه بعد از بیان یگانگی و یکتایی خود به موضوع تزیین آسمان به وسیله‌ی ستارگان اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿إنا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب﴾ آسمان نزدیک به شما را با ستارگان پرفروغ و روشن زینت داده و آرسته‌ایم، که به صورت دانه‌های جواهر درخشان به نظر می‌آیند. ﴿و حفظا من كل شيطان مارد﴾ و نیز آن را از نفوذ هر شیطانی نافرمان و متمرد و از اطاعت خدا بیرون رفته، محفوظ نگاه داشته‌ایم. قتاده گفته است: ستارگان به سه هدف خلق شده‌اند: رجم شیطان، و ایجاد روشنایی برای راهیابی، و زینت آسمان دنیا.[2] و ابوحیان گفته است: آسمان دنیا را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون با چشم مشاهده می‌شود و تنها به وسیله‌ی ستارگان از نفوذ شیاطین به آسمان‌ها جلوگیری می‌شود.[3] ﴿لايسمعون إلى الملاء الأعلى﴾ نمی‌توانند به فرشتگان مستقر در عالم بالا گوش فرا دهند. و عده‌ای می‌گویند: یعنی تا به عالم بالا گوش فرا ندهند. ﴿و يقذفون من كل جانب﴾ و از هر جهت قصد نفوذ در آسمان بکنند، با شهاب و سنگ‌های آسمانی رجم می‌شوند. ﴿دحورا﴾ آنها از شنیدن اخبار آسمان دور و طرد می‌شوند. طبری گفته است: یعنی طرد و رانده می‌شوند. از «دحر» به معنی دفع و دور کردن است.[4] ﴿و لهم عذاب واصب﴾ و در آخرت عذابی مستمر و دایمی خواهند داشت. ﴿إلا من خطف الخطفة﴾ جز آنکه دزدانه چیزی را برباید. ﴿فأتبعه شهاب ثاقب﴾ پس شهابی مشتعل که نور و فروغش نافذ است، آن را دنبال کرده و می‌سوزاند. مفسران گفته‌اند: شیطان نابکار از آنچه که در عالم بالا جریان

۱ـ طبری ۲۳/ ۲۴.
۲ـ قرطبی ۱۵/ ۶۴.
۳ـ البحر ۷/ ۳۵۲.
۴ـ طبری ۲۳/ ۲۷.

دارد شمه‌ای می‌رباید، اما در موقع فرود آمدن به زمین شهابی آن را دنبال کرده و می‌سوزاند. قرطبی گفته است: شهابی که برای رجم شیطان به‌کار می‌رود، از جمله‌ی ستارگان ثابت نیست؛ چون ستاره‌ی ثابت حرکت می‌کند اما حرکتش قابل رؤیت نیست، در صورتی که حرکت این شهاب‌ها دیده می‌شود.[۱] ﴿**فاستفتهم**﴾ از منکران حشر بپرس. ﴿**أهم أشد خلقا أم من خلقنا**﴾ کدام‌یک از لحاظ ساختمان و بنیه قوی‌تر است؟ آیا آنها قوی‌ترند یا آسمان‌ها و زمین و موجودات مابین آنها، از قبیل فرشتگان و مخلوقات عظیم و شگفت‌انگیز؟ ﴿**إنا خلقناهم من طين لازب**﴾ آنها را از گل نرم و چسبناک و بدون نیرو ساخته‌ایم. طبری گفته است: از این رو آن را به چسبندگی توصیف کرده است که خاک مخلوط با آب است. و نیز فرزند آدم از خاک و آب و آتش و هوا ساخته شده است. و وقتی خاک با آب مخلوط شود به صورت گلی چسبناک در می‌آید.[۲] منظور از آیه این است که بر اعاده‌ی خلق انسان دلیل اقامه شود. پس هر آن کس او را از هیچ آفریده و این همه خلایق را خلق کرده است، نیز می‌تواند بعد از فنا و نابودی اجسام آنها را اعاده دهد. ﴿**بل عجبت و يسخرون**﴾ از این‌که آنان زنده شدن را تکذیب می‌کنند در حالی که این همه آثار و قدرت روشن را هم مشاهده می‌کنند، تعجب می‌کنی، و در همان حال آنها تو و سخنان تو را در این مورد مسخره می‌کنند. ابوسعود گفته است: یعنی از قدرت خدا در خلقت این خلایق عظیم، و این‌که آنها زنده شدن را انکار می‌کنند، تعجب می‌کنی، و آنها از تعجب تو و این‌که زنده شدن را مقرر می‌داری، تو را مسخره کرده و از عملکرد تو تعجب می‌کنند.[۳] ﴿**و إذا ذكروا لا يذكرون**﴾ و اگر به وسیله‌ی قرآن نصیحت شوند و آنها را بترسانند، پند نمی‌گیرند و نمی‌اندیشند. ﴿**و إذا رأوا آية يستسخرون**﴾ و وقتی دلیلی

۱ـ قرطبی ۱۵/٦٨.
۲ـ طبری ۲۳/۲۸.
۳ـ ابوسعود ۴/۲٦٦.

واضح یا معجزه‌ای کوبنده از قبیل «شق‌القمر» و به زبان آمدن درخت و سنگ» را مشاهده کنند که بر صدق تو دلیل است، در مسخره کردن افراط کرده یا دیگران را می‌خوانند که تو را مسخره و استهزا کنند. ﴿و قالوا إن هذا إلا سحر مبین﴾ و می‌گویند: آنچه را که برای ما آورده‌ای جز سحری آشکار چیزی نیست. در البحر آمده است: (هذا) اشاره است به خوارق اعجازانگیزی که توسط حضرت محمدﷺ آورده شد.[1] ﴿أئذا متنا و کنا ترابا و عظاما أئنا لمبعوثون﴾ استفهام برای انکار و استهزا آمده است. یعنی آیا وقتی اندام و اعضای بدن ما پوسیده و مندرس و اجزای آن متلاشی و پراکنده شود و به صورت خاک و استخوان درآید، زنده خواهیم شد؟ ﴿أو آباؤنا الأولون﴾ آیا پدران و گذشتگان ما نیز زنده خواهند شد؟ زمخشری گفته است: یعنی آیا پدران ما نیز زنده می‌شوند؟ شگفتی بیشتر را در بر دارد. منظور آنها این است که پدران قدیمی‌ترند؛ بنابراین زنده شدنشان بیشتر بعید به نظر می‌آید.[2] ﴿قل نعم و أنتم داخرون﴾ به آنها بگو: بله، شما هم زنده می‌شوید در حالی که خوار و ذلیل می‌باشید. ﴿فإنما هی زجرة واحدة﴾ جز یک صیحه و فریاد شدیدی نیست که اسرافیل برای قیام از قبر در صور می‌دمد. ﴿فإذا هم ینظرون﴾ که فوراً آنها در میدان محشر می‌ایستند و به یکدیگر نگاه می‌کنند. قرطبی گفته است: الزجرة یعنی بانگ، و آن، دمیدن دوم است. از این رو به «زجرة» موسوم گشته است که صورت هی کردن و راندن شتر و فیل و گله را دارد.[3] آنگاه از حسرت و پشیمانی آنها به هنگام مشاهده‌ی هول و هراس قیامت خبر داده و می‌فرماید: ﴿و قالوا یا ویلنا هذا یوم الدین﴾ می‌گویند: زیانمند ما هستیم، این همان روز حساب و جزا می‌باشد! آنگاه ملائک بر سبیل توبیخ و سرزنش به آنها می‌گویند: ﴿هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون﴾ این

۱ـ البحر ۳۵۵/۷.
۲ـ کشاف ۳۰/۴.
۳ـ قرطبی ۷۲/۱۵.

همان روزی است که در آن کار خلایق فیصله می‌یابد و شما آن را تکذیب می‌کردید. بیضاوی گفته است: «فصل» یعنی قضاوت و جدا کردن نیکوکار از بدکار.[1] **﴿احشروا الذین ظلموا و أزواجهم﴾** یعنی ستمکاران و همگنان و هم‌مسلکان نافرمان و تبهکارشان را گرد هم آورید. و هر فرد را با همسنخ و همکیش خود در کنار هم قرار دهید. قرطبی گفته است: زناکار با زناکار، و شرابخوار با شرابخوار، و دزد با دزد کنار هم قرار می‌گیرند.[2] و ابن‌عباس گفته است: ستمکاران را با همسران کافرشان گردهم آورید. و نیز از او نقل است که منظور افراد نافرمان مانند آنها می‌باشد.[3] **﴿و ما کانوا یعبدون * من دون الله﴾** و آنها را با بت‌هایی که می‌پرستیدند، گرد آورید. و بدین وسیله حسرت و شرمندگی آنها را هر چه بیشتر نشان می‌دهد. **﴿فاهدوهم إلی صراط الجحیم﴾** راه دوزخ را به آنها نشان بدهید و آنها را به سویش روانه کنید. لفظ **﴿اهدوهم﴾** متضمن سرزنش و مسخره می‌باشد. وقتی در دنیا به راه راست هدایت نشدند، امروز باید به راه دوزخ هدایت شوند. **﴿وقفوهم إنهم مسئولون﴾** آنها را در راه متوقف کنید و نگه دارید؛ چون از تمام گفته و عملشان سؤال خواهد شد. آنگاه به طریق سرزنش و توبیخ به آنها گفته می‌شود: **﴿مالکم لاتناصرون﴾** چه شده است با وجود این‌که همه در اینجا حاضرید به یکدیگر کمک نمی‌کنید؟ در صورتی که عموما به یاور و معین احتیاج دارید؟ مفسران گفته‌اند: این بیان به سخنان ابوجهل در روز بدر اشاره دارد که گفته بود: «ما همه به یاری یکدیگر می‌پردازیم».[4] و **﴿تناصرون﴾** در اصل تتناصرون است، یکی از دو تاء برای تخفیف حذف شده است. خداوند می‌فرماید: **﴿بل هم الیوم مستسلمون﴾** بلکه امروز

۱ـ بیضاوی ۱۳۸/۲.

۲ـ قرطبی ۷۳/۱۵ و آن را به حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نسبت داده است.

۳ـ این دو قول را صاحب «بحرالمحیط» از ابن‌عباس نقل کرده است، ۳۵٦/۷.

۴ـ قرطبی ۷۴/۱۵.

ذلیل و سربه زیر و تسلیم‌شدگانند و از غلبه و یاری رساندن ناتوانند و عابدان و معبودان یکسانند. ﴿و أقبل بعضهم علی بعض یتساءلون﴾ رؤسا و پیروان به هم رو کرده و به لومه و سرزنش و مخاصمه می‌پردازند. ابوسعود گفته است: به طریق توبیخ و خصومت از هم می‌پرسند و جدل می‌کنند.[1] ﴿قالوا إنكم كنتم تأتوننا عن الیمین﴾ تابعان و پیروان به متبوعان می‌گویند: شما از هر جهت می‌آمدید و باطل را برای ما آراسته و مزین می‌کردید و با قوی‌ترین دلایل ما را از تبعیت از راه حق باز می‌داشتید.[2] یمین در کلام عرب به معنی نیرو و قدرت است. شاعر می‌گوید:

إذا ما رایة رفعت لمجدٍ   تلقّاها عرابة بالیمین[3]

وقتی پرچمی به منظور افتخار برافراشته شود، خردمندان آن را با قدرت دریافت می‌کنند و برمی‌گیرند. و عده‌ای نیز می‌گویند: معنی آیه چنین است: از چپ و راست به نزد ما آمده و ما را وسوسه می‌کردید و بر در پیش گرفتن راه انحراف تشویق می‌نمودید.[4] ﴿قالوا بل لم تكونوا مؤمنین﴾ رؤسا به آنها می‌گویند: ما شما را به گمراهی وادار نکردیم، و شما را از ایمان مانع نشدیم، بلکه خود کافر شدید و به میل و اختیار خودتان ایمان نیاوردید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی موضوع آن‌طور که شما گمان می‌برید نیست، بلکه قلب و نهاد خودتان منکر ایمان و پذیرای کفر و نافرمانی بود.[5] ﴿و ما كان لنا علیكم من سلطان﴾ ما زور و قدرتی نداشتیم که شما را وادار به پیروی از خود بکنیم. ﴿بل كنتم قوما طاغین﴾ بلکه در ذات خودتان تبهکاری و طغیان مقرر بود و مستعد نافرمانی بودید،

۱ـ ابوسعود ۲۶۸/۴.

۲ـ ابن‌کثیر این قول را از سدی نقل کرده است و اظهر نیز همان است.

۳ـ طبری ۳۲/۲۳.

۴ـ در فی ظلال این معنی آورده شده است. و با این‌که از جهت لغت سند و مدرکی ندارد اما لطیف است.

۵ـ مختصر ابن‌کثیر ۱۷۷/۳.

به همین سبب دعوت ما را اجابت کردید و آن را پذیرفتید. ﴿فحق علینا قول ربنا﴾ از این رو عذاب خدا بر عموم ما محقق و واجب آمد. ﴿إنا لذائقون﴾ ما بدون تردید این عذاب را می‌چشیم. ﴿فأغویناکم إنا کنا غاوین﴾ باطل را برای شما آراستیم و شما را به گمراهی خواندیم؛ زیرا خود بر باطل و گمراهی بودیم. خدا از حال آنها خبر داده و می‌فرماید: ﴿فإنهم یومئذ فی العذاب مشترکون﴾ آنها در روز قیامت در عذاب شریکند، همان‌طور که در گمراهی شریک بودند. اما همان‌طور که فرموده است: ﴿و لن ینفعکم الیوم إذ ظلمتم أنکم فی العذاب مشترکون﴾، امروز هیچ چیزی سودی به حالشان ندارد. ﴿إنا کذلك نفعل بالمجرمین﴾ ما با گردنکشان گناهکار این چنین می‌کنیم. آنگاه سبب را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إنهم کانوا إذا قیل لهم لا إله إلا الله یستکبرون﴾ وقتی به آنها گفته می‌شد: بگویید: (لا اله الا الله)، گردن‌فرازی و تکبر می‌کردند و خود را بزرگ می‌دانستند. ﴿و یقولون أئنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون﴾ و وقتی به توحید فرا خوانده می‌شدند، می‌گفتند: آیا خدایان خود را به خاطر گفته‌ی یک نفر شاعرِ دیوانه رها کنیم؟ منظورشان از شاعرِ دیوانه، پیامبر است. خدا در رد آنها فرمود: ﴿بل جاء بالحق و صدق المرسلین﴾ یعنی موضوع بر طبق افترای آنها نیست، بلکه محمد ﷺ توحید و اسلام و حق درخشان و مطالبی همانند مطالب پیامبران پیشین را آورده است. ابوحیان گفته است: مشرکان یگانگی و رسالت را با هم انکار نموده و سخن خود را با گفته‌ی «شاعر مجنون» مخلوط کردند؛ زیرا شاعر فهم و درایتی دارا می‌باشد که به وسیله‌ی آن معانی شگفت‌انگیز را به نظم می‌کشد و آن را در قالب کلمات زیبا و بدیع شکل می‌دهد، ولی دیوانه چنین قدرتی را ندارد، از این رو گفته‌ی آنها خلط و هزیان است.[1] ﴿إنکم لذائقوا العذاب الألیم﴾ ای تبهکاران! شدیدترین عذاب را دارید. ﴿و ما تجزون إلا ما کنتم تعملون﴾ و کیفری جز

۱ـ البحر ۷/۳۵۷.

مانند عمل خود ندارید. صاوی گفته است: چون کیفر بد با بدی همسان است، به عکس پاداش نیک که چند برابر است.[1] بعد از این‌که شمه‌ای از احوال و عذاب کفار را بیان کرد، مطابق روش قران در موازنه‌ی بین دو گروه، به عنوان ترغیب و ترهیب، مختصری از رفاه و نعیم مؤمنان را نیز بیان کرده و می‌فرماید: **﴿إلا عباد الله المخلصين﴾** استثناء منقطع است. یعنی ولی بندگان مخلص و موحد خدا، عذابی نمی‌بینند و در محاسبه و بازخواست جدلی ندارند، بلکه خدا از گناهان آنان درمی‌گذرد و در مقابل عمل نیکی که انجام داده‌اند ده برابر تا هفت‌صد برابر پاداش دارند. آنگاه پاداش آنها را یادآور شده و می‌فرماید: **﴿أولئك لهم رزق معلوم﴾** آن رادمردان نیکوسرشت بامدادان و شامگاهان در بهشت روزی دارند. همانگونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: **﴿و لهم رزقهم فيها بكرة و عشيا﴾**. ابوسعود گفته است: رزق و روزی بهشتیان ویژگی‌های معلوم و مشخصی دارد از قبیل شکل و صورت زیبا، طعم لذیذ و دلچسب و رایحه‌ی دل‌انگیز.[2] آنگاه رزق را تفسیر کرده و می‌فرماید: **﴿فواكه و هم مكرمون﴾** میوه‌های گوناگون از تمام آنچه آرزو می‌کنند. در حالی که در بهشت قدر و احترام دارند و از تمام لذایذ لذت می‌برند. «فواکه» را مخصوصاً ذکر کرده است؛ زیرا تمام خوردنی‌های بهشت به صورت تفکه (دسر) و لذت بردن مصرف می‌شوند. **﴿في جنات النعيم﴾** در باغ و بستان‌ها از نعمت‌ها استفاده می‌کنند. **﴿على سرور متقابلين﴾** بر تخت‌های آراسته با در و یاقوت قرار می‌گیرند و به هر جهت که بخواهند می‌چرخند. مجاهد گفته است: **﴿متقابلين﴾** یعنی از فرط محبت و نزدیکی پشت سر یکدیگر را نگاه نمی‌کنند.[3] **﴿يطاف عليهم بكأس من معين﴾** بعد از ذکر خوردنی، نوشیدنی را یادآور شده است. یعنی خدمتکاران بهشتی با جام‌های مملو

۱ـ صاوی ۳/۳۳۷.
۲ـ ابوسعود ۴/۲۶۸.
۳ـ قرطبی ۱۵/۷۷.

از شراب از جویبارهای جوشیده از چشمه‌ساران بهشت، از آنها پذیرایی می‌کنند. صاوی گفته است: شراب بهشت این چنین توصیف شده است؛ زیرا مانند آب جوشیده از چشمه جاری است.[۱] ابن‌عباس گفته است: در قرآن هر جا «کأس» به‌کار رفته است منظور شراب است، و معین یعنی جاری.[۲] ﴿بیضاء لذة للشاربین﴾ این شراب، سفید رنگ و برای مصرف‌کنندگان لذت بخش است و هر کس آن را بنوشد لذت می‌برد. حسن گفته است: شراب بهشت از شیر سفیدتر است. ﴿لافیها غول و لاهم عنها ینزفون﴾ چیزی که عقل آنان را ببرد و خراب کند در آن نیست و مانند شراب دنیا آنها را مست نمی‌کند. ابن‌کثیر گفته است: خدا شراب بهشت را از آفاتی که در شراب دنیا است از قبیل سردرد و شکم درد و زوال عقل، پاک و منزه کرده است. شراب بهشت طعمش مانند رنگش نیکو می‌باشد. منظور از غول به گفته‌ی ابن‌عباس سردرد است. و قتاده گفته است: سردرد و شکم درد است.[۳] و این زیباترین اوصافی است که لذت شرابخواران را تأمین می‌کند و کدورت و زیان آن را از بین می‌برد. پس نه موجب مستی و سرمستی می‌شود و نه سردرد را به همراه دارد و نه مانند شراب دنیا موجب عربده کشیدن می‌شود که لذت را از میان می‌برد. ﴿و عندهم قاصرات الطرف﴾ در کنار آنها حورالعین قرار دارند، که از روی عفت و پاکدامنی نظر خود را فقط به شوهران خود اختصاص می‌دهند، و از بس که با حیا و آزرم‌اند دیگری را نگاه نمی‌کنند. ابن‌عباس گفته است: ﴿قاصرات الطرف﴾ یعنی عفیفانی که به غیر از شوهران خود کسی را نگاه نمی‌کنند.[۴] ﴿عین﴾ یعنی علاوه بر عفت دارای چشمانی درشت و زیبا می‌باشند. طبری گفته است: یعنی چشمانی درشت و زیبا دارند. جمع «عیناء» یعنی زن درشت چشم و زیبا و باجمال. «عین» یعنی زیباترین

۱ـ صاوی ۳۳۷/۳.
۲ـ طبری ۳۴/۲۳.
۳ـ مختصر ۱۷۹/۳.
۴ـ مختصر ۱۷۹/۳.

نوع چشم.[1] ﴿كأنهن بيض مكنون﴾ به گفته‌ی ابن‌عباس انگار دانه‌های مروارید مستقر در صدفند. و به فرموده‌ی خدا استشهاد کرده است: ﴿وحور عين كأمثال اللؤلؤ المكنون﴾.[2] و حسن گفته است: ﴿المكنون﴾ یعنی محفوظ و مصون‌مانده‌ای که دست انسان به آن نخورده است. منظور این است: با وجود این زیبایی درخشان و با وجود رقت و لطافت و طراوتی که دارند، همانند در ناسفته در صدف محفوظند. ﴿كأنهن بيض مكنون﴾ دست‌های مبتذل و چشم‌های ناپاک آنها را به بازی نگرفته است. عرب زن را از لحاظ پاکی و بی‌آلایشی و سفیدی به تخم‌مرغ تشبیه می‌کنند. ابوحیان گفته است: خدا در این آیه اول رزق و روزی را ذکر کرده است که جسم از آن لذت می‌برد. و بعد از آن اکرام و احترام را آورده است که نفس و نهاد از آن متلذذ می‌شود. بعد از آن مکان را نام می‌برد که عبارت است از باغ‌های پرنعمت بهشت، آنگاه لذت اُنس و اجتماع را یادآور شده: ﴿على سرر متقابلين﴾، که اُنس و سرور را بیشتر می‌کند. بعد از آن مشروب را ذکر کرده است که در قدح‌ها به آنان داده می‌شود و خود زحمت آن را نمی‌کشند. سپس با لذت جسمی یعنی لذیذترین لذایذ که عبارت است از انس گرفتن با زنان و تمتع جستن از آنان، موضوع را خاتمه داده است.[3] بعد از آن در مورد گفتگوی اهل بهشت در آن مجلس انس سخن گفته است. آنها در آن مجلس انس در حالی که در اطراف میز شراب نشسته و از تمام لذایذ لذت می‌برند و از هر نعمتی استفاده می‌کنند، شروع به بحث و گفتگو می‌کنند: ﴿فأقبل بعضهم على بعض يتساءلون﴾ دور هم نشسته و در مورد وقایع دنیا به بحث می‌پردازند، نعمت‌های خود را یادآور می‌شوند، و وضع و حال دنیا و ثمر و نتیجه‌ی ایمان را به یاد می‌آورند: ﴿قال قائل منهم إني كان لي قرين﴾ یکی از بهشتیان

۱ـ طبری ۳۶/۲۳.
۲ـ قرطبی ۸۱/۱۵.
۳ـ البحر المحیط ۳۵۹/۷.

می‌گوید: در دنیا دوست و رفیقی داشتم که منکر زنده شدن بعد از مرگ بود. ﴿**یقول أئنك لمن المصدقین**﴾ به من می‌گفت: آیا شما به زنده شدن و جزا ایمان داری؟ ﴿**أئذا متنا و كنا ترابا و عظاما أئنا لمدینون**﴾ آیا بعد از این‌که مردیم و به خاک و استخوان پوسیده تبدیل شدیم، دوباره زنده شده و بر مبنای اعمالمان محاکمه می‌شویم؟ این را بر سبیل تعجب و تکذیب و دور دانستن می‌گفت. ﴿**قال هل أنتم مطلعون**﴾ مرد مؤمن به برادران بهشتی خود می‌گوید: آیا آتش را ملاحظه می‌کنید تا حال آن دوست و رفیق مرا مشاهده نمایید؟ خدا می‌فرماید: ﴿**فاطلع فرآه فی سواء الجحیم**﴾ نگاه کرد و دوست کافر خود را در وسط شعله‌های آتش دوزخ دید که زبانه می‌کشید. ﴿**قال تالله إن كدت لتردین**﴾ آن مؤمن به عنوان سرزنش او را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: به خدا قسم نزدیک بود بافریب و نیرنگ مرا نابود کنی. ﴿**و لولا نعمة ربی لكنت من المحضرین**﴾ و اگر فضل و کرم خدا مرا بر ایمان تثبیت نمی‌کرد، اکنون در آتش در کنار تو بوده و در عذاب دوزخ حاضر بودم. آنگاه همان‌طور که در دنیا رفیق کافرش او را مسخره می‌کرد، او هم به طریق مسخره او را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: ﴿**أفما نحن بمیتین * إلا موتتنا الأولى و ما نحن بمعذبین**﴾ آیا هنوز اعتقاد داری که ما جز یک‌بار مرگ را پذیرا نیستیم و زنده شدن و کیفر و حساب و عذابی در کار نیست؟ این بیان به روشنی مسخره‌انگیز و گزنده می‌باشد و متضمن انتقام کامل از آن رفیق کافر است. و سپاسگزاری از نعمت‌ها و کرم خدا را نیز در ضمن دارد. خدا می‌فرماید: ﴿**إن هذا لهو الفوز العظیم**﴾ این نعمت که بهشتیان بدان نایل آمده‌اند کرمی است بس عظیم. ﴿**لمثل هذا فلیعمل العاملون**﴾ برای نایل آمدن به چنین پاداشی کریمانه، باید تلاشگران سعی و کوشش کنند. مفسران گفته‌اند: آیات شریف به داستان دو شریک اشاره می‌کند که هشت هزار درهم داشتند، یکی از آنان خداپرست بود و در تجارت و امور دنیوی کوتاه می‌آمد، و آن یکی در اندیشه‌ی افزودن مال و ثروت بود، و از شریکش جدا شد. و هر وقت خانه یا کنیز یا باغ و عقاری می‌خرید، آن را به رخ رفیق

باایمانش می‌کشید. و به وسیله‌ی کثرت مال بر او فخرفروشی می‌کرد، و فرد با ایمان هر وقت چنین می‌شنید به میزان آن صدقه می‌داد، تا در بهشت قصری خریداری کند.[1] وقتی دوستش به او می‌رسید و می‌پرسید: چه کار کرده‌ای؟ می‌گفت: در راه خدا صدقه دادم. دوست کافر او را به باد مسخره می‌گرفت و می‌گفت: آیا تو از جمله‌ی تصدیق‌کنندگان هستی؟ و سرانجامشان همان شد که خدا آن را بازگفته است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿بل عجبت و یسخرون﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿إن إلهكم لواحد﴾ به «إن» و «لام» مؤکد است.

۳ـ ﴿فاهدوهم إلى صراط الجحيم﴾ متضمن اسلوب تهکم و سرزنش است.

۴ـ ﴿إذا قيل لهم لا إله إلا الله﴾ متضمن ایجاز به حذف است.

۵ـ ﴿إنكم لذائقوا العذاب الأليم﴾ شامل التفات از غایب به خطاب است.

۶ـ ﴿قاصرات الطرف﴾ متضمن کنایه می‌باشد.

۷ـ ﴿كأنهن بيض مكنون﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۸ـ در ﴿شهاب ثاقب، عذاب واصب و طين لازب﴾ فواصل رعایت شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ ٱلزَّقُّومِ ﴿٦٢﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ ٱلْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ ٱلشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُونَ مِنْهَا ٱلْبُطُونَ ﴿٦٦﴾ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى ٱلْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾ وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾ وَ لَقَدْ

۱ـ در تفسیر طبری ۳۸/۲۸ و مختصر ابن‌کثیر ۱۸۱/۳ این داستان به تفصیل ذکر شده است.

أَرْسَلْنَا فِيهِم مُنذِرِينَ ﴿۷۲﴾ فَانظُرْ كَيفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿۷۳﴾ إِلَّا عِبَادَ ٱللهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿۷۴﴾ وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ ٱلْمُجِيبُونَ ﴿۷۵﴾ وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۷۶﴾ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ ٱلْبَاقِينَ ﴿۷۷﴾ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْآخِرِينَ ﴿۷۸﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي ٱلْعَالَمِينَ ﴿۷۹﴾ إِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۸۰﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۱﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْآخَرِينَ ﴿۸۲﴾ وَ إِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ ﴿۸۳﴾ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۴﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿۸۵﴾ أَإِفْكاً آلِهَةً دُونَ ٱللهِ تُرِيدُونَ ﴿۸۶﴾ فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿۸۷﴾ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي ٱلنُّجُومِ ﴿۸۸﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿۸۹﴾ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿۹۰﴾ فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۹۱﴾ مَا لَكُمْ لَاتَنطِقُونَ ﴿۹۲﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ ﴿۹۳﴾ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ﴿۹۴﴾ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿۹۵﴾ وَ ٱللهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾ قَالُوا ٱبْنُوا لَهُ بُنْيَاناً فَأَلْقُوهُ فِي ٱلْجَحِيمِ ﴿۹۷﴾ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ ٱلْأَسْفَلِينَ ﴿۹۸﴾ وَ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿۹۹﴾ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿۱۰۰﴾ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿۱۰۱﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي ٱلْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ ٱفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ ٱللهُ مِنَ ٱلصَّابِرِينَ ﴿۱۰۲﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿۱۰۳﴾ وَ نَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿۱۰۴﴾ قَدْ صَدَّقْتَ ٱلرُّؤْيَا كَذٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۱۰۵﴾ إِنَّ هٰذَا لَهُوَ ٱلْبَلَاءُ ٱلْمُبِينُ ﴿۱۰۶﴾ وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۷﴾ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْآخِرِينَ ﴿۱۰۸﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿۱۰۹﴾ كَذٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۰﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۱﴾ وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيّاً مِنَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿۱۱۲﴾ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ وَ مِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿۱۱۳﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال نعمت‌های آماده شده برای نیکان را یادآور شد، آزار و عذاب و آتش تهیه شده برای اشرار را نیز یادآور شد تا تفاوت بین دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه‌ی «نوح» و قصه‌ی

«ابراهیم» و پند و اندرز مکنون در آن دو را برای اهل عبرت بازگفت.

معنی لغات: ﴿**نزلا**﴾ میزبانی و مهمان‌داری. در اصل عبارت است از خوراک و نوشیدنی تهیه شده برای مهمان. ﴿**طلعها**﴾ ثمرش. ﴿**شوبا**﴾ مخلوط، به هم آمیخته. از «شاب الطعام» به معنی آمیخته شدن با چیزی دیگر است. ﴿**یهرعون**﴾ در شتاب و سرعتند. اهراع یعنی شتاب و سرعت. فراء می‌گوید: اهراع به معنی شتاب همراه با جنبش و تکان است. و مبرّد می‌گوید: مُهرع یعنی برانگیخته شده، گفته می‌شود: جاء فلان یهرع إلی النار؛ یعنی فلانی به سوی آتش آمد در حالی که سرما او را به شدّت برانگیخته بود که به سوی آتش برود.[1] ﴿**شیعته**﴾ شیعة الرجل، یاران و هوادارانش، افرادی که راه و برنامه‌ی او را پیش گرفته‌اند. ﴿**إفکا**﴾ به دروغ و ناروا. ﴿**سقیم**﴾ بیمار و ناسالم. ﴿**راغ**﴾ راغ الیه: یعنی به سویش رو آورد و بدان مایل شد و در نهان بدان تمایل پیدا کرد. شاعر می‌گوید:

و یُریك من طرف اللسان حلاوة　　　و یروغ فیك کما یروغ الثعلب[2]

«از لابه‌لای سخنانش حلاوت و شیرینی و چرب‌زبانی به چشم می‌خورد و همچون روباه با حیله و کلک به سویت می‌آید و تمایل نشان می‌دهد».

﴿**یزفون**﴾ در رفتن شتاب کردند. ﴿**تله**﴾ او را به صورت به زمین زد.

تفسیر: ﴿**أذلك خیر نزلا أم شجرة الزقوم**﴾ آیا پذیرایی و مهمان‌داری با نعمت‌های بهشت بهتر است یا با ثمر درخت زقوم که در جهنم قرار دارد؟ کدام‌یک بهتر و برتر است؟ میوه‌ها و ثمر لذیذ، خوراک بهشتیان، و زقوم، غذای اهل آتش است. منظور از آن توبیخ کفار است. ﴿**إنا جعلناها فتنة للظالمین**﴾ ما درخت زقوم را برای گمراهان مایه‌ی بلا و عذاب قرار داده‌ایم. مفسران گفته‌اند: وقتی کفار نام زقوم را شنیدند، گفتند: درخت

۱ـ قرطبی ۱۵/۸۸.
۲ـ همان منبع ۱۵/۹۴.

چگونه در آتش می‌روید در صورتی که آتش درخت را می‌سوزاند؟ ابوجهل به یارانش می‌گفت: آیا می‌دانید زقوم چیست؟ زقوم یعنی کره و خرما، آنگاه برای آنان کره و خرما آورد و می‌گفت: بیایید زقوم بخورید، این همان زقومی است که محمد ما را از آن می‌ترساند.[۱] ﴿إنها شجرة تخرج في أصل الجحيم﴾ درختی است که در قعر جهنم می‌روید. آنگاه شاخه‌هایش در آن منشعب می‌شود. ﴿طلعها كأنه رءوس الشياطين﴾ ثمر و بارش از لحاظ زشتی انگار سر شیاطین می‌باشند. ابن‌کثیر گفته است: از این جهت آن را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است ـ هر چند که آن میوه برای مخاطبان آشنا و شناخته شده نیست ـ که زشتی منظر شیاطین در نهاد انسان مستقر است.[۲] ﴿فإنهم لآكلون منها فمالئون منها البطون﴾ کافران به سبب شدت گرسنگی ناچارند از آن بخورند تا شکمشان پر می‌شود، پس در مقابل روزی بهشتیان زقوم خوراک و میوه‌ی آنها می‌شود. در حدیث آمده است: «اگر تنها یک قطره از زقوم در دریاهای دنیا ریخته شود، زندگی تمام انسان‌ها خراب و مختل می‌شود، پس حال آنکه آن را می‌خورد باید چگونه باشد».[۳]

﴿ثم إن لهم عليها لشوبا من حميم﴾ بعد از این‌که از آن سیر شدند وتشنگی بر آنان غلبه یافت، مخلوطی از آب بی‌نهایت داغ را سر می‌کشند و با خوراک مخلوط می‌گردد، و بدین‌ترتیب و به منظور شدت بخشیدن به عذاب آنها تلخی زقوم و حمیم جمع می‌شود. ﴿ثم إن مرجعهم لإلى الجحيم﴾ بعد از آن سرانجام و مرجعشان قعر دوزخ است. مقاتل گفته است: حمیم در خارج دوزخ قرار دارد، آنها را برای نوشیدن آن بیرون می‌برند و سپس آنها را به دوزخ برمی‌گردانند. و ابوسعود گفته است: زقوم و حمیم وسیله‌ی پذیرایی بوده که قبل از ورود به آتش به آنان داده می‌شود.[۴] ﴿إنهم ألفوا آباءهم ضالين﴾ آنها پدران

۱ـ تفسیر طبری ۴۱/۲۳.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱۸۲/۳.
۳ـ ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است.
۴ـ ابوسعود ۲۷۱/۴.

خود را گمراه یافتند و از آنان پیروی کردند. ﴿فهم علی آثارهم یهرعون﴾ و بدون دلیل و برهان به شتاب از خطاهای آنان پیروی می‌کنند و به دنبال آنان می‌شتابند. مجاهد گفته است: پیروی کردن آنها را به دویدن تشبیه کرده است، مانند آنکه به سرعت به سوی چیزی می‌شتابد. ﴿و لقد ضل قبلهم أکثر الأولین﴾ قبل از قوم تو، اکثر ملت‌های پیشین گمراه بودند. ﴿و لقد أرسلنا فیهم منذرین﴾ و به میان آنان پیامبرانی فراوان اعزام داشتیم که آنها را از عذاب برحذر می‌داشتند و می‌ترساندند، اما آنها به گمراهی و کج‌روی خود ادامه دادند و در آن فرو رفتند. ﴿فانظر کیف کان عاقبة المنذرین﴾ ای محمد! بنگر که سرانجام رؤسای آن تکذیب کنندگان چگونه بود. آیا آنها را نابود نکردیم و آنها را مایه‌ی پند و عبرت بندگان قرار ندادیم؟! ﴿إلا عباد الله المخلصین﴾ اما بندگان با ایمان که خدا آنها را برای طاعت خود برگزیده بود، از عذاب نجات یافتند. بعد از آن قصه‌ی «نوح» را شروع کرده و می‌فرماید: ﴿و لقد نادانا نوح فلنعم المجیبون﴾ لام مقدمه‌ی قسم است. یعنی قسم به خدا نوح به ما پناه آورد و بعد از این‌که قومش او را تکذیب کردند از ما یاری خواست، و ما چه نیک اجابت‌کننده بودیم. آوردن ﴿المجیبون﴾ به صیغه‌ی جمع برای عظمت و کبریاء می‌باشد. صاوی گفته است: خدای متعال در این سوره هفت قصه را آورده است: قصه‌ی نوح، قصه‌ی ابراهیم، قصه‌ی اسماعیل ذبیح، قصه‌ی موسی و هارون، قصه‌ی الیاس، قصه‌ی لوط و قصه‌ی یونس. تمام آنها را به منظور تسلی خاطر حضرت محمد ﷺ و برحذر داشتن افراد کافر آورده است.[1] ﴿و نجیناه و أهله من الکرب العظیم﴾ او و پیروان مؤمن و خانواده‌اش را از غرق شدن نجات دادیم. مفسران گفته‌اند: تعداد آنها هشتاد نفر زن و مرد بود. ﴿و جعلنا ذریته هم الباقین﴾ و بعد از نابود شدن قوم نوح ذریت و نسل نوح در سرزمین باقی ماندند. ابن‌عباس گفته است: تمام ساکنان کره‌ی زمین از

۱ـ صاوی ۳/ ۳۴۰.

ذریت و نسل نوح می‌باشند.[۱] در التسهیل آمده است: چون بعد از این‌که مردم در طوفان غرق شدند و نوح و همراهانش در کشتی نجات یافتند، انسان‌ها از نسل سه فرزند او یعنی سام و حام و یافث متولد شدند.[۲] ﴿و ترکنا علیه فی الآخرین﴾ و ذکر و یاد خیر او را تا روز قیامت پایدار کردیم و به جا نهادیم. ﴿سلام علی نوح فی العالمین﴾ درود معطر خدا و خلایق بر نوح باد تا روز رستاخیز! ﴿إنا کذلك نجزی المحسنین﴾ ما پاداش بندگان نیکوکار را چنان می‌دهیم و یاد خیر آنها را تا آخر زمان برقرار می‌داریم. ﴿إنه من عبادنا المؤمنین﴾ نوح در بندگی خدای دانا مخلص بود، و ایمان و یقینش کامل بود. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن والایی قدر و منزلت ایمان و اصالت امرش، این اکرام و فضل را مبتنی بر احسان قرار داده و سپس احسان را مبتنی بر ایمان قرار داده است تا شکوه و اصالت امر ایمان را نمایان سازد. و دنیا را از نسل او پر کرده است، تا یادش بر سر زبان جهانیان جاویدان بماند.[۳] ﴿ثم أغرقنا الآخرین﴾ پس از آن کافران را که به نوح ایمان نیاوردند، تا آخرین نفر غرق کردیم. به طوری که آثار و نام و نشانی از آنان باقی نماند. آنگاه قصه‌ی ابراهیم را شروع کرده و می‌فرماید: ﴿و إن من شیعته لإبراهیم﴾ از جمله افرادی که بر سنت و روش نوح بودند و از یاران و هواداران او به شمار می‌رفتند، ابراهیم خلیل بود. بیضاوی گفته است: فاصله‌ی بین نوح و ابراهیم دو هزار و شش‌صد و چهل سال بود. در این فاصله دو پیامبر از جانب خدا مبعوث شدند، که عبارت بودند از «هود» و «صالح»علیهما السلام.[۴] ﴿إذ جاء ربه بقلب سلیم﴾ آنگاه که با قلبی پاک و مصفا و خالص و خالی از شک و تردید به سوی خدا رو آورد. ﴿إذ قال لأبیه و قومه ماذا تعبدون﴾ آنگاه که به عنوان توبیخ و سرزنش به پدرش، آزر و قومش گفت: این بت‌ها چیست که آنها را

۱ـ البحر المحیط ۳۶۴/۷.
۲ـ التسهیل ۱۷۲/۳.
۳ـ شیخ زاده ۱۵۷/۳.
۴ـ بیضاوی ۱۴۱/۲.

پرستش می‌کنید؟ بدین‌ترتیب انکار و سرزنش خود را اعلام داشته است. ﴿**أئفکا آلهة دون الله تریدون**﴾ آیا به دروغ و ناروا خدایانی به غیر از الله می‌پرستید؟ به منظور نشان دادن زشتی عملشان، مفعول‌له «افکا» را قبل از مفعول بی‌واسطه آورده و بدین‌ترتیب دروغ و شرک آنان را ناروا نشان داده است. در اصل «**تریدون آلهة من دون الله إفکا**»؟ بوده است. قرطبی گفته است: افک یعنی بدترین دروغ که هرگز پایدار نیست و همیشه آشفته می‌باشد.[1] ﴿**فما ظنکم برب العالمین**﴾ استفهام برای توبیخ و برحذر داشتن است. یعنی درباره‌ی پروردگار جهانیان چه گمانی دارید؟ آیا گمان می‌برید وقتی غیر او را پرستش کنید، شما را بدون عذاب و کیفر رها می‌کند؟ طبری گفته است: یعنی ای قوم! اگر غیر خدا را پرستش کنید و در محضر او حاضر شوید، خداوند با شما چه کار می‌کند؟[2] ﴿**فنظر نظرة فی النجوم * فقال إنی سقیم**﴾ بعد از این‌که به خاطر پرستش غیر خدا آنان را توبیخ و سرزنش کرد، خواست به آنها نشان دهد که بت‌هایشان سود و زیانی نمی‌رسانند! و خواست در خلوت آنها را بشکند. تلاش کرد و حیله‌ای اندیشید که برای شرکت در مراسم جشن با آنها بیرون نرود و خود بماند. لذا مانند عادت آنها که ستاره‌شناس بودند به آسمان نگاه کرد، و به آنها وانمود کرد که ستاره نشان می‌دهد فردا بیمار خواهد شد. آنگاه گفت: اگر با شما بیرون بیایم بیمار خواهم شد. این حیله دروغ به شمار نمی‌رود، بلکه از جمله حیله‌هایی است که برای نیل به مقصود شرعی جایزند. همچنان که آمده است: «مصلحت دروغ را جایز می‌دارد»، پس دروغی مصلحت‌آمیز به از راستی فتنه‌انگیز. یا منظورش این بود از این‌که آنها بت را پرستش می‌کنند قلبش بیمار است.[3] ﴿**فتولوا عنه مدبرین**﴾ از او دوری جستند و او را گذاشتند و خود به جشن رفتند.

۱ـ قرطبی ۱۵/۹۲.
۲ـ طبری ۲۳/۴۵.
۳ـ قرطبی ۱۵/۹۳.

﴿فراغ إلی آلهتهم﴾ وقتی آنها رفتند و او را تنها گذاشتند، به طرف بت‌ها رو آورده و به پنهانی قصد آنها را کرد و خود را به آنها رساند. ابن‌کثیر گفته است: بعد از این‌که آنها بیرون رفتند، ابراهیم به نهانی و سرعت خود را به آنها رساند.(۱) ﴿فقال ألا تأکلون﴾ به بت‌ها گفت: آیا از این خوراک نمی‌خورید؟ ابن‌کثیر گفته است: آنها به عنوان قربت در کنار بت‌ها خوراک می‌نهادند تا آن را تبرک نمایند.(۲) ﴿ما لکم لاتنطقون﴾ شما را چه شده است که سؤال مرا جواب نمی‌دهید؟ ابوحیان گفته است: پیشنهاد خوردن و درخواست سخن گفتن را به عنوان تمسخر و استهزا مطرح کرده است؛ زیرا آنها از پرستندگان پست‌تر بودند؛ چون آنان به عکس بت‌ها هم خوراک می‌خوردند و هم سخن می‌گفتند.(۳) ﴿فراغ علیهم ضربا بالیمین﴾ در خفا و دور از چشم مردم به طرف بت‌ها آمد و با تبری که با خود داشت آنها را خُرد کرد و شکست. بیضاوی گفته است: مقید کردن آن به «یمین» برای نشان دادن زور و قدرت ابراهیم است؛ چون نیرومندی ابزار کار نشان‌دهنده‌ی عکس‌العمل تند و شدید است.(۴) قرطبی گفته است: زدن را به «یمین» اختصاص داده است؛ چون دست راست قوی‌تر است و با آن می‌توان بشدت ضربه زد.(۵) ﴿فأقبلوا إلیه یزفون﴾ به سرعت به او رو آوردند، به طوری که یکدیگر را می‌زدند. وقتی به او رسیدند، گفتند: وای بر تو! ما آنها را می‌پرستیم و تو آنها را می‌شکنی؟ توبیخ‌کنان در جواب آنها گفت: ﴿قال أتعبدون ما تنحتون﴾ آیا بت‌هایی را پرستش می‌کنید که به دست خود آنها را تراشیده و خود آنها را ساخته‌اید؟ ﴿و الله خلقکم و ما تعملون﴾ در صورتی که خدای عزوجل خود شما و عمل شما و تمام موجودات و همهٔ چیز را هستی بخشیده است. پس چگونه مخلوق را پرستش می‌کنید و خالق را رها می‌سازید؟ ابن‌جوزی گفته است: به نظر

۱ـ ابن‌کثیر ۳/۱۸۵.
۲ـ ابن‌کثیر ۳/۱۸۵.
۳ـ البحر المحیط ۷/۳٦٦.
۴ـ بیضاوی ۲/۱۴۲.
۵ـ قرطبی ۱۵/۹۴.

بعضی از مفسران (ما) مصدری است، پس یعنی خدا شما و اعمال شما را خلق کرده است و به نظر آنها این آیه در مورد خلق اعمال انسان اساس و قاعده به شمار می‌آید. و به نظر بعضی (ما) موصول است و به معنی «الذی» است، پس یعنی شما و بت‌هایی را که ساخته‌اید خلق کرده است. و این دیدگاه به سیاق کلام مناسب‌تر و در اتمام حجت بر بت‌پرستان قوی‌تر است.[1] ﴿قالوا ابنوا له بنیانا فألقوه فی الجحیم﴾ گفتند: محلی برایش تهیه کنید و در آن آتش بیفروزید. مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که ابراهیمؑ در استدلال بر آنان غلبه کرد، خواستند به زور و فشار بر او غلبه کنند، و در بین خود به مشاوره پرداختند و آنگاه قرار گذاشتند به منظور نصرت و پیروزی خدایان و بت‌هایشان، او را در آتش بیندازند. ﴿فأرادوا به کیدا فجعلناهم الأسفلین﴾ خواستند برای کشتن ابراهیم حیله و نیرنگ به‌کار برند، ولی ما او را از آتش نجات دادیم و آن را به صورت مرد سالم درآوردیم و آنها را خوار و مغلوب و مورد قهر قرار دادیم؛ چون نیرنگشان در مورد ابراهیم اجرا و کارگر نشد. ﴿و قال إنی ذاهب إلی ربی سیهدین﴾ بعد از این‌که خدا او را از آتش و نیرنگ آنها نجات داد، از میان قوم خود هجرت کرد و آنها را به حال خود رها کرد، یعنی گفت: من از شهر خود کوچ می‌کنم و به جایی می‌روم که خدایم فرمان داده است. مقاتل گفته است: ابراهیم اولین انسانی بود که با سارا به سرزمین شام کوچ کرد.[2] ﴿رب هب لی من الصالحین﴾ پروردگارا! فرزندی از صالحان به من عطا فرما که در غربت انیس و همدمم باشد. ابن‌کثیر گفته است: منظورش فرزندانی مطیع بود که جانشین قوم و عشیرتش بشوند که آنها را ترک گفته بود.[3] ﴿فبشرناه بغلام حلیم﴾ دعایش را قبول کردیم و به او مژده‌ی تولد پسری را دادیم که در بزرگی فردی پرحوصله و بردبار

۱ـ التسهیل ۱۷۳/۳.
۲ـ قرطبی ۹۷/۱۵.
۳ـ ابن‌کثیر ۱۸٦/۳.

می‌شود. ابوسعود گفته است: بدین‌وسیله خدا سه مژده را به او داده است: مژده داد که پسر است و به سن رشد می‌رسد و با حلم و حوصله خواهد بود؛ چون صغیر به «حلم» متصف نمی‌شود. چه حلمی با حلم او برابری می‌کند که وقتی پدرش به او پیشنهاد ذبح و قربانی شدن کرد، گفت: «پدر جان! آنچه را به تو امر می‌شود انجام بده، به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت».[1] و جمهور مفسران بر این نظرند پسری که مژده‌ی تولدش داده شد عبارت بود از «اسماعیل»؛ چون خدا بعد از خاتمه‌ی قصه‌ی ذبیح فرموده است: ﴿و بشّرناه بإسحاق نبیاً من الصالحین﴾ و مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادیم که پیامبری از صالحان خواهد بود. پس این بیان نشان می‌دهد که ذبیح، اسماعیل است.[2] ﴿فلما بلغ معه السعی﴾ وقتی پاگرفت و بزرگ شد و به سن و سالی رسید که بتواند با پدر سعی و تلاش کند و در کارها و احتیاجات به کار بپردازد. مفسران گفته‌اند: یعنی به سن سیزده سالگی رسید. ﴿قال یا بنی إنی أری فی المنام أنی أذبحک﴾ ابراهیم به فرزندش، اسماعیل گفت: ای پسرم! در خواب به من دستور داده شد که تو را سر ببرم. ابن‌عباس گفته است: رؤیای پیامبران وحی است و این آیه را خواند. و محمدبن کعب گفته است: در حال خواب و بیداری از جانب خدا به پیامبران وحی می‌آمد؛ زیرا چشمان پیامبران به خواب می‌رود اما قلوب آنها به خواب نمی‌رود.[3] ﴿فانظر ماذا تری﴾ نظر تو در این مورد چیست؟ ابن‌کثیر گفته است: از این جهت پسرش را باخبر کرد که کار بر او آسان‌تر باشد و صبر و حوصله و عزم و اراده‌اش را در مورد اطاعت از فرمان خدا بیازماید.[4] اگر گفته شود: چرا در مورد امری که از جانب خدا قطعی است، با او مشاوره

۱ـ تفسیر ابوسعود ۴/ ۲۷۳.

۲ـ در کتاب «النبوة و الانبیاء» از مؤلف تفصیل و دلیل موضوع را در صفحه‌ی ۷۳ بخوانید و به ابن‌کثیر ۳/ ۱۸٦ مراجعه کنید که حاوی بحثی لطیف است.

۳ـ قرطبی ۱۵/ ۱۰۲.

۴ـ مختصر ۳/ ۱۸٦.

کرد؟ در جواب گفته می‌شود: با او مشاوره نکرد که به نظر او عمل کند، بلکه به این منظور با او مشاوره کرد که او را آگاه کند، و به او ثبات قلب بدهد و او را بر صبر و شکیبایی استوار کند و به او قوت قلب بدهد. از این رو به نیکوترین وجه به او جواب داد: ﴿**قال یا أبت افعل ما تؤمر ستجدنی إن شاءالله من الصابرین**﴾ اسماعیل گفت: پدر جان! فرمان خدا را در مورد ذبح عملی کن، به خواست خدا مرا صبور و شکیبا خواهی یافت. و این جواب انسانی است که تحمل و صبر و امتثال امر و رضایت به قضای خدا به او عطا شده است. ﴿**فلما أسلما و تله للجبین**﴾ وقتی هر دو ـ پدر و پسر ـ فرمان خدا را پذیرفتند، و او را بر صورت خواباند تا او را سر ببرد. ابن‌عباس گفته است: ﴿**وتله للجبین**﴾ یعنی او را روی شکم خواباند. ﴿**و نادیناه أن یا إبراهیم قد صدقت الرؤیا**﴾ این جواب ﴿**لما**﴾ می‌باشد، و واو «مقحمة» می‌باشد. یعنی به او ندا دادیم: ای ابراهیم! مأموریت خود را انجام دادی و با خواباندن فرزندت برای ذبح مقصود رؤیایت حاصل شد. روایت شده است که چندین بار کارد را به تندی بر گلویش کشید اما آن را نبرید. صاوی گفته است: حکمت این امر عبارت است از این‌که خدا ابراهیم را به عنوان دوست برگرفت، پس وقتی از خدا تمنای فرزند کرد و خدا فرزند را به او عطا کرد، فرزند مورد علاقه و محبت ابراهیم قرار گرفت، آنگاه خدا فرمان ذبح فرزند محبوبش را داد، تا پاکی و صفای دوستیش نمایان شود. لذا ابراهیم فرمان خدا را به جا آورد و محبت خدا را بر محبت فرزند ترجیح داد. ابن‌عباس گفته است: وقتی ابراهیم قصد ذبح پسرش را کرد و او را خواباند، پسر گفت: پدر جان! دست و پایم را ببند تا مضطرب نشوم و دست و پا نزنم، و لباس‌هایت را جمع کن تا به خون من آغشته نشوند و مادرم آن را نبیند و افسرده‌خاطر شود. و تیغت را تیز کن و به سرعت آن را بر گلویم بکش تا مرگ بر من آسان شود، و وقتی نزد مادرم بازگشتی سلام من را به او برسان، و اگر خواستی می‌توانی لباس مرا به او بدهی که شاید مایه‌ی تسلی خاطرش شود. ابراهیم گفت: فرزند دلبندم! در مورد اجرای فرمان

خدا چه نیکو یاوری می‌باشی![1] ﴿إنا كذلك نجزی المحسنين﴾ تعلیل و تعجیل فرج است. یعنی همان‌طور که سختی را از تو برطرف کردیم، همان‌طور هم به نیکوکاران پاداش می‌دهیم، و مشکل آنان را آسان کرده و می‌گشاییم. ﴿إن هذا لهو البلاء المبين﴾ در حقیقت چنین امری امتحان و آزمایشی سخت و آشکار بود، امتحانی که در آن چهره‌ی مخلص و منافق مشخص می‌شود. ﴿و فديناه بذبح عظيم﴾ و او را در ازای قربانیِ بزرگی که از بهشت برایش فرستادیم، رهانیدیم. ابن‌عباس گفته است: قوچی بزرگ که چهل سال در بهشت چریده بود.[2] ﴿و تركنا عليه فی الآخرين﴾ و تا روز قیامت تعریف و تمجید او را ماندگار ساختیم. ﴿سلام علی إبراهيم﴾ از جانب ما درود پاک و خوشبو بر ابراهیم باد! ﴿كذلك نجزی المحسنين * إنه من عبادنا المؤمنين﴾ پاداش را مکرر یادآور شده است و علت این امر چیزی نیست جز رسوخ ایمان و یقین و اطمینان ابراهیم. به راستی که ابراهیم از بندگان مؤمن ما می‌باشد. ﴿و بشرناه بإسحاق نبيا من الصالحين﴾ بعد از آن جریان مژده‌ی فرزندی دیگر به او دادیم، که عبارت بود از اسحاق و این‌که بعداً پیامبر خواهد شد. ابن‌عباس گفته است: در موقع ولادتش مژده‌ی پیامبری او را داد و نیز وقتی پیامبر شد، مژده را دریافت کرد.[3] تقریباً آیه صریح است که ذبیح «اسماعیل» است نه «إسحاق». ﴿و باركنا عليه و علی إسحاق﴾ و برکت دنیا و آخرت را به ابراهیم و اسحاق عطا کردیم. ﴿و من ذريتهما محسن و ظالم لنفسه مبين﴾ در بین نسل آنها افراد نیکوکار و افراد تبهکار قرار دارد. طبری گفته است: «محسن» یعنی مؤمن، و «ظالم لنفسه» یعنی کافر.[4] و ابوحیان گفته است: آیه متضمن وعید برای یهود و ذریت ابراهیم و اسحاق است که به محمد ایمان نیاوردند و نیز نشان می‌دهد که از انسان نیکو، ناپاک متولد

۱ـ صاوی ۳/۳۴۳.
۲ـ ابن‌کثیر ۳/۱۸۷.
۳ـ ابن‌کثیر ۳/۱۸۹.
۴ـ تفسیر طبری ۲۳/۵۷.

می‌شود. و این امر برای نیکوکار عیب و نقص به شمار نمی‌آید.[۱]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**أذلك خیر منزلاً أم شجرة الزقوم**﴾ متضمن اسلوب تهکم و سرزنش است؛ چون تعبیر از آن به «خیر» تهکم است.

۲ـ ﴿**منذرین ... و المنذَرین**﴾ متضمن جناس ناقص است؛ چون منظور از اول، پیامبران و از دوم، ملت‌ها می‌باشد.

۳ـ ﴿**طلعها کأنه رءوس الشیاطین**﴾ حاوی تشبیه مرسل مجمل است.

۴ـ ﴿**إذ جاء ربه بقلب سلیم**﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد.

۵ـ ﴿**محسن ... و ظالم**﴾ متضمن طباق است.

٦ـ ﴿**ابنوا ... بنیانا**﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۷ـ ﴿**و ترکنا علیه فی الآخرین**﴾ متضمن کنایه است.

۸ـ ﴿**و إن من شیعته لإبراهیم * إذ جاء ربه بقلب سلیم**﴾ شامل مراعات فواصل است که از محسنات بدیعی و از خصوصیات قرآن است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴿١١٤﴾ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾ وَ نَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ ٱلْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾ وَ آتَيْنَاهُمَا ٱلْكِتَابَ ٱلْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾ وَ هَدَيْنَاهُمَا ٱلصِّرَاطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي ٱلْآخِرِينَ ﴿١١٩﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾ وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾ أَتَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ ٱلْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾ ٱللهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمْ

۱ـ البحر ۳۷۲/۷.

ٱلْأَوَّلِينَ (۱۲۶) فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) إِلَّا عِبَادَ ٱللهِ ٱلْمُخْلَصِينَ (۱۲۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ (۱۳۰) إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزاً فِي ٱلْغَابِرِينَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَّرْنَا ٱلْآخَرِينَ (۱۳۶) وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُصْبِحِينَ (۱۳۷) وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۳۸) وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَٱلْتَقَمَهُ ٱلْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَ أَنبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِن يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (۱۴۸) فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ ٱلْبَنَاتُ وَ لَهُمُ ٱلْبَنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا ٱلْمَلَائِكَةَ إِنَاثاً وَ هُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) أَلَا إِنَّهُم مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَ ٱللهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَى ٱلْبَنَاتِ عَلَى ٱلْبَنِينَ (۱۵۳) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷) وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ٱلْجِنَّةِ نَسَباً وَ لَقَدْ عَلِمَتِ ٱلْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸) سُبْحَانَ ٱللهِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا عِبَادَ ٱللهِ ٱلْمُخْلَصِينَ (۱۶۰) فَإِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۲) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ ٱلْجَحِيمِ (۱۶۳) وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَ إِنَّا لَنَحْنُ ٱلصَّافُّونَ (۱۶۵) وَ إِنَّا لَنَحْنُ ٱلْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَ إِن كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْراً مِنَ ٱلْأَوَّلِينَ (۱۶۸) لَكُنَّا عِبَادَ ٱللهِ ٱلْمُخْلَصِينَ (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰) وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا ٱلْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ ٱلْمَنصُورُونَ (۱۷۲) وَ إِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلْغَالِبُونَ (۱۷۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۱۷۴) وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ ٱلْمُنذَرِينَ (۱۷۷) وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۱۷۸) وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۹) سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰) وَ سَلَامٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) وَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ (۱۸۲)

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که داستان ابراهیم خلیل و قصه‌ی ذبیح را باز گفت، به دنبال آن قصه‌های بعضی از پیامبران را از قبیل حضرت موسی و هارون و یونس و لوط مطرح کرده و پند و عبرت مکنون در این قصه‌ها را باز می‌گوید، و با بیان این‌که سرانجام پیروزی و غلبه از آن پیامبران و پیروان آنها می‌باشد، سوره را خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿**أبق**﴾ فرار کرد. ﴿**المشحون**﴾ پر. ﴿**ساهم**﴾ قرعه کشید. مبرد گفته است: در اصل از سهام است و به معنی تیری است که در حالت چرخش و رها شدن می‌باشد. ﴿**المدحضين**﴾ مغلوب شدگان. در اصل به معنی لیز خوردن آمده است. گفته می‌شود: «دحضت حجّته و أدحضها الله» یعنی مغلوب شد و شکست خورد. شاعر می‌گوید:

قتلنا المد حضين بكل فجّ   فقد قرّت بقتلهم العيون[1]

«اهل باطل را با راه‌های مختلف به قتل رساندیم و با کشته شدن آنها چشم‌ها روشن گردید».

﴿**مليم**﴾ انجام دهنده‌ی امری که موجب سرزنش و لومه می‌باشد. ﴿**العراء**﴾ سرزمین لخت و بدون درخت و آثار زندگی. فراء گفته است: **العراء** یعنی مکان خالی. ﴿**يقطين**﴾ کدو. جوهری گفته است: ﴿**اليقطين**﴾ یعنی آنچه ساقه ندارد، مانند بوته‌ی کدو و امثال آن.[2] ﴿**ساحتهم**﴾ یعنی میدان و حریم آنها.

تفسیر: ﴿**و لقد مننا على موسى و هارون**﴾ لام پیش‌درآمد قسم است. یعنی به عزت و جلال خودم قسم! با اعطای انواع نعمت‌ها و منافع دینی و دنیوی از جمله نبوت و رسالت، بر موسی و هارون منت نهادیم. ﴿**و نجيناهما و قومهما من الكرب العظيم**﴾ آنها و قومشان را ـ بنی‌اسرائیل ـ از اندوه و سختی و ناراحتی‌های بزرگ نجات دادیم، که عبارت بود از

۱ـ قرطبی ۱۵/۱۲۳.

۲ـ به «الصحاح» جوهری و «القاموس المحیط» نگاه کن.

این‌که فرعون آنها را به بردگی گرفته بود و شکنجه و آزار می‌داد. پسران را به قتل می‌رساند و زنان را زنده نگه می‌داشت. ﴿و نصرناهم فکانوا هم الغالبین﴾ ضمیر به موسی و هارون و بنی‌اسرائیل برمی‌گردد. یعنی آنان را بر دشمنانشان ـ یعنی قبطی‌ها ـ غالب و چیره کردیم، و بعد از این‌که مدت‌ها زیر دست و محکوم آنها بودند، آنان را بر قبطی‌ها و فرعونیان غالب و چیره کردیم. ﴿و آتیناهما الکتاب المستبین﴾ وکتابی به آنها عطا کردیم که در بیان، بلیغ و رسا و حدود و احکامش کامل بود؛ یعنی تورات را به آنها دادیم. ﴿و هدیناهما الصراط المستقیم﴾ و آنها را به راه راست، راهی که هیچ کژی و انحرافی نداشت هدایت کردیم. طبری گفته است: آن راه عبارت است از اسلام که بر مبنای آن پیامبران مبعوث شده‌اند.[۱] ﴿و ترکنا علیهما فی الآخرین﴾ و نام نیک و تمجید و تعریف آنان را جاودانه و پایدار کردیم. ﴿سلام علی موسی و هارون﴾ از ما بر موسی و هارون درود باد! ﴿إنا کذلك نجزی المحسنین * إنهما من عبادنا المؤمنین﴾ پاداش کسی را که در عبادت خدا نیکویی و اخلاص دارد، اینچنین می‌دهیم. ﴿و إن إلیاس لمن المرسلین﴾ هر آینه الیاس ـ یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل ـ از پیامبران گرامی است که آنها را برای هدایت خلق فرستاده‌ایم. ابوسعود گفته است: عبارت است از الیاس بن یاسین و از نوه‌های دختری هارون، برادر حضرت موسی بود.[۲] ﴿إذ قال لقومه ألا تتقون﴾ آنگاه که به قوم خود ـ بنی‌اسرائیل ـ گفت: آیا از پرستش غیر خدا نمی‌ترسید؟ ﴿أتدعون بعلا و تذرون أحسن الخالقین﴾ آیا این بت ـ موسوم به بعل ـ را پرستش می‌کنید، و عبادت و پرستش پروردگار خود یعنی نیکوترین خالقان را رها می‌نمایید؟! ﴿الله ربکم و رب آبائکم الأولین﴾ عبادت و پرستش بهترین خالق را رها می‌کنید که پروردگار شما و پدران و پیشینیان شما می‌باشد. قرطبی گفته است: «بعل» نام بتی است که آن را پرستش می‌کردند، و شهر آنها

۱ـ طبری ۵۸/۲۳.
۲ـ ابوسعود ۲۷۶/۴.

به نام «بعلبك» موسوم شد؛ یعنی آیا خدای ساخته‌ی دست خود، یعنی این بت را پرستش می‌کنید؟ و بهترین خالق را که «الله» نام دارد، و پروردگار خود شما و نیاکان شما می‌باشد رها می‌سازید.[1] ﴿فکذبوه فإنهم لمحضرون﴾ آنها پیامبر خود را تکذیب کردند، لذا با عذاب روبرو شدند. ﴿إلا عباد الله المخلصین﴾ اما بندگان باایمان خدا از عذاب نجات یافتند. ﴿و ترکنا علیه فی الآخرین﴾ و تا روز قیامت نام نیک و تمجید از الیاس را برقرار داشتیم.[2] ﴿سلام علی إل یاسین﴾ از جانب ما بر إل یاسین درود باد! مفسران گفته‌اند: منظور از ﴿إل یاسین﴾ الیاس و مؤمنان همراهش می‌باشند. و به عنوان تغلیب با او جمع شده‌اند. همان‌طورکه به «مهلب» و قومش گفته می‌شود: «مهلبون».[3] اما طبری گفته است: ال یاسین نام إلیاس می‌باشد؛ چون گفته می‌شود: الیاس و آل یاسین، مانند میکال و میکائیل، و الیاس دو نام دارد، پس به «الیاس» و «إل یاسین» موسوم است.[4] ﴿إنا کذلك نجزی المحسنین * إنه من عبادنا المؤمنین﴾ قبلاً تفسیر شده است. دلیل این‌که بعد از یادآوری هر پیامبر، آیات را با سلام و درود و این دو آیه‌ی شریف خاتمه داده است، بیان فضیلت «ایمان» و «احسان» می‌باشد، و چون تمام پیامبران به این صفات متصف می‌باشند، پس استحقاق درود و ماندگار شدن نام نیک را در بین مردم دارند. درود خدا بر جمیع آنان باد! ﴿و إن لوطا لمن المرسلین﴾ هر آینه لوط یکی از پیامبران می‌باشد که مأمور هدایت قوم خود بود. ﴿إذ نجیناه و أهله أجمعین﴾ زمانی را به یاد بیاورکه خود او و مؤمنان همراه و اهل و اولادش را از عذاب رهانیدیم. ﴿إلا عجوزا فی الغابرین﴾ جز همسر کافرش که ایمان نیاورد و از زمره‌ی ماندگاران در عذاب و نابود شدگان در آمد. ﴿ثم دمرنا الآخرین﴾ سپس تکذیب‌کنندگان قومش را به شدیدترین و فجیع‌ترین وجه

۱ـ قرطبی ۱۵/۱۱٦.
۲ـ جلالین ۳/۳۴٦.
۳ـ طبری ۲۳/٦۱.
۴ـ ۲۳/٦۱.

نابود کردیم. به این ترتیب که دهات آنان را زیر و رو کردیم و سنگ‌هایی از نوع سجیل بر آنان باراندیم، از این رو آن را به ﴿دمرنا﴾ بیان کرده است. ﴿و إنكم لتمرون عليهم مصبحين * و بالليل﴾ در حالی که شما ای مردم مکه! در سفرهایتان بامدادان و شامگاهان از کنار منازل ویران‌شده‌ی آنها عبور کرده و آثار نابودی آنان را شب و روز مشاهده می‌کنید. ﴿أفلا تعقلون﴾ وقتی آن را با چشم خود می‌بینید آیا پند و عبرت نمی‌گیرید؟ و نمی‌ترسید که به مصیبت آنها گرفتار شوید؟ ﴿و إن يونس لمن المرسلين﴾ و هر آینه یکی از پیامبران ما که برای هدایت قوم خود مبعوث شد، یونس است. ﴿إذ أبق إلى الفلك المشحون﴾ به یاد بیاور وقتی که به سوی کشتی پر از مسافر فرار کرد. ﴿فساهم فكان من المدحضين﴾ در قرعه‌کشی مسافران کشتی شرکت کرد، پس شکست خورد و مغلوب گشت، آنگاه او را به دریا انداختند. مفسران گفته‌اند: یونس از این‌که قومش او را تکذیب کردند دلتنگ شد و آنها را به عذابی نزدیک تهدید کرد. و چون او را تکذیب کردند، با عصبانیت آنان را ترک نمود. عصبانیت او را به ساحل دریا کشاند و سوار کشتی پر از مسافر شد. در این هنگام کشتی با طوفان و امواج دریا روبرو شد. ملوانان گفتند: در این میان برده‌ای فراری قرار دارد، و برای نجات کشتی باید او را به دریا انداخت، قرعه کشیدند و قرعه به نام یونس درآمد. از این رو او را به دریا انداختند. ﴿فالتقمه الحوت و هو مليم﴾ ماهی در حالی او را فرو بلعید که به سبب رها کردن فرمان خدا و ترک نمودن قومش به حالت غضب و عصبانیت و خروج بدون اجازه‌ی پروردگار خود، شایسته‌ی سرزنش بود. ﴿فلولا أنه كان من المسبحين﴾ اگر در طول حیاتش از جمله‌ی تسبیح‌گویان و ثنا خوانان نبود، ﴿للبث في بطنه إلى يوم يبعثون﴾ تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند و شکم ماهی برایش قبر گشته و هرگز رستگار نمی‌شد. اما در شکم ماهی به ذکر و تسبیح خدا می‌پرداخت و خدا را می‌خواند و گفت: ﴿لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين﴾. خدا لابه و التماسش را اجابت کرد. ﴿فنبذناه بالعراء و هو سقيم﴾ از شکم ماهی او را به

ساحل و به زمین و فضای لخت و بدون درخت و سایه بیرون انداختیم، در حالی که بر اثر مشکل بیمار بود. عطاء گفته است: خدای متعال به ماهی الهام کرده بود که شکم تو را برای یونس زندان قرار داده‌ایم، اما او را خوراک تو قرار نداده‌ایم. از این رو سالم مانده بود، و هیچ تغییری بر او عارض نشده بود.[۱] **﴿و أنبتنا عليه شجرة من يقطين﴾** و بر سر او بوته‌ی کدو رویاندیم تا بر او سایه افکند و او را از حرارت آفتاب مصون بدارد. «یقطین» درخت کدو تنبل است که دارای برگ‌های پهن است. ابن‌جوزی گفته است: از این جهت بوته‌ی کدو را یادآور شده است که برگ‌هایش انبوه و خنک و پرسایه می‌باشند و مگس بدان نزدیک نمی‌شود؛ زیرا وقتی یونس از دریا بیرون آمد، پوست بدنش مگس را تحمل نمی‌کرد.[۲] و این امر ناشی از تدبیر و حکمت و لطف خدا بود. و بعد از این‌که حالش جا آمد و نیرو گرفت، خدا او را نزد قومش بازگرداند. از این رو گفته است: **﴿و أرسلناه إلى مائة ألف أو يزيدون﴾** بعد از آن او را به میان قومش فرستادیم که از آنها فرار کرده بود و تعداد آنها یک‌صد هزار بلکه بیشتر بود. مفسران گفته‌اند: تعدادشان یک‌صد و بیست هزار نفر بود، و عده‌ای نیز می‌گویند: یک‌صد و هفتاد هزار نفر بودند. آنها در نینوا و در نزدیکی موصل سکونت داشتند. (أو) به معنی «بل» می‌باشد؛ یعنی بلکه بیشتر بودند. **﴿فآمنوا فمتعناهم إلى حين﴾** بعد از این‌که علائم عذاب موعود را دیدند، ایمان آوردند، پس به آنها فرصت دادیم تا سپری شدن دوران حیاتشان در دنیا کامروا باشند. در التسهیل آمده است: بیرون رفتند و بچه‌ی حیوانات را با خود بردند و آنها را از مادرانشان جدا کردند، و گریه و زاری را سر دادند و در پیشگاه خدا به التماس پرداختند. آنگاه خدا عذاب را از آنان برداشت.[۳] بعد از این‌که بحث درباره‌ی پیامبران را به آخر رساند، به

۱ـ ابوسعود ۴/۲۷۷.
۲ـ التسهیل ۳/۱۷۶.
۳ـ التسهیل ۳/۱۷۶.

بحث درباره‌ی تکذیب‌کنندگان کفار مکه پرداخته و می‌فرماید: ﴿فاستفتهم ألربك البنات و لهم البنون﴾ ای محمد! به طریق توبیخ و سرزنش از کفار مکه بپرس، چگونه گمان کرده‌اند که فرشته‌ها دختران خدا هستند؟ آنگاه مؤنث را برای خدا و مذکر را برای خود قرار داده‌اند؟ آنها از دختران متنفرند و راضی نیستند به آنها دختر نسبت داده شود، پس چگونه راضی می‌شوند آنها را به خدا نسبت داده و پسران را به خود اختصاص دهند؟ ﴿أم خلقنا الملائکة إناثا و هم شاهدون﴾ در مقابل بهتان و دروغ آنها، آنها را بار دیگر توبیخ و مسخر کرده و آنان را به نادانی توصیف می‌نماید. یعنی آیا وقتی فرشتگان پاک‌سرشت را خلق کردیم، آنها شاهد بودند که ما فرشته‌ها را مؤنث قرار دادیم تا چنین دروغ و بهتانی را سر کنند؟ ﴿ألا إنهم من إفکهم لیقولون * ولدَ الله﴾ ای مردم! آگاه باشید این مشرکان به دروغ و افترا به خدا فرزند و ذریت نسبت می‌دهند. ﴿و إنهم لکاذبون﴾ و آنها در این که می‌گویند فرشتگان دختران خدا هستند، یقیناً دروغ می‌گویند. ابوسعود گفته است: آیه استئناف است و به منظور ابطال نظر و مذهب فاسد آنان آمده است، به این معنی که اساس آن جز بر دروغ روشن و افترای ناپسند مبتنی نیست و در این مورد اصلاً دلیلی ندارند.[1] ﴿أصطفی البنات علی البنین﴾ بدین‌وسیله به توبیخ و سرزنش آنها پرداخته است. یعنی آیا خدای ذوالجلال دختران را برگزیده و آنها را بر پسران ترجیح داده است؟ ﴿مالکم کیف تحکمون﴾ آنها را به سفاهت و نادانی متصف می‌کند. یعنی چه چیزی برایتان پیش آمده است که چنین حکمی ستمگرانه صادر می‌کنید؟ چگونه خدا ـ به‌گمان شما ـ جنس پست‌تر را برای خود اختیار می‌کند؟ ﴿أفلا تذکرون﴾ آیا فاقد تمییز و درک هستید که خطا بودن این گفتار را نمی‌فهمید؟ ابوسعود گفته است: آیا به بداهت عقل متوجه بطلان این گفتار نمی‌شوید که در عقل هر انسان با خرد و ابلهی نقش بسته است؟[2]

۱ـ ابوسعود ۴/۲۷۸.

۲ـ ابوسعود ۴/۲۷۸.

﴿أم لكم سلطان مبين﴾ توبیخی دیگر است. یعنی آیا در مورد این‌که خدا فرشتگان را به عنوان دختران خود برگرفته است دلیلی روشن و برهانی واضح دارید؟ ﴿فأتوا بكتابكم إن كنتم صادقين﴾ آن کتاب را که بر درستی ادعا و گمان شما گواهی می‌دهد، ارائه بدهید. منظور بیان ناتوانی آنها می‌باشد و نشان می‌دهد که در گفتار غلط خود سندی شرعی و منطقی و عقلی در دست ندارند. سپس موضوع را به افسانه‌ای دیگر انتقال داده است که مشرکین آن را سر هم کرده بودند، و آن این‌که آنها گمان می‌کردند که خدای سبحان با اجنه رابطه دارد و از ازدواج خدا با اجنه، فرشتگان متولد شده‌اند. ﴿و جعلوا بينه و بين الجِنة نسباً﴾ مشرکان در بین خدا و اجنه خویشاوندی و نسب قرار داده‌اند. آنها می‌گویند: خدا اجنه را نکاح کرده و از این ازدواج فرشتگان متولد شدند. ﴿سبحانه و تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيراً﴾ خدا کاملاً از آنچه ستمکاران می‌گویند پاک و مبرا می‌باشد. بعد از آن گمان کردند فرشتگان مؤنث می‌باشند و دختران خدا هستند. ﴿و لقد علمت الجنة أنهم لمحضرون﴾ یعنی أجنه دریافتند که آنها عذاب را خواهند دید. صاوی گفته است: این بیان، سرزنش و تکذیب آنها را بیشتر می‌رساند. انگار گفته می‌شود: آنهایی که شما آنها را بزرگ دانسته و دختران خدا قرار می‌دادید، از حال و سرانجام کار شما آگاهترند.[1] ﴿سبحان الله عما يصفون﴾ خدا پاک و منزه است از آنچه ستمکاران او را بدان توصیف می‌کنند. ﴿إلا عبادالله المخلصين﴾ استثناء منقطع است. یعنی اما بندگان مخلص، او را از توصیف ستمکاران تنزیه می‌کنند. ﴿فإنكم و ما تعبدون * ما أنتم عليه بفاتنين * إلا من هو صال الجحيم﴾ ای کافران! شما و بت‌ها و شیاطینی که می‌پرستید نمی‌توانید حتی یک‌نفر از بندگان خدا را گمراه کنید، جز آن‌که خدا شقاوتش را مقرر و ورود او را به آتش مقدّر کرده باشد. بعد از آن اقرار فرشتگان به بندگی خدا را یادآور

۱ـ صاوی ۳۴۸/۳.

شده و می‌فرماید: ﴿و ما منا إلا له مقام معلوم﴾ هر یک از ما فرشتگان مقام و منزلت و وظیفه‌ای دارد که از آن تخطی نمی‌کند؛ یکی مأمور و مسؤول روزی است، و یکی مأمور اجل و یکی وحی را نازل می‌کند و هر یک در عبادت و تقرب و تشریف، منزلت و مقام خاص خود را دارد. ﴿و إنا لنحن الصافون﴾ و هر آینه ما در صفوف عبادت ایستاده‌ایم. ﴿وإنا لنحن المسبحون﴾ و ماییم که خدای سبحان را از هر وصف ناشایست منزه و مبرا می‌دانیم و به عظمت و کبریا می‌ستاییم، و در هر وقت و زمان او را تسبیح‌گو و ثنا خوانیم. در التسهیل آمده است: گفته‌ی فرشتگان متضمن جواب افرادی است که آنها را دختران و شرکای خدا می‌دانستند؛ زیرا خود فرشتگان به بندگی و فرمانبری خود اعتراف کرده و خدای عزوجل را تنزیه نموده‌اند.[1] ﴿و إن كانوا ليقولون * لو أن عندنا ذكرا من الأولين * لكنا عبادالله المخلصين﴾ ضمیر به کفار قریش عاید است، و «إن» مخفف «إنَّ»ی ثقیله است. پس یعنی حال و وضع کفار مکه ـ قبل از نزول قرآن ـ این چنین بود که می‌گفتند: اگر کتابی مانند کتب پیشین، یعنی تورات و انجیل بر ما نازل بشود، ایمان ما از ایمان آنها قوی‌تر و ما از آنان بیشتر عبادت خدا را مخلصانه به جا می‌آوریم. اما وقتی قرآن نازل شد به آن کافر شدند. از این رو فرموده است: ﴿فكفروا به﴾ یعنی به قرآن، اشرف کتب آسمانی کافر شدند و آن را تکذیب کردند. ﴿فسوف يعلمون﴾ در آینده عاقبت و نتیجه‌ی تکفیر آیات خدا را خواهند دید. این چنین آنها را تهدید می‌کند. ﴿و لقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين﴾ وعده و حکم ما به پیامبران مقرر شده است که: ﴿إنهم لهم المنصورون﴾ آنها حتما پیروز و بر دشمنان خود چیره می‌شوند. به فرموده‌ی ﴿كتب الله لأغلبن أنا و رسلي﴾ اشاره دارد. ﴿و إن جندنا لهم الغالبون﴾ و همانا سربازان با ایمان ما محققاً در دنیا و آخرت چیره می‌شوند، و در دنیا با دلیل و برهان و در آخرت با

۱ـ التسهیل ۱۷۷/۳.

ورود به بهشت چیره می‌شوند. مفسران گفته‌اند: نصرت و پیروزی خدا برای مؤمنان محقق است، اما این‌که در بعضی از معارک شکست خورده‌اند به این قاعده خللی وارد نمی‌کند؛ زیرا اساس و قاعده بر پیروزی و نصرت است، و در بعضی موارد یا به سبب تقصیر خود مغلوب می‌شوند و یا این‌که صورت آزمایش و امتحان را دارد. **﴿فتول عنهم حتی حین﴾** ای محمد! تا مدتی کوتاه و تا وقتی که فرمان جنگیدن با آنها را به تو می‌دهیم، از آنان رو برتاب. **﴿و أبصرهم فسوف یبصرون﴾** و عذاب آنها را در موقع نزول ببین، آنها در آینده کیفر خود را خواهند دید. **﴿أفبعذابنا یستعجلون﴾** استفهام انکاری و تهدیدآمیز است. یعنی آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند؟ روایت شده است: زمانی که آیه‌ی **﴿فسوف یبصرون﴾** نازل شد، کفار مکه با استهزا و تمسخر گفتند: این عذاب چه وقت فرا می‌رسد؟ سپس این آیه نازل شد: **﴿فإذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین﴾** یعنی آن را بعید ندانند؛ چون وقتی عذاب گریبان تکذیب‌کنندگان را گرفت، چه بد روزی را شروع می‌کنند و چه بامدادان بدی را خواهند داشت. عذاب را به لشکری تشبیه کرده است که در بامدادان به آنها حمله‌ور شده و ریشه‌ی آنها را برمی‌کَند. **﴿و تول عنهم حتی حین * و أبصر فسوف یبصرون﴾** به عنوان تهدید و تسلی خاطر پیامبر ﷺ آن را تکرار کرده است. **﴿سبحان ربك رب العزة عما یصفون﴾** خدای صاحب عزّت و جبروت از توصیف ناشایست مشرکان پاک و منزه است. **﴿و سلام علی المرسلین * و الحمدلله رب العالمین﴾** و دورد ما بر پیامبران گرامی بادا! و در خاتمه سپاس و ستایش خدا را لایق است که پروردگار تمام خلایق است و از توصیف ناپسند کفار پاک و منزه است، که در این سوره اقوال ناپسند فراوانی را از آنها نقل کرده است. سوره را با تعمیم سلام بر پیامبران خاتمه داده و بدین‌ترتیب سلام و سپاس را به بندگان یاد داده است.

نکات بلاغی: ۱ـ موارد زیر متضمن تتابع توبیخ است: **﴿ألربك البنات﴾**، **﴿أم خلقنا الملائکة إناثا﴾**، **﴿مالکم کیف تحکمون﴾**، **﴿أفلا تذکرون﴾** و **﴿أم لکم سلطان مبین﴾**. که

تمام آنها برای توبیخ و سرزنش آمده‌اند.

۲- ﴿تدعون ... و تذرون﴾ و ﴿البنات ... و البنين﴾ متضمن طباق است.

۳- ﴿إنهم لهم المنصورون. و إن جندنا لهم الغالبون﴾ با چندین ادات تأکید، تأکید شده و هر دو جمله به «إن» و «لام» مؤکد شده‌اند.

۴- ﴿إذابق إلى الفلك المشحون﴾ حاوی استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۵- ﴿و جعلوا بينه و بين الجنة نسبا﴾ متضمن التفات از خطاب به غیبت است.

۶- ﴿فإذا نزل بساحتهم﴾ حاوی استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد. زمخشری گفته است: فصاحت و جالب بودن این جمله فقط درآمدنش به صورت تمثیل است.[۱]

فواید: ابن ابی حاتم از شعبی روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: هر کس خوشحال می‌شود که به کاملترین پیمانه اعمال او را وزن کنند، وقتی می‌خواهد از مجلس برخیزد بگوید: ﴿سبحان ربك رب العزة عما يصفون * و سلام على المرسلين * و الحمدلله رب العالمين﴾.[۲]

* * *

۱- کشاف ۵۲/۴.

۲- ابن ابی حاتم به صورت مرسل آن را اخراج کرده است و به صورت مرفوع از حضرت علی ؓ روایت شده است.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی ص در مکه نازل شده است و محور آن همان محور سوره‌های مکی است که عبارت است از پرداختن به اصول عقاید اسلامی.

* سوره با قسم یادکردن به قرآن معجزه‌گر و منزل بر پیامبر «امی» شروع شده است. قرآن شامل اندرزهای رسا و اخبار شگفت‌انگیز است، و خدا به قرآن قسم یادکرده است که قرآن حق است و محمد ﷺ پیامبر است.

* بعد از آن در مورد یگانگی خدا به بحث می‌پردازد که مشرکین آن را انکار کرده و در مورد دعوت حضرت محمد ﷺ به توحید و یگانگی خدا، شگفت‌زده شده بودند: ﴿أجعل الآلهة إلها واحدا إن هذا لشيء عجاب﴾؟

* بعد از آن سرنوشت و عاقبت ستمکاران و تبهکاران پیشین را برای کفار مکه مثال زده که در تکذیب و گمراهی راه افراط را پیش گرفتند، و عذاب و آزاری را یادآور می‌شود که به سبب فساد و تبهکاریشان آن را دیدند و چشیدند.

* بعد از آن به منظور تسلی خاطر پیامبر ﷺ در برابر استهزا و تکذیب کفار مکه و برای تخفیف آلام و اندوهش، به نقل داستان بعضی از پیامبران گرامی از جمله داستان پیامبر خدا، حضرت داود و فرزندش، حضرت سلیمان پرداخته است که خدای متعال پیامبری و پادشاهی را با هم به او عطاکرد. و امتحان و آزمایش آنان را مطرح می‌کند. بعد از آن به یادآوری آزمایش حضرت ایوب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل و حضرت ذالکفل می‌پردازد. بدین‌ترتیب سنت خدا را در زمینه‌ی آزمایش

پیامبران و برگزیدگان به صورتی سریع و مختصر بیان کرده است.

* سوره‌ی شریف به دلایل قدرت و یگانگی خدا در این گیتی و به آفرینش شگفت‌انگیز او در این جهان اشاره کرده است، و بدین‌ترتیب خاطر نشان می‌کند که این عالم هستی بیهوده خلق نشده است، و منزلگاهی دیگر لازم است تا نیکوکار و تبهکار پاداش خود را بگیرند.

* سوره با بیان وظیفه‌ی اساسی پیامبر که وظیفه‌ی تمام پیامبران نیز هست، خاتمه یافته است.

نامگذاری سوره: سوره‌ی شریف به سوره‌ی «ص» موسوم است که یکی از حروف هجا می‌باشد تا به اعجاز قرآن اشاره کند، و آن این‌که این کتاب اعجازآمیز از این حروف ترکیب یافته است که خدا به وسیله‌ی آن، اولین و آخرین را به مبارزه طلبیده است.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ص وَ ٱلْقُرْآنِ ذِي ٱلذِّكْرِ ﴿١﴾ بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ ﴿٢﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِن قَرْنٍ فَنَادَوْا وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾ وَ عَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ ٱلْكَافِرُونَ هٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾ أَجَعَلَ ٱلْآلِهَةَ إِلٰهاً وَاحِداً إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾ وَ ٱنطَلَقَ ٱلْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ ٱمْشُوا وَ ٱصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي ٱلْمِلَّةِ ٱلْآخِرَةِ إِنْ هٰذَا إِلَّا ٱخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾ ءَأُنزِلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِن ذِكْرِي بَل لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ ﴿٨﴾ أَمْ عِندَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ ٱلْعَزِيزِ ٱلْوَهَّابِ ﴿٩﴾ أَمْ لَهُم مُلْكُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي ٱلْأَسْبَابِ ﴿١٠﴾ جُندٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ ٱلْأَحْزَابِ ﴿١١﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو ٱلْأَوْتَادِ ﴿١٢﴾ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ ٱلْأَيْكَةِ أُولٰئِكَ

ٱلْأَحْزَابُ﴿۱۳﴾ إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ﴿۱۴﴾ وَ مَا يَنظُرُ هٰؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِن فَوَاقٍ﴿۱۵﴾ وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ ٱلْحِسَابِ﴿۱۶﴾ ٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ ٱذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا ٱلْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴿۱۷﴾ إِنَّا سَخَّرْنَا ٱلْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ ٱلْإِشْرَاقِ﴿۱۸﴾ وَ ٱلطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ﴿۱۹﴾ وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ ٱلْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ ٱلْخِطَابِ﴿۲۰﴾ وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَؤُا ٱلْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا ٱلْمِحْرَابَ﴿۲۱﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَ ٱهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ ٱلصِّرَاطِ﴿۲۲﴾ إِنَّ هٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي ٱلْخِطَابِ﴿۲۳﴾ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ ٱلْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَ أَنَابَ﴿۲۴﴾ فَغَفَرْنَا لَهُ ذٰلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ﴿۲۵﴾ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي ٱلْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللهِ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ ٱلْحِسَابِ﴿۲۶﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**عزة**﴾ تکبر و امتناع از پذیرفتن حق. در اصل به معنی غلبه و قهر است. گفته‌اند: «**من عز بزّ**» یعنی هر کس غالب شد، سلب می‌کند و می‌ستاند. ﴿**شقاق**﴾ مخالفت و تباین. ﴿**مناص**﴾ پناهگاه، یاری و رهایی. ﴿**عجاب**﴾ بی‌غایت شگفت‌انگیز. خلیل گفته است: عجیب یعنی شگفت‌انگیز، و عجاب یعنی بسیار شگفت‌انگیز.[1] ﴿**اختلاق**﴾ دروغ و افترای ساختگی. ﴿**فواق**﴾ استراحت کردن و بهبود یافتن. جوهری

۱ـ قرطبی ۱۵/ ۱۵۰.

می‌گوید: فواق عبارت است از فاصله‌ی دو نوبت دوشیدن؛ شتر را می‌دوشند و بعد از آن بچه را رها می‌کنند که شیر بخورد، وقتی که شیر به پستان آمد آن را می‌دوشند. و فرموده‌ی خدا: **﴿ما لها من فواق﴾** یعنی دمی آسایش و راحت ندارند.[1] **﴿قطّنا﴾** قط، یمنی سهم و نصیب. **﴿الأید﴾** یعنی توانایی در عبادت و طاعت. **﴿تسوروا﴾** یعنی از دیوار بالا رفتند. سور یعنی دیوار و حصار. **﴿تشطط﴾** علماء لغت گفته‌اند: «شطط» یعنی تجاوز و تخطی از حق. «شط فی الحکم» یعنی قضاوت و حکم غیر عادلانه کرد. در اصل به معنی دوری است.

تفسیر: **﴿ص﴾** درباره‌ی حروف هجا بحث شد که بیانگر اعجاز قرآن می‌باشند.[2] **﴿و القرآن ذی الذکر﴾** قسم است. خدای عزوجل به قرآن قسم یادکرده است. یعنی قسم به قرآنی که دارای شرف و مکانت بلند پایه می‌باشد. جواب قسم محذوف و تقدیر آن چنین است: این قرآن، اعجازگر است و یقیناً محمد ﷺ صادق است. ابن‌عباس گفته است: **﴿ذی الذکر﴾** یعنی دارای شرف.[3] **﴿بل الذین کفروا فی عزة و شقاق﴾** بلکه کافران در نخوت و تکبر فرو رفته‌اند و با پیامبر ﷺ مخالفت و سر دشمنی دارند. بیضاوی گفته است: یعنی کافران به سبب یافتن خللی در قرآن راه کفر را پیش نگرفته‌اند، بلکه به سبب تکبر و خود بزرگ‌بینی در مقابل حق، به قرآن کافرند و به دلیل مخالفت با خدا و پیامبر به آن کافرند.[4] **﴿کم أهلکنا من قبلهم من قرن﴾** بسی از ملت‌ها و اقوام قبل از کفار مکه را به سبب تکبر و امتناع از پذیرفتن حق و مخالفت و دشمنی با پیامبران خود نابود کردیم. ابوسعود گفته است: آیه مردم مکه را به سبب کفر و تکبرشان تهدید می‌کند و مصیبت وارده بر اقوام قبل از آنها را به آنان یادآور می‌شود.[5] **﴿فنادوا ولات حین مناص﴾**

۱ـ صحاح جوهری.
۲ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه کنید.
۳ـ مختصر ۱۹۶/۳.
۴ـ بیضاوی ۱۴۶/۲.
۵ـ ابوسعود ۲۸۱/۴.

در موقع نزول عذاب، به امید نجات و رستگاری بانگ و فریاد یاری جستن و پناهندگی را بلند کردند، اما زمان و فرصتی برای فرار و نجات نبود. ابن‌جوزی گفته است: یعنی ملت‌هایی که نابود شدند، زمانی فریادرسی را خواستند که فایده‌ای برای آنان نداشت؛ زیرا آن موقع، زمان فرار و نجات نبود. (ولات) به معنی «لیس» می‌باشد. در اصل لای نافیه است و تاء تانیث بر آن داخل شده است.[1] ﴿و عجبوا أن جاءهم منذر منهم﴾ یعنی کفار مبعوث شدن حضرت محمد ﷺ را از جانب خدا بعید می‌دانستند؛ زیرا برای آنان قابل تصور نبود که خدا پیامبری از نوع بشر را مبعوث فرماید. ﴿و قال الکافرون هذا ساحر کذاب﴾ کفار مکه می‌گفتند: معجزاتی را که محمد آورده است سحر است. ﴿کذاب﴾ یعنی در ادعای پیامبری بسیار دروغ می‌گوید. و به عنوان خشم گرفتن بر آنان و سرزنش آنان و ثابت کردن گناه کفر بر آنان، در ﴿الکافرون﴾ اسم ظاهر به جای ضمیر «قالوا» آورده است؛ چون جز افراد فرو رفته در کفر و فسق احدی چنین تهمتی را نمی‌بندد. ﴿أجعل الآلهة إلها واحدا﴾ آیا خدایان متعدد و مورد پرستش ما را در یکی منحصر کرده و جز او خدایی نیست؟ ﴿إن هذا لشیء عجاب﴾ این‌که محمد می‌گوید: خدا فقط یکی است، امری است بسیار عجیب و شگفت‌انگیز. ابن‌کثیر گفته است: مشرکین ـ خدا رویشان را سیاه کند! ـ یگانگی خدا را انکار کرده و از رها کردن شرک و انباز قرار ندادن برای خدا در شگفت می‌شدند. آنها پرستش بت‌ها را از پدران خود یاد گرفته بودند و پرستش بت‌ها در دل آنها جا گرفته بود، لذا وقتی پیامبر ﷺ آنها را به کنار گذاشتن بت‌ها و یگانگی خدا فرا خواند، این کار را بسی بزرگ دانسته و از آن در شگفت شدند و گفتند: آیا خدایان را فقط در یکی منحصر می‌دانند، این امر بسیار عجیب است.[2] مفسران گفته‌اند: قریش اجتماع کرده و به ابوطالب گفتند: جلو برادرزاده‌ات را بگیر. او از

۱ـ التسهیل ۱۷۹/۳.
۲ـ مختصر ۱۹۷/۳.

دین ما عیب و ایراد می‌گیرد، و به خدایان ما بد می‌گوید، و ما را به سفاهت و بی‌خردی متهم می‌کند. آنگاه ابوطالب حضرت محمدﷺ را خواست و در این مورد با او صحبت کرد. پیامبرﷺ گفت: عموجان! من از آنها یک کلمه می‌خواهم که به وسیله‌ی آن عجم را به زیر فرمان خود در می‌آورند، و عرب مدیون آنها می‌شوند. ابوجهل و مشرکین گفتند: بله! ما آن کلمه و ده کلمه‌ی دیگر را به او می‌دهیم!! پیامبرﷺ فرمود: بگویید: ﴿لا إله إلا الله﴾، آنها آشفته شده و برخاستند و در حالی که لباس خود را از گرد و خاک پاک می‌کردند، می‌گفتند: ﴿أجعل الآلهة إلها واحداً...﴾. آنگاه این آیات نازل شدند.(۱) ﴿وانطلق الملأ منهم أن امشوا و اصبروا علی آلهتکم﴾ یعنی اشراف قریش و سران گمراهی از پیش پیامبرﷺ بیرون شتافته و به یکدیگر می‌گفتند: بروید، بر عبادت خدایان خود پایدار بمانید و در پرستش خدای یگانه که محمد شما را بدان می‌خواند از او اطاعت نکنید. ﴿إن هذا لشیء یراد﴾ این دسیسه و امری است تدبیر شده، محمد می‌خواهد در پناه آن شما را از دین پدران منصرف و خود بر شما آقایی کند. بنابراین برحذر باشید از این‌که از او اطاعت کنید.(۲) ﴿ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة﴾ چنین گفته‌ای را از نصرانیان که دین آنان آخرین دین است، نشنیده‌ایم، آنهابه تثلیث و سه‌گانگی اعتقاد دارند، نه به یگانگی. پس محمد چگونه گمان می‌برد که خدا یکی است؟ ابن‌عباس گفته است: منظور آنها از ﴿الملة الآخرة﴾ دین نصرانی است. و مجاهد و قتاده می‌گویند: منظورشان دین قریش است. یعنی در دینی که از پدران خود دریافت کرده‌ایم چنین چیزی نیست. ﴿إن هذا إلا اختلاق﴾ چیزی که محمد آن را ادعا می‌کند جز دروغ و افترا چیزی نیست. پس از این‌که در بین آنان حضرت محمدﷺ به وحی اختصاص یافته است، از

۱ـ طبری ۲۳/۷۹ و البحر ۷/۳۸۲.

۲ـ این است معنی آنچه که ابن جریر گفته است و «اظهر» نیز همان است، البته در تفسیر ابوسعود اقوال دیگری نیز در این رابطه وارد شده است ۴/۲۸۳.

در انکار و اعتراض در آمدند و گفتند: **﴿أأُنزل علیه الذکر من بیننا﴾** استفهام برای انکار است. یعنی: آیا قرآن بر محمد نازل می‌شود نه بر ما، در صورتی که در بین ما هستند افرادی که از او ثروتمندترند و ریاستشان از او بالاتر است؟! زمخشری گفته است: آنها اختصاص یافتن شرف نبوت را به حضرت محمدﷺ انکار کرده و این انکار بیانگر حسد و کینه‌ای بود که در سینه‌ی آنان، در مورد اعطای شرف نبوت به حضرت می‌جوشید.[1] **﴿بل هم فی شك من ذکری﴾** اضراب است از مقدّری که تقدیر آن چنین است: انکار ذکر از طرف آنها از علم و آگاهی ناشی نیست، بلکه آنها در مورد آن شک دارند، از این رو کافر شده‌اند. **﴿بل لما یذوقوا عذاب﴾** اضرابی انتقالی است، و غرض از آن تهدید است. یعنی سبب شک و تردیدشان این است که تاکنون عذاب را نچشیده‌اند، و اگر عذاب را می‌چشیدند به قرآن یقین حاصل می‌کردند و ایمان می‌آوردند. **﴿أم عندهم خزائن رحمة ربك العزیز الوهاب﴾** بدین‌ترتیب انکار مشرکین را در مورد اختصاص یافتن حضرت محمدﷺ به نبوت رد می‌کند. یعنی آیا کلید و گنجینه‌های رحمت و عطایای خدا در اختیار آنان قرار دارد تا نبوت را به هر کسی که بخواهند عطا کنند و آن را از هر کسی که بخواهند منع کنند؟ بیضاوی گفته است: منظور این است که نبوت عطیه‌ای است از جانب خدا و آن را به هر کسی از بندگان که بخواهد عطا می‌کند؛ زیرا او **﴿العزیز﴾** است؛ قدرتمندی است که مغلوب نمی‌شود، و **﴿الوهاب﴾** است؛ یعنی آن که به هر کس هر چه بخواهد می‌بخشد.[2] **﴿أم لهم ملك السموات و الأرض و ما بینهما﴾** آیا اختیار چیزی از آسمان‌ها و زمین را دارند؟ انکار و توبیخ است. **﴿فلیرتقوا فی الأسباب﴾** اگر چنین اختیاری را دارند، از روی نردبانی که آنها را به آسمان می‌رساند، بالا بروند و امور کائنات را تدبیر و اداره کنند. بدین‌وسیله آنها را به باد سرزنش و توبیخ می‌گیرد. زمخشری گفته:

۱ـ کشاف ۵۶/۴.
۲ـ بیضاوی ۱۴۶/۲.

سرزنشی بسیار شدید می‌باشد. گفته است: اگر صلاحیت تدبیر امور خلایق را دارند و اگر حق تصرف در تقسیم و بخشش رحمت را دارند، و اگر حکمت و درایت را به میزانی دارند که فرد شایسته‌ی نبوت را از فرد ناشایست تشخیص دهند، از نردبانی بالا بروند که آنان را به عرش می‌رساند، تا بر آن مستقر شوند، و به تدبیر امور عالم بپردازند، و وحی را بر برگزیده‌ی خود نازل کنند. و این سرزنشی بسیار شدید می‌باشد.[1] **﴿جند ما هنالك مهزوم من الأحزاب﴾** نکره آوردن برای تقلیل و تحقیر است، و **﴿ما﴾** برای تأکید تقلیل آمده است. یعنی آنها جز سپاهک و دسته‌های کافر چیزی نیستند که بر ضد حضرت محمدﷺ گرد آمده‌اند، طولی نمی‌کشد که شکست‌خورده و پا به فرار می‌نهند. بنابراین به گفته‌ی آنها اهمیت مده و به هذیان آنها توجه مکن. بعد از آن خدا درباره‌ی عذاب و نابودی کفار پیشین خبر داده و می‌فرماید: **﴿كذبت قبلهم قوم نوح و عاد و فرعون ذوالأوتاد﴾** قبل از کفار قریش، اقوامی کثیر از در تکذیب درآمدند از جمله قوم نوح و قوم هود یعنی قبیله‌ی «عاد» و فرعون ستمکار که سلطنتش به وسیله‌ی جمعی کثیر استوار شده بود. بعضی از مفسران گفته‌اند: از این جهت به «**ذی الأوتاد**» موسوم شده است که وقتی می‌خواست انسانی را شکنجه بدهد او را به چهار میخ می‌کشید تا می‌مرد. و عده‌ای هم می‌گویند: چون دارای اهرام و بناهای عظیم و استوار بود که مانند میخ بر زمین استوار بودند.[2] **﴿وثمود و قوم لوط و أصحاب الأيكة﴾** و قوم ثمود یعنی قوم صالح و قوم لوط و اصحاب‌ایکه یعنی یاران درخت انبوه که قوم شعیب بودند، از در تکذیب درآمدند. **﴿أولئك الأحزاب﴾** آنها عبارت بودند از کافرانی که بر ضد پیامبران خود اجتماع کردند و خدا آنان را نابود کرد. تکذیب کنندگان پیامبرﷺ باید برحذر

۱ـ کشاف ۴/۵۷.

۲ـ از اصحاب نقل است که منظور از «اوتاد» همانا باغ‌های بزرگ است و ابن عطیه آن را ترجیح داده و زمخشری گفته است: استعاره از ثبات ملک است. همان‌گونه که «اسود» گفته است: فی ظل ملك ثابت الأوتاد.

باشند که به مصیبت آنها گرفتار نشوند. ﴿إن کل إلا کذب الرسل﴾ تمام آن احزاب و ملت‌ها هر یک پیامبر خود را تکذیب کرد. ﴿فحق عقاب﴾ در نتیجه کیفر من بر آنان ثابت و مقرر شد. به منظور مراعات رؤوس آیات، «یاء» از عقاب حذف شده است. ﴿و ما ینظر هؤلآء إلا صیحة واحدة﴾ مشرکان و کفار مکه جز یک فریادی شدید انتظار نمی‌کشند که اسرافیل در صور می‌دمد و آنها بی‌هوش می‌شوند. ﴿ما لها من فواق﴾ آن فریاد شدید توقف و تکراری ندارد. ابن‌عباس گفته است: یعنی برگشتی ندارد.[1] و مفسران گفته‌اند: یعنی وقتی این فریاد شدید بیاید، حتی یک لحظه و به اندازه‌ی یک «فواق» تأخیر ندارد. فواق عبارت است از فاصله‌ی بین دو نوبت دوشیدن شتر، پس صیحه و فریاد شدید در وقت مقرر و بدون تقدیم و تأخیر فرا می‌رسد. زمخشری گفته است: منظور این است که فقط یک نفخه می‌باشد، نه دوباره می‌شود و نه تکرار می‌گردد.[2] ﴿و قالوا ربنا عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب﴾ یعنی کفار مکه به طریق مسخره و ریشخند گفتند: خدایا! اگر قضیه چنان است که محمد می‌گوید، سهم و نصیب ما را از عذابی که وعده داده‌ای قبل از فرا رسیدن روز قیامت تعجیل نما. مفسران گفته‌اند: همان‌گونه که در جایی دیگر از قرآن، خدا در رابطه با آنان می‌گوید: ﴿و یستعجلونك بالعذاب﴾، این را نیز به صورت استهزا گفته‌اند. ﴿اصبر علی ما یقولون﴾ ای محمد! در مقابل تکذیب آنان شکیبا باش که به طور یقین خدا تو را بر آنان چیره و پیروز می‌گرداند. صاوی گفته است: آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر ﷺ و تهدید کفار است.[3] ﴿و اذکر عبدنا داود ذاالأید﴾ بنده‌ی ما داود، همان پیامبر شاکر و شکیبا را یادآور باش که در دین و بدن توانا بود. داود یک روز در میان روزه می‌گرفت و تا نیمه شب به عبادت می‌ایستاد. ﴿إنه أواب﴾ او بسی

۱ـ طبری ۸۴/۲۳.
۲ـ کشاف ۵۹/۴.
۳ـ صاوی ۳۵۳/۳.

به پیشگاه خدا رو می‌آورد و توبه می‌کرد. اواب یعنی رجوع کننده به پیشگاه خدا. ابوحیان گفته است: از آنجایی که گفته‌ی مشرکین استهزا به دین بود، خدا به پیامبرﷺ دستور داد که در مقابل آزار آنها صبور باشد. و داستان و قصه‌ی «داود، سلیمان و ایوب» و غیره را بازگفته است که در مقابل مشکلاتی که با آن روبرو شدند شکیبا بودند تا این‌که خدا فرجی در کارشان فراهم کرد و بهترین سرانجام یافتند، پس تو نیز آنچنان صبور باش، و سرانجام کارت بهترین سرانجام می‌شود.[1] **﴿إنا سخرنا الجبال معه يسبحن بالعشي و الإشراق﴾** کوه‌ها را برای داود مسخر کردیم که بامدادان و شامگاهان با او تسبیخ خوان باشند. تسبیح کوه‌ها امری است حقیقی و برای حضرت داودؑ معجزه به شمار می‌آید. همان‌گونه که خداوند متعال در جای دیگر نیز فرموده است: **﴿يا جبال أوبي معه و الطير﴾**. **﴿و الطير محشورة كل له أواب﴾** پرندگان را برایش مسخرکردیم که در اطرافش جمع شده و با او تسبیح خوان می‌شدند. هم کوه‌ها و هم پرندگان همراه با او به طاعت و عبادت خدا می‌پرداختند و او را تقدیس کرده و تسبیح‌خوان بودند. ابن‌کثیر گفته است: پرندگان همزمان با تسبیح داود، تسبیح نموده و کلمات او را تکرار می‌کردند. در هوا توقف نموده و با او تسبیحات را زمزمه می‌کردند. و همچنین کوه‌های سر به فلک کشیده ذکر و تسبیحات او را باز می‌گفتند و با پیروی از او تسبیح‌خوان بودند. قتاده گفته است: **﴿أواب﴾** یعنی مطیع و فرمانبر.[2] **﴿و شددنا ملكه﴾** و سلطنتش را نیرومند کردیم و با اعطای هیبت و یاری و کثرت سربازان ملکش راتثبیت نمودیم. **﴿و آتيناه الحكمة﴾** و پیامبری و درک و فهم امور را به او عطا کردیم. **﴿و فصل الخطاب﴾** و گفتاری روشن و واضح به او دادیم که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید.[3] مجاهد گفته است: یعنی دقت و

۱ـ البحر ۷/ ۳۹۰.
۲ـ مختصر ۳/ ۱۹۹.
۳ـ این نظر زمخشری و اختیار ابن عطیه است. و به گفته‌ی **﴿إنه لقول فصل﴾** استدلال کرده است. و طبری گفته است: **﴿فصل الخطاب﴾** یعنی گفتار و حکم و خطبه‌ی فیصله‌دهنده.

تشخیص درست در کارها. و قرطبی گفته است: یعنی تعبیری که حق و باطل را از هم جدا می‌سازد.[1] مفسران گفته‌اند: پادشاهی و سلطنت داود استوار بود و مملکت را با عزم و اراده و حکمت اداره می‌کرد. و در کنار حکمت و نیرومندی، رأیش قاطع و بدون شک و تردید بود. و چنین سیاستی نهایت کمال حکمت را نشان می‌دهد. ﴿**و هل أتاك نبؤا الخصم إذ تسوروا المحراب**﴾ این استفهام برای ایجاد شگفتی و تشویق‌شنونده به شنیدن مطالبی است که به او گفته می‌شود، مانند این‌که به رفیقت می‌گویی: می‌دانی امروز چه اتفاقی افتاده است؟ بدین‌وسیله می‌خواهی او را تشویق کنی که به سخنانت گوش فرا دهد. پس معنی آیه چنین است: ای محمد! آیا خبر آن جماعت به شما رسیده است که با هم در نزاع بودند و در موقع اشتغال داود به طاعت و عبادت، مسجد او را در برگرفتند؟ ﴿**إذ دخلوا علی داود ففزع منهم**﴾ آنگاه که از بالای حصار و دیوار نزد او رفتند، در نتیجه داود از آنها بیمناک و در هراس شد. مفسران گفته‌اند: از این رو داود ترسید و آشفته شد که بدون اجازه وارد مسجد شده و از در وارد نشدند، و در زمانی وارد شدند که داود آن را به عبادت اختصاص داده بود. ﴿**قالوا لاتخف خصمان بغی بعضنا علی بعض**﴾ گفتند: از ما نترس، ما دو نفر متخاصم هستیم که بعضی به دیگری ظلم روا داشته است. ﴿**فاحکم بیننا بالحق ولاتشطط**﴾ در بین ما به عدالت قضاوت کن، و در صدور حکم جور و ستم روا مدار. ﴿**و اهدنا إلی سواء الصراط**﴾ و ما را به راه راست وحق هدایت نما. ﴿**إن هذا أخی له تسع و تسعون نعجة و لی نعجة واحدة**﴾ گفت: این رفیقم نود و نه گوسفند دارد و من فقط یک گوسفند دارم. این سرآغاز داستان دو خصم است.[2] یعنی یکی از

۱ـ تفسیر قرطبی ۱۵/۱٦۲.

۲ـ بعضی از مفسران مرتکب اشتباهی بزرگ شده‌اند و در تفسیرهای خود بدون تحقیق و بررسی دقیق، اقوالی را از اهل کتاب آورده‌اند که سند و بنیان ندارد و نباید به آن اعتماد کرد؛ زیرا جزو قصه و اخبار اسرائیلیان می‌باشند که با روح و مبنای عقیده‌ی اسلامی در مورد «عصمت پیامبران» منافات دارند. از جمله این اخبار پرحیله و نیرنگ روایتی

آنها گفت: رفیقم نود و نه گوسفند دارد و من فقط یک گوسفند دارم. مفسران گفته‌اند: منظور از گوسفند، زن است. پس معنی آن چنین می‌شود؛ او نود و نه زن دارد و من فقط

است در مورد عشق حضرت داود به زن یکی از فرماندهان سپاه خود که خلاصه‌ی آن چنین است: «روزی داود در پشت بام منزل خود گردش می‌کند. زنی را در حالت حمام گرفتن می‌بیند، و عاشق آن می‌شود، این زن همسر یکی از فرماندهان سپاه او به نام «اوریا» بود. داود می‌خواهد آن زن آزاد شود و با او ازدواج کند. پس شوهرش را به جنگ می‌فرستد و پرچم را به او می‌دهد و فرمان پیشروی به او می‌دهد، و پیروز می‌شود. چندین بار او را به میدان می‌فرستد تا سرانجام کشته می‌شود و داود با زنش ازدواج می‌کند.تا آخر دروغ‌ها و افتراها. ابن‌کثیر گفته است: بسی از مفسران اخبار و قصه‌هایی را نقل کرده‌اند که جزو اسرائیلیات می‌باشند. و بعضی آنها بدون شک، کذب و دروغ محضند. و ما عمداً آن را در کتاب خود نیاوردیم. و تنها به خواندن قصه در قرآن اکتفا کردیم. خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. بیضاوی گفته است: این‌که گفته‌اند: حضرت داود چندین بار «اوریا» را به میدان فرستاد و به او دستور پیشروی داد تا کشته شد و با زنش ازدواج کرد، دروغ و افترا و ناروا می‌باشد، از این رو حضرت علی‌ﷺ گفت: هر کس داستان حضرت داود را مانند قصه‌گویان بازگوید، او را یک‌صد و شصت تازیانه می‌زنم که حد دروغ بستن به پیامبران همان است. و درست این قصه آن است که محققان و پیشوایان و دانشمندان تفسیر آورده‌اند که عبارت است از: حضرت داود قسمتی از وقت را به امور ملک و مملکت اختصاص داده بود. و قسمتی را به قضاوت و رسیدگی به اختلافات مردم، و بخش آخر آن را در خلوت و با خواندن ذکر و تسبیح و ثنا در محراب و عبادت سپری می‌کرد. در موقع خلوت هیچ کس نزد او نمی‌رفت. تا از محراب خارج می‌شد. اما روزی با دو نفر که محراب را محصور کرده بودند روبرو شد. داود از آنها بیمناک شد و در دل خود قرار گذاشت تا آنها را بزند، اما آن دو او را مطمئن و آرام کردند و گفتند: ما دو نفریم که با هم اختلاف داریم. و یکی از آنها مشکل و خواست خود را ـ آن‌طور که در قرآن است ـ بیان کرد و مسأله، نشان‌دهنده‌ی ظلم علنی، و غیرقابل تحمل و تأویل بود. از این‌رو داود به محض شنیدن این ظلم آشکار، بدون توجه به گفته‌ی طرف دیگر، حکم او را صادر کرد. و از طرف دیگر درخواست بیان نکرد و به دلیل او گوش نداد. و گفت: «با درخواست گوسفندت به تو ظلم کرده است... تا آخر. آنگاه خدا او را مورد عتاب قرار داد و به او تذکر داد که قاضی باید بعد از شنیدن اظهارات طرف دیگر حکم صادر کند. اما در رابطه با آنچه بعضی از مفسران با اعتماد به روایات اسرائیلیان آورده‌اند ما نسبت به آن هشدار دادیم! چرا که نسبت دادن این افتراءات و دروغ حتی به مسلمانان عوام و نادانان فاسق هم درست نیست تا چه رسد به خواص پیامبران». پس هر آن‌که دارای خرد سالم است در آن بیندیشد.

یک زن دارم. ﴿فقال أکفلنیها﴾ گفت: آن را به من بده و آن را تحت تکفل من قرار بده. ﴿و عزنی فی الخطاب﴾ و در خصومت بر من غلبه یافته و چیره شده است و در سخنوری بر من فشار آورده و سخت گرفته و بر من چیره شده است. ﴿قال لقد ظلمك بسؤال نعجتك إلی نعاجه﴾ داود گفت: قطعا او را در مطالبه‌ی میش تو برای این‌که میش‌های خودش یک‌صد میش بشوند به تو ظلم کرده است. ﴿و إن کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض﴾ و همانا بسی از شریکان به یکدیگر ظلم می‌کنند و به حقوق همدیگر تجاوز می‌کنند. ﴿إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم﴾ جز افراد مؤمن و دارای عمل نیکو که تعدادشان کم است، که به حق دیگران تجاوز نمی‌کنند. ﴿و ظن داود أنما فتناه﴾ داود یقین حاصل کرد که به وسیله‌ی این جریان او را آزموده‌ایم. ﴿فاستغفر ربه و خرّ راکعاً و أناب﴾ لذا از خدا طلب بخشودگی کرد و در پیشگاه خدا سر سجده بر زمین نهاد، و با توبه و پشیمانی از قصورش به سوی خدا برگشت. ابوحیان گفته است: مفسران در مورد این قصه چیزهایی را یادآور شده‌اند که با مقام و منزلت پیامبران تناسب ندارد و آن را به طور کلی کنار نهادیم. و آنچه از ظاهر آیه درک می‌شود این است: آنان که محراب را محاصره کرده بودند، انسان بوده و از غیر راه معمولی نزد او رفته بودند. و در غیر وقت نشستن به قضاوت وارد شده بودند. و چون تک و تنها برای عبادت در محراب بود، ترسید او را ترور کنند، پس وقتی معلوم شد برای دادرسی آمده‌اند و دو نفر آنها برای دادخواهی نمایان شدند ـ همان‌طور که در قرآن آمده است ـ از آن گمان از خدا طلب بخشودگی کرد. و در مقابل خدای عزوجل سر سجده را بر زمین نهاد. و ما به طور یقین می‌دانیم و ایمان داریم که پیامبران از خطا و تبهکاری معصوم و دورند؛ زیرا اگر چنین امری را جایز بداریم، دیگر شرایع باطل گشته و به گفته‌ی آنان اطمینان نخواهیم داشت. و هر چه را که خدا در کتاب خود آورده است بر اراده و قصد او جریان دارد. و هر چه را که قصه‌گویان آورده‌اند و ننگی به مقام پیامبران وارد می‌کند، کنار گذاشته و حذف

کردیم.[1] بعد از آن خدای متعال فرموده است: ﴿فغفرنا له ذلك﴾ از آن گمان بد که به آن دو برد او را بخشیدیم و از او صرف‌نظر کردیم. ابن‌کثیر گفته است: مفهوم گفته‌ی ﴿حسنات الأبرار سيئات المقربين﴾ است. ﴿و إن له عندنا لزلفى﴾ بعد از بخشودن در نزد ماقرب و منزلت و اکرام دارد. ﴿و حسن مآب﴾ و در آخرت سرانجامی نیکو دارد. ﴿يا داود إنا جعلناك خليفة فى الأرض﴾ ای داود! تو را بر مردم جانشین کردیم تا به تدبیر و اداره‌ی امور و منافع آنها بپردازی. ﴿فاحكم بين الناس بالحق﴾ پس با عدالت و مطابق حق و شریعت خداکه بر تو نازل شده است، حکم و قضاوت کن. ﴿و لاتتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله﴾ و در قضاوت و حکم از خواست نفس پیروی مکن که پیروی از هوای نفس تو را از دین استوار و شریعت مستقیم خدا منحرف می‌کند. ﴿إن الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب﴾ آنان که از دین و شریعت خدا منحرف می‌شوند، به سبب فراموش کردن راه خدا و برگرفتن غیر دین خدا و نداشتن ایمان به روز حساب، در روز قیامت عذابی سخت خواهند داشت؛ چون اگر به آن ایمان داشتند، توشه‌ی روز قیامت و حساب را آماده می‌کردند. ابوحیان گفته است: این‌که خدای متعال داود را در سرزمین جانشین کرده است بر مکانت و قرب و برگزیدن اوﷺ دلالت دارد. و گفته‌ی آنهایی را رد می‌کندکه مطلب و امری نالایق به مقام نبوت او نسبت داده‌اند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**كم أهلكنا من قبلهم من قرن**﴾ متضمن مجاز مرسل است. قرن یعنی یک‌صد سال و هلاک مربوط به اهل آن است، پس متضمن مجاز است.

۱ـ تفسیر البحر ۳۹۳/۷، به اختصار. حقیقت برملا و درخشان همین است و دین خدا بر آن قرار دارد. و باید مسلمانان در مورد پیامبران به آن معتقد باشند. به کتاب «النبوة و الأنبياء» نگاه کنید که قصه را به تفصیل آورده است. و به تفسیر کبیر امام فخر رازی مراجعه کنید که این افترا را با ده دلیل رد کرده است. تفسیر کبیر ۱۸۹/۲۶.

۲ـ ﴿کذاب، العزیز، الوهاب و أواب﴾ صیغه‌ی مبالغه می‌باشند.

۳ـ در ﴿و قال الکافرون﴾ اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.

۴ـ ﴿جند ما هنالك﴾ تنوین آن برای تحقیر و تقلیل است و افزودن ﴿ما﴾ برای تأکید است.

۵ـ ﴿إن هذا لشیء عجاب﴾ جمله‌ی خبری به (إن) و (لام) مؤکد شده است، تا افزایش تعجب و انکار را نشان دهد.

٦ـ ﴿و فرعون ذو الأوتاد﴾ متضمن استعاره‌ی بلیغ است. ملک به چادری بزرگ تشبیه شده است.

۷ـ ﴿یسبحن بالعشی و الإشراق﴾ متضمن طباق است.

۸ـ ﴿و هل أتاك نبؤا الخصم﴾ متضمن اسلوب تشویق است.

۹ـ و لاتتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله إن الذین یضلون عن سبیل الله ...﴾ متضمن اسلوب اطناب است.

۱۰ـ ﴿إن هذا لشیء عجاب ... فلیرتقوا فی الأسباب ... جند ما هنالك مهزوم من الأحزاب﴾ متضمن توافق رؤوس آیات است که زیبایی کلام را افزایش می‌دهد.

لطیفه: ابن‌کثیر روایت کرده است که ابوزرعه وارد مجلس ولید بن عبدالملک شد. ولید به او گفت: تو که قرآن را خوانده و آن را فهمیده‌ای به من بگو: آیا خلیفه مورد بازخواست قرار می‌گیرد؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! جوابت را بگویم؟ گفت: بگو، در امان خدا هستی. ابوزرعه گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو در نزد خدا گرامی‌تر هستی یا داود؟، به خدا خلافت و نبوت را با هم به او عطا کرده بود، سپس در کتابش او را تهدید کرده و فرمود: ﴿یا داود إنا جعلناك خلیفة فی الأرض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله﴾، پس اندرز نیکویی شد.

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَاءَ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ ٱلنَّارِ (٢٧) أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ كَٱلْمُفْسِدِينَ فِي ٱلْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ ٱلْمُتَّقِينَ كَٱلْفُجَّارِ (٢٨) كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا ٱلْأَلْبَابِ (٢٩) وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ ٱلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (٣٠) إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ ٱلصَّافِنَاتُ ٱلْجِيَادُ (٣١) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ ٱلْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (٣٢) رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ ٱلْأَعْنَاقِ (٣٣) وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ (٣٤) قَالَ رَبِّ ٱغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ (٣٥) فَسَخَّرْنَا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (٣٦) وَ ٱلشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ (٣٧) وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلْأَصْفَادِ (٣٨) هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (٣٩) وَ إِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ (٤٠) وَ ٱذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ (٤١) ٱرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ (٤٢) وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُم مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَىٰ لِأُولِي ٱلْأَلْبَابِ (٤٣) وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ ٱلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (٤٤) وَ ٱذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي ٱلْأَيْدِي وَ ٱلْأَبْصَارِ (٤٥) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى ٱلدَّارِ (٤٦) وَ إِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ ٱلْمُصْطَفَيْنَ ٱلْأَخْيَارِ (٤٧) وَ ٱذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ ٱلْيَسَعَ وَ ذَا ٱلْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ ٱلْأَخْيَارِ (٤٨) هٰذَا ذِكْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (٤٩) جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ ٱلْأَبْوَابُ (٥٠) مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ (٥١) وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ ٱلطَّرْفِ أَتْرَابٌ (٥٢) هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ (٥٣) إِنَّ هٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَفَادٍ (٥٤) ﴾

❊ ❊ ❊

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند یادآور شد که مشرکین قرآن و رسالت «حضرت محمدﷺ» و حشر و نشر را انکار می‌کنند، و به دنبال آن قصه‌ی حضرت داودﷺ را به منظور تسلی خاطر پیامبر یادآور شد، در اینجا دلایلی را در مورد حشر و نشر آورده، سپس به ذکر حکمت نزول قرآن پرداخته و به منظور اتمام و تکمیل هدف والای قصه‌های قرآن، بحث در مورد داستان سلیمان بن داود را دنبال کرده است.

معنی لغات: ﴿**الألباب**﴾ یعنی عقل‌ها، مفرد آن لب است و لب یعنی هسته و پالفته و خلاصه‌ی هر چیزی. از این رو عقل به لب موسوم گشته است. ﴿**الصافنات**﴾ اسب‌هایی که روی سه پا و گوشه سم پای چهارم ایستاده‌اند. جمع صافن است. فراء گفته است: صافن در زبان عرب به معنی اسب ایستاده و غیره می‌باشد. ﴿**الجیاد**﴾ تندرو در دویدن، پیشتاز. مبرد گفته است: جیاد جمع جواد به معنی سریع و تندرو می‌باشد. «انسان جواد» یعنی آدمی که دست و دل‌باز و سخی است.[1] ﴿**توارت**﴾ نهان شد. ﴿**رخاء**﴾ نرمش یا مطیع و رام. ﴿**الأصفاد**﴾ زنجیر آهنین. غل، مفرد آن صفد است. در حدیث آمده است: «**صفدت الشیاطین**» یعنی شیاطین به زنجیر کشیده شدند. شاعر گفته است:

فآبوا بالنهاب و بالسبایا   و أبنا بالملوك مصفَّدینا

«آنها با تاراج و اسرا برگشتند، و ما با شاهان به زنجیرکشیده برگشتیم».

﴿**أضغاث**﴾ ضغث یعنی بسته‌ای از علف تر و خشک. در اصل به معنی هر چیز مخلوط است. ﴿**أضغاث أحلام**﴾ به معنی رؤیای درهم و آشفته است.

تفسیر: ﴿**و ما خلقنا السمآء و الأرض و ما بینهما باطلا**﴾ این عالم هستی و مخلوقات شگفت‌انگیزش را بیهوده خلق نکرده‌ایم. ﴿**ذلك ظن الذین کفروا**﴾ این ـ خلقت بیهوده‌ی

۱ـ تفسیر کبیر ۲۰۴/۲۶.

جهان هستی ـ گمان کفار تبهکار است که به زنده شدن و نشر باور ندارند. ﴿**فویل للذین کفروا من النار**﴾ وای به حال کافران از عذاب آتش! بعد از آن به خاطر این گمان بد آنها را توبیخ کرده و می‌فرماید: ﴿**أم نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الأرض**﴾ آیا مؤمنان صالح را با کافران مفسد یکسان قرار می‌دهیم؟ ﴿**أم نجعل المتقین کالفجار**﴾ یا نیک‌مردان پاک را با اشرار تبهکار یکسان قرار می‌دهیم؟! منظور این است که در حکمت خدا نیک و بد و نیک‌مرد و بزهکار و پاک و ناپاک یکسان نیستند. پس آیه متضمن استدلال بر تحقق وقوع حشر و جزا و پاداش و کیفر است، و نیز متضمن وعد و وعید است. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال اعلام داشته است که یکسان قرار دادن مؤمنان و کفار از عدالت و حکمت خدا دور است. وقتی موضوع چنین باشد، پاداشی لازم است که مطیع و فرمانبر از آن بهره‌مند گردد و نافرمان و تبهکار به کیفر عملش نایل آید. و عقل سلیم حکم می‌کند که پاداش و معاد لازم است؛ زیرا ستمگر گردنکش را می‌بینیم که ثروت و فرزندان و نعمت‌هایش در افزایش است و بدون این‌که کیفری ببیند مرگش فرا می‌رسد، و از طرفی دیگر انسان مطیع و مظلوم را می‌بینیم که از زحمت و تلاش خود نان می‌خورد و ثمر رنجش را ستمگر می‌برد و می‌میرد. پس باید عدل و حکمتی از جانب خدای حکیم مقرر باشد که انتقام این را از آن بگیرد. وقتی این امر ـ به هر علت ـ در دنیا مقدور نشود، باید برای رسیدگی به این ستم و شکیبایی، قرارگاهی باشد، و آن عبارت است از منزلگاه آخرت.[1] پس از آن هدف از نزول قرآن را بیان کرده است که عبارت است از عمل کردن به دستورات آن و اندیشیدن در آن: ﴿**کتاب أنزلناه إلیك مبارك**﴾ یعنی این کتاب که آن را بر تو نازل کرده‌ایم کتابی است باعظمت و گرانقدر که در امور دینی و دنیوی حاوی خیرات و منافعی فراوان است. ﴿**لیدبروا آیاته**﴾ آن را بر تو نازل

۱ـ مختصر ۲۰۲/۳.

کردیم تا در آیاتش بیندیشند و درباره‌ی محتوایش فکر و خرد را به‌کار گیرند و اسرار و حکمت‌های والایش را دریابند. ﴿و لیتذکر أولوا الألباب﴾ و تا دارندگان عقل سالم از این قرآن پند و اندرز بگیرند. حسن بصری گفته است: قسم به خدا هیچ کس با حفظ و از بر کردن حروف و ضایع کردن و زیر پا نهادن حدودش، آن را نفهمیده و درک نکرده است. تا جایی که یک نفر که گفته بود: به خدا قرآن را تمام خوانده‌ام و حتی یک حرف آن را نینداخته‌ام، گفته است: خدا می‌داند تمامش را انداخته و احکامش را زیر پانهاده است و قرآن هیچ تأثیری بر اخلاق و رفتار وی ننهاده است.[1] بار خدایا! ما را از زمره‌ی افرادی قرار بده که قرآن را خوانده و آن را فهمیده و بدان عمل می‌کنند. ﴿و وهبنا لداود سلیمان﴾ داستان سلیمان بن داود را شروع کرده است. یعنی فرزندی صالح را به نام سلیمان به داود عطا کردیم، و به او نبوت دادیم. مفسران گفته‌اند: منظور از «هبه» در اینجا اعطای نبوت است که فرموده است: ﴿و ورث سلیمان داود﴾ یعنی در نبوت وارث او شد، وگرنه داود غیر از سلیمان فرزندان بسیار داشت. ﴿نعم العبد إنه أواب﴾ نیکو بنده بود سلیمان و بسیار توبه‌کار و ستایشگر بود. ﴿إذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد﴾ به یاد بیاور که بعد از عصر یکی از روزها گروهی از اسب‌های تندرو بر او عرضه شد که بر اطراف و نوک سم ایستاده بودند. رازی گفته است: اسب‌ها به دو وصف توصیف شده‌اند: اول، صفت «صفون» که بیانگر برتری و خوبی اسب است. دوم، «جیاد» یعنی بسی تندرو و چابک. منظور این است که در حالت ایستادن و حرکت به خوبی و کمال موصوفند. در وقت ایستادن آرام و ساکن در جای خود توقف می‌کنند و در موقع حرکت سریع و تندرو می‌باشند.[2] ﴿فقال إنی أحببت حب الخیر عن ذکر ربی﴾ سلیمان گفت: به راستی من محبت اسب‌ها را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم، تا جایی که مرا از یاد خدا غافل کردند. مفسران گفته‌اند:

۱ـ کشاف ۴/ ۷۰.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۶/ ۲۰۴.

هزاران اسب راکه از پدرش برایش مانده بود به او نشان دادند. در موقع عصر در مقابل او به رژه درآورده شدند، زیبایی و تندروی و محبت آنها او را از ذکر خدا غافل کرد، تا آفتاب غروب کرد. ﴿حتی توارت بالحجاب﴾ تا آفتاب غروب کرد و از دید ناپدید شد. ﴿ردوها علی﴾ سلیمان گفت: این اسب‌ها را باز آورید. ﴿فطفق مسحا بالسوق و الأعناق﴾ به منظور تقرب به خدا شروع کرد به ذبح و قطع کردن پای آنها و چون آنها او را از یاد خدا غافل کرده بودند، باید گوشت آنها خوراک بینوایان بشود. حسن گفته است: وقتی اسب‌ها برگشت داده شدند، گفت: نه، به خدا مرا از یاد خدا غافل نخواهید کرد، آنگاه دستور ذبح آنها را داد. و سدی نیز چنین گفته است.(۱)

و اما گفته‌ی آن‌که گفته است: او را از ادای نماز عصر غافل کردند، تا آفتاب غروب کرد، گفته‌ایست ضعیف؛ زیرا تصور نمی‌رود که پیامبری به سبب اشتغالش به امور دنیا نماز عصر را فراموش کند. و صریح نص می‌گوید: ﴿عن ذکر ربی﴾. ﴿و لقد فتنا سلیمان و ألقینا علی کرسیه جسدا ثم أناب﴾ بدین‌ترتیب به امتحانی دیگر اشاره می‌کند که از سلیمان به عمل آمد و سپس از آن لغزش توبه کرد و برگشت. شاید این امتحان همان باشد که در صحیح از ابوهریره روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «سلیمان گفت: امشب با هفتاد زن نزدیکی می‌کنم. هر یک از آنها اسب سواری مجاهد در راه خدا می‌آورد، و نگفت: إن شاء الله، آنگاه با آنها نزدیکی کرد، اما هیچ یک از آنها فرزندی نزایید جز یکی آن هم انسانی ناقص زایید. قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد، اگر می‌گفت: به خواست خدا، تمام آنها جهادگر می‌زاییدند و سواره در راه

۱ـ از ابن‌کثیر روایت است که سلیمان به عنوان محبت و نوازش به یال و کفل آنها دست کشید. ابن جریر این قول را پذیرفته است. و نظر حسن بصری و سدی ظاهرتر و روشن‌تر است که با شمشیر گردن و پی آنها را زد؛ چون او را از اطاعت خدا غافل کرده بودند. از این رو خدا باد را که سریعتر از اسب است و از آن بهتر است به عوض اسب‌ها به او داد.

خدا جهاد می‌کردند».[1] ابن‌کثیر گفته است: «بعضی از مفسران آثار و اخبار زیادی را از سلف آورده‌اند که اکثر یا تمام آنها از اسرائیلیات دریافت شده‌اند و بسی از آنها به شدت نامأنوس و نفرت انگیزند».[2] امام فخر گفته است: منظور از فتنه و آزمایش مذکور در آیه‌ی شریف ناراحتی و آزمایش جسمی بود؛ زیرا سلیمان عليه السلام به مرضی سخت مبتلا شد که بر اثر آن ناتوان و ضعیف شد، حتی بر اثر شدت بیماری به صورت جسدی در بستر درآمد. وی می‌گوید: عرب درباره‌ی انسان ضعیف و رنجور می‌گویند: «**إنه لحم على وضم و جسم بلا روح**». بعد از آن به حالت تندرستی برگشت.[3] ﴿**قال رب اغفرلی وهب لی ملکا لاینبغی لأحد من بعدی**﴾ گفت: خدایا! خطای صادر شده از من را ببخشای و ملکی گسترده و فراخ به من عطا فرما که بعد از من هیچ کس آن را نداشته باشد، تا بر نبوت من دلیل باشد. ﴿**إنك أنت الوهاب**﴾ همانا تو دارای فضل و عطای فراوانی. ﴿**فسخّرنا له الريح**﴾ دعوتش را پذیرفتم و باد را در اختیار او قرار دادیم. ﴿**تجری بأمره رخاء حيث أصاب**﴾ هر جا که می‌خواست به آرامی و پاکی جریان پیدا می‌کرد. ﴿**و الشياطين كل بناء و غواص**﴾ و نیز شیاطین را برایش مسخر کردیم و فرمانش را اطاعت می‌کردند. بعضی را در ساختن بناهای بزرگ و شگفت‌انگیز به‌کار می‌گرفت و بعضی را برای آوردن در و مرجان دریاها،

۱ـ بخاری این حدیث را آورده اما نگفته است تفسیر آیه می‌باشد، پس ممکن است تفسیر آن باشد و ممکن است نباشد.

۲ـ ابن‌کثیر آورده است: آنچه بعضی از علاقمندان به روایات ضعیف و حکایات اسرائیلی پیرامون فتنه و آزمایش سلیمان آورده‌اند که قرآن به اختصار بدان اشاره کرده است، تماما خرافات و اباطیل است و دانشمندان محقق آن را مردود دانسته‌اند. از جمله عجیب‌ترین روایات این‌که ابن ابی حاتم آورده است: سلیمان می‌خواست به قضای حاجت بنشیند، انگشترش را به «جراده»، محبوب‌ترین زنش داد، شیطان به صورت سلیمان نزد جراده رفت و انگشتر را خواست. جراده گمان برد که سلیمان است، انگشتر را به او داد، همین که شیطان انگشتر را در انگشت کرد انس و جن و شیاطین مطیع او شدند. چنین روایات و حکایاتی اساسی ندارند و مردودند و ابن‌کثیر و فخر رازی و بیضاوی و نسفی آن را رد کرده‌اند.

۳ـ به تفسیر کبیر مراجعه کنید ۲۶ / ۲۰۸. و نیز به «النبوه و الانبیاء» تألیف مؤلف مراجعه شود.

در غواصی به‌کار می‌گماشت. ﴿و آخرین مقرنین فی الأصفاد﴾ و بقیه‌ی شیاطین را که ـنافرمان بودند ـ در غل و زنجیر بسته بود و به سبب کفر و تمردشان از فرمان سلیمان به زنجیر کشیده شده بودند. ﴿هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغیر حساب﴾ به او گفتیم: این است بخشش و عطای فراوان ما، پس به هر کس که می‌خواهی بده و از هر کس که می‌خواهی دریغ بدار، از تو بازخواست نمی‌شود؛ زیرا دست تو در رابطه با قدرت و نعمتی که خدا به تو داده است، آزاد است. ﴿و إن له عندنا لزلفی و حسن مآب﴾ در دنیا در نزد ما مکانت و منزلت دارد و در آخرت نیز سرانجامی نیکو. ﴿و اذکر عبدنا أیوب﴾ این سومین قصه‌ی این سوره می‌باشد، و اضافه‌ی آن برای تشریف است. یعنی ای محمد! بنده‌ی صالح ما، ایوبعليه‌السلام را یادآور باش که به انواع بلایا مبتلا شد اما صبر را پیشه کرد. ﴿إذ نادی ربه أنی مسّنی الشیطان بنصب و عذاب﴾ آنگاه که با تضرع و التماس و زاری خدایش را خواند و گفت: شیطان مرا به رنج و عذاب و دردی شدید مبتلا کرده است. مفسران گفته‌اند: به عنوان ادب مصیبت را به شیطان نسبت داده است. وگرنه تمام امور خیر و شر در قبضه‌ی قدرت و اختیار خدا قرار دارد. ایوب به مصیبت مالی و خانوادگی و بدنی مبتلا بود و مدت هیجده سال را در بلا به سر برد، قصه‌ی ایوب قبلاً بازگو شده است.[1] ﴿ارکض برجلك﴾ به او گفتیم: با پایت زمین را بزن، آن را زد، چشمه آبی گوارا و زلال جوشید. ﴿هذا مغتسل بارد و شراب﴾ به او گفتیم: این آبی است که با آن شستشو می‌شود، و از آن می‌شود نوشید. آنگاه خود را به آن بشست و مصیبت ظاهری بدنش برطرف شد، و از آن نوشید و تمام بیماری‌های داخل بدنش بهبود یافت. ابوحیان گفته است: ﴿هذا مغتسل﴾ یعنی این آبی است که با آن می‌شود شستشو کرد. ﴿و شراب﴾ یعنی آبی قابل شرب است. پس با شستن ظاهر بدنت بهبود می‌یابد و با نوشیدن باطنت

۱ـ در سوره‌ی انبیا داستان را بخوان.

بهبود پیدا می‌کند. اما جمهور برآنند که دو چشمه جوشید. از یکی نوشید و با دیگری خود را شست و شفا یافت.[۱] ﴿و وهبنا له أهله و مثلهم معهم﴾ خدا فرزندان مرده‌اش را زنده کرد و مانند آنها را نیز به او عطا کرد. امام رازی گفته است: نزدیکترین تعبیر این است که خدای متعال با اعاده‌ی تندرستی و مال و نیرویش، او را از ازدیاد نسل و چند برابر شدن خانواده بهره‌مند کرد. و از حسن نقل است که بعد از مردن، خدا آنان را زنده کرد.[۲] و ابوحیان گفته است: جمهور برآنند که خدا مردگان خانواده‌ی او را زنده کرد و بیماران را بهبود داد و پراکندگان او را جمع کرد.[۳] ﴿رحمة منا﴾ به خاطر صبر و اخلاصش به او رحم کردیم. ﴿و ذكرى لأولى الألباب﴾ و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن‌اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سرانجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است.[۴] ﴿و خذ بيدك ضغثا فاضرب به و لا تحنث﴾ و به او گفتیم: یک دسته ترکه‌ی بلند را بردار و با آن زنت را بزن تا به قسمت وفا کرده باشی و سوگندت شکسته نشود. مفسران گفته‌اند: ایوب قسم خورده بود که وقتی از بیماری بهبودی یابد یک‌صد تازیانه به زنش بزند. علت آن این بود که در زمان بیماری ایوب را خدمت و پرستاری می‌کرد. اما بعد از این‌که مصیبت شدت یافت و زمان آن طولانی شد، شیطان او را وسوسه کرد که تا کی صبر می‌کنی؟ آنگاه در حالی که قلباً نگران بود نزد ایوب آمد و گفت: تا کی این بلا و مصیبت را تحمل کنم؟ ایوب از این سخن برآشفت و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا کند یک‌صد تازیانه به او بزند. از این رو خدا به او دستور داد یک دسته ترکه‌ی نازک را بردارد که شامل یک‌صد ترکه باشد، و با آن یک ضربه به او بزند و به سوگندش وفا کند. و بدین‌ترتیب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش

۱ـ البحر ۴۰۱/۷.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۱۵/۲۶.
۳ـ البحر ۴۰۱/۷.
۴ـ مختصر ۲۰۵/۳.

که از او پرستاری کرده و در مقابل مصیبت او شکیبا بود، شد. و این امر برای پرهیزگاران و مطیعان فرمان خدا، گشایش و راه خروج است. از این جهت خداوند می‌فرماید: **﴿إنا وجدناه صابرا﴾** همانا ما او را آزمایش کردیم و او را در مقابل مشکلات و ناگواری‌ها صبور یافتیم. **﴿نعم العبد إنه أواب﴾** چه نیکو بنده‌ایست ایوب! به راستی او توبه‌کار بود. **﴿و اذکر عبادنا إبراهیم و إسحاق و یعقوب أولی الأیدی و الأبصار﴾** ای محمد! آن پیامبران گرامی و نیک سیرت را به یاد بیاور و به آنها تأسی کن، آنها که در عبادت و بصیرت در دین نیرومند بودند. طبری گفته است: در عبادت دارای نیرو و دارای خرد و بصیرت بودند.[1] **﴿إنا أخلصناهم بخالصة ذکری الدار﴾** خصلتی بزرگ و خالص را به آنها اختصاص دادیم که عبارت است از عدم توجهشان به دنیا، و در مقابل به منزلگاه پایدار آخرت توجه داشتند. مجاهد گفته است: آنان را طوری بار آورده‌ایم که برای آخرت تلاش کنند و جز آن هدفی نداشته باشند.[2] **﴿و إنهم عندنا لمن المصطفین الأخیار﴾** و همانا آنها نزد ما برگزیده و برتر از سایر مردم می‌باشند؛ زیرا آنان نیک‌مردانند. **﴿و اذکر إسماعیل و الیسع و ذا الکفل و کل من الأخیار﴾** ای محمد! همان پیامبران گرامی را نیز یادآور باش که عموماً از نیک‌مردان بارگاه خدا بودند. پس از آنها پیروی کن و در صبر و تحمل در راه خدا به آنان اقتدا کن. **﴿هذا ذکر﴾** سیره‌ی پیامبران گرامی که آن را برای شما باز گفتیم یاد نیک آنها در دنیا می‌باشد و شرف و آبرویی است که همیشه در کنار آنها قرار دارد. **﴿و إن للمتقین لحسن مآب﴾** و هر یک از پرهیزگارانِ از خداترس و مطیعان فرمان پیامبران، عاقبت و سرانجامی نیکو دارد. سپس آن را تفسیر کرده و می‌فرماید: **﴿جنات عدن مفتحة لهم الأبواب﴾** باغ‌هایی برای اقامت در منزلگاه ابدی دارند که دروازه‌های آنها در انتظار ورود آنان باز است. رازی گفته است: فرشتگان مأمور باغ‌ها وقتی مؤمنان را می‌بینند،

۱ـ تفسیر طبری ۱۰۹/۲۳.

۲ـ ابن‌کثیر ۲۰۶/۳.

دروازه‌ها را به رویشان می‌گشایند و به آنها سلام می‌دهند. پس آنها در حالی وارد می‌شوند که فرشتگان به نیکوترین حال و زیباترین وضع آنها را در برمی‌گیرند.[۱] ﴿**متکئین فیها**﴾ در بهشت بر کرسی‌های نرم تکیه می‌دهند. ﴿**یدعون فیها بفاکهة کثیرة و شراب**﴾ در همان حال که بر کرسی‌های نرم تکیه داده‌اند، انواع میوه‌ها و بسان پادشاهان دنیا نوشابه‌های رنگارنگ می‌طلبند. ابن‌کثیر گفته است: هر وقت بخواهند می‌یابند و هر نوعی را آرزو کنند، خدمتکاران آن را برایشان می‌آورند.[۲] صاوی گفته است: بسنده کردن به درخواست میوه نشان می‌دهد که هدف آنها در بهشت فقط عبارت است از تفکه و لذت بردن نه تغذیه و شکم پر کردن؛ زیرا در بهشت گرسنگی وجود ندارد.[۳] ﴿**و عندهم قاصرات الطرف أتراب**﴾ و در کنار آنها دلبران بهشتی قرار دارند که جز به شوهران خود به کسی نگاه نمی‌کنند و همگی در یک سن می‌باشند. ﴿**هذا ما توعدون لیوم الحساب**﴾ این همان پاداشی است که در دنیا وعده‌ی آن را به شما داده بودند. ﴿**إن هذا لرزقنا ما له من نفاد**﴾ این نعمت‌ها عطایای ما برای بهشتیان می‌باشد که نه زایل می‌شود و نه پایان می‌پذیرد. در الظلال گفته است: این دیدگاه با دو چشم‌انداز شروع می‌شود که در اجزا و نشان و شکل کاملا متفاوت و در نقطه مقابل هم قرار دارند؛ چشم‌انداز پرهیزگاران که سرانجام نیکو دارند، و چشم‌انداز نافرمانان سرکش که بدترین عاقبت را دارند. اما گروه اول باغ‌های بهشتی دارند که دروازه‌هایشان به روی آنان باز است. و تکیه‌گاه راحت و لذت خوردن و نوشیدن دارند، و همچنین لذت داشتن حوریان جوان را دارند، که با وجود جوانی ﴿**قاصرات الطرف**﴾ نیز هستند؛ یعنی کنجکاو نیستند و نگاه نمی‌کنند. تمام آنها جوان و در یک سن قرار دارند. و این متاعی است پایدار و روزی پایان‌ناپذیر از جانب خدا.

۱ـ تفسیر کبیر ۲۲۱/۲۶.
۲ـ مختصر ۲۰۷/۳.
۳ـ صاوی ۳۶۱/۳.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هٰذَا وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ﴿۵۵﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿۵۶﴾ هٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ ﴿۵۷﴾ وَ آخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ﴿۵۸﴾ هٰذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا ٱلنَّارِ ﴿۵۹﴾ قَالُوا بَلْ أَنتُمْ لَا مَرْحَباً بِكُمْ أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ فَبِئْسَ ٱلْقَرَارُ ﴿۶۰﴾ قَالُوا رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هٰذَا فَزِدْهُ عَذَاباً ضِعْفاً فِي ٱلنَّارِ ﴿۶۱﴾ وَ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالاً كُنَّا نَعُدُّهُم مِنَ ٱلْأَشْرَارِ ﴿۶۲﴾ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيّاً أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ ٱلْأَبْصَارُ ﴿۶۳﴾ إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ ٱلنَّارِ ﴿۶۴﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَ مَا مِنْ إِلٰهٍ إِلَّا ٱللهُ ٱلْوَاحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿۶۵﴾ رَبُّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفَّارُ ﴿۶۶﴾ قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿۶۷﴾ أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿۶۸﴾ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِٱلْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿۶۹﴾ إِن يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿۷۰﴾ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ ﴿۷۱﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۷۲﴾ فَسَجَدَ ٱلْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۷۳﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ ٱسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ ٱلْكَافِرِينَ ﴿۷۴﴾ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ ٱلْعَالِينَ ﴿۷۵﴾ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ﴿۷۶﴾ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿۷۷﴾ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿۷۸﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۷۹﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿۸۰﴾ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ ﴿۸۱﴾ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۲﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿۸۳﴾ قَالَ فَالْحَقُّ وَ ٱلْحَقَّ أَقُولُ ﴿۸۴﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ ﴿۸۶﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۸۷﴾ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿۸۸﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال سرنوشت پرهیزگاران نیکبخت را یادآور شد، به ذکر گناهکاران بدبخت نیز پرداخت. بعد از آن دلایلی را بر صدق رسالت حضرت محمدﷺ یادآور شد، و با بازگفتن قصه‌ی آدم و ابلیس و امتناع ابلیس از سجده بردن برای آدم که متضمن برحذر داشتن انسان از بزرگترین دشمن و وسوسه‌ها و فریب‌هایش می‌باشد، سوره خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿**غساق**﴾ خونابه و چرک و عفونتی از گوشت کافران بیرون می‌آید. ﴿**زاغت**﴾ مایل و کج شد. ﴿**سخريًا**﴾ با کسر سین یعنی تمسخر و استهزا. ﴿**مقتحم**﴾ اقتحام بی‌پروا به استقبال مشکلات رفتن. «اقتحم المخاطر» یعنی خطر را به جان خرید. ﴿**سويته**﴾ خلقتش را به نیکوترین و کاملترین وجه تمام کردم. ﴿**العالين**﴾ متکبران. «**علا في الأرض**» یعنی تکبر کرد. ﴿**رجيم**﴾ یعنی رجم‌شده توسط ستارگان و شهاب‌ها.

تفسیر: ﴿**هذا و إن للطاغين لشر مآب**﴾ ﴿**هذا**﴾ خبر مبتدای محذوف است و تقدیر آن چنین است: «**الأمر هذا**» و به منزله‌ی «اما بعد» می‌باشد. سپس فرمود: ﴿**و إن للطاغين لشر مآب**﴾ برای کافران که پیامبران را تکذیب کرده‌اند، سرانجام و عاقبتی بسیار بد مقرر است که با آن روبرو می‌شوند و در آخرت به سویش می‌روند. سپس این سرانجام را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿**جهنم يصلونها فبئس المهاد**﴾ آن سرانجام عبارت است از جهنم که عذابش را می‌چشند و زبانه‌ی آتش آن آنها را فرا می‌گیرد، و جهنم برای آنان بد بستر و جایی است! ابن‌جوزی گفته است: بعد از این‌که ذکر بهشتیان تمام شد آن را به ﴿**هذا**﴾ خاتمه داد. پس از آن وصف اهل آتش را شروع کرد. منظور از «طاغين» کفار است.[1]

﴿**هذا فليذوقوه حميم و غساق**﴾ عذاب دردناک همین است، پس آن را بچشید که عبارت است از آب داغ و سوزنده. غساق یعنی خونابه‌ای که از دوزخیان می‌چکد. در آیه تقدیم

۱ـ التسهيل ۱۸۷/۳.

و تأخیر موجود است؛ یعنی «هذا حمیم و غساق» این آب جوش و خونابه است، پس آن را بچشند. «حمیم» یعنی آبی که به آخرین درجه‌ی جوش رسیده است. و «غساق» خونابه و چرک و خونی است که از پوست آنها می‌چکد.[1] ﴿و آخر من شکله أزواج﴾ و عذابی دیگر از نوع این عذاب دارند، مانند زمهریر و سموم، و خوردن زقوم و انواع و اقسام دیگر. پس از آن مطالبی را باز گفته است که به رؤسای گردنکشان هنگام ورود به آتش گفته می‌شود، و می‌فرماید: ﴿هذا فوج مقتحم معکم لامرحبا بهم﴾ مأموران جهنم به آنها می‌گویند: این هم گروهی انبوه هستند که با زور و اجبار با شما به آتش درآمده‌اند، و همان‌طور که با شما در تیرگی نادانی و گمراهی درافتادند، با شما نیز وارد آتش شده‌اند، سلامت نباشند و خوش نیایند! ﴿إنهم صالوا النار﴾ همان‌طور که شما داخل آتش شدید، آنها هم آن را چشیده و داخل آن می‌شوند. رازی گفته است: اقتحام، یعنی دل به دریا زدن و بی‌پروا خود را در خطر انداختن. این گفتار مأموران جهنم است که از طرف پیروان به رؤسای کفر گفته می‌شود. عرب وقتی یک نفر را به خیر یاد کنند و به او خوش آمد بگویند می‌گویند: مرحبا، یعنی به گشایش آمدی نه به تنگی. و در دعای شر کلمه‌ی «لا» را قبل از آن قرار می‌دهند.[2] ﴿قالوا بل أنتم لامرحبا بکم﴾ پیروان به رؤسای کفر و گردنکشانی که آنها را گمراه کرده‌اند می‌گویند: بلکه شما به خیر و خوشی نیامدید! مفسران گفته‌اند: وقتی پیروان وارد جهنم می‌شوند، با جمله‌ی ﴿لامرحبا بکم﴾ با آنها روبرو می‌شوند؛ یعنی در اینجا گشایش و خیری نبینید! همان‌طور که خدا فرموده است: ﴿کلما دخلت أمة لعنت أختها﴾. سلام دوزخیان همین است. در چنین موقعیتی و بر مبنای گفته‌ای که می‌گوید: «سلام دوزخیان عبارت است از زدن دردناک»، واردشدگان جهنم به آنها می‌گویند: ﴿بل أنتم لامرحبا بکم﴾. بدین‌ترتیب به جای سلام و درود، دوزخیان با لعنت و

۱ـ طبری ۱۱۳/۲۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۲۲/۲۶.

نفرین و ناسزا گفتن یکدیگر روبرو می‌شوند. پس از آن پیروان علت را بیان کرده و می‌گویند: ﴿أنتم قدمتموه لنا فبئس القرار﴾ شما این عذاب را برای ما آوردید و شما سبب گمراهی ما شدید، و چه بد قرارگاهی است! ﴿قالوا ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا فی النار﴾ این نیز از گفته‌ی پیروان است. آنها از خدا می‌خواهند عذاب سران را چند برابر کند که باعث این عذاب برای آنها شدند. مانند گفته‌ی ﴿ربنا هؤلآء أضلونا فآتهم عذابا ضعفا فی النار﴾ می‌باشد. ضعف یعنی دو برابر.[1] بیضاوی گفته است: و پیروان نیز گفته‌اند: ﴿ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا﴾ یعنی دو برابر این به عذابش بیفزا و آن را دو برابر کن.[2] ﴿و قالوا ما لنا لانری رجالا کنا نعدهم من الأشرار﴾ سران کفر و پیشوایان گمراهی می‌گویند: چرا افرادی را در آتش نمی‌بینیم که در دنیا آنها را اشرار می‌شمردیم. منظورشان مؤمنان است. ابن‌عباس گفته است: منظور آنها یاران محمد ﷺ است. ابوجهل می‌گوید: بلال کجاست؟ صهیب کجا و عمار کجاست؟ آنها در بهشت جا دارند. وای به حال ابوجهل که پسرش عکرمه ایمان آورد و مادرش مسلمان شد و برادرش مسلمان شد و خود او کافر مرد.[3] ابن‌کثیر گفته است: این اخبار کفار است که در آتش قرار دارند. آنها مردانی را سراغ می‌گیرند که گمان می‌کردند گمراهند، و منظور آنان مؤمنان است. ابوجهل می‌گوید: چه شده بلال و صهیب و عمار و فلان و فلان را نمی‌بینیم؟ این برای نمونه است وگرنه تمام کفار همین حال را دارند و معتقدند که مؤمنان داخل آتش می‌شوند. پس وقتی کفار وارد آتش می‌شوند سراغ مؤمنان را می‌گیرند، اما آنها را نمی‌یابند.[4] آنگاه می‌گویند: ﴿أتخذناهم سخریا أم زاغت عنهم الأبصار﴾ به خود می‌گویند: آیا آن مؤمنان را در دنیا مورد تمسخر و ریشخند قرار دادیم یا این‌که آنها

۱ـ التسهیل ۳/۱۸۸.
۲ـ بیضاوی ۲/۱۵۱.
۳ـ قرطبی ۱۵/۲۲۴.
۴ـ مختصر ۳/۲۰۷.

هم با ما در آتشند ولی ما آنها را نمی‌بینیم؟! بیضاوی گفته است: بدین‌وسیله خود را سرزنش کرده و به خود اعتراض می‌کنند که مؤمنان را به تمسخر گرفته بودند. انگار می‌گویند: مگر آنها در اینجا در آتش نیستند؟ یا این‌که چشمان ما از دیدن آنها ناتوان است و ما آنها را نمی‌بینیم؟[1] خدا می‌فرماید: ﴿إن ذلك لحق تخاصم أهل النار﴾ ای محمد! آنچه تو را از آن باخبر کردیم در مورد گفته و نزاع اهل دوزخ، حقیقتی است که باید آن را به زبان بیاورند. ما تو را از نزاع و سخنان آنها در جهنم باخبر می‌کنیم. رازی گفته است: از این جهت خدا این سخنان را تخاصم نامیده است که گفته‌ی رؤسا: ﴿لا مرحبا بهم﴾ و سخنان پیروان: ﴿بل أنتم لامرحبا بكم﴾ مخاصمه و نزاع است.[2] ﴿قل إنما أنا منذر﴾ در اینجا بیان وظیفه‌ی پیامبر ﷺ در مورد اثبات یگانگی خدا و حشر و حساب شروع می‌شود. یعنی ای محمد! به آن مشرکان بگو: من فقط از جانب خدای پروردگار جهانیان پیامبری هستم که اگر ایمان نیاورید شما را از عذاب برحذر می‌دارم و می‌ترسانم. نه ساحرم و نه شاعرم و نه کاهن. ﴿و ما من إله إلا الله الواحد القهار﴾ پروردگار و معبودی جز خدای یگانه و یکتا و مقتدر ندارید. ﴿رب السموات و الأرض و ما بينهما﴾ خالق تمام شگفتی‌های نهفته در عالم است و مغلوب نمی‌شود، و در آنها تصرف می‌کند، به وجود می‌آورد و از میان می‌برد. ﴿العزيز الغفار﴾ بر کار خود توانمند است و مغلوب نمی‌شود، و بسیار آمرزنده است. رازی گفته است: وقتی یادآور شد که ﴿قهار﴾ است بیم و هراس ایجاد می‌شود، پس به دنبال آن چیزی را آورده است که بر امید و ترغیب دلالت دارد. و سه صفت دال بر رحمت و کرم را ذکر کرده است که عبارتند از: رب، عزیز و غفار. رب نشان‌دهنده‌ی تربیت و احسان است. عزیز نشان می‌دهد که بر همه چیز تواناست و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند. و غفار آدم را ترغیب وتشویق

۱ـ بیضاوی ۲/۱۵۱.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۶/۲۲۳.

می‌کند که به فضل و کرم و ثوابش امیدوار باشد. پس اگر انسان هفتاد سال بر کفر بماند و سپس توبه کند، خدا به رحمت خود تمام گناهان او را می‌بخشاید، و نامش را از دفتر گناهکاران پاک می‌کند، و او را به مقام نیک‌مردان می‌رساند.[۱] ﴿**قل هو نبأ عظیم * أنتم عنه معرضون**﴾ ای محمد! به آنها بگو: این قرآن که برایتان آورده‌ام خبری است مهم و امری است بس بزرگ که شما از آن غافلید و به آن توجه ندارید و قدر و قیمتش را نمی‌دانید. ﴿**ما کان لی من علم بالملاء الأعلی إذ یختصمون**﴾ اگر وحی بر من نازل نمی‌شد، من از کجا از اختلاف ملائک در مورد خلق آدم خبر داشتم؟ ابن‌جوزی گفته است: منظور استدلال بر نبوت حضرت محمدﷺ است؛ چون اموری را اعلام کرد که قبلاً آن را نمی‌دانست. اشاره به خصومت ملائک بر اساس مطالبی است که در داستان آدم آمده است، آنگاه که خدا به آنها گفت: «من در زمین جانشین قرار می‌دهم». همان‌طور که داستان آدم در چندین جای قرآن متضمن آن است.[۲] ﴿**إن یوحی إلیّ إلا أنما أنا نذیر مبین**﴾ فقط به این دلیل به من وحی می‌شود که من برای شما پیامبرم و به میان شما فرستاده شده‌ام تا شما را از عذاب خدا برحذر بدارم. و «نذیر» یعنی برحذر دارنده و ترساننده از عذاب خدا. سپس داستان آدم را شروع کرده و می‌فرماید: ﴿**إذ قال ربك للملائکة إنی خالق بشرا من طین**﴾ به یاد بیاور آنگاه که خدایت به فرشتگان اعلام کرد که انسانی از گِل خلق خواهم کرد. ﴿**فإذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین**﴾ وقتی که خلقتش را کامل و روح را در آن دمیدم، به عنوان اکرام و احترام و تعظیم در مقابلش سجده ببرید. قرطبی گفته است: این سجده‌ی سلام است نه سجده‌ی عبادت.[۳] ﴿**فسجد الملائکه کلهم أجمعون**﴾ تمام فرشتگان به عنوان فروتنی و امتثال فرمان خدا در

۱ـ تفسیر کبیر ۲۶/ ۲۲۴.
۲ـ التسهیل ۳/ ۱۸۹.
۳ـ قرطبی ۱۵/ ۲۲۷.

رابطه با سجده بردن برای او، سجده بردند. ﴿إلا إبليس استكبر و كان من الكافرين﴾ اما ابلیس تکبر کرد و از فرمان خدا امتناع ورزید و از سجده بردن برای آدم ابا نمود و به زمره‌ی کافران درآمد. ابن‌کثیر گفته است: فرشتگان کلا فرمان خدا را به جا آوردند، جز ابلیس، و جنس آن از جنس ملائک نبود، بلکه از جنس جن بود.[1] پس طبیعت و سرشتش به او خیانت کرد و از سجده بردن برای آدم امتناع ورزید و با خدای عزوجل به مخاصمه برخاست و ادعا کرد که از آدم بهتر است. در نتیجه کافر شد و خدا او را از رحمت و مکان اُنس و محضر مقدس خود محروم کرد و بیرون راند. ﴿قال يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدى﴾ خدا فرمود: ای ابلیس! چه امری تو را از سجده بردن برای آن‌که من خودم او را بدون واسطه‌ی پدر و مادر خلق کردم مانع شد؟ قرطبی گفته است: هر چند خدا خالق همه چیز است، اما خلق آدم را به عنوان احترام به خود نسبت داده است. همان‌طور که روح و بیت و ناقه و مسجد را به خود نسبت داده است و مردم را به چیزی مخاطب قرار داده که آن را می‌شناسند. ﴿أستكبرت أم كنت من العالين﴾ آیا همین حالا متکبر شده‌ای و از سجده امتناع می‌ورزی یا قبلاً هم در مقابل خدا گردنکش بودی؟ از این جهت که از سجده بردن سرباز زد او را توبیخ کرده است. ﴿قال أنا خير منه﴾ ابلیس ملعون گفت: من از آدم بهتر و بافضل و شرف‌ترم. ﴿خلقتنى من نار و خلقته من طين﴾ من از آتش ساخته شده‌ام و آدم از گِل، و آتش از گل بهتر است، پس چگونه با فضل برای پست و حقیر سجده می‌برد؟ ﴿قال فاخرج منها فإنك رجيم﴾ خداوند متعال فرمود: از بهشت بیرون شو، تو منفوری و از هر خیر و برکت و کرامتی مطرود و محرومی. ﴿و إن عليك لعنتى إلى يوم الدين﴾ و تا روز پاداش و کیفر تو از رحمت من دوری، و بعد از

۱ـ این نظر صحیح است که جنس شیطان از جن بود نه از فرشته. نظر حسن بصری قبلاً بیان شد که حتی یک لحظه از ملائک نبود، و این چیزی است که نفس و نهاد به آن قانع و آسوده می‌شود، و نصوص نیز بر آن دلالت دارد. که فرموده است: ﴿كان من الجن ففسق عن أمر ربه﴾. به کتاب «النبوة و الانبیاء» از نویسنده ۱۲۸/۱ مراجعه کنید.

آن‌کیفری شدیدتر و بدتر از لعنت می‌یابی. **﴿قال رب فأنظرنی إلی یوم یبعثون﴾** گفت: بارخدایا! تا روزی که خلایق را از قبر زنده می‌کنی مرا مهلت بده. ابوسعود گفته است: می‌خواست بدین‌ترتیب مجالی وسیع برای فریب و انتقام‌گرفتن از آنها بیابد، و به طور کلی از مرگ رهایی یابد؛ زیرا بعد از حشر دیگر مرگی نیست. آنگاه خدا فرمود تا زمان نفخه‌ی اول مهلت دارد، نه تا زمان حشر که درخواست کرده است.[1] **﴿قال فإنك من المنظرین * إلی یوم الوقت المعلوم﴾** خدا فرمود: تا زمان نفخه‌ی اول که انسان‌ها همه می‌میرند و وظیفه‌ی تو هم به آخر می‌رسد، مهلت و فرصت داری. **﴿قال فبعزتك لأغوینهم أجمعین * إلا عبادك منهم المخلصین﴾** شیطان نفرین شده گفت: به عزتت قسم! بنی‌آدم را عموماً گمراه می‌کنم، جز افرادی که آنها را برای عبادت خود خالص و خاص قرار داده و آنها را از من محفوظ داشته‌ای. **﴿قال فالحق و الحق أقول * لأملأن جهنم منك و ممن تبعك منهم أجمعین﴾** خدا فرمود: قسم به حقیقت! و جز حق چیزی نمی‌گویم، جهنم را از تو و پیروانت پر می‌کنم. سدی گفته است: قسمی است که خدا یاد کرده است، و جمله‌ی **﴿و الحق أقول﴾** معترضه و برای تأکید قسم آمده است. **﴿قل ما أسألكم علیه من أجر و ما أنا من المتكلفین﴾** ای محمد! به آنها بگو: در مقابل تبلیغ رسالت، مزدی نمی‌خواهم، و من از جمله‌ی آنها نیستم که چیزی از خود بسازم و فریبکاری کنم تا پیامبری را برای خود بتراشم و قرآن را جعل نمایم. **﴿إن هو إلا ذكر للعالمین﴾** این قرآن جز پند و اندرز برای انس و جن و خردمندان چیزی نیست. **﴿و لتعلمن نبأه بعد حین﴾** و به زودی خبر و درستی آن را می‌فهمید. این بیان وعید و تهدید است. حسن بصری گفته است: یعنی ای انسان! هنگام مرگ خبر یقین برایت حاصل می‌شود.

۱ـ ابوسعود ۲۹۸/۴.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿أم نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الأرض أم نجعل المتقین کالفجار﴾ متضمن مقابله و مقایسه‌ی مؤمنان و مفسدان و پرهیزگاران و تبهکاران است، که لطیف‌ترین انواع بدیع است.

۲ـ ﴿فطفق مسحابالسوق و الأعناق﴾ متضمن کنایه می‌باشد.

۳ـ ﴿فامنن أو أمسك﴾ متضمن طباق است.

۴ـ در ﴿إنی مسنی الشیطان﴾ ادب رعایت شده است؛ زیرا شر را به شیطان نسبت داده است.

۵ـ ﴿أولی الأیدی و الأبصار﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۶ـ ﴿هذا ذکر و إن للمتقین لحسن مآب * جنات عدن مفتحة لهم الأبواب﴾ و ﴿هذا و إن للطاغین لشر مآب * جهنم یصلونها فبئس المهاد﴾ متضمن مقابله‌ی ظریف است.

۷ـ ﴿فسجد الملائکه کلهم أجمعون﴾ به دو مؤکِد تأکید شده است.

۸ـ در ﴿و قالوا ما لنا لانری رجالا کنا نعدهم من الأشرار * أتخذناهم سخریا أم زاغت عنهم الأبصار * إن ذلك لحق تخاصم أهل النار﴾ فواصل رعایت شده است.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی «زمر» در مکه نازل شده و در مورد «عقیده‌ی توحید» به تفصیل پرداخته است، تا جایی که تقریبا می‌توان گفت اعتقاد به توحید محور اساسی سوره‌ی شریف می‌باشد؛ زیرا پایه‌ی ایمان و بنیان عقیده‌ی سالم همان است و زیربنای هر عملی نیکو می‌باشد.

* سوره با بحث درباره‌ی قرآن یعنی «معجزه‌ی کبری» و دائمی و ابدی حضرت محمد بن عبدالله ﷺ، شروع شده و به پیامبر ﷺ دستور داده است که در دین خدا اخلاص داشته باشد. و خدای عزوجل را از تشابه با مخلوقات منزه بدارد. و یادآور شبهه‌ی مشرکان در پرستش و شفیع قرار دادن بت‌ها شده است. و با دلیل قاطع آن را رد کرده است.

* سپس دلایل و براهینی را بر یگانگی خدا، پروردگار جهانیان اقامه کرده است، دلایل مکنون در خلق آسمان‌ها و در تاریکی ارحام را یادآور شده است که عموما دلایلی قاطع بر قدرت و یگانگی خدا می‌باشند.

* سوره موضوع عقیده را به روشنی مورد بحث قرار داده و از منظره‌ی زیانمندی کفار تبهکار در منزلگاه آخرت پرده برداشته است، که در آنجا انواع عذاب می‌چشند و زبانه‌های آتش از بالا و پایین آنها را فرا می‌گیرد.

* سوره با آوردن مثالی تفاوت بزرگ بین آنان که یک خدا می‌پرستند و آنان که خدایان متعدد را پرستش می‌کنند، خدایانی که نه می‌شنوند و نه جوابی می‌دهند،

توضیح می‌دهد. آن مثال عبارت است از مثال برده‌ای که افراد متخاصم مالک او می‌باشند، و برده‌ای که مالک او فقط یکی است. سپس حال مشرکین را بیان کرده که وقتی توحید خدا را می‌شنوند، قلبشان منقبض می‌گردد و وقتی یادی از طاغوت‌ها را می‌شنوند شاد و خندان می‌شوند.

* بعد از آن آیات باطراوت و شیرین و خوش‌بیان، بندگان را به توبه و رجوع به پیشگاه پروردگار خود فرا می‌خوانند تا قبل از این‌که ناگهان مرگشان فرا رسد و یا از خود غافل شده و ناگهان به عذاب گرفتار آیند، در پیشگاه پروردگار خود به توبه بپردازند، که اگر در آن موقع توبه کنند و پشیمان شوند، توبه و پشیمانی برایشان سودی ندارد.

* با یادآوری نفخه‌ی مرگ و بعد از آن نفخه‌ی حشر و نشر و پیامدهای هول‌انگیز آخرت و شداید آن، سوره خاتمه می‌یابد، و درباره‌ی حشر اکبر سخن گفته است که در آن پرهیزگاران به صورت دست‌جمعی به سوی بهشت روانه می‌شوند. و مجرمان و اشرار دست‌جمعی در مقابل چشمان پیامبران و صدیقین و شهدای نیکو سرشت به سوی دوزخ روانه می‌شوند، و تمام هستی رو به سوی خدا دارد و سپاس و ستایش او را به جا می‌آورد و در مقابل امر و فرمانش فروتن و فرمانبردار است.

نامگذاری سوره: این سوره به نام سوره‌ی «زمر» موسوم است؛ چون خدا در آن از زمره‌ی نیکبختان بهشتی، و زمره‌ی شقاوتمندان دوزخی یاد کرده است، آن گروه با اجلال و احترام، و این گروه با خفت و خواری روبرو می‌شود.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿تَنزِيلُ ٱلْكِتَابِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ۝١ إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَابَ بِٱلْحَقِّ فَٱعْبُدِ ٱللَّهَ

مُخْلِصاً لَهُ ٱلدِّينَ (۲) أَلَا لِلّٰهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ وَ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ
إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى ٱللّٰهِ زُلْفَىٰ إِنَّ ٱللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ ٱللّٰهَ لَا يَهْدِي
مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳) لَوْ أَرَادَ ٱللّٰهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ
ٱللّٰهُ ٱلْوَاحِدُ ٱلْقَهَّارُ (۴) خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ ٱللَّيْلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَ يُكَوِّرُ
ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱللَّيْلِ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلَا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفَّارُ (۵)
خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنزَلَ لَكُم مِنَ ٱلْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ
فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقاً مِن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذٰلِكُمُ ٱللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ لَا إِلٰهَ
إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ (۶) إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ ٱللّٰهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلْكُفْرَ وَ إِن
تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ (۷) وَ إِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا
خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَندَاداً لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ قُلْ
تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ ٱلنَّارِ (۸) أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ ٱللَّيْلِ سَاجِداً وَ قَائِماً
يَحْذَرُ ٱلْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا
يَتَذَكَّرُ أُولُوا ٱلْأَلْبَابِ (۹) قُلْ يَا عِبَادِ ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ ٱلدُّنْيَا
حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ ٱللّٰهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰) قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ
أَعْبُدَ ٱللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ ٱلدِّينَ (۱۱) وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلْمُسْلِمِينَ (۱۲) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ
عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳) قُلِ ٱللّٰهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي (۱۴) فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِن
دُونِهِ قُلْ إِنَّ ٱلْخَاسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ أَلَا ذٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ
ٱلْمُبِينُ (۱۵) لَهُم مِن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ ٱلنَّارِ وَ مِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِكَ يُخَوِّفُ ٱللّٰهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا
عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶) وَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَنَبُوا ٱلطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى ٱللّٰهِ لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ
عِبَادِ (۱۷) ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَاهُمُ ٱللّٰهُ وَ أُولٰئِكَ هُمْ
أُولُوا ٱلْأَلْبَابِ (۱۸) أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ (۱۹) لٰكِنِ ٱلَّذِينَ

ٱتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ وَعْدَ ٱللَّهِ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ ٱلْمِيعَادَ ﴿٢٠﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**زلفی**﴾ نزدیک شدن و در ﴿**أزلفت الجنة للمتقین**﴾ یعنی بهشت برای پرهیزگاران نزدیک شد، نیز به همین معنی است. ﴿**یکوّر**﴾ تکویر یعنی پیچاندن و لوله کردن. «کور العمامة» یعنی عمامه را پیچید. ﴿**خوله**﴾ به او عطا واگذار کرد. ﴿**قانت**﴾ یعنی مطیع و فرمانبر، عابد. ﴿**أندادا**﴾ یعنی بت‌ها. ﴿**ظلل**﴾ جمع ظلّه، آنچه بر انسان سایه می‌اندازد از قبیل سقف و سایبان. ﴿**الطاغوت**﴾ از طغیان است به معنی تجاوز از حد. منظور از طاغوت معبود غیر خدا از قبیل بت و انسان و سنگ می‌باشد. ﴿**أنابوا**﴾ به سوی خدا برگشتند. ﴿**غرف**﴾ منزل‌های مرتفع و بلند در بهشت. «الغرفة»: منزلت و مکانت والا. از همین مقوله است: ﴿**أولئك یجزون الغرفة بما صبروا**﴾ آنان به پاس صبر و استقامتشان، از «غرفه» برخوردار می‌شوند.

تفسیر: ﴿**تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم**﴾ این قرآن از جانب خدای عزوجل نازل شده است. ﴿**العزیز**﴾ یعنی قدرتمند و مغلوب نشدنی. ﴿**الحکیم**﴾ یعنی آنکه هر چیز را از روی حکمت و اندازه و تدبیر انجام می‌دهد. ﴿**إنا أنزلنا إلیك الکتاب بالحق**﴾ ای محمد! ما قرآن عظیم را بر تو نازل کردیم که بدون شک و تردید حق را در بطن، و صدق و درستی را در ضمن دارد که باطل یا شوخی آن را نمی‌آلاید. ﴿**فاعبدالله مخلصا له الدین**﴾ پس خدا را به یگانگی پرستش کن و عبادت را خالصانه برای او انجام بده و عمل و قصدت جز برای پروردگارت نباشد. ﴿**ألا لله الدین الخالص**﴾ ای انسان! به هوش باشید خدا جز آنچه خالصانه بهر او انجام می‌شود، چیزی را نمی‌پذیرد؛ زیرا فقط او به صفات الوهیت متصف است. و فقط او از نهان و ضمیر آگاه است. «خالص» یعنی پاک و بی‌آلایش،

بدون ریا و شرک. ﴿و الذین اتخذوا من دونه أولیاء﴾ و آن مشرکان که بت‌ها را پرستش می‌کنند، می‌گویند: ﴿ما نعبدهم إلا لیقربونا إلی الله زلفی﴾ ما این خدایان و بت‌ها را پرستش نمی‌کنیم جز به خاطر این‌که ما را به خدا نزدیک کنند، و در نزد خدا برای ما شفاعت نمایند. صاوی گفته است: اگر از مشرکان سؤال شود چه کسی شما را خلق کرده و چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ و پروردگار شما و پدران و نیاکان شما کیست؟ می‌گویند: الله است، آنگاه به آنها گفته می‌شود پس چرا بت‌ها را پرستش می‌کنید؟ در جواب می‌گویند: تا ما را به خدا نزدیک کنند و در نزد او شفیع ما باشند.[1] ﴿إن الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون﴾ خدا در مورد اختلاف در امر دین در بین آنها حکم می‌کند، مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ روانه می‌کند. ﴿إن الله لایهدی من هو کاذب کفار﴾ همانا خدا به افرادی که به خدا دروغ می‌بندند و در کفر غلو می‌کنند، توفیق هدایت و راهیابی به دین حق را اعطا نمی‌کند. آیه اشاره دارد به این‌که آنها در آن ادعا کاذبند. ﴿لو أراد الله أن یتخذ ولدا﴾ بر سبیل فرض و تقدیر اگر خدا می‌خواست فرزندی برگیرد، ﴿لاصطفی مما یخلق ما یشآء﴾ از مخلوقات خود به صورت فرزند خواندگی، به میل خود فرزندی انتخاب می‌کرد؛ چون اتخاذ فرزند از طریق معمول در مورد خدا محال است. اما چنان نخواست؛ زیرا فرموده است: ﴿و ما ینبغی للرحمن أن یتخذ ولدا﴾، و گفته‌ی ﴿مما یخلق﴾ یعنی از مخلوقاتی که خود ایجاد و اختراع کرده است. ﴿سبحانه هو الله الواحد القهار﴾ خدا از داشتن شریک و اتخاذ فرزند منزه است؛ چون همو خدای یگانه و یکتا می‌باشد و از شبیه و همگون منزه است، با عظمت و ذوالجلال و بر بندگان مسلط است. در التسهیل آمده است: خدا خود را از اتخاذ فرزند تنزیه کرده آنگاه خود را به یگانگی توصیف کرده است؛ چون وحدانیت با اتخاذ فرزند منافات

۱ـ صاوی ۳۶۶/۳.

دارد؛ زیرا اگر دارای فرزند باشد باید از جنس خود او باشد، در صورتی که خدای متعال جنس ندارد؛ زیرا یگانه می‌باشد. و خود را به قهار توصیف کرده است، تا دلیلی باشد بر نفی شریک و انباز؛ چون همه چیز زیر سلطه‌ی خدا قرار دارد، پس چگونه جایز است مخلوق شریک او بشود؟![1] بعد از آن دلایل قدرت و یگانگی و عظمت خود را یادآور شده و می‌فرماید: **﴿خلق السموات و الأرض بالحق﴾** آسمان‌ها و زمین را به کاملترین وجه و جالب‌ترین صفت هستی داد و آنها را از روی حق و حقیقت آفرید. **﴿یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل﴾** شب را پرده و پوشش روز و روز را پرده و پوشش شب قرار می‌دهد. انگار بسان لباس شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچاند. قرطبی گفته است: تکویر شب و روز یعنی شب را روپوش روز قرار می‌دهد تا روشنائیش برود، و روز را پرده‌ی شب قرار می‌دهد تا تاریکی آن برود. این نظر از قتاده نقل شده است. و معنی فرموده‌ی خدا: **﴿یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثاً﴾** همین است.[2] **﴿و سخر الشمس و القمر﴾** به خاطر منافع بندگان آنها را مطیع و رام کرده است. **﴿کل یجری لأجل مسمی﴾** هر یک از آنها تا مدتی که برای خدا معلوم است، حرکت و جریانش ادامه دارد، پس روز قیامت هنگام در هم پیچیده شدن آفتاب و تیره گشتن ستارگان، آن زمان منقضی می‌شود. **﴿ألا هو العزیز الغفار﴾** آگاه باش که خدای توانا با قدرت و مغلوب‌نشدنی است. و رحمت و بخشودگی و احسانش بسی عظیم است. صاوی گفته‌است: در اول جمله حرف تنبیه **﴿الا﴾** آمده است تا نشان دهد که توجه به مضمون و محتوا مدنظر است، انگار فرموده است: ای بندگان! به هوش باشید. من بر کار خود مسلطم، گناه بندگانم را می‌پوشم، پس در عبادت خود مخلص باشید و هیچ کس را شریک من قرار ندهید.[3]

۱ـ التسهیل ۱۹۱/۳. ۲ـ تفسیر قرطبی ۲۳۵/۵.

۳ـ صاوی ۳۶۶/۳.

﴿خلقكم من نفس واحدة﴾ ای انسان! شما را از یک‌نفر یعنی آدم به وجود آورده است. این هم از جمله دلایل یگانگی او می‌باشد، و از جمله دلایل منفرد بودن وی در عزّت و قهر و جمیع صفات الوهیت می‌باشد. ﴿ثم جعل منها زوجها﴾ بعد از آن از آدم، حواء به وجود آورد، تا تجانس و تناسل فراهم آید. طبری گفته است: ﴿خلقكم من نفس واحدة﴾ یعنی آدم. ﴿ثم خلق منها زوجها﴾ یعنی حوا، که او را از جنب آدم خلق کرد.[۱] ﴿و أنزل لكم من الأنعام ثمانية أزواج﴾ و از حیوانات حلال گوشت ـ یعنی شتر و گاو بز و گوسفند ـ هشت جفت مذکر و مؤنث خلق کرد. قتاده گفته است: از شتر دو نفر و ازگاو دو رأس و ازگوسفند دو رأس و از بز دو رأس که به ازواج موسوم است؛[۲] چون نر زوج ماده، و ماده زوج نر است. مفسران گفته‌اند: ﴿أنزل﴾ عبارت است از نزول فرمان و حکمش. ﴿يخلقكم في بطون أمهاتكم خلقا من بعد خلق﴾ یعنی در شکم مادراتتان شما را در مراحل و حالات متنوع و گونه گونه خلق می‌کند؛ چون انسان نطفه می‌باشد و بعد از آن خون دلمه و بعد از آن گوشت پاره تا خلقتش کامل می‌شود، آنگاه روح را در آن می‌دمد، و به صورت مخلوقی دیگر درمی‌آید. ﴿في ظلمات ثلاث﴾ در سه تاریک خانه که عبارتند از شکم و رحم و بچه‌دان.[۳] ﴿ذلكم الله ربكم﴾ این خالق مبدع و تصویرگر عبارت است از «الله»، پروردگار جهانیان و پروردگار شما و پدران شما و پیشینیان. ﴿له الملك﴾ مالکیت و تصرف تام و به وجود آوردن و نابود کردن به او اختصاص دارد. ﴿لا إله إلا هو﴾ هیچ معبودی به حق و پروردگاری جز الله موجود نیست. ﴿فأنى تصرفون﴾ پس چگونه از

۱ـ طبری ۱۲۴/۲۳. ۲ـ قرطبی ۲۳۵/۱۵.

۳ـ سید قطب در «فی ظلال» گفته است: ﴿في ظلمات ثلاث﴾ عبارت است از تاریکی کیسه‌ای که جنین را در برمی‌گیرد، و تیرگی رحم که جنین در آن مستقر می‌شود، و تاریکی شکم که رحم در آن قرار دارد. و دست خدا این سلول کوچک را خلق می‌کند و چشم خدا این مخلوق را تحت رعایت قرار می‌دهد و نیروی رشد و نمو و تکامل و قدرت ترقی را مطابق تقدیر خود در آن به ودیعه می‌نهد. الظلال ۳۰۳/۹.

پرستش او روگردان می‌شوید و به پرستش دیگری رو می‌آورید؟ سپس بعد از این‌که آیات و نعمت‌هایش را به آنان خاطر نشان ساخت، آنان را از کفر و انکار فضل و احسانش برحذر داشته و می‌فرماید: ﴿إن تکفروا فإن الله غنی عنکم﴾ ای مردم! اگر بعد از این‌که آثار قدرت و نعمت‌های گوناگون او را مشاهده کردید، کافر شوید، خدا از شما و ایمان آوردن و شکر و سپاس و عبادت شما بی‌نیاز است. ﴿و لایرضی لعباده الکفر﴾ و به کفر هیچ کس راضی نیست. رازی گفته است: خدا نشان داده است با این‌که ایمان انسان برای او فایده‌ای نداشته و کفرش برای او ضرری ندارد، با وجود آن به کفر راضی نیست؛ یعنی از دارنده‌ی آن تمجید نمی‌کند و به او ثوابی نمی‌رساند. هر چند بر مبنای مشیت و قضای او صورت گرفته است.[1] ﴿و إن تشکروا یرضه لکم﴾ اگر پروردگار خود را سپاسگزار باشید به جهت رعایت مصالح شما نه به این سبب که عبادت شما به او سودی می‌رساند، از این سپاسگزاری راضی می‌شود. ابوسعود گفته است: عدم رضایتش به کفر بندگان به خاطر نفع آنان و دفع ضرر از آنها بوده و ناشی از رحمت او می‌باشد نه این‌که خدا از آن زیانی می‌بیند. رضایتش به شکر و سپاس آنان به خاطر نفع خود آنها می‌باشد؛ چون سبب نایل آمدن آنها به سعادت در این است. و از این رو دو لفظ را متفاوت آورده است و فرموده است: ﴿و لایرضی لعباده الکفر﴾، و در اینجا گفته است: ﴿یرضه لکم﴾؛ زیرا منظور از اول تعمیم حکم است، سپس علت حکم را بیان می‌کند و آن این‌که آنها بندگان او می‌باشند.[2] ﴿ولاتزر وازرة وزر أخری﴾ هیچ کس گناه دیگری را تحمل نمی‌کند، بلکه هر کس در مقابل گناه خود مورد عتاب قرار می‌گیرد. ﴿ثم إلی ربکم مرجعکم﴾ آنگاه سرانجام و مرجعتان به سوی خدای متعال است. ﴿فینبئکم بما کنتم تعملون﴾ و در مقابل اعمالتان از شما بازخواست و شما را مجازات می‌کند. ﴿إنه علیم بذات الصدور﴾ همانا

۱ـ تفسیر کبیر ۲۶/۲۴۶.

۲ـ تفسیر ابوسعود ۴/۳۰۲.

او از آنچه در نهادها مکنون است با خبر است و از آنچه در دل‌ها مخفی است آگاه است.
این آیه برای نافرمان متضمن تهدید و برای مطیع متضمن مژده می‌باشد. ﴿**و إذا مس الإنسان ضر**﴾ وقتی انسان کافر به مصیبتی از قبیل فقر و بیماری و بلا گرفتار شود، ﴿**دعا ربه منيباً إليه**﴾ با فروتنی و مطیعانه به سوی خدا رو می‌آورد و زاری کنان التماس برطرف شدن آن سختی را می‌کند. ﴿**ثم إذا خوله نعمة منه**﴾ آنگاه وقتی که از جانب خود نعمتی به او عطا کند و مشکل و سختی را از او بگشاید، ﴿**نسي ما كان يدعوا إليه من قبل**﴾ سختی و مشکلی را فراموش می‌کند که التماس بر طرف کردنش را از خدا کرده بود، و از فرمان خدا سرباز می‌زند و یاغی می‌شود. ﴿**و جعل‌لله أندادا ليضل عن سبيله**﴾ و در عبادت برای خدا شریکانی قرار می‌دهد، تا از دین و اطاعت خدا امتناع ورزد. ﴿**قل تمتع بكفرك قليلا**﴾ منظور از امر تهدید است. بگو: به کفرت زمانی کوتاه از حیات ناپایدار دنیوی برخوردار شو و کام برگیر و از آن لذت ببر. ﴿**إنك من أصحاب النار**﴾ همانا سرانجام به سوی آتش دوزخ می‌روی و در آن برای همیشه خواهی ماند. ﴿**أمّن هو قانت آناء الليل ساجدا و قائما**﴾ جواب استفهام به خاطر دلالت کلام بر آن حذف شده است. یعنی آیا آنکه مطیع و عابد است و در ساعات شب به نماز ایستاده و خدایش را پرستش می‌کند و به سجده می‌رود، با آنکه مشرک است و برای خدا شریک و همگون قرار می‌دهد برابر است؟ قرطبی گفته است: خدا معلوم کرده است که مؤمن مانند کافری که ذکرش رفت، نیست.[1] ﴿**يحذر الآخرة و يرجوا رحمة ربه**﴾ در حالی که مؤمن از عذاب آخرت ترسان است و امید نایل آمدن به رحمت پروردگار را که بهشت است، دارد. آیا این مؤمن پاک با آن کافر پلید یکسان است؟ نه، البته در پیشگاه خدا برابر نیستند. بعد از آن مثلی را آورده و می‌فرماید: ﴿**قل هل يستوي الذين يعلمون و الذين لايعلمون**﴾ بگو:

۱ـ قرطبی ۲۳۸/۱۵.

آیا عالم و جاهل یکسانند؟ و همان‌طور که این دو برابر نیستند، فرمانبر و نافرمان نیز برابر نیستند.[1] ﴿**إنما یتذکر أولوا الألباب**﴾ فقط دارندگان عقل سالم پند و اندرز می‌گیرند. امام فخر گفته است: باید بدانید که این آیه بر اسراری عجیب دلالت دارد: از جمله این‌که در آغاز عمل را یادآور شده و آن را با ذکر دانش خاتمه داده است. عمل عبارت است از اطاعت و سجود و قیام. اما دانش در فرموده‌ی ﴿**هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون**﴾ مقرر است، و این چنان می‌رساند که کمال انسان در این دو مقصود و هدف منحصر است. پس عمل سرآغاز کار است و دانش و مکاشفه پایان آن. در کلام حذفی مقرر است و تقدیر آن چنین می‌باشد: «**أمن هو قائم کغیره**»؟ و به سبب دلالت کلام بر آن، این حذف نیکو می‌باشد؛ چون خدا قبل از این آیه کافر را ذکر کرده است، بعد از آن تمثیل را به «یعلمون» آورده است که یادآور فضیلت عظیم علم است.[2] ﴿**قل یا عبادی الذین آمنوا اتقوا ربکم**﴾ ای محمد! به بندگان با ایمانم بگو: ایمان و تقوا را با هم داشته باشید. تقوا یعنی دوری جستن از محارم خدا. مفسران گفته‌اند: در مورد جعفربن ابی طالب و یارانش که قصد مهاجرت به حبشه را داشتند، نازل شده است. و منظور از آن ایجاد انس و تقویت و تشویق آنها به مهاجرت است.[3] و «تقوی» یعنی امتثال اوامر و اجتناب از نواهی، و بدین وسیله بنده در میان خود و آتش پرده و حفاظی قرار می‌دهد.[4] ﴿**للذین أحسنوا فی هذه الدنیا حسنة**﴾ هر آنکه در این جهان به عمل نیک بپردازد، در آخرت پاداشی بس عظیم، یعنی بهشت، آن سرای نیکان را خواهد داشت. ﴿**و أرض الله واسعة**﴾ و سرزمین خدا وسیع و پهناور است، پس از سرزمین کفر به سرزمین ایمان هجرت کنید. و در سرزمینی که نمی‌توانید در آنجا شعایر خدا را اقامه

۱ـ شیخ‌زاده ۳/ ۱۹۴.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۶/ ۲۵۰.
۳ـ التسهیل ۳/ ۱۹۲.
۴ـ صاوی ۳/ ۳۶۸.

کنید، مستقر نشوید و اقامت مگزینید. ﴿إنما یوفی الصابرون أجرهم بغیر حساب﴾ و به درستی شکیبایان پاداش خود را بدون حصر و بی‌شمار و بدون توزین و پیمانه دریافت می‌دارند. اوزاعی گفته است: پاداش آنان وزن نمی‌شود، بلکه به دلخواه برمی‌دارند.[۱] ﴿قل إنی أمرت أن أعبدالله مخلصا له الدین﴾ ای محمد! بگو: به من امر شده است که عبادت را خالصانه برای خدا انجام دهم، خدای یگانه که شریک و انبازی ندارد. مفسران گفته‌اند: از این رو پیامبر را به امر اختصاص داده است، تا یادآور شود که غیر از پیامبر به آن شایسته‌تر است. پس امر برای غیر پیامبر صورت ترغیب را دارد. ﴿و أمرت لأن أکون أول المسلمین﴾ و نیز به من امر شده است که اول مسلمان این امت باشم. قرطبی گفته است: و چنان هم شد؛ چون پیامبرﷺ اول فردی بود که به مخالفت دین پدران خود برخاست و بت‌ها را برداشت و آنها را خُرد کرد و خود به فرمان خدا تسلیم شد و به او ایمان آورد و مردم را به سوی خدا خواند.[۲] ﴿قل إنی أخاف إن عصیت ربی عذاب یوم عظیم﴾ بگو: می‌ترسم اگر از فرمان خدا اطاعت نکنم در روز قیامت مرا به آتش دوزخ عذاب بدهد. صاوی گفته است: منظور بازداشتن دیگران است از نافرمانی؛ چون وقتی پیامبرﷺ با وجود کمال پاکی و عصمتش از خدا بترسد، پس دیگران به طریق اولی باید بترسند و چنین وضعی از جمله سنت و روش پیامبران و صالحان است؛ زیرا چیزی را به دیگران می‌گویند که خود بدان متصفند، تا دیگران هم مانند آنان بشوند.[۳] ﴿قل الله أعبد مخلصا له دینی﴾ ای محمد! به آنها بگو: جز خدا احدی را پرستش نمی‌کنم و عبادت و طاعتم خالصانه و به دور از هر شائبه‌ای برای او می‌باشد. این بیان تکرار نیست؛ چون منظور از اول خبر دادن مبنی بر این‌که به عبادت مأمور است، و دومی خبر می‌دهد که اگر از فرمان خدا

۱ـ مختصر ابن کثیر ۲۱۵/۳. ۲ـ قرطبی ۲۴۲/۱۵.

۳ـ صاوی ۳۶۹/۳.

سر برتابد از عذاب خدا می‌ترسد، و سومی امتثال امر را با افاده‌ی حصر می‌رساند. انگار می‌گوید: خدا را می‌پرستم و جز او احدی را پرستش نمی‌کنم. ﴿فاعبدوا ما شئتم من دونه﴾ صیغه‌ی امر بر سبیل تهدید و وعید آمده است. یعنی هر چه را که می‌خواهید از بت‌ها پرستش کنید که بعدا عاقبت و ثمر کفر خود را می‌بینید. این آیه همانند فرموده‌ی خداست که می‌فرماید: ﴿اعملوا ما شئتم﴾. ﴿قل إن الخاسرين الذين خسروا أنفسهم و أهليهم يوم القيامة﴾ بگو: خسران و زیان حقیقی دامنگیر کسانی شده است که خود و خانواده‌هایشان را دچار ضرر و زیان کرده و به سوی آتش ابدی رفته و در روز قیامت زبانه‌های آن آنان را فرا می‌گیرد. پس زیانمندان حقیقی آنها هستند. ابن‌عباس گفته است: برای هر فرد در بهشت منزل و خدمتکار مقرر است، پس اگر از خدا اطاعت کند، بدان نایل می‌آید و اگر اهل دوزخ باشد، از آن محروم می‌گردد، بنابراین خود و خانواده‌اش را زیانمند می‌کند.[1] ﴿ألا ذلك هو الخسران المبين﴾ یعنی ای قوم! آگاه باشید که آن زیان، زیانی است آشکار و واضح، که بعد از آن و بالاتر از آن زیانی نیست. ابوحیان گفته است: به وسیله‌ی ادات تنبیه ﴿ألا﴾ و اشاره ﴿ذلك﴾ و تأکید به وسیله‌ی ادات حصر ﴿هو﴾ و تعریف به ﴿ال﴾ و توصیف آن به ﴿مبين﴾ به صورتی آن خسران و زیان را توضیح داده است که هر کس کوچکترین تأملی در آن به عمل آورد واقعیت آن برایش معلوم می‌شود.[2] بعد از این‌که زیانمندی آنها را در دنیا یادآور شد، حال آنان را در آخرت ذکر کرده و فرمود: ﴿لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل﴾ یعنی آتش جهنم از بالا و پایین آنان را فرا می‌گیرد و از تمام جهات آنها را احاطه می‌کند. «ظل» یعنی طبقات و لایه‌های آتش جهنم، و نامگذاری لایه‌های آتش به «ظلل» برای سرزنش و تحقیر آنها می‌باشد؛ چون سوزنده است، در صورتی که ظله (سایبان) مانع گرما می‌باشد.

۱ـ تفسیر کبیر ۲۵۶/۶. ۲ـ البحر ۴۲۰/۷.

﴿ذلك يخوف الله به عباده يا عبادي فاتقون﴾ خدا از این جهت آن عذاب سخت و ناهموار را یادآور شده است تا بندگان را بترساند و آنها از ارتکاب محارم و معاصی برحذر دارد. پس ای دوستداران من! از عذاب من برحذر باشید و مرتکب عملی نشوید که موجب قهر من گردد. زمخشری گفته است: این پند و اندرزی است بلیغ از جانب خدای متعال به بندگانش،(۱) و حکمت از ذکر آتش عبارت است از ترساندن مؤمنین از آن، تا با اطاعت از پروردگار خود از آن وارهند. **﴿و الذين اجتنبوا الطاغوت أن يعبدوها﴾** بعد از وعید و تهدید بت‌پرستان، وعده به اهل فضل و نیکوکاری که از شرک و نافرمانی دوری می‌جویند، یادآور شده است تا وعد با وعید مقرون باشد، و کمال ترغیب و ترهیب حاصل آید. یعنی آنان که از پرستش بت‌ها و اطاعت از شیطان کنار کشیده و کاملا از آن دوری جستند. ابوسعود گفته است: «طاغوت» به کسی گفته می‌شود که به اوج طغیان و سرکشی رسیده باشد. طاغوت همچون «رحموت» و «عظموت» صیغه‌ی مبالغه است و منظور از «طاغوت» شیطان است.(۲) **﴿و أنابوا إلى الله﴾** و با انجام طاعت و عبادت به سوی خدا برگشته‌اند. **﴿لهم البشرى﴾** یعنی از جانب خدا مژده‌ی مسرت‌بخش نایل آمدن به نعمت‌های جنت دارند. **﴿فبشر عباد * الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه﴾** پس به بندگان پرهیزگارم مژده بده که به تمام گفته‌ها و سخنان گوش فرا می‌دهند و از مطالب نیکوی آن پیروی می‌کنند. ابن‌عباس گفته است: منظور انسانی است که به گفته‌ی نیک و بد گوش می‌کند، آنگاه نیک را باز می‌گوید و از بازگفتن بد خودداری می‌کند.(۳) و این هم تمجیدی است از جانب خدا که به آنها دیدی نافذ عطا فرموده است تا نیک و بد را تمیز دهند و وقتی گفته‌ای را می‌شنوند، در آن می‌اندیشند و به آن عمل می‌کنند، و بهترین گفته

۱ـ کشاف ۹۳/۴.
۲ـ ابوسعود ۳۰۵/۴.
۳ـ قرطبی ۲۴۴/۱۵.

همانا گفته‌ی خدا و نیکوترین هدایت عبارت است از هدایت محمدﷺ. و به منظور تشریف و تکریم آنان در ﴿فبشر عباد﴾ اسم ظاهر را به جای ضمیر ﴿فبشرهم﴾ آورده و آن را به خدای سبحان اضافه کرده است. ﴿أولئك الذین هداهم الله﴾ کسانی که دارای این صفات والا می‌باشند، همان‌هایی هستند که خدا آنان را هدایت کرده و توفیق نیل به رضایت خود را به آنها عطا فرموده است. ﴿و أولئك هم أولو الألباب﴾ و آنها دارندگان عقل سالم و سرشت مستقیم می‌باشند. ﴿أفمن حق علیه کلمة العذاب﴾ آیا آن‌که از جانب خدا بر او شقاوت مقرر شده است؟ جواب سؤال به قرینه‌ی مابعدش محذوف است؛ یعنی آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی؟ البته که نه. بعد از آن می‌فرماید: ﴿أفأنت تنقذ من فی النار﴾ یعنی آیا تو ای محمد! می‌توانی فردی را از آتش نجات بدهی که در گمراهی و تباهی فرو رفته است؟ قرطبی گفته است: پیامبرﷺ سخت حریص و خواهان بود که قومش ایمان بیاورند، در صورتی که شقاوت آنها قبلا از جانب خدا مقرر شده بود. آنگاه این آیه نازل شد. و ابن‌عباس گفته است: منظور ابولهب و فرزندش و سایر افراد عشیره‌ی پیامبرﷺ است که از اسلام تخلف ورزیده بودند. و استفهام ﴿أفأنت﴾ را به سبب طول کلام و برای تاکید تکرار کرده است. پس معنی آن چنین است: آیا فردی راکه عذاب بر او مقرر است، نجات می‌دهی؟[1] ﴿لکن الذین اتقوا ربهم﴾ اما مؤمنان نیک که در دنیا از خدا می‌ترسند، و به شریعت و طاعتش دست‌آویزی دارند. ﴿لهم غرف من فوقها غرف مبنیة﴾ در بهشت دارای مقام و منزلتی عالی و کاخ‌های باشکوه و مرتفع که از زمرد و یاقوت روی هم بنا شده‌اند، می‌باشند.[2] ﴿تجری من تحتها الأنهار﴾ در پای قصرها و در میان درختانش رودخانه‌های بهشتی جریان دارد. ﴿وعد الله لایخلف الله المیعاد﴾ خدا وعده‌ی

۱- قرطبی ۵/۲۴۴. این قول دوم را صاحب «التسهیل» ترجیح داده است.

۲- این گفته‌ی ابن‌عباس است.

مؤکد آن را به مؤمنان داده و تخلف از آن امکان ندارد؛ زیرا وعده‌ی خدای قدرتمند توانا می‌باشد و تخلف‌ناپذیر است.

یادآوری: زمخشری گفته است: فرموده‌ی خدا: **﴿یستمعون القول فیتبعون أحسنه﴾** چنان می‌رساند که مؤمنان باید در امور دین دقیق و محقق باشند. و نیک و نیک‌تر و خوب و بهتر را از هم تمیز دهند. مذاهب تحت این قاعده قرار دارند، پس باید مذهبی را برگیرند که بیشتر مستدل بوده و مطالبش بیشتر روشن باشد. وگرنه مذهبشان به صورت ضرب‌المثل مشهور درمی‌آید که می‌گوید: «مانند قافله‌ی شتران زنجیر شده تسلیم مباش».[۱]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي ٱلْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُّخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَاماً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُوْلِي ٱلْأَلْبَابِ ﴿٢١﴾ أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ ٱللَّهِ أُوْلَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٢﴾ ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ ٱلْحَدِيثِ كِتَاباً مُّتَشَابِهاً مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٢٣﴾ أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ ٱلْعَذَابِ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٤﴾ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾ فَأَذَاقَهُمُ ٱللَّهُ ٱلْخِزْيَ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ ٱلْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ قُرْآناً عَرَبِيّاً

۱ـ کشاف ۹۳/۴.

غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۲۸﴾ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْلَمُونَ ﴿۲۹﴾ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُم مَيِّتُونَ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۱﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال احوال و گمراهی‌های مشرکین را در پرستش غیر خدا یادآور شد، به دنبال آن به ذکر دلایل وحدانیت پرداخت. بعد از آن از قرآن عظیم یعنی شریفترین کتب آسمانی سخن به میان آورده که با وجود این‌که به فصاحت و اعجاز آن اقرار داشتند، اما آن را تکذیب کردند. بعد از آن مثلی بسیار روشن در مورد مشرک و مؤمن آورده است.

معنی لغات: ﴿**سلکه**﴾ داخل کرد. ﴿**ینابیع**﴾ جمع ینبوع به معنی چشمه‌ی آب جوشیده از زمین است. ﴿**یهیج**﴾ خشک می‌شود. اصمعی گفته است: «**هاجت الأرض**» یعنی سبزه‌ی زمین برفت.[1] و جوهری گفته است: «**هاج النبت هیاجاً**» یعنی گیاه خشکید.[2] ﴿**حطاما**﴾ خاشاک و ریزخرده‌ها. ﴿**شرح**﴾ باز و وسیع کرد. ﴿**قاسیة**﴾ سخت، مانند عتا و عسا به معنی سنگدل. «قلب قاس» یعنی قلبی سخت که قابل انعطاف نیست. ﴿**مثانی**﴾ در آن حکمت و پند و امثال تکرار شده است. ﴿**تقشعر**﴾ آشفته می‌شود و به جنبش درمی‌آید. از ترس مضطرب می‌شود. ﴿**الخزی**﴾ خفت و خواری. ﴿**متشاکسون**﴾ در نزاع و اختلاف قرار دارند. «رجل شکس» یعنی آدم بداخلاق و بدطبیعت.

تفسیر: ﴿**ألم تر أن الله أنزل من السماء ماء**﴾ ای انسان عاقل! مگر نمی‌بینی که خدا به قدرت خود باران را از ابر نازل کرد. ﴿**فسلکه ینابیع فی الأرض**﴾ آنگاه به صورت نهرها و

۱ـ قرطبی ۲۴۶/۱۵.

۲ـ به «الصحاح» و «القاموس المحیط» نگاه کنید.

چشمه‌ها در داخل زمین و روی زمین نفوذ کرده و پس از آن کم‌کم می‌جوشد. ابن‌عباس گفته است: هر آبی که در زمین هست از آسمان نازل شده است. اما رگه‌های داخل زمین آن را تغییر می‌دهد.[1] ﴿ثم یخرج به زرعا مختلفا ألوانه﴾ سپس به وسیله‌ی این آب نازل شده از آسمان و جوشیده از زمین، انواع رستنی‌های گوناگون و رنگارنگ، قرمز و سفید و زرد، و اصناف متفاوت از قبیل گندم و برنج و عدس و غیره را می‌رویاند. بیضاوی گفته است: ﴿مختلفا ألوانه﴾ یعنی گونه‌هایش متفاوت است. مانند گندم و جو، یا رنگ آن متفاوت است مانند سبزی و سرخی و غیره.[2] ﴿ثم یهیج فتراه مصفرا﴾ سپس آن را خشکیده می‌بینی و از سبزی به زردی مبدل می‌شود. ﴿ثم یجعله حطاما﴾ بعد از آن به صورت خاشاک درمی‌آید. ﴿إن فی ذلك لذكرى لأولى الألباب﴾ در حقیقت، مطالب مذکور برای افرادی که دارای فکر و اندیشه‌ی روشن هستند، متضمن پند و اندرز و دلیل قدرت و یگانگی خدا می‌باشد. آیه متضمن تمثیل و تشبیه حیات انسان به حیات دنیا می‌باشد. پس هر اندازه عمر انسان طولانی باشد باید روزی به آخر برسد، تا این‌که زردرنگ می‌شود، و اعضایش خُرد و خاک می‌شود و مانند گیاه بعد از طراوت رنگ می‌بازد و سرانجامش به مرگ ختم می‌شود. ابن‌کثیر گفته است: دنیا چنین است: اول سبز و باطراوت و زیباست، بعداً به صورت پیرزنی از ریخت افتاده درمی‌آید. و همچنین جوان پیر می‌شود، فرتوت و ناتوان می‌گردد، و بعد از تمام اینها مرگ فرا می‌رسد. پس خوشبخت آن است که بعد از مرگ عاقبت به خیر باشد.[3] ﴿أفمن شرح الله صدره للإسلام﴾ آیا آن‌که سینه‌اش از جانب خدا برای اسلام گشایش یافته و قلبش به نور اسلام روشن شده است تا حدی که اسلام در آن تثبیت شده و رسوخ یافته است.﴿فهو علی نور من ربه﴾ پس او

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۱۷/۳.
۲ـ بیضاوی ۱۵۴/۲.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۱۷/۳.

در دین و امر پروردگارش بصیرت و یقین دارد، و به وسیله‌ی روشن شدن نور حقیقت در قلبش از جانب خدا، به هدایت نایل آمده است. در آیه محذوف مقرر است که سیاق کلام بر آن دلالت دارد و تقدیر آن چنین است: ﴿کمن هو أعمی القلب و معرض عن الإسلام﴾ آیا چنین کسی همانند کوردلی است که از اسلام روگردان است؟ طبری گفته است: با اعتماد به فهم شنوندگان و به دلالت مابعد آن، جواب «سؤال» ترک شده است و تقدیر آن چنین است: «کمن أقسی الله قلبه و أخلاه عن ذکره حتی ضاق عن استماع الحق و اتباع الهدی» یعنی مانند کسی است که خدا قلبش را سخت و از ذکر خدا خالی کرده است تا از شنیدن حق و پیروی از هدایت ناتوان و درمانده شده است؟[1] ﴿فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله﴾ وای به حال آنان که دلشان نرم نمی‌شود و در موقع ذکر خدا و از استماع قرآن بیمناک نمی‌شود، قرآنی که برای پند و اندرز انسان نازل شده است. ﴿أولئك فی ضلال مبین﴾ این افراد سنگدل آشکارا از حق دورند. بعد از این‌که خدا این را یادآور شد، پشت سر آن مطالبی را آورد که نشان می‌دهد قرآن سبب فراهم شدن نور و هدایت و شفا می‌باشد. و فرمود: ﴿الله نزل أحسن الحدیث﴾ خدا قرآن عظیم یعنی بهترین کلام را نازل کرده است. ابوحیان گفته است: ابتدا با «الله» صورت گرفته، و «نزل» به ضمیر «الله» اسناد داده شده است، و این متضمن بزرگداشت و بالا بردن قدر و منزلت قرآن است. مانند آن‌که گفته می‌شود: «الملك اکرم فلانا» که از «اکرم الملك فلانا» والاتر است. و حکمت آن عبارت است از آغاز کردن کلام با شریفترین واژه.[2] ﴿کتابا متشابها﴾ یعنی قرآنی متشابه که قسمت‌هایش در فصاحت و رسایی و بلاغت و تناسب، بدون تعارض و اختلاف و تناقض، با هم شبیه می‌باشند. ﴿مثانی﴾ پند و احکام و حلال و حرام در آن تکرار شده است، و داستان و اخبار بدون این‌که ملال‌انگیز باشد در آن تکرار گردیده است. طبری گفته است:

۱ـ طبری ۲۳/۱۳۴.
۲ـ البحر ۷/۴۲۲.

«تثنّی» یعنی تکرار می‌شود؛ یعنی گزارش و اخبار و قضا و احکام و دلایل در آن تکرار شده است.[۱] **﴿تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم﴾** بیم و هراس آن مؤمنان را در برمی‌گیرد و در موقع تلاوت قرآن، از هیبت خدای رحمان و به عنوان ارج نهادن به گفته‌ی خدا رعشه و لرزش آنان را فرا می‌گیرد و موی بدنشان سیخ می‌شود. **﴿ثم تلین جلودهم و قلوبهم إلی ذکرالله﴾** سپس قلب و بدنشان به یاد خدا آرامش و استقرار می‌یابد. مفسران گفته‌اند: در موقع شنیدن رحمت و احسان قلبشان آرام می‌شود. و عارفان گفته‌اند: وقتی به عالم جلال می‌نگرند، فکر از سرشان می‌پرد و وقتی اثر و نشانی از عالم جمال برایشان نمایان شود، جان می‌گیرند.[۲] ابن‌کثیر گفته است: حال ابرار در موقع شنیدن کلام جبار چنین است. و هرگاه آیات وعد و وعید و تخویف و تهدید بخوانند، از خوف خدا پوست بدنشان می‌لرزد. و وقتی آیات رحمت را بخوانند جسم و نهادشان آرام می‌گیرد؛ چون امید و انتظار و آرزوی رحمت و لطف خدا را دارند.[۳] **﴿ذلك هدی‌الله یهدی به من یشاء﴾** قرآنی که چنان صفاتی دارد، هدایت خدا می‌باشد و هر کس از بندگان را که بخواهد به وسیله‌ی آن هدایت می‌کند. **﴿و من یضلل الله فما له من هاد﴾** و خدا هر کس را خوار و گمراه کند و قلبش را سخت و تیره کند، بعد از خدا راهنما و هدایتگری را نمی‌یابد. **﴿أفمن یتق بوجهه سوء العذاب یوم القیامة﴾** آیا آن‌که خود را از عذاب سخت جهنم مصون می‌دارد و در پرهیز است، خبر آن محذوف است. و تقدیر آن چنین می‌باشد: **«کمن هو آمن من العذاب»** مانند آن است که خود را از عذاب ایمن می‌داند؟ مفسران گفته‌اند: «وجه» شریفترین اعضای بدن است، و وقتی انسان با خطری مواجه شود دستش را روی صورتش قرار می‌دهد تا آن را محفوظ بدارد. و در روز قیامت دست‌های

۱ـ طبری ۱۳۵/۲۳.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۷۲/۲۶.

۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۱۷/۳.

کفار بسته است، پس وقتی به آتش درافتند، جز صورتشان چیزی ندارند که با آن خود را حفظ کنند. ﴿و قیل للظالمین ذوقوا ما کنتم تکسبون﴾ مأموران جهنم به کافران می‌گویند: پاداش کفر و نافرمانی را بچشید که در دنیا مرتکب آن شدید. ﴿کذب الذین من قبلهم فأتاهم العذاب من حیث لایشعرون﴾ ملت‌های قبل از آنان به تکذیب پرداختند، در نتیجه عذاب از جهتی آنها را در برگرفت که فکرش را نکرده بودند. ﴿فأذاقهم الله الخزی فی الحیاة الدنیا﴾ خدا در دنیا عذاب خفت‌بار ذلت‌آور را به آنها چشاند. ﴿و لعذاب الآخرة أکبر﴾ و عذابی که در آخرت برای آنان تدارک دیده است بسی از عذاب دنیا شدیدتر است. ﴿لو کانوا یعلمون﴾ اگر فهم و آگاهی داشتند، به تکذیب اقدام نمی‌کردند. ﴿و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل﴾ در این قرآن برای انسان هرگونه مَثَل و خبری که بدان احتیاج داشتند، بیان کرده و توضیح داده‌ایم. ﴿لعلهم یتذکرون﴾ تا شاید به وسیله‌ی آن امثال و بازدارنده‌ها پند و عبرت بگیرند. ﴿قرآنا عربیا غیر ذی عوج﴾ در حالی که قرآنی است عربی و به هیچ وجه در آن اختلاف موجود نیست، و هیچ‌گونه تعارض و تناقضی در آن مقرر نیست. ﴿لعلهم یتقون﴾ تا از خدا بترسند و از محارمش اجتناب ورزند. بعد از آن خدا مثلی را برای مشرک و یکتاپرست زده است و می‌فرماید: ﴿ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون﴾ ای انسان‌ها! خدا این مثل را برای شما زده است. یک‌نفر برده را بنگرید که چند نفر بداخلاق در آن شریکند و با هم اختلاف و کشمکش دارند و او را برای رفع نیازمندی‌های خود به‌کار می‌گیرند. این یکی فرمانی می‌دهد و آن دیگری فرمانی مخالف او می‌دهد. در چنین حالی او درمانده و پریشان است و نمی‌داند رضایت کدام‌یک را به دست آورد؟ ﴿و رجلا سلما لرجل﴾ این از تتمه‌ی مثل است. و مردی دیگر را بنگرید که جز یک‌نفر خوش اخلاق احدی بر او فرمانروا نیست، پس بنده و مملوکِ مالک خود می‌باشد و در کمال اخلاص و فداکاری کمر به خدمت او می‌بندند، و جز نیکی از آقای خود چیزی نمی‌بیند. ﴿هل یستویان مثلا﴾ آیا

جزء

٢٤

از آیه ۳۲ سوره‌ی زمر تا پایان آیه ۴۶ سوره‌ی فصلت

این یکی که حال نیکو و دلی فارغ و آسوده دارد با آن یکی برابر است؟ و همچنین مؤمن موحدّ و یکتاپرست با مشرک یکسان نیست که خدایان متعدد را پرستش می‌کند.[۱] تقبیح شرک و تحسین و تمجید توحید است.[۲] ﴿الحمدلله بل أكثرهم لايعلمون﴾ از آنجایی که مثل بی‌نهایت واضح و جلی بود، آیه به آن خاتمه یافته و معنی آن چنین است: در مقابل اقامه‌ی حجت بر آنان سپاس و ستایش خدا را شایسته است. بلکه اکثر آن مشرکان از حق آگاهی ندارند، پس از بس که در دریای نادانی غرقند، برای خدا شریک قرار می‌دهند. ﴿إنك ميت و إنهم ميتون﴾ ای محمد! تو و همچنین آنها خواهید مرد، در این منزلگاه، احدی جاودان نیست. ﴿ثم إنكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون﴾ سپس در منزلگاه آخرت در پیشگاه خدا به خصومت برمی‌خیزید، و از مظالم این دنیا و در مورد امر دین در بین خود خصومت خواهید داشت. و آنگاه احکم الحاکمین حکم فیصله‌دهنده را در بین شما صادر می‌کند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَ ٱلَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾ لَهُم مَا يَشَاؤُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ جَزَاءُ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٣٤﴾ لِيُكَفِّرَ ٱللهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ ٱلَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ ٱلَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٥﴾ أَلَيْسَ ٱللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ وَ مَن يُضْلِلِ ٱللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾ وَ مَن يَهْدِ ٱللهُ فَمَا لَهُ مِن مُضِلٍّ أَلَيْسَ ٱللهُ بِعَزِيزٍ ذِي ٱنتِقَامٍ ﴿٣٧﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُم مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللهِ

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۲۱۹.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۶/۲۷۷.

إِنْ أَرَادَنِيَ ٱللهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ ٱللهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾ قُلْ يَا قَوْمِ ٱعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿۴۰﴾ إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿۴۱﴾ ٱللهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ ٱلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۴۲﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوا مِن دُونِ ٱللهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿۴۳﴾ قُل لِلّٰهِ ٱلشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۴۴﴾ وَ إِذَا ذُكِرَ ٱللهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۴۵﴾ قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ عَالِمَ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۴۶﴾ وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِن سُوءِ ٱلْعَذَابِ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُم مِنَ ٱللهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿۴۷﴾ وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ ﴿۴۸﴾ فَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۹﴾ قَدْ قَالَهَا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۵۰﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هٰؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُم بِمُعْجِزِينَ ﴿۵۱﴾ أَوَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال یادآور شد که مخلوقات به طرف مرگ در حرکتند و مؤمنان و کافران در محضر خدا در امر توحید و شرک به خصومت می‌پردازند و خدا خصومت آنها را برطرف و حل و فصل

می‌کند، در اینجا پاداش هر یک از طرفین را یادآور شده، و پشت سر آن به ذکر قبایح و زشتکاری‌های مشرکین و تکیه و اعتماد کردن آنان به شفاعت بت‌ها پرداخته است.

معنی لغات: ﴿**مثوی**﴾ مأوا و مقام. از ثوی به معنی اقامه مشتق است. ﴿**یخزیه**﴾ آن را خوار و خفیف می‌کند. ﴿**اشمأزت**﴾ متنفر شد و اخم در هم کشید. ﴿**فاطر**﴾ خالق و مبدع. ﴿**یحتسبون**﴾ گمان می‌برند و امیدوارند. ﴿**حاق**﴾ بر آنان نازل شد و از هر طرف آنها را در برگرفت. ﴿**خولناه**﴾ به او عطا کردیم. از فضل و کرم خود به او دادیم. ﴿**معجزین**﴾ از عذاب‌رستگان. ﴿**یقدر**﴾ در تنگنا و سختی قرار می‌دهد.

تفسیر: ﴿**فمن أظلم ممن کذب علی الله**﴾ استفهام انکاری و به معنی نفی است. یعنی چه کسی ستمگرتر از آن است که با قرار دادن شریک برای خدا و نسبت دادن فرزند به خدا دروغ بست. ﴿**وکذب بالصدق إذ جاءه**﴾ و بدون تأمل و اندیشه وقتی قرآن و شریعت آمد، آن را تکذیب کرد؟! یعنی هیچ کس از چنان انسانی ظالمتر نیست، بلکه از هر ستمگری ظالمتر است. ﴿**ألیس فی جهنم مثوی للکافرین**﴾ آیا در جهنم برای چنان کافرانی تکذیب‌کننده مقام و مکانی مقرر نیست؟ در اینجا استفهام تقریری است؛ یعنی چرا که نه، بلکه برای آنها محل و مکانی مقرر است. ﴿**والذی جاء بالصدق وصدق به**﴾ اما آنان که درستی را آوردند؛ یعنی پیامبران، و آنان که آن را تصدیق کردند؛ یعنی مؤمنان و پیروان پیامبران. ﴿**أولئك هم المتقون**﴾ این افراد موصوف به صفات ستوده، اهل تقوا و صلاحند و شایستگی هر نوع احسان و اکرامی را دارند. ﴿**لهم ما یشاءون عند ربهم**﴾ هر چه را در بهشت آرزو کنند، از قبیل حوریان و قصر و لذایذ و نعمت‌ها، از جانب خدا برایشان فراهم می‌گردد. ﴿**ذلك جزاء المحسنین**﴾ چیزی که بدان نایل می‌آیند، پاداش هر نیکوکاری است که در این دنیا به عمل نیکو پرداخته است. بعضی از مفسران گفته‌اند: آن کس که صدق و درستی را آورد، عبارت است از حضرت محمد ﷺ و آنکه او را

تصدیق کرد عبارت است از حضرت ابوبکرﷺ.[1] اما قول مختار عمومیت آن را پذیرفته است، تا در این صفت تمام پیامبران گرامیﷺ و تمام افرادی که بر اساس باور و ایمان و به پیروی از پیامبران مردم را به سوی این صدق و درستی فرا می‌خوانند، مشترک باشند. و عبارت ﴿**أولئك هم المتقون**﴾ که به صیغه‌ی جمع آمده است بر صحت ادعای ما دلالت دارد. و ابن عطیه این نظر را پذیرفته است. ﴿**ليكفر الله عنهم أسوأ الذى عملوا**﴾ یعنی آنهایی که پیامبران را تصدیق کردند، خدا اعمال ناپسند پیشین آنها را خواهد بخشید، و در مقابل آن، آنها راکیفر نمی‌دهد. ﴿**و يجزيهم أجرهم بأحسن الذى كانوا يعملون**﴾ و خدا برمبنای فضل وکرم خود در مقابل عبادت دنیوی آنها بر اساس نیکوترین عملشان به آنها پاداش می‌دهد. مفسران گفته‌اند: عدالت آن است که نیکی و بدی حساب شود و بر مبنای آن پاداش داده شود. اما فضل همان است که خدا آن را به بندگان پرهیزگارش می‌دهد؛ یعنی بدترین عمل آنان را می‌بخشاید، و در ترازوی اعمال آنها به حساب نمی‌آورد، و پاداش آنها را بر اساس نیکوترین عملشان به آنها می‌دهد و به حساب می‌آید، پس کفه‌ی ترازوی نیکی برتری می‌یابد و چنین امری بر مبنای فزونی کرم و احسان خدا مقرر است. ﴿**أليس الله بكاف عبده**﴾ همزه‌ی استفهام برای تقریر است. یعنی آیا خدا در مورد حفظ و حمایت از بنده و پیامبرش حضرت محمدﷺ، کافی نیست که او را از آسیب بدخواهان مصون بدارد؟ ابوسعود گفته است: بدین‌وسیله خاطر پیامبر را در مورد سخنان قریش تسلی داده است که می‌گفتند: از بدگویی از خدایان ما دست برمی‌داری یا این‌که خدایان تو را دیوانه و یا پریشان کنند.[2] ابوحیان گفته است: قریش می‌گفتند: اگر محمد از دشنام دادن به خدایان ما و عیب و ننگ بستن به ما دست

۱ـ این نظر از مجاهد و قتاده روایت شده است. اما راجح آن است که این آیه عام بوده و شامل تمام پیامبران و مؤمنان می‌شود.

۲ـ ابوسعود ۴/ ۳۱۰.

برندارد، خدایان را بر او مسلط می‌کنیم تا او را آشفته و دیوانه کنند او را در بدبختی فرو برند. آنگاه آیه‌ی ﴿أليس الله بكاف عبده﴾ نازل شد. یعنی در حمایت از بنده‌ی خود همو کافی است. اضافه کردن «عبد» به خود متضمن شرفی بس عظیم برای پیامبر است.(۱)
﴿و يخوفونك بالذين من دونه﴾ تو را از این بت‌ها می‌ترسانند که نفع و ضرری نمی‌رسانند. ﴿و من يضلل الله فما له من هاد﴾ و هر کس که خدا او را شقی و گمراه کند هیچ احدی او را هدایت نمی‌کند. ﴿و من يهدالله فما له من مضل﴾ و هر کس که خدا سعادتش را بخواهد و او را به حق هدایت کند و توفیق در پیش گرفتن راه هدایت‌شدگان را به او عطا کند، هیچ کس نمی‌تواند او را از راه منحرف و گمراه کند. ﴿أليس الله بعزيز ذي انتقام﴾ خدای منان قلعه‌ی مستحکم است و هر کس به او پناه ببرد ستم و ضرر نمی‌بیند. و همو قادر است از دشمنانش به خاطر دوستانش انتقام بگیرد؛ چون قدرتمندی است مغلوب نشدنی و از دشمنانش انتقام می‌گیرد. آیه متضمن وعید و تهدید برای مشرکین، و مژده و وعده برای مؤمنان است. ﴿و لئن سألتهم من خلق السموات و الأرض ليقولن الله﴾ این آیه اقامه‌ی برهان برنادرستی راه و طریقه‌ی بت‌پرستان است. یعنی ای محمد! اگر از آن مشرکین بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟ می‌گویند: خدا آنها را خلق کرده است؛ زیرا دلایل واضحی در دست است که فقط او خالق و آفریننده است. رازی گفته است: شناخت خدای توانا و حکیم مسلم است و در آن اختلافی نیست. و جمهور خلایق در آن اختلافی ندارند. و فطرت و سرشت و عقل و خرد بر درستی این شناخت گواه است؛ زیرا هر کس در شگفتی‌های آسمان و زمین به دقت بیندیشد و درباره‌ی احوال تعجب‌آور نباتات و حیوانات و شگفتی‌های بدن انسان و حکمت‌های عجیب نهفته در آن بنگرد و تأمل کند و منافع عجیب مقرر در آن را مدنظر

۱ـ البحر المحیط ۴۲۹/۷.

قرار دهد، در می‌یابد که باید به خدای توانا و حکیم و مهربان اعتراف کند. از این رو مشرکین به وجود خدا اقرار می‌کنند.[1] **﴿قل أفرأیتم ما تدعون من دون الله﴾** ای محمد! به طریق توبیخ و سرزنش به آنها بگو: ـ بعد از این‌که یقین پیدا کردید که خالق عالم خدا می‌باشد ـ درباره‌ی این خدایان که غیر از خدا می‌پرستید، به من بگویید: **﴿إن أرادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره﴾** اگر خدا بخواهد مرا به سختی و بلا گرفتار کند، آیا این بت‌ها می‌توانند سختی و زیان را از من دور و برطرف کنند؟ **﴿أو أرادنی برحمة هل هن ممسکات رحمته﴾** یا اگر خدا بخواهد به من سودی از قبیل نعمت و آسایش و رفاه بدهد، آیا آن بت‌ها می‌توانند این رحمت را از من دریغ کنند؟ جواب سؤال‌ها محذوف است؛ چون لحن کلام بر آن دلالت دارد؛ یعنی خواهند گفت: نه، ناراحتی را دفع نکرده و رحمت را منع نمی‌کنند.[2] **﴿قل حسبی الله علیه یتوکل المتوکلون﴾** بگو: خدا مرا بس است و به غیر او توجهی ندارم، و اهل توکل فقط به او توکل می‌کنند و به او امید می‌بندند. منظور اعتراض به مشرکین است که چیزی را پرستش می‌کنند که نفع و ضرری از آن نمی‌خیزد. و هدف اقامه‌ی دلیل بر وحدانیت خدا است. **﴿قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم﴾** بگو: ای قوم! به شیوه‌ی خود حیله و نیرنگ را اعمال کنید و فریب را به‌کار برید. **﴿إنی عامل﴾** و من هم روش خود را به‌کار می‌گیرم که عبارت است از فراخوانی به سوی خدا و ابلاغ دینش. **﴿فسوف تعلمون * من یأتیه عذاب یخزیه﴾** خواهید فهمید عذاب خوارکننده‌ای که انسان را خفیف می‌کند از آن چه‌کسی خواهد بود. **﴿و یحل علیه عذاب مقیم﴾** و بر چه کسی عذاب ابدی یعنی عذاب آتش دوزخ، نازل می‌شود. آیا عذاب مرا فرا می‌گیرد یا شما را؟ منظور تهدید و ترساندن است. ابوسعود گفته است: آیه متضمن مبالغه در وعید است و نشان می‌دهد که نیروی حضرت محمد ﷺ به یاری خدا همیشه در افزایش

۱ـ تفسیر کبیر ۲۶/۲۸۲.
۲ـ تفسیر قرطبی ۱۵/۲۵۹.

است. و خفت و خواری دشمنانش دلیلی است بر غلبه و تسلط یافتن پیامبرﷺ که خدا در روز بدر آنان را عذاب داد و خوار کرد.[۱] ﴿إنا أنزلنا علیك الكتاب للناس بـالحق﴾ ای محمد! ما این قرآن اعجازآمیز را با دلایل قاطعش برای تمام خلق، به حق و به صورتی روشن و واضح و بدون این‌که باطل آن را بیالاید، بر تو نازل کردیم. ﴿فمن اهتدی فلنفسه و من ضل فإنما یضل علیها﴾ پس هر کس راه هـدایت را پیش گـیرد سـودش بـه خـود او می‌رسد و هر کس طریق گمراهی را برگیرد زیانش به خـود او بـرمی‌گردد. ﴿و مـا أنت علیهم بوكیل﴾ و تو وکیل آنها نیستی تا آنان را بر ایمان آوردن مجبور کنی. صاوی گفته است: این بیان برای حضرت تسلی است؛ یعنی هدایت آنها در دست تو نیست تا آنها را مجبور کنی، بلکه هدایت در اختیار ما قرار دارد، اگر بخواهیم آنها را هدایت می‌دهیم، و اگر بخواهیم آنها را بر گمراهی ابقاء خواهیم کرد.[۲] ﴿الله یتوفی الأنفس حین موتها﴾ خدا در موقع سر آمدن اجل، حیات را از بدن می‌گیرد که این وفات کبری می‌باشد. ﴿و التی لم تمت فی منامها﴾ و آنکه نمرده است به صورت خواب جانش گرفته می‌شود کـه وفـات صغری می‌باشد. در التسهیل آمده است: این آیه برای عبرت آمده است و معنی آن چنین است: خدا جان را به دو طریق می‌گیرد: یکی، از راه مرگ حقیقی و کامل، و دیگری، از راه خواب؛ چون فرد خوابیده از لحاظ این‌که نمی‌بیند و نمی‌شنود، صورت مرده را دارد. خداوند سبحان در این‌باره می‌فرماید: ﴿و هو الذی یتوفاكم باللیل﴾. در آیه عطف مقرر است که تقدیر آن چنین است: «یتوفی الأنفس التی لم تمت فی منامها».[۳] و ابن‌کثیر گفته است: خدا اعلام کرده است که به میل خود در جهان هستی تصرف می‌کند. و خدا جان را از راه مرگ حقیقی از زنده می‌گیرد؛ یعنی مأمور قبض ارواح را ـ فرشتگان ـ اعزام می‌دارد

۱ـ ابوسعود ۴/ ۳۱۰.
۲ـ صاوی ۳/ ۳۷۴.
۳ـ التسهیل ۳/ ۱۹۶.

و روح را از بدن می‌گیرند. و در مرگ کوچک یعنی وقت خواب نیز جان را می‌گیرد.[۱] ﴿فیمسك التی قضی علیها بالموت﴾ پس جانی را می‌گیرد که فرمان مرگ صاحبش را داده است و آن را به بدن اعاده نمی‌دهد. ﴿و یرسل الأخری إلی أجل مسمی﴾ و جان افراد خوابیده را تا مدتی معین، یعنی زمان مرگ حقیقی، به بدن اعاده می‌دهد. ابن‌عباس گفته است: ارواح زنده‌ها و اموات در خواب به هم می‌رسند، و با هر چه که خدا بخواهد آشنا می‌شوند، و وقتی قصد برگشتن به بدن را کردند، خدا ارواح مرده‌ها را نگه می‌دارد، و ارواح زنده‌ها را به بدنشان باز می‌گرداند.[۲] قرطبی گفته است: آیه یادآور قدرت عظیم و یگانگی خدا می‌باشد که زنده کردن و مرگ را در قبضه‌ی قدرت دارد، و هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و جز او هیچ کس قدرت آن را ندارد.[۳] از این رو فرموده است: ﴿إن فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون﴾ این اعمال شگفت‌انگیز برای اندیشمندان و پندپذیران که فکر خود را به‌کار می‌گیرند، متضمن دلایل واضح و قاطع بر کمال قدرت و علم خدا می‌باشند. ﴿أم اتخذوا من دون الله شفعاء﴾ ام برای اضراب است. یعنی اندیشه را به‌کار نگرفتند، بلکه برای خود شفیعانی از بت‌ها برگرفتند. به عمق نادانی و جهالت آنها بنگر که چیزی را به عنوان شفیع برگرفته‌اند که در پیشگاه خدا برای آنان سودی ندارد. ابن‌کثیر گفته است: بدین‌ترتیب به ذم مشرکین پرداخته است که غیر خدا شفیعانی از بت برگرفته‌اند و بدون دلیل و برهان بت‌هایی را شفیع قرار داده‌اند که قدرت هیچ چیز را ندارند. عقل و خردی ندارند که بدان بیندیشند، گوش شنوا ندارند که چیزی را بشنوند، دید و بصیرتی ندارند که چیزی را مشاهده کنند، بلکه جماداتی بسی بدتر از حیوانات می‌باشند.[۴] ﴿قل أو لو کانوا لایملکون شیئا و لایعقلون﴾ منظور از استفهام

۱ـ مختصر ۲۲۲/۳.
۲ـ قرطبی ۲۶۰/۱۵.
۳ـ قرطبی ۲۶۳/۱۵.
۴ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۲۲/۳.

توبیخ است. یعنی ای محمد! به آنها بگو: آیا جماداتی به این صفت را به عنوان شفیع برمی‌گیرید در حالی که هیچ قدرت و توان و عقل و خرد و شعوری هم ندارند؟ **﴿قل لله الشفاعة جميعاً﴾** بگو: شفاعت فقط از آن خدا می‌باشد و جز خدا شفاعت در اختیار احدی نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند جز به اجازه‌ی او به شفاعت بپردازد. **﴿له ملك السموات والأرض﴾** در ملک و ملکوت آسمان‌ها و زمین همو متصرف است و بس. بیضاوی گفته است: یعنی خدای متعال مالک تمام ملک است، و هیچ کس بدون اجازه و رضایت او نمی‌تواند در کار و فرمان او لب بگشاید.[1] **﴿ثم إليه ترجعون﴾** آنگاه در روز قیامت به پیشگاه او می‌روید و بر مبنای عدالت خود در بین شما حکم می‌کند، و هر کس را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد. بعد از آن خدا نوعی دیگر از افعال ناپسند آنها را یادآور شده و می‌فرماید: **﴿و إذا ذكرالله وحده﴾** اگر از خدا به تنهایی نام برده شود و همراه با نام او اسمی از خدایان آنها نباشد، و در محضر مشرکان گفته شود: «**لا إله إلا الله**»، **﴿اشمأزت قلوب الذين لايؤمنون بالآخرة﴾** قلب و نهاد آن مشرکین از شدت نفرت و کینه منقبض و منزجر می‌شود. **﴿و إذا ذكر الذين من دونه إذا هم يستبشرون﴾** و هنگامی که بت‌ها و اصنام نام برده شوند، می‌بینی آنها شاد و مسرور می‌شوند. امام فخر گفته است: این هم نوعی دیگر از زشتکاری‌های مشرکین می‌باشد که اگر از خدا به تنهایی یاد کنی و بگویی: جز الله معبودی به حق نیست و هیچ شریکی ندارد، آثار تنفر از سیما و نهاد آنان نمایان می‌شود. و اگر بت‌ها و اصنام را نام ببری، آثار شادی و بشارت در قلوب و سیمای آنها برملا می‌گردد. و این بر نادانی و حماقت آنان دلالت دارد؛ زیرا ذکر خدا سرآغاز نیکبختی و عنوان خیرات است. و ذکر بت‌های جماد و بی‌روح منبع نادانی و حماقت است، بنابراین تنفر آنها از یاد خدا و سرورشان از یاد بت‌ها، قوی‌ترین دلیل بر نادانی

۱ـ بیضاوی ۲/۱۵۴.

غلیظ و ابلهی شدید آنان است.[1] ﴿قل اللهم فاطر السموات و الأرض﴾ بگو: ای خدای خالق و ایجادکننده‌ی آسمان‌ها و زمین! ﴿عالم الغیب و الشهادة﴾ آگاه به نهان و عیان، ای آن‌که آنچه از دید نهان و ناپدید است، بر تو پوشیده نیست! ﴿أنت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون﴾ تو به عدالت و درستی در بین خلایق قضاوت می‌کنی، پس در بین من و این مشرکین قضاوت فرما. در البحر آمده است: بعد از این‌که سبک مغزی آنها را یادآور شد که از ذکر خدا حالشان به هم می‌خورد و نفرت پیدا می‌کردند و از ذکر بت‌ها شاد و مسرور می‌شدند، به پیامبر خود دستور داد که او را به نام‌های عظیمش بخواند و التماس کند که در بین او و دشمنانش قضاوت کند. این بیان متضمن وعید و تهدید مشرکین و تسلی خاطر پیامبرﷺ است.[2] صاوی گفته است: یعنی با دعا و التماس و تضرع، به خدایت پناه ببر که بر هر چیز قادر است.[3] ﴿ولو أن للذین ظلموا﴾ اگر آن مشرکان که به سبب تکذیب قرآن و پیامبرﷺ به خود ستم کرده‌اند، ﴿ما فی الأرض جمیعاً و مثله معه﴾ تمام اموال زمین و دو برابر آن را داشته باشند، ﴿لافتدوا به من سوء العذاب یوم القیامة﴾ تمام اموال و ذخائر خود را در مقابل آزادی خود از عذاب سخت روز قیامت می‌دهند. ﴿وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون﴾ و انواعی از کیفر و عذاب خدا برای آنان نمایان می‌شود که تصورش را نکرده بودند. ابوسعود گفته است: این وعید و تهدیدی بسیار شدید است. و شبیه آن در وعده و مژده‌ی خیر عبارت است از: ﴿فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرة أعین﴾.[4] ﴿و بدا لهم سیئات ما کسبوا﴾ در آن روز هراس‌انگیز زشتی و ناپسندی اعمالی که مرتکب آن شده بودند برملا می‌شود. ﴿و حاق بهم ما کانوا به یستهزءون﴾ و کیفر آنچه که آن را مسخره می‌کردند، از هر جهت آنها را فرا می‌گیرد. ابن‌کثیر گفته است:

۱ـ تفسیر کبیر ۲۸۶/۲۶.
۲ـ البحر المحیط ۴۳۲/۷.
۳ـ حاشیه‌ی صاوی ۳۷۵/۳.
۴ـ ابوسعود ۳۱۱/۴.

عذاب و آزار آنچه در دنیا آن را استهزا می‌کردند، آنان را دربر می‌گیرد.[۱] **﴿فإذا مس الإنسان ضر دعانا﴾** وقتی که سختی و مصیبت و بلا برای انسان کافر پیش بیاید، به زاری و التماس می‌پردازد و توبه‌کنان به سوی خدا برمی‌گردد. **﴿ثم إذا خولناه نعمة منا﴾** بعد از آن اگر از فضل و کرم خود نعمتی به او عطا کنیم، **﴿قال إنما أوتيته على علم﴾** همان انسان کافر و منکر می‌گوید: بر مبنای آگاهی و کسب و کار آن را به دست آورده‌ام. **﴿بل هی فتنة﴾** موضوع آن‌طور نیست که گمان کرده‌اند، بلکه برای آنان آزمایش و امتحان می‌باشد، تا در مورد نعمتی که به او داده‌ایم وی را آزمایش کنیم که آیا اطاعت می‌کند یا عاصی می‌شود؟ **﴿ولکن أکثرهم لایعلمون﴾** اما اکثر انسان‌ها نمی‌دانند که اعطای مال به آنان آزمایش و امتحان است. از این رو ناسپاسی کرده و در فساد فرو می‌روند. **﴿قد قالها الذین من قبلهم﴾** کفار پیش از آنان از قبیل قارون و غیره چنین گفته و کلامی را گفته بودند، آنگاه که قارون گفت: **﴿إنما أوتیته علی علم عندی﴾**. **﴿فما أغنی عنهم ما کانوا یکسبون﴾** اموال و ثروت‌هایی که جمع و به دست آورده بودند برای آنان سودی در برنداشت. **﴿فأصابهم سیئات ماکسبوا﴾** پس به کیفر اعمال زشت و ناپسند خود خواهند رسید. بیضاوی گفته است: چنان مصیبتی برایشان پیش آمد؛ چون آنها با هفت سال قطحی مواجه شدند و در خلال آن مردار را خوردند و سران گردنکش آنها در روز بدر به قتل رسیدند.[۲] **﴿والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا﴾** وکسانی که ظلم و ستم را پیشه کنند، به کیفر ظلم و ستم و اعمال زشت و ناپسند خود خواهند رسید. **﴿و ما هم بمعجزین﴾** و آنان از عذاب ما نمی‌رهند، و با فرار ما را درمانده نمی‌کنند و با سعی و تلاش از دست ما درنمی‌روند. بعد از آن گمان آنها را در مورد اعطای مال و گشایش حال، رد کرده و می‌فرماید: **﴿أو لم یعلموا أن الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر﴾** مگر آن مشرکان نمی‌دانند

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۲۲۴.

۲ـ تفسیر بیضاوی ۱۲/۱۵۶.

که خداوند روزی بعضی را به فراخی می‌دهد و روزی بعضی را کم می‌دهد؟ بنابراین روزی تابع ذکاوت و یا کودنی انسان نیست، بلکه تابع قسمت و حکمت است. ﴿إن فی ذلك لآيات لقوم يؤمنون﴾ موارد مذکور برای آنان که آیات خدا را تصدیق می‌کنند، متضمن پند و اندرز است. قرطبی گفته است: مخصوصاً مؤمن را ذکر کرده است؛ چون فقط او در آیات می‌اندیشد و از آن سود می‌برد و می‌داند وسعت رزق گاهی فریب و دامی است که انسان در آن گیر می‌کند و تنگی روزی گاهی ناشی از بزرگداشت خداوند است.(۱)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَاتَقْنَطُوا مِن رَحْمَةِ ٱللهِ إِنَّ ٱللهَ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾ وَ أَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلْعَذَابُ ثُمَّ لَاتُنصَرُونَ ﴿٥٤﴾ وَ ٱتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِن رَبِّكُم مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنتُمْ لَاتَشْعُرُونَ ﴿٥٥﴾ أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ ٱللهِ وَ إِن كُنتُ لَمِنَ ٱلسَّاخِرِينَ ﴿٥٦﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ ٱللهَ هَدَانِي لَكُنتُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى ٱلْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ ٱسْتَكْبَرْتَ وَ كُنتَ مِنَ ٱلْكَافِرِينَ ﴿٥٩﴾ وَ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ تَرَى ٱلَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى ٱللهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾ وَ يُنَجِّي ٱللهُ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَايَمَسُّهُمُ ٱلسُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦١﴾ ٱللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿٦٢﴾ لَهُ مَقَالِيدُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ ٱللهِ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ ﴿٦٣﴾ قُلْ أَفَغَيْرَ ٱللهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا ٱلْجَاهِلُونَ ﴿٦٤﴾ وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ

۱ـ قرطبی ۱۵/ ۲۶۷.

لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُن مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ ﴿٦٨﴾ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾ و وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾ وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾ وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿٧٣﴾ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٧٤﴾ وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٥﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند قادر سبحان احوال تبهکاران مشرک را یادآور شد و خواری و خفتی را که در آخرت با آن مواجه می‌شوند بیان کرد، مؤمنان را فرا خواند تا قبل از فوت وقت به توبه و رجوع بشتابند. و سوره با ذکر عظمت و جلال خدا در روز حشر اکبر، خاتمه یافته است که در آن عدل الهی و میزان مستقیم برقرار است و نیکبختان گروه گروه به سوی بهشت برده می‌شوند، و شقاوتمندان نیز گروه گروه به طرف دوزخ رانده می‌شوند: **﴿و سيق الذين كفروا إلى جهنم زمرا... و سيق الذين اتقوا ربهم إلى الجنة زمرا ...﴾** تا آخر آیه.

معنی لغات: ﴿**بغتة**﴾ ناگهان. ﴿**مثوی**﴾ محل و مکان اقامت. ﴿**مقالید**﴾ گنج‌ها و کلیدها. ﴿**زمرا**﴾ گروه گروه. جمع زمره به معنی جماعت است. ﴿**خزنتها**﴾ نگهبانان و مراقبان آن. ﴿**نتبوأ**﴾ اقامت می‌گزینیم. ﴿**حافین**﴾ از هر جهت آن را احاطه کرده است.

تفسیر: ﴿**قل یا عبادی الذین أسرفوا علی أنفسهم**﴾ ای محمد! به بندگان مؤمن من که در تبهکاری و نافرمانی و گناه بر خود افراط کرده‌اند خبر بده و بگو: ﴿**لاتقنطوا من رحمة الله**﴾ از رحمت و بخشودگی خدا نومید نشوید. ﴿**إن الله یغفر الذنوب جمیعا**﴾ همانا خدا تمام گناهان هر کس را که بخواهد می‌بخشاید هر چند که به اندازه‌ی کف دریا هم باشد. ﴿**إنه هو الغفور الرحیم**﴾ هر آینه او دارای بخشودگی عظیم و رحمت بی‌پایان است. ظاهر آیه چنان می‌رساند که مؤمنان را به عدم یأس از رحمت خود می‌خواند؛ چون گفته است: ﴿**قل یا عبادی**﴾، اما ابن‌کثیر گفته است: تمام گناهکاران را از کافر و غیره به توبه و انابت فرا می‌خواند. و نیز خبر داده است که خدا تمام گناهان افرادی را می‌بخشاید که توبه کرده و پشیمان می‌شوند، و هر اندازه گناهان زیاد باشد آن را می‌بخشاید.[1] ﴿**و أنیبوا إلی ربکم و أسلموا له**﴾ به سوی خدا برگردید و با انجام طاعت و عمل صالح در برابر او تسلیم شوید. ﴿**من قبل أن یأتیکم العذاب**﴾ و قبل از فرا رسیدن زمان انتقام خدا به سوی خدا برگردید. ﴿**ثم لاتنصرون**﴾ که آنگاه هیچ کس را نمی‌یابید تا شما را از عذاب خدا برهاند. ﴿**و اتبعوا أحسن ما أنزل إلیکم من ربکم**﴾ و با امتثال اوامر و دوری جستن از نواهی خدا، از قرآن پیروی کنید، و بهترین کتابی را دریابید که برایتان نازل شده و خوشبختی و نجات شما را در بردارد. ﴿**من قبل أن یاتیکم العذاب بغتة و أنتم لاتشعرون**﴾ قبل از این‌که ناگهان عذاب خدا بر شما نازل شود، در حالی که از آمدن آن غافل و بی‌خبرید و نمی‌توانید خود را آماده کنید و تدبیری بیندیشید. ﴿**أن تقول نفس**﴾ تا بعضی

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۲۲۷.

از افرادی که در نافرمانی اسراف کرده‌اند، نگویند: ﴿یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله﴾ افسوس به حالم که در طاعت و حق خدا کوتاهی و تقصیر کردم. مجاهد گفته است: یعنی افسوس می‌خورم و پشیمانم از این‌که فرمان خدا را ضایع کردم.[1] ﴿و إن کنت لمن الساخرین﴾ حال این‌که از جمله مسخره‌کنندگان به شریعت و دین خدا بودم. قتاده گفته است: یعنی به ضایع کردن طاعت خدا اکتفا نکرده بلکه بندگان مطیع را هم مسخره می‌کرد. ﴿أو تقول لو أن الله هدانی لکنت من المتقین﴾ «لو» برای تنویع است. یعنی یا کافر تبهکار چنین بگوید: اگر خدا مرا هدایت می‌کرد، من هم به حق راه می‌یافتم و هدایت می‌شدم و فرمان خدا را به جا می‌آوردم و از زمره‌ی بندگان صالح خدا بودم. ابن‌کثیر گفته است: گناهکار افسوس می‌خورد و آرزو می‌کند و می‌گوید: ای کاش! از زمره‌ی نیکوکاران مخلص بودم و فرمان خدای عزوجل را به جا می‌آوردم.[2] ﴿أو تقول حین تری العذاب لو أن لی کرة فأکون من المحسنین﴾ یا این‌که فرد گناهکار در موقع مشاهده‌ی عذاب بگوید: اگر باری دیگر به دنیا برگردم به طاعت خدا می‌پردازم و منش و عملم را نیکو و اصلاح می‌کنم. ﴿بلی قد جاءتك آیاتی﴾ جواب گفته‌ی ﴿لو أن الله هدانی﴾ می‌باشد و معنی آن چنین است: بله! با فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب هدایت از جانب خدا، هدایت برایت فراهم آمد. ﴿فکذبت بها و استکبرت و کنت من الکافرین﴾ اما آیات را تکذیب و از ایمان امتناع کردی و به زمره‌ی منکران درآمدی. صاوی گفته است: کافر در اول افسوس می‌خورد، بعد از آن دلایل واهی و بی‌اساس می‌تراشد، آنگاه تمنا و آرزوی برگشتن به دنیا می‌کند.[3] و اگر به دنیا هم برمی‌گشت همان گمراهی را از سر می‌گرفت. همان‌طور که خدا فرموده است: ﴿ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و إنهم لکاذبون﴾.

۱ـ قرطبی ۲۷۱/۱۵.
۲ـ مختصر ۲۲۷/۳.
۳ـ صاوی ۳۷۷/۳.

﴿و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة﴾ ای مخاطب! در روز قیامت می‌بینی افرادی که به خدا دروغ بسته و شریک و فرزند برایش قرار داده‌اند، به سبب دروغ و افترایشان روسیاه گشته‌اند. ﴿أليس في جهنم مثوى للمتكبرين﴾ استفهام تقریری می‌باشد. یعنی: بگو: آیا جای گردنکشان و متکبران از ایمان و اطاعت خدای رحمان در جهنم نیست؟ چرا نیست؟ در منزلگاه دوزخ مأوا و مکانی برای آنان مقرر است. بعد از این‌که وضع مفتریان دروغ پردازی را بیان کرد که به خدا دروغ بسته بودند، به ذکر حال و وضع پرهیزگاران از خداترس پرداخته و می‌فرماید: ﴿و ينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم﴾ خداوند، پرهیزگاران را نجات می‌دهد و آنها را به سعادت و نیکبختی و مقاصدشان یعنی بهشت و منزلگاه نیک‌مردان نایل می‌آورد. ﴿لا يمسهم السوء و لا هم يحزنون﴾ بیم و هراس و آشفتگی بر آنها عارض نمی‌شود، و در آخرت غم و اندوهی برایشان پیش نمی‌آید، بلکه آنان در منزلگاه صدق و درستی و در پیشگاه پادشاه مقتدر در امان و آسایشند. بعد از این‌که در بیان وعده و وعید داد سخن داد، به اقامه‌ی دلایل توحید و الوهیت باز آمده و می‌فرماید: ﴿الله خالق كل شيء﴾ یعنی خدای متعال ایجادکننده و خالق تمام اشیا و مخلوقات است. و به میل خود در آن دخل و تصرف دارد و جز او پروردگار و معبودی به حق نیست. ﴿و هو على كل شيء وكيل﴾ تدبیر همه‌ی امور در دست او می‌باشد و بس. ﴿له مقاليد السموات و الأرض﴾ کلید تمام خزاین و گنج‌های جهان در اختیار او قرار دارد. و غیر از او احدی در آن دخالت و تصرف و مالکیت ندارد. ابن‌عباس گفته است: ﴿مقاليد﴾ یعنی کلیدها. و سدی گفته است: یعنی گنجینه‌های مکنون آسمان‌ها و زمین را در اختیار دارد.[1] ﴿و الذين كفروا بآيات الله أولئك هم الخاسرون﴾ و آنان که آیات پاک قرآن و معجزات نمایان را تکذیب کردند، آنها به شدت زیانمند می‌باشند.

۱ـ قرطبی ۱۵/ ۲۷۴.

﴿قل أفغير الله تأمرونى أعبد أيها الجاهلون﴾ ای محمد! به آنها بگو: ای نادان‌ها! آیا بعد از درخشندگی آیات و متجلی بودن دلایل یگانگی خدا، به من دستور می‌دهید غیر او را پرستش و عبادت کنم؟ ابن کثیر گفته است: مشرکین از فرط نادانیشان از پیامبرﷺ خواستند به پرستش خدایان آنها بپردازد، تا آنها نیز خدا را با او پرستش کنند، آنگاه این آیه نازل شد.[۱] ﴿و لقد أوحى إليك و إلى الذين من قبلك﴾ لام مقدمه‌ی قسم است. یعنی قسم به خدا! به تو و به پیامبران قبل از تو وحی نازل شده است، ﴿لئن أشركت ليحبطن عملك﴾ ای محمد! اگر برای خدا شریک قرار بدهی، اعمال نیک و صالحت باطل و فاسد می‌شود. ﴿و لتكونن من الخاسرين﴾ و در آخرت جزو زیانمندان خواهی بود. این بیان بر مبنای فرض قرار دارد. وگرنه خدا پیامبرﷺ را معصوم و مصون داشته است. و هرگز ممکن نیست پیامبرﷺ برای خدا شریک قرار دهد، او برای بنیان نهادن و برقرار داشتن کاخ ایمان و توحید آمده است. ابوسعود گفته است: به منظور به هیجان درآوردن پیامبرﷺ و ساقط و بی‌اعتبار کردن کفار و نشان دادن زشتی و ناپسندی فراوان شرک، گفته و سخن به طریق فرض آمده است.[۲] ﴿بل الله فاعبد﴾ بلکه فقط خدا را به اخلاص پرستش کن و جز او احدی را پرستش مکن. ﴿و كن من الشاكرين﴾ و خدا را در مقابل نعمت‌هایی که به تو داده است سپاسگزار باش. ﴿و ما قدروا الله حق قدره﴾ و خدا را آن‌طور که باید و شاید نشناخته‌اند. و قدر و منزلتش را کامل ندانسته‌اند و در نهاد خود آن‌طور که لازم است ارجش را ننهاده‌اند؛ چون غیری را با او شریک نموده و در پرستش او را با سنگ و چوب یکسان قرار داده‌اند.[۳] سپس آنان را به عظمت و والایی مقامش متوجه کرده و می‌فرماید: ﴿و الأرض جميعا قبضته يوم القيامة﴾ جمله‌ی حالیه

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۲۸/۳.
۲ـ ابوسعود ۳۱۴/۴.
۳ـ البحر ۴۳۹/۷.

می‌باشد. یعنی: در حالی که خدا به قدرت و عظمت و جلال موصوف است، و زمین با آن همه وسعت و گسترش در روز قیامت در قبضه‌ی قدرت و تسلط او قرار دارد، با این وجود عظمت او را به طور شایان نشناخته‌اند. **﴿و السموات مطویات بیمینه﴾** و آسمان‌ها با قدرت او در هم پیچیده می‌شوند. سفیان بن عیینه می‌گوید: هر صفتی را که خداوند در قرآن برای خویش ذکر کرده است، تفسیر آن عبارت است از تلاوت کردن آن و سکوت بر آن. ابن‌کثیر هم می‌گوید: احادیثی در رابطه با این آیه وارد شده‌اند و طریقه‌ی ما در این رابطه همان روش «سلف» است و آن این‌که آنها را بدون تحریف و اشاره به کیفیت آنها بیان کرد. در حدیث آمده است: «خدا به دست خود زمین را جمع و آسمان را در هم می‌پیچد و سپس می‌گوید: منم پادشاه، پادشاهان زمین کجا هستند»؟[1] **﴿سبحانه و تعالی عما یشرکون﴾** خدا از ناتوانی و نقصی که مشرکان او را بدان متصف می‌کنند پاک و منزه و مقدس است. آنگاه به ذکر هول و هراس آخرت پرداخته و می‌فرماید: **﴿و نفخ فی الصور﴾** صور عبارت است از بوقی که اسرافیل به فرمان خدا در آن می‌دمد. در اینجا منظور از آن عبارت است از نفخه‌ی مرگ که بعد از نفخه‌ی آشفتگی و اضطراب صورت می‌گیرد. ابن‌کثیر گفته است: عبارت است از نفخه‌ی دوم که بر اثر آن تمام جانداران آسمان‌ها و زمین می‌میرند.[2] **﴿فصعق من فی السموات و من فی الأرض﴾** پس تمام موجودات زنده‌ی آسمان‌ها و زمین بی‌هوش و بی‌جان در می‌افتند. **﴿إلا من شاءالله﴾** جز آنان که خدا بقایشان را می‌خواهد، مانند برپا دارندگان عرش و حورالعین و کودکان. **﴿ثم نفخ فیه أخری﴾** بعد از آن باری دیگر در آن دمیده می‌شود، که نفخه‌ی زنده کردن می‌باشد. **﴿فإذا هم قیام ینظرون﴾** ناگهان تمام مردگان قبور زنده شده و از قبرهای خود برمی‌خیزند

۱ـ این حدیث را شیخین روایت کرده‌اند و لفظ حدیث از بخاری است.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۲۹/۳.

و در انتظار فرمان «خدا» می‌مانند. ﴿و أشرقت الأرض بنور ربها﴾ در روز قیامت میدان محشر به نور خدا روشن می‌گردد، وقتی خدای متعال برای حکم و قضاوت در بین بندگان متجلی می‌شود، زمین قرارگاه حشر به نورش روشن می‌شود. ﴿و وضع الکتاب﴾ و نامه‌ی اعمال خلایق برای رسیدگی حاضر می‌شود. ﴿وجيء بالنبیین و الشهداء﴾ و پیامبران احضار می‌شوند تا خدا در مورد اجابت امت‌هایشان از آنان بپرسد و گواهان، یعنی فرشتگان کرام الکاتبین که نگهبان انسان و گواه اعمال آنها می‌باشند نیز احضار می‌شوند، تا بر اعمال انسان‌ها گواهی بدهند.(۱) سدی گفته است: «شهداء» همان‌هایی هستند که در راه خدا شهید شده‌اند. ﴿و قضی بینهم بالحق﴾ و در بین عموم مردم به حق و عدالت حکم و قضاوت می‌شود. ﴿و هم لایظلمون﴾ و در آخرت در مورد اعمالشان اصلاً به آنها ظلم نمی‌شود. پاداش هیچ عملی کم نمی‌شود و کیفر هیچ عملی افزون نمی‌گردد. ابن‌جبیر گفته است: از احسانشان کاسته نمی‌گردد و بر گناهانشان اضافه نمی‌شود. ﴿و وفیت کل نفس ما عملت﴾ و هر انسان به جزای عمل خوب و بد خود می‌رسد. ﴿و هو أعلم بما یفعلون﴾ و خدا به عمل انسان‌ها آگاهتر است، و اصلاً به نامه‌ی اعمال و گواه نیازی نیست. با وجود این به عنوان اتمام حجت، نامه‌ی اعمال حاضر می‌شود. بعد از آن سرانجام شقاوتمندان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿و سیق الذین کفروا إلی جهنم زمرا﴾ کفار تبهکار دسته دسته به سوی آتش دوزخ سوق داده می‌شوند، همان‌طور که در دنیا بزهکاران به زندان‌ها روانه می‌شوند. ﴿حتی إذا جاءوها فتحت أبوابها﴾ همین که به جهنم رسیدند، دروازه‌های آن به روی آنها فوراً گشوده می‌شود. ﴿و قال لهم خزنتها ألم یأتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم﴾ نگهبانان دوزخ به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها

۱ـ این نظر ابن زید است و اظهر همین است، همان‌گونه که در گفته‌ی خدا آمده است: ﴿و جاءت کل نفس معها سائق و شهید﴾. سائق همان مأمور احضار است و شاهد همان فرشته‌ی مأمور بر انسان است.

می‌گویند: مگر پیامبرانی از نوع انسان نزد شما نیامدند وکتاب‌های نازل شده از آسمان را برایتان نخواندند؟ ﴿و ینذرونکم لقاء یومکم هذا﴾ و شما را از شر و عذاب این روز هراس‌انگیز برحذر نداشتند؟ ﴿قالوا بلی ولکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین﴾ گفتند: آری! پیامبران نزد ما آمدند و ما را برحذر داشتند، و دلایل و براهین بر ما اقامه کردند، اما ما آنان را تکذیب کرده و با آنها از در مخالفت درآمدیم؛ زیرا شقاوت و بدبختی ما از پیش مقرر بود. قرطبی گفته است: این اقرار و اعتراف آنهاست مبنی بر این‌که حجت بر آنان اقامه شده است. و منظور از عذاب همان است که فرموده است: ﴿لأملأن جهنم من الجنة و الناس أجمعین﴾.[1] ﴿قیل ادخلوا أبواب جهنم خالدین فیها﴾ به آنها گفته می‌شود: به دوزخ درآیید تا زبانه‌ی آتش آن شما را در برگیرد و برای همیشه در آن خواهید ماند. پس نه زایل می‌شود و نه عوض می‌گردد. ﴿فبئس مثوی المتکبرین﴾ جهنم مقام و جایگاهی بس زشت است اما برای آنان که از ایمان به خدا تکبر کردند و از تصدیق پیامبران سرباز زدند، شایسته است. ﴿و سیق الذین اتقوا ربهم إلی الجنة زمرا﴾ و پرهیزگاران نیک گروه گروه به بهشت روانه می‌شوند. آنها سوار بر اسب‌های اصیل می‌روند. قرطبی گفته است: سوق دادن دوزخیان، یعنی با خفت و خواری به سوی دوزخ برده می‌شوند، مانند آنچه که نسبت به مجرمان و یاغیان انجام می‌شود. اما بهشتیان در حالی که بر اسب‌های نجیب و اصیل سوار شده‌اند، با عزت و اکرام به سوی بهشت برده می‌شوند، مانند نمایندگان و مهمانان سلطان که بر اسب سوار می‌شوند. پس تفاوت این دو سوق دادن خیلی فاحش است.[2] ﴿حتی إذا جاءوها و فتحت أبوابها﴾ وقتی به آنجا رسیدند، دروازه‌هایش به رویشان گشوده می‌شود. که فرموده است: ﴿جنات عدن مفتحة لهم الأبواب﴾. صاوی گفته است: حکمت در افزودن واو: ﴿و فتحت﴾ در اینجا این است:

۱ـ قرطبی ۱۵/۲۸۴.
۲ـ قرطبی ۱۵/۲۸۵.

دروازه‌ی زندان تا آمدن مجرمان بسته است، و بعد از ورود آنها نیز بسته می‌شود، به عکس دروازه‌ی سرور و شادی که در انتظار ورود افراد شایسته باز است، پس آوردن «واو» در اینجا مناسب است نه در قبلی.[1] ﴿و قال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین﴾ نگهبانان بهشت به آنها می‌گویند: درود و سلام بر شما ای پرهیزگاران و نیک‌مردان! ﴿طبتم﴾ یعنی از ناپاکی معاصی و گناهان پاک شده و به منزلگاه ابدی بهشت درآمده‌اید. بیضاوی گفته است: جواب «اذا» محذوف است، تا بر این نکته دلالت کند که احترام و تعظیمی وصف ناپذیر دارند.[2] ﴿و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده﴾ و هنگام ورود و استقرار در بهشت می‌گویند: سپاس و تمجید مر خدا را سزد که با اعطای بهشت به ما وعده‌ی خود را به ما محقق فرمود. مفسران گفته‌اند: این بیان به فرموده‌ی خدا اشاره دارد که می‌فرماید: ﴿تلك الجنة التی نورث من عبادنا من كان تقیا﴾. ﴿و أورثنا الأرض نتبوأ من الجنة حیث نشاء﴾ و سرزمین بهشت را به ما عطا فرمود و مانند مالک در آن تصرف داریم و هر جا که بخواهیم، بدون این‌که احدی مانع شود، منزل می‌گزینیم. ﴿فنعم أجر العاملین﴾ یعنی چه نیکوست بهشت برای پاداش اجراکنندگان فرمان خدا! ﴿و تری الملائكة حافین من حول العرش﴾ ای محمد! ملائک را می‌بینی که عرش رحمان را احاطه کرده و از هر طرف آن را در بر گرفته‌اند. ﴿یسبحون بحمد ربهم﴾ به عنوان تلذذ نه تعبد خدا را ثناخوان و تمجیدگو هستند. ﴿و قضی بینهم بالحق﴾ و با عدالت در بین بندگان قضاوت می‌شود. ﴿و قیل الحمد لله رب العالمین﴾ گفته می‌شود: در مقابل عدالت و قضای خدا، سپاس و ستایش فقط او را لایق است. مفسران گفته‌اند: گوینده، مؤمنان و کافران هر دو می‌باشند. مؤمنان در مقابل فضل و کرمش سپاسگزارند و کافران در مقابل عدالتش. ابن‌کثیر گفته است: تمام کائنات گویا و بی‌زبان در مقابل حکم و عدالتش زبان به ستایش و

۱- صاوی ۳۸۱/۱۳.

۲- بیضاوی ۱۴۷/۲.

سپاس خدا باز می‌کنند. از این رو گفته را به گوینده‌ای نسبت نداده است، بلکه آن را به صورت مطلق آورده است. پس این بیانگر آن است که تمام مخلوقات او را به حمد و سپاس یاد می‌کنند.

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿تكفروا و تشكروا﴾، ﴿يرجو و يحذر﴾، ﴿فوقهم و تحتهم﴾، ﴿ضر و رحمة﴾، ﴿الغيب و الشهادة﴾، ﴿يبسط و يقدر﴾ و ﴿اهتدى و ضل﴾ طباق مقرر است.

۲ـ ﴿يتوكل المتوكلون﴾ و ﴿أحسنوا فى هذه الدنيا حسنة﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۳ـ ﴿لهم من فوقهم ظلل من النار﴾ متضمن اسلوب تهکم است.

۴ـ ﴿و إذا ذكر الله وحده اشمأزت قلوب الذين لايؤمنون بالآخرة﴾، ﴿سيق الذين كفروا إلى جهنم زمرا﴾ و ﴿سيق الذين اتقوا ربهم إلى الجنة زمرا﴾ متضمن مقابله است. مقابله این است که دو معنی یا بیشتر آورده شود و بعدا مطالبی مقابل آن به ترتیب آورده شود.

۵ـ ﴿أفمن شرح صدره للإسلام﴾ و ﴿أمن هو قانت آناء الليل﴾ متضمن ایجاز به حذف است.

۶ـ در ﴿قل تمتع بكفرك﴾ و ﴿اعملوا على مكانتكم﴾ امر متضمن تهدید است.

۷ـ ﴿أفأنت تنقذ من فى النار﴾ متضمن مجاز مرسلی است.

۸ـ ﴿له مقاليد السموات و الأرض﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۹ـ ﴿و الأرض جميعا قبضته يوم القيامة و السموات مطويات بيمينه﴾ شامل استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۱۰ـ ﴿لاتقنطوا من رحمة الله﴾ متضمن التفات است.

۱۱ـ ﴿أن تقول نفس يا حسرتا...﴾ شامل کنایه می‌باشد.

۱۲-توافق فواصل حرف آخر، درکمال زیبایی در آیات زیر مشاهده می‌شود: ﴿و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض إلا من شاء الله ثم نفخ فیه أخری فإذا هم قیام ینظرون ＊ و أشرقت الأرض بنور ربها و وضع الکتاب وجیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لایظلمون ＊ و وفیت کل نفس ما عملت و هو أعلم بما یفعلون﴾. آیا شگفتی این بیان را درک نمی‌کنید که چه با رونق و زیبا می‌باشد؟!

＊ ＊ ＊

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی «غافر» مکی است و مانند دیگر سوره‌های مکی به امور عقیده توجه دارد، و تقریبا موضوع عمده و برجسته‌ی سوره عبارت است از درگیری «حق و باطل» و «هدایت و گمراهی»، از این رو فضای سوره از عنف و درشتی و شدت لبریز است، و انگار میدان درگیری و جدالی هولناک است و در آن زخم و ضربت به‌کار گرفته می‌شود. بعد از آن پرده از روی سرانجام گردنکشان برداشته شده است که به صورت توده‌ی خاشاک خُرد شده درمی‌آیند.

* سوره‌ی شریف با یادآوری صفات نیکو و آیات باعظمت خدا شروع شده، بعد از آن به موضوع جدال کافران درباره‌ی آیات خدا اشاره کرده است با این‌که آیات کاملاً آشکار و متجلی است، مجادله‌گران و دشمنان در مقابل آن از در جدال و دشمنی و مخالفت درآمده‌اند.

* سوره به سرنوشت گذشتگان اشاره کرده است که خدا همچون توانمندی مقتدر آنها را به شدت گرفت و احدی از آنان در نرفت.

* در لابلای این فضای هول‌انگیز، منظره و دیدگاه حاملان عرش ترسیم می‌شود که خاشعانه و فروتنانه به راز و نیاز و توبه و استغفار می‌پردازند.

* سوره درباره‌ی بعضی از مناظر و احوال آخرت به بحث پرداخته است، که ناگهان بندگان برای محاسبه و باز خواست ایستاده و در پیشگاه پادشاه عادل ظاهر می‌شوند، در حالی که بیم و هراس و دلهره آنان را فرا گرفته است. در آن هنگام بر اثر شدت

اضطراب و آشفتگی، نزدیک است دل‌ها از جا کنده شوند، در چنان روزی پراضطراب و هولناک، انسان به پاداش و کیفر عمل خود می‌رسد، نیکان به نیکی و تبهکاران به عذاب می‌رسند.

* بعد از آن بحث درباره‌ی ایمان و طغیان به میان می‌آید و در دعوت از فرعون گردنکش و ستمکار توسط حضرت موسی علیه السلام نمایان می‌شود که فرعون ـ با کبریا و جبروتش ـ می‌خواهد حضرت موسی و پیروانش را نابود کند، در خلال این داستان سناریوی تازه‌ای برملا می‌شود که در داستان قبلی موسی مطرح نشده و آن عبارت است از پیدا شدن یک‌نفر مؤمن از خانواده‌ی فرعون که ایمان خود را پنهان کرده است. و با لطف و احتیاط کلمه‌ی حق را ابراز می‌دارد و بعد از آن ایمانش را به صراحت و روشنی اعلام می‌کند، و داستان با هلاکت و غرق شدن فرعون گردنکش و ستمکار و یاران و هوادارانش و رستگاری دعوتگر مؤمن و سایر مؤمنان به آخر می‌رسد.

* بعد از آن سوره به ذکر بعضی از آیات مکنون در عالم هستی پرداخته است که گواه عظمت خدا و گویای یگانگی و جلالش می‌باشند، خدایی که برایش شریک قرار می‌دهند و به آیاتش کافرند. و مثال بینا و نابینا را برای مؤمن و کافر زده است که مؤمن از جانب خدا روشنایی و بصیرت دارد، و کافر در تاریکی دست و پا می‌زند.

* با بیان سرانجام تکذیب‌کنندگان و گردنکشان ستمکار و منظره‌ی عذابی که در حین غفلت و از خود بی‌خبری آنان را فرا می‌گیرد، سوره خاتمه می‌یابد.

نامگذاری سوره: سوره‌ی شریف به سوره‌ی «غافر» موسوم است؛ زیرا خدای متعال این حقیقت گرانقدر را که از صفات نیکوی خدا می‌باشد، در سرآغاز سوره ذکر کرده است: ﴿**غافر الذنب و قابل التوب**﴾، و در دعوت مرد مؤمن ذکر مغفرت را تکرار کرده است: ﴿**و أنا أدعوکم إلی العزیز الغفار**﴾، و به سوره‌ی مؤمن نیز موسوم است؛ چون داستان مرد مؤمن خانواده‌ی فرعون را بازگفته است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ۞ تَنزِيلُ ٱلْكِتَابِ مِنَ ٱللهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ۞ غَافِرِ ٱلذَّنْبِ وَ قَابِلِ ٱلتَّوْبِ شَدِيدِ ٱلْعِقَابِ ذِي ٱلطَّوْلِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ۞ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ ٱللهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي ٱلْبِلَادِ ۞ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ ٱلْأَحْزَابُ مِن بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ ٱلْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۞ وَكَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ ۞ ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ ٱتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ ۞ رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمْ وَ مَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ۞ وَقِهِمُ ٱلسَّيِّئَاتِ وَ مَن تَقِ ٱلسَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ۞ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ ٱللهِ أَكْبَرُ مِن مَقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى ٱلْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ۞ قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا ٱثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا ٱثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِن سَبِيلٍ ۞ ذٰلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ ٱللهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ ٱلْعَلِيِّ ٱلْكَبِيرِ ۞ هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُم مِنَ ٱلسَّمَاءِ رِزْقاً وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ ۞ فَادْعُوا ٱللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ ۞ رَفِيعُ ٱلدَّرَجَاتِ ذُو ٱلْعَرْشِ يُلْقِي ٱلرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ ٱلتَّلَاقِ ۞ يَوْمَ هُم بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى ٱللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ لِلّٰهِ ٱلْوَاحِدِ ٱلْقَهَّارِ ۞ ٱلْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ ٱلْيَوْمَ إِنَّ ٱللهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ۞ وَ أَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْآزِفَةِ إِذِ ٱلْقُلُوبُ لَدَى ٱلْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ۞ يَعْلَمُ خَائِنَةَ ٱلْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي ٱلصُّدُورُ ۞ وَ ٱللهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ ٱللهَ

هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿۲۰﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلَّذِينَ كَانُوا مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي ٱلْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ ﴿۲۱﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿۲۲﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**غافر**﴾ الغفر؛ یعنی پنهان و محو کردن و زدودن. ﴿**الطول**﴾ یعنی بخشش و کرم. ﴿**یدحضوا**﴾ دحض؛ به معنی ابطال و ازاله می‌باشد. و معنی لیز خوردن و عدم استقرار هم می‌دهد. ﴿**حقت**﴾ واجب و لازم آمد. ﴿**مقت**﴾ یعنی شدت بغض و کینه. ﴿**الروح**﴾ وحی و نبوت به روح موسوم شده است؛ چون همان‌طور که بدن با روح زنده است، قلب هم با وحی زنده می‌شود. ﴿**التلاق**﴾ گردآمدن در حشر. ﴿**بارزون**﴾ نمایان‌شوندگان. ﴿**الآزفة**﴾ نام قیامت است، به سبب نزدیکی وقوع آن به آزفه موسوم است. ﴿**واق**﴾ حامی و دفع‌کننده‌ی عذاب.

تفسیر: ﴿**حم**﴾ حروف مقطّعه به اعجاز قرآن اشاره دارد و انسان را راهنمایی می‌کنند که این قرآن اعجازگر از امثال این حروف هجایی نظم یافته است.[1] ﴿**تنزیل الکتاب من الله**﴾ این قرآن از جانب خدای ﴿**العزیز العلیم**﴾ مقتدر در ملک خود و دانا در خلق موجودات، نازل شده است. ﴿**غافر الذنب و قابل التوب**﴾ خدایی که گناه بندگان را می‌بخشاید، و توبه‌ی گناهکاران را اگر توبه کنند، می‌پذیرد. ﴿**شدید العقاب**﴾ کیفرش برای متکبران و گردنکشانی که از طاعت خدا سر بر می‌تابند شدید است. ﴿**ذی الطول**﴾

۱ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه کنید. این سوره یکی از هفت سوره‌ای است که همگی آنها با دو حرف «حامیم» شروع شده که «حوامیم هفتگانه» یا «آل حامیم» نامیده می‌شوند.

دارای فضل و احسان است. ﴿لا إله إلا هو﴾ در عالم وجود جز او معبود و پروردگاری نیست. ﴿إليه المصير﴾ سرانجامِ خلایق فقط پیش اوست و پاداش اعمال را به آنها می‌دهد. به منظور اشاره به وسعت دایره‌ی فضلش، مغفرت را قبل از عقاب آورده است و نشان می‌دهد که رحمتش قبل از عذابش مقرر شده است. و بعد از این‌که یادآور شد که قرآن راهنما و هدایت‌کننده‌ی جهانیان است، پشت سر آن از مجادله‌گران و دشمنان سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿ما يجادل في آيات الله إلا الذين كفروا﴾ یعنی ـ بعد از وضوح آیات و اعجاز قرآن ـ جز کافران منکر آیات خدا، و تکذیب کنندگان پیامبرانش، کسی حق را نادیده نمی‌گیرد و در مورد این قرآن به جدال نمی‌پردازد. ﴿فلا يغررك تقلبهم في البلاد﴾ ای انسان عاقل! به تصرفات و بیا و برو آنها در این دنیا فریب مخور، که داری مال و مسکن و مزارع و تجارت و املاکند؛ چون آنها بدبخت‌ترین انسانند و نعمت‌هایی که در اختیار دارند متاعی است ناچیز و سایه‌ایست رفتنی، و من هر چند به آنها مهلت داده‌ام، اما از آنها صرف‌نظر نمی‌کنم، بلکه بعد از اعطای آن نعمت‌ها، بسان مقتدری قدرتمند آنها را مورد مؤاخذه قرار می‌دهم. در التسهیل آمده است: برای پیامبرﷺ تسلی‌خاطر و برای کفار وعیدی شدید را در بردارد.[۱] ﴿كذبت قبلهم قوم نوح و الأحزاب من بعدهم﴾ قبل از کفار مکه اقوامی بی‌شمار به تکذیب پیامبران پرداختند از قبیل قوم نوح. و ملت‌هایی که علیه پیامبران به توطئه‌چینی پرداختند، و دستوراتی را که از جانب خدا آورده بودند نپذیرفتند، مانند قوم عاد و ثمود و فرعون و امثال آنها. ﴿و همت كل أمة برسولهم ليأخذوه﴾ و هر یک از ملت‌های تکذیب‌کننده قصد کشتن و صدمه زدن به پیامبر خود را کردند. ابن‌کثیر گفته است: با به‌کار بردن تمام وسایل ممکن تصمیم قطعی بر کشتن پیامبر خود گرفتند. و بعضی هم پیامبر خود را به قتل رساندند.[۲]

۱ـ التسهیل ۲/۴.

۲ـ مختصر ۲۳۵/۳.

﴿و جادلوا بالباطل ليدحضوا به الحق﴾ و به طریق ناروا با پیامبر خود به جدال پرداختند تا از این راه، حق درخشان و جلوه‌گر را باطل و زایل کنند. **﴿فأخذتهم﴾** پس آنان را به صورتی هولناک نابود کردم. **﴿فكيف كان عقابِ﴾** استفهام برانگیزنده‌ی شگفتی است. یعنی پس کیفر من برای آنها چگونه بود؟ مگر شدید و رنج‌آور نبود؟ **﴿و كذلك حقت كلمة ربك على الذين كفروا﴾** و این چنین کلمه‌ی عذاب بر کافران قومت واجب و مقرر شد، همان‌طور که بر کفار پیشین واجب آمد. **﴿إنهم أصحاب النار﴾**؛ چون آنها اهل آتشند. طبری گفته است: همان‌طور که عذاب برای اقوام تکذیب‌کننده‌ی پیامبران واجب آمد و عذاب من آنها را در برگرفت، همان‌طور هم عذاب بر افراد کافر قوم تو واجب و مقرر است؛ چون آنها اهل دوزخ و آتشند.[1] بعد از آن حال فرشتگان پاک و مؤمنان نیک را یادآور شده و می‌فرماید: **﴿الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم﴾** آن بندگان مقرب بارگاه خدا و حاملان عرش و افراد پیرامونش از قبیل اشراف فرشتگان و بزرگان آنان، که جز خدا احدی تعداد آنان را نمی‌داند، عموما در عبادت مستمر و دائمی هستند، او را از صفات نقص تنزیه می‌کنند، و او را به صفات کمال می‌ستایند. **﴿و يؤمنون به﴾** وجودش را تصدیق می‌کنند، و قبول دارند که جز او معبودی به حق موجود نیست. و از عبادت او گردن‌فرازی نمی‌کنند. زمخشری گفته است: اگر گفته شود فایده‌ی فرموده‌ی **﴿و يؤمنون به﴾** چیست؟ در حالی که معلوم است حاملان عرش و عموم فرشتگان به خدا ایمان دارند؟ در جواب گفته می‌شود: این بیان فضیلت و شرف ایمان و ترغیب به پذیرش آن آمده است.[2] **﴿و يستغفرون للذين آمنوا﴾** آنها در کنار عبادت و استغفار خود و تسبیح و ثناخوانی خدا، از خدا درخواست بخشودگی مؤمنان را می‌کنند و می‌گویند: **﴿ربنا وسعت كل شيء رحمة و علما﴾** پروردگارا! رحمت و علم تو

۱ـ تفسیر طبری ۲۴/۴۳.
۲ـ الکشاف ۴/۱۱۸.

گنجایش همه چیز را دارد. مفسران گفته‌اند: در توصیف خدای متعال به رحمت و علم که تمجید و ثنا قبل از دعا آمده است، نکته‌ای ظریف وجود دارد و آن این‌که مؤمنان را یاد می‌دهد که چگونه احتیاجاتشان را از خدای متعال بطلبند. پس آنها دعای خود را مؤدبانه شروع کرده و باران و احسان و فضل و کرمش را می‌طلبند.[1] **﴿فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلك﴾** از خطاکاران و گناهکارانی که از شرک و نافرمانی توبه کرده و از راه حق پیامبرانت پیروی کرده‌اند، صرف‌نظر و چشم‌پوشی فرما. **﴿وقهم عذاب الجحیم﴾** و آنها را از عذاب دوزخ مصون بدار. **﴿ربنا و أدخلهم جنات عدن التی وعدتهم﴾** پروردگارا! آنها را به باغ‌های پرنعمت و آسایش وارد فرما که وعده‌اش را به آنها داده‌ای. **﴿و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذریاتهم﴾** و پدران و فرزندان و همسران صالح آنها را نیز به باغ‌های پرنعمت داخل فرما، تا با ملاقات آنها شادی و سرورشان تکمیل شود. ابن‌کثیر گفته است: یعنی اینها و آنها را با هم جمع فرما تا با ملاقات هم در بهشت و در منازل همجوار یکدیگر چشمانشان روشن گردد.[2] **﴿إنك أنت العزیز الحکیم﴾** همانا تو مقتدری و مغلوب نمی‌شوی و هیچ چیز از فرمانت خارج نیست، حکیمی و هیچ کاری را بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌دهی. **﴿و قهم السیئات﴾** این از اتمام دعای فرشتگان است. یعنی خدایا! آنها را از ارتکاب اعمال ناپسند و زشت و گناهان مصون بدار که سبب نابودی انجام‌دهندگانشان می‌شود. **﴿و من تق السیات یومئذ فقد رحمته﴾** در روز قیامت هر کس را از عواقب گناهان مصون بداری، واقعاً به او لطف و مرحمت روا داشته‌ای؛ چرا که او را از عقوبت نجات داده‌ای. **﴿و ذلك هو الفوز العظیم﴾** این بخشودگی و وارد کردن آنها به بهشت، نایل آمدن به مقصود و نعمتی عظیم است که مانندی ندارد. بعد از این‌که احوال مؤمنان را باز گفت، شمه‌ای از احوال کافران را نیز یادآور شده و می‌فرماید:

۱ـ البحر المحیط ۴۵۱/۷.

۲ـ مختصر ۲۳۶/۳.

﴿إن الذين كفروا ينادون لمقت الله أكبر من مقتكم أنفسكم﴾ در روز قيامت ملائک به عنوان سرزنش و توبيخ به كافران ندا مى‌دهند كه كينه و انتقام خدا در دنيا از كينه‌ى امروز خودتان شديدتر بود. ﴿إذ تدعون إلى الإيمان فتكفرون﴾ آنگاه كه شما به ايمان دعوت مى‌شديد اما تكبر و گردنكشى كرديد وكافر شديد. قتاده گفته است: كينه‌ى خدا نسبت به گمراهان آنگاه كه در دنيا ايمان به آنها پيشنهاد شد و از پذيرفتن آن امتناع ورزيدند، از كينه‌ى آنها نسبت به خودشان در موقع مشاهده‌ى عذاب خدا شديدتر و بزرگتر بود.(۱) ﴿قالوا ربنا أمتنا اثنتين و أحييتنا اثنتين﴾ كفار وقتى با سختى‌ها و بلايا روبرو شوند، مى‌گويند: بار خدايا! ما را دو بار كشتى و دوبار ما را زنده كردى. ﴿فاعترفنا بذنوبنا﴾ به گناهانى كه در دنيا مرتكب شديم اقرار مى‌نماييم. ﴿فهل إلى خروج من سبيل﴾ پس آيا ما را به دنيا باز مى‌گردانى تا از فرمانت اطاعت كنيم؟ و آيا ما را از آتش بيرون مى‌آورى تا راه نيک‌مردان پاک را برگيريم؟ مفسران گفته‌اند: مرگ اول زمانى بود كه در پشت پرده‌ى عدم قرار داشتند. و مرگ دوم عبارت است از مرگ اين دنيا، و حيات اول عبارت است از حيات دنيا، و حيات دوم عبارت است از زنده شدن روز رستاخيز. پس بدين‌ترتيب دو مرگ و دو حيات مقرر است.(۲) و بعد از مشاهده‌ى عذاب براى جلب عطوفت خدا و توسل به رضاى او و چنان گفتند در صورتى كه به آن كافر بودند و آن را انكار مى‌كردند. از اين رو جواب چنين آمده است: ﴿ذلكم بأنه إذا دعى الله وحده كفرتم﴾ اين عذاب و دايمى بودنتان در جهنم به سبب كفر و عدم ايمانتان به خدا است؛ زيرا هنگامى كه شما را به توحيد خواندند، كافر شديد. ﴿و إن يشرك به تؤمنوا﴾ و وقتى به سوى «لات» و «عزى» و ساير بت‌ها دعوت مى‌شديد، ايمان مى‌آوريد و خدا بودن آنها را تصديق مى‌كرديد.

۱ـ مختصر ابن‌كثير ۳/ ۲۳۶.

۲ـ اين نظر ابن مسعود و ابن‌عباس و قتاده مى‌باشد و گفته‌اند: مانند آيه‌ى ﴿كيف تكفرون بالله وكنتم أمواتا فأحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم﴾ مى‌باشد.

﴿فالحکم لله العلی الکبیر﴾ حکم و قضا و فرمان فقط از آن خدای یگانه می‌باشد، نه از آن بت‌ها، و راه نجاتی ندارید؛ زیرا خدا بر بندگان فرمانروا است و در ملکش باعظمت می‌باشد. و هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و هر حکمی را که اراده کند، صادر می‌کند. بعد از این‌که خدای متعال سبب تهدید شدید مشرکین را بیان کرد، پشت سر آن اموری را یادآور شد که بر کمال قدرت و حکمتش دلالت دارند. تا دلیل عدم جواز پرستش بت‌ها را بیان کند: ﴿هو الذی یریکم آیاته﴾ یعنی ای مردم! خداوند متعال همان است که نشانه‌هایی به شما ارائه می‌دهد که به صورتی متجلی و درخشان بر قدرت وی در عالم بالا و پایین دلالت دارند و بیانگر کمال خالق و مبدع و ایجادکننده‌ی جهان هستی می‌باشند. ﴿و ینزل لکم من السماء رزقا﴾ از آسمان باران نازل می‌کند که سبب روزی شما است و به وسیله‌ی آن کاشته و ثمر می‌روید و فراهم می‌گردد. ﴿و ما یتذکر إلا من ینیب﴾ و جز افرادی که به وسیله‌ی توبه و پشیمانی و انجام دادن عمل صالح به دور از ریا و نفاق به پیشگاه خدا برمی‌گردند، هیچ کس از این آیات درخشان پند و عبرت نمی‌گیرد. ﴿فادعوا الله مخلصین له الدین﴾ پس ای مؤمنان! عبادت و طاعت و فرمان خدا را خالصانه به جا بیاورید و دیگری را شریک او قرار ندهید. ﴿ولو کره الکافرون﴾ منظور از این مبالغه است. یعنی او را به اخلاص پرستش کنید هر چند که کافران از آن ناخرسند باشند و اخلاص شما موجب کینه‌ی آنها بشود و با شما به ستیز و جنگ برخیزند. ﴿رفیع الدرجات﴾ دارای شأن و منزلت و مقامی والا و عظیم است. ﴿ذوالعرش﴾ صاحب عرش عظیم است که بزرگترین مخلوقات است و هیچ یک از مخلوقات شبیه آن نیست. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال عظمت و کبریایی خود را بیان کرده و رفعت و بلندی عرش خود را یادآور شده است، که مانند سقف بر سر تمام مخلوقات قرار دارد. گفته‌اند: عرش از یاقوت سرخ ساخته شده است و فقط خدا گنجایش و وسعت آن را می‌داند.[1] و ابوسعود گفته

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۲۳۸.

است: این‌که عرش عظیم بر اکناف عالم اعلی و سفلی احاطه دارد و در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد، رفعت منزلت و عظمت بیکران سلطنت او را می‌رساند.[۱] ﴿**یلق الروح من أمره علی من یشاء من عباده**﴾ بر هر کس از خلقش که بخواهد وحی نازل می‌کند. و هر کدام از بندگانش را که بخواهد به نبوت اختصاص می‌دهد. از این جهت وحی به روح موسوم است که مانند روح در بدن جریان دارد. قرطبی گفته است: آن را روح نامید؛ چون انسان‌ها به وسیله‌ی آن از مردن در کفر نجات یافته و زنده می‌مانند، همان‌طور که بدن به روح زنده می‌ماند.[۲] ﴿**لینذر یوم التلاق**﴾ تا پیامبری که وحی بر او نازل شده است مردم را از روز رستاخیز برحذر بدارد و بترساند، که در آن روز تمام بندگان جمع می‌شوند تا درباره‌ی اعمالشان مورد بازخواست قرار گیرند. و در ساعت محاسبه تمام مردم با خالق خود ملاقات می‌کنند. قتاده گفته است: ساکنان آسمان‌ها با ساکنان زمین و خالق و مخلوق به هم می‌رسند.[۳] ﴿**یوم هم بارزون**﴾ روزی که آنها نمایان و عیان می‌شوند و پدید می‌آیند و هیچ چیز آنها را نمی‌پوشاند و سایه بر آنها نمی‌اندازد، و چیزی مانند کوه یا توده‌ی خاک یا ساختمان آنها را پنهان نمی‌کند؛ زیرا عموماً در سرزمین هموار یعنی میدان حشر قرار دارند. ﴿**لایخفی علی الله منهم شيء**﴾ چیزی از احوال و اعمال و اسرار و باطن آنها بر خدا مخفی نخواهد ماند. صاوی گفته است: حکمت در این‌که می‌فرماید در آن روز چیزی از خدا پنهان نمی‌ماند، در صورتی که در سایر اوقات نیز چیزی از خدا پوشیده نیست، این است که آنها در دنیا گمان می‌کردند وقتی مثلا در پشت دیواری خود را پنهان کنند، خدا آنها را نخواهد دید، تا در چنین روزی چنان گمانی نبرند.[۴] ﴿**لمن الملك الیوم**﴾ در حالی که انسان‌ها در میدان حشر نمایان گشته‌اند، خدای متعال ندا می‌دهد: امروز

۱ـ ابوسعود ۵/۵.
۲ـ قرطبی ۲۹۹/۱۵.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۳۸/۳.
۴ـ صاوی ۵/۴.

ملک از آن کیست؟ خلایق از هیبت خدا و آشفتگی خود سکوت می‌کنند. آنگاه خدای توانا خود جواب می‌دهد و می‌گوید: ﴿لله الواحد القهار﴾ ملک فقط از آن خدا می‌باشد، که بر هر چیز چیره و غالب است. حسن گفته است: خود او می‌پرسد و خود او جواب می‌دهد؛ زیرا در آن موقع کسی نیست جواب بدهد، پس خودش جواب می‌دهد.[۱] ﴿الیوم تجزی کل نفس بما کسبت﴾ در آن روز ـ یعنی در روز قضاوت و حکم در بین بندگان ـ هر کس مطابق عمل نیک و بدش پاداش یا کیفر می‌بینند. ﴿لا ظلم الیوم﴾ در آن روز به کسی ظلم نمی‌شود، نه پاداش کسی کم می‌شود و نه کیفر کسی افزایش می‌یابد. ﴿إن الله سریع الحساب﴾ همانا خدا حسابش سریع است، و امری او را از پرداختن به امری دیگر غافل نمی‌کند، پس در یک زمان به حساب تمام خلایق رسیدگی می‌کند. قرطبی گفته است: همان‌طور که روزی آنها را در آن واحد می‌دهد، همچنین در آن واحد به حساب آنها می‌رسد. و در خبر است: «هنوز روز به نیمه نمی‌رسد که بهشتیان در بهشت مستقر گشته و دوزخیان در دوزخ جا می‌گیرند».[۲] ﴿و أنذرهم یوم الآزفة﴾ از هول و هراس آن روز رعب‌انگیز، یعنی روز قیامت آنان را برحذر بدار. ابن‌کثیر گفته است: «آزفة» یکی از اسامی قیامت است، و به سبب نزدیکی وقوع آن به آن موسوم شده است، که فرموده است: ﴿أزفت الآزفة﴾.[۳] ﴿إذ القلوب لدی الحناجر﴾ آنگاه که از شدت گرسنگی و تشنگی نزدیک است جانشان به گلوگاه برسد. ﴿کاظمین﴾ در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورند قلبشان از حسرت و اندوه لبریز است. در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: از شدت ترس قلب‌ها از سینه بالا آمده تا به گلو می‌رسد. امکان دارد این تعبیر حقیقت یا مجاز باشد که بیانگر شدت ترس است. و حنجره به معنی

۱ـ قرطبی ۳۰۰/۱۵.

۲ـ قرطبی ۳۰۱/۱۵. واژه‌ی «یقیل» که در حدیث آمده است به معنی «قیلوله» و استراحت به هنگام ظهر است.

۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۳۹/۳.

گلو است.[۱] ﴿ما للظالمین من حمیم﴾ ستمکاران دوستی ندارند که به آنها سودی برساند. ﴿و لاشفیع یطاع﴾ و شفیعی ندارند که برای آنها شفاعت کند تا آنها را از شدت عذاب نجات دهد. ﴿یعلم خائنة الأعین﴾ از چشم ناپاک خبر دارد که دزدانه به نامحرم نظر می‌کند. ابن‌عباس گفته است: عبارت است از مردی که با مردم می‌نشیند، وقتی که زنی از کنارشان می‌گذرد دزدانه او را نگاه می‌کند. ﴿و ما تخفی الصدور﴾ و راز نهان دل‌ها را می‌داند. ﴿و الله یقضی بالحق﴾ و خدا به عدالت حکم می‌کند. ﴿و الذین یدعون من دونه﴾ و آنچه را که در برابر خدا می‌پرستند، از قبیل بت‌ها. ﴿لایقضون بشيء﴾ اصلاً حکم و فرمانی ندارند، پس چگونه شریک خدا می‌شوند؟ ابوسعود گفته است: بدین‌ترتیب آنان را سرزنش می‌کند؛ زیرا در مورد جماد نمی‌توان گفت حکم می‌کند یا حکم نمی‌کند.[۲] ﴿إن الله هو السمیع البصیر﴾ در حقیقت خداگفته‌ی بندگان را می‌شنود و به اعمال آنها آگاه است. ﴿أو لم یسیروا فی الأرض﴾ آیا مشرکان در سفرهایشان از دیدن آثار و خرابه‌های تکذیب‌کنندگان پند و عبرت نمی‌گیرند. ﴿فینظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم﴾ و ببینند تکذیب‌کنندگان پیشین به چه عذاب و آزاری گرفتار شده‌اند؟ زیرا عاقل آن است از دیگری پند بگیرد. ﴿کانوا هم أشد منهم قوة﴾ در حالی که آنها از این کافران قوم تو بسی نیرومندتر بودند. ﴿و آثارا فی الأرض﴾ و آثاری از قبیل دژ و قصر و سربازان بسی پیشرفته‌تر و بیشتر داشتند، و با وجود این نیروی بزرگ و توانایی و قدرت شدید، خدا آنها را به سبب تکذیب پیامبران، نابود کرد. ﴿فأخذهم الله بذنوبهم﴾ به سبب ارتکاب جرایم و تکذیب پیامبران، خدا آنها را به صورتی بس فجیع نابود کرد. ﴿و ما کان لهم من الله من واق﴾ و احدی را نیافتند که عذاب خدا را از آنان دفع کند و آنها را از کیفرش مصون بدارد. بعد از آن سبب عقاب آنها را یادآور شده و می‌فرماید:

۱ـ التسهیل ۴/۴.
۲ـ ابوسعود ۵/۷.

﴿ذلك بأنهم كانت تأتيهم رسلهم بالبينات﴾ این عذاب از آن روی بود که پیامبرانشان معجزات درخشان و دلایل قطعی و روشن را به آنها ارائه می‌دادند. **﴿فكفروا فأخذهم الله﴾** اما با وجود این بیانات و دلایل کافر شدند، در مقابل خدا آنها را تار و مار و نابود کرد. **﴿إنه قوی﴾** خدا با قدرت و تواناست و مغلوب نمی‌شود و نیروی عظیم و اقتداری فراوان دارد. **﴿شديد العقاب﴾** برای افراد گردنکش و نافرمان کیفرش سخت و عذابش دردناک است. خدا ما را از عقاب و عذابش مصون بدارد و پناه دهد!

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۳) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶) وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُم مِن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَايُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷) وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ وَ قَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ مِن رَبِّكُمْ وَ إِن يَكُ كَاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِن يَكُ صَادِقاً يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللهَ لَايَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (۲۸) يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِن بَأْسِ اللهِ إِن جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۲۹) وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُم مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰) مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبَادِ (۳۱) وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۲) يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِنَ اللهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَن يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُم بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللهُ

مِن بَعْدِهِ رَسُولاً كَذٰلِكَ يُضِلُّ ٱللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ﴿۳۴﴾ ٱلَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ ٱللهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِندَ ٱللهِ وَ عِندَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿۳۵﴾ وَ قَالَ فِرْعَونُ يَا هَامَانُ ٱبْنِ لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَبْلُغُ ٱلْأَسْبَابَ ﴿۳۶﴾ أَسْبَابَ ٱلسَّمٰوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلٰهِ مُوسَىٰ وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِباً وَ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿۳۷﴾ وَقَالَ ٱلَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ ٱتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴿۳۸﴾ يَا قَوْمِ إِنَّمَا هٰذِهِ ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ إِنَّ ٱلْآخِرَةَ هِيَ دَارُ ٱلْقَرَارِ ﴿۳۹﴾ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۴۰﴾ وَ يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلنَّجَاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى ٱلنَّارِ ﴿۴۱﴾ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلْغَفَّارِ ﴿۴۲﴾ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي ٱلدُّنْيَا وَلَا فِي ٱلْآخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى ٱللهِ وَ أَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ ﴿۴۳﴾ فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى ٱللهِ إِنَّ ٱللهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿۴۴﴾ فَوَقَاهُ ٱللهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ ٱلْعَذَابِ ﴿۴۵﴾ ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَ عَشِيّاً وَ يَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ ﴿۴۶﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال عذاب و نابودی کفار را یادآور شد، به دنبال آن داستان حضرت موسی و فرعون را بازگفت و بدین‌وسیله پیامبرﷺ را در مقابل اذیت و تکذیب مشرکان تسلی و دلداری داده و سنت و روش خدا را در نابود کردن ستمکاران بیان کرده است. آنگاه موضع‌گیری فرد مؤمن از خانواده‌ی فرعون و اندرز وی را یادآور شد که عبارت بود از موضع‌گیری‌های قهرمانانه و شرافتمندانه در مقابل گردنکشان.

معنی لغات: ﴿**استحیوا**﴾ دختران آنها را زنده نگه می‌داشتند. ﴿**ضلال**﴾ خرابی و بطلان. ﴿**عذت**﴾ پناه بردم و عصمت جستم. ﴿**ظاهرین**﴾ غالب و چیره‌شدگان. ﴿**بأس الله**﴾ یعنی عذاب و انتقام خدا. ﴿**دأب**﴾ عادت و رسم. ﴿**التناد**﴾ روز قیامت که انسان به محشر خوانده می‌شود، یا مردم یکدیگر را صدا می‌کنند. امیة بن صلت می‌گوید:

و بثّ الخلق فیها إذا دحاها   فهم سکّانها حتی التناد[1]

«هنگامی که خداوند زمین را گستراند، مردم را در آن پراکنده ساخت. پس آنها تا روزی که مردم یکدیگر را فرا می‌خوانند ـ روز قیامت ـ ساکنان روی زمین هستند».

﴿**عاصم**﴾ مانع و برطرف‌کننده. ﴿**صرحا**﴾ قصر یا بنای مرتفع. ﴿**تباب**﴾ زیان و نابودی. ﴿**لا جرم**﴾ به حقیقت و بدون شک. ﴿**حاق**﴾ احاطه کرد و نازل شد.

تفسیر: ﴿**و لقد أرسلنا موسی بآیاتنا و سلطان مبین**﴾ لام پیش درآمد و مقدمه‌ی قسم است. یعنی قسم به خدا پیامبر خود، موسی را، با دلایل و علامات و آیات روشن و درخشان و برهان آشکار که عبارت است از معجزه‌ی دست و عصا مبعوث کردیم. ﴿**إلی فرعون و هامان و قارون**﴾ او را نزد فرعون گردنکش و ستمکار و وزیرش، هامان، و قارون، صاحب گنج و خزانه و اموال فرستادیم. در البحر آمده است: هامان و قارون را از این جهت مخصوصاً نام برده است که در کفر جایگاهی داشتند و از مشهورترین پیروان فرعون بودند.[2] ﴿**فقالوا ساحر کذاب**﴾ در مورد موسی گفتند: معجزاتی که آورده و ارائه داده، سحر است و در این ادعا که می‌گوید از جانب خدا آمده است، دروغگو می‌باشد. صیغه‌ی کذاب معنی مبالغه می‌دهد. ﴿**فلما جاءهم بالحق من عندنا**﴾ وقتی معجزه‌ی نمایان و روشنی را مبنی بر صدقش ارائه داد که خدا به وسیله‌ی آن او را تأیید کرده بود. ﴿**قالوا اقتلوا أبناء الذین آمنوا معه و استحیوا نسائهم**﴾ گفتند: پسران مؤمنان آنها را به

۱ـ قرطبی ۱۵/۳۱۰.

۲ـ البحر ۷/۴۵۹.

قتل برسانید تا نسلشان زیاد نشود و دختران آنها را برای خدمتکاری زنده نگه دارید. صاوی گفته است: این قتل غیر قتل اول است؛ زیرا بعد از تولد حضرت موسی فرعون قتل اولاد را متوقف کرد، و زمانی که حضرت موسی مبعوث شد و فرعون از مخالفت با او ناتوان ماند، قتل اولاد را از سر گرفت تا از ایمان آوردن مردم جلوگیری کند و جمعیت آنها افزایش نیابد و موجب دردسر نشوند. آنگاه تا زمانی که از مصر خارج شدند و خدا آنها را غرق کرد، انواع عذاب را از قبیل قورباغه و شپش و خون و طوفان بر آنان نازل کرد و حیله‌ی آنان را به خودشان باز گرداند.[1] **﴿و ما کید الکافرین إلا فی ضلال﴾** و تدبیر و نیرنگ و حیله‌ی آنان جز زیان و نابودی ثمری نداشت؛ چون خدا تلاش آنها را به ثمر ننشاند. **﴿و قال فرعون ذرونی أقتل موسی﴾** فرعون ستمکار گفت: بگذارید من موسی را به قتل برسانم و شما را آسوده سازم. **﴿و لیدع ربه﴾** و بگذارید خدایش را بخواند که او را از من نجات دهد. این را به طریق ریشخند گفت. انگار می‌گوید: آنچه موسی از خدایش می‌گوید شما را نگران نکند و نترساند؛ چون حقیقت ندارد و من خدای والای شما هستم. منظور فرعون این بود که وانمود کند بدان جهت از قتل موسی امتناع ورزیده است تا خواستِ دوستان و یارانش را تأمین کرده باشد. ابوحیان می‌گوید: فرعون ـ لعنت خدا بر او بادا ـ به طور یقین می‌دانست که حضرت موسی ﷺ پیامبر است، و آنچه ارائه داده، آیات است و سحر نیست، اما آن مرد ذاتاً ناپاک و ستمگر و قاتل بود و برای کوچکترین امر دستش را به خون آلوده می‌کرد. پس چگونه از قتل انسانی صرف‌نظر می‌کند که تاج و تختش را واژگون و ملکش را نابود می‌کند؟ اما می‌ترسید در صورتی که قصد کشتنش را بکند خودش نابود شود. و منظور از گفتارش این بود که در مقابل اطرافیان حقیقت را پرده‌پوشی کند و وانمود نماید که آنها جلو او را می‌گیرند. اما در حقیقت جز شدت ترس

۱ـ صاوی ۴/ ٦.

و هراس هیچ چیزی مانع او نشد.[۱] ﴿إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾ من می‌ترسم به عوض این‌که مرا پرستش کنید شما را وادار کند خدایش را پرستش کنید و آیین شما را تغییر بدهد. ﴿أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ یا این‌که در مملکت شما بلا و آشوب و فتنه ایجاد کند و سبب هرج و مرج گردد. آری در مثل آمده است: «فرعون اندرزگو شد».[۲] ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم﴾ موسی گفت: من به خدا پناه بردم که مرا، ﴿مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ از شر هر ستمکار سرسخت و گردنکش، و سر برتافته از ایمان به آخرت مصون بدارد. در التسهیل آمده است: از این رو گفته است: ﴿مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ﴾ و نامش را نیاورده است، تا شامل فرعون و غیر فرعون شود؛ چراکه غیر فرعون نیز به چنان وصفی زشت و قبیح موصوف می‌شود.[۳] ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾ مفسران گفته‌اند: این مرد پسر عموی فرعون و قبطی بود و ایمان خود را مخفی می‌کرد، و وقتی شنید فرعون ستمکار موسی را به قتل تهدید می‌کند، از در اندرز به آنان درآمد و گفت: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾ استفهام انکاری است و منظور از آن سرزنش آنها می‌باشد. یعنی آیا می‌خواهید انسانی را به قتل برسانید که جز این‌که می‌گوید: خدایم الله است، گناهی ندارد؟ و در مورد کار او هیچ‌گونه تفکر و اندیشه‌ای به‌کار نمی‌برید؟ ﴿وَقَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ مِن رَّبِّكُمْ﴾ حال این‌که معجزات نمایان را از جانب خدا ارائه داد و شما آن را مشاهده کردید. ﴿وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ﴾ اگر در ادعای رسالت دروغگو

۱ـ البحر ۴۵۹/۷.

۲ـ صاحب «فی الظلال» گفته است: «آیا جالب‌تر از آن هست که فرعون گمراه چنان گفته‌ای را به موسی بگوید؟ آیا چنان گفته‌ای، گفته‌ی هر گردنکش در مقابل دعوتگر نیست. آیا کلمه و گفته‌ی باطلِ زشت در مقابل حقِ زیبا نیست؟ مگر این گفتار فریبنده و ناپاک نیست که می‌خواهد در مقابل ایمان هدایتگر شبهات برانگیزد؟ یک منطق و گفتار است که هر بار حق و باطل و کفر و ایمان و صلاح و طغیان روبرو شوند، همشیه و همه جا تکرار می‌شود. داستان قدیمی است که هر از چند گاهی تکرار می‌شود».

۳ـ التسهیل ۵/۴.

باشد، ضرر دروغش فقط به خودش می‌رسد. قرطبی گفته است: بر مبنای تردید در صدق رسالتش چنین نگفته، بلکه می‌خواست محبت آنها را نسبت به او معطوف داشته و از آزارش دست بردارند.[۱] ﴿و إن يك صادقاً يصبكم بعض الذی يعدكم﴾ و اگر در ادعایش صادق باشد، قسمتی از عذابی که وعده‌اش را داده است به شما اصابت می‌کند. ﴿إن الله لايهدی من هو مسرف كذاب﴾ همانا خدا توفیق هدایت و ایمان را به فردی نخواهد داد که در گمراهی افراط کرده و در دروغ بستن به خدا مبالغه می‌کند. امام فخر گفته است: این بیان نشان‌دهنده‌ی رفعت منزلت و شأن حضرت موسی می‌باشد؛ چون خدا او را هدایت و به وسیله‌ی معجزات او را تأیید کرده است، و نیز تعریض است به این‌که فرعون با قصد کشتن موسی تجاوز و ستم پیشه کرده است و در ادعای خدا بودنش دروغگو می‌باشد، و خدا انسانی را با این شان و وصف هدایت نمی‌دهد. بلکه او را ناموفق و کارش را خراب و خنثی می‌کند.[۲] در البحر آمده است: این یکی از فنون علم بیان است که دانشمندان آن را «استدراج مخاطب» نامیده‌اند، و آن این‌که وقتی دید فرعون قصد قتل موسی را کرده و قومش نیز موسی را تکذیب کرده‌اند، خواست به شیوه و طریقی نهانی که گمان نبرند نسبت به موسی تعصبی دارد، و ندانند که از پیروان موسی می‌باشد، او را یاری و بر آنان پیروز گرداند، لذا از در نصیحت و اندرز درآمد و گفت: ﴿أتقتلون رجلا﴾، اسم او را نیاورد بلکه فقط گفت: مردی، تا وانمود کند که او را نمی‌شناسد. بعد از آن گفت: ﴿أن يقول ربی الله﴾ نگفت مردی با ایمان یا پیامبر خدا؛ چون اگر چنان می‌گفت، می‌دانستند که نسبت به او تعصب دارد، و سخنش را قبول نمی‌کردند. پس از آن، گفتارش را چنین دنبال کرد و گفت: ﴿و إن يك كاذباً﴾ به منظور توافق با نظر آنها، کذب را قبل از صدق آورده است. آنگاه آن را دنبال کرده و گفت: ﴿و إن يك صادقا﴾

۱ـ قرطبی ۱۵/۳۰۷.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۷/۵۹.

و نگفت: او صادق است. و همچنین گفت: ﴿یصبکم بعض الذی یعدکم﴾ و نگفت تمام آنچه وعده‌اش را به شما داده است؛ زیرا اگر چنان می‌گفت می‌فهمیدند که نسبت به او تعصب دارد و پیامبری او را تصدیق می‌کند. سپس گفتاری را به دنبال آن آورد که‌بیانگر عدم تصدیق می‌باشد و گفت: ﴿إن الله لایهدی من هو مسرف کذاب﴾، که متضمن تعریض به فرعون است؛ زیرا او در زمینه‌ی دروغ بستن به خدا بی‌اندازه افراط کرده بود؛ چون خود ادعای خدایی و پروردگاری می‌کرد.[1] ﴿یا قوم لکم الملك الیوم ظاهرین فی الأرض﴾ اندرز را با مهر و نرمش تکرار کرده است. یعنی: ای قوم! شما امروز در سرزمین مصر بر بنی‌اسرائیل غالب و حاکمید. آنها را مغلوب کرده و به صورت بردگان درآورده‌اید. ﴿فمن ینصرنا من بأس الله إن جاءنا﴾ اگر پیامبر خدا را به قتل برسانیم، چه کسی ما را از عذاب خدا نجات می‌دهد. رازی گفته است: از این جهت گفته است: ﴿ینصرنا﴾ و ﴿جاءنا﴾؛ چون وانمود می‌کرد او از آنان می‌باشد و در خیر و منفعت اندرزی که به آنان می‌دهد، با آنها شریک است.[2] در اینجا غرور، فرعون را به گناه وامی‌دارد و ستم و گردنکشی بر او چیره می‌شود. ﴿قال فرعون ما أریکم إلا ما أری﴾ جز آنچه در مورد قتل موسی که به شما گفتم نظری ندارم، تا ریشه‌ی فتنه برکنده شود. ﴿و ما أهدیکم إلا سبیل الرشاد﴾ و با این نظر و رأی شما را جز به راه درستی و صلاح راهبر نیستم. ﴿و قال الذی آمن یا قوم إنی أخاف علیکم مثل یوم الأحزاب﴾ و کسی که ایمان آورده بود، گفت: ای قوم! می‌ترسم به عذاب ایامی گرفتار شوید که توطئه‌گران بر پیامبران، به آن گرفتار شدند. ﴿مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود﴾ این تفسیر احزاب است. یعنی از سرنوشتی نظیر سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود، و عذاب و تباهی و نابودی که بر اثر تکذیب پیامبران خود بدان گرفتار شدند. ﴿و الذین من بعدهم﴾ و از سرنوشت

۱ـ البحر المحیط ۴۶۱/۷.

۲ـ تفسیر کبیر ۵۹/۲۷.

تکذیب‌کنندگان بعد از آنان، مانند قوم لوط. ﴿و ما الله یرید ظلما للعباد﴾ خدا بدون گناه بندگان را کیفر نمی‌دهد. زمخشری گفته است: یعنی نابودی آنها عدالت و روا بود؛ چون به سبب عمل خود مستحق آن شدند. و متضمن مبالغه می‌باشد؛ چون «اراده کردن ستم» را نفی کرده است و هر کس از اراده کردن ستم دور باشد، از ستم دورتر است.[1] ﴿و یا قوم إنی أخاف علیکم یوم التناد﴾ بعد از این‌که آنها را از عذاب دنیا ترساند، آنان را از عذاب آخرت می‌ترساند. یعنی: من درباره‌ی شما از آن روز پرهراس، روز حشر اکبر می‌ترسم، که در آن روز بزهکاران بانگ شیون و واویلا را بلند می‌کنند: ﴿دعوا هنالك ثبورا﴾. ﴿یوم تولون مدبرین﴾ روزی که شکست خورده و از هول عذاب جهنم پشت‌کنان برمی‌گردید. مفسران گفته‌اند: وقتی کفار صدای زبانه‌ی آتش را می‌شنوند، پا به فرار می‌نهند، اما در همه جا با فرشتگان روبرو می‌شوند، فرشتگان سیلی زنان به صورت آنان، آنها را به جای خود برمی‌گردانند و آنگاه آتش دوزخ آنان را فرو می‌بلعد. ﴿ما لکم من الله من عاصم﴾ هیچ کس نیست که عذاب و عقاب خدا را از شما دور و دفع کند. ﴿و من یضلل الله فما له من هاد﴾ و خدا هر کس را گمراه کند احدی نیست که او را به راه نجات هدایت کند. ﴿و لقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات﴾ یعنی قسم به خدا! قبل از موسی یوسف بن یعقوب معجزات نمایان را برایتان آورد. ﴿فما زلتم فی شك مما جاءکم به﴾ همواره در مورد رسالتش شک داشتید و به آنچه از جانب خدا آورده بود کافر شدید. مفسران گفته‌اند: یعنی پدران و نیاکانتان. ﴿حتی إذا هلك قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا﴾ بعد از این‌که درگذشت، از روی میل و هوس و تمنی و بدون دلیل و برهان گفتید: بعد از یوسف هیچ کس ادعای پیامبری را نخواهد کرد. ابوحیان گفته است: این بیان به معنی تصدیق رسالت حضرت یوسف علیه السلام نیست. چگونه او را تصدیق می‌کنند در حالی که

۱- تفسیر کشاف ۱۲۸/۴.

هنوز در مورد او مشکوکند، بلکه به این معنی است که پیامبری از جانب خدا برای هدایت خلق نمی‌آید. بنابراین نفی یک پیامبر و انکار بعثت او می‌باشد.[1] ﴿**كذلك يضل الله من هو مسرف مرتاب**﴾ خدا هر افراط‌گر در عصیان، و شکاک در دین را بعد از روشن شدن دلایل و تبیین براهین، این‌گونه گمراه و منحرف می‌کند. ﴿**الذين يجادلون في آيات الله بغير سلطان أتاهم**﴾ از تتمه‌ی سخنان همان مرد مؤمن است. یعنی گمراهی از آن افرادی است که بدون آگاهی از جانب خدا و بدون دلیل و علم در مورد شریعت خدا به جدل می‌پردازند. ﴿**كبر مقتا عندالله و عند الذين آمنوا**﴾ جدال بدون برهان و دلیل آنها، از جانب خدا و مؤمنان بسی زشت و منفور و ناپسند است. در البحر آمده است: اندرزگو، به منظور حسن گفتگو با آنها و جلب قلوب و نهاد آنها، لحن را از خطاب به غایب تغییر داده است، تا به طور ناگهانی آنها را مخاطب قرار ندهد. و در گفته‌ی ﴿**كبر مقتا**﴾ نوعی شگفتی و مهم جلوه دادن جدال آنها نهفته و انگار از دیگر گناهان کبیره بزرگتر است.[2] ﴿**كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار**﴾ خدا همان‌طور که بر قلب آن مجادله‌گران مهر گمراهی زد، بر قلب هر روگردان و گردنکش از ایمان، و ستمگر بر بندگان، مهر می‌زند تا راه هدایت را نیابد و نتواند حق را پذیرا باشد. از این جهت قلب را به تکبر و جبروت متصف کرده است که قلب مرکز و منبع آنها می‌باشد؛ زیرا قلب سلطان اعضای بدن است، پس هر وقت قلب فاسد گردد، اعضا نیز فاسد می‌شوند. ﴿**و قال فرعون يا هامان ابن لي صرحا**﴾ فرعون به وزیر خود، هامان گفت: قصری بلند و ساختمانی باشکوه را برایم بنا کن. قرطبی گفته است: بعد از این‌که مؤمن خانواده‌ی فرعون سخنان خود را گفت و فرعون ترسید گفته‌ی او در دل قوم مؤثر واقع شود، چنان وانمود کرد که می‌خواهد توحیدی را آزمایش کند که موسی آورده است. از این رو دستور ساختن

۱ـ البحر ۴۶۴/۷.

۲ـ همان منبع ۴۶۵/۷.

قصری عظیم را به وزیرش داد.[1] ﴿لعلی أبلغ الأسباب * أسباب السموات﴾ شاید به راه‌های رسیدن به آسمان‌ها برسم و از آن سر درآورم. به منظور تفخیم و توضیح، آن را تکرار کرده است.[2] ﴿فأطلع إلی إله موسی﴾ تا آشکارا خدای موسی را با چشم خود ببینم. ﴿و إنی لأظنه کاذبا﴾ من واقعا فکر می‌کنم موسی در این‌که ادعا می‌کند غیر از من خدایی دارد، دروغ می‌گوید. ابوحیان گفته است: رسیدن به «اسباب سموات» غیر ممکن است. اما فرعون به شنوندگان وانمود کرد که صورت ممکن را دارد آنگاه که گفت: ﴿فأطلع إلی إله موسی﴾، این خود اقرار به وجود خدا می‌باشد. از این رو اقرار را جبران کرد وگفت: ﴿و إنی لأظنه کاذبا﴾.[3] ﴿وکذلك زین لفرعون سوء عمله﴾ و این‌گونه زشتی عمل فرعون برایش آراسته گشت تا جایی که آن را نیکو می‌دید. ﴿و صد عن السبیل﴾ و به سبب گمراهیش راه هدایت از او منع شد. ﴿و ما کید فرعون إلا فی تباب﴾ تدبیر و حیله‌ی فرعون جز به نابودی و زیان نیانجامید. در دنیا با غرق شدن ملکش را از دست داد و در آخرت با ماندن همیشگی در آتش زیانمند می‌شود. ﴿و قال الذی آمن یا قوم اتبعون أهدکم سبیل الرشاد﴾ فرد مؤمن آل فرعون بعد از نیرنگی که از جانب فرعون دید، اندرزش را تکرار کرد و قوم خود را به ایمان آوردن به خدای یگانه و یکتا فرا خواند، و ارزش زندگی ناپایدار را برای آنان روشن کرد و آنها را به نعمت‌های حیات جاودانی تشویق نمود و از عذاب آخرت برحذر داشت. پس معنی آیه چنین است: دستور مرا اجرا کنید و راه مرا پیش گیرید، شما را به راه کامیابی و رستگاری، راه بهشت هدایت می‌کنم. ﴿یا قوم إنما هذه الحیاة الدنیا متاع﴾ ای قوم! دنیا جز کالای ناپایدار چیزی نیست

۱ـ قرطبی ۳۱۴/۱۵.

۲ـ صاحب کشاف گفته است: وقتی چیزی به ابهام بیاید و بعدا توضیح داده شود، بزرگی و تفخیم حال آن را می‌رساند، وقتی خدا تفخیم اسباب سموات را خواست، اول آن را مبهم آورد و بعداً آن را توضیح داد. کشاف ۶۶/۴.

۳ـ البحر ۴۶۵/۷.

و بقا و دوامی ندارد. ﴿و إن الآخرة هی دار القرار﴾ و منزلگاه آخرت، مرای استقرار و دوام است، نه زایل می‌شود و نه دگرگون می‌گردد؛ یا نعمت ابدی است و یا آتش جاویدانی. قرطبی گفته است: منظور از منزلگاه آخرت، بهشت و دوزخ است که فناپذیر نیستند.[1] ﴿من عمل سیئة فلا یجزی إلا مثلها﴾ هر کس در این جهان مرتکب عملی بد بشود، در آخرت جز به میزان آن کیفری نمی‌بیند، و رحمت خدا نسبت به بندگان چنین است. ﴿ومن عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن﴾ و هر مرد و زن مؤمنی در دنیا عملی نیکو را به شرط داشتن ایمان انجام بدهد. ﴿فأولئك یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب﴾ آن نیکوکاران وارد جنات پرنعمت شده و بی‌حساب روزی می‌یابند، حتی از روی فضل و کرم خدا چند برابر پاداش می‌یابند. فضل خدا چنان مقتضی است که پاداش حسنات چند برابر شود، اما کیفر گناهان نه. ابن‌کثیر گفته است: ﴿بغیر حساب﴾ یعنی به میزان پاداش ارزیابی نمی‌شود، بلکه خدا ثواب زیاد و عظیم را طوری به او می‌دهد که نه به آخر می‌رسد و نه تمام می‌شود.[2] ﴿و یا قوم مالی أدعوکم إلی النجاة و تدعوننی إلی النار﴾ ای قوم! چه شده است که من شما را به ایمان دعوت می‌کنم که انسان را به جنت هدایت می‌نماید، در حالی که شما مرا به کفر دعوت می‌کنید که انسان را به آتش می‌برد؟ استفهام برای تعجب است. انگار می‌گوید: من از این حال شما در شگفتم، من شما را به سوی رستگاری و خیر می‌خوانم، و شما مرا به سوی آتش و شر می‌خوانید! آنگاه آن را توضیح داده و می‌گوید: ﴿تدعوننی لأکفر بالله و أشرك به ما لیس لی به علم﴾ مرا به کافر بودن به خدا می‌خوانید، و مرا می‌خوانید که کسی را پرستش کنم که من از پروردگاریش بی‌خبرم و مرا به پرستش کسی می‌خوانید که خدا نیست، مانند فرعون. ﴿و أنا أدعوکم إلی العزیز الغفار﴾ و من شما را به پرستش خدای یگانه و یکتا می‌خوانم،

۱ـ قرطبی ۳۱۷/۱۵.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۴۵/۳.

خداوند قدرتمندی که مغلوب شدنی نیست و بخشاینده‌ی گناهان بندگان است. ﴿لاجرم أنما تدعوننی إلیه﴾ بدون شک آنکه مرا به عبادتش فرا می‌خوانید، ﴿لیس له دعوة فی الدنیا و لا فی الآخرة﴾ صلاحیت پرستش را ندارد؛ زیرا بانگ فریادجو را اجابت نکرده و نمی‌تواند مشکل دنیوی یا اخروی او را بگشاید. ﴿و أن مردنا إلی الله﴾ و مرجع و سرانجام ما به سوی خدا می باشد و همه را مطابق عمل خود پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿و أن المسرفین هم أصحاب النار﴾ و آنان که در گمراهی و گردنکشی افراط می‌ورزند، در آتش برای همیشه خواهند ماند. ﴿فستذکرون ما أقول لکم﴾ وقتی با عذاب روبرو شدید، درستی گفتار مرا به یاد خواهید آورد. گفته متضمن تهدید و وعید است. ﴿و أفوض أمری إلی الله﴾ من به خدا توکل می‌کنم و کارم را به او واگذار می‌نمایم. قرطبی گفته است: این جمله نشان می‌دهد که او را تهدید کرده و قصد قتلش را داشته‌اند.[1] ﴿إن الله بصیر بالعباد﴾ همانا خدا از اعمال بندگان باخبر است و چیزی از احوال آنها بر او پوشیده نخواهد بود. ﴿فوقاه الله سیئات ما مکروا﴾ پس خدا او را از شر و نیرنگ آنان، و از آزاری که خواستند به او برسانند محفوظ و مصون داشت. ﴿و حاق بآل فرعون سوء العذاب﴾ و بدترین عذاب، یعنی غرق، در دنیا و آتش، در آخرت، نصیب فرعونیان و فرعون شد. سپس آن را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿النار یعرضون علیها غدوا و عشیا﴾ یعنی بامدادان و شامگاهان در آتش می‌سوزند. مفسران گفته‌اند: منظور آتش و عذاب قبر است؛ چون بعد از آن گفته است: ﴿و یوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون أشد العذاب﴾ در روز قیامت به فرشتگان گفته می‌شود: فرعون و فرعونیان را به آتش دوزخ که از عذاب دنیا شدیدتر است درآورید.

۱ـ قرطبی ۳۱۸/۱۵.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي ٱلنَّارِ فَيَقُولُ ٱلضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ ٱلنَّارِ ﴿٤٧﴾ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ ٱلْعِبَادِ ﴿٤٨﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ فِي ٱلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ٱدْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٩﴾ قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ ٱلْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٥٠﴾ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ ٱلْأَشْهَادُ ﴿٥١﴾ يَوْمَ لَايَنفَعُ ٱلظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ ٱلدَّارِ ﴿٥٢﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى ٱلْهُدَىٰ وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ٱلْكِتَابَ ﴿٥٣﴾ هُدىً وَ ذِكْرَىٰ لِأُولِي ٱلْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَ ٱسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ ٱلْأَبْكَارِ ﴿٥٥﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِن فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُم بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾ لَخَلْقُ ٱلسَّمَوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ ٱلنَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾ وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَ ٱلْبَصِيرُ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ وَلَا ٱلْمُسِيءُ قَلِيلاً مَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾ إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾ وَ قَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ ٱلنَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٦٢﴾ كَذَٰلِكَ يُؤْفَكُ ٱلَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ قَرَاراً وَ ٱلسَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُم مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾ هُوَ ٱلْحَيُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ ٱلْبَيِّنَاتُ مِن رَبِّي وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال عذاب و نابود شدن فرعونیان را یادآور شد، به دنبال آن نزاع و خصومت دوزخیان را مطرح کرده، سپس به ذکر فریادجویی مجرمان می‌پردازد که در عذاب هستند و زبانه‌ی آتش آنها را فرا می‌گیرد و جوابی نمی‌یابند. بعد از آن دلایل قدرت و یگانگی خدا را به منظور اقامه‌ی حجت بر مشرکین یادآور شده است.

معنی لغات: ﴿**یتحاجون**﴾ به خصومت و نزاع می‌پردازند. ﴿**خزنة**﴾ نگهبانان. جمع خازن به معنی نگهبان و محافظ است. ﴿**الأشهاد**﴾ جمع شاهد به معنی گواه است. ﴿**داخرین**﴾ خوار و خفیفان. ﴿**تؤفکون**﴾ از ایمان به سوی کفر منحرف می‌شوید. ﴿**قرارا**﴾ محل استقرار. ﴿**أسلم**﴾ فروتن و تسلیم می‌شوم.

تفسیر: ﴿**و إذ یتحاجون فی النار**﴾ زمانی را یادآور شو که سران و پیروان در آتش دوزخ به نزاع برمی‌خیزند. ﴿**فیقول الضعفاء للذین استکبروا إنا کنا لکم تبعاً**﴾ پیروان ضعیف به سران گردنکش و سر بر تافته از ایمان و پیروی پیامبران می‌گویند: ما بسان خدمتکار از شما پیروی می‌کردیم و فرمان شما را پذیرا بودیم، و ما را به کفر و گمراهی خواندید و ما هم اطاعت کردیم. ﴿**فهل أنتم مغنون عنا نصیباً من النار**﴾ پس آیا قسمتی از این عذاب را از ما دفع می‌کنید که در آن گرفتار شده‌ایم؟ رازی گفته است: می‌دانستند که آن رؤسا قدرت تخفیف آن را ندارند، بلکه منظور آنها این بود که در شرمنده نمودن رؤسا مبالغه و قلب آنها را جریحه‌دار کنند؛ چون این رؤسا و سرکردگان تلاش کرده بودند که آنها را در انواع گمراهی‌ها در اندازند.[1] ﴿**قال الذین استکبروا إنا کل فیها**﴾ رؤسا در جواب آنها گفتند: ما همه در آتش جهنم قرار داریم، و اگر می‌توانستیم عذاب را از شما دفع کنیم، اول، آن را از خودمان دفع می‌کردیم. ﴿**إن الله قد حکم بین العباد**﴾ همانا خدا

۱ـ تفسیر کبیر ۲۷/ ۷۴.

در بین بندگان حکم قطعی صادر کرده است که برگشت ندارد و تغییرپذیر نیست، که مؤمنان به جنت و کافران به دوزخ بروند. بنابراین نمی‌توانیم برایتان کاری کنیم و از ما کاری ساخته نیست. ﴿و قال الذین فی النار لخزنة جهنم﴾ بعد از این‌که دوزخیان از یکدیگر نومید شدند، به نگهبانان جهنم پناه آورده و از آنها درخواست تخفیف عذاب می‌کنند. بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن هول و هراس، جهنم را در جای ضمیر قرار داده و به جای «لخزنتها» گفته است: ﴿لخزنة جهنم﴾.[1] ﴿أدعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب﴾ در پیشگاه خدا بخواهید که عذاب ما را یک روز تخفیف دهد. ﴿قالوا أو لم تك تأتیکم رسلکم بالبینات﴾ فرشتگان به طریق توبیخ و سرزنش در جواب آنها می‌گویند: مگر پیامبران با معجزات نمایان نزد شما نیامدند، اما شما به آنها کافر شدید و آنها را تکذیب کردید؟ ﴿قالوا بلی﴾ کافران گفتند: بله، آمدند. ﴿قالوا فادعوا﴾ فرشتگان به آنها می‌گویند: پس خودتان از خدا بخواهید؛ چون ما جرأت آن را نداریم. رازی گفته است: منظور از ﴿فادعوا﴾ امیدوار بودن به سود و منفعت نیست، بلکه برای نشان دادن نومیدی است؛ چون در صورتی که درخواست فرشتگان مقرب درگاه پذیرفته نشود، دعا و درخواست کفار چگونه شنیده و پذیرفته می‌شود.[2] بعد از آن به صراحت به آنها می‌گویند که دعایشان هیچ تأثیری ندارد و می‌گویند: ﴿و ما دعاء الکافرین إلا فی ضلال﴾ یعنی دعای شما سودی ندارد و بی خود است؛ چون دعای کافران جز زیان و نابودی چیزی به دنبال ندارد. ﴿إنا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاة الدنیا﴾ همانا ما در این دنیا با اتمام حجت و انتقام گرفتن از تبهکاران، پیامبران و مؤمنان را یاری می‌دهیم. ﴿و یوم یقوم الأشهاد﴾ و در روز آخرت که فرشتگان و پیامبران و مؤمنان برای گواهی دادن بر اعمال بندگان حاضر می‌شوند و اقدام می‌کنند. رازی گفته است: در این آیه خدا

۱ـ تفسیر بیضاوی ۱۵۴/۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۷۴/۲۷.

به پیامبرش وعده داده است که در این دنیا و در آخرت او را بر دشمنان چیره کند.[۱] ﴿یوم لاینفع الظالمین معذرتهم﴾ روزی که پوزش تبهکاران سودی ندارد. ابن‌جریر گفته است: یعنی معذرت مشرکان فایده‌ای ندارد؛ چون معذرتشان باطل و پوچ است.[۲] ﴿و لهم اللعنة﴾ و محروم شدن از رحمت خدا از آن آنها می‌باشد. ﴿و لهم سوء الدار﴾ و جهنم که بدترین سرانجام و فرجام است، از آن آنها است. ابن‌عباس گفته است: ﴿سوء الدار﴾ یعنی عاقبت بد و شر. ﴿و لقد آتینا موسی الهدی﴾ قسم به خدا! معجزات و صحف و شرایعی را به موسی بن عمران عطا کرده‌ایم که او را به دین هدایت می‌کند.[۳] ﴿و أورثنا بنی إسرائیل الکتاب﴾ و علم مفید و کتاب هدایت، یعنی تورات را به بنی‌اسرائیل دادیم. ﴿هدی و ذکری لأولی الألباب﴾ برای خردمندان و افرادی که دارای عقل سلیم‌اند هدایت و یادآوری است. ﴿فاصبر إن وعد الله حق﴾ ای محمد! در مقابل اذیت و آزار مشرکان شکیبا باش. محققا پیروزی تو و پیروانت بر دشمنان، که خدا وعده‌ی آن را داده، حق است و تخلف‌ناپذیر؛ زیرا خدا خلاف وعده نمی‌کند. امام فخر گفته است: بعد از این‌که اعلام کرد که پیامبران را یاری می‌دهد، در این مورد حضرت موسی عليه السلام را مثال آورد. بعد از آن حضرت محمد ﷺ را مخاطب قرار داد و فرمود: ﴿فاصبر إن وعدالله حق﴾. منظور این است: خدا همان‌طور که آنها را یاری داد تو را نیز یاری می‌دهد، و همان‌طور که وعده‌ی خود را در مورد آنان اجرا کرد، در مورد تو نیز وعده‌اش را عملی می‌کند.[۴] ﴿و استغفر لذنبك﴾ در مورد ترک «اولی و افضل» که از تو سر زده است، از خدایت طلب آمرزش کن. صاوی گفته است: منظور از این کار آموزش بندگان است، وگرنه پیامبر ﷺ به طور تحقیق از هر گناهی معصوم است، اعم از گناهان

۱ـ تفسیر کبیر ۷۵/۲۷.
۲ـ طبری ۵۲/۲۴.
۳ـ ابوسعود ۱۲/۵.
۴ـ تفسیر کبیر ۷۷/۲۷.

کوچک و بزرگ، چه قبل از نبوت و چه بعد از آن.[۱] و ابن‌کثیر گفته است: بدین‌ترتیب امت را به استغفار تشویق می‌کند.[۲] ﴿و سبح بحمد ربك بالعشی و الإبكار﴾ و در بامدادن و شامگاهان بر ثناگویی و تسبیح خدایت پایدار باش. رازی گفته است منظور مداومت و استمرار بر یاد خدا می‌باشد، به گونه‌ای که زبان از آن کوتاهی نکند تا آدمی بسان فرشتگان شود: ﴿یسبحون اللیل و النهار لایفترون﴾. منظور از تسبیح این است که خدا را از هر ناپسندی تنزیه کرد.[۳] بعد از آن سبب و انگیزه‌ی مجادله‌ی ناروای کفار را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن الذین یجادلون فی آیات الله﴾ آنان که در مورد آیات نازل شده از جانب خدا به نزاع و خصومت می‌پردازند، ﴿بغیر سلطان أتاهم﴾ بدون این‌که دلیل و برهانی از جانب خدا داشته باشند، ﴿إن فی صدورهم إلّا كبر﴾ آنها جز تکبر و خود بزرگ‌بینی که آنان را از پیروی از تو باز می‌دارد، چیزی در سینه ندارند. ﴿ما هم ببالغیه﴾ آنها به مقصود خود یعنی خاموش کردن نور خدا و غلبه و برتری بر تو نایل نمی‌آیند. ﴿فاستعذ بالله إنه هو السمیع البصیر﴾ از حیله و نیرنگ آنها به خدا پناه ببر و تحصن بجوی؛ چون خدا شر آنان را از تو دفع می‌کند؛ زیرا خدا گفته‌ی آنها را می‌شنود و به وضع و حال آنان آگاه است. بعد از آن دلایل دال بر قدرت و یگانگی ذات خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿لخلق السموات و الأرض أكبر من خلق الناس﴾ لام، لام ابتدایی است. یعنی در حقیقت خلق و آفرینش اولیه‌ی آسمان‌ها و زمین امری است بزرگتر از خلق انسان، پس آن‌که بر خلق آن دو با این همه عظمتی که دارند، قادر است، چگونه از خلق و ایجاد ناچیزتر و آسان‌تر از آنها ناتوان است؟ در التسهیل آمده است: منظور استدلال بر تحقق بعث و حشر است؛ زیرا خدایی که بر آفرینش آسمان و زمین با آن بزرگی قادر

۱ـ صاوی ۱۱/۴.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۴۸/۳.
۳ـ تفسیر کبیر ۷۸/۲۷.

است، می‌تواند اجسام را بعد از نابودی اعاده کند.[۱] ﴿**ولكن أكثر الناس لايعلمون**﴾ اما اکثر انسان‌ها آن را نمی‌دانند؛ زیرا بر اثر غلبه‌ی جهل و نادانی و بر اثر غفلت فراوان و پیروی از هوای نفس مجال اندیشیدن و تفکر را ندارند. ﴿**و ما يستوى الأعمى و البصير**﴾ مؤمن و کافر برابر نیستند. ﴿**و الذين آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسيء**﴾ و نیک‌مرد و بدکار برابر نیستند. ﴿**قليلاً ما تتذكرون**﴾ جز تعدادی ناچیز از این مثال‌ها پند نمی‌گیرید. ابن‌کثیر گفته است: منظور این است همان‌طور که نابینا چیزی را نمی‌بیند، با بینا که با چشمش اشیا را می‌بیند، برابر نیست، مؤمنان نیک نیز با کفار تبهکار برابر نیستند، و افرادی اندک متذکر می‌شوند و پند می‌گیرند.[۲] ﴿**إن الساعة لآتية لاريب فيها**﴾ بدون شک و گمان روز قیامت فرا می‌رسد و در این مورد گمان و تردیدی نیست. ﴿**ولكن أكثر الناس لايؤمنون**﴾ اما اکثر مردم فرا رسیدن آن را تصدیق ندارند، از این رو حشر و محاسبه را انکار می‌کنند. رازی گفته است: منظور از «اکثر الناس» کافرانی است که منکر بعث و قیامتند.[۳] ﴿**و قال ربكم ادعونى أستجب لكم**﴾ و خدایتان فرمود: مرا بخوانید تا درخواست شما را اجابت کنم و چیزی را که خواستید به شما بدهم. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال بندگان را فرا خوانده است تا نیازهایشان را از وی طلب کنند، و از فضل و کرم خود اجابت آن را تقبل و تضمین کرده است.[۴] ﴿**إن الذين يستكبرون عن عبادتى سيدخلون جهنم داخرين**﴾ همانا آنان که در طلبیدن نیازهایشان از بارگاه خدا تکبر و گردن‌فرازی می‌کنند، خوار و خفیف داخل جهنم خواهند شد. بعد از آن آثار قدرت و

۱ـ التسهیل ۴/۸.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۲۴۹.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۷/۸۰.
۴ـ اکثر مفسران گفته‌اند: منظور از دعا عبادت است. و قرطبی گفته است: یعنی مرا یکتا و یگانه بخوانید تا عبادت شما را قبول کنم و گناهان شما را بیامرزم. آنچه را که آورده‌ایم نظر ابن‌کثیر است و اظهر هم همان هست و شهاب نیز چنین گفته و رازی آن را ترجیح داده است.

یگانگی خود را یادآور شده است که موجب می‌شود مردمان تنها او را بپرستند و شکر نعمت‌هایش را به جا آورند: ﴿**الله الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه و النهار مبصرا**﴾ خدا همان است که با قدرت و حکمت خود شب را برای شما تاریک قرار داده است تا در خلال آن به استراحت و آسایش بپردازید و از خستگی و سنگینی کار روزانه بیاسایید، و روز را روشن قرار داده است تا در آن به تهیه‌ی اسباب روزی و وسیله‌ی معاش بپردازید. ﴿**إن الله لذوفضل علی الناس**﴾ همانا خدا نسبت به بندگان دارای فضل و کرم و صاحب بخشش و احسان است. ﴿**ولکن أکثر الناس لایشکرون**﴾ اما اکثر انسان‌ها خدا را در مقابل احسانش سپاسگزار نیستند و فضل و بخشش او را انکار می‌کنند. ﴿**ذلکم الله ربکم خالق کل شيء**﴾ آنکه آفرینش و اعطای نعمت فقط از آن او می‌باشد، همانا «الله» است که پروردگار شما و خالق همه چیز می‌باشد. ﴿**لا إله إلا هو**﴾ جز او معبودی نیست. ﴿**فأنی تؤفکون**﴾ پس چگونه از پرستش خالق و مالک سربرمی‌تابید و به پرستش بت‌ها رو می‌آورید؟ ﴿**کذلك یؤفك الذین کانوا بآیات الله یجحدون**﴾ آنهایی که آیات خدا را انکار می‌کنند، این‌گونه از هدایت و حق منحرف می‌شوند. صاوی گفته است: بدین‌وسیله خاطر پیامبر را تسلی داده است. یعنی: ای محمد! در مقابل انکار قومت افسرده‌خاطر مباش؛ چون اقوام قبل از آنها نیز چنان کردند.[1] سپس دلایل بیشتری بر قدرت خود ارائه داده و می‌فرماید: ﴿**الله الذی جعل لکم الأرض قراراً**﴾ خدا همان است که زمین را در حال حیات و بعد از مرگ، منزل و مقر شما قرار داده است. ابن‌عباس گفته است یعنی در حال حیات و بعد از مرگ زمین را منزل شما قرار داده است.[2] ﴿**و السماء بناء**﴾ و آسمان را برایتان سقفی محفوظ و مانند گنبد در بالای سرتان قرار داده است. ﴿**و صورکم فأحسن صورکم**﴾ و شما را صورتگری کرد و بهترین شکل و صورت را به شما بخشیده

۱ـ صاوی ۴/ ۱۴.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۷/ ۸۴.

است، اندام‌های شما را متناسب خلق کرده و مانند بهایم شما را دولا نیافریده است که بر چهارپا راه بروید. زمخشری گفته است: خدای متعال هیچ جانداری را از انسان زیباتر خلق نکرده است.[1] همان‌گونه که فرموده است: ﴿لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم﴾. ﴿و رزقکم من الطیبات﴾ و از انواع لذایذ، روزی را به شما داده است. ﴿ذلکم الله ربکم﴾ انجام‌دهنده‌ی این امور و اعطاکننده‌ی این نعمت‌ها همانا پروردگار شماست که جز او خدایی نیست. ﴿فتبارك الله رب العالمین﴾ پس پاک و منزه و بلندمرتبه و قابل تقدیس است خدا، پروردگار جمیع مخلوقات که جز او هیچ‌کس و هیچ چیز صلاحیت پرورگاری را ندارد. ﴿هو الحی لا إله إلا هو﴾ تنها او داری حیات ذاتی و حقیقی است، پایدار است و نمی‌میرد و جز او الهی نیست. ﴿فادعوه مخلصین له الدین﴾ او را به یگانگی پرستش کنید و عبادت را در ظاهر و نهان خالصانه برای او انجام بدهید و بگویید: ﴿الحمد لله رب العالمین﴾ ستایش و سپاس از آن خداست که مالک تمام مخلوقات است، نه از آن بت‌ها که هیچ چیزی ندارند. بعد از این‌که اوصاف جلال و شکوه و عظمت خدا را بیان کرد، از پرستش غیر خدا نهی به عمل آورده و می‌فرماید: ﴿قل إنی نهیت أن أعبد الذین تدعون من دون الله﴾ ای محمد! بگو: خدای بزرگ و باشکوهم مرا از پرستش این خدایان و بت‌های مورد پرستش شما منع کرده است. صاوی گفته است: برای این‌که پیامبرﷺ، قوم خود را باز دارد، خدا به پیامبرش چنین دستور داده است؛ زیرا آنان بعد از نمایان شدن دلایل عقلی و نقلی، باز به پرستش غیر خدا ادامه می‌دادند.[2] ﴿لما جاءنی البینات من ربی﴾ وقتی که آیات روشن و دال بر یگانگی خدا از جانب وی بر من نازل شد، از پرستش غیر خدا منع شدم. رازی گفته است: «بینات» یعنی این‌که ثابت شده است که پروردگار جهان متصف به صفات والایی و عظمت است، و عقل به صراحت ثابت

۱ـ کشاف ۴/۱۳۷.
۲ـ صاوی ۴/۱۳.

می‌کند که فقط او شایسته‌ی پرستش است، و قرار دادن سنگ‌ها و چوب‌های تراشیده شده و شریک قرار دادن آنها برای خدا به طور یقین با عقل و خرد در تضاد است.[1]
﴿و أمرت أن أسلم لرب العالمین﴾ و به من امر شده است که فقط در مقابل خدا سر ذلت و فروتنی بر زمین بنهم و دینم را خالصانه برای او برگیرم و خود را از پرستش غیر او پاک بدارم.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَ مِنكُم مَن يُتَوَفَّىٰ مِن قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمّىً وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٦٧) هُوَ ٱلَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ (٦٨) أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ ٱللهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ (٦٩) ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (٧٠) إِذِ ٱلْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ ٱلسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ (٧١) فِي ٱلْحَمِيمِ ثُمَّ فِي ٱلنَّارِ يُسْجَرُونَ (٧٢) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ (٧٣) مِن دُونِ ٱللهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَل لَمْ نَكُن نَدْعُوا مِن قَبْلُ شَيْئاً كَذَلِكَ يُضِلُّ ٱللهُ ٱلْكَافِرِينَ (٧٤) ذٰلِكُم بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَ بِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ (٧٥) ٱدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ (٧٦) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (٧٧) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِن قَبْلِكَ مِنْهُم مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ ٱللهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْمُبْطِلُونَ (٧٨) ٱللهُ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (٧٩) وَ لَكُمْ

۱ـ تفسیر کبیر ۲۷/ ۸۵.

فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى ٱلْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ ٱللهِ تُنكِرُونَ ﴿٨١﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي ٱلْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِنَ ٱلْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ ﴿٨٣﴾ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾ فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ ٱللهِ ٱلَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْكَافِرُونَ ﴿٨٥﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات شریف در مورد قدرت و یگانگی خدا صحبت می‌کنند، لذا بعد از این‌که دلایل آفاقی دالِ بر قدرت خود را یادآور شد، به دنبال آن دلایل انفسی دال بر قدرت خود را آورده. بعد از آن حال مشرکین را در روز رستاخیز مورد بحث قرار داده، و سوره را با وعید و تهدید کافران و گمراهان خاتمه می‌دهد.

معنی لغات: ﴿**الأغلال**﴾ جمع غل؛ زنجیری که دست را با آن به گردن می‌بندند. ﴿**الحمیم**﴾ آب بسیار داغ. ﴿**یسجرون**﴾ به وسیله‌ی آنها آتش روشن می‌شود. سجر یعنی روشن کرد. ﴿**تمرحون**﴾ زیاده روی می‌کنید. ﴿**مثوی**﴾ مکان و محل اقامت. ﴿**خلت**﴾ گذشت.

تفسیر: ﴿**هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة**﴾ این بیانِ مراحلی است که خلقت انسان آن را طی کرده است. یعنی ای انسان‌ها، خدا به قدرت خود شما را از عدم آفرید، و اصل و اساس شما، آدم را از خاک آفرید. بعد از آن ذریت و نسلش را از نطفه یعنی منی، و بعد از آن از خون غلیظ آفرید. ﴿**ثم یخرجکم طفلا**﴾ و بعد از جدا شدن

جنین از شکم مادر، شما را به صورت طفلی درمی‌آورد. ﴿ثم لتبلغوا أشدکم﴾ تا به سن کمال و عقل، یعنی سن چهل سالگی برسید. ﴿ثم لتکونوا شیوخا﴾ و تا به سن کهولت و پیری برسید. امام فخر رازی گفته است: خدای متعال عمر انسان را در سه مرحله بیان کرده است: سن بچگی، و سن کمال رشد، و سن پیری. این ترتیب‌بندی با عقل سازگار است؛ زیرا انسان در آغاز عمرش در حالت رشد و نمو قرار دارد که به نام دوران طفولیت موسوم است، تا به دوران کمال رشد و نمو می‌رسد و دوران ضعف و ناتوانی را پشت سر می‌نهد و این همان «بلوغ و رشد» است. بعد از این مرحله دوره‌ی برگشت و سستی و نقص آغاز می‌شود، و این هم دوران پیری است.[۱] ﴿و منکم من یتوفی من قبل﴾ عده‌ای از شما قبل از آمدن به دنیا، به صورت سقط جنین می‌میرند. مجاهد گفته است: قبل از رسیدن به سن پیری می‌میرند. ﴿و لتبلغوا أجلا مسمی﴾ و تا بالاخره به زمانی معین یعنی زمان فرا رسیدن مرگ، برسید. ﴿و لعلکم تعقلون﴾ با این امید که دلایل قدرتش را دریابید و ایمان بیاورید که یگانه و یکتاست. ﴿هو الذی یحیی و یمیت﴾ و اوست که قادر است زندگی و مرگ را بدهد. ﴿فإذا قضی أمرا فإنما یقول له کن فیکون﴾ پس هر وقت قصد تحقق امری را بکند، نیازی به زحمت و تلاش ندارد؛ زیرا چنان امری بدون تأخیر فوراً به وجود می‌آید. ابوسعود گفته است: این بیانگر کمال قدرت و سرعت عمل خدا است، بدون این‌که در این مورد، امر و مأموری در کار باشد.[۲] بعد از آن به ذم و تقبیح مجادله‌گرانی پرداخته که به باطل و ناروا در آیات خدا به مجادله برمی‌خیزند: ﴿ألم تر إلی الذین یجادلون فی آیات الله أنی یصرفون﴾ استفهام برای ایجاد شگفتی است. یعنی مگر نمی‌بینی و از حال آن کافران تعجب نمی‌کنی که درباره‌ی آیات روشن و واضح خدا به جدال برخاسته‌اند! مگر نمی‌بینی که چگونه خرد آنها از هدایت به گمراهی منحرف گشته

۱ـ تفسیر کبیر ۸۵/۲۷.
۲ـ ابوسعود ۱۴/۵.

است؟ سپس ویژگی‌های آنها را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿**الذین کذبوا بـالکتاب و بما أرسلنا به رسلنا**﴾ آنان که قرآن و دیگـر کتب و شـرایع آسـمانی را تکـذیب مـی‌کنند. ﴿**فسوف یعلمون**﴾ متضمن تهدید و وعید است. یعنی در آینده عاقبت تکذیب خود را خواهند دانست. ﴿**إذ الأغلال فی أعناقهم و السلاسل**﴾ آنگاه که غُل‌ها در گردن‌هایشان افتاده و با زنجیرها کشانیده شده و وارد دوزخ و آتش می‌شوند. ﴿**یسحبون * فی الحمیم ثم فی النار یسجرون**﴾ در حالی که همان زنجیرها را در دست و گردن دارند، کشان کشان و در میان آب داغ به آتش جهنم انداخته می‌شوند. آنگاه در آتش افروخته سوزانده می‌شوند. ابن‌کثیر می‌گوید: معنی آیه چنین است: زنـجیرها و غُـل‌ها بـه هـم پیوسته و در دست فرشته‌ی عذاب قرار دارند. آنها را باز می‌کنند و گاهی به سوی آب جوشان و گاهی به سوی آتش دوزخ می‌روند. همانگونه که خدا فرموده است: ﴿**یطوفون بینها و بین حمیم آن**﴾.[1] ﴿**ثم قیل لهم أین ما کنتم تشرکون * من دون الله**﴾ آنگاه به عنوان سرزنش به آنها گـفته می‌شود: کجا هستند آن بت‌های مورد پرستش شما که آنها را شریک خدا قرار می‌دادید؟ ﴿**قالوا ضلوا عنا**﴾ می‌گویند: از دید ما گم شدند، آنها را نمی‌بینیم و امید شفاعت از آنها نداریم. ﴿**بل لم نکن ندعوا من قبل شیئا**﴾ بلکه ما قـبلا چـیزی را پـرستش نـمی‌کردیم. مفسران گفته‌اند: آنها عبادت خود را انکار می‌کنند و از فرط حیرت و آشفتگی دست به چنین عملی می‌زنند. ﴿**کذلك یضل الله الکافرین**﴾ این‌گونه خدا عموم کافران را گـمراه می‌کند. ﴿**ذلکم بما کنتم تفرحون فی الأرض بغیر الحق**﴾ این عذاب و کیفر بدان جهت است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید و از ارتکـاب گـناه و مـعصیت اظـهار شادمانی می‌کردید، و نیز نتیجه‌ی شادمان شدن به فراوانی ثروت، و انفاق آن در امـورِ حرام است. ﴿**و بما کنتم تمرحون**﴾ و کیفر زیاده‌روی و افراط و ولخرجی و تکبر و افاده‌ی

۱ـ مختصر ۳/ ۲۵۱.

شما می‌باشد. صاوی گفته است: این بیان اگر چه در ذم کفار آمده است، اما متضمن این است که هر کس در گناه و نافرمانی افراط کند، سهمی از این وعید و کیفر را دارد.(۱) **﴿ادخلوا أبواب جهنم خالدين فيها﴾** از هفت دروازه‌ی تعیین‌شده‌ی جهنم وارد شوید و در آن برای همیشه مستقر شوید و بمانید. **﴿فبئس مثوى المتكبرين﴾** چه بد است جهنم! محل سکونت گردنکشان و سر برتافتگان از آیات خدا، آنهایی که از دلایل ایمان و توحید روبرتافتند. چراگفته است: **﴿مثوى المتكبرين﴾** و نگفته است: **«فبئس مدخل المتكبر»** در حالی که نظم چنان اقتضا می‌کند؟ زیرا دخول مستلزم دوام نیست، بلکه «مثوی» مستلزم دوام است و از این رو آن را مخصوص به ذم قرار داده است. **﴿فاصبر إن وعدالله حق﴾** ای محمد! در مقابل تکذیب قوم خود شکیبا باش؛ چون وعده‌ی خدا در مورد تعذیب آنان به طور حتم محقق می‌شود. صاوی گفته است: بدین‌ترتیب خاطر پیامبر ﷺ را تسلی داده و وعده‌ی نیکو داده است که او را بر دشمنانش غالب می‌کند.(۲) **﴿فإما نرينك بعض الذي نعدهم﴾** اگر قسمتی از عذابی راکه به آنها وعده داده‌ایم، به تو ارائه نماییم. جواب شرط محذوف و تقدیر آن چنین است: چه بهتر و مطلوب همان است. یا، تا این‌که چشمت بدان روشن شود. **﴿أو نتوفينك فإلينا يرجعون﴾** یا اگر قبل از انزال عذاب بر آنان، اجل تو فرا رسد، یقین بدان که در روز قیامت نزد ما برمی‌گردند، آنگاه به شدیدترین وجه از آنها انتقام می‌گیریم. بعد از آن به عنوان دلداری و تسلی خاطر پیامبر ﷺ اخبار پیامبران علیهم السلام را برایش بازگفته است و می‌فرماید: **﴿و لقد أرسلنا رسلا من قبلك﴾** به خدا قسم ای محمد! قبل از تو پیامبران زیادی را مبعوث کردیم و آنان را با معجزات آشکار تأیید نمودیم، اما قومشان آنان را تکذیب کرده و با آنان از در جدال درآمدند. پس تو هم به آنها تأسی کن و در مقابل اذیت و آزار آنان صبر را پیشه کن. قرطبی گفته است: خدا با

۱ـ صاوی ۱۴/۴.
۲ـ صاوی ۱۵/۴.

ذکر مشکلاتی که پیامبران پیشین با آن روبرو شدند، حضرت محمد را دلداری داده است.[۱] ﴿**منهم من قصصنا عليك و منهم من لم نقصص عليك**﴾ اخبار بعضی از آنها را برایت بازگو کرده‌ایم و اخبار بعضی را باز نگفته‌ایم. ﴿**و ما كان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله**﴾ هیچ یک از پیامبران را نرسد که معجزاتی را به قوم خود ارائه دهد، مگر به فرمان و امر خدا. بدین‌وسیله پیشنهاد قریش را رد کرده است که می‌گفتند: کوه صفا را برای ما تبدیل به طلا کن، و دیگر بهانه‌های آنان را رد می‌کند. ﴿**فإذا جاء أمر الله قضي بالحق**﴾ هر وقت زمان عذاب آنها فرا برسد، خدا آنان را نابود می‌کند. ﴿**و خسر هنالك المبطلون**﴾ و در چنان موقعی، مجادله‌گرانی که از روی عداوت و لجبازی در آیات خدا به جدال برمی‌خیزند و بر سبیل عداوت در خواست معجزات می‌کنند، زیانمند می‌شوند. بعد از آن نعمت‌هایی را که خدا به آنها داده است، یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**الله الذي جعل لكم الأنعام**﴾ یعنی خدایی که فقط او شایسته‌ی پرستش می‌باشد همان است که این حیوان‌ها، شتر و گاو و گوسفند و بز را برای شما مسخر و برای مصلحت شما آنها را خلق کرده است. ﴿**لتركبوا منها و منها تأكلون**﴾ تا از بعضی از آنها سواری بگیرید و از گوشت و شیر بعضی از آنها بخورید. ﴿**و لكم فيها منافع**﴾ و شما در این حیوانات منافعی متعدد دارید؛ از قبیل کرک و پشم و مو و شیر و کره و روغن. ﴿**و لتبلغوا عليها حاجة في صدوركم**﴾ و تا در سفرهای دور و دراز بارهای سنگین را بر آنها حمل کنید. ﴿**و عليها و على الفلك تحملون**﴾ و در خشکی بر این شتران و در دریا بر کشتی سوار می‌شوید. به خاطر شدت تناسب در بین شتر و کشتی، آن دو را قرین قرار داده است، حتی شتر به کشتی خشکی موسوم است. ﴿**و يريكم آياته**﴾ ای انسان‌ها! خدا دلایل یگانگی خود را در آفاق و انفس به شما ارائه می‌دهد. ﴿**فأي آيات الله تنكرون**﴾ به خاطر این‌که یگانگی

۱ـ قرطبی ۱۵/۳۳۴.

او را با وجود نمایان بودن دلایل فراوانش انکار کرده‌اند، آنان را سرزنش کرده است. و معنی آیه چنین است: از میان آن همه دلایل و آیات درخشان و قطعی و فراوان، کدام را انکار می‌کنید؟ زیرا این دلایل از بس که روشن و واضحند قابل انکار نیستند. ﴿**أفلم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم**﴾ استفهام انکاری است. یعنی آیا آن مشرکان در گوشه و کنار زمین به سفر نمی‌روند، تا از سرانجام و عاقبت گردنکشان نافرمان سر دربیاورند و آثار و خرابه‌های ملت‌های قبل از خود را ببینند که چه به سرشان آمده است و به سبب کفر و تکذیبشان چه عذاب و هلاکی چشیده‌اند؟ ﴿**کانوا أکثر منهم و أشد قوة و آثارا فی الأرض**﴾ آنها به مراتب از لحاظ تعداد از مردم مکه بیشتر، و از آنان نیرومندتر بودند و آثار آنها از قبیل ساختمان و قصور و مبانی، هنوز بعد از آنها باقی است. ﴿**فما أغنی عنهم ما کانوا یکسبون**﴾ ساختمان‌ها و اموالی که به دست می آوردند نفعی به حال آنان نداشت و عذابی را از آنان دفع نکرد. ﴿**فلما جاءتهم رسلهم بالبینات**﴾ وقتی پیامبران همراه با دلایل و معجزات و آیات واضح به میان آنان آمدند، ﴿**فرحوا بما عندهم من العلم**﴾ به دانش دنیوی خود که از نور هدایت و وحی خالی بود، شاد و مسرور گشتند، و شادمانی مفرط و عیاشی فراوان آنان را فراگرفت، و به همان دانش اندک مغرور شدند. ﴿**و حاق بهم ماکانوا به یستهزءون**﴾ و کیفر کفر و به مسخره گرفتن پیامبران و استهزا به آیات، آنان را دربرگرفت. ﴿**فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده**﴾ وقتی که با چشم خود شدت عذاب و هول و هراس و سختی‌های آن را دیدند، گفتند: به خدای یگانه و یکتا ایمان آوردیم. ﴿**وکفرنا بما کنا به مشرکین**﴾ و به بت‌هایی که در عبادت آنها را شریک خدا قرار می‌دادیم، کافر شدیم. ﴿**فلم یک ینفعهم إیمانهم لما رأوا بأسنا**﴾ وقتی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر آن ایمان برای آنان سودمند واقع نشد؛ زیرا ایمان ناچاری و اضطراری بود. ﴿**سنت الله التی قدخلت فی عباده**﴾ خدا چنان سنتی را از دیرباز در میان بندگانش جاری کرده است و آن این‌که در موقع مشاهده‌ی عذاب ایمان سودی

ندارد. ﴿و خسر هنالك الكافرون﴾ و در چنان موقعی کافران و منکران یگانگی خالق زیانمند خواهند شد.

نکات بلاغی: ۱ـ﴿الذنب و التوب﴾، ﴿أمتنا و أحییتنا﴾، ﴿صادقا و کاذبا﴾، ﴿غدوا و عشیا﴾، ﴿یحیی و یمیت﴾ و ﴿الأعمی و البصیر﴾ متضمن طباق می‌باشند.

۲ـ﴿ذلکم بأنه إذا دعی الله وحده کفرتم، و إن یشرك به تؤمنوا﴾ متضمن مقابله می‌باشد. و همچنین در فرموده‌ی خدا طباق مقرر است که فرموده است: ﴿یا قوم إنما هذه الحیاة الدنیا متاع، و أن الآخرة هی دار القرار﴾.

۳ـ﴿و ینزل لکم من السمآء رزقا﴾ مجاز مرسل را در بردارد.

۴ـ﴿و ما یستوی الأعمی و البصیر﴾ متضمن استعاره است.

۵ـ﴿و النهار مبصرا﴾ شامل مجاز عقلی است.

۶ـ﴿یلق الروح من أمره﴾ متضمن کنایه می‌باشد.

۷ـ﴿کذاب، جبار، سمیع، بصیر، علیم ...﴾ عموماً با صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند.

۸ـ﴿تفرحون و تمرحون﴾ و ﴿صوّرکم فأحسن صورکم﴾ متضمن جناس ناقصند.

۹ـ﴿ما یجادل فی آیات الله إلا الذین کفروا﴾ با صیغه‌ی حصر آمده است.

۱۰ـ﴿أرسلنا رسلنا﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۱۱ـدر موارد زیر توافق رؤوس آیات با سجع آمده است: ﴿یا قوم مالی أدعوکم إلی النجاة و تدعوننی إلی النار * تدعوننی لأکفر بالله و أشرك به ما لیس لی به علم و أنا أدعوکم إلی العزیز الغفار﴾.

* * *

پیش درآمد سوره

* این سوره در مکه نازل شده و جوانب عقیده‌ی اسلامی یعنی «توحید، رسالت، بعث و جزا» را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد، مطالبی که اهداف اساسی دیگر سوره‌های مکی نیز می‌باشند، سوره‌هایی که به ارکان ایمان توجه دارند.

* با ارائه‌ی دلایل واضح و براهین یقینی و قطعی و دال بر صدق حضرت محمد ﷺ، سوره به بحث درباره‌ی قرآن آغاز می‌شود، قرآنی که معجزه‌ی دائمی و پایدار پیامبر اکرم است.

* سوره درباره‌ی امر وحی و رسالت به بحث پرداخته و حقیقت پیامبر ﷺ را بیان کرده که عبارت است از انسانی که خدا مخصوصاً بر او وحی نازل کرده، و او را به پیامبری مکرم داشته است و در بین سایر مخلوق خود او را به عنوان دعوتگر به سوی خدا و راهنمای دین راست و درستش برگزیده است.

* بعد از آن موضوع آفرینش اولیه را مورد بحث قرار داده و خلق آسمان‌ها و زمین را بدان شکل دقیق و محکم یادآور شده است که حتی توجه مخالفین آیات خدا را به اندیشه و نظر و تأمل در آن برمی‌انگیزد، اما تاریکی کفر مانع ایمان آنان می‌شود، بنابراین عالم هستی به طور کلی گویای عظمت خدا و گواه یگانگیش می‌باشد.

* سوره به‌طور کنایه سرنوشت تکذیب‌کنندگان را مطرح کرده و در این راستا نیرومندترین ملت‌ها را مثال زده است؛ از قبیل قوم عاد که در جبروت و نیرو به حدی رسیده بودند که می‌گفتند: «کیست از ما نیرومندتر»؟ نابودی و ریشه‌کن شدن قوم ثمود را

مثال زده است که وقتی به گردنکشی و نافرمانی و تکذیب پیامبران خدا ادامه دادند، به طور کلی نابود شدند.

* بعد از بحث درباره‌ی مجرمان، بحث پرهیزگاران مؤمن را می‌آورد، که بر شریعت و دین خدا پایدار ماندند، و به پاس آن خدا در کنار پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحان، امنیت و آسایش را به آنان ارزانی می‌دهد.

* بعد از آن سوره درباره‌ی دلایل واضح و آشکاری که در این هستی پهناور به چشم می‌خورند و بر وجود خالق توانا دلالت می‌کنند، سخن به میان آورده است و موضع‌گیری بی‌دینان را در مقابل آیات خدا خاطرنشان ساخته، که چگونه در مقابل چنان آیاتی آشکار و درخشان، خود را به کوری زده‌اند.

* و در نهایت، سوره با وعده‌ی خدا راجع به این‌که در آخر زمان بشریت را از بعضی از اسرار آگاه می‌کند، تا در مورد درستی مطالب و گزارش‌های قرآن به آن استدلال کنند پایان می‌یابد. آنجا که فرموده است: **﴿سنريهم آياتنا في الآفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق أو لم يكف بربك أنه على كل شيء شهيد﴾**.

نامگذاری سوره: این سوره به نام سوره‌ی «فصلت» موسوم است؛ زیرا خدا آیات و دلایل را در آن به تفصیل آورده است. و در آن دلایل قدرت و یگانگی خود را توضیح داده و دلایل قاطع و یقینی را بر وجود و عظمت خود اقامه کرده است. و خلقت و آفرینش این گیتی شگفت‌انگیز بر جلال و عظمت و سلطنتش گواهی می‌دهد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ۝١ تَنزِيلٌ مِنَ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝٢ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ

يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَايَسْمَعُونَ ﴿٤﴾ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ ﴿٥﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ ٱسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾ ٱلَّذِينَ لَايُؤْتُونَ ٱلزَّكَاةَ وَ هُم بِٱلْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٧﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٨﴾ قُلْ أَإِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ ٱلْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ إِلَى ٱلسَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا ٱلسَّمَاءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظاً ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿١٢﴾ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ ﴿١٣﴾ إِذْ جَاءَتْهُمُ ٱلرُّسُلُ مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا ٱللهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ ٱللهَ ٱلَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١٥﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْيِ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ ٱلْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَ هُمْ لَايُنْصَرُونَ ﴿١٦﴾ وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا ٱلْعَمَىٰ عَلَى ٱلْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ ٱلْعَذَابِ ٱلْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾ وَ نَجَّيْنَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿فصلت﴾ بیان و توضیح داده شد. ﴿أكنة﴾ جمع کنان به معنی پوشش است. ﴿وقر﴾ ناشنوایی، سنگینی گوش. ﴿ممنون﴾ مقطوع، پاره شده. «مننت الحبل» یعنی ریسمان را پاره کردم. شاعر گفته است:

إنـــی لعــمرك مـا بـابي بـذي غـلق على الصديق و لأخيري بممنون[1]

«به جانت قسم خانه‌ی من برای دوست قفل ندارد و نیکی من قطع شدنی نیست».

﴿صرصر﴾ تندباد سرد و پرصدا. ﴿نحسات﴾ بدشگون، شوم، نحس. ضد یُمن و برکت است. شاعر می‌گوید:

ســـواء عــليه أیَّ حـــین أتــیته أساعة نحسٍ تُتَّقی أم بأسعد[2]

«بر او مساوی است که در چه وقتی به دیدارش بروی، چه در هنگامه‌ی بد و نحس و چه در وقت خوشحالی و بهروزی».

﴿أخزی﴾ توهین‌آمیزتر، خفت‌بارتر. ﴿الهون﴾ اهانت و ذلت.

تفسیر: ﴿حمٓ﴾ حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن مـی‌باشند.[3] ﴿تنزیل من الرحمن الرحیم﴾ این قرآن بابرکت از جانب خدای بخشنده و مهربان نازل شـده است. خدای عزوجل آن را به عنوان رحمت بر بندگان خود نازل کرده است. به منظور اشاره به این‌که نزول قرآن از جـمله بزرگترین نعمت‌ها می‌باشد، این دو اسـم: ﴿الرحمـن الرحـیم﴾ را مخصوصاً ذکر کرده است، و شکی نیست که قرآن نعمتی است پایدار و تا روز قیامت برقرار است. ﴿کتاب فصلت آیاته﴾ کتابی است که جـامع تـمام مـنافع دیـنی و دنیوی می‌باشد و مضامین تبیین شده و احکام روشنش به طریق قصه و امثال و در قالب اندرز و نصایح در غایت بیان و کمال روشن شده است. ﴿قرآنا عربیا﴾ قرآنی است واضح و جلی و به زبان عرب نازل شده است. ﴿لقوم یعلمون﴾ برای قومی نازل شده است که آیات مفصل و دلایل و نشانه‌های اعجازانگیزش را می‌فهمند، که در اوج بلاغت قرار دارد. و جز افراد آگاه به زبان عرب هیچ کس لذت بلاغت آن را نـمی‌چشد. ﴿بشیرا و نـذیرا﴾

۱ـ قرطبی ۳۴۱/۱۵. ۲ـ البحر ۴۸۱/۷.

۳ـ به ابتدای سوره‌ی بقره مراجعه کنید.

برای مؤمنان مژده‌ی جنات پرنعمت را دربر داشته و کافران را از عذاب دوزخ برحذر می‌دارد. ﴿فأعرض أكثرهم فهم لايسمعون﴾ با این‌که قرآن به زبان آنان نازل شده است، اما اکثر مشرکین از اندیشیدن درباره‌ی آیاتش امتناع ورزیده و با تأمل گوش فرا نمی‌دهند. ابوحیان گفته است: یعنی با این‌که آن قوم اهل علم و دانش می‌باشند اما اکثر آنها از گوش فرا دادن به آن امتناع ورزیدند و به صورتی کامل خرد را به‌کار نبردند، بلکه رو برتافتند، لذا به سبب روبرتافتن و اعراضشان دلایل و براهین مندرج در قرآن را نشنیدند.[1] و قرطبی گفته است: سوره به منظور سرزنش و توبیخ قریش در مورد اعجاز قرآن نازل شده است؛ زیرا آنان طوری به آن گوش نمی‌دادند که برایشان سودی در بر داشته باشد.[2] بعد از آن خدا دشمنی و گمراهی آنان را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و قالوا قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه﴾ وقتی پیامبرﷺ آنها را به ایمان فراخواند، به او گفتند: قلوب ما در پوشش‌های ضخیم قرار دارد و یک ذره از توحید و ایمانی که ما را بدان می‌خوانی به آن نمی‌رسد. ﴿و في آذاننا وقر﴾ و در گوش‌های ما سنگینی و ناشنوایی است که ما را از درک گفته‌ی تو باز می‌دارد. صاوی گفته است: از این جهت شنوایی خود را به گوش‌های کَر و سنگین تشبیه کرده‌اند که حق را نمی‌پذیرد و تمایل به شنیدن آن ندارد.[3] ﴿و من بيننا و بينك حجاب﴾ ای محمد! در بین ما و تو پرده و حاجبی قرار دارد که نمی‌گزارد چیزی از گفته‌های تو به ما برسد. پس ما از این‌که از تو پیروی نمی‌کنیم معذوریم؛ زیرا در بین ما و تو مانعی قرار دارد. ﴿فاعمل إننا عاملون﴾ تو به روش و طریقه‌ی خود عمل کن و ما نیز روش خود را دنبال می‌کنیم، تو به دین خود ادامه بده و ما هم بر دین خود پایدار می‌مانیم. ﴿قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلى أنما إلهكم إله واحد﴾

۱ـ البحر ۴۸۳/۷.
۲ـ تفسیر قرطبی ۳۳۸/۱۵.
۳ـ صاوی ۱۷/۴.

به آن مشرکین بگو: من انسانی مانند شما هستم، جز این‌که خدای متعال رسالت و وحی را به من اختصاص داده است. و من شما را به یگانه دانستن خالق و ایجادکننده‌ی خودتان می‌خوانم که دلایل شرعی و عقلی بر یگانگی و وجودش اقامه شده است. بنابراین دلیل و سببی نمی‌بینم که مرا تکذیب کنید. **﴿فاستقیموا إلیه و استغفروه﴾** پس با پایداری بر ایمان و توحید، به سویش روی آورید و در اعمالتان اخلاص داشته باشید و برای گناهان گذشته‌ی خودتان از او بخشودگی بجویید. **﴿و ویل للمشرکین * الذین لایؤتون الزکاة﴾** نابودی و هلاکت از آن مشرکانی است که عمل نیک انجام نداده و صدقه نمی‌دهند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند. قرطبی گفته است: آنان را به خاطر خسّت و رذالت سرزنش کرده است که بزرگان و اهل فضل از آن متنفرند. آیه دال بر این است که کافر علاوه بر عذاب کفرش در مقابل عدم پرداخت زکات نیز عذاب می‌بیند.[۱] ابن‌عباس گفته است: منظور از زکات، زکات نفس است. پس یعنی با اقرار به توحید و گفتن «لا إله إلا الله» خود را پاک نمی‌کنند. **﴿و هم بالآخرة هم کافرون﴾** یعنی و آنان به حشر و نشر کافرند و محاسبه و کیفر را تکذیب می‌کنند. صاوی گفته است: از این رو زکات را مخصوصاً با کفر قرین کرده است که مال، برادر جان است، پس وقتی انسان آن را در راه خدا بذل کند، نشان می‌دهد که در دین قوت و پایداری دارد.[۲] **﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم أجر غیر ممنون﴾** بعد از این‌که حال کفار را یادآور شد و وعید و تهدید آنان را خاطرنشان ساخت، به دنبال آن حال مؤمنان و وعده‌ی نیکوی آنان را بیان کرد. یعنی آنان که خدا و پیامبرش را تصدیق کردند، و ایمان و عمل نیکو را با هم داشتند، در آخرت در نزد خدایشان پاداشی پایان‌ناپذیر دارند. پاداشی که تا بهشت برقرار باشد، ادامه دارد. بعد از آن دلایل قدرت و

۱ـ ابن‌کثیر این نظر را آورده و آن را به ابن‌عباس نسبت داده است. که منظور پاکیزگی نفس از شرک است. اما این قول مرجوح است. و صحیح آن است که مفسران گفته‌اند که منظور زکات مال است و ابن‌جریر آن را اختیار کرده است.

۲ـ صاوی ۱۷/۴.

یگانگی خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**قل أئنکم لتکفرون بالذی خلق الأرض فی یومین**﴾ استفهام برای توبیخ و تعجب آمده است. یعنی چگونه به خدا کافر می‌شوید وانگهی همو خدای والا مقام است و بر انجام دادن هر چیز توانا و زمین را در دو روز هستی داده است؟ ﴿**و تجعلون له أندادا**﴾ و برایش شریک و انباز قرار می‌دهید و آن را با خدا می‌پرستید. ﴿**ذلك رب العالمین**﴾ و همو خالق و ابداع‌گر و پروردگار تمام عالمیان است. پس چگونه بت‌های بی‌مایه و بی‌ارزش را در الوهیت و پرستش شریک او قرار می‌دهید؟ صاوی گفته است: استفهام در ﴿**أئنکم**﴾ برای انکار کردن و زشت نشان دادن کار آنها می‌باشد؛ یعنی در حالی که می‌دانید خدا در عالم بالا و پایین شریکی ندارد، چگونه برایش انبازها و شرکایی قرار می‌دهید و آنها را پرستش می‌کنید؟[1] ﴿**و جعل فیها رواسی من فوقها**﴾ و بر روی زمین کوه‌های ثابت قرار داده است تا به لرزه درنیاید. ﴿**وبارك فیها**﴾ و در آن خیر و برکت زیادی از قبیل آب و کشت و زرع و پستان‌داران و نوشیدنی قرار داده است. ﴿**و قدر فیها أقواتها**﴾ و روزی آنها را در زمین معین و مقرر کرده است. مجاهد گفته است: یعنی رودخانه‌ها و درختان و حیوانات را در زمین خلق کرد. ﴿**فی أربعة أیام سواء للسائلین**﴾ برای آنان که درباره‌ی زمان خلقت زمین و آنچه در آن قرار دارد، می‌پرسند. تمام اینها را در خلال چهار روز بدون کم و زیاد خلق کرده است.[2] ﴿**ثم استوی إلی السماء و هی دخان**﴾ سپس آهنگ ساختن و تکمیل کردن آسمان‌ها را کرد، و آن بخاری بود. ابن‌کثیر گفته است: منظور از «دخان» بخاری است که در زمان آفرینش زمین از آب برخاست.[3] ﴿**فقال لها و للأرض ائتیا طوعا أو کرها**﴾ پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه فرمان مرا جوابگو باشید. ﴿**قالتا أتینا طائعین**﴾

۱ـ صاوی ۱۸/۴.

۲ـ کشاف ۱۴۷/۴.

۳ـ مختصر ۲۵۷/۳.

آسمان و زمین گفتند: به میل و رغبت فرمانت را انجام دادیم. زمخشری گفته است: این بیان به طریق تمثیل آمده است؛ یعنی وقتی خدا قصد و آهنگ خلق و ایجاد آنها را کرد، امتناع نورزیدند؛ بلکه همچون مأموری مطیع و فرمان‌بردار بودند که هر وقت فرمان فرمانروا بیامد، اطاعت می‌کردند. منظور این است که قدرت خدا در ممکنات و مقدورات به تصویر کشیده شود، بدون این‌که خطاب و جوابی در کار باشد. مانند ضرب‌المثل: دیوار به میخ گفت: چرا قلبم را سوراخ می‌کنی؟ میخ گفت: از چکش بپرس.(۱) ابن‌عباس روایت کرده است که خدا به آسمان گفت: به میل یا به اجبار، آفتاب و ماه و ستارگان را طلوع بده، و به زمین گفت: رودخانه‌ها را جاری کن و درختان و ثمرها را بیرون بده، گفتند: «فرمانت را اطاعت می‌کنیم».(۲) و ابن‌جریر این نظر را اختیار کرده است. ﴿فقضاهن سبع سموات فی یومین﴾ پس در مدت زمانی به میزان دو روز آنها را خلق و ابداع کرد، بدین‌ترتیب خلق آسمان و زمین در شش روز تمام شد، و اگر می‌خواست در طول یک چشم به هم زدن آنها را خلق می‌کرد اما خواست صبر و حوصله و طاقت را به بندگان بیاموزد. ﴿و أوحى في كل سمآء أمرها﴾ و اراده و فرمان خود را به هر آسمانی وحی کرد. ابن‌کثیر گفته است: در هر آسمانی مایحتاج آن را از قبیل فرشتگان و دیگر اشیاء ترتیب و قرار داد که جز او هیچ کس نمی‌داند. ﴿و زينا السماء الدنيا بمصابيح و حفظا﴾ و آسمان اول و نزدیک به شما را با ستارگان درخشان و تابان، برای ساکنان زمین آراستیم، و آن را از گوش فرادادن شیاطین به عالم بالا مصون داشتیم. ﴿ذلك تقدير العزيز العليم﴾ این است آفرینش و صنعت خدای مقتدر که به ملک خود و به منافع خلق خود آگاه می‌باشد. ﴿فإن أعرضوا فقل أنذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود﴾ پس اگر بعد از این بیان از ایمان رو برتافتند، به آنها بگو: شما را از عذاب هولناک و شدیدی مانند عذاب قوم عاد و

۱ـ کشاف ۱۴۸/۴.

۲ـ قرطبی ۳۴۳/۱۵.

ثمود برحذر می‌دارم.[۱] به منظور اشاره به تحقق و وقوع آن، تعبیر آن را به صیغه‌ی ماضی آورده است. ﴿إذ جاءتهم الرسل من بين أيديهم و من خلفهم﴾ آنگاه که از هر جانب پیامبران برای هدایت آنان آمدند، و از هر جهت برای راهنمایی آنها تلاش کردند، و در مورد آنان هر تدبیری را به‌کار بردند، اما جز دشمنی و گردنکشی و امتناع چیزی از آنان ندیدند. ﴿ألا تعبدوا إلا الله﴾ پیامبران می‌گفتند: جز خدای یگانه چیزی را پرستش نکنید. ﴿قالوا لو شاء ربنا لأنزل ملائكة﴾ گفتند: اگر خدا می‌خواست پیامبری بفرستد، فرشته‌ای را می‌فرستاد نه انسانی را. ﴿فإنا بما أرسلتم به كافرون﴾ پس ما به رسالت شما کافریم و به آن باور نداریم، از شما پیروی نمی‌کنیم که شما مانند ما انسان هستید. و گفته‌ی ﴿بما أرسلتم﴾ متضمن نوعی سرزنش و تمسخر به آنها است. ﴿فأما عاد فاستكبروا في الأرض بغير الحق﴾ اینک تفصیل عذابی که به سر قوم عاد آمد: اما قوم عاد از در گردنکشی و نافرمانی و یاغی‌گری و نخوت و تکبر در آمدند و بدون استحقاق بزرگی و والا مقامی، نسبت به بندگان خدا یعنی هود و افرادی که به او ایمان آورده بودند تکبر ورزیدند. ﴿و قالوا من أشد منا قوة﴾ بعد از این‌که از عذاب برحذر داشته شدند، به نیروی خود مغرور گشته و گفتند: هیچ کس از ما نیرومندتر نیست، ما با قدرت خود می‌توانیم عذاب را از خود دفع کنیم. ابوسعود گفته است: آنها دارای قامت‌های بلند و بدنی زمخت و عظیم بودند و به حدی نیرومند بودند که هر فرد از آنها می‌توانست با دست خود صخره‌ای بزرگ را از کوه برکند.[۲] ﴿أو لم يروا أن الله الذي خلقهم هو أشد منهم قوة﴾ جمله‌ایست معترضه و برای برانگیختن شگفتی از گفتار ناپسند آنها آمده است. یعنی آنها از قدرت خدا غافلند و نمی‌دانند خدای بزرگ و جلیل که آنها را خلق

۱ـ در کشاف گفته است: یعنی عذابی دردآور بسان صاعقه.

۲ـ تفسیر ابوسعود ۵/۲۱.

کرده و کائنات را به وجود آورده است، از آنها نیرومندتر است. ﴿وکانوا بآیاتنا یجحدون﴾ و معجزات ما را انکار می‌کردند. رازی گفته است: آنها می‌دانستند حق است اما همینطور که امانت‌دار امانت را انکار می‌کند، آنها نیز آن را انکار کردند.[۱] ﴿فأرسلنا علیهم ریحا صرصرا﴾ پس بادی بسیار سرد و تند و پر سر و صدا را بر قوم عاد روانه کردیم که سردی شدید و صدای گوش‌کرکُن آن نابودکننده بود. ﴿فی أیام نحسات﴾ در ایامی نامبارک و بدشگون و نامیمون وزیدن گرفت. ﴿لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیاة الدنیا﴾ تا عذاب خفت‌بار را به سبب تکبر و امتناع آنها از پذیرش حق، به آنان بچشانیم، پس خدا در مقابل تکبر و گردنکشی آنها، آنان را خوار و رسوا کرد.[۲] ﴿و لعذاب الآخرة أخزی و هم لاینصرون﴾ و عذاب آخرت آنان بزرگتر و توهین‌آمیزتر و خفت‌آورتر از عذاب دنیا می‌باشد، و یاوری ندارند که عذاب را از آنان دفع کند. ﴿و أما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی﴾ اما ثمود، ما راه هدایت را برایشان توضیح دادیم و آنها را به راه نیکبختی رهنمون شدیم، ولی گمراهی را بر هدایت و کفر را بر ایمان ترجیح دادند. ﴿فأخذتهم صاعقة العذاب الهون﴾ از این رو صاعقه‌ی عذاب اهانت‌آمیز و ذلت‌آور، آنها را برگرفت. ﴿بما کانوا یکسبون﴾ آن عذاب اهانت‌آمیز به سبب تبهکاری و گردنکشی و تکذیب پیامبر خدا، «حضرت صالح» آنها را برگرفت. ابن‌کثیر گفته است: خداوند به سبب این‌که صالح را تکذیب کردند و شتر را پی زدند صاعقه و زمین‌لرزه و ذلت و خواری و عذاب و آزار را بر آنان روانه کرد.[۳] ﴿و نجینا الذین آمنوا و کانوا یتقون﴾ و صالح و مؤمنان همراه او را از آن عذاب رهانیدیم.

۱ـ تفسیر کبیر ۱۱۲/۲۷.
۲ـ همان منبع ۱۱۳/۲۷.
۳ـ مختصر ۲۵۹/۳.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ ٱللهِ إِلَى ٱلنَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٠﴾ وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا ٱللهُ ٱلَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢١﴾ وَ مَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَٰكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ ٱللهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾ وَ ذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ ٱلْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِن يَصْبِرُوا فَٱلنَّارُ مَثْوىً لَّهُمْ وَ إِن يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ ٱلْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾ وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿٢٥﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا ٱلْقُرْآنِ وَ ٱلْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴿٢٦﴾ فَلَنُذِيقَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا عَذَاباً شَدِيداً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ ٱلَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ ٱللهِ ٱلنَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ ٱلْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٢٨﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا ٱلَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ ٱلْأَسْفَلِينَ ﴿٢٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا ٱللهُ ثُمَّ ٱسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ فِي ٱلْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾ نُزُلاً مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِّمَّن دَعَا إِلَى ٱللهِ وَ عَمِلَ صَالِحاً وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسْتَوِي ٱلْحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ ٱدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ وَ إِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ ٱللَّيْلُ وَ ٱلنَّهَارُ وَ ٱلشَّمْسُ وَ ٱلْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ ٱسْجُدُوا لِلّٰهِ

ٱلَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾ فَإِنِ ٱسْتَكْبَرُوا فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْـَٔمُونَ ﴿٣٨﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال قصه‌ی عاد و ثمود و کیفر و عقوبت دنیوی ناشی از طغیان و تبهکاری آنان را بازگفت، در اینجا عذاب و نابودی و عقوبتی را یادآور شده است که به طور عموم دامنگیر کافران می‌شود، تا آنها را از ارتکاب نافرمانی و ناسپاسی نعمت‌های خدا باز دارد و موجب پند و اندرز کامل شود.

معنی لغات: ﴿**یوزعون**﴾ اولشان نگه داشته می‌شود تا با آخر جمع شوند. ﴿**تستترون**﴾ خود را مخفی می‌کنید. ﴿**أرداکم**﴾ شما را نابود کرد. ﴿**یستعتبوا**﴾ درصدد جلب رضایت خدا هستند. ﴿**المعتبین**﴾ جمع معتب به معنی کسی است که پوزش و عذرش قبول است. نابغه می‌گوید:

فإن أك مظلوماً فعبدٌ ظلمته و إن تك ذاعتبی فمثلک یُعتبُ[1]

«اگر مظلوم واقع باشم، پس من بنده‌ای هستم که بر او ظلم روا داشته‌ای، و اگر شما عذری داشته باشی، امثال تو عذرشان پذیرفتنی است».

﴿**قیضنا**﴾ آماده کردیم. ﴿**نزلا**﴾ میزبانی، مهمان‌نوازی. ﴿**یسأمون**﴾ به ستوه می‌آیند.

سبب نزول: از ابن مسعود روایت شده است: سه نفر در کنار بیت‌الحرام نشسته بودند، دو نفر قریشی و یکی از آنها ثقفی بود. افرادی کم فرهنگ و ناآگاه و شکم گنده بودند. یکی از آنها گفت: آیا می‌دانید خدا سخنان ما را می‌شنود؟ و یکی دیگر گفت: اگر

۱ـ قرطبی ۱۵/ ۳۵۴.

آن را با صدای بلند بگوییم می‌شنود، پس وقتی پنهان بگوییم، نمی‌شنود. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿و ما کنتم تستترون أن یشهد علیکم سمعکم و لا أبصارکم و لا جلودکم ...﴾ تا آخر نازل کرد.[۱]

تفسیر: ﴿و یوم یحشر أعداء الله إلی النار﴾ به یاد بیاور روزی را که دشمنان تبهکار خدا در سرزمین محشر برای رانده شدن به سوی آتش گرد هم می‌آیند. ﴿فهم یوزعون﴾ برای این‌که به هم برسند و گردهم بیایند و همگی حاضر شوند، متوقف می‌گردند. ابن‌کثیر گفته است: نگهبانان دوزخ آنها را متوقف می‌سازند تا اول و آخرشان گرد هم آیند و جمع شوند.[۲] ﴿حتی إذا ما جاء‌وها﴾ تا وقتی که برای محاسبه می‌ایستند. ﴿شهد علیهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون﴾ اعضای بدنشان زبان باز می‌کنند و به سخن می‌آیند و در مورد گناهان و جرم‌هایی که مرتکب شده‌اند بر آنان گواهی می‌دهند. در حدیث آمده است: «بر دهانش مهر زده می‌شود، آنگاه به اعضایش گفته می‌شود: به زبان بیا، پس اعضای بدن اعمال او را به زبان می‌آورند. پس از آن اقرار می‌کند و می‌گوید: نابود شوید، من برای شما تلاش می‌کردم».[۳] ﴿و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا﴾ به عنوان توبیخ و تعجب از این امر به اعضا و دست خود می‌گویند: چرا به گناهان ما اقرار کردید و علیه ما گواهی دادید، در حالی که ما برای شما جدال و از شما دفاع می‌کردیم؟ ﴿قالوا أنطقنا الله الذی أنطق کل شيء﴾ معذرت آورده و می‌گویند: ما اختیاری نداریم، بلکه خدا به قدرت خود ما را به زبان آورده است، خدایی که به قدرت خود جماد و انسان و حیوان را به نطق آورده و به سخن واداشته است. از این رو در مورد اعمال

۱ـ حدیث را امام مسلم روایت کرده است. در قرطبی نیز وارد شده است ۱۵/ ۳۵۱.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۲۶۰.

۳ـ قسمتی از یک حدیث طولانی است که مسلم آورده است و نشان می‌دهد در روز قیامت اعضای بدن بر انسان گواهی می‌دهند و خدا بر هر چیزی قادر است.

ناپسندی که مرتکب شدید بر شما گواهی دادیم. ﴿و هو خلقکم أول مرة﴾ و همو شما را از عدم به وجود آورد، و بعد از این‌که چیزی نبودید به شما زندگی داد. پس آنکه چنین قدرتی را دارد، ما را به سخن آورد. ﴿و إلیه ترجعون﴾ و زنده می‌شوید و فقط نزد او برمی‌گردید. ابو سعود گفته است: یعنی سخن گفتن ما ناشی از قدرت خدا است، و این، امر عجیبی نیست؛ چرا که هر زنده‌ای را به سخن آورده است؛ چون هر آنکه بر خلق و ایجاد اولیه‌ی شما قادر است، می‌تواند برای کیفر و یا پاداش، دوباره شما را برگرداند و می‌تواند اعضای شما را به زبان آورد.[1] ﴿و ما کنتم تستترون أن یشهد علیکم سمعکم ولا أبصارکم ولا جلودکم﴾ و موقع ارتکاب گناهان در دنیا خود را از این گواهان مخفی نمی‌کردید؛ چون گمان و باور نداشتید که بر شما گواهی بدهند. بیضاوی گفته است: یعنی در موقع اقدام به پلشتی‌ها از ترس آبروریزی، خود را از مردم مخفی می‌کردید، اما گمان نمی‌کردید که اعضایتان در مورد آنچه نهان داشته‌اید بر شما گواهی بدهند، پس خود را از آنان مخفی نمی‌کردید و اعمالتان را از آنها مستور نمی‌داشتید. این یادآور آن است که مؤمن باید بداند در هر حال مراقب دارد.[2] ﴿ولکن ظننتم أن الله لایعلم کثیرا مما تعملون﴾ اما شما گمان می‌کردید که خدا از بسی از پلشتی‌های نهانی شما بی‌خبر و ناآگاه است. از این رو جرأت پیدا کرده و مرتکب نافرمانی و گناهان می‌شدید. ﴿و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم أرداکم﴾ و این گمان پلیدتان به خدای عالمیان است، که خیال می‌کردید بسی از خفایا را نمی‌داند، پس شما را در وادی نابودی و هلاک انداخت و شما را به آتش کشاند. ﴿فأصبحتم من الخاسرین﴾ سعادت خود و خانواده را از دست دادید که زیانمندی و شقاوت واقعی به شمار می‌آید. ﴿فإن یصبروا فالنار مثوی لهم﴾ پس اگر در مقابل عذاب صبور باشند، مسلم است آتش منزل و مکان آنها می‌باشد. و پناه و راه فرار و چاره‌ای

۱ـ ابوسعود ۲۲/۵.
۲ـ بیضاوی ۱۵۶/۲.

از آن نیست. ﴿و إن یستعتبوا فما هم من المعتبین﴾ و اگر درصدد جلب رضایت خدا برآیند، رضایت خدا شامل حال آنها نمی‌شود. قرطبی گفته است: العُتبی یعنی بازگشتِ فردی که مورد عتاب قرارگرفته است به امری که عتاب کننده را راضی می‌کند. می‌گویی: «استعتبته فأعتبنی» یعنی رضایتش را خواستم پس از من راضی شد.[1] ﴿و قیضنا لهم قرناء﴾ برای مشرکین همگنان و مونسان بد از شیاطین و گردنکشان و گمراهان انس آماده و فراهم کردیم. ﴿فزینوا لهم ما بین أیدیهم و ما خلفهم﴾ پس اعمال زشت حال حاضر و آینده‌ی آنان را برایشان آراسته و نیکو جلوه دادند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی اعمال آنها را برایشان نیکو جلوه دادند به طوری که خود را جز نیکوکار نمی‌دیدند.[2] ﴿وحق علیهم القول﴾ و فرمان عذاب بر آنان ثابت و محقق شد، که عبارت بود از حکم به شقاوت حتمی آنها. ﴿فی أمم قد خلت من قبلهم من الجن و الإنس﴾ در میان امت‌هایی از جنّ و انس که پیش از آنان روزگار به سر برده بودند. ﴿إنهم کانوا خاسرین﴾ علت استحقاق عذاب آنها را بیان می‌کند. یعنی به سبب این‌که در دنیا و آخرت زیانمند بودند، مستحق عذاب ابدی شدند. ﴿و قال الذین کفروا لاتسمعوا لهذا القرآن﴾ بعد از این‌که کفر عاد و ثمود را یادآور شد، از مشرکین قریش سخنی به میان می‌آورد که قرآن را تکذیب کردند. یعنی کفار به یکدیگر می‌گفتند: وقتی محمد قرآن می‌خواند، به او گوش فرا ندهید، و خود را مشغول کنید. ﴿و الغوا فیه لعلکم تغلبون﴾ و در وقت قرآن خواندنش سر و صدا راه بیندازید، تا هیچ کس آن را نشنود، و بر دینش غالب آیید. ابن‌عباس گفته است: ابوجهل می‌گفت: وقتی محمد قرآن می‌خواند بر سرش داد بکشید، تا نداند چه می‌گوید.[3] ﴿فلنذیقن الذین کفروا عذابا شدیدا﴾ یعنی قسم به خدا آن

۱ـ قرطبی ۳۵۴/۱۵.
۲ـ مختصر ۲۶۱/۳.
۳ـ قرطبی ۳۵٦/۱۵.

کافران مسخره‌کننده به قرآن را عذابی شدید و بدون تخفیف و دائمی و غیرمنقطع می‌چشانیم. ﴿و لنجزینهم أسوأ الذی کانوا یعملون﴾ و در مقابل اعمال زشت و شنیع آنها، آنان را به بدترین و زشت‌ترین وجه کیفر می‌دهیم. ﴿ذلك جزاء أعداء الله النار﴾ آن عذاب شدید، یعنی بدترین کیفر که عبارت است از آتش دوزخ، کیفر مجرمان و دشمنان خدا و پیامبر است. ﴿لهم فیها دار الخلد﴾ در جهنم منزلگاه و اقامت ابدی دارند، و هرگز از آن بیرون نمی‌آیند. ﴿جزاء بما کانوا بآیاتنا یجحدون﴾ کیفر آنان که به قرآن کافر شدند و آیات خدای رحمان را مسخره می‌کردند، همین می‌باشد. رازی گفته است: لغو و استهزای آنان به قرآن، به «جحد و انکار» موسوم شده است؛ چون وقتی آنها دریافتند که قرآن «معجزه» است، ترسیدند اگر مردم به آن گوش فرا دهند، به آن ایمان بیاورند، بنابراین آن روش ناپسند و فاسد را اختراع کردند، و آن هم نشان می‌دهد که آنها می‌دانستند قرآن دارای اعجاز بیان است، اما از طریق حسادت آن را انکار کردند.[۱]
﴿و قال الذین کفروا ربنا أرنا الذین أضلانا من الجن و الإنس﴾ وقتی کفار وارد جهنم می‌شوند، می‌گویند: پروردگارا! هر یک از دو گروه انس و جن را که ما را گمراه کردند، به ما نشان بده. از این جهت به لفظ ماضی ﴿قال﴾ آمده است، که محقق است و گرنه به معنی آینده می‌باشد. و ابوحیان گفته است: ظاهراً منظور از ﴿الذین﴾ جنس است؛ یعنی هر گمراه‌کننده‌ای از جنّ و انس.[۲] ﴿نجعلهما تحت أقدامنا﴾ تا به عنوان انتقام و دل خنک نمودن، آنها را زیرپا بگذاریم و لگدکوب کنیم. ﴿لیکونا من الأسفلین﴾ تا در درک اسفل آتش قرار گیرند، که شدیدترین عذاب جهنم است؛ چرا که به منافقان اختصاص دارد.
بعد از این‌که حال شقاوتمندان مجرم را بازگفت، پشت سر آن به ذکر حال مؤمنان سعادتمند پرداخت و فرمود: ﴿إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا﴾ آنان که ایمان صادق

۱ـ تفسیر کبیر ۲۷/ ۱۲۰.
۲ـ البحر ۷/ ۴۹۵.

به خدا داشتند و خالصانه برای او عمل کردند، سپس بر توحید و طاعت خدا پایدار و تا دم مرگ بر آن ثابت ماندند. از حضرت عمر ﷺ روایت شده است که پیامبر ﷺ بعد از قرائت آیه بر منبر گفت: یعنی راه مستقیم توحید و طاعت خدا را ادامه دادند، و بعد از آن مانند روباه به حیله و نیرنگ نپرداختند.[1] منظور این است که آنها در تمام سلوک و اخلاق و اقوال و اعمالشان بر شریعت خدا پایدار ماندند و مؤمنان حقیقی و مسلمانان صادق بودند. از بعضی از عارفان در مورد تعریف کرامت سؤال شد، گفتند: استقامت و پایداری عین کرامت است. از حسن روایت شده است که می‌گفت: بار خدایا! تو پروردگار ما هستی، استقامت را به ما عطا فرما. ﴿**تتنزّل علیهم الملائکة ألا تخافوا و لاتحزنوا**﴾ در موقع مرگ فرشتگان رحمت بر آنان وارد می‌شوند و به آنان مژده داده و می‌گویند: از احوال قیامت که با آن روبرو می‌شوید، نترسید، و در مورد خانواده و مال دنیا که به جا گذاشته‌اید، افسرده‌خاطر نگردید؛ چون در مورد آن ما جانشین شما می‌شویم. ﴿**و أبشروا بالجنة التی کنتم توعدون**﴾ و به بهشتی جاویدان شاد باشید که خدا وعده‌اش را از زبان پیامبران به شما داده بود. شیخ زاده گفته است: در موقع احتضار، فرشتگان با این مژده بر مؤمنان نازل می‌شوند و می‌گویند: از هول هراس مرگ نترسید و از وحشت قبر نهراسید و از شداید روز رستاخیز بیمناک نباشید. و انسان مؤمن به دو محافظ خود می‌نگرد که بر بالای سرش ایستاده و می‌گویند: امروز نترس و غمگین مباش، به تو مژده‌ی بهشتی می‌دهیم که وعده‌ی آن را به تو داده بودند. و امروز اموری را می‌بینی که مانندش را ندیده‌ای. پس تو را هراسان و ترسان نکند؛ چون هدف آن دیگری است نه تو.[2] ﴿**نحن أولیاؤکم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة**﴾ فرشتگان به آنها می‌گویند: ما یار و یاور و معین شما هستیم، هم در دنیا و هم در آخرت شما را به خیر و نیکبختی هدایت

۱ـ قرطبی ۳۵۸/۱۵.

۲ـ حاشیه‌ی شیخ‌زاده ۲۶۱/۳.

می‌کنیم. ﴿و لکم فیها ماتشتهی أنفسکم و لکم فیها ما تدعون﴾ در بهشت آنچه نفستان اشتها می‌کند برایتان مقرر است. و آنچه مایه‌ی چشم روشنی شما می‌باشد، از انواع لذایذ و خواسته‌ها برایتان فراهم است. و هر چه را بخواهید و آرزو کنید برایتان تهیه می‌شود. ﴿نزلا من غفور رحیم﴾ تمام اینها پذیرایی و مهمانی و کرمی است که از جانب پروردگار و از سرچشمه‌ی بخشودگی وسیع و بی‌پایان خدای رحمان می‌باشد، و برای بندگان پرهیزگار دارای رحمتی بس عظیم است. ﴿و من أحسن قولا ممن دعا إلی الله وعمل صالحا و قال إنّنی من المسلمین﴾ گفته‌ی چه کسی از گفته‌ی شخصی بهتر است که با گفته و عمل و حالش، انسان را به توحید خدا می‌خواند و عمل صالح را انجام داده و اسلام را دین و مذهب خود قرار می‌دهد؟ ابن‌کثیر گفته است: این آیه عام است، و شامل تمام افرادی می‌شود که خود هدایت یافته‌اند و مردم را به خیر و نیکی فرا می‌خوانند.[۱] و زمخشری گفته است: آیه عام است و تمام افرادی را زیر پوشش قرار می‌دهد که دارای این سه خصلت باشند: مؤمن و معتقد به دین اسلام باشند، عمل خیر را انجام دهند، و مردم را به سوی آن بخوانند، و چنان افرادی فقط گروه علمای عامل هستند.[۲] ﴿و لاتستوی الحسنة ولا السیّئة﴾ عمل نیک با عمل بد برابر نیست و پاداش و سرانجام آنها نیز بسی با هم متفاوت است. ﴿ادفع بالتی هی أحسن﴾ یعنی زشتی را با خصلت نیکو دفع کن. مثلاً عصبانیت را با صبر، و نادانی را با حلم و حوصله، و بدی را با چشم‌پوشی دفع کن. ابن‌عباس گفته است: با شکیبایی و تحمل، نادانی انسان نادان را نسبت به خود برطرف نما.[۳] ﴿فإذا الذی بینك و بینه عداوة كأنه ولی حمیم﴾ اگر چنین عمل کنی، دشمنت به صورت دوست نزدیک و صمیمی در می‌آید و در محبت و مودتش

۱ـ مختصر ۳/۲٦۴.
۲ـ کشاف ۴/۱۵٦.
۳ـ قرطبی ۱۵/۳٦۱.

جزء

۲۵

از آیه ۴۷ سوره‌ی فصلت تا پایان آیه ۳۷ سوره‌ی جاثیه

صادق خواهد بود. ﴿و ما یلقاها إلا الذین صبروا﴾ و جز آنان که با نفس خود مبارزه می‌کنند و خشم خود را فرو می‌خورند و آزار و اذیت را تحمل می‌کنند، هیچ کس به این منزلت والا و خصلت ستوده نایل نمی‌آید. ﴿و ما یلقاها إلا ذوحظ عظیم﴾ و جز فردی که نصیبی وافر از سعادت و خیر دارد، کسی به این مقام نایل نمی‌آید. ﴿و إما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله﴾ و اگر شیطان تو را وسوسه کرد که از دفع زشتی به نیکی سر برتابی و خواست تو را به انتقام و حمله وا دارد، از حیله و شر آن به خدا پناه ببر. ﴿إنه هو السمیع العلیم﴾؛ چرا که او گفته‌ی بندگان را می‌شنود و از اعمال و احوال آنان باخبر است. بعد از آن دلایل آشکاری را یادآور شده که بر قدرت و حکمت بلیغش دلالت می‌کنند، و می‌فرماید: ﴿و من آیاته اللیل و النهار و الشمس و القمر﴾ از جمله نشانه‌ها و آثار دال بر یگانگی قدرتش، به دنبال هم آمدن شب و روز و مسخر کردن خورشید و ماه در راستای منافع بشر می‌باشد. ﴿لاتسجدوا للشمس ولا للقمر و اسجدوا لله الذی خلقهن﴾ یعنی برای مخلوق سجده نبرید، بلکه برای خالقی سجده ببرید که این اشیاء را خلق و ابداع کرده است. ﴿إن کنتم إیاه تعبدون﴾ اگر او را به تنهایی پرستش می‌کنید، برای هیچ کس دیگر سجده نبرید. ﴿فإن استکبروا﴾ پس اگر کافران از سجده بردن برای خدا تکبر ورزیدند، ﴿فالذین عند ربك یسبحون له باللیل و النهار﴾ فرشتگان نیک سیرت و مقرب بارگاه حق، شب و روز او را عبادت می‌کنند. ﴿و هم لایسأمون﴾ و از عبادتش خسته نمی‌شوند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى ٱلْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَاءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ ٱلَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا

لَايَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَن يُلْقَىٰ فِي ٱلنَّارِ خَيْرٌ أَم مَن يَأْتِي آمِناً يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ ٱعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ ٱلْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعْجَمِيّاً لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفَاءٌ وَ ٱلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمىً أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِن قَبْلُ وَ ظَنُّوا مَا لَهُم مِن مَحِيصٍ ﴿٤٨﴾ لَايَسْأَمُ ٱلْإِنسَانُ مِن دُعَاءِ ٱلْخَيْرِ وَ إِن مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَؤُوسٌ قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾ وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هٰذَا لِي وَ مَا أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِن رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِندَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُم مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾ وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللهِ ثُمَّ كَفَرْتُم بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي ٱلْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِن لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ﴿٥٤﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان اوصاف مؤمنان نیکومنش را بیان کرد، به دنبال آن دلایل دال بر وجود و یگانگی، و کمال و علم و

حکمتش را یادآور شد. در اینجا دلایل حشر و نشر نهفته در لابلای اوراق و صفحات این عالم مشهود را بیان داشته، و بعد از آن احوال ملحدان و منحرفان از آیات و تکذیب کنندگان پیامبران و انبیاء را یادآور می‌شود. و سوره‌ی شریف با بیان حال شقاوتمندان مجرم و منکران قرآن عظیم خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿**یلحدون**﴾ از حق و استقامت روبر می‌تابند. ﴿**أعجمیا**﴾ به زبان عجم. ﴿**وقر**﴾ ناشنوایی سنگینی که مانع از شنیدن می‌شود. ﴿**أکمامها**﴾ جمع کم به معنی پوسته و غلاف گل و میوه می‌باشد. ﴿**محیص**﴾ مفر، راه گریز. ﴿**نأی**﴾ دور و روگردان شد. ﴿**الآفاق**﴾ اقطار آسمان‌ها و زمین. ﴿**مریة**﴾ شک و تردید زیاد.

تفسیر: ﴿**و من آیاته أنك تری الأرض خاشعة**﴾ از جمله دلایل و علایم دال بر یگانگی و کمال و قدرت خدا این است که تو زمین را خشک و لخت و بدون رستنی می‌بینی، که شبیه انسان سر به زیر و ذلیل و مغلوب می‌باشد. ﴿**فإذا أنزلنا علیها المآء اهتزت و ربت**﴾ پس وقتی که باران را بر آن نازل کنیم، جنبشی شدید پیدا کرده و باد می‌کند و سبزه بر آن می‌روید، و تمام گونه‌های رستنی و میوه‌جات از آن بیرون می‌آید. ﴿**إن الذی أحیاها لمحی الموتی**﴾ یعنی همان خدایی که زمین را بعد از مردن زنده می‌کند، همو است که مردگان را نیز زنده می‌کند و از قبر بیرون می‌آورد. ﴿**إنه علی کل شيء قدیر**﴾ و همو است که بر هر چیزی قادر است و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند. همان‌طور که گیاهان بی‌شماری را از زمین خشک بیرون می‌آورد، قدرت زنده کردن مردگان را نیز دارد. بعد از آن افرادی را تهدید کرده است که بعد از نمایان شدن دلایل و براهین دال بر وجود خدای متعال،آیات را انکار می‌کنند، و می‌فرماید: ﴿**إن الذین یلحدون فی آیاتنا لایخفون علینا**﴾ آنان که با تحریف و تکذیب و انکار کردن، به آیات ما طعنه و ضربه می‌زنند، حالشان از ما پوشیده نیست و ما در کمین آنها هستیم. آیه متضمن وعید و تهدید است. قتاده گفته است: «الحاد» یعنی کفر و دشمنی و انکار کردن. و ابن‌عباس گفته است: یعنی تبدیل و

تغییر سخن و گفتار.[۱] ﴿أفمن یلقی فی النـار خیـر أم من یأتی آمنا یوم القیامة﴾ آیا آنان که با بیم و هراس به دوزخ انداخته می‌شوند بهتر و بزرگترند، یا مؤمنان به آیات خدا که در روز قیامت در بهشت در آمان و آسایش می‌باشند. و پس این دو بـا هـم بسـی تـفاوت دارند.[۲] ﴿اعملوا ما شئتم﴾ در این دنیا هر چه را می‌خواهـید بکـنید. مـتضمن تـهدید است، نه اباحه؛ زیرا فرموده‌ی ﴿إنه بما تعملون بصیر﴾ بر آن دلیل است. یـعنی خـدای متعال از اعمال شما باخبر است و چیزی از احوال شما از او پوشیده نیست و در مقابل آن شما را کیفر خواهد داد. ﴿إن الذین کفروا بالذکر لما جاءهم﴾ آنان که وقتی قرآن از جانب خدا برایشان نازل شد آن را تکذیب کردند. خبر ﴿إنّ﴾ بـه خـاطر هـولناک بـودن امـر، محذوف است. انگار گفته می‌شود: به خاطر کفرشان، کیفری آنچنان شدید می‌بینند که از بس که سخت و زجرآور است به توصیف نمی‌آید.[۳] ﴿و إنه لکتاب عزیز﴾ و همانا که آن کتابی است ارجمند که بر اثر نیرومند بودن دلایلش پیروز و چیره می‌باشد و اعجاز مکنون در آن بی‌نظیر است. هر منکر و هر مخالفی را سرجایش می‌نشاند و او را شکست می‌دهد. ﴿لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه﴾ از هیچ جنبه‌ای باطل در آن نفوذ نمی‌کند. و مجالی برای ضربه و طعنه‌زدن نمی‌یابد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی باطل و ناروا بدان راه ندارد؛ زیرا از جانب پروردگار جهانیان آمده است.[۴] ﴿تنزیل من حکیم حمید﴾ از جانب خدایی نازل شده است که در تشریع و احوال و اعمال خود حکمت را رعایت می‌کند. و به سبب فزونی نعمت‌هایش، از جانب خلق ستایش می‌شود. بعد از آن خاطر پـیامبرﷺ را در مـقابل اذیت و آزار وارده از جـانب کـفار تسـلی داده و مـی‌فرماید:

۱ـ تفسیر قرطبی ۳۶۶/۱۵.
۲ـ تفسیر کبیر ۱۳۱/۲۷.
۳ـ نظر اکثر مفسران و ابوحیان در البحر چنین است: که خبر مذکور است و آن عبارتِ ﴿لایاتیه الباطل من بین یدیه﴾ است اما ضمیر آن حذف شده است. و اول اظهر است.
۴ـ مختصر ۲۶۵/۳.

﴿ما يقال لك إلا ما قد قيل للرسل من قبلك﴾ چیزی که کفار قومت به تو می‌گویند از قبیل سخنان آزاردهنده و طعنه زدن به آنچه خدا نازل کرده است، کفار پیشین نیز به پیامبران گفته‌اند. بدین‌وسیله پیامبرش را در مقابل آزار و تکذیب قومش دلداری و تسلی‌خاطر می‌دهد.[1] ﴿إن ربك لذو مغفرة و ذو عقاب أليم﴾ ای محمد! یقین بدان که پروردگارت بخشاینده‌ی گناهان مؤمنین است و کافران را به شدت کیفر می‌دهد. پس امرت را به او محول کن که انتقامت را از دشمنان می‌گیرد. بعد از آن خدا یادآور شده است که کافران بعد از متجلی شدن حق، با آن از در عناد و مخالفت درآمدند، و می‌فرماید: ﴿ولو جعلناه قرآنا أعجميا﴾ اگر این قرآن را به زبان عجم نازل می‌کردیم، ﴿لقالوا لو لا فصلت آياته﴾ مشرکان می‌گفتند: مگر نمی‌شد آیاتش به زبانی بیاید که ما دریابیم؟ چرا به زبان ما نیامده است؟ ﴿أأعجمي و عربي﴾ استفهام انکاری است. یعنی قرآن عجمی و پیامبر و مخاطب آن عرب‌زبان؟ رازی گفته است: آورده‌اند که کفار در ایرادهای خود می‌گفتند: مگر نمی‌شد قرآن به زبان عجم نازل شود؟ در جواب آنها گفته شد: اگر چنان می‌شد که می‌خواهید، باز اعتراض را کنار نمی‌گذاشتید. سپس می‌گوید: در حقیقت به نظر من این سوره از اول تا آخر یک گفتارست و تمام قسمت‌هایش به هم مربوطند. خدا در مورد آنها در اول سوره فرمود: آنها گفتند: ﴿قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه﴾، از این رو خدا در اینجا در رد آنها فرموده است: اگر این قرآن را به زبان عجم نازل می‌کردیم، حق داشتند بگویند: کلامی عجمی را برای قومی عرب فرستادی، و حق داشتند و درست بود بگویند: ﴿قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه﴾؛ چون آن را نمی‌فهمیم و از معانیش سر در نمی‌آوریم! ولی وقتی به زبان عربی نازل شد و زبان آنها هم همین بود، دیگر چگونه می‌توانند چنان بگویند؟ پس معلوم است که آیه نیکوترین وجوه نظم را

۱ـ تفسیر قرطبی ۳۶۷/۱۵.

دربر دارد.[1] ﴿قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء﴾ ای محمد! به آنها بگو: این قرآن برای مؤمنان راهنمای رهایی از گمراهی و شفای بیماری نادانی و شک و تردید است. ﴿والذین لایؤمنون فی آذانهم وقر﴾ و آنان که این قرآن را تصدیق نمی‌کنند، در گوش‌هایشان سنگینی است، از این‌رو به هم توصیه کردند در وقت خواندن آن، چرت و پرت بگویند. ﴿و هو علیهم عمی﴾ یعنی این قرآن همان‌طور که برای مؤمنان رحمت است، برای کفار مایه‌ی شقاوت و زحمت است، همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لایزید الظالمین إلاخسارا﴾. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: قرآن به سبب روشنی و قطعیت دلایلش راهنمای حق و برطرف‌کننده‌ی شک و تردید و شفابخش بیماری نادانی و شک است، و هر کس در آن شک نماید و به آن ایمان نیاورد، شکش ناشی از افراط در پیروی از هوس‌ها می‌باشد، و نشانه‌ی جستجو نکردن سعادت و رستگاری است.[2] ﴿أولئك ینادون من مکان بعید﴾ آنان که به قرآن کافرند همچون فردی هستند که از دور او را صدا می‌کنند، که نه صدا را می‌شنود و نه معنی آن را درک می‌کند. این بیان بر سبیل تمثیل است. ابن‌عباس گفته است: صورت حیوانی را دارد که جز صدای نامفهوم چیزی را نمی‌شنود.[3] ﴿و لقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه﴾ قسم به خدا کتاب، یعنی تورات را به موسی عطا کردیم و

۱ـ تفسیر کبیر ۱۳۳/۲۷. امام فخر این را آورده که اظهر نیز است؛ زیرا آنان درخواست نکردند که به زبان عجم نازل شود بلکه به طریق فرض آمده است؛ زیرا گفته است: ﴿لو أنزلناه قرآنا أعجمیا لقالوا﴾، و ما نظر علامه قرطبی را ترجیح دادیم که در تفسیر آیه گفته است: اگر این قرآن را به زبان غیر عرب می‌آوردیم، می‌گفتند: چرا به زبان ما نیامده است؟ ما عربیم و عجمی را نمی‌دانیم، پس خدا بیان کرد که قرآن به زبان آنها نازل شده تا معنی اعجاز ثابت شود؛ زیرا آنان عالمترین افراد به انواع کلام بودند اعم از نظم و نثر. پس وقتی از معارضه‌ی با آن ناتوان شدند، معلوم می‌شود از جانب خدا آمده است.

۲ـ شیخ‌زاده ۲۶۵/۳.

۳ـ تفسیر کبیر ۱۳۴/۲۷.

قومش در آن اختلاف پیدا کردند، گروهی آن را تصدیق کردند و جمعی آن را تکذیب نمودند، و حال و وضع قوم تو نیز نسبت به قرآن چنین است. قرطبی گفته است: این برای تسلی و دلداری پیامبر است؛ یعنی از اختلاف قومت درباره‌ی قرآن افسرده مشو؛ چون قبل از اینها ملت‌های پیشین نیز در مورد کتابشان اختلاف داشتند، جمعی به آن ایمان آوردند وگروهی آن را تکذیب کردند.[1] ﴿و لولا کلمة سبقت من ربك لقضی بینهم﴾ و اگر خدا حکم به تأخیر محاسبه و جزای خلایق نکرده و آن را تا روز قیامت به تأخیر نینداخته بود، در این دنیا آنها را عذاب می‌داد و نابود می‌کرد. ﴿و إنهم لفی شك منه مریب﴾ این کافران به سبب کندی ذهن و خرد و کوری بصیرتشان، در قرآن شک داشتند و در شدیدترین آشفتگی و اضطراب افتادند. ﴿من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعلیها﴾ هر کس در این دنیا کاری نیکو انجام دهد نفعش فقط به او برمی‌گردد. و هر کس مرتکب عملی زشت بشود، کیفر و ضرر آن فقط به او برمی‌گردد. ﴿و ما ربك بظلام للعبید﴾ ظلم و ستم به خدا نسبت داده نمی‌شود تا بدون گناه کسی را عذاب دهد. بنابراین جز در مقابل گناه احدی را کیفر نمی‌دهد، و جز در مقابل جرم احدی را مجازات نمی‌کند. مفسران گفته‌اند: در اینجا صیغه‌ی ﴿ظلام﴾ معنی مبالغه نمی‌دهد، بلکه مانند عطار و نجار و تمار صیغه‌ی نسبت است، و اگر معنی مبالغه از آن متصور باشد، چنان می‌رساند که خدا زیاد ظلم نمی‌کند، ولی گاهی مرتکب ظلم می‌شود، و چنین مفهومی باطل است و فاسد؛ زیرا صدور ستم از جانب خدای عزوجل محال است. ﴿إلیه یرد علم الساعة﴾ تنها او از وقت و زمان فرا رسیدن قیامت آگاه است و هیچ کس از آن آگاه نیست. امام فخر گفته است: جز خدا هیچ کس به طور یقین از زمان قیامت خبر ندارد. و مناسبت آیه با ماقبلش این است: وقتی خدا فرمود: ﴿من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعلیها﴾، کفار را تهدید کرد؛ یعنی در روز

۱ـ قرطبی ۱۵ / ۳۷۰.

قیامت هر فرد جزای عمل خود را می‌یابد، گو این‌که سؤال می‌شود: روز قیامت چه وقت فرا می‌رسد؟ آنگاه خدا اعلام کرده است که جز خدا هیچ کس زمان آن روز را نمی‌داند.[1] ﴿و ما تخرج من ثمرات من أکمامها﴾ هیچ ثمری از پوسته‌اش بیرون نمی‌آید. ﴿و ما تحمل من أنثی و لاتضع إلا بعلمه﴾ و هیچ مؤنثی بار را در شکم حمل نکرده و آن را وضع نمی‌کند مگر این‌که خدا به آن علم دارد، و در زمین و آسمان‌ها حتی یک ذره از علم او نهان نمی‌شود.[2] ﴿و یوم ینادیهم أین شرکائی﴾ در روز قیامت خدا بر مشرکان بانگ برمی‌دارد که شریکان من کجا هستند، آنهایی که گمان می‌کردید خدایان هستند؟ بیان متضمن سرزنش و تمسخر آنها می‌باشد. ﴿قالوا آذنّاك ما منا من شهید﴾ می‌گویند: همین حالا حقیقت را در پیشگاهت اعلام می‌کنیم و با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ کدام از ما امروز گواهی نمی‌دهد که تو شریک و انبازداری. مفسران گفته‌اند: همین که با هول و هراس قیامت روبرو شدند، آنها از بت‌ها تبری نموده و بت‌ها نیز از آنان تبرا می‌کنند و ایمان و توحید خود را هنگامی اعلام می‌دارند که دیگر سودی ندارد. ﴿و ضل عنهم ماکانوا یدعون من قبل﴾ و آنهایی را که در دنیا می‌پرستیدند و گمان می‌کردند خدا هستند، از آنها ناپدید شدند. ﴿و ظنوا ما لهم من محیص﴾ و یقین پیدا کردند که از عذاب خدا راه فرار و پناهگاهی ندارند. ﴿لایسأم الإنسان من دعاء الخیر﴾ انسان از درخواست و طلبیدن خیر از قبیل ثروت و سلامت و قدرت، خسته و افسرده نمی‌شود. ﴿و إن مسّه الشر فیؤوس قنوط﴾ و اگر فقر و بیماری برایش پیش آید، می‌بینی سخت نومید است و

۱ـ تفسیر کبیر ۲۷/۱۳۶.

۲ـ در «الظلال» گفته است: «قلب به جستجوی ثمرات در غلاف‌ها و به جستجوی جنین‌ها در ارحام می‌پردازد. و در لایه‌های زمین به کاوش می‌پردازد و پوسته‌های بی‌شمار را مشاهده می‌کند، و جنین‌ها را به میزانی تصور می‌کند که خیال حساب آن را نمی‌داند، و در ضمیر آدمی تصویری جالب از علم خدا نقش می‌بندد، به اندازه‌ای که قلب انسان می‌تواند حقیقت بیکران را تصور کند. فی ظلال‌القرآن ۲۴/۱۴۰.

از رفاه و رحمت خدا مأیوس می‌شود. ﴿و لئن أذقناه رحمة منا من بعد ضراء مسته﴾ و اگر بعد از سختی و بلا، بی‌نیازی و تندرستی به او عطا کنیم، ﴿لیقولن هذا لی﴾ قطعاً خواهد گفت: این ثمر و نتیجه‌ی زحمت و تلاش خودم است. ابوحیان گفته است: نعمت به رحمت موسوم است؛ چون نعمت از آثار رحمت خدا است.[۱] ﴿و ما أظن الساعة قائمة﴾ وگمان نمی‌کنم قیامتی در کار باشد. ﴿و لئن رجعت إلی ربي إن لي عنده للحسنی﴾ می‌گوید: و اگر فرضاً قیامت تحقق پیدا کند، خدا همین طور که در این دنیا نسبت به من نیکی کرده است، باز در آنجا نیز با من نیکی خواهد کرد. ابن‌کثیر گفته است: با وجود عمل ناپسند و نداشتن ایمان و یقین، باز از خدا آرزو و تمنا دارد.[۲] ﴿فلننبئن الذین کفروا بما عملوا﴾ به خدا قسم! حقیقت اعمال آن کفار را به آنها اعلام می‌داریم و گناهان و جرم‌هایشان را به آنها نشان می‌دهیم. ﴿و لنذیقنهم من عذاب غلیظ﴾ و شدیدترین عذاب یعنی آتش جاویدانی دوزخ را به آنها می‌چشانیم. ﴿و إذا أنعمنا علی الإنسان أعرض و نأیٰ بجانبه﴾ وقتی به انسان نعمت عطا کنیم از سپاسگزاری خدایش روگردان می‌شود و از تسلیم شدن در برابر اوامرش گردنکشی می‌کند، و دماغ تکبر و بزرگی را بالا می‌گیرد. ﴿و إذا مسّه الشرفذو دعاء عریض﴾ و اگر مکروهی به او اصابت کند، التماس و لابه‌ی فراوان دارد و دعا می‌کند و به تضرع و زاری ادامه می‌دهد، و بسی در پیشگاه خدا به زاری می‌نشیند. چنین است سرشت و طبیعت انسان منکر و ناسپاس، خدا را در حین بلا و مصیبت می‌شناسد و در زمان رفاه و آسایش او را فراموش می‌کند. رازی گفته است: «عریض» و «غلیظ» برای شدت عذاب استعاره شده است.[۳] ﴿قل أرأیتم إن کان من عندالله ثم کفرتم به﴾ ای محمد! به آنان بگو: ای جماعت مشرکین! به من بگویید: اگر این قرآن از جانب خدا

۱ـ البحر ۵۰۴/۷.
۲ـ مختصر ۲۶۷/۳.
۳ـ تفسیر کبیر ۱۳۸/۲۷.

آمده باشد و شما بدون تأمل و دقت به آن کافر شده باشید، چه وضعی خواهید داشت؟ ﴿من أضل ممن هو فی شقاق بعید﴾ استفهام انکاری است و به معنی نفی آمده است. یعنی به سبب فرط مخالفت و عداوت و دشمنی، هیچ‌کس از شما گمراهتر نیست. ابوسعود گفته است: قرار دادن اسم موصول ﴿من﴾ در جای ضمیر «منکم» برای بیان حال آنان است و علت کفر فراوان آنها را بیان می‌کند.[1] ﴿سنریهم آیاتنا﴾ در این مورد که قرآن حق است و از جانب خدا آمده است، برای آن مشرکان دلایل و براهین خود را نمایان خواهیم کرد و ابراز خواهیم داشت. ﴿فی الآفاق﴾ دلایل خود را در اقطار و اکناف آسمان‌ها و زمین، از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان، و درختان و گیاهان و دیگر پدیده‌های شگفت‌انگیز عالم بالا و پایین، به آنان ارائه خواهیم داد. ﴿و فی أنفسهم﴾ و عجایبات قدرت خدا را که در آفرینش خود آنان مکنون است، نشان می‌دهیم. قرطبی گفته است: منظور از مکنونات نفس آنان، صنعت زیبا و دقیق و حکمت بدیع خداست، به‌گونه‌ای که انسان از طریق یک مجرا می‌خورد و می‌نوشد، اما از دو محل جدا می‌شوند. از جمله صنعت و حکمت جالبی که در خلقت انسان به کار رفته است، خلقت شگفت‌انگیز ساختار چشمان است، چشم‌ها عبارتند از دو قطره آب که به وسیله‌ی آنها از زمین به آسمان یعنی فاصله‌ی پانصد سال را نگاه می‌کند، و نیز این آفرینش شگفت‌آور در دو گوش مکنون است، که به وسیله‌ی آن اصوات مختلف را تمیز می‌دهد. و دیگر حکمت‌های بدیع خدا که در ساختمان بدن انسان موجود می‌باشد.[2] ﴿حتی یتبین لهم أنه الحق﴾ تا برای آنها معلوم شود که این قرآن حق است. ﴿أو لم یکف بربك أنه علی کل شیء شهید﴾ آیا این‌که هیچ چیز در آسمان و زمین از خدایت نهان نیست، و خدا از همه با خبر است و چیزی از او پوشیده نیست، به عنوان دلیل بر صدق تو کافی نیست؟ ﴿ألا إنهم فی مریة من لقاء ربهم﴾ «الا»

۱ـ ابوسعود ۱۵/ ۲۷.

۲ـ قرطبی ۱۵/ ۳۷۵.

برای متوجه کردن شنونده است به آنچه که گفته می‌شود. یعنی ای قوم! به هوش باشید، آن مشرکان در مورد حساب و زنده شدن و کیفر و پاداش شک و تردید دارند. از این رو خرد را به‌کار نمی‌گیرند و ایمان نمی‌آورند. ﴿ألا إنه بكل شيء محيط﴾ یعنی زنهار! به هوش باشید، که علم اجمال و تفصیلی خدا همه چیز را فرا می‌گیرد، پس آنان را در مقابل کفرشان کیفر می‌دهد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿بشيرا و نذيرا﴾، ﴿طوعا و كرها﴾، ﴿مابين أيديهم و ما خلفهم﴾، ﴿الحسنة و السيئة﴾، ﴿مغفرة و عقاب﴾، ﴿أعجمی و عربی﴾، ﴿تحمل و تضع﴾ و ﴿الخير و الشر﴾ متضمن طباق می‌باشند.

۲ـ ﴿لاتسجدوا للشمس ... و اسجدوا لله﴾ و ﴿آمنوا هدى و شفاء و الذين لايؤمنون﴾ شامل طباق سلب است.

۳ـ ﴿فان أعرضوا﴾ بعد از گفته‌ی ﴿قل أئنكم لتكفرون﴾ متضمن التفات از مخاطب به غایب است.

۴ـ ﴿فقال لها و للأرض ائتيا طوعا أو كرها﴾ شامل استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۵ـ ﴿و قالوا قلوبنا فی أكنة مما تدعونا إليه و فی آذاننا وقر﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۶ـ ﴿أولئك ينادون من مكان بعيد﴾ باز متضمن استعاره است.

۷ـ ﴿اعملوا ما شئتم﴾ متضمن امر تهدیدی است.

۸ـ ﴿كأنه ولی حميم﴾ تشبیه مرسل مجمل را در ضمن دارد.

۹ـ زبان از تصویر بلاغت و زیبایی اسلوب قرآن ناتوان است. مثلا در شگفتی بیانیِ فرموده‌ی ﴿و من آياته أنك ترى الأرض خاشعة فإذا أنزلنا عليها الماء اهتزت و ربت، إن الذی أحياها لمحی الموتى إنه على كل شيء قدير﴾ به دقت بنگر و انسجام فنی در تعبیر و اداء را در نظر بیاور و در لفظ «خشوع» و «اهتزار» و «انتفاخ» زمین مرده که خدا آن را بسان

مردگان قبرستان زنده می‌کند، به دقت بیندیش. واقعاً فضای حشر و زنده کردن و بیرون آوردن بر آیه حاکم است، و چه تصویری است جالب که خردها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

* * *

پیش درآمد سوره

* این سوره‌ی شریف مکی است و موضوع آن همان موضوع سوره‌های مکی می‌باشد که امور عقیده یعنی «توحید و رسالت و حشر و جزا» را بررسی می‌کند. و مدار سوره عبارت است از «وحی و رسالت» که هدف اساسی سوره‌ی مبارک همین است.

* سوره با اثبات منبع وحی و منبع رسالت شروع می‌شود. پس خدای عزوجل است که وحی را بر پیامبران نازل کرده و همو است برای رسالت خود هر کس را از بندگان که بخواهد برمی‌گزیند، تا انسانیت را از تاریکی شرک و گمراهی بیرون آورده و آنها را به سوی نور هدایت و ایمان راهنمایی کند.

* بعد از آن حال بعضی از مشرکین را پیش کشیده، آنهایی که نسل و فرزند را به خدا نسبت داده‌اند که نزدیک است آسمان‌ها از هول گفته‌ی ناپسند و زشت آنها، شکافته شوند. در همان حال که آن مشرکان در گمراهی دست و پا می‌زنند، ساکنان عالم بالا در تسبیح و ثناخوانی خدا مستغرقند. و بدین‌ترتیب کفر و گردنکشی ساکنان زمین را با ایمان و باور و تسلیم ساکنان آسمان مقایسه کرده است.

* بعد از آن سوره به بحث در مورد حقیقت وحی و رسالت بازگشته و مقرر می‌دارد که دین خدا یکی است و تمام پیامبران را بدان مبعوث نموده است. و هر چند شرایع پیامبران مختلف است اما دین آنها یکی است؛ یعنی دین همه‌ی آنان دین اسلام است که نوح و موسی و عیسی و دیگر پیامبران بر آن مبعوث شده‌اند. همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا و الذى أوحينا إليك و ما وصينا به إبراهيم و موسى و عيسى﴾.

* سوره سخن را به بحث درباره‌ی تکذیب‌کنندگان قرآن که منکر حشر و پاداش می‌باشند انتقال داده است و آنان را به عذاب سخت در روزی تهدید می‌کند که از هول آن موی سرسفید گشته و قلوب از جایشان کنده می‌شوند. درصورتی که آنها در دنیا راه ریشخند و مسخره را پیش گرفته و تعجیل قیام قیامت را می‌خواهند.

* بعد از این‌که دلایل ایمان مکنون در این عالم مشهود را یادآور شد، که دلایلی از آثار صنع و حکمت و قدرت خدا می‌باشند، آنگاه انسان را به پذیرفتن و تسلیم شدن و پیروی از حکم او قبل از روبرو شدن با آن روز پرهراس، فرا خوانده است.که در آن روز نه ثروت فایده دارد و نه قوم و خویش، که فرموده است: ﴿**استجيبوا لربكم من قبل أن يأتى يوم لامرد له من الله**﴾.

* و همان‌طور که در آغاز سوره آمده است، سوره با بحث درباره‌ی وحی و قرآن خاتمه می‌یابد تا تناسب اول و آخر گفتار فراهم آید: ﴿**وكذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا ما كنت تدری ما الكتاب و لا الإيمان ...**﴾ تا آخر.

نامگذاری سوره: به عنوان اهتمام دادن به منزلت شوری در اسلام، و به منظور آموزش مؤمنان که زندگی خود را بر این روش بی‌نظیر و کامل یعنی «شوری» بنا نهند، سوره‌ی شریف به سوره‌ی «شوری» موسوم شد؛ زیرا «شوری» در زندگی فرد و جامعه اثری بزرگ و والا دارد. خدا فرموده است: ﴿**و أمرهم شورى بينهم**﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ عٓسٓقٓ ﴿٢﴾ كَذٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَ إِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣﴾ لَهُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ ﴿٤﴾ تَكَادُ ٱلسَّمٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن

فَوْقِهِنَّ وَ ٱلْمَلاَئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي ٱلْأَرْضِ أَلَا إِنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥﴾ وَ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ٱللهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَ مَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾ وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ ٱلْجَمْعِ لَارَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي ٱلْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي ٱلسَّعِيرِ ﴿٧﴾ وَلَوْ شَاءَ ٱللهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ ٱلظَّالِمُونَ مَا لَهُم مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَٱللهُ هُوَ ٱلْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾ وَ مَا ٱخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى ٱللهِ ذٰلِكُمُ ٱللهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾ فَاطِرُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً وَمِنَ ٱلْأَنْعَامِ أَزْوَاجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١١﴾ لَهُ مَقَالِيدُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾ شَرَعَ لَكُم مِنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحاً وَ ٱلَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ٱللهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾ وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُورِثُوا ٱلْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿١٤﴾ فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَ ٱسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنتُ بِمَا أَنزَلَ ٱللهُ مِن كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ ٱللهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَاحُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ ٱللهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٥﴾ وَ ٱلَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي ٱللهِ مِن بَعْدِ مَا ٱسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾ ٱللهُ ٱلَّذِي أَنزَلَ ٱلْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ ٱلْمِيزَانَ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿١٧﴾ يَسْتَعْجِلُ بِهَا ٱلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِهَا وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا ٱلْحَقُّ أَلَا إِنَّ ٱلَّذِينَ يُمَارُونَ فِي ٱلسَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**یتفطرن**﴾ شکاف برمی‌دارند و می‌ترکند. ﴿**فاطر**﴾ خالق و ایجادکننده و مخترع. ﴿**یوم الجمع**﴾ روز قیامت که خلایق جمع می‌شوند. ﴿**أم القری**﴾ مکه‌ی مکرمه. ﴿**یذرؤکم**﴾ شما را بار می‌آورد و زیاد می‌کند. ﴿**مقالید**﴾ کلید. جمع اقلید، غیر قیاسی است. ﴿**شرع**﴾ بیان داشت و مقرر کرد و روشن نمود. ﴿**کبر**﴾ بزرگ شد. مشقت‌آور گشت. ﴿**ینیب**﴾ از گناه برمی‌گردد و توبه می‌کند. ﴿**مریب**﴾ کسی که در تردید و آشفتگی می‌افتد. ﴿**داحضة**﴾ باطل و زایل‌شده. «دحضت حجته» یعنی دلیلش را باطل کردم.

تفسیر: ﴿حمٓ * عٓسٓقٓ﴾ حروف مقطعه برای یادآوری اعجاز قرآن آمده‌اند.[1] تا توجه انسان را به حروف اولیه و شروع و ابتدا نمودن غیر معمول برانگیزد. ﴿**کذلك یوحی إلیك و إلی الذین من قبلك الله العزیز الحکیم**﴾ ای محمد! همان‌طور که خدایت این قرآن را بر تو وحی کرده است، در کتاب‌های نازل شده بر پیامبران قبل از تو گفته است که خدا در ملکش مقتدر و در صنعت و کارش حکیم و با تدبیر است. ﴿**له ما فی السموات و ما فی الأرض**﴾ تمام آنچه در عالم هستی قرار دارد از لحاظ ملکیت و خلق و بندگی از آن او می‌باشد. ﴿**و هو العلی العظیم**﴾ مکان و منزلتش والا است و بر خلقش متفوّق است و عظمت و کبریا فقط از آن اوست. ﴿**تکاد السموات یتفطرن من فوقهن**﴾ نزدیک است آسمان‌ها از عظمت خدا و از زشتی گفته‌ی مشرکان که گفته‌اند: خدا فرزند برگرفته است، شکافته شود و بترکد. ﴿**و الملائکة یسبحون بحمد ربهم**﴾ و فرشتگان نیکو سرشت مدام خدا را تسبیح‌گو هستند و او را از اوصاف ناشایست تقدیس و تنزیه می‌کنند. ﴿**و یستغفرون لمن فی الأرض**﴾ و برای ساکنان زمین طلب بخشودگی می‌کنند. در التهسیل آمده است: آیه عام است و از آن قصد خاص می‌شود؛ زیرا فرشته‌ها فقط برای مؤمنان ساکن زمین طلب بخشودگی می‌کنند. پس مانند فرموده‌ی ﴿**و یستغفرون للذین آمنوا**﴾

۱ـ به تفصیلاتی که در اول سوره‌ی بقره آمده است مراجعه شود.

می‌باشد.[1] ﴿ألا إن الله هو الغفور الرحيم﴾ آگاه باش، که واقعاً خدا بخشاینده‌ی گناهان بندگان می‌باشد و نسبت به آنها مهربان است، و با وجود کفر و نافرمانی آنها، در کیفر و عقاب آنان شتاب و تعجیل نشان نمی‌دهد. قرطبی گفته است: در آغاز خدا هیبت و عظمت خود را ابراز داشته، و در آخر لطف و مژده‌ی خود را اعلام فرموده است.[2] ﴿و الذين اتخذوا من دونه أولياء﴾ آنان که برای خدا شریک و انباز قرار داده‌اند. ﴿الله حفيظ عليهم﴾ خدا ناظر و مراقب احوال و اعمال آنان می‌باشد، چیزی از نظر او گم نمی‌شود، و آنها را در مقابل آن محاکمه و محاسبه می‌کند. ﴿و ما أنت عليهم بوكيل﴾ ای محمد! تو مراقب و مسؤول اعمال آنها نیستی تا آنها را به ایمان وادار کنی، تو فقط برحذر دارنده هستی و بس. ﴿و كذلك أوحينا إليك قرآنا عربيا﴾ همان‌طور که بر پیامبران پیشین وحی نازل کردیم، نیز قرآنی اعجازانگیز و بدون اشتباه و ابهام را به زبان عربی بر تو نازل کردیم. ﴿لتنذر أم القرى و من حولها﴾ تا به وسیله‌ی این قرآن ساکنان مکه و سرزمین‌های اطراف آن را برحذر بداری. امام فخر گفته است: «ام القری» یعنی مرکز دهات که عبارت است از مکه. و به عنوان والایی مقامش به این اسم موسوم شده است؛ زیرا در آن، خانه و مقام ابراهیم قرار دارد. و عرب اصل هر چیز را مادر آن می‌خوانند. حتی گفته می‌شود: این قصیده از امهات قصاید فلان است.[3] ﴿و تنذر يوم الجمع﴾ و مردم را از آن روز پرهراس، یعنی روزی که تمام خلایق برای محاکمه و محاسبه در یک سطح جمع می‌شوند، برحذر داری. ﴿لاريب فيه﴾ روزی که در تحقق وقوع آن شک و شبهه‌ای نیست، و به طور یقین محقق می‌شود. ﴿فريق في الجنة و فريق في السعير﴾ گروهی از آنان یعنی مؤمنان در بهشت پرنعمت جا می‌گیرند، و گروهی از آنان یعنی کافران در سیاه‌چاه‌های آتش قرار می‌گیرند؛

۱ـ التسهیل ۴/ ۱۷.
۲ـ قرطبی ۱۶/ ۵.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۷/ ۱۴۷.

چون انسان‌ها بعد از حساب وکتاب به دوگروه سعادتمندان و شقاوتمندان تقسیم می‌شوند، همانگونه که فرموده است: ﴿فمنهم شق و سعید﴾. ﴿ولو شاءالله لجعلهم أمة واحدة﴾ و اگر خدا می‌خواست تمام بشر را هدایت می‌کرد و عموماً یک دین را اختیار می‌کردند و یک امت می‌شدند، که عبارت است از امت و دین اسلام. ضحاک گفته است: یعنی پیرو یک دین می‌شدند، یا اهل گمراهی می‌شدند یا اهل هدایت.[1] ﴿ولکن یدخل من یشاء فی رحمته﴾ اما خدای متعال، حکیم و دانا است و عملی را بدون مصلحت انجام نمی‌دهد. پس هرکس هدایت را انتخاب بکند او را هدایت می‌دهد و بدین سبب او را داخل بهشت می‌کند، و هرکس گمراهی را اختیار کند او را گمراه کرده و به سبب آن وارد دوزخ می‌شود. و از این رو فرموده است: ﴿و الظالمون ما لهم من ولی ولانصیر﴾ در روز قیامت کافران سرپرست و پیشوایی ندارند که سرپرستی آنها را به عهده بگیرد، و یاوری ندارند که در رهایی از عذاب خدا آنها را یاری دهد. ابوحیان گفته است: آیه متضمن تسلی‌خاطر پیامبر است در مقابل زجری که ازکفر قومش می‌کشید، و نشان می‌دهد که هدایت امری است مبتنی بر خواست خدا، اما هرکس اهل سعادت باشد خدا او را به رحمت خود داخل می‌کند؛ یعنی او را به دین اسلام هدایت می‌کند.[2] ﴿أم اتخذوا من دونه أولیاء﴾ استفهام انکاری است. یعنی بلکه مشرکین غیر از الله خدایانی برگرفته‌اند و از آنها یاری می‌جویند و از آنها طلب یاری و شفاعت می‌کنند؟ ﴿فالله هو الولی﴾ فقط خدا سرپرست حقیقی و یاور مؤمنان است و جز او سرپرستی نیست. ﴿و هو یحی الموتی﴾ و فقط او قادرست مردگان را زنده کند، نه آن بت‌ها که نه زیانی می‌رسانند و نه سودی. ﴿و هو علی کل شيء قدیر﴾ و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند، پس همو لایق است به عنوان ولی پذیرفته شود نه غیر او. ﴿و ما اختلفتم فیه من شيء فحکمه إلی الله﴾ ای مؤمنان! اگر در

۱ـ قرطبی ۱۶/۶.

۲ـ البحر المحیط ۷/۵۰۹.

مورد چیزی از امور دنیا یا دین اختلاف پیدا کردید قضاوت و حکم آن را به خدا ارجاع دهید و همو با کتاب خود و سنت پیامبرش در آن حکم می‌کند. ﴿ذلکم الله ربی﴾ یگانه پروردگار من همان است که به این اوصاف متصف است و سرپرست و مالک امر من است. قرطبی گفته است: در آن «اضمار» مقرر است؛ یعنی ای محمد! به آنها بگو: همان کسی که مردگان را زنده می‌کند و در بین مخالفان حکم می‌کند، خدای من است.[1] ﴿علیه توکلت﴾ و در تمام امورم فقط به او تکیه و اعتماد می‌کنم. ﴿و إلیه أنیب﴾ و در تمام مشکلات و ناملایماتی که برایم پیش می‌آید، فقط به او رو می‌آورم، نه به سوی هیچ کس دیگر. رازی گفته است: عبارت معنی حصر را در بردارد؛ یعنی جز بر او به احدی تکیه نمی‌کنم. و جز به او به کسی رو نمی‌آورم. و بدین‌ترتیب به انحراف راه افرادی اشاره می‌کند که غیر خدا را به عنوان ولی برگرفته‌اند.[2] بعد از آن خدای متعال صفات والای خود را که از آثار و نشانه‌های پروردگاری است، بیان کرده و می‌فرماید: ﴿فاطر السموات و الأرض﴾ همو است که بدون نمونه و الگوی قبلی آسمان‌ها و زمین را خلق و ایجاد کرده است. ﴿جعل لکم من أنفسکم أزواجا﴾ با قدرت خود از نوع خودتان همسرانی را برایتان قرار داد. ﴿و من الأنعام أزواجا﴾ و همچنین به منظور استفاده‌ی شما، از شتر و گاو و بز و گوسفند نیز قرار داد. ﴿یذرؤکم فیه﴾ به وسیله‌ی تولید مثل، تعداد شما را افزایش می‌دهد. و اگر مذکر و مؤنث را خلق نمی‌کرد، زاد و ولد و تولید مثل میسر نمی‌شد. ﴿لیس کمثله شيء﴾ شبیه و همگون ندارد، نه در ذات و نه در صفات و نه در اعمال همگون و شبیه ندارد. پس همو یکتا و یگانه می‌باشد، و تک و بی‌نیاز است. مقصود منزه دانستن ذات خدا است از داشتن شبیه و همگونی در میان مخلوقات. در اینجا کاف برای تأکید نفی آمده است؛ یعنی هیچ چیز شبیه او نیست. ابن‌قتیبه گفته است: عرب «مثل» را

۱ـ قرطبی ۱۶/ ۷.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۷/ ۱۴۹.

در جای «نفس» قرار داده و می‌گویند: «مثلی لا یقال له هذا» یعنی «أنا لا یقال لی هذا». معنی آیه چنین است: هیچ چیز مانند خدا نیست.[1] و قرطبی گفته است: آنچه در این باب به عنوان اعتقاد پذیرفته می‌شود این است که خدای عزوجل در عظمت و کبریا و ملکوت و اسماء نیکویش با هیچ چیز از مخلوقاتش همگون و شبیه نیست. و هیچ کس به او تشبیه نمی‌شود. و آنچه که شرع بر خالق و مخلوق اطلاق کرده است به معنی حقیقی در بین آن دو شباهتی موجود نیست؛ زیرا صفات قدیم خدا به خلاف صفات مخلوق است و صفات آنها از اعراض و اغراض جدا نیست. و خدای متعال از اعراض و اغراض منزه است. و بعضی از محققان گفته‌اند: توحید یعنی اثبات ذاتی غیر مشابه با دیگر ذات‌ها و غیر معطّل از صفات. واسطی افزوده است: ذاتی مانند ذاتش نیست و مانند اسمش اسمی نیست و مانند عملش عملی نیست. و مذهب اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت چنین است.[2] ﴿و هو السمیع البصیر﴾ و همو گفته‌ی بندگان را می‌شنود و اعمال آنها را می‌بیند. ﴿له مقالید السموات و الأرض﴾ کلید گنجینه‌های مکنون در آسمان‌ها و زمین از قبیل باران و گیاهان و سایر احتیاجات و وسایل، در قبضه‌ی قدرت خدای متعال قرار دارد. ﴿یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر﴾ بر مبنای حکمت الهی خود برای هر کس که بخواهد روزی فراوان می‌دهد، و برای هر کس که بخواهد روزی را اندک مقرر می‌دارد. ﴿إنه بکل شيء علیم﴾ تعلیل ماسبق است؛ یعنی چون علم و آگاهی خدا همه چیز را در بر می‌گیرد و علمش گسترده است، می‌داند برای بنده‌اش ثروتمندی و غنا مفید است یا فقر و بینوایی بهتر است. ﴿شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی أوحینا إلیك﴾ ای گروه مؤمنان! خدا شریعتی آسان و دینی پاک را برای شما مقرر و مبین فرمود. و آن را به وسیله‌ی پیامبران و ارباب نامی شرایع از قبیل نوح و محمدﷺ

۱ـ حاشیه‌ی جمل بر جلالین ۵۵/۴.

۲ـ قرطبی ۸/۱۶.

بیان و توصیه کرده است. ﴿و ما وصینا به إبراهیم و موسی و عیسی﴾ و اصول شرایع و احکامی که به طریق الزام به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه کردیم. صاوی گفته است: از آنجایی که آنها بزرگ پیامبران اولوالعزم و اصحاب شرایع عظیم می‌باشند، آنها را مخصوصاً نام برده است؛ زیرا هر یک از آن پیامبران دارای شریعتی جدید بود و اگر غیر آنها پیامبر دیگری مبعوث می‌شد شریعت قبلی را تبلیغ می‌کرد و بدین‌ترتیب پیامبران یکی بعد از دیگری به هم یاری می‌رسانند و شریعت‌های متعددی در راستای تأکید بر یک موضوع و مطلب می‌آمدند تا این‌که خدا آن را به بهترین دین یعنی دین مکرم‌ترین و ارجمندترین پیامبر، پیامبر ما، حضرت محمد ﷺ خاتمه داد. پس معلوم شد که شریعت ما ـ امت محمد ـ در اصول اعتقادات و اصول احکام حاوی تمام شرایع پیشین است.[1] ﴿أن أقیموا الدین و لاتتفرقوا فیه﴾ به آنها توصیه کردیم که دین حق را پایدار و برقرار بدارند و دین اسلام راکه عبارت است از یگانه دانستن خدا و طاعت از او و ایمان به کتاب‌هایش، و ایمان به پیامبرانش و ایمان به حشر و جزا، پذیرا باشند. قرطبی گفته است: یعنی دین را همیشه محفوظ نمایید و بدون ایجاد اختلاف و آشفتگی در آن، آن را پایدار و برقرار بدارید. اصول آن را اجرا کنید و در آن اختلاف نورزید، که این دین عبارت است از: توحید و نماز و روزه و زکات و حج و غیره. تمام اینها به عنوان یک دین و آیین واحد و غیرقابل تجزیه، بر شما فرض شده‌اند.[2] ﴿کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه﴾ پرستش و توحید خدای یکتا و قادر که مشرکین را بدان می‌خوانی، بر آنان گران و سخت است. ﴿الله یجتبی إلیه من یشاء و یهدی إلیه من ینیب﴾ خدا هر کس را از بندگان که بخواهد برای ایمان و توحید برمی‌گزیند، و هر کس به طاعتش رو آورد، او را به دین حق خود هدایت می‌کند، به او توفیق عطا کرده و بر مبنای رحمت و کرمش او را به خود نزدیک

۱ـ صاوی ۳۲/۴.

۲ـ قرطبی ۱۱/۱۶.

می‌کند. ﴿و ما تفرقوا إلا من بعد ماجاءهم العلم﴾ اهل ادیان مختلف از قبیل یهود و نصاری و غیره، تفرقه و اختلاف پیدا نکردند، مگر بعد از اقامه‌ی دلایل و براهین از جانب پیامبر مبعوث شده برای آنها. ﴿بغیا بینهم﴾ این اختلاف، از ظلم و تجاوز از حق و حسد و عداوت ناشی شده است. ﴿ولولا کلمة سبقت من ربك إلى أجل مسمى﴾ اگر خدا حکم به تأخیر عذاب آنها تا روز قیامت نکرده بود، ﴿لقضی بینهم﴾ کیفر و مجازات آنان را تعجیل می‌کرد و به سرعت ریشه‌ی آنان را از بیخ برمی‌کند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی اگر قبلا از جانب خدا فرمانی مبنی بر مهلت دادن بندگان تا روز موعود پیشی نگرفته بود، کیفر آنان را سریعاً تعجیل می‌کرد.[۱] ﴿و إن الذین أورثوا الکتاب من بعدهم﴾ و بقیه‌ی اهل کتاب که بعد از پیشینیان خود با پیامبر ﷺ همزمان شدند، ﴿لفی شك منه مریب﴾ در مورد تورات و انجیل مشکوک شدند و سخت در حیرت و تردید قرار گرفتند؛ زیرا در مورد دین و کتاب خود یقین نداشتند، بلکه فقط از پدران و پیشینیان خود بدون دلیل و برهان تقلید کرده بودند. بیضاوی گفته است: یعنی آنها کتاب را آن‌طور که شایسته بود نمی‌دانستند و ایمان حقیقی نداشتند، بنابراین در شک و تردید به سر می‌بردند.[۲] ﴿فلذلك فادع و استقم کما أمرت﴾ ای محمد! به خاطر تفرقه و اختلافی که در میان اهل کتاب پدید آمد، به تو دستور دادیم که مردم را به سوی آیین پاک و دین حنیف بخوانی، آیینی که آن را به تمام پیامبران قبل از تو سفارش کرده بودیم. پس ای محمد! مردم را به سوی آن بخوان و روش استوار را برگیر و بر آن پایدار بمان آن‌گونه که خدایت به تو امر کرد. ﴿و لا تتبع أهواءهم﴾ و از هوا و هوس ناروا و باطل مشرکین که تو را بدان می‌خوانند از قبیل رهاکردن دعوت توحید، پیروی مکن. ﴿و قل آمنت بما أنزل الله من کتاب﴾ و بگو: تمام کتب منزل از جانب خدا را تصدیق و قبول دارم. رازی گفته است: یعنی به جمیع

۱ـ مختصر ۲۷۲/۳.

۲ـ تفسیر بیضاوی ۱۷۳/۲.

کتب آسمانی ایمان دارم؛ چون اهل کتاب که در دین خود اختلاف داشتند، به قسمتی از کتب ایمان داشتند و به قسمتی دیگر کافر بودند.[۱] **﴿و أمرت لأعدل بينكم﴾** و بگو: خدایم به من امر کرده است که در بین شما به عدالت قضاوت و حکم کنم. ابن‌جوزی گفته است: یعنی وقتی نزاع را نزد او ببرند در قضاوت و احکام عدالت را رعایت کند.[۲] **﴿الله ربنا و ربكم﴾** بگو: خدا خالق همگی ما می‌باشد و ولایت امور ما را در اختیار دارد، پس باید فقط او را پرستش کنیم. **﴿لنا أعمالنا و لكم أعمالكم﴾** ما پاداش خیر و شر عمل خود را می‌یابیم و شما نیز پاداش خوب و بد عمل خود را می‌یابید. از نیکی‌های شما سودی نمی‌بریم و از زشتی‌های اعمالتان زیانی نمی‌بینیم. ابن‌کثیر گفته است: این به معنی تبرا از آنها می‌باشد؛ یعنی ما از شما تبرا می‌کنیم. مانند فرموده‌ی **﴿و إن كذبوك فقل لى عملى و لكم عملكم أنتم بريئون مما أعمل و أنا بريء مما تعملون﴾**.[۳] **﴿لا حجة بيننا و بينكم﴾** در بین ما و شما جدال و بگو و مگویی نیست؛ زیرا حقیقت مانند آفتاب نیمروز نمایان و جلوه‌گر است. شما دشمنی می‌ورزید و مخالفت می‌کنید. **﴿الله يجمع بيننا و إليه المصير﴾** خدا در روز قیامت برای فیصله دادن مسأله، ما را با هم جمع می‌کند و سرانجام و مرجع نزد او می‌باشد و هر یک را مطابق عملش مجازات می‌کند و پاداش خیر و یا کیفر شر می‌دهد. صاوی گفته است: منظور این است که حق نمایان شده و دلایل اقامه گشته، پس جز طریق انکار راهی نمانده است. و بعد از انکار، جدل سودی ندارد. و خدا در روز رستاخیز در بین بندگان قضاوت و حکم می‌کند. و هر کس را در مقابل عملش پاداش یا کیفر می‌دهد.[۴] **﴿و الذين يحاجون فى الله﴾** و آنان که در دین خدا به مخالفت برمی‌خیزند تا جلو ایمان مردم را بگیرند. **﴿من بعد ما استجيب له﴾** بعد از این‌که مردم دعوت او را

۱ـ تفسیر کبیر ۱۵۸/۲۷.
۲ـ التسهیل ۱۹/۴.
۳ـ مختصر ۲۷۳/۳.
۴ـ صاوی ۳۳/۴.

اجابت کرده و به دینش درآمدند. ﴿حجتهم داحضة عند ربهم﴾ دلیلشان نزد خدا باطل و سست است و ثابت‌شدنی نیست. ابن‌عباس گفته است: در مورد جماعتی از بنی‌اسرائیل نازل شده است که قصد داشتند مردم را از ورود به اسلام منع کنند و با مجادله و استدلال باطل، آنها را گمراه نمایند.[1] ﴿و علیهم غضب و لهم عذاب شدید﴾ در دنیا قهری عظیم بر آنان مقرر است، و در آخرت عذابی سخت خواهند داشت. ﴿الله الذی أنزل الکتاب بالحق﴾ خدا قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی را با احکام و تشریعات و اخباری کاملا درست و درخشان و متجلی نازل کرده است. ﴿و المیزان﴾ و میزان یعنی عدالت را نازل کرده است. این را ابن‌عباس گفته است. مفسران گفته‌اند: عدل، میزان نامیده شده است؛ زیرا میزان، «ترازو» وسیله‌ای است که با آن عدالت و انصاف حاصل می‌آید، پس از قبیل تسمیه‌ی شیء است به اسم سبب. ﴿و ما یدریك لعل الساعة قریب﴾ ای مخاطب! تو چه می‌دانی، شاید زمان قیامت نزدیک باشد؟ که بر عاقل واجب است از آن برحذر باشد و خود را برای آن آماده کند. ابوحیان گفته است: وجه ارتباط آن به آیه‌ی پیشین این است که ساعت، «روز قیامت» روز حساب است. پس انگار گفته شده است، قبل از این‌که ناگهان با روزی مواجه شوید که در آن روز خدا شما را محاکمه می‌کند و اعمال شما را به عدالت توزین می‌کند، به شما امر کرده است که به عدالت و مساوات عمل کنید.[2] ﴿یستعجل بها الذین لایؤمنون بها﴾ مشرکان که قیامت را تصدیق نمی‌کنند، تعجیل آن را درخواست کرده و به طریق ریشخند و استهزا می‌گویند: کی می‌آید؟ ﴿و الذین آمنوا مشفقون منها﴾ مؤمنانی که آن را تصدیق می‌کنند، از آمدن آن ترس و دلهره دارند. ﴿و یعلمون أنها الحق﴾ و یقین می‌دانند که به طور حتم محقق می‌شود. ﴿ألا إن الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید﴾ بدان که آنان که در مورد امر قیامت به

۱ـ البحر المحیط ۵۱۳/۷.
۲ـ همان منبع ۵۱۳/۷.

جدال می‌پردازند، در گمراهی قرار دارند و از حق و درستی دورند؛ زیرا آنها عدالت و حکمت خدا را انکار می‌کنند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ ۝١٩ مَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلۡأٓخِرَةِ نَزِدۡ لَهُۥ فِي حَرۡثِهِۦۖ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلدُّنۡيَا نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ۝٢٠ أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةُ ٱلۡفَصۡلِ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ۝٢١ تَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا كَسَبُواْ وَهُوَ وَاقِعُۢ بِهِمۡۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي رَوۡضَاتِ ٱلۡجَنَّاتِۖ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ ۝٢٢ ذَٰلِكَ ٱلَّذِي يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۗ قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ وَمَن يَقۡتَرِفۡ حَسَنَةٗ نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ شَكُورٌ ۝٢٣ أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗاۖ فَإِن يَشَإِ ٱللَّهُ يَخۡتِمۡ عَلَىٰ قَلۡبِكَۗ وَيَمۡحُ ٱللَّهُ ٱلۡبَٰطِلَ وَيُحِقُّ ٱلۡحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ۝٢٤ وَهُوَ ٱلَّذِي يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَيَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ وَيَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ۝٢٥ وَيَسۡتَجِيبُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضۡلِهِۦۚ وَٱلۡكَٰفِرُونَ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞ ۝٢٦ وَلَوۡ بَسَطَ ٱللَّهُ ٱلرِّزۡقَ لِعِبَادِهِۦ لَبَغَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٖ مَّا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرُۢ بَصِيرٞ ۝٢٧ وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلۡوَلِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ۝٢٨ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٖۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمۡعِهِمۡ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٞ ۝٢٩ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ۝٣٠ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ۝٣١﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای مهربان از قیامت سخن به میان آورد و یادآور شد که مؤمنان نیکو و کافران تبهکار در آن روز چه محاسبه و مجازاتی را می‌بینند، در اینجا یادآور شده است که با بندگان لطف و محبت دارد و در کیفر عاصیان، با این‌که مستحق عذاب می‌باشند، شتاب و عجله نمی‌کنند. بعد از آن عاقبت و سرانجام پرهیزگاران و مجرمان را در آخرت و در منزلگاه عدالت و پاداش ذکر کرده است.

معنی لغات: ﴿**لطیف**﴾ نیکوکار، آسانگیر، مهربان. ﴿**حرث**﴾ در اصل به معنی بذرپاشی در زمین می‌باشد. و بر کشت و زرع حاصل از بذرپاشی نیز اطلاق می‌شود. بعد از آن به طریق استعاره در مورد ثمرات و نتایج اعمال به‌کار رفته است. ﴿**الفصل**﴾ قضای سابق. ﴿**یقترف**﴾ مرتکب می‌شود، کسب می‌کند. ﴿**روضات**﴾ جمع روضه و به معنی محل رویش گل‌ها و درختان و میوه‌های فراوان است، مانند تفریحگاه و غیره. ﴿**الغیث**﴾ باران؛ چون به مردم یاری و کمک می‌رساند به غیث، «فریادرس» موسوم است. ﴿**قنطوا**﴾ نومید شدند. ﴿**بث**﴾ پخش و پراکنده و منتشر کرد. ﴿**معجزین**﴾ رستگان از عذاب خدا.

تفسیر: ﴿**الله لطیف بعباده**﴾ خدا نسبت به بندگان خود خوش‌رفتار و مهربان است و در مورد آنان نیکی فراوان می‌کند. با این‌که عاصی و نافرمانند خیرات و برکات و نعمت‌هایش را به آنان عطا می‌کند. مقاتل گفته است: نسبت به نیک و بد مهربان است. به خاطر معاصی و نافرمانی، آنها را با گرسنگی از پا درنمی‌آورد. ﴿**یرزق من یشاء**﴾ روزی را بر هر کس که بخواهد وسیع و افزون می‌کند. قرطبی گفته است: در این‌که بعضی را در ثروت برتر قرار می‌دهد حکمتی مقرر است، تا به یکدیگر نیازمند باشند و این هم از مهربانی خدا نسبت به بندگان سرچشمه می‌گیرد، و نیز تا ثروتمند و بینوا را امتحان کرده باشد که فرموده است: ﴿**و جعلنا بعضکم لبعض فتنة أتصبرون**﴾.[1] ﴿**و هو القوی العزیز**﴾ و او

۱ـ البحر ۷/ ۵۱۴.

قدرت انجام دادن تمام خواسته‌هایش را دارد و عزیز و مقتدر است و هرگز مغلوب نمی‌شود و به حمایت نیاز ندارد. بعد از این‌که یادآور شد که نسبت به بندگان با مهر است و نسبت به آنها نیکی و کرم فراوان دارد، یادآور شده است که انسان تا زمانی که در این دنیا در قید حیات است، باید در راه به دست آوردن اسباب نیکبختی و خیرات در تلاش باشد. در این راستا فرموده است: **﴿من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه﴾** هر کس از عملش قصد اجر و پاداش و ثواب آخرت را داشته باشد، با چند برابر کردن حسناتش، اجر و ثوابش را افزایش می‌دهیم.[۱] **﴿و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها﴾** و هر کس از عمل خود فقط متاع و نعمت‌های دنیوی را مدّنظر داشته باشد، بعضی از متاع مورد نظرش را به او می‌دهیم. **﴿و ماله فی الآخرة من نصیب﴾** و در آخرت سهم و نصیبی از ثواب و پاداش و نعمت ندارد. زمخشری گفته است: به طریق مجاز عملی که برای به دست آوردن فایده انجام می‌شود، به حرث، «کشت» موسوم شده است، و تفاوت آن دو عمل در این است: آنکه برای آخرت کار می‌کند، حسنات و نیکی‌هایش چند برابر می‌شود، و آنکه برای متاع دنیوی تلاش می‌کند، به قسمتی از مقصودش نایل می‌آید نه به تمام مقصود و خواستش.[۲] در التسهیل آمده است: کشت و بذرپاشی برای آخرت عبارت است از تلاش برای آن، و کشت و زرع برای دنیا نیز چنین است. این «حرث» از کشت زمین استعاره شده است؛ زیرا برزگر تلاش می‌کند و از عمل خود امید و انتظار سود را دارد.[۳] بعد از آن عبادت کافران را برای غیر خدا در حالی که خدا خالق است و بر بندگان فضل و کرم دارد، نکوهش کرده و می‌فرماید: **﴿أم لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین مالم یأذن به الله﴾** استفهام تقریری و توبیخی است. یعنی آیا آن کفار شرکایی از

۱ـ قرطبی ۱۸/۱۶.
۲ـ کشاف ۱۷۱/۴.
۳ـ التسهیل ۲۱/۴.

شیطان یا بت‌ها دارند که بدون اجازه و فرموده‌ی خدا، شریک قرار دادن برای خدا و نافرمانی از اوامر او را برای آنان مشروع کرده باشند؟ شیخ زاده گفته است: إسناد شرع به بت‌ها که جمادند اسناد مجازی است. و از قبیل اسناد فعل است به سبب، و به عنوان مشاکله و سرزنش، آن را دین نامیده است.[۱] **﴿و لو لا کلمة الفصل لقضی بینهم﴾** و اگر فرمان و حکم ازلی خدا مبنی بر این که پاداش و کیفر در روز قیامت به کافر و مؤمن داده شود، صادر نشده بود، حکم به تعجیل کیفر ستمکار و ثواب و پاداش مؤمن صادر می‌گردید. **﴿و إن الظالمین لهم عذاب ألیم﴾** و برای کافرانی که به خود ستم روا داشته و راه کفر و عصیان را پیش گرفته‌اند، عذابی دردناک مقرر است. **﴿تری الظالمین مشفقین مما کسبوا﴾** ای مخاطب! کافران را در روز قیامت در حالی می‌بینی که از کیفر اعمال زشتی که در دنیا مرتکب شده‌اند به شدت می‌ترسند. **﴿و هو واقع بهم﴾** در صورتی که خواه بترسند یا نترسند در روز قیامت چنان کیفری به طور حتم بر آنان نازل می‌شود. **﴿و الذین آمنوا و عملوا الصالحات فی روضات الجنات﴾** در همان حال مؤمنان نیکوکار در باغ‌های بهشت کامیابند و لذت می‌برند و از پاکترین بخش و بلندترین منازل آن بهره می‌گیرند. **﴿لهم ما یشاءون عند ربهم﴾** آنها در بهشت و از جانب خدای کریم در آن باغ‌ها از انواع لذایذ و نعمت‌ها و پاداش بزرگ برخوردارند. ابن‌کثیر گفته است: آن‌که در ذلت و خواری قرار دارد، کجا و آن‌که در باغ‌های بهشت مستقر است و از هر نوع خوردنی و نوشیدنی و لذایذ استفاده می‌کند کجا؟[۲] از این رو گفته است: **﴿ذلك هو الفضل الکبیر﴾** این نعمت‌ها و پاداش، بزرگترین پاداشی است که با هیچ چیز برابر نیست. قرطبی گفته است: عبارت است از فضل و کرمی غیرقابل توصیف و بیان، و عقل به حقیقت آن راه‌یاب نیست؛ زیرا خدای عزوجل وقتی می‌گوید: «کبیر است» چه کسی قدر و میزان آن را معین

۱ـ حاشیه‌ی بیضاوی ۳/۲۷۵.
۲ـ مختصر ۳/۲۷۵.

می‌کند و تخمین می‌زند.[۱] **﴿ذلك الذی یبشر الله عباده الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾** این همان بخشش و کرمی است که خدا مژده‌ی آن را به بندگان مؤمن و پرهیزگارش می‌دهد تا برای نایل آمدن به آن شتاب داشته باشند، و سرور شوقشان برای رسیدن به آن افزوده شود. **﴿قل لا أسألكم علیه أجرا إلا المودة فی القربی﴾** ای محمد! به آنها بگو: در مقابل تبلیغ رسالت اجر و پاداش مالی از شما نمی‌خواهم، جز این‌که حق خویشاوندی را نگهدارید و رعایت نموده و مرا اذیت نکنید تا به تبلیغ رسالت خدا بپردازم. ابن‌کثیر گفته است: در مقابل این تبلیغ و اندرز مالی از شما نمی‌خواهم، بلکه فقط می‌خواهم مرا به حال خود بگذارید و دست از سر من بردارید تا پیام‌ها و رسالات خدایم را ابلاغ کنم، و به خاطر خویشاوندی که در بین من و شما برقرار است، مرا اذیت نکنید.[۲] ابن‌عباس گفته است: یعنی جز رعایت قرابتی که در بین من و شما موجود است چیزی از شما نمی‌خواهم، من از شما می‌خواهم به خاطر قرابتی که موجود است، مرا دوست بدارید. **﴿و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا﴾** و هر کس عملی نیکو و عبادتی را انجام دهد ثوابش را برای او چند برابر می‌کنیم. **﴿إن الله غفور شكور﴾** به حقیقت خدا بخشنده‌ی گناهان است و احسان و نیکی را ارج می‌نهد و عمل هیچ کس را ضایع نمی‌کند، از این رو بسی از گناهان را می‌بخشاید و ثواب نیکی اندک را افزایش می‌دهد. **﴿أم یقولون افتری علی الله كذبا﴾** یا این‌که کفار قریش می‌گویند: محمد در این‌که قرآن را به خدا نسبت می‌دهد، به خدا دروغ بسته و دروغی را ساخته است؟ ابوحیان گفته است: این استفهام برای انکار و توبیخ مشرکین به خاطر این گفتار آمده است؛ یعنی نمی‌توان دروغ بستن به خدا را به او نسبت داد؛ چون خود شما قبلا به صدق و امین بودن و درستی محمد اعتراف کرده‌اید، بستن دروغ به خدا از او و امثال او

۱- قرطبی ۱۶/۲۰.

۲- مختصر ۳/۲۷۵.

نمی‌خیزد.[۱] ﴿فإن یشإ الله یختم علی قلبك﴾ اگر آن‌طور که آن تبهکاران گمان می‌برند، به خدا افترا و دروغ ببندی، خدا مهر فراموشی بر قلبت می‌زند و این قرآن را فراموش می‌کنی، اما تو افترا و دروغ به خدا نبسته‌ای، از این رو خدا تو را تأیید می‌کند و به تو مدد می‌رساند. ابن‌کثیر گفته است: و این هم مانند گفته‌ی حق تعالی می‌باشد که می‌فرماید: ﴿ولو تقول علینا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین﴾. ابوسعود گفته است: آیه بر بطلان گفته‌ی آنها گواه است؛ زیرا بیان کرده است که اگر پیامبر ﷺ به خدا دروغ می‌بست، خدا مانع می‌شد و قطعاً مهر بر قلبش می‌زد، به طوری که یک ذره از معانی آن به قلبش خطور نمی‌کرد و نمی‌توانست حتی یک حرف از حروف آن را بر زبان بیاورد.[۲] ﴿و یمح الله الباطل﴾ و خدا ناروا و باطل را به کلی از بین می‌برد. ﴿و یحق الحق بکلماته﴾ و با کلام نازل شده‌ی خود و قضای قطعیش حق را ثابت کرده و توضیح می‌دهد. ابن‌کثیر گفته است: ﴿بکلماته﴾ یعنی به وسیله‌ی دلایلش. ﴿إنه علیم بذات الصدور﴾ خدا به اسرار نهفته در قلوب و مکنونات ضمیر و محتوای دل‌ها آگاه است. قرطبی گفته است: منظور این است که اگر تو در دل خود قصد افترا بکنی، خدا از آن آگاهتر است و مهر فراموشی بر قلبت می‌زند.[۳] ﴿و هو الذی یقبل التوبة عن عباده﴾ خدا بدین‌وسیله بر بندگان منت می‌نهد؛ یعنی خدای عزوجل به فضل و کرم خود توبه‌ی بندگانش را می‌پذیرد، و اگر به صدق و اخلاص نیت، نافرمانی را ریشه‌کن کنند و به سوی او برگردند، خدا توبه‌ی آنان را قبول می‌کند. ﴿و یعفوا عن السیئات﴾ و از گناهان بزرگ و کوچک برای هر کس که بخواهد صرف‌نظر می‌کند. ﴿و یعلم ما تفعلون﴾ و تمام اعمال نیک و بد شما را می‌داند. ﴿و یستجیب‌الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ خدا دعای

۱ـ البحر ۵۱۶/۷.
۲ـ ابوسعود ۳۴/۵.
۳ـ قرطبی ۲۵/۱۶.

مؤمنان صالح را اجابت می‌کند. رازی گفته است: یعنی «**یستجیب للمؤمنین**» جز این‌که لام آن حذف شده است، همان‌گونه که در ﴿**و إذا کالوهم**﴾ لام را حذف کرده است؛ یعنی «**کالو لهم**».[1] ﴿**و یزیدهم من فضله**﴾ و بیش از آنچه درخواست کرده و استحقاقش را دارند، از کرم و فضل و سخای خود به آنها می‌دهد؛ زیرا خدا جواد و باسخاوت و نیکوکار و مهربان است. ﴿**و الکافرون لهم عذاب شدید**﴾ و اما برای کافران به خدا در منزلگان دوزخ، عذاب دردناک و سخت مقرر است. ﴿**ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الأرض**﴾ اگر خدا روزی بندگان را وسیع و فراوان می‌داد سر گردنکشی و یاغی‌گری بلند می‌کردند و با اشاعه‌ی معاصی و گناهان و تبهکاری در زمین فساد راه می‌انداختند؛ زیرا ثروتمندی و بی‌نیازی موجب طغیان و گردنکشی است. ابن‌کثیر گفته است: یعنی اگر روزی را بیش از احتیاج به آنها عطا می‌کرد، همین امر آنها را به یاغی‌گری و گردنکشی و تعدی به یکدیگر و سرمستی وا می‌داشت. و قتاده گفته است: بهترین زندگی آن است که تو را سرمست و گردنکش نکند.[2] ﴿**و لکن ینزل بقدر ما یشاء**﴾ اما خدای دانا روزی را به مقتضای حکمت و مصلحت عطا می‌کند. در حدیث قدسی آمده است: «برای بعضی از بندگانم فقط بی‌نیازی مصلحت است، و اگر او را بینوا کنم، دینش را بر او تباه کرده‌ام. و مصلحت بعضی نیز در بینوایی است، و اگر او را بی‌نیاز کنم دینش را فاسد کرده‌ام».[3] ﴿**إنه بعباده خبیر بصیر**﴾ به احوال و صلاح بندگانش عالم است، پس به بعضی می‌دهد و از بعضی می‌گیرد، و به مقتضای حکمت ربانی‌اش گشایش می‌دهد و اندک می‌کند. ﴿**و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا**﴾ نعمت‌هایش را بر بندگان برمی‌شمارد؛ یعنی خدای متعال همان است که بعد از نومیدی شما از نزول باران، باران فریادرس و

۱ـ تفسیر کبیر ۱۶۹/۲۷.
۲ـ مختصر ۲۷۷/۳.
۳ـ ابن‌کثیر آن را از انس چنین نقل کرده است.

نجات‌دهنده‌ی شما از خشکسالی را بر شما نازل می‌کند. ﴿و ینشر رحمته﴾ و خیر و برکت خود را بر بندگان گسترش می‌دهد. ﴿و هو الولی الحمید﴾ همو ولی و سرپرست بندگانش می‌باشد، و در مقابل اعطای نعمت‌هایش به تمام زبان‌ها ستایش می‌شود. ﴿و من آیاته خلق السموات و الأرض﴾ از جمله دلایل دال بر قدرت و یگانگی او خلق آسمان‌ها و زمین به این شکل زیبا و جالب است. ﴿و ما بث فیها من دابة﴾ و از جمله دلایل قدرتش مخلوقاتی است که در آسمان‌ها و زمین پخش و منتشر شده‌اند. ابن‌کثیر گفته است: و این امر شامل فرشتگان و انسان و جن و دیگر مخلوقات و حیوانات می‌شود که دارای اشکال و رنگ‌ها و جنس‌ها و انواع مختلف می‌باشند.[۱] و مجاهد گفته است: آنها عبارتند از: انسان و فرشتگان. ﴿و هو علی جمعهم إذا یشاء قدیر﴾ و خدای متعال، هر وقت اراده کند می‌تواند تمام خلایق را برای حشر و حساب و پاداش و کیفر گرد آورد. ﴿و ما أصابکم من مصیبة فبما کسبت أیدیکم﴾ ای انسان! هر مصیبت و مشکل جانی یا مالی برایتان پیش آمده باشد فقط به سبب گناهان و نافرمانی‌هایی بوده که مرتکب شده‌اید. جلال گفته است: تعبیر به ﴿ایدی﴾ از این جهت است که اکثر اعمال به وسیله‌ی دست انجام می‌شود.[۲] ﴿و یعفوا عن کثیر﴾ و از بسی از گناهان صرف‌نظر می‌کند و به خاطر آن شما را کیفر نمی‌دهد، و اگر در مقابل تمام اعمالتان شما را مؤاخذه می‌نمود، شما را نابود می‌کرد. در حدیث آمده است: «شاخه‌ی درختی به بنی‌آدم آسیب نمی‌رساند، و یا پایش نمی‌لغزد، و یا رگی از بدنش تکان نمی‌خورد جز به سبب گناهی که از وی سر زده است، اما خداوند بیشتر گناهان را می‌بخشاید».[۳] ﴿و ما أنتم بمعجزین فی الأرض﴾ ای مشرکان! شما نمی‌توانید از عذاب و قضای خدا فرار کنید، هر چند که در تمام گوشه و

۱ـ مختصر ۳/۲۷۸. ۲ـ جلالین ۴/۳۸.

۳ـ در البحر ۷/۵۱۸ چنین آمده است، و ابن‌کثیر ذکر کرده است که این حدیث را ابن ابی حاتم به صورت مرسل از حسن روایت کرده است.

کنار زمین پراکنده شوید. **﴿و ما لکم من دون الله من ولی و لانصیر﴾** و جز خدا ولی و سرور و سرپرستی ندارید که منافع و مصلحت‌های شما را به عهده بگیرد، و یار و یاوری ندارید که عذاب و انتقام او را از شما دفع کند.

فواید: مصیبت وارده به انسان موجب زدودن گناهان و پلشتی‌ها می‌شود، مصیبت وارده بر پیامبران موجب بالا رفتن درجات و منزلت آنها می‌شود؛ زیرا پیامبران از گناهان و پلشتی معصومند.

توجه: بعضی از دانشمندان گفته‌اند: دور نیست در سیارات و اقمار و کرات فوقانی غیر از فرشتگان مخلوقاتی شبیه مخلوقات زمین موجود باشد. همان‌طور که دلایل فلکی نشان‌دهنده‌ی حیات در کُره‌ی مریخ است. و به این آیه استدلال کرده‌اند: **﴿و من آیاته خلق السموات و الأرض و ما بث فیهما من دابة﴾**، می‌گویم: امکان دارد در این فضای بیکران، غیر از انسان، مخلوقاتی دیگر موجود باشند، اما در مورد وجود انسان، ما یقین داریم که جز بر کره‌ی زمین انسان موجود نیست؛ چون خدا فرموده است: **﴿قال فیها تحیون، و فیها تموتون، و منها تخرجون﴾**.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ ٱلْجَوَارِ فِي ٱلْبَحْرِ كَٱلْأَعْلَامِ ﴿٣٢﴾ إِن يَشَأْ يُسْكِنِ ٱلرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣٣﴾ أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَن كَثِيرٍ ﴿٣٤﴾ وَ يَعْلَمَ ٱلَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُم مِن مَحِيصٍ ﴿٣٥﴾ فَمَا أُوتِيتُم مِن شَيْءٍ فَمَتَاعُ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ مَا عِندَ ٱللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ ٱلْإِثْمِ وَ ٱلْفَوَاحِشَ وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا ٱلصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٨﴾ وَ ٱلَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ ٱلْبَغْيُ هُمْ

يَنتَصِرُونَ ﴿۳۹﴾ وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى ٱللهِ إِنَّهُ لَايُحِبُّ ٱلظَّالِمِينَ ﴿۴۰﴾ وَ لَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِكَ مَا عَلَيْهِم مِن سَبِيلٍ ﴿۴۱﴾ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظْلِمُونَ ٱلنَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۴۲﴾ وَ لَمَن صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴿۴۳﴾ وَ مَن يُضْلِلِ ٱللهُ فَمَا لَهُ مِن وَلِيٍّ مِن بَعْدِهِ وَ تَرَى ٱلظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوُا ٱلْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِن سَبِيلٍ ﴿۴۴﴾ وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ ٱلذُّلِّ يَنظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ ٱلْخَاسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ أَلَاإِنَّ ٱلظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ ﴿۴۵﴾ وَ مَا كَانَ لَهُم مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنصُرُونَهُم مِن دُونِ ٱللهِ وَ مَن يُضْلِلِ ٱللهُ فَمَا لَهُ مِن سَبِيلٍ ﴿۴۶﴾ ٱسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُم مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ ٱللهِ مَالَكُم مِن مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُم مِن نَكِيرٍ ﴿۴۷﴾ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا ٱلْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا ٱلْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَ إِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ ٱلْإِنسَانَ كَفُورٌ ﴿۴۸﴾ لِلهِ مُلْكُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاثاً وَ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ ٱلذُّكُورَ ﴿۴۹﴾ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَاناً وَ إِنَاثاً وَ يَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيماً إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿۵۰﴾ وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿۵۱﴾ وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا ٱلْكِتَابُ وَلَا ٱلْإِيمَانُ وَلٰكِن جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَن نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ صِرَاطِ ٱللهِ ٱلَّذِي لَهُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ أَلَا إِلَى ٱللهِ تَصِيرُ ٱلْأُمُورُ ﴿۵۳﴾»

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان بعضی از دلایل وحدانیت خود در خلق آسمان‌ها و زمین و مخلوقات پراکنده و بی‌شمار مستقر در آن دو را یادآور شد، به دنبال آن دلیلی دیگر بر وجود خدای توانا و حکیم یادآور شد که

عبارت است از کشتی‌های غول‌پیکر که شبیه کوه‌ها می‌باشند و به قدرت خدا در سطح دریا، با محل مواد خوراکی و سایر کالاها در حرکتند. و سوره را با بیان وحی و درستی و صدق قرآن خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿**الجوار**﴾ جمع جاریه به معنی کشتی است. و چون در آب حرکت می‌کند به جاریه موسوم است. ﴿**کالأعلام**﴾ جمع علم به معنی کوه بزرگ و بلند است. خنساء می‌گوید:

و إنّ صخراً لتأتم الهداة به   کأنه علمٌ فی رأسه نارُ

«صخر شخصیتی است که هدایتگران به او اقتدا می‌کنند، همانا او همچون کوهی است که در قلّه‌ی آن آتشی باشد».

﴿**رواکد**﴾ ساکنان بدون حرکت. ﴿**محیص**﴾ محل گریز و رستگاری از عذاب. ﴿**یوبقهن**﴾ آنها را هلاک و نابود می‌کند. ﴿**الفواحش**﴾ جمع فاحشه به معنی زشتی و پلشتی است؛ از قبیل زنا و قتل و شرک. ﴿**نکیر**﴾ منکر، عذابی راکه بر شما وارد می‌شود انکار می‌کند. ﴿**عقیم**﴾ نازا.

تفسیر: ﴿**و من آیاته الجوار فی البحر کالأعلام**﴾ از جمله دلایل مشعر بر قدرت مغلوب نشدنی و تسلط عظیم خدا، کشتی‌های کوه مانند و غول‌پیکر است که در دریا در حرکتند. ﴿**إن یشأ یسکن الریح فیظللن رواکد علی ظهره**﴾ اگر خدا بخواهد باد را از وزیدن متوقف می‌کند و کشتی‌ها بر سطح دریا ساکن و بدون حرکت باقی می‌مانند. ﴿**إن فی ذلك لآیات لکل صبار شکور**﴾ به حرکت درآوردن آنها، برای هر مؤمنی که در سختی صبور و شکیبا است و در حالت رفاه و آسایش سپاسگزار می‌باشد، متضمن پند و اندرزی عظیم است. صاوی گفته است: یعنی برای کسانی که بر بلایا بسیار صابرند و بر عطایا بسیار شاکر.[1]

۱ـ صاوی ۳۹/۴.

و ابوحیان می‌گوید: از این جهت کشتی‌های روان در دریا را نام برده است، که آب متضمن دلایلی بس عظیم و دال بر قدرت خدا می‌باشد؛ زیرا آب جسمی است لطیف و شفاف، و مواد سنگین در آن فرو می‌رود، وانگهی کشتی‌ها با این‌که حامل اجسام سنگین و انبوه‌اند، معهذا خدا در آب قدرتی قرار داده است که آن را حمل کرده و مانع فرو رفتن آن می‌شود، و بعد از آن باد را وسیله‌ی حرکت کردن آن قرار داده است و وقتی خدا بخواهد کشتی پهلو بگیرد، باد را متوقف می‌کند و کشتی از جایش تکان نمی‌خورد.[۱] **﴿أو یوبقهن بما کسبوا﴾** و یا اگر بخواهد باد رابه صورت طوفان درمی‌آورد، و به سبب ارتکاب جرایم انسان‌ها، کشتی و سرنشینانش را غرق و نابود می‌کند. **﴿و یعف عن کثیر﴾** و از بسی از گناهان صرف‌نظر می‌کند و آن را می‌بخشاید و خدا آنان را از نابودی نجات می‌دهد. **﴿و یعلم الذین یجادلون فی آیاتنا ما لهم من محیص﴾** و تا کفار مجادله‌گر در آیات خدا بدانند و دریابند که از عذاب خدا پناهگاه و محل گریزی ندارند. قرطبی گفته است: یعنی تا کافران نیک بدانند که وقتی به دریا زدند و طوفان و امواج از هر طرف آنها را در برگرفت، جز پیشگاه خدا پناهگاهی ندارند و اگر خدا نابودی آنان را اراده کند، احدی نیست که آن را برطرف نماید، پس مخلصانه به عبادت و پرستش او رو می‌آورند.[۲] **﴿فما أوتیتم من شیء فمتاع الحیاة الدنیا﴾** ای انسان! هر چه از نعمت و زیبایی‌های دنیای ناپایدار، به شما عطا شده است، نعمت‌هایی رفتنی و ناپایدار است که در طول زندگی از آن بهره می‌گیرید و بعد از آن زایل می‌شود. **﴿و ما عند الله خیر و أبقی﴾** اما ثواب و نعمت‌های خدا از تمام دنیا و محتویاتش بهتر است؛ زیرا نعمت‌های آخرت دائمی و مستمر است، پس فانی و ناپایدار را بر باقی و پایدار ترجیح ندهید. **﴿للذین آمنوا﴾** این نعمت‌ها برای افرادی است که خدا و پیامبرش را تصدیق کرده و در دنیا برترک لذایذ

۱ـ البحر ۷/ ۵۲۰.
۲ـ قرطبی ۱۶/ ۳۳.

شکیبایی می‌کنند. ﴿و علی ربهم یتوکلون﴾ و در تمام امور فقط به خدا تکیه و اعتماد می‌کنند. ﴿والذین یجتنبون کبائر الإثم﴾ مؤمنانی که از ارتکاب گناهان بزرگ از قبیل شرک و قتل و عقوق و الدین، اجتناب می‌ورزند. ﴿و الفواحش﴾ ابن‌عباس گفته است: یعنی از زنا دوری می‌کنند. ﴿و إذا ما غضبوا هم یغفرون﴾ و اگر از یک نفر تجاوزگر عصبانی و خشمگین شوند، خشم خود را فرو خورده و او را می‌بخشند و از او صرف‌نظر می‌کنند. صاوی گفته است: صرف‌نظر و حلم در موقع پیدایش خشم، از مکارم اخلاق است. اما به شرط این‌که حلم و حوصله به مردانگی خلل وارد نکند و به امری واجب زیان نرساند. مثلاً در موقع هتک حرمات خدا خشم واجب است نه حلم و حوصله. گفته‌ی شافعی بر این مبنا آمده است: «آن‌که خشمش برانگیخته شود و خشمگین نگردد، الاغ است». شاعر گفته است: «حوصله و حلمِ بیجای انسان، جهل است و نادانی».[1] ﴿و الذین استجابوا لربهم﴾ و برای آنان که وقتی به توحید و عبادت خدا خوانده شوند، آن را اجابت می‌کنند. بیضاوی گفته است: در مورد انصار نازل شده است که پیامبرﷺ آنان را به ایمان دعوت کرد، و آن را اجابت کردند.[2] ﴿و أقاموا الصلاة﴾ و نماز را با رعایت شروط و آداب اقامه کردند و در اول وقت آن را خوانده و بر آن استمرار ورزیدند. ﴿و أمرهم شوری بینهم﴾ و در مورد امور به مشاوره و همفکری می‌پردازند، و شتاب به خرج نمی‌دهند. و جز بعد از مشاوره هیچ امر مهم دینی یا دنیوی را انجام نمی‌دهند. ﴿و مما رزقناهم ینفقون﴾ و از آنچه خدا به آنها عطا کرده است به عنوان احسان به بندگان خدا در راه او هزینه و صرف می‌کنند. ﴿و الذین إذا أصابهم البغی هم ینتصرون﴾ و کسانی که چون ستم به ایشان رسد، انتقام می‌گیرند. و در مقابل ستم تجاوزگر تسلیم و ساکت نمی‌نشینند. ابراهیم نخعی گفته است: یعنی آنان که بیزارند از این‌که خود را خوار کنند تا فاسقان و ستمکاران

۱ـ صاوی ۴۰/۴.

۲ـ بیضاوی ۱۷۵/۲.

بر آنان چیره و گستاخ شوند.[۱] ابوسعود گفته است: بعد از این‌که آنها را به سایر اوصاف فضیلت توصیف کرد، در اینجا آنها را به صفت دلیری و شجاعت نیز توصیف می‌کند. و این امر با توصیف آنها به بخشایندگی منافات ندارد؛ چون هر یک در جای خود نیکو است و پسندیده.[۲] ﴿و جزاء سیئة سیئة مثلها﴾ کیفر تجاوز این است که از ستمکار انتقامی مانند آن بدی که مرتکب شده است، گرفته شود بدون تعدی و افزایش. امام فخر گفته است: بعد از این‌که فرمود: ﴿الذین إذا أصابهم البغی هم ینتصرون﴾، به دنبال آن مقرر داشت که انتقام باید به مثل مقید، و بدون اضافه باشد. و عمل زشت از این رو به «سیئه» موسوم شده است که سبب انزجار طرف می‌گردد.[۳] ﴿فمن عفا و أصلح فأجره علی الله﴾ هر کس از ستمکار صرف‌نظر کند و میانه‌ی خود را با دشمن اصلاح نماید، در مقابل این عمل خدا پاداش جزیل به او می‌دهد. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال عدالت یعنی قصاص را مشروع قرار داده، و فضل یعنی عفو را تشویق کرده است، پس هر کس صرف‌نظر کند خدا اجر و پاداش او را ضایع نمی‌کند. در حدیث آمده است: «خدا عزتِ بنده‌ی عفوکننده را می‌افزاید».[۴] ﴿إنه لایحب الظالمین﴾ خدا از آغازگران ستم و تجاوزگران در انتقام، خشمگین است و آنها را دوست ندارد. ﴿و لمن انتصر بعد ظلمه﴾ و هر کس بدون تعدی و تجاوز از ستمگرش انتقام عادلانه بگیرد، ﴿فأولئك ما علیهم من سبیل﴾ این گروه کیفر و عقوبت و مواخذه‌ای بر آنان نیست؛ زیرا انتقام مباح و مجاز را گرفته‌اند. ﴿إنما السبیل علی الذین یظلمون الناس﴾ بلکه کیفر و مؤاخذه و عقوبت بر اشخاصی است که به مردم ظلم و تعدی می‌کنند. ﴿و یبغون فی الأرض بغیر الحق﴾ و در زمین گردنکشی می‌کنند و با ارتکاب معاصی و تعدی بر جان و مال مردم، زور و فشار را روا

۱ـ قرطبی ۳۹/۱۶.
۲ـ ابوسعود ۳٦/۵.
۳ـ تفسیر کبیر ۱۷۴/۲۷.
۴ـ مختصر ۲۸۰/۳.

می‌دارند. ﴿أولئك لهم عذاب أليم﴾ برای این ستمکاران یاغی، به سبب ظلم و طغیانشان عذاب دردناک مقرر است. ﴿و لمن صبر و غفر إن ذلك لمن عزم الأمور﴾ و آنکه در مقابل آزار شکیبا باشد و به خاطر جلب رضایت خدا از انتقام صرف‌نظر کند، یقین بداند که این صبر و صرف‌نظر، از امورِ پسندیده و ستوده می‌باشد که خدا به آن امر کرده و بر آن تأکید نهاده است. صاوی گفته است: به خاطر ترغیب و اهمیت دادن به صبر و برای نشان دادن سرانجام نیکوی آن، صبر را تکرار کرده است.[1] ﴿و من يضلل الله فما له من ولي من بعده﴾ و خدا هر کس را گمراه نماید یاور و راهنمایی ندارد که او را به حق راهنمایی کند. ﴿و ترى الظالمين لما رأوا العذاب﴾ و کافران را می‌بینی که چون عذاب جهنم را مشاهده کردند، ﴿يقولون هل إلى مرد من سبيل﴾ از هول و هراس آنچه مشاهده کرده‌اند درخواست برگشتن به دنیا را کرده و می‌گویند: آیا راه برگشتن به دنیا موجود است؟ قرطبی گفته است: درخواست می‌کنند به دنیا برگردند تا به اطاعت خدا بپردازند. اما جوابی مثبت نمی‌یابند.[2] ﴿و تراهم يعرضون عليها﴾ ای مخاطب! آنها را می‌بینی وقتی که به سوی آتش برده می‌شوند، ﴿خاشعين من الذل﴾ از ترس ذلت و خفتی که در انتظار آنان است، خود را خوار و خفیف می‌بینند. ﴿ينظرون من طرف خفي﴾ از ترس و هراس دزدانه نگاه می‌کنند، مانند انسانی که او را می‌برند که با شمشیر گردنش را بزنند و قادر نیست مستقیم و به تمامی آن را نگاه کند. ابن‌عباس گفته است: چشم را پایین انداخته و به خواری نگاه می‌کند. قتاده و سدی گفته‌اند: از شدت ترس دزدانه نگاه می‌کنند.[3] ﴿و قال الذين آمنوا إن الخاسرين الذين خسروا أنفسهم و أهليهم يوم القيامة﴾ مؤمنان مستقر در بهشت وقتی عذاب وارده بر کفار را مشاهده می‌کنند، می‌گویند: زیانمندی

۱ـ صاوی ۴/۴۱.
۲ـ قرطبی ۱۶/۴۶.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۷/۱۷۸.

حقیقی آن است که آنها به سویش روان شده‌اند، آنها با استقرار دائمی در آتش دوزخ خود و خانواده‌ی خود را زیانمند کرده‌اند. ﴿ألا إن الظالمين فی عذاب مقيم﴾ بیدار باشید آنها در عذابی قطع نشدنی قرار می‌گیرند. ﴿و ما کان لهم من أولياء ينصرونهم من دون الله﴾ آن‌طور که در دنیا امیدوار بودند، یاران و مددکارانی نمی‌یابند که در دفع عذاب خدا آنها را یاری دهند. ﴿و من يضلل الله فما له من سبيل﴾ و هر کس خدا او را گمراه کند در دنیا راهی به حق نمی‌یابد و در آخرت راهی به بهشت ندارد؛ زیرا راه نجات بر او مسدود شده است. ابن‌کثیر گفته است: یعنی هر کس خدا او را گمراه کند راه نجاتی ندارد.[۱] ﴿استجيبوا لربكم﴾ ایمان و طاعتی را اجابت کنید که خدا شما را به آن می‌خوانند. ﴿من قبل أن يأتی يوم لا مرد له من الله﴾ قبل از این‌که آن روز هولناک فرا رسد که هیچ کس نمی‌تواند آن را رد کند؛ چون احدی نیست آن را دفع و منع کند. ﴿ما لكم من ملجإ يومئذ﴾ در چنان روزی راه گریزی نمی‌یابید تا به آن پناه ببرید. ﴿و مالكم من نكير﴾ و منکری نمی‌یابید که به عذاب وارده بر شما اعتراض و آن را انکار کند. ابوسعود گفته است: یعنی نمی‌توانید اعمالی را انکار کنید که مرتکب شده‌اید؛ زیرا در نامه‌ی اعمالتان ثبت است، و اعضایتان بر آن گواهی می‌دهد.[۲] ﴿فإن أعرضوا﴾ پس اگر مشرکان ایمان و هدایت خدای رحمان را نپذیرفتند، ﴿فما أرسلناك عليهم حفيظا﴾ ای محمد! تو را به عنوان مراقب و ناظر و مسؤول ایمان آنها نفرستاده‌ایم که حساب از آنان بکشی. ﴿إن عليك إلا البلاغ﴾ جز تبلیغ رسالت خدایت، که آن را انجام داده‌ای، چیزی بر تو نیست. ابوحیان گفته است: آیه خاطر پیامبر را تسلی می‌دهد، و برایش انس و آرامش ایجاد می‌کند و اندوهش را از بین می‌برد.[۳] بعد از آن خدا یادآور شده است که ناسپاسی به نعمت خدا با سرشت

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۱۸۲.
۲ـ ابوسعود ۵/۳۷.
۳ـ البحر ۷/۵۲۵.

انسان عجین شده است، و می‌فرماید: ﴿و إنا إذا أذقنا الإنسان منا رحمة فرح بها﴾ منظور جنس انسان است. آن هم به دلیل ﴿و إن تصبهم﴾. معنی آیه چنین است: وقتی نعمتی را از قبیل تندرستی و بی‌نیازی و آسایش و غیره به انسان عطا کنیم، سرمست و متکبر می‌شود. ﴿و إن تصبهم سيئة بما قدمت أيديهم فإن الإنسان كفور﴾ و اگر به سبب ارتکاب زشتی و گناه، خشکسالی و نقمت و بلا و سختی نصیب انسان بشود، می‌بینی انسان در انکار و ناسپاسی مبالغه می‌کند و نعمت را فراموش و مصیبت را به یاد می‌آورد. صاوی گفته است: حکمت در این‌که قبل از نعمت ﴿إذا﴾ و قبل از بلا ﴿إن﴾ را آورده، اشاره به این نکته است که نعمت محقق‌الحصول است به عکس بلا و مصیبت؛ زیرا رحمت خدا بر خشمش فزونی دارد.[1] و امام فخر گفته است: هر چند نعمت خدا در دنیا عظیم باشد، اما با مقایسه به سعادت آخرت مانند نسبت قطره به دریا می‌باشد. از این رو آن را ﴿ذوق﴾ «چشیدن» نامیده است. پس خدا مشخص کرده است وقتی انسان در دنیا به این مقدار ناچیز نایل آید، از آن شاد و مسرور می‌شود و به سبب آن غرورش بالا می‌رود، و در لجن خودپسندی و تکبر و خودبزرگ‌بینی فرو می‌افتد، و گمان می‌برد به همه چیز رسیده است. و این امر از جهل و نادانیش به دنیا و آخرت ناشی می‌شود.[2] ﴿لله ملك السموات و الأرض يخلق مايشاء﴾ یعنی خدای متعال مالک تمام عالم هستی، عالم اعلا و عالم سفلی می‌باشد و در آن به میل خود دخل و تصرف می‌کند. منظور از آیه این است که انسان نباید از داشتن مال و مقام مغرور شود، و باید بداند که تمام آنها فقط از آن خدای یگانه می‌باشند، و کلید تصرف در آسمان و زمین، در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد، می‌دهد، منع می‌کند، می‌گیرد و قضا و قدرش برگشت ندارد و حکمش تعقیب نمی‌شود. ﴿يهب لمن يشاء إناثا﴾ به هر کس از بندگانش که بخواهد فرزند دختر عطا می‌کند.

۱ـ صاوی ۴۱/۴.

۲ـ تفسیر کبیر ۱۸۴/۲۷.

﴿ويهب لمن يشاء الذكور﴾ و به هر کس که بخواهد فقط فرزند پسر عطا می‌کند. **﴿أو يزوجهم ذكرانا و إناثا﴾** و اگر بخواهد از هر دو نوع به او می‌دهد، و پسر و دختر هر دو را عطا می‌کند. **﴿و يجعل من يشاء عقيما﴾** و هر کس را که بخواهد عقیم و نازا خلق می‌کند؛ یعنی بعضی از مردان و زنان را نازا خلق می‌کند و دارای اولاد نمی‌شوند. بیضاوی گفته است: یعنی بنا به مقتضای مشیت و اراده‌ی خدا، حال و وضع بندگان در مورد اولاد مختلف و متفاوت است، بدین معنی به بعضی فقط یک صنف می‌بخشد و به بعضی از هر دو صنف و بعضی را نازا قرار می‌دهد.[1] منظور از آیه بیان قدرت خدای متعال در عالم است و هر طور که بخواهد آن را عملی می‌کند. از این رو گفته است: **﴿إنه عليم قدير﴾** علم و قدرتش به آخرین درجه رسیده است. و هر کاری را بر مبنای مصلحت و حکمت انجام می‌دهد. ابن‌کثیر گفته است: خدا انسان را به چهار گروه تقسیم کرده است: به بعضی فقط دختر می‌بخشد، به بعضی تنها پسر می‌دهد، به بعضی هر دو را عطا می‌کند و بعضی را از هر دو محروم می‌کند، و آنها را نازا و بدون اولاد و نسل قرار می‌دهد. پس پاک و باقدرت همو است.[2] بعد از آن وحی و اقسام آن را بیان فرموده است: **﴿و ما كان لبشر أن يكلمه الله إلا وحيا﴾** برای انسان مقدر نیست که خدا با او سخن بگوید مگر به طریق وحی، در خواب یا به الهام؛ زیرا خواب پیامبران همان‌طور که برای ابراهیم خلیل پیش آمد، حق و درست است. که گفت: **﴿إني أرى في المنام أني أذبحك﴾**. **﴿أو من وراء حجاب﴾** یا از پشت حجاب و حایل با او سخن می‌گوید، همان‌طور که با حضرت موسی علیه السلام سخن گفت. **﴿أو يرسل رسولا فيوحي بإذنه ما يشاء﴾** یا این‌که فرشته‌ای اعزام می‌دارد تا وحی را به پیامبر ابلاغ کند تا هر چه را که خدا بخواهد تبلیغ کند، همان‌طور که جبرئیل وحی را بر پیامبران نازل می‌کرد. در التسهیل آمده است: خدا در این آیه معلوم می‌دارد که به سه روش

۱ـ بیضاوی ۱۷٦/۲.

۲ـ مختصر ۲۸۳/۳.

با انسان سخن می‌گوید: اول، وحی که به طریق الهام یا خواب است. دوم، کلام خدا را از پشت پرده و حجاب می‌شنود. سوم، عبارت است از وحی به وسیله‌ی فرشته، و این نوع مخصوص پیامبران است. و قسمت دوم مخصوص حضرت موسی و حضرت محمد ﷺ است؛ زیرا در شب اسرا خدا با او سخن گفت. و قسم اول برای پیامبران و اولیا پیش می‌آید.[۱] صاوی گفته است: الهام برای غیر پیامبر صورت‌پذیر است، مانند الهام به اولیا، جز این‌که گاهی شیاطین در الهام اولیا اختلاط ایجاد می‌کنند؛ زیرا اولیا معصوم نیستند، به عکس پیامبران که الهامشان از خلط شیطان مصون است.[۲] **﴿إنه علی حکیم﴾** خدا از اوصاف مخلوقان بالاتر است، و در افعال و صنعش حکیم است و اعمالش به مقتضای حکمت جاری می‌باشد. **﴿و کذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا﴾** همان‌طور که بر دیگر پیامبران وحی نازل کردیم، ای محمد! این قرآن را نیز بر تو نازل کردیم. از این جهت آن را روح نامیده است که نفوس را جان می‌بخشد و آنها را از مرگ جهالت می‌رهاند. مالک‌بن دینار می‌گفت: ای اهل قرآن! قرآن در نهادهای شما چه بذری را کاشته است؟ در حقیقت همان‌طور که باران زمین را سرسبز و زنده می‌کند، قرآن هم قلوب را شاد و زنده می‌کند.[۳] **﴿ما کنت تدری ما الکتاب و لا الإیمان﴾** ای محمد! قبل از نزول وحی نمی‌دانستی قرآن چیست، و با شرایع و علایم ایمان به طور کامل و مفصل آشنا نبودی. **﴿ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا﴾** اما این قرآن را نور و چراغی قرار داده‌ایم که به وسیله‌ی آن بندگان پرهیزگار را هدایت می‌دهیم. **﴿و إنك لتهدی إلی صراط مستقیم﴾** و تو مردم را به دین اسلام هدایت می‌کنی که دینی استوار و راست است. **﴿صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الأرض﴾** این دین و آیین که در آن کژی و کاستی موجود نیست عبارت

۱ـ التسهیل ۴/۲۳.

۲ـ صاوی ۴/۴۲.

۳ـ قرطبی ۱۶/۵۵.

است از دین خدا که تمام موجودات عالم هستی از لحاظ ملکیت و خلق و بندگی از آن او می‌باشد. ﴿ألا إلی الله تصیر الأمور﴾ بدانید که سرانجام همه‌ی امور تنها به سوی او برمی‌گردد، و در آن با عدالت و حکمت در بین بندگان، حکم می‌کند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿لتنذر أم القری﴾ متضمن مجاز مرسل است؛ یعنی «اهل أم القری».

۲ـ ﴿ألا إنّ الله هو الغفور الرحیم﴾ حاوی توالی موکدات «إلا» و «إن» و «ضمیر فصل» است.

۳ـ ﴿الجنة و السعیر﴾، ﴿یبسط و یقدر﴾ و ﴿ذکرانا و إناثا﴾ متضمن طباق است.

۴ـ ﴿یستعجل بها الذین لایؤمنون و الذین آمنوا مشفقون منها﴾ حاوی طباق سلب است.

۵ـ ﴿من کان یرید حرث الآخرة﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۶ـ ﴿و یمحوالله الباطل و یحق الحق بکلماته﴾ متضمن مقابله است.

۷ـ در ﴿ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته﴾ عطف عام بر خاص مقرر است.

۸ـ ﴿و من آیاته الجوار کالأعلام﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۹ـ در ﴿یهب لمن یشاء إناثا و یهب لمن یشاء الذکور أویزوجهم ذکرانا و إناثا﴾ تقسیم مقرر است.

۱۰ـ ﴿و ما أصابکم من مصیبة﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۱۱ـ ﴿لکل صبار شکور﴾ حاوی صیغه‌ی مبالغه می‌باشد.

۱۲ـ در ﴿و جزاء سیئة سیئة مثلها﴾ مشاکله بر قرار است.

۱۳ـ توافق فواصل که از محسنات بدیعی است.

* * *

سوره‌ی زخرف در مکه نازل شده و شامل ۸۹ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی زخرف در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مکی بنیاد عقیده‌ی اسلام و اصول ایمان؛ «ایمان به یگانگی خدا و رسالت و زنده شدن و کیفر و پاداش» را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

* به اثبات منبع و مصدر وحی، و درستی این قرآن پرداخته است که خدا آن را با فصیح‌ترین زبان و خالص‌ترین بیان، بر پیامبر ﷺ نازل کرده است تا برای پیامبر بیسواد معجزه‌ی درخشان باشد.

* بعد از آن به ذکر دلایل دال بر قدرت و یگانگی خدا پرداخته است که در این عالم گسترده، در آسمان و زمین و کوه و دشت و هامون و در دریاها و رودخانه‌ها و آب سرازیر شده از آسمان و کشتی‌های روان بر سطح آب، و حیواناتی که خدا آنها را برای انسان مسخره کرده است تا گوشت آنها را بخورند و از آنها سواری بگیرند، پخش و پراکنده شده است.

* بعد از آن، سوره، خرافات و بت‌پرستی‌هایی را مورد بحث قرار داده است که در جامعه‌ی جاهلی مرسوم و مقرر بود، آنها از داشتن دختر بیزار و متنفر بودند، با این وجود از راه سفاهت و نادانی برای خدا دختران قرار می‌دادند، و گمان می‌بردند که فرشتگان دختران خدا می‌باشند، آنگاه آیات نازل شده این انحراف را تصحیح کرد، و نهاد انسان را به فطرت باز آورد و آنها را به حقیقت قطعی و برتر و روشن‌تر متوجه ساخت.

* سوره دعوت حضرت ابراهیمؑ را به اختصار باز گفته است. ابراهیم که مشرکان گمان می‌برند از نسل او و بر آیین او می‌باشند، سوره این ادعای آنها را رد و تکذیب کرده و مشخص می‌کند که ابراهیم اولین فردی بود که از بت‌ها تبری جست.

* بعد از آن به تکذیب و رد شبهه‌ای ناروا و پوچ رو آورده است که مشرکان آن را پیرامون رسالت حضرت محمدﷺ برانگیخته بودند. آنان پیشنهاد و درخواست می‌کردند که رسالت باید بر مردی صاحب جاه و مال و مقام نازل شود، نه انسانی فقیر و یتیم مانند حضرت محمدﷺ، آنگاه آیات اعلام داشت و معین کرد که جاه و ثروت، معیار بزرگی و کرامت انسان و استحقاق نایل آمدن به مناصب والا نیستند. و حطام دنیا به اندازه‌ای پست و حقیر است که خدا خواست آن را وسیله‌ی رفاه کافران قرار دهد و مؤمنان را از آن بی‌نصیب کند.

* برای تأکید همان حقیقت قبلی، داستان حضرت «موسی و فرعون» یادآور شده است، اینک می‌بینیم فرعون ستمکار به ملک و سلطنتش مغرور است و در مقابل حضرت موسی فخرفروشی می‌کند، همان‌طور که رؤسای نادان قریش در مقابل حضرت محمدﷺ اظهار عزت می‌کنند، سپس نتیجه‌ی آن غرق شدن و نابودی شد.

* و سوره با بیان قسمتی از احوال و شداید آخرت و بیان حال شقاوتمندان محروم که در اعماق دوزخ به خود می‌پیچند، خاتمه یافته است.

نامگذاری سوره: این سوره به سوره‌ی «زخرف» موسوم شده است؛ چون شامل تمثیلی جالب ـ متاع فناپذیر دنیا و زرق و برق فریبنده و زخرف براق آرایش دنیا ـ می‌باشد. که بسی به آن فریب می‌خورند، در حالی که در نظر خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش ندارد. از این رو آن را به نیکان و تبهکاران می‌دهد، و راد مردان و اشرار نیز از آن برخوردار می‌شوند. ولی آخرت را جز به بندگان پرهیزگار عطا نمی‌کند. بنابراین دنیا منزلگاه فنا و نابودی است و آخرت مقر پایداری و بقا می‌باشد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ وَ ٱلْكِتَابِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ ٱلْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾ أَفَنَضْرِبُ عَنكُمُ ٱلذِّكْرَ صَفْحاً أَن كُنتُمْ قَوْماً مُسْرِفِينَ ﴿٥﴾ وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِن نَبِيٍّ فِي ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾ وَ مَا يَأْتِيهِم مِن نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ ﴿٧﴾ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُم بَطْشاً وَ مَضَىٰ مَثَلُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٩﴾ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾ وَ ٱلَّذِي نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١١﴾ وَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُم مِنَ ٱلْفُلْكِ وَ ٱلْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٢﴾ لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا ٱسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾ وَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ﴿١٤﴾ وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءاً إِنَّ ٱلْإِنسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ أَمِ ٱتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَ أَصْفَاكُم بِٱلْبَنِينَ ﴿١٦﴾ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾ أَوَمَن يُنَشَّؤُا فِي ٱلْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي ٱلْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾ وَ جَعَلُوا ٱلْمَلَائِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمْ عِبَادُ ٱلرَّحْمٰنِ إِنَاثاً أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ ﴿١٩﴾ وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ ٱلرَّحْمٰنُ مَا عَبَدْنَاهُم مَا لَهُم بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَاباً مِن قَبْلِهِ فَهُم بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُهْتَدُونَ ﴿٢٢﴾ وَ كَذٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِن نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُم قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾ فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٥﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿صفحا﴾ رو برتافتن. ترک نمودن. **﴿بطشا﴾** باقدرت. انتقام برگرفتن به تندی. **﴿مهدا﴾** فراش؛ زیرانداز و فرش. **﴿أنشرنا﴾** نشور؛ زنده شدن بعد از مرگ. **﴿تستووا﴾** مستقر گردید و سوار شوید. **﴿مقرنین﴾** رام‌شده. **﴿کظیم﴾** تمام خشمگین. **﴿یخرصون﴾** دروغ می‌گویند. **﴿أمة﴾** دین و آیینی. **﴿مترفوها﴾** عیاشان و خوشگذرانان، فرورفتگان در شهوت‌ها.

تفسیر: ﴿حم﴾ حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن می‌باشند.[1] **﴿و الکتاب المبین﴾** قسم است. خدا به قرآن روشن و واضح و جلی قسم یادکرده است قرآنی که راه حق را از راه انحراف و گمراهی نمایان و جدا نموده و مایحتاج انسان را از قبیل احکام و دلایل شرعی بیان می‌کند. **﴿إنا جعلناه قرآنا عربیا﴾** مورد قسم این است. یعنی آن را به زبان عرب که مشتمل بر کمال فصاحت و بلاغت و اسلوبی استوار و بیانی اعجازانگیز است، نازل کرده‌ایم. **﴿لعلکم تعقلون﴾** تا احکامش را بفهمید و در معانی آن به دقت بنگرید و دریابید که اسلوبش استوار است و از دایره‌ی توانایی انسان خارج می‌باشد. بیضاوی گفته است: خدا به قرآن قسم یادکرده است که آن را قرآن عربی قرار داده است. و این بیان از جمله بدایع بلاغت به شمار می‌آید؛ زیرا قسم و مورد قسم با هم متناسبند. و یادآور این است که چیزی از آن والاتر نیست تا به آن قسم یاد شود، و چنین بیانی به بلیغ‌ترین و دقیق‌ترین وجه بر شرف و عزت قرآن دلالت دارد.[2] **﴿و إنه فی أم الکتاب لدینا﴾** در لوح محفوظ نزد ما، **﴿لعلی حکیم﴾** دارای مقام و منزلتی والا و عظیم است و دارای حکمتی بالغ و مکانتی والا می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است: برای این‌که ساکنان زمین قرآن را دارای شرف عظیم بدانند، خدا شرف آن را در عالم بالا بیان کرده است؛ یعنی قرآن در لوح مخفوظ نزد ما دارای مکانتی عظیم و شرف و فضلی فراوان

۱ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.

۲ـ شیخ‌زاده ۳/۲۸۸.

است.[۱] ﴿أفنضرب عنکم الذکر صفحا﴾ استفهام انکاری است. یعنی آیا از شما رویرتابیم و به شما تذکر ندهیم و شما را کنار بگذاریم و شما را مانند بهایم بپنداریم و به وسیله‌ی قرآن شما را نصیحت نکنیم؟ ﴿أن کنتم قوما مسرفین﴾ به این بهانه و به خاطر این‌که شما در تکذیب و نافرمانی زیاده‌روی کرده‌اید؟ البته که نه. بلکه به شما تذکر می‌دهیم و شما را اندرز و نصیحت می‌گوییم، تا به راه حق برگردید. قتاده گفته است: اگر این قرآن در همان وقت که مخالفان اولیه آن را رد کردند، برداشته می‌شد آنها نابود می‌شدند، اما خدا به رحمت خود آن را برای آنان تکرار کرد و مدت بیست سال آنها را به سویش فراخواند.[۲] ابن‌کثیر گفته است: معنی و مفهوم گفته‌ی قتاده جداً لطیف است و حاصل آن این است که خدا از بس‌که به خلقش لطف و مرحمت دارد هرگز از فراخواندن آنها به خیر و نیکی فروگزار نمی‌کند اگر چه در رویرتافتن زیاده‌روی هم کرده باشند. اما قرآن حکیم را به آنها یادآور می‌شود و دستور پیروی از آن را می‌دهد، تا هر کس هدایتش مقدر و مقرر است به وسیله‌ی آن هدایت شود، و بر آن‌که شقاوتش مقدر است اقامه‌ی حجت شده باشد.[۳] ﴿و کم أرسلنا من نبیّ فی الأولین﴾ تسلی و دلجویی پیامبر است. یعنی در بین ملت‌های پیشین بسی پیامبر مبعوث کردیم. ﴿و ما یأتیهم من نبی إلا کانوا به یستهزءون﴾ هر پیامبر که نزد آنها می‌آمد او را مورد تمسخر و استهزا قرار می‌دادند. صاوی گفته است: این بیان برای تسلی‌خاطر پیامبر ﷺ است؛ یعنی ای محمد! غم مخور و افسرده‌خاطر مباش، امری که برای تو پیش آمده است، برای پیامبران قبل از تو نیز پیش آمده بود.[۴] ﴿فأهلکنا أشد منهم بطشا﴾ اقوامی را نابود کردیم که از کفار قریش نیرومندتر و سرسخت‌تر و گردنکش‌تر بودند. ﴿و مضی مثل الأولین﴾ و داستان نابودی

۱ـ مختصر ۲۸۴/۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۱۹۵/۲۷.
۳ـ مختصر ۲۸۵/۳.
۴ـ صاوی ۴۴/۴.

آنها قبلا در قرآن بیان شده است تا برای تکذیب کنندگان بعد از آنها پند و عبرت باشد. امام فخر گفته است: کفار قریش در زمینه‌ی کفر و تکذیب همان راه و روشی را پیش گرفته بودند که کفار قبل از آنها پیش گرفته بودند. پس باید از مصیبتی که بر آن ملت‌ها نازل شد برحذر باشند؛ چرا که ما وضع آنها را برایشان مثل زدیم.[۱] ﴿**و لئن سألتهم من خلق السموات و الأرض**﴾ اگر از آنها بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را به این شکل بدیع آفریده است؟ ﴿**لیقولن خلقهن العزیز العلیم**﴾ قطعاً خواهند گفت: تنها خدا آنها را آفریده است، که در ملکش مقتدر است و به مخلوقش آگاه است. قرطبی گفته است: پذیرفته‌اند که خلق و ایجاد از آن او می‌باشد، اما به خاطر نادانی و سفاهت، دیگری، را در عبادتش انباز و شریک قرار می‌دهند.[۲] بعد از آن خدای متعال صفات جلیل خود را که دال بر کمال قدرت و حکمت است، برای آنان بیان کرده و می‌فرماید: ﴿**الذی جعل لکم الأرض مهدا**﴾ خدایی که زمین را مانند بستر و فرش برای شما گسترده قرار داده است تا بر آن مستقر شوید و برخیزید و بخوابید. ﴿**و جعل لکم فیها سبلا**﴾ و در آن راه‌ها قرار داده است که در سفرها آنها را پیش گیرید. ﴿**لعلکم تهتدون**﴾ تا به قدرت خالق حکیم، و قراردهنده‌ی این نظم و سیستم عجیب پی ببرید و هدایت شوید. ﴿**و الذی نزل من السماء ماء بقدر**﴾ و آنکه به قدرت خود آب را از آسمان به میزان و مقداری معین و به مقتضای نیاز و حکمت، نازل کرده است. بیضاوی گفته است: یعنی به میزانی که مفید باشد نه زیانبخش.[۳] ﴿**فأنشرنا به بلدة میتا**﴾ پس به وسیله‌ی آن سرزمینی مرده و بی‌علف را زنده کردیم. ﴿**کذلك تخرجون**﴾ همان‌طور که گیاه را از زمین مرده بیرون می‌آوریم، شما را نیز از قبرهایتان بیرون می‌آوریم. ﴿**و الذی خلق الأزواج کلها**﴾ و همان

۱ـ تفسیر کبیر ۱۹۵/۲۷.
۲ـ قرطبی ۶۴/۱۶.
۳ـ بیضاوی ۱۷۷/۲.

کسی که تمام اصناف حیوان و نباتات و غیره را هستی داده است. ابن‌عباس گفته است: «الأزواج» یعنی اصناف و انواع از قبیل شیرین و ترش، و سفید و سیاه و نر و ماده.(۱) ﴿**وجعل لكم من الفلك و الأنعام ما تركبون**﴾ و در دریا کشتی و در خشکی شتر را برای شما مسخر کرده است که در مسافرت بر آن سوار شوید: ابن‌کثیر گفته است: یعنی آن را برایتان مسخر و رام کرده است تا گوشت آنها را بخورید و بر پشت آنها سوار شوید.(۲) ﴿**لتستووا على ظهوره**﴾ تا بر پشت کشتی یا شتر سوار شوید و قرار بگیرید. ﴿**ثم تذكروا نعمة ربكم إذا استويتم عليه**﴾ آنگاه که بر آن مستقر شدید، نعمت‌های ارزشمند خدا را به خاطر بیاورید و او را از اعماق قلب سپاسگزار باشید. ﴿**و تقولوا سبحان الذي سخر لنا هذا**﴾ و هنگامی که سوار شدید، بگویید: پاک و منزه کسی است که سواری این را برای ما فراهم و آسان کرده است. ﴿**و ما كنا له مقرنين**﴾ و اگر خدا آن را برای ما تسخیر نمی‌کرد ما قدرت و توانایی رام‌کردن آن را نداشتیم. ﴿**و إنا إلى ربنا لمنقلبون**﴾ و ما بعد از مرگ نزد پروردگار خود برمی‌گردیم و پیش او می‌رویم. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: منظور این نیست که نعمت را در قلب تصور و حاضر کنند، بلکه منظور این است به یاد داشته باشیم نعمتی است که از جانب خدای قادر و دانا و حکیم فراهم آمده است و باید بر آن خدا را سپاسگزار بود؛ زیرا هر آنکه بیندیشد و دقت کند و بداند که کشتی یا شتری که انسان بر آن سوار می‌شود بسی از انسان نیرومندتر و بزرگتر است، اما با این وجود در اختیار سوارکار قرار می‌گیرد، و می‌تواند آن را به هر جهتی که بخواهد براند، و نیز در باد و در دریای بیکران بیندیشد و دریابد با هول و هراسی که در آنها مکنون است، برای انسان مسخرند، در شناخت عظمت و کبریا و کمال قدرت و عمق حکمت خدا مستغرق می‌شود. و همان استغراق او را وادار می‌کند شگفت زده بگوید:

۱ـ حاشیه‌ی جمل ۷۷/۴.

۲ـ مختصر ۲۸۵/۳.

﴿سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین﴾.[۱] بعد از این‌که اقرار مشرکین را یادآور شد که می‌گویند: خالق آسمان‌ها و زمین همانا خدا می‌باشد، پرستش غیر خدا را از جانب آنها یادآور شده است که بر سفاهت و نادانی آنها دلالت دارد و فرمود: ﴿و جعلوا له من عباده جزءاً﴾ یعنی مشرکین برای خدا فرزند قرار داده و گفته‌اند: فرشتگان دختران خدا می‌باشند. ﴿إن الإنسان لکفور مبین﴾ گوینده‌ی چنین مقوله‌ای در کفر افراط کرده و بسی منکر و گردنکش است. بیضاوی گفته است: یعنی کفر و ناسپاسیش آشکار است؛ زیرا نسبت دادن فرزند به خدا از فرط نادانی ناشی می‌شود و مقام خدا را تحقیر می‌کند.[۲] ﴿أم اتخذ مما یخلق بنات و أصفاکم بالبنین﴾ انکار و تعجب از حال آنها می‌باشد. آیا خدا برای خود دختر اختیار کرده و پسران را به شما اختصاص داده است؟ ابن‌کثیر گفته است: این شدیدترین اعتراض به آنها است.[۳] بعد از آن، عملکرد و موضع‌گیری آنان را تقبیح نموده و می‌فرماید: ﴿و إذا بشر أحدهم بما ضرب للرحمن مثلا﴾ وقتی به یکی از مشرکین مژده‌ی دختر بدهند که آن را برای خدا قرار داده است؛ یعنی نسبت دختر را به او داده است. ﴿ظل وجهه مسودا و هو کظیم﴾ از بدی و خرابی مژده و از خشم و اندوه سیمایش سیاه می‌شود. امام فخر گفته است: مقصود از آیه یادآوری کم عقلی و ابلهی و خیره‌سری آنها می‌باشد؛ چون موجودی که تا این حد نقص و ننگ به شمار می‌آید، چگونه جایز است آن را به خدا نسبت داد؟ روایت شده است که به یک عرب خبر دادند که زنش دختر زائیده است، پس خانه‌ای را که زنش در آن بود ترک نمود.[۴] ﴿أو من ینشؤا فی الحلیة﴾ آیا مؤنث را برای خدا قرار می‌دهند که در زیورآلات تربیت شده و بزرگ می‌شوند؟ ﴿و هو فی الخصام غیر مبین﴾ یا کسی را به خدا نسبت می‌دهند

۱ـ شیخ زاده ۳/۲۹۱.
۲ـ بیضاوی ۲/۲۷۷.
۳ـ مختصر ۳/۲۸۶.
۴ـ تفسیر کبیر ۲۷/۲۰۱.

که به سبب ضعف رای و اراده نمی‌تواند در هنگام مجادله دلیل خود را استوار کند؟ چنین موجودی چگونه شایستگی انتساب به خدای عزوجل را دارد؟ در التسهیل آمده است: منظور رد کردن نظر آنهایی است که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند. انگار گفته است: آیا موجودی را به خدا نسبت می‌دهید که در زیور پرورش می‌یابد، و با زیورآلات و تجملات بزرگ می‌شود و رشد می‌کند؟ به دنبال آن یکی دیگر از نقایص آن را ذکر کرده و می‌فرماید: **﴿و هو فی الخصام غیر مبین﴾** یعنی زن به سبب نقص عقلش، وقتی به استدلال بپردازد و سخن بگوید، نمی‌تواند دلیل و حجت خود را کامل بیان کند و خیلی کم زنی را می‌یابی که سخن را خراب نکند، و معانی مبهم و درهم نیاورد، پس چگونه می‌توان موجودی را با این نقایص به خدا نسبت داد؟[1] ابن‌کثیر گفته است: زن در ظاهر و باطن ناقص است. نقص ظاهرش را با به‌کار بردن زیورآلات جبران می‌کند. شاعر گفته است:

و ما الحلی إلا زینةٌ من نقیصة   یتمّم من حُسنٍ إذا الحسن قصّرا

«زیور جز آراستن و خودآرایی چیزی نیست. وقتی حسن و نیکی کم شود، زیور حسن را تکمیل می‌کند».

اما ضعف معنویش عبارت است از این‌که از انتقام‌جویی ناتوان است. همان‌طور که وقتی مردی مژده‌ی تولد دخترش را به او دادند گفت: «فرزندی نیک نیست، کمک و نصرتش گریه می‌باشد و نیکیش دیبا».[2] **﴿و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن إناثا﴾** کفری دیگر است که سخنان زشت آنان متضمن آن است. یعنی کفار عرب معتقد بودند که فرشتگان، آن کامل‌ترین و ارجمندترین بندگان خدا، مؤنث می‌باشند، و در مورد آنها چنان قضاوت کردند. **﴿أشهدوا خلقهم﴾** آیا وقتی خدا آنها را آفرید اینان حضور داشتند، تا بدانند مؤنث می‌باشند؟ بدین‌ترتیب نادانی و سرزنش آنان را بیان می‌کند.

۱ـ التسهیل ۲۶/۴.
۲ـ مختصر ۲۸۷/۳.

﴿ستکتب شهادتهم و یسألون﴾ به فرشتگان دستور خواهیم داد گواهی دروغ آنان را در نامه‌ی اعمالشان بنویسند و در روز قیامت در مورد آن از آنها سؤال می‌شود. این وعید و تهدیدی شدید است. مفسران گفته‌اند: خدا در مورد کفار عرب سه سخن را بازگفته است: اول، این‌که آنها فرزند را به خدا نسبت دادند. دوم، این‌که دختران را به او نسبت داده‌اند. سوم، این‌که بدون دلیل و برهان بر مؤنث بودن فرشتگان گواهی داده‌اند. اما قرآن آنان را در این سخنان تکذیب کرده است. بعد از آن گمراهی و بهتانی دیگر افزودند و گمان بردند که این امر خدا را راضی و خشنود می‌کند. ﴿و قالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم﴾ به طریق تمسخر و ریشخند گفتند: اگر خدا می‌خواست ما آن فرشته‌ها و آن بت‌ها را پرستش نمی‌کردیم، و چون عبادت ما بر مبنای اراده و مشیت او صورت گرفته است پس او راضی می‌باشد. قرطبی گفته است: و این سخن از جانب آنها گفته‌ی حق است و از آن قصد باطل و ناروا شده است؛ چون همه چیز به اراده‌ی خدا اتفاق می‌افتد و مسلم است مشیت، غیر رضایت است و استدلال به مشیت درست نیست؛ چون اگر آنها به جای بت‌ها خدا را پرستش می‌کردند، می‌دانستیم خدا آن را از آنان اراده کرده است.[1] و خدا آنها را با گفته‌ی ﴿ما لهم بذلك من علم﴾ تکذیب کرده است. یعنی در مورد آن گفته دلیل و برهانی ندارند. ﴿إن هم إلا يخرصون﴾ آنها فقط دروغ می‌گویند. و سخن ساختگی و ناروای آنها را رد می‌کند. ﴿أم آتيناكتاباً من قبله فهم به مستمسكون﴾ این هم دومین ردّ سخن آنان است. یعنی آیا قبل از قرآن کتابی دیگر بر آنها نازل کرده‌ایم، تا آن کتاب را ملاک عمل قرار دهند و به توجیهاتش عمل کنند؟ امام فخر گفته است: یعنی آیا چنان گفتار ناروایی را در کتابی منزّل قبل از قرآن یافته‌اند تا بر آن تکیه کرده و به آن استدلال کنند و آن را دست‌آویز قرار دهند؟[2] ﴿بل قالوا إنا وجدنا آباءنا على أمة﴾ (بل) برای

۱ـ قرطبی ۷۳/۱۶.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۰۶/۲۷.

اضراب است و برای انتقال از گفتار به گفتاری دیگر آمده است. یعنی دلیلی عقلی یا نقلی را در مورد گمان و پندار خود نیاورده‌اند بلکه اعتراف کرده‌اند به این‌که جز تقلید و پیروی از پدران نادان خود دلیل و سندی ندارند. ابوسعود گفته است: ﴿أمـة﴾ یعنی آیین و طریقه، و از این رو به امّت موسوم شده است که به سویش رو می‌آورند.[1] ﴿و إنا علی آثارهم مهتدون﴾ و ما به راه آنان می‌رویم و به آثار آنها اقتدا می‌کنیم. ﴿و كذلك ما أرسلنا من قبلك في قرية من نذير﴾ یعنی همان‌طور آن کافران بدون دلیل و برهان از پدران خود تقلید و پیروی کردند، تکذیب‌کنندگان قبل از آنها هم چنان کردند، و قبل از تو پیامبری نزد هیچ امتی مبعوث نکردیم، جز این‌که ﴿قال مترفوها إنا وجدنا آباءنا على أمة و إنا على آثارهم مقتدون﴾ سرمستان و غرق شدگان در ناز و نعمت، آنان که هوس‌ها و لهو و لعب آنها را از تحمل زحمت برای یافتن حق کور کرده بود، می‌گفتند: ما پیشینیان خود را بر آیین و دینی یافته‌ایم و از آنها تقلید و پیروی کرده و راه آنان را پیش گرفته‌ایم. بیضاوی گفته است: آیه خاطر پیامبرﷺ را تسلی داده و نشان می‌دهد که تقلید در چنین مواردی، گمراهی در دین است و نیاکان آنها سندی قابل ملاحظه و قابل اعتماد نداشته‌اند. از این رو مترفین را مخصوصاً ذکر کرده است تا نشان دهد که ناز و نعمت و حب بطالت و تنبلی، آنها را از دقت و تأمل بازداشته و به سوی تقلید کورکورانه منحرف کرده است.[2]

به عنوان تفنن در اینجا ﴿مقتدون﴾ را آورده است و در آنجا ﴿مهتدون﴾ و هر دو یک معنی دارند. ﴿قال أولوجئتكم بأهدى مما وجدتم عليه آباءكم﴾ هر پیامبر قوم خود را از عذاب خدا برحذر می‌داشت و می‌گفت: آیا اگر آیین و دینی بهتر و نیکوتر از آیین پدرانتان به شما ارائه دهم، باز از پدران خود تقلید و پیروی می‌کنید؟ ﴿قالوا إنا بما أرسلتم به كافرون﴾ گفتند: ما به تمام آنچه آورده‌اید از قبیل توحید و ایمان و حشر و نشر

۱ـ ابوسعود ۵/۴۲.

۲ـ بیضاوی ۲/۱۷۸.

کافریم. ﴿فانتقمنا منهم فانظر کیف کان عاقبة المکذبین﴾ پس با انواع عذاب از ملت‌های تکذیب‌کننده انتقام گرفتیم، ببین حال و مال آنها چگونه شد!!

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾ بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ ﴿٢٩﴾ وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ وَ إِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٠﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِيّاً وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾ وَ لَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِن فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾ وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَاباً وَ سُرُراً عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ ﴿٣٤﴾ وَ زُخْرُفاً وَ إِن كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾ وَ مَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾ وَ لَن يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ مَن كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٠﴾ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُنتَقِمُونَ ﴿٤١﴾ أَوْنُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿٤٤﴾ وَ اسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان تقلید کورکورانه‌ی مشرکین از پدران خود را بازگفت، در اینجا به منظور مقارنه و مقایسه‌ی هدایت و گمراهی، و مقایسه‌ی منطق استوار عقل و منطق هوس و تقلید، امام و پیشوای راستان یعنی حضرت ابراهیم را یادآور شده است که اعراب به آن مباهات و افتخار می‌کنند و خود را به او نسبت می‌دهند، ابراهیمی که از قوم خود و از پرستش بت‌ها تبری جست.

معنی لغات: ﴿**براء**﴾ مصدر و به معنی بری است؛ یعنی تبرا کرده. ﴿**عقبه**﴾ ذریت و نسل. ابن شهاب گفته است: عقب یعنی فرزند و نوه. ﴿**سخریا**﴾ به‌کار گرفته شده، مسخر در کار و خدمت. ﴿**معارج**﴾ نردبان، وسیله‌ی بالا رفتن. ﴿**یظهرون**﴾ ترقی می‌کنند، بالا می‌روند. ﴿**زخرف**﴾ زیور، طلا و نقره و غیره. ﴿**یعش**﴾ روگردان می‌شود، در اصل به معنی شب‌کور و کم‌بینا می‌باشد.

تفسیر: ﴿**و إذ قال إبراهیم لأبیه و قومه إننی برآء مما تعبدون**﴾ ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که ابراهیم خلیل به پدر و قوم مشرک خود گفت: من از این بت‌ها که آنها را می‌پرستید تبرا می‌کنم. ﴿**إلا الذی فطرنی فإنه سیهدین**﴾ اما خدایم که مرا خلق و ایجاد کرده و از عدم بیرون آورده است، حتما مرا به دین حق راهنمایی و به راه نیکبختی هدایت می‌کند. ﴿**و جعلها کلمة باقیة فی عقبه**﴾ ابراهیم این کلمه را ـ یعنی کلمه‌ی توحید را ـ در ذریت و نسل خود پایدار قرار داد، و هنوز در بین آنان هستند افرادی که خدا را یگانه و یکتا می‌دانند. ﴿**لعلهم یرجعون**﴾ شاید از شرک به ایمان برگردند. مجاهد گفته است: ﴿**وجعلها کلمة**﴾ یعنی «**لا إله إلا الله**» که در بین ذریت ابراهیم تا روز قیامت کسانی آن را می‌گویند.[1] ﴿**بل متعت هؤلاء و آباءهم**﴾ یعنی اهل مکه و پدران آنها را که

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲۸۸/۳.

از نسل ابراهیم می‌باشند با طول عمر و اعطای نعمت بهره‌مند کردم، اما مغرور گشته و با اشتغال به بهره‌گیری از نعمت و پیروی از هوی و هوس از کلمه‌ی توحید غافل شدند. **﴿حتی جاءهم الحق و رسول مبین﴾** تا قرآن و پیامبری با رسالت آشکار نزد آنان آمد، اما در دلیل نیندیشیدند و به مهلتی که خدا به آنان داده و این‌که خدا آنها را از نعمت‌های دنیا بهره‌مند کرده بود، مغرور شدند و از حق رو برتافتند.[1] **﴿و لما جاءهم الحق قالوا هذا سحر﴾** و هنگامی که قرآن برای آنان نازل شد تا آنها را از خواب غفلت بیدار کند و آنان را به توحید ارشاد نماید، دشمنی و گمراهیشان افزایش یافت و گفتند: این قرآن سحر است. **﴿و إنا به کافرون﴾** و ما به آن کافریم و قبول نداریم که کلام خدا باشد. ابوسعود گفته است: قرآن را سحر نامیدند و به آن کافر شدند و پیامبرﷺ را تحقیر کردند، و دشمنی و اهانت به حق را به کفر قبلی خود افزودند.[2] **﴿و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم﴾** وگفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از ساکنان مکه یا طائف نازل نشد؟! مفسران گفته‌اند: مقصودشان «ولید بن مغیره» در مکه و یا «عروة بن سعود ثقفی» در طایف بود. قریش نزول قرآن را بر حضرت محمد که فقیر و یتیم بود بعید می‌دانستند، و به این گمان که بزرگ آن است که دارای مال و مقام می‌باشد، می‌خواستند قرآن بر رؤسا و بزرگان نازل شود، و فراموش کرده بودند که بزرگ آن است که در نزد خدا بزرگ باشد. آنها مال و مقام را در میزان عظمت مؤثر می‌دانستند، و در هر زمان و مکانی نظر نادانان همین است. ولی مقیاس عظمت حقیقی در نزد خدا و انسان‌های باخرد، عبارت است از بزرگی نفس و والایی روح. پس چه کسی روحش از محمدﷺ والاتر و نفسش از او بزرگتر است؟! از این رو نظر آنان را رد کرده و می‌فرماید: **﴿أهم یقسمون رحمت ربك﴾** آیا آنها نبوت را عطا می‌کنند و آن را به هر کس که بخواهند اختصاص

۱ـ تفسیر کبیر ۲۰۸/۲۷.

۲ـ ابوسعود ۴۳/۵.

می‌دهند، تا بخواهند به فلان ثروتمند یا فلان بزرگ اعطا شود؟ **﴿نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا﴾** ما بر مبنای حکمت خود ثروتمند و بینوا را قرار داده و در بین آنان از لحاظ مال و روزی تفاوت برقرار کرده‌ایم، پس وقتی کار معیشت را که ناچیز است، به آنها واگذار نکرده و خود آن را تقسیم کرده‌ایم، چگونه کار نبوت را ـ با آن همه عظمت و اهمیت ـ به دست هوی و آرزوهای آنان می‌سپاریم!! در التسهیل آمده است: یعنی همان‌طور که روزی را در دنیا تقسیم کرده‌ایم، همان‌طور هم عطایای دینی را تقسیم کرده‌ایم. وقتی مسائل ناچیز و ناپایدار را نادیده نمی‌گیریم، بهتر و شایسته‌تر آن است که موارد شریف و پایدار را نادیده نگیریم.[1] **﴿و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات﴾** در بین خلق در امر روزی و معیشت تفاوت برقرار کرده‌ایم، و آنها را در مراتبی متفاوت قرار داده‌ایم، این یکی را ثروتمند می‌یابی و آن یکی را بینوا. و آن دیگری متوسط الحال. **﴿لیتخذ بعضهم بعضا سخریا﴾** تا عموما در خدمت هم باشند و به یکدیگر خدمت کنند و امور زندگی سازمان بیابد. صاوی گفته است: منظور از این‌که انسان‌ها از لحاظ روزی تفاوت دارند، این است که بعضی از بعضی دیگر بهره گیرد، و اگر حال و وضع همه یکسان می‌بود، هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی‌داد. آنگاه نظام عالم به نابودی و فساد می‌انجامید.[2] و ابوحیان گفته است: **﴿سخریا﴾** به ضم سین به معنی به خدمت درآوردن است نه از سخریه به معنی استهزا و ریشخند. و حکمت آن، عبارت است از این‌که انسان‌هابه یکدیگر ارفاق و همیاری کنند تا هر کس به منافع خود نایل آید. و اگر هر کس تمام‌کارهای خود را به عهده بگیرد، توانایی آن را ندارد و نابود می‌شود. و گفته‌ی **﴿نحن قسمنا﴾** برای پرهیز از رو آوردن به طلب دنیا آمده و توکل به خدا را یادآور است.[3] قتاده گفته است: انسان

۱ـ التسهیل ۲۸/۴.
۲ـ صاوی ۴۸/۴.
۳ـ البحر ۱۳/۸.

ناتوان و کم درایت و گنگ را می‌یابی که در ناز و نعمت و روزی غرق است. و از طرفی انسان دیگری را با درک و تدبیر و فصاحت و شیوایی سخن می‌یابی که در تنگنای معاش درمانده است. امام شافعی گفته است:

و من الدلیل علی القضاء و کونه — بؤس اللبیب و طیب عیشِ الأحمق[1]

«از دلایل وجود قضا و وجود خدا این است که خردمند بینوا، و ابله در ناز و نعمت است».

﴿و رحمت ربك خیر مما یجمعون﴾ اعطای نبوت به تو از حطام دنیای ناپایدار بهتر است که مردم آن را جمع می‌کنند. بعد از آن ناچیزی و پستی دنیا را در نزد خدا بیان کرده و می‌فرماید: ﴿و لولا أن یکون الناس أمة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة﴾ اگر برخورداری کافران از نعمت‌های مادی موجب نمی‌شد که همه‌ی مردم به کفر و شرک ایمان پیدا کنند و در گمراهی و ضلال امتی واحد و یکپارچه گردند، ما دنیا را به کفار اختصاص می‌دادیم و به آنها کاخ‌های باشکوه و مزین به انواع زینت و نقوش و با سقف‌هایی از نقره می‌دادیم. ﴿و معارج علیها یظهرون﴾ و برای آنان پله‌ها و پایاب‌هایی از نقره قرار می‌دادیم که بر آن بالا بروند. ﴿و لبیوتهم أبوابا و سررا﴾ و به منظور اضافه آسایش و تنعم، برای خانه‌هایشان درها و تخت‌های نقره‌ای قرار می‌دادیم. ﴿علیها یتکئون﴾ که بر آن تخت‌های ساخته شده از نقره تکیه می‌دهند و می‌نشینند. ﴿و زخرفا﴾ و زینت‌هایی از قبیل پرده و نازبالش‌ها و نقش و نگارها برای آنان قرار می‌دادیم. ابن‌عباس گفته است: (زخرف) یعنی طلا، یعنی سقف و درها و تخت‌هایی از طلا و نقره برای آنان قرار می‌دادیم.[2] ﴿و إن کل ذلك لما متاع الحیاة الدنیا﴾ تمام این نعمت‌های عاجل که آن را به کفار عطا می‌کنیم، جز این‌که در این دنیای ناپایدار و ناچیز از آن استفاده می‌شود، چیزی نیستند. ﴿و الآخرة عند ربك للمتقین﴾ و بهشت و انواع لذایذ و نعمت‌های مقرر در آن که

۱ـ البحر المحیط ۸/ ۱۳.
۲ـ قرطبی ۱۶/ ۸۷.

بیان از توصیف آن ناتوان است، مخصوص پرهیزگاران است، و هیچ کس با آنان شریک و سهیم نمی‌شود. مفسران گفته‌اند: سیاق آیات حقارت و ناچیزی مکانت دنیا را نشان می‌دهد، و به اندازه‌ای بی‌ارزش است که اگر فتنه برنمی‌خاست آن را به کافران اختصاص می‌داد و خانه و در و پلکان و سقف خانه‌ی کافران را از طلا و نقره قرار می‌داد، و تمام نعمت‌های دنیا را به آنان می‌داد؛ چون در آخرت نصیبی ندارند، اما خدا در مورد بندگان مهربان است. از این رو بعضی از کفار را ثروتمند و بعضی را بینوا کرده است و به بعضی از مؤمنان ثروت عطا کرده و بعضی را فقیر قرار داده است. در حدیث آمده است: «اگر دنیا در نزد خدا به اندازه‌ی بال یک پشه ارزش می‌داشت، به کافر اجازه نمی‌داد که حتی یک جرعه آب از آن بنوشد».[1] زمخشری گفته است: اگر گفته شود: برخورداری بیش از اندازه‌ی کفار از نعمت نعمات و امکانات مادی موجب فتنه و رو آوردن مردم به کفر می‌شد، به همین خاطر خداوند تمام نعمت‌ها را به آنان اختصاص نداد، پس چرا آن را به مسلمانان نداد تا مردم به اسلام رو آورند؟ در جواب گفته می‌شود: گشایش و فراخی نیز مفسده می‌باشد؛ زیرا در آن صورت مردم به خاطر دنیا، به اسلام می‌گرویدند و چنان دینی از آنِ منافقان است. پس حکمت در آن است که در هر دوگروه غنی و فقیر موجود بوده و فقیر بیش از غنی باشد.[2] ﴿و من یعش عن ذکر الرحمن﴾ و هر کس از قرآن روگردان باشد و خود را به کوری بزند و از عبادت خدای رحمان غافل گردد، ﴿نقیض له شیطانا﴾ برایش شیطانی تعیین می‌کنیم که دست از وسوسه و اغوای او برندارد. همچنان که در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿ألم تر أنا أرسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم أزا﴾. ﴿فهو له قرین﴾ پس در کنارش قرار می‌گیرد و او را ترک نمی‌کند. ﴿و إنهم لیصدونهم عن السبیل﴾ این

۱ـ اخراج از ترمذی و گفته است حسن صحیح می‌باشد.

۲ـ کشاف ۱۹۷/۴.

شیاطین، کافران گمراه را از راه هدایت باز می‌دارند. ﴿و یحسبون أنهم مهتدون﴾ و کافران خیال می‌کنند بر روشنایی و بصیرت و هدایت قرار دارند. ﴿حتی إذا جاءنا﴾ تا وقتی که کافر و انیسش در یک زنجیر به هم بسته شده و نزد ما می‌آیند. ﴿قال یا لیت بینی و بینك بعد المشرقین﴾ آنگاه کافر به همدمش می‌گوید: ای کاش! به اندازه‌ی فاصله‌ی مشرق و مغرب از تو دور می‌بودم! طبری گفته است: این از باب تغلیب است، همان‌طور که می‌گویند: قمران، عمران، ابوان، پس در اینجا مشرق بر مغرب تغلیب یافته است.[۱] ﴿فبئس القرین﴾ چه بد همدمی هستی تو! زیرا با آراستن باطل سبب شقاوت من شدی. ابوسعید خدری گفته است: وقتی کافر زنده می‌شود با همدم شیطانش ازدواج می‌کند. و با او به آتش می‌رود و از او جدا نمی‌شود. ﴿و لن ینفعکم الیوم إذ ظلمتم أنکم فی العذاب مشترکون﴾ اشتراک شما در عذاب برایتان سودی ندارد، و عذاب را از شما تخفیف نمی‌دهد؛ چون هر دو ستم کردید، و هر یک سهم کافی از عذاب دارید. در التسهیل آمده است: منظور این است که اشتراک آنها در عذاب نفعی برای آنان ندارد. و آسایش و انس را نمی‌یابند، آن‌گونه که بلا زده در دنیا وقتی می‌بیند دیگری به مصیبت او گرفتار است، احساس همدردی می‌کند؛[۲] زیرا هنگامی که بلا همه‌گیر شود، تحمل آن آسان می‌گردد. خدا این توهم را دفع کرده و بیان نموده است که اشتراکشان در عذاب موجب تخفیف بلا نمی‌شود. ﴿أفأنت تسمع الصم أو تهدی العمی و من کان فی ضلال مبین﴾ ای محمد! آیا تو می‌توانی چیزی را در گوش آن کفار که همچون کر و کور هستند، فرو کنی و مطلبی را به سمع انسانی برسانی که در گمراهی آشکار فرو رفته است؟ چنین کاری از تو برنمی‌آید. پس از کفر آنان دلتنگ و افسرده‌خاطر مشو. مفسران گفته‌اند: آیه خاطر پیامبرﷺ را تسلی می‌دهد؛ زیرا در دعوت آنها به سوی ایمان سخت تلاش

۱ـ طبری.

۲ـ التسهیل لعلوم التنزیل ۴/ ۲۹.

می‌کرد. در صورتی که آنها جز نادیده گرفتن حق و گردنکشی و گمراهی چیزی نیفزودند. **﴿فإما نذهبن بك فإنا منهم منتقمون﴾** اگر قبل از انتقام‌گرفتن از آنها مرگ تو فرا برسد، بعد از مرگ تو از آنها انتقام می‌گیریم. **﴿أو نرينك الذی وعدناهم فإنا عليهم مقتدرون﴾** یا عذابی راکه به آنها وعده داده بودیم در حال حیات خود آن را خواهی دید، ما بر آنان مسلط و مقتدریم و آنها در قبضه‌ی قدرت ما قرار دارند و از چنگ ما در نخواهند رفت. ابن‌عباس گفته است: خدا آن را در روز بدر به حضرت محمد ﷺ نشان داد. و ابن‌کثیر گفته است: یعنی در حال حیات تو یا بعد از مرگت، حتما از آنها انتقام می‌گیریم و آنان را کیفر می‌دهیم. تا خدا انتقام پیامبر را از دشمنان نگرفت و چشمش بدان روشن نشد، و در مورد بزرگان آنان به داوری ننشست، جان حضرت محمد ﷺ را نگرفت.[1] **﴿فاستمسك بالذی أوحی إليك﴾** پس به قرآنی متمسک باش که آن را به تو وحی کرده‌ایم. **﴿إنك علی صراط مستقيم﴾** همانا تو بر حق و طریق مستقیمی قرار داری که به بهشت منتهی می‌شود. **﴿و إنه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون﴾** و به راستی که این قرآن یاد خیر و شرفی بزرگ است برای تو و قوم تو؛ زیرا به زبان آنها و بر یکی از آنان نازل شده است. و از تو و قومت یعنی قریش در مورد سپاسگزاری این نعمت از شما سؤال خواهد شد. در التسهیل آمده است: ذکر در اینجا به معنی شرف است و قوم پیامبر ﷺ عبارتند از قریش و سایر اعراب که به شرف دنیا و آخرت نایل آمدند. و مشرق و مغرب دنیا راگرفتند، و قلمرو و خلافت آنها تثبیت شد.[2] و این قرآن برای تمام پیروان محمد مایه‌ی شرف است. این آیه، نظیر آیه‌ی **﴿لقد أنزلنا إليكم كتابا فيه ذكركم أفلا تعقلون﴾** می‌باشد. **﴿و اسأل من أرسلنا من قبلك من رسلنا﴾** این امر برای وجوب است. و در کلام محذوف مقرر است. یعنی ای محمد! اگر در مورد امر توحید تردید داری، از پیامبران

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۲۹۰.
۲ـ التسهیل لعلوم التنزیل ۴/ ۲۹.

قبل از خود بپرس. ﴿أجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون﴾ آیا هیچ پیامبری مردم را به عبادت غیر خدا خوانده است؟ این نظیر فرمودهی ﴿فإن کنت فی شك مما أنزلنا إلیك فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك﴾ میباشد. ابوسعود گفته است: منظور این است که تمام پیامبران در امر توحید اجماع داشتهاند، و نیز خاطرنشان میسازد که فراخوانی به سوی توحید، بدعت و امری نوظهور نیست تا تکذیب گردد و با آن مخالفت شود.[1] و ابوحیان گفته است: ظاهراً شنونده مورد خطاب است و سؤال در اینجا مجاز است و منظور تأمل و اندیشه ورزیدن در ادیان پیامبران است که آیا در هیچ یک از ادیان آنها جواز پرستش بتها آمده است؟ و این همان روشی است که شعرا پیش گرفتهاند و از دشت و دمن و کوه و دیار سؤال کردهاند. از جمله: «از زمین بپرس چه کسی رودخانههایت را شکافته، و چه کسی درختانت را غرس کرده و چه کسی میوههایت را چیده است؟ و اگر بهطور شفاهی جوابت ندهد، به پند و عبرت جوابت را میدهد». و تمام اینها مجاز است.[2]

* * *

خداوند متعال میفرماید:

﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيْهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٤٦﴾ فَلَمَّا جَاءَهُم بِآيَاتِنَا إِذَا هُم مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾ وَ مَا نُرِيهِم مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾ وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا ٱلسَّاحِرُ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ﴿٥٠﴾ وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ ٱلْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ

۱ـ ابوسعود ۴۵/۵.

۲ـ البحر ۱۹/۸.

هٰذَا ٱلَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿۵۲﴾ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِن ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ ٱلْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿۵۳﴾ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ ﴿۵۴﴾ فَلَمَّا آسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۵﴾ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفاً وَ مَثَلاً لِلْآخِرِينَ ﴿۵۶﴾ وَ لَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿۵۷﴾ وَ قَالُوا ءَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿۵۸﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلاً لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۵۹﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنكُم مَلَائِكَةً فِي ٱلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿۶۰﴾ وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ ٱتَّبِعُونِ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۱﴾ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ ٱلشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۶۲﴾ وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا ٱللهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۶۳﴾ إِنَّ ٱللهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۴﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که قریش در مورد نبوت به پیامبرﷺ طعنه زدند و گفتند: فقیر است و جاه و مال و مقامی ندارد، و آنان معتقد بودند که قرآن باید بر یک نفر ثروتمند و والا مقام نازل شود، به دنبال آن داستان حضرت «موسی و فرعون» را یادآور شده تا نشان دهد که منطق دشمنی و سرکشی یکی است؛ زیرا قبل از آنها فرعون به سبب ثروت و سلطنتش راه جبر و ستم را پیش گرفت، و به این بهانه و دلیل که از موسی مال و مقامی بالاتر دارد دعوت حق را نپذیرفت. آیه‌ی شریف با دلیل و برهان چنین شبهه‌ای را رد کرده است.

معنی لغات: **﴿ینکثون﴾** عهد و پیمان را می‌شکنند و نقص می‌کنند. **﴿مهین﴾** حقیر و بی‌ارزش. **﴿آسفونا﴾** قهر و خشم ما را برانگیختند. **﴿سلفا﴾** پیشوا و پیشکسوت. **﴿یصدون﴾** به کسر صاد یعنی: ناله و فریاد می‌کشند. و به ضم صاد به معنی روبرتافتن و جلوگیری کردن از ایمان آوردن مردم است. جوهری می‌گوید: صدَّ یصُدُّ صدیداً؛ یعنی فریاد

برآورد، ناله کرد. و عده‌ای نیز می‌گویند: یصُدُّ به ضم عین الفعل به معنی اعراض است و به کسر آن به معنی سر و صدا راه انداختن است.[1] و فراء می‌گوید: در هر دو حالت به یک معنی است. ﴿تمترن﴾ امتراء به معنی شک است. «امتری فی الأمر»: در آن شک نمود. و «مریه» به معنی شک و تردید است.

سبب نزول: از مجاهد روایت است که قریش می‌گفتند: همان‌طور که نصاری عیسی بن مریم را پرستش می‌کنند، محمد نیز می‌خواهد ما او را پرستش کنیم. آنگاه خدا آیه‌ی **﴿و لما ضرب ابن مریم مثلا إذا قومك منه یصدون﴾** را نازل کرد.[2]

تفسیر: **﴿و لقد أرسلنا موسی بآیاتنا إلی فرعون و ملائه﴾** قسم به خدا! موسی را با آیات و معجزات درخشان و دال بر صدقش، نزد فرعون و قبطیان فرستادیم. **﴿فقال إني رسول رب العالمین﴾** موسی به فرعون گفت: من از جانب خدا پیامبرم و نزد تو آمده‌ام، خدا مرا فرستاده است که تو و قومت را به پرستش خدای یگانه یعنی الله بخوانم. **﴿فلما جاءهم بآیاتنا إذا هم منها یضحکون﴾** وقتی آیات درخشان دال بر صدق رسالتش را به آنها ارائه داد، آنها با تمسخر و ریشخند به او خندیدند. قرطبی گفته است: از این جهت به او خندیدند تا به پیروان خود وانمود کنند که آن دلایل و آیات سحرند و آنها نیز قدرت چنان اعمالی را دارند.[3] خدا فرموده است: **﴿و ما نریهم من آیة إلا هي أکبر من أختها﴾** هر آیتی از آیات عذاب را از قبیل طوفان و ملخ و شپش که به آنها نشان می‌دهیم، در غایت بزرگی و تجلی است، به‌طوری که هر کدام از آن دلایل از دلیل قبل از خود روشن‌تر است. صاوی گفته است: یعنی این‌که در غایت اعجاز است، به‌طوری که بیننده‌ی آن گمان می‌برد از دیگر دلایل بزرگ‌تر است.[4] **﴿و أخذناهم بالعذاب لعلهم یرجعون﴾** به انواع

۱ـ به «الصحاح» و «لسان العرب» و «القاموس المحیط» نگاه کن.

۲ـ قرطبی ۱۰۲/۱۶.

۳ـ قرطبی ۹۷/۱۶.

۴ـ صاوی ۵۱/۴.

عذاب سخت آنها را کیفر دادیم، شاید از کفر و تکذیب برگردند. ﴿و قالوا یا أیها الساحر ادع لنا ربك﴾ وقتی عذاب را مشاهده کردند، گفتند: ای ساحر! از خدایت طلب کن که این بلا و عذاب را از ما دفع کند. ﴿بما عهد عندك﴾ بر مبنای وعده‌ای که در مورد استجابت دعا به تو داده است، از خدا بخواه آن را از ما برطرف کند. ﴿إنا لمهتدون﴾ اگر به سبب دعای تو این عذاب از ما برطرف شود، به تو ایمان می‌آوریم. مفسران گفته‌اند: گفته‌ی ﴿أیها الساحر﴾ را به طریق عیب و نقص نیاورده‌اند، بلکه به گمان خود آن را برای تعظیم آورده‌اند؛ زیرا در زمان آنها سحر، علم زمان بود و مذموم نبود. بنابراین به عنوان تعظیم او را ساحر خواندند. ابن‌عباس گفته است: به معنی ای دانشمند است و در میان آنان ساحر بزرگ و محترم بود. ﴿فلما کشفنا عنهم العذاب إذا هم ینکثون﴾ وقتی به خاطر دعای موسی عذاب را از آنها برطرف کردیم، به نقض عهد و پیمان پرداختند و بر کفر و نافرمانی اصرار ورزیدند. ﴿و نادی فرعون فی قومه﴾ و فرعون به محض این‌که دلایل روشن را از حضرت موسی مشاهده کرد، بیم داشت مردم ایمان بیاورند، لذا رؤسا و بزرگان قبطی‌ها را ندا داد. ﴿قال یا قوم ألیس لی ملك مصر و هذه الأنهار تجری من تحتی﴾ از روی گردن‌فرازی و مباهات و فخرفروشی گفت: آیا سرزمین وسیع و پهناور مصر ملک من نیست؟ و آیا این کشتی‌ها و رودخانه‌های منشعب از رود نیل که در زیر قصرهای من جاری است، از آن من نیست؟! قرطبی گفته است: مهم‌ترین این رودخانه‌ها عبارتند از چهار رودخانه: رودخانه‌ی «پادشاه»، رودخانه‌ی «طولون»، رود «دمیاط» و رودخانه‌ی «تینس» که عموماً از نیل منشعب می‌شوند.[1] و قتاده گفته است: باغ‌هایی در پای قصرش قرار داشت و رودخانه‌هایی جاری بود.[2] ﴿أفلا تبصرون﴾ آیا عظمت و وسعت ملک من و کمبود و خواری او را نمی‌بینید؟ ﴿أم أنا خیر من هذا الذی هو مهین﴾ بلکه من از این موجود ناچیز

۱ـ همان منبع قبلی ۹۸/۱۶.
۲ـ البحر المحیط ۲۲/۸.

برترم که نه عزتی دارد و نه جاه و سلطانی، و برای رفع نیازمندی‌های خود کار کرده و خود را خوار می‌کند. منظورش حضرت موسی است. ﴿و لایکاد یبین﴾ و تقریباً زبانش درگفتار و بیان رسا و فصیح نیست، و نمی‌تواند مقصود خود را به روشنی بیان کند. پس از کجا شایسته‌ی پیامبری است؟ ابوسعود گفته است: فرعون بر اساس این‌که حضرت موسی زمانی لکنت زبان داشت، برای سبک نمودن ایشان در انظار مردم، این را به حضرت موسی نسبت می‌داد. اما چون وقتی از خدا طلب کرد زبانش را بگشاید و گفت: ﴿و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی﴾، خدا لکنت زبانش را برطرف کرد.[1] ﴿فلولا ألق علیه أسورة من ذهب﴾ چرا خدا به عنوان اکرام و دلیل بر صدق پیامبریش بازوبندهایی از طلا بر او نینداخت؟! مجاهد گفته است: چنان عادت داشتند وقتی می‌خواستند یک نفر را رئیس قرار دهند بازوبندها و طوق‌هایی را به نشان بزرگی به او می‌دادند.[2] ﴿أو جاء معه الملائکة مقترنین﴾ یا با او فرشتگانی برای خدمتکاری و گواهی دادن بر صدقش با او می‌آمدند. ابوحیان گفته است: بعد از این‌که فرعون خود را به داشتن عزت و ملک ستود، و خود را با حضرت موسی مقایسه کرد، و او را به ناتوانی و داشتن یاران اندک توصیف کرد، اعتراض نموده و گفت: اگر راست می‌گوید چرا خدایش به او ملک عطا نکرده و چرا به او بازوبند نداده و چرا فرشتگان را یاور و معین و مددکار او قرار نداده است؟![3]
﴿فاستخف قومه فأطاعوه﴾ خرد و عقل قوم خود را سبک گرفت و به سبب فهم و درک ناچیزشان آنان را نادان نشان داد، لذا به محض این‌که آنان را به گمراهی دعوت کرد، از او اطاعت کردند. ﴿إنهم کانوا قوما فاسقین﴾ به سبب تبهکاری و خروجشان از فرمان خدا دعوت او را اجابت کردند. ﴿فلما آسفونا انتقمنا منهم﴾ وقتی کین و خشم ما را برانگیختند

۱ـ ابوسعود ۴۶/۵.
۲ـ قرطبی ۱۶/۱۰۰.
۳ـ البحر المحیط ۲۲/۸.

به شدیدترین کیفر از آنها انتقام گرفتیم. ﴿فأغرقناهم أجمعین﴾ فرعون و قومش را به تمامی در دریا غرق کردیم، و حتی یک نفر از آنان را باقی نگذاشتیم. مفسران گفته‌اند: فرعون به عظمت و سلطنت و رودخانه‌های جاری در زیر کاخش مغرور شد و خدا به وسیله‌ی چیزی که آن را مایه‌ی تکبر خود و قومش قرار داد، یعنی با غرق کردن آنها در آب، آنها را نابود کرد. و این بیان متضمن این نظر است که می‌گوید: هر کس به هر چه مغرور شود و عزت بفروشد، خدا او را بدان نابود می‌کند. ﴿فجعلناهم سلفا و مثلا للآخرین﴾ قوم فرعون را در استحقاق عذاب و نابودی، پیشوای کافران بعد از آنان قرار داده و آنان را مایه‌ی عبرت قرار دادیم، تا ببینند، آنچه را که آنها دیدند. مجاهد گفته است: آنان را پیشینیان کفار قریش قرار دادیم، که در پیشاپیش آنان به دوزخ می‌روند، تا برای نسل‌های بعدی پند و عبرت شوند.(۱)

﴿و لما ضرب ابن مریم مثلا إذا قومك منه یصدون﴾ وقتی عیسی ابن مریمعليه‌السلام در قرآن ذکر شد و به خدایان مورد پرستش آنها مثل زده شده، مشرکان قریش داد و فریاد راه انداختند و صدای فریادشان بلند شد. مفسران گفته‌اند: وقتی پیامبرﷺ آیه‌ی ﴿إنکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم﴾ را قرائت کرد، ابن‌زبعری گفت: آیا حکم شامل ما و خدایان ما و جمیع ملت‌ها می‌شود؟ پیامبرﷺ فرمود: آری! شامل شما و خدایان شما و جمیع ملت‌ها می‌شود، ابن‌زبعری گفت: به خدای کعبه محکومت کردم؟ مگر نصاری مسیح را پرستش نمی‌کنند؟ مگر یهود عزیز را پرستش نمی‌کنند؟ و بنو فلان ملائکه را پرستش نمی‌کنند؟! در صورتی که آنها در آتش باشند، ما هم راضی می‌شویم که خود و خدایانمان به آتش برویم، پیامبرﷺ در انتظار وحی ساکت ماند، آنها گمان بردند که محکوم و ملزم شده است. مشرکین زیر خنده زدند و سر و صدا راه انداختند و صدایشان بلند شد.(۲)

۱ـ قرطبی ۱۰۲/۱۶.

۲ـ حاشیه‌ی صاوی ۵۲/۴، و به تفسیر ابوسعود ۴۷/۵ نگاه کن.

آنگاه خدا آیه‌ی ﴿إن الذين سبقت لهم منا الحسنى أولئك عنها مبعدون﴾ را نازل کرد. قرطبی گفته است: اگر ابن زبعری در آیه دقت می‌کرد، اعتراض نمی‌کرد؛ زیرا خدا فرموده است: ﴿إنكم و ما تعبدون﴾ و نگفته است: «و من تعبدون» و منظورش فقط بت‌ها و غیرعقلا می‌باشد و قصدش مسیح و فرشتگان نیست، با این‌که معبود هم بودند.[۱] ﴿و قالوا أآلهتنا خير أم هو﴾ گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟ پس اگر عیسی در آتش باشد، بگذار خدایان ما نیز در آتش باشند. ﴿ما ضربوه لك إلا جدلا﴾ این سخن را به طریق جدل و دشمنی به تو گفتند، نه به منظور حقیقت‌جویی. ﴿بل هم قوم خصمون﴾ بلکه آنها جماعتی هستند که سخت به خصومت و مجادله می‌پردازند و در باطل و ناروا لجاجت به خرج می‌دهند. در التسهیل آمده است: این مثال را جز به صورت جدل نزده‌اند. جدل یعنی این‌که انسان بخواهد طرف را مغلوب کند، اعم از این‌که به حق باشد یا به باطل. در حقیقت ابن‌زبعری و امثال او به خوبی می‌دانستند که حضرت عیسی مشمول فرموده‌ی ﴿حصب جهنم﴾ نشده است. اما آنها قصد مغالطه داشتند، از این رو خدا آنها را به قومی مجادله‌گر توصیف کرده است.[۲] ﴿إن هو إلا عبد أنعمنا عليه﴾ عیسی جز بنده‌ای مانند دیگر بندگان نیست، اما نعمت و نبوت و شرف و رسالت را به او عطا کردیم. او آن‌طور که نصاری گمان می‌کنند، نه خدا می‌باشد و نه پسر خدا. ﴿و جعلناه مثلا لبني إسرائيل﴾ او را دلیل و عبرتی برای بنی‌اسرائیل قرار دادیم که در مورد قدرت خدا به آن استدلال کنند؛ چون بدون پدر از مادر خلق شده است. رازی گفته است: یعنی او را به صورت ضرب‌المثل درآوردیم و او را بدون پدر خلق کردیم. همان‌طور که آدم را خلق کردیم.[۳] ﴿ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون﴾ اگر می‌خواستیم به عوض

۱ـ قرطبی ۱۶/۱۰۳.
۲ـ التسهیل ۴/۳۲.
۳ـ قرطبی ۱۶/۱۰۵.

شما ملائک را قرار می‌دادیم که در زمین مسکن گزینند، و جانشین شما شوند. مجاهد گفته است: یعنی به جای شما ملائک زمین را آباد کنند. ﴿و إنه لعلم للساعة﴾ عیسی نشان نزدیک شدن زمان قیامت است. ابن‌عباس و قتاده گفته‌اند: خروج عیسی علیه السلام از نشانه‌های قیامت است؛ چون کمی قبل از قیامت، خدا او را از آسمان فرود می‌آورد. ﴿فلا تمترن بها﴾ در مورد وقوع و تحقق قیامت به خود تردید راه ندهید؛ چون به‌طور حتم می‌آید. و در حدیث آمده است. «نزدیک است عیسی بن مریم فرود آید و در بین شما به صورت قاضی عادل حکم کند».[1] ﴿و اتبعون هذا صراط مستقیم﴾ ای محمد! به آنها بگو: از هدایت و شرع من پیروی کنید؛ چون این امر که شما را به سویش می‌خوانم، دینی است استوار و راهی است راست. ﴿و لایصدنکم الشیطان إنه لکم عدو مبین﴾ به وسوسه‌های شیطان فریب نخورید، و برحذر باشید که شما را از پیروی حق مانع نشود؛ چون شیطان دشمن شما است و دشمنی‌اش با شما نمایان است؛ زیرا پدر شما را از بهشت بیرون کرد و لباس نور را از تنش در آورد. ﴿و لما جاء عیسی بالبینات قال قد جئتکم بالحکمة﴾ و وقتی عیسی معجزات و شرایع مبین و روشن را آورد، گفت: در حقیقت مطالبی را آورده‌ام که حکمت الهی آن را اقتضا می‌کند. ﴿و لأبیّن لکم بعض الذی تختلفون فیه﴾ و آمده‌ام تا بعضی از امور مورد اختلاف دین شما را بیان کنم. ابن‌جوزی گفته است: از این جهت گفته است: ﴿بعض الذی تختلفون فیه﴾ و نگفته است تمام امور؛ زیرا پیامبران فقط امور دین را بیان می‌کنند نه امور دنیا را.[2] طبری گفته است: یعنی امور دینی را نه امور دنیوی.[3] ﴿فاتقوا الله و أطیعون﴾ و با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی خدا از او بترسید، و دستور مرا در مورد تکالیفی که به شما ابلاغ می‌کنم، اطاعت کنید. ﴿إن الله هو ربی و ربکم فاعبدوه﴾

۱ـ قسمتی از حدیثی است که بخاری روایت کرده است.

۲ـ التسهیل ۳۲/۴.

۳ـ مختصر ۲۹۵/۳. ابن‌کثیر گفته است: نظر ابن‌جوزی نیکوست.

خدای عزوجل معبود به حق است و جز او پروردگاری نیست، پس عبادت و طاعت او را به اخلاص انجام دهید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی من و شما بندگان او هستیم و به او محتاجیم، و در پرستش او شریک هستیم.[1] ﴿هذا صراط مستقیم﴾ این توحید و پرستش و پیروی از شرایع، راهی است راست و به بهشت و باغ‌های پرنعمت منتهی می‌شود.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَاخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَايَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾ ٱلْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾ يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾ ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾ ٱدْخُلُوا ٱلْجَنَّةَ أَنتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾ يُطَافُ عَلَيْهِم بِصِحَافٍ مِن ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ ٱلْأَنفُسُ وَ تَلَذُّ ٱلْأَعْيُنُ وَ أَنتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٧١﴾ وَ تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾ إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾ لَايُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا هُمُ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٧٦﴾ وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُم مَاكِثُونَ ﴿٧٧﴾ لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٨﴾ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَانَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُم بَلَىٰ وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾ قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ ٱلْعَابِدِينَ ﴿٨١﴾ سُبْحَانَ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ ٱلَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٨٣﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَٰهٌ وَ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾ وَ تَبَارَكَ ٱلَّذِي لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ

۱ـ مختصر ۳/ ۲۹۵.

وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِندَهُ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٥﴾ وَلَا يَمْلِكُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٨٧﴾ وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا دعوت عیسی را به دین حق یادآور شد، به دنبال آن به ذکر گمراهی اهل کتاب پرداخت که در مورد او به صورت گروه‌ها و احزاب متفرق و پراکنده درآمدند، بعضی گفتند: او خداست، و بعضی گفتند: پسر خداست، و بعضی گفتند: او سوم سه‌گانه است. بعد از آن احوال و اهوال قیامت را ذکر کرده و سوره را با بیان صفات معبود حقیقی و یگانه و یکتا خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿**الأخلاء**﴾ جمع خلیل و به معنی دوست صمیمی است. ﴿**تحبرون**﴾ مسرور و شادمان می‌باشید. ﴿**أكواب**﴾ جمع کوب، به معنی قدح است. ﴿**مبلسون**﴾ از رحمت نومید می‌باشند و از شدت یأس و نومیدی دچار حزن و اندوه شده‌اند. ﴿**أبرموا**﴾ محکم کاری کردند، «أبرم القوم آمرهم»؛ یعنی کار خود را محکم کردند. «إبرام» محکم‌کاری. ﴿**يؤفكون**﴾ زیر و رو می‌شوند و منصرف می‌گردند.

سبب نزول: از مقاتل روایت شده است که مشرکان در دارالندوه حیله‌ای اندیشیدند، و نظر ابوجهل را پذیرفتند و توطئه‌ی قتل پیامبر ﷺ را چیدند. نظر ابوجهل این بود که از هر قبیله یک نفر در قتلش شرکت کند که با این ترفند احتمال درخواست قصاص قتل ضعیف می‌گشت. آنگاه آیه‌ی ﴿**أم أبرموا فإنا مبرمون**﴾ نازل شد.[1]

۱ـ مختصر ۲۹۵/۳.

تفسير: ﴿**فاختلف الأحزاب من بينهم**﴾ فرقه‌های نصاری در مورد حضرت عیسی اختلاف پیدا کردند و به صورت دسته‌ها و احزاب درآمدند. ابن‌کثیر گفته است: در مورد او چندین گروه شدند: بعضی از آنان اقرار می‌کردند که بنده و پیامبر خدا می‌باشد، و گروهی ادعا می‌کردند که حضرت عیسی فرزند خدا می‌باشد، و بعضی هم می‌گفتند: خدا می‌باشد. خدا از گفته‌ی آنان بسی بالاتر است. ﴿**فویل للذین ظلموا من عذاب یوم ألیم**﴾ نابودی و تباهی در روز قیامت از آن کافران ستمکار می‌باشد. ﴿**هل ینظرون إلا الساعة أن تأتیهم بغتة**﴾ آیا آن مشرکان تکذیب‌کننده جز آمدن ناگهانی روز قیامت انتظاری دارند؟ ﴿**وهم لایشعرون**﴾ در حالی که آنها از آمدن آن غافلند و به امور دنیا سرگرمند. و در چنان موقعی پشیمان می‌شوند اما پشیمانی سودی ندارد. بعد از آن به ذکر احوال قیامت پرداخته و می‌فرماید: ﴿**الأخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقین**﴾ جز آنان که دوستی و صداقتشان به خاطر خدا می‌باشد، در روز قیامت دوستان و احباب به دشمنان مبدل می‌شوند. ابن‌کثیر گفته است: هر نوع دوستی و محبت که برای خدا نباشد، در روز قیامت به عداوت مبدل می‌شود. جز آن‌که به خاطر خدای عزوجل می‌باشد، که آن دوستی برای همیشه برقرار است و پایدار می‌ماند.[1] ابن‌عباس گفته است: دوستی به طور کلی در روز قیامت به دشمنی مبدل می‌شود، جز دوستی پرهیزگاران که به منظور شرافت و مشعوف کردن قلوب آنها، پایدار می‌ماند. ﴿**یا عبادی لاخوف علیکم الیوم و لا أنتم تحزنون**﴾ ای بندگان با ایمانم! که پرستش پروردگار جهانیان را به طور حقیقی انجام دادید، در این روز پرهراس شما بیم و هراس ندارید و برای آنچه در دنیا از دست دادید افسرده‌خاطر نمی‌شوید. آنگاه آنها را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿**الذین آمنوا بآیاتنا و کانوا مسلمین**﴾ آنها عبارتند از افرادی که قرآن را تصدیق کرده و به حکم و فرمان خدا تسلیم شده و طاعتش

۱ـ همان منبع.

را انجام داده و اوامرش را گردن می‌نهند. ﴿ادخلوا الجنة أنتم و أزواجكم تحبرون﴾ به آنها می‌گویند: شما و همسران مؤمنتان وارد بهشت شوید، و در کمال شادی و سرور از نعمت‌های آن برخوردار شوید، به گونه‌ای که آثار آن در سیمایتان نمایان می‌گردد. ﴿يطاف عليهم بصحاف من ذهب و أكواب﴾ با ظروف طلایی حاوی خوراک، و قدح‌های طلایی مملو از نوشیدنی، از بهشتیان پذیرایی می‌شود. مفسران گفته‌اند: ظروف خوراک و پیاله‌های نوشیدن اهل بهشت عموما از طلا و نقره می‌باشد. همان‌طور که فرموده است: ﴿و يطاف عليهم بآنية من فضة و أكواب كانت قواريرا﴾. و در حدیث آمده است: «حریر و دیباج را نپوشید، و در ظرف طلا و نقره ننوشید و نخورید؛ چون آنها در دنیا برای کافران و در آخرت برای شما هستند».[۱] ﴿و فيها ما تشتهيه الأنفس و تلذ الأعين﴾ تمام لذایذ و آرزوهایی که نفس آرزوی آن را می‌کند و انواع مناظر زیبا و چشم‌اندازهای لطیف که چشم از آن شاد و مسرور می‌شود، در بهشت موجود است. ﴿و أنتم فيها خالدون﴾ شما برای همیشه در بهشت خواهید ماند، و هرگز از آن بیرون نمی‌روید. ابوسعود گفته است: این است نعمت فراوان شادی و سرور کامل؛ زیرا هر نعمت ناپایدار موجب ترس و هراس می‌شود.[۲] بعد از این‌که بهشت را یادآور شد و معلوم کرد که بهشت جایگاه بهره‌گیری از نعمت و محل شادی و سرور است، نعمت‌های موجود در آن را یادآور شد. در این راستا اول خوردنی و بعد از آن نوشیدنی بهشت را یادآور شد، و بعد از آن تفصیل، به‌طور عام فرمود: ﴿و فيها ما تشتهيه الأنفس و تلذّ الأعين﴾. آنگاه ابدی بودن تمام نعمت‌ها را در منزلگاه بقا و ابدی بیان می‌کند که انواع نعمت‌ها را در برمی‌گیرد؛ زیرا هر نعمتی را که شما بگویی یا قلب آرزوی آن را می‌کند، یا چشم از آن لذت می‌برد.[۳]

۱ـ قسمتی از حدیثی است که شیخین آن را روایت کرده‌اند.

۲ـ ابوسعود ۴۹/۵.

۳ـ شیخ‌زاده ۳۰۴/۳.

﴿و تلك الجنة التی أورثتموها بما کنتم تعملون﴾ بهشتی راکه دارای چنان اوصافی زیباست، در قبال اعمال نیکو که در دنیا از پیش فرستاده‌اید، به شما عطا کرده‌ام. ابن‌کثیر گفته است: یعنی اعمال صالح شما سبب شده است که مشمول رحمت خدا شوید؛ زیرا هیچ کس به سبب عملش وارد بهشت نمی‌شود، بلکه به سبب رحمت و فضل خدا بدان نایل می‌آید، اما درجات آن بر مبنای اعمال صالح است.[1] در حدیث آمده است: هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد. کافر منزل مؤمن را در آتش به ارث می‌برد و مؤمن منزل کافر را در بهشت به ارث می‌برد. و این مفهوم گفته‌ی خدا می‌باشد که فرموده است: ﴿و تلك الجنة التی أورثتموها بما کنتم تعملون﴾.[2] ﴿لکم فیها فاکهة کثیرة منها تأکلون﴾ در بهشت انواع میوه‌های لذیذ و بسیار فراوان ـ علاوه بر خوردنی و نوشیدنی ـ موجود است و از این میوه‌های لذیذ می‌خورید. مفسران گفته‌اند: بهشتیان از بعضی میوه‌ها استفاده می‌کنند، اما بقیه‌ی آن همیشه بر درختان می‌مانند، و هیچ درختی را حتی لحظه‌ای بدون ثمر نمی‌بینی، بلکه درختان آن در هر شرایطی به بار نشسته‌اند و به آن آراسته‌اند؛ زیرا هر میوه‌ای که خورده شود میوه‌ای دیگر در جای آن سر برمی‌آورد. در حدیث است: «در بهشت انسان میوه‌ای را نمی‌خورد مگر این‌که در جای آن دیگری می‌روید».[3] و بعد از این‌که حال و وضع نیکبختان را بیان کرد، به دنبال آن به ذکر شقاوتمندان نگون‌بخت پرداخت و فرمود: ﴿إن المجرمین فی عذاب جهنم خالدون﴾ کافران فرو رفته در تبهکاری برای همیشه در جهنم و در عذاب سخت خواهند بود و برای ابد در آن می‌مانند. صاوی گفته است: منظور از مجرمین کفار است؛ زیرا ذکر آنان در مقابل ذکر مؤمنان آمده است.[4] ﴿لایفتر عنهم﴾ حتی یک لحظه عذاب آنان تخفیف ندارد. ﴿و هم فیه مبلسون﴾

۱ـ مختصر ۲۹۶/۳.
۲ـ حدیث از ابن ابی حاتم است.
۳ـ ابوسعود ۴۹/۵.
۴ـ صاوی ۵۴/۴.

و آنها در آن عذاب از هر خیری نومیدند. ﴿ما ظلمناهم و لکن کانوا هم الظالمین﴾ ما با کیفر دادن آنها به آنان ستم نکرده‌ایم بلکه آنها به سبب قرار دادن خود در معرض عذاب ابدی به خود ستم کرده‌اند. ﴿و نادوا یا مالك لیقض علینا ربك﴾ کافران بانگ برمی‌دارند و به مالک یعنی مسؤول آتش می‌گویند: به خدا بگو ما را بکشد تا از عذاب آسوده شویم. ابن‌کثیر گفته است: یعنی روح و جان ما را بگیرد و ما را از این حال آسوده کند. ابن‌عباس گفته است: جز بعد از سپری شدن هزار سال به آنها جوابی داده نمی‌شود.[۱] ﴿قال إنکم ماکثون﴾ در جواب آنها می‌گوید: شما برای ابد در عذاب خواهید ماند و با مرگ از آن رستگار نمی‌شوید. ﴿لقد جئناکم بالحق و لکن أکثرکم للحق کارهون﴾ خطابی است مالامال از توبیخ و سرزنش. یعنی ای کافران! ما حق درخشان و واضح را به شما ارائه دادیم، اما شما از دین خدا متنفر و از آن بیزار بودید. منظور این است آنها از محمد و قرآن متنفر و به شدت از پذیرفتن حق خشمگین بودند.[۲] ﴿أم أبرموا أمرا فإنا مبرمون﴾ بحث درباره‌ی کفار قریش است. یعنی: آن مشرکان نیرنگی محکم در مورد محمد به‌کار گرفتند، و ما فرمان استوار خود را در حمایت و نصرت محمد و نابودی و ریشه‌کن کردن آنان به اجرا می‌گذاریم. مقاتل گفته است: در مورد تدبیر حیله به پیامبر ﷺ در دارالندوه نازل شده است.[۳] ﴿أم یحسبون أنا لانسمع سرهم و نجواهم﴾ آیا می‌پندارید که ما راز آنها و نجوایشان را نمی‌شنویم؟ در التسهیل آمده است: سر آن است که انسان به خود می‌گوید، و نجوی آن است که در بین چند نفر رد و بدل می‌شود.[۴] ﴿بلی و رسلنا لدیهم یکتبون﴾ آری! ما راز و آشکار آنها را می‌شنویم، و فرشتگان نگهبان اعمال آنها را می‌نویسند. روایت است که در مورد «اخنس بن شریق» و «اسود بن عبدیغوث» نازل

۱ـ مختصر ۲۹۶/۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۲۷/۲۷.
۳ـ قرطبی ۱۱۸/۱۶.
۴ـ التسهیل ۳۳/۴.

شده است که در کنار هم نشسته بودند، اخنس گفت: مگر نه این است که خدا راز ما را می‌شنود! دیگری گفت: نجوای ما را می‌شنود، اما راز ما را نمی‌شنود.[1] **﴿قل إن کان للرحمن ولد فأنا أول العابدین﴾** ای محمد! به مشرکان بگو: اگر بر فرض خدا دارای فرزند باشد من اولین فردی خواهم بود که آن فرزند را پرستش می‌کنم. اما خدای عزوجل از داشتن همسر و فرزند، منزه است. قرطبی گفته است: این همانند آن است که به طرف می‌گویی: اگر آنچه را که گفتی به دلیل ثابت شود، من اولین فردی خواهم بود که به آن ایمان می‌آورم، که در واقع مبالغه در بعید بودن، و داشتن نرمش در سخن گفتن است.[2] و طبری گفته است: عبارت است از ملاطفت در خطاب. و بیضاوی گفته است: از این کلام وجود فرزند برای خدا و پرستش پیامبر برای آن لازم نمی‌آید، بلکه منظور نفی هر دوی آنها به بلیغ‌ترین وجه است. و انکار کردن فرزند از جانب او برای عناد و ریا نیست، بلکه منظور این است که چنانچه برای خدا فرزندی بود، او اولین فردی می‌بود که به آن اعتراف کند؛ زیرا پیامبر در مورد خدا آگاهتر است و می‌داند چه امری برای او درست و چه امری درست نیست.[3] **﴿سبحان رب السموات و الأرض رب العرش عما یصفون﴾** خدای جلیل، پروردگار آسمان‌ها و زمین و صاحب عرش عظیم است، و از اوصافی که کافران برایش می‌آورند، از قبیل نسبت دادن فرزند به او، پاک و منزه و مقدس است. **﴿فذرهم یخوضوا و یلعبوا﴾** بگذار کفار مکه در لجن‌زار نادانی و گمراهی دست و پا بزنند و در دنیای خود به لهو و لعب بپردازند. **﴿حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون﴾** تا آن روز هراس‌انگیز موعود ـ روز قیامت ـ را مشاهده کنند، آنگاه خواهند دانست حال و سرنوشت

۱ـ التسهیل ۴/۳۳.
۲ـ قرطبی ۱۶/۱۱۹.

۳ـ در مورد معنی آیه گفته‌ی نیک و درست همین است. و بنا به قول ضعیفی «ان» به معنی ما می‌باشد؛ یعنی خدا دارای فرزند نیست، و سخن در این‌باره به اتمام می‌رسد. سپس گفته است: **﴿فأنا أول العابدین﴾** و این قولی است ضعیف.

و سرانجام کارشان چگونه خواهد بود. ﴿و هو الذی فی السماء إله و فی الأرض إله﴾ خدای عزوجل در آسمان و زمین پرستش می‌شود؛ زیرا معبود حقیقی فقط او می‌باشد که در آسمان و زمین شایستگی پرستش را دارد. در التسهیل آمده است: یعنی معبود ساکنان آسمان و زمین است.[۱] و ابن‌کثیر گفته است: یعنی خدای ساکنان آسمان و زمین است که ساکنان آن دو او را پرستش می‌کنند و در پیشگاه باعظمتش سر فروتنی و ذلت فرو می‌نهند.[۲] ﴿و هو الحکیم العلیم﴾ و در تدبیر خلقش حکیم است و به منافع آنان آگاه است. این بیان دلیل یگانگیش می‌باشد. ﴿و تبارك الذی له ملك السموات و الأرض و ما بینهما﴾ خدای مجید و عظیم است و مالکیت آسمان و زمین و مخلوقات بین آن دو از قبیل انسان و جن و فرشته از آن او می‌باشد. پس همو خالق و مالک و متصرف بلامانع در کائنات است. ﴿و عنده علم الساعة﴾ و زمان قیام قیامت را فقط او می‌داند و بس. ﴿و إلیه ترجعون﴾ و سرانجام و بازگشت تمام خلایق برای حساب و کتاب نزد او می‌باشد، آنگاه همه را مطابق عملشان پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿و لایملك الذین یدعون من دونه الشفاعة﴾ و هیچ یک از معبودان آنها در نزد خدا حق شفاعت را برای هیچ کس ندارند؛ زیرا جز به اجازه‌ی او شفاعتی صورت‌پذیر نیست. ﴿إلا من شهد بالحق﴾ جز آنکه به حق گواهی داده و با علم و آگاهی ایمان آورده است که شفاعت چنین فردی در نزد خدا مفید می‌باشد. ﴿و هم یعلمون﴾ و آنها می‌دانند که بدون اجازه‌ی او شفاعت تحقق‌پذیر نیست. مفسران گفته‌اند: منظور از ﴿من شهد بالحق﴾ حضرت عیسی و حضرت عزیر‌ﷺ و فرشتگان است. که آنها به حق و یگانگی خدا گواهی می‌دهند، پس شفاعت آنها برای مؤمنان، با این‌که دیگران آنها را پرستش کرده‌اند، مفید است. ﴿و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله﴾ اگر از کفار مکه بپرسی که چه کسی آنها را خلق کرده و

۱ـ التسهیل ۳۳/۴.

۲ـ مختصر ۲۹۸/۳.

هستی بخشیده است، می‌گویند: خدا ما را خلق کرده است، پس آنها معترفند که خدا خالق است وانگهی دیگری را پرستش می‌کنند که هیچ قدرتی ندارد. ﴿فأنی یؤفکون﴾ پس چگونه از عبادت خدای رحمان منصرف می‌شوند و به عبادت بت‌ها روی می‌آورند؟ بنابراین در اوج نادانی و سفاهت و سبک‌مغزی قرار دارند. ﴿و قیله یارب إن هؤلاء قوم لایؤمنون﴾ و خدا از گفتار شکوه‌آمیز محمد آگاه است که می‌گفت: خدایا! این قوم دشمن و ستمکارند و رسالت مرا تصدیق نمی‌کنند و به قرآن باور ندارند. قتاده گفته است: این گفته‌ی پیامبرتان می‌باشد که از دست قومش به خدای عزوجل شکایت می‌برد.[1] ﴿فاصفح عنهم و قل سلام﴾ از آنان دوری و چشم‌پوشی کن و با آنان مقابله به مثل مکن. صاوی گفته است: به معنی دوری جستن و تبری کردن از آنها می‌باشد. و در آیه مشروعیت سلام بر کفار مقرر نیست.[2] و قتاده گفته است: به او امر شد از آنان صرف‌نظر کند. و بعداً به او امر شد که با آنها بجنگد، در نتیجه صرف‌نظر کردن با آیه‌ی شمشیر منسوخ گشت.[3] ﴿فسوف یعلمون﴾ عاقبت تبهکاری و تکذیب خدا را خواهند فهمید، که این خود وعید و تهدید مشرکین و تسلی خاطر پیامبرﷺ می‌باشد.

نکات بلاغی: ۱- ﴿جعل لکم الأرض مهدا﴾ متضمن تشبیه بلیغ است.

۲- ﴿فأنشرنا به بلدة میتا﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد.

۳- ﴿إن الإنسان لکفور مبین﴾ شامل تأکید به «ان» و «لام» و «صیغه‌ی مبالغه» می‌باشد.

۴- ﴿أم اتخذ مما یخلق بنات و أصفاکم بالبنین﴾ شامل اسلوب تهکمی برای توبیخ و سرزنش می‌باشد.

۵- ﴿و جعلها کلمة باقیة فی عقبه﴾ متضمن مجاز مرسل است.

۱- همان منبع. ۲- حاشیه صاوی ۵۶/۴.

۳- قرطبی ۱۲۴/۱۶.

۶ـ ﴿أفأنت تسمع الصم أو تهدی العمی﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۷ـ ﴿أرسلنا من قبلك من رسلنا﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۸ـ ﴿بصحاف من ذهب و أكواكب﴾ متضمن ایجاز به حذف است.

۹ـ ﴿و فیها ما تشتهیه الأنفس﴾ متضمن ذکر عام بعد از خاص است.

۱۰ـ ﴿أم یحسبون أنا لانسمع سرهم و نجواهم﴾ متضمن طباق است.

۱۱ـ ﴿كذلك تخرجون﴾، ﴿من الفلك و الأنعام ما تركبون﴾ و ﴿و إنا إلی ربنا لمنقلبون﴾ و ... متضمن سجع رصین و بدون تکلف است.

* * *